

# فاطمة الزهراء

سلام الله علیها

## از ولادت تا شهادت

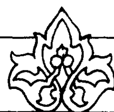
با تجدید نظر و اضافات کلی






آیة الله فقید سید محمد کاظم قزوینی

ترجمه: علی کرمی



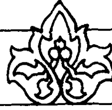
# فاطمة الزهراء

## از ولادت تا شهادت

با تجدید نظر و اضافات کلّی

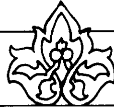
آیة الله فقید سیّد محمّد کاظم قزوینی

ترجمه : علی کرمی






بسم الله الرحمن الرحيم



السلام علیک یا بنت رسول الله



# تمثال مبارک مؤلّف عالیقدر

متن اجازه نامه مؤلّف عالیقدر در مورد چاپ کتاب:

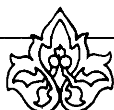
**﴿فاطمه علیهاالسلام من المهد الی اللحد﴾**

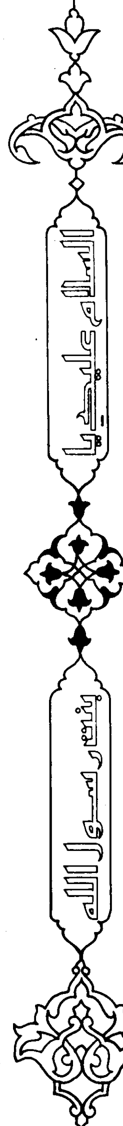
بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانب به جناب آقای صبوری اجازه میدهم که ترجمه کتاب (فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد) را چاپ کنند.

١٢ ربیع الثانی

١٤١٤





# ﴿ فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام از ولادت تا شهادت ﴾


مؤلّف: ........ آیت‌اللّه فقید سیّد محمد کاظم قزوینی (ره)

مترجم: ........ علی‌رضا کرمی

لیتوگرافی: ........ کوثر

چاپ: ........ سلمان فارسی

نوبت چاپ: ........ اوّل

تاریخ چاپ: ........ پاییز ۷۵

تیراژ: ........ ۲۰۰۰

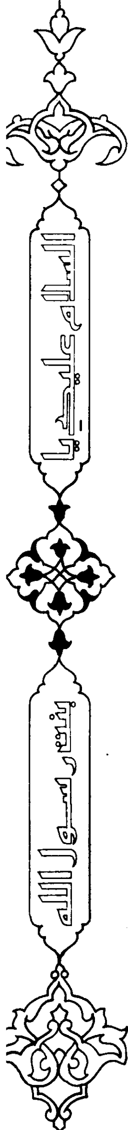
قطع: ........ وزیری

قیمت: ........ [illegible] تومان

ناشر: ........ نشر مرتضی

قم ـ خیابان ارم پاساژ قدس ☎ ۷۴۳۶۹۶


---




سخن ناشر:

## اسوهٔ بانوان

زندگی سراسر افتخار صدیقهٔ طاهره حضرت فاطمه ـ سلام اللّه علیها سر مشق جامعی برای همهٔ بانوان با فضیلت است، که در وجود او عفّت و فضیلت و پرهیزکاری مافوق تصوری ترکیب یافته، یک بانوی ملکوتی و آسمانی با عالیترین سجایای انسانی پدید آمده است.

او بانوی نمونه، دختر نمونه، همسر نمونه، مادر نمونه، و بالاخره انسان نمونه است که باید همهٔ بانوان فضیلت طلب، درس انسانیّت، آئین همسرداری و شیوهٔ تربیت اولاد را در مکتب وی بیاموزند.

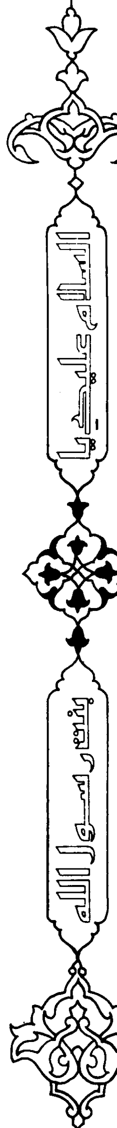
او فکر بلند، ایمان راسخ، تقوا و شجاعت بی‌نظیری را که از پدر عالیقدرش به ارث برده بود، همه را به صورت سرمایه‌های نفیس و پر ارجی به فرزندانش منتقل نمود.

او شخصیّت و عظمت زن را در تجمّلات زندگی و جامه‌های رنگارنگ نمی‌دانست، بلکه او برترین زینت زن را در عفت، عصمت و تربیت فرزندان شایسته جستجو می‌کرد.

او صفای خانه را در فرشهای گران قیمت و کاخهای سر به فلک کشیده جستجو نمی‌کرد، که از تجمّلات و تشریفات پر زرق و برق به شدّت بر حذر بود.

او با زندگی ساده و سراسر فضیلتش ثابت کرد که یک زن می‌تواند تمام افتخارات انسانی را به دست آورد و در عین حال شیوهٔ زندگی‌اش سرمشق همهٔ مادران و همسران جهان باشد.

نام پر افتخار او با خطوط زرّین بر تارک صفحات طلائی تاریخ ثبت شده و برای همیشه زینت بخش آن خواهد بود.



فضائل و مناقب حضرت زهرا عليها السلام در این صفحات نمی‌گنجد و هدف ما در این نوشتار اظهار عجز و ناتوانی خود از ترسیم زندگی سراسر افتخار اوست.

سیمای تابناک صدّیقهٔ طاهره، با قلم وحی در سوره‌های کوثر، قدر، الرّحمان، هل أتی، و آیه‌های تطهیر و مباهله، آنچنان زیبا و پر فروغ ترسیم شده که شاهباز اندیشه بشری هرگز به دامنهٔ قلهٔ رفیعش نخواهد رسید.

خدای فاطمه در یک جملهٔ کوتاه از احادیث قدسی، او را راز آفرینش و علّت نهائی خلقت معرّفی کرده می‌فرماید:

**«یا احمد لولاك لما خلقت الافلاك، و لولا علیٌّ لما خلقتك، و لولا فاطمة لما خلقتكما.»**

(ای احمد! ـ صلی الله علیه و آله ـ اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود ترا نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را نمی‌آفریدم)(۱)

احادیث وارده از خاندان عصمت و طهارت در فضائل و مناقب حضرت فاطمه عليها السلام بسیار فراوان است، ما در اینجا به نقل ۱۴ حدیث از ۱۴ نور پاک تبرّک می‌جوئیم:

۱ ـ رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به جناب سلمان فرمود:

**«یا سلمان! حبُّ فاطمة ینفع فی مائةٍ من المواطن، ایسر تلك المواطن: الموت والقبر و المیزان و المحشر و الصّراط و المحاسبة».**

(ای سلمان محبّت فاطمه در صد مورد پر مخاطره سود می‌بخشد، که آسانترین آنها: دم مرگ، قبر، میزان، محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب است)(۲)

۲ ـ امیرمؤمنان عليه السلام در واپسین لحظات زندگی حضرت زهرا عليها السلام چون او را مشاهده نمود که قطرات اشک در اطراف دیدگان مبارکش حلقه زده، فرمود:

**«یا سیّدتی ما یبکیك».**

---

۱ ـ الجنّة العاطمة، ص ۱۴۹.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۶۰.

(ای بانوی من! چرا گریه می‌کنی ؟

فرمود: **«ابکی لما تلقی من بعدی»**.

(به حال تو گریه می‌کنم که بعد از من با چه حوادثی مواجه خواهی شد).

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

**«لا تبکی، فواللّه انّ ذلك لصغیر عندی فی ذات اللّه تعالی»**.

(گریه مکن، به خدا سوگند این مصائب در راه خداوند متعال در نزد من بسیار ناچیز است).

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام وصیّت فرمود که به شیخین اجازه ندهد در مراسم تجهیزش حضور پیدا کنند، امیرمؤمنان علیه السلام نیز به وصیتّش عمل کرد.[1]

۳ ـ حضرت زهرا سلام اللّه علیها در فرازی از خطبهٔ معروف خود می‌فرماید:

**«ایّها النّاس اعلموا انّی فاطمة ، و ابی محمّدٌ صلی الله علیه و آله ، اقول عوداً و بدءاً، و لا اقول ما اقول غلطاً، و لا افعل ما افعل شططاً»**

(هان ای مردم، من فاطمه‌ام، پدرم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است، در آغاز و فرجام سخنانم می‌گویم، هرگز سخن ناراست نگویم و هرگز راه خطا نپویم)[2]

۴ ـ امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

شب جمعه‌ی مادرم فاطمه را دیدم که در محراب عبادتش تا صبح مشغول عبادت بود، در این مدّت افراد بسیاری را یاد کرد و در حقّشان دعا کرد ولی چیزی در مورد خودش نگفت گفتم: مادر جان در حق همه دعا کردی جز خودت ! فرمود:

**«یا بنیّ الجار ثمّ الدّار»**

(فرزندم اوّل همسایه سپس داخل خانه)[3]

---

۱ ـ بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۲ ـ متن کامل خطبه در همین کتاب آمده است.

۳ ـ دلائل الامامه ص ۵۶

۵ـ امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:

**«زوّج النّبیُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمة علیّاً علی اربعمائةٍ و ثمانین درهماً»**

(پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمه را در برابر ۴۸۰ درهم به همسری علی علیه‌السلام در آورد)[۱]

۶ـ امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرماید:

هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به سوی بهشت رهسپار می‌شود، فرشته‌ای از جانب پروردگار می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه حاجتت را بخواه) می فرماید:

**«یا ربّ حاجتی ان تغفرلی و لمن نصر ولدی»**

(پروردگارا حاجت من این است که مرا و هرکسی راکه به فرزندانم یاری رساندند مورد مغفرت خود قرار دهی)[۲]

۷ـ امام باقر علیه‌السلام فرمود:

**«ولقد کانت ـ علیهاالسلام ـ مفروضة الطّاعة علی جمیع من خلق اللّه من الجنّ و الانس و الطّیرو الوحش و الانبیاء و الملائکة»**

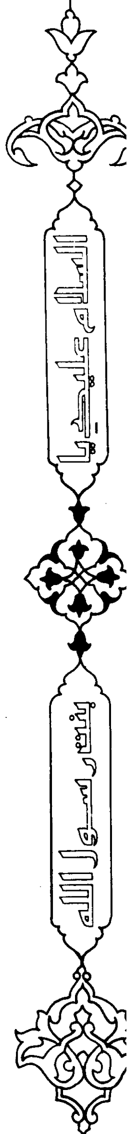
(حضرت فاطمه علیهاالسلام بر همهٔ مخلوقات خداوند، از جنّ و انس و پرنده و درنده و پیامبران و فرشتگان واجب الاطاعه بود).[۳]

۸ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

**«و هی الصّدّیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی»**

(او صدیقهٔ کبری است و همهٔ قرنهای پیشین بر محور معرفت او دور زده است)[۴]

۹ـ امام کاظم علیه‌السلام فرمود:




---

۱ـ مناقب ابن شهراشوب، ج ۳ ص ۱۲۸.

۲ـ تفسیر فرات، ص ۱۵۳.

۳ـ دلائل الامامه، ص ۲۸.

۴ـ امالی شیخ طوسی، ج ۲ ص ۶۱.

**«انّ فاطمة ـ عليها السلام ـ صدّيقةٌ شهيدةٌ»**

(حضرت فاطمه عليها السلام صديقه و شهيده است)(۱)

۱۰ ـ امام رضا عليه السلام فرمود:

**«كانت فاطمة صلوات اللّه عليها اذا طلع شهر رمضان يغلب نورها الهلال و يخفى، فاذا غابت عنه ظهر»**

(هنگامى كه حضرت فاطمه سلام اللّه عليها در شب اوّل ماه رمضان استهلال مى‌نمود، نور جمالش بر نور هلال غلبه مى‌كرد و هلال ديده نمى‌شد، هنگامى حضرتش از آن غائب مى‌شد آنگاه هلال ظاهر مى گشت)(۲)

۱۱ ـ امام جواد عليه السلام مدّتى بس طولانى در دريايى تفكّر غوطه‌ور بود، امام رضا عليه السلام پرسيد: جانم به فدايت در چه موضوعى اين قدر مى‌انديشى؟!در پاسخ فرمود:

**«در مصائب مادرم فاطمه ـ سلام اللّه عليها ـ اين چنين انديشناكم،** به خداوند سوگند پيكر آن دو پليد را بيرون مى‌آورم، آتش مى‌زنم و خاكسترشان را به باد مى‌دهم و بازمانده‌شان را به دريا مى ريزم)(۳)

۱۲ ـ امام هادى عليه السلام از رسول اكرم صلى الله عليه و آله روايت مى‌كند كه فرمود:

**«انّما سمّيت ابنتى فاطمة لانّ اللّه عزّوجلّ فطمها و فطم من احبّها من النّار»**

(دخترم از اين جهت فاطمه ناميده شد كه خداوند او را و دوستدارانش را از آتش جهنّم جدا كرد)(۴)

۱۳ ـ امام حسن عسكرى عليه السلام فرمود:

**«نحن حجّة اللّه على الخلق و فاطمة حجّةٌ علينا»**

(ما امامان حجّت خدا بر مردمان هستيم و فاطمه عليها السلام حجّت خدا بر ما مى‌باشد)(۵)

---

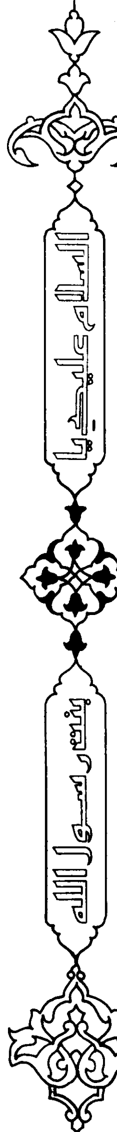
۱ ـ اصول كافى، ج ۱ ص ۴۵۸.

۲ ـ بحار، ج ۴۳ ص ۵۶.

۳ ـ كامل بهائى، ص ۳۱۳.

۴ ـ امالى شيخ طوسى، ج ۱ ص ۳۰۰.

۵ ـ تفسير اطيب البيان، ج ۱۳ ص ۲۳۵.



۱۴ ـ حضرت بقیة اللّه ارواحنا فداه در ضمن توقیع شریفی مرقوم فرمود:

**«و فی ابنة رسول اللّه صلی الله علیه و آله لی اسوةٌ حسنةٌ»**

(در دختر رسولخدا برای من الگوی خوبی است)[۱]

اینها نمونه‌های اندک، نمی از یم و قطره‌ای ناچیز از اقیانوس بیکران فضائل و مناقب بی‌شمار شفیعهٔ معشر صدّیقه اطهر حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها می‌باشد که برای تبرّک در طلیعهٔ این کتاب ارزشمند آوردیم.

**کتاب حاضر**

آنچه در پیش روی دارید ترجمهٔ کتاب ارزشمند: «**فاطمة الزهراء من المهد الی اللّحد**» می‌باشد.

این کتاب ۲۵ سال پیش توسط فقید منبر و قلم، خطیب توانا، نویسندهٔ گرانمایه: **علامهٔ قزوینی** قدس سره به رشته تحریر در آمد.

در مدّت ربع قرنی که از تألیف این کتاب می‌گذرد، دهها بار در ایران، عراق و لبنان تجدید طبع شده، در سطح وسیعی انتشار یافت و در میان شیفتگان اهل‌بیت از مقبولیّت خاصّی برخوردار گردید.

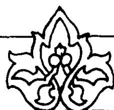
۱۲ سال پیش نخستین برگردان فارسی این کتاب در ایران چاپ و منتشر شده و به دنبال آن ترجمهٔ اردوی آن در (لاهور) به زیور طبع آراست، آنگاه ترجمه‌های دیگری توسط نویسندگان ارزشمندی انجام یافته به مؤلف گرانقدر عرضه گردید.

علیرغم زحمتهای طاقت فرسای مترجمان، هیچکدام از این ترجمه‌ها مورد اعجاب مؤلف قرار نگرفت.

این کمترین خدمتگزار اهل قلم از محضر مؤلف بزرگوار تقاضا نمودم که به اینجانب اجازه فرمایند از مترجم زبردستی تقاضای ترجمهٔ دیگری بر معیارها و نقطه‌نظرهای آن مؤلف نکته سنج بنمایم.

---

۱ ـ غیب شیخ طوسی، ص ۱۷۳.



مؤلف بزرگوار با سماحت خاصّی پذیرا شدند وکتباً این اجازه را به این کمترین مرحمت فرمودند.

این جانب از نویسندهٔ فرزانه استاد کرمی خواستم که این اثر نفیس را مطابق ذوق سرشار و سلیقهٔ شیوای خود به فارسی روان ترجمه نموده، نقطه‌نظرهای مؤلّف گرانقدر را منظور فرمایند.

هزاران اندوه که دست تقدیر مؤلف بزرگوار را پیش از انجام این مهم از دست ما ربود و ما را در فقدان آن عزیز بر سوک نشاند.

از فرزندان برومند مؤلّف خواستم که این ترجمه را بررسی نموده، نقطه نظرهای خود را بیان فرمایند.

بسیار خوشوقتم که فرزند دانشمند و ارزشمند ایشان **حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سیّد محمد علی قزوینی** بر ما منّت نهاده ، این ترجمه را از آغاز تا فرجام با دقّت زایدالوصفی بررسی نمودند و نقطه‌نظرهای خود را بیان داشتند.

مترجم محترم نظرات ایشان را منظور داشته، این ترجمه را به بهترین شکل ممکن آمادهٔ چاپ نمودند.

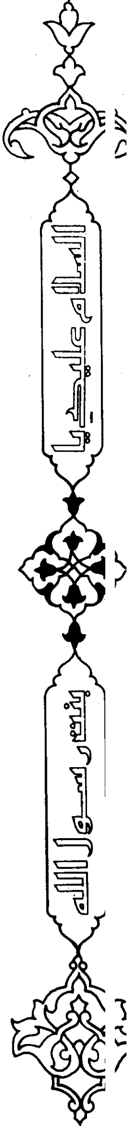
خدای را سپاس می‌گویم که توفیق نشر این اثر ارزشمند را به اینجانب عنایت فرمود.

از خداوند منّان خواهانم که این تلاش ناچیز را ذخیرهٔ آخرت قرار دهد و پاداش نشر این کتاب را به روح مطهّر پدر بزرگوارم: (**حضرت آیت الله حاج شیخ حسین صبوری** قدّس سرّه ) عاید و واصل فرماید.

**جمادی الثانی (ایّام شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام) ۱۴۱۷ هـ**

**مدیر مؤسسه نشر مرتضی**

**احمد صبوری**



## تقديم به تو

تقديم به تو، به تو...

آرى به تو اى بانوى بانوان

سالار پرشكوه انديشمندان و شايستگان

اى محبوبهٔ خدا و پيامبر

اى مام گرانمايهٔ پدر

اى مادر والاى امامت راستين

اى قامت برافراشتهٔ شهامت

اى سنبل زيباى شرافت

اى نمونهٔ جاودانه انسانيّت

اى آئينهٔ تمام‌نماى حقيقت

اى تجسّم راستين شريعت

اى راز و رمز آفرينش

اى الگوى هميشه جاويد راه رهايى

اى تجلّيگاه ارزشهاى والاى انسانى

آرى به تو تقديم مى‌دارم.

به توكه چشمه‌ساران دانش و بينش از شاخسار وجودت جارى بود.

به توكه گوهر ايمان و مرواريد عفاف و هنر عملكرد شايسته و بايسته

در زندگی‌ات موج می‌زد.

به تو که کفّهٔ شخصیّت زن را در ترازوی تاریخ وزن و قدر و شکوه و منزلت بخشیدی.

به تو که یکتاپرستی و عشق به خدا و مردم‌خواهی و بشردوستی و آرامش و امنیّت انسانها برنامهٔ زندگی‌ات بود.

آری به تو تقدیم می‌دارم.

به تو که همچون چشمهٔ جوشان می‌جوشیدی.

بسان اقیانوس موّاج می‌خروشیدی.

همانند آبشارهای ریزان نیرو و حرکت پدید می‌آوردی.

همانند آفتاب بلند می‌تابیدی و کوه‌آسا استوار و سرافراز سر بر آسمان فضیلت‌ها و ارزشها می‌سائیدی.

و چون خورشید فروزان همه را از انوار درخشان و طلایی بهره‌ور می‌ساختی و همانند ماه نظاره‌گر و نگران روند جامعه و تاریخ بودی.

آری به تو تقدیم می‌دارم.

به تو که بیدادگران شقاوتمندانه در حقّت ستم روا داشته و حرمت حریمت را که نگهبانش، فرشتگان خدا بودند، رعایت نکردند و دربِ خانه‌ای را به آتش کینه‌ها و عقده‌ها و حقارت‌هایشان سوزاندند که فرشتهٔ وحی و دریافت‌دارندهٔ آن، برای ورود، اجازه می‌گرفتند.

به تو که روزگار و مردم آن، قدر و منزلت پرشکوهت را نشناختند.

به تو که دنیاطلبان، حق همتا و همسنگر و همراز زندگی‌ات، سرور ایمان‌آوردگان و حقوق تو را، ای مادر فضیلت‌ها و ای تبلور شایستگی‌ها و ای تجسّم کرامت‌ها!ناجوانمردانه پایمال ساختند وکوشیدند تا چشمهٔ وجودت را از



درخشش و جوشش بازدارند.

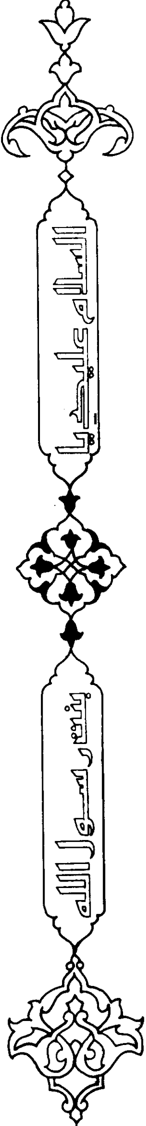
به تو که دژخیمان بی‌هیچ ذره‌ای شرم و حیا از پدرت پیامبر، تو را میان در و دیوار فشردند و مشعل پرفروغ زندگی‌ات را در اوج درخشش و نورانیّتِ جوانی و طراوت و شکوفایی فشردند.

به تو که بازیگران با به فراموشی سپردن آن همه سفارشات پیامبر و آن همه روشنگری در شکوه و عظمت و قداستت، باادّعاهای پوچ حقوقت را پایمال ساختند و آنگاه برای اثبات دروغ رسوای خویش و ناروا نشان دادن حقیقتی که تو بر لب داشتی، گواهان دروغین تراشیدند.

فاطمه جان! اگر آنروز تو و همتای گرانقدر وفرزندان ارجمندت را کنار پیکر سرد و پاک پیامبر تنها نهادند و برای حق‌کشی و تجاوز به حقوق شما و جامعهٔ نوبنیادی که شما خاندان پرشکوه محمّد صلی الله علیه و آله، معمار آن بودید، بنام دیانت و خلافت به سقیفه رفتند و آنچه را نمی‌بایست به آن دست یازیدند، اینک بنگر که چگونه دیدگان میلیونها زن و مرد در اندوه رحلت جانکاه پدرت باران اشک می‌بارند و در غم تنهایی شما سرشک تلخ به دامن می‌ریزند و زانوی ماتم به سینه می‌فشرند.

اگر آن روز آن بیدادگاه فرمایشی ریاکاران، سخنان حق‌طلبانه و قانع‌کننده و لبریز از حقّانیّت تو را به دروغ، توجیه و تأویل و تفسیر کرد، اینک بنگر چگونه آوای سخنانِ جانبخشرات همه‌جا طنین افکنده و درستی گفتار و آینده‌نگری دقیق تو را، به حق‌طلبان نمایانده است.

اگر آن روز در مسجد مدینه تنهای تنها از حقوق پایمال‌شدهٔ خود و شوی گرانقدر و امّت پدرت دفاع کردی و از آیندهٔ وخامت‌بار و بحرانهای ویرانگر و هستی سوزی که راه خویش را از اسلام واقعی جدا می‌ساخت و در ستار دین،



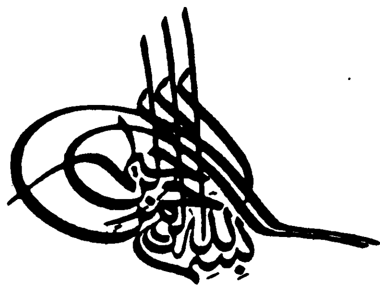
خودکامگی و قدرت‌طلبی را می‌جست، هشدار دادی، اینک بنگر قلمها و خامه‌ها به پاسداری از حقایقی که تو راهگشا و پیشاهنگ آن بودی، چگونه برخاسته و چگونه بسان ناوکی بر قلب غاصبان و خودکامگان قرون واعصار نشانه می‌روند.

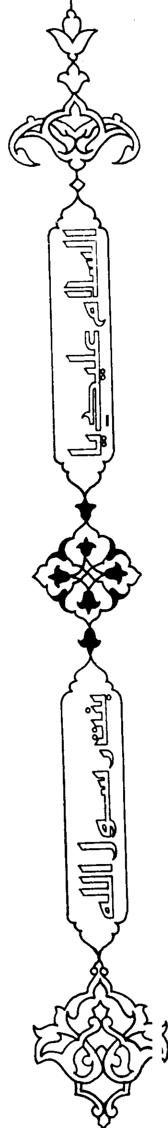
اگر آن روز با تو چنان کردند اینک بنگر که حتّی قلمهایی بظاهر از پیروان همانان حق را یافته و به نام تو و به یاد توکتابها می‌نویسند. آری، ترجمه و نگارش این اثر ارزشمند را که از نام بلند، یاد انسانساز، سخنان درس‌آموز، پیامهای تاریخساز و خاطرهٔ معنویّت‌پرداز و راه و رسم افتخار آفرین تو سخن دارد، به خودت و آخرین فرزند معصوم و برگزیده‌ات، امام مهدی برافرازندهٔ پرچم عدالت و آزادی بر بام بلندگیتی، آن بزرگ‌اصلاحگر عصرها و نسلها تقدیم می‌دارم.

بدان امید که قبول افتد و توشه‌ای معنوی باشد برای واپسین لحظات و پرخطرترین سفر ونیازمندترین حالات و سخت‌ترین شرایط و سرنوشت سازترین موقعیتها و حساس‌ترین مراحل و هراس‌انگیزترین منزلگاهها.

مترجم

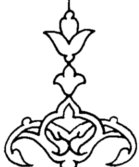
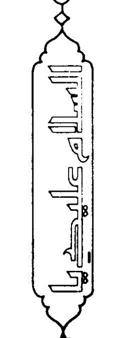
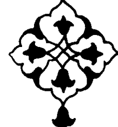
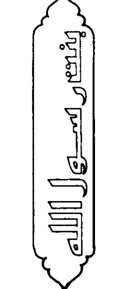
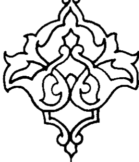
## سخن مترجم





ازکرانه‌های دور تاریخ انسان تا جهان معاصر، هرگز نمی‌توان جامعه و تمدّنی را جدا و بریده از سیمای تاریخساز زن، مورد مطالعه قرار داد و هرگز نشاید نقش سازنده و آفرینندهٔ این موجود شگرف و ناشناختهٔ دستگاه آفرینش را نادیده انگاشت و یا در ارزیابی و معادله، سهم و نقش تاریخساز او راکمتر از مرد نگریست. چراکه اگر منصفانه و بدور از بافته‌های ذهنی ناصواب و افراط و تفریط‌های ویرانگر، بیندیشیدیم و بنگریم، به این حقیقت می‌رسیم که کران تاکران تاریخ نشانگر رویدادهای شورانگیز، رخدادهای شعورآفرین، حوادث مطلوب و نامطلوب، اوج‌ها و حضیض‌ها، صعودها و سقوطها و فرازها و نشیب‌های تماشایی و درس‌آموز و عبرت‌انگیز و غرورآفرین و یا تأسّف‌انگیز واندوهباری است که همه و همه ساخته و پرداختهٔ انسانهایی از جنس زنان و مردان است و اینان هستند که دست در دست هم با اندیشه و خلاّقیّت و ابتکار و اقتدار خویش، واژه واژه، سطر به سطر، صفحه به صفحه و بخش بخش این کتاب پرحجم و قطور را پدید آورده‌اند.

از این میان نقش کارساز و تحوّل‌آفرین و او جنبش زن در نهضت‌های توحیدی و بعثت‌های آسمانی ،نقشی والاتر و سازنده‌تر و ممتازتر است. چراکه زن در تاریخ

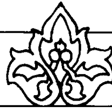
نهضت‌های توحیدی همواره دوشادوش مرد و شانه به شانهٔ آن ،در جهت برانداختن موانع رشد و تعالی، تاریکی و ظلمت، جهل و اسارت، نگونسازی و خودکامگی، فقر و بلاهت، پرستش‌های ذلّت بار و خرافات و اوهام، به جهادی پی‌گیر، بی امان، همه جانبه و خستگی‌ناپذیر برخاسته و از میدان خودسازی گرفته تا ساختن نسل شایسته و بایسته و پدید آوردن جامعه و تمدّن مطلوب و شرایط و اوضاع محبوب و دنیای زیبا و دوست‌داشتنی و لبریز از امکانات رشد و تعالی و به منظور رسیدن به آرمانهای والا و هدف‌های انسانی و الهی ، هماره همشأن و همتای مرد و درکنار او، وگاه در این راه از مرد هم پیشتر و چابکتر، گام سپرده است.

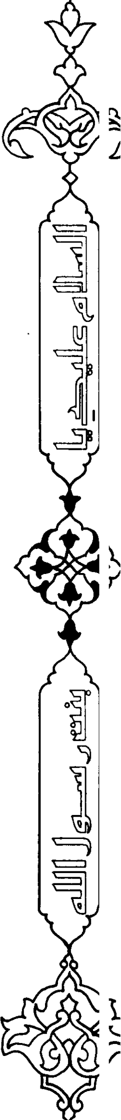
قرآن، نشانگر این حقیقت افتخارآمیز و غرورآفرین است که هر کجا پیام‌آور گرانقدری با بعثت تحوّل‌آفرین و اوج‌دهنده‌اش، برای برانداختن ستم و بیداد و خودسری و خودکامگی بپاخواسته است ،تاکند و زنجیرها را از اندیشه و افکار و مغزها برگیرد و فطرت‌ها و وجدانها را آزاد و شکوفا سازد و بشر را از بیدادِ نوع و نفس سرکش آزاد کند، وبه او امکان دهد تا بیندیشد و بیاندیشاند و بشناسد و مقایسه کند و بهترین‌ها را برگزینند، درکنارش بانویی فداکار و شجاع و از خودگذشته و هوشمند وکارآمد بوده است که شانه به شانهٔ او، بار سنگین مشکلات را به دوش کشیده و او را در راه سرفرازی و آزادگی و رهایی و نجات انسان ، با همهٔ وجود یاری رسانده و موفقیّت او را چندین و چند برابر ساخته وگاه تضمین و تأمین کرده است.

در حلقه‌های زرّین بعثت‌ها، «هاجر» و «ساره» آن دو بانوی روشنفکر و فداکار را در کنار «ابراهیم» پدر و پیشوای یکتاپرستان گیتی می‌نگریم.

مادر هوشمند و خواهر پراوپیشه و همسر بادرایت «موسی» و «آسیه»، ملکهٔ خداجو و آزادی‌خواه مصر را، پیش از آن پیام‌آور رهایی و درکنار او می‌یابیم.

«مریم» آن سمبل عفاف و قداست را ،پرورندهٔ «مسیح» و دوشادوش و همسنگراو در پیام‌رسانی و نجات انسانها ازکمند زر و زور و تزویر تماشا می‌کنیم.





«خدیجه» خردمندترین و فداکارترین و روشن‌ترین بانوی جهان عرب را پشتیبان و مشاور و معاون دورانديش «محمّد صلی الله علیه و آله»، کاروانسالار انسانیّت نظاره می کنیم.

«فاطمه» برترین زن عصرها و الگوی برجستهٔ نسلها را دوشادوش پدرش «محمّد صلی الله علیه و آله» و همتا و همسنگر و مشاور شوی قهرمانش امیرمؤمنان می‌بینیم.

«زینب» فخر زنان و قهرمانِ قهرمانان ستم‌ستیز و روشنفکر و ژرف‌نگر، را همسنگر و همراز و همراه دو سالار جوانان بهشت، حسن و حسین، و نیز همسفر قهرمان و روشنگر و تاریخساز سیّدالسّاجدین، چهارمین امام نور مشاهده می کنیم ، و بانو «حدیث»، این زن اندیشمند و متفکّر، «حکیمه» ،این بانوی فرزانه و «نرجس»، مام گرانمایهٔ قبلهٔ موعود و کعبهٔ مقصود... را ، دوشادوش امامان نور۰آری، اینان همه بزرگ‌زنان و بزرگ‌مردانی هستند که شانه به شانه، بار سنگین مرزبانی حق و عدالت و آزادی و ارزشها را به دوش توانمند خویش دارند و تاریخ را می‌سازند.

امّا از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته‌ترین الگوی زن فاطمه علیها السلام دخت گرانمایهٔ پیامبر است که در میان تمامی زنان برجسته و نامدار و پرشکوه تاریخ بشر، در همهٔ ابعاد فردی، اجتماعی، فرهنگی، فکری، عبادی، اخلاقی، انسانی، خانوادگی، معنوی و دیگر میدانها و ابعاد، براستی تک، بی‌نظیر و بی‌همانند است.

او مظهر جامعیّت و کمال،

اوج اندیشه و عرفان،

بلندای معرفت و آگاهی،

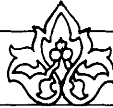
سمبل اخلاص و ایمان،

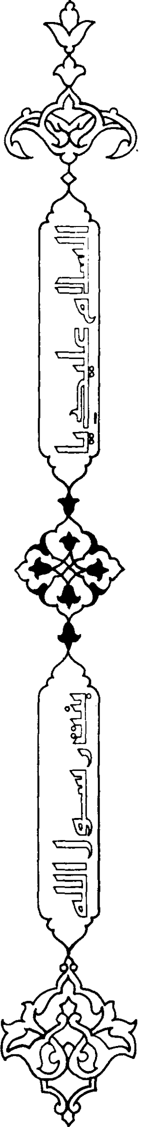
ستیغ مقاومت و پایداری،

کوه سر به آسمان ساییدهٔ شکیبایی و بردباری،

سینهٔ سینای اسرار الهی،

گنجینهٔ دانش و اقیانوس بینش،





مرکز هدایت و مهر،

پایه دین و ستون آیین،

یادگار و باقیماندهٔ رسالت،

نفس نفیس محمد صلی الله علیه وآله،

سرچشمهٔ دلیل و حجّت،

برگزیدهٔ نجیبان گیتی،

سرور بانوان امّت،

برترین زن تاریخ بشر،

تک‌درخت پاک و بارور بوستان رسالت،

پرورش‌یافتهٔ فرودگاه وحی،

کوثر پربهای قرآن،

همراز و همسنگر برترین مرزبان وحی،

بانوی شهسوار اسلام،

مادرگرانمایهٔ حسن و حسین،

آموزگار سرفراز زینب و کلثوم،

مام پیشوایان نور،

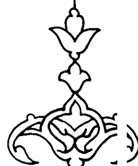
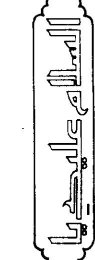
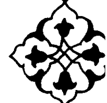
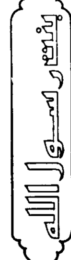
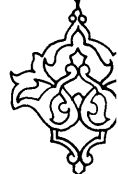
دختر شریف‌ترینِ شریفان،

محبوب خدا و پیامبر،

درّ درخشندهٔ رسالت،

لؤلؤ نورانی نبوّت، جلوهٔ خدا، یادگار رسول، و شبیه‌ترینِ انسانها در سیما و سیرت به پیامبر خدا و در همان حال مام شکوهبار پدر است .

در چشمان حق‌بین و نافذش، اقیانوس بی‌کرانهٔ دانش و بینش ، بـه گسترهٔ تـاریخ فرهنگ‌ها و بعثت‌ها موج می‌زند و در سراسر سازمان وجودش روح یقین و جان ایمان جاری است.

ناگواریهای زندگی و مشکلات آن را با موهبت آگاهی و دانایی و با سلاح خردورزی و دانشوری و اندیشهٔ ژرف، از سر راه کنار می‌زند و یا هضم ونرم و هنجار می‌نماید و رفعت دانش و اوج والایی و شکوه همه‌جانبه را با سعهٔ وجودی و سلاح تواضع و فروتنی در خویشتن و درکنار هم جای می‌دهد.

جان شیفته و شیدایش، تنها با یاد خدا و عبادت خدا و نیایش با او ،آرام می‌گیرد و روح تشنه‌اش با زلال وحی که بر قلب مصفّای پدرش فرود می‌آید سیراب می‌گردد و بزرگ‌آموزگار ارزشها می‌شود.

فاطمه براستی چنان است که جسمش همبند و همنشین و همراه خاکیان و خاکنشینان است ،امّا روح بلند و تابناکش در عالم قدس .

او تبلور اندیشه‌های والا و ارزشهای جاری در وجود حضرت محمّد(ص) وکتاب جاودانهٔ او، قرآن است که روزگاری چند در این خراب‌آباد گیتی می‌درخشد.

بانویی است که تشعشع راستی و درستی در لحظه لحظهٔ زندگی و کران تا کران عمرش جلوه‌گر است. آزاد زنی است که دیدگان حق‌بین، گوشهای حق‌شنو، دلهای حق‌پذیر، وجدانهای زنده و جانها و روانهایی که در تاریکی جهالت و عناد و تحجّر و جمود و خودپرستی وخودباختگی وزشتکاری وتعصّبات... مسخ نشده باشند ، همان صداقت و صفا، شور و شعور، شکوه و قداست، پاکی و شهامت، دلسوزی و مردم‌خواهی، توحیدگرایی و ارزش‌دوستی «حضرت محمّد (ص)»، کاروانسالار انسانیّت را درگفتار وکردارش می‌نگرند و همان ملاک‌ها و معیارهای والا راکه در «حضرت محمّد(ص)» سراغ دارند، در او می‌یابند.

او در چشم خداجویان آگاه «حضرت محمّد(ص)» است، و در بیان آزادمردان وآزاد زنان راستین، اسطورهٔ آزادگی و در چشم‌انداز پارسایان، سمبل پارسایی و وارستگی و در زبان حق‌طلبان تبلور حق و حق‌خواهی و حق‌پرستی، ودرکران تاکران تاریخ پرچم هماره برافراشتهٔ دفاع از حقوق انسانها.

بگونه‌ای که محمّدیان خاطرهٔ صدای محمّد را در جوهر صدای او می نگرند و پیروان مسیح، سیرت او را در آیینهٔ رفتار و کردار وی، و طهارت و قداست «مریم» را در زندگی او... نظاره می‌کنند.

## امّا این کتاب

کتابی که در دست شما خوانندهٔ گرامی است، برگردان و نگارش کتاب ارزشمند **«فاطمة الزّهراء من المهد الی اللّحد»** اثر مرحوم آیت اللّه قزوینی است.

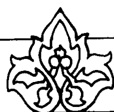
نگارنده از دیرباز با این مرد دانش و قلم و آثار ارزنده‌اش در مورد خاندان وحی و رسالت آشنا شده و به پیشنهاد برخی از دوستان، پاره‌ای از آثار او را نیز ترجمه نموده است.(۱)

دوستی، نسخه‌ای از آخرین چاپ این کتاب را به همراه نامه‌ای از مؤلّف بزرگوار برایم آورد و گفت: مرحوم آیت‌اللّه قزوینی در واپسین ماههای زندگی، این اثر ارزشمند را مورد بررسی وتحقیق دگرباره و تجدیدنظر قرار داد و ضمن تغییرات و اصلاحات بسیار و گاه حذف برخی از مطالب، فراتر از یکصد صفحه مطلب ارزشمند و تازه، بر چاپهای پیشین آن افزوده است. و آنگاه خواستار ترجمه و نگارش آن، با این قلم گردید.

از خدای پرمهر یاری و توفیق خواستم که در پرتو لطف خویش این افتخار را نصیبم سازد و توفیق ارزانی‌ام دارد تا این کار بزرگ را به انجام رسانم، بدان امید که از خدمتگذاران فرهنگی و فکری دخت فرزانهٔ پیامبر بشمارآیم، و خدای را سپاس که به انجام آن توفیق یافتم؛ و پس از پایان کار، فرزند ارجمند مرحوم آیت‌اللّه قزوینی، جناب حجةالاسلام و المسلمین این ترجمه را با دقّت تحسین‌برانگیزی از آغاز تا پایان با متن

---

۱ ـ نظیر: «الامام المهدی من المهد الی الظّهور»، که ترجمهٔ آن با عنوان «امام مهدی از ولادت تا ظهور» به چاپ سپرده شده، و «فاجعة الطّف» که به نام «عاشورا غمبارترین روز تاریخ» منتشر شده است.



عربی آن تطبیق نموده و ما را از نظرات خویش بهره‌مند ساختند که بدین وسیله با سپاس فراوان از بزرگواری ایشان، اینک این اثر ارزنده، بصورتی که می‌نگرید تقدیم می‌گردد.

گفتنی است که در این ترجمه، افزون بر ظرافت‌ها و ریزه‌کاریها و نکته‌پردازیهایی که شما خوانندهٔ نکته سنج، ضمن مطالعهٔ کتاب، آنها را به روشنی دریافت خواهید داشت، این چند کار اساسی نیز بر روی این اثر ارزنده انجام گرفته است.

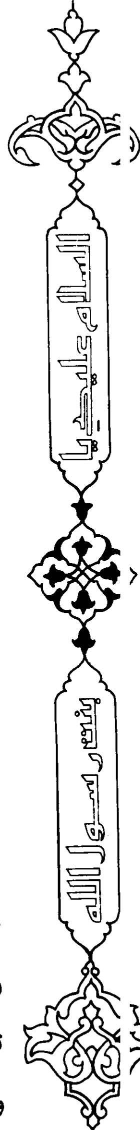
۱ ـ برگردان محتوا به محتوای کتاب، با قلمی روان و گویا که می‌توان گفت برگردان و نگارشی انجام پذیرفته است.

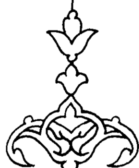
۲ ـ تنظیم آن به صورت شانزده بخش، تا بهره‌وری از آن برای پژوهندگان و مطالعه کنندگان آسان گردد.

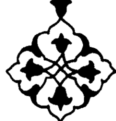
۳ ـ انتخاب عناوین جالب در جاهای مناسب، تا کتاب را از یکنواختی خارج و جاذبهٔ بیشتری به آن بدهد.

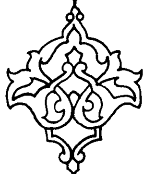
و اینک این برگ سبز را با قلبی آکنده از مهر و ارادت، به پیشگاه ریحانهٔ پیامبر، مام فضیلت‌ها و الگوی سرفراز، بزرگ اصلاحگر زمین و زمان، امام مهدی تقدیم می‌دارم. و در این اندیشه‌ام که آیا مترجم را این سعادت و توفیق خواهد بود که اثرش مورد قبول افتد؟

در این فرصت بجاست که از فرزندان ارجمندم «محسن» و «سعیده» که ضمن سخت‌کوشی در فراگرفتن دانش و بینش، تابستان ۷۴ و تعطیلات دانشگاه و دبیرستان را، برای خدمت در آستان مام گرانمایهٔ فضیلت‌ها، فاطمه عليها السلام اختصاص دادند و کار تایپ، مقابله و صفحه‌آرایی این کتاب را به پاس عشق به امیرهٔ ارزشها و والاییها، با شور و شوقی تحسین‌برانگیز، در کمترین فرصت ممکن به انجام رساندند، صمیمانه قدردانی کنم و از آن ارزانی‌دارندهٔ نعمت‌ها و موهبت‌ها، برایشان سرافرازی و موفقیّت روزافزون، آرزو نمایم.









## امّا در مورد مؤلّف

این کتاب اثر ارزشمند دیگری از علاّمهٔ فقید سیّد محمّد کاظم قزوینی است. از همو که نویسنده‌ای بنام، سخنوری گزیده گوی، خطیبی نکته‌پرداز، استادی فرزانه، دانشوری پرواپیشه، مبلّغی دلسوز، فقیهی بزرگوار، مفسّری ارزشمند و مرد ایمان و هجرت و جهاد بود.

مرحوم آیت اللّه سیّد محمّد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ هجری قمری در شهر مقدس کربلا در خانوادهٔ علمی و روحانی «قزوینی» که از خاندانهای اصیل و ریشه‌دار آن خطّهٔ قهرمان‌خیز بشمار می‌آمد، دیده به جهان گشود.

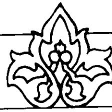
نسب این مرد دانش و جهاد و خاندانش به سالار پرواپیشگان و ستم‌ستیزان، امام کاظم علیه‌السلام می‌رسد و از این خاندان شناخته شده، دانشوران بزرگ، سخنوران اندیشمند، شاعران هدفدار و دلسوخته، نویسندگان و مفسّران دانشمند و فقیهان و مجتهدان نامداری قامت برافراشته و هر کدام خدمات ارزندهٔ علمی، فکری، فرهنگی، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی به جهان اسلام نمودند و ضمن تلاش در رسانیدن پیام قرآن و پیشوایان نور به مردم، از راه و رسم افتخارآفرین خاندان وحی و رسالت بسان سربازانی آگاه و فداکار، پاس داشتند. که از جملهٔ آنان می‌توان

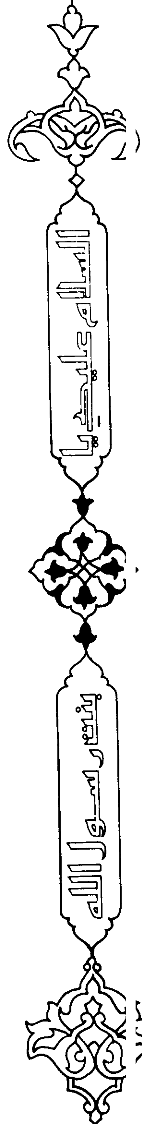
آیت‌اللّه العظمی سیّد هاشم قزوینی

آیت اللّه سیّد محمّد ابراهیم قزوینی

آیت اللّه محمّد حسن قزوینی...

و دیگر، آیت‌اللّه سیّد محمّد کاظم قزوینی را برشمرد.





## پیمایش راه کمال

مرحوم آیت اللّه قزوینی در دوران کودکی زیر سایهٔ پدر گرانقدرش، مرحوم آیت اللّه سیّد ابراهیم قزوینی، پرورش یافت و از همان آغازین مراحل زندگی با رهنمود پدر تلاش در راه کسب دانش و آراستگی به ارزشهای انسانی را آغاز کرد. و در پرتو هوش سرشار و کوشش خستگی‌ناپذیر خویش به پیمایش راه زندگی پرداخت و پله‌های ترقّی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد.

علاّمهٔ قزوینی در بهاران زندگی، نعمت وجود پدر و مادر پرمهر خویش را از دست داد و اندوه جانکاه فراق دو پشتوانهٔ مهمّ زندگی‌اش، قلب جوان و پرمهر او را به سختی فشرد.

خود در تشییع پیکر آنان شرکت جست و با یاد و نام سالارش حسین علیه‌السلام و خواندن اشعاری در رسای آن حضرت، کشتی طوفان‌زدهٔ دل را به ساحل شکیبایی و آرامش سوق داد.

او با وجود غروب پدر و مادر، از آسمان زندگی‌اش و هجوم سختی‌ها و فشار تنگدستی و محرومیّت، راه کسب دانش و کمال را که به رهنمود پدر و تحت نظارت او در پیش گرفته بود، رها نساخت بلکه با تلاشی بسیار به راه خویش ادامه داد و پس از تکمیل سطح در حوزهٔ علمیّه کربلا، سال‌ها در دروس خارج فقه و اصول علمای بزرگ آن سامان شرکت جست. و آنگاه خود بسان ستارهٔ درخشانی به نورافشانی پرداخت و علاوهٔ بر پیام‌رسانی، از راه خطابه و منبر به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت و شاگردان بسیاری بویژه در هنر سخنوری و پیام‌رسانی بدست باکفایت خویش پروراند که گروهی از آنان اینک از سخنوران دانشمند و بنام بشمار می‌روند و در کشورهای مختلف به پیام‌رسانی و خدمت به فرهنگ قرآن و اهل‌بیت مفتخرند.

مرحوم آیت‌اللّه قزوینی از چهره‌های موفّقی بود که در ابعاد گوناگونی درخشید. که اینک برای نمونه به برخی اشاره می‌رود:

## ۱ ـ مرد سخن

او خطیب و سخنور دانشمند و توانایی بود. با اینکه در منبر آرام و دلنشین سخن می‌گفت، قدرت عجیبی در پیام‌رسانی داشت و شنونده را مجذوب سخن خویش می‌ساخت.

به هنگام وعظ و خطابه، آگاهی می‌بخشید و آنگاه که یاد و نام حسین را می‌برد به گونه‌ای رویداد غمبار عاشورا را مجسّم می‌ساخت که شوری بپا می‌کرد.

در همهٔ سخنرانی‌هایش از قرآن و نهج‌البلاغه و روایات الهام می‌گرفت و بهترین درسها را از برترین کتاب و شایسته‌ترین انسانها بازمی‌گفت و چون خود فردی بااخلاص و بامعنویّت بود، سخنانش اثر سازنده‌ای بجای می‌نهاد و دلها را نرم می‌کرد.

چه بسیار گنهکارانی که بر اثر سخنان او راه توبه در پیش گرفتند و چه بسیار گمراهانی که راه درست را برگزیدند.

چه گسستگان از حق که دگرباره به حق پیوستند و چه پایمال‌کنندگان حقوقی که به ادای حقوق دیگران همّت گماشتند. که پرهیز از طولانی شدن سخن اجازه ارائهٔ نمونه نمی‌دهد.

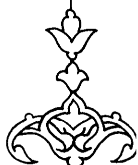
## ۲ ـ مرد قلم

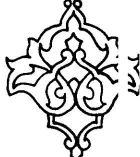
از نعمت‌های ارجدار خدا به انسان، نعمت قلم و نگارش است. قرآن از این نعمت گرانبها با شکوه و عظمت بسیاری یاد می‌کند و آن را از موهبت‌های خدا به انسان و از شاهکارهای آفرینش می‌شمارد.

**الّذی علّم بالقلم.**(۱)

---

۱ ـ سوره ۹۶، آیه ۴





و به آن سوگند یاد می‌کند.

**ن و القلم و مایسطرون.**(۱)

و پیامبر قلم، مرکّب قلم دانشمندان را از قطره‌های خون شهیدان راستین برتر و بالاتر ارزیابی می‌کند.

**مداد العلماء افضل من دماء الشّهداء.**(۲)

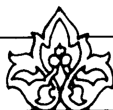
روشن است که منظور از قلم، قلمی است که در دست انسان آگاه و پرواپیشه و آزادمنش باشد و نگهبان ارزشها و در خدمت حقّ و فضیلت به چرخش درآید، نه قلمی که نگهبان ستم و بیدادگردد و به بزک کردن چهرهٔ کریه بیدادگران و فریبکاران به حرکت درآید.

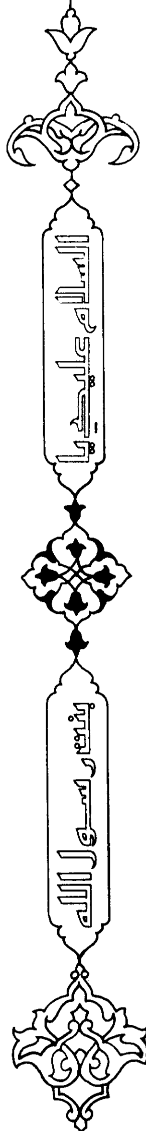
و از موهبت‌های خدا به آیت‌اللّه قزوینی این بود که مرد قلم بود و قلمش در خدمت فرهنگ قرآن و خاندان وحی و رسالت می‌چرخید، که برخی از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار عبارتند از:

۱ - سیرة الرّسول الاعظم
۲ - علی من المهد الی اللّحد
۳ - شرح نهج البلاغه (در سه جلد)
۴ - فاطمة الزّهرا من المهد الی اللّحد
۵ - الامام الحسین من المهد الی اللّحد
۶ - فاجعة الطّف أو مقتل الحسین
۷ - زینب الکبریٰ من المهد الی اللّحد
۸ - موسوعة الامام الصّادق علیه السلام (در شصت جلد)
۹ - الامام الجواد من المهد الی اللّحد

---

۱ - سوره ۶۸، آیه ۲
۲ - نهج‌الفصاحه، ص ۶۴۸





۱۰ ـ الامام الهادی من المهد الی اللّحد

۱۱ ـ الامام العسکری من المهد الی اللّحد

۱۲ ـ الامام المهدی من المهد الی الظّهور

۱۳ ـ الاسلام الصّحیح یتجلّی فی مذهب أهل البیت

۱۴ ـ الفقه الواضح

۱۵ ـ الاسلام و التعالیم التّربویّه

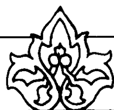
وکتاب‌های ارزشمند دیگری که برخی به زبانهای مختلف ترجمه شده‌اند.

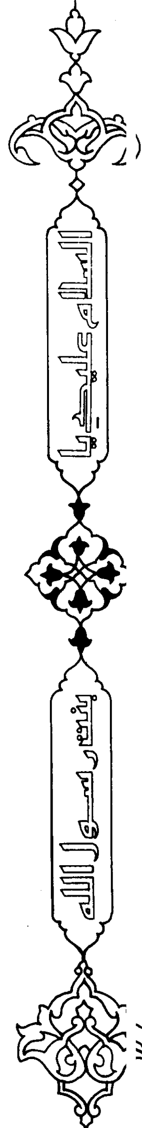
## ۳ـ مرد هجرت

او مرد هجرت بود و برای رساندن پیام قرآن و خاندان وحی و رسالت به سفرهای تبلیغی مهمّی دست زد که ره‌آوردی درخشان داشت.

او سفرهایی به مراکش، استرالیا، مصر، کویت، حجاز، هندوستان، پاکستان، سوریّه، لبنان، تایلند و برخی کشورهای افریقایی نمود. و همه جا هدفش این بود که پیام قرآن و عترت را به گوشها برساند و چون به دانش و بینش و ایمان و عمل مسلّح بود در این سفرها اثرات سازنده‌ای از خود به یادگار نهاد که یک نمونهٔ آنها این بود که:

«در مراکش به استناد یک روایت جعلی، دایر بر اینکه کشتی حضرت نوح روز عاشورا بر ساحل نشست، توبهٔ حضرت آدم روز عاشورا پذیرفته شد، و...»، روز عاشورا را بطور رسمی عید می‌گرفتند و صدها مجلس ازدواج به راه می‌انداختند و شیرینی‌ها پخش می‌کردند امّا پس از تلاشهای علمی و فکری و قلمی ایشان، این سنّت سیاه اموی ریشه‌کن شد و بجای آن مجالس وعظ و سوگواری برای سالار شهیدان جایگزین آنها گردید.





## ۴ ـ مرد ولایت راستین

او شیفته و شیدای خاندان وحی و رسالت بود و دل درگرو عشق آنان داشت.

درفراز و نشیب‌های سخت زندگی به آنان توسّل می‌جست و به برکت نام و یاد آنان بارها در سخت‌ترین شرایط مورد مهر قرارگرفت و از خطرات سهمگینی نجات یافت.

## ۵ ـ مرد جهاد

او همانگونه که مرد دانش و بینش و ایمان بود، مرد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز بود. موضع‌گیریهای شجاعانهٔ او در برابر استبداد حاکم بر عراق از فراز منبر حسینی، تحسین‌برانگیز بود.

او بخاطر حق‌گویی و ایستادگی در برابر خودکامگی‌ها بارها طعم تلخ زندان و اسارت و تبعید و فشار را چشید و تا مرز شهادت پیش رفت و آخرین بار به اعدام محکوم گردید که پس از ماه‌ها زندگی مخفی به یاری خدا از عراق خارج شد و از آنجا به کویت و لنبان و آنگاه ایران دست به هجرت زد.

و سرانجام پس از عمری تلاش و جهاد و فداکاری در ابعادگوناگون علمی و دینی و اجتماعی، در روز سیزدهم جمادی‌الثانی به سال ۱۴۱۵ هجری قمری جهان را بدرود گفت.(۱)

خداوند او و ما را با نیاکان پاک و سرافرازش محشور بفرماید.

**آمین یا ربّ العالمین**

**قم حوزهٔ علمیّه، علی‌رضاکرمی فریدنی**

---

۱ ـ در نگارش بیوگرافی مرحوم آیت‌اللّه قزوینی از کتاب: «آیة‌اللّه سیّد محمّد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد» استفاده شده است.

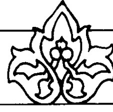
## تقدیم به او

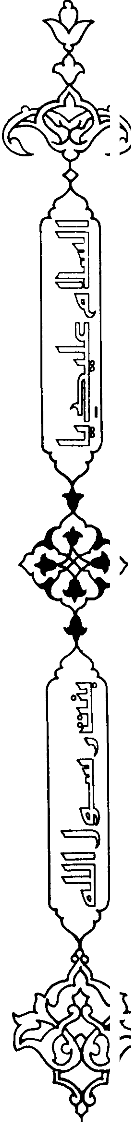
به سرور و سالارمان، امام مهدی عليه السلام،
یادگار و بازماندهٔ گرانمایهٔ خاندان پاک وحی و رسالت،
که بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلهاست، همو که جهان در انتظار اوست،
تقدیم می‌گردد.

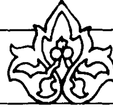
آری این صفحات درخشان و تابناک راکه ترسیم‌کنندهٔ پرتویی از زندگی درس‌آموز و تاریخساز و سراسر افتخار «صدّیقهٔ طاهره»، ملکهٔ ارجمند اسلام، «فاطمهٔ زهراء» عليها السلام، مام گرانمایهٔ اوست، به همان خورشید رخ برکشیدهٔ در پس ابرها، هدیه می‌گردد.

نگارنده بر این امید است که این خدمت ناچیز به خواست خدا مورد قبول آن فرزانهٔ روزگاران قرار گرفته و خشنودی خاطر خطیر و شریفش را فراهم خواهد ساخت.

عراق ـ کربلا
**سیّد محمّد کاظم قزوینی**




السلام عليك يا
بنت رسول الله



بسم الله الرحمن الرحیم

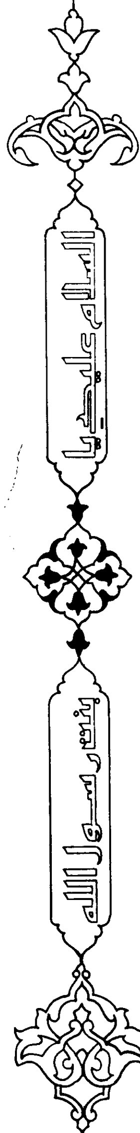
## سرآغاز

ستایش بسیار و بی‌شمار از آنِ آفریدگار توانای هستی است، آنگونه ستایش شایسته و بایسته‌ای که خشنودیش را فراهم آورد. و درود خدا بر سالارمان «محمّد»، آن پیامبر برگزیده و بر خاندان پاک و پاکیزه‌اش باد که برترین آفریدگانِ آفریدگارند.

واقعیّت این است که نگارنده، سالها بر این اندیشه بود که به اندازهٔ توان و امکانات ناچیز خویش کتابی در مورد بانوی بانوان «فاطمه زهراء» ـ که بر او و پدر گرانمایه و شوی ارجمند و فرزندان شکوهبارش درود و سلام خدا باد ـ بنگارم. کتابی که هم ترسیم‌کنندهٔ زندگی درس‌آموز و تاریخساز او باشد و هم نیاز جویندگان آب حیات از کوثر همیشه‌جوشان وجود او را پاسخ گوید.

نگارنده ضرورت این کار ارزشمند را از دیرباز احساس می‌نمودم و برای انجام آن نیز در خویشتن شور و شوق وصف‌ناپذیری می‌یافتم، چرا که می‌دیدم در فرهنگ و آثار نویسندگان و نیز کتابخانه‌های عربی و اسلامی اثر جامع و شایسته‌ای که در خور مقام والا و پرشکوه برترین بانوی جهان هستی باشد، به چشم نمی‌خورد و براستی نوعی خلاء احساس می‌شود.

روشن است که با این بیان نمی‌خواهم کتابهایی را که در مورد بانوی بانوان نگارش یافته است کوچک و ناچیز شمارم، بلکه نظر این است که همهٔ اینها، چه نوشته‌های

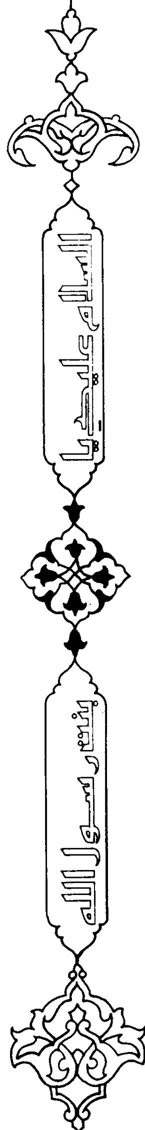


قدیم یا جدید در این مورد، نیاز خوانندگان را برطرف نمی‌کند و خلاء مورد اشاره را که هر پژوهنده و جستجوگری که در زندگی سراسر افتخار آن حضرت احساس می‌کند، آنگونه که شایسته و بایسته است پر نمی‌کند و آگاهی کامل از زندگی و ویژگیهای شخصیّت نمونهٔ او را ارائه نمی‌دهد.

آری این نوشته‌ها نه تنها هدف مورد نظر را تأمین نمی‌کند که گاه برخی از آنها ناچیزتر از آن است که بتواند ترسیم‌کنندهٔ زندگی تاریخساز برترین بانوی جهان باشد و شخصیّت ارجدار و افتخارآفرین دخت پرشکوه پیامبر و محبوب‌ترین انسانها به آن حضرت را به گونه‌ای شایسته در چشم‌انداز جویندگان حق قرار دهد، چرا که ابعاد گوناگون شخصیّت ارجدار و زندگی درس‌آموز و ویژگیهای او به عنوان برجسته‌ترین آموزگار و الگوی زندگی، بیش از اینها در خور شناخت و ستایش و شناساندن است.

اینجانب هم، هرگز بر این اندیشه نیستم که می‌توانم به این رسالت بزرگ و مسؤولیّت سنگین قیام کنم و به گونه‌ای شایسته و بایسته به این هدف بلند و آرزوی دیرین، جامهٔ عمل بپوشانم، بلکه اینجانب نیز به ناتوانی و نارسایی اندیشه و قلم و بیان خویش در این مورد اعتراف دارم.

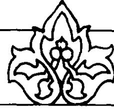
به هر حال میان این آرزوی بزرگ و تحقّق آن،روزها و سالها به سرعت سپری شد و رخدادها رخ داد و حوادثی برایم پیش آمد که مانع تحقّق آرزوی نگارش کتاب مورد نظرم گردید تا سرانجام طوفانی از حوادث بر من وزیدن گرفت و ابرهای تیره و تاری از غم و اندوه بر زندگی‌ام سایه گسترد. اینجا بود که با خدای خویش پیمان بستم که اگر آن بنده نواز، موج اندوه و پریشانی را از این بندهٔ ناچیزش برطرف ساخت ،به یاری او به نگارش کتابی در مورد زندگی افتخارآفرین بانوی بانوان دست خواهم زد. به عهد خویش وفادار بودم که خدای دانا به مهر و لطف خویش،گرفتاریم را برطرف ساخت و ابرهای تیره و تار را از آسمان زندگی‌ام زدود و من نیز با ستایش و سپاس به بارگاه او

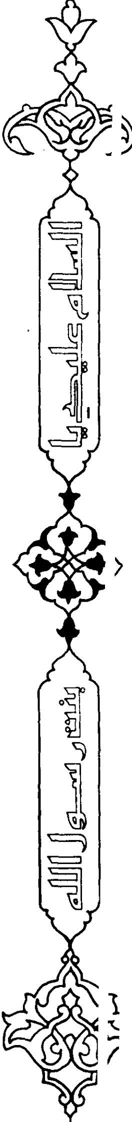


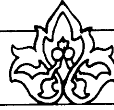

هم‌اکنون نگارش این سطور و صفحات را آغاز نمودم. نمی‌دانم به کجا خواهم رسید و سخن به کجا خواهد انجامید و سرانجام کارم در نگارش این کتاب چه خواهد شد؟

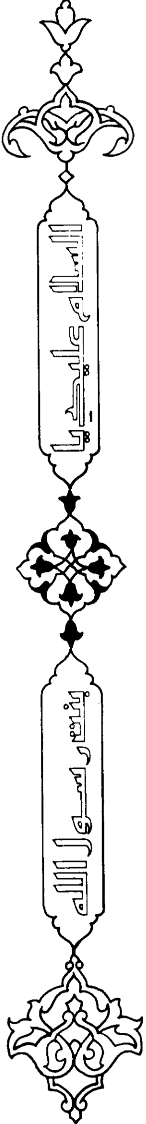
از خدای بزرگ که بهترین یار و یاری‌دهنده است کمک می‌جویم. او مرا بسنده است و در این سرا و سرای آخرت بهترین کارساز و بهترین توفیق‌دهنده و یار و یاور است.

**سیّد محمّد کاظم قزوینی،**
**کربلا ـ عراق**
۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۲ه




السلام عليك يا
بنت رسول الله

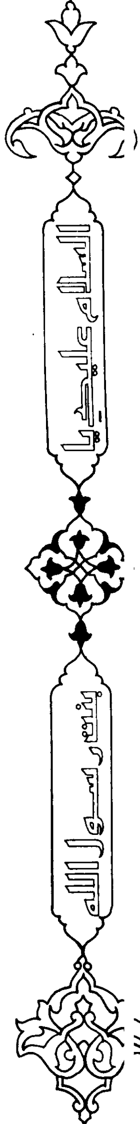




# ❁ بخش اوّل ❁

## در رواق سخن

- شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا
- گرانبهاترین درسها
- نگرشی بر موقعیّت و جایگاه زن
- فرجام دردناک راه دوّم
- قلم‌های زهرآگین
- انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه
- پاسخ علامهٔ امینی
- درایت و هوشمندی وصف‌ناپذیر
- سیمای پرشکوه امیرمؤمنان در قرآن
- در آئینهٔ محمّد
- تبلور ارزشها و والایی‌ها



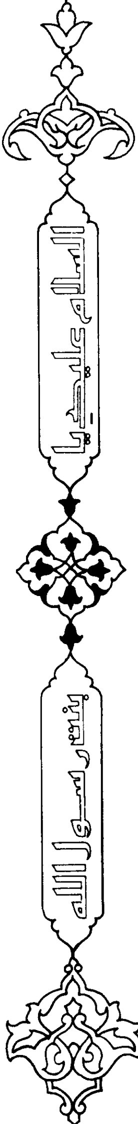
## شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا

«فاطمه»، و شما خوانندهٔ گرامی چه می‌دانی که «فاطمه» کیست؟

فاطمه شخصیّت فرزانه و انسان والایی است که نشان و ویژگی زن بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت رسا و بی‌همانند خدا و توانایی شگرف او درکران تاکران هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ بشر، چراکه خدای توانا بندهٔ برگزیده‌اش «محمّد» (ص) را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی‌همانند او در میان همهٔ پیامبران باشد و آنگاه دخت فرزانه و پارهٔ تن او، فاطمه علیهاالسلام را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش،در آفرینش انسانی بی‌نظیر از جنس زن باشد،انسان وآلایی که عصاره‌ای از فضیلت‌ها و مجموعه‌ای از موهبت‌ها و فرهنگی از ارزشها را تجسّم بخشد.

و راستی را که خدای توانا کامل‌ترین بهره از شکوه و بزرگی و بزرگمنشی را به او ارزانی داشت، به گونه‌ای که از آغاز تا فرجام آفرینش برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن به بلندای این قلّه شکوه و پرکشیدن به این مقام و منزلت والا امکان‌پذیر نیست.

چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محبوب خداست که پیش از آنکه زمینیان آنان را بشناسند، آسمانیان به شکوه و مقام والایشان زبان به اعتراف گشوده و آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوهبار آنان در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که از هنگامهٔ فرود بر قلب شفّاف «محمّد» تا به امروز



و تا هنگامهٔ رستاخیز، همواره در بامدادان و شامگاهان و شب و روز تلاوت می‌گردد.

او شخصیّت شکوهباری است که انسان به هر اندازه بیشتر و افزونتر بسوی کمال و معنویّت اوج گیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعودها و سقوط‌ها آگاهی افزونتری کسب کند، شکوه و شخصیّت این برترین بانوی گیتی برای او بصورت گسترده‌تری از افق آشکار می‌گردد و امتیازات و ویژگی‌هایش به صورت درخشنده‌تری جلوه‌گر می‌شود، چرا که فاطمه علیها السلام همان بانوی گرانمایه‌ای است که خدای بزرگ او را می‌ستاید، به خشنودی او خشنود می‌گردد و با غضب و خشم او، خشمگین می‌شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می‌کند و امیرمؤمنان به دیدهٔ احترام و بزرگی به او می‌نگرد و از او سخت تجلیل می‌نماید، و همینگونه همهٔ امامان نور از حضرت مجتبی علیه السلام گرفته تا آخرین آنان امام مهدی علیه السلام، همگی به صورت وصف‌ناپذیری به او احترام می‌کنند و به دیدهٔ تقدیس و تکریم به این مام فضیلت‌ها و والایی‌ها می‌نگرند.

بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلندآوازهٔ او نظام‌ها برپا گشته و قدرت‌ها تأسیس شده و نیز به نام ستم‌سوزش قدرت‌ها و حکومت‌ها درهم نوردیده شده است.

انسان برتری که بخاطر دوستی او در روز رستاخیز خواهی دید که چگونه فوج فوج از مردم، وارد بهشت می‌گردند و بخاطر انحراف از مهر و دوستی و راه و رسم انسانساز او، چگونه آنان که کفر ورزیده‌اند، انبوه انبوه به سوی دوزخ سوق داده می‌شوند.

## گرانبهاترین درسها

نگارنده بر این باور است که این کتاب با این محتوا، و در مورد این شخصیّت والا، بسیار سودمند و مفید خواهد بود. سخن شنیدنی و شیرینی خواهد داشت که جان حقجوی انسان با آن پیوند برقرار می‌کند و روح جویای معنویّت ،آن را گوارا می‌یابد و از آن حیات و نشاط می‌گیرد، و نیز ویژگی‌های وصف‌ناپذیر دیگری خواهد داشت که



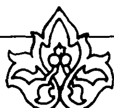
خواننده گرامی با مطالعهٔ دقیق آن، آنها را بتدریج دریافت می‌نماید.

آری سخن از زندگی سالار بانوان ، دربرگیرندهٔ رخدادها و حوادثی است که تمامی آنها عبرت‌انگیز و حکمت‌آموز و دربردارندهٔ گرانبهاترین و کارسازترین درسهای زندگی و تعالی است و انسان ترقی‌خواه بدینوسیله می‌تواند از زندگی سراسر افتخار بندگان برگزیده و دوستان خدا، و از دیدگاه آنان در مورد زندگی و چند و چون آن آگاهی یابد.باگوشه‌ای از تاریخ پرفراز و نشیب اسلام که به زندگی فاطمه علیهاالسلام، این شخصیّت پرشکوه و تاریخسازگره می‌خورد، آشنا گردد. گرچه زندگی افتخارآفرین او کوتاه بود و آن هم در بیت رفیع امامت و سراپردهٔ خویش و ادارهٔ خانه و زندگی و تربیت نسلی سرفراز ،بدون ذرّه‌ای تظاهر، سپری شد وکسی جز خاندان و همنشینان و بستگانش از شیوه و روش انسانساز و رفتارش در خانه، آگاهی نیافتند و تاریخ نیز در حق او ستم و بیداد روا داشت و آنگونه که شایسته و بایستهٔ شخصیّت گرانمایه و فرزانه‌ای چون او بود، به زندگی و اندیشه و سرگذشت وی و ترسیم آن زندگی پربار برای آیندگان بهاء نداد.

## نگرشی بر موقعیّت و جایگاه زن

۱ ـ سخن از شخصیّت پرشکوه فاطمه علیهاالسلام و نبوغ و ویژگیهای او، در حقیقت سخن از موقعیّت و جایگاه زن در نگرش اسلام است و بدینوسیله روشن می‌شود که اسلام موقعیّت و حقوق زن، این نیمی از پیکر جامعه را سخت گرامی داشته، و او را به جایگاه شایسته و حقیقی‌اش اوج بخشیده است.

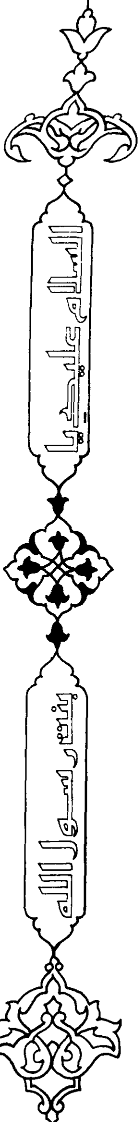
۲ ـ در این بحث بطور طبیعی، نمونه‌ای از زن آگاه و مترقّی که در خانهٔ پدر، دختری شایسته و در زندگی مشترک، همسر و همراهی مورد اعتماد و امین و در قلمرو جامعهٔ کوچک خانواده، یک مادر نمونه و یک مربّی باایمان و پاکدامن و لایق برای نسل سرفراز است، نیز در چشم‌انداز جستجوگران قرار می‌گیرد.



۳ ـ و نیز در این بحث از «زن» به عنوان یک انسان به مفهوم واقعی‌اش که در جامعه و محیط زندگی‌اش در چارچوب مقرّرات انسانساز دین خدا و در قلمرو پاکدامنی و شرافت و صیانت از موجودیّت و هویّت و شخصیّت‌اش به او امکان کار و تلاش و پیمایش پله‌های نردبان ترقّی و تکامل داده می‌شودنیز، سخن خواهد رفت.

۴ ـ و نیز ضمن بحث در این روند، روشن خواهد شد که:

اسلام زن را بر خلاف پندار بداندیشان نه تنها از دانش و فرهنگ، ادب و شناخت، کسب معرفت و پیمایش مدارج کمال علمی و معنوی باز نمی‌دارد، که سخت او را در این راه تشویق می‌کند و تنها از او می‌خواهد که از خودنمایی و جلف‌بازی، بی‌پروایی و هرزگی، نشست و برخاست ناصواب با بیگانه و اموری از این قماش که سرانجام زن را به نگونساری و تباهی می‌کشد و شخصیّت و حقوق و هویّت و هستی او را به نابودی سوق می‌دهد، بپرهیزد.



## کدامیک بهتر است؟

نگارنده بر این باور است که هیچ نظام و مقرّرات و سازمان و تشکیلاتی در جهان نخواهد توانست همانند اسلام واقعی، از شخصیّت و هویّت و شرافت حقیقی زن پاس دارد. از این رو انجمن‌ها و سازمانهای مربوط به بانوان درکشورهای اسلامی تا آنگاه که دنباله‌رو اندیشه‌های استعماری و یا ابزار سلطهٔ استبدادگران باشند، نه تنها برای زنان ثمربخش نخواهند بود، که نگونساری و عقب‌ماندگی و بدبختی را نیز به صورت زشت و فاجعه‌باری برای آنان فراهم خواهند ساخت و دردی بر دردها خواهند افزود.

من در برخی از روزنامه‌ها خواندم که یکی از سازمانهای زنان از دولت خود تقاضا کرده بود که قانونی برای بازداری مردان از داشتن بیش از یک همسر وضع نماید و اجازه ندهد که مردی بیش از یک زن بگیرد، چرا که این سازمان، تعدّد زوجات را ستم و تجاوز به کرامت و حقوق زن می‌نگرد. از این رو از دولت می‌خواهد که مرد را در مرز



خویش نگاه دارد و قانونی فراهم آورد که او ـ گرچه به صورت عادلانه و انسانی ـ نتواند با بیش از یک زن ازدواج نماید.

این سازمان آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین کاری دروازه‌های تباهی و بدبختی را به روی زن می‌گشاید و در همان حال درهای نیکبختی همسرداری و لذّت معنوی و روحی وصف‌ناپذیر مادر شدن را بر روی او مسدود می‌سازد.





اگر براستی زن بر سر دوراهی قرار گیرد که یا با یک مرد دارای همسر بصورت عادلانه و انسانی پیمان زندگی مشترک ببندد و یا خانه‌نشین گردد تا گیسوانش بسان دندانهایش سفید شود و به واپسین لحظات زندگی و مرگ برسد، کدامیک را برمی‌گزیند و کدام یک از این دو بهتر و بر صلاح اوست؟!

## فرجام دردناک راه دوّم

واقعیّت این است که اگر زن راه دوّم را برگزید و ازدواج نکرد، به یکی از دو سرنوشت غمبار گرفتار خواهد شد:

۱ ـ یا بخش مهمّی از زندگی خویش را که دوران جوانی و شادابی و طراوت او نیز در آن قرار دارد، همه را در فشار و کنترل و سرکوب سخت خواسته‌های طبیعی خویش و تحمّل ضربه‌های روحی و روانی برخاسته از آن و محرومیّت از لذّت‌ها و خوشی‌های پسندیده و مشروع زندگی، سپری می‌کند که سخت غم‌انگیز و طاقت‌فرساست.

۲ ـ و یا اینکه راه را برای خویش باز نموده و به خود اجازه می‌دهد تا رها از هر قید و بند شرافتمندانه‌ای در محافل بزم و شب‌نشینی‌های آنچنانی شرکت جسته و با مردنمایان برقصد و... و آنگاه دیده بگشاید و ببیند که شرافتش لکه‌دار گشته، بر دامان پاکش گرد بی‌عفّتی نشسته، شخصیّت و هویّت‌اش در هم شکسته و رسوایی و بدنامی ببار آورده است.

و روشن است که مردنمایان هرزه و بی‌بند و بار نیز تا هنگامی که او تر و تازه

و پرطراوت و لذّت‌بخش است به او روی می‌آورند، و آنگاه که زیبایی و طراوت و دلربایی و طنّازیش بر اثر گذشت زمان و بی‌بند و باری، رو به افول نهاد، او را به دور می‌افکنند و به سوی دیگری می‌روند.

براستی اگر زن خردمندی بر سر این دوراهی قرار گیرد که، یا زندگی به صورت تنهایی و ازدواج نکردن را برگزینند ـ که به یکی از دو سرنوشت دردناک و فرجام فاجعه‌بار خواهد انجامید ـ یا ازدواج و زندگی با مرد همسردار و شرافتمندی رابرگزینند که براستی خواهان اوست، کدامیک را برخواهد گزید؟

آن زندگی سخت و فاجعه‌بار را؟ یا این زندگی انسانی و شرافتمندانه‌ای راکه به هر حال در پرتو مقرّرات عادلانهٔ اسلامی و اخلاق انسانی آن، بتواند از نیکبختی همسرداری بهره‌مند گردد و خانواده تشکیل دهد و عفاف و نجابت خویش را پاس دارد و خوشنام و پاکدامن جلوه کند و و فرزندان شایسته و اعضاء مؤثر و مفیدی برای جامعه و تمدّن خویش بپرورد؟

راستی کدام یک از این دو راه را برخواهد گزید؟

آن یا این را؟

و کدامیک برای او و جامعه‌اش بهتر خواهد بود؟

## بهترین طرح

ه آری راه، تنها همین دو راه مورد اشاره است و بس، راه سوّمی برای زن وجود ندارد، چراکه:

۱ ـ از سویی طبق آمارهای موجود، شمار زنان در جهان بیش از مردان است.

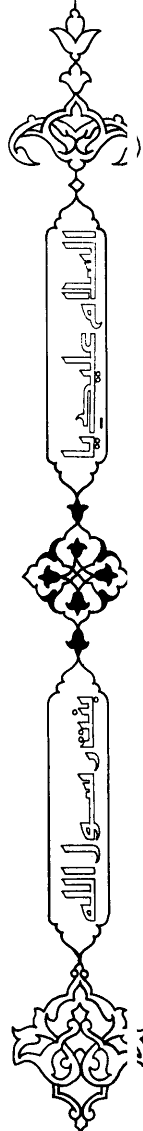
۲ ـ آمار تلفات بیشتر مردان، در رخدادهایی نظیر جنگ‌ها و کارهای پرخطر و توانفرسا را نیز باید در نظر گرفت که با دقّت بر این دو واقعیّت، اگر هر مردی به زندگی با یک زن بسنده کند، میلیونها زن در سراسر جهان بی‌شوهر خواهند ماند.

۳ـافزون بر آنچه آمد، برخی از مردان جامعه، بطور طبیعی به گونه‌ای هستند که یک زن نمی‌تواند پاسخگوی نیاز جسمی و روحی آنان باشد و نیاز به همسر دیگری دارند.

۴ ـ و نیز برخی از زنان نمی‌توانند خواسته‌های طبیعی خود را با خواستهٔ طبیعی همسرشان و در پاسخگویی به میل و نیاز فراوان او سازگاری و هماهنگی بخشند.

۵ ـ علاوه بر همهٔ اینها، زن در مسیر زندگی با عوارضی چون نازایی، بیماری، از کارافتادگی جسمی، مسافرت و دیگر مشکلات روبروست و با دقّت و تعمّق منصفانه به این نکات دقیق پنجگانه، بهترین و شرافتمندانه‌ترین راه برای سامان بخشیدن به جامعه در این مورد، همان طرحی است که اسلام ارائه می‌کند.

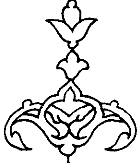
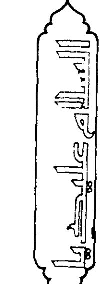
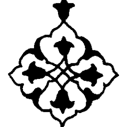
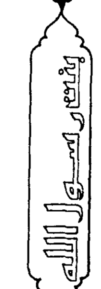
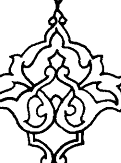
روشن است که بحث در این موضوع فرصت بیشتری می‌طلبد امّا نگارنده اینک در مقام بحث گسترده در این مورد نیست، چرا که سخن طولانی می‌شود و از هدف اصلی کتاب بازمی‌مانیم. به همین جهت به بحث اصلی بازمی‌گردیم.




## قلم‌های زهرآگین

یکی از شگفت‌آورترین رخدادهای روزگار و عجیب‌ترین آنها این است که شخصیّت پرشکوه و والایی چون دخت فرزانهٔ پیامبر، که در اوج شرافت و در پرفرازترین قلّه آراستگی به ارزشهای انسانی و فضایل اخلاقی است، از سوی برخی از مسلمان‌نمایان و بیگانگان،هدف حملات سخت و ناجوانمردانه‌ای قرار گرفته و قلمهای زهرآگینی بر ضد او به کار افتاده است.

اگر شما پژوهشگر حقجو به فرهنگ‌های روایی که از فضایل این شخصیّت گرانمایه موج می‌زند مراجعه نمایی، در کنار انبوه روایات در ترسیم شکوه و عظمت والای فاطمه علیهاالسلام به چند روایت ساختگی و بی‌اساس نیز برخورد خواهی نمود که دست خیانت و تعصّب آنها را ساخته و زبانهای کینه و دشمنی کور بازرگانان حدیث و دروغ‌سازان و دروغ‌بافان که همواره بوقهای تبلیغاتی سلطه‌گران پیشین بوده و از

شیطانهای خویش الهام گرفته و خشنودی مخلوق را به خشم و ناخشنودی آفریدگار هستی خریدار بوده‌اند، این روایات دروغ و بی‌اساس را ساخته و پرداخته‌اند.

این دین‌فروشان بدین جهت که به خریداران دین و عقیدهٔ متزلزل و وجدانهای مردهٔ خویش پاسخ مثبت دهند و آنان را از خود خشنود سازند، با قلم‌های زهرآگین کینه و دشمنی خویش ،به نوشتن این روایات دروغ و ساختگی پرداختند و در راه دین‌فروشی خود، نه به این موضوع اهمیّت دادند که این دروغ‌پردازی‌ها باعث اهانت به صاحب شریعت، پیامبر بزرگ خداست و نه به این نکته بهاء دادند که این دروغ‌سازی‌هایشان با انبوه روایاتی که در کتابهای معتبر خودشان پیرامون شخصیّت پرشکوه فاطمه علیها السلام آمده است، تناقض آشکار دارد.

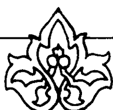
گویی آنان بخاطر پاسخگویی به درون و وجدانهای آلودهٔ خویش از اهانت به شخصیّت والای دخت سرفراز پیامبر شادمان می‌شدند در حالی که خوب می‌دانستند که آن گوهر گرانمایهٔ جهان هستی از خاندان پیامبر و محبوب‌ترین انسانها در نزد اوست. بنظر می‌رسد که این بداندیشان از آنجایی که نمی‌توانستند بطور صریح و بی‌واسطه به ساحت پاک پیشوای گرانقدر توحید، اهانت روا دارند، آمدند و این راه پیچیده و انحرافی را برای راضی ساختن وجدان پلید و پاسخگویی به انگیزه‌های دوزخی خویش برگزیدند.

من نمی‌دانم انگیزه‌های این یورش سخت و بی‌رحمانه بر شخصیّت والای فاطمه علیها السلام چیست؟

نمی‌دانم دلایل این کینهٔ عمیق و دشمنی دیرینه و عجیب کدامست؟

آیا نه اینکه این بانوی فرزانه دخت سرفراز، پارهٔ تن، نور دیده، میوهٔ دل و روح و روان پیامبر خداست؟

مگر فاطمه علیها السلام جانشین پیامبر گرامی بود که مقام والای او دشمن حسود و کینه‌توز را بر آن وادارد که شخصیّت فرزانه او را مورد یورش قرار دهد همانگونه که با شوی



گرانقدرش بر اساس همین انگیزه‌های شیطانی، بنای بداندیشی و بدرفتاری را نهادند؟!
راستی این همه اصرار بر جنگ با شخصیّت پرشکوه آن بانوی گرانمایه چرا؟!

## انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه

آیا بدین جهت است که آن بانوی نمونه، دخت سرفراز پیامبر است؟

اگر چنین است پس چرا چنین پدیده و روش شومی را در مورد دیگر دختران پیامبر نمی‌نگریم؟یا بدین دلیل است که آن بانوی گرانقدر همسر امیرمؤمنان است؟

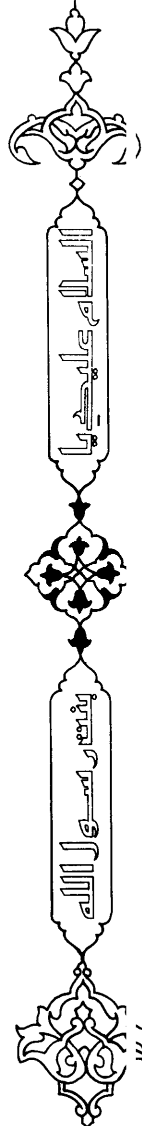
آن حضرت پس از شهادت فاطمه علیها السلام با چهار بانوی دیگر نیز پیمان زندگی مشترک بست، پس چرا این دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی را در مورد آنان نمی‌بینیم؟!

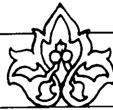
نگارنده بر این اندیشه است که فاطمه علیها السلام تنها یک گناه داشت و آن هم این بود که محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر بود و بر دیگر دختران پیامبر برتری داشت.

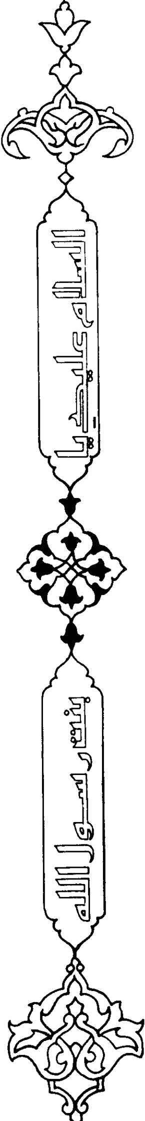
او مانع حقوق غصب شدهٔ شوی گرانقدرش، امیرمؤمنان بود و پشتیبان پراقتدار و باعظمت او، و دارای امتیازات و ویژگی‌ها و برتری‌های بسیار دیگری که خداوند همه را تنها به او ارزانی داشته و او را از میان همهٔ زنان عصرها و نسلها برگزیده بود.

گناه او این بود که در مسجد غصب‌شدهٔ پدر گرانمایه‌اش با شهامتی وصف‌ناپذیر حضور یافت و حقوق پایمال شده و مصادره گشتهٔ خویش را ـکه خدا و پیام‌آورش برای او مقرّر نموده بودند ـ قهرمانانه و با باران منطق و استدلال مطالبه کرد و در برابر سردمدار حکومت خودکامه کودتا که جامه دین کرده بود ،ایستاد و بحث و مناظره کرد و حقّانیّت و مظلومیّت خویش را برای عصرها و نسلها، و زورمداری و خودسری و حق‌کشی حکومت را اثبات فرمود.

آری فاطمه علیها السلام جز این مواضع حق‌طلبانه و گامهای شجاعانه، گناهی نداشت. امّا براستی آیا اینها گناهانی است که به برخی از مدّعیان اسلام اجازه می‌دهند که آن حضرت را به گونه‌ای که هیچ تناسبی باقداست و پاکی او ندارد نام برند و شخصیّت








شکوهبار معنوی او را ،زیر رگبار دروغ و دجّالگری بگیرند؟

علاوه بر این مسلمان‌نماها، خاورشناسان مغرض و بداندیش یهودی و مسیحی و... نیز در این مورد نقش گمراهگرانه و ویرانگری دارند.

آنان با این انگیزهٔ شوم که مقدّسات اسلام و پیروان آن را مورد هجوم وبدگویی قرار دهند، بافته های بی اساس دروغپردازان راگرفته و از آنها افسانه‌ها ساخته و در مجامع خود منتشر نموده‌اند؛ و با کمال تأسّف برخی از مسلمانان نوشته‌های زهرآگین آنان را بدون هیچ نقد و تصحیح و حاشیهٔ روشنگرانه‌ای برگردان نموده و بدست چاپ سپرده و درکشورهای اسلامی منتشرساخته‌اند،به گونه ای که گویی اینان نیز باآن مستشرقین مغرض و بداندیش همفکر و همداستان بوده‌اند.

## برای نمونه

بهتر است که در این مورد نمونه‌ای بطور فشرده و کوتاه ازکتاب ارزشمند «الغدیر»(۱) نوشتهٔ علامهٔ امینی «قدّس‌سرّه» ترسیم گردد، تا عمق این فاجعهٔ روشن گردد.

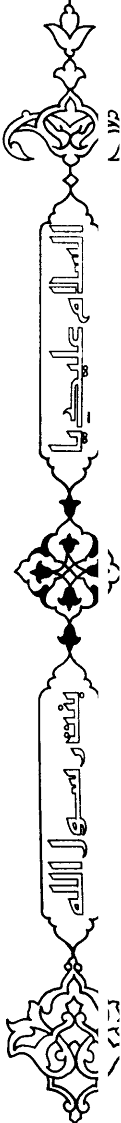
«امیل دورمنگام» خاورشناس مسیحی مسلک، کتابی به نام «زندگی محمّد» نوشته است که سراسر آن لبریز از دروغ و تهمت، مطالب گمراه‌کننده و توطئه‌آمیز، دجّالگری و یورش ناجوانمردانه و سخت به اسلام و قرآن و پیامبر گرامی است.

این کتاب را یک استاد فلسطینی به نام «محمّد عادل زعیتر» به عربی برگردان نموده و با اندیشهٔ پوچِ «رعایت امانت در ترجمه»، همهٔ دروغ‌ها و افسانه‌ها و خرافات او را، بی‌آنکه نقد و تصحیح کند،و یا حاشیه‌ای روشنگرانه و برحق بر آنها بنویسد، همه را ترجمه کرده است.

آیا براستی این امانتداری است؟ وای کاش من می‌دانستم که براستی پاسخ گفتن به

---

۱ ـ الغدیر، ج ۳، ص ۱۰



باطل و دروغ و دجّالگری با رعایت امانت در ترجمه، ناسازگار است؟

از جملهٔ مطالب پوچ و گمراه‌کنندهٔ کتاب مورد اشاره اینگونه است:

**«فاطمه بانویی تندخو و ترشرو بود و در زیبایی چهره، «رقیّه» خواهرش از او زیباتر و «زینب» در ذکاوت و هوش از او باهوشتر می‌نمود.**

**هنگامی که پدرش پیامبر، از پشت پرده به او گفت که «علی» به خواستگاری او آمده است بی‌درنگ و بی هیچ تأمّل و اندیشه‌ای پاسخ مثبت داد.**

**او علی را با آن شجاعت شکوهبارش، فردی محروم ارزیابی می‌کرد و مورد نکوهش قرار می‌داد و با این وصف آن اندازه که «فاطمه» نسبت به علی علاقه داشت، علی به اوتمایل نشان نمی‌داد.**

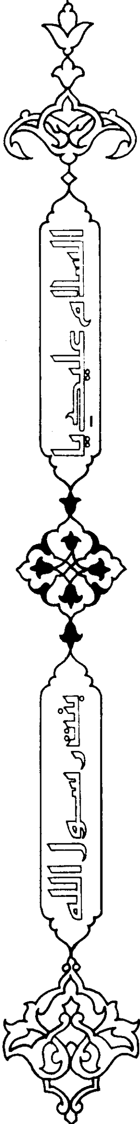
**علی چهرهٔ زیبایی نداشت، چرا که چشمانش درشت و کم‌سو بود و استخوان بینی‌اش فرو نشسته و پهن، شکمش بزرگ بود و سرش طاس و با این ظاهرو چهره، مردی پرشهامت و پرواپیشه و راستگو و باوفا و پراخلاص و شایسته‌کردار بود، گو اینکه در هنگامه‌های تصمیم‌گیری رگه‌های سستی و تردید در او دیده می‌شد.**

**او به دلیل فشار روزگار به نخلستان یک نفر یهودی می‌رفت و آن را در برابر مشتی خرما آبیاری می‌کرد!!و هنگامی که به خانه بازمی‌گشت با رویی ترش به همسرش می‌گفت: هان! این خرما را بگیر و بخور و به فرزندانت نیز بخوران!!**

**او پس از هر برخوردی در خانهٔ خشمگین می‌شد و به حالت قهر به مسجد می‌رفت و آنجا می‌خوابید و پدر همسرش بر شانهٔ او دست می‌نهاد و اندرزش می‌داد و برای مدّتی میان او و «فاطمه» طرح آشتی می‌افکند و او را روانهٔ خانه می‌ساخت.**

**از رخدادهای زندگی مشترک آنان از جمله این بود که؛ روزی پیامبر دخترش را دید که در خانه نشسته است و بخاطر مشتی که «علی» به او نواخته است گریه می‌کند!!**

**«محمّد» با اینکه برای خشنود ساختن دخترش، «علی» را در پیشتازی و پیشگامی در اسلام ستایش می‌کرد. با این وصف به او کمتر توجّه و احترام می‌نمود.**



***دو داماد دیگر پیامبر، «عثمان» بزرگوار و «ابوالعاص» که اموی نژاد بودند، بیش از «علی» با پیامبر سازش و مدارا می‌کردند.***

***«علی» از این موضوع که پیامبر برای نیکبختی دخترش کاری نمی‌کرد و از اینکه او را به کارهای حسّاس نمی‌گماشت و گویی لایقش نمی‌دید، سخت رنج می‌برد!!***

***پیامبر گرچه کار زدن گردنها را به «علی» وا می‌نهاد امّا از سپردن هر گونه رهبری و فرماندهی و تنظیم امور و تدبیر شئون به او، خودداری می‌ورزید و نقش حساسی به او نمی سپرد. بدتر از اینها، درگیری و دشمنی ورزیدن علی و فاطمه با همسران پیامبر بود که فاطمه همواره با حسرت و تأسّف بسیار از پدرش گله می‌کرد، چرا که به نظر او پدرش هرگز از دخترانش دفاع نمی‌کرد...»***

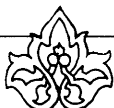
و جنایات تاریخی سیاه و رسوای دیگری که این مردک خیانتکار، خود ساخته و پرداخته و سراسر کتاب خویش را با آنها سیاه کرده است...

## پاسخ علامهٔ امینی

مرحوم علامهٔ امینی ، به بافته‌ها و ساخته‌های دروغین و بی‌اساس این مسیحی بداندیش، اینگونه پاسخ می‌دهد:

من نویسنده را ـ که خدای اورا نابود و از رحمت خویش دور سازد ـ نکوهش نمی‌کنم. گرچه بسیار دروغ‌پردازی‌ها نموده است، چرا که او از گروه و ملّتی است که نسبت به اسلام کینه دارند و ما را بر خیر آنان امیدی نیست و خود نوشتهٔ او از عیوب و زشتی‌هایش پرده برمی‌دارد، پس او را نکوهش نمی‌کنم بلکه همهٔ نکوهش‌ها و سرزنش‌ها در خور آن مترجم زشت‌کردار و جنایتکاری است که با برگرداندن این انبوه اراجیف و افسانه‌ها و دروغهای رسوا، به اسلام و شرق و جهان عرب ـ که خویشتن را به پندار خود از آنها می‌شمارد ـ خیانت ورزیده است.

آری درست گفته‌اند که:



قحطی شوم بسوی دهکده و سرزمین شوم می‌رود،
و هر پدیده‌ای به جنس خود تمایل پیدا می‌کند و روی می‌آورد.

**کبوتر با کبوتر باز با باز　　　　کند همجنس با همجنس پرواز**

آری، تمامی این سخنان گوناگون و نسبت‌های رسوا و ساختگی که این کتاب شوم از آنها آکنده است چیزی جز سخنان عنصر بی‌خردی نیست که با تاریخ درست و حقایق و واقعیّات تاریخی مخالف است و با همهٔ آنچه که امّت اسلام بر آن اتّفاق و اتّحاد دارند بطور کامل در تضّاد است و با روایات و سخنان پیامبر گرامی که در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن موجود است، تناقض آشکار و کامل دارد.

آیا این دروغ‌پردازی‌ها با سخن جاودانهٔ پیامبر در مورد دخت فرزانه‌اش هماهنگ است که می‌فرمود:

فاطمه حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان، هر گاه من در خود شور و شوق بهشت احساس می‌کنم او را بوسه‌باران می‌سازم.

**فاطِمَةُ حَوْراءُ اِنْسِيَّةٌ كُلَّما اشْتَقْتُ اِلَى الْجَنَّةِ قَبَّلْتُها.**(۱)

و یا با این بیان او که:

دخترم، «فاطمه» حوریه‌ای است در چهرهٔ آدمیان.

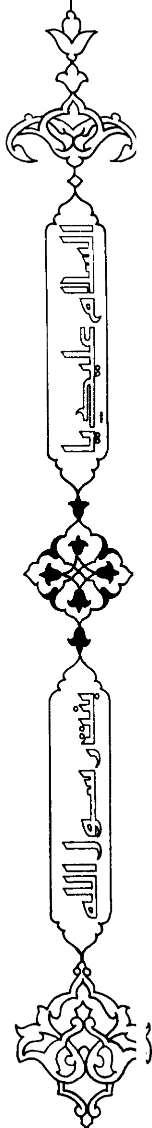
**اِبْنَتى فاطِمَةُ حَوْراءُ آدَمِيَّةٌ.**(۲)

و یا با این سخن آن حضرت که:

«فاطمه» همان زهرهٔ درخشنده است.

**فاطِمَةُ هِىَ الزُّهْرَةُ.**(۳)

آیا این دروغ‌سازی‌ها با سخن مادر «انس بن مالک» سازگار است که در وصف آن



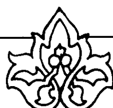
---

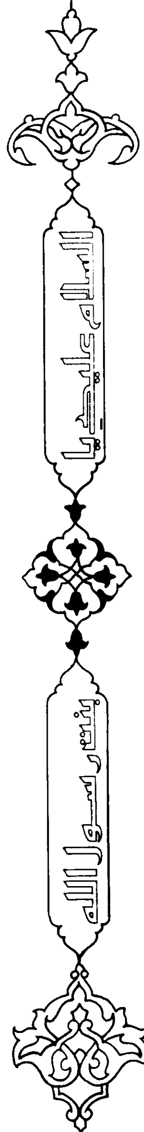
۱ ـ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۸۶

۲ ـ الصواعق المحرقه، ص ۹۶

اسعاف الراغبین، ص ۱۷۳

۳ ـ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲





بانوی گرانمایه می‌گوید:

«فاطمه همچون ماه شب چهارده بود و یا بسان خورشید نورافشانی که ابر او را بپوشاند و از پشت ابرها بتابد و سربرآورد و نور بپراکند.

او چهره‌ای سپید داشت که سپیدی آن آمیخته با سرخی بود. گیسوانی مشکی و سیاه داشت و شبیه‌ترین انسانها به پیامبر خدا بود».

به خدای سوگند، فاطمه عليها السلام در زیبایی صورت و سیرت همانگونه بود که شاعر سروده است:

**بیضاءٌ تسحبُ من قیام شعرها — و تغیب فیه و هو جثل اسحمٌ**

**فکأنّها فیه نهارٌ مشرق — و کأنّه لیلٌ علیها مظلمٌ**[1]

سپید چهره‌ای که به هنگام ایستادن گیسوانش بر زمین کشیده می‌شود و در میان موهای انبوه و پیچیده و مشکی و زیبای خود پنهان می‌گردد.

تو گویی آن فرشتهٔ زیبا در میان گیسوانش بسان خورشید می‌درخشد و موهای سیاهش همانند شب تار ،آن خورشید درخشان را می‌پوشاند.

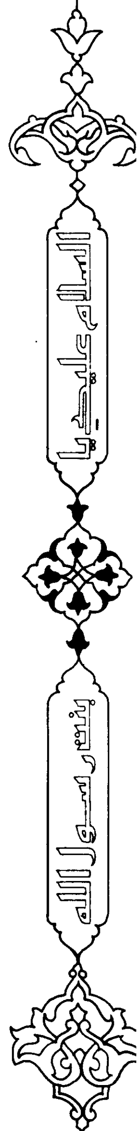
و واژه ارزشمند «زهراء» که به مفهوم درخشندگی است و به اتّفاق همهٔ مورّخان و محدّثان یکی از القاب بانوی بانوان است، نشانگر پرتویی از زیبایی و شکوه بی‌نظیر دخت سرفراز پیامبر است.

## درایت و هوشمندی وصف‌ناپذیر

راستی آیا بافته‌های دروغین و سخنان پوچ و بی‌اساس این مسیحی مسلک دروغ‌پرداز، در مورد ذکاوت و شیوهٔ اخلاقی فاطمه عليها السلام با سخن بلند «خدیجه» مادر مؤمنان گیتی، هماهنگی دارد که می‌فرمود:

---

۱ ـ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۹



«فاطمه در سازمان وجودم سخن می‌گفت و آنگاه که جهان را با ولادتش نورباران ساخت به حالت سجده فرود آمد و انگشت خویش را بلند نموده بود»؟[۱]

و آیا دروغ‌بافی‌های این خاورشناس بداندیش در مورد بانوی بانوان با سخن «عایشه» سازگار است که گفت:

«هیچ انسانی را در راه‌رفتن، عملکرد و سخن گفتن،نشست و برخاست و راه و رسم زندگی به پیامبر خدا شبیه‌تر از دخت گرانمایه‌اش، «فاطمه» ندیدم؟

او هرگاه به حضور پیامبر وارد می‌شد، پیامبر به احترام او با همهٔ قامت می‌ایستاد و او را بوسه‌باران می‌ساخت و خوش‌آمد می‌گفت و دست او را می‌گرفت و در جای خویش می‌نشانید.»

**مٰا رَأَیْت اَحَداً اَشْبَهَ سَمْتاً وَ دَلاًّ وَ هَدْیاً وَ حَدیثاً بِرَسولِ اللّٰهِ فی قیامِهِ وَ قُعُودِهِ مِنْ فٰاطِمَةَ...**[۲]

و «بیهقی» این روایت را بدینگونه آورده است که:

**مٰا رَأَیْتُ أَحَداً أَشْبَهُ کَلاماً وَ حَدیثاً مِنْ فٰاطِمَة بِرَسولِ اللّٰهِ...**[۳]

من هیچ انسانی را در سخن گفتن، شبیه‌تر از «فاطمه» به پیامبر ندیدم...

## آیا ...

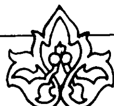
آیا براستی دروغ‌پردازی‌های این خاورشناس کینه‌توز در مورد امیرمؤمنان که گویی آن حضرت چهره‌ای زیبا و پرشکوه نداشت، یا ترشرو و تندخو بود، و یا بانوی بانوان او را خوش نداشت و به او اهانت و سرزنش روا می‌داشت و سخنان پوچ و تهمت‌هایی از این دست،با آنچه در مورد شکوه و زیبایی چهرهٔ امیر فضیلت‌ها آمده است تناسب دارد؟

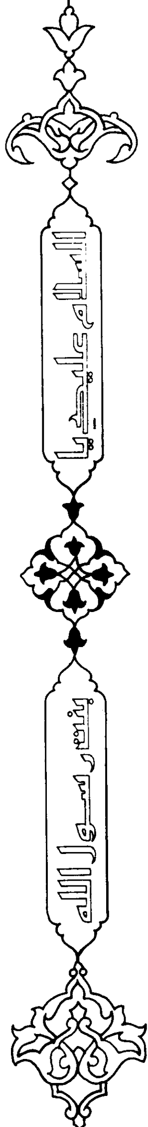
---

۱ ـ ذخائر العبقی

۲ ـ عقد الفرید، ج ۲، ص ۳

۳ ـ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۱





همهٔ محدّثان و مورّخان بر این واقعیّت گواهی می‌دهند که آن حضرت در جمال و زیبایی به گونه‌ای بود که گویی ماه شب چهارده است. زیبایی سر و گردنش وصف‌ناپذیر، و سپیدی گلو و گردن او به تنگ زرّین و نقره‌فام می‌ماند.(۱)

او همواره تبسّم دلنشین و نمکینی بر لب داشت و به گاه تبسّم، دندانهای سپید و مرتّب و زیبایش بسان دانه‌های مرواریدی که در رشته‌ای ردیف شده باشند، نمایان می‌گشت.(۲)

**أنّه کان حسن الوجه، کانّه قمر لیله البدر...**

راستی راکه بافته‌های این عنصر بداندیش کجا و اشعار مرد دانش و تقوا «ابوالاسود» کجا که می‌سراید:

**اذ استقبلت وجه ابی تراب**
**رأیت البدر حار الناظّرینا**
**حسدوا الفتی اذ لم ینالوا فضله**
**فالنّاس اعداءٌ له و خصوم**
**کضرائر الحسناء قلن لوجهها**
**حسداً و بغضاً: انّه لدمیم(۳)**

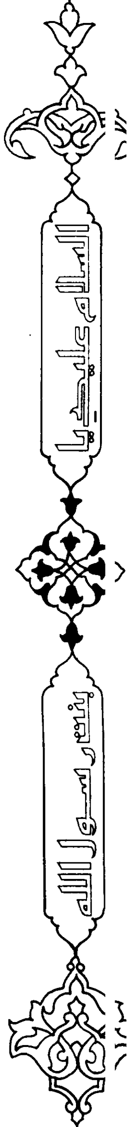
هنگامی که با سیمای شکوهبار امیرمؤمنان روبرو گردی، درست همانند آن است که ماه نورافشانِ شب چهارده را می‌نگری که شگفتی و بهت تماشاگرانش را برانگیخته است.

بداندیشان و حسودان به آن جوانمرد عصرها و نسلها حسادت ورزیدند، چرا که نتوانستند به مقام والا و برتری جایگاه معنوی او دست یابند و از این رو دشمن او شدند.

---

۱ ـ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۹
۲ ـ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴
۳ ـ تذکره الخواص، ص ۱۰۴

درست بسان زن زیباچهره و صاحب جمال و کمالی که هووهایش از روی حسد و به انگیزهٔ کینه‌جویی،او را زشت و نازیبا بخوانند.



## سیمای پرشکوه امیرمؤمنان در قرآن

براستی آیا وجدان بیدار و آزاد شما،بدزبانی این مردک پلید را باور می‌کند و می‌پذیرد که به امیرمؤمنان نسبت سستی و تزلزل درکارها می‌دهد؟ با اینکه آن سمبل شهامت و درایت، همان قهرمان و شهسواری است که در تمامی صحنه‌های هول‌انگیز و وحشت‌بار، با شجاعتی وصف‌ناپذیر گام می‌سپرد و در میدانهای گوناگون جهاد و دفاع، رزم‌آوری پرتوان بود.

او همان رادمردی است که از نخستین روز دعوت نجاتبخش پیامبر ـ تا روزی که با ایمان و اخلاص و شجاعتی شگرف در بستر پیامبر خوابید تا جان گرامی او را از خطر مصون دارد و بدینوسیله خویشتن را در راه او آمادهٔ فداکاری بی‌نظیری کرد ـ همواره و در هر رخداد ناگوار و سختی، پیامبر گرامی را تا آخرین لحظات توقّف پیامبر در این جهان و تا شتافتن به جایگاه جاودانه‌اش، با همهٔ وجود یاری کرد.

آیا او همان یکتامجاهد گرانمایه‌ای نیست که این آیهٔ شریفه در ترسیم شخصیّت والای او فرود آمد؟

**أجعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن آمن باللّه و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل اللّه لایستوُن عند اللّه و اللّه لایهدی القوم الظّالمین.**[1]

آیا آب دادن به حاجیان و عمارت وآبادانی مسجدالحرام را،با ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟ اینها نزد خدا برابر نیستند و خدا بیدادگران را راه نمی‌نماید.

---

۱ ـ سوره ۹، آیه ۱۹

و نیز این آیه در مورد او فرود آمد که:

**و من النّاس منْ یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه واللّه رءُوفٌ بالعباد.**(۱)

برخی از مردم برای بدست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند و خدا بر این بندگان مهربان است.

با این بیان چه زمانی امیر فضیلت‌ها از پیکار و درهم کوبیدن شرارت‌ها و رذالت‌ها و دفاع جانانه از ساحت پاک و شکوهبار پیامبر عقب نشست تا بتوان این نسبت سراپا دروغ را به او داد که آن حضرت در کاری از کارهای دینی، سستی و تردید ورزید؟

آری جز این نیست که باطل‌گرایی و باطل‌گویی نه اندازه‌ای دارد و نه مرز و پایانی؟

## در آئینهٔ محمّد

راستی آیا می‌توان در شخصیّت گرانمایه‌ای چون امیرمؤمنان آن شیوهٔ ناپسند و نکوهیده‌ای را ـ که این دروغ‌پرداز می‌بافد ـ با همسر پاک و شکوهمندش فاطمه، تصوّر کرد؟ آن هم با توجّه به این واقعیّت که پیامبر به او می‌فرماید:

علی جان! تو در آفرینش و شیوهٔ اخلاقی و عملی بسان من هستی و از همان درخت مقدّس و تناوری می‌باشی، که من از آن هستم.

**اِشْبَهْتَ خَلْقِی وَ خُلْقِی، وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَتِیَ الَّتِی أَنَا مِنْهَا.**(۲)

و چگونه پیامبر خدا، آن حضرت را برترین شخصیّت امّت خویش و شکوهمندترین آنان، در بردباری و زیباترینشان در آفرینش می‌نگرد و می‌فرماید:

«علی» بهترین و دانشمندترین و بردبارترین چهرهٔ امّت من می‌باشد.

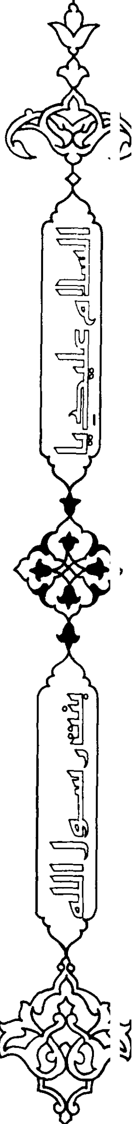
**عَلِیٌّ خَیْرُ اُمَّتِی، وَ اَعْلَمُهُمْ عِلْماً، وَ اَفْضَلُهُمْ حِلْماً.**(۳)

---

۱ ـ سوره ۲، آیه ۲۰۳

۲ ـ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۷۱

۳ ـ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۵۳



و به بانوی بانوان می‌فرماید:

فاطمه جان! من تو را به عقد پیشتازترین فرد امّتم از نظر گرایش به اسلام، و به پردانش‌ترین و بردبارترین و خوش‌اخلاق‌ترین آنان، درآوردم.

**اِنّی زَوَّجْتُک اَقْدَمَ اُمَّتی سِلْماً، وَ أَکْثَرَهُم عِلْماً، وَ اَعْظَمَهُم حِلْماً.**(۱)

و نیز به او می‌فرماید:

فاطمه جان! من تو را به ازدواج پیشگام‌ترینِ انسان‌ها در پذیرش حق و خوش‌خوترین و خوش‌خلق‌ترین آنان، درآوردم.

براستی آیا ممکن است که پیامبر، امیرمؤمنان را اینگونه وصف کند و اینگونه رفتار و کردار شایسته و اخلاق انسانی و ارزشهای والایش را در زندگی بستاید و آنگاه او در رفتار خانوادگی و سیستم اخلاقی، آنگونه که آن مرد پلید و دروغ‌پرداز نشان می‌دهد - در برابر دیدگان پیامبر و همسایگی او - عمل کند، و آنچنان باشد؟ آیا می‌توان چنین چیزی را تصوّر کرد؟

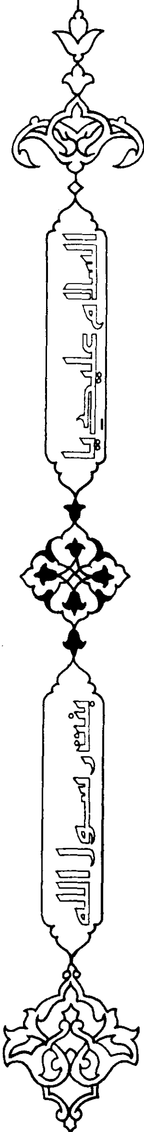
خدای گواه است که هرگز...، واقعیّت این است که دجّالان و دروغ‌پردازان، دروغ می‌بافند و تهمت می‌زنند و شایعه می‌پراکنند. آری او همان انسان والایی است که پیامبر راستگو و امین او را معرّفی می‌کند.

براستی آیا وجدان شما خوانندهٔ گرامی آن دروغ رسوایی را که این مردک رذل - که خدای دهانش را در هم شکند - به امیرمؤمنان نسبت می‌دهد که گویی او دخت سرفراز پیامبر و پارهٔ تن او را مشت می‌زد، آیا این نسبت ناروا را وجدانت می‌پذیرد؟ در حالی که امیرمؤمنان همان انسان والایی است که همواره در اندیشه و رفتار و گفتارگام بر جای پای پیامبر می‌نهاد و گوش او از سخنان جاودانهٔ پیامبر سرشار و لبریز بود که خطاب به

---

۱ - مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶

الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴




بانوی بانوان می‌فرمود:

**اِنَّ اللّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِک وَ یَرضیٰ لِرِضاک.**

فاطمه جان! خدای به خشم تو خشمگین می‌گردد و به خشنودی تو خشنود.

و نیز این بیان روح‌بخش آن حضرت در گوش جان امیرمؤمنان طنین‌افکن بود که پیامبر دست «فاطمه» را می‌گرفت و می‌فرمود:

**مِنْ عَرَفَ هٰذِهِ فَقَدْ عَرَفَهٰا وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهٰا، فَهِیَ بِضْعَةٌ مِنّی، هِیَ قَلْبِیَ وَ رُوحیَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیَّ فَمَنْ آذاهٰا فَقَدْ آذانی.**(۱)

هان! هر کس این بانوی سرفراز را می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد بداند که او، پارهٔ تن، و روح من است. از این رو هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

و می‌فرمود:

**فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی یُرِیبُنی مٰارابَهٰا وَ یُؤْذینی مٰا آذاهٰا.**(۲)

فاطمه پارهٔ تن من است، آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌سازد و آنکه او را بیازارد، مرا آزرده است.

و می‌فرمود که:

**فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی، فَمَنْ اَغْضَبَهٰا فَقَدْ اَغْضَبَنی.**(۳)

فاطمه پارهٔ تن من است، از این رو هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است.

---

۱ ـ نورالابصار، ص ۴۹

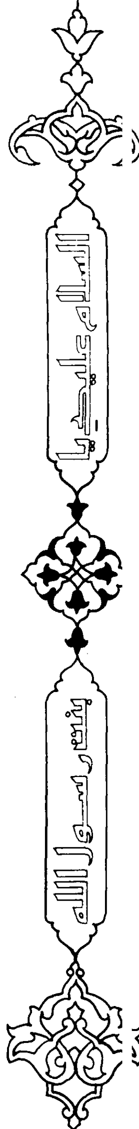
الفصول المهمّة، ص ۱۵۰

۲ ـ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۸

خصائص نسائی، ص ۳۵

۳ ـ خصائص نسایی، ص ۳۵

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۹




و می‌فرمود:

**فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی، یَقْبِضُنی مٰایَقْبِضُهٰا وَ یَبْسُطنی مٰایَبْسُطُهٰا.**(۱)

فاطمه پارهٔ تن من است، آنچه او را افسرده سازد مرا افسرده می‌سازد و آنچه او را شادمان گرداند، مرا شادمان ساخته است.

## تبلور ارزشها و والایی‌ها

آیا پیامبر گرامی امیرمؤمنان را تنها بخاطر پیشگامی و پیشتازی در اسلام می‌ستود تا آن خاورشناس مغرض و پلید به دروغ و دجّالگری به فلسفه‌بافی و دلیل‌تراشی بپردازد که:

«آری این ستایش‌های پیامبر از علی تنها برای خشنود ساختن دخترش، «فاطمه» بود ونه آراستگی وصف‌ناپذیر آن حضرت به ارزشهای اخلاقی و انسانی و اسلامی، و نه به دلیل هزاران ویژگی و امتیاز و برتری بر همگان بود که پیامبر او را می‌ستود و او را الگو و سمبل شایستگان و محور و مرکز حق و عدالت معرّفی می‌کرد».

اگر براستی این پندار صحیح باشد که آن حضرت، امیرمؤمنان را بخاطر پیشتاز بودنش در اسلام و در جهت خشنود ساختن دخت سرفرازش مورد ستایش قرار می‌داد، چرا آن نکته را تنها برای فاطمه علیهاالسلام طرح نمی‌کرد؟ مگر نه اینکه به هدف خویش می‌رسید؟

چرا، گاه در میان انبوه یاران دست علی علیه‌السلام را می‌گرفت و می‌فرمود:

**اِنَّ هذٰا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بی.**

این بزرگمرد، نخستین ایمان‌آورندهٔ به من است؟

---

۱ ـ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳

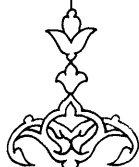
الصّواعق، ص ۱۱۳

کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۹۶

و چرا می فرمود،

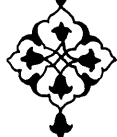
**هٰذٰا اَوَّلُ مَنْ یُصٰافِحُنی یَوْمَ القِیٰامَةِ.**

هان! بدانید که این جوانمرد نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد؟



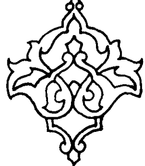
و چرا گاهی خطاب به یارانش می‌فرمود: نخستین کس که از شمایان درکنار حوض کوثر بر من وارد می‌گردد، همان کسی است که پیش از همگان اسلام آورده، و او کسی جز «علی» نیست؟

و چگونه این راز ساختگی و انگیزهٔ دروغین ،که کشف بزرگ این نویسندهٔ تیره‌بخت و پلید است، بر همهٔ یاران پیامبر و نسل دوّم از آنان پنهان و ناشناخته ماند؟ به گونه‌ای که بسیاری از آنان همچون: سلمان، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبداللّٰه بن عباس، عبداللّٰه بن حجل، هاشم بن عتبه، مالک اشتر، عبداللّٰه بن هاشم، محمّد بن ابی‌ابوبکر، عمرو بن حمق، ابوغمره، عدّی بن حاتم، ابورافع، بریده، جندب بن زهیر و امّ‌الخیر... آن حضرت را بخاطر پیشتازیش در اسلام و ویژگی‌های بسیار و امتیازات بی‌شمارش ستودند؟



آیا پندار ساختگیِ کم‌توجّهی پیامبر به ساحت مقدّس امیرمؤمنان با منطق قرآن شریف سازگاری نشان می‌دهد که آن گرانمایه را «نفس نفیس پیامبرِ پاک» عنوان می‌دهد؟

و یا پاداش پرشکوه رسالت پیامبر را، محبّت و مهر ورزیدن به امیرمؤمنان قرار می‌دهد؟



آیا این دروغِ ساخته و پرداختهٔ این خاورشناس با بیان پیامبرگرامی در روایت «مرغ بریان» که در معتبرترین منابع دینی اهل سنّت -پس از قرآن آمده است- تطبیق می‌نماید که پیامبر دست‌ها را به آسمان گرفت و نیایشگرانه فرمود:

**اَللّٰهُمَّ ائْتِنی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ لِیَأْکُلَ مَعی.**

بار خدایا! محبوب‌ترین آفریدهٔ خویش را به سویم گسیل دار تا با من هم‌غذا شود! و آنگاه به گواهی مورّخان و محدّثان، خدایش علی علیه‌السلام را فرستاد و با او از آن غذای آسمانی و بهشتی خورد؟

آیا با بیان پیامبر هماهنگ است که به عایشه فرمود:

**اِنَّ علیّاً اَحَبُّ الرِّجالِ اِلَیَّ وَ اَکْرَمهُم عَلَیَّ، فَاعْرِفی لَهُ حَقَّهُ، وَ اَکْرِمی مَثْواهُ.** (۱)

«علی» محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنان در نظر من است. از این رو حرمت والای او را نیک بشناس و او را گرامی بدار؟

آیا با این سخن پیامبر می‌سازد که فرمود:

**اَحَبُّ النّاسَ اِلَیَّ مِن الرِّجال عَلیّ.** (۲)

محبوب‌ترین مردان نزد من علیّ است؟

یا با این بیان آن حضرت که فرمود:

**عَلیٌّ خَیْرُ مَنْ اَتْرُکهُ بَعدی.** (۳)

علی بهترین چهره‌ای است که پس از خود بر جای می‌گذارم؟

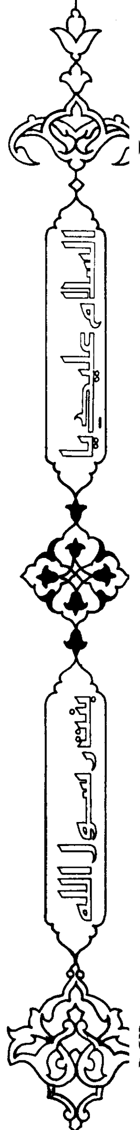
یا با این روایت پیامبر که فرمود:

**خَیْرُ رجالِکم عَلیُّ بن اَبی‌طالب وَ خَیرُ نِسائِکُمْ فاطِمَةُ بِنتُ محمّدٍ.** (۴)

بهترین مردان شما «علی» است و بهترین زنان شما «فاطمه»، دخت «محمّد» است؟

و یا با این سخن پیامبر که:

**عَلیٌّ خَیرُ البَشَرِ، فَمَنْ اَبیٰ فَقَدْ کفَرَ.** (۵)





---

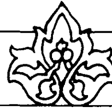
۱ ـ ذخائر العقبی، ص ۶۲

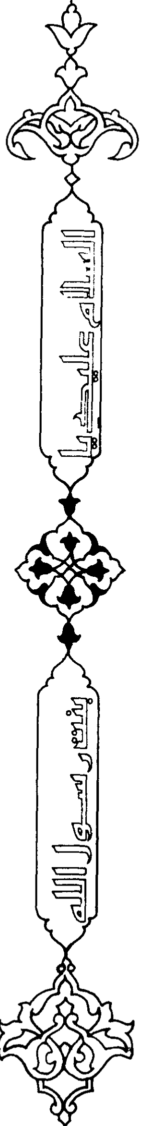
۲ ـ الریاض النّضرة، ج ۲، ص ۱۶۱

۳ ـ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۱۳
مواقف الأیجی، ج ۳، ص ۲۷۶

۴ ـ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۳۹۲

۵ ـ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۵۹





«علی» بهترین انسان است و هر کس این واقعیّت را نپذیرد، بی‌گمان کفر ورزیده است؟

و یا با این روایت که:

**مَنْ لَمْ یَقُلْ عَلِیٌّ خَیْرُ النَّاسِ فَقَدْ کَفَرَ.**[۱]

هر کس نگوید علی بهترین مردم است، بی تردید کفر ورزیده است؟

و یا با این بیان پیامبر که در روایت «پرچم» ـ که مورد قبول همهٔ مسلمانان است ـ فرمود:

**لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسولُه، وَ یُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسولَهُ.**[۲]

فردا پرچم جهاد را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او نیز خدا و پیامبر او را دوست می‌دارد؟

و یا با این سخن جاودانهٔ پیامبر که فرمود:

**عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَةِ رَأْسی مِنْ بَدَنی.**[۳]

علی نسبت به من، بمنزلهٔ سر در پیکرم می‌باشد؟

و یا با این بیان پیامبر که:

**عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَتی مِنْ رَبّی.**[۴]

مقام والای علی نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است؟

و یا با این حدیث نبوی که:

**عَلِیٌّ اَحَبُّهم اِلَیَّ، وَ اَحَبُّهُمْ اِلَی اللّٰهِ.**[۵]

محبوب‌ترین انسانها نزد من و دوست‌داشتنی‌ترین‌ها در نزد خدا، «علی» است؟

---

۱ ـ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۲

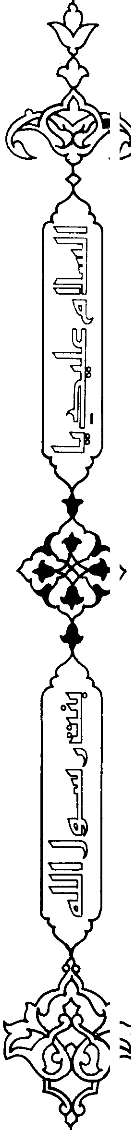
کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۵۹

۲ ـ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۲

۳ ـ نور الابصار، ص ۸۰

۴ ـ سیرهٔ حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱

۵ ـ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰



و یا با این بیان پیامبر که به علی علیه‌السلام فرمود:

**أَنَا مِنْک وَ أَنْتَ مِنّی،...!**(۱)

من از تو هستم و تو از من...؟

و یا با این سخن پیامبر که فرمود:

علی از من است و من از او، و او پس از من سرپرست و سررشته‌دار امور هر انسان باایمان است؟(۲)

و یا با این بیان آن حضرت که به هنگامهٔ فرستادن سورهٔ «برائت» بوسیلهٔ امیرمؤمنان و تلاوت آن در مکّه برای مشرکان فرمود:

**لا یَذْهَبُ بِها اِلاّ رَجُلٌ مِنّی وَ أَنَا مِنْهُ.**(۳)

هیچ کس جز مردی که از من است و من از او هستم، نمی‌تواند این سورهٔ مبارکه را ببرد و تلاوت کند؟

و یا با این بیان که علی علیه‌السلام را مخاطب ساخت و فرمود:

**ما مِنْ نَبِیٍّ اِلاّ وَ لَهُ نَظیرٌ فی اُمَّتِهِ وَ عَلِیٌّ نَظیری.**(۴)

هیچ پیامبری نیست مگر آنکه در میان امّت خویش نظیر و همانندی دارد و «علی» همانند من است؟

و یا با این سخن که به علی علیه‌السلام فرمود:

**لَحْمک لَحْمی وَ دَمِک دَمی وَ الْحَقُّ مَعَک.**(۵)

گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من و حقّ همواره به همراه توست؟.

و یا با این روایت که «حاکم نیشابوری» آن را صحیح شمرده و «طبرانی» آن را از بانوی بزرگوار «امّ سلمه» آورده است که:

---

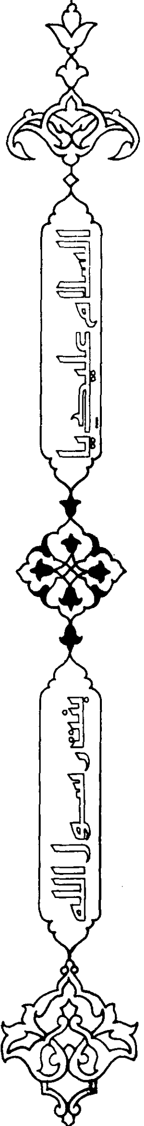
۱ ـ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴

۲ ـ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۵

۳ ـ خصائص نسایی، ص ۸

۴ ـ الرّیاض النّضرة، ج ۲، ص ۱۶۴

۵ ـ مناقب خوارزمی، ص ۷۶ و ۸۷




پیامبر خدا هنگامی که خشمگین می‌شد هیچ کس جز علی علیه‌السلام جرئت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت؟[۱]

و یا با این حدیث از «عایشه» که می‌گوید:

به خدای سوگند، هیچ کس را در پیشگاه پیامبر محبوب‌تر از «علی» ندیدم و در روی زمین هیچ بانویی محبوب‌تر از همسر او در نظر پیامبر نبود؟[۲]

و یا با روایت «بریده» و «ابیّ» که گفتند:

محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر از میان زنان، فاطمه بود و از مردان «علی».[۳]

و یا با روایت «جمیع بن عمیر» که می‌گوید:

به همراه عمّه‌ام بر «عایشه» وارد شدم و پرسیدم:

**اَیُّ الناسِ اَحَبُّ اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ؟**[۴]

محبوب‌ترین انسانها در نظر پیامبر کیست؟

عایشه پاسخ داد: «فاطمه»

پرسیدم: از میان مردان چه کسی محبوب‌تر است؟

پاسخ داد: همسر گرانمایهٔ «فاطمه» که پیوسته روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌گذراند.

آیا دروغ‌پردازی‌های خاورشناس مغرض با این بیانات پیامبر سازگار است؟

روشن است که هرگزا!

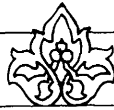
---

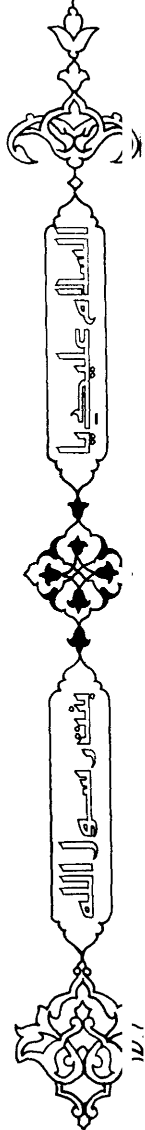
۱ ـ الصّواعق المجرقة، ص ۷۳

۲ ـ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴

۳ ـ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵

۴ ـ جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۷





## چگونه؟

با توجّه به آنچه گذشت، چگونه پیامبر به دیگران بیش از علی علیه‌السلام توجّه داشت و به او بیش از همه بهاء نمی‌داد، در حالی که او نخستین کسی است که خدا او را پس از پیامبر در میان همهٔ مردم روی زمین، برگزیده است؟

همانگونه که به دخت سرفرازش «فاطمه» در این مورد فرمود:

فاطمه جان! خداوند به مردم روی زمین نگریست و پدرت را از میان همهٔ آنان برگزید و او را به پیامبری برانگیخت. پس از آن دگرباره به مردم روی زمین نگریست و شوی گرانقدرت را برگزید و به من وحی فرمود تا تو را به ازدواج او درآورده و او را جانشین خویشتن قرار دهم.(۱)

و نیز فرمود:

**اِنَّ اللّهَ اخْتارَ مِنْ اَهلِ الاَرضِ رَجُلَیْنِ اَحَدُهما اَبوكِ وَالآخَرُ زَوْجُكِ.**(۲)

خداوند از مردم روی زمین دو مرد را برگزید:

یکی پدرت، و دیگری همسرت.

و نیز انبوه روایات صحیح و معتبر دیگری که مرحوم علاّمه امینی «قدس سره» در ردّ و انکار دروغپردازی‌ها و اباطیل و افسانه‌های کتاب مورد اشاره، آورده است.

و شاید گفتنی باشد که حملات تند و یورش‌های ناجوانمردانه، بر ضدّ خاندان وحی و رسالت براستی بسیار است که ما در بحث‌های آینده به مناسبت‌های گوناگون به خواست خدا به برخی از آنها اشاره خواهیم داشت.

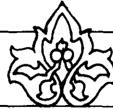
امّا اینک پیش از طرح اصل بحث، مناسب است مقدّمه‌ای کوتاه به عنوان سرآغاز

---

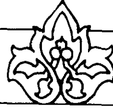
۱ ـ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۵۳

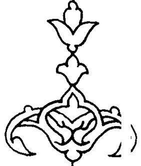
مجمع الزّوائد، ج ۹، ص ۱۶۵

۲ ـ مواقف الایجی، ص ۸

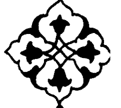


و ورود به بحث طرح نماییم، چراکه شخصیّت مورد بحث و قهرمان نمونهٔ این کتاب، براستی شخصیّتی برتر و والاتر و شکوهبارتر از همهٔ قهرمانان و شخصیّت‌های شناخته شده و برجسته تاریخ انسان است.از این رو بناگزیر پیش از اصل بحث نکاتی طرح می‌گردد که در حقیقت از نکات و مسائل فوق عادی و فوق طبیعی است، چراکه شخصیّت و قهرمان بحث ما نیز خود از شخصیّتی برتر و والاتر و فوق همهٔ شخصیّت‌های عالی بشری، برخوردار است و یک شخصیّت شکوهبار و ماوراء بشری است که در آیندهٔ نزدیک درستی این سخن بر شما خوانندهٔ گرامی روشن خواهد شد و حقیقت مقام والای او را با همهٔ وجود خواهی یافت. **اِن شاءَ اللّه.**

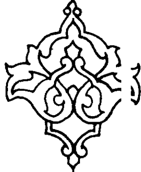


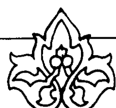


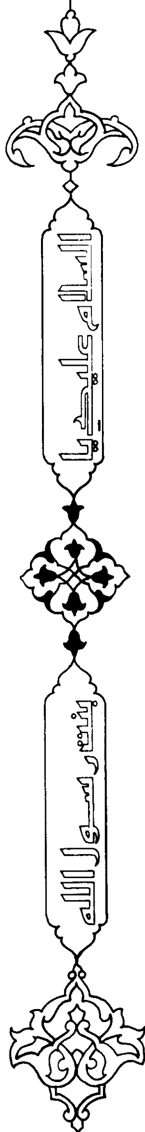
السلام عليك يا



بنت رسول الله



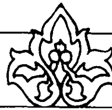


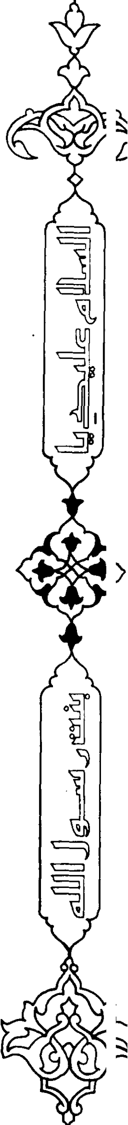



## ﴿ بخش دوّم ﴾

# رویشگاه پاک و پاکیزهٔ این درخت تناور و پر ثمر

- اصل وراثت در شخصیت فاطمه علیهاالسلام
- سالار پیامبران
- مام گرانمایهٔ او
- نام بلندآوازهٔ او
- پرتویی از این حقایق
- دوری از یار مهربان
- غذای بهشت
- روایات دیگر
- امتیازی شگرف
- دیدگاه نخست در روایات
- دیدگاه اهل سنّت و انگیزه‌های آن
- در آستانه طلوع





# ۱ ـ اصل وراثت

از مسائل شگفت‌انگیزی که در روزگاران گذشته و جهان امروز پذیرفته شده و مورد قبول دانش و تجربهٔ دقیق بشری است، قانون وراثت است.

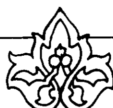
این واقعیّت بدین مفهوم است که بسیاری از صفات و ویژگی‌های پدر و مادر، از آغاز پیدایش نخستین سلول حیات فرزند در سازمان وجود پدر و مادر، تا انتقال آن به جهان رحم و مراحل رشد و نموّ، به کودک به ارث می‌رسد و آنگاه این صفات و خصوصیّات انتقال یافته به فرزند، پس از ورود کودک به این جهان ،آرام آرام و پا به پای رشد و ترقّی او آشکار و شکوفا می‌گردند.

نه تنها اصل وراثت یک واقعیّت علمی و دینی است، که شیرخوارگی و چگونگی تغذیهٔ کودک نیز می‌تواند در شخصیّت او اثری شگرف بر جای نهد و نقش و اثر شیر مادر و شرایط مطلوب جسمی و روحی و اخلاقی او نیز واقعیّتی است مورد گواهی روایات و آیات و دانش نوین.

در بیان ارزشمندی از امیرمؤمنان آمده است که:

زن کودن و کم‌خرد را به عنوان دایه و برای شیر دادن به کودک، برنگزینید، چرا که شیر او در کودک اثر می‌گذارد و کم‌خردی از راه شیر، سرایت می‌کند.

و بسیاری از نویسندگان در این مورد بطور گسترده بحث کرده و ضمن بحث و بررّسی آن را به عنوان یک اصل قطعی اعلان کرده‌اند.



## اصل وراثت در شخصیت فاطمه علیها السلام

در پرتو این اصل اساسی و این قانون قطعی آفرینش، بجاست که پرتویی از زندگی پرافتخار، پدر و مادر سرفراز فاطمه علیها السلام مورد بررسی قرارگیرد تا بدینوسیله برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیّت بانوی بانوان، از نظر اصل وراثت دریافت گردد. امّا بخاطر پرهیز ازگستردگی بحث و خارج نشدن کتاب از روند موضوع، چکیدهٔ مطلب بدینصورت ترسیم می‌گردد.

## سالار پیامبران

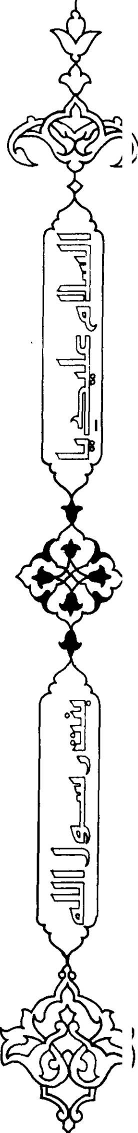
پدر گرانمایهٔ فاطمه علیها السلام سالار پیام‌آوران خدا و فرستادگان او، حضرت محمّد، فرزند ارجمند «عبداللّه» است.

همو که پاک‌ترین و برترین و پرشرافت‌ترین آفریدهٔ آفریدگار و برترین پدیده‌ها در کران تاکران جهان هستی است.

همان انسان برتری که آفریدگار هستی تمامی موجودات را بخاطر او آفرید و در سراسر جهان آفرینش هیچ شرافت و برتری و شکوه وکرامتی نیست، جز اینکه این پیامبر بزرگ داراست.

این عصاره و چکیده‌ای است از آنچه می‌توان در مورد آن پیامبر پرشکوه آورد و باید دانست که در این جملات نه تنها ذرّه‌ای مبالغه وگزافه‌گویی نیست بلکه درست به این می‌ماند که بگوییم؛ «خورشید جهان‌افروز، درخشنده است.» و یا بگوییم؛ «عسل، شیرین و دلنشین می‌باشد.»

آری این پرتویی از شخصیّت والای پیامبری است که بانوی سرفرازگیتی از خانهٔ او و از وجود گرانمایهٔ او قامت برافراشته است.



## مام گرانمایهٔ او

مام گرانمایهٔ فاطمه علیهاالسلام بانوی ارجمندی است به نام خدیجه.

بانویی سپیدچهره و نورانی و بلندقامت و زیبا، که در میان جامعه و مردمش پرشرافت و سخت محترم بود و درکارهایش اندیشور و بسیار خردمند. از هوشمندی و درایت بهره‌ای بسیار داشت و در امور و شئون ،از بینشی ژرف و فراوان برخوردار بود.

در پرتو استقلال فکر و عمل و اعتماد به نفس خویش می‌زیست و به برکت مغز متفکّر و هوشمند خود چرخهای امور اقتصادی و تجاری گستردهٔ خویشتن را به حرکت می‌آورد و به اصول و مبانی و مقرّرات صادرات و واردات و مدیریّت شایستهٔ اقتصادی آگاه بود.

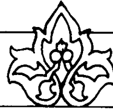
اینها همه از صفات شایسته و ویژگی‌های آن بانوی بزرگ به عنوان یک انسان شریف و یک زن باشخصیّت بود.

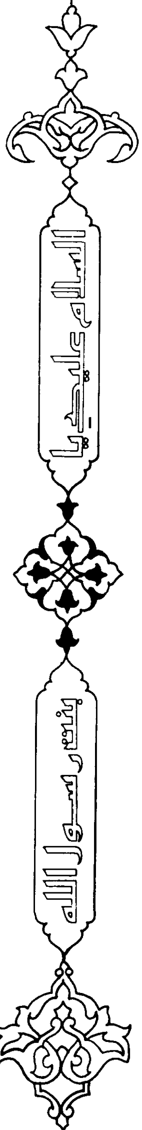
امّا صفات برجستهٔ او به عنوان یک همسر و برای زندگی مشترک.

بانویی بود که هزاران هزار،از ثروت و دارایی خویش را به شوی گرانقدرش بخشید تا به هر صورتی که می‌خواهد و می‌پسندند در آن تصرّف نماید و بی هیچ تردیدی دارایی هنگفت و سرمایهٔ عظیم تجاری و اقتصادی این بانوی هوشمند و فداکار در پیشرفت و استواری اسلام نقش اساسی داشت.

چراکه اسلام در آن مرحله از حیاتش در حال شکل‌گرفتن و قدرت یافتن بود و نیاز شدیدی به ثروت و امکانات اقتصادی و زندگی داشت و خداوند بر اثر درست‌اندیشی و اخلاص آن بانو، این افتخار را به او داد که دارایی و امکانات تجاری و مالی‌اش را برای اسلام مهیّا ساخت و با تأمین نیاز اقتصادی اسلام، در آن مرحله حسّاس، هدف پیامبرنیزکه پیشرفت اسلام بود بطور عملی تحقّق یافت و پایه‌های آن ،استوار گردید.

به همین جهت است که پیامبر فرمود: هیچ ثروتی همانند ثروت «خدیجه» برای





اهداف بلند من سودبخش و مفید نیافتاد.

**مٰانَفَعَنی مٰالٌ قَطْ مِثْل مَانَفَعَنی مٰالُ خَدیجَة.**

پیامبر گرامی با بهره گیری از ثروت «خدیجه»،وام وامداران را می پرداخت و بردگان را آزاد می‌نمود و به درماندگان کمک می‌کرد و بار را از دوش آنان برمی‌داشت و در رخدادهای ناگوار زندگی از آن به هر اندازه لازم بود مصرف می‌کرد و زیر بال محرومان را می‌گرفت ، و هنگامی که در مکّه بود به یاران بینوای خویش کمک می‌کرد و پول و امکانات لازم برای هجرت مهاجران را می پرداخت.

پیامبر در زمان حیات این بانوی فداکار آنچه صلاح می‌دانست از دارایی او هزینه می‌کرد و پس از رحلت او نیز باقیماندهٔ ثروتش را، او و فرزندانش به ارث بردند.[۱]

و درست به همین جهت است که سخن جاودانه پیامبر مفهوم روشن خویش را پیدا می‌کند که فرمود:

اسلام پس از جاذبه و معنویّت خود، تنها با شجاعت و شهامت و شمشیر عدالت علی و دارایی خدیجه بر پای ایستاد و استواری یافت.

**مٰا قامَ وَ لاَاسْتَقٰامَ الدّینُ اِلاّ بِسَیفِ عَلیٍّ وَ مالِ خَدیجَةَ.**

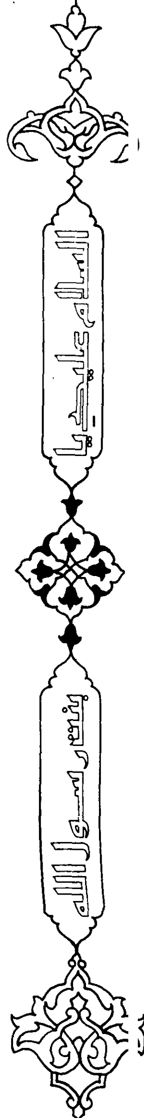
## نام بلندآوازهٔ او

زندگی و همگامی و همراهی این بانوی بزرگ و فداکار با پیامبر در طول همهٔ زندگی مشترک در خور هرگونه تحسین و تکریم است.

به همین دلیل است که پیشوای بزرگ توحید ،هرگاه پس از رحلت او نیز از وی و نام بلند آوازه‌اش یاد می‌کرد،یا نامش به میان می‌آمد با همهٔ وجود برای او طلب آمرزش می‌کرد و قلب مصفّایش به یاد او می‌شکست و چه بسا که قطرات اشک دیدگانش

---

۱ ـ امالی طوسی، ج ۲، ص ۸۲



در اندوه فقدان آن یار مهربان و همسنگر و پشتیبان فداکار و هوشمند، بر گونه‌هایش می‌غلطید و فرومی‌ریخت.

روزی آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها از خدیجه، همانند همیشه با عظمت و احترام بسیار یاد کرد که عایشه گفت:

ای پیامبر خدا! او بانویی سالخورده و ازکارافتاده بود... و خداوند بهتر از او را به شما داده است! پیامبر فرمود:

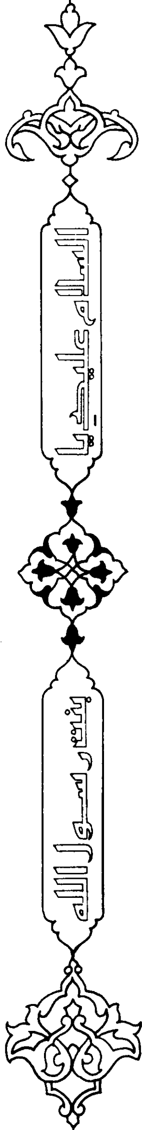
«هرگز اینگونه که تو می‌پنداری نیست. خدا بهتر از او را به من نداده است، چراکه او هنگامی به من ایمان آورد که مردم به من کفر ورزیدند و زمانی مرا تصدیق کرد که مردم دروغگویم شمردند و آنگاه او مرا در ثروت و دارایی هنگفت خویش شریک ساخت که مردم مرا از ثروت خویش محروم ساختند. و خدا فرزندانی از آن بانوی پاک و فداکار به من ارزانی داشت و از دیگر زنان ،فرزندی به من ارزانی نداشت و یا طبق خواست حکیمانه‌اش باقی ننهاد.»

## ۲ـ پیامبر و پیمان زندگی مشترک

درست ۲۵ بهار از عمر گرانبها و پربرکت پیامبر می‌گذشت که با بانوی چهل ساله‌ای به نام «خدیجه» که برترین بانوی روزگار خویش بود، پیمان زندگی مشترک را امضاء کرد و فصل جدیدی در زندگی‌اش آغاز شد.

برخی سنّ و سال خدیجه، آن بانوی هوشمند و پاک را ۲۶ و ۲۸ سال نیز نوشته‌اند امّا مشهورترین دیدگاه، همان است که او به هنگام ازدواج با پیامبر ۴۰ بهار از عمرش می‌گذشت.

برخی بر آنند که «خدیجه» پیش از پیمان زندگی مشترک با پیامبر دوبار ازدواج کرده و همسرانش یکی پس از دیگری از دنیا رفته بودند و برخی نیز بر این اندیشه‌اند که او تا هنگامهٔ ازدواج با پیامبر دختر و ازدواج نکرده بود.



ازدواج پیامبر با «خدیجه» شباهتی به ازدواج‌های شناخته شده نداشت،بلکه در نوع خود بی‌نظیر و دارای ویژگی‌هایی بود، چرا که این پیوند مبارک و مقدّس نه ثمرهٔ عشق زودگذر و دوستی بی‌پایه و اساس بود، و نه برخاسته از انگیزه‌های مادّی یا دیگر امور و اغراض و اهداف رایج که در ازدواج چهره‌های مشهور و سرشناس دنیا وجود دارد.

و نیز هدف‌های سیاسی نیز در امضاء و تشکیل این زندگی مشترک و ساختار آن، نقشی نداشت.

افزون بر اینها، زندگی و شرایط اقتصادی پیامبر و «خدیجه» نیز با یکدیگر تناسبی نداشت و میان آنان فاصلهٔ بسیاری بود، چرا که پیامبر خود دارای ارزشهای مادّی و امکانات اقتصادی نبود و همانگونه که دوران کودکی را تحت سرپرستی و کفالت عموی گرانقدر خویش زندگی کرده بود، باز هم با او می‌زیست امّا «خدیجه» ثروت‌مندترین و بی‌نیازترین زن در مکّه و جهان عرب بود. به همین جهت فاصله زیادی میان سطح زندگی پیامبر و ثروتمندترین بانوی عرب می‌نگریم،امّا آن بانوی خردمند شنیده بود و خوب می‌دانست که آیندهٔ درخشان و بسیار امیدبخشی در انتظار پیامبر است.

شاید این واقعیّت را از غلام هوشمند خویش «میسره» دریافته بود که در سفر اقتصادی پیامبر با کاروان تجارتی «خدیجه» بسوی دمشق، همسفر پیامبر بود و نشانه‌های بسیاری از شکوه و عظمت و درایت و امانت و اقتدار را در او دیده و همه را ضمن تقدیم گزارش کار به بانوی خردمند حجاز، گزارش نموده بود، یا اینکه پیشگویی آن راهب و عابد دیر «بصری» در منطقه شام، در مورد آیندهٔ شکوهبار «محمّد» به گونه‌ای به گوش «خدیجه» رسیده بود و او نیز در پرتو ژرف‌نگری و الهام قلبی خویش به آن آیندهٔ درخشان دل بسته بود.

بر این اساس بود که بانوی پرشرافت حجاز، برنامهٔ پیوند با پیامبر را تهیّه نمود و خود



با قداست و هوشمندی ویژه‌اش سخن را در مورد آن مطلب با پیامبر آغازکرد و از آن حضرت تقاضا نمود که گام به پیش نهد و از راه پدرش «خویلد» یا عمویش از او خواستگاری نماید، امّا پیامبر با وجود پیشگامی بهترین و ثروتمندترین بانوی جهان عرب برای پیوند با او،بهتر می‌دید که با بانوی که از نظر اقتصادی و مادّی با او هماهنگ باشد زندگی مشترک را آغازکند و به همین دلیل هم از «خدیجه» پوزش خواست و به او پاسخ مثبت نداد.

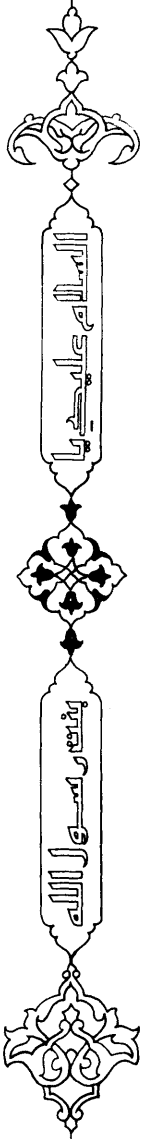


امّا از آنجایی که «خدیجه» بانویی خردمند و دوراندیش و آگاه و بافضیلت بود، در برابر دلیل پاسخ منفی پیامبر به ازدواج با او گفت: «آیا کسی که تصمیم گرفته است خویشتن را به پیامبر ببخشد و جان ناقابل را فدای او کند،برای او مشکل است که ثروت و دارایی خویش را نیز بر او ببخشد و هر آنچه دارد همه را نثار قدم دوست کند؟»

و با این دیدگاه بود که از پیامبر تقاضا نمود تا عموهای خویش را به خانه پدرش «خویلد» گسیل دارد و بطور رسمی از او خواستگاری کند.

عموهای پیامبر پس از شنیدن این خبر شادی‌بخش که در نوع خود بی‌نظیر بود، شگفت‌زده شدند و عمّه‌های آن حضرت نیز با شنیدن خبر این پیشنهاد از سوی بانوی حجاز، در بهت و حیرت فرو رفتند، چراکه براستی هم ، رخداد شگرفی بود!!

بانویی که هزاران هزار دینار ثروت و امکانات در اختیارش بود و ده‌ها و صدها کارگزار و کارمند از برکت سود سرشارکاروانهای تجارتی او -که در فصل‌های گوناگون سال، میان «یمن» و «مکّه» از یکسو، و «مکّه» و «دمشق» از سوی دیگر در حرکت بود - زندگی می‌کردند، بانویی که دارایی و امکانات گسترده‌اش لحظه به لحظه در حال پیشرفت و توسعه بود،بانویی که بزرگان و سرشناسان و قدرتمندان روزگار از او خواستگاری نموده و به همه پاسخ منفی داده بود، اینک چگونه دل درگرو مهر مقدّس و عشق پاک و پرمعنویّت جوانی نهاده است که از ارزشهای مادّی و زرق و برق روزگار چیزی ندارد و درکنار عموی گرانقدر خویش ابوطالب زندگی می‌کند؟



راستی بانوی حجاز چگونه از او تقاضای ازدواج نموده و از آن حضرت خواسته است که این افتخار را به او بدهد و بپذیرد؟ چگونه؟!

آیا این گزارش درست است و براستی حقیقت دارد؟

عمهٔ پیامبر «صفّیه»، دخت بزرگوار «عبدالمطلب» برخاست و بسوی اقامتگاه «خدیجه» رفت تا در این مورد تحقیق و بررسی نماید و آنگاه که با بانوی حجاز دیدار کرد و با او روبرو شد بطور شگفت‌انگیزی با خوش‌آمد گویی و احترام و تکریم او روبرو شد و آمادگی او را با همهٔ وجودش دریافت و دید، آری بهترین و هوشمندترین و ثروتمندترین بانوی عرب آمادهٔ امضاء پیمان زندگی مشترک با والاترین جوان عرب می‌باشد.

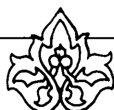
## ۳ـ خردمندترین بانوی عرب در آستانهٔ نیک‌بختی

«صفیّه» پس از دیدار با بانوی حجاز و اطمینان از درستی خبر بسوی برادرانش بازگشت و حقیقت را با آنان در میان نهاد.

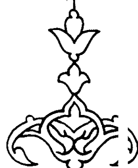
عموهای پیامبر پس از دریافت صحّت گزارش شادمان شدند ،امّا شادمانی آنان با نوعی بهت و حیرت همراه بود.چرا که «خدیجه» بانوی بزرگی بود که قدرتمندان و اشراف و امیران عرب به خواستگاریش شتافته بودند و او آنان را همشأن و همتای خویش ندیده و دست ردّ بر سینهٔ همهٔ آنان زده بود. اینک چه انگیزه‌ای او را بر آن داشته است که دل در گرو عشق مقدّس جوانمردی نهد که از زرق و برق و ارزش و امکانات مادّی و مالی، نه زر و سیمی دارد و نه از زمین پهناور خدا یک وجب خاک را، مالک است؟!

عموهای پیامبر برخاستند و به اقامتگاه بانوی حجاز شتافتند و او را از پدرش «خویلد» یا عمویش ،برای پیامبرخواستگاری کردند.

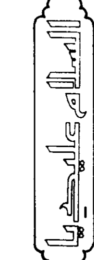
پدرش در برخورد نخست،پاسخ مثبت نداد امّا به اشارهٔ دخترش با آن پیوند موافقت کرد.



موضوع مهریّه پیش آمد و اینک باید مهریه‌ای در خور مقام و موقعیت بانوی بزرگ حجاز از سوی پیامبر تقدیم گردد امّا از کجا و چگونه؟ و چه کسی می‌تواند این مبلغ سنگین و در خور شخصیّت و موقعیّت «خدیجه» را تقدیم دارد؟



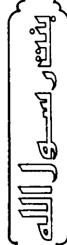
درست در این لحظات بود که دگرباره بانوی حجاز به کار جالب و شگرفی دست زد و با هدیهٔ نمودن چهار هزار دینار به پیامبر،از آن گرانمایهٔ جهان هستی تقاضا کرد که آن را به عنوان مهریه به پدرش «خویلد» بپردازد،گرچه در یک روایت آمده است که جناب «ابوطالب» مهریه را با سرفرازی و شادمانی از اموال خویش تقدیم داشت و پیمان زندگی مشترک به امضاء رسید.



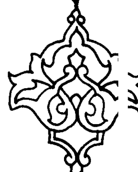
آری ،با اینکه بانوی خردمند حجاز به ارزشهای والای اخلاقی و انسانی بهاء می‌دهد و در راه بدست آوردن شرافت و کرامت، ارزشهای مادی را فدا می‌کند. با این وصف پدرش «خویلد» از این اندیشهٔ بلند بی‌بهره است و این اختلاف دیدگاه را تنها میان این پدر و دختر نمی‌نگریم بلکه این ناهماهنگی در اندیشه و این دو طرز تفکّر میان پدران و فرزندان و میان دو برادر و دو همسر و پدر و فرزند نیز،هم در روزگاران گذشته وهم در جهان معاصر بسیار فراوان است.



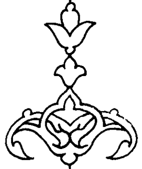
به هر حال جریان به خوبی پیش رفت امّا رخدادی بی‌سابقه و بی‌نظیر و بهت‌آور بود. در میان عرب کسی بخاطر نداشت که زنی خود مهریه‌اش را به همتای زندگی‌اش هدیه کند. به همین جهت جای شگفت ندارد که حسّ حسادت‌ورزی ابوجهل فوران کند و آتش حسد در دل او زبانه کشد و فریاد زند که:

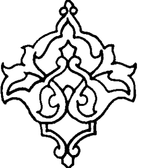


هان ای مردم! ما دیده بودیم که مردان مهریه زنان را می‌پردازند امّا ندیده بودیم که زنان مهریهٔ خویش را به مردان زندگی آیندهٔ خویش هدیه کنند. و ابوطالب، فرزانهٔ عرب پرخاشگرانه به او پاسخ داد که:



«مردک کم‌خرد و پست، چه می‌گویی؟ به جوانمردی همانند «محمّد»، هم دختر می‌دهند و هم مهریه‌اش را خود هدیه می‌کنند ،امّا مردک کم‌خردی چون تو، اگر هدیه





هم تقدیم داری، پذیرفته نمی‌شود و پاسخ مثبت نخواهی شنید.»

و بنا به روایتی او را اینگونه سرزنش کرد:

«اگر خواستگار همانند برادرزادهٔ سرفراز من باشد، او را به بالاترین و گرانبهاترین قیمت‌ها می‌برند و پرشکوه‌ترین مهریه‌ها را به او هدیه می‌دهند. امّا اگر بسان تو باشد، با مهریه سنگین هم نمی‌تواند بازنی شایسته ازدواج کند.»

این پیوند مبارک به بهترین صورت تحقّق پذیرفت و پیامبر به تقاضای «خدیجه» به اقامتگاه او گام نهاد.

از آن لحظات بیادماندنی بود که دیگر «خدیجه» همواره احساس می‌نمود که نیکبختی در کامل‌ترین شکل ممکن به او روی آورده و خورشید خوشبختی‌اش طلوع نموده است، چراکه او به بزرگترین آرزوی خویش ـ یعنی ازدواج با پیامبر ـ رسیده بود.

بانوی بزرگ حجاز در این زندگی مشترک پسرانی بدنیا آورد که همگی آنان در کودکی از دنیا رفتند و دخترانی به نامهای «زینب» و «ام کلثوم» و «رقیّه» و «فاطمه» به او و پیامبر ارزانی شد که کوچکترین ،امّا برترین و پرشکوه‌ترین آنان فاطمه عليها السلام بود.

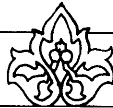
مورّخان در مورد دو دختر او، «زینب» و «ام کلثوم» دیدگاه متفاوتی دارند برخی بر این اندیشه‌اند که آن دو، از ثمرات شیرین این پیوند مقدّس نیستند. امّا درست این است که این دو تن نیز، فرزندان پیامبرند.[1] و ما در بحث‌های آینده خویش در این مورد سخن خواهیم گفت.

## ۴ ـ نگرشی سریع بر امور غیرحسّی

بحث پیرامون شخصیّت بانوی خردمند جهان عرب و برخی ویژگیها و امتیازات و ارزشهای انسانی او دور می‌زد. ارزشهای والایی که هر کدام از آنها می‌تواند برای

---

۱ ـ برداشت از بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶



هر انسان تعالی‌خواه و کمال‌جو، نمونه‌ای جالب و زیبا باشد و درسهای انسانسازی بیاموزد.

این بانوی ارجمند و دارندهٔ این ارزشهای اخلاقی است که به ارادهٔ خدا، سالار بانوان گیتی فاطمه علیها السلام را بدنیا می‌آورد و از شیر سرشار از مواهب و فضایل خویش به او می‌نوشاند و او را تغذیه می‌نماید.

فاطمه علیها السلام فرزند پدر گرانقدری چون پیامبر و مادر بزرگواری همانند این بانوی بزرگ است که در صفحات گذشته به برخی از ویژگی‌ها و ارزشهای برجستهٔ اخلاقی و انسانی آن پدر و مادر نمونه، اشاره رفت.

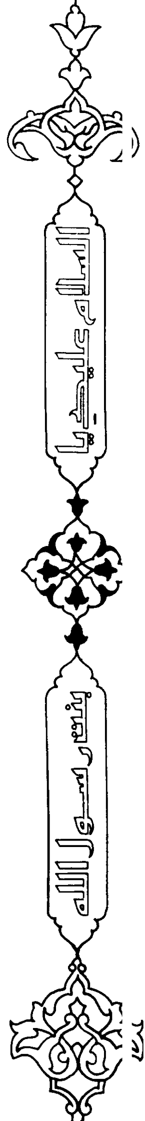
با این نگرش سریع و با ترسیم این تصویر کوچک، از شخصیّت آن دو بزرگوار، هم به میزانی اندک با شخصیّت باعظمت فاطمه علیها السلام که از این رویشگاه پاک پاکیزه و از این درخت تناور و مقدّس سربرآورده است، آشنا می‌گردیم و هم می‌توانیم به گوشه‌ای از زندگی سراسر افتخار او در پرتو اصل وراثت نظری بیافکنیم.

در این مورد حقایق ثابت وتردیدناپذیری هست که انبوه روایات رسیده از پیامبر و خاندان وحی و رسالت آنها را ترسیم می‌کند.

حقایق ارزشمندی که کشفیّات و دانش نوین با همهٔ وسعت و گستردگی‌اش و با وجود دسترسی به اتم و درون آن و به ستارگان و کهکشانها و فراتر و فروتر از آنها، هنوز از دسترسی به این حقایق انکارناپذیر ناتوان است.

اینها واقعیّت‌هایی هستند که نه با عدسی‌های دقیق و پیشرفتهٔ میکروسکوپها و ابزارهای پیچیده و منظّم صنعتی می‌توان به آنها دست یافت و نه با دوربین‌ها و ماهواره‌های عکس‌برداری و اطّلاعاتی و اشعهٔ نیرومند بنفش و ماورای بنفش، چراکه اصولاً مقیاس‌های طبیعی و تجربی از درک و دریافت آنها ناتوانند.

این حقایق فراتر از درک و شناخت و دریافت با مقیاس‌های تجربی می‌باشند و به همین دلیل هم حواس چندگانه؛ بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و حسّ لامسه





نمی‌توانند آنها را دریابند، این حقایق از اسرار خدا در جهان آفرینشند و در صورت تمایل می‌توان آنها را «امور فوق حسّی و ماورایی»،نام نهاد.

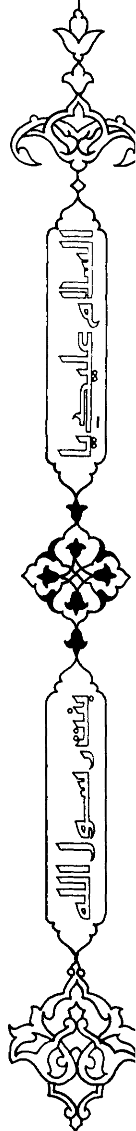
## پرتویی از این حقایق

پیش از طرح پرتویی از این حقایق ناگزیر از ترسیم مقدّمه‌ای کوتاه خواهیم بود و آن این است که:

۱ ـ نطفه‌ای که در رحم جایگزین می‌گردد و آنگاه جنین از همان نطفه، طبق ارادهٔ آفریدگارش ،لباس هستی می پوشد،از خون پدید می‌آید و خون نیز عصارهٔ خوردنیها و نوشیدنیهایی است که پس از عملیّات گوناگون هضم و طبخ در آزمایشگاه‌های مجهّز و شگفت‌انگیز بدن انسان، بوجود آمده و در رگها جریان می‌یابد. از این رو هیچ تردیدی نمی‌ماند که نطفه و خون پدید آمده از غذاهایی همچون:گوشت خوک یا نوشیدنیهایی نظیر مشروبات مست‌کننده،با نطفه و خون ساخته شده از غذاهایی نظیر گوشت گوسفند و مانند آن متفاوتند، چراکه نوع آن گوشت با این گوشت تفاوتی بسیار دارد و بطور طبیعی خون و نطفهٔ پدید آمده از این دوگونه گوشت نیز با هم تفاوت آشکاری خواهند داشت.

۲ ـ نکته دوّم اینکه، غذاها همانگونه که در جسم اثر می‌گذارند در روح نیز مؤثرند و هر کدام اثر خاصّ خود را بر جای می‌نهند، برخی از آنها قلب انسان را شادی می‌بخشند و اعصاب او را آرامش می‌دهند و از ناراحتی اعصاب او می کاهند و برخی دیگر به عکس آنها اثر می‌گذارند.

از سوی دیگر غذاهای پاک و حلال در روح و روان انسان اثر ویژه خود را می‌نهند و غذاهای نامشروع و نجس و آلوده، همچون شراب یا غذای تهیّه شده از راه دزدی و تجاوز به حقوق دیگران نیز به عکس گروه غذاهای حلال و پاک، اثر خاصّ خود را می‌گذارند.



و درست همان اثر نیک یا بد و سازنده یا ویرانگری راکه غذا در روح و روان انسان می‌نهد در نطفه او نیز همان اثر را می‌گذارد. همانگونه که حلال و حرام بودن و پاک و ناپاک بودن آن مؤثر است.اگر بخواهیم بر این واقعیّت دلیل و برهان و شاهد وگواه ارائه کنیم بحث طولانی می‌شود وکتاب از سبک و اسلوب خویش خارج می‌گردد.

۳ - با عنایت به آنچه گذشت ،در نوع غذاهای مصرف‌شده بوسیلهٔ پدر و مادر در حق‌گرایی و حق‌پذیری و روی آوردن به نیکی‌ها و شایستگی‌ها از سوی کودک، یا حق‌ستیزی و انحراف او بسوی شرارت و شقاوت، اثرات سرنوشت‌سازی است، چرا که از همین غذاهاست که نطفه پدید می‌آید و آنگاه همان نطفه از مسیر طبیعی خویش به قرارگاه مشخّص خود می‌رسد و آنجا با چسبیدن به دیوارهٔ رحم و رشد تدریجی خویش ،به صورت جنین کامل نمودار می‌گردد.

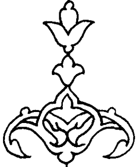
با این بیان غذاها، هم از جهت نوع و چگونگی در سرنوشت کودک و در اندیشه و طرز تفکّر او و درگزینش دین و روی آوردن به راه هدایت و اعتدال یا انحراف وکجروی و سقوط او، اثر بهت‌آوری دارد و هم از نظر حلال و حرام و پاک و ناپاک بودن آن.

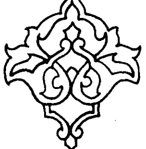
۴ - نکته دیگر اینکه حالت روانی و شرایط روحی زن و مرد به هنگام عمل جنسی نیز، در سرنوشت کودک و حالات روانی و حیات معنوی و تمایلات وگرایشهای او سخت مؤثر است.

بر این باور است که ترس و اضطراب پدر و مادر به هنگام انعقاد نطفهٔ کودک بیچاره،بدترین اثر ویرانگر را بر جای می‌نهد،همانگونه که آرامش خاطر و اطمینان روحی آنان می تواند بهترین اثر را درکودک و روحیات او در آینده ، داشته باشد.

و نیز رغبت کامل و میل نیرومند جنسی دو همسر به هنگامهٔ عمل زناشویی در زیبایی و شایستگی و هوشمندی کودک اثر سرنوشت‌سازی می‌نهد در حالی که بی‌میلی و سستی و ناتوانی جنسی آنان، اثری عکس آنچه اشاره شد بجای می‌گذارد.

با عنایت به این دو نکته، یعنی اثرگذاری شدید غذا در نطفه و جنین و نیز اثرگذاری





حالات و شرایط روحی و روانی پدر و مادر در آنها، با توجّه به دو عامل غذا و حالات روحی و روانی پدر و مادر، اینک توجّه شما خوانندهٔ گرامی را به روایات بسیاری جلب می‌کنیم که مرحوم علاّمه مجلسی در جلد شانزدهم از کتاب خویش آورده است.

## دوری از یار مهربان

در روایت آمده است که:

فرشتهٔ وحی بر پیشوای بزرگ توحید فرود آمد و گفت: ای «محمّد»! خداوند بلندمرتبه درودت می‌فرستد و به تو دستور می‌دهد که به مدّت چهل شبانه‌روز از همسرت «خدیجه» دوری گزینی.

این فرمان بر پیامبر خدا گران آمد، چرا که او آن بانوی خردمند و باایمان را بسیار دوست می‌داشت.

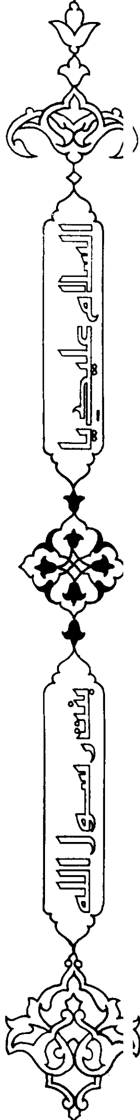
آن حضرت با وجود عشق و علاقهٔ فراوان به «خدیجه»، فرمان خدا را به جان خرید و این مدّت چهل شبانه‌روز را، شب‌ها به نیایش و عبادت و روزها به روزه‌داری، کمر بست و به «خدیجه» نیز بوسیلهٔ عمّار پیام فرستاد که:

«هرگز چنین مپنداری که دوری گزیدن از تو، بخاطر بی‌توجّهی و یا کدورت و ناراحتی است، بلکه حقیقت این است که پروردگارم مرا به این کار فرمان داده است و من تنها به انجام دستور می‌اندیشم. ازاین رو این دوری‌گزیدن را جز به نیکی و خیر نسبت به من گمان نداشته باش، چراکه خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود شایستهٔ تو بر فرشتگان گرانمایه‌اش مباهات می‌کند».

از این رو هنگامی که شب فرا می‌رسد در را ببند و برای استراحت به بستر خویش درآی و آگاه باش که من نیز در خانهٔ «فاطمه بنت اسد» هستم.

هنگامی که پایان چهلمین روز فرا رسید، فرشتهٔ وحی بر پیامبر فرود آمد و گفت:

هان ای «محمّد»! خدای بلندمرتبه درودت می‌فرستد و فرمان می‌دهد که خویشتن را برای دریافت تحیّت و ارمغان او آماده سازی.



## غذای بهشت

پیامبر از فرشته وحی پرسید: ارمغان پروردگار جهانیان چیست؟

«جبرئیل» گفت: من نمی‌دانم.

پیامبر آماده بود که «میکائیل» فرود آمد و طبقی راکه بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابراو،به زمین نهاد.

فرشتهٔ وحی پیش آمد و گفت: ای محمّد! پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که امشب با این غذا افطار نمایی.

امیرمؤمنان در این مورد آورده است که:

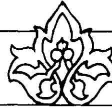
«روش همیشگی پیامبر این بود که هرگاه می‌خواست افطار نماید به من دستور می‌داد که درب خانه را بازگذارم تا هرکس از راه می‌رسد وارد شود و اگر میل به غذا دارد، بتواند غذا بخورد. امّا آن شب مرا بر درب خانه نشاند تا مانع ورود مردم گردم و فرمود:

علی جان! این غذایی است که جز بر من، حرام است.»

امیرمؤمنان می‌افزاید:

من به دستور پیامبر کنار درب خانه نشستم و پیامبر با ارمغان آسمان تنها ماند. هنگامی که سرپوش را از روی طبق برداشتند، دیدم خوشه‌ای خرمای تازه، و خوشه‌ای انگور در آن سینی نهاده شده است. پیامبر از آن ارمغان آسمانی سیر خوردند و آب گوارا نیز نوشیدند. آنگاه دست مبارک را برای شستشو درازکردند، فرشته وحی بر دست آن حضرت آب ریخت و «میکائیل» آن را شست و «اسرافیل» آن را با دستمال خشک کرد و باقیماندهٔ غذا نیز با همان سینی به آسمان بالا رفت.

پیامبر برخاست تا نماز آغاز کند که «جبرئیل» پیش آمد و گفت: اینک نماز بر شما ممنوع است تا به سرای «خدیجه» بروید ، چراکه خدا به ذات پاکش سوگند یاد کرده است که امشب از شما، فرزند پاک و پاکیزه و نسل سرفرازی را پدید آورد.



پیامبر شتابان به سرای «خدیجه» آمد. آن بانوی بزرگ می‌گوید:

من دیگر با تنهایی خو گرفته بودم. از این رو هنگامی که شب فرا می‌رسید، سرم را می‌پوشانیدم و پرده‌ها را می‌انداختم و پس از نماز و بستن درب خانه، چراغ را خاموش می‌کردم و در بستر خویش می‌آرمیدم.

آن شب درست میان خواب و بیداری بودم که بناگاه پیامبر محبوب، در خانه را به صدا درآورد.

صدا زدم چه کسی حلقهٔ درخانه ای را می‌کوبد،که جز «محمّد» نباید دیگری باشد؟

پیامبر با نوای دلنشین و لحن آرام‌بخش و زیبایش فرمود: خدیجه! منم «محمّد»، درب را بازکن، منم، من!

خدیجه می‌گوید: در اوج شادمانی از آمدن پیامبر، برخاستم و درب خانه راگشودم و پیامبر وارد شد.

آن حضرت اینگونه بود که پس از ورود به خانه، ظرف آبی می‌طلبید و وضو می‌ساخت و دو رکعت نماز می‌خواند و پس از نماز به بستر می‌رفت. امّا آن شب آب نخواست و آمادهٔ نماز نشد بلکه میان من و او، آنچه میان دو همسر انجام می‌شود، انجام شد.

آنگاه «خدیجه» سوگند یاد می‌کند که:

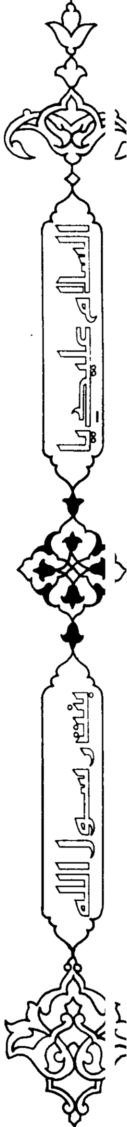
به خدایی که آسمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید و جاری ساخت که آن شب هنوز پیامبر خدا ازکنار من دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانمایهٔ دخت سرفرازم «فاطمه» را درسازمان وجود خود حسّ کردم...[۱]

از این روایت نکاتی چند دریافت می‌گردد:

۱ - خدا به پیامبرش دستور می‌دهد که از بانوی خردمند حجاز برای مدّتی جدا شود تا بر اثر دوری از او شور و شوق پیامبر به او بسیارگردد.

---

۱ - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۸



۲ ـ پیامبر در این چهل شبانه‌روز بیش از همیشه به عبادت و راز و نیاز پرداخته و بر اثر ارتباط همیشه و پیوسته با عالم بالا از روحانیّت و معنویّت و شرایط روانی و روحی ویژه‌ای بهره‌ور می‌گردد.

۳ ـ آن حضرت با ارمغان آسمان افطار می‌نماید، با موهبتی که بخاطر لطافت ویژه‌اش به سرعت به نطفه تبدیل می‌شود.

۴ ـ نطفه از آن ارمغان آسمانی و بهشتی که هیچ شباهتی به غذاهای جهان مادّه ندارد، فراهم می‌آید.

۵ـ و دیگر حرکت فوری پیامبر به اقامتگاه «خدیجه» به منظور انتقال دادن نطفه با آن مقدّمات و تدابیر شگرف و هدف خاصّ.

لازم به یادآوری است که این روایت را دانشمندان اهل سنّت نیز با اندک تغییر آورده‌اند.(۱)

## روایات دیگر

و نیز گفتنی است که در این مورد روایات بسیاری با اندک تفاوت در لفظ آمده است که همهٔ آنها در ترسیم این مطلب که؛ «انعقاد نطفهٔ سالار بانوان گیتی از غذای بهشتی وارمغان آسمانی است.» با هم همصدا هستند و یک پیام دارند.

برای نمونه:

۱ ـ حضرت رضا آورده‌اند که پیامبر گرامی فرمود:

---

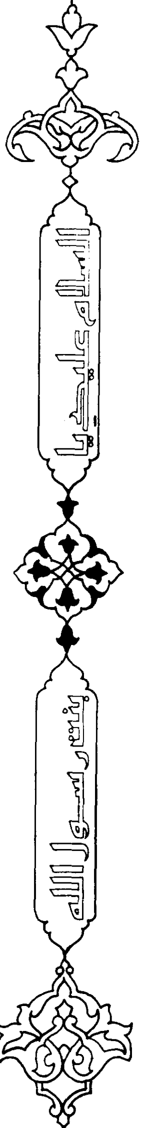
۱ ـ از جمله:

«خوارزمی» در مقتل الحسین، ص ۶۳ و ۶۸

«ذهبی» در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶

«عسقلانی» در لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶

و تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶



هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمانها بردند، فرشتهٔ وحی دستم راگرفت و مرا به بهشت پرطراوت و زیبا وارد نمود و از خرمای آن به من داد و من آن را خوردم و آن خرمای تازه در سازمان وجودم، تبدیل به نطفه شد.

هنگامی که فرود آمدم ،با «خدیجه» همبستر شدم و وی به دخت گرانمایه‌ام «فاطمه» باردار شد. به همین جهت است که «فاطمه» حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان و من هرگاه در شوق رایحهٔ دل‌انگیز بهشت می‌شوم، بوی عطرآگین «فاطمه» را استشمام می‌کنم.

**...فَفاطِمَة حَوراء اِنسيّة، فكلّما اشتقتُ اِلى رائِحةِ الجنّة شَمَمْتُ رائِحَةَ اِبْنَتى فاطِمَةَ.** (۱)

۲ ـ از پنجمین امام نور، حضرت باقر است که:

جابر بن عبداللّه آورده است که به پیامبر عرض شد: ای پیامبر خدا! شما فاطمه را بسیار بوسه‌باران می‌کنی و بسیار مورد محبّت قرار داده و در آغوشش می‌گیری و با او به گونه‌ای جز سایر دخترانت رفتار می‌کنی، چرا؟

پیامبر فرمود: فرشتهٔ وحی «سیبی» از سیب‌های بهشت را برای من آورد و آن را خوردم و در وجود من به نطفه تبدیل گشت، سپس با خدیجه نزدیک شدم و او به فاطمه باردار شد و من بوی بهشت را از او استشمام می‌کنم.

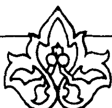
**وَ اَنا اَشُمُّ مِنْها رائِحةَ الجَنَّةَ.** (۲)

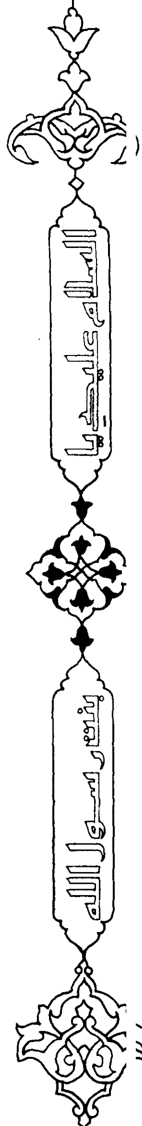
۳ ـ از ابن عبّاس آورده‌اند که:

«عایشه» بر پیامبر وارد شد در حالی که آن حضرت دخترش فاطمه را می‌بوسید. او به پیامبر گفت: آیا فاطمه را خیلی دوست می‌دارید؟

---

۱ ـ امالی صدوق، ج ۷، ص ۳۷۷ ۲ ـ علل الشّرایع، ج ۱، ص ۱۸۳





**أتحبهّا يا رَسولَ اللّه؟**

پیامبر فرمود: بهوش باش! به خدای سوگند اگر می‌دانستی من چه اندازه او را دوست می‌دارم، محبّت تو نیز به او بیشتر می‌گشت، چرا که شب معراج که مرا به آسمانها بردند،... در بهشت زیبا و پرطراوت خدا خرمای تازه‌ای برایم آوردند که نرم‌تر از کره و عطرآگین‌تر از مشک و شیرین‌تر از عسل بود.آن خرمای تازه را خوردم و بسرعت به نطفه تبدیل گشت و پس از بازگشت به زمین به «خدیجه» نزدیک شدم و او به دخترم فاطمه باردارگردید. به همین جهت فاطمه حوریه‌ای است درسیمای انسان ، و من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم، بوی او را استشمام می‌کنم.

این روایت را با اندک تفاوت در عبارت، همهٔ این دانشمندان درکتابهای خویش آورده‌اند:

۱ ـ خطیب بغدادی در تاریخ خود، ج ۵، ص ۸۷

۲ ـ خوارزمی در مقتل الحسین، ص ۶۳

۳ ـ ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۱ ، ص ۳۸

۴ ـ زرندی در نظم دررالسّمطین

۵ ـ عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰

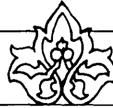
۶ ـ قندوزی در ینابیع المودّه

۷ ـ طبری در ذخائر العقبی ص ۴۳. یادآوری می‌گردد که این روایات راکتابهای نامبرده از عایشه و ابن عبّاس و سعید بن مالک و عمر بن خطّاب روایت کرده‌اند.

۸ ـ و نیز شیخ شعیب مصری این روایت را درکتاب خویش (الرّوض الفائق)، ص ۲۱۴، بدینصورت آورده است:

روزی «خدیجه» از پیامبر خواست تا برخی از میوه‌های بهشت را به او نشان دهد.

فرشتهٔ وحی فرود آمد و برای آن حضرت دو سیب بهشتی آورد وگفت: ای محمّد آن خدایی که برای هر چیزی اندازه‌ای مقرّر فرموده است به تو دستور می‌دهد که یکی



از این سیب‌ها را خودت بخور و دیگری را «خدیجه» و سپس با او بیامیز، چرا که خداوند بر آن است که «فاطمه» را از شما پدید آورد.

و پیامبر دستور خدا را به انجام رسانید...از این رو پیامبر هر گاه در شور و شوق بهشت و نعمت‌های آن می‌شد «فاطمه» رابوسه‌باران می‌ساخت و بوی عطرآگین او را استشمام می‌کرد... و می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان.

## یک سؤال و...

لازم به یادآوری است که جز آنچه آمد، روایات انبوهی به همین مفهوم و محتوا آمده است که ما از آنها می‌گذریم. تنها در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره شود که:

روایات بر آنند که «خدیجه» پس از سیر آسمانی پیامبر، به فاطمه باردار شد و این بیان بر اساس آنچه درکتابهای حدیثی آمده در سالهای دوّم یا سوّم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگری را گفته‌اند. با این بیان نتیجه این می‌شود که فاطمه عليها السلام افزون بر دو سال در شکم مادر بوده است که این بطور قطع نادرست است و این پرسش طرح می‌شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

## پاسخ

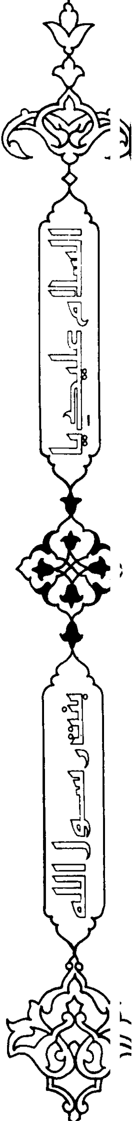
ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حلّ نمود.

۱ ـ ممکن است گفته شود که سیر آسمانی پیامبر بیش از یک بار بوده است و این به نظر نگارنده بهترین پاسخ است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است.[۱]

۲ ـ این دیدگاه را بپذیریم که فاطمه عليها السلام در سال دوّم یا سوّم بعثت جهان را به نور ولادتش نورباران ساخت... و این دیدگاه با این نظریه‌ای که معراج در یکی از ماه‌های همین دو سال رخ داده است سازگار است.

---

۱ ـ الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، باب مولدالنبی، حدیث ۱۳



## امتیازی شگرف

از امتیازات شگرف فاطمه عليها السلام که نه تنها دانشمندان شیعه، که علمای بسیاری از جمله علمای اهل سنّت نیز بدان تصریح می‌کنند، این است که آن بزرگوار به ارادهٔ خدا به هنگامی که مادرش بر او باردار بود سخن می‌گفت. برای نمونه:

۱ ـ عبدالرّحمن شافعی از بزرگان سرشناس اهل سنّت در کتاب خویش به روایت از مادرش خدیجه، در این مورد آورده است که:

هنگامی که به فاطمه باردار شدم، باری سبک بود و در شکمم با من سخن می‌گفت.[۱]

۲ ـ «دهلوی» دانشمند دیگر اهل سنّت در کتاب خویش «تجهیز الجیش» از کتاب «مدح الخلفاء الرّاشدین» آورده است که:هنگامی که خدیجه به «فاطمه» باردار شد، فاطمه در شکمش با وی سخن می‌گفت و «خدیجه» این رخداد شگرف را مدّتی از پیامبر نهان می‌داشت.

روزی پیامبر وارد خانه شد و خدیجه را در حالی دید که بی آنکه کسی در خانه باشد سخن می‌گفت. از او پرسید: با که سخن می‌گفتی؟

پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم با من سخن می‌گفت.

پیامبر فرمود: «خدیجه» مژده‌ات باد! خداوند این دختری را که خواهی آورد مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده است که همه پس از من وپدرشان ،یکی بعد از دیگری خواهند آمد.

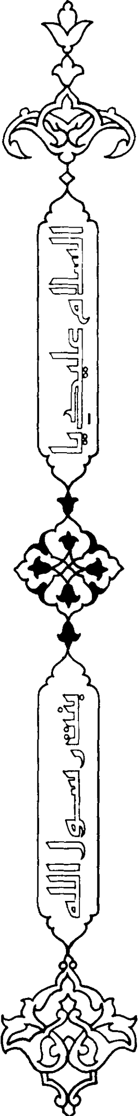
۳ ـ و نیز در این مورد «شعیب بن سعد مصری»[۲] می‌نویسد:

هنگامی که کفرگرایان از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که

---

۱ ـ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷

۲ ـ الروض الفائق، ص ۲۱۴



به فاطمه باردار بود... گفت:

نومید و سرافکنده باد آنکه «محمّد» راکه برترین پیامبر پروردگار من است تکذیب نماید. درست در این هنگام بود که فاطمه از اعماق جان مادر ندا داد که:

هان ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است.

و هنگامی که دوران بارداری به پایان رسید و خورشید وجودش از افق سرای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله درخشیدن آغاز کرد، با طلوع و به دنیا گام نهادنش، نور چهره‌اش فضا را نورباران ساخت.

## ۵ـ در آستانهٔ ولادت

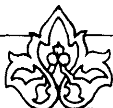
یکی از مسائل شگفت‌انگیز در این مورد دو دیدگاه متفاوت در تاریخ ولادت فاطمه علیهاالسلام است.

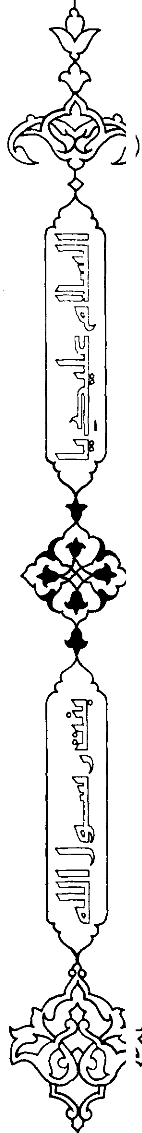
آیا بانوی بانوان پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشود ،یا پس از بعثت آن بزرگوار جهان را به نور وجودش نورباران ساخت؟

انبوهی از روایات بیانگر این است که آن حضرت به سال سوّم یا پنجم بعثت از افق خانهٔ رسالت و نبوّت درخشیدن آغازکرد و برخی نیز نشانگر آن است که تاریخ ولادت آن بانوی گرانمایهٔ به پنج سال پیش از بعثت پیامبر بازمی‌گردد.

دیدگاه نخست، دیدگاه شیعه و پیروان خاندان وحی و رسالت است که از پیشوایان معصوم روایت شده و گروهی از محدّثان و مورّخان اهل سنّت نیز بر آن پایبندند. و قول دوّم، دیدگاه دانشمندان و محدّثان اهل سنّت است.

اینک به برخی از روایات که بیانگر دیدگاه نخست است نظر می‌افکنیم.





## دیدگاه نخست در روایات

۱ ـ مرحوم «کلینی» در کتاب ارزشمندش «کافی»:

بانوی بانوان، به سال پنجم بعثت و درست سه سال پیس از سفر آسمانی معراج پیامبر ولادت یافت. با این بیان آن حضرت به هنگامهٔ رحلت پیشوای بزرگ توحید هیجده بهار از زندگی را پشت سر نهاده بود...

۲ ـ ابن شهرآشوب در «کتاب مناقب»:

دخت سرفراز پیامبر روز بیستم جمادی‌الثّانی به سال پنجم بعثت که درست سه سال از سیر آسمانی پیامبر می‌گذشت جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.هشت سال از زندگی را به همراه پدر گرانقدرش در «مکّه» اقامت داشت و آنگاه هجرت پیامبر پیش آمد و او نیز بسوی مدینه هجرت کرد...

۳ ـ در «بحارالانوار» از پنجمین امام نور روایت شده است که:

دخت فرزانهٔ پیامبر فاطمه علیها السلام به سال پنجم بعثت ولادت یافت و به هنگامهٔ شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش می‌گذشت.

۴ ـ نیشابوری در «روضة الواعظین»:

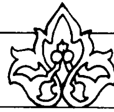
فاطمه علیها السلام به سال پنجم بعثت دیده به جهان گشود...

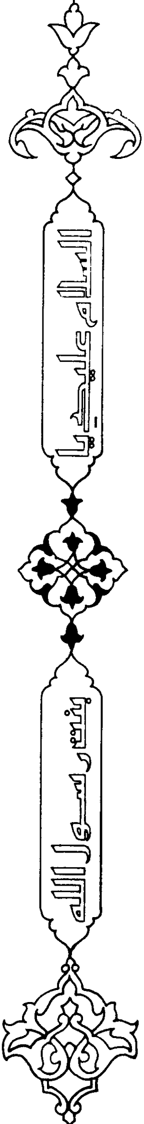
۵ ـ «سیّد بن طاووس» در «اقبال الاعمال» به نقل از مفید در «حدائق الرّیاض» ،تاریخ طلوع خورشید جهان‌افروز وجود فاطمه را،بیستم جمادی‌الثّانی به سال دوّم بعثت اعلان می‌کند.

۶ ـ «مصباح کفعمی»:

سالار بانوان فاطمه در سال دوّم بعثت به روز بیستم جمادی‌الثانی که روز جمعه بود ولادت یافت. و برخی نیز ولادت آن حضرت را به سال پنجم دانسته‌اند.

۷ ـ «مصباح کفعمی وطوسی»:





برخی از روایات بیانگر آن است که بانوی نمونهٔ اسلام فاطمه ، روز جمعه بیستم جمادی‌الثانی به سال دوّم بعثت دیده به جهان گشود امّا روایت دیگری نشانگر آن است که این رخداد بزرگ به سال پنجم بعثت بود و بیشتر اهل سنّت ولادت آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت پیامبر می‌دانند.

۸ ـ «دلایل الامامه» با ترسیم بیانی از ششمین امام نور حضرت صادق ولادت فاطمه را بیستم جمادی‌الثانی برابر چهل و پنجمین سال ولادت پیامبر عنوان می‌کند.[1]

اینها نمونه‌هایی از بیانات پیشوایان اهل بیت و دانشمندان پیشین شیعه، پیرامون ولادت بانوی بانوان بود.

## دیدگاه اهل سنّت و انگیزه‌های آن

«ابونعیم اصفهانی» درکتاب «معرفة الصّحابة» می‌نویسد:

دخت فرزانهٔ پیامبر فاطمه عليها السلام، کوچکترین دختر آن حضرت بود و ولادتش به هنگامی بود که قریش «کعبه» را تجدید بنا می‌کرد.

۲ ـ «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیّین»:

ولادت فاطمه پیش از بعثت پیامبر، همان سالی بود که قریش کعبه را می‌ساختند.

۳ ـ «ابن اثیر» درکتاب «المختار من مناقب الاخیار»

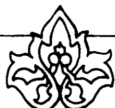
۴ ـ و «طبری» درکتاب «ذخائر العقبی»

۵ ـ و نیز «سیوطی» درکتاب «الثغور الباسمة»، همین مطلب را آورده‌اند.

و شما خوانندهٔ گرامی در پژوهش خویش همین دیدگاه را در بیشتر کتابهای اهل سنّت خواهی یافت ،امّا بخاطر سپرده‌ای که ما در صفحات گذشته روایاتی از منابع مهمّ اهل سنّت آوردیم که همه نشانگر این حقیقت بود که نطفهٔ پاک بانوی بانوان فاطمه،

---

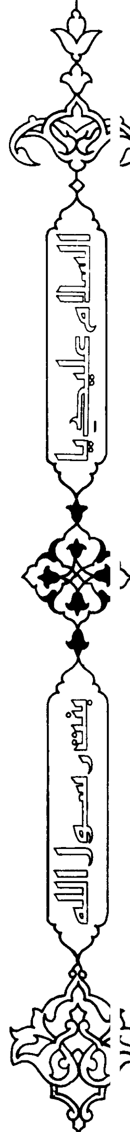
۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹



از عصارهٔ غذاها و میوه‌های بهشت بود که بصورت ارمغانی برای پیامبر آمد. و با آگاهی به این روایات روشن می‌شود که ولادت آن حضرت، پس از بعثت شکوهبار پیامبر بوده است، چرا که پیش از آن نه معراج و سیر آسمانی برای پیامبر بود، و نه «جبرئیل» و «میکائیل» بر آن بزرگوار نازل می‌شدند،و نه وحی و رسالتی در کار بود، و دیدگاه دوّم بی‌اساس است.

و نیز واقعیّت دیگری روشن می‌شود و آن این است که کسانی که ولادت آن حضرت را سالها پیش از بعثت پیامبر عنوان می‌کنند، این را از خود ساخته و پرداخته‌اند و انگیزهٔ آنان نیز این بوده است که روایاتِ بیانگرِ فرود غذاها و میوه‌های بهشتی به پیامبر و آمدن ارمغان آسمانی به آن حضرت را که عصارهٔ نطفهٔ فاطمه گردید،همه را نادیده بگیرند و بوسیلهٔ این تاریخ ساختگی خویش بر ولادت بانوی بانوان، این امتیاز بزرگ او را انکار و بدست فراموشی سپارند.

انگیزهٔ دیگر آنان این است که در این پندارند که با این تاریخ ساختگی خویش ثابت کنند که دخت فرزانهٔ پیامبر فاطمه عليها السلام آنگونه که انبوه روایات نشان می‌دهد، شخصیّت والا و شناخته‌شده و گرانقدر و مورد توجّهی نبود و به همین جهت با اینکه هیجده بهار از عمر او می‌گذشت در همهٔ این مدّت هیچ کس خواستار ازدواج با او نگردید. که ما در بحث از ازدواج فاطمه عليها السلام در این مورد سخن خواهیم گفت و حقیقت را ترسیم خواهیم نمود.



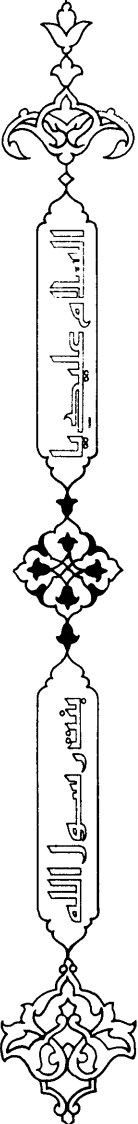
## در آستانه طلوع

به هر حال محدّثان و مورّخان از جمله:

«طبری» در «ذخائر العقبی»،

و «صفوری» در «نزهة المجالس»،

و قندوزی در «ینابیع المودّة»، در مورد چگونگی ولادت مبارک و طلوع خورشید



جهان‌افروز دخت سرفراز پیامبر از مام گرانقدرش «خدیجه» آورده‌اند که:

«هنگامی که لحظات ولادت فرزندم نزدیک می‌شد، پیکی بسوی قابله‌های قریش گسیل داشتم تا بیایند و در آن لحظات دشوارمرایاری کنند ،امّا آنان بدان دلیل که من همسر محمّد ﷺ بودم، از آمدن به یاری من سر باز زدند.

درست در همان شرایط بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی و درخشندگی چهره‌هایشان وصف‌ناپذیر می‌نمود به خانهٔ من آمدند و پس از ورودشان یکی از آنان گفت: «خدیجه»! غم مدارا! من مادر تو «حوّا» هستم، و دیگری گفت: من هم «آسیه» می‌باشم، و سوّمی گفت: من «کلثوم» خواهر موسی هستم، و چهارمی نیز خود را «مریم» دختر عمران معرّفی کرد.

و افزودند ، ما آمده‌ایم تا به هنگامهٔ ولادت فرزند شکوهمندت تو را یاری کنیم.

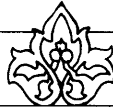
این روایت با اندک تفاوت بدینصورت نیز آمده است:

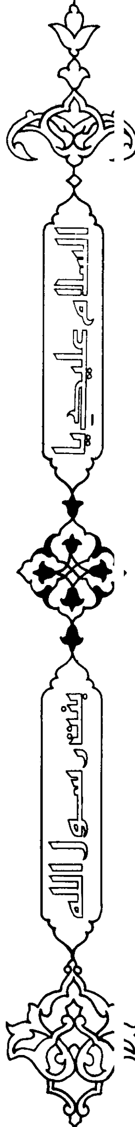
آنگاه که لحظات ولادت فرزند گرانمایهٔ خدیجه نزدیک شد او پیکی بسوی زنان قریش گسیل داشت و از آنان خواست تا به اقامتگاه او بیایند و به هنگامهٔ نیاز او را یاری رسانند امّا آنان گفتند:بدان جهت که تو همسری محمّد (ص) را برگزیده‌ای، به یاری‌ات نخواهیم آمد.

درست در همین هنگام بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی چهره و نور جمالشان وصف‌ناپذیر می‌نمود به سرای «خدیجه» وارد شدند.

یکی از آنان خطاب به او گفت: «خدیجه»! من مادرت «حوّا» هستم. دوّمی گفت: من «آسیه» می‌باشم. سوّمی خود را «کلثوم» خواهر «موسی» معرّفی کرد و چهارمی گفت: من مادر «عیسی» هستم، «مریم» دختر «عمران». ما آمده‌ایم تا تو را در کار زایمان و ولادت فرزندت یاری کنیم و آنگاه بود که فاطمه جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.

هنگامی که بانوی بانوان گیتی به دنیا آمد در حالی که انگشت خود را به جانب





آسمان بالا برده بود به سجده افتاد و پیشانی بندگی در بارگاه خدا به زمین نهاد.

مفضّل در این مورد آورده است که: به ششمین امام نور گفتم:

سرورم! ولادت دخت فرزانهٔ پیامبر چگونه بود؟

آن حضرت فرمود: هنگامی که مادرش به او باردار گردید، فاطمه از درون جان مادر با وی سخن می‌گفت و در فراز و نشیب‌ها ، او را به پایداری و شکیبایی فرامی‌خواند. مادرش این رویداد شگرف را از پیامبر نهان می‌داشت که روزی آن حضرت وارد خانه شد و دید، خدیجه با کسی سخن می‌گوید. از او پرسید: با چه کسی سخن می‌گویی؟

پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم، با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است.

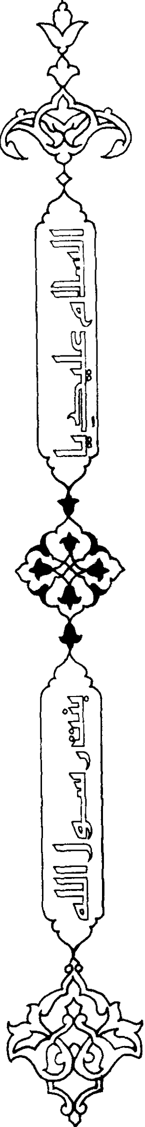
پیامبر گرامی فرمود: خدیجه! این فرشتهٔ وحی است. به من خبر آورده است که آن کودک پرشکوه، دختر است و مام فرزندانی پاک و مبارک ◦ خدا نسل مرا از او قرار خواهد داد و پس از فرود قرآن و وحی، از نسل او، پیشوایانی ـ که برگزیدگان بارگاه او در زمین هستند ـ برخواهد گزید.

آنگاه امام صادق پس از اشاره به آمدن بانوان چهارگانه‌ای که برای یاری‌رسانی به خدیجه به هنگامهٔ ولادت فاطمه آمدند، فرمود:

بدینسان خدیجه فرزندنش، فاطمه را پاک و پاکیزه به دنیا آورد. هنگام طلوع خورشید جهان‌افروز وجودش ،فروغی پرتوافکند که همهٔ خانه‌های مکّه را نورباران ساخت و آنگاه شماری از حوریان بهشت که هرکدام طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر با خود داشتند، وارد خانهٔ پیامبر شدند و آن دخت بهشت راکه پاک و پاکیزه بود با آب کوثر شستشو دادند و دو پوشش سپید و عطرآگین بر او پوشاندند وازاو خواستند تاسخن گوید و آن کودک نورسیده به خواست خدا لب به سخن گشود و گفت:

**اشهدُ انْ لا اله الاّ اللّه و أن أبي رسول اللّه سيّد الانبياء، و أن بعلى سيد الاوصياء، و ولدى سادة الاسباط.**

گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و پدرم پیامبر، سالار پیام‌آوران



است، و همتای زندگی‌ام، سرور پیشوایان آسمانی است، و فرزندانم سالار نوادگان پیامبرانند.

آنگاه رو به زنان و حوریان نمود و به هر کدام با نام و نشان سلام گفت...

آسمانیان ولادت دخت فرزانهٔ پیامبر را به یکدیگر تبریک گفتند و در کران تا کران آسمانها فروغی پرتوافکند که فرشتگان تا آن روز آن را ندیده بودند.

زنان برگزیدهٔ بهشت کودک نورسیده را به مادرش دادند و گفتند:

**خذیها یا خدیجة طاهرة مطهّرة زکیّة میمونة، بورك فیها و فی نسلها.**

هان ای خدیجه! کودک گرانمایه‌ات را برگیر که پاک و پاکیزه است و خدا او و نسل سرافرازش پر برکت ساخته است.

و آن مادر سرافراز با شادمانی وصف‌ناپذیری کودک خویش را درآغوش گرفت و به شیردادن او پرداخت.[1]

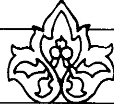
«ابن عساکر» در کتاب خود «تاریخ کبیر» می‌نویسد:

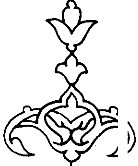
بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» اینگونه بود که هرگاه خدا به او فرزندی روزی می‌کرد او را به دایه‌ای شایسته می‌سپرد تا شیر دهد، امّا هنگامی که دخت ارجمندش «فاطمه» ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری از او را به عهده گرفت.

این موضوع را «ابن اثیر» نیز در کتاب «البدایة و النّهایة» ترسیم کرده است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲

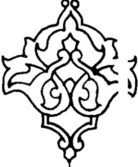


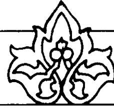


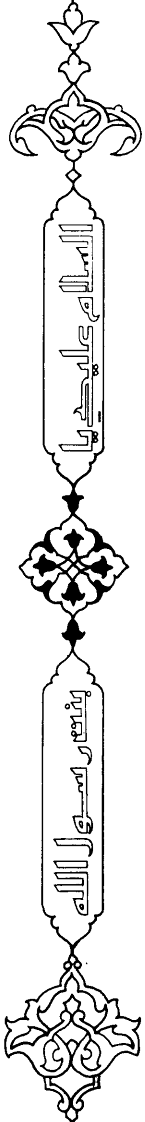
السلام عليك يا



بنت رسول الله



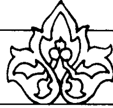


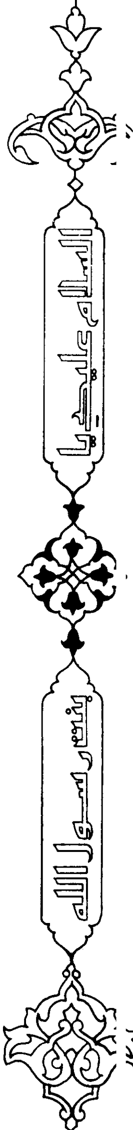


## بخش سوّم

# نام‌ها و نشانه‌ها

- نام‌ها و نشانه‌ها
- نامهای نهگانهٔ بانوی بانوان
- قرآن و مقام والای صدّیقین
- مراحل تصدیق
- «فاطمه» در پرفرازترین مرحلهٔ تصدیق
- واژهٔ «کوثر» از دیدگاه مفسّران
- از شگفتی‌های روزگار
- مناظره‌ای شنیدنی
- بیست سند از اسناد مهمّ اهل سنّت
- گوشه‌ای از مناظره
- حدیث شریف کساء
- شیعه و حدیث کساء
- منزلت والای «فاطمه»
- منظور از وحی
- مصحف فاطمه علیها السلام
- پیامبران و پدیدهٔ اعجاز
- یک جریان طبیعی...
- امّا بانوی بانوان...






## ۱ـ نامگذاری

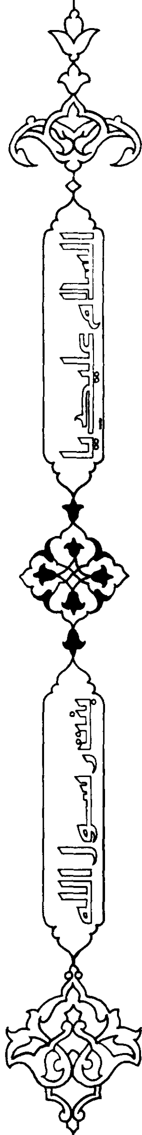
نامگذاری نوزاد و نورسیده، و نیز اصل نامگذاری از سنّت‌های دیرین آفریدگار هستی است. از همین دیدگاه است که آفریدگار انسان پس از آفرینش «آدم» و «حوّا» برای آنان نام و نشان برگزید و نیز همهٔ نامها را به «آدم» آموخت.

انسانها نیز در این مورد از این روش دیرین خدا پیروی کردند و بر این اساس است که نامگذاری از دیدگاه جامعه‌های پیشرفته و مردم متمدّن کاری بایسته شناخته شده است. گرچه انسانهای وحشی بخاطر دور بودن از فرهنگ و تمدّن ،نه از اهمیّت نامگذاری و اثر نام نیکو آگاهند و نه برای پدیده‌ها و انسانها نام نیکو و شایسته برمی‌گزینند.

### نامها

در طول قرون و اعصار نامهای انسانها، بخاطر تفاوت لغت و زبانشان با یکدیگر متفاوت شده است. گاهی میان نام و آنچه که آن نام بر آن برگزیده شده است تناسب و سازگاری وجود دارد و گاه وجود ندارد. گاهی نام در فرهنگ واژه‌ها دارای مفهوم است وگاه نامفهوم و بی‌معناست و بدون توجّه به ریشه لغوی ساخته و پرداخته شده است.

از دیدگاه دوستان خدا و بندگان شایستهٔ او، نام و نامگذاری از اهمیّت ویژه‌ای




برخوردار است و این اهمیّت و بهاء دادن کاری است درست و بجا، چراکه هر انسانی به نام و نشان خود خوانده می‌شود. با این بیان میان نام شایسته و نیکو، با نام زشت و ناهنجار تفاوت روشنی خواهد بود همانگونه که واکنش دارندهٔ نام خوب و زیبا با دارندهٔ نام زشت، و نیز واکنش شنوندهٔ این دوگونه نام و نشان، با یکدیگر قابل مقایسه نیست.

بر این اساس است که همسر «عمران» هنگامی که دختری شایسته بدنیا می‌آورد، می‌گوید:من نام او را «مریم» برگزیدم.

**«و انّی سمّیتها مریم.»**(۱)

و خدا برای پیامبرش حضرت «یحیی» پیش از آنکه نطفه‌اش در قرارگاه خود قرار گیرد این نام نیکو را برمی‌گزیند، چراکه حضرت «زکریّا» از پروردگارش فرزند شایسته و نیکو می‌خواهد و نیایشگرانه به بارگاه خدا روی می‌آورد که:

پروردگارا! تو در پرتو قدرت و از نزد خود فرزند و جانشینی به من ارزانی دارکه از من و خاندان یعقوب ارث برد و او را، پروردگارا! پسندیده و مورد رضایت خویش قرار ده.

(ما به او وحی فرستادیم که) ای زکریّا! ما تو را به داشتن پسری مژده می‌دهیم که نامش «یحیی» است و پیش از این همنامی برای او قرار نداده‌ایم.

**...فهب لی من لدنك ولیّاً یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله ربّ رضیّاً، یا زکریّا انّا نبشّرك بغلامٍ اسمه یحیی لم نجعل له، من قبل سمیّاً.**(۲)

آری اگر شما خوانندهٔ گرامی به این آیهٔ شریفه، نیک بیاندیشی که می‌فرماید:

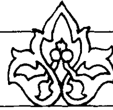
**...لم نجعل له من قبل سمیّا**(۳)

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۳۶

۲ ـ سوره ۱۹، آیه ۷ و ۸

۳ ـ سورهٔ ۱۹، آیه ۷



ما پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم، آنگاه برایت روشن خواهد شد که گزینش نامهای دوستان و برگزیدگان بارگاه خدا از جانب خود اوست و هموست که گزینش نام برای آنان را خود به عهده می‌گیرد و این کار خطیر را به پدر و مادر آنان وانمی‌گذارد.

پس از دریافت این واقعیّت از قرآن کریم، اینک به همراه من بیا تا انبوه روایاتی راکه بیانگر نام «مقدّس» فاطمه عليها السلام هستند و نیز دلیل گزینش این نام جاودانه برای دخت سرفراز پیامبر را بیان می‌کنند، با هم بنگریم تا این حقیقت روشن شود که اگر دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» نامگذاری گردید. این گزینشِ نام، به دلائل و تناسب‌هایی بوده است و نه بدون برنامه ،یا تنها بخاطر خوشایند و زیبا بودن این نام پرشکوه و پرمعنا.

واقعیّت این است که در این نامگذاری تناسب و هماهنگی کامل میان نام و صاحب آن در نظر گرفته شده است و نام بطور کامل نشانگر و ترسیم‌کنندهٔ دارندهٔ آن است.

امام صادق عليه السلام در این مورد می‌فرماید:

فاطمه عليها السلام در بارگاه خدا دارای نُه نام است که عبارتند از:

«فاطمه»، «صدّیقه»، «مبارکه»، «طاهره»، «زکیّه»، «راضیه»، «مرضیّه»، «محدّثه» و «زهراء».

**لِفاطمة تِسعة أَسماء عند اللّه عزّوجلّ:**

**۱ ـ فاطمة**

**۲ ـ و الصدّیقة**

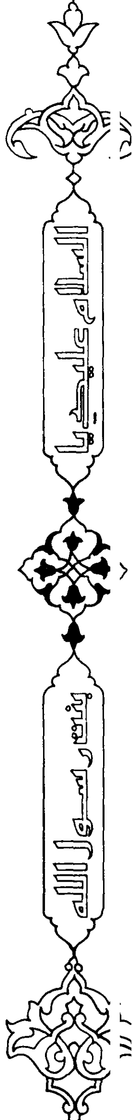
**۳ ـ و المبارکة**

**۴ ـ و الطاهرة**

**۵ ـ و الزّکیة**

**۶ ـ و الرّاضیّة**

**۷ ـ و المرضیة**



**۸ ـ و المحدّثة**

**۹ ـ و الزّهراء...**[۱]

و اینک نگرشی کوتاه به این نامهای مقدّس.

## نامهای نهگانهٔ بانوی بانوان

بانوی بانوان به تناسب شخصیّت والا و ابعاد گوناگون شخصیّت شکوهبارش، نامهای مختلفی دارد. و روشن است که هر کدام ،اشاره به بعدی از ابعاد شخصیّت او می‌نماید.

### ۱ ـ فاطمه علیهاالسلام

روایات گوناگونی در مورد نامگذاری آن حضرت به این نام مبارک رسیده است که ما پیش از ترسیم این روایات خاطرنشان می‌سازیم که؛ نام مقدّس فاطمه از واژهٔ «فطم» که به معنای بریدن و جدا کردن است، برگرفته شده است. بر این اساس هنگامی که گفته می‌شود:

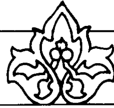
«**فطمتِ الامُ طفلها**» و یا «**فطمت الحبل**» به این معناست که مادرکودک خویش را از شیر برگرفت و یا ریسمان بریده شد.

علاّمهٔ مجلسی در این مورد می‌گوید:

چه بسیار که اسم فاعل به مفهوم اسم مفعول می‌آید. برای نمونه: «**سرٌّ کاتم**» و «**مکانٌ عامر**» که به مفهوم مکتوم و معمور، یعنی پوشیده داشته شده و آباد شده آمده است. همانگونه که در قرآن شریف نیز: «**فی عیشة راضیة**» به معنای «**فی عیشة مرضیة**» آمده است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰



و اینک این شما و این هم برخی از روایات پیرامون این نام مقدّس.

**۱ ـ پیروان او از آتش در امان داشته شده‌اند**

ششمین امام نور از پدران گرانمایه‌اش و آنان از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود:

**اءن جبرئیل قال له: ...سُمّیت فاطمة، فی الارض، [لانها] فطمت شیعتها من النار.**[1]

فرشتهٔ وحی به او پیام آورد که: این دخت گرانمایه در زمین «فاطمه» نامگذاری شد، چرا که پیروان راستین او از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند.

**۲ ـ خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است**

هشتمین امام نور از پدران گرانقدرش و آنان از پیامبر آورده‌اند که فرمود:

**یا فاطمة أتدرین لِمَ سُمّیتِ فاطمة؟**

**قال علی علیه السلام: لِمَ سُمّیتِ؟**

**قال: لانها فطمت هی و شیعتها من النار.**[2]

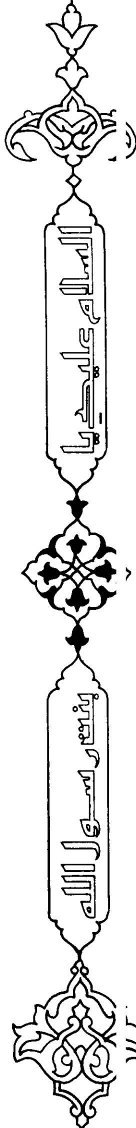
فاطمه جان! می‌دانی چرا به این نام، نامگذاری شده‌ای؟

امیرمؤمنان پرسید: چرا؟

فرمود: بدان دلیل که او و پیروان راستین‌اش از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند.

و نیز فرمود:

**سمّیت فاطمة لان اللّه فطمها و ذریّتها من النار، من لقی اللّه منهم بالتوحید و الایمان بما جئتُ به.**[3]



---

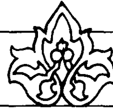
۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸

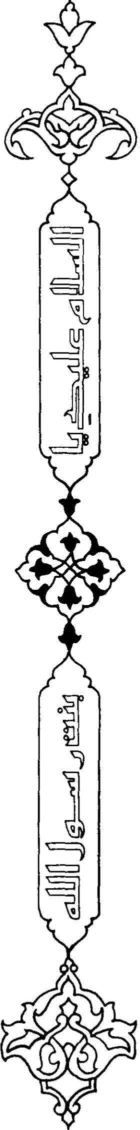
۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴

ذخائر العقبی، ص ۲۶، چاپ قاهره

ینابیع المودّة، ص ۱۹۴

۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۳





او فاطمه نامیده شده چرا که خدای جهان‌آفرین او و هر کدام از نسل پاکش که خدای را با توحیدگرایی و ایمان به آنچه من آورده‌ام، دیدار کند،همه را،از آتش در امان داشته است.

و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود:

**انّما سمّيت ابنتى فاطمة، لان اللّه فطمها و ذرّيتها و محبّيها عن النار.**(۱)

دخترم فاطمه تنها بدین جهت به این نام مقدّس نامیده شد که خدا او و نسل پاک و دوستداران واقعی‌اش را از آتش دوزخ در امان داشت.

و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

در روز رستاخیز فاطمه علیها السلام بر نزدیک درب دوزخ می‌ایستد و نیایشگرانه رو به آسمان می‌گوید:

**الهى و سيدى، سمّيتنى فاطمة،...**(۲)

خدای من! سالار من! شما نام مرا فاطمه برگزیدی و به مهر خویش مرا و دوستداران نسل مرا از آتش در امان داشتی.بار خدایا! وعدهٔ تو حقّ است و تویی که در وعده‌هایت تخلّف نمی‌ورزی.

از جانب خدا ندا می‌رسد که:

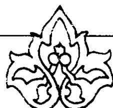
هان ای فاطمه! درست گفتی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم و تو و دوستداران تو و نسل تو را که ولایت تو و نسل تو را داشته باشند، همه را از آتش دوزخ در امان داشته‌ام. درست می‌گویی، وعده‌ام حقّ است و من در وعده‌های خویش تخلّف نمی‌ورزم...

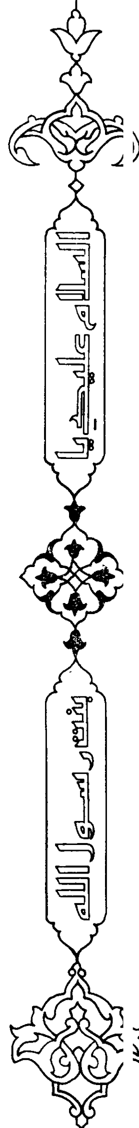
---

۱ ـ ینابیع المودّة، ص ۳۹۷، چاپ استامبول

نور الابصار، ص ۴۱، چاپ مصر

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵





## ۳ـ او را از هر ناپسندی در امان داشت

از امام صادق است که فرمود:

آیا می‌دانید مفهوم واژهٔ «فاطمه» چیست؟

یکی از شاگردان آن حضرت می‌گوید، گفتم: سرورم بفرمایید چیست؟

فرمود: یعنی او از بدیها و ناپسندیها جدا شده است.

آنگاه فرمود: اگر امیرمؤمنان با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمی‌کرد، از آدم گرفته تا روز رستاخیز، درکران تاکران زمین همتا و همشأنی برای او پیدا نمی‌شد.

گفتنی است که این روایت را گروهی از دانشمندان و محدّثان اهل سنّت از جمله:

«ابن شیرویه دیلمی»از «امّ سلمه»، آن بانوی باشخصیّت آورده است که می‌گوید:

«پیامبر فرمود: اگر خدا علی را نیافریده بود،برای «فاطمه» همشأنی نبود.»

این مطلب را خوارزمی درکتاب «مقتل الحسین»

ترمذی درکتاب «مناقب»

مناوی در «کنوز الحقایق»

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از «امّ سلمه» و از «عبّاس» عموی پیامبر روایت کرده‌اند.

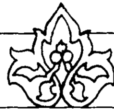
## ۴ـ برکت شناخت او

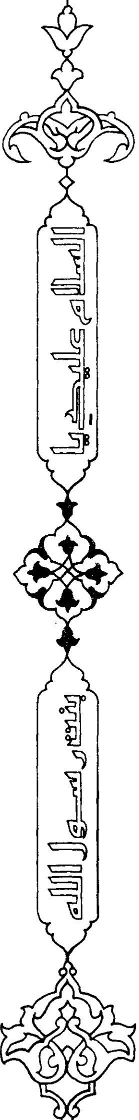
از ششمین امام نور آورده‌اند که:

دخت فرزانهٔ پیامبر فاطمه علیها السلام، بدان دلیل به این نام مبارک نامیده شد که آفرینش از شناخت و معرفت او برگرفته شده است.(۱)

---

۱ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵





وانّما سُمّیت فاطمه لأن الخلق فطموا عن معرفتها.[۱]

## ۵ـ امتیاز او بر دیگران

از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

آنگاه که فاطمه علیهاالسلام ولادت یافت، خداوند به فرشته‌ای وحی فرمود که نام «فاطمه» را بر زبان پیامبر جاری سازد. از این رو پیامبر گرامی به خواست خدا نام گرانمایهٔ او را «فاطمه» نهاد. سپس خدا به آن بانوی بافضیلت فرمود: من بوسیلهٔ دانش و بینش، تو را از دیگر بندگان جدا ساخته و بر همهٔ آنان برتری بخشیدم و تو را پاک و پاکیزه ساختم.

آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود:

به خدای سوگند که خدا این بانوی گرانمایه را بوسیله دانش و بینش از دیگران ممتاز ساخت و از همان عالم «ذر» او را پاک و پاکیزه قرار داد.

## ۶ـ شکوه و عظمت این نام مقدّس

آری این نام پرشکوه نزد خاندان وحی و رسالت دوست‌داشتنی بود. آنان به این نام و به این بانو سخت احترام می‌کردند و هرکس نیز بدین نام ،نامیده می‌شد به او احترام می‌نمودند.برای نمونه:

۱ ـ ششمین امام نور از یکی از یارانش که خدا دختری به او داده بود، پرسید: نام او را چه برگزیده‌ای؟

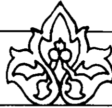
او گفت: «فاطمه»

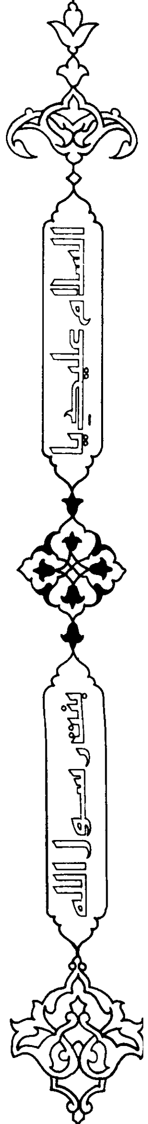
حضرت فرمود: «فاطمه»؟! درود خدا بر «فاطمه» باد.و آنگاه افزود:

اینک که نام او را «فاطمه» نهاده‌ای، هرگز او را سیلی مزن و ناسزا نگو بلکه او را گرامی دار.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵





۲ ـ در «وسایل الشّیعه» از «سکونی» نقل شده است که گفت:

بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم در حالی که افسرده و اندوهگین بودم. آن حضرت پرسید: سکونی! چرا پریشانی و اندوه‌زده‌ای؟

گفتم: دختری برایم متولّد شده است...

فرمود: نامش را چه نهاده‌ای؟

پاسخ دادم: «فاطمه»

فرمود: آه! آه! آه!سپس فرمود:

اینک که نام او را «فاطمه» برگزیده‌ای به او ناسزا نگو و نفرینش منما و او را کتک مزن.(۱)

۳ ـ در «سفینة البحار» از امام کاظم علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:

فقر و تنگدستی به خانه‌ای که در آن نام «محمّد» و «فاطمه» باشد، وارد نمی‌گردد.

## واژهٔ «میثاق» یا عالم «ذر»

در پنجمین روایتی که در مورد نام «فاطمه» و دلیل این نامگذاری از امام باقر علیه‌السلام آوردیم، فرمود:

«به خدای سوگند خدا در عالم «میثاق»، او را پاک و پاکیزه آفرید و از ناپاکیها، پاک ساخت.»

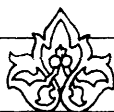
خاطرنشان می‌گردد که منظور از واژه «میثاق» در روایت، همان عالم «ذر» می‌باشد که قرآن شریف بدان اشاره دارد و می‌فرماید:

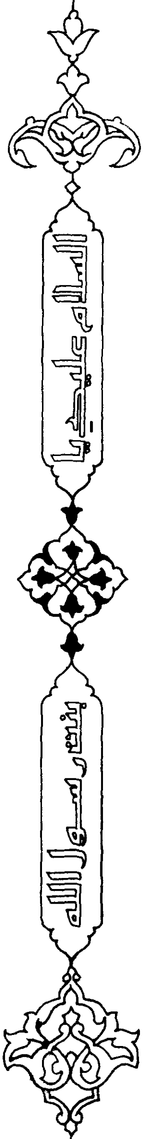
**«و اذ أخذ ربّك من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و أشهدهم علی انفسهم ألستُ بربکم قالوا بلیٰ...»**(۲)

---

۱ ـ وسایل الشیعة، ج ۷، باب احکام الاولاد

۲ ـ سورهٔ ۷، آیه ۱۷۴





«و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل آنها را برگرفت و آنان را گواه بر خود ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

آنان گفتند: چرا! گواهی می‌دهیم...»

چکیدهٔ سخن در این مورد این است که خداوند نسل انسان را از صلب او، در حالی که بصورت ذرّه بودند خارج ساخت، آنگاه آنان را به آدم نشان داد و فرمود:

من از نسل تو پیمانی استوار می‌گیرم که تنها مرا بپرستند و شرک نورزند و من نیز روزیِ آنان را به عهده می‌گیرم.

سپس به آنان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: چرا گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی.

و پس از آن به فرشتگان فرمود: گواهی بدهید!

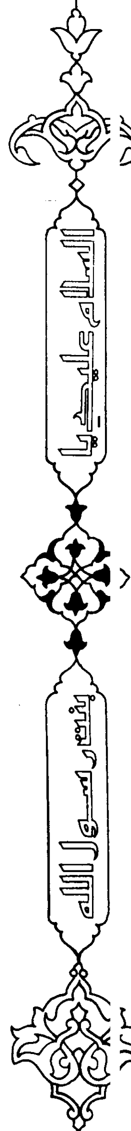
آنان نیز گفتند: گواهی دادیم.

و نیز در این مورد آمده است که:

خدا نسل آدم را در جهان «ذر» به گونه‌ای پدید آورد که سخن خدا را بشنوند و بیندیشند و آنگاه آنان را به صلب آدم بازگردانید و مردم همگی محبوس خواهند بود تا خداوند هر کس را که در آن زمان خارج ساخته است بار دیگر خارج سازد و به دنیا آورد، پس هر کس بر ایمان به خدای یکتا ثابت قدم ماند بر فطرت نخستین خویش باقی مانده و هر کس کفر ورزد، آفرینش و فطرت انسانی و توحیدگرای خویش را دگرگون ساخته و در خور کیفر است.

این اندیشه و باور چکیدهٔ مطلبی است که از بسیاری از روایات صحیح دریافت شده است و این عالم را، عالم «ذر» یا عالم «میثاق» نامیده‌اند.

و امام باقر در بیان خویش بدین واقعیّت اشاره می‌کند که: دخت سرفراز پیامبر، از همان هنگام و از همان عالم «ذر» ، از عادت ماهانه، پاک و پاکیزه آفریده شده است.



## در روایات

روایاتی که از عالم «ذر» سخن دارند بسیارند که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم:

۱ - از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

از پیامبر پرسیدند؛ شما به چه امتیازی بر فرزندان آدم پیشی گرفتید و ممتاز شدید؟ در پاسخ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرارکردم زیرا آنگاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر سخنان و پیمانهای خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ وآنان پاسخ دادند: چرا، من نخستین آنان بودم.

۲ - «ابوبصیر» آورده است که از حضرت صادق پرسیدم:

سرورم! با اینکه انسانها در عالم «ذر» بصورت ذرّه بودند، چگونه پاسخ خدا را دادند؟

فرمود: خداوند در آنها قدرت و توانی قرار داد که هم سؤال را دریافتند و هم توان پاسخ داشتند.

۳ - «زراره» از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه شریفه پرسید که:

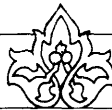
**«و اذ أخذ ربّك من بنى آدم من ظهورهم ذريّتهم.»** یعنی چه؟ و چگونه؟

آن حضرت فرمود: خداوند نسل آدم را تا روز رستاخیز از پشت وی در حالی که به اندازهٔ ذرّه بودند خارج ساخت و خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خویش را نمی‌شناخت.

۴ - هنگامی که «عمر بن خطّاب» پس از حجّ به «حجرالاسود» نزدیک شد و آن را لمس نمود، گفت:هان! به خدای سوگند! می‌دانم که تو سنگ هستی و نه سودی توانی رسانید و نه زیانی. اگر پیامبر تو را لمس نکرده بود من نیز چنین نمی‌کردم.

امیرمؤمنان به او فرمود:

هان ای «اباحفص»! این سخن را مگو، چراکه پیامبر این سنگ را تنها بخاطر حقیقتی



که می‌دانست، لمس می‌نمود. اگر تو قرآن را نیک می‌خواندی و تفسیر و تأویل آن را خوب می‌دانستی، درمی‌یافتی که این سنگ، هم سودرسان است و هم زیان‌زننده و دارای دو چشم و دو لب و زبانی گویا و روان می‌باشد که برای هر کسی که بر پیمانش با او وفا کند، گواهی خواهد داد.

«عمر» گفت: یا «اباالحسن» این سخن را از کتاب خدا برایم بیان کن.

امیرمؤمنان این آیه را تلاوت فرمود:

**«و اذ أخذ ربّك من بنى آدم من ظهورهم ذريّتهم.»** آنگاه افزود:

زمانی که فرزندان آدم با آزادی و شوق به پروردگاری خدای خویش زبان به اقرار گشودند، خداوند در مورد زیارت «کعبه» نیز از آنان پیمان گرفت. سپس کاغذی رقیق‌تر از آب آفرید و به قلم فرمان داد که: هان! آمدن بندگانم به زیارت کعبه را بنویس!

و قلم نوشت. آنگاه به این سنگ فرمان داده شد که دهانت را بگشا و سنگ چنین کرد و به دستور آفریدگار هستی آن نامه را بلعید و دستور یافت که آن را حفظ نما، و بر آن بندگان شایسته‌کرداری که به زیارت کعبه خواهند آمد، گواه باش و شهادت ده، و «حجرالاسود» در کمال فرمانبرداری فرود آمد و در اینجا استقرار یافت. و تو هان ای «عمر»! هنگامی که آن را لمس می‌کنی، نمی‌گویی:

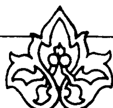
**امانتی ادّیتها و میثاق تعاهدته...**

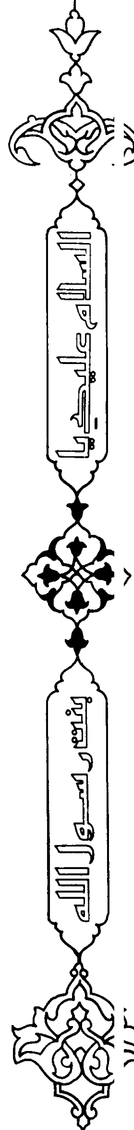
امانتم را ادا کردم و به پیمان خویش وفا نمودم، تا این سنگ به زیارت من گواهی دهد؟

«عمر» عرض کرد: چرا! به خدای سوگند.

امیرمؤمنان فرمود: این دلیل همان، پیمان فطرت است.

و نیز شما خوانندهٔ عزیز اگر به کتاب ارزشمند «کافی» و «بحار» و دیگر کتاب‌ها و فرهنگ‌های روایی مراجعه نمایی، با روایات فراوانی در مورد عالم «ذر» روبرو خواهی شد، گرچه با همهٔ اینها این واقعیّت بر برخی از دانشمندان ما پوشیده مانده و پیام آیهٔ





شریفه را نفهمیده‌اند و در نتیجه در مورد روایات مورد اشاره ـ با اینکه هم شمارشان بسیار است و هم به این حقیقت صراحت دارند ـ دچار تردید شده‌اند. (که خدای از آنان درگذرد).

## چکیدهٔ سخن

چکیدهٔ سخن در این مورد این است که عالم «ذر» همان عالم میثاق است و از همانجا و بلکه پیشتر از آنجا برتری و امتیاز و شکوه خاصّی برای پیامبر و خاندان پاک و برگزیدهٔ او، و دخت فرزانه‌اش فاطمه بوده است.

شما خوانندهٔ گرامیِ این کتاب، نباید پذیرش این واقعیّت برایت گران آید، چراکه در این مورد روایات بسیاری بوسیلهٔ دانشمندان شیعه و سنّی رسیده است که همهٔ آنها درستی و حقیقت و صحّت آن را نشانگر است.

روایات رسیده از پیامبر و پیشوایان نور که در کتاب‌های دانشمندان شیعه موجود است، بسیار زیادند و آوردن آنها دشوار، به همین جهت تنها به دو نمونه از منابع اهل سنّت نظر می‌افکنیم:

۱ ـ «صفوری شافعی» در کتاب خویش «نزهة المجالس» آورده است که:

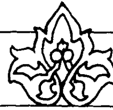
هنگامی که خدا آدم را آفرید... چشم آدم در بهشت زیبای خدا به بانویی افتاد که در زیبایی و درخشندگی ، وصف‌ناپذیر بود و تاجی از طلا که به جواهر و زیورآلات آراسته شده بود، بر سر داشت. بانویی که آدم زیباتر و پرشکوه‌تر از او ندیده بود.

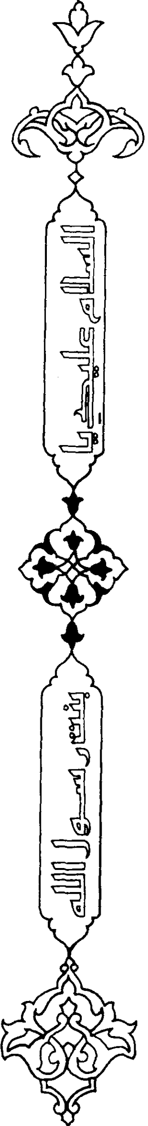
او رو به بارگاه خدا آورد که پروردگارا این بانوی شکوهبار کیست؟

پاسخ آمد: که ای آدم! این دخت فرزانهٔ محمّد (ص) است.

گفت: همتا و همشأن او کیست؟

خداوند به فرشتهٔ وحی دستور داد دروازهٔ قصری شکوهمند از یاقوت را بر روی آدم بگشاید. هنگامی که «جبرئیل» درب راگشود، آدم قبّه‌ای خوشبو و عطرآگین در آنجا





نگریست و تختی از طلا تماشا کرد که بر روی آن جوانی زیبا و پرشکوه که زیباتر از یوسف است، نشسته است.

آدم پرسید: خدایا! این جوان پرشکوه کیست؟

پیام آمد که: این همتا و شوی گرانمایهٔ «فاطمه»، «علی» است...[۱]

۲ - «عسقلانی» درکتاب «لسان المیزان» از امام عسکری، و او نیز از پدران گرانقدرش آورده است که پیامبر خدا فرمود:

هنگامی که خدا آدم و حوّا را پدید آورد، آن دو در بهشت پرطراوت و زیبا می‌خرامیدند و می‌گفتند: آیا کسی زیباتر از ما خواهد بود؟ در همان حال سیمای درخشان و پرشکوه بانویی وصف‌ناپذیر بر آنان آشکار گردید. سیمایی که همانندش را ندیده بودند، سیمایی که درخشش نورش دیدگان را خیره می‌ساخت.

آن دو رو به بارگاه خدا آوردند و گفتند: پروردگارا این سیمای شکوهبار و درخشنده از آن کیست؟

پیام آمد: این سیمای درخشندهٔ سالار بانوان «فاطمه» است.

آدم پرسید: خدایا! آن تاج زیبایی که بر سر دارد چیست؟

پیام آمد: همتای زندگی‌اش «علی» است.

پرسید: آن دو گوشوارهٔ زیبا چه می‌باشند؟

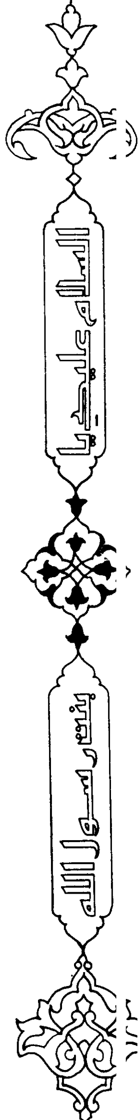
پیام آمد: دو فرزند سرفراز او حسن و حسین علیهما السلام

هان ای آدم دو هزار سال پیش از آفرینش تو این سیمای پرشکوه در دانش نهان من، موجود بود.[۲]

---

۱ - نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۳

۲ - لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶




## ۲ ـ صدّیقه

خاطرنشان گردید که یکی از نامهای بلندآوازهٔ بانوی بانوان، «صدّیقه» است و این واژهٔ مقدّس به مفهوم بسیار راستگو می‌باشد.

این واژه به کسر «صاد» و تشدید «دال» از صیغه‌های مبالغه است و در معنا رساتر از واژهٔ «صدوق» می‌باشد.

در تفسیر این واژهٔ مقدّس برخی از واژه‌شناسان گفته‌اند که:

۱ ـ واژه «صدّیق» به معنای کسی است که همواره راست می‌گوید.

۲ ـ برخی گفته‌اند: کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید.

۳ ـ به باور برخی «صدّیق» به مفهوم کسی است که در راستگویی در اوج کمال است و گفتارش را با رفتار و عملکردش تصدیق می‌کند و همواره نیکوکار است.

۴ ـ و برخی گفته‌اند: «صدّیق» کسی است که بر اثر عادت به راستگویی از او دروغ سرنمی‌زند.

۵ ـ برخی «صدّیق» را به کسی تفسیر کرده‌اند که گفتار و عقیده و اندیشه‌اش راست است و راستگویی خویش را با عملکرد درست ثابت می‌نماید.(۱)

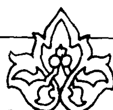
۶ ـ برخی بر آنند که «صدّیق» کسی است که آنچه را حقّ و عدالت بپسندد گواهی می‌کند.

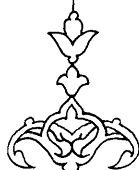
۷ ـ و برخی دیگر گفته‌اند صدّیق کسی است که راستی و راستگویی سیرهٔ همیشهٔ اوست.

۸ ـ و سرانجام اینکه گفته‌اند «صدّیق» کسی است که آنچه را خدا فرمان داده است بپذیرد و به خدا و پیامبرانش و آنچه به آنان فرود آمده است، ایمان بیاورد و قرآن این

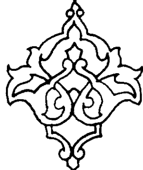
---

۱ ـ تاج العروس









برداشت را تأیید می‌نماید.

**و الّذین آمنوا باللّه و رسوله اولئك هم الصّدیقون.**[۱]

وکسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده‌اند، اینان همان راستگویانند.

## قرآن و مقام والای صدّیقین

آنچه از نظر شما خوانندهٔ عزیز گذشت، معنای واژه «صدّیق» در فرهنگ واژه‌شناسان بود. امّا از انبوه آیات و روایات چنین دریافت می‌گردد که مقام «صدّیق» و «صدّیقین» آنچنان پرفراز است که همردیف پیام‌آوران و شهیدان راه حق است و آنان منزلت و حساب ویژه‌ای دارند، که برای نمونه به برخی از آیات نظر می‌افکنیم.

۱ ـ قرآن در این مورد می‌فرماید:

**و من یطع اللّه و الرّسول فأولئك مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبییّن و الصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسُنَ اولئک رفیقاً.**[۲]

و هر که از خدا و پیامبرش فرمان برد، همراه کسانی خواهد بود که خدا به آنان نعمت‌ها ارزانی داشته است، همچون پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند.

۲ ـ و می‌فرماید:

**و اذکر فی الکتاب ابراهیم انّه کان صدّیقاً نبیّاً.**[۳]

و در این کتاب ابراهیم را یاد کن، چراکه او پیامبری راستگو بود.

۳ ـ و می‌فرماید:

**و اذکر فی الکتاب ادریس انّه کان صدّیقاً نبیّاً.**[۴]

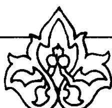
---

۱ ـ سورهٔ ۵۵، آیه ۱۹

۲ ـ سوره ۴، آیه ۶۹

۳ ـ سوره ۱۹، آیه ۳۹

۴ ـ سوره ۱۹، ۵۶

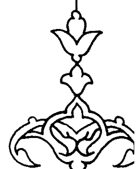


و در این کتاب ادریس را یاد کن، چرا که او پیامبری راست‌گفتار بود.

۴ ـ و می‌فرماید:

**ما المسیح بن مریم الاّ رسول قدخلت من قبله الرّسل و امّه صدّیقة...**[1]

مسیح فرزند مریم، جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمدند و رفتند و مادرش بانویی بسیار راستگو (صدّیقه) بود.



برخی از مفسّران در تفسیر «**و امّه صدّیقة**» می‌گویند: او را بدان جهت «صدّیقه» نامیده‌اند که آیات پروردگار خویش، مقام والای فرزندش «مسیح» و نیز آنچه را که او از جانب خدا دریافت داشته بود، همه را ،با همهٔ وجود گواهی می‌کرد و بدانها باوری عمیق داشت.

به همین جهت است که خدای جهان‌آفرین در آیهٔ دیگری این واقعیّت را ترسیم می‌کند که:



«**و صدَّقت بکلمات ربّها.**»[2]

او سخنان پروردگارش را گواهی می‌کرد.

## مراحل تصدیق

از تعمّق در آیات، این واقعیّت دریافت می‌گردد که تصدیق دارای دو مرحله است:

۱ ـ گاه تصدیق گواهی نمودن خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی و مقرّرات دینی، به گفتار و بیان و قلم می‌باشد، که مرحلهٔ زبانی تصدیق است ،بی‌آنکه عملکرد انسان گفتارش را گواهی کند.

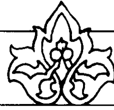


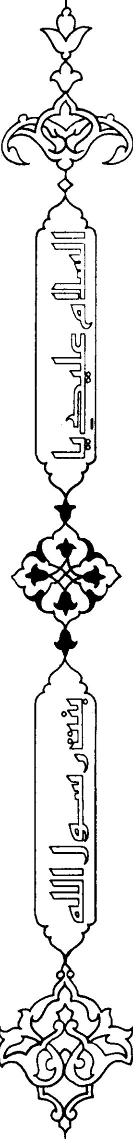
برای نمونه انسانی که در زندگی خویش بر این باور است که خدا در همهٔ مراحل و در هر حال او را می‌بیند. با این وصف خدای را نافرمانی می‌نماید.یا می‌داند که خدای

---

۱ ـ سوره ۵، آیه ۷۵

۲ ـ سوره ۶۶، آیه ۱۷





هستی بر او حقوق مالی یا دیگر وظایف و تعهّدات مقرّر فرموده است امّا در میدان عمل وظیفهٔ خویش را انجام نمی‌دهد.یا آگاه است که آفریدگارش، شرابخوارگی و بدمستی، رباخواری و بی‌عفتی را ممنوع و ظالمانه شمرده است امّا باز هم به این جنایت‌ها دست و دامان آلوده می‌سازد و...چنین فرد و جامعه‌ای آفریدگار هستی را در مرحلهٔ زبانی تصدیقگر است و حلال و حرام و ارزشها و ضدارزشها، پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ راگواهی می‌کند امّا رفتار و عملکردش باگفتارش بیگانه است و با هم هماهنگی و سازگاری نشان نمی‌دهد. این فرد و جامعه، تصدیق‌کنندهٔ با زبان است نه عملکرد. ایمان‌آورده و باوردارندهٔ زبانی است نه عملی و حقیقی.

۲ ـ امّا «صدّیق»، انسان والا و شکوهمندی است که از این مرحله اوج گرفته و به پرفرازترین مرحلهٔ باور و تصدیق پرکشیده است و «صدّیقان»، مردمی هستند که هم با آگاهی و گفتار، حق و عدالت و خدا و پیامبر و مقرّرات او را گواهی می‌کنند و هم عملکردشان این اندیشه و گفتار و باورشان را گواهی می‌کند.

دریغا که چنین شایستگان و راستگویانی در شمار بسیار اندک هستند و شاید در برخی شهرها یک نفر هم پیدا نشود.

### «فاطمه» در پرفرازترین مرحلهٔ تصدیق

و اینک شما خوانندهٔ عزیز با دقّت در آنچه گذشت می‌توانی به مقام والای بانوی بانوان گیتی پی ببری که به پرفرازترین مرحلهٔ باور و تصدیق اوج گرفته و به مقام والای «صدّیقین» پرکشیده است.

به جایی رسیده است که پیامبر به فرمان خدا نام گرانمایهٔ او را «صدّیقه» برگزیده است.

برای نمونه به این دو روایت بیندیشید:





۱ ـ از پیامبر خدا روایت کرده‌اند که خطاب به امیرمؤمنان فرمود:

علی جان! سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس ارزانی نشده است، حتی به من. این سه نعمت عبارتند از:

الف) پدرزنی همانند من به تو ارزانی شده است ،در حالی که من پدرزنی چون پدرزن تو که پیامبر خداست، ندارم.

ب) به تو همسر گرانقدری چون دخت فرزانه‌ام «صدّیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی ارزانی نشده است.

ج) فرزندانی بسان «حسن» و «حسین» به تو داده شده است و من فرزندانی همانند آن دو ندارم.[1]

۲ ـ و نیز «مفضّل» آورده است که از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدم سرورم! چه کسی پیکر مطهّر فاطمه علیهاالسلام را غسل داد؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرمؤمنان...

گویی این مطلب بر من گران آمد، به همین جهت آن بزرگوار فرمود: گویی این واقعیّت بر تو گران آمد، آری؟!

گفتم: آری فدایت گردم.

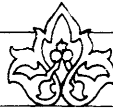
فرمود: نباید این مطلب بر تو گران آید، چرا که فاطمه «صدّیقه» بود و جز «صدّیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد.

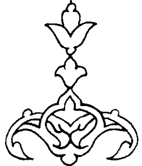
آیا نمی‌دانی که «مریم» را کسی جز پسرش «عیسی» غسل نداد؟

از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: آن بانوی شکوهبار و پرمعنویت براستی بزرگترین تصدیق‌کنندهٔ حق بود و عصرها و نسلهای پیشین بر محور شناخت و معرفت او چرخیده است.

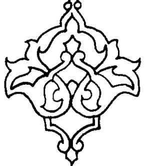
---

۱ ـ الرّیاض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲









### ۳ـ مبارکه

واژهٔ «برکت» را «تاج العروس» به مفهوم نموّ و نیکبختی و افزایش معنا کرده است. و «مفردات» آن را به مفهوم سرچشمه و جایی معنا کرده است که خیر و رحمت الهی به گونه‌ای از آنجا می‌جوشد و جریان می‌یابد که نه می‌توان از آن جلوگیری کرد و آن را محدود ساخت و نه می‌توان شمارش کرد و اندازه‌گیری نمود.با این بیان هر چیزی که فراوانی و افزایش و زیادی محسوسی در آن دیده شود، «مبارک» است و در آن برکت وجود دارد.

### چشمه‌سار برکات الهی

خدای جهان‌آفرین در وجود گرانمایهٔ بانوی بانوان ، انواع برکات را قرار داد و نسل پرافتخار پیامبر را از او آفرید و خیر بسیاری در نسل او قرار داد.

می‌دانیم که آن بانوی فرزانه، هنگامی که سر در بستر شهادت نهاد، تنها دو پسر به نام «حسن» و «حسین» از او به یادگار ماند و دو دختر به نام «زینب» و «ام‌کلثوم»، و پس از مدّتی هم رخداد غمبار عاشورا رخ داد و همهٔ فرزندان حسین علیه‌السلام ، جز چهارمین امام نور ،به شهادت نایل آمدند،و از فرزندان امام «حسن» نیز طبق برخی روایات هفت تن به شهادت رسیدند و از دخت سرفرازش «زینب» نیز دو فرزند به بارگاه دوست هدیه شد و از دختر دیگر آن حضرت هم فرزندی به یادگار نماند.

و نیز می‌دانیم که پس از رخداد غمبار و تکاندهندهٔ عاشورا، رخدادهای ناگوار دیگری پدید آمد و کشتارها و خونریزی‌ها، از نسل پاک پیامبرادامه یافت. رخداد سهمگین «حرّه» تا شهادت «زید شهید» و یارانش، و حادثهٔ «فخ» تا تار و مار و آواره ساختن «علویان» یکی از پی دیگری به وقوع پیوست، امّا با همهٔ این جنایت‌ها و سفّاکی‌های سیاهکاران اموی، نسل پاک و سرفراز پیامبر به حیات افتخارآفرین خویش ادامه داد.

پس از امویان نوبت به عبّاسیان رسید. آنان نیز در بیداد و شقاوت و پیکار بی‌رحمانه با علویان و تلاش در ریشه‌کن ساختن آنان، رکورد را شکستند...



مبارزه آنان با خاندان وحی و رسالت به ظالمانه‌ترین ابعاد و بدترین و بی‌رحمانه‌ترین اشکال، به مدّت دو قرن ادامه یافت که آخرین جنایت هولناک آنان بشهادت رساندن حضرت عسکری بود. امّا با همهٔ شقاوت‌های عباسیان نسل پاک «فاطمه» و پیامبر رو به فزونی نهاد و بسان مشعل درخشانی نورافشانی کرد.

پس از عبّاسیان «صلاح الدّین ایوبی» و دار و دسته‌اش آمدند و آنان نیز در کشتار خاندان پیامبر و نابود ساختن راه و رسم شیعیان آنان، سیاست شوم امویان و عبّاسیان را پی گرفتند.

برای نمونه: در مغرب عربی به چنان کشتارهای دسته‌جمعی دست یازدیدند که انسان از شنیدن گزارش آن جنایت‌ها در حقّ پیروان اهل بیت به خود می‌لرزد، امّا با همهٔ این کشتارها خداوند در نسل پاک و سرفراز بانوی بانوان برکت قرار داد و او را چشمهٔ جوشان خیر فراوان و برکات بسیار ساخت.

## واژهٔ «کوثر» از دیدگاه مفسّران

مفسّران در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «**انّا اعطیناك الکوثر**» دیدگاه‌ها و سخنانی دارند.

گرچه مشهور آن است که «کوثر» حوضی معروف در روز رستاخیز، یا سرای آخرت، و یا نهر مشهوری در بهشت زیبا و پرطراوت خداست، امّا «کوثر» بر وزن «فوعل» به مفهوم یک سرمایهٔ ارزشمند و پایان‌ناپذیر، یا خیر و برکت بسیار می‌باشد.

«سیوطی» دانشمند اهل سنّت در تفسیر خویش «الدّرالمنثور» در تفسیر واژهٔ «کوثر» به نقل «ابوبشر» و «سعید بن جبیر» آورده است که «ابن عباس» می‌گفت: «کوثر» به مفهوم خیر فراوانی است که خداوند آن را به پیامبر گرامی ارزانی داشت.

«ابوبشر» آورده است که به «سعید بن جبیر» گفتم: برخی از مردم می‌پندارند که

«کوثر» نهری در بهشت پرطراوت است.

«سعید» گفت: آن نهر هم جزیی از همان خیر کثیر و برکات بسیاری است که به پیامبر ارزانی گردید.

امّا آنچه مناسب‌ترین معنا در این آیه شریفه است، این است که بگوییم: منظور از «کوثر» همانگونه که در تفسیر «فخر رازی» آمده است، وجود گرانمایهٔ بانوی بانوان «صدّیقهٔ طاهره» است.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در مورد واژهٔ «کوثر» می‌نویسد:

«برخی برآنند که کوثر به مفهوم خیر و نیکی بسیار است و برخی دیگر بر این باورند که به معنای زیادی و فراوانی نسل و فرزند است. این معنا در نسل پاک پیامبر و از فرزندان «فاطمه» آشکار گشته ،به گونه‌ای که شمارش آنان امکان‌پذیر نیست و این برکت تا روز رستاخیز خواهد بود.»

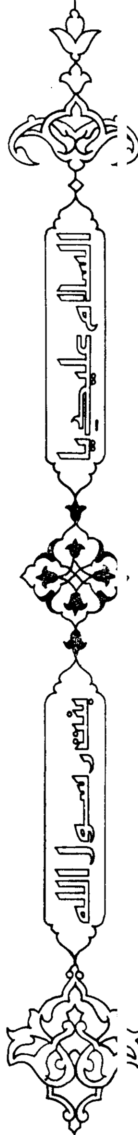
فخر رازی در تفسیرش در این مورد:

«دیدگاه سوّم این است که منظور از واژهٔ «کوثر» فرزندان پیامبر می‌باشد. چرا که مفسران برآنند که این سورهٔ مبارکه هنگامی بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد که برخی از شرک‌گرایان آن حضرت را بخاطر نداشتن پسر سرزنش نمودند و خدا پاسخ آنان را در این سوره داد.»

با این بیان پیام و مفهوم آیهٔ شریفه این خواهد بود که:

خداوند به پیامبرش نسل سرفرازی ارزانی خواهد فرمود که در طول قرون و اعصار به یادگار بمانند و شما خوانندهٔ گرامی! خوب بیندیش که چقدر از خاندان وحی و رسالت را بخاطر دفاع از ارزشهای انسانی و اسلام به خاک و خون کشیدند و با این وصف جهان از نسل پیامبر آکنده است در حالی که از دشمنان کینه‌توز و بداندیش پیامبر همچون «امویان» کسی که شایستهٔ نام بردن باشد، باقی نمانده است.

افزون بر آنچه آمد، اینک بنگرید که چگونه از نسل جاودانهٔ و پرافتخار او



دانشمندان بی‌نظیر و فرزانه‌ای، همانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و همچون نفس زکیّه و... پدیدار شدند و در آسمان اسلام و جهان درخشیدن آغاز کردند.

آری دیدگاه مناسب این تفسیر این‌گونه است که یکی از کافران، پیامبر گرامی را پس از مرگ یکی از پسرانش مورد سرزنش قرار داد و گفت: «محمّد» از ادامهٔ نسل محروم گشت و اگر خود جهان را بدرورد بگوید نام او نیز به همراه دین و آیین او به دست فراموشی سپرده خواهد شد و اینجا بود که خداوند برای آرامش خاطر بخشیدن به پیامبرش این سورهٔ مبارکه را بر قلب پاک او فروفرستاد و گویی خدا به پیامبرش فرمود که:

«هان! ای پیامبر برگزیدهٔ من! اگر امروز پسرت از دنیا رفت و عیبجویان تو را بدین بهانه نکوهش کردند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم و او گرچه در شمار یک تن است امّا در حقیقت بسیار است و بزودی از همین یک انسان والا، نسلی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.»

و بر این اساس و نوید است که اینک با یک نگرشی کوتاه خواهیم دید که، آری نسل پاک بانوی بانوان که همان نسل جاودانهٔ پیامبر است در سراسر جهان حضور دارد و همهٔ جا منتشر شده است.

شمار این نسل سرفراز در عراق به یک میلیون نفر،

در ایران به سه میلیون،

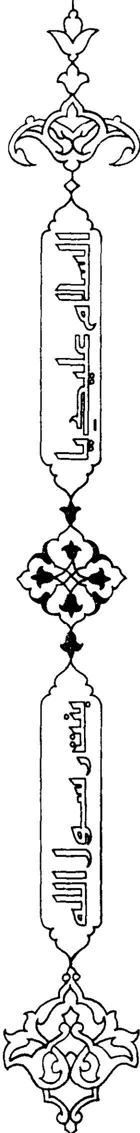
در مصر به حدود پنج میلیون،

در مراکش و مغرب عربی به پنج میلیون نفر،

در الجزایر و تونس و لیبی نیز همینگونه،

در اردن، سوریّه، لبنان، سودان، کشورهای خلیج و عربستان به میلیونها نفر، و در یمن، هند، پاکستان، افغانسان و جزائر اندونزی ،به حدود ۲۰ میلیون انسان می‌رسد.





و کمتر کشور اسلامی است که در آن از این نسل سرفراز حضور نداشته باشد. و شمار آنان سر از ۳۵ میلیون و بیشتر درمی‌آورد.

و اگر سرشماری دقیق و آمارگیری صحیحی انجام پذیرد، بی‌تردید شمار آنان از این هم افزونتر خواهد بود.

آری این شمار عظیم همه از نسل سرفراز پیامبر، از طرف امیرمؤمنان و دخت فرزانهٔ پیامبر فاطمه علیهاالسلام است که در میان آنان، شخصیّت‌های برجسته‌ای از دانشمندان، و نویسندگان، زمامداران و وزیران ،نوابغ و چهره‌های برجسته‌ای در میدانهای گوناگون، وجود دارد. گفتنی است که برخی از این نسل جاودانه، به این پیوند و خویشاوندی وارج آن، هم آگاهی کامل دارند و هم بر آن می‌بالند و برخی نیز توجّهی به این راز شرافت و عظمت ندارند.

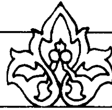
و نیز برخی از آنان راه و رسم افتخارآفرین نیاکان گرانمایهٔ خویش را گام سپرده و می‌سپارند و برخی نیز بدبختانه به راه ضلالت و گمراهی درغلطیده‌اند. تا آنجایی که شنیده شده است که برخی از علویان در «اندونزی» از بقایای فرقه‌های بداندیش و گمراه خوارج و نواصب هستند!!

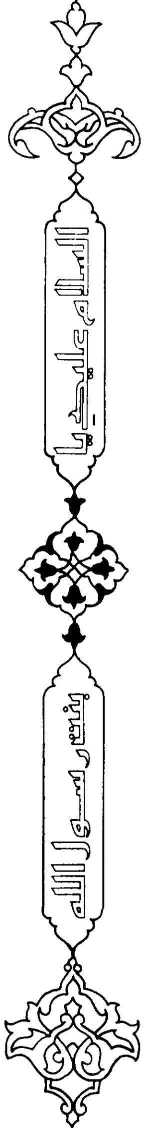
## از شگفتی‌های روزگار

و نیز از مسائل بسیار تعجّب‌انگیز در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام این است که برخی از مسلمان‌نماها، حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیّت نبودند که نسل امیرمؤمنان و فاطمه ، همان نسل پرافتخار پیامبر است.

آنان این حقیقت روشن را بخاطر انگیزه‌های جاهلی و جاه‌طلبانهٔ سیاسی و اجتماعی انکار می‌کردند و پیکار بی‌امان و شرارتباری در برابر این اندیشه در پیش گرفته و خونهای بسیاری را به ناحق بر زمین ریختند.

شما خوانندهٔ عزیز با تعمّقی شایسته، موضع‌گیریهای ظالمانه و خشونت‌بار عناصر





خـودکامه‌ای چـون: «حـجّاج» خـونخوار و هـتاک، «مـنصور دوانـیقی»، «هـارون» و استبدادگرانی نظیر آنها راکه گام برجای گام آنان نهادند همه را، مورد مطالعه قرار ده تا این مطلب روشن شود.

۱ ـ مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» از «عامر شعبی» آورده است که:

شبی «حجّاج» پیکی شوم را بسوی من گسیل داشت و مرا فراخواند. من از تـرس شرارت او، وضو ساختم و پس از وصیّت بسوی دربار رفتم. هنگامی که بر او وارد شدم با سفرهٔ چرمی و شمشیر برهنه‌ای روبرو شدم. سلام گفتم و او جواب مرا داد و گفت:

نگران مباش، تا فردا ظهر در امان هستی. انگاه مرا نزدیک خود جای داد و دستور داد مرد سالخورده‌ای که در غُل و زنجیر بود آوردند و در برابر او نشاندند.

«حجّاج» رو به من نمود و گفت: این مرد بر این اندیشه است که «حسن» و «حسین» فرزندان پیامبرند. اینک باید دلیل قانع‌کننده‌ای از قرآن بـیاورد، در غـیر ایـن صـورت گردنش را طعمهٔ این شمشیر خواهم ساخت.

من گفتم: شایسته است نخست این کند و زنجیر را از دست و پای او برگیرند. یا دلیل خواهد آورد و نجات خواهد یافت و یا دلیل نخواهد آورد، چراکه شمشیر تو این غل و زنجیر را نمی‌تواند ببرد. باید به هر صورت این کند و زنجیر برداشته شود.

«حجّاج» پذیرفت و دستور داد که کند و زنجیرها راگشودند و من خوب نگاه کردم، دیدم شگفتا! «سعید بن جبیر» آن بزرگمرد فرزانه است.

بر خود لرزیدم و گفتم: خدایا! اینک چگونه می‌تواند از قرآن دلیل بیاورد؟

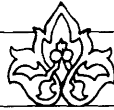
که حجّاج گفت: هان «سعید»! دلیل خویش را بیاور در غیر این صورت آمادهٔ مرگ باش.

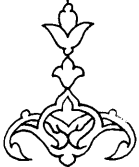
«سعید» گفت: شکیبا باش... و پس از دقایقی سخن را آغاز کرد.

**اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم.**

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.**

**و وهبنا له اسحاق و یعقوب...**





و ساکت شد و به حجّاج گفت بقیّهٔ آیه را بخوان.

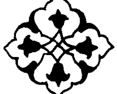
حجّاج خواند: **و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس ...**

سعید پرسید: چرا خدا در اینجا نام عیسی را می‌برد؟ به چه مناسبت؟

حجّاج پاسخ داد: چون او از نسل ابراهیم است.

سعید گفت: اگر عیسی آن پیامبر خدا، در حالی که پدر ندارد وبا فاصلهٔ بسیاری فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او بشمار می‌رود، پس چرا «حسن» و «حسین» با اینکه به پیامبر نزدیکترند، فرزندان گرانمایهٔ او به حساب نیایند؟

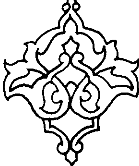
حجّاج که کشتی دجّالگری و فریبش به گل نشسته بود، دستور داد ضمن آزاد ساختن او ده هزار دینار هم،به عنوان جایزه به خانه‌اش ببرند.



«شعبی» می‌افزاید:بامداد فردا با خود گفتم: بر من لازم است نزد این پیر فرزانه بروم و قرآن را از او بیاموزم. اینک خوب دریافتم که فرهنگ و مفاهیم بلند وگسترده و عمیق این کتاب خدا را نمی‌دانم.

با این فکر بسوی خانهٔ او شتافتم امّا وی در مسجد بود. به آنجا رفتم و دیدم دینارهای شب گذشته را به مسجد آورده و آنها را در بسته‌های ده دیناری قرار می‌دهد و به محرومان انفاق می‌کند و هر بسته راکه بدست کسی می‌دهد خاطرنشان می‌سازد که اینها همه به برکت دو سالار جوانان بهشت، «حسن» و «حسین» است که اگر یک نوبت و یک نفر چون من در دفاع از آن دوگرانمایهٔ جهان هستی اندوهگین گردد به برکت آن دو ـ در برابر ـ یک هزار نفر شادمان می‌شوند.(۱)

آری آیاتی که جناب «سعید» بدانها تمسّک جست اینها هستند:



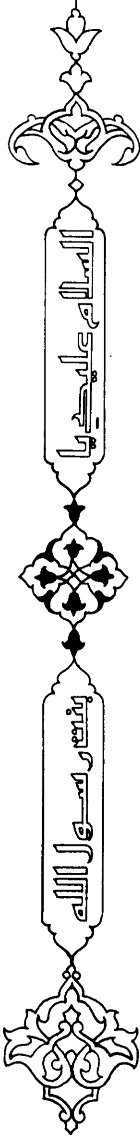
**و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلاًّ هدینا و نوحاً هدینا من قبل و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس کلٌّ منَ الصّالحین.**(۲)

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹

۲ ـ سوره ۶، آیه ۸۵

و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را راه نمودیم... و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.



## مناظره‌ای شنیدنی

در این مورد مناظره‌ای میان هفتمین امام نور، حضرت کاظم با «هارون»، دیکتاتور رژیم «عبّاسی» روی داده است که جالب و شنیدنی است و آن را،عیون اخبارالرضا این گونه آورده است:

«هارون» به حضرت «کاظم» گفت: چگونه شما به مردم اجازه می‌دهید که شما را فرزندان پیامبر بخوانند در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می‌شود و فاطمه جز ظرفی برای پرورش فرزند نبوده و پیامبر هم نیای مادری شماست نه پدری؟

حضرت فرمود: هارون! اگر پیامبر خدا به این جهان بازگردد و از دختر شما خواستگاری نماید به آن حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟

هارون گفت: سبحان اللّٰه! چرا پاسخ مثبت ندهم؟ نه تنها پاسخ مثبت می‌دهم که بر همهٔ جهانیان هم فخر و مباهات می‌کنم.

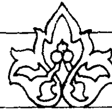
امام کاظم فرمود: امّا نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می‌دهم.

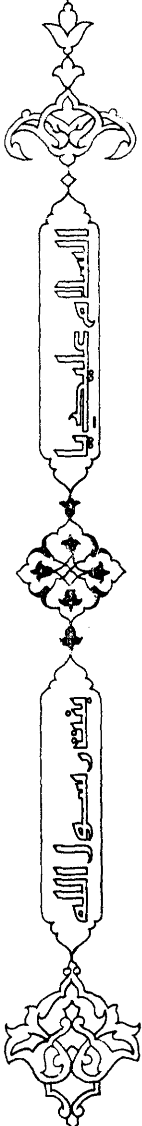
هارون گفت: چرا؟

امام فرمود: بدان جهت که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی.

هارون گفت: احسنت! خوب گفتی ای موسی.

آنگاه از حضرت کاظم پرسید که: چگونه شما خویشتن را نسل پیامبر می‌شمارید در حالی که آن حضرت از خود پسری بر جای ننهاد و نسل انسان از طرف فرزندان پسر تداوم می‌یابد و شما فرزندان دختر پیامبرید؟





حضرت کاظم در اینجا دیگر از پاسخ باز ایستاد و از هارون خواست که عذر آن گرامی را در ندادن پاسخ بپذیرد. امّا او نپذیرفت و اصرارکرد که باید پاسخ پرسش مرا بدهید و افزود: شما ای فرزند «علی» که امام و پیشوای علویان و دوستداران خاندان خویش هستی، باید دلیل و برهان خویش را در این مورد از قرآن اقامه کنید، چراکه شما ادّعا دارید که فرزندان پیامبر هستید و نیز مدّعی هستید که بر همهٔ مفاهیم و علوم و رموزکتاب خدا آگاهید و تأویل آیات قرآن همه و همه نزد شماست و نیز به کتاب خدا تمسّک می‌جویید که می‌فرماید:

**«و ما فرّطنا فی الکتاب من شئ».**(۱)

و بدینوسیله خود را از رأی و قیاس دانشمندان بی‌نیاز می‌دانید.

حضرت کاظم فرمود: اجازه پاسخ می‌دهید؟

هارون گفت: بفرمایید

امام فرمود:

**اعوذ باللّه من الشیطان الرّجیم.**

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.**

**و من ذرّیّته داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون... و یحیی و عیسی...**(۲)

امام پس از تلاوت آیه پرسید: اینک بگویید پدر عیسی که بود؟

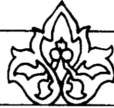
هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

امام فرمود: چرا قرآن شریف «عیسی» را از طریق مادرش «مریم» به نسل پیامبران خدا پیوند می‌دهد؟!

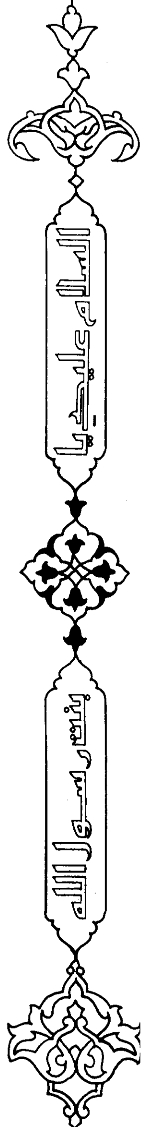
همانگونه که مابا الهام از قران شریف عیسی را از طریق مادر به پیامبران و نسل آنان

---

۱ - سوره ۶، آیه ۲۹
۲ - سوره ۶، آیه ۸۵



ملحق می‌سازیم، ما فرزندان «فاطمه» و «علی» نیز به پیامبر پیوند خورده و نسل او هستیم.(۱)



## نگرشی بر روایات در این مورد

آنچه از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت، آیاتی بود که امامان نور بر انتساب خویشتن به پیامبر، از طریق مام گرانقدرشان فاطمه علیهاالسلام، بدانها استدلال نمودند. امّا از آیات که بگذریم رواياتِ بیانگرِ این واقعیّت بسیاراست که ما به چند نمونه بسنده می‌نماییم:

۱ ـ «ابن عبّاس» در این مورد آورده است که:من و پدرم «عبّاس» نزد پیامبر نشته بودیم که امیرمؤمنان وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب او را داد و از آمدن او شادمان گردید و برخاست و ضمن استقبال از او، وی را در آغوش فشرد و میان دو چشمانش رابوسه‌باران ساخت و او را در سمت راست خویش جای داد.

پدرم «عبّاس» گفت: ای پیامبر خدا! آیا «علی» را دوست دارید؟

پیامبر فرمود: عموجان! به خدای سوگند، خدا بیشتر از آن اندازه که من وی را دوست می‌دارم،او را دوست دارد. خداوند نسل هر پیامبری را در صلب خود او قرار داد و نسل مرا در صلب «علی».(۲)

۲ ـ و نیز «خوارزمی» آورده است که:

پیامبر فرمود: خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خود او قرار داد امّا نسل مرا از صلب «علی» آورد.(۳)

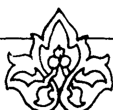
خاطرنشان می‌گردد که این روایت را:

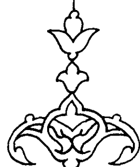
---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۲

۲ ـ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۱۶

۳ ـ المناقب، ص ۲۲۹





«محبّ الدّین طبری» در «ذخائر العقبی»،

«جوینی» در «فرائد السمطین»،

«ذهبی» در «میزان الاعتدال»،

«ابن حجرمکی» در «الصواعق» ص ۷۴،

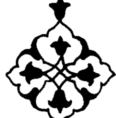
«متقی هندی» در «منتخب کنزالعمّال»،

«زرقانی» در شرح «المواهب اللدّنیّة»،

و «قندوزی» در «ینابیع المودّه» ص ۱۸۳، روایت کرده‌اند.

۳ ـ و نیز «نسائی» در «خصائص امیرمؤمنان» از «محمّد بن اسامه» و او از پدرش آورده است که پیامبر به امیرمؤمنان فرمود:

«امّا تو ای «علی»! داماد من و پدر فرزندانم هستی! تو از من هستی و من از تو.»



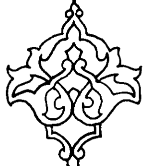
۴ ـ و نیز از «اسامه» آورده است که:

شبی بخاطر کاری که پیش آمد درب خانهٔ پیامبر را زدم. پیامبر بیرون آمد در حالی که گویی در آغوش و زیر لباس خویش چیزی داشت که من نفهمیدم چیست.

هنگامی که کارم تمام شد گفتم: ای پیامبر خدا! زیر لباستان چیست؟

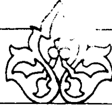
آن حضرت لباس خویش را کنار زد و من دیدم که «حسن» و «حسین» هستند.

آنگاه رو به من کرد و فرمود: اسامه! این دو تن پسران من و پسران دخترم «فاطمه» هستند.و رو به آسمان نمود و گفت: بارخدایا! تو می‌دانی که من این دو را دوست می‌دارم، تو هم دوست داشته باش.



## انکار این واقعیّت

به هر حال روایاتی که به صراحت بیانگر این حقیقت‌اند که امام حسن و حسین دو فرزند گرانمایهٔ پیامبرند، بسیار است. با این وصف برخی از عناصر نادان در انکار این



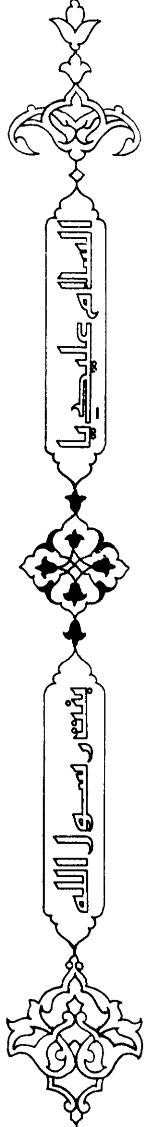
واقعیّت به فلسفه‌بافی احمقانه‌ای پرداخته و به آیهٔ شریفه‌ای چنگ انداخته‌اند که می‌فرماید:

**«ما کان محمّد ابا احدٍ من رجالکم...»**

و بدینوسیله پنداشته‌اند که پیامبر پدر هیچ کس نیست. با اینکه می‌دانیم این آیهٔ شریفه در مقام نفی فرزندی «زید» نسبت به پیامبر فرود آمده است، چرا که پیامبر نخست او را به فرزندی خویش گرفت، آنگاه «زینب دختر جحش» را به ازدواج او درآورد. سپس هنگامی که زید همسرش را طلاق گفت: پیامبر به فرمان خدا و برای شکستن یک سنّت جاهلی با او ازدواج کرد، تا به همگان نشان دهد که نه پسرخوانده، فرزند حقیقی است و نه همسر او عروس انسان می‌باشد.

قرآن در این مورد می‌فرماید:

**فلمّا قضی زیدٌ منها وطراً زوّجنا کها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطراً...** (۱)



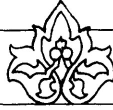
پس هنگامی که «زید» از آن زن کام گرفت و طلاق او را داد، وی را به ازدواج تو درآوردیم تا پس از این مؤمنان در ازدواج با زنان طلاق داده شده بوسیلهٔ پسرخواندگان خویش، گناهی نپندارند...

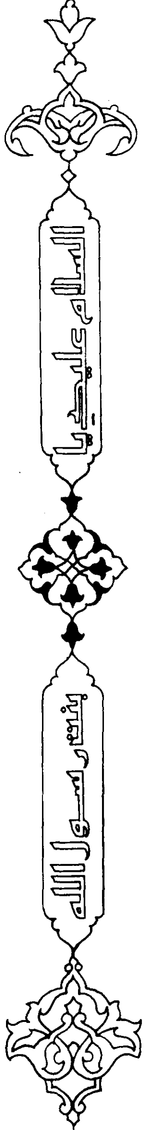
با این بیان آیهٔ شریفه بر این واقعیّت رهنمون است که پیامبر پدر «زید» نیست تا همسر طلاق داده شدهٔ وی بر او حرام باشد، چرا که حرام بودن این ازدواج فرع بر این است که پسرخواندهٔ انسان پسر حقیقی او باشد، در حالی که اینگونه نیست.

به همین جهت قرآن هم تعبیر به «من رجالکم» می‌نماید تا نشان دهد، که پیامبر پدر هیچ یک از مردان شما نیست ،در حالی که آن حضرت چهار پسر داشت و پدر گرانقدر پسرانش ـ «ابراهیم» و «قاسم» و «طیّب» و «مطهّر» ـ بود.

---

۱ ـ سوره ۳۳، آیه ۳۷





و نیز در روایت صحیحی آمده است که پیامبر به امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«این پسر من، سالار و سرور است.»

و نیز فرمود:

دو پسرم «حسن» و «حسین» دو امام هستند چه بنشینند و چه قیام کنند.

و نیز فرمود:

پسران هر دختری به پدرشان منسوب می‌شوند، مگر فرزندان «فاطمه» که من پدر آنان هستم...

و نیز گفته شده است: «**من رجالکم**» اشارهٔ به رشدیافتگان از جنس مردان در آن زمان است، در حالی که هیچ یک از پسران پیامبر در آن هنگام به حالت رشد و بلوغ نرسیده بودند.

در پایان این بخش یادآوری می‌نماییم که آنچه در مورد پدری پیامبر خدا دربارهٔ فرزندان پسرش می‌گوییم، همهٔ اینها در مورد پدری او و دربارهٔ دو فرزند دختری‌اش «حسن» و «حسین» نیز ثابت است و سخن در اینجا همان است که در آنجاست.

## ۴ - «طاهره»

از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که یکی از نامهای دخت پیامبر «طاهره» است.

از امام باقر آورده‌اند که به نقل از پدرانش فرمود:

فاطمه دخت گرانمایهٔ پیامبر، بخاطر پاکی و پاکیزگی‌اش از هر پلیدی و هر عارضه و عادت زنانه ،«طاهره» نامیده شده است. و بهترین نکته‌ای که در این مورد می‌تواند محور بحث قرار گیرد، آیهٔ شریفهٔ «تطهیر» است که می‌فرماید:

«**انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً.**»[1]

---

۱ - سوره ۳۳، آیه ۳۳

(هان ای خاندان پیامبر)! خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما بزداید و شما را آنگونه که می‌باید، پاک و پاکیزه سازد.

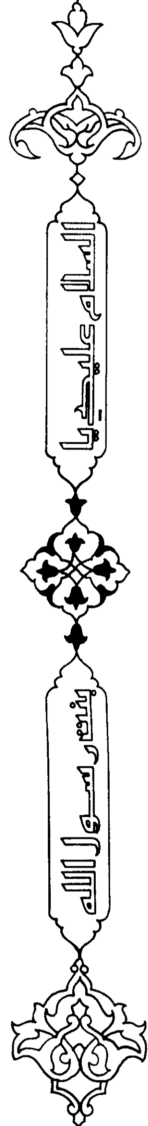
این آیهٔ شریفه به دلیل شکوه و معنویّت بسیارش، در طلیعهٔ آیات قرآنی است و از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است، چراکه سرچشمهٔ شکوه و عظمت و ارزشهای خاندان وحی و رسالت، و دربردارندهٔ نکات دقیق و عمیقی است.

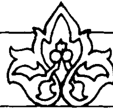
در مورد این آیهٔ شریفه از سوی دانشوران و دانشمندان بحث‌ها شده و قلم‌ها به نگارش پرداخته و اندیشه‌ها به تکاپو افتاده است و اگر بگوییم آیهٔ تطهیر جولانگاه افکار و معرکهٔ آراء گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت است، و بویژه در این مورد که «اهل بیت» کیانند و قلمرو این عنوان و حدود آن چیست و تاکجاست، بحث‌های بسیارگسترده‌ای صورت گرفته است، چیزی جز واقعیّت نگفته‌ایم.

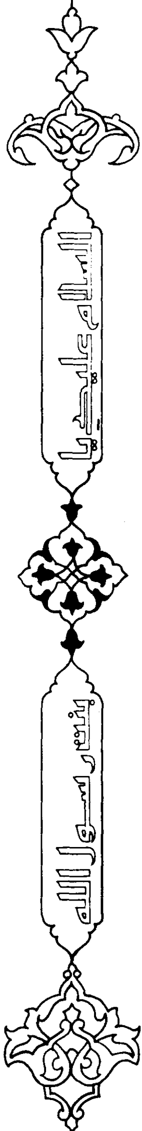
نکته‌ای که در آیهٔ «تطهیر» یک واقعیّت تردیدناپذیر است، این است که به اتّفاق همهٔ محدّثان و مفسّران شیعه و سنّی ـ جز شمار ناچیزی از آنها ـ این آیهٔ شریفه، فاطمه عليهاالسلام دخت سرفراز پیامبر را شامل می‌شود، چراکه همهٔ روایات رسیده در پیرامون آیهٔ شریفه، بیانگر آن است که امیرمؤمنان و «فاطمه» و دو فرزند گرانمایهٔ آنان، از قهرمانان آیهٔ تطهیرند و این کمترین و محدودترین دایرهٔ شمول آیهٔ مبارکه است.

امّا پندار برخی که آیهٔ مبارکه بخاطر ظاهر لفظ «اهل البیت» و یا به دلیل سیاق و قبل و بعد آن، متوجّه همسران پیامبر است، چنین پنداری بسیار سست و بی‌اساس است، چراکه انبوه روایات رسیده در این مورد به روشنی نشانگر این واقعیّت است که پیامبر پیش از فرود آیهٔ شریفه به هیچ یک از همسران خویش، حتّی «امّ سلمه» نیز اجازه نداد که زیر «کساء» شریف وارد شده و جزء «اهل بیت» گردد.

ما درکتاب «علی از ولادت تا شهادت» در این مورد بحث نمودیم و اینجا نیز بخاطر رعایت اسلوب کتاب و نتیجه‌گیری کامل بحث، به انبوه روایات و منابع آنها در کتاب‌های اهل سنّت اشاره خواهیم داشت.







## بیست سند از اسناد مهمّ اهل سنّت

گفتنی است که علماء و دانشمندانی که فرود آیهٔ شریفهٔ «تطهیر» را در مورد امیرمؤمنان و فاطمه علیهما السلام و حسن و حسین علیهما السلام نقل نموده و بدان واقعیّت تصریح دارند، براستی شمارش همهٔ آنها مشکل است، چراکه شمار آنان از صدها نفر می‌گذرد و اگر بخواهیم دیدگاه مفسّران و محدّثان را نیز در این مورد بیاوریم بحث به درازا می‌کشد وکتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود. به همین جهت ما در این مورد تنها به بیست منبع از منابع مهمّ و شناخته شدهٔ دانشمندان اهل سنّت که برای هر انسان باانديشه و باانصافی حقیقت را آشکار می‌سازد، بسنده می‌نماییم.

۱ - «خطیب بغدادی» درکتاب خویش به نقل از «ابوسعید خدری» در مورد آیهٔ شریفه «**انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت...**» آورده است که:

«آنگاه که پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را در یک جاگرد آورد، «کساء» و عبای مخصوص خویش را بر روی آنان افکند و فرمود: اینان خاندان من هستند.بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را آنگونه که بایسته است پاک و پاکیزه ساز.

بانو «امّ سلمه» که کنار درب ایستاده بود، گفت: آیا من هم می‌توانم از آنان باشم؟

پیامبر فرمود: تو بر راه خوب و هدایت هستی، امّا از خاندانم نیستی.

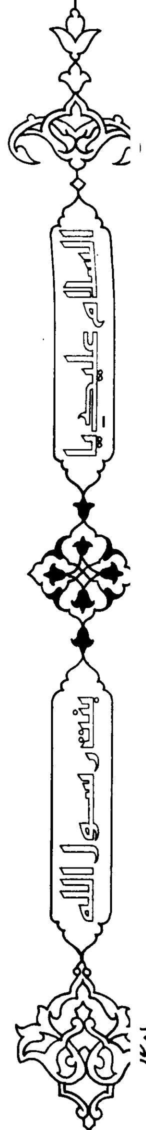
**اِنّك لعلی خیر.**[1]

۲ - «زمخشری» در تفسیر خویش به نقل از «عایشه» آورده است که:

پیامبر خدا با عبایی که از موی سیاه بافته شده و رنگارنگ و دارای نقش خاصّی بود، بیرون آمد. درست در این هنگام نور دیده‌اش، حسن از راه رسید و پیامبر او را داخل عبا در آغوش گرفت. پس از او فرزند دلبندش حسین وارد شد، او رانیز در آغوش گرفت.

---

۱ - تاریخ بغداد، ج ۱۰



آنگاه دخت فرزانه‌اش «فاطمه» آمد و پیامبر او را به نزد خویش و زیر کساء دعوت کرد. و سرانجام «علی» آمد و او را نیز نزد خویش فراخواند و آنگاه به تلاوت این آیهٔ شریفه پرداخت که:

**«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً».**(۱)

۳ ـ «فخر رازی» در تفسیر خود آورده است که:

هنگامی که پیامبر با عبای پشمی و سیاهرنگ خود بیرون آمد، فرزندش «حسن» در رسید و پیامبر او را به زیر «عبا» فراخواند. از پی او نور دیده‌اش «حسین» آمد و آن حضرت او را هم در آغوش گرفت. آنگاه «فاطمه» از راه رسید و از پی او «علی» وارد شد و آن دو را نیز به زیر آن عبا دعوت کرد و پس ازگرد آمدن آن پنج وجود پاک به تلاوت این آیه پرداخت:

**«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً».**(۲)

۴ ـ و نیز «ابن اثیر» درکتاب خویش از «عمر بن ابی سلمه» ـ ناپسری پیامبر ـ آورده است که:

هنگامی که آیهٔ شریفه «**انّما یرید اللّه...**» در خانهٔ «امّ سلمه» بر پیامبر فرو آمد، آن حضرت دخت گرانقدرش «فاطمه» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را فراخواند و در حالی که «علی» پشت سرش بود، همه را با «کساء» پوشانید. آنگاه فرمود:

(هان! بدانید که) اینان خاندان من هستند و خدا پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته و بایسته است، پاکشان گردانیده است.(۳)

بانو «امّ سلمه» می‌افزاید از پیامبر پرسیدم: آیا اجازه می‌دهید من هم در کنار آنان باشم؟

---

۱ ـ تفسیر کشّاف، ج ۱، ص ۱۹۳
۲ ـ تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۷۰۰
۳ ـ اُسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲

پیامبر فرمود: تو در جای خویش باش، تو عنصر شایسته‌ای هستی امّا جزء اینان نیستی.**انتِ علی مکانك، انتِ فی خیرٍ.**

۵ ـ سبط «ابن جوزی» در کتاب خویش به نقل از «وائله» آورده است که:

من برای انجام کاری به سوی «علی» رفتم و از فاطمه علیها السلام سراغ او را گرفتم، فرمود: نزد پیامبر خداست.

در انتظارش بودم که پیامبر خدا آمد و «علی» و «حسن» و «حسین» به همراه او آمدند. پیامبر دست آن سه تن را گرفت و وارد اطاق شد. آنگاه «حسن» را بر زانوی راست و «حسین» را بر زانوی چپ خویش نشاند و «علی» و «فاطمه» را پیشاروی خویش قرار داد و همه را زیر عبای خود گرفت و به تلاوت آیهٔ شریفهٔ پرداخت که: **«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس...»**[1] سپس دست‌ها را به آسمان گشود و فرمود: «بارخدایا! اینان خاندان من هستند.»

۶ ـ «واحدی» در کتاب خویش از «امّ سلمه» همسر پیامبر آورده است که:

پیامبر در خانهٔ من بود که «فاطمه» وارد شد و ظرفی پر از «حریره» آورد.

پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان! شوی گرانقدر و دو فرزندت را دعوت کن تا نزد من بیایند و خود نیز بیا.هنگامی که «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» وارد شدند، نشستند و همگی از آن «حریره» خوردند. پیامبر بر روی سکّویی نشسته و زیرش یک کسای خیبری افتاده بود.

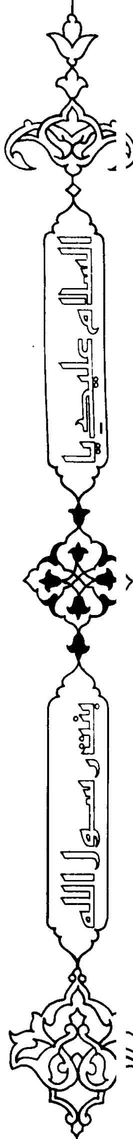
«امّ سلمه» می‌گوید: من در اتاق نماز می‌خواندم که این آیه بر پیامبر فرود آمد:

**«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس...»**

در این هنگام پیامبر کساء را بر روی آنان افکند و دستها را بسوی آسمان گشود و فرمود: بارخدایا! اینان خاندان من هستند، پلیدی را از آنان دور، و آنان را پاکیزه گردان.

---

۱ ـ تذکرة الائمّه، ص ۲۳۳



بانو «امّ سلمه» می‌افزاید: من خودم را به آنان نزدیک ساختم و گفتم: ای پیامبر خدا! اجازه می‌دهید من هم با شما باشم؟

فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی امّا جزء این خاندان نخواهی بود.

«ترمذی» در صحیح خویش در این مورد می‌نویسد:

پیامبر از هنگامهٔ فرود این آیهٔ شریفه تا شش ماه، هرگاه برای نماز حرکت می‌کرد در برابر خانهٔ «فاطمه» توقّف می‌کرد و می‌فرمود: نماز، نماز، هان ای خاندان من!

و آنگاه به تلاوت این آیهٔ شریفه می‌پرداخت که: «**انّما یرید اللّه لیذهب...**»[1]

۷ ـ «ابن صبّاغ مالکی» درکتاب خویش روایتی با همین مفهوم و محتوا از «واحدی» آورده است و در ذیل آن خاطرنشان نموده است که برخی این شعر را در همین مورد سروده‌اند:

**إنّ النبیّ محمّداً و وصیّهٔ — و ابنیه و ابنته البتول الطّاهره**

**اهل العباء فانّنی بولائهم — أرجو السلامة و النجا فی الاخرة**[2]

پیامبر خدا و جانشین او امیرمؤمنان و دو فرزند آن حضرت و دخت پاک و پاکیزهٔ او «فاطمه»، همان خاندان و «اهل کساء» می‌باشند که من با ولایت آنان به سلامت و نجات در سرای آخرت امید می‌بندم.

۸ ـ «سیوطی» در سه کتاب خویش، روایت ذیل را از راههای گوناگون و سندهای متعدّدی آورده است که اسناد به این شخصیّت‌ها برمی‌گردد.

۱ ـ «امّ سلمه»

۲ ـ «عایشه»

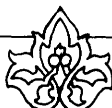
۳ ـ «ابوسعید خدری»

۴ ـ «زید بن ارقم»

---

۱ ـ اسباب النّزول، ذیل آیهٔ شریفه

۲ ـ الفصول المهمّه، ص ۷



۵ ـ «ابن عبّاس»

۶ ـ «ضحّاک بن مزاحم»

۷ ـ «ابوالحمراء»

۸ ـ «عمر بن ابی سلمه» و دیگران...

روایت این است که: آنگاه که آیهٔ شریفهٔ «**انّما یرید اللّه لیذهب...**» بر قلب پاک پیامبر فرود آمد، آن حضرت «فاطمه» و «علی» و «حسن» و «حسین» را فراخواند و آنان را با آن عبای مخصوص پوشانید و فرمود: به خدای سوگند اینان هستند که خاندان من می‌باشند... سپس نیایشگرانه فرمود: بارخدایا! پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته است پاکشان گردان.[1]

۹ ـ «طبری» در کتاب خویش به نقل از «عمر بن ابی سلمه» می‌نویسد:

آیهٔ شریفه «**انّما یرید اللّه...**» در مورد پنج نور مقدّس نازل شده است و از «امّ سلمه» آورده‌است که پیامبر جامهٔ خاصّی را در برداشت و «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را به همراه خویش با آن جامه در یک جاگرد آورد و پوشانید و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود[2]: «**انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً.**»

و نیز از آن بانوی بزرگوار آورده است که:

پیامبر خدا به «فاطمه» فرمود: «فاطمه» جان! همسر و دو فرزندت را در اینجا حاضر ساز! هنگامی که «فاطمه» آنان را دعوت کرد، پیامبر عبای بزرگی روی خود و همهٔ آنان کشید و فرمود: «بارخدایا! اینان خاندان «محمّد» هستند. پس درود و برکات خویش را بر خاندان محمّد فروفرست که تو ستوده و در خور ستایش هستی.»

«امّ سلمه» می‌گوید: من عبا را برگرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم که پیامبر اجازه نداد

---

۱ ـ الدرّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸

الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۴

الاتقان، ج ۲، ص ۲۰۰

۲ ـ ذخائر العقبی، ص ۲۱

و فرمود: تو بر راه هدایت هستی، امّا اینان خاندان «محمّد» می‌باشند.

علاوه بر دانشمندان و منابعی که از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت، دانشوران و منابع زیر نیز، فرود این آیهٔ شریفه را دربارهٔ خاندان رسالت، روایت کرده‌اند:

۱۰ ـ «محمّد بن احمد قرطبی» درکتاب «الجامع لاحکام القرآن»، ج ۱۴، ص ۱۸۲

۱۱ ـ «ابن عبدالبّر اندلسی» درکتاب «الاستیعاب»، ج ۲، ص ۴۶۰

۱۲ ـ «بیهقی» درکتاب «السّنن الکبری»، ج ۲، ص ۱۴۹

۱۳ ـ «ابن عربی» درکتاب «احکام القرآن»، ج ۲، ص ۱۶۶

۱۴ ـ «حاکم نیشابوری» درکتاب «المستدرك علی الصّحیحین»، ج ۲، ص ۴۱۶

۱۵ ـ «احمد بن حنبل» در «مسند»، ج ۱، ص ۳۱۳

۱۶ ـ «نسایی» درکتاب «الخصائص»، ص ۴

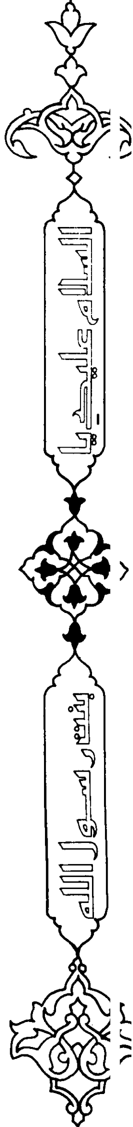
۱۷ ـ «محمّد بن جریر طبری» در تفسیر خود، ج ۲۲، ص ۵

۱۸ ـ «خوارزمی» در «المناقب»، ص ۳۵

۱۹ ـ «هیثمی» در «مجمع الزّوائد»، ج ۹، ص ۱۶۶

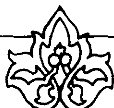
۲۰ ـ «ابن حجر» در «الصّواعق المحرقه»، ص ۸۵

اینها تازه برخی از انبوه مفسّران و محدّثانی هستند که این واقعیّت را درکتابهای خویش آورده‌اند و ما به همین‌ها بسنده می‌کنیم، چراکه اگر بخواهیم همهٔ منابع این روایت را بیاوریم باعث خستگی شما خوانندهٔ گرامی و طولانی شدن بحث می‌شود و همین اندازه برای کسانی که گوش شنوا و اندیشه و وجدان بیدار و خرد حق‌پذیر داشته باشند، بسنده است.



## پیرامون این نام مقدّس

...اینک به تناسب این نام شکوهمند بانوی بانوان، نکاتی را مورد بحث قرار می‌دهیم.



۱ ـ خدای جهان‌آفرین فاطمه علیهاالسلام را از عادت ماهانه و از هر پلیدی و ناپسندی و هر ناپاکی و زشتی و از آنچه طبیعت انسانی آن را ناپاک و ناپسند می‌شمارد، پاک و پیراسته ساخت.همچنانکه آن حضرت را از هر آنچه شیطان بدان فرمان می‌دهد و انسان بخاطر انجام آن در خور عذاب و کیفر می‌گردد و بدنامی و زشتی به بار می‌آورد و باعث ارتکاب گناه می‌شود و با فطرت و وجدان بشری ناهماهنگ است و آزادگی و جوانمردی انسانی را به مسلخ می‌برد، پاک و پاکیزه فرمود.

۲ ـ «ابن عربی» درکتاب خویش[1] در تفسیر واژهٔ «رجس» می‌نویسد:

«رجس» در آیهٔ مبارکه، عبارت از هر چیزی است که برای انسان بدنامی به بار می‌آورد، و این همان مفهوم «عصمت» است که شیعه آن را از ویژگیهای پیامبران و امامان دوازده‌گانه و فاطمه علیهاالسلام می‌نگرد، و این مقام پرشکوه و والایی است که خداوند برخی از بندگان خود را بدان اختصاص داده است.

لازم به یادآوری است که بیان مقرّرات خدا و احکام او از لوازم «عصمت» نیست و اگر می‌گوییم که پیامبر و امام راستین بخاطر بدوش کشیدن بار سنگین مسؤولیّت بیان و رسانیدن مقرّرات دین خدا به بندگانش، باید از این ویژگی «عصمت» برخوردار باشند، این بدان مفهوم نیست که غیر پیامبر و امام نمی‌تواند از ویژگی «عصمت» بهره‌ور باشد.

به همین جهت است که امیرمؤمنان در مناظره‌ای با «ابوبکر»، برای اثبات «عصمت» بانوی بانوان به آیهٔ «تطهیر» تمسّک می‌جوید که ما به فرازهایی از آن نظر می‌افکنیم.

## گوشه‌ای از مناظره

علی علیه‌السلام در مناظرهٔ خویش با «ابی بکر» فرمود: **یا ابابکر! أ تقرء کتاب اللّه؟**
آیا کتاب خدا را می‌خوانی؟

---

۱ ـ الفتوحات المکیّه، باب ۲۹

پاسخ داد: آری

فرمود: بگو ببینم!آیهٔ شریفهٔ «**انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس...**» در مورد چه کسانی فرود آمده است؟ دربارهٔ ما یا دیگران؟

ابوبکر گفت: در مورد شما (خاندان وحی و رسالت).



فرمود: اگر چند نفر گواهی دهند که دخت فرزانهٔ پیامبر کار ناپسندی مرتکب شده است، شما با گواهی قرآن بر «عصمت» او، چه خواهی کرد؟

گفت: با او بسان دیگر زنان برخورد خواهم نمود.

امیرمؤمنان فرمود: در این صورت در بارگاه خدا در زمرهٔ کافران حق‌ستیز خواهی شد.

ابوبکر پرسید: چرا؟

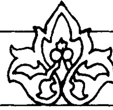
فرمود: بدان جهت که گواهی خدا در مورد عصمت و پاکی «فاطمه» رانادیده گرفته و گواهی مردم را پذیرا گشته‌ای...[۱]

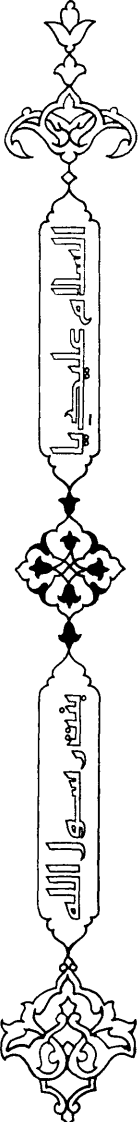
۳ـ از آثار این طهارت و پاکی از هرگونه پلیدی و «رجس»، این است که دارندهٔ این ویژگی، با مرگ نجس نمی‌شود. با اینکه می‌دانیم هر انسانی ـ گرچه در اوج تقوا و ایمان و بندگی خدا باشد ـ پس از مرگ جسدش به گونه‌ای نجس می‌شود که اگر کسی به آن دست زد، باید غسل مسّ میّت کند و خود مرده را نیز جز بوسیلهٔ غسل میّت نمی‌توان پاک پنداشت.امّا کسانی که از ویژگی «عصمت» برخوردارند، هم در زمان حیات خویش پاک و پاکیزه‌اند و هم پس از مرگ.

در «وسائل الشّیعه» از «حسن بن عبید» روایت است که:به حضرت صادق علیه السلام نوشتم: سرورم! آیا امیرمؤمنان پس از غسل دادن پیکر پاک پیامبر، خود غسل کردند؟ آن حضرت پاسخ داد: با اینکه پیکر پاک پیامبر پاکیزه و مطهّر بود، امیرمؤمنان غسل

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳





کردند، چراکه خواستند به قانون خداکه سنّت عمومی است، احترام شود.[۱]

ما در بخش آخر این کتاب به مناسبت «غسل» دادن امیرمؤمنان بر پیکر پاک فاطمه علیها السلام در این مورد بیشتر بحث خواهیم نمود.

## حدیث شریف کساء

علاوه بر آنچه آمد، در منابع معتبر شیعه پیرامون فرود آیهٔ مبارکهٔ «تطهیر»، یک روایت طولانی موجود است که به «حدیث کساء» شهرت دارد.

و نویسندهٔ کتاب «عوالم العلوم» آن را به نقل از «جابر بن عبداللّه انصاری» بدینگونه روایت کرده است:[۲]

دخت سرفراز پیامبر، فاطمه علیها السلام فرمود: روزی پدر گرانقدرم به خانهٔ ما وارد شد و فرمود: درود بر تو ای «فاطمه»! پاسخ آن حضرت را دادم و بر او درود گفتم.

آن حضرت فرمود: «فاطمه» جان! در خود احساس ضعف می‌کنم.

گفتم: پدر جان! شما را در این مورد به خدای می‌سپارم، او شما را نگهبان باد.

فرمود: «فاطمه» جان! آن «عبای یمانی» را بیاور و مرا با آن بپوشان.

من عبای آن حضرت را آوردم و او را بوسیلهٔ آن، پوشانیدم. بر چهرهٔ نورافشانش نگریستم، گویی ماه شب چهارده بود که می درخشید.

ساعتی نگذشته بود که فرزندم «حسن» از راه رسید و سلام کرد.در پاسخ او گفتم: سلام بر تو بادگرامی فرزندم! نور دیده و ای میوهٔ قلب مادر! پسرم! گفت: مادر جان! بوی خوش و عطرآگینی در خانه استشمام می‌کنم. گویی نیای گرانقدرم، پیامبر آمده است!

گفتم: آری پسرم، نیای بزرگوارت در زیر «کساء» خوابیده است.

پسرم «حسن» به جانب «کساء» رفت و گفت: سلام بر تو ای نیای گرانقدر، ای پیامبر

---

۱ ـ وسائل شیعه، ج ۲، ص ۱۲۸

۲ ـ عوالم العلوم، ج ۱۱

خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو گرامی‌فرزندم! سلام بر تو ای صاحب «حوض» من در روز رستاخیز! بیا...و فرزندم بر زیر کساء وارد شد.

هنوز چیزی نگذشته بود که فرزندم «حسین» آمد و سلام گفت.

گفتم: سلام بر تو باد ای نور دیده و میوهٔ قلب مادر!

فرزندم گفت: مادر جان! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم. تو گویی بوی نیای گرانقدرم، پیامبر خداست، آری مادر جان؟!

پاسخ دادم: آری پسرم! نیای بزرگوارت به همراه برادرت «حسن» زیر «کساء» هستند. پسرم حسین، بسوی «کساء» رفت و پس از درود بر پیامبر گفت: آیا اجازه می‌دهید که زیر «کساء» به همراه شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو ای فرزند گرانمایه و ای شفاعت‌کنندهٔ امّت من در روز رستاخیز! آری بیا...پسرم حسین نیز بر زیر «کساء» وارد شد.

در این هنگام امیرمؤمنان از راه رسید و سلام کرد. من پاسخ او را دادم. او فرمود: «فاطمه» جان! دخت سرفراز پیامبر! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم، گویی بوی برادر و پسرعمویم پیامبر خداست؟

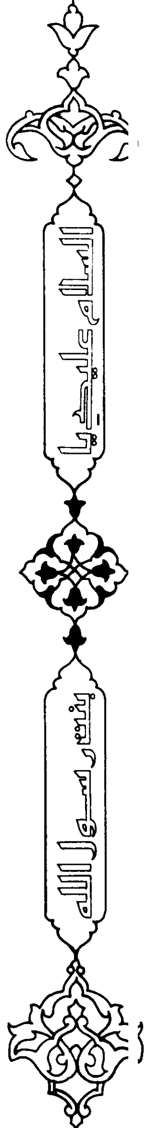
گفتم: آری، آن حضرت با دو فرزندت زیر «کساء» هستند.

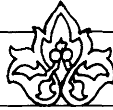
امیرمؤمنان بسوی «کساء» رفت و گفت: سلام بر شما ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو باد ای برادر و جانشین و پرچمدار من! آری بیا... و امیرمؤمنان نیز وارد شد.

و آنگاه خودم نزدیک رفتم و گفتم:سلام بر تو ای پدرگرانمایه‌ام، ای پیامبر خدا! آیا اجازه دارم با شما باشم؟

پیامبر فرمود: درود بر تو ای دخت سرفراز و ای پارهٔ تن من! آری بیا...و من نیز با





افتخار زیر «کساء» رفتم و در کنار پدر و شوی گرانقدر و دو فرزندم قرار گرفتم.

آری بدینسان هنگامی که ما پنج تن در کنار هم و در زیر «کساء» قرار گرفتیم، پیامبر دو طرف «کساء» را گرفت و با دست راست خویش اشاره به آسمان نمود و فرمود:

بارخدایا! اینان خاندان و خاصّان و نزدیکان من هستند. اینانند که گوشت‌شان، گوشت من است و خونشان، خون من. خداوندا! هرکه اینان را بیازارد مرا آزرده است و هرکه آنان را به رنج افکند، مرا به رنج افکنده است و هر که با آنان بجنگد، با من سر جنگ داشته است. بارخدایا! من با هرکس که با آنان پیکار کند، در پیکارم و با هرکس که با آنان در صلح و صفا باشد، در صلح و صفا هستم. من دشمنِ دشمنان اینان هستم و دوستدارِ دوستانشان خواهم بود، چرا که اینان از من هستند و من از اینان.

خداوندا! درود و رحمت و برکت و آمرزش و خشنودی خویش را بر من و بر اینان قرار ده و پلیدی و زشتی را از وجودشان آنگونه که خود می‌پسندی بزدای و آنان را پاک و پاکیزه ساز.

در این لحظات بود که خدای جهان‌آفرین به فرشتگان فرمود:

«هان ای فرشتگان!

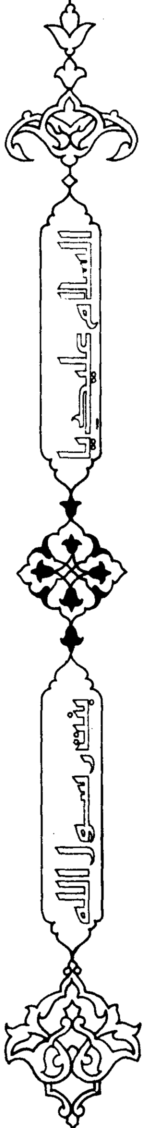
و ای آسمانیان!

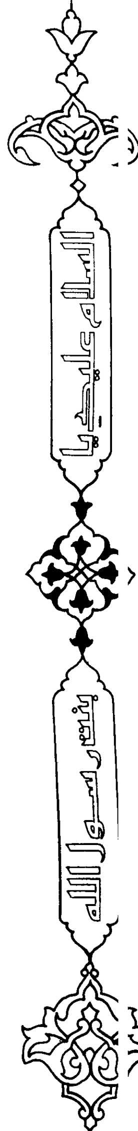
من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را گسترده و ماهی را درخشنده و خورشیدی را نورافشان و فلکی را گردان و دریایی را جاری و کشتیی را سیرکننده، پدید نیاوردم و نیافریدم، مگر بخاطر مهر این پنج شخصیّت والا و گرانمایه‌ای که در زیر «کساء» هستند.»

فرشتهٔ وحی گفت: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند که در زیر «عباء» قرار دارند؟

خدا فرمود: اینان خاندان نبوّت و گنجینهٔ رسالت هستند. «فاطمه» و پدرش، «فاطمه» و شویش، «فاطمه» و دو پسرش.

جبرئیل گفت: پروردگارا! آیا به من اجازه می‌دهید به زمین فرود آیم و ششمین آنان باشم؟





خدا فرمود: آری اجازه دادم.

جبرئیل فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! پروردگار بلندمرتبه و والا به شما سلام می‌رساند و به درود و احترام ویژه‌ای شما را گرامی می‌دارد و می‌فرماید:«به شکوه و اقتدارم سوگند که من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را درگردش و دریایی را خروشان و کشتیی را شناکنان نیافریده و پدیدار نساختم، مگر بخاطر شما پنج تن.»

و اینک ای پیامبر خدا! پروردگارم به من اجازه داده است تا با شما زیر این «کساء» باشم. آیا شما نیز اجازه می‌دهید؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو ای امین وحی الهی، به تو اجازه دادم، بیا!...

فرشتهٔ امین نیز وارد شد و آنگاه این آیهٔ شریفه را که ارمغان خدا بود بر قلب مصفّای پیامبر خدا خواند:

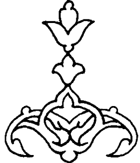
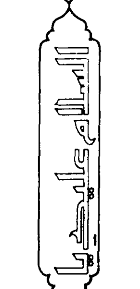
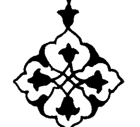
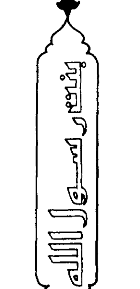
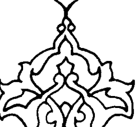
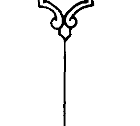
**«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً.»**

در این هنگام امیرمؤمنان گفت: ای پیامبر خدا! این نشست ما بر زیر این «کساء» در بارگاه خدا دارای امتیازی است؟

پیامبر فرمود: سوگند به آن قدرتی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! داستان این نشست ما در زیر این «کساء»، در هیچ مجلس و محفلی از محافل زمینیان ـ که گروهی از پیروان و دوستداران ما در آن باشند ـ یاد نشود جز اینکه باران مهر خدا بر آنان باریدن کند و فرشتگان گرد آنان بگردند و تا پایان مجلس آنان، برایشان آمرزش بخواهند.

علی علیه‌السلام فرمود: با این بیان، به خدای سوگند که ما پیروز و رستگار شدیم و به پروردگار کعبه سوگند که شیعیان ما نیز پیروز و رستگار شدند.

پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حقّ به نبوّت برانگیخت و به رسالت برگزید! اگر این رخداد ، در محفلی از محافل زمینیان که گروهی از شیعیان و دوستداران ما در آن گرد آمده باشند یاد شود، اگر اندوه‌زده‌ای در میان آنان باشد، خداوند اندوه او را برطرف می‌کند و اگر غمزده‌ای باشد، غم او را می‌زداید و اگر صاحب حاجتی

در میانشان باشد، خدا خواستهٔ او را برآورده می‌سازد.

امیرمؤمنان گفت: پس به خدای سوگند که ما و شیعیان ما در دنیا و آخرت نیکبخت و رستگار شدیم.

## شیعه و حدیث کساء

خواندن حدیث شریف «کساء» در محافل و مجالس به منظور طلب خیر و برکت و به هدف اجابت رسیدن دعاها و نزول مهر و رحمت خدا، هماره در طول قرون و اعصار در میان پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت جریان داشته است تا آنجایی که جلب رحمت الهی بوسیلهٔ خواندن آن در میان شیعه بصورت یک سیرهٔ شایسته درآمده و آثار شگفت‌انگیزی نیز همچون: شفایافتن بیماران، برآمدن خواسته‌ها و رفع سختی‌ها و ناگواریها نیز به برکت تلاوت آن ،در میان آنان ظاهر شده است.

این حدیث شریف در منابع ذیل آمده است:

۱ - «غرر الاخبار»، «دیلمی» از علمای قرن هشتم هجری

۲ - «المنتخب»، «طریحی» صاحب «مجمع البحرین»

۳ - «نهج المحجة فی فضائل الائمّة»، «علی نقی احسایی» از علمای قرن دوازده هجری

۴ - «عوالم العلوم»، «بحرانی»، که آن را با سندهای عالی و به هم پیوسته از سلسله‌ای از علمای بزرگ روایت کرده است که از جملهٔ آنان عبارتند از:

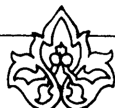
۱ - علاّمهٔ حلّی

۲ - شیخ طوسی

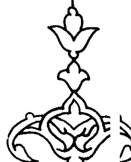
۳ - شیخ مفید

۴ - ابن قولویه

۵ - علیّ بن ابراهیم



۶ ـ کلینی و چهره‌هایی از این گونه... همچنان که برخی از دانشمندان بزرگ ،کتاب مستقلّی پیرامون این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته و راه‌های رسیدن آن را بروشنی آورده‌اند. علاقمندان برای توضیح بیشتر در این مورد می‌توانند به کتاب «احقاق الحقّ»، ج ۲، ص ۵۵۸، مراجعه نمایند.



## حدیث کساء به زبان شعر

شاعران هدفدار و درست‌اندیش نیز نقش بزرگی در به نظم آوردن این حدیث شریف داشته‌اند.آنان این حدیث را در قالب‌های زیبا و پرجاذبهٔ شعر ریخته و به زبانهای عربی، فارسی، هندی، اردو و... درآورده و به دوستداران خاندان پیامبران هدیه کرده‌اند.

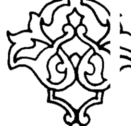
از جملهٔ آنان عالم گرانمایه سیّد محمّد قزوینی ، فرزند سیّد مهدی قزوینی است که آن را بصورت جالب و تحسین‌برانگیزی به زبان عربی به نظم درآورده است که اینگونه آغاز می‌شود:



**روت لنا فاطمة خیر النّساء　　　حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء**

و آنگاه پس از به قالب شعر ریختن کامل حدیث شریف کساء با این بیت قصیدهٔ خویش را به پایان می‌برد:

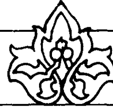
**فأسقطتْ بنت الهدی واحزنا　　　جنینها ذاك المسمّی محسنا**

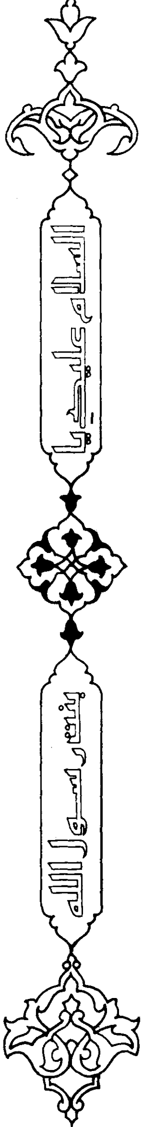


## ۵ ـ زکیّه

واژهٔ تزکیه و مشتقّات آن در آیات متعدّدی از قرآن شریف به کار رفته است.

برای نمونه:





۱ ـ قرآن می فرماید:«**قد افلح من زکیّها**»[۱]

هر کس جان را پاکیزه ساخت، رستگار گردید.

۲ ـ و می‌فرماید:«**أقتلت نفساً زکیّة**»[۲]

آیا کسی راکه ازگناه پاک و پاکیزه است، کشتی؟

۳ ـ و می‌افزاید:«**لأهب لك غلاماً زکیاً**»[۳]

برای اینکه پسری پاکیزه به تو ارزانی دارم.

۴ ـ و می‌فرماید:«**ذلکم ازکی لکم و اطهر**»[۴]

این برای شما پربرکت‌تر و پاکتر است.

این واژهٔ مقدّس در فرهنگ عرب در مورد پاکیزگی و رشد و نموّ به کار می‌رود. از این رو معنای آیهٔ نخست این می‌شود که:

هر کس جان خویش را از ضدّ ارزشها و صفات نکوهیده‌ای که از شرّ شکم و زبان و سخن نسنجیده، خشم و حسد، بخل و دوستی جاه و مقام، دنیادوستی و خودبزرگ‌بینی و خودپسندی سرچشمه می‌گیرد، پاک و پاکیزه ساخت، رستگار گردید.

آری تزکیهٔ جان از این صفات نکوهیده درگرو پیراستگی از این آفت‌ها و آراستگی به ویژگیهای اخلاقی و انجام کارهای شایسته‌ای است که ضدّ صفات نکوهیده‌ای چون بخل و خودکامگی و این گونه کارهای ناپسند باشد.

و معنای آیهٔ دوّم نیز با توجّه به معنای واژهٔ تزکیه این می‌شود که:آیا کسی راکشته‌ای که از هر گناه و جنایتی که مجوّز کشتن او باشد، پاک و پاکیزه است؟

و معنای آیهٔ سوّم این می‌شود که:من پسری پاک و پاکیزه از هرگناه و لغزش و آراستهٔ به ارزشهای والای انسانی و عمل شایسته به تو ارزانی خواهم داشت.

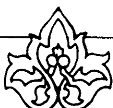
---

۱ ـ سوره ۹۱، آیه ۹

۲ ـ سوره ۱۸، آیه ۷۴

۳ ـ سوره ۱۹، آیه ۱۹

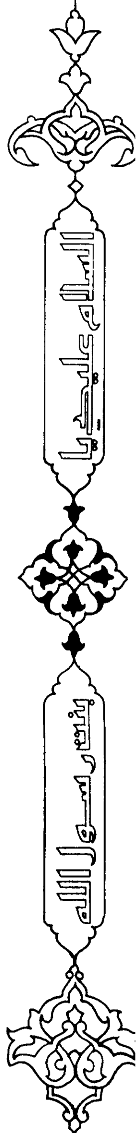
۴ ـ سوره ۲، آیه ۲۳۲



با این بیان هنگامی که یکی از نامهای مقدّس «فاطمه»، «زکیّه» است نشانگر این حقیقت است که آن وجود گرانمایه از سویی به تمام این معانی و مفاهیم پاک و پاکیزه و دیگر ارزشهای اخلاقی آراسته و از دگرسو از همهٔ نقاط منفی پیراسته است.

در مورد قداست و طهارت آن حضرت به هنگام طرح آیهٔ تطهیر به اندازهٔ کافی بحث شد و به روشنی ثابت گردید که دخت فرزانهٔ پیامبر از هر ناپسندی و پلیدی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه است.

و معنای چهارمین آیه که این واژه در آن به مفهوم رشد و نموّ است ،باید خاطرنشان گردد که «فاطمه» به این معنا نیز «زکیّه» است.در این مورد به هنگام بحث از واژهٔ «مبارکه» که یکی از نامهای مبارک اوست، بحث شد.



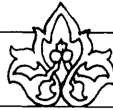
### ۶ـ مرضیّه

مقام والا و درجهٔ بندگان شایسته و وارسته‌ای که خدا از آنان راضی و خشنود است، براستی مقامی بلندمرتبه و بسیار والاست. و چقدر شمار بندگان آگاه و پرواپیشه‌ای که بخاطر درستکاری و عدالت‌خواهی و پایمردی و پایداری در انجام کارهای شایسته، مورد رضایت خدا قرار می‌گیرند، اندک است.

از جمله بندگان شایسته و شکوهباری که به این مقام والا و مرتبهٔ پرفراز و رفیع اوج گرفته است، دخت سرفراز پیامبر است، چراکه او به گونه‌ای زیست که خدا به بهترین صورت از او خشنود گشت.

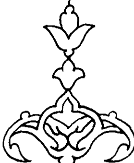
او از نظر عبادت و فرمانبرداری خدا، از نظر پارسایی و انفاق، از نظر شکیبایی و پایداری در راه حقّ و عدالت و از نظر رفتار و گفتار ، همواره پسندیده و مورد خشنودی آفریدگارش بود.درود خدا و پیامبران و فرشتگان و شایستگان بر او باد که راز آفرینش «زن» بود.

«حافظ عسقلانی» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:



**«أتانی جبرئیل فقال: یا محمّد ان ربك یحبّ فاطمة فاسجد، فسجدت...»**[۱]

فرشتهٔ وحی بر من فرود آمد و پیام آورد که: ای محمّد! براستی که پروردگارت فاطمه را دوست می‌دارد، از این رو سجدهٔ شکر بجای آور که من سجده کردم...»



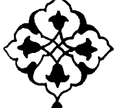
و نیز «ذهبی» آورده است که:

فرشتهٔ وحی به هنگامهٔ ولادت فاطمه بر پیامبر فرود آمد و ضمن عرض تبریک، پیام آورد که خداوند به تو و به نورسیده‌ات سلام می‌رساند.

**«اللّه یقرؤك السّلام و یقریء مولودك السّلام.»**[۲]

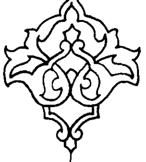
## ۷ ـ راضیه

از والاترین درجات ایمان به آفریدگار هستی، این است که انسان در اوج آگاهی و عشق، از تدبیر و تقدیر حکیمانهٔ خدا خشنود بوده و به آنچه او برای بندهٔ خویش اندازه‌گیری و تدبیر فرموده است راضی ودلگرم باشد. و این نشان بزرگی و مدال افتخارآفرین ایمان، از ویژگی‌های بانوی بانوان، فاطمه در همهٔ زندگی تاریخسازش بود.



او بانوی گرانمایه‌ای بود که به همهٔ فراز و نشیب‌ها و ناگواریهای زندگی که بر اساس تقدیر حکیمانهٔ الهی برایش پیش آمد، خشنود بود و این کتاب که در دست شما خوانندهٔ گرامی است از آغاز تا انجام از رخدادهای غمبار و مصائب جانگذار و ناخوشایندی سخن دارد که از نخستین مرحلهٔ زندگی و دوران کودکی «فاطمه» تا لحظات شهادتش در اوج جوانی، بر او فروبارید.

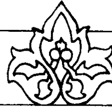
آن حضرت در همهٔ مراحل زندگی سراسر درس‌آموز و پرافتخارش، به آنچه خدا برایش مقرر فرموده بود، رضایت داشت و در راه انجام وظایف و بدوش کشیدن بار مسؤلیّت خویش، انواع شکنجه و آزار، ترس و ناراحتی، رنج و محرومیّت، فقر

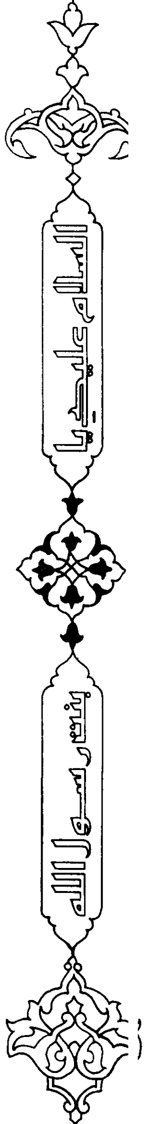


---

۱ ـ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۷۵

۲ ـ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶





وگرفتاری و هر غم و مشکلی را به جان خرید و توانمند و پرصلابت، افتخار آفرید و تاریخ ساخت و نور پاشید.

در این کتاب شما خوانندهٔ گرامی با برخی از این رنجها و مصیبت‌هایی که با زندگی آن بانوی پرشکوه آمیخته بود، آشنا خواهید شد. راستی که آن امیرهٔ ارزشها و فضیلت‌ها، شخصیّت والایی بود که این آیهٔ شریفه باید شامل او شود و او مصداق بارز کسانی است که با این سخن شکوهبار مورد خطاب قرار می‌گیرند که:

**«یا ایتها النّفس المطمئنة، ارجعی إلی ربّك راضیة مرضیّة.»**(۱)

چرا که او به پاداش خدا و به آنچه آفریدگارش در این سرا برای او مقرّر فرمود، خشنود بود و در همهٔ زندگی، به‌گونه‌ای سخن گفت و عمل کرد که خدا از او خشنود و راضی باشد.

## ۸ ـ محدّثه

پیش از هر چیز باید بنگریم که آیا فرشتگان با کسی جز پیام‌آوران خدا نیز سخن می‌گویند و آیا جز پیامبران، دیگری هم می‌تواند فرشته را بنگرد؟

و آیا جز پیامبران خدا کسی می‌تواند صدای آنان را بشنود؟

برای پاسخ فراهم آوردن به این پرسشها باید به قرآن شریف بازگردیم.

۱ ـ خدا در قرآن:

**و إذ قالت الملائکة یا مریم انّ اللّه اصطفاك و طهّرك و... یا مریم اقنتی لربّك...**(۲)

و فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد.ای مریم از پروردگارت فرمان بَر و در برابر او سجده کن و با نمازگزاران نماز گزار.

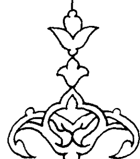
---

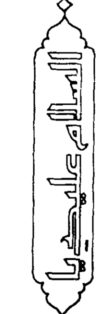
۱ ـ سوره فجر، آیه ۲۶

۲ ـ سوره ۳، آیه ۴۱



به صراحت این آیهٔ شریفه، فرشتگان «مریم» را مخاطب ساخته و با وی سخن گفتند. آن هم ستایش‌آمیز و دربردارندهٔ دستورات خدا، و بی تردید «مریم» نیز ندای آنان را می‌شنید و سخنانشان را دریافت می‌داشت، در غیر این صورت کاری بیهوده و بی‌فایده بنظر می‌رسید...

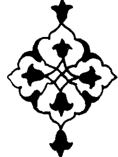




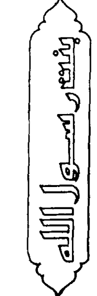
۲ ـ و نیز:

**و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکاناً شرقیّاً... فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سویّا قال: انّما أنا رسول ربّك لأهب لك غلاماً زکیّا...**[1]

در این کتاب «مریم» را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو بسوی برآمدن آفتاب دوری گزید و میان خود و آنان حجابی افکند (تا جایگاه عبادت و نیایشش آماده باشد). در این هنگام ما «روح» خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در سیمای انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم پدیدار گشت.او (سخت ترسید و) گفت: من از شرّ تو به خدای بخشاینده پناه می‌برم اگر پرواپیشه‌ای!(وی) گفت: من فرستادهٔ پروردگار تو هستم؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ارزنی دارم!

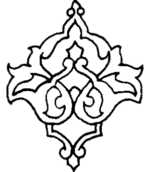


(مریم) گفت: چگونه برای من فرزندی ممکن است؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟!



گفت: مطلب همین است! پروردگارت فرمود: این کار بر من آسان است! (ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را نشان دهیم.) و او را برای مردم نشانه‌ای می‌سازیم.

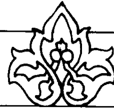
مفسّران همه بر آنند که منظور از «روحنا» در این آیهٔ شریفه «جبرئیل» است که در چهرهٔ یک انسان کامل و خوش‌سیما در برابر دیدگان «مریم» پدیدار گشته و با او سخن را آغاز نمود.

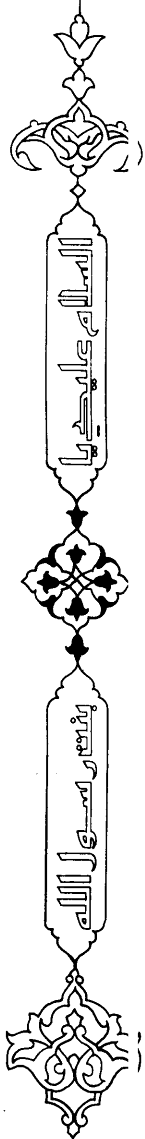


۳ ـ و نیز:

---

۱ ـ سوره ۱۹، آیه ۲۰





**و امرأته قائمة فضحکت فبشّرناها باسحاق و من وراءاسحاق یعقوب...**[1]

و زن ابراهیم که ایستاده بود خندید. فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب.

این آیات نیز نشانگر آمدن فرشتگان به خانهٔ ابراهیمِ پیامبر و آوردن بشارت و مژدهٔ فرزند به آن بزرگوار است. و نشانگر این حقیقت که همسر او «ساره»، با این پندار که آنان میهمان هستند از آنان پذیرایی کرد و غذا برایشان فراهم آورد و با آنان سخن گفت، همانگونه که فرشتگان با او گفتگو نمودند.

۴ - و نیز:

**و اوحینا الی امّ موسی انْ ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم.**[2]

به مادر موسی وحی نمودیم که کودک خود را شیر بده و آنگاه که بر جان او بیمناک شدی او را به این دریا بیفکن.

به بیان مفسّران منظور از وحی در اینجا الهام است...و معنای آن چنین می‌شود که: «ما بر دل او چنین افکندیم.» و برخی نیز گفته‌اند: او را «اینگونه ندا دادیم.».

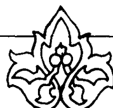
«مناوی» در کتاب خویش از «قرطبی» آورده است که:

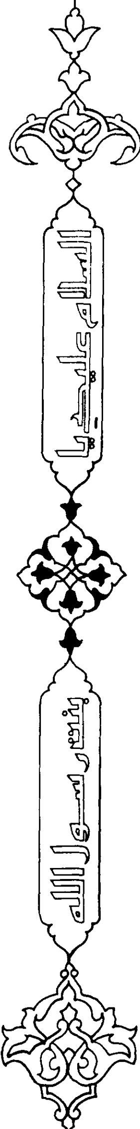
واژهٔ «محدَّثون» به فتح «دال» اسم مفعول، و جمعِ «محدَّث» به مفهوم دریافت‌دارندهٔ الهام و یا به معنای کسی است که در گمان و پندار خویش به راه صواب می‌رود. چنین فردی از سوی خدا بصورت الهام و یا مکاشفه، چیزی در دلش افکنده می‌شود و یا اینکه بدون آنکه اندیشیده باشد سخن درستی بر زبانش جاری می‌گردد و یا فرشتگان بی‌آنکه او پیامبر خدا باشد با او سخن می‌گویند و یا درگمان و پندار خویش به راه درست می‌رود، به گونه‌ای می‌پندارد که گویی از عالم ملکوت به او الهام گشته است، به همین جهت دیدگاهش درست از کار درمی‌آید...و این گرامیداشت خدا از

---

۱ - سوره ۱۱، آیه ۷۰ - ۷۳

۲ - سوره ۲۸، آیه ۷





بندگان شایستهٔ خویش است که کرامتی است از جانب او که به آنان ارزانی می‌دارد و در حقیقت از مقامات رفیع و پرفراز دوستان خداست.(۱)

## منزلت والای «فاطمه»

پس از نگرش بر نکاتی که گذشت دیگر برای شما خوانندهٔ گرامی پذیرش این واقعیّت که بانوی گرانمایهٔ اسلام، فاطمه علیهاالسلام «محدّثه» و دریافت دارندهٔ حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار نیست، چراکه مقام ارجمند دخت سرفراز پیامبر نه کمتر از «مریم» بود و نه کمتر از «ساره» و یا مادر حضرت موسی. و روشن است که «مریم» مادر «عیسی» یا «ساره» همسر ابراهیم و یا مادر موسی، پیامبر خدا نبودند و باز روشن است که «فاطمه» علیهاالسلام نیز پیامبر برگزیدهٔ خدا نبود.

مرحوم «صدوق» درکتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «فاطمه» را بدان جهت «محدّثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفتگو می‌کردند، همانگونه که با «مریم». و همانگونه که او راندا می‌دادند، به فاطمه علیهاالسلام نیز ندا دادند که:

**یا فاطمة! انّ اللّه اصطفاك و طهّرك و اصطفاك علی نساءِ العالمین.**(۲)

ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همهٔ زنان گیتی برتری بخشید.

و نیز از امام صادق علیه‌السلام است که به «ابا بصیر» فرمود:«... مصحف «فاطمه» نزد ماست.» مردم چه می‌دانند مصحف «فاطمه» چیست؟

آنگاه فرمود: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آنها را بر مادرمان

---

۱ ـ شرح جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۷۰

۲ ـ کافی، ج ۱، ص ۱۸۲

فاطمه املاء و وحی فرمود.(۱)

این روایت بیانگر نکاتی است که در خور بحث و تحقیق بنظر می‌رسد:

۱ ـ بیان ششمین امام نور که: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن شریف است، منظور حجم مصحف و مطالب موجود در آن می‌باشد.



۲ ـ از آنجایی که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره‌ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مصحف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است.

با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صفحات متوسّط در پانصد صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه یک هزار و پانصد صفحه می‌گردد، درست سه برابر آن. و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصوّر نماید که کتاب خدا ناقص است و مصحف فاطمه عليها السلام در مقام کامل ساختن آن می‌باشد. هرگز! نه هرگز! همچنانکه منظور این نیست که خدا قرآن دیگری بر «فاطمه» فروفرستاده است. هرگز! چرا که مدّعیِ چنین چیزی از دیدگاه ما از دو حال خارج نیست: یا دوست نادان است و به آفت جهل گرفتار آمده و یا دروغپرداز و دشمن است و در اندیشهٔ دشمنی با قرآن و عترت است.

۳ ـ امّا واژهٔ «مصحف»، این واژه گرچه در روزگار ما در مورد قرآن شریف بکار می‌رود امّا در فرهنگ واژه‌شناسان به هر کتابی می‌توان «مصحف» گفت و با توجّه به لغت، کتاب فاطمه عليها السلام را «مصحف» نامیده‌اند.

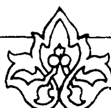
برای نمونه «مختار الصّحاح» در مورد واژهٔ «مصحف» می‌گوید:.

«مصحف» بضمّ میم و کسر آن به مفهوم چیزی است که صفحاتی را در بر داشته باشد.

المنجد می‌نویسد: «مُصحف» و «مَصْحف» که جمع آن مصاحف میباشد، صفحاتی

---

۱ ـ کافی، ج ۱، ص ۲۳۸



است که دارای دو جلد دوخته شده باشد.

«صراح اللّغة»: «مصحف» به کسر و ضمّ میم، به مفهوم کتابچه می‌باشد. و «فراء» تصریح می‌کند که «ضمّه» را در برخی از حرفها سنگین دانسته و به همین دلیل «میم» را کسره می‌دهند... به هر حال «مصحف» از «اصحف» گرفته شده و به چیزی که جامع صفحات است گفته می‌شود.

مصباح المنیر: «صحیفه» قطعه پوست یا کاغذی را می‌گویند که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «صُحُف» بضمّ صاد و حاء و نیز صحائف آمده است.

و «مصحف» بضمّ میم مشهورتر از کسر است.

اقرب الموارد: «مصحف» اسم مفعول می‌باشد و به چیزی گفته می‌شود که دارای صفحاتی است و میان دو جلد قرار دارد. این واژه به دو نوع دیگر آمده است. به کسر میم و به فتح میم که جمع آن «مصاحف» است.

لسان العرب: «مصحف» و «مصحف» چیزی است که صفحات نوشته شده‌ای که میان دو جلد را در بر می‌گیرد و به کسر و فتح میم نیز آمده است.

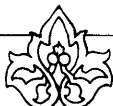
و اینک به روایتی که معنا و مفهوم واژه «مصحف» و حقیقت آن را بطور روشنی بیان می‌کند، نظرمی‌افکنیم:

مرحوم مجلسی درکتاب خویش آورده است که:

یکی از یاران امام صادق از او در مورد مصحف «فاطمه» سؤال کرد...

آن حضرت پس از سکوتی عمیق فرمود: شما هر چه می‌خواهید و نمی‌خواهید می‌پرسید و جستجوگرانه همه چیز را می‌جویید.

آنگاه افزود: دخت گرانمایهٔ پیامبر پس از رحلت پیامبر هفتاد و پنج روز در این جهان زیست و در این مدّت در سوگ پدر سخت اندوه‌زده بود. فرشتهٔ امین در راه آرامش بخشیدن به آن حضرت در سوگ پدرش فرود می‌آمد و ضمن تسلیت به او از مقام والای پیامبر و رویدادهای پس از او پرده برمی‌داشت و امیرمؤمنان آنچه فرشتهٔ وحی



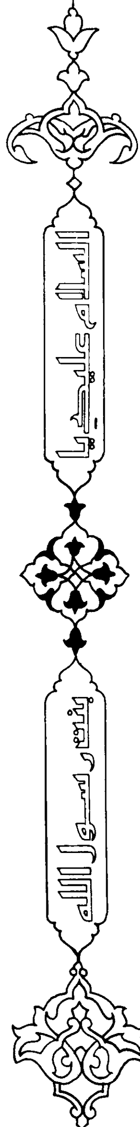
بر «فاطمه» حدیث می‌نمود، همه را می‌نوشت و اینها بود که «مصحف «فاطمه»» را تشکیل داد.(۱)

«حسین بن ابی علاء» از حضرت صادق عليه السلام آورده است که فرمود:

«مصحف «فاطمه»» هرگز همانند قرآن نیست امّا در آن، آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می‌کند و ما را از مردم بی‌نیاز می‌سازد، وجود دارد حتّی حکم یک تازیانه یا $\frac{۱}{۲}$ و یا $\frac{۱}{۴}$ آن و دیهٔ خراش...(۲)

و در روایت دیگری است که فرمود:

امّا «مصحف «فاطمه»» کتابی است که همهٔ رویدادها و نام تمامی کسانی که تا روز رستاخیز زمام امور مردم را بدست می‌گیرند، همه و همه در آن آمده است.



## منظور از وحی

اینک باید دید منظور از پدیدهٔ وحی در مورد بانوی بانوان چیست؟

آنچه از قرآن دریافت می‌گردد این است که: «وحی» الهی ویژهٔ پیامبران نیست و خدا به غیر آنان نیز وحی فرموده است.

برای نمونه:

### ۱ ـ به آسمانها

گاه وحی به معنای فرمان تکوینی است:

**فقضیٰهن سبع سموات فی یومین و أوحی فی کلّ سماء أمرها.**(۳)

«پس آفریدگار هستی، هفت آسمان را در دو روز مرحله پدید آورد و بر هر آسمانی کار و فرمان ویژهٔ او را وحی فرمود.»

---

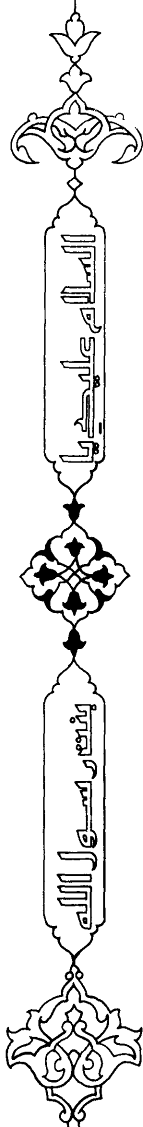
۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵

کافی، ج ۱، ص ۲۴۱

۲ ـ کافی، ج ۲، ص ۲۴۰

۳ ـ سوره ۴۱، آیه ۱۰





## ۲ ـ به حوّارین

گاه وحی در قرآن شریف به مفهوم دستور و فرمان تشریعی آمده است:

**و اذ اوحیت الی الحواریّین ان آمنوا بی و برسولی.**(۱)

و به یاد آر هنگامی که به حوّاریّون دستور دادیم که به من و پیامبرم ایمان بیاورید.

## ۳ ـ وحی به فرشتگان

گاه وحی در مورد فرشتگان آمده است:

**اِذ یوحی ربّك الی الملائکة أنّی معکم فثبّتوا الّذین آمنوا.**(۲)

بیاد آور آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی فرمود: که من با شما هستم، پس مؤمنان را استواری و ثبات قدم بخشید.

## ۴ ـ به زنبور عسل

وحی در مورد زنبور عسل نیز بکار رفته است:

**و اوحی ربّك الی النّحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً.**(۳)

و پروردگارت به زنبور عسل وحی فرمود که: ازکوهها خانه‌هایی برای خویش بساز.

## ۵ ـ به مادر موسی

در قرآن وحی به یك بانوی بافضیلت نیز بکار رفته است که به مفهوم الهام قلبی است: **و اوحینا الی امّ موسی ان ارضعیه.**(۴)

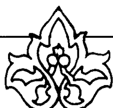
---

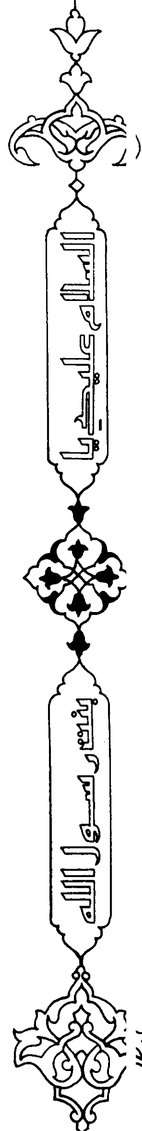
۱ ـ سوره ۵، آیه ۱۱۱

۲ ـ سوره ۸، آیه ۱۲

۳ ـ سوره ۱۶، آیه ۶۸

۴ ـ سوره ۲۸، آیه ۶





به مادر موسی وحی کردیم که: به او شیر بده...

و می‌فرماید: **اذ اوحینا الی امّك ما یوحی.**[1]

هنگامی که به مادرت آنچه را که می‌بایست وحی کردیم.

این آیات نشانگر این واقعیّت است که پدیده وحی، اختصاص به پیامبران و انسانها ندارد بلکه به آسمانها، حوّاریون، فرشتگان، زنبور عسل، و مادر موسی نیز وحی شده است.

با این بیان پذیرش این حقیقت که؛ خدای جهان‌آفرین به «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر و سالار زنان گیتی، وحی فرموده است، کار دشواری نیست، چرا که وحی را همانگونه که در مورد مادر موسی معنا کردیم در مورد سالار زنان نیز می‌توانیم معنا کنیم.

## مصحف فاطمه علیها السلام

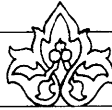
و در پایان این بحث خاطرنشان می‌گردد که «مصحف «فاطمه»» کتاب بزرگی است که همهٔ احکام و مقررات دینی در آن بصورت گسترده‌ای ترسیم شده است. همهٔ مقررات از جمله قوانین کیفری در آن آمده است. حتّی گناهانی که کیفر آنها یک تازیانه یا $\frac{1}{2}$ و یا $\frac{1}{4}$ تازیانه است و نیز کیفر خراش وارد آوردن بر پیکر دیگری.

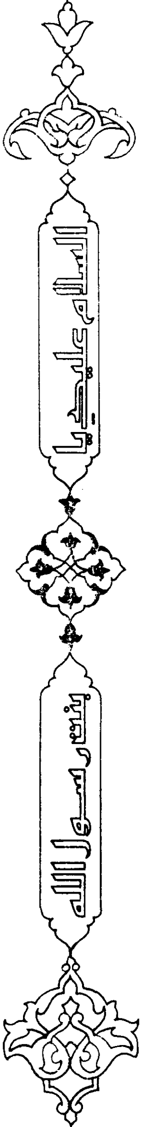
و نیز نام و نشان زمامدارانی که از زمان فاطمه علیها السلام تا همیشه در کشورها، زمام امور را بدست می‌گیرند و نیز حوادث و رخدادها و کشتارهایی که در جهان رخ خواهد گشود.

روشن است که همهٔ اینها از علم الهی سرچشمه گرفته است، که به حال هر کدام از بندگان خویش آگاه‌است و بر همه چیز بیناست و احاطه دارد.

---

۱ ـ سوره ۲۰، آیه ۳۹





با این بیان در «مصحف «فاطمه»» چیزی از آیات قرآن نیست.

گفتنی است که طولانی شدن سخن در این مورد بدان خاطر بود که برخی ازکوردلان و بیماران روحی این روایت را ابزار و میدان مناسبی برای سمپاشی و بدگویی و هرزه‌درانی بر ضدّ شیعه و پیروان مذهب خاندان رسالت یافته‌اند چنانکه گویی به قرآن ننگریسته و آیاتی را که گذشت ندیده و یا نفهمیده‌اند که؛ وحی تنها از آن پیامبران نیست و به زنبور عسل نیز وحی شده است و نباید با این بهانه از درِ هوچی‌گری و فریب وارد شوند و شیعه را مورد تاخت و تاز قرار دهند که چرا از «مصحف «فاطمه»» سخن گفته است.به هر حال این حقیقت مطلب‌است و حساب بداندیشان و بدگویان نیز در روز حساب با خداست.

## ۹ ـ زهراء

پیامبر گرامی در مورد آفرینش نوری فاطمه از جمله فرمود:

آفریدگار هستی نور فاطمه را بسان مشعلی فروزان آفرید و آن را بر کُنگره‌های عرش آویخت و آنگاه بود که آسمانها و زمین‌های هفتگانه به نور فاطمه نورباران گردید و به همین جهت او «زهراء» نامیده شد.(۱)

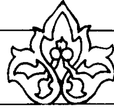
«ابن عبّاس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود:

**و امّا ابنتی «فاطمة» فانّها سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هی بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمرة فوأدی و هی روحی... و هی الحورأ الانسیه...(۲)**

«امّا دخت ارجمندم «فاطمه»، سالار زنان گیتی در همهٔ عصرها و نسلهاست. او پارهٔ تن من، نور دیده، میوهٔ دل و روح من است که در سازمان وجودم قرار دارد. او حوریه‌ای است در سیمای انسان که هرگاه در محراب عبادت در برابر پروردگارش قرار می‌گیرد،

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷
۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۳



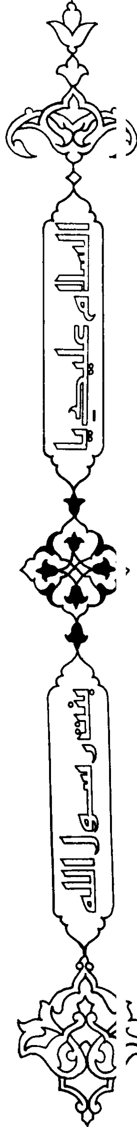
نور وجودش برای فرشتگان می‌درخشد، درست همانگونه که ستارگان برای زمینیان نورافشانی می‌کنند.»

با دقّت در این روایت ضمن آگاهی از شکوه و عظمت بانوی بانوان ،با دلیل نامگذاری او به نام مقدّس «زهراء» نیز آشنا می‌شویم.

در این مورد روایات دیگری نیز رسیده است که دلیل این نام مقدّس او را چهرهٔ نورانی و درخشنده و پرتلألؤ او عنوان می‌کند که برای پرهیز از گستردگی بحث به همین اندازه بسنده می‌شود.

فاطمه عليها السلام نامهای مقدّس دیگری نیز جز آنچه گذشت دارد که هر کدام از آنها نمایشگر بعدی از ابعاد معنوی و علمی و اجتماعی اوست. نامهایی چون:

«بتول»، «عذرا» و «حانیه» که به مفهوم پرمهر و دلسوز به فرزندان خویش است و دارای کنیه‌های متعدّدی است که معروف‌ترین آنها «امّ ابیها» می‌باشد.



## ۱۰ ـ بتول

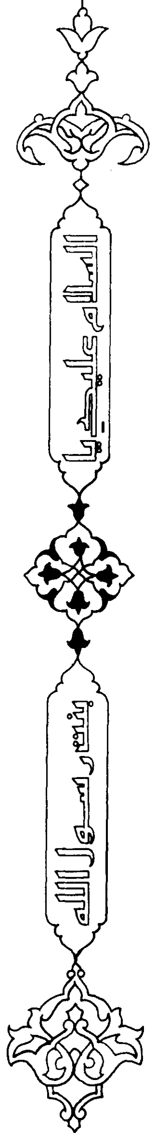
آفریدگار توانای هستی برای آفریده‌های خویش، از جماد و نبات و گیاه گرفته تا حیوان و انسان، قوانین و سنّت‌ها و مقرّرات ویژه‌ای، مقرّر ساخته و همهٔ پدیده‌های آفرینش را در برابر آن قوانین فرمانبردار و خاضع قرار داده است.

برای نمونه:

۱ ـ طبیعت آتش به خواست آفریدگارش سوزانیدن است و تحت آن شرایط و مقرّرات می‌سوزاند و این سنّت خدا در آتش است.

۲ ـ نبات و گیاه برای رشد و میوه دادن و به ثمر نشستن نیاز به شرایط و مکان و موقعیّت ویژه‌ای دارند که در آن شرایط به میوه می‌نشینند.

شما دانه‌ای را که در دل زمین می‌افشانید و نیز عواملی را که در رویش و رشد و تکامل آن مؤثرند و همچنین عنصر زمان را که برای رشد آن لازم است درنظر بگیرید،



همهٔ اینها قوانین و مقرّرات خدا در جهان نبات و گیاه است.

۳ ـ حیوانات نیز به ارادهٔ آفریدگارشان در برابر قوانین و مقرّرات خاصّی از حجم و رنگ گرفته تا همانند آنها، خاضع و فرمانبردارند.

۴ ـ و انسان نیز از این سنّت الهی فراتر نیست به همین جهت در برابر قوانین و مقرّرات جهان آفرینش و طبیعت و سرشت جسمی و روحی و روانی خویش خاضع و فرمانبردار است. امّا خدای توانا دوستان خاصّ و برگزیدهٔ خویش را در پرتو فرزانگی و حکمت رسای خود در شرایط ویژه‌ای برتر و بالاتر از آن قوانین و سنّت‌ها قرار داده و همهٔ پدیده‌ها را به ارادهٔ خویش فرمانبردار و مطیع آنان می‌سازد.

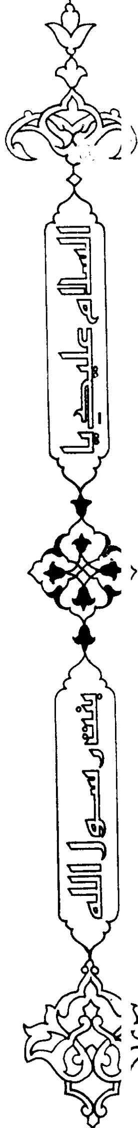
به عنوان مثال:

شما آتش را می‌نگرید که در شرایط خاصّ خویش به هر چه برسد آن را می‌سوزاند امّا همین آتش در برابر «ابراهیم خلیل» فرمانبردار است و نه تنها او را طعمهٔ خویش نمی‌سازد که بر او سرد و آرام‌بخش نیز می‌شود و سلامت او را هم تضمین می‌نماید.

یا در رویداد بهت‌آور و فوق‌طبیعیِ «یونس» پیامبر می‌نگریم که پس از آنکه او از دهان نهنگ به بیابان پرتاب می‌گردد، خداوند بوتهٔ کدویی در کنارش می‌رویاند. و با اینکه می‌دانیم دانهٔ کدو برای روئیدن و برگ نمودن به‌گونه‌ای که برگهایش پیکر انسان را بپوشاند، نیاز به زمانی طولانی دارد و این سنّت خدا در جهان نبات است. امّا این گیاه در برابر دوست خدا و پیامبرش «یونس» خاضع است و به ارادهٔ آفریدگارش به میل پیامبر او عمل می‌کند.

و نیز می‌دانیم که تولید مثل، جز از راه ازدواج و آمیزش زن و مرد و انتقال نطفه از مرد به رحم زن، نشاید و تازه پس از انتقال آن نیز باید بتدریج و بر اساس ده‌ها و صدها ریزه‌کاری و سنن و مقرّرات شگرف، «نطفه» به «علقه» تبدیل گردد و «علقه» به «مضغه» و آنگاه استخوانها پدید آیند و جنین بطور عادی از شش ماه تا نه ماه راه کمال پوید.

آری این سنّت حکیمانهٔ خدا در تولیدمثل است امّا همین سنّت در برابر «مریم»، آن دخت پاک و سرفراز خاضع می‌گردد و او بدون تماس با انسانی به فرزندش «مسیح» باردار می‌شود، به سرعت درد زایمانش از راه می‌رسد و به شاخهٔ درخت خرمایی پناه می‌برد و پس از ساعاتی چند، کودک خویش را به دنیا می‌آورد.[1]




## پیامبران و پدیدهٔ اعجاز

معجزاتی که از راه فوق‌عادی بدست پیامبران خدا و به ارادهٔ آنان پدیدار می‌گشت نیز به همین صورت بود، که نمونه‌های آنها در کران تا کران قرآن موجود است و شما خوانندهٔ گرامی می‌توانید به بسیاری از سرگذشت‌های پیامبران و جانشینان آنان که سنّت‌ها و مقرّرات طبیعی را، خداوند رام و فرمانبردار آنان ساخته است، در آیات شریفهٔ قرآن بنگرید. که ما برای نمونه به چند مورد به صورت فشرده می‌نگریم:

۱ ـ هبوط «آدم» از بهشت به زمین.

۲ ـ فوران و جوشیدن آب از تنور در داستان «نوح».

۳ ـ باردار شدن بانو «ساره» همسر «ابراهیم خلیل» به فرزندش «اسحاق» در حالی که زنی پیر و نازا و ازکار افتاده بود.

۴ ـ تبدیل عصا به مار بزرگ در بعثت حضرت «موسی».

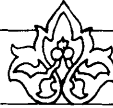
۵ ـ شفا یافتن کور و نابینای مادرزاد و بیماری پیس و زنده شدن مردگان در داستان حضرت «مسیح».

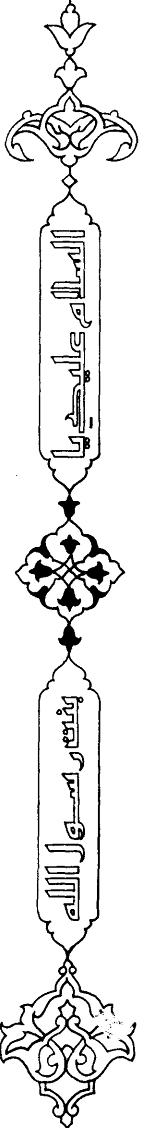
۶ ـ سیرِ آسمانی پیامبر یا داستان معراج.

و دیگر رخدادها و ماجراهای بسیاری که در قرآن موجود است و نمایشگر این واقعیّت که خداوند سنّت‌ها و قوانین طبیعی خویش را به هنگامی که بخواهد رام و مسخّر و منقاد دوستان خویش می‌سازد و آنان بطور فوق طبیعی عمل می‌کنند...

---

۱ ـ مجمع البیان، ذیل آیات سوره مریم.





## یک جریان طبیعی...

آنچه در سطور گذشته آمد، مقدّمه‌ای برای بیان این مطلب بود که:

همانگونه که می‌دانیم عادت ماهانه‌ای که زن از آغاز بلوغ تا پنجاه یا شصت سالگی بطور مرتّب در هر ماه با آن روبرو می‌گردد، یک جریان طبیعی و عادی است. این پدیده در زنان بدینصورت است که هر ماه مقداری خون تیره که در مخازن و قسمت‌های مختلف بدن زن به عنوان غذا برای جنین قرار داده شده است ، هنگامی که جنین نباشد و در نتیجه نیازی هم به آن خون به عنوان غذای جنین احساس نگردد، بصورت همان خون تیره از بدن زن خارج می‌گردد و چه بسا که به هنگامهٔ شیردهی زن باز هم همین خون طبق سازماندهی دستگاه حکیمانهٔ آفرینش به شیر تبدیل گردد.

خدا در قرآن شریف در این مورد و در پاسخ از این عادت ماهانه:

**و یسئلونك عن المحیض قل هو اذیً...**[۱]

«ای پیامبر! از تو دربارهٔ عادت زنان می‌پرسند، بگو آن ماده‌ای است زیانبار.»

منظور این است که خون «حیض» ماده‌ای زیان‌آور است و جسم زن را می‌آزارد. از این رو بناگزیر باید از جسم او خارج شود تا زن دچار عوارض و عواقب زیان‌آور آن و انواع بیماریها نگردد.

در دوران عادت ماهانه «زن» در مسیر یک سلسله تغییرات و دگرگونیهای جسمی و روحی قرار می‌گیرد که از جملهٔ آنها؛ دگرگونی رنگ چهره، دگرگونی در خلق و خو و روحیّات و رفتار و کردار است، به گونه‌ای که می‌توان او را در دوران عادت ماهانه از تغییر چهره و رنگ و چشمها و حتّی از نگاه و حرکاتش شناخت، چراکه این خونریزی در زن همانند یک خونریزی طبیعی و عادی نیست که گاهی انسان بدان دچار می‌شود

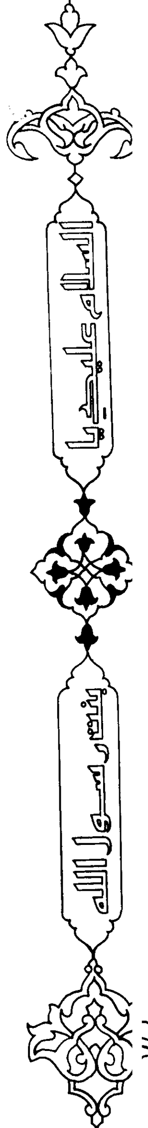
---

۱ ـ سوره ۲، آیه ۲۲۲

بلکه از جهات گوناگونی با خونریزی عادی از بدن انسان متفاوت است.

زن در دوران عادت ماهانه در خویشتن به نوعی احساس انفعال و شرمندگی و حیاء و افتادگی می‌نماید و اگرچه این شرایط از اراده و خواست او خارج است امّا از به زبان آوردن و بروز آن رنج می‌برد و گفتن آن را بویژه به مردان ناپسند می‌داند.

این خونریزی و حالت خاصّ روحی در زن نوعی ضعف و شکست جسمی و روحی را برای او به بار می‌آورد و گویی به همین دلیل است که برخی احکام و مقرّرات همچون نماز و روزه در آن دوره از او برداشته شده و ایستادن در مسجد، ورود به مسجدالحرام و مسجد پیامبر، خواندن سوره‌های چهارگانه قرآن شریف که دارای سجده می‌باشند و نیز دیگر اعمال و کارهایی که در کتابهای فقهی آمده است، همه و همه بر زن در آن دوران خاصّ تحریم شده است...همانگونه که این مقرّرات در دوران «نفاس» زن نیز به همان دلایلی که اشاره رفت، بر او جاری می‌گردد.



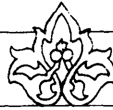
## امّا بانوی بانوان...

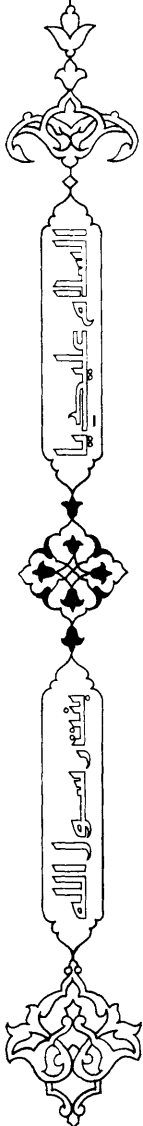
آری این جریان طبیعی و عادی در عادت ماهانه در همهٔ زنان است امّا آفریدگار فرزانهٔ هستی اراده‌اش بر این قرار گرفت که بانوی بانوان و سالار زنان فاطمه علیهاالسلام به این عوارض و آفت‌ها و گرفتاریها و مشکلات جسمی و روحی آن آلوده نباشد. به همین جهت هم او را آنگونه که می‌خواست پاک و پاکیزه ساخت و این عوارض را از وجود مقدّس او دور نمود.

اینک به نمونه‌هایی از روایات صحیح که در این مورد رسیده است نظر می‌افکنیم.

۱ ـ قندوزی در کتاب خویش در این مورد از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

«فاطمه» بدان جهت «بتول» نامگذاری گردید که خدای جهان‌آفرین عارضهٔ ماهانهٔ





زنان و نیز «نفاس» را از وجود مقدّس او دور فرمود.(۱)

۲ ـ «محمّد صالح کشفی حنفی» درکتاب خویش «مناقب» از پیامبر آورده است که: دخترم «فاطمه» از آن روی «بتول» نامیده شده است که عادت ماهانهٔ زنان به خواست خدا، از او دور داشته شده است.

۳ ـ نویسندهٔ «ارجح المطالب» در این مورد آورده است که:

از پیامبر خدا در مورد واژهٔ «بتول» سؤال شد و گفته شد: ای پیامبر خدا! شما مریم را «بتول» می‌نامید و «فاطمه» رانیز «بتول» می‌خوانید، چرا و به چه جهت؟

پیامبر گرامی فرمود:بتول به آن بانویی گفته می‌شود که هرگز خون ندیده است چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است...

۴ ـ «ابوبکر شافعی» در «تاریخ بغداد» از «ابن عبّاس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود:دخترم «فاطمه» حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان که هرگز خون ندیده است...(۲)

۵ ـ «ابن عساکر» درکتاب خویش «التّاریخ الکبیر» از «امّ سلمه» آورده است که گفت: بانوی بانوان «فاطمه» هرگز خون «حیض» و «نفاس» ندید.(۳)

۶ ـ «حافظ سیوطی» در این مورد آورده است که:از ویژگیهای «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر آن است که همواره از عادت ماهانه پاک بود و پس از ساعتی از بدنیا آوردن کودک خویش نیز پاک و پاکیزه بود تا آنجایی که یک نماز هم از او از بین نمی‌رفت.

۷ ـ رافعی درکتاب «التدوّین» به نقل از بانوی شایستهٔ «امّ سلمه» آورده است که: «فاطمه» هرگز خون ماهانه زنان و یا «نفاس» ندید و خدا او را از اینها پاک و پاکیزه ساخته بود.

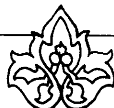
۸ ـ «طبری» در «ذخائر العقبی» به نقل از «اسماء» آن زن شایسته‌کردار آورده است

---

۱ ـ ینابیع المودّة، ص ۲۶۰

۲ ـ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱

۳ ـ تاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۹۱



که:هنگامی که فاطمه علیهاالسلام فرزند ارجمندش «حسن» را به دنیا آورد، من هیچ خون و عوارض زنانه در او ندیدم. و پیامبر فرمود:«اسماء! مگر نمی‌دانی که دخترم «فاطمه» پاک و پاکیزه است...؟»

این روایت را «صفوری» نیز در کتاب خویش «نزهة المجالس» آورده است.(۱)

۹ـ مرحوم «مجلسی» در «بحارالانوار» به نقل از «ابوبصیر»، از امام صادق علیه‌السلام آورده است که:خداوند تا هنگامی که «فاطمه» در این جهان می‌زیست دیگر زنان را بر امیرمؤمنان تحریم فرمود.

«ابوبصیر» می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: چگونه؟ چرا؟

فرمود بدان جهت که او پاک و پاکیزه بود و از عوارض زنان به دور آفریده شده بود.

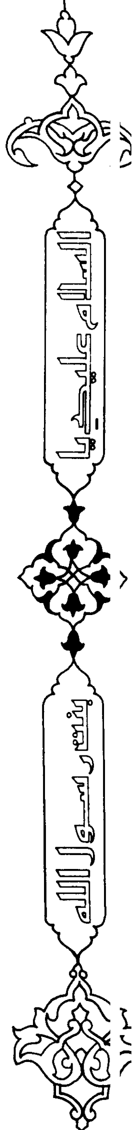
مرحوم علاّمه در تفسیر روایت می‌گوید:

این تعلیل ممکن است به یکی از دو معنا برگردد:

الف: نخست اینکه بگوییم از آنجایی که دخت سرفراز پیامبر همواره پاک و پاکیزه بود و امیرمؤمنان نیاز به زن دیگری نداشت ، بدین دلیل خداوند زنان دیگر را به احترام «فاطمه» بر امیرمؤمنان تحریم کرد.

ب: دیگر اینکه شکوه و عظمت بانوی بانوان و ویژگیهای او ایجاب می‌کرد که امیرمؤمنان با زن دیگری پیمان زندگی مشترک نبندد.(۲)

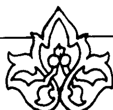
در پایان، گفتنی است که پاک و پاکیزه بودن «فاطمه» از این عوارض و خونها نشانگر آن است که او از مصادیق بارز آیهٔ «تطهیر» بود. همان آیه شریفه‌ای که به صراحت او و دیگر اعضاء خاندان وحی و رسالت را از هر آلودگی و پلیدی، پاک و پاکیزه اعلان می‌کند، از آلودگیهای جسمی و ظاهری گرفته تا باطنی و روحی.

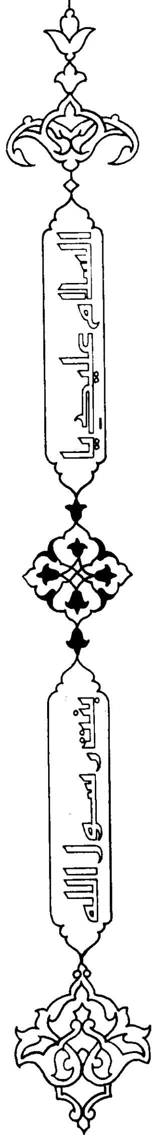


---

۱ ـ نزهة المجالس، ص ۲۲۷

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳





## ۱۱ ـ عذراء

در صفحات گذشته خاطرنشان گردید که یکی از نامهای گرانمایهٔ فاطمه علیها السلام «عذراء» می‌باشد. او بدین جهت به این نام خوانده می‌شد که همیشه «باکره» بود.

درگذشته، روایات فراوانی آوردیم که بیانگر این حقیقت بود که آفرینش و نطفهٔ پاک و پاکیزهٔ فاطمه علیها السلام از عصاره و خلاصهٔ ارمغان آسمانی و غذای بهشتی بود و پیامبر نیز بارها فرمود که: «او حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان.»

روشن است که بیان پیامبر نه ذرّه‌ای اغراق‌آمیز است و نه دور از حقیقت بلکه عین واقعیّت است.

افزون بر روایات، باید به این آیهٔ قرآن اندیشید که حوریان بهشت راکه فاطمه علیها السلام سالار آنان می‌باشد اینگونه وصف می‌کند:

**إِنّا أنشاءناهنَّ إِنشاءً فجعلناهنّ أبكاراً»**(۱)

ما حوریان بهشتی را آنگونه که می‌بایست پدید آوردیم و آنان را دوشیزگان قرار دادیم.مفهوم این بیان این است که؛ آنان همیشه باکره‌اند.

در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیهٔ شریفه می‌نویسد:هرگاه شوهرانشان با آنان آمیزش نمایند آنها را «باکره» خواهند یافت.

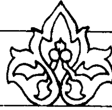
در این مورد روایتی است که از امام صادق علیه السلام می‌پرسند :

ای پسر پیامبر! چگونه حوریه در هر مرتبه‌ای که شوی وی با او آمیزش نماید او را «باکره» خواهد یافت؟

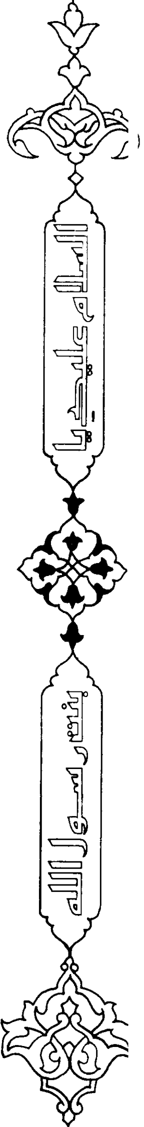
حضرت فرمود: بدان جهت است که حوریه از مادّه و واقعیّت پاک و پاکیزه پدید آمده است و هیچ گونه نقص و عیبی به او وارد نمی‌گردد. پیکرش با آفتی آمیخته

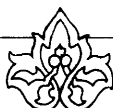
---

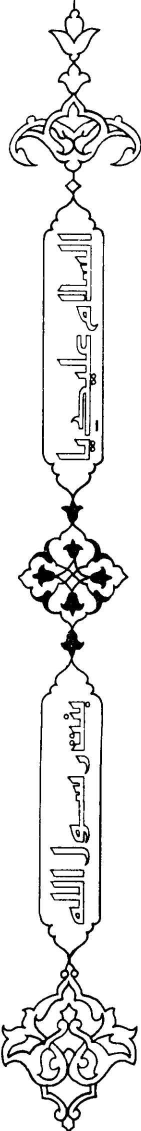
۱ ـ سوره ۵۵، آیه ۳۵



نمی‌شود و هرگز دچار «حیض» نمی‌شود و رحم او همواره چسبیده است. و بانوی بانوان گیتی نیز که نطفه‌اش از ارمغان آسمانی و غذا و میوهٔ بهشتی است و خود حوریه‌ای است انسان‌نما، در این مورد بسان حوریان بهشتی است. هم از عادت ماهانهٔ زنان پاک و پاکیزه است و هم همواره سالم و پاک و پاکیزه. و این مفهومِ نام مبارک «عذراء» می‌باشد که یکی از نامهای اوست.








# ﴿ بخش چهارم ﴾

## زندگی و مراحل رشد

- در میان امکانات معنوی و رنجها
- ۱ ـ زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان
- مایهٔ آرامش دل
- ایمان «ابوطالب» و حمایت از پیامبر
- ۲ ـ رحلت بزرگ‌بانوی جهان عرب
- ضربهٔ هولناک مرگ خدیجه
- سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر
- ۳ ـ در آستانهٔ هجرت
- در راه مدینه
- و اینک پس از آن همه رنجها
- ۴ ـ فاطمه علیهاالسلام در روز «احد»
- دو یار پرشور پیامبر
- یک دروغ رسوا
- ۵ ـ مشکلات در خانهٔ پدر



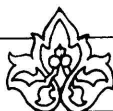


## ۱ ـ زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان

سرانجام با آن تدابیر شگرف دستگاه حکیمانهٔ آفرینش، دخت سرفراز پیامبر فاطمه دیده به روی زندگی و پدر گرانمایه‌اش گشود و جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.

او از مادر گرانقدری بسان «خدیجه»، شیری آمیخته با ارزشها و فضیلت‌ها و کمالات نوشید و در خانهٔ وحی و فرودگاه قرآن راه رشد و کمال را آغاز کرد و آن را با سرعتی شگرف تا پرفرازترین قلّه و نقطه‌اش، پیمود.

پدر گرانقدرش علوم الهی و دانش‌های آسمانی را به او می‌آموخت و او را از مفاهیم و معارف ربّانی سرشار می‌ساخت و شایسته‌ترین درسهای توحیدگرایی و برترین دانش‌های ایمان و یقین و تقوا و زیباترین و پرجاذبه‌ترین واقعیّت ها را که از وحی و رسالت سرچشمه می‌گرفت به دخت فرزانه‌اش می‌آموخت و او را با بهترین و بایسته‌ترین شیوه تربیتی می‌پروراند، چرا که پیامبر گرامی دخت نمونه و فرزانهٔ خویش را برای پذیرش دانش‌ها آماده می‌دید و درکران تاکران جان پاک او روشنی و نورانیّت وصف‌ناپذیری احساس می‌کرد و آن وجود گرانمایه را در پیمودن پله‌های صعود و درجات تکامل و ترقیّات معنوی و انسانی در اوج آمادگی می‌یافت.



## در میان امکانات معنوی و رنجها

درکنار این همه امکانات رشد و عوامل شخصیّت‌ساز و اوج‌دهنده، حکمت الهی نیز بر آن قرارگرفت که زندگی بانوی بانوان از آغازکودکی آمیخته به سختی‌ها و رنجها و مشکلات فراوان باشد.به همین جهت هنگامی که دیده به روی زندگی گشود، پدر گرانمایه‌اش را ترسان یافت .در حالی پدر را دید که نزدیکان و بیگانگان به جنگ او برخاسته و بیدادگران و شرک‌گرایان با او سر ستیز داشتند.

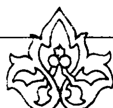
چه بسیار می‌شد که این دخت سرفراز در دوران کودکی‌اش وارد کعبه و مسجدالحرام می‌شد و پدر پرمهر خویش را می‌دید که در «حجراسماعیل» نشسته و قرآن را تلاوت می‌کند امّا برخی شقاوت‌پیشگان بجای شنیدن حق وگزینش عدل، به دشمنی با او برخاسته و به جنگ روانی با او دست می‌یازند و او را آماج اذیّت و آزار می‌نمایند.

روزی وارد مسجدگردید و دید که یکی از شرک‌گرایان به هنگامی که پدرگرانقدرش در حال سجده بود بچه‌دان شتری را بر پشت و لباس آن حضرت خالی کرد، آن فرزانهٔ روزگاران با تماشای این صحنه تأسفبار قهرمانانه پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و به آن گستاخان گمراه، شجاعانه پرخاش کرد و عمل زشت و ناجوانمردانهٔ آنان را محکوم ساخت و آنان را به باد نکوهش گرفت امّا آن فرومایگان بر او و سخنان آتشین و شجاعانه‌اش خندیدند، تا روحیّه او را نیز در هم شکنند.

از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:

روزی «قریش» درکنار «حجرالاسود» گرد آمده و درکناربت‌های خویش «لات» و «عزّی» دست پیمان فشردند که اگر محمّد را دیدند همگی دست در دست هم او را مورد یورش قرار داده و آن گرانمایهٔ جهان هستی را از میان بردارند.

این پیمان ظالمانه و تصمیم شرربار به گوش دخت فرزانهٔ پیامبر رسید و او به



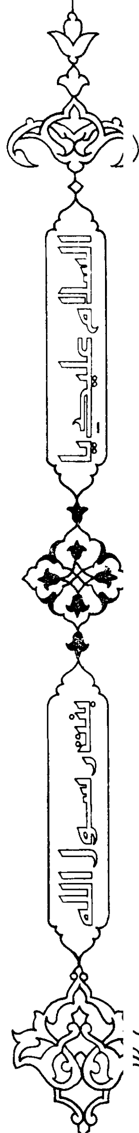
سرعت با چشمان گریان بر پیامبر وارد شد و جریان را با آن حضرت در میان نهاد...

سرانجام بحران بالا گرفت و گرفتاریها و مشکلات افزون گشت تا جایی که پیامبر گرامی ناگزیر گردید به همراه یاران و بستگان خویش در «شعب ابی‌طالب» پناه گیرد.

آن حضرت به همراه دوستان و بستگان در آن درّهٔ خشک و سوزان در جوّی آکنده از بیم و وحشت زندگی را شروع کردند و در هر شب تاری آمادهٔ هجوم دشمن خیره‌سر بدانجا بودند بویژه آنگاه که شرک‌گرایان تجاوزکار آن قطعنامهٔ ضدبشری را تنظیم نمودند و «بنی‌هاشم» را در محاصرهٔ اقتصادی قرار دادند و دیگر نه به آنان کالایی می‌فروختند و نه موادّ حیاتی. و نه اجازه می‌دادند که موادّ غذایی و حیاتی و مورد نیاز، به آن منطقه برسد.

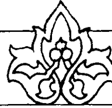
در آن شرایط سخت بود که گرسنگی همه جا سایه افکنده و همهٔ ساکنان آنجا بویژه کودکان را بیشتر زیر فشار خود گرفت به گونه‌ای که صدای ضجّهٔ کودکان از فشار گرسنگی به گوش مردم مکّه می‌رسید، برخی اندوهگین می‌شدند امّا تجاوزکاران و ظالمان شادمانی می‌نمودند و بدانها ناسزا نثار می‌کردند و بر شقاوت و بی‌رحمی خویش می‌بالیدند.

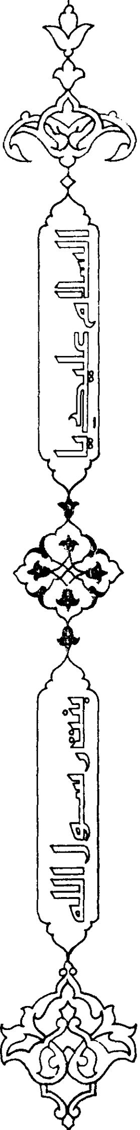
آری این محاصرهٔ اقتصای سه سال و چند ماه ادامه یافت و دخت سرفراز پیامبر در کودکی خویش از قهرمانانی بود که طعم این فشارها را چشید و روح جهاد و تلاش و ایمان و پایداری و مقاومت و ایستادگی در راه حق و عدالت را درکران تاکران وجودش زنده‌تر و پرطراوت‌تر ساخت، تو گویی این دوران محاصره و سختی، دوران تمرین و دانشگاه آمادگی و آزمون روزگار برای آیندهٔ زندگی پرفراز و نشیب او بشمار می‌آید.




## مایهٔ آرامش دل

در اوج آن فشارها از جمله چیزهایی که فاطمه علیهاالسلام را آرامش خاطر می‌بخشید و روشنی دیدگان او را فراهم می‌آورد این بود که دخت سرفراز پیامبر، قهرمان بزرگ





ونستوهی چون؛ «ابوطالب» را تماشا می‌کرد که از پدرش پیامبر با همهٔ وجود حمایت می‌کند و به یاری او برخاسته است و می‌دید که او گاه به همراه برادر دلیرش «حمزه» با شمشیر آختهٔ خویش بسان دو سرباز آماده و فداکار پیامبر را تنها نمی‌گذارند و گام به گام به همراه او به مسجدالحرام می‌روند تا پشتیبانی خویشتن از او را ،به گوش همگان برسانند و گاه او را می‌دید که با گردآوردن جوانان و غلامان خویش و مسلّح ساختن آنان، با یک گروه نظامی به فرماندهی خویش پشت سر پیامبر حرکت می‌کند و او را تنها نمی‌گذارد تا دشمن خیره‌سر، گستاخ گردد.

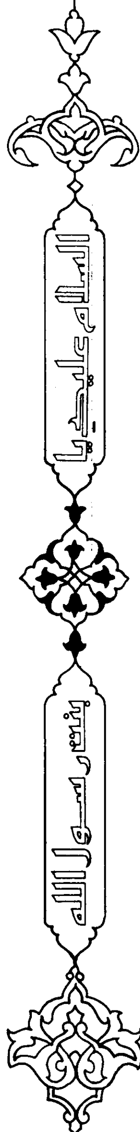
«فاطمه» می‌نگریست که عموی قهرمانش «ابوطالب» گاه با اعلان اسلام و اظهار عشق و علاقه به راه و رسم پیامبر و خود آن بزرگوار به دعوت او پاسخ مثبت می‌داد و به او می‌پیوست و گاه بخاطر اظهار حق و حقیقت، اسلام و ایمان خویشتن را آشکار می‌ساخت و سرنوشت خویش را به سرنوشت اسلام و پیامبر گره می‌زد و قصیده‌هایی شنیدنی و پرمحتوا در آن شرایط سخت وحشت و ترور ، در حمایت از پیامبر و راه و رسم او می‌سرود.و روشن بود که اینگونه حمایت‌ها و اظهار حقیقت‌ها و سرودن قصیده‌ها، چه اثر شگرفی در تقویت جبههٔ حق و تضعیف جبههٔ باطل و بیداد بر جای می‌نهاد.

«طبری» در این مورد می‌نویسد:

قریش هنگامی که دیدند جناب «ابوطالب» قهرمانانه و پرشور از پیامبر و راه و رسم او، دفاع می‌کند همگی نزد او آمدند و گفتند:

هان ای بزرگ «بنی‌هاشم»! ما آمده‌ایم تا زیباترین و بخشنده‌ترین و پرشهامت‌ترین جوان قریش «عمّارة بن ولید» را به تو تقدیم داریم تا در برابر تو برادرزاده‌ات «محمّد» را که جامعهٔ ما را پراکنده ساخته و خردمندان ما را بی‌خرد شمرده است، به ما تسلیم داری تا او را نابود سازیم و انتقام خود و خدایان خویش را او بگیریم.

فرزانهٔ بنی‌هاشم «ابوطالب» رو به آنان کرد و با درایت و شهامت گفت:



براستی که چقدر باانصاف هستید؟! شما می‌خواهید فرزندتان را به من بدهید تا او را نگهداری کنم و احترام و اطعام نمایم امّا من پسرم را تسلیم شما دارم تا او را به جرم حقگویی و عدالتخواهی و آزادگی بکشید؟ آیا این خواستهٔ شما جوانمردانه و منصفانه است؟اگر راست می‌گویید شما نیز هرکدام فرزندتان را بیاورید تا من او را به قتل برسانم.

و آنگاه اینگونه درس‌آموز و شهامتمندانه سرود:

**منعنا الرّسول رسول المليك — ببيضٍ تلألأ كلمع البروق**

**اذود و احمی رسولَ المليک — حماية حامٍ عليه شفيق**

هان بهوش باشید که ما با شمشیرهای آخته‌ای که بسان آذرخش می‌درخشد، از پیام‌آور خدا قهرمانانه حمایت می‌کنیم و از حقوق و آزادگی او دفاع می‌نماییم. از او آنگونه جانانه دفاع می‌کنیم که حمایتگر پرمهر و دلسوز، دفاع خواهد کرد.

## ایمان «ابوطالب» و حمایت از پیامبر

بهر حال سخنان ارزنده و پرمحتوای جناب «ابوطالب» در دفاع از اسلام و پیامبر در قالب نثر و نظم بسیار است که همه نمایشگر اسلام و ایمان استوار و تزلزل‌ناپذیر او به خدا و پیامبر است،که برای نمونه برخی ترسیم می‌گردد:

**ألم تعلموا انا وجدنا محمّداً — نبياً كموسى خطَّ فى اوّل الكتب؟**

**أليس ابونا هاشمٌ شدّ ازره — و اوصى بنيه بالطّعان و بالحرب؟**

آیا براستی نمی‌دانید که ما محمّد را پیامبری بسان موسی یافته‌ایم؟

که نام بلندآوازه‌اش در آغاز همهٔ کتابهای آسمانی آمده است؟

مگر پدر والای ما «هاشم» نبود که کمر همّت خویش را محکم و استوار بست، و فرزندان خویش را به پیکار با نیزه و شمشیر در راه حق و عدالت سفارش کرد؟

۲ ـ در قصیدهٔ دیگری چنین می‌سراید:

**و قـــالوا لاحـمدٍ: انت امـرؤ       خلوف اللسان ضعیف السّبب...**

کفرپیشگان به «احمد» گفتند: تو مردی دروغگو هستی و در انجام خواسته‌هایت ناتوان خواهی بود و موفّق نخواهی گشت.

امّا هان! بهوش باشید که «احمد»، حق و عدالت را برای بشریّت آورده و دروغ و ناروایی نیاورده است.



۳-ونیز آن شخصیّت مدافع اسلام و حمایت‌کننده از آورندهٔ قرآن در مورد «صحیفه» که یکی از معجزات پیامبر است چنین می‌سراید:

**و قد کان من امـر الصّـحیفة عـبرة       متی ما یخبر غائب القوم یعجب...**

در مورد صحیفه درسی عبرت‌انگیز و پندآموز است که اگر مردم غائب بشـنوند، شگفت‌زده می‌شوند.

خداوند کفر و ناسپاسی آن بداندیشان را که از آن سخنگوی به حق و عدالت، کینه به دل گرفته بودند، محو ونابود ساخت و سرانجام فرزند رشید «عبداللّه» در میان ما مورد تصدیق قرار گرفت...

حق‌طلبان به او ایمان آوردند در حالی که بداندیشان قوم به او خشم گرفته و به ناروا او را سرزنش می‌کردند.

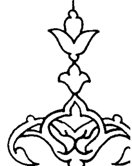
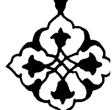
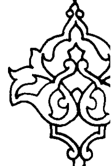
۴ ـ در سرودهٔ دیگری آن بزرگوار برادر قهرمانش «حمزه» را به پـیروی از پـیامبر و شکیبایی و پایداری در فرمانبرداری از او توصیه و تشویق می‌کند:

**صبراً ابا یعلی عـلی دیـن احـمد       و کن مظهرا للدین وُفّقتَ صـابراً**

**فـقد سـرّنی اذ قـلت أنك مـؤمن       فکن لرسول اللة فی اللّه نـاصراً**

هان ای «حمزه» در راه دین «احمد» آنگونه که می‌باید شکـیبایی پـیشه سـاز و پایداری، دین حق را اشکارساز که موفّق خواهی شد.

من غرق در شادمانی شدم، آنگاه که به ایمان خویش اعتراف کـردی. پس در راه خشنودی خدا یار و یاور پیامبر او باش.

۵ - و نیز این سروده از آن بزرگمرد حق‌طلب است که پادشاه خردمند «حبشه» را به یاری پیامبر و یاران او تشویق می‌نماید و چنین می‌سراید:

**تعلّم مليك الحبش انّ محمداً نبيٌّ كموسى و المسيح بن مريم**

هان ای پادشاه «حبشه» آگاه باش که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله همانند موسی و مسیح پیامبری است و برنامهٔ او همچون برنامهٔ آنان آسمانی است و هدایت و رهبریش بسان آن دو پیامبر خداست.

همهٔ این پیام آوران خدا مردم را به فرمان او راه نموده و از آفت‌ها نگاه می‌دارند. شما در کتاب آسمانی خویش او را به راستگویی می‌خوانید و می‌شناسید، نه کسی که بر اساس پندار سخن می‌گوید.

از این رو برای خدا همتا نگیرید و خالصانه اسلام بیاورید که راه حق روشن است و تیره و تار نخواهد بود.

۶ - و نیز آن مدافع بزرگ اسلام و قرآن و پیامبر اینگونه می‌سراید:

**لقد اكرم اللّه النّبى محمّداً فاكرم خلق اللّه فى النّاس احمد...**

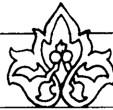
براستی که خداوند محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرامی داشت از این رو گرامی‌ترین و پرشکوه‌ترین بندهٔ خدا در میان مردم «احمد» خواهد بود. برای تجلیل او نام او را از نام خودش برگرفت و فرمود: صاحب عرش و آفریدگار هستی «محمود» است و این پیام‌آورش «محمّد».

۷ - و نیز این سرودهٔ پرمحتوا و سازنده از آن بزرگوار است که چنین می‌سراید:

**كذبتم و بيت اللّه نبزى محمّداً و لما نطاعن دونه و نناضلِ**

به خانهٔ خدا سوگند شما دروغ می‌گویید. آیا رواست که «محمّد» مورد هجوم ظالمانه و بی‌رحمانه قرار گیرد و ما در دفاع از او با نیزه‌ها و شمشیرها به پیکار برنخیزیم؟

آیا زیبنده است زنان و کودکان خویش را فراموش نساخته و او را یاری نکنیم.



تا در کنار او و اهداف الهی او به خون خویش درغلطیم و کشته شویم؟

سفید چهره‌ای که به برکت چهرهٔ پرشکوه و پرمعنویت‌اش از ابرها باران خواسته می‌شود. همان فریادرس یتیمان و پناهگاه بیوه‌زنان. همو که بینوایان و ناامیدان «بنی‌هاشم» به او پناه و امید می‌جویند و از رحمت و فزون‌بخشی او بهره‌ور می‌گردند.

هان ای کافران حق‌ستیز! مگر نمی‌دانید که فرزند قهرمان ما نزد ما راستگو و درست‌کردار است و ما به او ایمان داریم و به سخنان بیهودهٔ شمایان بهاء نمی‌دهیم؟

سپاس پروردگار، بندگان راکه به یاری خویش او را مورد پشتیبانی قرار داد و این دین حق را پیروزی و سرفرازی ارزانی داشت.

من برای یاری رساندن بر پیامبر و پیروزی او بپاخواهم خواست و به کمک سواران و نیزه‌ها از او دفاع خواهم نمود.

علاوه بر آنچه از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت، جناب «ابوطالب» در موارد دیگری نیز حمایت بی‌دریغ و پشتیبانی خلل‌ناپذیر خویش را از اسلام و آورندهٔ آن پیامبر گرامی با شهامت و اقتدار اعلان کرد و بر موضع حق‌طلبانه و شجاعانهٔ خویش تصریح نمود و بارها ایمان استوار خویش را در گفتار و کردار به اثبات رساند.

پرواضح است که اگر آن مرد بزرگ به اسلام و خدای یکتا و پیامبرش ایمان عمیق نداشت ،نمی بایست چنین موضعگیری‌هایی در زندگی داشته باشد و نمی‌بایست جان و ثروت و فرزندان و هستی خویش را در راه اسلام و پیامبر و یاری دین خدا به خطر افکند.

و این پندارکه حمایت بی‌دریغ و قهرمانانهٔ «ابوطالب» از پیامبر و راه و رسم توحیدی او ممکن است به انگیزهٔ خویشاوندی باشد، پنداری بی‌اساس است، چراکه آن حضرت جز «ابوطالب» هشت عموی دیگر نیز داشت، پس چرا تاریخ این حمایت‌ها و موضعگیری‌ها و موفقیّت‌های درخشان و افتخارآمیز را از آنان نشان نمی‌دهد؟ بلکه گاه به عکس نمایشگر موضعگیریهای ننگبار و تلاشهای خفت‌انگیز برخی از آنان همچون

«ابولهب»، بر ضدّ حق و عدالت و پیامبر خداست...؟آری،رازش این است که «ابوطالب» مرد ایمان و اسلام و مدافع حق بود امّا «ابولهب» در برابر پیامبر و دین او قرار داشت.



## ۲ ـ رحلت بزرگ‌بانوی جهان عرب

چرخ روزگار به گردش خویش ادامه می‌داد و سالها یکی پس از دیگری می‌گذشت در حالی که زندگی دخت فرزانهٔ پیامبر همچنان با رویدادهای تکاندهنده و حوادث حزن‌انگیز آمیختهٔ می‌گشت و او کودکی را پشت سر می‌نهاد و به سوی بهاران نوجوانی و جوانی گام می‌سپرد.

او در هشتمین بهار زندگی بود که ناگهان بافاجعه‌ای بزرگ روبرو شد. فاجعه‌ای که غم آن بر زندگی‌اش سایه افکند و اندوه جانکاه آن، بر قلب پرمهرش خیمه زد و حزنِ آن، دلش را آکنده ساخت. این فاجعهٔ غمبار، فاجعهٔ رحلت جانسوز مام گرانمایه‌اش خدیجه بود. همان مام اندیشمند و شایسته کرداری که با نگاهی سرشار از حزن و اندوه به دخت عزیز و کوچک خویش می‌نگریست، چراکه می‌دانست «زهرای»او بزودی به سوک مام پرمهر خویش خواهد نشست.

بانوی بزرگ حجاز در بستر رحلت افتاده و شبح مرگ بر او سایه افکنده بود، آخرین لحظات زندگی را می‌گذرانید که پیامبر بر او وارد شد و با مهر و بزرگواری همیشه فرمود:«خدیجه» رحلت تو بر ما گران است امّا هنگامی که بر بانوان برگزیدهٔ جهان هستی و دوستان همردیف خویش وارد شدی، سلام مرا به آنان برسان.

بانوی بزرگ حجاز پرسید: ای پیامبر خدا! آنان کیانند؟

پیامبر فرمود: «مریم» دختر عمران، «کلثوم» خواهر موسی، و «آسیه».

«خدیجه» گفت: به خوشی و مبارکباد، ای پیامبر خدا![۱]

---

۱ ـ طبق برخی روایاتی؛ این بانوی نامدار در بهشت در عقد پیامبر خواهد بود. به همین جهت پیامبر تعبیر

پیامبرگرامی خطاب به او می‌فرمود:

من دستور یافته‌ام که «خدیجه» را به اقامتگاهی پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا که از مروارید ساخته شده است، مژده دهم. اقامتگاهی که نه در آن سرو صدا و هیاهوی دنیاست و نه رنج و فرسودگی آن.

زمان به سرعت می‌گذشت، بانوی خردمند جهان عرب گریه می‌کرد و آه می‌کشید. «اسماء» به او گفت: شما که سالار زنان هستی و همسر پرمهر و باوفای پیامبر، و از آن حضرت مژدهٔ بهشت دریافت داشته‌ای، چرا گریه می‌کنی؟

او پاسخ داد: گریه‌ام برای آن است که دخت گرانمایه‌ام را ترک می‌کنم و شب عروسی‌اش درکنارش نیستم تا او را یاری کنم. دخترم نوجوان است، نگران آنم که در شب عروسی‌اش یار پرمهر و مشاور و مددکار دلسوزی نداشته باشد.

«اسماء» گفت: سرورم! من اینک با تو پیمان می‌بندم که اگر تا آن زمان زنده بودم بجای تو او را مادری کنم و آنگاه بود که بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» آرام و مطمئن، چشم بر هم نهاد و در سنّ شصت و سه سالگی جهان رابدورد گفت.

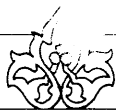
## ضربهٔ هولناک مرگ خدیجه

مرگ غمبار این بانوی بزرگ، ضربه‌ای هولناک بر پیکر پیامبر فرود آورد و قلب مقدّس او را آکندهٔ از حزن و اندوه ساخت بویژه که آن پیشوای بزرگ چندی پیش از مرگ خدیجه به سوگ عموی گرانقدر و مدافع بزرگ و نستوه خویش نشسته بود که این مصیبت نیز بر غم و اندوه او افزون گشت. به گونه‌ای که آن سال را ، سال اندوه نامید، چراکه دو یار پرمهر و دو پشتیبان پراقتدار خود را در آن سال از دست داده بود.

---

← به «ضرائرک» فرمود.

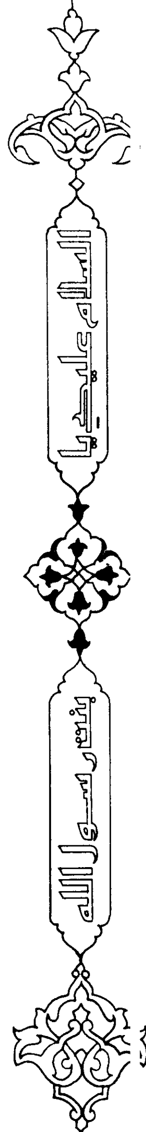
بحارالانوار ج ۱۹، ص ۲۴ به نقل از «من لایحضره الفقیه»



آن حضرت از سویی به سوک «خدیجه» نشست، به سوک بانویی که نه تنها همسر وفادار و پرمهرش بود بلکه نخستین ایمان‌آورندهٔ به خدا نیز بود.بانویی بود که پشتیبان پراقتدار پیامبر در فراز و نشیب زندگی به حساب می‌آمد و شخصیّت بزرگی بود که ثروت و دارایی بسیارِ خویش را برای پیشرفت اهداف اسلام و پیامبر به او هدیه کرد و نه تنها در میان زنان مکّه ،که در همهٔ جهان عرب بی‌نظیر بود.

آری خدیجه، جهان را بدرود گفت و پیکر او را در نقطه‌ای بنام «حجون» به خاک سپردند. پیامبر کنار قبرش آمد و پیش از به خاک سپاری او به قبرش فرود آمد در حالی که «فاطمه» دخت ارجمندش دامان پدرش، پیامبر را گرفته بود و دور پدر می‌گشت و می‌پرسید: پدر جان! مادرم کجاست؟وپیامبر پرسش او را بی‌پاسخ می‌گذاشت. او به سوی دیگران می‌رفت و از آنان سراغ مادر پرمهر خویش را می‌گرفت که در این هنگام «جبرئیل» فرود آمد و به پیامبر خبر داد که:

«پروردگارت به شما فرمان می‌دهد که سلام ما را به «فاطمه» برسان و به او بگو: مادرش «خدیجه» اینک در بهشت زیبا و پرطراوت خداست. در کاخی از مروارید که غرفه‌هایش از طلا و ستونهایش از یاقوب سرخ است و او درکنار «آسیه» و «مریم» دختر «عمران» و مادر «مسیح» است.

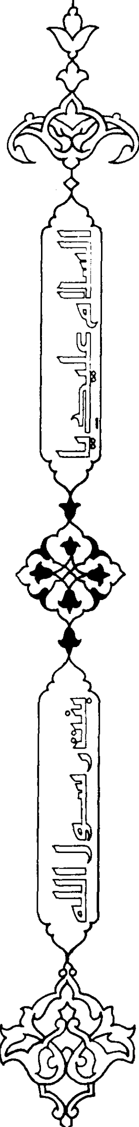



پیامبر، «فاطمه» را در آغوش گرفت و مورد محبّت قرار داد و پیام خدا را به او رسانید.

او گفت: پروردگارم سرچشمهٔ سلام و برکت و نعمت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمی‌گردد.

## سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر

آری مصیبت دیگری که بر قلب پیامبر فشار می‌آورد مرگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر، جناب «ابوطالب» بود.



همان مرد بزرگی که پس از رحلت نیای پیامبر، «عبدالمطّلب» کفالت و سرپرستی آن حضرت را ،که هشت ساله بود به عهده گرفت و تا پنجاه و سه سالگی ـ یعنی درست همانسالی که پیامبر را به سوگ خود نشانید ـ لحظه‌ای حمایت خویش را از آن حضرت دریغ نداشت.

این مردِ بزرگ در طول زندگی، خدمات شایانی به پیامبر نمود. خدماتی که هر کدام نشانگر ایمان و عظمت و فضیلت و شخصیّت والای اوست و راستی که اگر خدا او را در آغاز بعثت پیامبر و دعوت او به یاری اسلام و پیامبر بر نیانگیخته بود، بی‌تردید اسلام در آغاز حیات خویش از میان می‌رفت.

**و لولا ابــوطالب و ابــنه　　　لما مثل الّدین شخصاً فقاما**

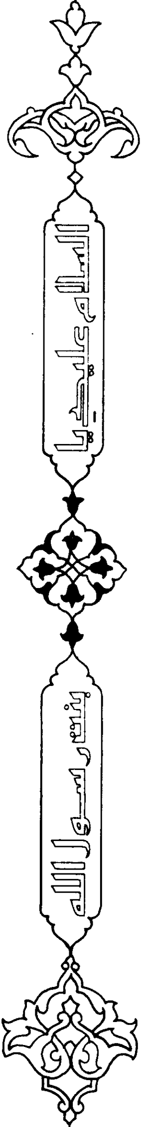
**فــهذا بــمكّة آوی و حــاما　　　و هذا بیثرب جسّ الحماما...**

اگر ابوطالب و فرزند رشید او نبودند، هرگز قامت برافراشتهٔ دین برپا نمی‌شد.

او در مکّه به آورندهٔ اسلام پناه داد و از او شایسته و بایسته حمایت کرد. و این در مدینه با آغوش باز به استقبال مرگ و شهادت شتافت تا خطرات سهمگین را از اسلام و پیامبر برطرف سازد.

خدا باران خِیرش را بر او بباراند که هدایت را در آغاز راه کمک کرد و به این خیر فراوان دهد که پایان شرافت‌ها و عظمت‌ها بود.

آری این دو حادثهٔ تکاندهنده در زندگی پیشوای بزرگ توحید و دگرگونی روند آن، اثری سرنوشت ساز نهاد، چرا که اگر رحلت «ابوطالب» پیش نمی‌آمد و پیامبر مدافع پراقتداری چون او را از دست نمی‌داد بسوی «مدینه» هجرت نمی‌فرمود و این پس از مرگ «ابوطالب» بود که آن حضرت به خوبی احساس کرد که دیگر یار و پشتیبان پراقتداری در مکّه ندارد و در میان عموها و بستگانش نیز کسی نیست که بتواند جای او را پر کند و نقش حسّاس و ی را به عهده بگیرد. درست است که عموی شجاع پیامبر «حمزه» نیز قهرمانی بزرگ بود و از حقّ و عدالت حمایت می‌فرمود امّا او نیز از موقعیّت



و اقتدار «ابوطالب» در مکّه بهره‌مند نبود و نمی‌توانست جای خالی او را برای حمایت از اسلام و پیامبر پُر کند.

امیرمؤمنان در سوک پدرش اینگونه سرود:

**اباطالب عصمة المستجير و غيث المحول و نور الظُّلَمِ**

**لقد هدّ فقدك اهل الحفاظ فصلّى عليك ولُىُّ النّعم...**

هان ای پدر! ای ابوطالب! که پناهگاه پناهندگان و پناه‌جویان بودی و باران رحمت در خشکسالی‌ها و نور در تاریکی‌ها...

مرگ تو مدافعان حق و عدالت را تکان داد و سست کرد. پس درود خدا و صاحب نعمت بر تو باد و خشنودی پروردگار ارزانی‌ات باد که برای پیامبر بهترین عمو بودی.(۱)

## ۳ـ در آستانهٔ هجرت

پیامبر پس از رحلت غمبار بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» و عموی غیرتمند و باایمانش «ابوطالب» که دو یار پراقتدار و پشتیبان مؤثّر خویش را از دست داد، به فرمان خدا تصمیم گرفت، شبانه مکّه را ترک گوید و با هجرتی تاریخی و تاریخساز، صفحهٔ جدیدی را بگشاید.

شب حرکت از مکّه که به «ليلة المبيت» شهرت یافت، پیامبر گرامی به شهسوار بزرگ اسلام، علی علیه‌السلام دستور داد تا به فرمان خدا در بستر او بخوابد و خود آمادهٔ هجرت از مکّه شد.

علی علیه‌السلام آن شب تاریخی را که حدود چهل یا چهارده تن از سفّاک‌ترین جنگاروان جبهه شرک ،بر گرد خانهٔ پیامبر حلقه زده بودند و تصمیم داشتند با هجوم بموقع به اقامتگاه آن حضرت او را با شمشیرهای کینه و تعصّب جاهلی از پا درآورند، در جایگاه

---

۱ ـ الکنی و الألقاب

پیامبر خوابید و پیشوای بزرگ اسلام پس از خروج موفّقیّت‌آمیز از خانه و حلقهٔ محاصرهٔ دشمن، بسوی غار «حرا» رفت تا از آنجا بسوی مدینه حرکت نماید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» در این بحران پیچیده در خانه ماند و هر لحظه در انتظار هجوم ناجوانمردانهٔ دشمن بسر برد و در همان حال شاهد هیاهو و جنجال و بافته‌های شرک‌آمیز و کفرآلود آن تیره‌بختان بر ضدّ پدرش، پیامبر بود.





خدا می‌داندکه در آن شب سخت و بیادماندنی چه وحشت و دلهره‌ای بر وجود گرانمایه‌اش سایه افکنده بود، چراکه‌اوگرچه نوجوان بود امّااز درایت و هوش سرشاری بهره‌ور بود ، هم آن موقعیّت حسّاس و پرخطر را به خوبی درک می‌کرد و هم از خشونت و سنگدلی شرک‌گرایان کوردل به خوبی آگاه بود و بدین جهت بدترین احتمالات در نظرش نزدیکترین آنها بشمار می‌رفت و خطرات سهمگین هر لحظه در برابر چشمانش رژه می‌رفت.

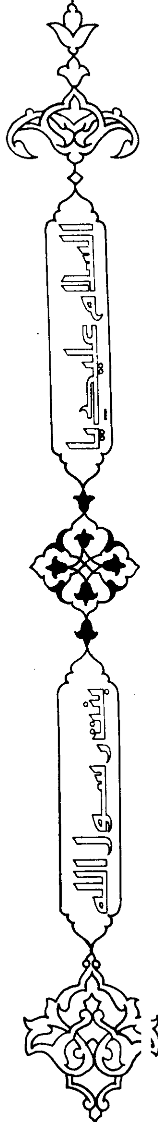
## در راه مدینه



آن شب را دخت سرفراز پیامبر با اعتماد به خدا به سحر آورد و درست نزدیک سپیده‌دم بود که آن دژخیمان سیاهکار بسان گرگ‌های گرسنه و سگ‌های درنده با شمشیرهای آخته به خانهٔ پدرش هجوم آوردند و یک راست به بستری که پیامبر در آنجا استراحت می‌کرد، یورش بردند امّا ناگهان با قهرمان جوانمرد عرب و اسلام، امیرمؤمنان روبرو شدند که عبای پیامبر را بر چهره کشیده و بر جایگاه او خفته بود.

اینجا بود که بافته‌های ذهنی آنان غلط از کار درآمد و با حال ناامیدی و احساس شکست خفّت‌بار، خشمگین از خانه خارج شدند، به گونه‌ای که چیزی نبود که از شدّت کینه و خشم منفجر گردند.

آری، آن ساعات در حقیقت سخت‌ترین و هراس‌انگیزترین ساعات و لحظاتی بود که بر فاطمه علیها السلام گذشت و ای کاش که جریان به همانجا پایان می‌پذیرفت. امّا چنین

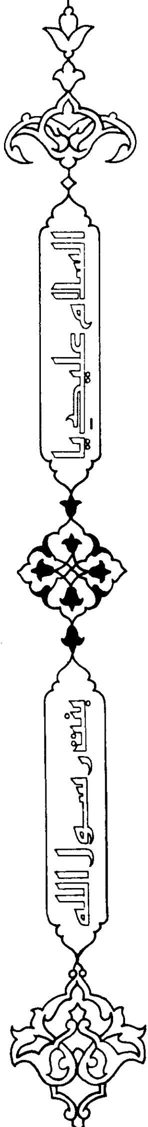


نشد بلکه کینه‌ها و دشمنی‌های کور کافران و مشرکان خودکامه و استبدادگر بسان آتش‌های زیر خاکستر در اندرون سینه‌ها انباشته ماند و آنگاه که امیرمؤمنان بر آن شد تا به دستور پیامبر و پیام او، «فاطمه» دخت سرفراز او و چند بانوی «فاطمه» نام دیگر را، که هم از خاندان بنی‌هاشم و هم از نزدیکان پیامبر بودند، از مکّه خارج ساخته و بسوی مدینه حرکت دهد، دشمن بداندیش آن کاروان کوچک را پی گرفت و در پهندشت خشک و سوزان حجاز آن را محاصره کرد و راه را مسدود ساخت و از هجرت آنان بی هیچ دلیل و برهانی جلوگیری نمود.

دگرباره شرایطی سخت پیش آمده ، و ترس و وحشت بانوان را فرا گرفته بود و چیزی به پدید آمدن حوادث ناگوار و سخت نمانده بود که الطاف خدا بر بندگان شایسته کردارش فرود آمد و شهامت وصف‌ناپذیر علی علیه‌السلام از رخدادهای تلخ و مصیبت‌بار مانع شد. او در برابر دشمن، قهرمانانه قامت برافراشت و به یاری خدا همه را از شرارت دشمن نجات داد...

سرانجام بانوان «فاطمه» نام و دخت سرفراز پیامبر به مدینه رسیدند.[1] پیامبر پیش از رسیدن آنان، به آن شهر وارد شده، و در انتظار آنان در دروازهٔ شهر توقّف فرموده بود تا آنان به اوبپیوندند.با رسیدن آنان، پیامبر گرامی نیز حرکت کرد و همگی وارد مدینه شدند. هر کس در نقطه‌ای مکان گزید و پیشوای بزرگ توحید به خانهٔ «ابوایّوب» انصاری وارد گردید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» نیز دست در دست پدر پرمهر و پراقتدارش در آنجا فرود آمد و از سوی مادر «ابوایّوب» که زنی بامحبت و باتجربه بود مورد استقبال قرار گرفت.

۱ ـ در این کاروان نور، علاوه بر «فاطمه» دخت گرانمایهٔ پیامبر، «فاطمه بنت اسد» مادر امیرمؤمنان و «فاطمه»، دختر «زبیر بن عبدالمطلب» نیز حضور داشتند و به همین جهت به کاروان «فاطمه»ها شهرت یافت.



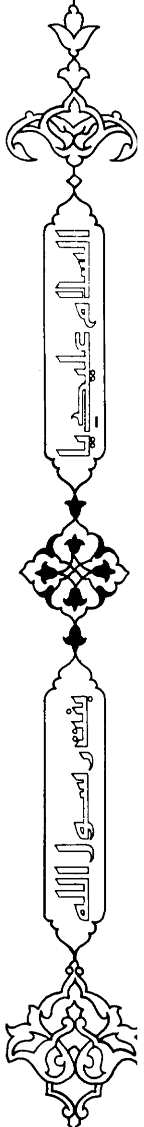

## و اینک پس از آن همه رنجها

فاطمه علیها السلام پس از تحمّل سختی‌ها و رنجها و مشاهدهٔ رخدادهای دردناکی چون:
مرگ جانسوز مادر،
هجرت پرخطر و سرنوشتساز پدر،
یورش بی‌رحمانه و وحشیانهٔ دشمن کینه‌توز به خانهٔ پیامبر،
هجرت خطرخیز و پرفراز و نشیب خودش بسوی مدینه،
تعقیب کاروان کوچک او و محاصره‌اش بوسیلهٔ دشمن و دیگر رنجها و مشکلات،
سرانجام زندگی آرامی را زیر سایهٔ پدر آغازکرد امّا آیا براستی دردها و رنجها و حوادث تکاندهنده به پایان رسیده بود؟

پاسخ این بود که هرگز! بلکه مدینه نیز آرامش پیش از طوفان را می‌گذرانید و زمان، آبستن حوادث پیاپی و مشکلات شکننده دیگری بود، چراکه هنوز یکسال از هجرت پیامبر نگذشته بود که شرک‌گرایان مکّه گرد آمدند و تصمیم گرفتند برای پیکار با توحید و پیشوای بزرگ آن، بسوی مدینه حرکت کنند.

در آن شرایط حسّاس بود که فرشتهٔ وحی فرود آمد و پیامبر را از نقشهٔ شوم دشمن خیره‌سر و تجاوزکار آگاه ساخت. به همین جهت پیامبر به همراه یاران توحیدگرای خویش و مهاجران از بند رستهٔ مکّه که به او پیوسته بودند، از مدینه، پایگاه توحید و تقوا حرکت کرد تا پیش از رسیدن نیروی شرک به دروازه‌های شهر با آنان روبرو شود.

سپاه توحید در میان راه مدینه و مکّه در منطقه‌ای به نام «بدر» اردو زد و خود را برای جهاد در راه خدا و دین و دفتر او آماده ساخت و با اینکه نیروهای تجاوزکار شرک و کفر، سه برابر بود، خداوند پیروزی درخشانی نصیب مؤمنان فرمود و آنان با تحمیل شکست خفّتباری به مشرکان به فرماندهی پیامبر خدا ،با پیروزی وصف‌ناپذیری به مدینه باز آمدند.



## ۴ـ فاطمه علیهاالسلام در روز «احد»

پس ازگذشت سیزده ماه از پیکار عقیدتی و پیروزمندانهٔ «بدر»، نبرد «احد» رخ داد و در این صحنه خونبار بود که بیش از هفتاد نفر از یاران شایسته و برگزیدهٔ پیشوای بزرگ توحید که جناب «حمزه» در صدر آنان قرار داشت، در بستر شهادت آرمیدند و همه را در سوک خود نشاندند.

در این جنگ بود که پیشانی مقدّس پیامبر گرامی شکست و دندانهایش هدف سنگ‌اندازی‌های دشمن حق‌ستیز قرار گرفت. خون چهرهٔ مبارک و دهان و محاسن شریف او را فراگرفت بطوری که خون بسان رنگ ، در محاسن آن حضرت لخته بست.

درست در آن شرایط حسّاس و لحظات دشوار بود که شیطان با رساترین صدای خویش به گونه‌ای که درگوش مسلمانان مبارز و مردم مدینه طنین افکند، نعره‌ای دروغین سر داد که: «هان ای مردم! محمّد کشته شد و کار اسلام به پایان رسید.»

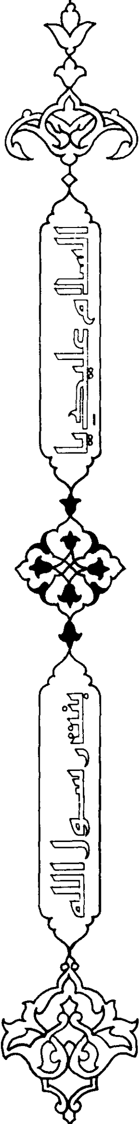
اینجا بود که دلها در میدان نبرد مضطرب گردید و اراده‌ها متزلزل شد. گروهی پا به فرار نهادند و تنها ایمان‌آوردگان راستین بودند که تا پای جان ماندند و از شرف و آزادگی اسلام دفاع کردند.

امواج این تزلزل واضطراب از میدان گذشت و دامنهٔ آن به مدینه، فرودگاه وحی و پایگاه عدل و آزادی‌رسید وآنجا نیز دلهره وتزلزل کمتر از خط مقدّم نبود.

«صفیّه» دخت آزادهٔ بنی‌هاشم و عمّه پیامبر و خواهر «حمزه»به همراه محبوبهٔ خدا و پیامبر فاطمه علیهاالسلام به سوی میدان خونین «احد» حرکت کردند.

دختر پیامبر در حالی حرکت می‌کردکه دست‌ها را روی سر نهاده بود و از ژرفای جان فریاد می‌زد و بانوان هاشمی نیز هماهنگ بااو راه میدان «احد» را پیش گرفتند.

هنگامی که «فاطمه» و صفیّه به میدان «احد» رسیدند شعله‌های آتش جنگ فروکش کرده بود، گروهی از یاران به خون خفته بودند و گروهی زخمی گشته و پیامبر مهر



وعدالت در تلاش برای گردآوری پیکرهای به خون خفتهٔ یاران و در جستجوی گمشدگان بود که در مسیر خویش ناگهان به قربانگاه «حمزه» رسید و با پیکر به خون خفته و مثله‌شده و شرایط وصف‌ناپذیر او روبرو گردید.

سپاه شرک و استبداد، زشت‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین «مثله» را در مورد او مرتکب شده بود، از سویی انگشت دست‌ها و پاهای آن یکّه‌تاز میدان نبرد را بریده بودند و از دگر سو استخوانهایش را شکسته بودند. هم بینی و گوشها و اعضاء تناسلی آن قهرمان شکست‌ناپذیر را از پیکرش ،با قساوتی باورنکردنی جدا کرده بودند،و هم شکمش را دریده و جگرش را بیرون آورده و او را در شرایطی تکاندهنده رها کرده بودند.

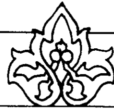
این منظرهٔ رقّت‌انگیز و دردآور،قلب پرمهر پیامبر را سخت جریحه‌دار ساخت، چرا که نشانگر شدّت کینه و شکنجه و انتقامکشی مشرکان از عموی دلاور پیامبر بود. از همان قهرمانی که هماره یار و پشتیبان پیامبر و اهداف بلند و عادلانهٔ او بحساب می‌آمد.

خشم و اندوه عمیق، سراسر قلب پیامبر را پوشاند و آن حضرت را با آن همهٔ شکیبایی و پایداری و گذشت، دگرگون ساخت. در همان شرایط سخت بود که بناگاه عمّه‌اش «صفیه» و دخت سرفراز و پرشهامتش فاطمه علیها السلام از راه رسیدند.

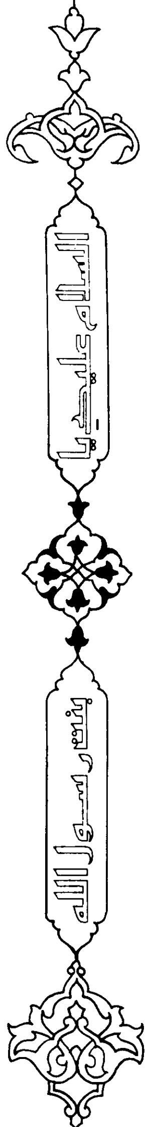
پیامبر به سرعت با عبای خویش پیکر غرق در خون حمزهٔ شهید را پوشانید و کوشید تامواضع مثله شده، نمایان نباشد و چشم بانوان هاشمی به آن منظره رقّت‌انگیز و دردناک نیافتند.

«صفیه» و فاطمه علیها السلام دوان دوان خود را به پیامبر و به جسد به خون خفتهٔ «حمزه» رساندند و به‌گریه و ناله پرداختند و خود پیامبر مهر نیز با آنان همکاری و همیاری نمود و در سوک حمزه گریه سر داد و اشک‌ها ریخت.

پس از گریه‌ای طولانی درکنار پیکر «حمزه»، «فاطمه» سربلند کرد و بر چهره پدر نگریست امّا دریغ و درد که پیشانی پیامبر را مجروح دید و خونها راکه بر چهرهٔ نورافشان و محاسن شریف آن حضرت لخته شده بود، نظاره کرد.گویی توجّه به پیکر



غرقه به خون «عموی گرانقدرش» او را فرصت نداده بود تا بر چهرهٔ پدر بنگرد. به همین جهت با دیدن آن منظرهٔ غمبار، فریادی دردآلود سر داد و به شستشوی چهرهٔ پدر و پاک کردن خونها از آن سیمای نورافشان پرداخت و در حالی که خونها را می‌زدود، می‌فرمود: خشم خدا بر کسانی که چهرهٔ نورافشان پیامبر خدا را خون‌آلود نموده‌اند، هر لحظه افزون باد.



## دو یار پرشور پیامبر

آری بانوی بانوان، خونها را از رخسار نورافشان پدر، پاک می‌نمود و امیرمؤمنان با سپر خویش آب می‌ریخت و «فاطمه» را یاری می‌کرد. آن گوهر بی‌همتای جهان هستی دید جریان آب و شستشو، خونریزی را بیشتر می‌کند به همین جهت در پی چاره‌اندیشی خویش تکّه حصیری آورد و آن را با شرایط خاصّی سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد تا خون بازایستد و چنین شد که خون بند آمد.

شما خوانندهٔ گرامی با مطالعهٔ این سطور و به یاد آوردن آن منظرهٔ غمبار آیا می‌اندیشی که بر دخت سرفراز پیامبر چه گذشت؟ روشن است که اندوهی عمیق و ترس و دلهره‌ای شدید گسترهٔ قلب پرمهر و آگاه او را که از همگان نسبت به مقام والای پیامبر آگاه، عارف، حق‌شناس و پرمهرتر بود، فراگرفته بود.

جریان تکاندهندهٔ «احد» به پایان رسید و امیرمؤمنان به خانه بازگشت و شمشیر ظلم‌ستیز و ستم‌سوز خود را به «فاطمه» داد و فرمود:

بانوی من! این شمشیر را بگیر که امروز مرا یاری کرد و مورد تصدیقم قرار داد. و آنگاه به سرودن این اشعار شورانگیز و حماسی و درس‌آموز پرداخت:

**أفاطم هاكِ السّيف غيرذميم  فلست برعديدٍ و لابلئيمٍ**

هان «فاطمه» جان! بیا و این شمشیر ستم سوز را که در خور سرزنش نیست بگیر و بدان که من قهرمان متزلزل و یا کوته‌نظر و پستی نخواهم بود.

بانوی من! به جان خودم سوگند که در یاری پیامبر خدا و در راه فرمانبرداری از پروردگارآگاه به امور بندگان، وظیفهٔ خویش را آنگونه که شایسته بود، انجام دادم.و جز پاداش پرشکوه خدا و خشنودی و نعمت بی‌کران او در بهشت، در اندیشهٔ چیزی نیستم.

فاطمه جان! من مردی بودم که هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌گشت و اوج می‌گرفت به پامی‌خاستم بی‌آنکه ذره‌ای سزاوار نکوهش باشم.

من بودم که فرزند شرارت‌پیشهٔ «عبدالدّار» را هدف گرفتم و او را با شمشیری آبدیده و آخته که مغز استخوانها را می‌شکافت، زخمی و زمین‌گیر ساختم.

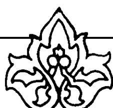
آنگاه او را بر روی شنهای بیابان بجای نهادم و یاران و نزدیکانش که همگی غرق در یأس و ناامیدی گشته و زخم برداشته بودند، پراکنده و تار مار شدند.

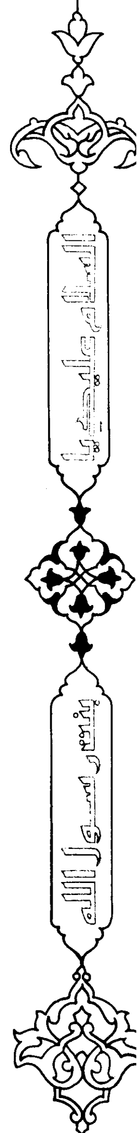
من بودم که شمشیر آخته وستم‌سوز خویش را در دستم بسان شعلهٔ آتش یا صاعقه‌ای مرگبار تکان می‌دادم و گردنها و استخوانها و کمرها را بوسیلهٔ آن قطع می‌نمودم.

من همچنان به پیکار خویش ادامه دادم تا خدای عادل گروه تجاوزکاران را پراکنده ساخت و سینهٔ بردباران و قهرمانان شکیبایی را شفا بخشید.

و اینک بانوی من! خونهای مشرکان تجاوزکار را از شمشیر ستم‌ستیز من بزدای، چرا که این همان شمشیری است که به دودمان «عبدالدّار» حرارت و سوزانندگی دوزخ را نوشاند.

در این لحظات بود که پیامبر از راه رسید و فرمود: «فاطمه» جان! شمشیر شوی گرانمایه‌ات را بگیر که راستی در میان نبرد وظیفهٔ بزرگ خویش را به عالی‌ترین صورت به انجام رسانید و خداوند بدست توانای او سردمداران شرارت‌پیشهٔ قریش را نابود ساخت.





## یک دروغ رسوا

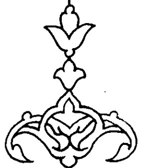
در سطور گذشته این بحث از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که فاطمه عليها السلام پس از فروکش نمودن آتش جنگ به میدان «احد» رسید و هنگامی که دیدگانش به چهرهٔ نورافشان پدر افتاد و زخمها و خونها را نظاره کرد، با قلبی اندوهگین امّا درایت و توانمندی بسیار به شستشوی خونها از چهرهٔ پدر پرداخت و تکّه حصیری را سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد.

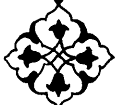
این نکته حقیقتی است که آن را مورّخان نوشته‌اند و درست هم بنظر می‌رسد امّا در روزگار ما برخی این واقعیّت را گرفته و بهانه‌ای برای اهداف شوم و سوژه‌ای برای نمایشنامه‌های زشت خویش ساخته و با وقاحت و اصرار بسیار نوشته‌اند که:«فاطمه در میدان پیکار حاضر می‌شد و به پانسمان و درمان مجروحان جنگ می‌پرداخت.»

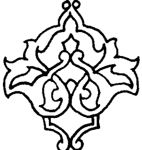
راستی من نمی‌دانم هدف این بداندیشان یا اشتباه‌کاران از ترویج این نارواها و پخش و نشر این بهتان‌ها چیست؟

آیا بر آنند تا شکوه معنوی و قداست و پاکی دخت سرفراز پیامبر فاطمه عليها السلام را لکه‌دار سازند؟ یا بر این اندیشه‌اند که با این بافته‌ها و ساخته‌ها، راهی برای اختلاط زن و مرد بیابند؟

اگر بپذیریم که «نسیبه» دختر «کعب» در پیکار «احد» در گوشه‌ای حضور یافت و زخمهای مجروحان پیکار را پانسمان نمود. این بدان مفهوم نخواهد بود که ما به خود اجازه دهیم تا دخت پیامبر فاطمه عليها السلام را که در عفاف و حیاء و پاکی و قداست سرآمد عصرها و نسلها و سالار زنان گیتی بود، همانند کارمندان بیمارستانها و پرستاران درمانگاه‌ها و زنانی به شمار آوریم که در مؤسّسات درمانی خدمت می‌کنند. به هر حال هدف از ساختن و پرداختن و پراکندن چنین دروغها چیست؟ و دلیل این گونه نویسندگان و گویندگان کدامست؟ من نمی‌دانم! شاید آنان برای دروغ خویش توجیهی نیز تراشیده باشند که ما از آن بی‌خبریم!







## ۵ـ مشکلات در خانهٔ پدر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهرهٔ زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر تیره می‌ساخت، این بود که آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها به برخی از زن‌پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیّت و عقدهٔ حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبت‌ها و برتریها و شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام حسد می‌ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می‌کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی‌همتای خویش را زیر باران عواطف واحساسات و الطاف بی‌همانند خود می‌گیرد و بی‌نظیرترین مهرها و محبّت‌ها را نثار او می‌کند. درست اینجا بود که شعله‌های حسد آنان زبانه می‌کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را بگونه‌ای بروز و ظهورمی دادند.

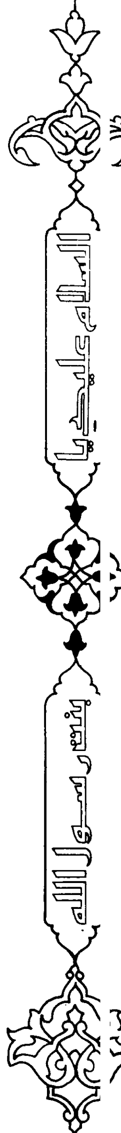
علاّمهٔ «مجلسی» از امام صادق علیه‌السلام در این مورد آورده است که:روزی پیامبر وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه‌اش فریاد می‌کشد که، «ای دختر خدیجه! به خدا قسم تو می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!»او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر!!

پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه علیهاالسلام به چهرهٔ نورافشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگان فروبارید امّا لب نگشود. پیامبر پیشتر رفت و فرمود: دخت گرانمایهٔ محمّد! چرا گریه می‌کنی؟

او در پاسخ پدر گفت: «عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد...

پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود: هان ای «حمیرا» بس کن ،بس، و از روش خویش دست بدارکه خداوند در بانوی پرمهر و بامحبّتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود.

خدا از او به من فرزندانی چون: «طاهر» ، «قاسم» ، «رقیّه»، «امّ کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته وفرزندی برای من نزاده‌ای.



آری متأسّفانه «عایشه» موضعگیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» علیهاالسلام از خود به نمایش نهاد و این رویارویی‌ها نشانگر حسادت و کینه‌توزی ژرف و ریشه‌دار اوست. به گونه‌ای که از دیگر همسران پیامبر هرگز نه چنین رویارویی‌ها و موضعگیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد.

از آن جمله:

۱ ـ به هنگامهٔ مطالعهٔ ماجرای غمبار «فدک» خواهی خواند که:همین بانو در برابر پدرش «ابی‌بکر» بناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی‌گذارند تا بدینوسیله دخت گرانمایهٔ پیامبر را از ارث پدرش محروم سازد.

۲ ـ و نیز از لغزش‌های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسّم کرد.

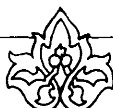
۳ ـ و در بخش‌های آینده کتاب خواهد آمد که دخت ارجمند پیامبر به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازهٔ ندهد تا در واپسین ساعات زندگی‌اش در این سرا در کنار بسترش حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهّرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است.

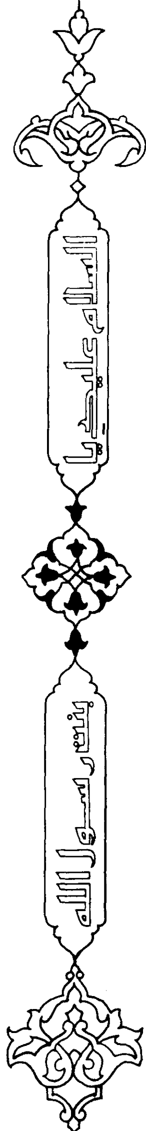
و می‌دانیم که پیامبر فرمود:**«انّ اللّه یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها.»**

«خداوند با خشم فاطمه خشمگین می‌گردد و با خشنودی او خشنود.»

یادآوری می‌گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همهٔ دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه»، از پیامبر گرامی بودند و نه از شوهر دیگر، و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می‌کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همهٔ آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی بودند.

و ما اینک برای پرهیز از گستردگی بحث از آن می‌گذریم و شاید در فرصت‌های آینده و کتاب‌های دیگر نکاتی را که در این مورد در خور تحقیق و بررسی است طرح نماییم.






## ﴿ بخش پنجم ﴾

# دخت گرانمايهٔ پيامبر در آستانهٔ ازدواج

- ۱ ـ آغاز زندگی مشترک
- از دانشگاه وحی و رسالت
- راز دل
- احياء حقوق زن
- تصميم تاريخساز فاطمه عليها السلام
- يک ازدواج نمونه
- صفا و راستی خالص و صدها درس ديگر
- در آسمانها
- وه چقدر زيبا و پرشکوه!!
- بسوی بازار برای خريد
- ۲ ـ سند آسمانی يا «مهريّه» حقيقی فاطمه عليها السلام
- ۳ ـ مراسم عروسی و مقدّمات آن
- اطاق برترين دختر دنيا
- ايثاری بی‌نظير
- درود برآن دست پربرکت
- انگيزهٔ اين همه احترام
- کاروان عروسی دخت بهشت
- اين امانت من نزد توست
- ۴ ـ سال ازدواج و ديدگاه‌ها
- ۵ ـ چگونه؟
- نکتهٔ تاريخی ديگر



# ۱ ـ آغاز زندگی مشترک

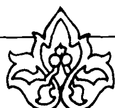
دخت سرفراز پیامبر، تنها نُه بهار از بهاران زندگی را پشت سر نهاده بود امّا هم از رشد و کمال و شکوه و وقار وصف‌ناپذیر جسمی برخوردار بود و هم از همان آغاز کودکی از نظر فکری و هوشمندی و خرد، امتیازات بسیاری داشت.

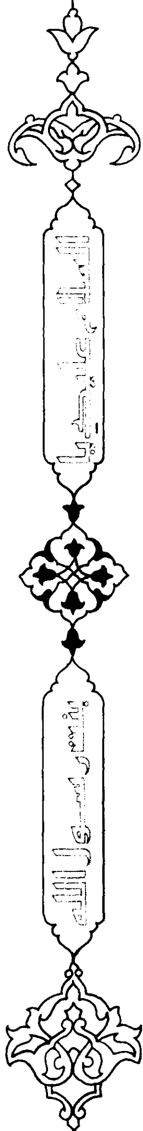
آفریدگار هستی هم خرد کامل و هوش سرشار و درایت وصف‌ناپذیری به او ارزانی داشته بود و هم کامل‌ترین بهره و نصیب از زیبایی و جمال را از نظر آفرینش و وراثت، به او عنایت فرموده بود، به همین دلیل موهبت‌های خدا به او فراوان بود و برتریها و ویژگیهای وصف‌ناپذیر موروثی و اکتسابی او بی‌شمار. و همین امتیازات فراوان او را از هر زن و دختری در جهان هستی، برتر می‌ساخت.

## از دانشگاه وحی و رسالت

از فرهنگ مذهبی و دینی و ادبی دخت فرزانهٔ پیامبر هر چه گفته شود یا به قلم آید اندک خواهد بود و قطره‌ای از اقیانوس بی‌کرانه. در آیندهٔ نزدیک روشن خواهد شد که آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها، داناترین و برترین بانوی جهان هستی است.

تاریخ جهان بانویی بسان «فاطمه» که در فرهنگ وادب و دانش و بینش ژرف، به آن اوج و منزلت پرکشیده باشد، به خود ندیده است. و این در حالی است که می‌دانیم آن





فخر زنان عصرها و نسلها نه به آموزشگاهی گام نهاد و نه از دانشکده‌ای فارغ‌التّحصیل گشته بود ، بلکه تنها در آموزشگاه شخصیّت‌ساز رسالت درس خوانده و از دانشگاه وحی و نبوّت فارغ‌التّحصیل گشته است.

با این بیان جای شگفت ندارد که بسیاری از بزرگان ویاران پیامبر به خواستگاری او شتابند و از پیامبر خدا بخواهند که افتخار پیوند با خاندان وحی و رسالت و دخت فرزانهٔ او را به آنان بدهد و پیامبر خدا نیز از همهٔ آنان عذرخواهی کند و بگوید:

«کار ازدواج دخترم «فاطمه» با خداست، نه دیگری ،اگر او بخواهد و صلاح بداند که او را به ازدواج کسی درآورد، چنین خواهد کرد و من به انتظار پیام خدا خواهم بود.»

در این رابطه «شعیب بن سعد مصری» درکتاب خویش «الرّوض الفائق» می‌نویسد:

هنگامی که خورشید جهان‌افروز سیمای فاطمه عليها‌السلام در آسمان صاف و پاک رسالت درخشیدن آغاز کرد و ماه کمال او در افق شکوه و عظمت به نورافشانی «بدر» رسید، همهٔ اندیشه‌ها بسوی آن گرانمایه، جذب شد و دیدگان خوبان و شایستگان آرزوی تماشای جمال جهان‌آرای او را کرد. بزرگمردان مهاجر و انصار هرکدام به خواستگاری او شتافتند امّا پیامبر که دل درگرو فرمان خدا و خشنودی او داشت به آنان «نه» ، گفت و فرمود: بدانید که من در این مورد نیز درانتظار فرمان خداخواهم بود.

**«انّی انتظر بها القضاء.»**

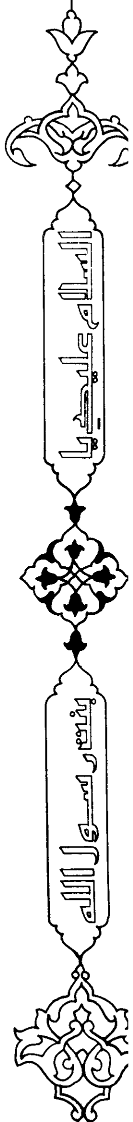
از جملهٔ خواستگاران «عمر» و «ابوبکر» بودند که پیامبر به آنان فرمود:

«دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است.»

«عبدالرّحمن بن عوف» نیز از جملهٔ خواستگاران بود که پیامبر با بی‌اعتنایی بسیار از او روی گردانید و به او پاسخ نداد.

باعنایت به سخن پیامبر گرامی که در برابر خواستگاران فرمود:

«دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است »،این واقعیّت روشن می‌شود که:آن دیدگاه تاریخی که ولادت «فاطمه» را پنج سال پیش ازبعثت عنوان می‌کند، یک دیدگاه



ساختگی و دروغین است، چراکه اگر چنین بود فاطمه عليها السلام آن روز عمر مبارکش به مرز هیجده رسیده بود ـ همانگونه که برخی به این مطلب تصریح کرده‌اند ـ و با این بیان چگونه دختر هیجده ساله هنوز کوچک است؟ در حالی که خود پیامبر گرامی با «عایشه» که بیش از ده سال نداشت ازدواج کرد و او را کوچک نشمرد. امّا اینک دختر جوان و هیجده سالهٔ خویش را برای ازدواج کوچک می‌شمارد و هنوز در او صلاحیّت ازدواج نمی‌بیند؟

افزون بر آنچه گذشت، اگر براستی مطلب همانگونه است که برخی می‌پندارند و فاطمه عليها السلام پنج سال پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشوده است، باید سنّ او در همان مکّه و پیش از هجرت بسوی مدینه میان شانزده تا هفده سال باشد، چراکه پیامبر پس از بعثت ده سال در مکّه بود... و این دوران بهترین دوران ازدواج است. اینک این سؤال مطرح است که چرا هیچ کس در «مکّه» از «بنی هاشم» گرفته تا دیگران از دخت فرزانهٔ پیامبر خواستگاری نکردند؟ و بگونه‌ای این مسئله در آنجا گذشت که در هیچ کتاب و اثری نیز، این پندار راه نیافت و شنیده نشد؟

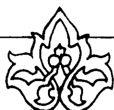
صاحب «کنزالعمّال» در کتاب خویش از «انس بن مالک» آورده است که: روزی ابوبکر نزد پیامبر آمد و در برابر آن حضرت نشست و عرض کرد: ای پیامبرخدا! شما بهتر از هرکس از دلسوزی و خیرخواهی من و سبقت در اسلام و دیگر کارهایم آگاهی... آیا اینگونه نیست؟

پیامبر فرمود: انگیزه‌ات از این سخن چیست؟

گفت: از شما تقاضا می‌کنم «فاطمه» را به ازدواج من در آورید.

پیامبر گرامی سکوت برگزید، یا از او روی گردانید.

«ابوبکر» بازگشت و نزد «عمر» رفت و گفت: رفیق نابود شدم و خویشتن را تباه ساختم.



«عمر» پرسید: چرا مگر چه شده است؟

گفت: به منظور خواستگاری دختر پیامبر نزد او رفتم امّا پیامبر از من روی گردانید.

«عمر» گفت: تو همین جا باش تا من نزد آن حضرت بروم و همان را که تو خواستی برای خویش بخواهم.او، شتابان بر پیامبر گرامی وارد شد و پس از نشستن در برابرآن حضرت از دلسوزی و خیرخواهی و اسلام و ایمان خویش سخن به میان آورد. پیامبر خطاب به او فرمود: منظورت از این سخنان چیست؟

گفت: ای پیامبر خدا «فاطمه» را به ازدواج من درآورا!

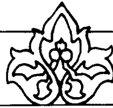
پیامبر از او نیز روی گردانید. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: دریافت من این است که پیامبر خدا در مورد ازدواج دخترش «فاطمه» در انتظار فرمان خداست.

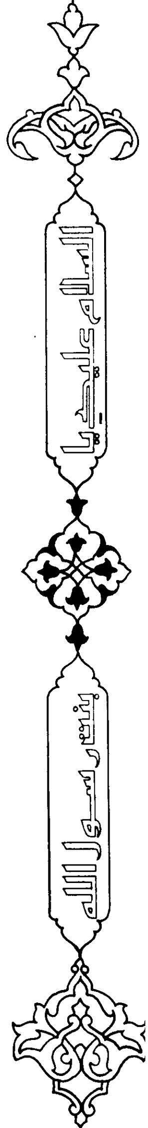
«هیثمی» در «مجمع الزوائد» آورده است که:

«عمر و ابوبکر» هر کدام دختر خود را برای خواستگاری «فاطمه» نزد پیامبر گسیل داشتند و هر کدام از آنان به دستور پدر خویش نزد پیامبر شتافته و از دخت سرفراز او خواستگاری کردند ،امّا پیامبر در برابر درخواست آنان فرمود: در انتظار فرود فرمان خداست و باید دستور او برسد. و آنان آرزو کردند که کاش چنین تقاضایی نکرده بودند.

واقعیّت این است که پیامبر دوست نداشت که به صراحت در برابر همگان بگوید که فاطمه علیهاالسلام را برای تنها جوانمردی که همتا و همشأن اوست نگاه داشته است. و نیز نمی‌خواست به صراحت به خواستگاران بگوید که آنان همتا و همشأن دخت فرزانهٔ او نیستند و یا در برابر تقاضا و اصرار آنان یک مرتبه پاسخ دهد که «فاطمه» در سطح بسیار بالاتر و والاتری قرار دارد که آنان بتوانند با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمایند.

آری پیامبر بر این اندیشه بود که باید کارها بر روال عادی و طبیعی خویش جریان یابند و بر این اساس به موقع حقایق را خواهد گفت.





## راز دل

بنا به روایتی، امیرمؤمنان پس از هجرت به مدینه در خانهٔ «سعد بن معاذ» فرود آمد. و پس از این رخدادها بود که «سعد بن معاذ» در یکی از بوستانهای مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شد و ضمن گفتگوی با او ،پرسید:چرا بـه مـنظور خـواستگاری از «فاطمه»، دخت گرانمایهٔ پیامبر نزد پسرعمویش نمی‌رود؟و بدینصورت امیرمؤمنان را به منظور شتافتن به حضور پیامبر و خواستگاری از دخت فرزانهٔ آن حضرت ترغیب کرد.

درکتاب «منتخب العمّال» آمده است که:«عمر» نزد امیرمؤمنان آمد و به آن حضرت گفت: چرا به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام نمی‌روی؟

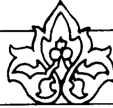
علی فرمود: می‌ترسم پاسخ مثبت دریافت ندارم.

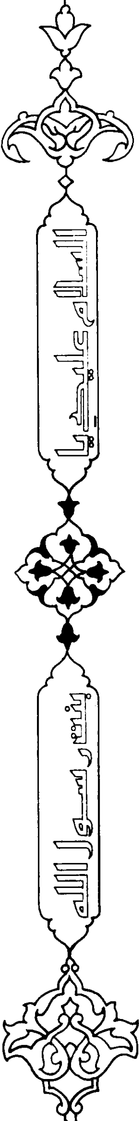
«عمر» گفت: اگر پیامبر «فاطمه» را به ازدواج تو درنیاورد پس او را به‌که خواهد داد؟ در حالی که تو نزدیکترین انسانها به او هستی؟

واقعیّت این است که امیرمؤمنان در طول زندگی خویش هیچگاه نزد هیچ کس از فاطمه علیهاالسلام نام نبرده بود و به دلیل شرم و حیاء از پیامبر خدا ،نمی‌توانست راز دل خویش را به زبان آورد.

افزون بر این مشکل، آن حضرت دچار مشکلات مادّی و تنگنای اقتصادی بود و به دلیل هدفداری و فداکاری و جهاد و تلاش همیشگی‌اش در راه حق و عدالت، دستش از ارزشهای مادّی تهی بود و در مدینه امکانات زندگی و خانهٔ مسکونی و مزرعه‌ای از خود نداشت. در این صورت کجا و چگونه می‌توانست با دخت فرزانهٔ پیشوای توحید پیمان زندگی ببندد؟ وکجا می‌توانست مسکن گزینند؟

از سوی دیگر فاطمه علیهاالسلام نیز بانویی نبود که بتوان ازدواج با او را سـاده و آسـان ارزیابی کرد! امّا از آنجایی که هدف از پیوند خانوادگی تشکـیل نـظام خـانواده است





ومسئلهٔ جسمی و جنسی در صدر هدفها قرار ندارد و در ضمن آن گنجانده شده است، از این رو اسلام رسالت خویش را در این مورد گسستن زنجیرها و کندهایی می‌نگرد ،که سنّت پسندیدهٔ ازدواج را برای نسل جوان سخت و غیرقابل دسترس ساخته است.

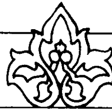
اسلام آمده است تا این غل و زنجیرهای اوهام و خرافات و عادتها و دنباله رویهای غلط و بی‌اساسی راکه راه رسیدن به این واقعیّت طبیعی و فطری را مسدود ساخته است، در هم نوردد و آن را در دسترس مردم، بویژه نسل جوان قرار دهد، چراکه تشکیل خانواده و ازدواج در نگرش اسلامی از ضروریّات زندگی و از لوازم بقای نسل و نظام خانوادگی و اجتماعی است.

بااین نگرش صحیح و انسانی است که ازدواج از دیدگاه اسلام ساده و آسان طراحی می‌گردد و پیشوای بزرگ توحید از آنجایی که پیام‌آور خدا و رهبر و مقتدای راستین امت بزرگ اسلام است و همهٔ رفتار و کردار و گفتار و عملکردش باید برای همهٔ عصرها الگو و نمونه باشد، در مرحلهٔ نخست بوسیلهٔ گفتار و سخن و آنگاه بوسیلهٔ کردار و عملکرد با روشهای خرافی و عادتهای جاهلی و کفرآمیز پیکار می‌کند و همهٔ موانع را درهم می‌نوردد.

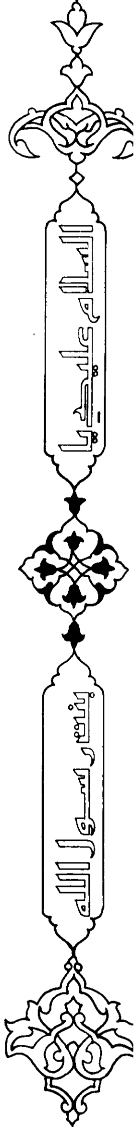
## احیاء حقوق زن

به همین دلیل است که وقتی امیرمؤمنان به خواستگاری فاطمه علیها السلام آمد، پیامبر با اینکه به صراحت قرآن شریف بر تمامی زنان و مردان با ایمان و دخت فرزانهٔ خویش مقام سررشته‌داری و زعامت دارد. با این وصف بخاطر احترام به شخصیّت والای سالار بانوان، پیش از مشورت با او و کسب رضایت و اجازهٔ او، با ازدواج علی علیه السلام با دخترش اعلان موافقت نکرد بلکه از خود «فاطمه» نظرخواهی نمود.

پیامبر با این کاربی‌سابقه در آن دنیای آشفتهٔ جاهلیّت این بار فراتر ازگفتار و پیام ،در میدان عمل، حقوق و شخصیّت زن را احیاء کرد و اعلام فرمود که در مسئلهٔ زندگی



مشترک و آغاز آن، موافقت دختر شرط ازدواج است، چرا که این دختر است که می‌خواهد با همسر آیندهٔ خویش زندگی کند و با او در زندگی شریک گردد.و شوهر دادن دختر بدون اعلان موافقت و رضایت از سوی خود او، در حقیقت پایمال کردن شخصیّت و هدر دادن کرامت و موقعیّت اوست و نشانگر این حقیقت تلخ و غمبار است که او در مورد زندگی و آینده و شریک زندگی خویش حق تصمیم‌گیری و اعلان رأی ندارد و بسان حیوان یا پرندهٔ خانگی است که در خرید و فروش یا بخشیدن او به دیگری نیازی به تفکّر و اندیشه و انتخاب و رضایت او نیست.




## تصمیم تاریخساز فاطمه علیها السلام

پس از خواستگاری امیرمؤمنان پیامبر فرمود: علی جان! واقعیّت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام امّا در چهرهٔ تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده‌ام، اینک شما باش تا برگردم.

پیامبر برخاست و نزد دخت یگانه و بی‌همتای خویش آمد و تقاضای امیرمؤمنان و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» را ،با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشست همانگونه که امیرمؤمنان هم در اطاق دیگری به انتظار نتیجهٔ تقاضای خویش نشسته بود.

در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می‌گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیّات او را برای دخترش ـ در صورتی که آشنا نباشد ـ روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد امّا در مورد خواستگاری علی علیه السلام از «فاطمه» نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی چهره‌ای شناخته شده‌تر از آن داشت که نیاز به معرّفی داشته باشد و خود دخت فرزانهٔ پیامبر او را به شایستگی می‌شناخت و از سابقهٔ

درخشان و ویژگیهای اخلاقی و کمالات انسانی و درایت و جوانمردی او آگاه بود. به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید: «فاطمه» جان! «علی» کسی است که خویشاوندی و برتری و پیشتازی‌اش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته‌ام که شایسته‌ترین و محبوب‌ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟

فاطمه سخنان پیامبر را تا آخرین واژه به دقّت شنید و بجای پاسخ صریح، سکوت پرمعنا را برگزید بی‌آنکه علائم و نشانه‌های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد.

پیامبر به دقّت بر سیمای دخترش نگریست و نه تنها آثار نارضایتی ندید که از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی علیه‌السلام را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود: اللّه اکبر... سکوت‌ها اقرارها.

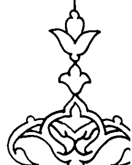
سکوت پرمعنای او نشانگر موافقت اوست،آری ، او با این پیوند موافق است.

## یک ازدواج نمونه

پیامبر گرامی سکوت دخت گرانمایه خویش را موافقت او با این پیشنهاد ارزیابی کرد، چراکه از دختر جوان و سراپا عفاف و قداست و حیایی چون «فاطمه» نباید انتظار پاسخ صریح داشت. اگر او با این پیوند موافق نبود علائم نارضایتی خویش را بگونه‌ای مدبّرانه و شایسته نشان می‌داد و یا به صراحت اعلان مخالفت می‌کرد، چراکه مخالفت صریح مانعی با حیاء ندارد، در صورتی که موافقت صریح چرا...

به هر حال پیامبر نزد امیرمؤمنان بازگشت و موافقت دخترش را به اطلاع او رسانید و آنگاه در مورد آمادگی امیرمؤمنان ، با او به گفتگو نشست، چرا که می‌بایست مسئلهٔ «مهر» مشخّص شود. به علاوه ازدواج دختر پیامبر با برترین و والاترین تربیت‌یافتهٔ

مکتب وراه ورسم انسانسازش علی ، یک ازدواج نمونه و یک الگوی همیشه است که بی‌تردید در همهٔ قرنها و نسلها جلوه‌ای خاصّ خواهد داشت. از این رو می‌بایست همهٔ جنبه‌های آن در نظرگرفته شود و با اینکه باید در نهایت سادگی و سهولت و شایستگی انجام پذیرد در همان حال باید از هر نوع سستی و بی‌برنامه‌گی اجتناب شود.



## صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر

با توجّه به این نکات بود که پیامبرگرامی رو به امیرمؤمنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همهٔ ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم‌سوز است ویک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب وکار.

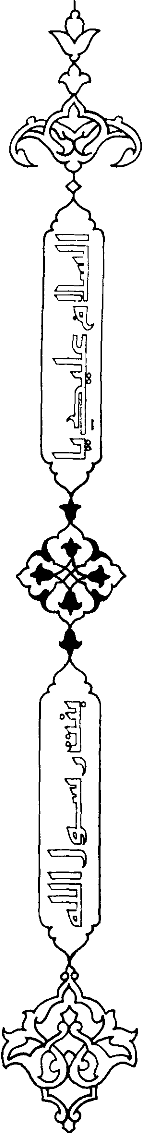


آری! این دارایی علی علیه‌السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهد با دخت یگانهٔ پیامبر پیمان زندگی ببندد.

پیامبرگرامی در برابر صداقت و جوانمردی وصف‌ناپذیر امیرمؤمنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی جان! امّا در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیلهٔ آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیّت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوزکار خدا را سر جایشان بنشانی.در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیلهٔ کار و درآمد توست. بوسیلهٔ آن ، هم نخلستانت را آب می‌دهی و برای خانواده‌ات هزینهٔ زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشهٔ سفرت را جابجا می‌نمایی. امّا من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو درخواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زره‌ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.



این زره را امیرمؤمنان در پیکار «بدر» بدست آورده بود و به هنگام تقسیم غنایم نیز



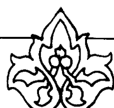
پیامبر آن را به آن حضرت عنایت فرموده و به زره «حطمیه» معروف بود، چرا که هر شمشیری به آن برخورد می‌کرد در هم می‌شکست.

امیرمؤمنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت و مقرر گردید که این پول ،«مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانهٔ سالار پیام‌آوران خدا، محسوب گردد.

پیامبر گرامی بدینسان و با این مقدّمات، دخت نمونهٔ خویش را به ازدواج امیرمؤمنان درآورد و با همین سادگی و سهولت و بزرگمنشی این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام و خرافات و تقلیدهای احمقانه‌ای که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را در هم نوردد و مردم که در مقام و منزلت علمی و عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان شکوهبار قابل مقایسه نیستند، از شیوهٔ انسانی و آزادمنشانهٔ آنان پیروی کنند. پیامبر دخت گرانمایه‌اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه‌ای اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده و روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشتن را از این قید و بندها و آداب و رسوم غلط و مهریه‌های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان و بر اساس صفا و عشق پاک و وفا سر باز نزنند. آری پیامبر علاوه بر آنچه رفت ده‌ها و صدها درس دیگر برای زندگی داد که اینک از آنها می‌گذریم.

## در آسمانها

آری برنامهٔ این پیوند پرشکوه و پرمعنویّت در مدینه و درفرودگاه وحی ورسالت به همین صفا و سادگی تنظیم گردید، امّا خدای جهان‌آفرین حرمت وکرامت بانوی بانوان را سخت پاس داشت وپیش از آنکه پدرگرانمایه‌اش او را به ازواج علی علیه‌السلام درآورد، او را در اوج آسمانها به امیرمؤمنان تزویج فرمود.



این مسئله نباید شگفت‌انگیز بنظر برسد، چرا که این کار بی‌سابقه نیست. خداوند بانوی باایمانی چون «زینب» راکه از نظر مقام و منزلت هرگز به پای دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» عليها السلام نمی‌رسید، تکریم کرد و در آسمانها او را به عقد پیامبر خویش درآورد. و نیز بانوی باایمانی راکه سخت شیفتهٔ معنویّت و شکوه پیامبر بود و خویشتن را به آن حضرت بخشیده بود، خداوند او را به پیامبرش تزویج کرد.

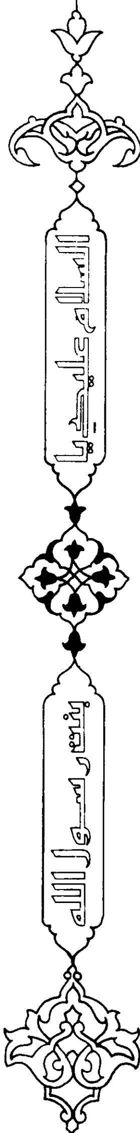
با این بیان چه مانعی بنظر می‌رسد که برای پیوند امیرمؤمنان و فاطمه عليها السلام نیز همانگونه‌که انبوه روایات نشانگر آن است ،مجلس شکوهباری در آسمانها برگزار شود و فرشتگان گرانمایه در آن گرد آیند؟

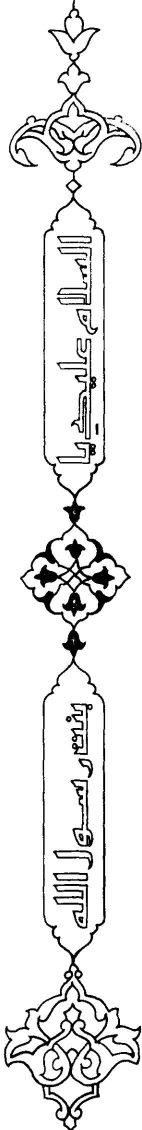
آری این همه شکوه بخاطر دخت گرانمایهٔ پیامبر و پدر گرانقدر و شوی والامقام و فرزندان ارجمند اوست که بزودی دیده به جهان خواهند گشود و پیشوایان آزادی وآزادگی و حجّت‌های خدا بر تمامی بندگان او خواهند بود.

به هر حال روایات نشانگر آن است که بخاطر گرامیداشت این پیوند مقدّس و پرمعنویّت، محفل پرشکوه عقدی در آسمان چهارم و در «بیت المعمور» برگزار گردید. این محفل از چنان شکوه و عظمتی برخوردار بود که درکران تاکران هستی تک و بی‌نظیر بود، چراکه تمامی فرشتگان آسمانها به فرمان خدا در آسمان چهارم گرد آمدند و جایگاهی از نور نصب شد. آنگاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان بلندمرتبه‌اش به نام «راحیل»، که خوش‌بیان‌ترین و خوش‌سخن‌ترین آنهاست، فرمان داد تا بر آن جایگاه شکوهبارکرامت صعود کند و پس از ستایش شایسته و بایستهٔ خدا لب به سخن گشاید و خبر پیوند مقدّس و پرمعنویّت فاطمه و امیرمؤمنان را به آگاهی همگان برساند و عقد آن دو فرزانهٔ جهان هستی را بخواند.

از این رو آن فرشتهٔ گرانمایه به فرمان خدا بر بالای منبر رفت و چنین گفت:

ستایش از آن خداوندی است که پیش از تمامی پدیده‌ها و آفریده‌های خویش وجود داشته و پس از پایان عمر همهٔ موجودات نیز باقی و جاودانه خواهد بود.او را





ستایش می‌کنیم که ما را فرشتگان روحانی و معنوی آفرید .به پروردگاری او بـا هـمهٔ وجود اقرار و اعتراف می‌نماییم و بـر نـعمت‌های بـی‌پایانش بـر خـود، او را سـپاس می‌گذاریم، چراکه اوست که حرص و شهوات را از ما دور ساخت و تلاش و کوشش ما را در ستایش و بندگی و تقدیس خویش قرار داد.

او را سپاس می‌گوییم که گسترانندهٔ مهر و رحمت و ارزانی‌دارندهٔ نعمت است. آن خدایی که ازکفر و شرک مشرکان و کافران پاک و منزّه است و از بافته‌های دروغ‌پردازان برتر و بالاتر و والاتر است.

آنگاه افزود:

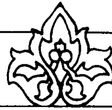
هان ای فرشتگان و ای آسمانیان!

خدای بی‌همتا که فرمانروای جهان هستی است، ایـنک بـرگزیده کـرامت و بـندهٔ پرشکوه خویش «علی» را برای «فاطمه» ـ سالار زنـان گـیتی و دخت فـرزانـهٔ بـرترین پیام‌آوران و سالار فرستادگان و سفیران و پیشوای پرواپـیشگان ـ بـرگزید و بـدینسان حلقهٔ ارتباطی نـبوّت را بـه ریـسمان مـردی از خـاندانش ـکـه یـار و یـاور هـمیشه و تصدیق‌کنندهٔ راستین و پیشتاز و پراخلاص در دین و آیین بود ـ پیوند داد. آری اینک این علی است که به افتخار وصال «فاطمهٔ بتول» دخت بی‌همتای جهان هستی نائل آمده است.

آنگاه پس از این، فرشتهٔ باعظمت خدا ، جبرئیل پیام آفریدگار هستی را در محفل و مجلس عقد «فاطمه»، در آسمان چهارم، بدینصورت قرائت کرد:

«ستایش از آن من و شکوه و عظمت، ویژهٔ من خواهد بود و مردمان همگی بندگان و آفریده من هستند. اینک من بندهٔ شایستهٔ خویش «فاطمه» را به عقد برگزیدهٔ بندگانم «علی» درآوردم. هان ای فرشتگان همگی گواه باشید.»

لازم به یادآوری است که این روایت راگروهی از دانشمندان اهل سنّت نیز روایت کرده‌اند که از جملهٔ آنان، صاحب کتاب «نزهة المجالس» به نقل از «جابر بن عبداللّه

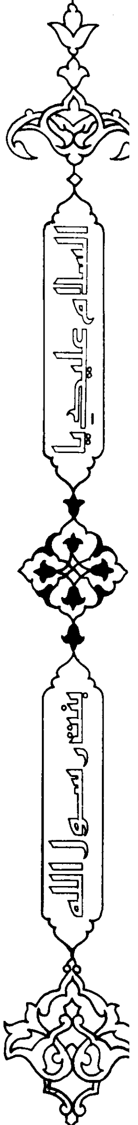


انصاری» آورده است که:

«ام ایمن» (که بانوی بهشتی و باایمانی بود) بر پیامبر وارد شد در حالی که گریه می‌کرد. پیامبر از علّت گریهٔ او جویا شد که گفت: مردی از انصار دخترش را شوهر داده و در عروسی او بر سر دخترش شکر و بادام افشانده است و من با دیدن تشریفات آنها به یاد مراسم پرصفا و ساده و پرمعنویّت عقد «فاطمه» افتادم که شما چیزی بر سرش نیفشاندید.

پیامبرگرامی فرمود: سوگند به خدایی که مرا به رسالت برانگیخت، هنگامی که خدا «فاطمه» را به عقد «علی» درآورد به فرشتگان مقرّب خویش فرمان داد تا برگرد عرش او گرد آیند و همهٔ آنها ،که «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» نیز در میان آنها بودند گرد آمدند. آنگاه به پرندگان دستور داد به نغمه‌سرایی بپردازند و به درخت «طوبیٰ» فرمان رسید که مروارید تازه و لؤلؤ شفاف و درّ سفید و زبرجد و یاقوت سرخ بر آنها بپراکند.

در روایت دیگری آمده است که: محفل پرشکوه عقد «فاطمه» و «علی» در شب معراج و درکنار «سدرة المنتهی» برگزارگردید و آن شب خدا به «سدرة المنتهی» فرمان داد که: آنچه داری بیافشان و نثار نما! و آن هم به فرمانبرداری از خدا بارانی از درّ و گوهر و مرجان ببارانید.




«حافظ ابونعیم» درکتاب خویش به نقل از «عبداللّه بن مسعود» آورده است که:

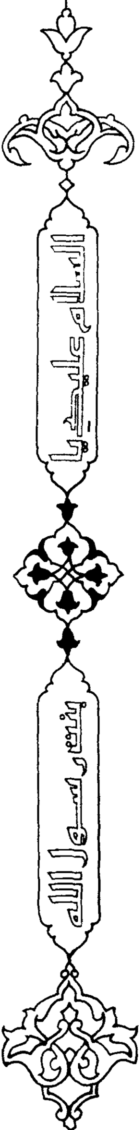
...آنگاه خداوند به درخت بهشتی دستور داد تا زر و زیور و جواهرات و حلّه‌های پرشکوه راگردآورد و همه را بر فرشتگان نثارکند. آن روز هرکدام از فرشتگان بیشتر از دیگران برمی‌داشت تا روز رستاخیز بر آن مباهات کند.

این روایت راگروهی دیگر از دانشمندان اهل سنّت از جمله:

«خوارزمی» در «مقتل الحسین»،

«عسقلانی» در «لسان المیزان»،

و نیز در «تهذیب التهذیب»،



و «قندوزی» در «ینابیع المودّة»، روایت کرده‌اند.

و نیز «نزهة المجالس» از «انس بن مالک» آورده است که:روزی به همراه پیامبر گرامی در مسجد بودیم که آن حضرت خطاب به علی علیه‌السلام فرمود:

«این فرشتهٔ وحی است برایم پیام آورده است که خدا «فاطمه» را به ازدواج تو درآورده و چهل هزار فرشته را گواه عقد گرفته و به درخت «طوبیٰ» وحی فرموده است که بر آنان درّ و یاقوت و زیور و جواهرات بپراکند...»

این روایت را دانشمند اهل سنّت «سیوطی» نیز در کتاب خویش «تحذیر الخواصّ» آورده است.

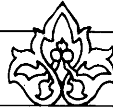
## وه چقدر زیبا و پرشکوه!!

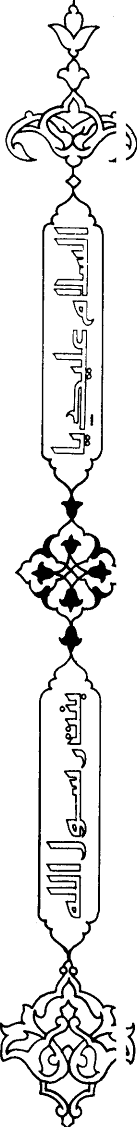
آری پس از فراهم آمدن مقدّمات کار، پیشوای بزرگ توحید وارد مسجد شد و بر فراز منبر قرار گرفت و در حالی که مسلمانان را گواه این پیوند ملکوتی و معنوی و شکوهمند ساخته بود، صیغهٔ عقد را خواند. بدینوسیله به پیروانش آموخت که عقد ازدواج را اینگونه آشکارا و با افتخار اعلان کنند و مهریه را روشن سازند و در همهٔ مراحل، سادگی و سهولت و صفا و تعادل و توازن را اساس کار قرار دهند و از افراط تفریط بپرهیزند... و فرمود: **«لا تغالوا فی الصّداق فتکون عدواة»**

«در مهریه زیاده‌روی نکنید و بالا نروید که خمیرمایهٔ بروز دشمنی خواهد شد.»

و خود آن حضرت با نمونه قرار دادن دخت فرزانه‌اش، میزان مهریه را پانصد درهم مقرّر کرد و به همسرانش نیز همین میزان پرداخت نمود. و پس از آن گرامی نیز پیشوایان نور یکی پس از دیگری همین را سنّت و سیره قرار دادند و از آن فراتر نرفتند.

به هر حال امیرمؤمنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه ، و بخش دیگر آن را برای تهیّه عطریّات عروسی قرار





داد و سوّمین بخش آن را نزد «امّ سلمه» سپرد تا به هنگام فرا رسیدن شب عروسی آن را به امیرمؤمنان بازگرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.

گفتنی است که این پیوند مبارک و پرشکوه موجب برانگیخته شدن حسادتها و دشمنی‌ها در برخی دلها و قلبها گردید، بویژه که بسیاری پیش از امیرمؤمنان به خواستگاری «فاطمه» شتافتند امّا پاسخ منفی دریافت داشته و یا پیامبر از آنان روی گردانید.

از این رو جای شگفتی ندارد که برخی از قریش نزد پیامبرگرامی حضور یابند و بر آن حضرت خورده گیرند، که چرا دخت فرزانه‌اش را با مهریهٔ اندک به امیرمؤمنان داده است؟ و آنگاه پاسخ بشنوند که هان ای مردم! «فاطمه» را من به «علی» نداده‌ام بلکه شبی که مرا به آسمانها بردند، خداوند آن شب در آنجا و در کنار «سدرة المنتهی» این پیوند را مقرّر کرد.

و به صراحت به آنان بفرماید که:

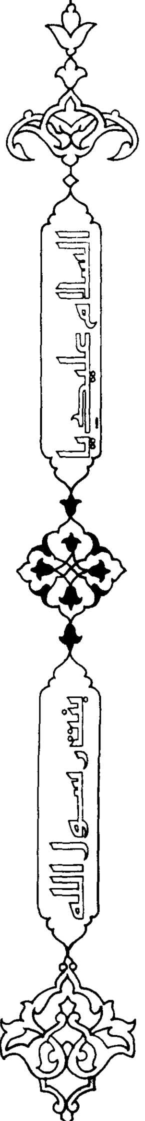
«من هم بسان شما بشری هستم. در میان جامعهٔ شما، همسر برمی‌گزینم و به شمایان دختر به ازدواج می‌دهم. امّا بدانید که در مورد «فاطمه» کار به دست من نبود، چرا که دستور ازدواج او از آسمان فرود آمد.»

## بسوی بازار برای خرید

پیامبر گرامی مقداری از پول مورد اشاره را به «ابوبکر» داد تا به همراه «بلال» و «سلمان» به بازار بروند و مقداری اثاثیه زندگی برای دو همسر جوان و گرانمایه فراهم آورند و به آنان اختیار داد که آنچه را صلاح می‌دانند خریداری کنند.

از «ابوبکر» آورده‌اند که:پولی را که پیامبر خدا به من داد شصت و سه درهم بود و اثاثیه‌ای که خریداری شد عبارت بود از:

۱ ـ دو دست رختخواب مصری که محتوای یکی از آنهاز لیف و دیگری از پشم گوسفند بود.



۲ـ فرشی از جنس پوست

۳ـ یک بالش از پشم که از لیف خرما پر شده بود.

۴ـ یک عبای بافت خیبر

۵ـ یک مشک برای حمل آب

۶ـ تعدادی کوزهٔ آب و دیگر ظروف

۷ـ یک آفتابهٔ قیراندوده شده

۸ـ یک عدد پردهٔ پشمی نازک

۹ـ یک عدد پیراهن هفت‌درهمی

۱۰ـ یک روسری چهاردرهمی

۱۱ـ یک عدد حولهٔ تیره‌رنگ

۱۲ـ یک تخت به همراه روتختی تهیه شده از برگ درخت خرما

۱۳ـ چهار عدد پشتی

۱۴ـ یک حصیر

۱۵ـ یک آسیای دستی

۱۶ـ یک عدد ظرف بزرگ مسی

۱۷ـ یک ظرف برای شیر

۱۸ـ و مشک دیگری برای آب...

پس از اینکه اثاثیهٔ مورد نظر خریداری گردید، برخی از کالاهای مورد اشاره را «ابوبکر» و برخی دیگر را همراهان او به طرف خانه آوردند و همه را به «امّ سلمه» تحویل دادند.پیامبر گرامی از اثاثیهٔ آماده شد بازدید فرمود و به خانوادهٔ نمونه و پرشکوه جدیدی که در حال شکل گرفتن بود، دعا کرد.

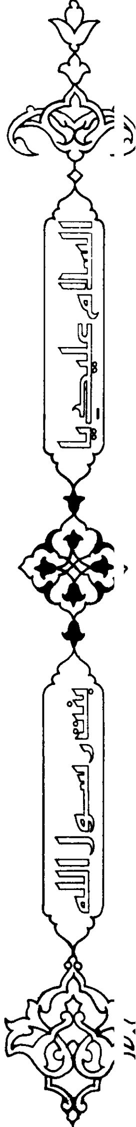
در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت رو به بارگاه خدا آورد و گفت:

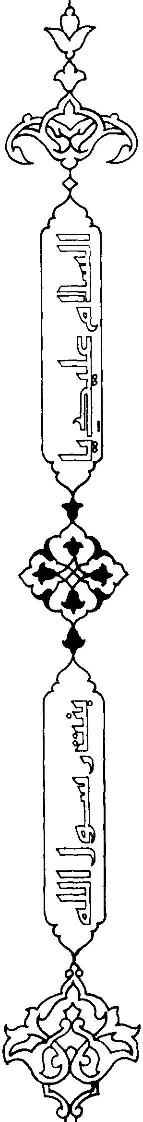
«خداوندا! به خاندانی که ظروف عروسی آنها سفالین است، خیر و برکت خویش را بباران!» و این صورت کامل جهیزیّه دخت سالار پیامبران و سفیران خداست که خود برترین زن و پرشرافت‌ترین دختر و سالار تمامی زنان گیتی بود.

پیامبر گرامی بدینسان این درس را آموختند که نیک‌بختی و سعادت خانوادگی از راه تجمّل و زرق و برق و اسراف و تبذیر، تأمین نخواهد گشت، چرا که لباسهای فاخر، صندلیها و مبلهای پر زرق و برق، جواهرات و زیورآلات گرانبها، ظرفهای طلا و نقره و بلورین، فرشها و پرده‌های گرانقیمت، کاخهای سر به آسمان کشیده، اتومبیلهای آخرین مدل، لوسترها و سقف‌آویزها و تجهیزات سردکننده و گرمابخش الکتریکی، و وسایل رنگارنگی بسان اینها، آنگونه که مردم اسرافکار و ولخرج و بی‌فرهنگ و بی‌محتوا می‌پندارند، هیچ کدام نمی‌تواند خلاّق نیک‌بختی خانوادگی گردد و سعادت و امنیّت به ارمغان آورد.

چه بسیار بانویی که در زیباترین لباس می‌خرامد و روی فرشهای ظریف و تماشایی و خیره‌کننده می‌نشیند و انواع زر و زیور بر دست‌ها وگردن وگوشهایش می‌درخشد امّا با همهٔ وجود از ژرفای جان احساس می‌کند که در اعماق دوزخ زندگی می‌کند و خود را در زندگی، نگونبخت می‌نگرد امّا در برابر آن چه‌بسا زنی که درکلبه و یا خانهٔ ساده و باصفایی بساط زندگی گسترده است و به دست خود گندم آرد می‌کند و خمیر فراهم می‌آورد و نان می‌پزد و نظافت می‌کند و بچهٔ خویش را شیر می‌دهد و در سادگی و محرومیّت بسیار روزگار می‌گذراند و از امکانات پرزرق و برق زندگی محروم است امّا خویش را نیک‌بخت و سرفراز احساس می‌کند و خانهٔ سادهٔ خویش را بهشت دنیا می‌نگرد.

این واقعیّت در مورد مردان نیز همین گونه است. گاه می‌نگرید که کاخ سر به آسمان ساییده‌ای با همهٔ امکانات برای فردی بسان دوزخ جلوه می‌کند و با رنج و درد وارد آن می‌شود و از آن خارج می‌گردد، گویی در بند است، در قفس اسیر شده است و برای





نجات دقیقه‌شماری می‌کند. و در برابر آن، گاه انسانی را خواهید دید که در خانهٔ ساده و باصفای خویش احساس آرامش و آسایش و نیک‌بختی می‌کند. نمی‌خواهد آن را ترک کند، چرا که آن خانه را بهشت آمال و آرزوهای خویش می‌نگرد.

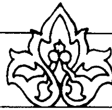
و دریغ و درد که اینک در روزگاران ما میلیونها پسر و دختر جوان چنین می‌پندارند که نیک‌بختی خانوادگی و زندگی لبریز از سعادت، تنها از راه ثروت و امکانات گسترده بدست خواهد آمد و ثروتمندانِ اسرافکار و ولنگار را نیک‌بخت می‌نگرند و صفا و سادگی و پارسایی را نشان عقب‌ماندگی و بدبختی ارزیابی می‌کنند و با این پندار از تشکیل خانواده و ازدواج می‌گریزند، گویی در انتظارند که نیک‌بختی زنگ در خانهٔ آنان را بزنند، و این نیز نشاید!

## ۲ ـ سند آسمانی یا «مهریّه» حقیقی فاطمه

در صفحات گذشته‌از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که؛ فاطمه علیهاالسلام دخت ارجمند پیامبر بر اساس خواستهٔ پدرش در پیوند با امیرمؤمنان، به مهریه‌ای اندک بسنده نمود و از هرگونه بها دادن به ارزشهای مادی چشم پوشید تا این درس آموزنده را به انسانهای آزاده و وارسته بیاموزد که چگونه باید در زندگی به ارزشهای معنوی و انسانی بها دهند.

امّا مفهوم پذیرش این مهریه اندک از سوی بانوی نمونهٔ اسلام این نبود که سالار بانوان گیتی موقعیّت والا و منزلت شکوهبار و شرافت بی‌همانند خویش را به بوتهٔ فراموشی سپرده و از یاد برده باشد بلکه مقام پرفراز و حقیقت والا و قداست و فضایل خویش را پاس داشته است و با تحقّق بخشیدن به اهداف بلند دین و پدر گرانقدرش، برترین و شکوهبارترین پاداش‌ها را از آنِ خود ساخته است.

«احمد بن یوسف دمشقی» درکتاب خویش «اخبار الدّول و اثار الاول» در این مورد آورده است که:



دخت ارجمند پیامبر هنگامی که شنید پدرگرانمایه‌اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی علیه السلام درآورده و صداق ا و را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت:

«ای پیامبر خدا! دختران مردم عادی نیز همینگونه ازدواج می‌کنند و مهریهٔ آنان از همین درهم‌ها و دینارهای دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟ من از شما تقاضا می‌کنم که این مهریه دنیوی و مادّی را به شوی گرانقدرم علی علیه السلام بازگردانی و خود از خدا بخواهی که مهریهٔ مرا شفاعت گناهکاران امّت قرار دهد.»

درست پس از این خواستهٔ فاطمه علیها السلام بود که فرشتهٔ وحی فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن اینگونه نوشته شده بود:

«خداوند مهریهٔ فاطمه را شفاعت گناهکاران امّت پدرش قرار داد.»

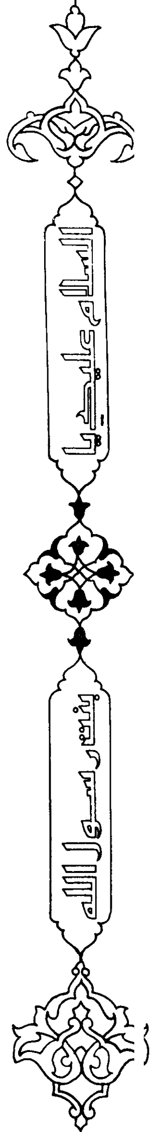
و به همین دلیل هم بانوی بانوان آن سند آسمانی رانگاه داشت تا به هنگامهٔ مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود:

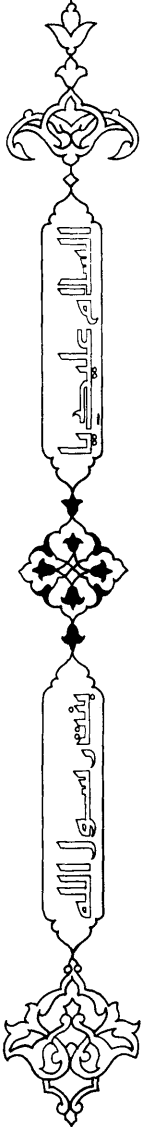
«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می‌گیرم و طبق آن ازگناهکاران امّت پدرم پیامبر، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می‌نمایم.»

این روایت همانگونه که از نظرتان گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همّت والای اوست، چرا که او از پدرش می‌خواهد که این موقعیّت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در برابر خواستهٔ پیامبر آن سند آسمانی فرود می‌آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت آن برای همه روشن می‌شود.

در این مورد «صفوری» درکتاب خویش «نزهة المجالس» از «نسفی» آورده است که: فاطمه علیها السلام از پیامبرگرامی تقاضا کرد که خداوند مهریهٔ او را شفاعت امّت پیامبر در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریّه خویش را خواهد خواست.

به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان‌آفرین






در روز رستاخیز جزء مهریهٔ فاطمه علیها السلام شفاعت او را در حقّ گناهکاران امّت پیامبر، قرار داده است.

و ما در بخش پایانی کتاب خویش روایاتی را که در این مورد رسیده است، ترسیم خواهیم کرد.

## ۳ـ مراسم عروسی و مقدّمات آن

میان مراسم عقد و عروسی دخت گرانمایهٔ پیامبر، فاصله‌ای کوتاه افتاد امّا این فاصله دلیل خاصّی نداشت بلکه بدان جهت بود که از سویی امیرمؤمنان از پیامبر گرامی خجالت می‌کشید که گام به پیش نهد و همسر خویش را به خانه ببرد و از دگرسو، پیامبر خدا نیز بخاطر گرامیداشت شکوه و عظمت دخت ارجمندش نمی‌خواست در این مورد پیشگام گردد و پیش از پیشنهاد شوی ارجمند «فاطمه»، وی را به خانهٔ او بفرستد.

این فاصله میان مراسم عقد و عروسی به ظاهر چند ماه به طول انجامید و جریان مسکوت ماند امّا سرانجام «عقیل» نزد امیرمؤمنان رفت و دلیل سکوت وی را پرسید و از او خواست که مقدّمات عروسی را فراهم آورد.

علی علیه السلام از پیامبر خجالت می‌کشید که از عروسی «فاطمه» سخن به میان آورد امّا «عقیل» موضوع را پی گرفت و سرانجام تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر شرفیاب گشته،موضوع را با آن حضرت در میان نهند.

علی علیه السلام و عقیل در راه شرفیابی به محضر پیامبر به «امّ ایمن» برخورد کردند و او به آنان توصیه کرد که اجازه دهند تا انجام این کار را او به عهده گیرد. و آنگاه نزد «امّ سلمه» آمد و جریان را با او در میان نهاد و به همراه دیگر همسران پیامبر، همگی به محضر آن حضرت شرفیاب شدند.

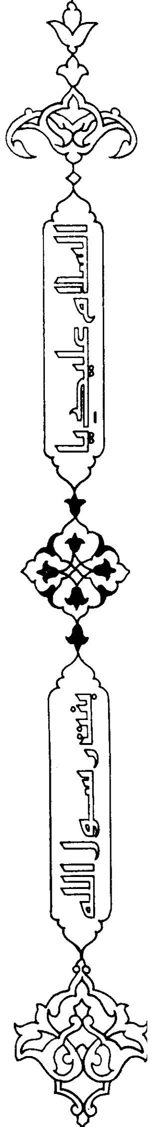
هنگامی که در حضورش نشستند، گفتند:ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما

باد! ما به خاطر کاری مهمّ به اینجا آمده‌ایم، کاری که اگر بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» زنده بود چشمش بوسیلهٔ آن نورباران می‌گشت.

پیامبر مهر و عدالت با شنیدن نام «خدیجه» باران اشک از دیدگان فروباراند و فرمود: از «خدیجه» سخن گفتید؟ کجا همانند او پیدا می‌شود؟

او بود که در راه دین خدا و پیشرفت آن مرا یاری کرد و با دارایی و ثروت هنگفت خویش مرا در راه هدف‌های الهی مدد رساند و آنگاه خدا به من فرمان داد که به «خدیجه» بشارت دهم که به پاس رنجها و تلاشها و فداکاری‌هایش، خداوند در بهشت پرطراوت زیبای خویش، خانه‌ای از زمرّد برای او ساخته است. خانهٔ پرشکوهی که در آن نه هیاهویی خواهد بود و نه رنج و دردی.

«امّ سلمه» می‌افزاید: پس از سخن پیامبر در مورد بانوی خردمند جهان عرب، گفتیم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدایتان باد! هرچه پیرامون شخصیّت ارجدار «خدیجه» بفرمایید درست است امّا اینک او بسوی پروردگار خویش شتافته است و نعمت‌های خدا بر او گوارا باد و خدا ما را با او در درجات بهشت و آمرزش و خشنودیش گردآورد. امّا ای پیامبر خدا! این علی عليه السلام است که برادر شما در دین و در نسبت پسرعموی شماست. تقاضای او این است که به لطف خویش همسر گرانمایه‌اش، فاطمه عليها السلام را به خانهٔ او روانه سازید تا بر اساس مهر و صفا با هم زندگی مشترک را آغاز کنند.




در روایت دیگری آمده است که سخنگوی بانوان «امّ ایمن» بود و او بود که گفت:

ای پیامبر خدا! اگر «خدیجه» اینک در قید حیات بود، دیدگانش به عروسی «فاطمه» نورباران می‌گشت. واقعیّت این است که علی عليه السلام می‌خواهد همسر گرانقدرش را به خانهٔ خویش ببرد. تقاضای ما اینک این است که با روشن ساختن چشم «فاطمه» به جمال همسر گرانمایه‌اش «علی»، به آن دو امکان آغاز زندگی مشترک بدهید و ما را نیز با انجام این عروسی شادمان سازید.

پیامبر گرامی فرمود: چرا «علی» خودش خواسته‌اش را مطرح نمی‌کند؟

«امّ ایمن» پاسخ داد: از شما خجالت می‌کشد.

فرمود: او را نزد من بیاورید تا ترتیب کار را بدهم.

«امّ ایمن» نزد امیرمؤمنان آمد و به او که در انتظار دریافت پاسخ پیامبر بود، گفت: آن حضرت شما را می‌خواهد.

او به همراه آن بانو نزد پیامبر آمد و پس از سلام، با وقار و ادب در گوشه‌ای نشست و از شدّت حیا سر به زیر افکند.

پیامبر از او پرسید: علی جان! آیا دوست داری همسرت را به خانه‌ات ببری؟

پاسخ داد: آری، پدر و مادرم فدایت باد!

پیامبر فرمود: بسیار خوب، به خواست خدا امشب یا شب آینده همسرت در خانه‌ات خواهد بود. اینک برو خانه‌ای فراهم ساز تا «فاطمه» در آنجا فرود آید.

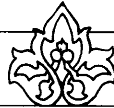
علی علیه السلام گفت: من در مدینه خانه‌ای جز خانهٔ «حارثه» سراغ ندارم.

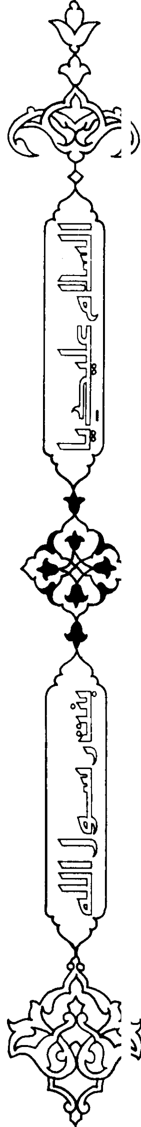
پیامبر فرمود: ما بدان جهت که همهٔ خانه‌های «حارثه» را برای سکونت خود و نزدیکانمان گرفته‌ایم دیگر از او خجالت می‌کشیم، امّا این جریان به گوش «حارثه» رسید. به سرعت نزد پیامبر شتافت و گفت:«ای پیامبر خدا! هستی و امکانات و جان من از آن خدا و پیامبر اوست. به خدای سوگند چیزی در نظرم دوست‌داشتنی‌تر از آن نیست که شما آن را از من بپذیرید.به خدای سوگند آنچه از ثروت و خانه و امکاناتم را شما بگیری، از آنچه نزد خودم باشد محبوب‌تر است و خانه، خانهٔ شماست.»

راستی که شگفتا از این ایمان به خدا و پیامبر!!

و شگفتا از این ایمان و عقیدهٔ راستین به جهان دیگر و پاداش آن!

بدینسان «حارثه» یکی از خانه‌های مسکونی خویش را در اختیار «علی» علیه السلام نهاد و آن حضرت نیز به سر و سامان بخشیدن بدان و آراستن اطاق ویژهٔ عروسی پرداخت.





## اطاق برترین دختر دنیا

جالب است که وضعیّت خانهٔ امیرمؤمنان و اطاق برترین بانوی گیتی را بنگریم که چگونه است!

مورّخان آورده‌اند که:

علی علیه‌السلام کف اتاق را از شنهای نرم فرش کرد و چوبی به منظور آویختن مشک بر دیوار اطاق نصب نمود و سبو و کوزهٔ آبی فراهم آورد و چوبی نیز بجای جالباسی از این دیوار تا دیوار دیگر نصب کرد. آنگاه کف اطاق را با فرشی که چیزی جز پوست گوسفند نبود، فرش نمود و بالشی هم از لیف خرما درکنارش قرار داد.

آری اینها اثاث و وسایل زندگی شهسوار اسلام بود.

در صفحات گذشته یادآور شدیم که پیامبر مهریه‌ای را که از امیرمؤمنان دریافت داشت، بر سه بخش تقسیم کرد؛ یک سوّم آن را به خرید اثاثیه به عنوان جهیزیه اختصاص داد و یک سوّم دیگرش را برای عطریّات در روایات سلت برای طیب یعنی عطر فقط همچون که در اصل عربی نیز چنین است و یک سوّم آن را نیز به عنوان امانت نزد «امّ سلمه» سپرد و اینک در آستانهٔ عروسی، پیامبر گرامی آن پول را گرفت و بدان دلیل که امیرمؤمنان در آستانهٔ آغاز زندگی مشترک با «فاطمه» بود و نیاز به کمک مالی داشت، آن را به او هدیه کرد و فرمود: علی جان! زیبنده است که ضیافت شامی به عنوان ولیمهٔ عروسی برقرار گردد.

وه از این شرافت و بزرگمنشی!

شگفتا از این اخلاق پرشکوه و دوست‌داشتنی!

و بَه از این صداقت و صفا در مهر و عواطف انسانی!

در آستانهٔ عروسی ،برخی از یاران برای امیرمؤمنان هدیه‌هایی آوردند و پیامبر مهر به داماد گرانقدر، دستور تهیّه غذای شایسته و بایسته‌ای را داد، چرا که خدای

جهان‌آفرین میهمانی‌دادن و سیرکردن دیگران را با انگیزهٔ اخلاص، دوست می‌دارد و این بدان دلیل است که در ضیافت‌های خالصانه و انسانی اثرات نیک فراوانی است. هم شکمهای گرسنه سیر می‌شوند و هم روابط انسانها از مهر و محبّت سیراب می‌گردد.

و پیش از این اثرات مادّی و معنوی، خدای خشنود می‌گردد. گرچه متأسّفانه در جامعهٔ ما آن ضیافت خالصانه‌ای که «ولیمه» نام دارد، به محافل جشن آنچنانی تبدیل گشته و اطعام و سیرکردن گرسنگان و محرومان نیز جای خود را به برخی نوشابه‌ها یا خوردنی‌ها و شیرینی‌های تشریفاتی و بی‌فایده سپرده است.

## ایثاری بی‌نظیر

نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که؛ سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام در شب عروسی خویش رکورد انفاق خالصانه و بی‌نظیر را برای همیشه شکست و دست به بخشش و ایثاری در راه خدا زد که درکران تاکران تاریخ بی‌نظیر است.

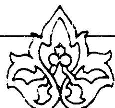
«صفوری شافعی» درکتاب خویش از «ابن جوزی» آورده است که:

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه‌اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده واصلاح شده بود. درست شب عروسی او بود که بینوایی در خانهٔ پیامبر آمد و از بیت رفیع رسالت لباس طلبید. دخت گرانمایهٔ پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده خویش را در بسته‌ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند امّا ناگهان آیهٔ شریفهٔ قرآن را بخاطر آورد که:

**«لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون.»**

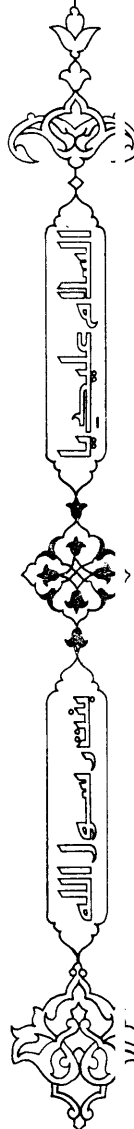
«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامهٔ عادی خویش را پوشید.



هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانهٔ امیرمؤمنان ببرند، فرشتهٔ وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت:

ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می‌کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیزکه از دیبای سبز تهیّه شده است برای او فرستاده است.



## درود برآن دست پربرکت

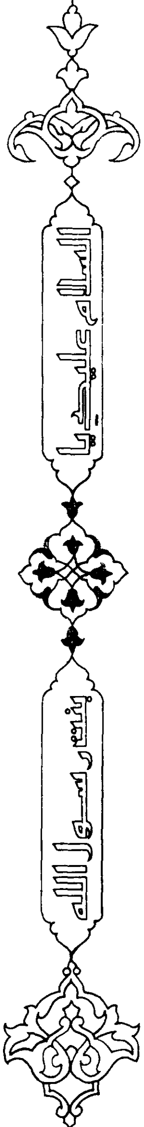
به هر حال غذا آماده شد و ضمن پخته شدن گوشت و فراهم آمدن نان و خرما و روغن، پیامبر گرامی گام به جلو نهاد و آستین‌ها را بالا زد و روغن و خرما را با هم درآمیخت و شیرینی جالبی تهیّه کرد.

آنگاه به امیرمؤمنان فرمود خود به مسجد برود و مردم را برای ضیافت دعوت نماید.

علی علیه‌السلام وارد مسجد پیامبر شد. آنجا لبریز از جمعیّت بود. در میان انبوه مردم، هم اصحاب «صفّه» که از مهاجران فداکار و تهیدست بودند، حضورداشتند و هم از انصار و یاران مدینه. همه ازکسانی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه خدا و ایمان و هجرت از دست داده بودند و اینک از ثروتمندان محسوب نمی‌شدند.

آن حضرت یک لحظه اندیشید که با این انبوه جمعیّت و آن غذای محدود چه باید کرد؟ و در همان حال بزرگواری و عظمت مانع آن است که همه را برای ضیافت فرانخواند، بویژه که همهٔ مردم آرزو داشتند در ضیافت عروسی دخت سرفراز پیامبر حضور یابند و از آن خوان پربرکت بهره‌ور گردند.

امیرمؤمنان در اندیشه بود که ایمان عمیق و تزلزل‌ناپذیرش به لطف خدا و دست پربرکت پیامبر، کار را بر او آسان ساخت و به او جرأت و جسارت داد تا بر نقطهٔ بلندی صعود کند و با صدایی رسا همگان را به مجلس ولیمهٔ دخت گرانقدر پیامبر فراخوند.



آن حضرت با صدای رسایش فرمود:

«هان ای مردم! به ضیافت عروسی دختر پیامبر بشتابید.»

صدای فراخوان امیرمؤمنان نه تنها در مسجد که در مزارع و بستانهای مدینه نیز طنین افکند و زن و مرد و پیر و جوان، بسوی خانهٔ پیامبر حرکت کردند و همگی از آن غذای پربرکت بهره‌ور شدند.

در آنجا بود که برکت دست مبارک پیامبر آشکار شد، چراکه نه تنها با هجوم تمامی مردم مدینه به آن ضیافت خالصانه و پرشکوه، غذا تمام نشد بلکه از آن کاسته هم نگردید. پیامبر پس از صرف غذا بوسیلهٔ میهمانان، ظرفها را پر کرد و به خانهٔ هرکدام از همسران خویش و ظرفی نیز لبریز از غذا به خانهٔ عروس و داماد گسیل داشت.

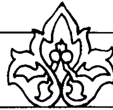
## انگیزهٔ این همه احترام

خورشید در سینهٔ مغرب ناپدید شد و ساعت بردن عروس از خانهٔ پیامبر به خانهٔ شوی گرانقدرش، علی علیه‌السلام فرا رسید. پیامبر همهٔ تدابیر را برای شب عروسی اندیشیده بود تا مراسم ازدواج دخت سرفرازش، فاطمه علیهاالسلام با وجود سادگی و سهولت و دوری از هرگونه تشریفات و تجمّلات از بالاترین درجهٔ شکوه و زیبایی و محتوا و معنویّت لبریز باشد.

و راستی راکه تاریخ چنین مراسم ساده و باصفا و پرشکوه و معنویّتی را به یاد ندارد. تا آنجایی که «هیثمی» در «مجمع الزّوائد» به نقل از «جابر» می‌نویسد:

ما در عروسی پرشکوه «علی» و «فاطمه» حضور داشتیم، راستی که مراسمی بهتر و پرجاذبه‌تر از آن ندیدیم.

پیامبر به همسران خویش دستور داد تا فاطمه علیهاالسلام را برای عروسی بیارایند و آنان با مهر و شور مادری او را آراستند و عطرآگین نمودند و زر و زیورهایی به او پوشانیدند. یکی سر مبارکش را شانه زد و دیگری آن را به گونه‌ای خاصّ تنظیم و مرتّب نمود.

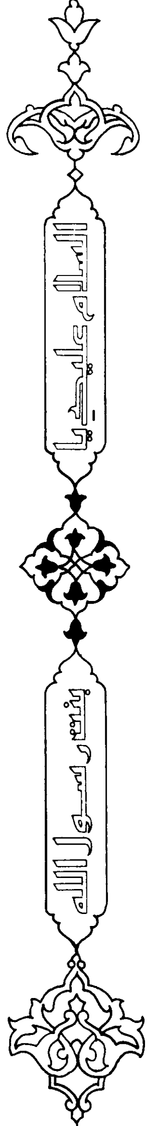


آنگاه آن دخت بهشت، لباس خاصّ عروسی‌اش را که «جبرئیل» از بهشت به ارمغان آورده و بی‌نظیر بود به تن کرد و باشکوهی وصف‌ناپذیر آمادهٔ حرکت به خانهٔ جدید خویش گردید.

روشن است که باران مهر و عنایت پیامبر به «فاطمه»، در میان همهٔ دخترانش بی‌نظیر بود و این دلایل خاصّ خود را داشت که مهمترین آنها ویژگیهای اخلاقی و برتریهای فکری و معنوی دخت فرزانه‌اش بود.

افزون بر عظمت بسیار خود «فاطمه»، شوی گرانمایهٔ او نیز علاوه بر اینکه پسرعموی پیامبر شناخته می‌شد،کسی بودکه در حقیقت برادر،وزیر،جانشین ،پرچمدارپرشکوه دین وراه ورسم عادلانه وانسانسازاو، ودارای مواهب معنوی و ارزشهای انسانی و سوابق درخشانی بود که دیگر دامادهای پیامبر نه این خویشاوندی نزدیک را داشتند و نه این امتیازات خاصّ اخلاقی و عقیدتی و عملی را. و این نیز انگیزهٔ دیگری بر تکریم و تجلیل بیشتر پیامبر از «فاطمه» بود.

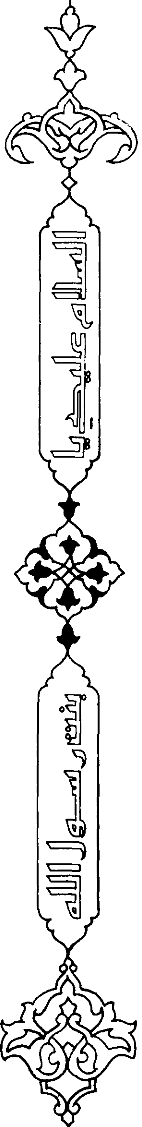
از سوی دیگر فاطمه علیها السلام همان دخت بهشت است که پیامبر گرامی از آیندهٔ شکوهبار و موقعیّت ممتاز او آگاه است. می‌داند که به زودی آیهٔ مبارکهٔ «تطهیر» و «مباهله» و «مودّت» در مورد او و خاندان پرافتخارش نازل می‌شود و هموست که مام فضیلت‌هاست و مام گرانمایهٔ امامان نور، تا روز رستاخیز خواهد بود.




## کاروان عروسی دخت بهشت

سرانجام شب موعود فرارسید، همان شبی که دخت بهشت می‌بایست با وجود پدری چون پیامبر، احساس یتیمی کند و به یاد فقدان مادرش «خدیجه» بیفتد، چراکه مادر در زندگی دختر نقش مهمّی ایفا می‌کند. بویژه شب عروسی دخترش عدم حضور او سخت احساس می‌گردد و آن شب مام پرفضیلت «فاطمه» درکنارش نبود.

خورشید آن روز در سینهٔ مغرب غروب کرده بود که، پیامبر گرامی دخت پاک



و پرمعنویّت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می‌شد، به پیشگاه پدر آمد امّا دنیایی وقار و شکوه و عظمت را مجسّم می‌ساخت و از شدّت حیاء عرق می‌ریخت.

گویی خدایِ پرمهر اراده فرموده بود که مراسم عروسی «فاطمه» از هر جهت شکوهبار و ممتاز باشد و پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی‌اش احساس بی‌مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاصّ خویش را آوردند و پارچه‌ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند.

آنگاه زمام مرکب را به دست شخصیّت بزرگی چون «سلمان» داد و خودش از پی مرکب حرکت کرد.

شما ای خوانندهٔ گرامی، به خدایت سوگند! بیندیش که آیا تاکنون شنیده و یا نظاره نموده و یا در تاریخ بزرگان و سران جامعه‌ها؛ از پیامبران گرفته تا زمامداران دنیا، خوانده‌ای که دختری شب عروسی‌اش به خانهٔ شوهرش روان باشد و آنگاه سالار پیامبران خدا مرکب او را براند؟!

آری آسمانیان و زمینیان در مراسم پرشکوه شب عروسی «فاطمه» ـ این حوریهٔ انسان‌نما ـ شرکت کردند.

«خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد»،

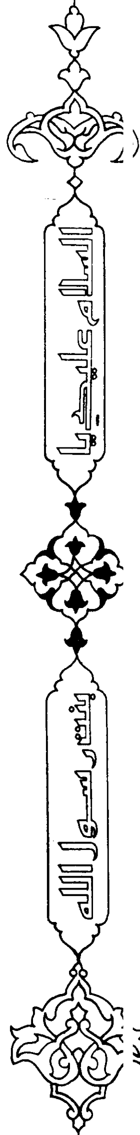
و «جوینی» در «فرائد السّمطین»،

و «ذهبی» در «میزان الاعتدال»،

و «عسقلانی» در «لسان المیزان»،

و «قرمانی» در «اخبار الدّول»،

و «قندوزی» در «ینابیع المودّة»، از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:




هنگامی که دخت گرانمایهٔ پیامبر فاطمه علیها السلام را به خانهٔ علی می‌بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشتهٔ وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می‌کردند و آن شب تا سپیده‌دمان آفریدگار هستی را ستایش و تقدیس نمودند.

از هفتمین امام نور آورده‌اند که به نقل از پدران گرانمایه‌اش و آنان از «جابر بن عبداللّه انصاری» آورده‌اند که:

هنگامی که شب عروسی فرا رسید، خود پیشوای بزرگ توحید، مرکب مخصوص خویش، معروف به «شهباء» را آورد و محملی بر آن آراست و با نهایت مهر و احترام از دخترش خواست تا بر آن قرار گیرد و بسوی خانهٔ شوی ارجمندش حرکت کند.

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد.

در میان راه، پیامبر دریافت که فرشتهٔ وحی و میکائیل هر کدام به همراه هفتاد هزار فرشته، فرود آمدند.

پیامبر از دلیل فرود آنان پرسید که گفتند: برای بدرقهٔ فاطمه به خانهٔ شوی گرانمایه‌اش «علی» آمده‌ایم.

سپس جبرئیل و میکائیل و فرشتگان و پیامبر خدا ضمن بدرقهٔ پرفضیلت‌ترین دختر گیتی تکبیر گفتند... و از همان هنگام تکبیر در مجالس عروسی رسم گردید.

و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطّلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می‌خواندند و شادی می‌کردند.



**برای نمونه:**

۱ - بانوی بزرگ اسلام «امّ سلمه» این اشعار را می‌خواند:

**سرن بعون اللّه جاراتی　　　و اشکرنه فی کلّ حالات**

**و اذکرن ما انعم ربّ العلی　　　من کشف مکروه و آفات...**

هان ای همسایگان من! به یاری خدا حرکت کنید و خدای را در همه حال سپاس گویید. نعمت‌هایی را که پروردگار بلندمرتبه ارزانی داشته است و بدیها و آفت‌هایی را که برطرف ساخته است، به یاد آورید.

چرا که خدای پرمهر ما را پس از کفر و ناسپاسی راه نمود، و پروردگار آسمانها به ما نیرو و طراوتِ ایمانِ به خود را ارزانی داشت.

شما ای بانوان مدینه! با بهترین بانوی جهان هستی «فاطمه» که عمّه‌ها و خاله‌ها فدایش گردند، همراه باشید.

هان ای دخت بهشت! درودت باد! ای دختر بزرگمردی که خدای بلندمرتبه او را به برکت وحی و رسالت بر همگان برتری داد.

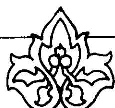
۲ - و نیز «عایشه» پس از «امّ سلمه» با این اشعار عروسی «فاطمه» را گرامی داشت:

**یا نسوة استترن بالمعاجر　　　واذکرن ما یحسن فی المحاضر...**

هان ای بانوان مسلمان! خویشتن را در روسری‌ها و پوششها بپوشانید و سخنانی را که در مجالس و محافل شایسته و بایسته است به زبان آورید.

شما پروردگار مردم را به یاد آورید که ما و هر بندهٔ سپاسگزاری را به دین خود مفتخر ساخت.

سپاس و ستایش از آن خداوند بلندمرتبه‌ای است که نعمت‌ها را ارزانی داشته است. «فاطمه» دخت محبوب پیامبر را حرکت دهید که خدا یاد و نامش را بلند و جاودانه ساخت و به شوی پاک و پاکیزه‌ای چون «علی» ارزانی داشته است.



۳ـ آنگاه «حفصه» این اشعار را سرود:

**فـاطمة خـیر نسـاء البشـر و من لها وجه کوجه القمر...**

فاطمه بهترین زنان بشریّت است که چهره‌ای همانند ماه نورافشان دارد. خدای تو را ای دخت پیامبر! بر همهٔ جهانیان برتری بخشیده است. هم بخاطر امتیازات خودت و هم بخاطر بزرگمردی که قرآن را بر او فروفرستاد.

فاطمه جان! خدای تو را به جوانمردی، بافضیلت تزویج نمود. به «علی» ،بهترین انسان عصرها و نسلها.

هان ای همسایگان من! «فاطمه» را بسوی خانهٔ جدیدش حرکت دهید کـه دخت شخصیّت بزرگ و پرشکوهی است.

۴ـ و بانو «معاذه» چنین می‌سرود:

**اقول قـولاً فـیه مـا فـیه و اذکر الخیر و أبدیه...**

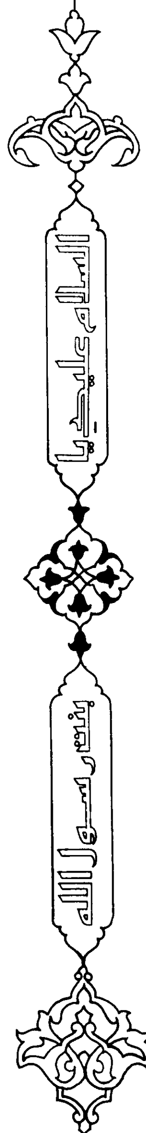
من سخنی می‌گویم که در آن نکاتی بس ارزشمند است و نیکیها را یاد مـی‌کنم و خوبی‌ها را آشکار می‌سازم.

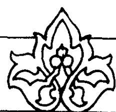
محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین فرزند آدم است. شخصیّت والایی است که با این شکوه و عظمت، نه خودبزرگ‌بین ،است و نه خودپسند.

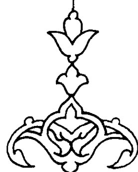
او به برکت و فضیلت خویش، راه نجات و هدایت را به ما نشان داد. پس خدای به او پاداش خیر ارزانی دارد.

ما به همراه دخت سرفراز پیامبر هدایت هستیم. بـه هـمراه کسـی کـه شـرافت و فضیلت در او تجسّم یافته است.

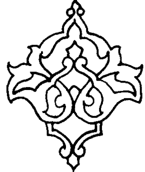
همراه بانویی هستیم که ریشه‌اش در قلّهٔ بلندمرتبه‌ای قرار دارد، در بلندجایگاهی که چیزی نمی‌تواند به او نزدیک شود.











### این امانت من نزد توست

بدینسان بانوان کاروان عروس، بیت اوّل هر شعری را تکرار نمودند و رفتند تا وارد خانهٔ امیرمؤمنان شدند.

هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیرمؤمنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی عليه‌السلام نهاد و فرمود:«علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.»

**«بارك اللّه فى ابنة رسول اللّه.»**

و افزود:

**يا على! هذه «فاطمة» وديعتى عندك!**

**يا على! نعم الزّوجه «فاطمة»!و يا «فاطمة»! نعم البعل على!!**

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست!

علی جان! «فاطمه» شایسته‌ترین همسر برای توست.

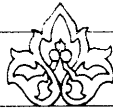
و آنگاه فرمود: ای «فاطمه»! علی شایسته‌ترین شوهر است.و دست‌های مقدّس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که:

بارخدایا! نیکی‌ها و برکات خویش را بر این دو فروفرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دوتن محبوب‌ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار.

بارخدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه‌های آن، به تو پناه می‌دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه‌ای از آن را به سبک خاصّی متبرّک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه‌های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند



و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

همهٔ آنان به دستور پیامبر رفتند امّا «اسماء» باقی ماند. پیامبرگرامی دلیل ماندن او را جویا شد که گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ماندنم در اینجا بخاطر پیمانی است که با مام فضیلت‌ها، «خدیجه» دارم.

پیامبر از پیمان او و خدیجه پرسید و او توضیح داد و آن حضرت گریست و پس از اطمینان از موضوع او را دعا فرمود.

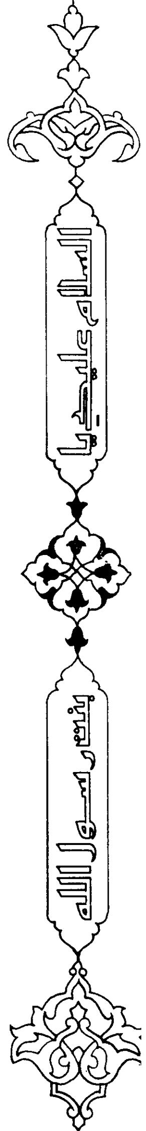
## ۴ ـ سال ازدواج و دیدگاه‌ها

مورّخان و محدّثان در مورد تاریخ ازدواج سالار زنان گیتی فاطمه علیهاالسلام دارای دیدگاههای متفاوتی هستند. برای نمونه:

۱ ـ مرحوم «سیّد بن طاووس» در «اقبال» از مرحوم «مفید» آورده است که: ازدواج دخت گرانمایهٔ پیامبر با امیرمؤمنان در شب یازدهم محرّم به سال سوّم از هجرت رخ داد.

۲ ـ در «مصباح شیخ طوسی» تاریخ این پیوند آسمانی و مبارک روز ششم ذیحجّه یا اوّل آن ماه عنوان شده است.

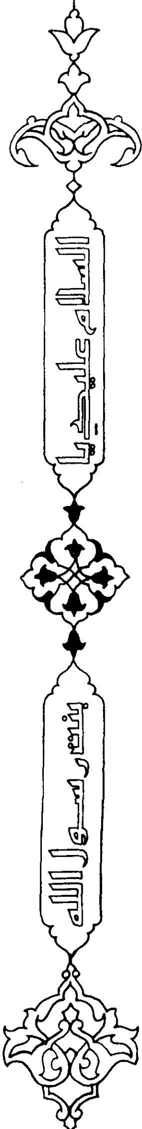
۳ ـ و در «امالی طوسی» آمده است که: ازدواج فاطمه علیهاالسلام با امیرمؤمنان شانزده روز پس از وفات رقیّه همسر «عثمان» بود و یادآور شده است که این رخداد پس از بازگشت مسلمانان از جنگ «بدر» به تاریخ اواخر ماه شوّال رخ داد.




## ۵ ـ چگونه؟

از مسائل روشن و تردیدناپذیر تاریخی این است که:

بانو «اسماء» دختر «عمیس» همسر جناب «جعفر» است. و نیز روشن است که جناب «جعفر بن ابی‌طالب» به همراه همسر خویش و گروهی از پیروان اسلام پیش از



هجرت پیامبر به مدینه به اشارهٔ آن حضرت به حبشه هجرت نمودند و در سال پنجم هجرتِ پیامبر و روز فتح خیبر بود که پیروزمندانه به مدینه بازگشتند.

این دو نکتهٔ تاریخی مورد اتّفاق مورّخان است. با این وصف در روایتی دیگر به صراحت آمده است که «اسماء بنت عمیس» به هنگام رحلت بانوی خردمند جهان عرب «خدیجه» در مکّه حاضر بود و نیز روایات دیگری بیانگر حضور «اسماء» در هنگامهٔ ازدواج فاطمه عليها السلام در مدینه می‌باشد و این موضوع را بسیاری از جمله:

صاحب «کشف الغمّة»،

«حضرمی» در «رشفة الصّادی»، ص ۱۰

«احمد بن حنبل» در «مناقب»،

«هیثمی» در «مجمع الزّوائد»،

«نسائی» در «خصائص»، ص ۳۱

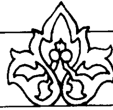
و «محبّ الدّین طبری» در «ذخائر العقبی»،و دیگران... به صراحت آورده‌اند.

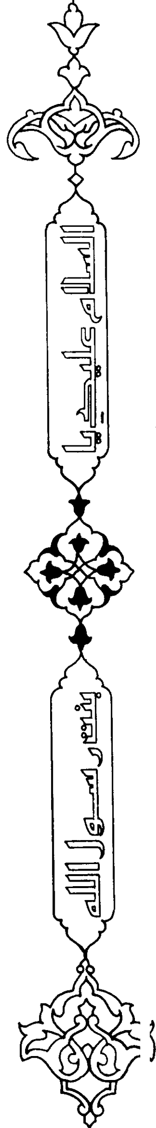
مرحوم علاّمهٔ «مجلسی» نیز در «بحار»[1] این موضوع را به نقل از برخی مورّخان و محدّثان مورد اشاره آورده است، با اینکه می‌دانیم که موضوع ازدواج دخت گرانمایهٔ پیامبر با امیرمؤمنان پس از جنگ «بدر» و به نقل برخی پس از جنگ «احد» و در سالهای اوّل یا دوّم هجری رخ داد. با این بیان، این دو موضوع ، یعنی حضور بانو «اسماء» در مراسم ازدواج فاطمه عليها السلام ودر همان حال بودن او در حبشه را، چگونه می توان با هم جمع کرد؟آری این مطلب یک مشکل تاریخی است که مورّخان در حلّ درست آن وامانده‌اند.

علاّمه مجلسی در این مورد ،دست به برخی تأویلات و تصرّفات برای حلّ این تضادّ زده است امّا آنچه ایشان فرموده‌اند با اتّفاق آرایی که بیانگر حضور «اسماء بنت

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳





عمیس» است سازش ندارد.[1] عجیب‌تر از این، موضوعی است که «محدّث قمی» در «سفینةالبحار» در مادّهٔ «کذب» به نقل از «مجاهد» آورده است که «اسماء بنت عمیس» می‌گوید:«من به همراه «عایشه» بودم و موظّف بودم که او را برای شب عروسی آماده ساخته و به محضر پیامبر وارد سازم...»

آنگاه می‌افزاید پس از ورود به پیامبر چیزی جز ظرفی از شیر نزد پیامبر نیافتم. پیامبر مقداری شیر نوشید و از آن به «عایشه» هم داد. «عایشه» خجالت می‌کشید امّا من به او گفتم: دست پیامبر را برنگرداند و «عایشه» با خجالت ظرف شیر را گرفت و از آن نوشید.

آنگاه پیامبر به من فرمود:

ظرف شیر را بگیر و به همراهانت نیز بده تا بنوشند. زنهایی که به همراه من بودند، گفتند: میل ندارند امّا پیامبر فرمود:«گرسنگی را با دروغ جمع نکنید.»

من از آن حضرت پرسیدم که:ای پیامبر خدا! اگر برخی از ما در مورد چیزی اظهارنظر نماید و بگوید میل ندارم آیا این دروغ محسوب می‌شود؟

پیامبر فرمود: «آری دروغ محسوب می‌گردد گرچه کوچک باشد.»

به هر حال منظور از ترسیم این روایت بیان این واقعیّت است که:«اسماء» در جریان ازدواج پیامبر با «عایشه» که پیش از ازدواج فاطمه علیها السلام با امیرمؤمنان رخ داد، حضور داشته است و علاوه بر این بنا به روایات تاریخی متواتر، او به هنگام ولادت حضرت حسین علیه السلام نیز که در سال چهارم یا پنجم هجرت بود، نیز حاضر بوده است و می‌دانیم که همهٔ این رخدادها پیش از فتح خیبر و بازگشت «جعفر بن ابی‌طالب» از هجرت «حبشه» رخ داده‌اند.

مرحوم مجلسی در بحار از «محمّد بن یوسف گنجی» در کتاب «کفایة الطالب»

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳

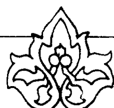
به حضور «اسماء بنت عمیس» در جریان ازدواج فاطمه علیهاالسلام تصریح می‌کند: و «محمّد بن یوسف» این مطلب را به نقل از «ابن بطّه» سخنی درست و زیبا و عالی ارزیابی می‌نماید در حالی که به نظر نگارنده این روایت صحیح به نظر نمی‌رسد و بانویی به نام «اسماء» که در عروسی «فاطمه» حضور داشته، غیر از «اسماء بنت عمیس» است. او «اسماء» دختر «یزید بن سکن» انصاری است که در عروسی «فاطمه» حضور داشته در حالی که «اسماء بنت عمیس» با همسرش جناب «جعفر» در حبشه بوده و درست در سال هفت هجری به هنگامهٔ فتح خیبر به مدینه بازگشته است. و می‌دانیم که ازدواج فاطمه علیهاالسلام چند روزی پس از جنگ بدر رخ داده است. با این بیان تشابه نام دو بانو مشکل‌آفرین شده و بانویی که در این روایت به نام «اسماء» از او سخن به میان آمده است دختر «یزید» است و نه «عمیس».

## بهترین راه حلّ

به نظر نگارنده اگر در روایات مورد اشاره به نام «اسماء» و نام پدرش «عمیس» و لقب وی تصریح نشده بود، چنین توجیه و تأویلی پذیرفته بود امّا هنگامی که درکنار نام «اسماء» نام پدرش «عمیس» نیز آمده و تصریح شده است که «اسماء بنت عمیس» در مراسم ازواج «فاطمه» حضور داشته، دیگر جایی بر پذیرش این تأویل نمی‌ماند و نمی‌توان این توجیه را پذیرفت.

امّا نکته‌ای که در مورد «اسماء بنت یزید انصاری» باید گفته شود این است که: چگونه نامبرده با اینکه می‌دانیم از مردم مدینه است باز هم در هنگامهٔ رحلت «خدیجه» بانوی بزرگ اسلام که در مکّه و پیش از هجرت اتّفاق افتاد، حضور داشته است؟

من بر این اندیشه‌ام که «آقای گنجی» بخاطر تشابه نام این دو بانوی مسلمان، این توجیه را مطرح ساخته و توجّه نداشته است که هیچ مورّخ مسلمان حضور



«اسماء انصاری» را در هنگامهٔ رحلت «خدیجه» ذکر نکرده است.

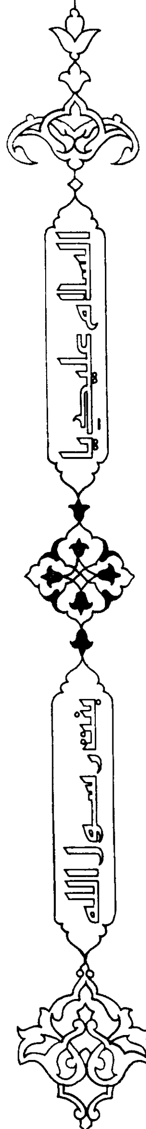
به باور نگارنده حلّ این بن‌بست تاریخی بصورت صحیح و خردپذیر این است که بگوییم «اسماء» مورد بحث ، هم در جریان مکّه و رحلت خدیجه و هم در مدینه و مراسم پرشکوه ازدواج «فاطمه» ، همان «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر طیّار» بوده است و او گرچه به همراه همسرش به حبشه هجرت نموده امّا پس از مدّتی به مکّه بازگشت و از آنجا نیز بسوی مدینه دست به هجرت زد.

چه مانعی دارد که این بانو بارها میان حجاز و حبشه هجرت و رفت و آمد نموده باشد؟ بویژه که مسافت میان «جدّه» و بندرگاه آن تا «حبشه» همان مسافت عرض دریای سرخ می‌باشد و رفت و بازگشت این مسافت چندان سخت نبوده است.

ممکن است برخی بگویند، چگونه می‌توان این مسافرت مکرّر را برای «اسماء» پذیرفت در حالی که تاریخ از آن سخن به میان نیاورده است؟

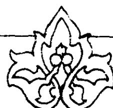
پاسخ این مشکل نیست، چرا که تاریخ هجرت‌های بسیاری را ترسیم و ثبت نکرده است که یک نمونهٔ آن هجرت جناب «ابوذر» به «حبشه» به همراه جناب «جعفر» می‌باشد که تاریخ هم از آن سخن نگفته است...

به علاوه من در مورد مراسم عروسی فاطمه علیهاالسلام به روایتی برخورد نمودم که پیامبر ضمن دستورات لازم به بانوان «هاشمی» و دختران «عبدالمطّلب»... به «حمزه» و «عقیل» و «جعفر»... نیز دستور می‌دهد به همراه کاروان عروس حرکت نمایند و این روایت به صراحت نشانگر حضور «جعفر طیّار» در عروسی فاطمه علیهاالسلام و امیرمؤمنان در مدینه می‌باشد و مشکل مورد اشاره را برطرف می‌سازد.



## نکتهٔ تاریخی دیگر

در اینجا یک نکتهٔ دیگر مانده است که باید طرح شود... و آن این است که: هجرت تاریخساز پیامبر گرامی بی هیچ تردید پس از رحلت خدیجه و ابوطالب رخ داده است





امّا به نظر می‌رسد رحلت این بانوی بزرگ کمتر از یک سال به هجرت مانده اتّفاق افتاد.
از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که «جعفر طیّار» دو بار بسوی «حبشه» دست به هجرت زد که دوّمین مرتبهٔ آن پس از رحلت «خدیجه» و پیش از هجرت پیشوای بزرگ توحید به «مدینه» بود. و دلیل این سخن نیز روایتی است که از پیامبر گرامی رسیده که آن حضرت در «غار» بود که فرمود:

**«انّی اری سفینة جعفر تعوم فی البحر.»**

«من از اینجا کشتی «جعفر» را می‌نگرم که در آب شناور است و بسوی هدف مورد نظر پیش می‌رود.»

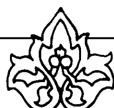
با این بیان به راحتی می‌توان پذیرفت که «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر» به هنگام رحلت بانوی بزرگ حجاز در مکّه درکنار او بوده است و آنچه از عهد و پیمان خود با «خدیجه» آورده است درست به نظر می‌رسد.

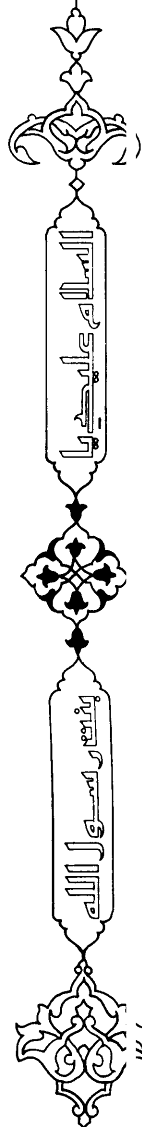
## یک پرسش دیگر

در مورد بانو «امّ سلمه» نیز همین مشکل تاریخی به چشم می‌خورد. و نام او نیز برای نخستین بار در جریان پیوند ملکوتی امیرمؤمنان و دخت گرانمایهٔ پیامبر به میان آمده است.

نخست آنجا از او سخن می‌رود که؛ علی علیه‌السلام هنگامی که به خواستگاری «فاطمه» شتافت، پیامبر را در خانهٔ «امّ سلمه» زیارت کرد.وبار دیگر نام این بانوی آزاده و باایمان آنجا به میان می‌آید که پیامبر گرامی $\frac{1}{3}$ از مهریّه نقد فاطمه علیهاالسلام را نزد او به امانت می‌سپارد تا شب عروسی به عنوان کمک به امیرمؤمنان هدیه شود.و نیز هنگامی از او سخن می‌رود که در جریان ازدواج این دو گوهر تابناک جهان هستی نقش سخنگو و پیام‌رسان را بازی می‌کند. این از یکسو.

امّا از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که پیامبر گرامی در سال چهارم هجری با این





بانوی فداکار و باایمان پیمان زندگی مشترک بست. در حالی که تاریخ ازدواج حضرت «علی» و فاطمه علیهاالسلام سال دوّم هجرت است.

با این بیان، چگونه می‌توان گفت که او در ازدواج فاطمه علیهاالسلام همسر پیامبر بوده است.

## پاسخ این «چگونه؟»

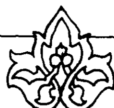
در پاسخ این سؤال باید یادآور گردید که:

۱ ـ ممکن است ازدواج پیامبر با «امّ سلمه» در همان آغاز ورود به مدینه انجام پذیرفته باشد و نه سال چهارم هجرت... پس آن دیدگاه قطعی به نظر نمی‌رسد.

۲ ـ امّا پاسخ خردپذیرتر و بهتر اینکه این بانو، دختر عمّهٔ پیامبر بوده. با این بیان چه مشکلی خواهد بود که یک بانوی باشخصیّت و کامل هاشمی در ازدواج دخت پیامبر همکاری جدّی داشته باشد و به گونه‌ای مورد اعتماد باشد که پیامبر او را امانتدار خانه و زندگی و دختر خویش نیز بنگرد؟

با این بیان این مشکل تاریخی نیز برطرف می‌گردد.

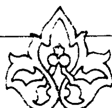
این نکاتی است که در این مورد به نظر نگارنده رسید و خداست که به واقعیّت رخدادها آگاه است.

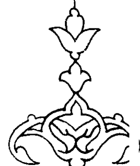


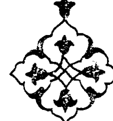
## بخش ششم

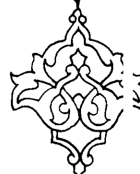
# سرای پرشکوه و پرمعنويّت فاطمه

- ۱ ـ سرای فاطمه عليهاالسلام
- حرمت آن خانهٔ پرمعنويّت
- ۲ ـ زندگی خانوادگی
- عشق و شناخت متقابل
- ۳ ـ تاريخ و دروغ‌پردازيهای رسو الله صلی الله عليه و آله و سلم
- ۴ ـ طلوع دوّمين امام نور
- پيام شادباش ...
- ۵ ـ ولادت سوّمين امام نور
- آفرين خدا بر اين كودک نورسيده
- ۶ ـ ولادت دخت ايمان و عفاف
- ستم و بيداد تاريخ
- هديه آسمان
- سمبل پايداری
- ۷ ـ ولادت دوّمين دختر اميرمؤمنان عليه‌السلام









## ۱ ـ سرای فاطمه عليها السلام

تمدّن کنونی بشر اینک در مسیر پیشرفت خویش بتدریج برای ارزشهای اخلاقی و انسانی، حساب ویژه‌ای گشوده و به قداست و کمال و برخورداران از فضیلت‌ها بها می‌دهد و در این رابطه است که برخی مکانها و جایگاه‌ها و زمانها سخت مورد تجلیل و احترام قرار می‌گیرد.

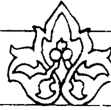
**برای نمونه:**

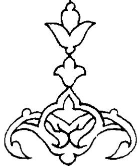
جهان معاصر اینک با وضع مقرّرات ویژه‌ای به سفارتخانه‌ها و هیئت‌های سیاسی، مصونیّت می‌بخشد.

و نیز با تنظیم قوانینی خاصّ ،امنیت دانشگاه‌ها و مراکز علمی و تحقیقی را تضمین و تأمین می‌نماید.

و نیز با تدابیر حقوقی و اخلاقی پایگاه‌های دینی و عقیدتی و مذهبی را گرامی داشته و از تعرّض مصون می‌شناسد.

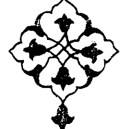
آری جهان معاصر اینک پس از فراز و نشیب‌های بسیار به این حقیقت ایمان آورده است در حالی که این واقعیّت از سپیده‌دم آفرینش مورد عنایت پروردگار انسان بوده و پیامبران و پیشوایان آسمانی، بشریّت را همواره به این حقیقت توجّه داده‌اند.





و بر اساس همین واقعیّت تاریخساز است که در نگرش اسلامی همهٔ مساجد، بویژه «مسجدالحرام» مورد کمال توجّه است و برای حفظ حرمت آن مقرّرات ویژه‌ای رسیده است. آداب و مقرّراتی که به موجب آنها از ورود آلودگان به وبای شرک ومیکروب انحطاط آفرین کفر به ساحت آنها ،جلوگیری می‌شود . همانگونه که ورود در حالت جنابت و پلیدی ویا عادت ماهانهٔ زنان به آن مراکز مقدّس نیز، ممنوع شناخته شده است.

و نیز در راه حفظ صیانت و حرمت این مراکز مقدّس عبادی و معنوی است که آلوده ساختن آنها تحریم می‌گردد و از انجام کارهایی که باعث اهانت و یا خدشه‌دار شدن حرمت آنهاست، نهی می‌شود و حرمت آنها بویژه مسجدالحرام ،تا جایی است که شکار پرندگان یا حیوانات در قلمرو آن ـ طبق شرایط فقهی ـ ناروا اعلان می‌گردد.

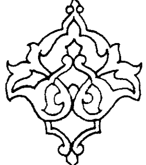


## حرمت آن خانهٔ پرمعنویّت

باید این حقیقت را پذیرفت که خانهٔ پرشکوه و اقامتگاه پرمعنویّت فاطمه علیها السلام، هم به قداست و پاکی و روحانیّت و معنویّت ویژه‌ای آراسته است و هم بر پایه و اساس امتیازات و ارزشهای والای الهی و انسانی بنیاد شده است.

حقّ این خانهٔ پرشکوه را آن انسان آگاه و شایسته‌کرداری می‌شناسد که حقّ فاطمه علیها السلام و پدر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش را شناخته باشد.

مرحوم علاّمهٔ مجلسی به نقل از «انس بن مالک» و «بریده» آورده است که: پیامبر گرامی این آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود که:

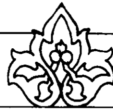


**«فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبّح له فیها بالغدوّ و الاصال...»**[1]

«در خانه‌های پرشکوهی که خدا اجازه داده است که برافراشته باشند و نام

---

۱ ـ سوره ۲۴، آیه ۳۶



باعظمت خدا در آنها برده شود، و بامدادان و شامگاهان مردانی در آنها او را ستایش کنند...»

هنگامی که پیامبر آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت:ای پیامبر خدا! این خانه‌ها کدامند؟

پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران

ابوبکر برخاست و با اشاره به خانهٔ امیرمؤمنان و «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا این خانه هم از آن خانه‌ها بشمار می‌رود؟

پیامبر فرمود: **نعم، من افضلها!!**

آری، از برترین آنهاست.(۱)

«ابن عبّاس» در این مورد آورده است که:در مسجد پیامبر بودیم که یکی از حاضران این آیهٔ شریفه را تلاوت کرد که :**«فی بیوت اذن اللّه...»**

من از پیامبر پرسیدم که: ای پیامبر خدا! آنها چه خانه‌هایی هستند؟

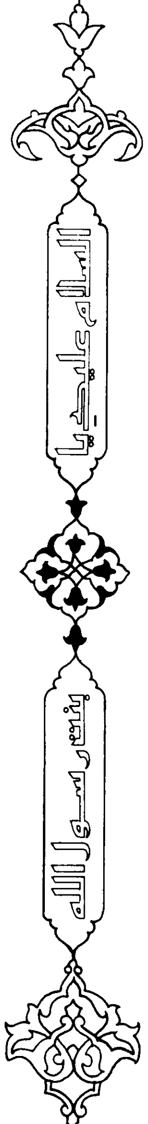
فرمود: **بیوت الانبیاء، و روأومی بیده الی منزل فاطمه!**(۲)

خانهٔ پیامبران، و آنگاه با دست مبارک اشاره به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام نمود و فرمود: و این خانه.

و نیز در «کافی» از «جابر بن عبداللّه انصاری» است که:روزی پیامبر به خانهٔ دخت گرانمایه‌اش می‌رفت و من نیز افتخار همراهی او را داشتم.هنگامی که به درب سرای فاطمه رسیدیم آن حضرت دست روی آن نهاد و درب راگشود و با صدای رسا فرمود: **السّلام علیکم!**

فاطمه علیهاالسلام در پاسخ پیامبر فرمود: سلام بر شما ای پیامبر خدا!

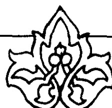
پیامبر فرمود: اجازه می‌دهید وارد شوم؟



---

۱ ـ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۳۹

۲ ـ کشف الغمّه



فاطمه گفت: افتخار دهید ای سفیر خدا!

پیامبر فرمود: آیا همراهی من نیز وارد شود؟

فاطمه عليها‌السلام گفت: اجازه دهید تا سرم را بپوشانم...

پیامبر فرمود: «فاطمه» جان با گوشه‌ای از آن پارچه روانداز سرت را بپوشان!

بانوی بانوان چنین کرد. آنگاه پیامبر فرمود: سلام بر شما!

«فاطمه» به گرمی پاسخ او را داد که پیامبر بار دیگر اجازهٔ ورود گرفت و همینگونه تا سه بار آن حضرت اجازه گرفت... و آنگاه گام به حریم پرمعنویّت خانهٔ «فاطمه» نهاد.[1]

شما خوانندهٔ گرامی از این رفتار درس‌آموز چه دریافت می‌دارید؟! جز شکوه و احترام و حرمت بسیار خانهٔ «فاطمه»؟

## ۲ـ زندگی خانوادگی

دخت سرفراز پیامبر سرانجام به خانهٔ شوی گرانمایه‌اش برای آغاز زندگی مشترک و حیات خانوادگی، انتقال یافت.

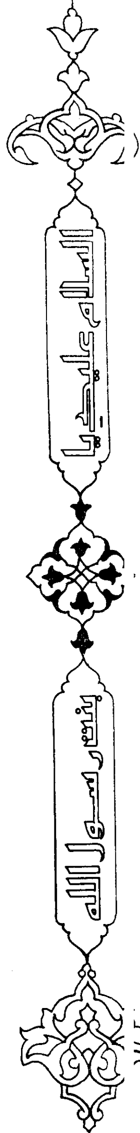
او در حقیقت از بیت رفیع رسالت و نبوّت به خانهٔ پرشکوهِ قداست و امامت و ولایت راستین منتقل شد و بدینسان به اوج نیکبختی پر کشید، چراکه پس از آنکه دورانی پربار و پربرکت در پرتو نبوّت زندگی نموده بود، اینک با آغاز زندگی مشترک، قرین و همنشین امیر فضیلت‌ها شد.

زندگی بانوی بانوان در خانهٔ امیرمؤمنان همراه تبلور و درخشندگی بود و هر روز زیبایی بیشتری به خود می‌گرفت، چراکه او در فضایی زندگی را شروع کرده بود که لبریز از قداست و پاکی بود و پارسایی و شایستگی و سادگی و صفا درکران تا کران آن موج می‌زد.

---

۱ ـ الکافی، ج ۵، باب الدّخول علی النساء، حدیث ۵

او همتای زندگی خویش را درکار دین و دنیا و آخرت یاری می‌کرد و در ابعاد گوناگون مسائل اسلامی و فرهنگ دینی با او به سخن می‌نشست و درکارهای سخت و طاقت‌فرسا با او همکاری قهرمانانه می‌نمود.



## عشق و شناخت متقابل

راستی را که اگر زندگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و عقیده و هدف و آرمان پی‌ریزی گردد و درکران تاکران آن مهر و عشق و احترام و رعایت حقوق متقابل حاکم باشد، چقدر این زندگی شیرین و دوست‌داشتنی و سعادتمندانه خواهد بود!!

(و براستی که زندگی مشترک آن دو گوهر گرانمایهٔ جهان هستی چنین بود.)

این واقعیّت جای هیچ شگفتی ندارد، چراکه بانوی بانوان از مقام والا و موقعیّت شکوهبار شوی گرانقدرش در بارگاه خدا به خوبی آگاه بود و به همین دلیل بسان یک زن باایمان بلکه بهتر و بیشتر، پیشوای راستین خویش را احترام می‌کرد و در برابر او سراپا گوش و هوش بود و نسبت به آن حضرت آنگونه که شایسته و بایسته بود، شناخت و معرفت داشت و آنگونه که می‌بایست از او فرمانبرداری و قدرشناسی می‌نمود.

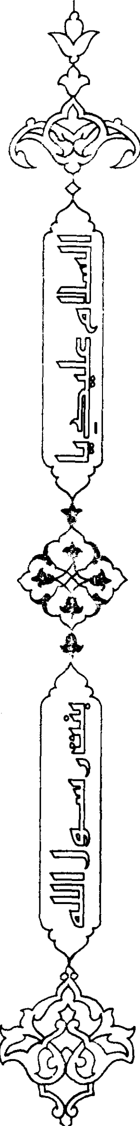
زیرا فاطمه علیها السلام امیر فضیلت‌ها را عزیزترین انسانها در پیشگاه پیامبر می‌شناخت. او را صاحب ولایت راستین و پرشکوه الهی و خلافت کبرای آسمانی و امامت واقعی و همه‌جانبه، از سوی خدا می‌نگریست.

مگر نه اینکه امیرمؤمنان برادر پیامبر، خلیفه و جانشین و وارث راستین او بود؟

و مگر نه اینکه همو بودکه صاحب مواهبی درخشان و سوابقی پرافتخار و شکوهبار و بی‌نظیر بود؟

آری «فاطمه» امیرمؤمنان را آنگونه که شایسته و بایسته بود می‌شناخت و حرمت او را پاس می‌داشت.

از سوی دیگر امیرمؤمنان نیز به بانوی بانوان همینگونه احترام می‌کرد. احترامی



شایسته و بایسته و وصف‌ناپذیر.

این احترام و تکریم و حق‌شناسی نه تنها به دلیل این بود که فاطمه علیهاالسلام همسر و همتای زندگی‌اش بود، نه! بلکه بدان سبب بود که:او محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر بشمار می‌رفت،

او سالار بانوان گیتی بود،و پرتویی از نور وجود پیامبر خدا،و ازکسانی بود که خدا کتاب پراسرار آفرینش را به نام بلند و بخاطر ارج و شکوه آنان گشود.

بدان سبب او را سخت گرامی می‌داشت که او مجموعه‌ای از فضیلت‌ها، چکیده‌ای از عظمت‌ها و تبلور همهٔ ارزشها و والایی‌ها و قداست‌ها بود.ارزشهایی که اگر تنها یکی از آنها در بانویی وجود داشته باشد سخت در خور تجلیل و قدرشناسی خواهد بود.

با این بیان و این نگرش، چگونه بانوی سرفرازگیتی با آن همه فضایل و مواهب و امتیازات و ویژگیها و ارزشهای اخلاقی و انسانی وصف‌ناپذیرکه او را در همهٔ عصرها و نسلها بی‌نظیر و نسخهٔ تک ساخته است، برای گوهرشناسی چون امیرمؤمنان گرامی و عزیز نباشد؟!

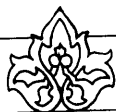
بانویی با آن نسب رفیع و شریف،

با آن معنویّت و قداست،

با آن آغاز و امتیازات در آفرینش وکرامت و شکوه نزد خدا،

با آن عبادت و دانش، ایمان و پروا، پارسایی و پاکی، و شخصیّت و عظمت بی‌همانند و صدها امتیاز دیگری که سخن گفتن از آنهاکار ساده‌ای نیست!

اینک شما خوانندهٔ گرامی با توجّه به نکاتی که گذشت می‌توانید آن فضای عطرآگین خانوادگی و آن جوّ پرمعنویّت و پرصفا راکه آن دو همسر نیکبخت در آن زندگی مشترک را آغاز نمودند درک کنید. می‌توانید پرتویی از واقعیّت زندگی دوست‌داشتنی و شیرین و سعادتمندانه‌ای را دریابید که نه فقر و تهیدستی می‌توانست آن را تیره سازد و نه حوادث و رخدادهای تکاندهنده و فراز و نشیب‌های روزگار توان پریشان ساختن آن



را داشت.چرا که بر آن زندگی شکوهبار همواره نسیم روحبخش محبّت و همکاری متقابل می‌وزید و عواطف پاک انسانی با زیباییهای بهت‌آور و حیرت‌انگیزش کران تا کران آن را زینت می‌داد و آراسته‌تر می‌ساخت.

مرحوم مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است که امیرمؤمنان فرمود:

**فوالله ماغضبتها،و لااکرهتها علی امرٍ حتی قبضها الله...**

**و لاا غضبتنی و لاعصت لی امراً**

**لقد کنت أنظر الیها فتنکشف عنی الهموم والاحزان.**[۱]

به خدای سوگند که در همهٔ عمرِ زندگی مشترک، هرگز به «فاطمه» خشم نگرفته و هرگز او را به کاری وادار نساختم...

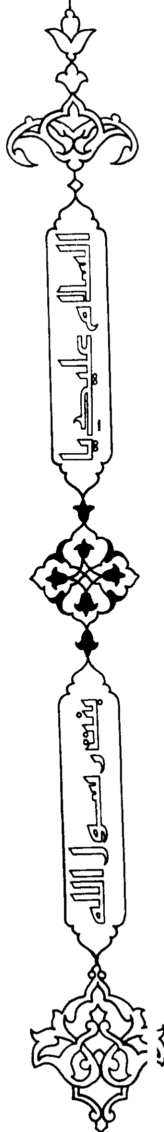
و او نیز به من هرگز خشم نگرفت و در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد.

او به گونه‌ای بود که هرگاه به او می‌نگریستم غمها و اندوه‌هایم زدوده می‌شد.

«تفسیر عیّاشی» از پنجمین امام نور در این مورد آورده است که:

فاطمه علیهاالسلام در زندگی مشترک با امیرمؤمنان کارهای خانه و تهیّهٔ غذا و نان را به عهده گرفته بود و شوی گرانقدرش در برابر، کارهای خارج از منزل و آوردن مواد سوختی و ضروریّات زندگی را به عهده داشت.[۲]

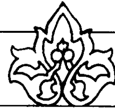
به هر حال مدّت اقامت امیرمؤمنان و همسرش در خانهٔ «حارثه» روشن نیست امّا به خوبی روشن است که پس از مدّتی پیامبر گرامی خانه‌ای بسان خانه‌هایی که برای همسران خویش در کنار مسجد ساخته بود، برای دو محبوب زندگی‌اش ساخت و درب خانهٔ فاطمه را به طرف مسجد بازکرد. و دخت سرفراز پیامبر بدینسان به خانهٔ جدید خویش که در کنار خانهٔ پدرش و مسجد او بود، نقل مکان کرد و زندگی لبریز از معنویّت و صفا را در آنجا پی گرفت.

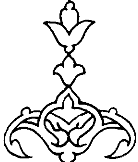


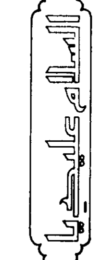

---

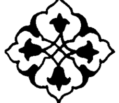
۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳

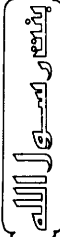
۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱ به نقل از تفسیر عیّاشی.

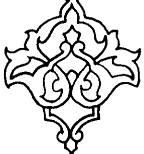












## ۳ـ تاریخ و دروغ‌پردازیهای رسوا...

در سطور و صفحات پیشین یادآور شدیم که برخی از قلم‌بدستان در میدانهای مختلف و فرصت‌های گوناگون نسبت به مقام والای دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها السلام اهانت روا داشته‌اند.

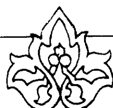
و نیز یادآور شدیم که پیوند امیرمؤمنان با فاطمه علیها السلام دشمنیِ کینه‌جویان را برانگیخت و حسادت حسودان را شعله‌ور ساخت تا آنجایی که مذبوحانه تلاش کردند تا با وسائل گوناگون زندگی شکوهبار این دو گوهر گرانبهای عالم وجود را تیره و تار ساخته و فتنه‌انگیزی نمایند، چرا که تبهکاران آنگاه که خود در زندگی شکست می‌خورند و عقده‌های حقارت و واماندگی در جانشان انباشته می‌شود، برای تخفیف آنها دست به چنین تباهیهایی می‌آلایند.

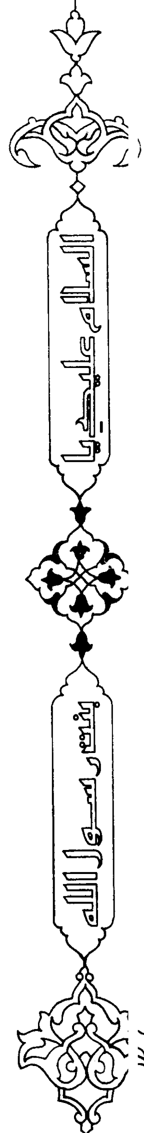
آری از جمله فتنه‌انگیزیها و دروغ‌بافیهای این قماش از تبهکاران، این بود که:

«شایع ساختند که امیرمؤمنان به خواستگاری دختر «ابوجهل» رفت و این خبر به گوش فاطمه علیها السلام رسید و از اینکه همسرش به خواستگاری دختر سردمدار شرک و جنایت رفته است، سخت متأثر گردید و راه منزل پدرش را پیش گرفت و به آنجا رفت...»

آری این یکی از دروغهای رسوای تاریخ در مورد علی و فاطمه است که به زودی از آن پرده برداشته می‌شود و با آشکار شدن حقیقت، بی‌اساس بودن این خبر ساختگی، روشن خواهد شد. این چکیدهٔ سخن دروغ‌پردازان در مورد آن دو وجود گرانمایه است، اگر حتی آن را درست تصوّر نماییم.

اینک شما خوانندهٔ گرامی بیا و بنگر که برخی قلمزنان چگونه این تهمت رسوا را چراگاه حاصلخیزی برای قلم‌فرسایی و تاخت و تاز و بدگویی به ساحت مقدّس امیرمؤمنان قرار داده و آگاهانه و ناآگاهانه به طبل‌زنی و نواختن آهنگ‌های ناهنجار پرداخته‌اند.





از جملهٔ این دجّالگران، «بنت الشاطئ»، نویسندهٔ مصری است که بدون تعمّق و توجّه و یا از روی عمد و قصد آنچه خواسته است به قلم آورده و این دروغ رسوای تاریخ را یک واقعیّت پنداشته است. که ما در این سطور نمونه‌هایی از بافته‌های ذهنی او را از کتابش[1] می‌آوریم.

او می‌نویسد:«علی» تصمیم گرفت که با داشتن «فاطمه»، دست به ازوادج دیگری بزند... بی آنکه به خاطرش برسد که دختر پیامبر این کار را نمی‌پذیرد...»راستی که انسان نمی‌داند چه پاسخی به این بافتهٔ دروغ و احمقانه و گمراهگرانه بدهد؟

آیا در دنیا کسی را می‌توان یافت که نداند همسرش از اینکه «هوو» بر سرش بیاید رنجیده می‌شود؟

هر کس کمترین شناخت و آگاهی در امور داشته باشد این حقیقت را درمی‌یابد. امّا نویسنده، این سخن بی‌اساس و احمقانه را به والاترین انسان جهان هستی - پس از پیامبر - روا می‌دارد.

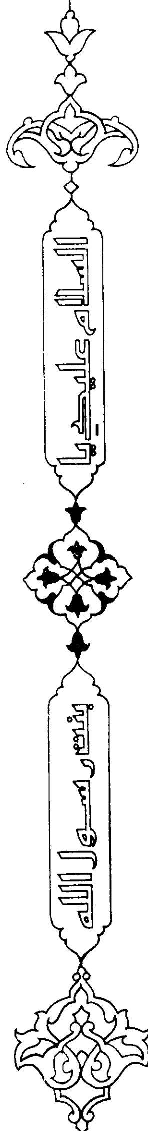
وآنگاه می‌افزاید:«ای کاش او بر یک زن بسنده می‌نمود.»

و از پی این تهمت بزرگ و سهمگین صفحاتی ازکتاب را در نکوهش از «ابی جهل» و مواضع ضداسلامی و ضدانسانی او لبریز می‌سازد و میان دختر او با دختر پیامبر مقایسه به عمل می‌آورد ،تا به خیال خویش به این ازدواج ذهنی و بی‌اساس که ساختهٔ خیانت تاریخ است، تاخته باشد.

شگفت اینجاست که این نویسنده، از سویی به برخی خاورشناسان مسیحی و متعصّب همچون «لامانس» می‌تازد و از او به عنوان دشمن اسلام که با تاریخ اسلام بازی کرده است نام می‌برد امّا متأسفانه خودش تعمّق و اندیشه را در مورد این بافته‌های دروغین و رسوا از یاد برده و این خیانت تاریخ را «وحی» آسمانی تلقّی می‌کند و از

---

۱ - بنات النّبی ص ۱۶۷



بافته‌های ذهنی و رمانتیک خود ـ که شیوهٔ افسانه‌سرایان است ـ کمک می‌گیرد و بافته‌ها می‌بافد.

ما در اینجا پاسخ علاّمهٔ معاصر «سیّد محسن امین»، به این دروغ‌پردازیهای رسوا را می‌آوریم که آن را تحت عنوان «توطئه‌ها و دسیسه‌ها بر ضدّ پیامبر و علی و فاطمه» در جلد سوّم «دائرة المعارف اسلامی شیعه» نوشته است.

در کتاب «ذخائر العقبی» آمده است که:

«علی» می‌خواست با وجود داشتن همسری چون «فاطمه» دختر «ابی‌جهل» را خواستگاری کند، پیامبر از این موضوع سخت خشمگین گردید و در حالی که به شدّت برافروخته و خشمگین بود بر فراز منبر صعود کرد و...

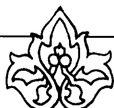
سازندهٔ این دروغ رسوا خواسته است که به علی و «فاطمه» اهانت روا دارد و بر آنان خورده گیرد که به پیامبر گرامی اهانت و تعرّض روا داشته است.

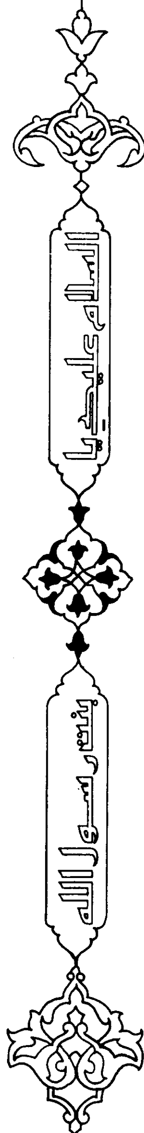
چرا که آن حضرت را چهره‌ای معرّفی می‌کند که حتّی حاضر نیست مقرّرات شریعت خویش را نسبت به نزدیکانش در میدان عمل تحمّل کند و در همان حال رعایت آن قوانین را به دیگران توصیه و تأکید می‌کند.

به بیان دیگر: این دروغ‌پردازیها، پیامبر عدل و حقیقت را چهره‌ای معرّفی می‌کند که قانون و نظام خانواده و تعدّد زوجات را بخاطر خوش‌آیند دخترش، زیر پا می‌نهد و از دامادش ـ که خلاف شرعی مرتکب نشده است ـ سخت ناراحت می‌شود.

و این از زشت‌ترین دروغهایی است که به آن بزرگوار نسبت داده شده است و دریغ و درد که خاورشناسان و دشمنان پیامبر مهر و عدالت، این جنایت را مرتکب شده و توانسته‌اند از عناصر متعصّب و کوته‌نگر، بهره‌برداری نمایند و آنان را وادارند که این دروغ رسوای تاریخ را در نوشته‌های خویش بیاورند، بی‌آنکه از ساحت پیامبر دفاع نمایند.

امّا اینکه این دروغ رسوا به امیرمؤمنان سخت اهانت روا می‌دارد، بدان خاطر است





که:آن گرانمایهٔ جهان هستی را به گونه‌ای معرّفی می‌کند که نه تنها بانوی بانوان و دخت سرفراز بهشت، بلکه خود پیامبر را نیز خشمگین ساخته است.

و امّا اهانت به فاطمه عليها السلام بدان جهت است که:این خیانت تاریخی، آن حضرت را چهره‌ای معرّفی می‌کند که از عمل به شریعت خدا و سنّت پدرش، پیامبر سر باز می‌زند...

ما دیگر به سند این دروغ رسوا نمی‌پردازیم چرا که از اساس تباه و رسواست. امّا جای این پرسش هست که: چرا دروغسازان، دختر «ابی جهل» را به این شرافت بزرگ برگزیده‌اند که «علی» از او خواستگاری کند؟

و چرا دیگری را برنگزیده‌اند؟

آیا این انتخاب بدان دلیل است که دختر «ابی جهل» در زیبایی و جمال و کمال در جهان عرب و میان دختران معاصرش بی‌نظیر می‌نمود؟!

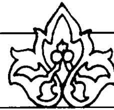
و به همین جهت هم امیرمؤمنان تصمیم گرفت با او ازدواج کند؟!

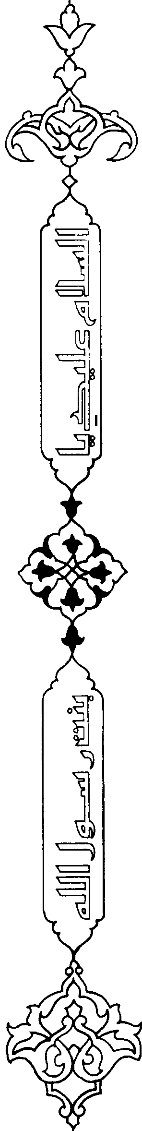
یا نه دروغسازان در نظر داشته‌اند که با این دروغ سهمگین و خیانت هولناک و ناجوانمردانهٔ خویش بطور دقیق‌تر و مؤثّرتری بر ساحت مقدّس آن سمبل و الگوی قداست و پارسایی و پروا ضربه فرود آورند. و خواسته‌اند او را شخصیّتی معرّفی کنند که بی هیچ اعتنا و توجّه به سوابق ننگین «ابی جهل» برای خشمگین ساختن پیامبر و دخترش، فاطمه عليها السلام از دختر بدترین دشمن اسلام و پیامبر خواستگاری نمود!

آری اینجاست که توطئه و خیانت به خودی خود برملا می‌شود و عوامل سازنده و پردازندهٔ آن رسوا می‌گردند و اگر براستی دارای اندک شعور دینی بودند از گزافه گویی خویش کاسته و از خودستایی پروا می‌کردند و به پیامبر گرانقدر و برادر و جانشین پرشکوه و دخت فرزانهٔ او اینگونه ناسزا نمی‌گفتند.

دروغسازان برای تکمیل سناریوی رسوای خویش افزودند که:

پیامبر از یکی از دامادهای خویش ـ که از فرزندان «عبدشمس» بود ـ سخن به میان





آورد و او را تحسین کرد و فرمود: «او هر گاه با من سخن گفت، راست گفت و هر وعده‌ای داد، وفادار ماند.»

و مفهوم این سخن آن است که پیامبر آن داماد خویش را در خور تحسین و تمجید می‌نگریست و این یکی را غیرمستقیم فردی معرّفی می‌کرد که به هنگام سخن راست نمی‌گوید و به وعده‌های خویش هم وفادار نیست!

و همانگونه که گفتیم این دسیسه و دروغ‌سازی رسوا، خود بخود برملا می‌شود و بی‌آنکه ما بخواهیم پاسخی بگوییم، ساختگی بودن آن بر منصفان و خردمندان آشکار می‌گردد.

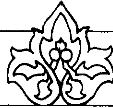
گفتنی است که این دروغسازان علاوه بر اهانت به ساحت مقدّس پیامبر و امیرمؤمنان و فاطمه علیهما السلام هدف شوم دیگری نیز داشته‌اند و آن این بوده است که: کوشیده‌اند بدینوسیله توجّه افراد را از عناصر خودکامه‌ای که دخت گرانمایهٔ پیامبر را مورد تهاجم قرار داده و او را به خشم آوردند، منصرف سازند و همهٔ توجّه افراد را بسوی دیگری جلب کنند.

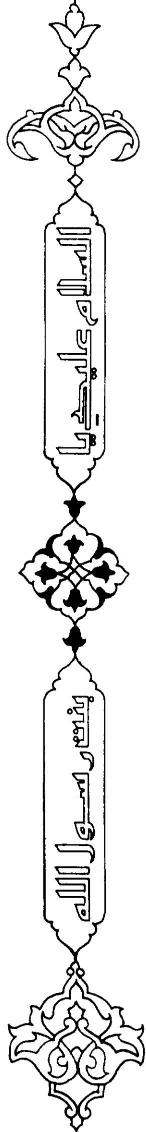
گویی به همین دلیل هم این خبر رسوا و دروغ سهمگین را در نصوص گوناگون نقل نمودند تا به باور آنان در هر مورد اثر خود را بگذارد.

برای نمونه، از جمله چیزهایی که نقل کرده‌اند این است که می‌گویند: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌سازد و هر که به او آزار رساند مرا آزرده است.»

آنگاه از پی آن روایت، به تفسیر مغرضانه می‌نشینند که، منظور پیامبر این بود است که: خداوند ازدواج، با داشتن همسری چون «فاطمه» را بر امیرمؤمنان تحریم کرده است، چرا که این کار دخت پیامبر را آزرده می‌ساخت.

راستی که، زهی تأسّف بر این شقاوت و بی‌پروایی!!






## ۴ـ طلوع دوّمین امام نور

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه‌اش، «حسن» عليه السلام را در وجود خویش احساس کرد، چراکه بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیرمؤمنان به سازمان وجود او انتقال یافت و چهرهٔ نورافشان او با تجلّی یافتن نور وجود حسن عليه السلام در وجودش بصورت روشنی نورافشان‌تر و درخشنده‌تر گردید و نام گرانمایهٔ «زهرا» مصداق درخشنده‌تری پیدا کرد.

طلوع وجود فرزند دلبندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدانگهدار به خانهٔ دخترش فاطمه آمد و ضمن سخنانی، به سفارشهای لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نورباران خواهد ساخت.

و از جمله توصیه فرمود که: او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند.

پس از رفتن پیامبر، نخستین فرزند خانهٔ نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوّم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پرشکوهی بود. «اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان‌افروز وجود حضرت مجتبی عليه السلام از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی‌آنکه از توصیهٔ پیامبر گرامی آگاه باشند، در پارچهٔ زیبا و تمیزی که زردرنگ بود قرار دادند. پیامبر گرامی از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود: فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده‌اید؟

فاطمه عليها السلام پیش از آن به شوی گرانمایه‌اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد امّا آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود.

## پیام شادباش...

نوزاد نور را به نیای گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود:مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟

آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیرمؤمنان نمود و پرسید: نامش را چه برگزیده‌اید؟

امیرمؤمنان گفت: ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی‌گیریم.

پیامبر گرامی نیز فرمود: من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی‌گیرم.

درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشتهٔ وحی پیام داد که:

«برای بندهٔ محبوب و پیامبر برگزیده‌ام، فرزندی ولادت یافته است. از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌ها، به او بگو که؛ علی برای شما بسان هارون برای موسی است. از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» برگزین.»

فرشتهٔ وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر رسانید و گفت:«ای پیامبر خدا! پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.»

پیامبر پرسید: نام او چه بود؟

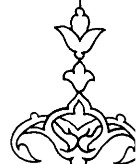
فرشتهٔ وحی گفت: او «شبیر» نام داشت.

پیامبر فرمود: من به واژهٔ عربی سخن می‌گویم...[1]

فرشتهٔ وحی گفت: نام او را «حسن» انتخاب بفرمایید.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۴

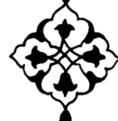


بدينسان پيامبر مهر، نام آن پارهٔ ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و ياد خدا قرين ساخت و اقامه خواند.

هفتمين روز ولادت نور بود كه پيامبر گرامى دو رأس قوچ كبودرنگ به عنوان «عقيقه» فرزند گرانقدرش «حسن»، قربانى كرد و يک ران يكى از آنها را همراه يک دينار به بانوى قابله داد.

سر مبارک نوزاد را تراشيد و هم‌وزن آن نقره به عنوان صدقه به فقرا و بينوايان داد. آنگاه سر نورانى نوزاد را به مادهٔ خشبو و عطرآگينى كه از زعفران و چيزهايى مشابه تركيب شده بود معطّر ساخت و در آن فرصت، يكى از آداب و رسوم جاهليت را به باد انتقاد گرفت و نكوهش كرد و فرمود:

«مردم عصر جاهليّت سر نوزاد را با خون رنگين مى‌نمودند كه كار بسيار ناپسندى است.»

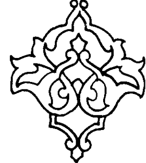


و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه‌باران ساخت و او را مورد مهر وصف‌ناپذير خويش قرار داد...

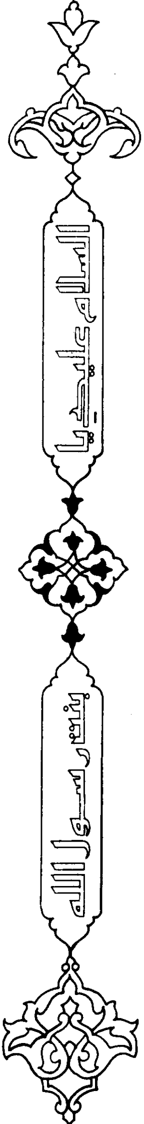
## ۵ـ ولادت سوّمين امام نور

پس از گذشت مدّتى از ولادت حضرت مجتبى عليه السلام علائم و نشانه‌ها، نشانگر اين بود كه دوّمين فرزند گرانمايهٔ «فاطمه» در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه كه پيامبر پيش از آن مژدهٔ آمدنش را داده بود، ديده به جهان گشود.

در مورد ولادت حسين عليه السلام از امام صادق آورده‌اند كه: روزى همسايگانِ بانوى باايمان «امّ ايمن» نزد پيامبر آمدند و گفتند: اى پيامبر خدا! شب گذشته «امّ ايمن» تا سپيده‌دم بيدار بود و مى‌گريست و همهٔ ما را نيز ناراحت ساخته است.



پيامبر كسى را به خانهٔ او گسيل داشت و او به محضر پيامبر شرفياب شد. آن حضرت به او فرمود: «امّ ايمن»! خداى چشمانت را نگرياند! همسايگانت به من گزارش



کرده‌اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده‌ای، چرا؟

پاسخ داد: ای پیامبر خدا! خوابی سخت و سهمگین دیدم و بخاطر آن تا سپیده‌دم گریه کردم.

پیامبر فرمود: خوابت را برایم باز نمی‌گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند.

«ام ایمن» گفت: ای پیامبر خدا بیان آن برایم گران است.

پیامبر فرمود: آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، رؤیای خویش را بازگو.

آن بانوی باایمان گفت: «دیشب در عالم رؤیا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدّس شما در خانهٔ من افتاده است...»

پیامبر فرمود:خواب خوشی رفته‌ای و خواب نیکویی دیده‌ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه‌ام «فاطمه»، «حسین» را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» همان پاره‌ای از وجود من است که در خانهٔ شما قرار می‌گیرد.

## آفرین خدا بر این کودک نورسیده

این جریان گذشت و پس از مدّتی حسین علیه‌السلام از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «امّ ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد نیای گرانقدرش پیامبر آورد. آن حضرت حسین علیه‌السلام را از او گرفت و فرمود:

«آفرین خدا بر این کودک نورسیده وبر او که او را در آغوش فشرده و بسوی من آورده است.»

آنگاه فرمود: «ام ایمن» این پیام آن رؤیای توست.

علاوه بر خواب «امّ ایمن» همسر «عبّاس»، عموی پیامبر نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی نیز پیشگویی فرموده بود.

لحظات ولادت حسين عليه‌السلام گروهى از بانوان مسلمان، از جمله صفيّه، دختر عبدالمطلّب و عمّه پيامبر و نيز «اسماء بنت عميس» و «امّ سلمه»... حضور داشتند.

پس از طلوع خورشيد جهان‌افروز وجود حسين عليه‌السلام پيامبر فرمود: عمّه! فرزندم را بياور!

صفيّه عرض كرد: اى پيامبر خدا! تازه به دنيا آمده است و هنوز آماده نشده است...

پيامبر فرمود: خداوند او را پاک و پاكيزه ساخته است، بياور...

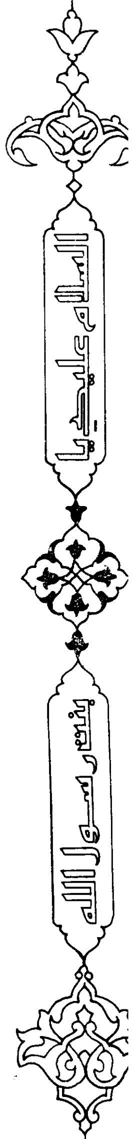
آنگاه فرشتهٔ وحى فرود آمد و به آن حضرت پيام خداى را تقديم داشت و خواست كه نام پسر دوّم «هارون» را ـ كه به زبان عبرى «شبير» و به زبان عرب «حسين» گفته مى‌شد ـ براى نوزاد مبارک برگزينند.

و از پى آن انبوهى از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشيد وجود حسين عليه‌السلام را به نياى گرانقدرش تبريک گفتند و در همان ساعت، شهادت پرافتخارش را نيز به پيامبر خدا تسليت عرض كردند.

پيامبر گرامى فرزند دلبند خويش را گرفت، زبان مبارک را در كام او نهاد و او زبان وحى و رسالت را مكيد، به گونه‌اى كه گوشت بدنش از آن رويش كرد و استخوانهايش استوارى و استحكام يافت. و آورده‌اند كه حسين عليه‌السلام نه از مادر شير نوشيد و نه از هيچ كس ديگر.

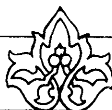
علاّمه «بحرالعلوم» در اين مورد اينگونه سروده است:

**لله مرتضع لم يرتضع ابداً     من ثدى انثى و من «طه» مراضعة**
**يعطيه ابهامه آناً فاونة...**




خداى را! خداى را! كودک شيرخوارى كه هرگز از پستان بانويى شير ننوشيد و شيردهندهٔ او به خواست خدا پيامبر خدا بود.

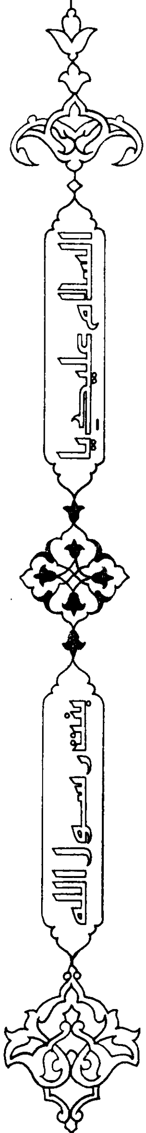
او گاهى انگشت شست و زمانى، زبان خويش را در كام آن كودک پرشكوه مى‌نهاد



و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید.

درست هفتمین روز طلوع دوّمین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا ،قربانی شد.(۱)

در این مورد بحث گسترده‌ای درکتاب دیگر ما که پیرامون شخصیّت والای او نگارش یافته است، موجود است که شما خوانندهٔ گرامی می‌توانید مطالعه فرمایید.(۲)



## ۶ـ ولادت دخت ایمان و عفاف

سوّمین فرزند خاندان وحی و رسالت، دخت ایمان و عفاف یا «زینب» بود که پس از حسین علیه‌السلام، از بانوی بانوان دیده به جهان گشود. دیدگاه صحیح در مورد، ولادت دخت امیرمؤمنان همین است که پس از ولادت حسین علیه‌السلام به دنیا آمد و بیشتر مورّخان و محدّثان نیز این دیدگاه را مورد تأیید قرار داده‌اند امّا برخی از متعصّبان و افراطیّون کوشیده‌اند «زینب» را فرزند چهارم فاطمه علیهاالسلام قلمداد کنند تا بدینوسیله، پوشش بر روی تجاوز و گناه سهمگینی افکنند که جاه‌طلبان سیاهکار با هجوم به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام و قرار دادن او میان در و دیوار و کشتن فرزند او ـ «محسن» ـ مرتکب شدند.

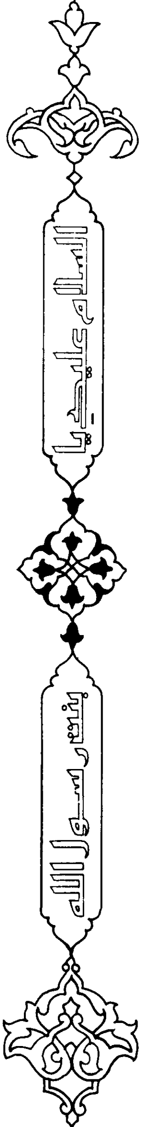
آری آنان در این اندیشه‌اند که ضمن پنهان‌کردن آن جنایت هولناک بگویند که بانوی بانوان پس از ساقط شدن فرزندش «محسن» باز هم فرزند دیگری به دنیا آورد و خود چندان صدمه ندید.

از جمله نویسندگانی که این دیدگاه بی‌اساس و مغرضانه را پذیرفته است، «بنت الشّاطی» مصری است که در این مورد می‌نویسد:«زهرا دخت گرانمایهٔ پیامبر بود. آن حضرت پس از آنکه دیدگان پیامبر به دو فرزند محبوب او «حسن» و «حسین» روشن

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳

۲ ـ امام حسین از ولادت تا شهادت




شد ، چیزی نمانده بود که فرزند دیگری به دنیا آورد امّا گویی مقدّر نبود که سوّمین فرزند او ـ که نامش «محسن» بود ـ در آن بیت رفیع رسالت و امامت، جهان را به نور وجودش نورباران سازد.»

نگارنده، اینک ضرورتی نمی‌نگرد که این دیدگاه مغرضانه و بی‌اساس را مورد نقد قرار دهد، چرا که در آینده با فرصت بیشتری در این رابطه بحث خواهد کرد و روشن خواهد ساخت که «محسن بن علی» آخرین فرزند دخت گرانمایهٔ پیامبر است و همو بود که به صورت «جنین» و در شکم مام ارجمندش، بر اثر صدمات و فشاری که میان در و دیوار، بر او وارد آمد به شهادت رسید.

نگارنده در اینجا بخاطر رعایت اسلوب کتاب، تنها پرتویی از زندگی پرافتخار «زینب» قهرمان کربلا را ترسیم می‌نماید و امیدوار است که خدای پرمهر او را توفیق ارزانی دارد تا کتابی مستقلّ در مورد این بانوی سرفراز بنگارد، چرا که زندگی درخشان و الهام‌بخش او شایستهٔ تحقیق و بررسی، و خود آن بزرگ‌بانوی تاریخ، سخت در خور ستایش و تجلیل است.

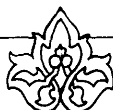
## ستم و بیداد تاریخ

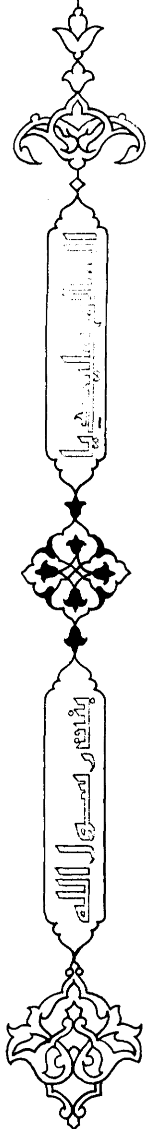
بانوی بزرگ ایمان «زینب» در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود.

او سوّمین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلندآوازهٔ امامت بود. نگارنده او را بسیار بی‌نیاز از تعریف و تمجید می‌نگرد چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیرمؤمنان و مادرش سالار بانوان جهان «فاطمه» پارهٔ تن پیامبر و دو برادرش «حسن» و «حسین» سالار جوانان بهشت هستند، چه چیزی می‌تواند بنویسد؟

راستی که او میوهٔ فضیلت‌ها و ثمرهٔ عظمت‌هایی بود که هاله‌ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود.

با این بیان شما خوانندهٔ عزیز دیگر از سینهٔ پربار و آکنده از عشق و ایمانی که او را





شیر داد و از دامان پاکی که او را بسان گل پرورید، و از تربیت و پرورشی که همواره در مورد او بکار رفت،و از بیت رفیعی که او در آنجا دیده به جهان گشود،و از عامل وراثت و آنچه از این راه به او ارزانی گردید،و نیز عکس‌العمل و بازتاب شیوه‌های تربیتی و تأثیر جوّ مقدّس خانوادگی که در روح بزرگ او اثر نهاد، و نیز از ارزشهای اخلاقی و مواهب بی‌شماری که به او ارزانی گشت و در مزرعهٔ پربار وجود او به گُل نشست و شکوفا گردید، چیزی مپرس و مگو که وصف‌ناپذیر است!

امّا راستی چقدر دردناک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه‌اش، چرا که تاریخ آنسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زیبندهٔ شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانهٔ «بنی هاشم» و نوادهٔ پیامبر خدا و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» باشد، زندگی او را ترسیم ننموده است.

## هدیه آسمان

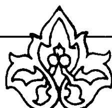
به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر نام او را «زینب» نهاد. واژهٔ مقدّس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می‌باشد.

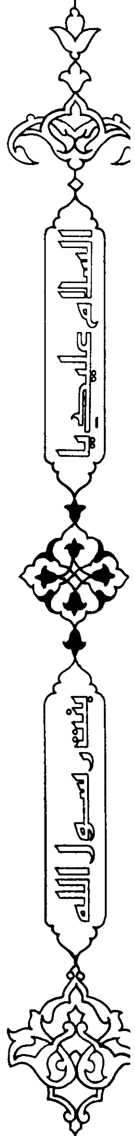
نویسندهٔ کتاب «الحسین و بطلة کربلا» مقاله‌ای را از یک روزنامهٔ پرتیراژ مصری که پیرامون شخصیّت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است درکتاب خویش می‌آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می‌آوریم و می‌گذریم:

زینب دخت امیرمؤمنان در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود.

مادرش او را نزد پدر والامقامش علی علیه‌السلام آورد و گفت: علی جان! این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین.

علی علیه‌السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی‌گیرم.





آن روز پیامبر در سفر بود. هنگامی که آمد، به خانهٔ «فاطمه» وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزینند که فرمود: «من بر پرودگارم سبقت نمی‌جویم.»

در این لحظات بود که فرشتهٔ وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت: «ای پیامبر خدا! نام این نوزاد مبارک «زینب» است، چراکه خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

این بود آنچه نویسندهٔ مصری بدون طرح سند روایت نوشته بود که ما گزیده‌ای از آن را آوردیم.

## سمبل پایداری

آری این بانوی بزرگ ،هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی است و هم همهٔ مراحل زندگی الهام‌بخش و درس‌آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود.

در بخش مهمّی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعهٔ جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر و مام شایسته‌اش «فاطمه» و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیرمؤمنان خانه‌نشین گردید و آزادی و امنّیت و همهٔ امکانات از او سلب شد.

سپس هجرت پدرش از مدینه به کوفه که مرکز حکومت پدرش گردید، پیش آمد و از پی آن ارادهٔ حکیمانهٔ الهی او را با شهادت پدر ـ یعنی حادثهٔ دردناک و فاجعهٔ تکاندهنده‌ای که آسمانها را به لرزه درآورد ـ داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه‌ای بود که معاویه بر ضدّ برادرش، حضرت مجتبی علیه‌السلام و شیعیان او شعله‌ور ساخت و پس از آن هم با نقشهٔ ابلیسی خویش آن حضرت را با سمّ خیانت به شهادت رسانید و سیطرهٔ استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به جهان اسلام تحمیل کرد.

پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که براستی بزرگترین فاجعهٔ تاریخ بود، روبروگردید. فاجعهٔ تکاندهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود. امّا شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر همهٔ این حوادث سخت و شکننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایت‌اش خدشه‌ای وارد آید، رسالت سترک و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت.

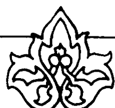
پس از این پایداری شگرف در راه حق و عدالت، استبداد حاکم او را تبعید ساخت و آن بانوی بزرگ به «مصر» رفت و خدا چنین مقرّر فرمود که آن حضرت در همانجا جهان را بدرود گوید و پرورندهٔ سراسر افتخار زندگی شگفت‌انگیز و الهام‌بخش او در سرزمین «نیل» گشوده بماند و آرامگاهش پناهگاه و نقطهٔ امید میلیونها قلب و دل در طول عصرها و نسلها... گردد.

آری خوانندهٔ گرامی! این پرتویی از زندگی سراسر افتخار «زینب» دخت قهرمان امیرمؤمنان بود. که بر او و نیای گرانقدر و مادر باعظمت و پدر والا و برادران شایسته‌کردارش درود خدای باد.

و اینک تا دیداری دیگر در کتاب «زینب الکبری من المهد الی اللّحد» خدا نگهدار شما باد.

## ۷ـ ولادت دوّمین دختر امیرمؤمنان

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان و امیرمؤمنان، چهارمین فرزند گرانمایهٔ خویش را که دوّمین دختر این خاندان بزرگ به حساب می‌آمد ،بسان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت.

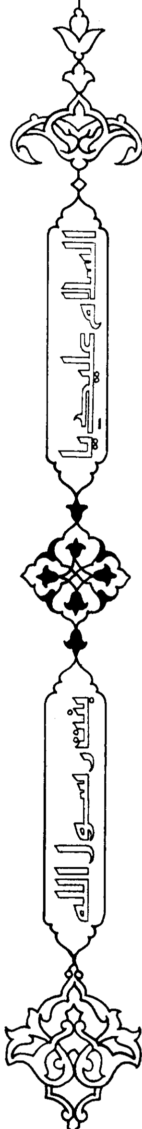


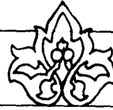
او که به «امّ کلثوم» نامگذاری گردید از سویی بسان خواهر قهرمانش «زینب» دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگرسو از تربیت شایسته و بایسته وبسیار ممتازی بهره‌ور گردید.

این بانوی هوشمند و پرواپیشه گرچه برخی از ابعاد زندگی‌اش با زندگی خواهرش زینب متفاوت بود امّا در تمامی رخدادهای تکاندهنده‌ای که خواهر قهرمانش «زینب»، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخساز خویش را ایفا نمود، او نیز بطور جدّی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایهٔ خویش بشمار می‌آمد.

آن بانوی قهرمان نیز ازکسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرارگرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند.

و ما به خواست خدا به هنگام بحث پیرامون شخصیّت پرشکوه خواهرش «زینب» در مورد او نیز بحث‌هایی خواهیم داشت.

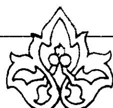


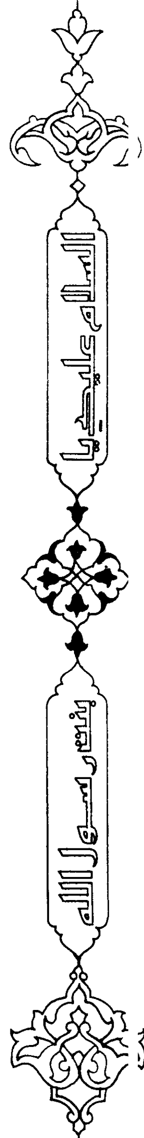


## بخش هفتم

# سیمای فاطمه علیها السلام در قرآن

- ۱ ـ در آیهٔ قربیٰ
- ۲ ـ فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آیهٔ «مباهله»
- ۳ ـ در سورهٔ «هل أتی»
- فشرده‌ای از پیام آیات
- امّا در بهشت زیبای خدا
- ۴ ـ در آیهٔ «نور»
- ۵ ـ موقعیّت شکوهبار «فاطمه» در آئینهٔ رسالت
- مهر و احترام تفکّرانگیز
- انگیزهٔ آن مهر و تکریم وصف‌ناپذیر
- پدرش به قربانش!





## ۱ ـ در آیهٔ قربیٰ

آیهٔ شریفهٔ «قربی» که بیانگر پرتوی از شکوه و شخصیّت فاطمه علیها السلام می‌باشد این است:

**قل لا اسألکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسناً انّ اللّه غفور شکور.**[1]

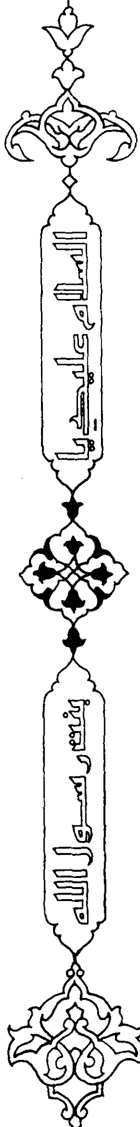
هان ای پیامبر بگو! من از شما هیچ پاداشی بر رسالت خویش نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و حق‌شناس است.

آیهٔ شریفه همانگونه که شما خوانندهٔ گرامی بدان می‌نگری از قرآن شریف است و خدا به پیامبر برگزیده‌اش فرمان می‌دهد که ای پیامبر به امّت بگو: من برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی‌طلبم جز آنکه شما باید با نزدیکان من بر اساس مهر و محبّت رفتار نمایید.

در این مورد سخنان امامان راستین و همهٔ پیروان آنان هماهنگ است که: منظور ازواژهٔ «قربی» نزدیکان پیامبر می‌باشند. و انبوه روایات در کتابهای شیعه و اهل سنّت،

---

۱ ـ سوره ۴۰، آیه ۲۲



نام و نشان این نزدیکان پیامبر را نیز بدست می‌دهد.

۱ ـ از جملهٔ آن روایات فراوان که دانشمندان بزرگ اهل سنّت در معتبرترین اسناد خویش همچون «صحاح» و تفاسیر مهمّ خود آورده‌اند این روایت است که می‌فرماید:

هنگامی که این آیهٔ شریفه فرود آمد از پیامبر پرسیدند که نزدیکان شما که محبّت آنان بر ما واجب شد کیانند؟

پیامبر در پاسخ فرمود: «علی» و «فاطمه» و دو پسر آنان...

**قال صلی الله علیه و آله و سلم: علیّ و «فاطمة» و ابناها...**

این روایت را «ابن حجر» در «الصّواعق المحرقة»،

«ثعلبی» در تفسیر خویش،

«سیوطی» در «الدّر المنثور»،

«ابونعیم» در «حلیة الأولیاء»،

«جوینی شافعی» در «فرائد السمطین» روایت کرده‌اند.

۲ ـ روایت دیگر از آن انبوه روایات را «طبری» و «ابن حجر» از پیامبر گرامی آورده‌اند که: خداوند پاداش مرا بر شما مردم، محبّت ورزیدن به خاندان من قرار داد، بهوش باشید که من در روز رستاخیز در مورد آنان از شما سؤال خواهم نمود.

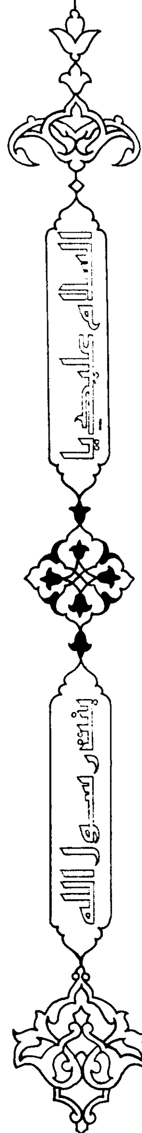
**«انّ اللّه جعل اجری علیکم المودّة فی اهل بیتی و انّی سائلکم غداً عنهم.»**

## «قربی» در سخنان امامان اهل بیت

پس از ترسیم دو روایت در این مورد، اینک نظر شما خوانندهٔ گرامی را به روایاتی جلب می‌کنم که امامان معصوم در بحث‌ها و مناظره‌های خویش به صراحت و روشنی کامل، منظوراز «قربی» را معرّفی نمودند:

۱ ـ نویسدهٔ «الصّواعق المحرقة» از امیرمؤمنان آورده است که فرمود:

در سورهٔ‌مبارکهٔ «شوری» در مورد ما (خاندان رسالت) آیه‌ای موجود است که



به دلالت آن، هر انسان باایمانی محبّت ومودّت ما را راه و رسم خویش قرار می‌دهد و آنگاه به تلاوت این آیهٔ پرداخت که: **قل لااسألکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی...**

۲ ـ و نیز نویسدهٔ همین کتاب آورده است که:

دوّمین امام نور در یک سخنرانی فرمود: «من از همان خاندان وحی و رسالتی هستم که خداوند مهر ورزیدن به آنان و فرمانبرداری شان را بر همهٔ ایمان‌آوردگان واجب ساخته و فرمود: **قل لااسألکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی و من یقترف حسنة...**

و افزود بدست آوردن «حسنه»ای که در آیهٔ شریفه آمده است عبارت از محبّت ورزیدن به ما اهل بیت است.

۳ ـ و نیز همان نویسنده در کتاب خویش از چهارمین امام نور آورده است که: هنگامی که آن بزرگوار را در شام به حال اسارت بر درب مسجد اموی نگاه داشته بودند، مردی از شامیان ازکنار آن حضرت گذرکرد وگفت: سپاس خدای راکه شمایان رانابود ساخت.آن حضرت پرسید: هان ای بندهٔ خدا! آیا این آیه را نخوانده‌ای که: **قل لااسألکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی؟** وآنگاه افزود که ما خاندانی هستیم که این آیه در مورد ما فرود آمده است...

۴ ـ شاعر اندیشمند و ستم‌ستیز شیعه «کمیت اسدی» در این مورد می‌سراید:

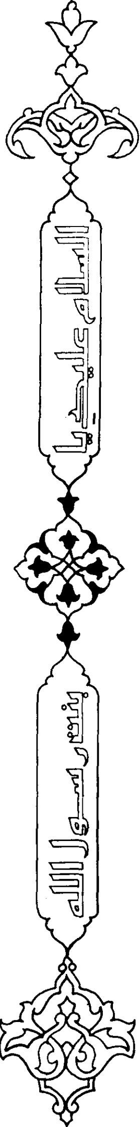
**وجدنا لکم فی آل حم آیة ... تأوّلها منّا تقی و معرب**

برای شما خاندان رسالت در سورهٔ مبارکه «شوری» آیه‌ای یافته‌ایم که هم شایستگان و هم روی‌گردانندگان از حق، آن را در مورد شما تأویل و تفسیر نموده‌اند.

۵ ـ ونیز از« جابر بن عبدالله انصاری» آورده‌اند که:

مردی صحرانشین به محضر پیامبر شرفیاب شد وگفت: ای محمّد! اسلام را به من بیان نما.

پیامبر فرمود: گواهی بده که جز خدای یکتا خدایی نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ اوست.



آن مرد گفت: آیا در برابر این ایمان و اسلام پاداشی از من خواهی خواست؟

پیامبر فرمود: نه، تنها محبّت ورزیدن به خویشاوندانم را می‌خواهم.

پرسید: کدام خویشاوندان؟ خویشاوندان تو یا من؟

پیامبر فرمود: خویشاوندان من.

آن مرد گفت: بیا تا با تو دست بیعت دهم از این پس بر آن کس که بر تو و خویشاوندانت مهر و محبّت نورزد، نفرین خدا باد.

پیامبر گرامی فرمود: آمین.(۱)

۶ـ و نیز نویسندهٔ «الصّواعق...» این دو شعر را از «ابن عربی» آورده است که:

**رایت ولائی آل طه فریضة — علی‌رغم اهل البُعد یورثنی القربا**

**فما طلب المبعوث اجراً علی الهدی — بتبلیغه الاّ المودة فی القربی**(۲)

من مهر ورزیدن به خاندان پیامبر را لازم و واجب می‌نگرم.و بر خلاف کسانی که از خاندان پیامبر دوری جسته‌اند، «آیهٔ شریفهٔ قربی»، مرا به آنان نزدیک ساخته است.

پیامبر گرامی در برابر رساندن پیام خدا و هدایت جامعه، پاداشی جز مهر ورزیدن به خاندانش به فرمان خدا نخواست.

۷ـ و باز به بیان همین نویسنده وکتاب، «شافعی» نیز در این مورد اینگونه می‌سراید:

**یا اهل بیت رسول اللّه حبکم — فرض من اللّه فی القرآن انزله**

**کفاکم من عظیم الشّأن انّکم — من لم یصلّ علیکم لاصلاة له**

هان ای خاندان پرشکوه رسالت! خداوند مهر ورزیدن به شما را فریضه‌ای ساخت و آن را در قرآن خویش فرو فرستاده است.

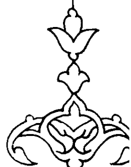
در شکوه و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز خویش بر شما درود نثارنکند، نمازش هیچ و پوچ است.

---

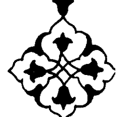
۱ ـ کفایة الطّالب، ص ۳۱

۲ ـ الصواعق المحرقه، ص ۱۰۱

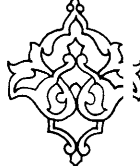
۸ ـ و علاّمهٔ بزرگوار، مرحوم «امینی» درکتاب ارزندهٔ خویش، نام چهل و پنج نفر از محدّثان و دانشمندان بنام اهل سنّت را با نام کتابهایشان آورده است که همگی، آیه شریفه را در شأن امیرمؤمنان و «فاطمه» و حسن و حسین دانسته‌اند که از جملهٔ آنان عبارتند از:



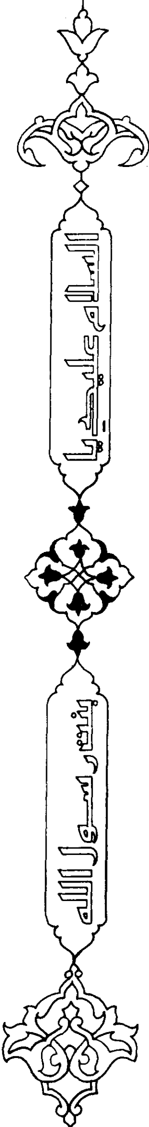
۱ ـ امام احمد بن حنبل
۲ ـ ابن منذر
۳ ـ ابن ابی حاتم
۴ ـ طبری
۵ ـ ابن مردویه
۶ ـ ثعلبی
۷ ـ ابوعبداللّه
۸ ـ ابوالشیح النسایی
۹ ـ واحدی



۱۰ ـ ابونعیم
۱۱ ـ بغوی
۱۲ ـ البزار
۱۳ ـ ابن مغازلی
۱۴ ـ حسکانی
۱۵ ـ محبّ الدّین
۱۶ ـ زمخشری
۱۷ ـ ابن عساکر



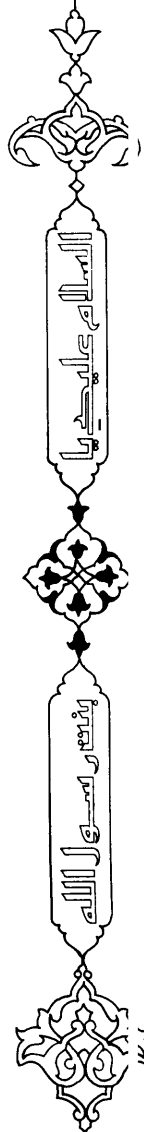
۱۸ ـ ابوالفرج
۱۹ ـ جوینی
۲۰ ـ نیشابوری




۲۱ - ابن طلحه
۲۲ - رازی
۲۳ - ابوالسّعود
۲۴ - ابوحیّان
۲۵ - ابن ابی الحدید
۲۶ - بیضاوی
۲۷ - نسفی
۲۸ - هیثمی
۲۹ - ابن صبّاغ
۳۰ - گنجی
۳۱ - مناوی
۳۲ - قسطلانی
۳۳ - زرندی
۳۴ - خازن
۳۵ - زرقانی
۳۶ - ابن حجر
۳۷ - سمهودی
۳۸ - سیوطی
۳۹ - صفوری
۴۰ - صبّان
۴۱ - شبلنجی
۴۲ - حضرمی
۴۳ - نبهانی (۱)

---

۱ - الغدیر، ج ۳



## فاطمهٔ زهرا عليها السلام

## ۲ ـ در آیهٔ «مباهله»

خدای جهان‌آفرین در قرآن شریف می‌فرماید:

**... فمن حاجّك فيه من بعد ما جائك به من‌العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نسائنا و نسائكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة اللّه على الكاذبين.**[1]

(ای پیامبر!) هر که پس از این دانشی که به سوی تو فرود آمد، باز هم در مورد «عیسی» با تو چون و چرا نمود، بگو: بیائید تا ما پسران و بانوان و خودمان را فراخوانیم و شما نیز پسران و زنان و خودتان را فراخوانید. آنگاه نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

این آیهٔ شریفه از رخداد بزرگی که از هنگامهٔ رخ دادن آن تاکنون در میان مسلمانان از شهرت بسیاری برخوردار است، سخن دارد. ما در اینجا نیازی به ترسیم منابع و مدارک آین حادثهٔ بزرگ و معروف نمی‌نگریم و به همین نکته بسنده می‌کنیم که خاطرنشان سازیم که تمام مفسّران و محدّثان جز شماری چند، بر این عقیده‌اند که این آیهٔ مبارکه هنگامی بر پیامبر فرود آمد که میان آن حضرت و مسیحیان منطقه «نجران» گفتگوهایی دربارهٔ مسیح عليه السلام به میان آمده بود. اینک این رخداد بزرگ را بطور فشرده از امیرمؤمنان می‌آوریم.

### بامداد فردا پس از نماز

گروهی از مسیحیان نجران به سرپرستی سه چهرهٔ سرشناس آنان؛ «عاقب»، «محسن»، و «اسقف» به همراه دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۶۰

محضر پیامبرگرامی رفتند تا در مورد رسالت و تعالیم آسمانی او، تحقیق و بررسی نموده و درباره چگونگی برخورد با آن پدیدهٔ جدید و پرجاذبه، تصمیمی بگیرند.

پس از تشرّف آنان به محضر پیامبر، سرشناس‌ترین چهرهٔ گروه که اسقف نام داشت، خطاب به پیامبر گرامی گفت:

عالی جناب! پدر «موسی» که بود؟

پیامبر فرمود: «عمران»

او پرسید: پدر «یوسف» که بود؟

پیامبر پاسخ داد: «یعقوب»

اسقف پرسید: پدر و مادرم فدایت باد! پدر شما چه نام دارد؟

پیامبر فرمود: «عبداللّه»

پرسید: پدر «مسیح» کیست؟

پیامبر ساکت شد. در این هنگام بود که جبرئیل با این پیام فرود آمد که: عیسی روح خدا و کلمهٔ اوست. **«هوَ روحُ اللّه و کلمته»**

اسقف پرسید: آیا سخن شما بدین معناست که روح بدون جسد می‌باشد؟

پیامبر باز هم ساکت شد که خداوند به او وحی فرمود که:

**انّ مثل عیسی عند اللّه کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون.**

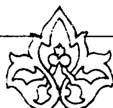
بی‌تردید مثل عیسی نزد خدا همانند مثل آدم است. وی را از خاک آفرید و به او گفت: «موجود باش!» پس وجود یافت.

اسقف با شنیدن آیهٔ شریفه، ناگهان از جای خود پرید و گفت: ای محمّد! ما این مطلب را نه در توراة یافته‌ایم و نه انجیل و زبور... تنها از شما این مطلب را می‌شنویم.

اینجا بود که این آیهٔ شریفه فرود آمد:

**فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم...**

گروه اعزامی مسیحیان «نجران» گفتند: عالی جناب! این سخن شما بر ما گران است



که «مسیح» از خاک آفریده شده است امّا دعوت به مباهله برای روشن شدن حقانیّت و درستی دیدگاه یکی از دو طرف از سوی شما براستی کاری منصفانه و منطقی و آزادمنشانه است. از این رو هنگامهٔ مباهله را مقرّر فرمایید.

پیامبر فرمود: به خواست خدا فردا پس از نماز بامدادی، مباهله انجام خواهد شد.

## به خدا سوگند او پیامبر است

پیامبر نماز بامدادی را به بارگاه خدا بجا آورد و دست امیرمؤمنان و دخت سرفراز خویش فاطمه را گرفت و یکی را درکنار خویش و دیگری را پشت سر خود قرار داد و دو نور دیده‌اش، حسن و حسین را نیز در سمت راست و چپ خویش فراخواند و بسوی میعادگاه روان شدند.

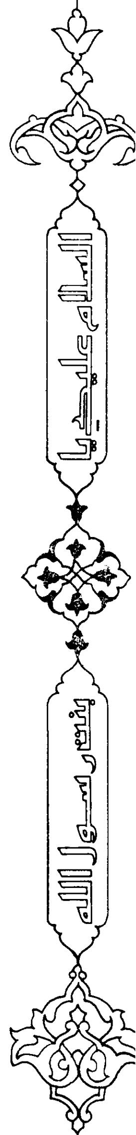
در آنجا از آن بندگان محبوب و برگزیدهٔ خدا خواست تا دست‌ها را به آسمان گیرند و هنگامی که پیامبر دعاکرد آنان آمین بگویند. پس به حالت نیایش با خدا زانوها را بر زمین نهادند و آمادهٔ مباهله شدند.

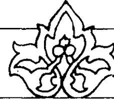
هیئت مسیحیان «نجران» هنگامی که با چهره‌های نورانی و سیمای معنوی و آمادگی روحی پیامبر و خاندانش روبرو شد از تصمیم خویش پشیمان شده و فرصت برای تبادل نظر دیگری خواستند و پس ازگفتگو در میان اعضای هیئت خویش، به این نتیجه رسیدند که او پیامبر خداست و سراپا راستی وپاکی است و اگر او دست به دعا بردارد و خاندان پاک و محبوب او آمین بگویند، بی هیچ تردیدی خواستهٔ آنان به هدف اجابت می‌رسد و همه اعضای هیئت نابود خواهند شد.

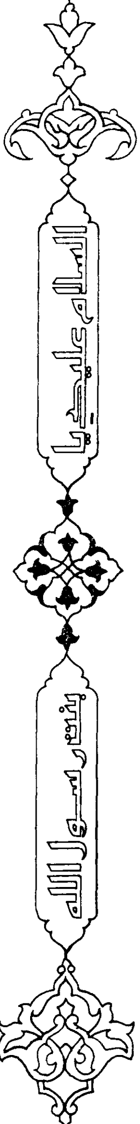
اینجا بود که گفتند: تنها راه نجات این است که از مباهله بازگردند و از آن حضرت بخواهند که از آنان درگذرد.

«فخر رازی» درتفسیر خویش می‌نویسد:

اسقف بزرگ «نجران» گفت: هان ای پیروان مسیح! بهوش باشید که چهره‌هایی را








به همراه پیامبر اسلام می‌نگرم که اگر از خدای بزرگ بخواهند کوهی را از جای خویش برکند، آن را خواهد کند. از این رو توصیهٔ من این است که با آنان روبرو نشوید و دست به مباهله نزنید که نابود خواهید شد و یک نفر از پیروان مسیح بر روی کرهٔ زمین باقی نخواهد ماند.

بر این باور بود که هیئت عالی‌رتبه «نجران» با تواضع بسیار در برابر پیشوای بزرگ توحید نشستند و تقاضا نمودند که آن حضرت از مباهله بگذرد.

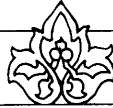
پیامبر بابزرگمنشی بسیار تقاضای آنان را پذیرفت امّا فرمود: بهوش باشید! به پروردگاری که مرا به حق به رسالت برگزید، اگر مباهله انجام می‌شد خداوند تمامی مسیحیان را نابود می‌ساخت...

## اشاره‌ای به نکتهٔ مهمّ بحث

ما در اینجا تنها به یک نکتهٔ مهمّ اشاره می‌کنیم و آن این است که:

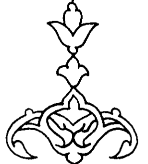
همهٔ محدّثان و مفسّران بر این باورند که پیامبر گرامی در جریان مباهله، از همهٔ مردان مسلمان تنها یک نفر به همراه داشت و آن هم امیرمؤمنان بود، و از همهٔ بانوان مسلمان نیز تنها یک نفر، که آن هم دخترش «فاطمه» بود و از تمامی کودکان مسلمان نیز دو کودک به همراه برد که حسن و حسین بودند و دیگر هیچ کس، حتّی یکی از همسران خویش را نیز نبرد.

و با اینکه همهٔ همسرانش در خانه‌های خویش بودند و عمّه‌هایش همچون «صفیّه»، آن بانوی بزرگ و «امّ هانی» دختر «ابوطالب» و زنان «هاشمی» و مهاجر و انصار، همه و همه در مدینه بودند، پیامبر تنها یک بانوی پرشکوه و پرمعنویّت و بی‌نظیر را به همراه خویش به مباهله فراخواند، آری تنها یک بانو و آن هم دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» بود و بس. و این تنها بردن فاطمه علیهاالسلام با وجود آیهٔ شریفه که می‌فرماید: «**و نسائنا و نسائكم**» نشانگر این حقیقت است که تنها بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام سراپا شایستهٔ



حضور در آن مباهله و همایش بزرگ بود و نه هیچ کس دیگر. و این امتیاز ویژهٔ اوست که پیامبر تنها او را برگزید.

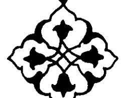
«قندوزی حنفی» از پیامبر روایت آورده است که اگر خدا می‌دانست که در روی زمین بندگانی گرانمایه تر ازعلی و فاطمه و حسن و حسین بودند، به من دستور می‌داد که با آنان به مباهله بروم امّا چون از اینان پرشکوه‌تر نبود دستور آمد که به همراه اینان بروم و همین سند برتری آنان بر تمامی انسانهاست.(۱)



## ۳ـ در سورهٔ «هل اتی»

در این مورد در قرآن شریف می‌خوانیم که:

**انّ الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً، عینا یشرب بها عباد الله یفجّرونها تفجیراً... و کان سعیکم مشکوراً...**



این آیات هنگامی بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد که بانوی سرفراز اسلام فاطمه علیهاالسلام و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در راه خدا انفاقی خالصانه نمودند.

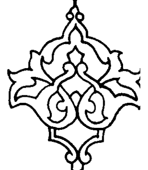
محدّثان شیعه و اهل سنّت از جمله «واحدی» در «البسیط»

و «ثعلبی در «تفسیر کبیر»

و «ابوالمؤیّد موفّق» در «الفضائل»

و دیگران آورده‌اند که:

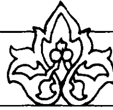
این آیات دربارهٔ امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده است.

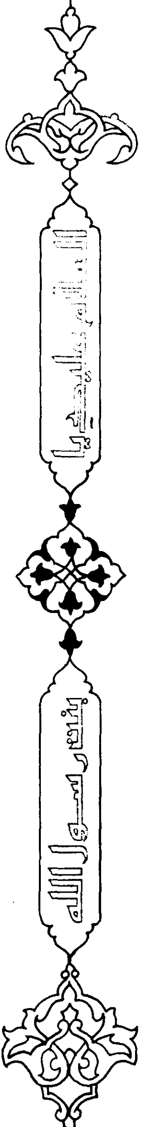


نگارنده در اینجا به مطالبی که مفسّر نامدار اهل سنّت «زمخشری» در تفسیر خویش در این مورد آورده است، بسنده می‌نمایم.

---

۱ ـ ینابیع المودّه، ص ۲۴۴





او در این مورد در تفسیر خویش «کشّاف»، از «ابن عبّاس» آورده است که:

دو فرزند گرانمایهٔ فاطمه علیهاالسلام، «حسن» و «حسین» بیمار شدند. پیامبر گرامی به همراه گروهی از یاران به دیدار آن دو آمدند و ضمن گفتگو فرمودند:

«علی جان! زیبنده است برای شفای فرزندانت نذری نمایی.»

آن حضرت بهمراه بانوی بانوان، و به پیروی از آنان «فضّه» آن زن شایسته و شاگرد و ارادتمند فاطمه علیهاالسلام نذر کردند که در صورت عنایت خدا و بهبود حال دو فرزند گرانمایهٔ بیت رفیع رسالت و امامت، سه روز، روزه بگیرند و پس از اندکی، آنان بهبودی خویش را به یاری خدا باز یافتند.

امیرمؤمنان در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه، مقداری دانه برای تهیّه نان فراهم آورد و بانوی باتدبیر خانه‌اش، فاطمه علیهاالسلام طبق برنامهٔ هر روز $\frac{1}{3}$ از آن را تبدیل به نان و موادّ غذایی نمود تا روزه بگیرند.

نخستین روز را روزه داشتند که افطار از راه رسید. آنان پس از نماز مغرب برای افطار آماده شدند که ناگهان بینوایی فقیر و درمانده به در خانهٔ آنها آمد و کمک خواست و گفت:

**السّلام علیکم یا اهل‌بیت محمّد! مسکین من مساکین المسلمین، اطعمونی اطعمکم اللّه من موائد الجنّة. فآثروه و باتوا لم یذوقوا الاّ الماء...**

«سلام خدای بر شما ای خاندان پیامبر! فقیری مسلمانم و تقاضای کمک دارم. به من غذا دهید که خدای شما را از مائده بهشتی بهره‌ور سازد.»

خاندان امیرمؤمنان همگی ایثار نمودند و تمامی غذای خویش را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند.

دوّمین روز را روزه گرفتند و به هنگام شام وقتی غذا را برای افطار در برابر خویش نهادند کودک گرسنه‌ای که سایهٔ پدر را از دست داده بود، از راه رسید و تقاضای کمک کرد. آنان نیز دگرباره ایثارگرانه، همهٔ غذای خویش را بخاطر خدا به او هدیه کردند.

روز سوّم را روزه گرفتند... و باز هم ایثار نمودند و غذای خویش را به اسیری انفاق کردند و او را بخاطر خشنودی خدا بر خویشتن مقدّم داشتند.

بامداد آن روز بود که امیرمؤمنان به همراه دو نور دیده‌اش حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب گشتند و آن حضرت هنگامی که به آنان نگریست، آثار گرسنگی سختی در آنان دید.

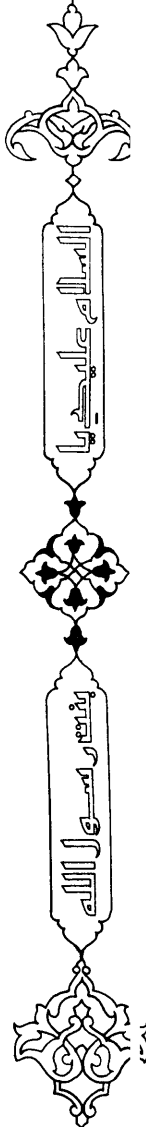
فرمود: علی جان! راستی که شما را در شرایط سخت و ناگواری می‌نگرم.

از این رو آن حضرت بپاخاست و به همراه آنان به خانه بازگشتند.

فاطمه علیهاالسلام در حال نیایش و عبادت بود امّا از شدّت گرسنگی و بر اثر روزهٔ چند روزه، از سویی دیدگانش به گودی نشسته و از دگرسو شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود. پیامبر از دیدن شرایط دخترش، سخت آزرده‌خاطر گردید و درست در همین لحظات بود که فرشتهٔ وحی فرود آمد و گفت:

هان ای محمّد! این ارمغان آسمانی است. این را بگیر و به داشتن چنین خاندان سرفراز و بشردوست و پاکباخته‌ای در بارگاه خدا افتخار نما که خداوند تو را در این مورد تهنیت می‌گوید و آنگاه این سورهٔ مبارکه را بر پیامبر تلاوت کرد:

**هل اتی علی الانسان...**



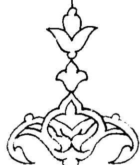

## فشرده‌ای از پیام آیات

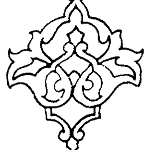
اینک بجاست که فشرده‌ای از تفسیر و پیام این آیات شریفه را از نظر بگذرانیم.

**«انّ الابرار...»**

واژهٔ «ابرار» جمع «بارّ» یا «برّ» است و در این آیهٔ شریفه منظور از «ابرار» و شایسته‌ترین بندگان خدا، عبارتند از: علی، فاطمه و حسن و حسین که درود خدا بر همهٔ آنان باد.

**«یشربون من کأس...»**





واژهٔ «کأس» به مفهوم جامی‌است که در آن نوشیدنیها را می‌نوشند. گاه به خود نوشیدنی نیز گفته می‌شود.

**«کان مزاجها کافوراً...»**

بیانگر این واقعیّت است که این نوشیدنی با آب گوارای چشمه‌ای آمیخته است که در بهشت پرطراوت و زیبا می‌جوشد و نام آن «کافور» است، چراکه آب گوارا و سرد و زلال آن چشمه در سپیدی و زلالی و سردی به «کافور» تشبیه شده است. گرچه از نظر خواصّ و آثار آنگونه نیست. و ممکن است «کافور» نام چشمه‌ای در بهشت باشد واین بنابر این است که «عیناً» عطف بیان یا بدل از «کافوراً» تصوّر گردد.

**«عیناً یشرب بها عباداللّه»**

چشمه‌ای که بندگان شایستهٔ خدا ز آن می‌نوشند. بندگانی که در بندگی خدا به اوج کمال پر کشیده‌اند و خدای بنده‌نواز در قرآن آنان را اینگونه به وصف می‌کشد:

**و عبادالرّحمن الّذین یمشون علی الارض هوناً...**

**«یفجّرونها تفجیراً»**

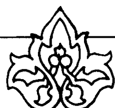
آن آب جوشان و زلال و گوارای چشمه را، به هر کجا که بخواهند به سهولت و آسانی، جاری می‌سازند.

**«یوفون بالنّذر»**

آن بندگان شایسته و بایسته، به دلیل وفای به عهدها و نذرها در خور این پاداش پرشکوه می‌شوند چراکه «نذر» کار شایسته‌ای است که انسان در جهت خشنودی خدا، بر خویشتن واجب می‌سازد و روشن است که بندهٔ شایسته‌ای که به نذر وفاکرد به دیگر عهدها و پیمانهای خویش که خدا وفای به آنها را لازم ساخته است بهتر و با دقّت بیشتری وفادار می‌ماند.

**«یخافون یوماً...»**

و از روزی که شرّ آن روز به گونه‌ای فراگیر است که دامن همه را می‌گیرد، اینان از آن روز می‌هراسند.



**«و یطعمون الطّعام...»**

و با وجود اینکه خود بر اثر روزه‌داری و گرسنگی به غذا نیازمندند و آن را دوست می‌دارند، باز هم خود نمی‌خورند و ایثارگرانه آنرا به «فقیر» و «یتیم» و «اسیر» می‌خورانند، چرا که هم نیکوکاری و ایثار را دوست می‌دارند و هم نسبت به فقیران و محرومان و یتیمان... پرمهر و دلسوزند.

**«انّما نطعمکم لوجه اللّه...»**

ما شمایان را تنها برای خشنودی آفریدگار هستی سیر می‌کنیم و هرگز از شما انتظار پاداشی نداریم.

به بیان «مجاهد» آن شایستگان بشردوست به هنگام سیر کردن گرسنگان سخنی نگفتند و خدای آگاه که از همهٔ رازها و ژرفای دلها آگاه است آنان را به خاطر این ایثار خالصانه مورد ستایش قرار داد.

**«انّا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً قمطریراً...»**

ما از پرودگار خویش از روزی که سخت تیره و تار و آشفته است بیمناکیم.

آری قرآن روز رستاخیز را بخاطر شدّت هراس‌انگیز بودنش به شیر خشمگین و یا سردمدار خودکامه و تندخو و خشن، تشبیه می‌نماید.

**«فوقاهم اللّه شر ذلك الیوم...»**

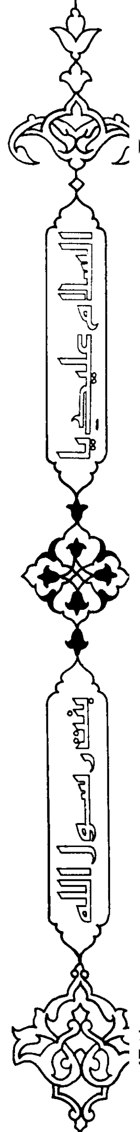
پس خدای پرمهر نیز آنان را به پاداش این ایثار و اخلاص و انفاق از شرارت و زیانباری آن روز نگاه می دارد.

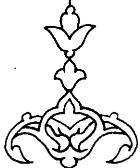
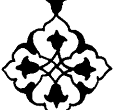
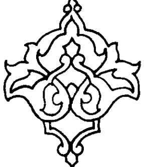
**«و لقّاهم نضرة و سروراً»**

و بدانان طراوت و خرّمی چهره و شادمانی و سرور قلب ارزانی می‌دارد.

**«و جزاهم بما صبروا جنّة و حریراً»**

و بدان جهت که در انفاق و ایثار خویش بر گرسنگی سخت، شکیبایی ورزیدند پاداش پرشکوه بهشت و حریر را به آنان عنایت می کند.



## امّا در بهشت زیبای خدا

آنگاه خدای جهان‌آفرین به ترسیم حالات معنوی و انسانی آنان در بهشت زیبا و پرطراوت خدا اشاره می‌کند و می‌فرماید:

**۱ ـ متکئین فیها علی الارائك...»**

در بهشت جاودانهٔ خدا، این شایسته‌کرداران بارگاهش، در اوج آسایش و رفاه و آرامش بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

**۲ ـ «لا یرون فیها شمساً...»**

درآنجا، نه خورشیدی را می‌نگرند که از شدّت حرارت آن به رنج افتند و نه سوز سرمایی که آنان را آزار رساند.

**۳ ـ « و دانیة علیهم ظلالها...»**

بر زیر درختان پربار و آرام‌بخشی هستند که سایه‌های آنها به آنان نزدیك است و میوه‌های رنگارنگش فروافتاده و چیدن و بهره‌وری از آنها برای آنان آسانِ آسان است.

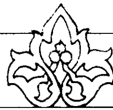
**۴ ـ «و یطاف علیهم بآنیةٍ من فضّة...»**

در آنجا جامهای نقره و ظرفهای آبگینه و بلورین که خدا آنها را به ارادهٔ خویش پدید آورده است و مملو از روزیها و نعمت‌های خدا هستند، پیرامون آنان گردانده می شود. وآبگینه‌های نقره‌فام و زیبایی که در نهایت لطافت و دقّت طراحی شده... مملو از نعمت‌ها بر آنان ارزانی می‌گردد.

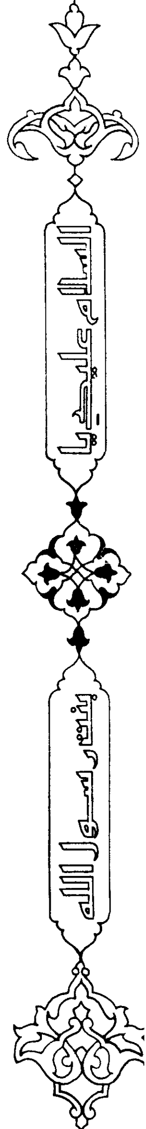
۵ ـ و در آنجا از چشمه‌های «زنجبیل» و «سلسبیل» سیراب می‌گردند.

۶ ـ و کارگزاران و خدمتگزاران بهشت به آنان خدمت می‌کنند.

۷ ـ و شکوه و اقتدار بزرگی که همراه با انواع نعمت‌هاست و نیز لباسهای پرشکوهی از دیبای سبز و انواع زینت‌ها و آراستگی‌ها، به آنان ارمغان می‌گردد و شرابی پاک و مقدّس می‌نوشند.



شگفت اینکه، خداوند با اینکه در این آیات، از انواع نعمت‌های بهشت سخن به میان آورده‌است، بخاطر مقام والای «فاطمه»از حوریان بهشت نام نمی‌برد، چرا که آیات دربارهٔ شخصیّت والای امیرمؤمنان و فاطمهٔ زهرا، دخت سرفراز پیامبر است. همو که سالار بانوان گیتی است و برتر و والاتر و شکوهبارتر از حوریان بهشت می‌باشد.



## ۴ ـ در آیهٔ «نور»

خدا در قرآن می‌فرماید:

**اللّه نور السّماوات و الارض، مثل نوره کمشکوة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کانها کوکب درّی...»**(۱)

خدا نور آسمانها و زمین است. وصف نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد. آن چراغ در حبابی قرارگیرد حبابی شفّاف و درخشنده، همچون اختری فروزان...

«حافظ ابن مغازلی شافعی» درکتاب مناقب از «علی بن جعفر» آورده است که گفت:

من از حضرت کاظم از تفسیر آیهٔ شریفه پرسیدم که؛ «**کمشکوة فیها مصباح**» چه پیام و مفهومی دارد؟

آن حضرت فرمود: منظور از واژهٔ «**مشکوة**» دخت پیامبر «فاطمه» است و واژهٔ «**مصباح**» دو نور دیده‌اش حسن و حسین هستند.

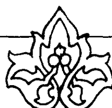
آنگاه از «**کانّها کوکب دریّ**» پرسیدم که فرمود:

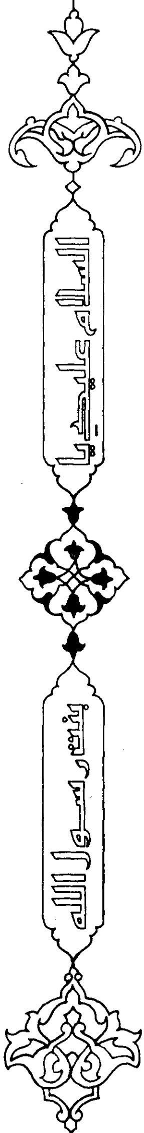
فاطمه در میان زنان گیتی بسان اختری نورافشان است.

سپس از «**یکاد زیتها یضیء**» پرسیدم که فرمود: او در دانش و بینش چنان است که چیزی نمانده است که همهٔ علوم و دانش‌ها، از او سرچشمه بگیرد.

---

۱ ـ سوره ۲۴، آیه ۳۵






و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود:«...و **نور ابنتی فاطمة من نور الله...**»(۱)
نور دخت گرانمایه‌ام فاطمه از نور خداست.

و در بخش‌های پیش‌تر روایاتی از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که از نور درخشان و پرتوافکن آن حضرت سخن داشت.

## ۵ـ موقعیّت شکوهبار «فاطمه» در آئینهٔ رسالت

از دشوارترین و پیچیده‌ترین مسائل در مورد بانوی بانوان، ترسیم موقعیّت والا و ممتاز او در آیینهٔ رسالت است. این کار نه تنها سخت و دشوار است، که براستی از قلمرو توانایی قلم و بیان و تحلیل و بررسی فراتر است. به همین جهت بطور فشرده در این مورد نکاتی ترسیم می‌شود.

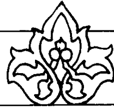
### مهر و احترام تفکّرانگیز

دخت فرزانهٔ پیامبر گسترهٔ وسیعی از قلب مقدّس و مصفّای پدر را از آن خود ساخته و در سازمان وجود او و روح پاکش بهترین نقطه‌ها را گرفته بود.

پیامبر، «فاطمه» را دوست می‌داشت امّا نه بسان دیگر پدران که دخترانشان را دوست می‌دارند. چراکه دوستی و مهر آن حضرت نسبت به «فاطمه» آمیخته با احترام و تجلیل و تکریمی وصف‌ناپذیر بود. رفتار وعملکردی که از شخصیّت والایی چون پیامبر در برابر دخت فرزانه‌اش دیده می‌شد چنان تفکّرانگیز و پرمعنا و دارای پیام بود که تاکنون از هیچ پدری نسبت به دخترش در همهٔ عصرها و نسلها چنین رفتاری دیده نشده است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۰



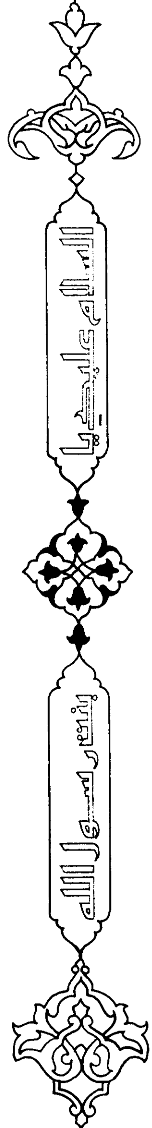
این شیوه تفکّرانگیز از احترام و دوستی تنها برخاسته از عاطفه و مهر پدری نبود بلکه پیامبر به دخت ارجمندش سخت با نظر تکریم و تعظیم می‌نگریست. چرا که آن بانوی نمونه از موهبتها و امتیازات و فضایلی بهره‌ور بود که او را از همهٔ زنان گیتی برتر می‌ساخت و گویی پیشوای گرانقدر توحید از جانب آفریدگار هستی دستور داشت که آنگونه به «فاطمه» احترام نهد و به وجود گرانمایه‌اش بها و ارج گذارد.

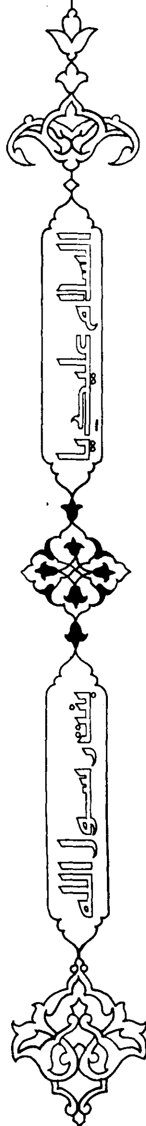
از این دیدگاه است که می‌بینیم پیامبر گرامی در هر فرصت مناسب و موقعیّت مساعدی از دخت سرفرازش به شکوه و عظمت یاد می‌فرمود وبه مواهب بسیار و موقعیّت والای او گواهی می‌داد و این در حالی است که می‌دانیم آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت امّا این ستایش‌های بلند و تعظیم و تکریم‌های پرمعنا و پیاپی حتّی به میزان یک دهم نیزاز آن حضرت در مورد آنان شنیده و دیده نشد.

از این رو تردیدی نمی‌ماند که ستایش پیامبر و تجلیل و تکریم او از فاطمه علیهاالسلام نه تنها بر اساس عواطف پاک پدری و مهر و محبّت فردی نبود بلکه او نمی‌توانست در مورد فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی و مقام والای دخترش در بارگاه خدا سکوت کند وا و را به مردم معرّفی نکند. باید او را می‌شناساند وموقعیّت او را ترسیم می‌فرمود.

اگر براستی فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خدا دارای موقعیّت ممتازی نبود، بی هیچ تردیدی پیامبربا او اینگونه رفتار نمی‌کرد چرا که او فرزند گرانمایهٔ پیامبر بود و خدا به فرزند فرمان داده است که پدر خویش را سخت احترام کند نه پدر با فرزندش اینگونه شگفت‌انگیز رفتار نماید.

حقیقت این است که پیامبر در مورد دخت ارجمندش «فاطمه» درست عکس آنچه خدا به امّت او دستور داده است رفتار می‌کرد و به او بسان مادر احترام می‌نهاد و این تجلیل و تکریم بی‌گمان دلایل خاصّ خود را داشت.






## انگیزهٔ آن مهر و تکریم وصف‌ناپذیر

مهم‌ترین دلیل این تجلیل و احترام فراوان آن بود که پیشوای بزرگ توحید می‌خواست این واقعیّت را برای همه روشن سازد که «فاطمه» در پیشگاه خدا و پیامبر دارای موقعیّتی ممتاز و بسیار والاست. آن حضرت می‌دانست که پس از رحلتش بیدادگران امّت چه ستم‌ها و آزارها و اذیّت‌هایی به دخت سرفرازش روا می‌دارند و چگونه حرمت او را می‌شکنند از این رو پیامبر می‌خواست با همگان اتمام حجّت کند تا هیچ بهانه‌ای برای ستمکاران شیفتهٔ دنیا باقی نماند.

برای نمونه اینک به روایاتی که بیانگر موقعیّت شکوهبار فاطمه علیهاالسلام در قلب مصفّای پیامبر است نظر می‌افکنیم:

۱ ـ از ششمین امام نور حضرت صادق آورده اند که «فاطمه» دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود: هنگامی که آیهٔ شریفه **«لاتجعلوا دعاء الرّسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً»** فرود آمد، من نیز بسان دیگران پدرگرانمایه‌ام را با عنوان رسالت صدا می‌زدم و می‌گفتم:

ای پیامبر خدا! و دیگر از اینکه او را با عنوان پد رجان صدا بزنم خودداری نمودم.

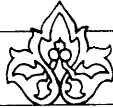
پیامبرگرامی یکی چند مرتبه به من پاسخ نداد آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیست تو از من هستی و من از تو. این آیه در مورد عناصر خشن و بی‌ادب و گستاخ قریش که تکبّر می‌ورزند، فرود آمده است. از این رو تو مرا همواره با عنوان پدر صدا بزن. «فاطمه» جان! به من بگو پدر که صدای دلنواز تو قلبم را زنده‌تر و پرودگارم را خشنودتر می‌سازد.(۱)

۲ ـ و نیز «عایشه» دختر «طلحه» به نقل از عایشه آورده است که:

من هیچ کس را در سخن گفتن شبیه‌تر از فاطمه به پیامبر خدا ندیدم. هنگامی که او وارد می‌شد پدرش به او با مهری وصف‌ناپذیر خوش‌آمد می‌گفت و دست‌های او را

---

۱ ـ المناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۴



بوسه می‌زد و او را در جای خویشتن می‌نشاند. و آنگاه که پیامبر خدا بر دخت سرفرازش وارد می‌گشت، فاطمه علیها السلام با دنیای ادب بپامی‌خاست و به پدر خوش‌آمد می‌گفت و دست‌های او را بوسه می‌زد...

۳ـ و نیز آورده‌اند که: «هروی» از «حسین بن روح» پرسید: جناب! پیامبر خدا دارای چند دختر بود؟

او پاسخ داد: دارای چهار دختر.

پرسید: کدامین آنان برتر بودند؟

پاسخ داد: فاطمه علیها السلام

پرسید: دلیل برتری او از همگان چه بود؟ مگر نه اینکه از نظر سنّ و سال از همه کوچک‌تر بود و در نتیجه از نظر مصاحبت و معاشرت با پیامبر کمترین زمان را بهره‌ور بود؟

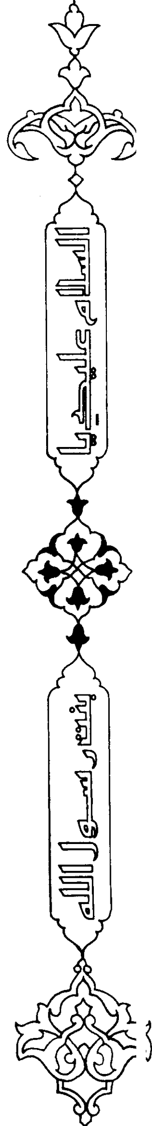
پاسخ داد: چرا، امّا او بدلیل دو موهبت و ویژگی شکوهباری که آفریدگار هستی به او ارزانی داشته بود از همه برتر بود.

پرسید: آن دو موهبت کدامند؟

گفت: نخست اینکه او به عنوان وارث همه‌جانبهٔ پیامبر خدا برگزیده شده بود. و دیگر اینکه نسل سرفراز پیامبر و نام بلند و مبارک آن حضرت، بوسیلهٔ او جاودانه شد. و این دو امتیاز را خداوند بخاطر صفای دل و اخلاص وصف‌ناپذیر «فاطمه» به او ارزانی داشت.

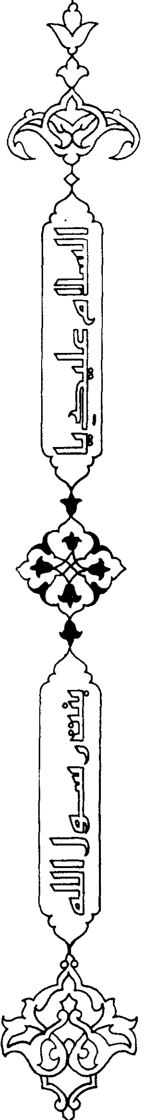
۴ـ از «حذیفه» آورده‌اند که:

پیامبر خدا تا زمانی که چهرهٔ تابناک فاطمه علیها السلام را غرق در بوسه نمی ساخت، نمی‌خوابید...[۱]




---

۱ـ مقتل الحسین خوارزمی حنفی، ص ۶۶



۵ـ و نیز از «عبداللّه بن عمر» نقل شده است که:

پیامبر گرامی سر مبارک فاطمه علیهاالسلام را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرت به قربانت همانگونه که هستی باش «**فداك ابوك كما كنت فكونى**».(۱)

و در روایت دیگری آمده است که می‌فرمود:

پدر و مادرم به قربانت «فاطمه» جان! «**فداك ابى و امّى**».(۲)

۶ـ و نیز عایشه آورده است که: پیامبر گرامی گلوی «فاطمه» را بوسه می‌زد... من گفتم ای پیامبر خدا! در مهر به فاطمه کاری انجام می‌دهید که پیش ازاین انجام نمی‌دادید. چرا؟

فرمود: عایشه! من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم گلوی «فاطمه» را می‌بوسم.(۳)

۷ـ و نیز آورده است که: پیامبر خدا هر گاه از سفر بازمی‌گشت زیرگلوی «فاطمه» را بوسه‌باران می‌ساخت و می‌فرمود: بوی خوش بهشت را از فاطمه استشمام می‌نمایم.(۴)

۸ـ و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود:

بوی خوش پیامبران، بوی گلابی و بوی خوش حوریان، بوی ریحان و بوی خوش فرشتگان، بوی گل و لاله و بوی خوش دخت ارجمندم فاطمه، بوی دل‌انگیز گلابی و ریحان و گل است.(۵)

۹ـ و نیز فرمود: اگر مقررمی شد که زیبایی وکمال در چهرهٔ انسانی تبلور یابد، در سیمای فاطمه پدیدار می‌گردید. بلکه دخترم فاطمه از تبلور زیبایی و نیکی هم فراتر

---

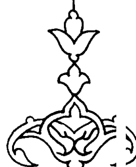
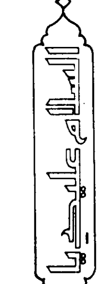
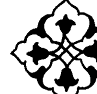
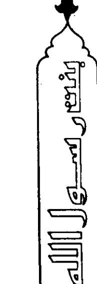
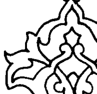
۱ـ مقتل خوارزمی، ص ۶۶

۲ـ مستدرك الصحيحين «حاكم نيشابورى شافعى»، ج ۳، ص ۱۶۵

۳ـ ذخائر العقبى، ص ۳۶

۴ـ ينابيع المودّة، ص ۲۶۰

۵ـ بحارالانوار، كتاب الاطعمة و الاشربة، باب السفرجل

است.او از نظر تبار و شرافت و کرامت بهترین مردم روی زمین است.[۱]

۱۰ ـ و نیز سوّمین امام نور از نیای گرانقدرش پیامبر آورده است که فرمود:

فاطمه مایهٔ شادمانی قلب من، دو فرزندش میوهٔ دل من، شوی ارجمندش نور دیدهٔ من و پیشوایان یازدگانهٔ امّت که از فرزندان او هستند، امانتداران پروردگار من و رشتهٔ پیوند میان او و بندگان اویند. هرکس به رشتهٔ محبّت آنان چنگ زند، نجات یافته و هر کس از اطاعت آنان سر باز زند، نابود می‌گردد.[۲]

۱۱ ـ و نیز آورده‌اند که:پیامبر آبی گوارا به دخترش فاطمه داد و او آن را نوشید. آنگاه پیامبر فرمود: خوش وگوارایت باد ای مادر نیکان و پاکیزه کرداران.[۳]

۱۲ ـ خود آن حضرت آورده است که:پدرم پیامبر به من فرمود: آیا نمی‌خواهی مژده‌ای دهم که شادمان گردی؟آنگاه فرمود:

خداوند هنگامی که بخواهد در بهشت پرطراوت و زیبا به همتای دوست خویش ارمغان دهد،ازتو می‌خواهد که برخی از زر و زیور خویش را به سوی او بفرستی.[۴]

***

و نیز با ترسیم روایاتی که خواهد آمد و مورد تأیید شیعه و سنّی می‌باشد، بهتر و بیشتر این امکان را خواهیم یافت تا انگیزه‌ها و عوامل عشق پیامبر به دخت ارجمندش را دریابیم و به راز آن قداست و عظمت وصف‌ناپذیری که خدا در وجود سالار زنان قرار داد، پی ببریم. اینک نگرشی بر این روایات.

۱ ـ پیامبر خدا فرمود:برترین بانوان بهشت: خدیجه و فاطمه دخت محمّد و آسیه و مریم دخت عمران هستند.

**افضل نساء اهل الجنّة: خدیجة... و «فاطمة» و آسیة و مریم...**[۵]

---

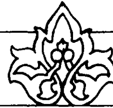
۱ ـ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸

۲ ـ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۶

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۵۷

۴ ـ دلائل الامامة، ص ۲

۵ ـ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳



۲ـو نیز فرمود: بهترین زنان گیتی چهار تن می‌باشند؛ «مریم» و «آسیه» و «خدیجه» و «فاطمه»...

**خیر نساء العالمین اربع: مریم بنت عمران و آسیة بنت مزاحم و خدیجة بنت خویلد و «فاطمة»...**[۱]

۳ـو نیز فرمود: فاطمه جان همین افتخار تو را بس که در میان زنان شایستهٔ گیتی که؛ مریم و خدیجه و آسیه باشند، تو سرآمد همه آنان باشی.[۲]

سه روایتی که از نظر شما خوانندهٔ عزیز گذشت به صراحت بیانگر این واقعیّت است که این بانوان چهارگانه بر سایر زنان گیتی برتری دارند و روایات دیگری که به تواتر می‌رسد و بسیار معتبرند تصریح می‌کنند که بانوی بانوان فاطمه عليها‌السلام بر همهٔ زنان گیتی از جمله بر این بانوان نامدار برتری دارد.

لازم به یادآوری است که ما بر این حقیقت ایمان داریم و آن را از امور قطعی و مورد اتّفاق می‌شناسیم بلکه نه تنها ما که بسیاری از محدّثان و علمای منصف و روشن‌بین گذشته و معاصر نیز در این مورد با ما هم‌عقیده و همداستانند که برای نمونه برخی دیدگاهها ترسیم می‌گردد.

۱ ـ «مسروق» از «عایشه» آورده است که: ما همسران پیامبر همگی در محضر آن

---

← الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰

مستدرك الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰

الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵

تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹۲

اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۷

۱ ـ منابع فوق

۲ ـ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰

معالم التنزیل «حافظ بغوی شافعی»، ج ۱، ص ۲۹۱

مستدرك الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷

حضرت بودیم که «فاطمه» وارد شد. به خدای سوگند که راه رفتن او درست بسان راه رفتن پیامبر خدا بود. هنگامی که چشم پیامبر به او افتاد با مهری وصف‌ناپذیر بـه او خوش‌آمد گفت و فرمود: خوش آمدی دخت ارجمندم!

آنگاه او را در سمت راست خویش نشانید و با او بطور آهسته به گفتگو پرداخت که فاطمه سخت گریه کرد. پیامبر با نظاره بر اندوه دخترش دگرباره بطور آهسته با او سخن گفت و آن وجود گرانمایه این بار تبسّم کرد. من به «فاطمه» گفتم: پیامبر از میان همه تو را به رازگویی برگزید، و تو گریه می‌کنی؟ مگر آن حضرت چه گفت؟

فاطمه فرمود: من راز پیامبر را فاش نخواهم ساخت.

پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید بود که به فاطمه علیها السلام گفتم: بانوی بانوان! تو را سوگند به حقّی که بر تو دارم اینک بگو راز پیامبر چه بود؟

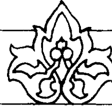
فاطمه فرمود: اینک خواهم گفت که پیامبر آن روز چه فرمود. آنگاه افزود: بار اوّل پدرم به من فرمود: «فاطمه جان! فرشتهٔ وحی هر سال یک بار قرآن رابـر مـن عـرضه می‌نمود. امّا امسال دو بار عرضه داشته است. فکر می‌کنم هـنگامهٔ رحـلتِ مـن فـرا می‌رسد و مرا دستور شکیبایی داد...»

هنگامی که پیامبر گریه و بی‌قراری مرا از دریـافت خـبر جـانسوز رحلت خـویش نگریست دگرباره با من به رازگویی پرداخت و فرمود: سالار زنان این امّت! فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار بانوان باایمان باشی؟...(۱)

---

۱ ـ طبقات ابن سعد، ج ۲
صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۲
انساب الاشراف، ص ۵۵۲
الخصائص سیوطی، ص ۳۴
الاعتقاد «حافظ بیهقی»، ص ۱۲۵

←



۲ ـ و نیز در روایت «بغوی» درکتاب «مصابیح السنّة» آمده است که فرمود:
فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان گیتی و سالار زنان این امّت و سرور زنـان باایمان عصرها و نسلها باشی؟

**ألا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین و سیدة نساء هذه الامّة، و سیدة نساء المؤمنین.**

آری روایاتی که بیانگر امتیاز و برتری فاطمه علیهاالسلام بر تمامی زنان گیتی است، بسیارند و همهٔ آنها از «عایشه» و «عمران بن حصین» و «جابر» و «ابن عبّاس» و «ابی بـریدهٔ اسلمی»... رسیده است.

«بخاری»[1] نیز این روایت را درکتاب خویش آورده وگروه دیگری از دانشمندان اهل سنّت همچون:

«قسطلانی»

«قندوزی»

«متقی هندی»

«هیثمی»

«نسائی»

«طحاوی» و... نیز آن را درکتاب خویش آورده‌اند.

این روایت به طرق گوناگونی رسیده است. در برخی از آنها تصریح شده است که دلیل تبسّم فاطمه علیهاالسلام پس از رازگویی پیامبرگرامی با او این بود که پیامبر به او خبر داد که نخستین عضو خاندان پیامبر که به او خواهد پیوست، «فاطمه» است.

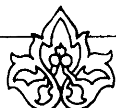
و در برخی دیگر آمده است که: دلیل تبسّم آن بانوی گرانمایه این بود که پیامبر به او

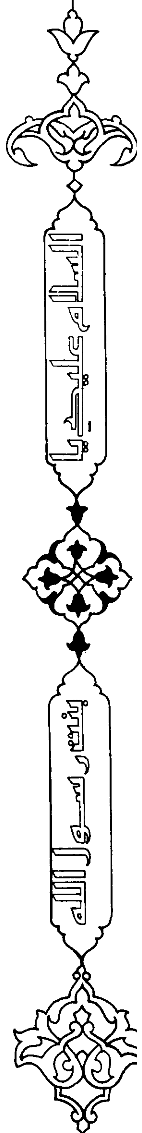
---

← ذخائر العقبی، ص ۳۹

التذکرة، ص ۳۱۹

۱ ـ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳





نوید داد که از طرف آفریدگار هستی به عنوان سالار زنان گیتی برگزیده شده است.

امّا «احمد بن حنبل» روایتی را به نقل از «عایشه» آورده است که در حقیقت میان این عبارت و مفهوم آنها پیوند منطقی برقرار می‌کند و روایت این است که «عایشه» گفت:

روزی «فاطمه» به محضر پیامبر شرفیاب گردید در حالی که طرز گام سپردن و راه رفتن او بسان پیامبر بود. آن حضرت به استقبال او بپا خاست و به او خیرمقدم گفت و او را درکنار خویش جای داد.

آنگاه سر بر گوش او نهاد و با او رازی را در میان نهاد که وی به گریه افتاد. سپس سخنی دیگر با او در میان نهاد که تبسّم کرد.

من با خود گفتم: شگفتا! هیچگاه همانند امروز شادی و اندوه را این اندازه کنار هم ندیده بودم. جریان چیست؟

از «فاطمه» جویا شدم که فرمود: آنچه پیامبر به من فرمود، راز است باید بماند.

پیامبر به سرای جاودانه شتافت و من روزی از «فاطمه» آن راز را پرسیدم که گفت:

پدرم آهسته به من فرمود: «فاطمه جان! فرشتهٔ وحی هر سال یک مرتبه قرآن را به من عرضه می‌نمود امّا امسال دو بار آن را به من عرضه نمود، چنین پیش‌بینی می‌کنم که آخرین روزهای عمرم فرا رسیده است و تو نخستین عضوِ خاندانم هستی که به من خواهی پیوست. اینجا بود که گریه امانم نداد.

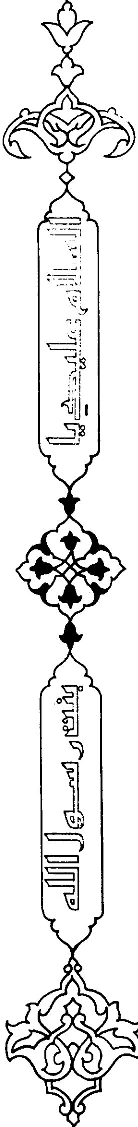
آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان این امّت یا سالار بانوان باایمان باشی؟ و اینجا بود که من شادمان گشته، تبسّم نمودم.[۱]

۴ ـ بخاری از دانشمندان اهل سنّت در این مورد آورده است که:پیامبر خدا فرمود: «فاطمه» پارهٔ وجود من است. هر که او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است.[۲]

---

۱ ـ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲

۲ ـ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱



و نیز آورده است که پیامبر خدا فرمود:فاطمه پارهٔ تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

**«فاطمة بضعة منّی من اذاها فقد آذانی.»**

لازم به یادآوری است که این روایت، با واژه‌های گوناگونی رسیده است که همه دارای یک پیام اند. برای نمونه:

پیامبر گرامی فرمود: **«فاطمة بضعة منّی، یؤذینی ما آذاها، یغضبنی ماأغضبها.»**

فاطمه پارهٔ وجود من است. آنچه او را بیازارد مرا می‌آزارد و آنچه او را به خشم آورد مرا نیز خشمگین می‌سازد.

و نیز فرمود: **فاطمة بضعة منّی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها.**

فاطمه پاره‌ای از وجود من است هر آنچه او را آزرده سازد مرا آزرده‌خاطر ساخته و هر آنچه او را شادمان نماید مرا شادمان نموده است.

و نیز فرمود: فاطمه پارهٔ وجود من است. «فاطمه» پارهٔ تن من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. **فاطمة شجنة منّی... فمن آذاها فقد آذانی.**

و فرمود:فاطمه پارهٔ تن من است. آنچه باعث شادمانی خاطر او شود، باعث شادمانی من می‌شود. **فاطمة بضعة منّی یسرّنی ما یسرّها.**

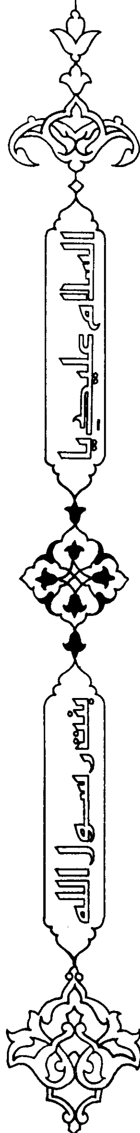
و یا او را مورد مهر قرار داد و فرمود:

فاطمه جان! خداوند با خشم تو خشمگین می‌شود وبا خشنودی تو خشنود.

**یا فاطمة انّ اللّه یغضب لغضبك و یرضی لرضاك.**

و فرمود: هان ای مردم! هرکس فاطمه را شناخته است که شناخته است و هر که او را نشناخته بهوش باشد که او پارهٔ وجود من، قلب من، وروح من است. هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت نموده است.

**فمن عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی بضعة منّی، هی قلبی و روحی الّتی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذیٰ اللّه.**




و یا فرمود: خداوند بخاطر خشم «فاطمه» خشمگین می‌گردد و بخاطر خشنودیش خشنود. **انّ اللّه یغضب لغضب «فاطمة» و یرضی لرضاها.**

روایاتی را که از نظر شما خوانندهٔ عزیز گذشت بیش از پنجاه نفر از محدّثان و دانشمندان نقل کرده‌اند، از جملهٔ آنان می‌توان شخصیّت‌های ذیل را برشمرد:

۱ ـ «احمد بن حنبل»

۲ ـ «بخاری»

۳ ـ «ابن ماجه»

۴ ـ «ترمذی»

۵ ـ «سجستانی»

۶ ـ «نسائی»

۷ ـ «ابوالفرج»

۸ ـ «نیشابوری»

۹ ـ «ابونعیم»

۱۰ ـ «بیهقی»

۱۱ ـ « خوارزمی»

۱۲ ـ «ابن عساکر»

۱۳ ـ «ابن جوزی»

۱۵ ـ «ابن اثیر»

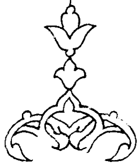
۱۶ ـ «ابن ابی الحدید»

۱۷ ـ « سیوطی»

۱۸ ـ «ابن حجر»

۱۹ ـ بلاذری... و دیگران که برشمردن نام آنان باعث طولانی شدن بحث می‌شود...

جالب است که این روایات بدان دلیل که متواتر هستند و از نظر سند صحیح بوده و



در میان گروه‌های اسلامی از شهرت بسزایی برخوردارند، همه مورد قبول صحابه و تابعین قرار گرفته‌اند.

ما در آینده با فرصت بیشتری اعتراف برخی از صحابهٔ پیامبر را در مورد صحّت و درستی روایاتی که گذشت ترسیم خواهیم نمود. امّا در مورد «تابعین»، «ابوالفرج»[1] در کتاب خویش آورده است که:

روزی «عبداللّه بن حسن» که در آن هنگام نوجوانی چاق بود، بر «عمر بن عبدالعزیز» وارد شد. خلیفه او را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خواسته‌هایش را با احترام برآورد. آنگاه یکی از شکنهای شکم او را گرفت و فشرد بطوری که «عبداللّه» احساس درد کرد سپس به وی گفت: اینکار را انجام دادم تا مرا در پیشگاه خدا شفاعت کنی.

هنگامی که «عبداللّه بن حسن» رفت اطرافیان «عمر بن عبدالعزیز» زبان به اعتراض گشودند که این چه کاری بود که انجام دادی و یک نوجوان را این قدر احترام کردی؟

«عمر» گفت: یکی از چهره‌های مورد اعتماد به من روایت کرد که: پیامبر فرمود: «فاطمه» پارهٔ تن من است. آنچه او را شادمان سازد مرا شاد می‌سازد.» و من می‌دانم که گر دخت پیامبر بود از احترام من به فرزندش شاد می‌شد.

پرسیدند: چرا شکم او را فشردی؟

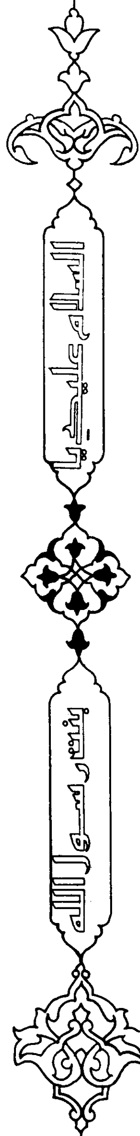
گفت: هرکدام از بنی‌هاشم حق شفاعت دارند. من خواستم از شفاعت آنان بهره‌ور گردم.

«سمهودی» پس از نقل روایت «**فاطمة بضعة منّی...**» می‌گوید:

با این بیان هر که فرزندی از فرزندان «فاطمه» را بیازارد یا او را به خشم آورد، خود را به خطر افکنده است و به عکس هر کس یکی از فرزندان او را شادمان سازد وبه آنان

---

۱ ـ الاغانی، ج ۸، ص ۳۰۷



احترام کند، «فاطمه» را تکریم نموده است.

«سهیلی» در این مورد می‌نویسد:

این روایت بیانگر این حقیقت است که هر کس به فاطمه علیهاالسلام اهانت کند، کفر ورزیده است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است.

و نیز از روایت مورد بحث دریافت می‌شود که فرزندان «فاطمه» از نظر احترام بسان خود او هستند چراکه آنان پارهٔ تن او می‌باشند و جدایی افکندن میان شاخه و ساقه از اصل و ریشه، در واقع جدا ساختن پدیده‌ای از خود آن پدیده می‌باشد و این امکان ناپذیراست و فرع یا ساقه و شاخه از همان ریشه جوشیده و دارای خواصّی همانند اصل است.

لازم به یادآوری است که اشارهٔ «سهمودی» به این مطلب که: هر کس فرزندان «فاطمه»، یا خود او را بیازارد خود را به خطر افکنده است، ممکن است اشاره به این آیهٔ شریفه باشد که:

**«انَّ الّذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدّنیا والاخرة و اعدّهم عذاباً مُهیناً...»**[1]

بی‌تردید کسانی که خدا و پیامبرش را بیازارند، خدای آنان را در دنیا لعنت نموده و برایشان کیفری خفّت‌بار آماده می‌سازد.

و نیز ممکن است اشاره به این آیه باشد که:

**«و الّذین یؤذون رسول اللّه هم عذاب ألیم.»**[2]

و اینک شما خوانندهٔ هوشمند، پس از تعمّق منصفانه در این دو آیه و روایات رسیده، دربارهٔ جاه‌طلبانی که دخت سرفراز پیامبر، «فاطمه» را آزردند چه می‌اندیشی و آنان را در خور چه می‌نگری؟؟! احترام یا کیفر سخت خدا؟ کدامیک؟!

---

۱ ـ سوره ۳۳، آیه ۵۷

۲ ـ سوره ۹، آیه ۶۲



## پدرش به قربانش!

بار دیگر به اصل بحث، یعنی روایاتی که نشانگر مهر و محبّت وصف‌ناپذیر پیامبر به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیهاالسلام است، بازمی‌گردیم.



یکی ازکارهای دشوار برشماری روایاتی است که بیانگر این واقعیّت است که پیامبر گرامی هرگاه تصمیم به سفر داشت فاطمه آخرین کسی بود که پیامبر با او وداع می‌کرد و پس از بازگشت از سفر نخستین کسی بود که پیامبر بر او وارد می‌شد.

از جملهٔ این دسته از روایات این است که پیامبر یک بار پس از بازگشت از جنگ با تجاوزکاران، به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام وارد شد و دید بانوی بانوان پرده‌ای به درب خانه نصب نموده و دو نور دیده‌اش «حسن و «حسین» را نیز که کودک بودند، با دو دستبند ساده نقره‌ای آراسته‌تر ساخته بود. پیامبر کنار درب خانه نشست و پس از دیدار عزیزانش بی آنکه وارد خانه گردد بازگشت.

فاطمه علیهاالسلام به این اندیشه رفت که چرا این بار پیامبر خدا بسان گذشته وارد خانه نشد؟ و از پس این اندیشه بود که پرده را پایین آورد و دستبندها را از دست دوکودک پرشکوه خویش گشود و همه را به حضور پیامبر فرستاد.

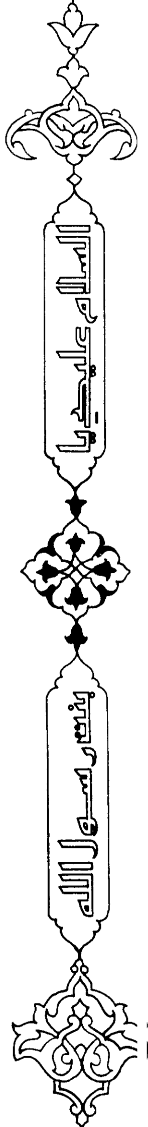
پیامبرگرامی نیز آنها را از آنان گرفت و به یکی از یاران به نام «ثوبان» داد تا به فرد بینوایی انفاق کند. و آنگاه فرمود: اینان خاندان گرانقدر من هستند. من خوش ندارم که اینان بهره‌های پاک و پاکیزهٔ خویش را در زندگی دنیا مصرف کنند و دستور داد که «ثوبان» دو دستبند و یک گردن‌بند ساده و ارزان برای آنان خریداری کند.

این روایت را «خطیب عمری» در «مشکاة المصابیح»

و «طبری» در «ذخائر العقبی»

و «نویری» در «نهایة الارب»

و «قندوزی» در «ینابیع المودّة»



و «طبرانی» در «المعجم الکبیر»

و «زبیدی» در «اتحاف السّادة» و... آورده‌اند.

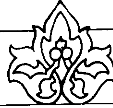
و از دانشمندان بزرگ شیعه نیز بسیاری از جمله:«شیخ کلینی» در «کافی»، و «طبرسی» در «مکارم الاخلاق»، این روایت را با تفسیر بیشتری آورده‌اند که بدینصورت است:

«زراره» از پنجمین امام نور آورده است که فرمود: پیامبر گرامی هر گاه قصد سفر داشت پس از خداحافظی از همهٔ یاران و نزدیکان، آخرین کسی را که وداع می‌فرمود، دخت سرفرازش فاطمه علیهاالسلام بود و در حقیقت از خانهٔ او حرکت می‌کرد و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانهٔ «فاطمه» وارد می‌شد.

یک بار پیامبرگرامی به سفر رفت و در غیاب آن حضرت فاطمه علیهاالسلام از مقدار غنائمی که سهم علی علیه‌السلام بود، پرده‌ای خرید و به درب اطاق خویش نصب نمود و دو دستبند نقره‌ای نیز برای دو کودک گرانمایهٔ خویش خریداری کرد. پیامبر از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست در خانهٔ «فاطمه» فرود آمد. دخت پیامبر با شادمانی از پدر استقبال نمود امّا پیشوای بزرگ توحید پس از ورود به خانهٔ دخترش و مشاهدهٔ پرده و دستبندهای نقره‌ای بر دست حسن و حسین، کنار درب خانه نشست و پس از دیدار با عزیزانش بازگشت. دخت هوشمند پیامبر اندوهگین گردید و گریه امانش نداد و گفت: خدایا! پیامبر هرگز پیش از این با من اینگونه برخورد نکرده بود. چرا چنین کرد؟

بی‌درنگ کودکانش را فراخواند و دستبندها را از آنان گرفت و پرده را نیز پایین آورد و به آنان گفت اینهارا نزد نیای گرانقدرتان پیامبر خدا ببرید و ضمن ابلاغ سلام مادرتان بگویید: ماپس از سفر شما جز خرید اینها تغییری در زندگی خویش نداده‌ایم.

حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیام «فاطمه» را رساندند. پیامبر آنان را بوسه‌باران ساخت و در آغوش فشرد و دستور داد تا پرده و دستبندها را بگونه‌ای در میان «اصحاب صفّه» تقسیم نمایند.



این روایت که میان محدّثان شیعه و اهل سنّت از شهرت بسیاری برخوردار است و به طرق گوناگونی روایت شده است نیاز به روشنگری دارد که راویان توضیحات لازم را نداده‌اند:

نخست اینکه منظور از پردهٔ مورد اشاره، پردهٔ درب ورودی خانه نیست. چنین پرده‌ای که برای پوشش خانه و حیاط است، پسندیده می‌باشد و روشن است که پیامبر از نصب چنین پرده‌ای ناخشنود نمی‌گردد. بنابراین ممکن است پردهٔ مورد اشاره، پرده‌ای تزئینی بوده است که امروز از آن به پرده‌های «دکوری» تعبیر می‌کنند.

روشن است که نصب چنین پرده‌ای بر خانهٔ «فاطمه» کاری ناپسند نبود امّا با پارسایی و فداکاری و ایثار خاندان رسالت تناسب نداشت.و در مورد دستبندها نیز مطلب همینگونه است.

با این بیان در صورت صحیح بودن روایت بهتر است بگوییم که فاطمه علیهاالسلام آن پرده و دستبندها را به عنوان ایثار و همراهی و همدردی با محرومان در راه خدا انفاق کرد.

«ابن شاهین» در مناقب این روایت را از «ابوهریره» و «ثوبان» با اندک تفاوتی نقل می‌کند و می‌گوید...

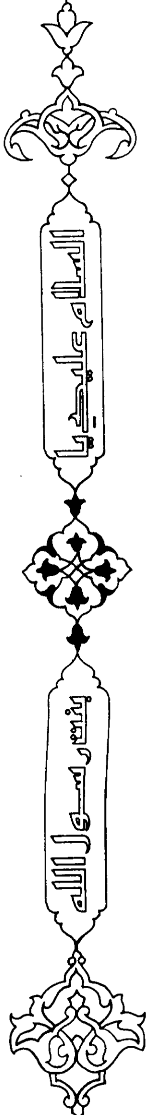
پیامبرگرامی سه بار فرمود: «فاطمه» چنین کرد پدرش به قربانش.

خاندان محمد را با ارزشهای دنیوی چه کار؟ آنان برای سرای جاودانه آفریده شده‌اند و همهٔ دنیا برای آنان خلق شده است.

**... قال رسول اللّه: فعلتْ فداها ابوها... مالآل محمد و للدّنیا؟ فانّهم خلقوا للاخره و خلقت الدّنیا لهم.**

در روایت «احمد بن حنبل» آمده است که پیامبر فرمود: اینان خاندان من هستند و من دوست نمی‌دارم که بهره‌های پاک و پاکیزهٔ خویش را در دنیا بخورند.

از این بیان، این واقعیّت دریافت می‌گردد که پیامبر خدا دوست نداشت بهرهٔ



دخترش فاطمه، از پاداش پرشکوه سرای آخرت کم شود. چرا که تحمّل خداپسندانه سختی و تلخی زندگی دنیا، پاداش شایستهٔ اخروی در پی خواهد داشت.

آری آنچه ما خاطرنشان ساختیم از روایت ذیل نیز دریافت می‌گردد.

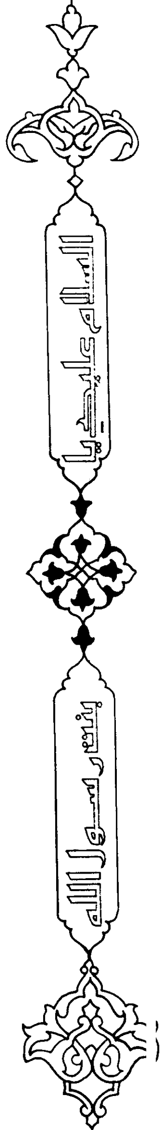
تفسیر ثعلبی از امام صادق علیه‌السلام و جابر بن عبداللّه انصاری آورده است که:

پیامبر گرامی دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را دید که ضمن پوشیدن لباس کار با دست خویش به آسیا مشغول است و فرزند خود را نیز با دست دیگر در آغوش فشرده و شیر می‌دهد. پیامبر از دیدن این منظره باران اشک فرو ریخت و فرمود: دخترم! تلخی و سختی دنیا را بچش تا شیرینی نعمت‌های سرای جاودانه را پس از زندگی دنیا دریابی.

فاطمه گفت: ای پیامبر خدا!من در همه حال خدای را به خاطر نعمت‌های بی‌کرانش سپاس می‌گویم.

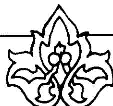
و در این هنگام بود که این آیهٔ شریفه فرود آمد:

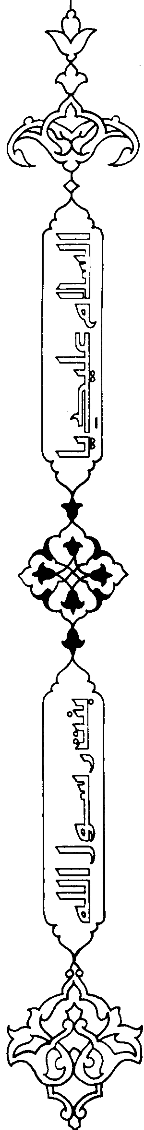
**«و لسوف یعطیک ربّک فترضی.»**[1]



---

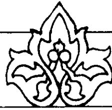
۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳

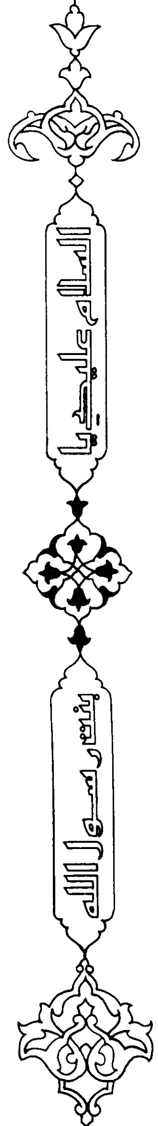





# ﴿ بخش هشتم ﴾

## ويژگی‌ها اخلاقی و انسانی بانوی بانوان





## ۱ - پارسایی و انفاق

فاطمه علیهاالسلام در پارسایی و انفاق در راه خدا از مقام بسیار بالا و والایی برخوردار بود.

زهد و پارسایی به مفهوم دست برداشتن از چیزی و دل در گرو آن ننهادن است و روشن است که به هر اندازه انسان به جهان باقی دلبستگی و عشق بیشتری داشته باشد پارسایی و دل بستن او به دنیای زودگذر و ارزشهای مادّی کمتر می‌شود و در برابر آن، به هر اندازه سرای آخرت در جان و روح انسان پرشکوه‌تر و جاودانه‌تر جلوه نماید، ارزشهای مادّی و دنیای زودگذر در قلمرو اندیشه‌اش حقیرتر و بی‌ارزش‌تر رخ می‌نماید.

و به همین ترتیب به هر اندازه خرد و آگاهی و ایمان انسان به آفریدگار ژرف‌تر و عمیق‌تر گردد، لذّت‌های زودگذر و سراب‌گونه زندگی در نظرگاه او بی‌بهاتر و بی‌ارزش‌تر می‌گردد.

شما خواننده هوشمند دیده‌اید که چگونه کودکان با اسباب‌بازی ناچیز، به بازی سرگرم می‌شوند، و چگونه احساس شادی و خوشحالی می‌کنند؟

چگونه برای هیچ و پوچ افسرده‌خاطر می‌گردند، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بر سر اسباب‌بازیهای بی‌ارزش به ستیز برمی‌خیزند؟

امّا هنگامی که خردشان رشد کرد و شعورشان افزون گردید، بتدریج از بازیهای

کودکانه دوری می‌جویند و خود را بر تراز آن سرگرمیها می‌نگرند و آن کارها را برای شخصیّت خویش کوچک و زیانبار ارزیابی می‌نمایند؟

همهٔ اینها بدان جهت است که آنان به خاطر رشد عقلی و فکری و عبور از مرحله کودکی، خود را زیبندهٔ مردانگی و ترقّی می‌نگرند و از دوران بازی کودکانه برتر می‌یابند.

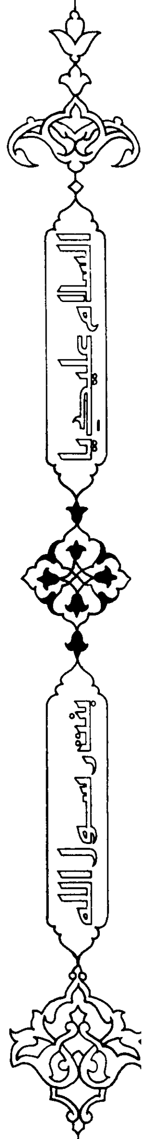
آری بندگان برگزیده و دوستان خدا نیز چنین‌اند.آنان به ارزشهای دنیوی با چشم حقارت می‌نگرند و به آنان چندان بها نمی‌دهند.دلها و قلبهای آنان درگرو عشق به ثروت و امکانات مادّی نیست و دنیا را تنها به خاطر خود آن، بها نمی‌دهند. اگر نیک بیندیشیم آنان آنجایی هم که به دنیا بها می‌دهند بدان جهت است که آن را وسیلهٔ رشد معنوی و سرمایهٔ اخروی سازند. دنیا را سرای بندگی خدا می‌نگرند و ثروت را برای ایثار وانفاق در راه خدا می‌خواهند. بر آنند تا به کمک آن گرسنگان را سیر کنند و برهنگان را بپوشانند و درماندگان و پایمال شدگان را نجات بخشند.

## تبلور زهد و پارسایی

با این بیان، شما خوانندهٔ عزیز به آسانی خواهی توانست اساس و پایه‌های پارسایی و وارستگی بانوی بانوان، فاطمه علیهاالسلام را دریابی.

از این رو نباید شگفت‌انگیز جلوه کند که آن حضرت در زندگی خویش ازیکسو به ثروتی اندک و امکاناتی ناچیز قناعت می‌نماید، و از دگر سو راه فضیلت و کمال و مواسات وایثار را برای خود برمی‌گزینند. از سویی ثروت و زرق و برق دنیا در نظر بلندش بسیار ناچیز و حقیر جلوه می‌کند و ازدگرسو نفرت خویش را از بریز و بپاش و ولخرجی و خوشگذرانیها به روشن‌ترین صورت اعلان می‌دارد.

این شیوهٔ انسانی و آزادمنشانه نباید به نظر شما خوانندهٔ گرامی موضوعی عجیب جلوه کند. چراکه فاطمه دخت پارساترین انسان است. دخت پیشوای نمونه‌ای است



که هم زندگی عقیدتی‌اش با زهد و پارسایی همراه بود و هم زندگی اجتماعی‌اش.

بر این باور فاطمه علیها السلام برای پیش گرفتن راه و رسم مترقی و آسمانی پدر، از همه زیبنده‌تر بود.

زندگی سراسر افتخار «فاطمه» با امیرمؤمنان نیز در پارسایی و سادگی و شکوه معنوی تبلور یافته بود، چرا که شوی گرانقدر او نخستین کسی بود که پیش از همه و بیش از همه از زهد و پارسایی پیامبر خدا الگو گرفته بود و حقیقت این است که تاریخ اسلام هرگز چهره‌ای به زهد و پارسایی امیرمؤمنان به یاد ندارد.

او همان چهرهٔ نامداری است که زر و زیور و طلا و نقره را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود: هان ای طلاها و زیورهای زرد و سفید! دور شوید و دیگری را بفریبید نه «علی» را.

همان پارساترین پیشوا بود که به کارگزارش دستور داد هزار درهم به یک صحرانشین بینوا بدهد. کارگزارش از آن حضرت پرسید: سالار من طلا یا نقره؟

فرمود: چه فرق می‌کند هر دو در نظر من بسان سنگ خار است. هر کدام بر او مفیدتر است به او بدهید.

ما برخی از این مطالب را در کتاب خویش که در مورد آن حضرت نوشته‌ایم، بطور گسترده آورده‌ایم و در این کتاب نیز به تناسب بحث از شخصیّت والای «فاطمه» همتا و همشأن امیرمؤمنان، به برخی اشاره می‌کنیم گرچه در صفحات گذشته به نمونه‌هایی چون انفاق آن حضرت در شب عروسی‌اش، و نیز انفاق خالصانه‌ای که مدال پرافتخار سورهٔ «هل اتیٰ» را برای او و خاندانش آورد، اشاره رفت.

۱ - کتاب «بشارة المصطفی» از ششمین امام نور، و او نیز از پدر گرانقدرش به روایت از «جابر بن عبداللّٰه انصاری» آورده است که:

«روزی نماز عصر را به همراه پیامبر خواندیم و پس از پایان نماز، پیامبر گرامی در محراب خویش نشسته و مردم برگردش حلقه زده بودند که بناگاه سالخورده‌ای بینوا از

مهاجران عرب به مسجد مدینه وارد شد. او لباس فرسوده و پاره‌ای بر تن داشت و بر اثر پیری و ناتوانی بسیار، توان کنترل خویش را نداشت.

پیامبر پرمهر رو به او کرد و از حالش جویا شد که آن سالخوردهٔ بینوا گفت: ای پیامبر خدا! من سخت گرسنه‌ام، سیرم نمائید. لباس ندارم، مرا بپوشانید. فقیرم، مرا بی‌نیاز سازید.

پیامبر فرمود: دوست من! اینک خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم امّا از آنجایی که هر کس دیگری را بسوی کار شایسته‌ای رهبری کند بسان انجام‌دهنده کار است، اینک تو را به خانهٔ دخترم «فاطمه» رهنمون می‌گردم، به خانهٔ بانویی که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند. بانویی که همواره خشنودی خدا و پیامبر را بر خواستهٔ خویش مقدّم می‌دارد. آری تو را به سرای او رهنمون می‌گردم. برخیز و به خانهٔ او بشتاب. امید که خدای گره از کارت بگشاید.

سرای فاطمه علیها السلام درکنار خانهٔ پیامبر بود. آن حضرت به بلال دستور داد تا او را به خانهٔ دخت سرفرازش ببرد.

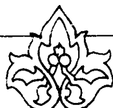
صحرانشین فقیر به همراه بلال به راه افتاد و هنگامی که به خانهٔ فاطمه علیها السلام رسید با صدای رسا نداد داد که: سلام بر شما خاندان رسالت! بر شما که سرایتان جایگاه فرود فرشتگان خدا ومحل آمد و شد آنهاست...

فاطمه علیها السلام پاسخ او را داد و پرسید: شما که هستید؟

گفت: دختر پیامبر! مرد سالخورده‌ای هستم که از راهی دور آمده‌ام و در مسجد به محضر پدرت پیامبر، سالار انسانها شرفیاب گشته‌ام. اینک ای سالار بانوان! گرسنه و برهنه و بینوایم، به من کمک کنید که خدای مهر و لطف خویش را بر شما فروفرستد.

آن روز درست سوّمین روزی بود که «فاطمه» و امیرمؤمنان و پیامبر خدا، غذا نخورده بودند و این جریان را پیامبر می‌دانست.

فاطمه علیها السلام پوست گوسفندی را که به سبکی خاصّ دبّاغی شده بود و دو فرزند



گرانمایه‌اش، حسن و حسین بر روی آن می‌خوابیدند، برداشت و نزد آن سالخوردهٔ فقیر آورد و فرمود: این را بگیر، امیدوارم خدای پرمهر بهتر از این رابه شما عنایت کند.

مرد سالخورده گفت: ای دختر پیامبر! من از گرسنگی به شما شکایت آوردم، شما پوست گوسفند به من می‌دهید؟ من با شکم گرسنه با این پوست چه سازم؟

در این هنگام بود که دخت گرانمایهٔ پیامبر دست برد و گردن‌بندی را که در گردن داشت و هدیهٔ ارزشمند دخترعمویش، «فاطمه» ـ دختر «حمزه» ـ بود، آن را از گردن خویش گشود و به آن بندهٔ خدا داد و فرمود: بگیر و بفروش، امیدوارم خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی دارد.

مرد سالخورده، گردنبند را با شادمانی گرفت و به مسجد بازگشت.

پیامبر هنوز در حلقهٔ یاران نشسته بود که آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! دخت گرانمایه‌ات «فاطمه» این گردنبند را به من دادند و فرمودند آنرا بفروشم و با پول آن گرفتاریهای خویش را برطرف سازم و برای رفع محرومیّت من دعا کردند.

پیامبر گرامی گریست و فرمود: هان ای بندهٔ خدا چگونه خدای پرمهر گره از زندگی تو نخواهد گشود، در حالی که «فاطمه» دخت پیامبر و سالار بانوان گیتی گردنبند خویش را به تو بخشیده است.

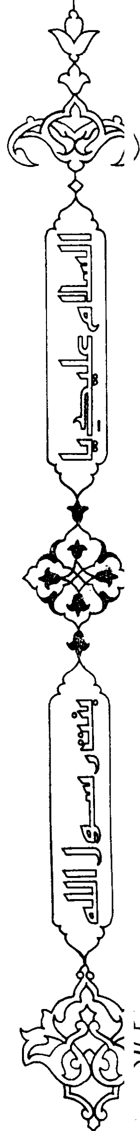
«عمّار یاسر» در این میان بپاخاست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردنبند را بخرم؟

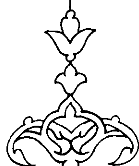
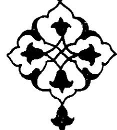
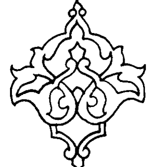
پیامبر فرمود: چرا نه؟ اگر همهٔ جنّیان و آدمیان در خریدن آن گردنبند با تو شرکت کنند، خداوند آنان را به آتش دوزخ نخواهد افکند.

عمّار از آن سالخوردهٔ بینوا پرسید: گردنبند را به چند می‌فروشی؟

پاسخ داد: به وعده‌ای گوشت و نان که سیرم کند و به یک بُرد یمانی که بدنم را بپوشاند و با آن نمازگذارم و دیناری چند که بسوی خاندانم بازگردم.

«عمّار» سهم خویش از غنایم خیبر را که پیامبر به او داده بود فروخته و مصرف



نموده و چیزی باقی نمانده بود. با این وصف چیزی داشت از این رو به مرد سالخورده گفت: هان ای بندهٔ خدا! من حاضرم بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و مرکب خویش را به تو بدهم تا تو را به خاندانت برساند و تو را از نان گندم و گوشت سیر سازم، تا این گردنبند را به من واگذاری.

مرد سالخورده با شگفتی بسیار گفت: راستی که مردی سخاوتمند هستی، حاضرم.

عمّار او را به همراه خویش به خانه برد و آنچه تعهّد کرده بود به او پرداخت.

و سالخوردهٔ صحرانشین بازگشت.

پیامبر ازاو پرسید: آیا پوشیده و سیر شدی؟

پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! علاوه بر آن، بی‌نیاز هم شده‌ام.

پیامبر فرمود: پس دخترم «فاطمه» را دعا کن.

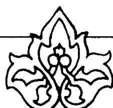
او دست به آسمان گشود و گفت: بارخدایا! تو خدایی نیستی که ما تو را ساخته باشیم و ما خدایی جز تو را نمی‌پرستیم. تویی که روزی‌دهندهٔ مایی! خداوندا! به «فاطمه» دخت پیامبر نعمت و موهبتی ارزانی دار که نه چشمی آن را دیده باشد و نه گوشی شنیده باشد.

به هر حال عمّار گردنبند را از آن مرد گرفت و آن را با مشک عطرآگین ساخت و در یک «برد یمانی» پیچید و به دست غلام خویش که نامش «سهم» و از غنایم خیبر بود، سپرد و به او گفت: این بسته را به پیامبر تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت او باش.

غلام گردنبند را گرفت و نزد پیامبر آورد و پیام «عمّار» را به عرض حضرت رسانید.

پیامبر فرمود: نزد دخت ارجمندم «فاطمه» برو و گردنبند را به او تقدیم دار و خود نیز از این پس متعلّق به خاندان علی علیه‌السلام خواهی بود.

غلام گردنبند را نزد «فاطمه» برد و پیام پیامبر را رسانید. بانوی بانوان گردنبند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام از این رخداد شگفت شادمان گردید



وخندید. «فاطمه» دلیل خنده‌اش را پرسید که پاسخ داد: برکت بسیار این گردنبند مرا به خنده افکنده است. چراکه خود شاهدم که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، نیازمندی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد کرد و باز هم به صاحبش بازگشت. راستی که شگفت گردنبندی است؟!

۲ ـ «بحارالانوار» از «تفسیر فرات کوفی»، به نقل از ابوسعید خدری آورده است که: روزی امیرمؤمنان گرسنه بود. به همین جهت از بانوی بانوان پرسید: آیا غذایی برای خوردن و رفع گرسنگی در خانه دارد؟

فاطمه گفت: نه و افزود به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او گرامی داشت، چیزی در خانه نداریم و اینک دو روز است که تو را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدّم می‌دارم.

امیرمؤمنان فرمود: «فاطمه» جان! چرا به من اطّلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟

پاسخ داد: من از خدای خویش حیا می‌کنم که شما را به کاری وادارم که توان انجام آن را نداشته باشی.

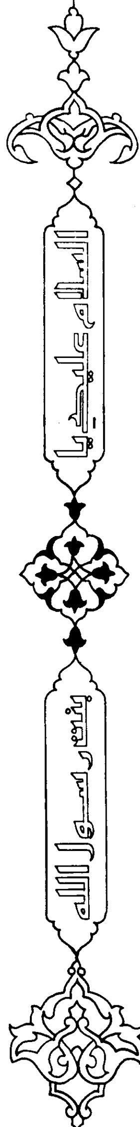
**فقالت: یا اباالحسن انی لأستحیی من الهی ان اکلّف نفسک ما لاتقدر علیه.**

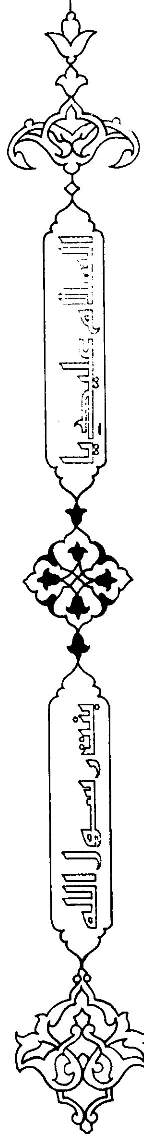
امیرمؤمنان با اطمینان به مهر خدا از خانه خارج شد و دیناری چند قرض گرفت و برای خریدن موادّ غذایی مورد نیاز خانه و خانوادهٔ خویش به طرف بازار به راه افتاد امّا در میان راه به «مقداد» برخورد نمود و دید که او در هوای بسیار گرم و سوزان از خانه بیرون آمده، حرارت خورشید رنگ چهرهٔ او را دگرگون ساخته و زمین داغ و پرحرارت پاهایش را آزرده است.

آن حضرت پس از اینکه چشمش به مقداد افتاد، شگفت‌زده پرسید: چه باعث شده است که در این ساعت از خانه بیرون بیایی.

مقداد پاسخ داد: سالار من! دست از من بردار و تقاضا می‌کنم چیزی مپرس.

علی علیه السلام فرمود: من نمی‌توانم با تو برخورد نمایم و تو را گرفته و اندوه‌زده بنگرم





و بی‌تفاوت از کنارت بگذرم و بروم.

«مقداد» گفت: سرورم تو را به خدا دست از من بردار و از حال من مپرس!!

امّا امیرمؤمنان فرمود: برادر عزیز! تو نمی‌توانی مشکل زندگی خویش را از من پنهان سازی، باید بگویی تا چاره‌ای بیندیشیم.

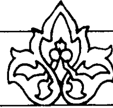
«مقداد» گفت: اینک که اصرار می‌ورزی تا از گرفتاریم آگاه گردی به خدایی که محمّد را به رسالت و تو را به جانشینی او گرامی داشت چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خاندانم مرا از خانه بیرون نیاورده است.

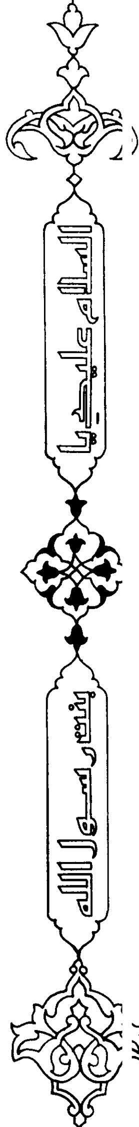
من در حالی خانواده و فرزندان خویش را در خانه نهاده و بیرون آمدم که در نهایت فشار و گرسنگی بودند. از بس گریهٔ همسر و کودکانم مرا آزرد، دیگر توان ماندن در خانه را از من سلب کرد و من با دلی پر از اندوه بدون هدف از خانه بیرون زدم و در کوچه‌ها سرگردانم...این داستان گرفتاری من.

امیرمؤمنان با شنیدن سخنان «مقداد» باران اشک از دیدگان فروبارید به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک‌آلود گشت و فرمود: سوگند به همو که تو سوگند یاد کردی، مرا نیز همان چیزی از خانه بیرون فرستاده است که تو را! من اینک دیناری قرض نموده‌ام امّا تو را بر خود مقدّم می‌دارم و آنگاه با ایثار و اخلاصی وصف‌ناپذیر، دینار مورد اشاره را به مقداد سپرد و بسوی مسجد پیامبر برای نماز به راه افتاد.

آن حضرت وارد مسجد شد نماز ظهر وعصر و بعد هم نماز مغرب را خواند. هنگامی که نماز به پایان رسید و پیامبر برخاست تا برود با عبور از صف اوّل چشمش به امیرمؤمنان افتاد و بافشردن پای خود به پای او از آن حضرت دعوت کرد که به همراه پیامبر برود. کنار درب مسجد به هم رسیدند. اوبه پیامبر سلام کرد و آن گرامی پس از جواب، پرسید: علی جان! آیا می‌توان شام را میهمان شما بود؟

امیرمؤمنان سکوت را برگزید چرا که با شرایط اقتصادی خویش توان دعوت میهمان نداشت، امّا بزرگمنشی و اخلاق شایسته و بایسته‌اش نیز بگونه‌ای بود که





نمی‌توانست پاسخ منفی دهد.و نیز نمی‌دانست که پیامبر گرامی از شرایط اقتصادی وانفاق وایثار او به خواست خدا آگاه است و خدای بزرگ به او پیام فرستاده است که شام را در خانهٔ «علی» باشد.

بهرحال پیامبر دید امیرمؤمنان سکوت را برگزیده است از این رو فرمود: علی جان! چرا جواب مثبت یا منفی نمی‌دهی؟

آن حضرت غرق در حیا، به منظور تکریم و احترام پیامبر گفت: بفرمایید.

پیامبر دست آن حضرت را گرفت وبا هم وارد خانهٔ فاطمه عليها السلام شدند و دیدند آن بانوی گرانقدر نمازش را خوانده امّا هنوز در عبادتگاه خویش است و راز ونیاز با خدا دارد و پشت سرش ظرفی مملو از غذا می‌باشد که بخار آن به آسمان بلند است.

او هنگامی که صدای پیامبر را شنید از جایگاه عبادت و نماز خویش برخاست و به پیشوای بزرگ‌توحید سلام کرد. پیامبر سلام او را که محبوب‌ترین انسانها در نظرش بود پاسخ گفت و دست محبّت پدرانه بر سرش کشید و فرمود: دخت گرانمایه‌ام چگونه روز را به شب آوردی؟

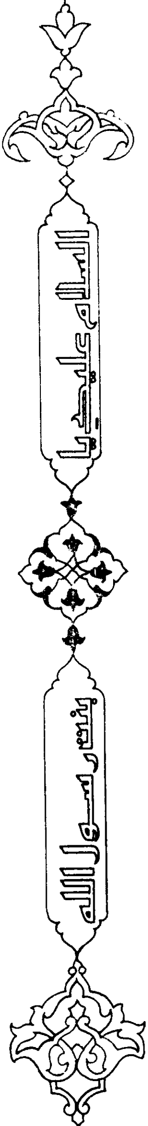
فاطمه، خدای را سپاس گفت و اظهار خشنودی کرد.

پیامبر او را دعا کرد و از او خواست تا شام بیاورد و «فاطمه» ظرف مملو از غذا را در برابر پیامبر و امیرمؤمنان نهاد.

علی عليه السلام پرسید: «فاطمه» جان! این غذا رااز کجا آوردی؟راستی که تاکنون غذایی به این خوشرنگی و خوشبویی و خوشمزگی ندیده و... نخورده‌ام.

اینجا بود که پیامبر دست بر شانهٔ امیرمؤمنان نهاد و به او فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی **«هذا بدل دینارك.»** آری این پاداش دینار توست و خدا به هر که بخواهد روزی بی‌حساب ارزانی می‌دارد.

و آنگاه باران اشک شوق از دیدگان فروباراند و فرمود: سپاس خدای پرمهر را که نخواست شما از این سرای فانی بیرون روید و به شما پاداش پرشکوه ندهد.علی جان!



خداوند تو را بسان «زکریّا» مورد لطف قرار داده است وفاطمه را بسان «مریم»، که هرگاه «زکریّا» در پرستشگاه بر «مریم» وارد می‌شد، می‌دید نزد او رزق و روزی است. سپس به تلاوت این آیه پرداخت:

**کلّما دخل علیها زکریّا المحراب وجد عندها رزقاً...**

## ۲ ـ فاطمه و عبادت خالصانه

عبادت که در زبان فارسی به مفهوم پرستش آمده، بر دو بخش است: عبادت به مفهوم گسترده و عام، و عبادت به مفهوم خاصّ.

۱ ـ عبادت به مفهوم عامّ عبارت است از هر اندیشه و نیّت شایسته، سخن نیکو، کار پسندیده، اخلاق ستوده و هر چیزی که در قلمرو اندیشه و سخن و عمل، انسان را به آفریدگار هستی نزدیک سازد.

همهٔ اینها عبادت خداست... و انسان را به خدا نزدیک می‌سازد.

۲ ـ عبادت به مفهوم خاصّ آن، عبارت‌است از نماز، روزه، حجّ، زکوة و... و دیگر اموری که برای مردم روشن است.

### تبلور عبادت و بندگی

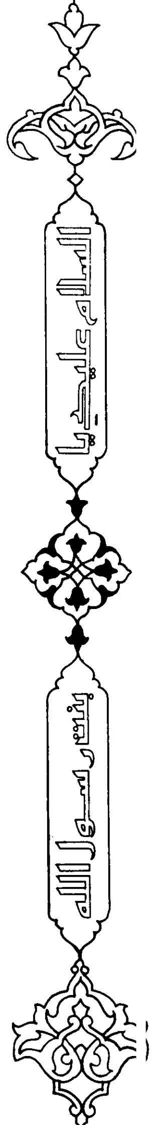
واقعیّت این است که عبادت خالصانهٔ خدا به مفهوم کامل و ابعاد گوناگون آن، در زندگی سراسر افتخار فاطمه علیها السلام جلوه‌گر شد و آن حضرت براستی در عبادت خدا نمونهٔ عصرها شد.

سراسر زندگیِ پرافتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود.

از غذا دادن به محرومان گرفته تا آب بردن به خانهٔ بینوایان،

از ایثارش در راه خدا تا آموزش مقرّرات الهی به مردم،

از بدوش کشیدن بار مسؤولیّت ادارهٔ جامعهٔ کوچک خانه و خانواده تا پارسایی



و ساده‌زیستی و تحمّل محرومیّت‌ها برای آسایش مردم و پیشرفت اسلام،

از شوهرداری نمونه‌اش تا دفاع قهرمانانه از امامت و ولایت راستین در برابر بیداد و دجّالگری، و دیگر تحمّل رنجها و مشکلات و مصائبی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از حق و عدالت بر آن حضرت وارد آمد که بخشی از آنها در صفحات گذشته از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت و بخش‌های دیگر نیز در صفحات آینده خواهد آمد.

آری همهٔ اینها را فاطمه به خاطر پرستش خالصانهٔ خدا و تقرّب به او و انجام وظیفه در برابر آفریدگار هستی به عنوان عبادت خالصانهٔ خدا به جان خرید...

و تازه اینها غیر از نمازهای خاشعانه و نیایش‌های جانبخش شبانهٔ او با خداست.

از «ابن عبّاس» در مورد این آیهٔ شریفه ـ که می‌فرماید:

**«کانوا قلیلاً من اللّیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون.»**(۱)

آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند و به هنگامهٔ سحر از خدا آمرزش می‌خواستند. آورده اند که اینان عبارتند از: امیرمؤمنان، فاطمه دخت گرامی پیامبر و دو فرزند ارجمندش، حسن و حسین.(۲)

## نگرش بر روایات در این مورد

اینک به روایاتی در این مورد نظر می‌افکنیم:

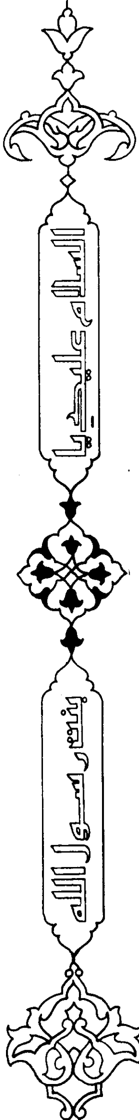
۱ ـ از دوّمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

مادر گرانقدرم فاطمه عليها السلام شب جمعه‌ای در محراب عبادت خویش ایستاده و به پرستش خدا پرداخته بود. شب را تا سپیده‌دم به نماز و نیایش گذرانید و خود ناظر بودم که مردم باایمان ودرست‌اندیش را دعا می‌کرد و برای بسیاری با نام و نشان از خدا مهر

---

۱ ـ سوره ۵۱، آیه ۱۹ ـ ۲۰

۲ ـ شواهد التّنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۲، ص ۱۹۴



و بخشایش می‌طلبید امّا شگفت‌زده شدم هنگامی که دیدم‌جزخویشتن، همه را دعا کرد.

به او گفتم: مادر جان! چرا همانگونه که همه را دعا می‌کنید برای خویشتن دعا نمی‌کنید؟ **یا اُمّاه لِمَ لا تدعین لنفسك كما تدعین لغیرك؟**

فرمود: پسرم !حسن جانم! نخست همسایه و آنگاه اعضای خانوادهٔ خویش.

**فقالت: یا بنیّ! الجار ثمّ الدّار.**(۱)

و اینگونه درس بشردوستی به عصرها و نسلها آموخت.

۲ - و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که: امّا دخترم فاطمه سالار بانوان عصرها و نسلهاست. او پارهٔ وجود، نور دیدگان، میوهٔ دل، و روح من است. او حوریه‌ای است در چهرهٔ انسان. هرگاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد نور وجودش به فرشتگان آسمان پرتوافکن می‌گردد همانگونه که‌نور ستارگان به زمینیان پرتوافکن می‌گردد، وخدای بی‌همتا به فرشتگان می‌فرماید: هان ای فرشتگان من! به بندهٔ شایسته‌ام «فاطمه»، سالار بانوان، بنگرید که در بارگاهم ایستاده و از خوف و خشیت بر خود می‌لرزد و با همهٔ وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شمایان راگواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ امنیّت می‌بخشم.(۲)

۳ - و نیز در کتاب «عدّة الدّاعی» آمده است که:

بانوی بانوان در نماز خویش از ترس خدا پیاپی نفس نفس می‌زد.

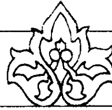
۴ - و نیز از «حسن بصری» آورده‌اند که: در میان این امّت هیچ کسی عبادت‌پیشه‌تر از دخت گرانمایه پیامبر نبود.او به اندازه‌ای به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌ایستاد که آثار آن در پاهایش موجود بود.(۳) **ما کان فی هذه الامّة اعبد من فاطمة...**

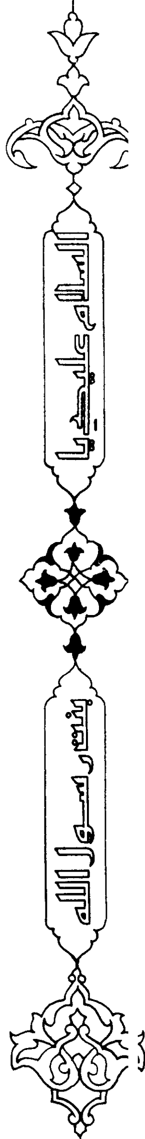
---

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳

۲ - بحارالانوار، ج ۴۲

۳ - ربیع‌البرار، ص ۱۹۵





۵ـ از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

هر کس چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه «**قل هو اللّه احد**» را بخواند، گویی نماز فاطمه را خوانده، و این نماز، نماز بازگشت‌کنندگان بسوی خداست.[۱]

۶ـ و نیز فرمود:

مادرم فاطمه دو رکعت نماز مخصوص داشت که جبرئیل به او آموخته بود و آنگاه که سلام آن را می‌گفت، با تسبیحات مخصوص خویش خدای را ستایش می‌کرد، سپس می‌فرمود: «**سبحان ذی العزّ الشامخ المنیف،**

**سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم،**

**سبحان ذی الملك الفاخر القدیم،**

**سبحان من لبس البهجة و الجمال،**

**سبحان من تردّی بالنور و الوقار،**

**سبحان من یری اثر النمل علی الصّفا،**

**سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء،**

**سبحان من هو هکذا؟ لاهکذا غیرهُ.**»[۲]

«منزّه و پاک است خدای شکست‌ناپذیر و بلندمرتبه،

منزّه و پاک است خدای صاحب شکوه و والایی و عظمت،

منزّه است خدای دارندهٔ فرمانروایی ارزشمند و دیرین،

منزّه است آن خدایی که‌به لباس جمال و زیبایی معنوی آراسته است،

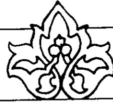
منزّه است ان خدایی که پوشش نور و وقار در بر دارد،

منزّه است ان خدایی که اثر پای مورچه را در صخره های سخت و سیاه می‌بیند،

---

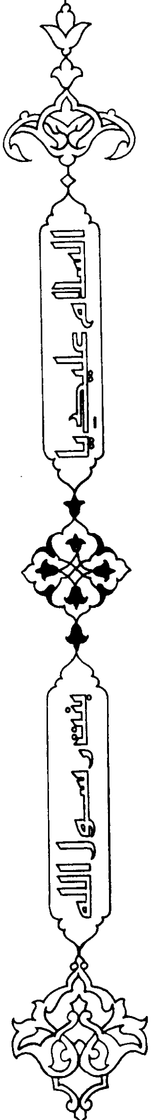
۱ ـ مَنْ لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۴

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۸



منزّه است آن خدایی که اثر فرود و پرواز پرنده را در هوا می‌نگرد،

منزّه است ان خدایی که تنها او صاحب این کمال و جمال و ویژگی‌هاست و نه جزاو.»



۷ - و نیز آورده‌اند که پیامبر به امیرمؤمنان و دخت ارجمندش فاطمه فرمود:

می‌خواهید پرتویی از خیر و برکتی را که خدا به من آموخته و مرا از آن آگاه ساخته است شما را بدان مفتخر سازم. پس آن را به خاطر سپارید.

گفتند: به دیده منّت ای پیامبر خدا! آن چیست؟

فرمود: هرکدام از شما دو رکعت نماز می‌خواند و در هر رکعت سورهٔ «فاتحه» و «آیة الکرسی» را سه بار تلاوت می‌کند، آنگاه سورهٔ «قل هو اللّه» و آخر سورهٔ «حشر» را نیز از آیهٔ «لو انزلنا هذا القرآن علی جبلٍ...» تا آخر سه بار می‌خواند. سپس هنگامی که نشست، تشهّد می‌گوید و خدای را آنگونه که می‌باید، ستایش می‌کند و بر پیامبرش درود می‌فرستد و برای مردان و زنان باایمان دعا می‌کندو از پی آن این دعا را می‌خواند:

**اللّهم انی أسألك بحقّ کل اسم هولك، یحقّ علیك فیه اجابة الدعاء اذا دعیت به، و اسألك بحقّ کلّ ذی حقٍّ علیك، و اسألك بحقّك علی جمیع ما هو دونك ان تفعل بی کذا و کذا...**[۱]

و آنگاه خواسته‌های خویش را از خدا می‌خواهد.[۲]

۸ - از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: برای رفع هر خطرو درست انجام شدن هرکار سرنوشت‌سازی، دو رکعت‌نمازخالصانه به همان ترتیب که دخت گرانمایهٔ پیامبر می‌خواند، بجا می‌آورید. در رکعت نخست سورهٔ «حمد» و آنگاه «قل هو اللّه» را پنجاه مرتبه می‌خوانید و رکعت دوّم را نیز بسان رکعت اوّل بجا می‌آورید. سپس دستها را نیایشگرانه بسوی آسمان بالا می‌برید و این دعا را با همهٔ وجود می‌خوانید:

---

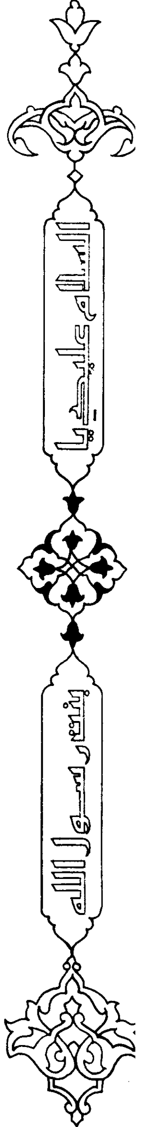
۱ - بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵

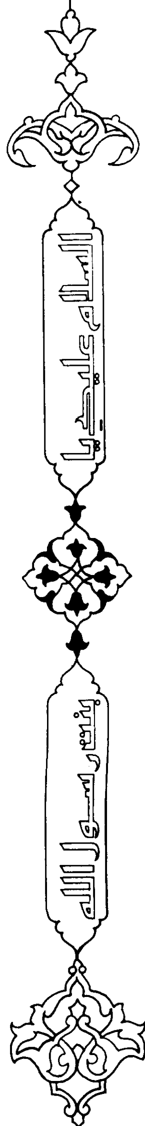
۲ - بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵

اللّهم أتوجّهُ اليكَ بِهِم، و أتوسّلُ اليكَ بحقّهمُ العظيمِ الّذی لایعلمُ کُنهَهُ سَواکَ، و بحقِّ من حقُّهُ عندکَ عظیمٌ، و بأسمائِكَ الحسنی و کلماتِكَ التّامّاتِ الّتی أمرتنی أن أدعُوكَ بِها، و أسألُكَ باسمِكَ العظیمِ الّذی أمرتَ ابراهیمَ علیه السلام أن یدعُو بِهِ الطّیرَ فأجابتهُ، و باسمكَ العظیمِ الّذی قُلتَ للنّارِ: «کُونی بَرداً و سلاماً عَلی ابراهیم» فکـانت، و بِأحبِّ أسمائِكَ الیكَ و اشرفِها عندكَ، و أعظمِها لَدَیْك، و أسرعِها اجابةً، و أنجحِها طِلبةً، و بما أنتَ أهلُهُ و مُستحِقُّهُ و مسـتوجبهُ، و أتـوسّلُ الیكَ، و أرغَبُ الیكَ، و أتـصَدَّقُ مـنكَ، و أستغفِرُكَ، و أستَمنِحُكَ، و أتضرَّع الیكَ، و أخضَعُ بینَ یدیكَ، و أخشَعُ لكَ، و اُقِرُّ لكَ بسوءِ صنیعتی، و أتملَّقُ و اُلِحُّ علیك و أسألُكِ بکُتُبكَ الّتی أنزَلتها علی انبیائِكَ و رُسُلكَ صلواتُكَ علیهم أجمعینَ من التّوراة و الانجیل و القرآنِ العظیمِ من أوّلها الی آخرِها، فانَّ فیها اسمَكَ الاعظَمَ، و بِما فیها من أسمائِكَ العُظمی، أتَقرَّبُ الیكَ، و أسألُكَ أن تُصلّیَ علی محمّدٍ و الهِ، و أن تُفرِّجَ عن محمّدٍ و آلهِ، و تجعَلَ فَرجی مَقروناً بفرجِهِم، و تبدأبهم فیه، و تَفْتَح ابواب السماءِ لدُعایی فی هذا الیومِ و تأذنَ فی هذا الیومِ و هذهِ الّیلةِ بـفرجـی و اعطاءِ سُؤلی و أمَلی فی الدُّنیا والاخرةِ، فقد مَسَّنی الفقرُ و نالنی الضُّرُّ و شملتنی الخصاصةُ، و ألجأتنی الحاجَةُ، و توسَّمتُ بالذّلةِ، و غَلَبَتْنی المسکنةُ و حقَّت علیَ الکلمةُ، و أحاطَت بیَ الخطیئةُ، و هذا الوقتُ الّذی وعدتَ أولیاءَكَ فیهِ الاجابةَ.

فصلِّ علی محمّدٍ و آلهِ، وامسَح ما بی بِیَمینِكَ الشّافیة، و أنظر الیَّ بِعینكَ الرّاحمةِ و أدخلنی فی رحمتكَ الواسعةِ، و أقبل الیَّ بوجهكَ الّذی اذا أقبلتَ بهِ علی أسیرٍ فَککْتَهُ، و علی ضالٍّ هدیتهُ، و علی حائرٍ اذَّیتَهُ، و علی فقیرٍ أغنَیتهُ، و علی ضعیفٍ قوّیتَهُ، و علی خائفٍ آمنتهُ؛ و لا تخلِّنی لقاً لعدُوِّكَ و عدوّی، یا ذا الجلال و الاکرام.

یا من لایعلمُ کیفَ هوَ، و حیثُ هوَ، و قدرته الاّ هوَ، یا من سدَّ الهواءَ بالسّماءِ، و کبَسَ الارض علی الماءِ، و أختارَ لنفسهِ احسنَ الاسماء، یا من سمّی نفسهُ بالاسمِ الّـذی بـهِ یَقضی حاجةَ کلِّ طالبٍ یدعوهُ بهِ، أسأَلُكَ بذلكَ الاسم، فلا شَفیع أقوی لی منهُ، و بحقِّ محمّدٍ و آلَ محمّد أن تصلّیَ علی محمّد و آل محمّدٍ، و أن تَقضی لی حَوائجی، و تُسمعَ محمّداً





و علیاً و فاطمةَ و الحسنَ والحُسینَ و علیّاً و محمّداً و جعفراً و مُوسی و علیّاً و محمّداً و علیّاً و الحسنَ و الحُجّة ـ صلواتُ اللّهِ علیه و برکاتهُ و رحمتهُ ـ صوتی، فَیَشْفَعُوا لی الیكَ، و تُشَفِّعُهم فیَّ، و لا تَرُدَّنی خائباً، بحقِّ لا الهَ الاّ أنتَ، و بحقِّ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ، و افعَل بی کذا و کذا یا کریمُ.

بار خدایا! بوسیله محمّد و خاندانش به بارگاه تو روی می‌آورم و به شکوه آنان دست توسّل به پیشگاهت می‌گشایم.

بحق آن شکوهی که حقیقت آنرا جز ذات پاکت نمی‌داند و به احترام هر آنکه مقامش در بارگاه تو بزرگ است و به نامهای نیکویت و به واژه‌های کاملی که فرمان دادی، بوسیله آنها تو را بخوانم.

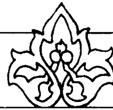
و تو را بدان نام پرشکوهت می‌خوانم که ابراهیم را فرمان دادی در پرتو آن پرندگان را فراخواند و به برکت آن زنده شدند و فراخونش را پاسخ دادند و تو را بدان نام پرشکوهی می‌خوانم که به آتش شعله‌ور و پرشراره فرمودی: بر ابراهیم سرد و سلامت باشد، و آنگونه شد.

و تو را به محبوب‌ترین نامها بسویت،

و پرشرافت‌ترین آنها در پیشگاهت،

و به پرشکوه‌ترین آنها در بارگاهت،

و به نامهایی که دعاها را سریعتر به اجابت می‌رساند و خواسته‌ها را بهتر و موفقیّت‌آمیزتر برآورده می‌سازد و تو را به آنچه سزاوار و شایسته و در خور آن هستی، فرامی‌خوانم و به بارگاهت توسّل می‌جویم و بسویت می‌شتابم، و بخشایشت را می‌طلبم و آمرزشت را می‌خواهم و عطایت را تقاضا می‌کنم و به بارگاهت تضرّع و زاری می‌نمایم و در پیشگاهت سر تواضع فرود می‌آورم و برای تو خشوع می‌روزم و در برابر تو به بدی عملکردم اقرار می‌کنم و اصرار می‌ورزم و تو را به آغاز تا پایان کتاب‌هایت، تورات، انجیل و قرآن پرشکوه، که آنها را بر پیام‌آوران و فرستادگانت، که

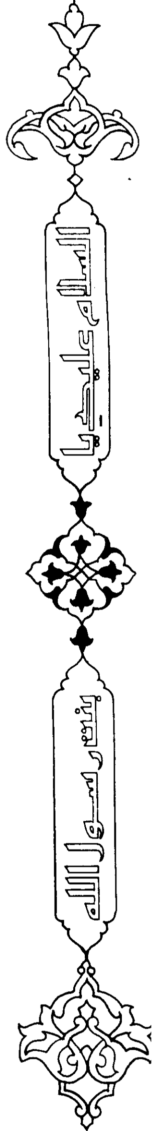


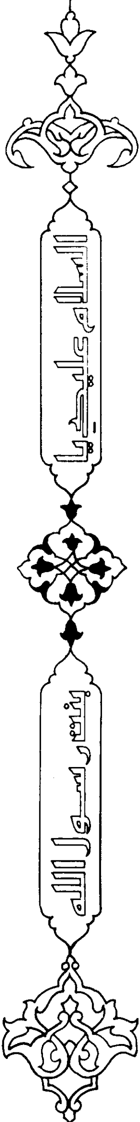
درود خدای بر همگی آنان باد، فروفرستادی، می‌خوانم. چرا که در آنها نام پرشکوه توست و بوسیلهٔ آنچه از نامهای بزرگت در آنهاست، بسوی تو تقرّب می‌جویم، آری تو را به همهٔ اینها فرامی‌خوانم که بر محمّد و خاندانش درود فرستی و گرفتاری آنان را برطرف سازی و گشایش کار مرا به گشایش کارهای آنان پیوند دهی و در هر کار نیک آنان را پیشتاز ساخته و از آنان آغاز کنی.

و اینکه درهای آسمان را امروز به منظور برآورده شدن دعاهایم بگشایی و امروز و امشب به گشایش کارم و برآمدن خواسته‌هایم، در دنیا و آخرت فرمان دهی. چراکه‌فقر دامنگیرم شده و گرفتاری بر من چیره گشته و نیاز مرا به پیشگاه تو تسلیم نموده و به پناه آوردن به درگاهت وادارم ساخته و مارک ذلّت بر من نواخته شده و بیچارگی گریبانم را گرفته و عذاب بر من سزاوار آمده و نافرمانی احاطه‌ام نموده است و اینک ساعتی است که در آن به دوستانت وعدهٔ برآمدن خواسته‌هایشان را داده‌ای، پس بر محمّد و خاندانش درود فرست و با قدرت شفابخش خود، بیماریهای درونی و برونی‌ام را شفابخش و با نظر مهرت بسوی من نظاره کن و مرا در دریای بی‌کرانه رحمتت وارد ساز و با نظر مهری به من روی آورد که هر گاه بدان گونه بر اسیری روی آوری، آزادی‌اش می‌بخشی و برهر گمراهی نظر کنی، هدایتش می‌کنی و بر هر سرگردانی بنگری، به سرمنزل مقصود و معشوقش می‌رسانی و به هر نیازمندی نظاره کنی، بی‌نیازی‌اش ارزانی می‌داری و بر هر ناتوانی روی آوری، توانمندش می‌سازی و بر هر هراسانی نظر کنی، امنیّت‌اش می‌بخشی و مرا با دیدار دشمنت و دشمنم، ای دارندهٔ بزرگی و بخشایش، تنها رها مکن.

ای کسی که ذات بی‌همتا و موقعیت والا و قدرت بی‌نظیرش را آنگونه که باید جز خویشتن نمی‌شناسد.

ای آنکه هوا را بوسیلهٔ آسمان مسدود ساخته است و زمین را بر پهنهٔ آب قرار داده است و بهترین نامها را برای خود برگزیده است.





ای آنکه خویشتن را به نام مقدّسی نامید که به برکت آن نیاز هر نیازمند جویایی را که او را بدان نام بخواند، برآورده می‌سازد! تو را بدان نام فرامی‌خوانم و شفاعت‌کننده‌ای پرتوان تراز آن، در بارگاهت ندارم و تو را به شکوه و حرمت محمّد و خاندان محمّد فرامی‌خوانم که بر محمّد و خاندانش درود فرستی و خواسته‌هایم را برایم، برآوری و ندایم را به محمّد ، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمّد، جعفر، موسی ، علی، محمّد، علی ، حسن و آخرین امام معصوم ـ که درود و رحمت و برکات خدا بر همگی آنان باد ـ به گوش آنان برسانی که در پیشگاه تو مرا شفاعت کنند و تو آنان را شفیع من سازی و مرا نومید و سرافکنده نسازی. بحقّ خودت ای خدایی که جز تو خدایی نیست و بحقّ محمّد و خاندان محمّد خواسته‌های مرا، ای بخشایندهٔ مهربان برایم برآور.(۱)

۹ ـ سیّد بن طاووس از «صفوان» آورده است که:

«محمّد بن علی حلبی» روز جمعه‌ای به حضور ششمین امام نور شرفیاب شد و گفت:

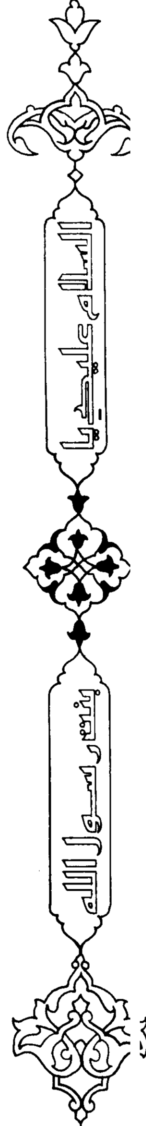
سرورم! برترین کاری را که در چنین روزی می‌توانم، انجام دهم، به من بیاموز.

آن حضرت فرمود: محمّد! من نه انسانی را پرشکوه‌تر از فاطمه در پیشگاه پیامبر می‌شناسم و نه چیزی را از آنکه آن حضرت به دخت گرانمایه‌اش آموخت تا در چنین روزی انجام دهد.آنگاه افزود:

پیامبر به فاطمه فرمود: کسی که بامداد جمعه برای تقرّب به خدا غسل کند و در برابر خدا بایستد و چهار رکعت نماز بصورت دورکعتی بخواند که در رکعت اوّل، نخست سورهٔ «حمد» را بخواند و آنگاه سورهٔ «اخلاص» را پنجاه مرتبه تلاوت کند و در رکعت دوّم سورهٔ «حمد» را، و سپس سورهٔ «عادیات» را پنجاه مرتبه بخواند، و در رکعت سوّم سورهٔ «حمد» را، و آنگاه پنجاه مرتبه سورهٔ «زلزال» را تلاوت کند، و در

---

۱ ـ مصباح المتهجّد، ص ۲۶۶



رکعت چهارم نخست سورهٔ «حمد»، و آنگاه سورهٔ «نصر» راکه آخرین سوره‌ای است که بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد، پنجاه مرتبه بخواند، و پس از پایان نماز دست‌ها را بسوی آسمان بگیرد و با شور و اخلاص این دعا را بخواند، بهترین کار را انجام داده است.

دعای مورد نظر این است:

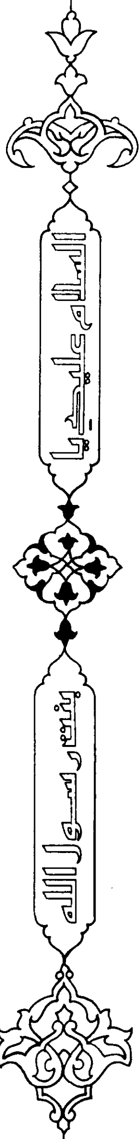
**الهی و سیّدی، من تهیّأ أو تعبّأ أو أعدّ أو استعدّ لوفادةٍ الی مخلوقٍ رجاءَ رفـدهِ و فوائدهِ و نائلهِ و فواضلهِ و جوائزهِ، فالیکَ یا الهی کانت تهیئتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاءَ رفدك و معروفِكَ و نائِلكَ و جوائِزِكَ. فلاتحرِمنی ذلكَ، یا مَن لایخیبُ علیهِ مسألةُ السّائلِ، و لا تنقُصُهُ عطیّةُ نائلٍ فانّی لم آتِكَ بعملٍ صالحٍ قدّمتهُ، و لاشفاعَةِ مخلوقٍ رجوتهُ، أتقرَّبُ الیكَ بشفاعةِ محمّدٍ و اهلِ بیتهِ صلواتُكَ علیهم أجمعینَ. أرجوا عظیمَ عفوِكَ الّذی عَفوتَ بهِ علی الخاطئینَ عندَ عُکوفِهِم علی المحارمِ فَلَمْ یَمنَعكَ طولُ عُکوفِهِم عَلَی المَحارمِ أن عُذْتَ علیهم بالمَغفرةِ، و أنتَ سیِّدی العَوّادُ بالنَّعماءِ، و أنا العوادُ بالخَطاءِ، أسأَلكَ بِمحمّدٍ و آلهِ الطّاهرینَ أن تغفِرَ لیَ الذَّنبَ العظیمَ، فانَّهُ لایـغفِرُ ذنـبیَ العظیم الاّ العظیمُ، یاعظیمُ یا عظیمُ یا عظیمُ یا عظیمُ یا عظیمُ یا عظیمُ یا عظیمُ.**[1]

ای خدای من و ای سالار من! هرکس بر در خانهٔ مخلوقی به امید لطف و بخشش و سودرسانی و جایزهٔ او، خویشتن را آماده و مهیّا می‌گرداند، امّا ای خدای پرمهر! من برای بیان نیازها و خواسته‌هایم به امید عطاء و بـخشش و جـایزه و سـودرسانی تـو می‌باشم و تنها بسوی تو آمده‌ام. پس مرا از این همه امید محروم نساز ای آنکه هیچ خواهنده‌ای را در خواسته‌اش ناامید و محروم نمی‌سازی، و ای که گنج عطای تـو از بخشایشِ بسیار کاهش نخواهد یافت.

من بـر در احسـان و بـخشایش‌ات نـه بـا تکـیهٔ بـه عـملکرد خـویش کـه از پـیش

---

۱ ـ جمال الاسبوع، ص ۱۳۲



فرستاده‌باشم، آمده‌ام و نه به امید شفاعت هیچ مخلوقی جز محمّد و خاندانش. اینک به امید بخشایش بزرگ تو که آن را برای گنهکارانی آماده ساخته‌ای که عمری بر گناه اصرار ورزیده‌اند و طول مدّت اصرار آنان بر گناهان، تو را از بخشش و آمرزش آنان بازنمی‌دارد.

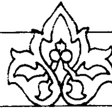
و تو سالار من هستی که بخشش و احسان، شیوهٔ توست و من بندهٔ لغزشکاری که، گناه، شیوهٔ من است. اینک از تو می‌خواهم که به شکوه و حرمت محمّد و خاندان پاکش، گناه سهمگین مرا مورد آمرزش قرار دهی، چرا که گناه بزرگ را کسی جز تو، ای خدای بزرگ و پرشکوه نمی‌بخشد، ای خدای بزرگ!

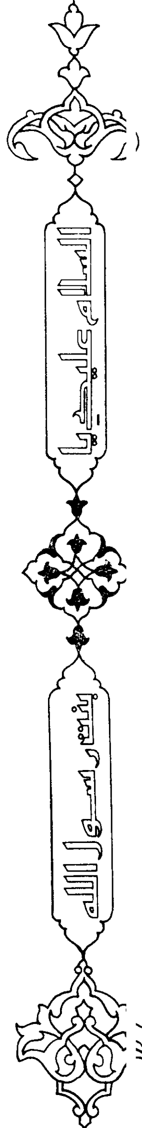
آری روایات در مورد عبادت خالصانه و عارفانهٔ فاطمه علیهاالسلام بویژه نیایش‌ها و دعاهایی که آن‌بانوی برگزیده با آنها با پروردگارش راز و نیاز می‌نمود،بسیار است. نگارنده نیازی نمی‌بیند که بیش ازاین در مورد عبادت و شب‌زنده‌داری و نماز و نیایش ان حضرت سخن راطولانی سازد. چرا که او دخت فرزانهٔ نخستین و برترین عبادت‌کنندگان است. دخت همان بزرگ‌یکتاپرستی است که ساعت‌ها بر روی پاهای خویش به نیایش خدا می‌ایستاد تا آنجایی که فرشتهٔ وحی پیام آورد که:

**«طه ما انزلنا علیك القران لتشقی.»**

بانوی بانوان همو بود که مفهوم پرستش و عبادت و ارزش واقعی آن را به همان اندازه که آفریدگارش را شناخته بود، درک می‌نمود.

از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که از راز و نیاز و عبادت، لذّت معنوی و روحی ببرد. شگفت‌انگیز نیست که از ایستادن به عبادت در برابر خدا به آرامش دل و اطمینان جان اوج گیرد. شگفت‌انگیز نیست که در برابر پروردگارش آنگونه فروتنی و خضوع نماید و از سجده و قیام احساس خستگی ننماید.





## ۳ـ ارمغان معنوی

۱ ـ ازامیرمؤمنان آورده اند که به مر دی از «بنی سعد» فرمود:

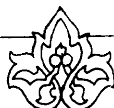
می‌خواهی از زندگی مشترک خویش با دخت سرفراز پیامبر برایت سخن گویم؟

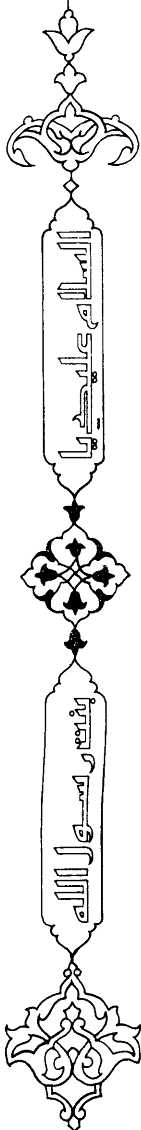
فاطمه، که در حقیقت محبوب‌ترین انسانها در نظر پیامبر گرامی بشمار می‌رفت، در خانهٔ ه همین بانوی گرانمایه،با آن شکوه علمی و معنوی و ویژگیهای اخلاقی و انسانی، آنقدر مشک آب بر دوش کشیده بود که اثر آن در سینه مبارکش بود،وبه اندازه‌ای با آسیا دانه آرد نموده بود که در دست‌های نازنینش اثر کار هویدا بود. او به قدری خانه را غبارگیری ونظافت نموده بود که لباسهایش گردآلود گشته وآنقدر زیر دیگ غذا آتش افروخته بود که اثر کار در لباسهایش دیده می‌شد. آن بانوی نمونه در زندگی مشترک رنج و زحمت بسیاری را به جان می‌خرید از این رو روزی به او گفتم: بانوی من! بجاست نزد پدرگرانمایه‌ات بروی و از او خدمتگزاری بخواهی تا از سختی و رنج خانه‌داری آسوده گردی و به دیگر امور بیشتر بپردازی.

فاطمه علیها السلام نزد پیامبر رفت و دید گروهی با آن بزرگوار مشغول گفتگو هستند به همین جهت بی آنکه چیزی بگوید بازگشت امّا پیامبر دریافت که دخت سرفرازش برای کاری نزد او رفته است.

از این رو صبح روز بعد هنوز ما در خواب بودیم که پیامبر به خانهٔ ما آمد و پس از سلام درکنار ما نشست و فرمود: «فاطمه» جان! دیروزگویی با من کاری داشتی که نزدم آمدی، چراسخن نگفته بازگشتی.

من به جای بانوی بانوان گفتم: ای پیامبر خدا! واقعیّت این است که فاطمه به قدری مشک آب به دوش کشیده که اثر آن در سینه‌اش مانده است وبه اندازه‌ای دانه آسیا نموده است که در دست‌هایش اثرکار هویداست و بقدری خانه را نظافت و گردگیری نموده که لباسهایش گردآلود گشته و آنقدر در زیر دیگ غذا آتش افروخته است که لباس





او گویی بوی دود برداشته است از این رو من از او خواستم که نزد شما بیاید و برای راحت شدن از فشار کار و ادارهٔ امور خانه، خدمتکاری طلب کند.

پیامبرفرمود: می‌خواهید به شما چیز تازه‌ای بیاموزم که برایتان از هر خدمتگزاری بهتر و سودمندتر باشد؟

امیرمؤمنان و «فاطمه» گفتند: چرا ای پیامبر خدا!

فرمود: هرگاه خواستید بخوابید، ۳۳ بار با همهٔ وجود و اخلاص سبحان اللّه، و ۳۳ مرتبه الحمدللّه، و ۳۴ مرتبه «اللّه اکبر» بگویید و آنگاه به بستر استراحت بروید. این از هر خدمتگزاری برای شمابهتر و ارزشمندتر است.

بانوی بانوان سربلند کرد و سه بار گفت: از خدای و پیامبرش بخاطر این ارمغان معنوی بجای خدمتکار خشنودم، خشنود.

**رضیت عن اللّه و رسوله...**[1]

۲ ـ و نیز از امیرمؤمنان آورده اند که فرمود:

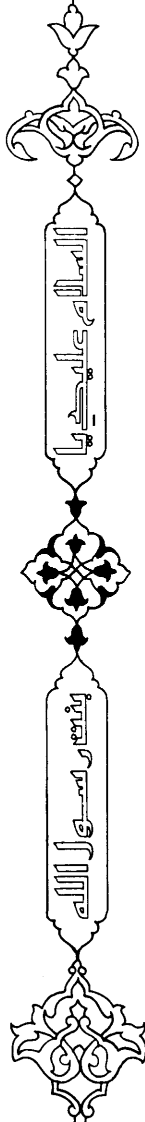
یکی از فرمانروایان عجم خدمتگزارانی به پیامبر گرامی هدیه نمود. من به فاطمه پیشنهاد کردم که نزد پدربرود و یکی از آنها را برای انجام کارهای خانه بخواهد.

بانوی بانوان به محضر پیامبر شرفیاب شد و سخن خویش را بیان کرد،پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! می‌خواهم هدیه‌ای به تو بدهم که نه تنها از هر خدمتگزاری بهتر، بلکه از دنیا و آنچه در آن است نیز ارزشمندتر است.

فاطمه علیها السلام شادمان شد و پیامبر فرمود: دخت ارجمندم! پس از هر نماز ۳۴ بار با همهٔ وجود و اخلاص بگو «اللّه اکبر»، و ۳۳ بار بگو «**الحمدللّه**»، و ۳۳ بار بگو «**سبحان‌اللّه**» و آنگاه این برنامهٔ معنوی را با «**لااله الاّ اللّه**» به پایان ببر که بی‌تردید این برنامهٔ معنوی و عبادی نه تنها از آنچه می‌خواستی بهتر و سودمندتر است که از دنیا

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳



و همهٔ ارزشهای آن نیز بهتر است. به همین جهت «فاطمه» پس از آن روز بعد ازهر نمازی این برنامه معنوی را با شور و شعوری ژرف و وصف‌ناپذیر انجام می‌داد. از این رو این را تسبیحات فاطمه نامیده‌اند.(۱)

۳ ـ و نیزاز ششمین امام نور آورده‌اند که به «ابوهارون» فرمود: ما کودکان خویش را همانسان که به انجام نماز فرمان می‌دهیم به تسبیحات فاطمه نیز فرمان می‌دهیم، از این رو شما نیز آن برنامهٔ معنوی شورانگیز را ترک مکن که هر کس در زندگی خویش بدان مداومت داشته باشد دچارنگونبختی‌نمی گردد.

۴ ـ و نیز در «مکارم الاخلاق» آمده است که:فاطمه علیهاالسلام «تسبیحی» داشت که رشته‌آن از نخ پشمی بود و به شمار تکبیرها به آن گره زده بود.آن حضرت هنگام تسبیح و تکبیر و ستایش خدا، آن را با دست می‌گردانید. هنگامی که «حمزه» آن سالار شهیدان «احد» به شهادت رسید، بانوی بانوان از تربت او تسبیح درست کرد و مردم نیز به‌او تأسی جستند و آنگاه که حسین علیه‌السلام به شهادت رسید دیگر از تربت عطرآگین او تسبیح ساخته شد چرا که تربت او دارای امتیازات و فضیلت‌های ویژه‌ای است.(۲)

۵ـاز ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: تسبیح فاطمه علیهاالسلام از نخهای تیره‌رنگی که ۳۴ دانه داشت، ساخته شده بود هنگامی که «حمزه» به شهادت نایل آمد، فاطمه از تربت او تسبیحی خاصّ درست کرد که پس از هر نمازی بوسیلهٔ آن یاد خدا می‌نمود و ذکر می‌گفت.

۶ ـ امام باقر در این مورد فرمود:

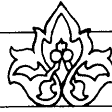
خدا با چیزی برتر از تسبیحات فاطمه پرستش نشده است. اگر شیوه‌ای برای پرستش خدا برتر از این بود، پیامبر آن را به دخت گرانمایه‌اش ارمغان می‌داد.(۳)

---

۱ ـ بحار، ج ۴۳

۲ ـ مکارم الاخلاق، ص ۳۲۸

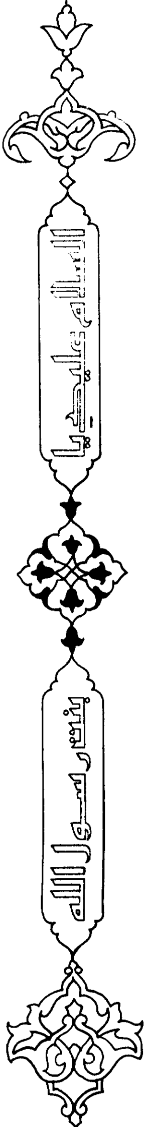
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۴



۷ـ از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «هرکس باتسبیحات فاطمه خدای را ستایش نماید، براستی اورا فراوان یاد کرده است.»(۱)

به هر حال روایات در تسبیحات فاطمه بسیار و پیام آنها نیزگوناگون است. در برخی روایات نخست «اللّه اکبر» و پس از آن «سبحان اللّه» و آنگاه «الحمد للّه» بیان شده است و از دیدگاه فقهای ما نیز این ترتیب از شدّت و قوّت بیشتری برخوردار است.

مرحوم مجلسی در «بحار» دیدگاه‌های فقها، پیرامون تقدّم یا تأخّر هرکدام از آن سه ذکر را بطورگسترده طرح نموده است.(۲)



## دو نکتهٔ جالب

از روایاتی که ترسیم گردید این نکته دریافت می‌شود که سالار بانوان گیتی، با آن شکوه معنوی و عظمت انسانی و شرافت خانوادگی، خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می‌پرداخت و کارهای مختلف درون خانه و زندگی مشترک را با درایت و مهارت بسیار انجام می‌داد.

و نیز روشن می‌گردد که امیرمؤمنان نیز در تدبیر امور و تنظیم شئون خانه، معاون و مشاور آن حضرت بود و به او کمک می‌رسانید.

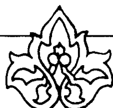
از امیرمؤمنان آورده اند که فرمود: روزی پیامبر گرامی به خانهٔ ما وارد شد. دخت ارجمندش «فاطمه» کنار دیگ غذا نشسته و آن را آماده می‌ساخت و من نیز عدس پاک می‌کردم.پیامبر پس از نظاره بر ما فرمود: علی جان!گوش فرا ده تا سخن بگویم! تو خود نیک می‌دانی که من جز به فرمان خدا سخنی نمی‌گویم.آنگاه فرمود:

هر مردی در ادارهٔ خانه و تنظیم شئون و تدبیر امور آن به همسرش با مهر و محبّت

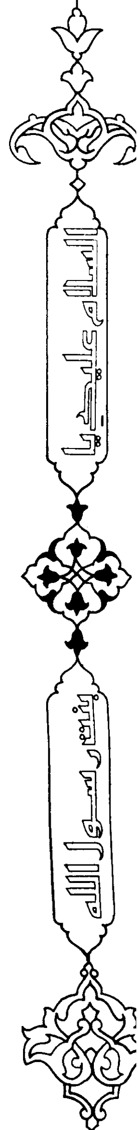
---

۱ ـ مجمع البیان، ج ۸
بحارالانوار، ج ۴۳

۲ ـ بحارالانوار، ج ۵۸



یاری رساند، به شمار موهای بدنش برای او عبادت یک سال که روزهای آن را روزه و شب‌هایش را با شب‌زنده‌داری و عبادت به سحر آورده باشد، می‌نویسند.



## ۴ـ فاطمه و دانش گسترده

از مجموعهٔ روایاتی که در این مورد ترسیم گردید، شما خوانندهٔ گرامی دریافتی که سالار بانوان، فاطمه عليها السلام نزدیکترینِ انسانها به پیامبر گرامی بود و ارتباطش با آن حضرت بسان ارتباط جزء با کلّ یا ارتباط بخشی از یک سیستم و پدیده و یا نظام با بخشهای دیگرآنست و به همین دلیل هم بود که مهر و محبّت و ارتباط و هماهنگی میان او و پدر والامقامش به بالاترین درجهٔ ممکن اوج گرفته بود. از این رو جای شگفت ندارد که آن آموزگار آسمانی بهترین و شایسته‌ترین کارها را به ان دخت فرزانه بیاموزد و او را به برترین ارزشهای انسانی و اخلاقی رهنمون گردد و زیباترین و ظریف‌ترین معارف و کارسازترین مفاهیم آسمانی را به قلب مصفّای او بباراند.

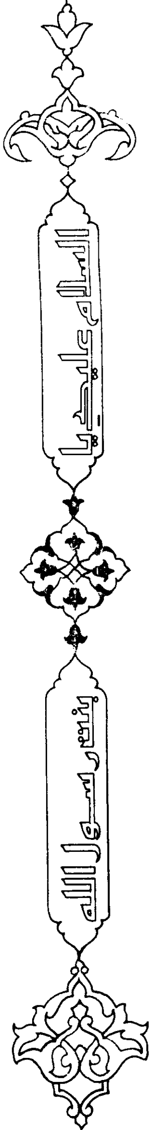
فاطمه نیز آن دانشهای آسمانی و علوم ربّانی را از آن چشمهٔ جوشان و گوارا و زلال بنوشد و آن نوشابه حقیقت را از مرکز وحی سر کشد و قلب بیدار و گسترده‌اش از انواع حکمت‌ها لبریز گردد و اندیشهٔ پرتوان و خرد فروزان و هوشیاری عمیق و ژرف‌نگری و ژرف‌اندیشی‌اش، او را در درک مفاهیم بلند و آموختن معارف آسمانی به بهترین شکل ممکن، مدد کند تااو انبوهی از این حقایق را از پدر گرانقدرش آموخته و بخاطر بسپارد.

آری فاطمه عليها السلام بسیاری از دانش‌ها را از پدر گرانمایه‌اش شنید و بسیاری از مقررات و احکام،دعاهاو نیایش‌ها، حکمت‌ها و ارزشهای اخلاقی را فراگرفت.

اینها همه افزون بر دانش و آگاهی گسترده‌ای است که خدا به او الهام فرمود و شما خوانندهٔ گرامی، به هنگام بحث از نام مبارک «محدّثه» که یکی از نامهای گرامی اوست، این واقعیّت را نگریستی.

«جابر بن عبداللّه» از پیامبر آورده است که فرمود:

**انّ اللّه جعل علیاً و زوجته و أبناءه حجج اللّه علی خلقه، و هم أبواب العلم فی امّتی، من اهتدی بهم هُدیً الی صراط مستقیم.**(۱)



خداوند امیرمؤمنان و همسرش فاطمه و فرزندان ارجمند او را حجّت‌های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امّت من هستند. هر کس راه نیکبختی و نجات را از آنان بجوید، به راه راست و خداپسندانه رهنمون می‌گردد.

امّا با نهایت تأسّف از آن اقیانوس گستردهٔ دانش و بینش به دلیل شرایط ناهنجار و ظالمانهٔ حاکم و تحوّلات نامطلوب پس از رحلت پیامبر و شرایط خاصّی که بدان اشاره خواهیم کرد، روایات ناچیزی رسیده است.

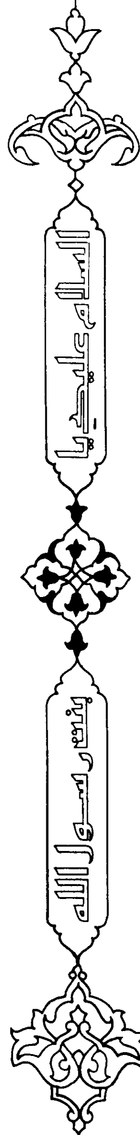
اگر بانوی بانوان بیش از آنچه زیست، در این جهان زندگی می‌کرد و فرصت کافی و آزادی و امکانات لازم را در اختیار داشت، براستی جهان را از دانش و فرهنگ و شناخت و بینش لبریز می‌ساخت.این واقعیّت است نه یک ادّعا، چراکه فاطمه علیهاالسلام در سراسر عمر پربرکتش تنها دو ساعت، آری دو ساعت فرصت بدست آورد تا باران دانش و فرهنگ و شناخت و معرفت را بر مزرعهٔ جامعه بباراند و میزان و توان علمی خویش را نشان دهد:یک ساعت در مسجد پدرش، پیامبر که آن خطابهٔ پرمحتوا و آتشین و شورانگیز و تاریخساز را برای عصرها و نسلها به یادگار نهاد، و دیگر آن فرصت کوتاهی که در خانهٔ خویش و در بستر بیماری برای زنان عیادت‌کننده سخنرانی کرد.

شما خوانندهٔ حقجو در صفحات آینده از میزان مواهب آن حضرت و گستردگی دانش و وسعت آگاهیهای او و اقتدارش بر سخن گفتن آگاهی بیشتری خواهید یافت.

امّا متاسفانه دخت سرفراز پیامبر جز دورانی کوتاه در این جهان نزیست و بنابر آنچه از ولادت و تاریخ زندگی او آوردیم و بزودی از شهادت او نیز سخن خواهیم گفت، از همهٔ اینها چنین دریافت می‌شود که آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها، عمر شریفش هنوز

---

۱ ـ شواهد التنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۱، ص ۵۸



به بیست نرسیده بود که به شهادت رسید.

با این وصف شما در مورد او چه می‌اندیشید؟ آیا جز این است که اگر او پنجاه یا شصت سال در جهان می‌زیست و فرصت و امکانات کافی و آزادی داشت، بی هیچ تردیدی جهان را آکنده از فرهنگ و انسانیّت می‌نمود؟ و بزرگترین ثروت فکری و گرانبهاترین سرمایه‌های علمی را در میدانهای گوناگون بر امّت و جامعه‌های بشری باقی می‌نهاد؟امّا سوکمندانه حوادث غمبار پس از رحلت و شرایط حسّاس و موقعیّت ویژه و زندگی کوتاه آن حضرت به او امکان نداد تا چنین کند بلکه از آن بانوی فرزانه، حقایقی از دانش و بینش در ابعاد گوناگون به یادگار مانده است که برای نمونه به برخی از آن نظر می‌افکنیم:

۱ - از تفسیر حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود:

بانویی به محضر دخت گرانمایهٔ پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای بانوی من! مادر ناتوانی در خانه دارم که در نماز خویش گاه دچار اشتباه می‌شود. به همین جهت مرا نزد شما فرستاده است تا از شما چاره‌اندیشی کنم.

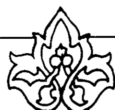
فاطمه با مهر و علاقهٔ بسیار به پرسشهای او پاسخ گفت و او رفت.

بار دیگر آمد تا این پرسش و پاسخ‌گویی به ده بار رسید و آن زن از آن همه زحمت‌افزایی شرمنده گشت و از بانوی بانوان پوزش خواست.

آن حضرت فرمود: نه باز هم در صورت نیاز بیا و هر چه خواستی بپرس که من از پاسخ‌گویی به پرسشهای علمی و عقیدتی و فرهنگی و دینی شما، احساس خستگی نمی‌نمایم.

آنگاه افزود: «دوست من!» ببین! اگر فردی استخدام گردد تا بار سنگینی را تا ارتفاع بالایی همچون پشت بام بالا برد و در برابر آن یکصد هزار دینار پاداش دریافت دارد، به نظر شما آیا این کار برای او آن خسته کننده و سنگین جلوه می‌کند؟

زن دانش‌پژوه پاسخ داد: نه «فاطمه» جان!



دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود: من در برابر هر پرسشی که پاسخ دهم پاداشی فراتر از لبریز شدن میان زمین و عرش، از مروارید دریافت می‌دارم. اینک آیا زیبنده است که پاسخ به پرسشهای تو برایم گران آید؟

و افزود که:

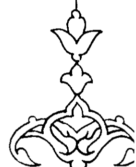
از پدرم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: دانشمندان شیعه ما در حالی وارد صحرای محشر می‌گردند که به هرکدام به اندازهٔ دانشی که اندوخته و به مقدار تلاش و کوششی که در راه ارشاد و هدایت انسانها نموده‌اند خلعت‌های کرامت بر اندامشان می‌پوشانند. گاه به برخی از آنان به پاداش دانش‌طلبی بسیار و جهاد علمی و عقیدتی همیشگی‌اش هزار هزار «حلّه» از نور خلعت داده می‌شود آنگاه از جانب پروردگار ندا می‌رسد که: هان ای کسانی که یتیمان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را سرپرستی علمی و فکری و دینی نمودید و پس از رحلت پدرانشان از آنان به شایستگی مراقبت و محافظت به عمل آوردید و به آنها روح بخشیدید و با دانش و بینش، جانشان را طراوت و شادابی ارزانی داشتید. اینک به اندازهٔ علم ودانشی که به آنها آموختید به شما خلعت هدیه می‌گردد و از پی آن به پاداش روشنگری و دانش آموختن به مردم به آنان خلعت داده می‌شود و میان آنان گاه کسانی یافت می‌شوند که صد هزار خلعت دریافت می‌دارند. به همین ترتیب این شاگردان نیز به کسانی که از آنان دانش آموخته‌اند خلعت می‌بخشند. آنگاه خدای جهان‌آفرین دستور می‌دهد تا نعمت‌ها و خلعت‌های آنان را چندین و چند برابر سازند...

و سپس فاطمه علیهاالسلام فرمود: هان ای بندهٔ خدا! یک تار نخ از این خلعت‌ها هزاران بار بهتر و باارزش‌تر است از آنچه خورشید بر آن بتابد.[1]

۲ ـ در کتاب «دعوات»، راوندی از «سوید بن غفله» آورده است که:

---

۱ ـ بحارالانوار، کتاب العلم از تفسیر حضرت عسکری



برای امیرمؤمنان یک مشکل مالی پیش آمد. دخت سرفراز پیامبر نزد پدر شتافت تا در صورت امکان گره مورد اشاره را به دست پیامبر بگشاید.

به در خانهٔ پیامبر رسید و درب را به صدا درآورد، اما پیش از آنکه درب را بگشایند پیامبر فرمود: «ام ایمن» صدای گامهای دخت محبوب خویش را احساس می‌کنم، نگاه کن و ببین «فاطمه» است؟

«امّ ایمن» درب را گشود و فاطمه علیها السلام وارد شد.

بر پیامبر سلام کرد، آن حضرت ضمن پاسخ پرمهر خویش گفت: «فاطمه» جان! به هنگامه‌ای آمده‌ای که پیش از این در این ساعت نزد من نمی‌آمدی. آیا مشکلی پیش آمده است؟



فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! غذای فرشتگان نزد خدا چیست؟

پیامبر فرمود: ستایش خدا و سپاس او.

پرسید: غذای ما آدمیان چیست؟

پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جان محمّد درکف پراقتدار اوست، اینک یک ماه می‌شود که در منزل ما آتشی برای پختن غذا برافروخته نشده است... امّا «فاطمه» جان! فرشته وحی یک روزی و غذای معنوی برایم آورده است که آن را به تو ارمغان می‌دهم، فراگیر...

او با شور و شوق بسیار گفت: آن هدیه معنوی کدامست؟ بفرمایید!

پیامبر شروع به خواندن و آموختن آن نمود:

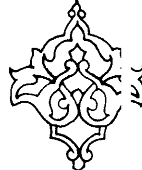
**یا ربّ الاولین و الاخرین!**

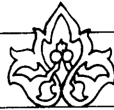
**و یا خیر الاوّلین و الاخرین!**

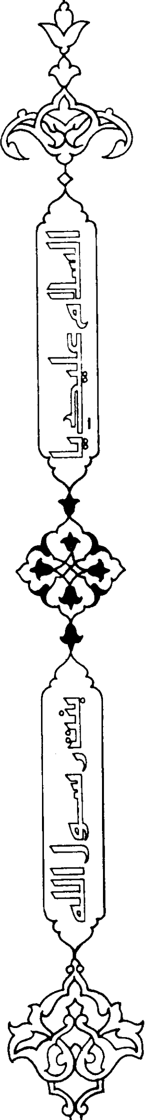
**و یا ذاالقوّة المتین!**

**و یا راحم المساکین**

**و یا ارحم الرّاحمین.**








بانوی بانوان این ارمغان معنوی را فراگرفت و بازگشت. امیرمؤمنان گویی در انتظار او بود. هنگامی که او را دید، پرسید: پدر و مادرم به قربانت! چه خبر؟

فاطمه پاسخ داد: برای دنیا رفته بودم امّا با توشهٔ معنوی و اخروی بازگشتم!

امیرمؤمنان فرمود: خیر پیش، خیر پیش، آنچه آورده‌ای بهتر است.

**... قالت: ذهبت للدّنیا و جئت للاخره. فقال علی علیه‌السلام: خیرأمامك...**

۳ ـ و در کتاب کافی از ششمین امام نور آمده است که:

بانوی بانوان روزی نزد پیامبر گرامی آمد و از برخی فراز و نشیبهای زندگی شکایت نمود. پیامبر خدا قطعهٔ پهن و خاصّی از تنهٔ خرما را که نوشته‌ای ارزشمند بر آن نگاشته شده بود به دخت ارجمندش عنایت فرمود و به او توصیه نمود که آن را به دقّت بخواند و بخاطر بسپارد.

او که دل درگرو شور و شوق معنویّت و کمال و فرهنگ داشت، بر آن نگریست. و دید اینگونه نوشته است:

**من کان یؤمن باللّه و الیوم الاخر فلایؤذ جاره،**
**و من کان یؤمن باللّه و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه،**
**و من کان یؤمن باللّه والیوم الاخر فلیقل خیراً اولیسکت.**

هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، همسایه‌اش را نباید بیازارد،
و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید میهمانش را تکریم کند،
و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید حقّ بگوید یا سکوت کند.[۱]

۴ ـ و خود آن حضرت فرمود:

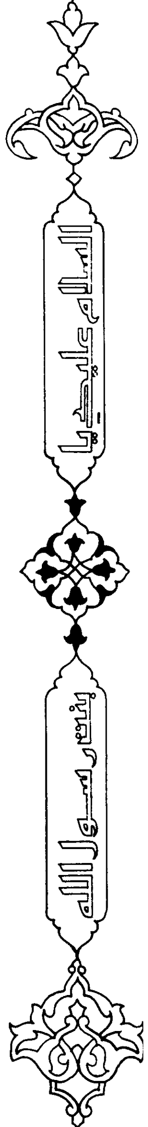
**من اصعد الی اللّه خالص عبادته، اهبط اللّه الیه أفضل مصلحته.**[۲]

کسی که خالص‌ترین عبادت‌های خویش را بسوی خدا بفرستد، خدای پرمهر

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۴

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴



برترین مصلحت او را بسویش فرود خواهد فرستاد.

۵ ـ و نیز از او آورده‌اند که فرمود: خود شنیدم که پدرم پیامبر در همان بیماری خویش ـ که جهان را بدرود گفت ـ در برابر انبوه یاران که در حضورش بودند، فرمود:

**... الا انی مخلّف فیکم: کتاب ربّی و عترتی اهل بیتی. ثم أخذ بید علی فقال: هذا علی مع القرآن، و القرآن مع علی، لا یفترقان حتی یردا علیَّ الحوض، فاسألکم ما تخلفونی فیهما...**

هان ای مردم! من رحلت خویش را نزدیک می‌نگرم و آنچه می‌باید به شما بگویم، گفتم. بهوش باشید که من در میان شما دو سرمایهٔ گرانبها باقی می‌گذارم؛ یکی کتاب پروردگارم قرآن شریف است، و دیگر عترت که خاندانم هستند.

و آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: این «علی» است که هماره همراه قرآن است و قرآن به همراه او، و این دو از هم گسست‌ناپذیرند تا درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من از شما بپرسم که پس از رحلت من در مورد آن دو چگونه رفتار کردید.

«قندوزی حنفی» می‌گوید: این روایت را سی تن از یاران پیامبر روایت کرده‌اند که بیشتر طرق روایت درست و شایسته و قابل اعتماد است.[۱]

۶ ـ و نیز آن حضرت از پیامبر آورده است که فرمود: **من تختم بالعقیق لم یزل یری خیراً.**[۲]

هر کس خود را به انگشتر عقیق بیاراید، هماره خوبی می‌بیند.

۷ ـ و نیز فرمود: **ما یصنع الصائم بصیام اذالم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه؟!**[۳]

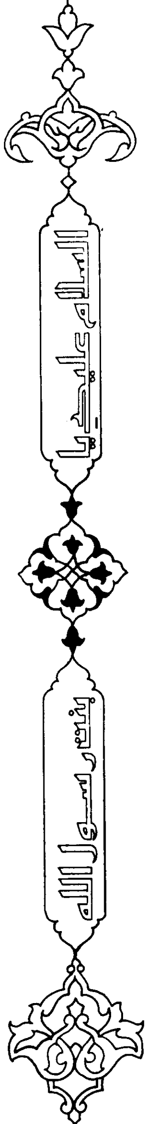
اگر روزه‌دار زبان، گوش، چشم و دست و پای خویش را از ارتکاب گناه و شکستن

---

۱ ـ ینابیع المودّة، ص ۴۰

۲ ـ امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۱۸

۳ ـ مستدرك الوسایل، کتاب الصوم



مرزهای خدا باز ندارد، آن روزه به چه کارش خواهد آمد و چنین روزه‌ای را می‌خواهد چه کند؟!

۸ ـ و نیز «زید» شهید از آن بانوی گرانمایه آورده است که فرمود: **سمعت النّبی یقول: ان فی الجمعه لساعة لایوافقها رجل مسلم یسأل اللّه عزوجل فیها خیراً الاّ اعطاه ایّاها...**

از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی هماهنگ با آن ساعت از خدای خویش چیزی را نمی‌خواهد، جز اینکه خدا خواسته‌اش را به او ارزانی می‌دارد.

پرسیدم: ای پیامبر خدا! این کدامین ساعت است؟

فرمود: به هنگامی است که نیمی از قرص خورشید در افق نهان شده است.

و خود آن حضرت اینگونه بود که هماره عصر جمعه به یکی از بانوان کارگزار خویش دستور می‌داد که بر پشت‌بام برو و هنگامی که خورشید به افق مغرب نزدیک شد مرا باخبر ساز تا خدای را در آن ساعت بخوانم و با او به نیایش بنشینم.(۱)

۹ ـ «حسن بن حسن» از مادرش فاطمه، دخت شایستهٔ امام حسین، و او نیز از دخت گرانمایهٔ پیامبر آورده است که: پیامبر خدا فرمود:

**«لا یلومنّ الاّ نفسه من بات و فی یده غمر.»**

هرکس شب را با دست‌های چرب (کثیف) و آلوده به بستر استراحت برود، هر رنج و بیماری برایش پیش آید، نباید جز خویشتن را سرزنش کند.(۲)

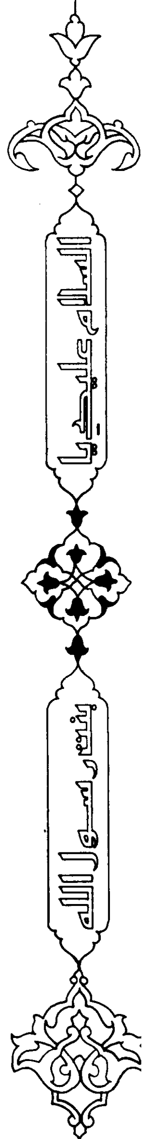
۱۰ ـ و نیز «عبداللّه بن حسن» از پدرش و او نیز از فاطمه، دختر پیامبر آورده است که پیامبر فرمود:

---

۱ ـ دلائل الامامة، ص ۵

معانی الاخبار، ص ۳۹۹

۲ ـ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۴



**«ما التق جندان ظالمان الاّ تخلّی اللّه عنهما...»**

دو سپاه تجاوزکار و ظالم هرگز با هم روبرو نمی‌گردند جز اینکه خدا هر دو را به حال خود رها می‌کند و برای او مهمّ نیست که کدامینِ آنها بر دیگری چیره شود و هیچ دو سپاه ستمکار، هم روبرو نمی‌گردند جز اینکه سرنوشت ذلّت‌بار و هلاکت بر سرکش‌ترین آن دو فرود خواهد آمد.(۱)

۱۱ ـ و نیز فاطمه، دختر امام حسن از مام گرانمایه‌اش، فاطمه علیها السلام آورده است که: پیامبر فرمود:

**«کلّ بنی امّ ینتمون الی عصبتهم، الاّ وُلد فاطمة فانی أنا أبوهم و عصبتهم.»**(۲)

هر فرزند مادری به نژاد و تبار پدرش منسوب می‌شود جز فرزندان دخترم فاطمه،چراکه من پدر و تبار آنان هستم.

یادآوری می‌گردد که واژهٔ «عصبة» جمع «عاصب» است. بسان واژهٔ «طلبة» که جمع «طالب» می باشد و هنگامی که گفته می‌شود؛ «عصبة الرّجل» در حقیقت فرزندان و نزدیکان پدری او مورد نظر است و اینان را «عصبة» می‌گویند، چراکه انسان را از هر سو در بر می‌گیرند.

## ۵ ـ حدیث «لوح»

درکافی به سند خویش از ابی‌بصیر، واو هم از ششمین امام نور آورده است که: پدرم به «جابر بن عبداللّه انصاری» فرمود: من با شما کاری دارم. هرگاه برایت ممکن شد بگو تا ساعتی با هم تنها باشیم و من پرسش خویش را طرح کنم.

جابر گفت: چه وقت برای شما بهتر است؟ و آنگاه روزی قرار دیدار نهاده شد،و پدرم به جابر فرمود: هان ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه، دخت گرانمایهٔ

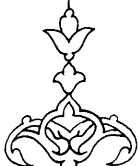
---

۱ ـ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۳

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۸

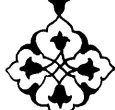
پیامبر دیدی و آنچه آن حضرت در مورد آن فرمود، به من خبر ده.

جابر گفت: به خدای سوگند که من در زمان پیامبر به سرای مادرت فاطمه وارد شدم و به مناسبت ولادت حسین علیه السلام به او تبریک گفتم و در دست او لوح سبزرنگی نگریستم که گویی زمرّد بود و در آن نوشتهٔ سفیدرنگی دیدم که به درخشندگی خورشید می‌نمود.



به آن حضرت گفتم: پدر ومادرم فدایتان باد! این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خدا آن را به پیام‌آورش ارمغان داد و در آن نام بلندآوازهٔ پدر و همتای زندگی و دو فرزندانم، حسن و حسین و نام جانشینان آنان از فرزندان من،یکی پس از دیگری آمده است. این را پدرم به من هدیه فرمود تا در این مورد مژده‌ام دهد.



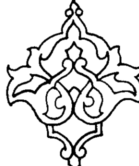
جابر می‌افزاید:آن لوح را از مادرتان فاطمه،گرفتم و در آن نگریستم و ضمن خواندن آن، از آن نسخه‌برداری نمودم.

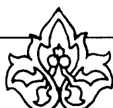
پدرم امام باقر فرمود: جابر! آیا ممکن است آن نسخه را به من نشان دهی؟

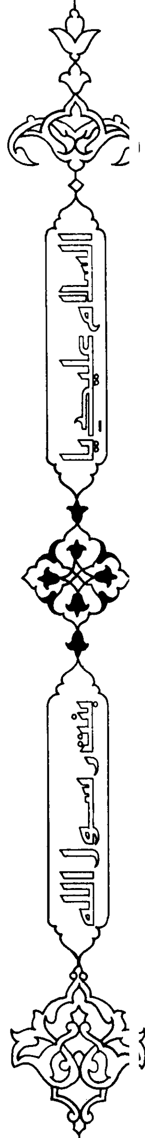
گفت: آری

پدرم به همراه جابر به منزل او رفتند و او آن نسخه را از جلد مخصوصی که در آن نگهداری می‌نمود، بیرون آورد.

پدرم فرمود: جابر! اینک به نامه‌ات بنگر تا من آن را از حفظ بخوانم.جابر به نسخهٔ خویش می‌نگریست و پدرم از آغاز تا فرجام آن را بدون یک حرف کم وکاست درست خواند، و او شگفت زده گفت: به خدای سوگند من نوشتهٔ آن لوح را همینگونه یافتم که شما خواندید.







## بسم الله الرّحمن الرّحیم

این نوشته‌ای است که از خدای شکست‌ناپذیر و فرزانه به محمّد پیام‌آور نورو سفیرش بسوی مردم، که فرشتهٔ وحی آن را از سوی پرودگار جهانیان فرود آورده است.

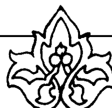
هان ای محمّد! نامهای مرا پرشکوه دار و نعمت‌هایم را سپاس گذار و هرگز ناسپاسگزار نعمت‌هایم مباش، چراکه من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. از این رو کسی که جز بخشایش مرا جوید یا از عدالت من بهراسد او را چنان عذابی خواهم کرد که کسی از جهانیان ندیده باشد.

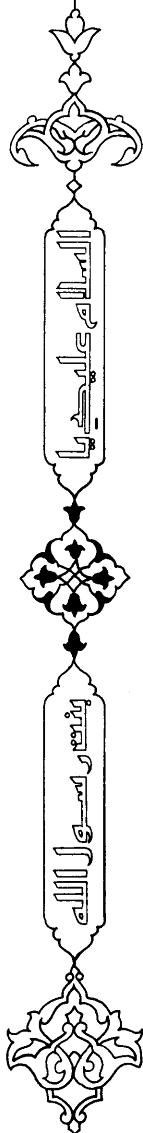
ای محمّد تنها مرا پرستش کن و بر من توکّل نما.

من هیچ پیامبری نفرستادم و دوران رسالت او راکامل نساختم و مدّتی ازبعثت او نگذشت، جز اینکه برای او جانشینی برگزیدم و من تو را بر پیامبران برتری بخشیدم و جانشین تو را بر همهٔ جانشینان برتری دادم وتو را به دو فرزند ارجمندت حسن و حسن گرامی داشتم.آنگاه فرزندت حسن را پس از پایان دوران زندگی پدرش، گنجینهٔ دانش خویش، و حسین را خزانه‌دار وحی قرار دادم و او را با شهادت در راه حق و عدالت، گرامی داشته و فرجام زندگی وی را، به نیکبختی ختم نمودم. از این رو حسین برترین کسی است که راه شهادت را برگزید و بلندمرتبه‌ترین شهیدان راه خداست.

سخن کامل خویش را به همراه او قرار دادم و حجّت رسای خود را نزد او نهادم،به برکت ولایت خاندان او پاداش می‌دهم و بخاطر بیگانگی ازآنان، کیفر می‌کنم...

نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار پرستش‌کنندگان است و زینت دوستان گذشتهٔ ما، و پس از او، فرزندش محمّد، شکافندهٔ دانش و گنجینهٔ حکمت من، که شبیه نیای گرانقدرش محمّد است، و پس از او فرزندش «جعفر». تردیدکنندگان در امامت «جعفر»نابود خواهند شد، و ردکنندهٔ امامت او همانند ردکنندهٔ من است. من وعده دادم که موقعیّت و جایگاه «جعفر» را گرامی دارم و پیروان و یاران و دوستانش را شادمان سازم.





پس از او، «موسی» را برای روشنگری راه بندگانم در تاریک‌ترین دوران فریب، به پیشوایی دین،برگزیدم. چرا که رشتهٔ مقرّرات من گسسته نمی‌شود و دلیل روشن من نهان نمی‌گردد و دوستانم با جام مهر و محبّت سیراب خواهند شد.

پس از پایان امامت «موسی»، امامت خلق در بنده و دوست برگزیده‌ام، «علی» است، همو که دوست و یاری‌کنندهٔ من است. همو که نگهبانی از ره‌آورد رسالت را، بردوش او قرار دادم و او را با دادن این مسؤولیّت بزرگ آزمودم.

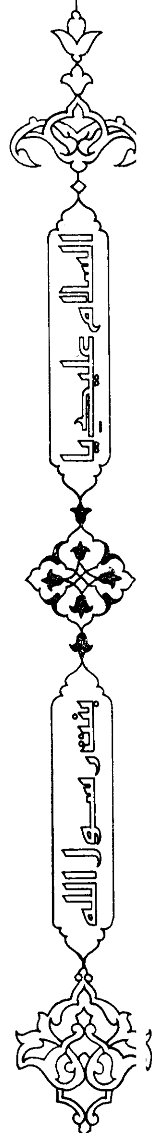
او را عفریتی، خودبزرگ‌بین به شهادت خواهد رساند و در شهری که بندهٔ شایستهٔ ما آن را بنیاد می‌کند ـ درکنار قبر بدترین مخلوق من ـ به خاک سپرده خواهد شد.

من مقرّر داشته‌ام که او را به ولادت فرزند ارجمند وجانشین شایستهٔ و وارث دانش او «محمّد»، شادمان سازم .اوست که گنجینهٔ دانش،جایگاه سرّ،و حجّت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود.

هیچ بنده‌ای به امامت او، ایمان واقعی نمی‌آورد جز اینکه بهشت را جایگاه او خواهم ساخت و شفاعت کنندهٔ هفتاد تن از خاندانش که همگی در خور آتش شده‌اند، خواهم نمود.

و نیکبختی را برای فرزند او «علی» دهمین پیشوای امّت کامل می‌سازم، همو که دوست من، یاری‌کنندهٔ دین من و گواه من در میان مردم و امانتدار وحی و کتاب من است.از او فرزندی پدید می‌آورم که فراخوان بسوی راه و رسم من است و خزانهٔ دانش من، و نام بلندآوازه‌اش «حسن» می باشد، و امامت را به فرزندش، آخرین امام نورکه نام بلندش «محمّد» و رحمتی برای جهانیان است، کامل می‌گردانم.

در وجود گرانمایهٔ او، کمال موسی، شکوه عیسی، و شکیبایی ایّوب خواهد بود.در عصر غیبت او، دوستانم دچار گرفتاری و ذلّت می‌گردند و در راه حق و عدالت سرهایشان بسان سرهای مشرکان از پیکر جدا شده و کشته و به آتش کشیده می‌شوند. تا آمدن او، هماره در بیم و هراس خواهند بود، زمین از خونشان رنگین خواهد شد



و صدای ضجّه و فریاد از خانه‌هایشان برخواهد خاست، چرا که اینان دوستان من هستند و دفاع‌کننده از دین و ارزشهای انسانی.

آری به وسیله این پیشوایان نور بساط هر فتنه کور را برمی‌چینم و هر تزلزل عقیدتی را برطرف می‌سازم و غل و زنجیرهای استبداد و دجّالگری را از دست و پای بندگانم وامی‌نهم. درود و بخشایش پروردگارشان بر آنان باد که اینان راه‌یافتگان و راهنمایان واقعی مردم‌اند.

## خیانت تاریخ

«عبدالرحمن ابن سالم» می‌گوید: ابو بصیر پس از نقل این روایت گفت:«اگر در تمام زندگی‌ات تنها این روایت را شنیده باشی، همین بیان درس آموز، برای هدایتت کافی است. از این رو این حدیث را جز از دوستداران اهل‌بیت نگاهدار.»

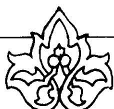
آری اینک که شما خوانندهٔ پژوهشگر در مورد دانش گسترده و اندیشهٔ ژرف و عمیق و رابطهٔ بسیار نزدیک فاطمه عليها السلام با پیامبر حقایقی را دریافتی، با این آگاهیها و آمادگی فکری همراه من بیا و بنگر که چه بافته‌های بی‌اساس و پوچی را «عقّاد» در کتاب خویش بنام «فاطمه و فاطمیّون» سرهم بندی کرده و در روایات ساختگی،چه بافته‌های خنده‌آوری آورده،تو گویی آنها را درست هم شمرده است.

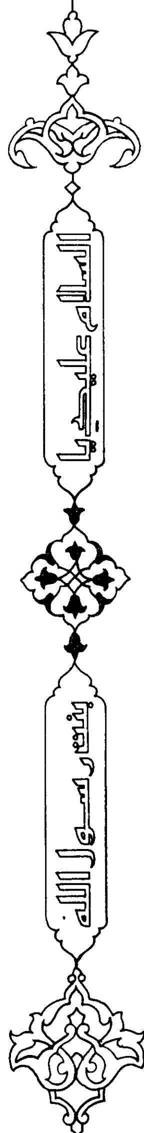
آری بیا و این خرافات را بنگر و بر خیانت تاریخ بخند و یا اشک تأسّف ببار.

او از جمله می‌نویسد:

**«فطرت دین‌باوری و تعصّب مذهبی در دختر پیامبر، بگونه‌ای ریشه داشت که هر آنچه را به عنوان مقرّرات دینی باور داشت، سخت پایبند بود. تا آنجایی که از شدّت تقوا و پرهیزکاری گمان می‌کرد که خوردن غذای پخته باعث تجدید وضو می‌گردد.»**

این پندار از روایت ساختگی «حسن بن حسن» که از آن حضرت آورده است، دریافت می‌شود که گویی فرمود:





«پیامبر گرامی به خانهٔ من وارد شد و آنجا مقداری گوشت راکه پخته بود از استخوان جداکرد و میل فرمود. در این هنگام صدای بلال به اعلام اذان بلند شد. آن حضرت برخاست تا نماز را بجا آورد. من جامه‌اش را گرفتم و گفتم: پدر جان! آیا وضو نمی‌گیرید؟

پیامبر پاسخ داد: «فاطمه» جان! وضو دارم برای چه وضو بسازم؟

گفتم: بخاطر خوردن چیزی که آتش به آن رسیده است.

پیامبر فرمود: آیا پاکیزه‌ترین غذای شما آن نیست که در آتش پخته است؟»

آنگاه «عقاد» می‌نویسد:

«فاطمه» در مورد چیزی که بدان آگاهی ندارد تعصّب به خرج می‌دهد و از آن پرهیز می‌کند و افراط کاری و سخت‌گیری را بر ملایمت و تعادل در زندگی ترجیح می‌دهد.»

راستی نگارنده این سطور نمی‌داند که چگونه به این دروغهای رسوایی که دست هوا و هوس آنها را با بی‌شرمی ساخته و پرداخته و زبانهای دروغپرداز و پرفریب آنها را پخش نموده است، پاسخ گوید؟ چرا که اینها ارزش پاسخگویی ندارد.

آیا جای آن نیست که از «عقاد» پرسیده شود که سند و مدرک این افسانه‌های شما کدام کتاب معتبر و کدام روایت صحیح و قابل قبول است؟

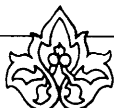
آیا این همه شواهدی که در این روایت ساختگی هست، بی‌اساس بودن آن را آشکار نمی‌سازد؟ و این شواهد خود افزون بر بی‌اساسی و بدون سند و مدرک بودنش، دلیل دیگری بر ساختگی بودن این روایت نیست؟

به علاوه، نگارنده از «عقاد» می‌پرسد که: فاطمه زهراء علیها السلام مبانی و مقرّرات دینی خویش را از چه کسی دریافت می‌نمود و احکام اسلام را از چه فردی می‌آموخت؟

آیا نخستین منبع و سرچشمه‌ای که فاطمه آگاهی و دانش گستردهٔ خویش را از او فرامی‌گرفت، پدرش پیامبر نبود؟

آیا دوّمین آموزگار او در زندگی امیرمؤمنان، شوی گرانقدرش نبود؟

آیا پیش از این دو منبع و سرچشمه برکات، مصدر علوم و آگاهیهای فاطمه، کتاب



پرشکوه خدانبود که بخشی از آیات آن در خانهٔ او،بر پدرش فرود آمد؟

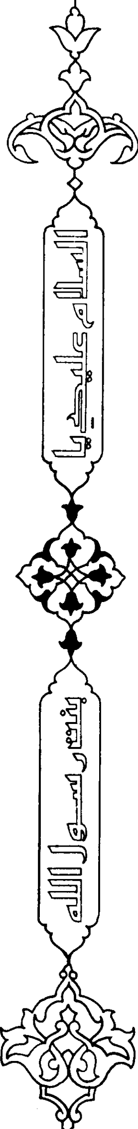
با این بیان، منبع و سرچشمهٔ علمی و عقیدتی و فکری و فرهنگی فاطمه، این سه منبع فروزان است؛ پیامبر، علی و قرآن.

حال چگونه می‌توان به این دروغ رسوا گوش سپرد که بانویی با این شکوه علمی و معنوی، سرور زنان گیتی باشد، امّا به مسائل ضروری روزانه آگاه نباشد و دچار افراط و تفریط گردد؟

آیا بانوی سرفرازگیتی مقرّرات و احکام الهی را از این دجّالهای پرفریب و دروغساز و دروغپردازگرفته بود که دچار آن افراط وتفریط هاگردد؟ و جامهٔ پدر را بگیرد و او را از نماز خواندن باز دارد، بدان پندار که با خوردن گوشت پخته نیاز به تجدید وضو خواهدبود؟

زهی تأسّف و کوته‌بینی!!

به هر حال من نمی‌دانم، شایداو وآنان که این افسانه‌ها را ساخته‌اند، بدانند!



## ۶ـ فاطمه و پوشش بانوان

از آموزشهای اصیل و سازندهٔ اسلامی که دخت فرزانهٔ پیامبر بدان بسیار بها می‌داد، رعایت شرف و حفظ هویّت و حیثیّت و کرامت زن از راه پوشش شایسته و منطقی بود، چرا که آن بانوی اندیشمند و متفکّر و اصلاحگر به شایستگی و بر اساس دانش اجتماعی و جامعه‌شناسی دریافته بود که میلیونها رخداد رسوایی‌برانگیز و فاجعهٔ تکاندهنده بر اثر بی‌بند و باری و برهنگی و نیمه‌برهنگی زنان، و هرزگی و اختلاط خانمانسوز آنان بامردان پدید می‌آید.که با تأسف بسیار، به آن، عنوان پرفریب پیشرفت و تمدّن و آزادی زن داده‌اند.

اگر شما خوانندهٔ گرامی،در این مورد تردید دارید، سری به روزنامه‌ها و مجلاّت روزانه و هفتگی درکشورهای اسلامی و غیراسلامی بزنید تا با آمار قربانیان این بلای

بزرگ اجتماعی که جهان معاصر آن را، زیر پوشش واژه‌های زیبای تمدّن، توسعه، پیشرفت و آزادی به بار آورده است، بیشتر آشنا شوید، به آمار و ارقام بنگرید تا از تجاوزات جنسی، جنایت سقط جنین، خیانت‌های خانوادگی، از هم پاشیدن کانون خانواده و پراکندگی اعضاء آن،تا دیگر تبهکاریها و آفت‌ها بر خود بلرزید. آری بخش مهمیّ از اینها، ثمره شوم برهنگی و بی‌بند و باری است.

به یاد داشته باشید آن روزکه زن مسلمان در جهان اسلام ایمان به عفاف و حجاب داشت، و به ارزشها و ضدّارزشها براستی آگاه و معتقد بود و از این که چشم بیگانه‌ای او را بنگرد و یا سر و صورت و بدن او در برابر چشمهای حریص و هرزه قرار گیرد، عار داشت و آن را مایهٔ خفّت و نکبت خویش می‌شمرد، آری آن روز $\frac{1}{10}$ این رسوایی‌ها و فجایع و رخدادهای تکاندهنده رخ نمی‌داد امّا آن روزی که ارزشها جای خود را به بی‌قیدی‌ها سپرد. زن مسلمان نیز سقوط کرد و حیثیّت و کرامت خویش را به خطر افکند و کارش به آنجا رسید که رسید.

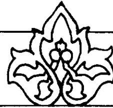
آری بانوی نمونهٔ اسلام برای حفظ حرمت و آزادگی و کرامت زن، او را برتر و بالاتر از آن شناخت و نخواست که جسمش نمایشگاهی برای چشمهای هرزه باشد.

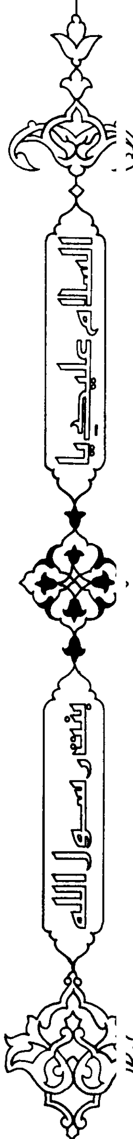
به این دو روایت ارزشمند بیاندیشید که چگونه سخن «فاطمه» در این مورد تحسین و شگفت پیامبر گرامی را برمی‌انگیزد و چگونه پیامبر با دیدگاه دخت فرزانه‌اش همرأی و همراه می‌شود.

۱ ـ «ابونعیم» یکی از دانشمندان اهل سنّت درکتاب خویش به نقل از «انس بن مالک» آورده است که: روزی پیامبر خدا در برابرانبوهی این سؤال را طرح کرد که: به نظر شما بهترین و شایسته‌ترین چیز برای زنان چیست؟

ما همگی در این مورد اندیشیدیم امّا پاسخی که مورد قبول پیامبر باشد، نیافتیم.

امیرمؤمنان به خانه رفت و سؤال پیامبر را با دخت ارجمندش در میان نهاد. فاطمه علیها السلام فرمود: بهترین چیز برای زن شایسته و باشخصیّت این است که مردان





بیگانه را نبیند و آنان نیز او را نبینند.

امیرمؤمنان نزد پیامبر آمد و پاسخ را، که از بانوی بانوان دریافته بود، بیان کرد.

پیامبر فرمود: سخن «فاطمه» درست است. راستی که او پارهٔ وجود من می‌باشد.

**«...صدقت انّها بضعة منّی.»**(۱)

۲ ـ این روایت به گونهٔ دیگری نیز آمده است که: امیرمؤمنان از فاطمه پرسید: بهترین چیز برای بانوان کدام است؟ **ماخیرٌ للنّساء؟**

دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود:

بهترین چیز این است که آنان با مردان بیگانه سر و کار نداشته باشند و مردان بیگانه نیز آنان را ننگرند...

**«خیرٌ لهنّ ان لایرین الرّجال و لایرونهنّ.»**

امیرمؤمنان این پرسش و پاسخ را در محضر پیامبر مطرح کرد و آن حضرت فرمود: فاطمه بسیار عالی پاسخ داده است، چرا که او پارهٔ وجود من است.

۳ ـ «ابن مغازلی» یکی دانشمندان اهل سنّت در کتاب «مناقب» خویش از چهارمین امام نور آورده است که: مرد نابینایی از سالار بانوان اجازه خواست تا به محضر او شرفیاب شود که فاطمه علیها السلام خویشتن را از او پوشانید و آنگاه اجازهٔ ورود داد.

پیامبر پرسید: «فاطمه» جان این مرد نابیناست و نمی‌تواند تو را بنگرد، با این وصف چرا خود را پوشاندی؟

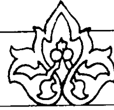
پاسخ داد: آری،درست است که او نمی‌بیند، امّا من که او را می‌نگرم و افزون بر آن حسّ بویایی که دارد.

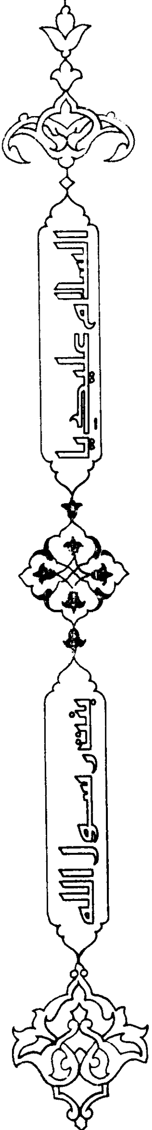
پیامبر خدا فرمود: **«اشهد انّك بضعة منّی»**

گواهی می‌دهم که تو پارهٔ وجود من هستی.

---

۱ ـ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰





## ۷ـ فاطمه و نیایش با خدا

بی‌تردید دعا و نیایش اهمیّت بسیار و اثر سرنوشت‌سازی در زندگی انسان و نیکبختی او و برآمدن خواسته‌ها و تحقّق آرزوهایش دارد، و این ره‌آورد دعا هنگامی سرنوشت‌سازتر خواهد بود که انسان در شرایطی قرار گیرد که همهٔ راه‌ها به روی او مسدود گردد، تمامی وسایل طبیعی با شکست روبرو شود و راه‌های مادّی به بن‌بست منتهی گردد. اینجاست که او از همه جا ناامید گشته و به دعا و نیایش باآفریدگار هستی، که بر هر کاری تواناست، روی می‌آورد، چرا که او فرموده است:

**«ادعونی ، استجب لکم.»**(۱)

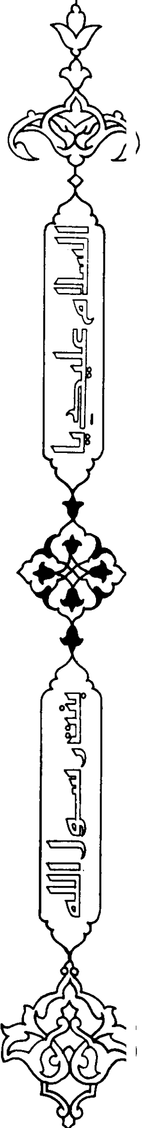
افزون بر آنچه آمد، دعا و نیایش تنها برای هنگامهٔ نیاز نیست بلکه نیایش باخدا باید به عنوان یک برنامهٔ همیشگی در زندگی انسان شناخته شود. چرا که باعث استواری و گسست‌ناپذیری پیوند انسان با خدا می‌گردد و به انسان نوعی صفای معنوی و نورانیّت درونی ارزانی می‌دارد، که در پرتو آن می‌تواند به اوج ارزشها و کمال والای انسانی پر کشد.

از همین دیدگاه است که در زندگی دوستان خدا دعا و نیایش، جایگاه رفیعی دارد. آنان به دعا خو می‌گرفتند، بسوی آن عاشقانه روی می‌آوردند و با آن به اوج آرامش و انسجام پرمی‌کشیدند.

و نیز بر این اساس است که از دخت اندیشمند پیامبر دعاها و نیایش‌های فراوانی رسیده است، که آن بانوی توحیدگرا بوسیلهٔ آنها، با پروردگارش راز و نیاز می‌نمود. شمار دعاهای رسیده، بسیار است و درکتابهای دعا موجود می‌باشند که ما نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم:

---

۱ ـ سوره ۴۰، آیه ۶۰



**۱** ـ سیّد بن طاووس در کتاب خود «مهج الدّعوات» تحت عنوان «گزیده‌هایی از دعاهای سالار و مام پرشکوهمان فاطمه» می‌نویسد:

دوّمین امام نور از مام گرانمایه‌اش فاطمه آورده است که: پیامبر خدا به من فرمود: دخترم آیا نمی‌خواهی دعایی به تو بیاموزم که هرکس آن را بخواند دعایش مستجاب گردد، و اگر تو آن رابخوانی، سحر و سمّ در تو اثر نکند، مورد شماتت دشمن قرار نگیری، شیطان به تو نزدیک نگردد، خدای هرگزاز تو روی نگرداند و دلت هیچگاه از حقّ انحراف نجوید و دعایت رد نشود و خواسته‌هایت برآورده گردد؟

فاطمه گفت: چرا پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است برای من دوست‌داشتنی‌تر است.

پیامبر فرمود: پس بخوان!

**یا أعزّ مذکورٍ و أقدَمه قدماً فی العزّ و الجبروت، یا رحیم کل مسترحم، و مفزع کلّ ملهوف الیه، یاراحم کل حزینٍ یشکو بثَّة و حُزنه الیه، یا خیر من سُئل المعروف و أسرَعهُ اعطاءً، یا من یخاف الملائکة ـ المتوقّدة بالنور ـ منه؛**

**أسألك بالاسماء التی یدعوك بها حَمَلَة عَرشك، و مَن حولَ عرشك بِنورك یُسبّحون شفقةً من خوف عقابك، و بالاسماء التی یدعوك بها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل الاّ أجبتنی و کشفت ـ یا الهی ـ کُربتی، و سترت ذنوبی؛**

**یا من أمر بالصیحة فی خلقه فاذا هُم بالساهرة یُحشرون، و بذلك الاسم الذی أحییت به العظام و هی رمیم، أحیِ قلبی، و اشرح صدری، و أصلح شأنی.**

**یا من خصَّ نفسه بالبقاء، و خلَق لِبَریّته الموت و الحیاة و الفناء یامَن فِعلُه قولٌ و قولُه أمرٌ، و أمرهُ ماضٍ علی ما یشاء؛**

**أسألك بالاسم الذی دعاك به خلیلك حین اُلقی فی النار، فدعاك به فاستجبتَ له، و قلت: یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم؛**

**و بالاسم الذی دعاك به موسی من جانب الطور الایمن فاستجبتَ له؛ و بالاسم**

**الذی خلقتَ به عیسی من روح القُدُس، و بالاسم الذی تُبتَ علی داود، و بالاسم الذی وَهبتَ لزکریا یحیی، و بالاسم الذی کشفتَ به عن أیوب الضُرَّ، و تُبتَ به علی داود، و سَخَّرتَ به لسلیان الریح تجری بأمره، و الشیاطینَ و علَّمته منطق الطیر؛**

**و بالاسم الذی خلقتَ به العرش، و بالاسم الذی خلقت به الکرسی، و بالاسم الذی خلقتَ به الرّوحانیین، و بالاسم الذی خلقتَ به الجنَّ و الانس، و بالاسم الذی خلقتَ به جمیع خلقك، و بالاسم الذی خلقت به جمیع ماأردتَ من شیء و بالاسم الذی قَدَرتَ به علی کل شیء؛ أسألك بهذه الاسماء الاّ ما أعطیتنی سؤلی، و قضیت حوائجی یا کریم.**[1]

بارخدایا! ای عزیزترین یادشده‌ها، و ای باسابقه‌ترین سابقه‌داران در عزّت و اقتدار.

بارخدایا! ای بخشایشگر هر خواهنده بخشایش، و ای دادرس هر دل سوخته.

بارخدایا! ای مهرورز هر اندوه‌زده‌ای که غم و اندوه خویش را به بارگاه پرشکوه تو شکایت می‌برد.

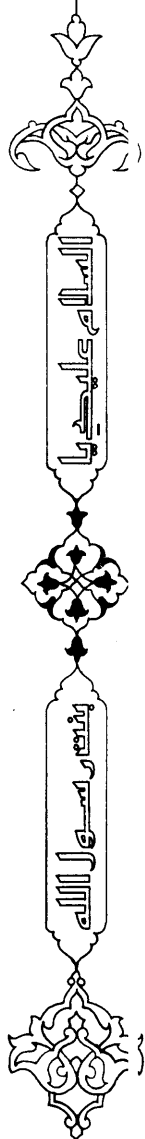
بارخدایا! ای بهترین کسی که کار پسندیده از او خواسته شده و همواره خود را به بخشایش به بندگان مشغول ساخته.

بارخدایا! ای کسی که فرشتگان درخشندهٔ به نور، از او می‌هراسند. تو را به نامهای گرانمایه‌ای می‌خوانم که حاملان عرشت و آنانکه گرداگرد آن هستند، تو را بدان نامها می‌خوانند و هراسان ازکیفرت، تو را بدان نامها ستایش می‌کنند و به نامهایی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تو را بدان‌ها می‌خوانند، فرامی‌خوانم که مرا پاسخگویی و گرفتاریم را ای خدای من، برطرف سازی و گناهانم را بپوشانی و ازکارنامهٔ زندگی‌ام بزدایی.

ای خدایی که در میان خلق خویش، فرمان خروش رستاخیز را خواهی داد و بناگاه همهٔ آنان از خواب عمیق مرگ بیدار و محشور می‌گردند.

---

۱ ـ مهج الدّعوات، ص ۱۳۹



تو را به آن نام بلندی که بوسیلهٔ آن استخوانهای پوسیده را زنده می‌سازی، می‌خوانم که قلبم را حیات بخشی و سینه‌ام را گشاده سازی و کارم را به صلاح آوری، ای آنکه خود را به جاودانگی مخصوص گردانید. و برای مخلوقات، مرگ و زندگی را آفرید.

ای آنکه کردارش گفتار و گفتارش فرمان و فرمانش بر آنچه بخواهد، انجام‌پذیر است. تو را به آن نام مقدّسی می‌خوانم که دوستت ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد، تو را بدان نام فراخواند و تو خواسته‌اش را برآورده و فرمودی: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

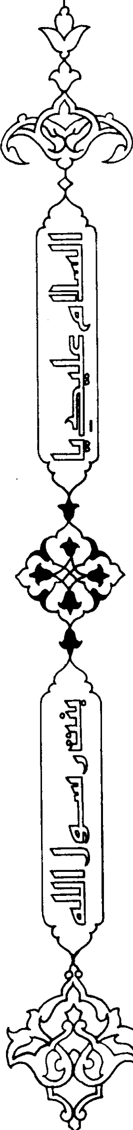
و تو را بدان نام گرامی می‌خوانم که موسی از جانب راست «طور سینا» تو را بدان فراخواند و تو خواستهٔ او را برآوردی.

و تو را بدان نام پربرکتی می‌خوانم که به سبب آن گزند و زیان از ایّوب برطرف ساختی.

و تو را بدان نام گرانمایه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، توبه داوُد را پذیرا گشتی. و تو را بدان نام جاودانه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، باد را بر سلیمانِ پیامبر مسخّر ساختی‌که به فرمان او جریان می‌یافت. و شیاطین را تحت فرمان او درآوردی و زبان پرندگان را بدو آموختی و بدان نام پرشکوهی که یحیی را به زکریّا ارزانی داشتی و عیسی را بدون پدر از روح القدس آفریدی و به نام والایی که در پرتو آن عرش و کرسی را پدید آوردی و به نام پرارجی که به برکت آن جن و انس را آفریدی و به نام گرانقدری که تمامی مخلوقات و همهٔ پدیده‌ها را آفریدی و به نام ارجمندی که به برکت آن بر انجام هر چیزی توانایی داری.

آری به تمامی این نامهای شکوهمندت تو را می‌خوانم که همهٔ خواسته‌هایم را برآوری و تمامی نیازهایم را به برکت آنها برطرف سازی.





پیامبر در پایان دعا فرمود:

فاطمه جان! هنگامی که تو این دعا را بخوانی از بارگاه خدا پاسخ می‌رسد که: آری! آری! خواسته‌هایت برآورده است.

۲ ـ و نیز از جملهٔ دعاهای رسیده از آن حضرت این است که فرمود:

**اللّهم! قَنِّعنی بما رزقتنی، و استُرنی و عافنی أبداً ما أبقیتنی، و اغفرلی و ارحمنی اذا توفَّیتنی؛**

**اللّهم! لاتُعینی فی طلب ما لاتُقدِّر لی، و ما قدَّرته علیَّ فاجعله مُیسَّراً سهلاً؛**

**اللّهم! کاف عنّی والدیَّ و کلَّ من له نعمةٌ علیَّ ـ خیر مکافاة؛**

**اللّهم! فرّغنی لما خلقتنی له، و لاتَشغلنی بما تکفَّلتَ لی به، و لاتعذِّبنی و أنا استغفرك، و لاتَحرمنی و انا أسألك؛**

**اللّهم، ذلِّل نفسی فی نفسی، و عظِّم شأنك فی نفسی، و ألهمنی طاعتك، و العملَ بما یُرضیك، والتَّجنُّبَ عمّا یُسخِطُك، یا ارحم الراحمین.**[1]

بارخدایا! مرا به آنچه روزیم ساخته‌ای، قانع ساز، و عیب مرا بپوشان و تا پایان زندگی‌ام که مرا درکنف لطف خویشتن نگاه داشته‌ای، سلامتم بخش و آنگاه که مرا از دنیا می‌بری مهرت را بر من بباران و مورد بخشایشم قرار ده.

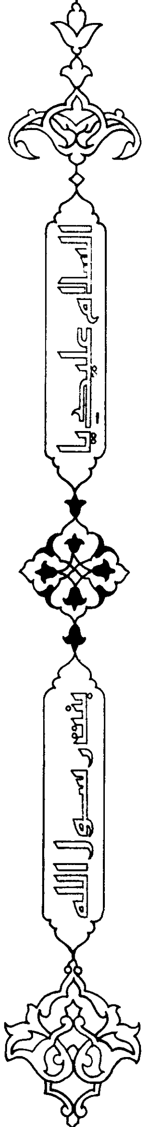
بارخدایا! مرا در پی آنچه روزیم نساخته‌ای، به زحمت مینداز و آنچه را روزیم ساخته‌ای سهل و آسانش ساز.

بارخدایا! پدر و مادرم و همه کسانی که نعمتی درحق من روا داشته‌اند، از جانب من بهترین پاداش بدانان عنایت فرما.

بارخدایا! مرا بخاطر آنچه آفریده‌ای آسوده‌خاطر ساز و بدانچه برای من ضمانت

---

۱ ـ مهج الدّعوات، ص ۱۴۱



فرموده‌ای، مرا مشغول مساز. با اینکه آمرزش تو را می‌خواهم مرا کیفر مکن و در حالی که تو را می‌خوانم مرا از الطاف خود محروم مساز.

۳ـ و نیز این دعاست که برطرف کننده تب و بیماری است.

در روایت است که پیامبر گرامی روزی به خانهٔ دخترش وارد شد و دید فرزندش حسن،در بستر بیماری است. این رخداد بر آن حضرت گران آمد. از این رو فرشتهٔ وحی سر رسید و گفت:ای محمّد! آیا دعایی بر شما نیاموزم که با خواندن آن،خدا فرزندت را شفا بخشد؟

پیامبر فرمود: چرا،گفت: پس بخوان!

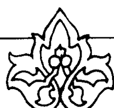
**اللّهم لا اله الاّ أنتَ العليُّ العظيم، ذوالسلطانِ القديم، و المنِّ العظيم، و الوجه الكريم، لا اله الاّ أنت العليّ العظيم، وليُّ الكلمات التامّات و الدعوات المستجابات، حُـلَّ مـا أصبح بِفُلان.**

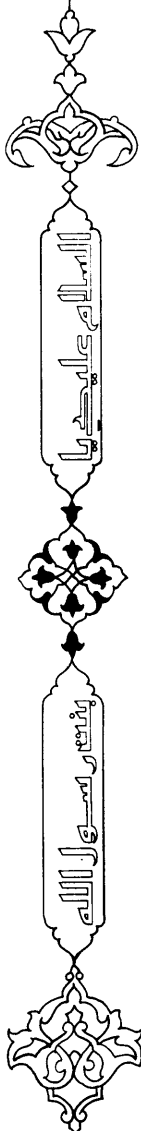
در پایان دعا پیامبر دست شفابخش خویش را بـر پـیشانی فـرزندش نـهاد کـه بـه خواست خدا بهبود یافت.

۴ ـ این دعا در میان همهٔ شیعیان از دانشمندان گرفته تا دیگر ان مشهور و به نـام گرانمایهٔ فاطمه معروف است و اثر خاصّ آن در مبارزه با «تب» در قرنها و نسلها بـه تجربه به اثبات رسیده است.

دانشمندان بزرگ شیعه این دعا را در کتابهای روایی و دعاهای خویش آورده‌اند. برای نمونه مرحوم «سیّد بن طاووس» این دعا را در کتاب خویش «مهج الدعوات» با روایتی از فاطمه عليها السلام آورده است که اینگونه است:

«سلمان فارسی» می‌گوید: این دعا را بانوی نمونهٔ اسلام به من آموخت و فرمود: «اگر می‌خواهی در زندگی خویش دچار عارضهٔ تب نگردی بر این سخن که پـدرم پـیامبر





به من آموخت هر بامداد و شامگاه مواظبت کن. و من خودم هماره در هر صبح و شام آن را می‌خوانم.»

«سلمان» پرسید: کدام دعا؟ فرمود: این دعا...

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**

**بسم اللّه النور، بسم اللّه نور النور، بسم اللّه نور علی نور، بسم اللّه الّذی هو مدبّر الامور، بسم اللّه الّذی خلق النور من النور، الحمد للّه الّذی خلق النور من النور، و أنزل النور علی الطُور، فی کتاب مَسطور فی رِقٍّ منشور، بقَدر مقدور، علی نبیٍّ مَحبُور، الحمد للّه الّذی هو بالعزّ مذکور، و بالفخر مشهور، و علی السَّرَّاء و الضَّرَّاء مشکور، و صلی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین.**

به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

به نام خداوند نور.

به نام خداوندی که نورِ نور است.

به نام خداوندی که نوری است بر نور.

به نام خداوندی که تدبیرگر کارهاست.

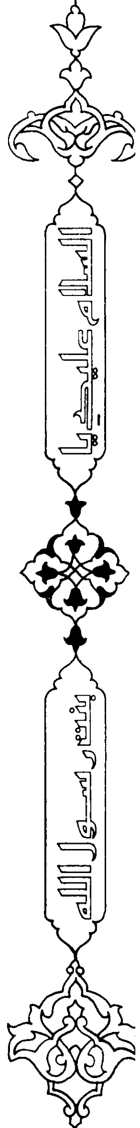
به نام خداوندی که نور را از نور پدید آورد و نور را بر طور سینا در کتاب نگاشته شده، در صفحه‌ای گشوده، به اندازه مشخّص، بر پیام‌آور نعمت داده شده فروفرستاد.

ستایش از آن خدایی است که به بی‌همتایی و توانمندی وصف شده، به افتخار شهرت یافته و در آسایش و رنج بندگان مورد سپاسگزاری قرارگرفته است.

و درود خدا بر سالار ما محمّد و خاندان پاکش باد.

«سلمان» می‌افزاید:

به خدای سوگند! من این دعا را به بیش از یک هزار نفر که در مکّه و مدینه از شدّت تب می‌سوختند، آموختم و آنان خواندند و به یاری خدا و خواست او نجات یافتند.



**۵ـ** و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:

پیامبر خدا هرگاه وارد مسجد می‌شد این دعا را می‌خواند:

**«بسم اللّه، و الحمد للّه، و صلی اللّه علی رسول اللّه، اللهم اغفرلی ذنوبی، و سهّل لی ابواب رحمتك.»**

و هرگاه از مسجد خارج می‌شد این دعا را:

**«اللّهم اغفرلی ذنوبی، و سهّل ابواب [رحمتك] و فضلك.»**(۱)

**۶ـ** چهارمین امام نور آورده است که:

پدرم روز شهادت خویش مرا به سینه چسبانید وفرمود:

پسرم! دعایی را که مادرم فاطمه به من آموخته است از من به یادگار حفظ کن. این دعا را پیامبر به او آموخت و جبرئیل از جانب خدا به پیامبر آورد تا هنگامهٔ فشار غم و اندوه و فرود بلا و گرفتاری و خطر سهمگین و شکننده بخواند. آن دعا این است:

**بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفّس عن المکروبین یا مفرج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لایحتاج الی التفسیر صلّ علی محمّد و آل محمّد، و افعل بی...**

به حقیقت «یس» و قرآن حکمت‌آموز سوگند،

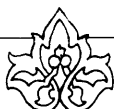
به حقیقت «طه» و قرآن پرشکوه سوگند،

ای کسی که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی.

ای کسی که آنچه در اعماق جان انسانهاست، می‌دانی.

---

۱ ـ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۵۳



ای برطرف‌کنندهٔ اندوهِ اندوه‌زدگان،
وای گشایندهٔ مشکلاتِ غم‌زدگان،
ای مهرورزنده به پیر کهنسال،
ای روزی‌رسان کودک خردسال،
ای آنکه از روشنگری و بیان خواسته‌های بندگان خویش بی‌نیاز است.
بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست و با من آنگونه که خود شایستهٔ آنی، رفتار کن...

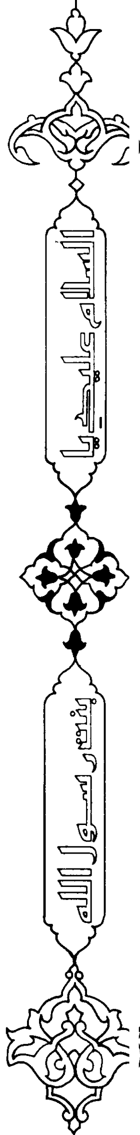
۷ـ و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که: فاطمه نزد پدرش پیامبر آمد و از درد دندان شکایت کرد. پیامبر انگشت شفابخش دست راست خویش را بر نقطهٔ درد نهاد و این دعا را خواند:

**«بسم اللّه و باللّه، أسألك بعزّتك و جلالك و قدرتك على كل شيء، انّ مريم لم تلد غير عيسى روحِك و كلمتك، أن تكشف ما تلق فاطمة بنت خديجة من الضُرِّ كلِّه.»**

و آنگاه بهبود یافت.

۸ـ و نیز آورده‌اند که فاطمه به دیدار پیامبر آمد. آن حضرت فرمود:
دخترم! نمی‌خواهی ارمغانی به تو بدهم؟
گفت: چرا! فرمود: این دعا را بخوان:

**اللّهم ربنا و رب كل شيء، مُنزّل التوراة و الانجيل و الفرقان، و فالق الحب و النوى، أعوذبك من شرّ كل دابة أنت آخذ بناصيتها، أنت الاول فليس قبلك شيء، و أنت الاخر فليس بعدك شي، و أنت الظاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن فليس دونك شيء، صلّ على محمّد و على أهل بيته عليهم السّلام، واقضِ عنّي الدَين، و اغنني من الفقر، و يسّرلي كل الأمر يا أرحم الرّاحمين.**



بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همهٔ پدیده‌ها،

ای فرودآورندهٔ کتابهای آسمانیِ تورات و انجیل و قرآن،

ای شکافندهٔ دانه و هسته، من از شرّ هر جنبنده‌ای به تو پناه می‌برم. چراکه تو مهار آنرا درکف با قدرتت داری.

تو آغازی هستی که پیش از تو چیزی نیست و تو پایانی خواهی بود که پس از تو چیزی نخواهد بود. تو آشکاری هستی که فراتر از تو چیزی نیست و تو حقیقت نهانی‌هستی که جز تو قدرتی نیست.

بر محمّد و خاندانش که سلام بر آنان باد، درود فرست و دین ما را بپرداز و ما را از فقر و تنگدستی دور ساز و همهٔ کارها را بر ما آسان فرما، ای مهربانترین مهربانان.

۹ ـ و نیز از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: دخت فرزانهٔ پیامبر از بی‌خوابی به آن حضرت شکایت کرد.

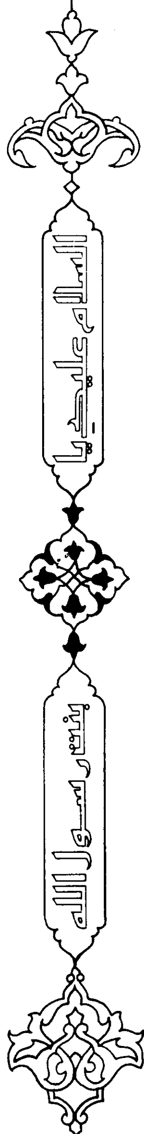
پیامبر فرمود: دخترم به هنگام اندوه و بی‌خوابی این دعا را بخوان:

**«یا مشبع البطون الجائعة، و یاکاسی الجسوم العاریة، و یاساکِن العروق الضّاربة، و یا منوِّم العیون السّاهرة، سکِّن عروقی الضاربة، وأذن لعینی نوماً عاجلاً.»**

و به برکت این دعا اندوه و بی‌خوابی آن حضرت برطرف گردید.

۱۰ ـ و نیز از دعاهای رسیدهٔ از آن حضرت این دعاست:

**اللّهم بعلمك الغیب، و قدرتك علی الخَلق، احینی ما علمتَ الحیاة خیراً لی، و توفّنی اذا کانت الوفاة خیراً لی، اللّهم انی اسألك کلمة الاخلاص، و خشیتك فی الرضا و الغضب، و القصد فی الغنی و الفقر، و اسألك نعیماً لاینفد، و اسألك قرَّة عینٍ لاتنقطع، و اسألك الرّضا بالقضاء، و اسألك بَردَ العیش بعد الموت، و اسألك النّظر الی وجهك و الشوق الی لقائك، من غیر ضرّاء مضرَّة، و لا فتنةٍ مظلمة، اللّهمَّ زینّا بزینة الایمان، و اجعلنا هداةً مهدیِّین یا رب العالمین.»**



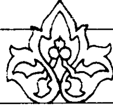
بارخدایا! تو را به دانش نهانی و به توانایی‌ات بر آفرینش سوگند، تا آنگاه که سراسر زندگی‌ام را شایسته می‌دانی و می‌پسندی، مرا زنده بدار و هنگامی که مرگ برایم بهتر و افتخارآمیزتر است، مرا بمیران.

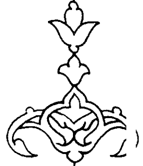
بارخدایا! از پیشگاهت ایمان خلل‌ناپذیر و پروای از بارگاه باعظمتت در خشنودی و غضب و اعتدال و میانه‌روی در هنگامهٔ بی‌نیازی و نیازمندی، می‌طلبم.

از تو نعمتی پایان‌ناپذیر و روشنی چشمی، جاودانه می‌خواهم.

از پیشگاهت خشنودی به حکم و فرمانت می‌خواهم و از درگاهت زندگی سعادتمندانه برای پس از مرگ و جهان دیگر می‌طلبم و از بارگاهت امید و نگرش بر مهر و شکوهت، و شور و عشق دیدارت را بی آنکه زیان و فتنه‌ای تاریک در پی داشته باشد، می‌خواهم.

بارخدایا! ما را به زیور ایمان آراسته ساز و از هدایت‌گرانِ راه‌یافتهٔ درگاهت، قرار ده، ای پروردگار جهانیان.

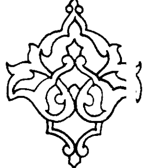


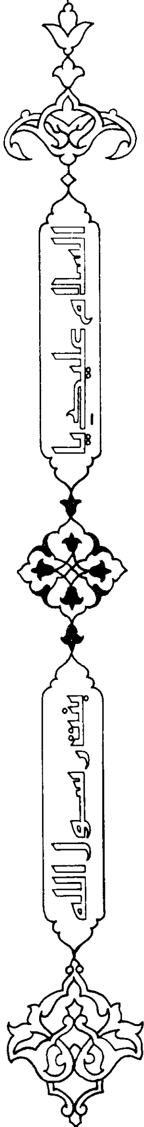


السلام عليك يا



بنت رسول الله

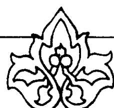


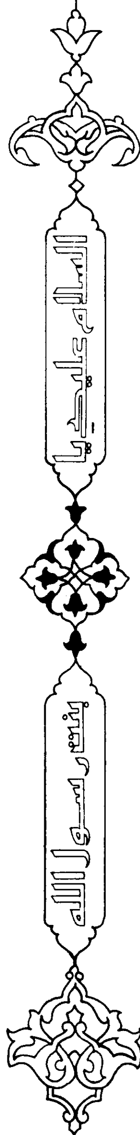



## ﴿ بخش نهم ﴾

# روند تاریخ و آیندهٔ امّت

- ۱ ـ پیامبر فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد
- آیا با من سخن نمی‌گویی؟
- ۲ ـ پس از رحلت پیامبر
- ۳ ـ فاطمه در مسیر تندبادها
- آخرین سخن پیش از ورود به بحث
- یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر
- دریافت‌ها
- دریغ و درد...
- ترسیم آن صحنهٔ غمبار از زبان شعر
- آن لحظات سخت و بحرانی...
- وا جعفراه!
- به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد
- شهامت و ایمان وصف‌ناپذیر





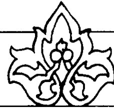
## ۱ ـ پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد

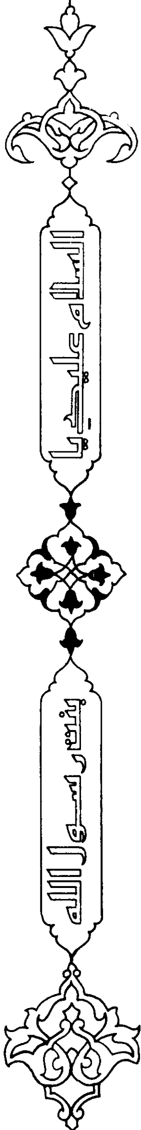
طبیعی است که فاطمه عليها السلام به دلیل موقعیّت ممتاز و مقام والایی که نزد پیامبر داشت، آن حضرت او را از همهٔ حوادث بزرگ و کوچک آینده باخبر می‌ساخت و همه رخدادها و دانش آنها را به او می‌آموخت.

راستی هنگامی که پیامبر خدا مردم را از آینده و راز و رمز صعودها و سقوط‌ها و حوادث آن باخبر می‌سازد و آنان را از نشانه‌های فرارسیدن رستاخیز و ویژگیهای واپسین حرکت تاریخ آگاه می‌نماید، آیا می‌شود از آنچه پس از او بر خاندان و بر دخت فرزانه‌اش خواهد رفت، آگاه نباشد و یا آگاه باشد امّا خاندان و بویژهٔ دخت محبوب خویش را از آینده و رخداهای سرنوشتساز آن آگاهی نبخشد؟

چرا، پیامبر خاندان گرانمایهٔ خویش را از رخدادهایی که پس از او در راه بود آگاه می‌ساخت. بارها از شهادت جانسوز حسین عليه السلام به یاران و همسرانش خبر داد و بی هیچ تردیدی «فاطمه» را نیز از آن رویدادهای جانگداز آگاه نمود.

پیامبر از همهٔ روزها، بیشتر در واپسین روزهای زندگی و بویژه آخرین شبانه‌روز توقّف خویش در این جهان ـ که فرصت تنگ می‌شد و ساعت آخر از راه می‌رسید ـ همهٔ پرده‌ها را از برابر دیدگان دخت فرزانه‌اش کنار زد و باکمال صراحت او را از آینده باخبر ساخت و به او نوید داد که جدایی میان او و پدرش کوتاه خواهد بود و «فاطمه»





به زودی در بهشت پرطراوت و زیبای خدا به پدر خواهد پیوست و همهٔ رویدادها را که بصورت زنجیره‌ای در راه بود، یکی پس از دیگری برای او روشن ساخت.

برای نمونه:

۱ - از «عبداللّه بن عبّاس» آورده‌اند که که:

هنگامی که واپسین ساعت زندگی ظاهری پیامبر در این جهان فرا رسید، آن حضرت گریه کرد به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک‌آلود شد.

دلیل آن را پرسیدند؟

فرمود: بر آیندهٔ خاندانم و بر آنچه بدترین‌های امّت از ستم و بیداد در حقّ آنان روا می‌دارند، گریه می‌کنم. گویی دخت فرزانه‌ام، «فاطمه» را می‌نگرم که پس از من مورد ستم قرار می‌گیرد و فریاد پدرا! پدرِا! او به آسمان برمی‌خیزد امّا کسی از امّت من به یاری او برنمی‌خیزد.

فاطمه عليها السلام پس از شنیدن این سخن از پیامبر خدا، به گریه پرداخت و پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان گریه مکن!

دخت فرزانهٔ پیامبر عرض کرد: پدر جان بر خویشتن نمی‌گریم بلکه گریه‌ام، گریهٔ فراق است و بر جدایی از شما اشک می‌ریزم.

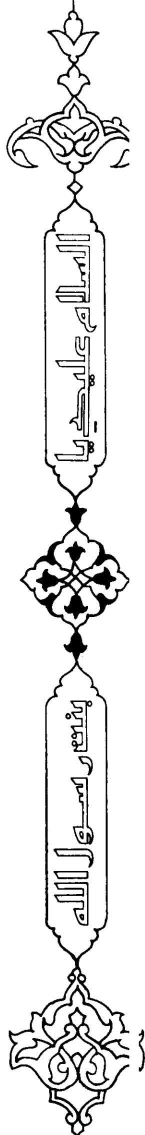
پیامبر فرمود: نویدت باد ای دخت «محمّد» که پس از من به سرعت به من خواهی پیوست و تو نخستین کسی از خاندانم خواهی بود که به من ملحق خواهی شد.(۱)

۲ - و نیز از همو آورده‌اند که:

پیامبر گرامی در واپسین ساعات زندگی خویش در این جهان از جمله فرمود: هنگامی که «فاطمه» را می‌نگرم به یاد ستم و بیدادی می‌افتم که پس از من بیدادگران در مورد او روامی‌دارند. گویا می‌نگرم که فشار و استبداد به خانه‌اش وارد شده و حرمت او

---

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶



هتک گشته و حقوقش غصب گردیده است. می‌بینم که «ارث» او را برده و پهلوی او را شکسته و جنینش را سقط نموده‌اند و او از فشار ستم و بیداد ندای یا محمّدا! سرمی‌دهد امّا کسی پاسخ یاری‌طلبی او را نداده و به کمک او نمی‌شتابد.

می‌بینم که دخترم همواره پس از من اندوه‌زده و پریشان و گریان است. گاهی فرود نیامدن فرشته وحی و قطع پیام از خانه‌اش را به یاد می‌آورد و گاهی جدایی و فراق پدر را. هنگامی که شب فرامی‌رسد و دیگر صدای تلاوت قرآن مرا ـ که در آنجا طنین‌انداز بود ـ نمی‌شنود، اندوهگین و وحشت‌زده می‌شود و احساس می‌کند که پس از آن دوران عزّت و شکوه و عظمت در حیات پدر، اینک دچار فشار و وحشت و بیداد شده است...»

آری روایاتی که از پیامبر گرامی در این مورد رسیده و ضمن آنها از رخدادهایی که برای خاندانش پس از او در راه بود، خبر داده است، بسیار است و آخرین آنها سلسله خبرهایی است که آن حضرت ساعتی پیش از رحلت جانسوز خود بیان فرمود و در آن سخنان آخرین به امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین، از رخدادهای تکاندهندهٔ پس از خویش آگاهی‌ها داد.

۳ ـ و نیز از «جابر انصاری» آورده‌اند که: پیامبر گرامی در واپسین ساعت زندگی به «فاطمه» فرمود: پدر و مادرم به قربانت! کسی را به سراغ همسرت بفرست تا زودتر حاضر گردد.

او، در فرمانبرداری از پیامبر به یکی از فرزندان دلبندش فرمود: نزد پدرت بشتاب و بگو نیای گرانقدرم شما را فراخوانده است.

حسین علیه السلام نزد پدر شتافت و او را از دعوت پیامبر آگاه ساخت.

امیرمؤمنان وارد شد و دید پیامبر در بستر است و «فاطمه» درکنار پدر نشسته و زمزمه می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید: هان ای پدر عزیز چقدر بر اندوه تو اندوه‌زده‌ام...

پیامبر فرمود: فاطمه جان! از این پس برای پدرت اندوهی نخواهد بود،امّا جان پدر آنگونه که من در مرگ «ابراهیم» گفتم و سوگواری کردم تو نیز همان را، بگو! چشم‌ها اشک می‌ریزند و دل به درد می‌آید امّا چیزی که پروردگار را خوش نیاید بر زبان نخواهیم آورد...

۴ - و نیز آورده‌اند که آن حضرت در واپسین لحظات، علی و «فاطمه» و حسن و حسین را فراخواند و به همهٔ کسانی که در خانه‌اش بودند دستور داد از آنجا بیرون روند و بر بانو «امّ سلمه» فرمود بر درب خانه بایست تا کسی وارد نشود.

آنگاه رو به امیرمؤمنان نمود و فرمود: علی جان نزدیک بیا!

او نزدیکتر رفت. پیامبر دست «فاطمه» را گرفت و برای مدّتی کوتاه بر روی سینهٔ خویش نهاد آنگاه با دست دیگرش دست «علی» را گرفت و خواست سخن بگوید که باران اشک به او امان نداد و «فاطمه» و علی و حسن و حسین نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند.

فاطمه علیها السلام گفت:

ای پیامبر خدا!

و ای سالار پیام‌آوران!

و ای امین پروردگار!

و ای سفیر الهی!

و ای محبوب خدا! با گریه‌ات قلب مرا شکافتی و جگرم را آتش زدی، آخر فرزندان من پس از تو چه کسی را خواهند داشت؟

چه کسی پس از تو از بیدادی که بر من وارد می‌شود، از من دفاع خواهد نمود؟

چه کسی از «علی» که برادر تو و یار و یاور دین توست حمایت خواهد کرد؟

و چه کسی از وحی و رسالت و فرمان خدا، پشتیبانی خواهد نمود؟

و گفت و گریست و چهره بر چهرهٔ پرفروغ پدرش پیامبر خدا نهاد و او را بوسه‌باران

ساخت و از پی او علی و حسن و حسین نیز خود را بر روی پیامبر افکندند و او را بوسیدند.

پیامبر سرش را بسوی آنان بلند کرد و در حالی که دست «فاطمه» بر دست آن حضرت بود، دست «علی» را نیز گرفت و دست «فاطمه» را بدست «علی» سپرد و فرمود:

ای اباالحسن! این امانت خدا و امانت پیامبرش، محمّد است که به تو می‌سپارم. امانت خدا و پیامبر را خوب حفظ کن. و من می‌دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود.

و افزود: علی جان! به خدای سوگند این سالار بانوان بهشت است. به خدای سوگند این مریم پرشکوه من است...آگاه باشید به خدای سوگند من به این منزلت رفیع نرسیده‌ام مگر اینکه برای «فاطمه» و شما همهٔ مواهب را خواسته‌ام و خدا همهٔ خواسته‌هایم را ارزانی داشته است.

علی جان! آنچه را «فاطمه» خواست، انجام ده چرا که من او را به کارهایی فرمان داده‌ام که فرشتهٔ وحی به من فرمان آورده است، و بدان که من از هر کس دخت فرزانه‌ام، خشنود باشد، خشنود خواهم شد، و پروردگار من و فرشتگانش نیز خشنود خواهند بود.

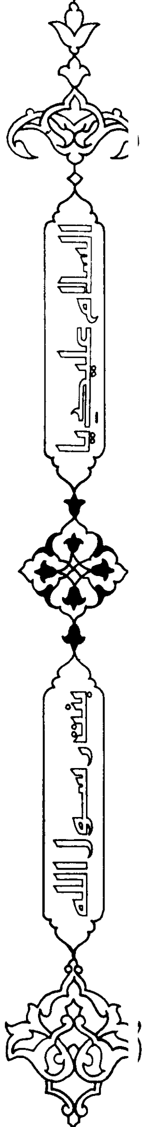
علی جان! وای بر کسی که به «فاطمه» ستم روا دارد.

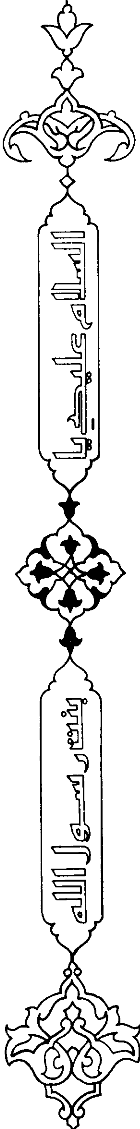
وای بر کسی که حق وی را غصب کند!

وای بر کسی که حرمت و شکوه او را هتک نماید...

آنگاه «فاطمه» را به سینه چسبانید و سرش را بوسه‌باران ساخت و فرمود: «فاطمه» جان! پدرت به قربانت.

۵ـ و از امام صادق در روایتی طولانی آورده‌اند که فرمود: پیامبر در واپسین لحظات به دخت گرانمایه خویش فرمود: آیا خشنود نمی‌گردی که به فرشتگانی که بر کرانه‌های آسمانها به سوی تو می‌نگرند و گوش به فرمان تو هستند بنگری؟






به آنان که به شوی گرانمایه‌ات می‌نگرند که به هنگام حضور تمامی مردم در روز رستاخیز با دشمنانش در پیشگاه خدا به گفتگو برمی‌خیزد و بر آنان پیروز می‌گردد؟

و آیا نمی‌خواهی بنگری که خدا با کشندگان تو و همسر و فرزندانت چگونه رفتار خواهد کرد؟

آری پیامبر با صراحت تمام به دخت گرامی خویش خبر می‌دهد که بزودی به شهادت خواهد رسید، همانگونه که از شهادت امیرمؤمنان و فرزندانش خبر می‌دهد.

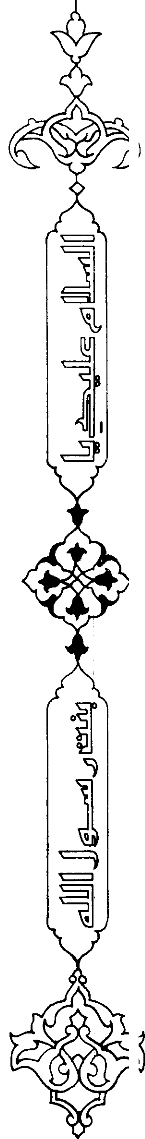
و شما خوانندهٔ گرامی بزودی در بخش آیندهٔ کتاب، رنجها و مصیبت‌هایی را که بر بانوی بانوان وارد آمد و بر شهادت او انجامید، همه را مطالعه خواهی کرد.

۶ـ و نیز از هفتمین امام نور آورده‌اند که فرمود: من از پدرم امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: مگر نه اینکه امیرمؤمنان نویسندهٔ وصیّت پیامبر بود و خود پیامبر و جبرئیل و میکائیل گواه آن نوشته؟

پدرم مدّتی سر به زیر افکند سپس فرمود: پسرم چرا، همانگونه بود. امّا هنگامی که واپسین لحظات عمر پیامبر رسید وصیّت‌های او از جانب خدا در نامه‌ای استوار نگاشته شده و بوسیلهٔ فرشتهٔ وحی به همراه انبوهی از فرشتگان امین خدا به آن حضرت فرود آمد.

فرشتهٔ وحی گفت: ای محمّد! دستور دهید کسانی که نزد شما هستند، جز جانشین راستین شما «علی»، از اطاق بیرون روند و تنها او بماند که وصیّت‌نامهٔ شما را در حضور خود شما از ما بگیرد و ما شما را گواه بگیریم تا آن را به جانشین‌ات تسلیم نموده و او را مسؤول عمل به آن بشناسیم.

پیامبر دستور داد، جز امیرمؤمنان، و دخترش فاطمه که میان پرده و در ماند، همه بیرون رفتند. آنگاه فرشتهٔ وحی‌ی گفت: ای محمّد پروردگارت به شما درود می‌فرستد و می‌فرماید: این همان نامه‌ای است که با تو پیمان بستم و عمل بدان را شرط نمودم و تو را بر آن گواه گرفتم و فرشتگانم را در مورد آن گواهِ تو ساختم و گواهی من بسنده است.



فرشتهٔ وحی هنگامی که به این فراز از نامه رسید، همه وجود پیامبر به لرزه درآمد و فرمود:ای فرشتهٔ وحی! پروردگار من خود سلام است و سلام از اوست و به سوی او بازمی‌گردد. او درست فرمود و شایسته عمل کرد. نامه را به من بده!

جبرئیل نامه را به آن حضرت داد و از او خواست که آن را به جانشین خویش، امیرمؤمنان بدهد و پیامبر نامه را به علی داد و فرمود: آن را بخوان! و آن حضرت همهٔ نامه را از آغاز تا انجام واژه به واژه خواند.

پس از آن، پیامبر فرمود: علی جان! این پیمان پروردگار من و شرط او و امانت اوست که آن را به تو سپردم و پیام او را رسانیدم و خیرخواهی خویش را برای امّت به اوج رساندم.

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت! من گواهی می‌دهم که پیام خدا را رساندی و خیر خواهی نمودی و آنچه را فرمودی تصدیق می‌کنم و گوش و چشم و گوشت و خون من بر این حقایق گواهند.

در این هنگام فرشتهٔ وحی گفت: و من نیز بر این مطلب گواه خواهم بود.

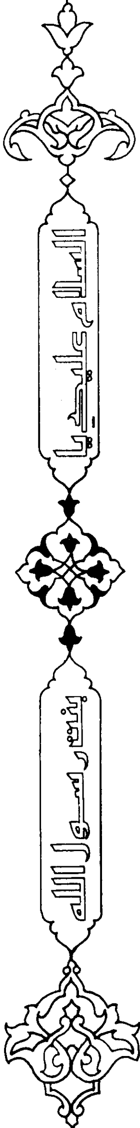
آنگاه پیامبر فرمود: علی جان! وصیّت مرا گرفتی و از آن آگاه شدی؟ و وفای به آن را تضمین می‌کنی؟

پاسخ داد: آری، پدر و مادرم به قربانت! من عمل به آن را تضمین می‌کنم و خدای یار و یاور من و توفیق‌دهنده‌ام در عمل به آن خواهد بود.

پیامبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل گواه میان من و شما هستند و آن دو حاضرند و به همراه آنان فرشتگان مقرّب خدا هستند که آنها را در این مورد گواه می‌گیرم.

علی گفت: آری باید گواه باشند، پدر و مادرم به قربانت! من نیز آنان را به گواهی می‌گیرم.

آنگاه پیامبر به اشارهٔ جبرئیل در مورد دستورات خدا از امیرمؤمنان پیمان گرفت که: علی جان! آیا به این پیمان خویش بطورکامل وفادار خواهی بود که به آنچه در این وصیّت‌نامه آمده است عمل کنی؟




آیا در مورد دوستی با دوستان خدا و پیامبر، و دشمنی با دشمنان خدا و پیامبر و بیزاری جستن از آنان و شکیبایی و فروخوردن خشم در برابر حق‌کشی آنان و پایمال ساختن حقوق و شکستن حرمتت بوسیلهٔ دشمنان خدا، تعهّد می‌پذیری؟

علی علیه‌السلام پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا.

آنگاه افزود:به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! خود شنیدم که جبرئیل به پیامبر می‌گفت: «ای محمّد! به امیرمؤمنان روشن ساز که حرمت او شکسته می‌شود و این به معنای شکسته شدن حرمت خدا و پیامبر است و روشن ساز که در راه حق و عدالت محاسنش از خون سرش خضاب خواهد شد.»

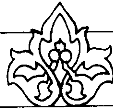
امیرمؤمنان خاطرنشان می‌سازد که من با شنیدن خبر این رویدادهای تکاندهنده و تحوّل نامطلوب اجتماعی پس از پیامبر، بی‌اختیار خروش برداشتم و بیهوش نقش بر زمین شدم و امّا باز هم گفتم: همهٔ این مشکلات و رنجها را در راه خدا و دین او به جان خواهم خرید گرچه حرمت مرا بشکنند، سیره و سنّت پیامبر را تعطیل سازند، مقرّرات دین و کتاب خدا را پاره پاره کنند، کعبه را ویران سازند و محاسنم را از خون سرم رنگین نمایند، من به فرمان خدا و در راه خشنودی او و مصالح دین و بندگانش همه را به جان خواهم خرید و شکیبایی می‌ورزم تا بر او وارد گردم.

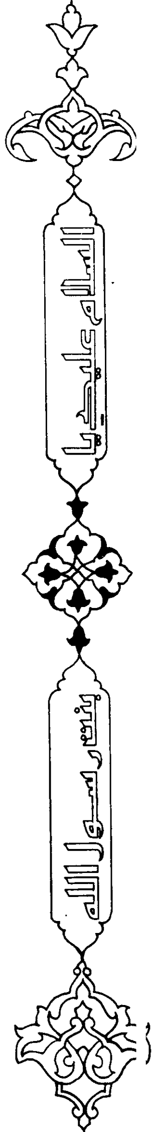
آنگاه پیامبر، فاطمه و حسن و حسین را نیز به اطاق خویش فراخواند و همهٔ رویدادهای آینده را به آنان اعلان کرد و آنان نیز پاسخی چون امیرمؤمنان دادند.

اینجا بود که وصیّت پیامبرکه از جانب خدا بوسیلهٔ فرشتهٔ وحی فرود آمده بود با مهرهای جاودانه و پایدار آسمانی،مهر زده شد و به امیرمؤمنان تسلیم گردید.

راوی از هفتمین امام نور پرسید:پدرم و مادرم به قربانت! در این وصیّت‌نامه چه بود؟

آن حضرت فرمود: مقرّرات و روشها و سنّت‌های خدا و پیامبرش برای زندگی شایسته و بایسته.





پرسید: در این وصیّت‌نامه از استقرار سلطهٔ ظالمان بر جامعه و ستیز آنان با امیرمؤمنان نیز خبری آمده بود؟

فرمود: آری، به خدای سوگند! همهٔ رویدادها آمده بود. آیا نشنیده‌ای که قرآن می‌فرماید: «**انّا نحن نُحیی الموتی و نکتب ما قدَّموا و آثارهم و کلَّ شیءٍ احصیناهُ فی امامٍ مبین.**»(۱)

به یقین ما مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنان را می‌نویسیم و همه چیز را درکتاب آشکارکننده‌ای برشمرده‌ایم.

و در پایان پیامبر به امیرمؤمنان و فاطمه فرمود: آیا شما را از رویدادهای آینده آگاه نساختم و خود، آگاهانه مسؤولیّت خطیر حراست از دین و دفتر و راهنمایی مردم را برای خشنودی خدا به جان نخریدید؟

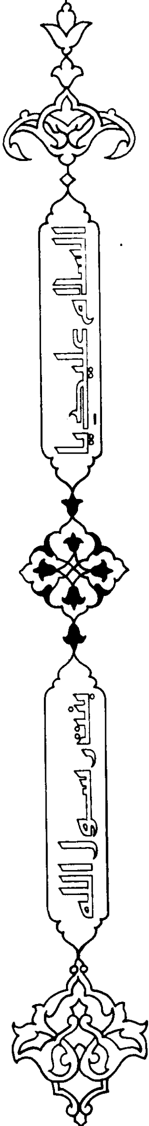
آنان پاسخ دادند؟ چرا به خدای سوگند که بر تمامی بدرفتاری‌های دشمنان شکیبایی پیشه ساخته و خشم خویش را فرومی‌خوریم و تنها به انجام وظیفه می‌اندیشیم.

پیامبر گرامی در آن لحظات سرش بر سینهٔ امیرمؤمنان بود امّا قلب مبارکش آرام نمی‌گرفت تاجایی که دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را پیاپی به سینه می‌چسبانید و او را می‌بوسید و در همان حال سیلاب اشک فرو می‌بارید بطوری که محاسن شریف و ملافه‌ای که بر روی آن حضرت بود، اشک‌آلود شده بود. حسن و حسین دو فرزند گرانمایه‌اش بر روی پاهای پیامبر افتاده و می‌بوسیدند و می‌گریستند.

هنگامی که امیرمؤمنان خواست آن دو را بلند کند، پیامبر فرمود:علی جان! آنها را آزاد بگذار، آنان را رهاکن تا مرا سیر ببویند و من آنان را ببویم، آنان مرا سیر بنگرند و من نیز آنان را سیر بنگرم که بزودی پس از من با رویدادهای سخت و تکاندهنده‌ای روبرو

---

۱ ـ سوره ۳۶، آیه ۱۲



خواهند شد. لعنت خدا بر کسانی باد که بر این دو نور دیده‌ام ستم روا دارند! آنگاه نیایشگرانه فرمود:

بار خدایا! من این دو تن را با شایسته‌ترین مرد ایمان ـ که پدرشان علی باشد ـ همه را به تو می‌سپارم.

## آیا با من سخن نمی‌گویی؟

و شما خوانندهٔ گرامی دیگر از سوز دل «فاطمه» و گریه او ـ در آن لحظات دشواری که پدر گرانمایه‌اش را در آستانهٔ رحلت نظاره می‌کرد ـ مگو و مپرس.

فاطمه با اشکهای ریزان پدر را می‌خواند و می‌گفت:

پدر جان! جان «فاطمه» بقربانت،

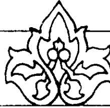
پدرا! سر و جانم به فدایت، آیا با من سخن نمی‌گویی؟

پدر جان! من به تو می‌نگرم و می‌بینم که در آستانهٔ فراق و پروازی، و سپاهیان مرگ را می‌بینم که بر گردت حلقه زده‌اند.

پیامبر فرمود: آری دخت فرزانه‌ام! لحظه جدایی است. سلام من بر تو باد.

در «کشف الغمّه» در این مورد آورده است که سپس پیامبر فرمود: دخت گرانمایه‌ام! تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و ستمکاران تو را تضعیف خواهند نمود. هر کس تو را بیازارد مرا آزرده است و هر کس به تو ستم روا دارد، به من ستم روا داشته است. هرکس به راه و رسم تو بپیوندد، به من و راه و رسم من پیوسته است و هرکس از راه و رسم تو جدا شود، از راه و رسم من جدا شده است و هرکس با تو انصاف ورزد، با من انصاف ورزیده است. چراکه تو از من هستی و من از تو، تو پارهٔ تن من و از روح من هستی.

آنگاه فرمود: در بارگاه خدا از بیدادگران امّت در مورد رفتارشان با تو شکایت خواهم کرد.



پس از لحظاتی چند بناگاه علی علیه السلام برخاست و گفت: «خدای پرمهر پاداش شما را در سوگ پیامبرتان افزون سازد، چرا که خدا او را بسوی خویش برد.»

اینجا بود که صدای شیون و ضجّه به آسمان برخاست...و آن روز بزرگترین و غمبارترین روز تاریخ بشر گردید. دردناک‌ترین ضربات و صدمات بر قلب‌ها و دلهای باایمان فرود آمد و هیچ روزی شاهد آن همه اشک و اندوه و گریه نبود.

آری آن لحظات دردناک و بحرانی که سخت‌ترین و غمبارترین روزهای زندگی دخت فرزانهٔ پیامبر بود، بدین گونه از راه رسید. راستی خدا می‌داند که بر فاطمه در آن لحظات چه گذشت.بر آن قلب پرمهری که شیفته و شیدای پیامبر بود و مادر پدر...

و آنگاه پدرش را آرام و بی‌حرکت می‌دید که روح بلند و شکوهبارش را فرشتگان به آسمانها برده‌اند و خود گویی آرمیده است.

فاطمه از ژرفای جان ناله می‌کرد و می‌گفت:

جان پدر! ای تو که به پروردگار نزدیک‌تر شده‌ای!

جان پدر! ای عزیزی که در بهشت برین جای گرفته‌ای!

جان پدر! ای گرانمایه‌ای که خبر رحلت تو را به فرشتهٔ وحی داده‌ایم!

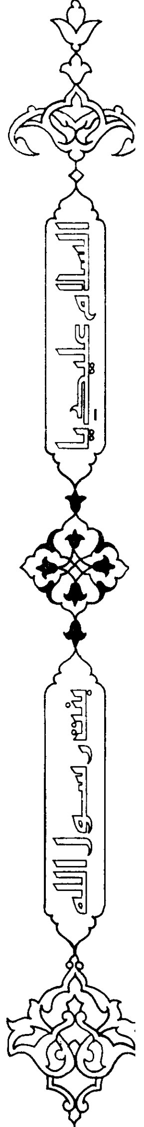
جان پدر! ای بزرگی که ندای دعوت پروردگارت را لبّیک گفته‌ای![۱] سلام خدای و درود فرشتگانش بر تو باد...

و در آن لحظات امیرمؤمنان می‌گفت:

ای پیامبر خدا! و باران اشک می‌باراند...

و حسن و حسین ضجّه می‌زدند که: ای نیای بزرگ! ای پیامبر خدا![۲]

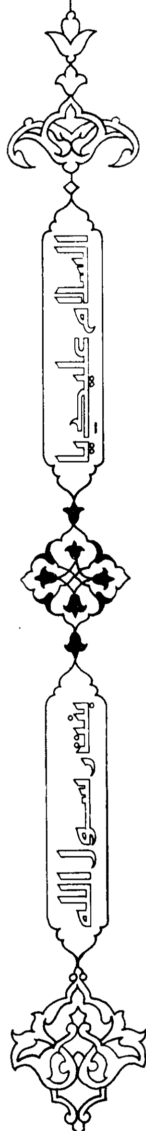
امیرمؤمنان به غسل و حنوط و احترام به پیکر مقدّس پیامبر برخاست و آمادهٔ نماز بر آن نازنین بدن مطهّر گردید و فاطمه از جمله نمازگزاران بر پیکر پاک پیامبر بود.




---

۱ ـ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵

۲ ـ المنتقی، ص ۱۷۸



گریه و شیون «فاطمه» تا هنگامی که پیامبر را به روضهٔ مقدّس بردند و به امانت نهادند، ادامه داشت و آنگاه به خانه بازگشت و بانوان مدینه بر گرد او گرد آمدند...

او لب به سخن گشود و سپاس خدای را گفت و این آیه را تلاوت کرد که:

**«انّا للّه و انّا الیه راجعون.»**

هان ای مردم پیام آسمان و وحی الهی قطع شد.

و آنگاه در سوگ پدر گرانمایه‌اش شعرهای جانسوزی خواند که خواهد آمد و به یکی از یاران پیامبر فرمود: چگونه توانستید بر آن پیکر پاک خاک بیفشانید؟...

در «کشف الغمّة» از پنجمین امام نور آورده‌اند که: هیچ کس فاطمه علیهاالسلام را پس از رحلت پیامبر شادمان و خندان ندید تا جهان را بدرود گفت.

و در روایتی دیگر آمده است که: پس از رحلت پیامبر تنها یک بار آن هم تبسّمی از فاطمه دیده شد.

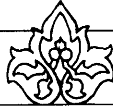
و از «عمران بن دینار» آورده‌اند که:

فاطمه پس از پیامبر خدا، در سوگ او همچنان سوگوار بود تا جهان را بدرود گفت.

## ۲ - پس از رحلت پیامبر

در هر روز از روزگاران این جهان، پدرانی از دنیا می‌روند و دخترانشان در سوگ آنان می‌نشینند و بر آنان اشک می‌ریزند، امّا گریه‌ها و سوگواری‌ها بر اساس روابط دوستانه و علاقه و مهر حاکم در میان پدران و فرزندان، گوناگون است و یکسان نیست.

بسیاری از دختران هستند که میان آنان و پدرانشان چیزی جز رابطهٔ پدری و فرزندی حاکم نیست. از این رو در مرگ پدر و در سوگ او تنها چیزی که او را به سوگ نشانده است همان رابطهٔ پدری و دختری است. امّا برخی پدران و دختران نیز در گوشه و کنار جامعه‌ها و روزگاران یافت می‌شوند که رابطهٔ میان آنها، رابطهٔ مهر و محبّت و عشق و صفاست. این پدران، کسانی هستند که باران مهر و صفا را بر مزرعهٔ وجود دخترشان

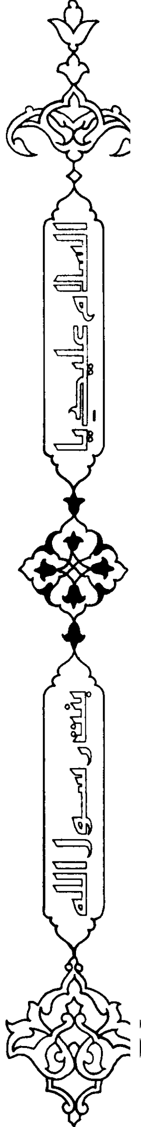


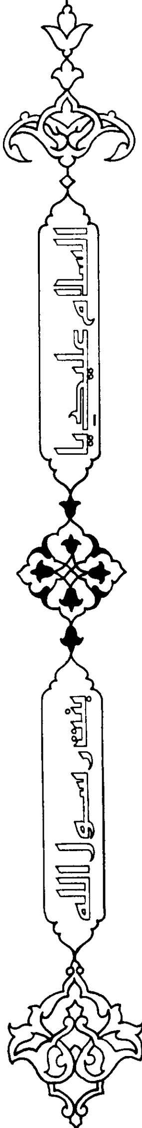
فرو می‌بارند و به او احترام می‌کنند و مراقب هستند که عواطف پاک فرزندشان جریحه‌دار نشود یا بر کرامت و شخصیّت و هویّت او خدشه‌ای وارد نگردد و در برابر این پدری و احساس مسؤولیّت است که آنان نیز از سوی دختران خویش تکریم و تقدیر و احترام متقابل دریافت می‌دارند و اینجاست که روابط پدری و فرزندی جنبهٔ دیگری به خود می‌گیرد و انگاه سوگ پدر در ژرفای جان دخترش اثری عمیق می‌نهد و قلب پرمهر و حق‌شناس او را براستی دچار طوفانی از حزن و اندوه می‌سازد.

ما در سطور و صفحات گذشته موقعیّت پرشکوه پیشوای بزرگ توحید را در برابر دخت فرزانه و متفکّرش فاطمه علیها السلام ترسیم نمودیم و روشن شد که مهر و محبّت حاکم در روابط این پدر والا و این دخت نمونه و بی‌نظیر، یک رابطهٔ بی‌نظیر معنوی و علمی و انسانی و حقیقی، و فراتر از روابط پدری و فرزندی بود.

پیامبر در نظرگاه دخت فرزانه‌اش از موقعیّت والا و جایگاه بلند و شکوه و معنویّت وصف‌ناپذیری بر خوردار بود و در برابر، فاطمه علیها السلام نیز در گسترهٔ قلب مصفّای پدر بیشترین و بهترین موقعیّت رااز آن خود ساخته بود.

«فاطمه» ازیک سو،پدرش را نه تنها پدری پرمهر و بی‌نظیر، بلکه در همان حال پیامبر خدا و سالار پیام‌آوران و سفیران الهی می‌نگریست و همان گونه که یک بانوی اندیشمند و پرواپیشه به پیامبرش احترام می‌گذارد و به شایسته‌ترین صورت از او تجلیل و تکریم به عمل می‌آورد، آن پیشوای بزرگ را احترام می‌نمود و در برابرش سراپا عشق و شور و شعور و شناخت و اطاعت بود، واز سوی دیگر از آن جایی که‌او دانشمندترین و متفکّرترین بانو در جهان اسلام بود، از هر کس دیگر عظمت پیامبر را بیشتر و بهتر درک می‌نمود. بر این اساس است که سوگ جانگداز و تکاندهندهٔ رحلت پیامبر، آرامش و قرار و شکیبایی را از دخت پرمهر و اندیشمندش سلب نمود. چراکه او از عظمت فاجعه، از همه بیشتر آگاه بود و از حدود تأثیر این رخداد عظیم درکران تا کران هستی و روند جامعه و آیندهٔ امّت و سرنوشت تاریخ و نسلهای آینده از همگان آگاه‌تر بود.





بجاست در اینجا به سخنان «فضّه» یکی از ارادتمندان و شاگردان فاطمه علیهاالسلام که از اندوه عمیق او در سوگ پدرش خبر می‌دهد، گوش سپاریم که چنین گزارش می‌نماید:

«هنگامی که پیامبر خدا جهان را بدرود گفت، کوچک و بزرگ اندوهگین گشتند و همگی در سوگ او ناله سر دادند. این مصیبت بزرگ بر دوستداران و نزدیکان و یاران و خویشاوندان و بیگانگان نیز سخت گران آمد و همگی را ماتم‌زده ساخت و زن و مرد را گریان و نالان نمود.امّا در میان همهٔ یاران و نزدیکان، هیچ کس اندوه‌زده‌تر و گریان‌تر از دخت فرزانهٔ پیامبر نبود.

او بود که اندوهش در سوگ پدر والامقامی چون پیامبر رحمت، هر روز تازه‌تر و افزونتر می‌شد و گریه‌اش شدّت می‌یافت.

هفتمین روز رحلت پیامبر بود که هنوز نه تنها نالهٔ جانسوز «فاطمه» فرو ننشسته و گریه‌اش آرام نگرفته بود، که هر روز از روز پیش شدّت بیشتری یافته بود. با فرا رسیدن روز هشتم از فراق جانسوز پیامبر، دخت سرفرازش موج اندوه نهانی خویش را رها ساخت و تاب و تحمّل جدایی از دست رفت. به همین جهت از خانه حرکت کرد و بسوی تربت مقدّس پیامبر به راه افتاد.

فریاد جانسوزی از پردهٔ دل برکشید که همهٔ مردم را گریاند. زنان از خانه‌ها بیرون ریختند و چراغها را خاموش نمودند تا چهرهٔ بانوان آشکار نباشد. همگی بسوی تربت پیامبر روان شدند و با او همراهی کردند. او اینگونه سوگواری می کرد و پدر را صدا می‌زد:

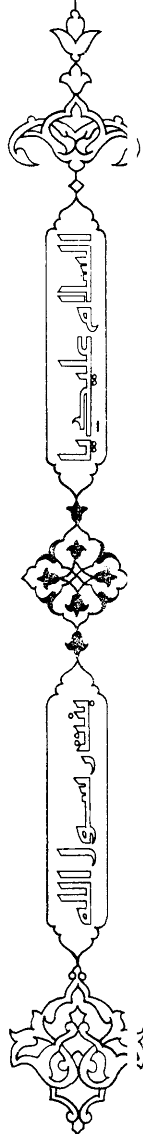
**وا أبتاه!**

**وا صفیّاه!**

**وا محمّداه!**

**وا اباالقاسماه!**

**وا ربیع الارامل و الیتامی!**




**من للقبلة و المصلّی؟**

**و من لابنتك الوالهة الثکلی؟...**

آه ای پدر پرمهر!

آه ای برگزیدهٔ خدا!

آه ای محمّد!

آه ای اباالقاسم!

ای بهار بیوه‌زنان و یتیمان!

چه کسی پس از شما در مسجد و نمازگاه مقدّس‌تان نماز می‌گذارد؟

و چه کسی از دخت اندوه‌زده و داغدارت پشتیبانی می‌کند؟

آنگاه در حالی که دامن لباسش به گامهایش می‌پیچید و به زمین می‌افتاد و برمی‌خاست و از شدّت گریه و باران اشک، جایی را نمی‌دید تا کنار تربت پدرش پیامبر گام سپرد و خود را به آن تربت پاک و عطرآگین رسانید.

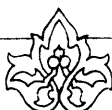
هنگامی که رسید، یک نگاهی به حجره افکند و چشمش به جایگاه اذان نماز افتاد، توان از دست داد و بیهوش شد.

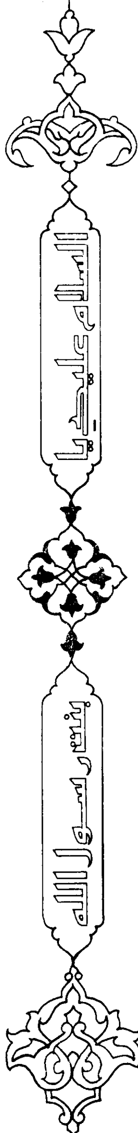
بانوان دور او را گرفتند و با شتاب و سرعت آب آوردند و بر چهرهٔ آن حوریهٔ انسان‌نما افشاندند تا بهوش آمد و برخاست و فرمود: جان پدر! با رفتن تو قدرت و قوّتم رفت، تاب و توانم به پایان رسید، دشمنم شادمان به شماتت من پرداخت و اندوه، اینک قاتل جانم شد.

جان پدر! اینک «فاطمه»ات را بنگر که تنها، سراسیمه و اندوه‌زده و سرگردان مانده است.

جان پدر! صدایم فروکش کرده، پشتم شکسته، زندگیم به تلخی گراییده و روزگارم تیره و تار شده است.

جان پدر! پس از تو نه یار و مونسی برای تنهایی خویش می‌یابم و نه چیزی که بتواند





جلوی سیلاب اشک دیدگانم را بگیرد و ناتوانیم را جبران کند.

جان‌پدرا پس از شما فرود و صعود فرشتهٔ وحی و مکان «میکائیل» و فرشتگان و نزول قرآن شریف، به پایان رسید و دیگر همه چیز از آسمان قطع شد.

جان پدرا پس از شما براستی اوضاع دگرگون گشت و درهای امید و آرزو به رویم مسدود گردید.

جان پدرا دیگر پس از شما دنیا برایم خوشایند نیست و تا هنگامی که نفس می‌کشم بر شما و در سوگ سهمگین‌تان گریه می‌کنم. نه شور و شوقم بر شما پایان‌پذیر است و نه اندوهم تمام خواهد شد.

و اینگونه سرود:

**انّ حزنی علیك حزنٌ جدید     و فؤادی والله صبّ عنید...**

جان پدرا اندوه من بر شما، اندوهی جدید و دلم به خدای سوگند، عاشق سرسخت شماست.

جان پدرا هر روز اندوه من در سوگ شما افزونتر می‌شود و رنج و درد من برای شما پایان نمی‌پذیرد.

جان پدرا فاجعه‌ای که در سوگ تو بر من فرود آمده است، بس بزرگ است. شکیبایی‌ام را گرفته و هر لحظه‌ای که می‌گذرد گریه‌ام تجدید می‌شود.

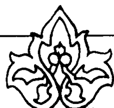
جان پدرا راستی که دلی که در سوگ تو شکیبا باشد یا آرامش پذیرد، دلی بسیار سخت است.

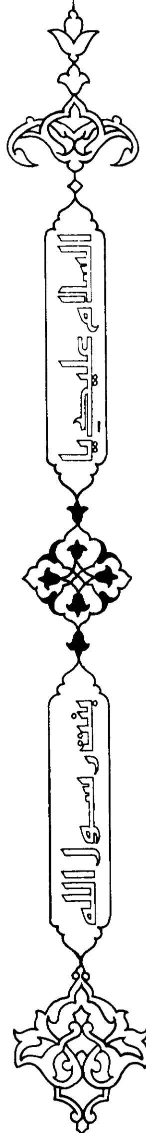
آنگاه از ژرفای جان ناله سر داد و فرمود:

هان ای پدر عزیزا با رحلت جانسوز تو نور و روشنی از جهان رخت بربست.

با سوگ تو گلهای زندگی و شکوفه‌های دنیا پژمرده و افسرده شد، چرا که اینها پیش‌ازاین به درخشش و تابش وجود تو شکوفا بود.

پدر گرانمایه‌ام! من تا روزی که شما را دیدار نمایم، اندوه‌زده خواهم بود.





جان پدر! از هنگامه‌ای که شما از من جدا شده‌ای، چشمم به خواب نرفته است.

جان پدر! آخر چه کسی پس از شما پشتیبان بیوه‌زنان و بینوایان خواهد بود؟

جان پدر! آخر چه کسی تا روز رستاخیز یار و یاور و حمایت‌کنندهٔ امّت خواهد بود؟

جان پدر! پس از تو ما را سخت تضعیف کردند.

جان پدر! پس از تو مردم از ما روی گردانیدند در حالی که پیش از این به برکت وجود تو، ما در میان جامعه بزرگ بودیم.

جان پدر! کدام اشکی است که در فراق جانسوزت جریان نیابد؟ و کدام اندوهی است که پس از تو ادامه پیدا نکند؟ و کدام مژه و پلکی است که از رحلت شما به خواب سرمه شود؟

جان پدر! آخر تو بهاران دین و پرتو روشنی‌بخش پیام‌آوران خدایی.

خدایا! چگونه است که کوه‌ها (با رحلت جانسوز پیامبرت) از هم نمی‌پاشند؟

و چرا آب دریاها فرو نمی‌روند؟ و چگونه زمین به لرزه درنمی‌آید؟!

جان پدر! با رحلت تو، من به سوگی عظیم و مصیبتی سهمگین گرفتار شدم. به مصیبتی که به راستی کوچک نیست.

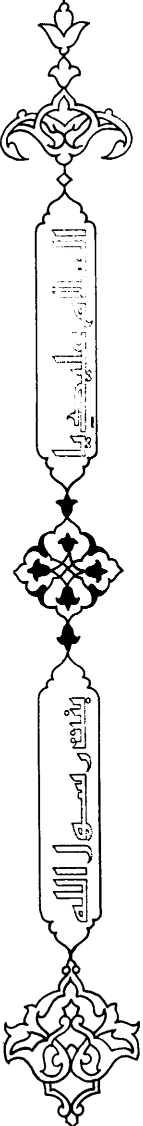
جان پدر! من با فاجعه‌ای عظیم و رویدادی شکننده و سهمگین، کوبیده شدم.

جان پدر! فرشتگان در سوگ تو گریانند و افلاک از حرکت بازمانده‌اند.

جان پدر! منبرت پس از تو بی‌کس و تنهاست. و عبادتگاه و محرابت از راز و نیاز شبانه‌ات تهی است.

جان پدر! تربت و آرامگاهت از اینکه تو را در خود جای داده است شادمان است و بهشت پرطراوت خدا، در شور و شوق نیایش و نماز توست.

جان پدر! چقدر آن مجالس و محافلی که شما می‌نشستی پس از شما ظلمت‌زده است و من همواره در سوگ شما اندوه‌زده‌ام تا بزودی بر شما وارد آیم.



جان پدر! «ابوالحسن» که سخت مورد اعتماد و اطمینان تو و پدرِ نور دیدگانت حسن و حسین و برادر و دوست و جانشین توست، اینک به سوگ تو نشسته و با از دست دادن عزیزی چون تو به فراقت گرفتار آمده است.

همو که خودت او را از کودکی پروراندی و در بزرگی به برادری خویش برگزیدی.

همو که شیرین‌ترین دوستان و پرمهرترین یاران و نزدیکترین کسانت بود.

همو که نخستین ایمان‌آورندهٔ به خدا، نخستین هجرت‌کنندهٔ بسوی او و نخستین یار و یاور دین خدا و پیامبر او بود. آری او، عزیزی بس والامقام را از دست داده و اینک در سوگ تو نشسته است.

و اینک ای پدر گرانمایه‌ام! از دست دادن عزیزِ عزیزان، ما را داغدار ساخت.

و اندوه و گریه، کشندهٔ ما گردید و غمهای عالم قرین ما شد.

آنگاه دخت فرزانهٔ پیامبر از ژرفای جان ضجّه زد و ناله‌ای جانسوز برکشید. ناله‌ای که قلبها را می‌خراشید و دلها را پاره می‌کرد...

و از پی آن اینگونه سرود:

**قلّ صبری و بان عنی عزائی　　　بعد فقدی لخاتم الانبیاء...**

پس از رحلت تو ای آخرین پیامبر خدا! شکیبایی‌ام اندک شد و آرامش از من دور گردید.

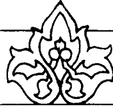
چشم! هان ای چشم! باران اشک ببار! وای بر تو اگر حتّی از فرو باریدن خون بخل ورزی!

هان ای پیامبر خدا! ای بهترین برگزیدهٔ او! ای پناه یتیمان و ناتوانان!

کوه‌ها و حیوانات بیابان و پرندگان آسمان و زمینِ گسترده، همه و همه پس از سوگ تو گریستند، آسمان و کهکشانها در غم تو سوگوار شدند.

سالار من! «رکن»، «مشعر»، «بطحاء» و «حجون» بر تو گریه کردند.

و محراب نماز و درس قرآن، بامدادان و شامگاهان با صدای بلند در رحلت تو ناله زدند.



و اسلام نیز همان وقت که با سوگ جانسوز تو بسان دیگر غریبان و تنهایان، غریب و تنها گشت، بر تو گریست.

جان پدر! کاش می‌دیدی، منبری را که بر فراز آن صعود می‌کردی و باران حقایق را بر مزرعهٔ جانها می‌باراندی، اینک پس از آن روشنایی و نور خیره کنندهٔ وجود تو، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکنده است.

بار خدایا! مرگ مرا زودتر برسان.

هان ای سالار من! آخر دیگر از این زندگی بیزار شده‌ام.

آنگاه بانوی بانوان مشتی از تربت پدر برگرفت و بوسید و بوئید و اینگونه به سوگواری پرداخت:

**ماذا علی من شَمّ تربة احمد ان لایَشُمَّ مدی الزمان غوالیا...**

بر آن کسی که تربت پاک پیامبر را بوئیده است، چه باک اگر در همهٔ زندگی خویش عطری نبوید.

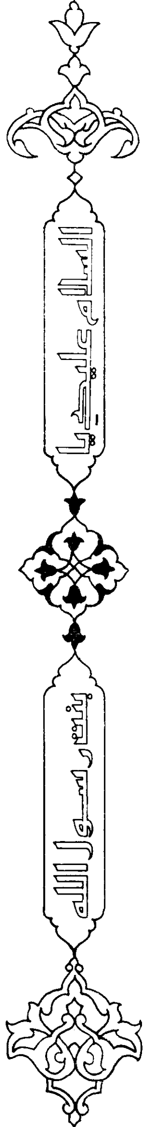
به آنکه در دل زمین نهان است و روح بزرگ او حاضر است، بگو: آیا صدای ناله و شیون مرا می‌شنوی؟

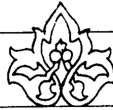
جان پدر! مصیبت‌ها به گونه‌ای بر من باریده است که اگر بر روزها اینگونه باریدن می‌کرد، به شبهای تار بدل می‌شدند.

خدایا! من در زیر سایهٔ محمّد و در پرتو یاری و حمایت او بودم و تا زمانی که او یاور من بود، از هیچ دشمنی و کینه‌ای نمی‌هراسیدم.

امّا اینک پس از رحلت او بناگزیر در برابر فرومایگان باید خضوع کنم. و از این در اندیشه‌ام که بر حقوق من تجاوز شود و به یاری خدا، بیداد و بیدادگران را با این پوشش دفع می‌کنم...

و نیز در کتاب «سیرهٔ نبویه»، «زینی دحلان» این اشعار را از آن حضرت آورده است که در سوگ پدر می‌خواند:





**إغـبّر آفـاق السّـماء و کـوّرت شمس النّهار و اظلم العـصران...**

کرانه‌های آسمان را گرد و غبار فراگرفت و خورشید تیره و تار شد و روز و شب هر دو تاریک و یکسان گردید.

و زمین پس از رحلت پیامبر، اندوهگین گشت و به نشانهٔ تأسّف بر او، بسیار لرزید.

در سوگ او باید شرق و غرب گیتی بگرید و همهٔ قبیله‌ها بر او اشک بباراند.

باید آن کوه عظیم و خانهٔ خدا با همهٔ پدیده‌ها و ارکانش بر او گریه کنند.

هان ای آخرین پیام‌آور خدا که پرتو نور وجودت پربرکت است! درود فروفرستندهٔ قرآن بر تو باد، درود! درود! درود!

و آنگاه دخت فرزانهٔ پیامبر برخاست و دامن‌کشان به خانهٔ خویش بازگشت و از آن پس در خانه گریه بر پدر را آغاز کرد.

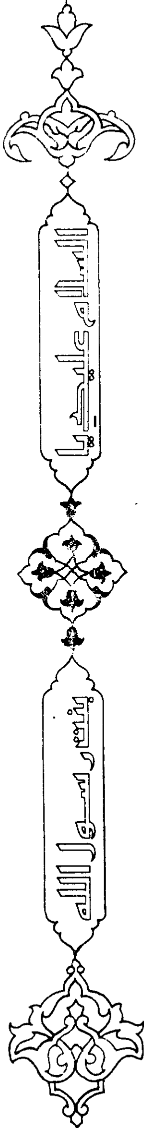
او پس از رحلت پدر گرانمایه اش، همواره سرش بسته بود، جسم شریفش رو به ناتوانی می‌رفت و قامت برافراشته‌اش به شکستگی، دیدگانش اشکبار بود و قلب مصفّایش شعله‌ور.

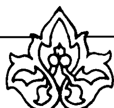
هر ساعت بیهوش می‌شد و به فرزندانش می‌گفت:

پدرتان پیامبر خداکجاست؟ همو که شما را احترام می‌کرد و بر دوش و آغوش خود می‌نشانید.

کجاست پدرتان پیامبر، که از همهٔ مردم بیشتر به شما مهر می ورزید و نمی‌گذاشت شما بر روی زمین راه بروید؟ آری عزیزانم دیگر او این درِ خانه را بر روی ما باز نمی‌کند! دیگر او شمایان را بر دوش خود نمی‌نشاند...

پس از رحلت جانسوز پیامبر بود که «بلال» دیگر از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: پس از پیامبر گرامی دیگر هیچگاه اذان نخواهم گفت. تا اینکه روزی فاطمه علیها السلام فرمود: دوست دارم صدای اذان مؤذّن پدرم را به یاد روزی که او در این مسجد نماز می‌خواند، بشنوم.





این مطلب به گوش «بلال» رسید و او به احترام دخت پیامبر تصمیم خویش را نادیده گرفت و شروع به اذان نمود.

هنگامی که صدایش طنین افکند که: **اللّه اکبر**... فاطمه به یاد پدر و آن روزگار درخشان عصر پدر افتاد ودیگر گریه امانش نداد. سخت گریه کرد...

هنگامی که بلال به این جمله رسید که: **اشهد انّ محمّداً رسول اللّه**... بانوی بانوان ناله‌ای از ژرفای جان برکشید و بیهوش نقش بر زمین شد.

مردم از بلال خواستند که دیگر بس است، اذان نگو که دختر پیامبر جهان را بدرود گفت...

بلال اذان را قطع کرد و «فاطمه» بهوش آمد و خواست تا بلال اذان را به پایان برد امّا او گفت ای سالار بانوان گیتی! بر شما ترسانم مرا معاف دارید!...

و نیز از امیرمؤمنان آورده‌اند که:

من پیامبر گرامی را در پیراهنش غسل دادم. دخت گرانمایه‌اش به من فرمود: پیراهن پدرم را به من نشان دهید. من پیراهن را به او دادم و او بوئید و بیهوش شد.

من که این جریان را دیدم پیراهن پیامبر را از او پنهان داشتم.

سلام خدا بر او و بر پدر گرانمایه‌اش،

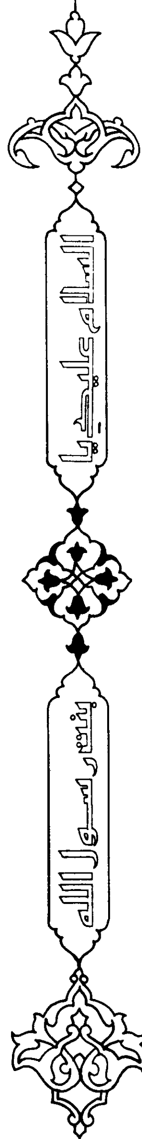
بر او و بر شوی ارجمندش،

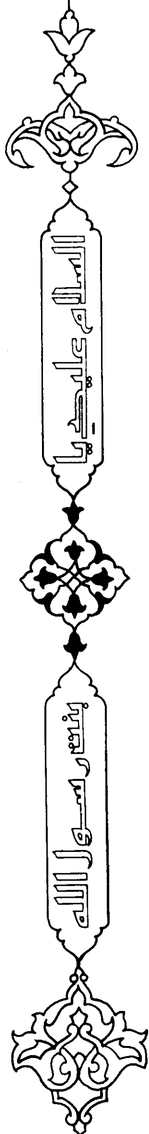
بر او و بر فرزندان سرفرازش باد.

و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر هفتاد و پنج روز زیست و در این مدّت کسی او را شاد و خندان ندید.

در هر هفته، دو بار در روز دوشنبه و پنجشنبه به کنار مزار شهیدان می‌آمد.و می‌فرمود: آری آنجا قرارگاه پیامبر خدا بود و آنسو نیز قرارگاه شرک‌گرایان تجاوزکار.

و نیزاز «محمود بن لبید» آورده‌اند که: پس از رحلت پیامبر،دخت گرانمایه‌اش کنار مزار شهیدان می‌آمد و کنار مزار «حمزه» می‌رفت و می‌گریست.






یکی از روزها که من کنار قبر «حمزه» آمدم آن بانوی فرزانه رادیدم که در آنجا می‌گرید... از او خواستم آرام گیرد... هنگامی که از گریه بازایستاد، ضمن عرض سلام گفتم: ای بانوی بانوان گیتی!... به خدای سوگند بند دلم از گریهٔ شما پاره شد...

فرمود: ابا عمر! گریه برای من زیبنده است چرا که بهترین پدران گیتی را از دست داده‌ام. آه از شور و شوق دیدار پیامبر خدا که در گسترهٔ قلبم موج می‌زند.

آنگاه اینگونه سرود:

**اذا مات یوماً میت قلَّ ذکره  و ذکر أبي مذمات والله اکثر...**

هنگامی که کسی جهان را بدرود گوید پس ازگذشت زمان یاد او به تدریج کم شده و به فراموشی سپرده می‌شود امّا یاد و نام بلندآوازهٔ پدرم پیامبر، از هنگامهٔ رحلتش به خدای سوگند بیشتر شده است.

آری آنچه از تاریخ و روایات رسیده،دریافت می‌گردد این است که فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر هماره در سوگ او می‌گریست و هنگامی که با بازیگری سیاسی او را از گریه در خانه‌اش بازداشتند به سر مزار شهیدان «اُحد» می‌رفت و آنجا بر پدر سوگواری می‌نمود. و آنگاه که شدّت یافتن بیماری او را از رفتن به آنجا باز داشت، بقیع و بیت الاحزان را برای سوگواری برگزید...

## ۳ـ فاطمه در مسیر تندبادها

... و اینک در ادامهٔ بحث خویش به همراه شما خوانندهٔ حقجو، به یک نقطهٔ حساس تاریخی و مذهبی و عقیدتی می‌رسیم و من نمی‌دانم جملاتی که بزودی ترسیم خواهد شد چه بازتابی خواهد داشت؟

و نیز در این اندیشه‌ام که واکنشی که از مطالعهٔ این واژه‌ها و سطور و صفحات رخ خواهد داد، به چه صورت و در چه چهره و جلوه‌ای، پدیدار خواهد گشت؟

و نمی‌دانم براستی داوری شما خوانندهٔ گرامی در مورد نگارنده، چه خواهد بود؟

همچنانکه نمی‌دانم تهمت‌هایی که ممکن است متوجّه من گردد از چه نوع و چه قماشی خواهد بود؟

تهمت گروه گرایی؟

تفرقه‌افکنی؟

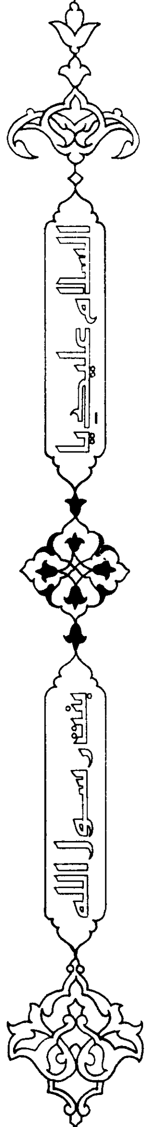
فتنه‌انگیزی؟

لکه‌دار ساختن شخصیّت صحابه و یاران پیامبر؟ و یا بافته‌ها و سخنان دیگری از این دست می‌باشد که نثارم خواهد شد؟

شما خوانندهٔ عزیز نیز ممکن است ازکسانی باشید که حقایقی که در بخشهای آینده خواهد آمد خوشایندتان نباشد و آنها را ناروا و دروغ بپندارید و آنگاه بر ضدّ نگارندهٔ آن، بوسیلهٔ زبان و قلم حکمی غایبانه و طبق هوای دل خویش صادر نمایید.امّا اینها برای نگارنده چندان مهم نیست. آنچه مهم است این است که شما دوست عزیز! دریابی که نگارنده در نگارش و تنظیم این سطور و صفحات وبخشهای کتاب، به سراغ اسناد و مدارک شیعه نرفته است، بلکه این حقایق را تنها از اسناد و مدارک معتبر و مورد قبول و اعتماد اهل سنّت مطرح می‌سازد. با این بیان اگر آنچه آمده است درست و مطابق با واقع است که ز هی سعادت و نیک‌بختی، و اگر نادرست و دور از حقیقت است، باید بدانید که مسؤولیّت به عهدهٔ این اسناد و مدارک و دانشمندان و محدّثان اهل سنّت است، ونه این ارادتمند.

به عبارت روشن‌تر من در این مورد گناهی ندارم اگرگناهی شد،گناه تاریخ است که این رویدادها را طرح نموده است و اگر براستی این مطالب نزد دانشمندان اهل سنّت درست و قطعی نبود هرگز نمی‌باید آنها را درکتابهای معتبر و «صحاح» خویش بیاورند.

شما خوانندهٔ عزیز اجازه دهید تا نگارنده آخرین سخن خویش را در این مورد ترسیم نموده، آنگاه به اصل بحث وارد شویم.



## آخرین سخن پیش از ورود به بحث

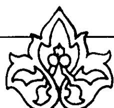
آخرین سخن من این است که، من متن اسناد و مدارک تاریخی مورد اعتماد اهل سنّت را برای شما می‌آورم وآنگاه آدرس آن اسناد ومدارک را تقدیم می‌دارم. چه خوب خواهد بود که شما به آنها مراجعه کنید، تا هم به درستی سخن وبیان مطالب این کتاب اطمینان یابید و هم مطالب را بطور مستقیم در آن اسناد و منابع بنگرید و آنگاه پیش از مطالعهٔ این بخش از کتاب نیز شما آزاد هستید تا موضع خویش را در برابر آنچه سوکمندانه روی داده است، انتخاب کنید. شما خواهید بود و وجدانتان. همان وجدان زنده و اندیشهٔ حق‌طلبانه‌ای که در ژرفای جان خویش می‌یابید.

شما خواهید بود و ایمانتان، همان ایمان و عقیده و باوری که روزی در پیشگاه خدا به همراه آن حاضر خواهید شد و خدای را دیدار خواهید نمود.

شما خواهید بود و حقیقت که واقعیّتی فراتر از عاطفه‌ها و تمایلات و دنباله‌روی‌هاست.

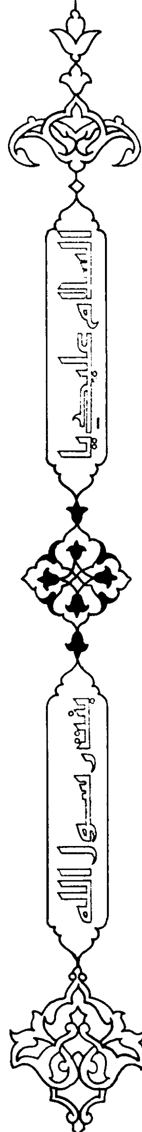
راستی چقدر برای نگارنده تأسّفبار است که از آزادی بیان و قلم برخوردار نیست و نمی‌تواند رویدادهای دردناک و غمبار، موقعیّت‌های بحرانی و طوفان‌ها و تندبادهای ویرانگر و لحظات و ساعت‌های سختی راکه بر خاندان پاک و پاکیزهٔ وحی و رسالت - آن هم کمتر ازیک هفته پس از رحلت بزرگ‌پیشوای توحید و پیامبرگرامی اسلام، رفت - همه را در این صفحات و سطور ترسیم نماید.

آری هر فرد و هرگروهی از حق آزادی به نوعی برخوردار است، مگر خاندان وحی و رسالت. می‌دانیم که حق آزادی مطبوعات در جهان معاصر اصل شناخته شده‌ای است و اصل حق دفاع در همهٔ دادگاه‌های دنیای متمدّن، یک اصل مورد قبول است و حق آزادی اندیشه و فکر در دنیای معاصر، اصلی است مورد اعتراف همگان، با همهٔ اینها سخن گفتن از مصائب خاندان وحی و رسالت و ثبت ونگارش دردها و رنجهای



آنان و نمایش ستم و بیدادی که بر آنان رفت، هنوز هم گناهی نابخشودنی است.

به هر حال اینک به آنچه خواهد آمد توجّه فرمایید تا حقیقت روشن‌تر شود.



## یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر

۱ ـ استاد یگانه «عبدالفتاح عبدالمقصود» درکتاب خویش[1] می‌نویسد:

...گروه‌های طرفدار حق گاه بطور آشکار و زمانی در نهان گرد آمده و مردم را بسوی امیرمؤمنان فرا می‌خواندند، چراکه می‌دیدند آن حضرت برای به کف گرفتن زمام امور جامعه، برترین و شایسته‌ترین مردم است. از پی آن دعوت‌ها، مردم بر گرد خانهٔ علی عليه السلام گرد آمدند و او را با نام و نشان صدا نموده و از او خواستند که از خانه گام به بیرون نهد، تا میراث غارت شده و غصب‌شده‌اش را به وی بازگردانند...

در برابر این جریان حق‌طلبانه، گروهی از راه مخالفت و گروهی از جهت موافقت وارد شدند و در مدینه دو جریان و دو حزب پدید آمد و آن اتّحاد و برادری امیدآفرین رو به تفرقه و جدایی و از هم گسیختگی نهاد و جز خدای جهان‌آفرین کسی نمی‌توانست سرانجام این روند ناهنجار اوضاع را آنگونه که پیش می‌رفت، پیش‌بینی کند وبداند که فرجام کار به کجا خواهد انجامید؟...

با این بیان چرا علی عليه السلام از دیدگاه «عمر» همانند «سعد بن عبّاده» در خور کشته شدن نباشد؟ تا هم کانون مخالفت از میان برود وهم کانون دودستگی و پیدایش دو جریان از میان برداشته شود؟

البته این افراطی‌گری با تندخویی و خشونت‌گرایی «عمر» سازگارتر بود تا دلسوزی و غیرت او در مورد وحدت اسلام و یکپارچکی مردم مسلمان. مردم نیز در این مورد بحث‌ها داشتند و سخن‌ها می‌گفتند.

---

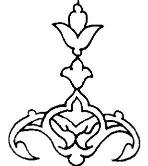
۱ ـ الامام علی بن ابی‌طالب، ص ۲۲۵.

زبان‌ها که بیانگر دیدگاه‌هایی بر اساس پندارها بود، گشوده شد و اندیشه‌ها و گمانها به تدریج به صورت مسائل قطعی رخ گشود. هیچ کس از باطن و درون فرزند «خطاب» آگاهی نداشت و همه در عالم پندار و گمان خویش سیر می‌کردند.

مردم سندی از افراط کاریها و خشونت‌های همیشگی این مرد را به یاد داشتند و شاید در میان آنان کسانی یافت می‌شدند که پیش از بررسی مسئلهٔ، حوادث و ماجراهایی در صفحهٔ ذهنشان نقش می‌بست و می‌پنداشتند که امیرمؤمنان در برابر تندروی و تهدید «عمر»، اگر بخواهد او را به بیعت با ابوبکر وادار سازد، مقاوت خواهد نمود و شاید به تدریج ثمره و فرجام این ماجرا را پیش‌بینی می‌کردند و به نتیجه‌هایی که ناگزیر در پیش بود، می رسیدند و آن این بود که «عمر» سرانجام از راه درست و عادلانه خارج خواهد گشت و به شدتّ عمل و خشونت روی خواهد آورد. آری آنروز شایعات بدینصورت بر گامهای بعدی «عمر» پیش می‌گرفت.

او در حلقهٔ گروهی از یاران و همفکرانش بسوی خانه فاطمه علیها السلام حرکت کرد و در اندیشه بود که امیرمؤمنان را چه بخواهد ویا نپذیرد به آنچه تا آن روز نپذیرفته بود، وادار سازد. مردم پندارها داشتند، برخی می‌گفتند: تنها شمشیر متن فرمان خواهد بود و به کمک آن می‌توان همه را در برابر «ابی بکر» به تسلیم واداشت و برخی می‌گفتند: بزودی شمشیر با شمشیر رویارو خواهد گشت. پیش‌بینی گروه سوّم این بود که تنها آتش وسیلهٔ حفظ وحدت مسلمانان و بدست آوردن رأی به خلافت خواهد بود وهر کس چیزی می‌گفت...

براستی آیا دهان مردم بسته است و بر دهان آنان بند زده‌اند که داستان هیزم را بازنگویند؟ همان هیزمی که پسر «خطاب» فریاد کشید و دستور داد گرد آورند و اطراف خانهٔ «فاطمه» و «علی» را که گروهی از یاران پیامبر نیز در آنجا بودند، از هیزم انباشته سازند تا با این کار خود، به وعدهٔ تهدید و مجازات جامهٔ عمل پوشاند و آنان را یا در برابر خواستهٔ خویش تسلیم سازد ویا بر آنان بتازد و بشورد.



سرانجام همهٔ این داستان‌ها که همراه با نقشه‌های از پیش طرّاحی شده بود، با یورش «عمر» بسوی خانهٔ «فاطمه»، بسان کف روی موج آب از میان رفت او با حالت خشم در حالی که شعله‌های آتش شورش زبانه می‌کشید، به خانهٔ «علی» روی آورد و یاران و همفکرانش او را در نقشه‌اش یاری کردند. او پیشاپیش همه حمله را آغاز نمود که بناگاه چهرهٔ پرفروغ پیامبر با هاله‌ای از غم و اندوه که آثار رنج و فشار بر سیمای ملکوتی‌اش آشکار بود، و قطرات اشک بر چشمانش می‌درخشید، وبر پیشانی‌اش آثار خشم و ناراحتی شدید گره خورده بود، بر درب خانه نمایان شد.

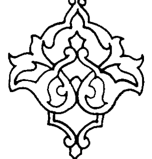
«عمر» از ترس بر جای خویش ایستاد و شعله‌های آتش حمله‌اش فرونشست وبه دنبال او همفکران و همراهانش - هنگامی که پیامبر را در سیمای پرفروغ دخت فرزانه‌اش «فاطمه» دیدند که بر آنان نگاه می‌کند - جلو درب بهت‌زده ایستادند و از شدت احساس رسوایی و شرمندگی، سرهای خویش را پایین افکندند و چشمهای خود را فروبسته و از اهداف درونی خویش پشیمان شدند. آنان دیدند که دخت فرزانه پیامبر با قلبی اندوهگین و دلی لبریزاز مصیبت، بسان سایه‌ای به آرامی قدم برمی‌دارد و بسوی آرامگاه پدرگرانمایه‌اش نزدیک می‌شود. چشم‌ها یکسره به او دوخته وگوشها به او سپرده شد و او درست در این لحظات سخت بود که صدای اندوهبار و جانسوز خویش را بلند کرد و با چشمی گریان پدرش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم راکه در چند قدمی او جای گرفته بود، ندا داد که:



**یا ابت یا رسول اللّه. ماذا لقینا بعدك من ابن‌الخطاب وابن ابی قحافة !؟...**

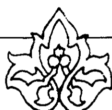
جان پدرا! ای پیامبر خدا...

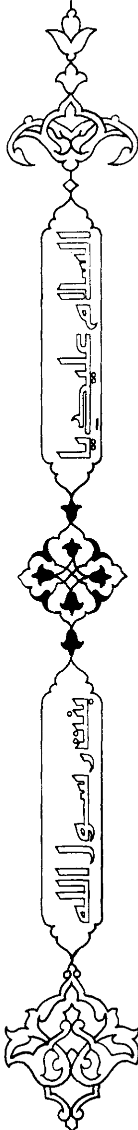
پدرا! ای فرستادهٔ بزرگ پرودگارا!



گویی زمین و زمان از ترس این صدا، زیر پای بیدادگران یورشگر، به لرزه درآمده بود...

دخت یگانهٔ پیامبر «زهرا» باز هم نزدیکتر شد، کنار آرامگاه پدر ایستاد و از آن غایبی





که همواره حاضر و در حقیقت میان مردم و نظاره‌گر بر آنان بود، آری از او کمک خواست:

هان ای پدر!

ای پیامبر خدا!... پس از رحلت تو چه چیزها که از پسر «خطّاب» و «ابی‌قحافه» دیدیم!؟

بر اثر سخنان فاطمه علیهاالسلام دلها از موج حزن و اندوه شکست و اشک‌ها از دیدگان فروبارید. مردمی که آنجا بودند آرزوی مرگ کردند و گفتند: ای کاش می‌توانستند جای پای خویشتن رابشکافند و در میان خاکها نهان گردند.

این جملات را ما از کتاب نویسندهٔ معاصر مصری، استاد «عبدالفتاح» برگزیدیم و بجاست که به بخشهایی از آنچه مورّخان و محدّثان پیشین نیز دراین مورد آورده‌اند نظری بیفکنیم.

۲ ـ در سه کتاب: «عقدالفرید»،

و «تاریخ ابوالفداء»

و «اعلام النّساء» در این مورد اینگونه آمده است: «ابوبکر» گروهی را به سرکردگی «عمر» بسوی خانهٔ امیرمؤمنان گسیل داشت و به سرکردهٔ آنان گفت: اگر در برابر فرمانت سر فرود نیاوردند با آنان پیکار کن.

«عمر» باشعله‌ای از آتش حرکت کرد تا خانهٔ (خاندان وحی و رسالت) را به آتش کشد. در این گیر و دار بود که دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» با او روبرو شد و فرمود: هان ای پسر «خطّاب»! آیا آمده‌ای تا خانه ما را به آتش بکشی؟!

**فقالت: یابن الخطّاب أجئت لتحرق دارنا؟**

«عمر» پاسخ داد: آری مگر اینکه همان را که امّت گردن نهاده‌اند، بپذیرید و با «خلیفه» انتخابی ما دست بیعت دهید و با ما همرأی و همداستان گردید.

**قال: نعم، او تدخلوا فیا دخل فیه الامّة.**[۱]

۳ - و نیز در «تاریخ طبری»

و «الامامة والسّیاسة»

و «شرح ابن ابی‌الحدید» در همین رابطه چنین آمده است: به خدای سوگند! خانه را به آتش خواهم کشید مگر اینکه به منظور بیعت از خانه بدرآیید.



و یا گفت: با شما هستم: یا به منظور دست بیعت دادن به دستگاه خلافت از خانه بیرون آیید یا خانه را با هرآن کس که در آن است به شعله‌های آتش خواهم سپرد.

برخی به او گفتند: دخت فرزانهٔ پیامبر در خانه است.

**فیقال للرّجل: انّ فیها فاطمة.**

**فیقول: و إن...!!**

پاسخ داد: اگرچه او باشد!![۲]

۴ - مؤلّف کتاب «الامامة و السّیاسة» تحت عنوان چگونگی بیعت علی علیه‌السلام می‌نویسد: «ابوبکر» در پی‌جویی از کسانی که سرباز زده و نزد امیرمؤمنان رفته بودند، برآمد. از این رو «عمر» را به سوی خانه «علی» گسیل داشت تا آنان را احضار کند.

«عمر» به در خانه آمد و آنان را ندا داد امّا آنان از آمدن و دست بیعت سپردن به «ابی‌بکر» سرباز زدند.اینجا بود که «عمر» به همراهان خویش دستور داد، هیزم بیاورند و خود فریاد کشید که:



---

۱ - عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۵۰

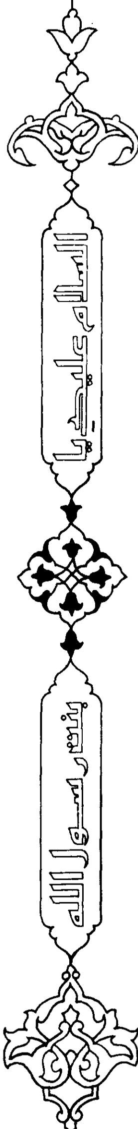
تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶

اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸.

الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۳.

شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴.



«به خدایی که جان عمر در کف قدرت اوست یا باید از خانه بدرآیید و یا خانه و هر که در آن باشد به آتش خواهم کشید.

به او گفتند: هان ای «اباحفص»! می‌دانی که «فاطمه» در این خانه است؟

پاسخ داد: گرچه او هم در خانه باشد!

سرانجام آن گروهی که نزد «علی» علیه‌السلام بودند از خانه بیرون آمدند و بناگزیر بیعت نمودند و تنها «علی» در خانه ماند و فرمود: من سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع‌آوری ننمایم، نه از خانه خارج شوم و نه عبا بر دوش افکنم.

**قال علیه‌السلام: حلفت ان لااخرج و لااضع ثوبی علی عاتق حتّی اجمع القرآن.**

در این هنگام بود که دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام بر آستانهٔ درب ظاهر شد و فرمود: تاکنون گروهی را که برای رسیدن به حضور کسی آمده باشند بدتر و خشن‌تر از شما به خاطر نمی‌آورم. شمایان مردمی هستید که پیکر مطهّر پیامبر را در برابر ما، رها کردید و خود برای انحصار قدرت و امکانات، شتافتید. بی آنکه از صاحبان واقعی حق اجازه‌ای بگیرید و مشورت نمایید و یا حقی برای ما به رسمیّت شناسید و بازگردانید.(۱)

۵ ـ شاعر «نیل» «محمّد حافظ ابراهیم» در قصیدهٔ خویش که به «قصیدهٔ عمریه» مشهور است از جمله:

**و قولة لعليٍّ قالها عمر — أكرم بسامعها أعظم بملقيها**
**حرّقت دارک لاابقی علیک بها — إن تبایع و بنت المصطفی فیها**
**ما کان غیر ابی حفص یفوه بها — أمام فارس عدنان و حامیها**

آن گفتاری را که «عمر» آن روز به «علی» علیه‌السلام گفت، شما شنونده سخن را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ شمار.

آن سخن این بود که «عمر» گفت: اگر دست بیعت به ابی‌بکر نسپاری خانه‌ات را

---

۱ ـ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹

به آتش خواهم کشید و هیچ کس وهیچ چیز را از آن باقی نخواهم گذاشت، گرچه دخت فرزانهٔ پیامبر برگزیده در آن خانه باشد.

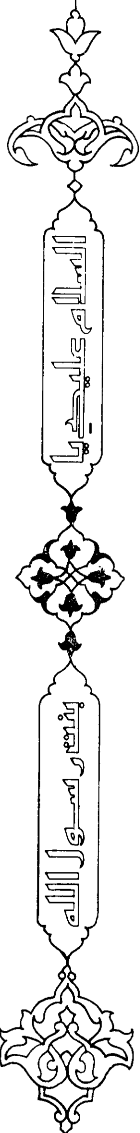
جز «عمر» چه کسی این جرأت و جسارت را داشت که در برابر قهرمان بلندآوازهٔ دودمان «عدنان» و پشتیبان دلیر آن، چنین سخنی بر زبان آورد؟!

۶ ـ «مصطفی بک دمیاطی» در گفتاری بر شرح این قصیده از جمله می‌نویسد: «طبری» بنا به روایتی آورده است که: «جریر» به نقل از «مغیره» آورده است که: «زیاد بن کلیب» می‌گفت: عمر به در خانهٔ علی آمد و هنگامی به آنجا رسید که گروهی از مهاجران و بزرگان از جمله «طلحه» و «زبیر» در آنجا بودند. و او خطاب به همه گفت: به خدای سوگند خانه را به شعله‌های آتش خواهم سپرد جز اینکه همگی بدرآیید و دست بیعت به «ابوبکر» بسپارید. «زبیر» شمشیر از نیام برکشید و بیرون آمد امّا در آن گیر و دار شمشیر از دستش افتاد و همراهان «عمر» براو یورش بردند و او را گرفتند...[۱]

۷ ـ «شهرستانی» در «ملل و نحل» به نقل از «نظام» آورده است که: «عمر» در غوغای روز بیعت بگونه‌ای بر شکم دختر پیامبر زد که جنین او «محسن» را سقط کرد.

او نعره می‌کشید که: خانهٔ «فاطمه» را با هر آنکه در آن است به آتش بکشید و (این فرمان شوم) در حالی صادر می‌شد که در آن خانه جز «فاطمه و شوی گرانقدرش «علی» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» هیچ کس دیگر نبود.[۲]

۸ ـ و نیز «بلاذری» و نیز «صفدی شافعی» و «ابن حجر عسقلانی» و «حافظ ذهبی» در کتاب‌های خویش در این مورد نظیر همین مطلب را آورده‌اند.[۳]




---

۱ ـ شرح قصیده محمّد حافظ ابراهیم، ص ۳۸

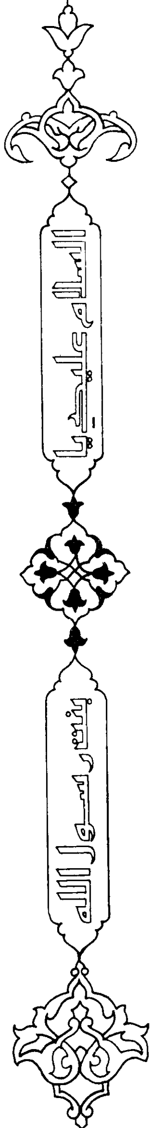
۲ ـ ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳

۳ ـ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴

الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۷۴

لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸

میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹




۹ ـ «ابن خذابه» یا «خرذاذبه» به نقل از «زید بن اسلم» در این مورد آورده است که: من از جمله کسانی بودم که به هنگام بیعت نکردن علی و یارانش به همراه «عمر» هیزم به در خانهٔ دخت پیامبر «فاطمه» می‌بردیم. و خود ناظر بودم که «عمر» به «فاطمه» گفت: از سرای خویش بیرون بیا وگرنه خانه را با هرکه در درون آن باشد به شعله‌های آتش خواهم سپرد! واین در حالی بود که می‌دانستیم در آن خانه، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» و گروهی از یاران پیامبر حضور دارند.

«فاطمه» به «عمر» فرمود: آیا خانهٔ مرا که خود و فرزندانم در آن هستیم، بـه آتش می‌کشی؟

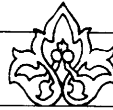
«عمر» پاسخ داد: به خدای سوگند آری، مگر اینکه همه بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند!!

## دریافت‌ها

آنچه ترسیم شد، همه و همه بخشی از حقایقی بود که من در کتابهای معتبر اهل سنّت بدانها دست یافتم و چه بسا که دیگر پژوهشگران و نویسندگان، بتوانند به مدارک و منابع بیشتری در کتابهای تاریخی در این رابطه، دست یابند. بنظر می‌رسد که پس از ترسیم این حقایق و نصوص صریح تاریخی و روایی نکاتی چند برای ما روشن می‌شود که از آن جمله‌اند:

۱ ـ این واقعیّت دریافت می‌گردد که موضع‌گیری و عملکرد برخی از مسلمانان در برابر خاندان وحی و رسالت چگونه بود؟!

۲ ـ و نیز روشن می‌شود که برخی از چهره‌ها، چگـونه نـه حـرمت سـالار بـانوان فاطمه علیها السلام را رعایت نمودند، ونه حرمت خـانه و اقـامتگاه او را. نـه حـرمت شـوی گرانقدرش امیرمؤمنان را گرامی داشتند و نه شکوه و عظمت معنوی دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را، و نه حتّی حرمت پیامبر خدا را در مورد آنان رعـایت کـردند.



بلکه با خیره‌سری و گستاخی خویش همهٔ حرمت‌ها را شکستند و همهٔ حقوق را پایمال ساختند.

۳ـ و نیز با نگرشی بر آنچه ترسیم شد، دریافتیم که «عمر» و همراهانش به منظور بیرون آوردن امیرمؤمنان از خانه خویش و مجبور ساختن آن حضرت به بیعت با «ابوبکر» بدانجا یورش بردند و شنیدیم و دانستیم که آنان تهدید نمودند که خانه را با هر که در آن است، حتّی دخت سرفراز پیامبر و خاندان او، همه را به آتش خواهند کشید.

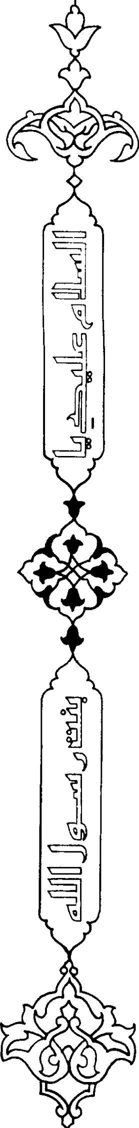
آری سالار بانوان، فاطمه علیها السلام هرگز بر این اندیشه نبود که در زندگی خویش چنین روز و روزگاری را بنگرد و اینگونه دردها و مصیبت‌ها را با همهٔ وجود تماشا کند.

درست است که پدر گرانقدرش پیامبر به گونه‌ای سربسته و یا باز و روشن از این رویدادهای تلخ و غمبار به او سخن گفته بود. امّا روشن است که دیدن چیزی فراتر از شنیدن است و اثر شنیدن با دیدن یکسان نخواهد بود.

اگر بانوی نمونهٔ اسلام پیش از این رخدادهای دردآور از پدر گرانقدرش شنیده بود که بزودی کارها در جهت زیان او و خاندان وحی و رسالت دگرگون گشته و روزگار بر ضد آنان برخواهد گشت و کینه‌ها و عقده‌ها و حسادت‌های نهانی شعله‌ور خواهد شد، آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها اینک آن رویدادهای زیانبار و ظالمانه را به چشم خویش نگریست. خود نظاره کرد که چگونه گروهی به اقامتگاه او یورش بردند تا شوی گرانمایه‌اش را از خانه بیرون کشند، آن هم خانه‌ای که پدرش پیامبر خدا بدون اجازه سالار بانوان بدانجا وارد نمی‌شد.

روشن است که دخت فرزانهٔ پیامبر نمی‌توانست در برابر این رویدادهای ظالمانه لب فروبندد و نظاره‌گر بنشیند.

آخر کدام خانواده‌ای را می‌توان یافت که با دیدگان خویش ناظر باشد که گروهی به حریم خانه‌اش یورش برند و بخواهند بزرگ آن خاندان را ببرند و باز هم چیزی نگوید و لب فروبندد؟



ناگفته پیداست که در چنین شرایطی ترس و وحشت به اوج خود می‌رسد و باشدّت یافتن اضطراب و ناامنی، آرامش و امنیّت از افراد این خانواده سلب می‌گردد. در چنین موقعیّت بحرانی، از ترس روند اوضاع، کودکان صدا به گریه و فریاد بلند می‌کنند و ضجّه و شیون است که در آن شرایط ترس‌آور و هولناک، از هر سو به آسمان می‌رسد.

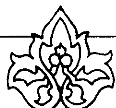
## دریغ و درد...

بانوی بانوان فاطمه علیها السلام پیش از یورش آن گروه تجاوزکار به خانه‌اش، پشت درب ایستاده بود. او پوشش بر روی سر و موهای خویش داشت امّا نقاب بر چهره یا چادر به همراه نداشت. به همین جهت هنگامی که یورشگران به حریم خانه‌اش یورش آوردند به پشت دیوار پناه برد تا از چشم مردان بیگانه خویشتن را بپوشاند. امّا تبهکاران مردنما دخت فرزانهٔ پیامبر را که شش ماهه باردار بود به سختی پشت درب خانه فشردند بگونه‌ای که از شدّت درد ورنج فریادش برخاست و جنین او بر اثر شدّت ضربهٔ در و فشردگی میان در و دیوار، به شهادت رسید.

و شما خوانندهٔ عزیز دیگر از آن میخی که بر اثر فشار درب بر سینهٔ آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها فرو رفت، چیزی مپرس و مگو.

درست در همان لحظات بود که مهاجمان امیرمؤمنان را دستگیر نمودند و کوشیدند تا او را از خانه‌اش بیرون برند که فاطمه علیها السلام با وجود درد شدید و موج ناراحتی و اضطرابی که بر اثر صدمه وارد آمدن به «جنین»، سراسر وجود آن حضرت را فراگرفته و او را زمین‌گیر می‌ساخت باز هم قهرمانانه بپاخاست و به انگیزهٔ دفاع از حق و تبلور روشن عدالت، کوشید تا از بردن امیرمؤمنان جلوگیری کند. و دریغ و درد که در همین لحظات، فرمان ظالمانهٔ کتک زدن به دخت محبوب و عزیز پیامبر صادر گردید!!

فرزندان مام ارزشها، که خود ناظر بر آن اوضاع غمبار بودند آن صحنه رااینگونه ترسیم کرده‌اند:



امام حسن علیه السلام در مجلس دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه» خطاب به «مغیرة بن شعبه» یکی از همان تبهکاران شرکت کننده در آن یورش تجاوزکارانه، فرمود:

«تو بودی که «فاطمه»، دخت گرانمایهٔ پیامبر راکتک زدی و او را خون آلود ساختی و باعث شدی تا کودکش را سقط کند.

تو در این اندیشه شوم بودی که با این جنایت پیامبر خدا را تحقیر کنی و با زیر پا نهادن فرمان او، حرمت آن بزرگوار را هتک نمایی، مگر نه اینکه پیامبر به فاطمه علیها السلام می‌فرمود: «فاطمه» جان! تو سالار بانوان بهشتی!

**«انت سیّدة نساء اهل الجنّة.»**

از این رو، ای «مغیرة»! بهوش باش که فرجام تو به آتش شعله‌ور دوزخ خواهد بود.[1]

و نیز در این مورد درکتاب «سلیم بن قیس» به نقل ازابن عباس چنین آمده است:

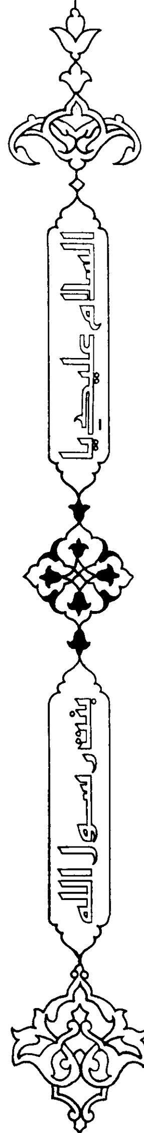
... «قنفذ» بوسیله تازیانه به گونه‌ای بر پیکر فاطمه علیها السلام نواخت که آن حضرت هنگامی که پس از بیماری سخت و طولانی به شهادت رسید، هنوزاثر آن ضربات ددمنشانه بر بازویش، بسان دست‌بندی برآمده بنظر می‌رسید. آنگاه پس از آن ضربات تازیانه، دخت فرزانهٔ پیامبر را چنان بر چارچوب درب خانه‌اش فشرد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن محبوب پیامبر، جنین خویش را سقط نمود.

درکتاب سلیم بن قیس آمده است که:

عمر بسوی خانهٔ امیرمؤمنان روی آورد و درب زد و فریاد کشید که: هان ای پسر ابی‌طالب در را بازکن.

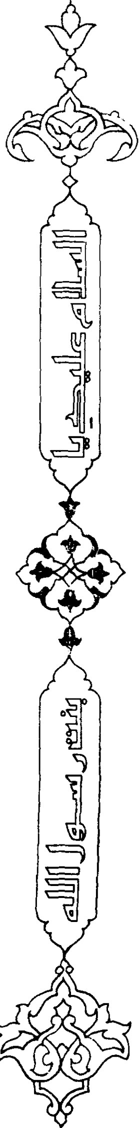
فاطمه فرمود: عمرا! از ما خاندان پیامبر چه می‌خواهی؟ چرا ما را با اندوه خویش به خود وانمی‌گذاری؟

گفت: درب را بازکنید چراکه اگر جز این باشد، خانه را به آتش خواهم کشید.




---

۱ ـ احتجاج طبرسی، ص ۱۳۷



فاطمه فرمود: آیا از خدا نمی‌ترسی که بر خانهٔ من هجوم می‌آوری و بدون رضایت من برخانه‌ام وارد می‌شوی؟

امّا عمر از بازگشت به حق و عدالت سر باز زد و آتش خواست و در خانه را به آتش کشید.

فاطمه بسوی او رفت و فریاد کشید که ای پدر ای پیامبر خدا!...

و او شمشیر را که در غلاف بود بالا برد و بر پهلوی دخت پیامبر نواخت. نالهٔ فاطمه به آسمان برخاست.

عمر تازیانه را برگرفت و بر بازوان او زد.

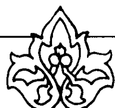
ناله سر داد که: ای پدر! ای پیامبر خدا! راستی که پس از تو ابوبکر و عمر با ما چه کردند...

امیرمؤمنان که از ددمنشی عمر سخت خشمگین شده بود به سرعت پیش آمد و کمربندش را گرفت و او را بر زمین کوبید. بینی او را به خاک مالید و او را فشرد... و تصمیم گرفت که به کیفر شقاوت و جنایتی که مرتکب شده بود، او را نابود سازد که بناگاه وصیّت پیامبر به یادش آمد که او را به شکیبایی فرمان داده بود.

اینجا بود که فرمود:

هان ای پسر صهّاک! اگر نبود که خدا چنین مقرر ساخته و پیامبر از من پیمان شکیبایی گرفته بود، آنگاه خوب می‌دانستی که تو جرأت نزدیک شدن به خانهٔ مرا نداشتی تا چه رسد که چنین شقاوت و میدانداری کنی.

عمر نیروی کمکی خواست و رجّالگان تازه‌نفس استبداد سر رسیدند و به خانهٔ فاطمه یورش بردند و شهسوار اسلام رابه محاصره درآوردند و با شقاوت وصف‌ناپذیری او را به زنجیر کشیدند تا برای بیعت بسوی مسجد برند، امّا دخت شجاع پیامبر قهرمانانه به دفاع از امیرمؤمنان برخاست و میان آن حضرت و تجاوزکاران با شهامتی وصف‌ناپذیر ایستاد.



اینجا بود که «قنفذ» او را زیر تازیانه گرفت و بر اثر همین ضربات بود که آن حضرت سرانجام در حالی به شهادت رسید که اثر آن تازیانه‌ها، بسان دستبندی بر بازویش برآمده و کبود بود.

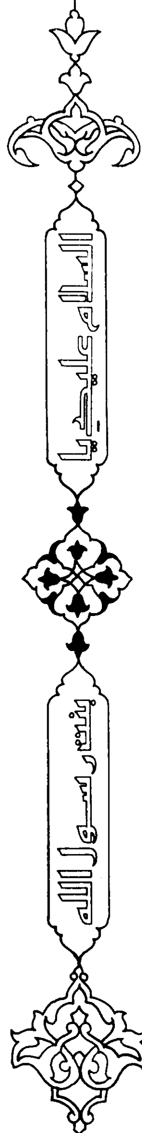
دخت پیامبر در آن شرایط سخت به چارچوب در خانه‌اش پناه برد امّا او را به سختی کنار زدند و در نتیجه پهلوی او آسیب دید و کودکش سقط گردید. و پس از آن جنایت‌های مهاجمان هماره در بستر شهادت بود تا جهان را بدرود گفت.

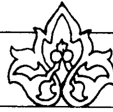
«ارشاد القلوب» از خود آن حضرت در این مورد آورده است که فرمود: تجاوزکاران انبوهی هیزم بر در خانه‌ام انباشته و آتش آوردند تا خانه و ما خاندان وحی و رسالت را به آتش کشند.

من به در خانه نزدیک شدم و آنان را به خدا و پیامبر سوگند دادم که از شرارت وستم بر ضدّ ما دست کشند که عمر تازیانه را از دست قنفذ برگرفت و آنقدر بر بازوان من نواخت که بر اثر آن بازوی من بسان دست‌بندی بر آمده شد. و مراکه به فرزندم محسن باردار بودم، میان در و دیوار سخت مصدوم ساخت. من نقش زمین شدم در حالی که شعله‌های آتش و دود به آسمان،برمی‌خاست. آنگاه او با سیلی آنقدر بر سر و روی من زدکه گوشواره‌هایم پراکنده شدند و بر اثر آن شرارت‌ها و شقاوت‌ها فرزندم محسن بی هیچ گناهی سقط شد و مظلومانه به شهادت رسید.

و نیز حضرت صادق در این مورد می‌فرمود:.. و امّا علّت شهادت فاطمه عليها السلام این بود که «قنفذ» غلام «عمر» به فرمان او، با آهن غلاف شمشیر چنان بر دخت پیامبر زد که آن حضرت از شدت درد و صدمات وارده «محسن» خویش را سقط کرد و بر اثر آن یورش ددمنشانه به سختی بیمار شد...

**و قال الصّادق عليه السلام: ... و کان سبب و فاتها ان قنفذاً مولی عمر لکزها بنعل السیف بأمره، فاسقطت محسناً و مرضت من ذلك مرضاً شدیداً...**





## ترسیم آن صحنهٔ غمبار از زبان شعر

از آنچه ترسیم شد این واقعیّت دریافت می‌گردد که: دخت فرزانهٔ پیامبر، بیش از یک بار مورد ضربات ناجوانمردانه قرارگرفت و شمار و شدّت ضربات ددمنشانه به‌گونه‌ای بود که جنین او را سقط نمود و آن بانوی قهرما ن و فداکار را از پا درآورد.

اینجاست که شما خوانندهٔ پژوهشگر، شاعران هدفدار و دلسوز را می‌نگری که از این رخداد غمبار و وحشتناک درد می‌کشند و با اندوهی عمیق از آن سخن می‌سرایند. برای نمونه:

١ ـ یکی از آنان چنین می‌سراید:

**فاسقطت بنت الهدی واحزنا　　　جنینها ذاك المسمّی محسناً**

ای اندوه و دردا! که دخت فرزانهٔ هدایت، «جنین» خویش را که «محسن» عزیز نام داشت ـ بر اثر آن ضربات ددمنشانه ـ سقط نمود!

٢ ـ و دوّمی اینگونه می‌سراید که:

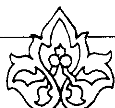
**والداخلین علی البتولة بیتها　　　و المسقطین لها اعزَّ جنین**

... آن تجاوزکارانی که به سرای دخت محبوب پیامبر «بتول» یورش بردند و آنان که با این جنایت، عزیزترین «جنین» را سقط کردند... (جواب خدا و پیامبر و تاریخ را چه خواهند داد؟)

٣ ـ و سوّمی بدینصورت می‌سوزد و می‌گدازد که:

**او تدری ما صدر فاطم ما المسما　　　ر ما حال ضلعها المکسور**
**ما سقوط الجنین؟ ما حمرة　　　العین و ما بال قرطها المنثور**

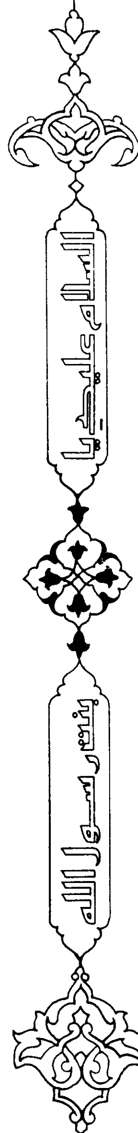
آیا می‌دانی که جریان سینهٔ «فاطمه» چیست؟ و داستان میخ کدام است؟
و می‌دانی که دنده و پهلوی شکستهٔ دخت فرزانهٔ پیامبر چگونه بود؟
آیا خبر داری که داستان سقط جنین و کبود گشتن چشم و گوشوارهٔ پاره شده و پراکندهٔ فاطمه علیهاالسلام چسان است؟



۴ ـ و چهارمی اینگونه می نالد که:

**و لست أدری خبر المسمار　　سل صدرها خزانة الاسرار**

... و من نمی‌دانم که داستان آن میخ و در چگونه بود؟
شما آن را از سینه فاطمه عليها السلام که گنجینهٔ اسرار الهی بود بپرس و جویا شو!



## آن لحظات سخت و بحرانی...

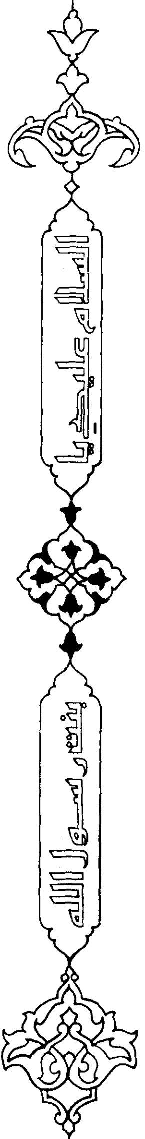
پس از تهاجمی که از سوی تجاوزکاران صورت گرفت و دخت سرفراز پیامبر مورد اذیّت و آزار و ضربه و فشار میان در و دیوار قرار گرفت، آن حضرت از خدمتگزار و شاگرد مکتب خویش «فضّه» یاری خواست و فریاد کشید که:ای «فضّه» بیا و مرا دریاب و مرا در آغوش بگیر! به خدای سوگند که فرزندی را که در شکم داشتم کشتند!

**«و صاحت یا فضّة! الیك فخذینی... و اللّه لقد قتلوا ما فی احشائی!!!**

«فضّه» شتابان بسوی دخت پیامبر دوید و آن حضرت را در آغوش گرفت و کوشید تا او را بسوی حجره ببرد. امّا پیش از آنکه بانوی بانوان به حجره برسد جنین سقط شد و «محسن» عزیزش دیده به جهان نگشوده به افتخار شهادت در راه خدا نائل آمد.

در میان مردم چنین مشهور است که درد «سقط جنین» از زایمان طبیعی سخت‌تر است. شاید به همین جهت باشد که دخت گرانمایهٔ پیامبر و محبوب دل او در آن شرایط بحرانی و سخت چنان ناله می‌زد که هر قلبی را به درد می‌آورد وهر دیده‌ای را گریان و اشکبار می‌ساخت. چراکه کودک گرانمایه‌اش جان داده بود و مادرش افزون بر تحمّل درد و رنج ضربات ظالمانه و وحشیانه و سقط جنین، به او نگاه می‌کرد و غمی جانکاه بر غمهایش افزون می‌گشت.

و با همهٔ اینها، آن گروه تجاوزکار به آنچه پدید آورده بودند توجّه نکرده و بی‌توجّه به آنچه بر سالار بانوان و دخت سرفراز سالار پیامبران پیش آورده بودند، بسوی شوی گرانقدرش امیرمؤمنان یورش بردند و آن حضرت را خلع سلاح نموده و پس از افکندن



بند شمشیر به گردن مبارکش، به تندی و خشونت وصف‌ناپذیری آن قهرمان بزرگ میدان‌ها را با زورمداری و دجّالگری بسوی مسجد پیامبر بردند تا دست او را به عنوان بیعت، در دست سردمدار نظام غاصب نهند.(۱)

واقعیّت این است که در اینجا قلم از نگارش و حرکت بر روی کاغذ باز می‌ایستد، زبان از گردش درکام و بیان سخن وامی‌ماند. چرا که هیچ کدام نمی‌توانند آن لحظات سخت و بحرانی را که بر آن بزرگمرد غیرت و شهامت گذشت، ترسیم نمایند.

آن جوانمرد شرافت و آن رادمرد ستم‌ستیز و آن قهرمان پرشکوه و آن مجاهد اسلام و امام گرانقدر و راستینی که پس از پیامبر خدا، در نظر فاطمه علیها السلام و هر مسلمان راستینی، گرانبهاترین و ارجمندترین و عزیزترین موجود وپرشرافت‌ترین انسانها بشمار می‌رفت.

«سلمان» بناگاه چشمش به آن منظرهٔ تکاندهنده و بهت‌آور افتاد و خطاب به تجاوزکاران گفت: آیا با این بزرگمرد رادیها باید چنین کرد؟**ایصنع ذا بهذا؟...**

به خدای سوگند اگر او خدای را به نامش بخواند و سوگند دهد، آسمان بر زمین فرو خواهد افتاد.(۲)

---

۱ ـ و چقدر شگفت‌انگیز است که دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه»، امیرمؤمنان را بخاطر این مظلومیّت جانسوز و شکیبایی خیرخواهانه و دوراندیشانه و این ماجرای غمبار به باد سرزنش می‌گیرد و به آن حضرت می‌نویسد...

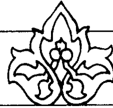
تو همان مردی هستی که بسان شتری که چوب به بینی‌اش کنند و به زور کشند، تو را برای بیعت بردند...

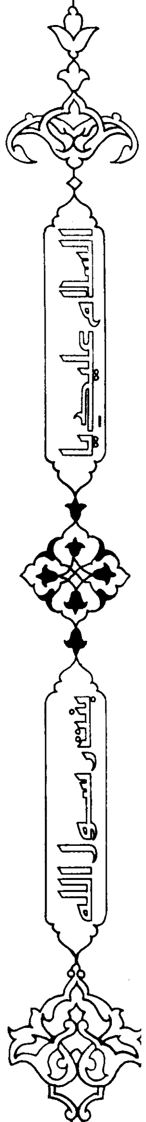
و آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها در پاسخ آن عنصر خودکامه می‌نویسد:

...به خدا سوگند که تو در اندیشه سرزنش من بودی امّا نزد خردمندان ستایش‌ام کردی و خواستی به کرامت و آبروی من خدشه وارد آوری امّا خودت را رسوا ساختی؟

انسان توحیدگرا هنگامی که در دین خود تردید نداشته باشد و در اوج یقین باشد اگر بخاطر آن یقین و ایمان ژرف و تزلزل‌ناپذیر خویش، مورد ستم قرار گیرد بر او خرده‌ای نمی‌توان گرفت... نهج البلاغه، نامهٔ ۲۸

۲ ـ بحارالانوار، به نقل از اختصاص.





## وا جعفراه!

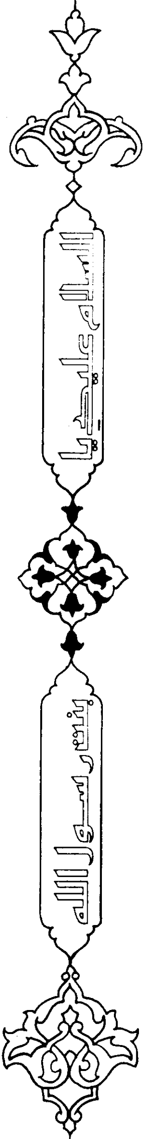
و اینک شما خوانندهٔ حقجو با ما باش تا بر آن بزرگ قهرمان رادی‌ها علی علیه‌السلام گریه کنیم. بر آن پیشوای گرانمایه‌ای که در آن شرایط، از یک سو فریاد دردآلود همسر گرانقدرش «فاطمه» را می‌شنید و از دگر سو صدای بی‌پناهی چهار فرزند خردسالش را که گاهی به مادرشان می‌نگریستند و بسوی او می‌رفتند و زمانی به پدرشان نظاره می‌کردند و در آن بحران شقاوت و شرارت دشمن، نمی‌دانستند چه کنند؟ و به کدامیک پناه برند؟

نمی‌دانستند برگرد شمع وجود مادر حلقه زنند و ناله‌های جانکاه او را که از شدّت صدمات وارده بر اثر فشار میان در و دیوار و ضربات ظالمانه و سقط جنین قلبهارا می‌فشرد، بشنوند یا به همراه پدر گرانقدرشان بروند که اینک در خانه‌اش و در برابر همسر و فرزندانش مورد یورش ظالمانه و ناجوانمردانه قرار گرفته و او را در شرایط سخت و ناهنجاری بسوی مسجد می‌برند؟

خدایا! چه حیرت و شگفت سرگردانی دردناکی است؟!

امیرمؤمنان بر این اندیشه بود که به همسر فرزانه‌اش که در آن حال سخت نیازمند یاری بود، کمک کند امّا بند شمشیر بیداد را درگردن خویش حس می‌کرد وانبوهی ازمردنمایان و رجّالگان او را با خشونت و شرارتی وصف‌ناپذیر بسوی مسجد می‌کشیدند، و از دگرسو ضجّه و فریاد کودکان خردسالش را می‌شنید که امنیّت و سلامت آنان مورد تهاجم قرارگرفته و آسایش و آرامش از آنان سلب شده بود.

آن قهرمان به بند کشیده شدهٔ رادیها و عظمت‌ها، در اوج تنهایی خویش و شرارت قدرت‌پرستان، گاه به سمت راست خویش نگاه می‌کرد و عموی قهرمان خویش سالار شهیدان «احد» را ندا می‌داد که: هان ای حمزهٔ دلیر کجایی؟! و گاه به سمت چپ می‌نگریست و برادر دلاور خویش «طیّار» را ندا می‌داد که: هان ای جعفر!



علی تنهاست... و آنگاه خود به آرامی می‌گفت: امروز نه مرا جعفری هست و نه حمزه‌ای، دیگر تنها هستم!!! وا جعفراه! وا حمزتاه!

صدای گریه و فریاد بانوان و دخترانی که در پیچ و خم کوچه ایستاده بودند و بر آن صحنه جانسوز می‌نگریستند به آسمان بلند بود امّا این ناله‌ها و شیون‌های مظلومانه را در برابر زور و زورمداری‌ها، چه نقشی است؟

آیا آن قلبهای تیره و قساوت‌گرفته با این ناله های جانسوز نرم می‌گردند؟!

پاسخ روشن است که هرگز!!!

بانوی قهرمان و سرافراز اسلام که بر اثر ضربات ددمنشانه و صدمات وارده و درد جانکاه سقط جنین بیهوش نقش بر زمین گشته بود و در آغوش خدمتگزار و شاگرد خویش «فضّه» قرار داشت، بر اثر شیون کودکان وحشت‌زده و خردسالش پس از چندی چشمانش را گشود و گویی به هوش آمد و بی‌درنگ پرسید: «فضّه» امیرمؤمنان کجاست؟

او با چشمانی اشکبار پاسخ داد: بانوی من! امیرمؤمنان را بسوی مسجد بردند.

دخت فرزانهٔ پیامبر در حالی که کران تا کران وجودش در فشار درد بود، با ارزیابی موقعیّت حساس و شرایط بحرانی، گویی همهٔ دردهای خویش را به بوتهٔ فراموشی سپرد و با ایمان واراده‌ای آهنین و وصف‌ناپذیر، شهامت و شجاعت را به خود بازگرداند و برای یاری حق و عدالت و تبلور آن، بپاخاست و راه مسجد را در پیش گرفت.

## به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد

اینک بجاست که سالار بانوان گیتی را ـ که آمادهٔ حرکت برای نجات شوی گرانقدر خویش از آن شرایط پرخطر و آن موقعیّت بحرانی است ـ تنها بگذاریم و به مسجد پیامبر برویم و ببینیم در آنجا بر امیرمؤمنان چه می‌گذرد!

۱ ـ نخست به آنچه «ابن قتیبه دینوری» در این مورد آورده است می‌نگریم. او می‌نویسد: مورّخان ومحدّثان یادآوری کرده‌اند که: ... علی علیه السلام را به همان صورتی که ترسیم شد نزد «ابوبکر» آوردند در حالی که آن حضرت می‌فرمود:«**انا عبدالله و اخو رسوله.**»

مردم! من بندهٔ خدایم و برادر پیام‌آور بزرگ او.

به آن حضرت گفتند: با ابوبکر بیعت کن!«**بایع ابابکر!**»

آن حضرت پاسخ داد:

**«انا احقّ بهذا الامر منکم، لا ابایعکم، و انتم اولی بالبیعة لی.**

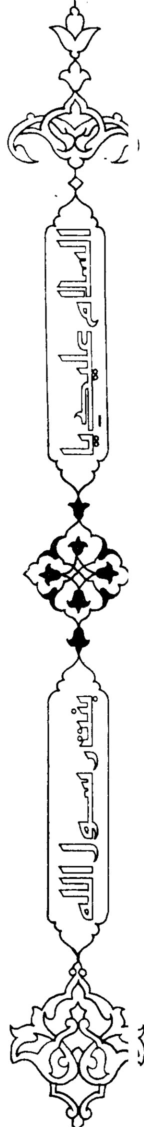
**اخذتم هذا الامر...**

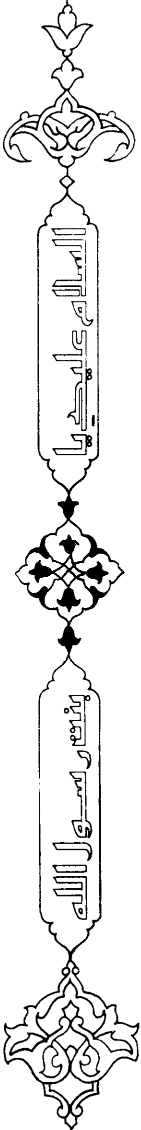
هرگز چرا که من به این کار شایسته‌ترم. من با شما بیعت نخواهم کرد، این شمایان هستید که باید با من بیعت نمایید. شما جانشینی پیامبر را با استدلال بر خویشاوندی و نزدیکی به آن حضرت از گروه «انصار» گرفتید و به خود اختصاص دادید امّا آن را چگونه از خاندان پیامبر به ناروا غصب می‌کنید؟

مگر شمایان در برابر گروه «انصار» چنین استدلال و وانمود نکردید که گروه شما به خاطر نزدیکی و خویشاوندی با پیامبر خدا، به جانشینی او و تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه سزاوارتر و زیبنده‌ترید؟

و مگر آنان در برابر این استدلال شما نبود که زمام دین و دنیای جامعه را به شما سپردند؟

اگر چنین است که هست اینک من همانگونه که شما با گروه «انصار» مناظره و گفتگو نمودید، با شما بحث و گفتگو می‌کنم و خدای را گواه گرفته و می‌گویم: هان ای مردم! ما در هر حال، چه زمان حضور و حیات پیامبر و چه غیبت ورحلت او، به آن حضرت از همه نزدیکتر و بر جانشینی او زیبنده‌تریم. از این رو اگر از خدای پروا می‌کنید با ما بر اساس عدل و انصاف رفتار کنید و حق پایمال شدهٔ ما را بازپس گردانید.





«عمر» به آن حضرت گفت: تا زمانی که بیعت ننمایی دست از تو برنخواهیم داشت.

امیرمؤمنان فرمود: اینک آنگونه که باید شیر بدوشی، بدوش که بخشی از آن نیز از آن تو خواهد بود!! امروز کار انحصار قدرت را برای او فراهم آر تا فردا آن را به تو بازگرداند!

آنگاه افزود: به خدای سوگند سخن ناروای تورا نخواهم پذیرفت و با او بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر دست بیعت به دست من نسپاری تو را به این کار ناگزیر خواهم ساخت.

علی علیه‌السلام به انگیزهٔ خیرخواهی و دلسوزی فرمود: **یا معشر المهاجرین اللّه! اللّه! لا تخرجوا سلطان محمّد فی العرب من داره و قعر بیته الی دورکم... فو اللّه یا معشر المهاجرین!**

هان ای گروه مهاجران! خدای را! از خدا پروا کنید و حکومت عادلانه و آسمانی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در جامعه، از خانه و خاندان و جانشینانش به خانه و خاندان خویش نبرید و خاندانش را از حق و واقعیّت ویژه‌ای که او در میان جامعه داشت برکنار نسازید.

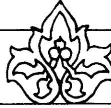
هان ای گروه مهاجران! به خدای سوگند تا هنگامی که در این خاندان کسی هست که کتاب خدای را آنگونه که می‌باید تلاوت کند و به مقرّرات دین خدا و سنّت انسانساز و جامعه‌پرداز پیامبر، دانا و آگاه باشد، ما خاندان پیامبر به تدبیر امور دین و تنظیم شئون جامعه و مردم، از شمایان زیبنده‌تر و سزاوارتریم.(۱) و این از حقوق آسمانی ماست.

۲ ـ «عیّاشی» در تفسیر خویش در این مورد آورده است که:

... امیرمؤمنان را در حالی که بندی به گردنش افکنده بودند از خانه‌اش بیرون آوردند و از کنار مرقد مطهّر پیامبر عبورش دادند.

---

۱ ـ الامامة و السیاسة، ص ۱۱



آن حضرت هنگامی که در برابر مرقد مطهّر پیامبر قرار گرفت به خواندن این آیه شریفه پرداخت:«**یا بن امّ إنّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...**»[1]

هان ای پسر مادرم! این گروه (تجاوزکار و گمراه) مرا تضعیف کردند و دور نبود که مرا از پا درآورند...

«عمر» به آن حضرت گفت: با «ابوبکر» بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟

گفت: به خدای سوگند اینک گردنت را با این شمشیر خواهم زد.

امیرمؤمنان فرمود: به خدای سوگند در چنین شرایطی من بندهٔ شهید خدا هستم و برادر پیامبرش.

و در روایت دیگری است که فرمود: به خدای سوگند در این صورت بندهٔ خدا و برادر پیامبرش را می‌کشید.[2]

«عمر» گفت: بندهٔ خدا آری، درست است، امّا برادر پیامبرش نه!...

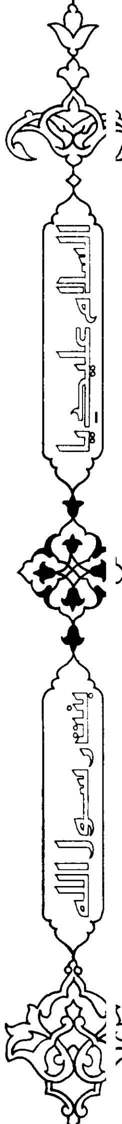
امیرمؤمنان فرمود: آیااین واقعیّت را انکار می‌کنید که پیا مبر میان من و خودش طرح پیوند اسلامی برادری را، افکند و مرا برادر خویش ساخت؟

«عمر» گفت: آری!

و از پی انکار حقیقت دیگری بوسیله سرکردهٔ مهاجمان، گفت و شنود سخت و تند و سخنان بسیاری میان امیرمؤمنان و آن گروه تجاوزکار درگرفت.

## شهامت و ایمان وصف‌ناپذیر

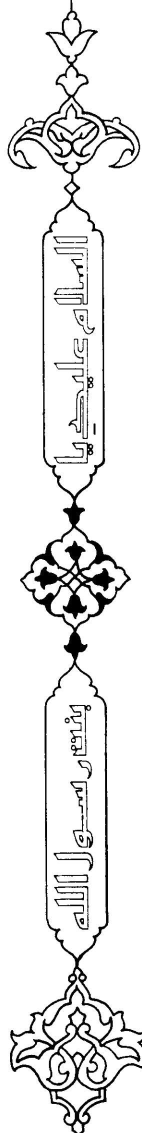
در همان شرایط سخت بود که بانوی بانوان فاطمه علیها السلام در حالی که دست دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را بر دستان خویش داشت و همهٔ بانوان «هاشمی» او را



---

۱ ـ سوره ۷، آیه ۱۵

۲ ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷




همراهی می‌نمودند،وارد مسجد پدر گرانمایه‌اش، پیامبر شد.

پس از ورود چشمش به امیرمؤمنان افتاد که از سوی تجاوزکاران برای سپردن دست بیعت تحت فشار است و تهدید به مرگ می‌شود.

او با دیدن آن منظرهٔ دردناک و وحشت‌زا با شهامتی وصف‌ناپذیر رو به بیدادگران آورد و شتابان پیش رفت و بر آنان خروشید که:

**«خلّوا عن ابن عمّی!! خلّوا عن بعلی!!! و اللّه...»**

از پسرعمویم دست بردارید!)

شوی گرانمایه‌ام را رها کنید!

به خدای سوگند اگر دست از شرارت خویش برندارید، سرم را برهنه خواهم ساخت و پیراهن پدرم، پیامبر را بر سر خواهم نهاد و بر شما تجاوزکاران نفرین خواهم نمود.

و به روایت دیگری فرمود:

به خدایی که پیامبر را به حق به رسالت برانگیخت! اگر از امیرمؤمنان دست برندارید، گیسوانم را پریشان ساخته و پیراهن پیامبر را بر روی سر می‌نهم و آنگاه از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آورم.

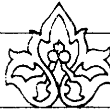
شمایان بدانید که نه ناقهٔ «صالح» پیامبر ـ که نشانی از نشانه‌های قدرت خدا و معجزهٔ پیامبرش بود ـ در بارگاه خدا از من گرامی‌تر است و نه بچه‌اش از فرزندان من.(۱)

در روایت «عیاشی» در این مورد آمده است که:

دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» در آن شرایط بحرانی، سردمدار آن جریان را شهامتمندانه مخاطب ساخت و فرمود: هان ای ابوبکر! آیا بر این اندیشه‌ای که فرزندانم را از نعمت وجود پدر محروم سازی و مرا به سوک همسرم بنشانی؟

---

۱ ـ احتجاج طبرسی و تاریخ یعقوبی



به خدای سوگند اگر از او دست بر نداری، گیسوانم را پریشان ساخته و گریبان را چاک خواهم زد و برکنار مرقد منوّر پدرم خواهم رفت و از ستم و بیداد شما به بارگاه خدا فریاد خواهم کشید!»

و از پی آن دست دو فرزند دلبندش «حسن» و «حسین» را گرفت و از مسجد به قصد تربت پاک پیامبر حرکت کرد.

و نیز در روایت دیگری بدینگونه آمده است که آن حضرت خطاب به ابوبکر فرمود: هان ای ابابکر! مرا با تو چه کار؟

می‌خواهی نعمت پدر را از فرزندانم بگیری و مرا در سوگ شوی گرانقدرم بنشانی؟ به خدای سوگند اگر زشت نبود گیسوانم را پریشان ساخته و از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آوردم.

در این هنگام یکی از میان آن جمعیّت به «ابوبکر» گفت: با این کارت می‌خواهی چه کنی؟ آیا بر آنی که عذاب خدا را بر این امّت فرود آوری؟

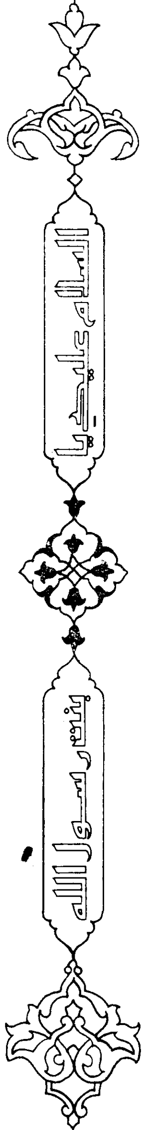
امیرمؤمنان رو به سلمان کرد و فرمود: «سلمان»! دخت فرزانهٔ پیامبر را دریاب...

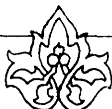
«سلمان» به دستور امیرمؤمنان خود را به «فاطمه» رسانید و گفت:

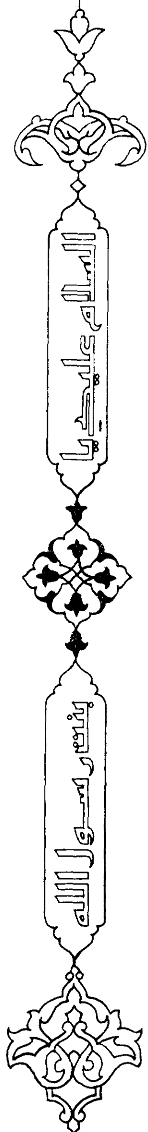
ای دختر محمّد صلی الله علیه و آله خدای پرمهر پدر گرانقدرت را پیام آور مهر ومحبّت برای جهانیان برگزید، برگرد!

بانوی سرفراز گیتی فرمود: «سلمان»! مگر نمی‌بینی که می‌خواهند امیرمؤمنان را به شهادت برسانند؟ من دیگر جام شکیبایی‌ام لبریز گردیده و نمی‌توانم شکیبایی پیشه سازم، بگذار بسوی مرقد منوّر پدرم پیامبر بروم و موی خویش را پریشان ساخته و گریبان چاک زنم و به بارگاه خدا ناله سر دهم.

سلمان گفت: می‌ترسم مدینه فرو رود و امیرمؤمنان مرا بسوی شما فرستاده است تا از تصمیم خویش بازایستاده و به خانه برگردید.







فاطمه فرمود:

اینک که چنین است به خانه بازمی‌گردم و شکیبایی پیشه می‌سازم و ضمن گوش سپردن به سخن امیرمؤمنان، فرمان او را به جان می‌خرم.

**«اذَن ارجع و اصبر، و اسمع له و أُطیع.»**[1]

یکی از نویسندگان در این مورد می‌نویسد:

امیرمؤمنان با شتاب خود را به فاطمه رساند و هنگامی که به او رسید، دخت پیامبر شانه‌های علی را بوسه‌باران ساخت و با چشمانی اشکبار گفت: جان فاطمه به قربانت و روح و جانم سپر بلاهای تو باد، ای اباالحسن! من همواره با تو خواهم بود و تو را تنها نخواهم گذاشت. اگر در امنیّت و سلامت باشی، با تو خواهم زیست و اگر برای دین خدا و بندگان او تو را به رنج و فشار افکنند، باز هم با تو خواهم بود.

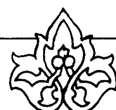
**«روحی لروحك الفداء، و نفسی لنفسك الوقاء، یا ابا الحسن ان کنتَ فی خیر کنتُ معك، و ان کنتَ فی شرّ کنتُ معك.»**

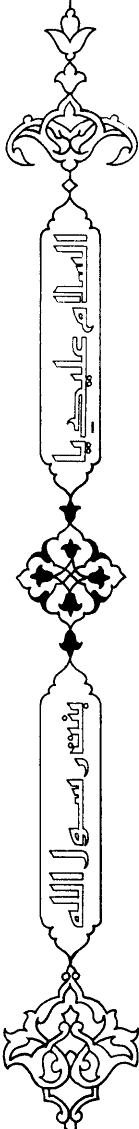
کوتاه سخن اینکه دخت گرانمایهٔ پیامبر فاطمه علیها السلام تاشوی گرانقدرش را از خطر نرهانید و از چنگال آن گروه تجاوزکار و حق‌ستیز نجات نداد، به خانه بازنگشت.

سرانجام تجاوزکاران با همهٔ شرارت و حق‌کشی و خشونت تا روزی که آن بـانوی بانوان گیتی در سرای علی علیه السلام بود نتوانستند از آن حضرت بیعت بگیرند.

---

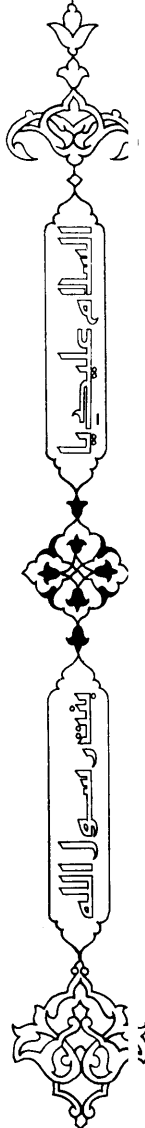
۱ ـ بیت الاحزان، ص ۸۷






## بخش دهم

# ۱ ـ ماجرای غم‌انگیز فدک



## ۱ ـ ماجرای غم‌انگیز فدک

شایسته‌ترین و بهترین سخنی که می‌توان بوسیلهٔ آن این بحث را آغاز نمود و پروندهٔ این موضوع را گشود، سخن آفریدگار هستی است که سخنی به درستی و استواری و شایستگی آن هرگز نشاید.

در این مورد خدای جهان‌آفرین در قرآن می‌فرماید:

**«فآت ذالقربی حقّه و المسکین و ابن السّبیل ذلك خیرٌ للذین یریدون وجه اللّه و اولئك هم المفلحون.»**[۱]

«حق خویشاوند و بینوا و در راه‌مانده را بده. این برای کسانی که خشنودی خدا را می‌جویند بهتر است و اینان خود رستگارانند.

در این آیهٔ شریفه همانگونه که خود می‌نگرید خدا به پیام‌آور برگزیده‌اش محمّد صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که: حق نزدیکان خویش را به آنان بدهد.

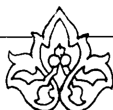
اینک نخست باید دید نزدیکان پیامبر یا خویشاوندان او کیانند؟

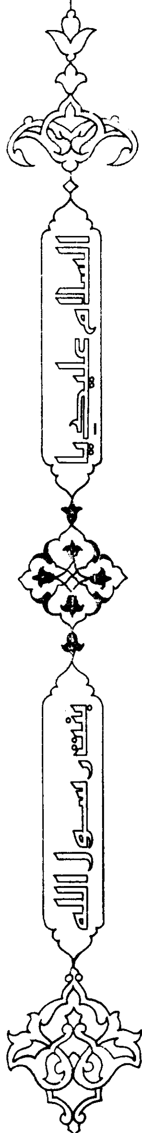
و آنگاه باید دریافت که «حقّ» شایسته و بایسته آنان چیست؟

ما در هنگامهٔ بحث از «آیه قربی» یا «مودّة» ضمن دلیلهایی استوار، روشن ساختیم

---

۱ ـ سوره ۳۰، آیه ۳۸





که منظور از نزدیکان پیامبر در قرآن شریف و این گونه آیات، عبارتند از:

علی و فاطمه و حسن و حسین.

با این بیان پیام صریح و روشن قرآن این می‌شود که: هان ای پیامبر خدا! حقوق این شخصیّت‌های والا و ارجمند را که نزدیکترین کسان تو هستند، ادا کن.

در این مورد از «ابوسعید خدری» و دیگر بزرگان آورده‌اند که: با فرود این آیه شریفه بر پیامبر نور، آن حضرت دخت سرفرازش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به او بخشید و پس از بخشش، بی‌درنگ اختیار آن را به او وانهاد تا خودش در آن تصرّف کند.

این واقعیّت را علاوه بر روایت فوق از دو امام نور حضرت باقر و صادق نیز روایت کرده‌اند و به همین جهت این حقیقت در میان دانشمندان و بزرگان مذهب اهل بیت، حقیقت مشهور و شناخته شده‌ای است.

## محدّثان اهل سنّت

علاوه بر محدّثان و دانشمندان شیعه بسیاری از دانشمندان و محدّثان اهل سنّت نیز این روایت را از راه های گوناگون، روایت نموده،و بر درستی آن گواهی کرده‌اند.

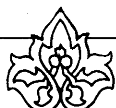
برای نمونه:

۱ ـ در کتاب «کنزالعمّال» و در «مختصر کنزالعمّال» که در حاشیه «مسند احمل بن حنبل» چاپ شده در ضمن عنوان صلهٔ رحم از کتاب «اخلاق» از «ابوسعید خدری» آورده است که:

هنگامی که آیهٔ شریفه «وآت ذالقربی حقّه...» فرود آمد، پیامبر خطاب به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها السلام فرمود: **یا فاطمة لك فدك!**

فاطمه جان! «فدک» از این پس از آن تو خواهد بود.

۲ ـ و نیز «حاکم» در تاریخ خود،

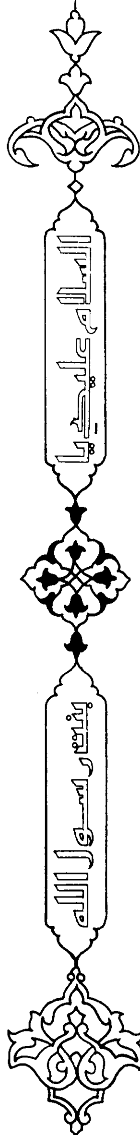


و «سیوطی» در تفسیر خویش «الدّر المنثور» آورده‌اند که:

«بزّاز»، «ابویعلی»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از «ابوسعید خدری» آورده‌اند که: هنگامی که این آیه شریفه فرود آمد که: «و آت ذالقربی حقّه»، پیشوای بزرگ توحید دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به فرمان خدا به او بخشید.

۳ ـ و نیز «ابن ابی الحدید» درکتاب خویش «شرح نهج‌البلاغه» آورده است که:

این روایت، جز از راه «ابوسعید خدری» که صاحب کتاب آورده است، از را ههای گوناگون و چهره‌های مختلف دیگری روایت شده است که وقتی آیه شریفهٔ **«و آت ذالقربی حقّه»**، بر قلب پاک پیامبر فرود آمد آن حضرت «فاطمه» را فراخواند و «فدک» را به او بخشید.



**«فدک» چیست؟**

پس از تعمّق در آیهٔ شریفه و دریافت پیام آن، اینک باید «فدک» را شناخت و دید که «فدک» چیست و کجاست و مرزهای آن کدامست؟

در بحث از «فدک» باید به نکات چندگانه زیر به شایستگی نگریست تا واقعیّت مطلب روشن گردد.

۱ ـ فدک چیست؟

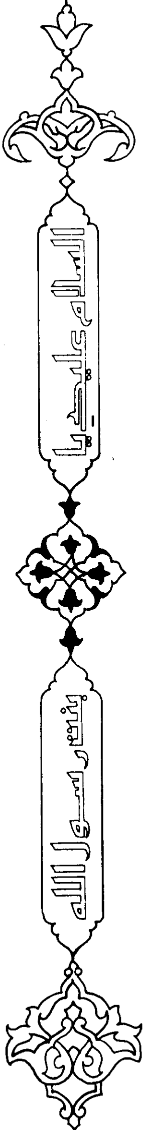
۲ ـ آیا «فدک» ویژهٔ پیامبر گرامی بوده، یا از اموال امّت است؟

۳ ـ آیا براستی پیامبر خودش «فدک» را به دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بخشید یا چنین بخششی درکار نبوده است؟

۴ ـ آیا پیامبر چیزی به عنوان «ارث» بر جای می‌گذارد یا نه؟

۵ ـ آیا دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها السلام در حیات پدرش پیشوای بزرگ توحید فدک را در اختیار گرفت و در آن تصرّف نمود یا نه؟

اینک بررسی فشرده هر کدام ازاین عناوین پنجگانه:




## ۱ ـ واژهٔ «فدک»

واژه شناسان در مورد واژه «فدک» دارای دیدگاه‌های مختلفی هستند. برای نمونه:

«قاموس» بر این باور است که: «فدک» قریه‌ای است که در منطقهٔ «خیبر» قرار دارد.

«مصباح» می‌گوید: «فدک» شهری است در «حجاز» که فاصله‌اش تا «مدینه» دوروز راه است و تا «خیبر» فاصله‌اش کمتر از یک منزل راه می‌باشد و از بهره‌های مادّی خدا به پیامبر است.

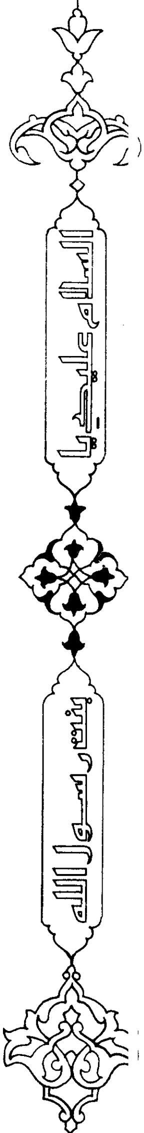
«حموی» در «معجم البلدان» در مورد «فدک» می‌گوید:

«فدک»... عبارت از قریه‌ای در «حجاز» می‌باشد که فاصلهٔ آن تا مدینه دو یا به بیان برخی سه روز راه است و خدا آن را به سال هفتم از هجرت از راه صلح شرافتمندانه‌ای که پیش آمد،به پیامبر خویش ارزانی داشت.

این رویداد بدینصورت پدید آمد که پیامبر گرامی هنگامی که وارد منطقهٔ «خیبر» گردید وهمه دژهای آن، جز سه دژ را پیروزمندانه گشود و در اختیار گرفت، حلقهٔ محاصره را بر آن سه دژ تنگ‌تر ساخت بگونه‌ای که کار بر پیمان شکنان تجاوزکار سخت شد و پیکی بسوی پیامبر گسیل داشتند که اجازه دهد آنان از آنجا کوچ و به سلامت از حلقهٔ محاصره خارج گردند.

پیشوای بشردوست اسلام با درخواست آنان موافقت کرد و آنان پس از اطمینان به مهر و بزگواری آن حضرت پیک دیگری گسیل داشتند که حاضرند در برابر گذشت و انساندوستی پیامبر ثروت‌ها ومیوه‌ها، باغها و بوستانهای خویش را بصورت یک دوّم با پیامبر تقسیم و مصالحه کنند و از این راه صلح و سازشی پدید آید و پیامبر با تقاضای آنان موافقت فرمود.

با این بیان «فدک» از آن بخش از زمینهایی است که بدون پیکار و درگیری مسلّحانه به پیامبر واگذار شده و بر این اساس تنها از آن، آن حضرت است.



## ۲ ـ آیا «فدک» ویژهٔ پیامبر است؟

دوّمین بحث در این مورد این است که چگونه فدک ویژهٔ شخص پیامبر گرامی است و دلیل این اختصاص چیست؟

در این مورد قرآن می‌فرماید: **و ما أفاء اللّه علی رسوله منهم فما أوجفتم علیه من خیل و لارکاب، و لکنّ اللّه یسلّط رسله علی من یشاء و اللّه علی کل شیء قدیر، ما افاء اللّه علی رسوله من أهل القری فللّه و للرسول و لذی القربیٰ...**[۱]

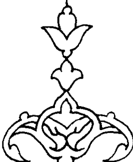
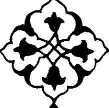
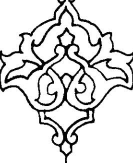
«آنچه خدا از دارایی آنان به پیامبرش به غنیمت داد، آنگونه نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخت آورده باشید و با پیکار مسلّحانه گرفته باشید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس بخواهد چیره می‌سازد و خدا بر هر چیزی تواناست.

آن غنایمی که خداوند از مردم آن قریه‌ها نصیب پیامبرش فرموده است، از آن خدا و پیامبر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است تا میان توانگرانتان دست به دست نگردد...»

آیه شریفه نشانگر این است که: آنچه خداوند از دارایی و زمین‌ها و بوستانهای یهودیان پیمان‌شکن و تجاوزکار ـ که به کیفر رفتار ظالمانه و زشت خویش رانده شدند ـ نصیب پیامبر خویش ساخت، همه املاک و ثروتهایی بود که مسلمانان در راه آنها نه رکاب کشیدند و پیکار کردند و نه به جنگ پرداختند، بلکه خدای جهان‌آفرین با افکندن دلهره ووحشت بر دلهای «یهود»، پیامبر حق و عدالت را پیروز ساخته و املاک و ثروت‌های «بنی نضیر» را ویژه آن حضرت نمود تا بوسیلهٔ آن هر آنچه را به صلاح جامعه و دین یافت، انجام دهد. با این بیان این املاک و ثروت‌ها از آن بخش و آن نوع غنایمی نبود که میان رزمندگان تقسیم می‌گردد...

---

۱ ـ سوره ۵۹، آیه ۶

«طبرسی» از «ابن عبّاس» آورده است که:

آیه شریفه «ما افاء اللّه علی رسوله...» در مورد دارایی‌های کافران «قریه‌ها» فرود آمده است که منظور «بنی قریظه» و «بنی نضیر» می‌باشند که در «مدینه» ساکن بودند و «فدک» تا مدینه حدود سه میل راه بود و «خیبر» و قریه‌های «عرینه» و «ینبع» را خداوند ویژهٔ پیام‌آور بزرگ خویش قرار داد تا هرگونه که مصلحت دید در مورد آنها رفتار کند و آنگاه که برخی این سؤال را طرح کردند که چرا پیامبر اینها را در میان مردم تقسیم نکرد؟ آیه مورد اشاره فرود آمد و خاطرنشان ساخت که اینها حقّ ویژهٔ پیامبر است.

## ۳ـ آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟

در صفحات پیش سخن «حموی» در «معجم البلدان» در مورد «فدک» از نظر شما خوانندهٔ حقجو، گذشت وبه یاد دارید که او «فدک» را از زمینهایی عنوان ساخته است که با جهاد مسلّحانه آزاد نشده بلکه با صلح و مصالحه به پیامبر واگذارگشته و از حقوق ویژهٔ پیامبر خداست.

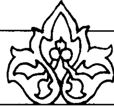
و نیز این نکتهٔ مهم از نظرتان گذشت که محدّثان و مفسّران در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «فات ذالقربی حقّه...» تصریح نموده‌اند که پیامبر به دستور خدا در این آیهٔ شریفه، دخت فرزانه‌اش فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به او واگذار نمود.

اینک پس از یادآوری دگربارهٔ این دو نکته دقیق در این مورد، برای تأکید بیشتر بر این موضوع به دلایل بیشتری نظر می‌افکنیم.

### برای نمونه

«ابن حجر» درکتاب خویش «الصّواعق المحرقة» و «سمهودی» در «تاریخ المدینه» آورده‌اند که:

«عمر» در مورد آیهٔ شریفهٔ «و ما افاء اللّه علی رسوله منهم فما اوجفتم...» گفت:



من دربارهٔ آیهٔ شریفه سخنی دارم که برایتان بگویم: خداوند در این آیهٔ مبارکه حق ویژه‌ای برای پیامبرش قرار داد که آن را برای کسی جز او قرار نداده است آن حق این است که می‌فرماید:

**و ما افاء اللّه علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب و لکن اللّه یسلّط رسله علی من یشاء...**

و با این بیان این ثروت‌ها و سرزمین‌ها از آن پیامبر است تا برای پیشرفت دین و دنیای جامعه و تأمین آیندهٔ آنها به هرگونه‌ای که صلاح دید عمل کند.

## ۴ ـ آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می گذارد؟

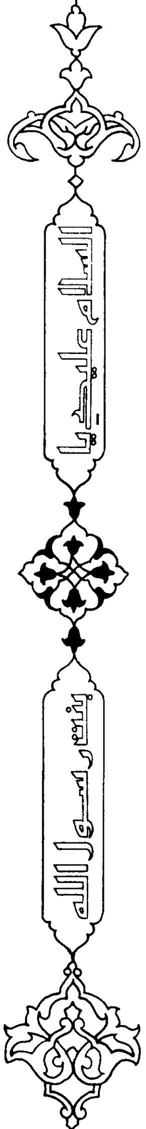
بر این اساس از همهٔ آیات و روایات در این مورد این واقعیّت دریافت می‌گردد که «فدک» بطور خالص و کامل از آن پیامبر است و آن حضرت نیز به فرمان خدا در آیهٔ شریفهٔ «**فات ذالقربی حقّه...**» آن را به بانوی بانوان فاطمه عليها السلام بخشیده است.

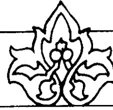
و بدینگونه پاسخ سوّمین سؤال دریافت می‌گردد که: آری پیامبر «فدک» را در زمان حیات خویش، به عنوان هدیه به دخت ارجمندش بخشیده است.

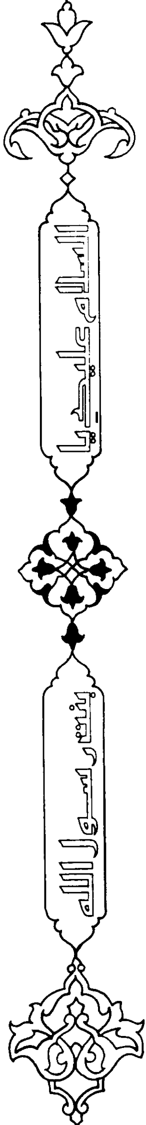
و پاسخ پرسش چهارم نیز که آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌نهد؟ از دو خطبهٔ پرمحتوا و درس‌آموز و روشنگرانهٔ فاطمه عليها السلام، دریافت می‌گردد. بویژه که در برابر دستگاه غاصب به قرآن و سنّت استدلال می‌کند و همه را در برابر باران دلایل محکوم می‌سازد که خواهد آمد.

## ۵ ـ فدک در دست او

از جمع‌بندی تصریحات مورّخان و مفسّران و محدّثان این واقعیّت به روشنی دریافت می‌گردد که دخت فرزانهٔ پیامبر پس از اینکه پدرش به دستور خدا «فدک» را به او بخشید، اختیار آن را به دست گرفت و در آن تصرّف کرد و زمان حیات پیامبر «فدک»







در دست بانوی بانوان بوده است.

امیرمؤمنان در این مورد در نامه‌اش به یکی از فرمانداران دولت عادلانهٔ خویش می‌نویسد:

**بلی کانت فی ایدینا فدك من کلّ ما اظلّته السّماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین ونعم الحکم اللّه.**(۱)

آری، از تمامی آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر کریمانه از آن گذشتند و سخاوتمندانه آن را بخشیدند. و راستی که خدا نیکو داوری است.

«ابن حجر» در «الصواعق المحرقه» باب دوّم در این مورد آورده است که:

ابوبکر فدک را از دست فاطمه علیها السلام خارج ساخت.

به عبارت دیگر معنای این جمله این است که: «فدک» در زمان پیامبر در اختیار دخت فرزانه‌اش فاطمه بود که «ابوبکر» پس از انحصار قدرت و امکانات جامعه، آن را نیز از دست او درآورد.

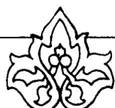
علاّمه مجلسی به نقل از «الخرائج» آورده است که:

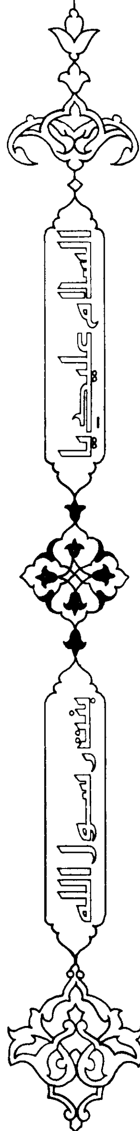
پیامبر گرامی هنگامی که پس از بدست گرفتن اختیار «فدک» و سیطره بر آن، وارد مدینه شد به خانهٔ فاطمه رفت و ضمن دیدار با او فرمود:

«دخترم! خدای جهان‌آفرین فدک را بهره پدر تو ساخته، و آن را حقّ ویژهٔ وی قرار داده است. از اینرو «فدک» از آن من خواهد بود و کسی را در آن بهره‌ای نیست و من به فرمان خدا در مورد آن هر گونه که بخواهم می‌توانم عمل کنم. از آنجایی که مام گرانمایه‌ات «خدیجه» بر عهدهٔ من مهریه‌ای داشت بر این اساس «فدک» را به تو و به فرزندانت واگذار می‌کنم.

---

۱ ـ نهج‌البلاغة، نامه ۴۵





پس از این بیان، پیامبر خدا قطعه پوستی را خواست و به امیرمؤمنان فرمود: بنویس که «فدک» هدیهٔ خدا به «فاطمه» است.

پس از نگارش امیرمؤمنان پیشوای بزرگ توحید دستور داد که وی و غلام پیامبر و «امّ ایمن» به عنوان گواهان تنظیم این سند الهی، آن را امضاء نمایند و آنان نیز گواهی کردند.

پس از رحلت جانسوز پیامبر هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه قدرت تکیه زد، دهمین روز حکومت او بود که پس از احساس قدرت، پیکی را بسوی «فدک» گسیل داشت و به او دستور داد که وکیل دخت فرزانهٔ پیامبر را از «فدک» بیرون کند و آنجا را مصادره نماید، و او نیز همانگونه که دستور یافته بود رفتار نمود.

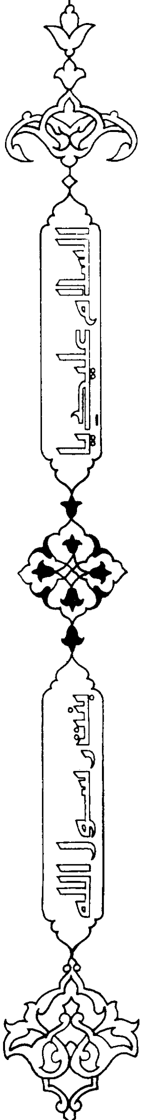
## دلایل سه گانه در پرونده «فدک»

واقعیّت این است که با تعمّق در انبوه اسناد و مدارک خدشه‌ناپذیر روشن می‌شود که «فدک» به سه دلیل از آن بانوی بانوان بود و مصادرهٔ آن کار غاصبا نه و زورمدارانه و به انگیزهٔ سیاسی بوده است.

این دلایل و جهات سه گانه عبارتند از:

### ۱ ـ اصل «ید» یا در اختیار داشتن

نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه علیها السلام بود این است که فدک از حیات پیامبر در دست او بود و آن حضرت هر گونه که صلاح می‌دید در آن تصرّف می‌کرد و بر آن وکیل و نماینده و کارگزار می‌گماشت. از این رو خارج ساختن آن از دست مالک و صاحب آن جز با دلیل و مدرک و بیّنه محکم و قانع‌کننده، کاری روا و عادلانه و درست نبود. مگر پیامبر گرامی نفرمود: «**البیّنة علی المدّعی، و الیمین علی من انکر.**»



اقامهٔ دلیل و برهان بر عهدهٔ ادعا کننده است و کسی که بر ضد او ادعایی صورت می‌گیرد در صورت انکار باید سوگند یاد کند که ادّعا بی‌اساس است.

با این بیان،بر اساس همین واقعیّت روشن که فدک در اختیار فاطمه علیهاالسلام و در تصرّف او بود، به نوعی نشانگر مالکیّت اوست ونیازی به اقامهٔ «بیّنه نداشت و دستگاه‌مصادره‌کننده‌می بایست بادلیل وبرهان حقّانیّت‌ادّعای خویش را اثبات نماید نه اینکه از آن حضرت بیّنه بخواهد و کارشکنی و بهانه‌تراشی کند و زورمداری را جایگزین قانون نماید، این نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه بود.

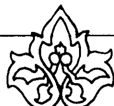
## ۲ ـ هدیه و بخشش پیامبر

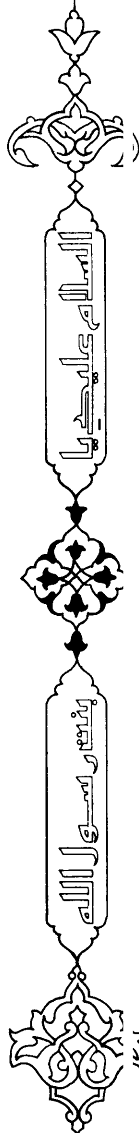
راه دیگر بر حقانیّت موضع دخت سرفراز پیامبر و مالکیّت او این بود که پیامبر فدک را به عنوان هدیه به «فاطمه» بخشید و آن حضرت از راه هدیه یا بخشش پیامبر خدا مالک فدک شد. و دست درازی دیگران به آن با هر دستاویزی،کاری ظالمانه و غاصبانه است.

## ۳ ـ از راه ارث

و سوّمین راه بر حقّانیت بانوی بانوان این است که «فدک» به صراحت قرآن، حق ویژه و بهرهٔ اختصاصی پیامبر است و روشن است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانهٔ او، وارث آن حضرت است و بطور طبیعی آن را به ارث می‌برد. امّا گروه حاکم با هر دلیل و راه مسلّم و درستی مخالفت ورزیدند و بی‌هیچ دلیل و مدرکی ملک اورا مصادره نمودند و آنگاه بر خلاف آیین دادرسی اسلام از فاطمه علیهاالسلام خواستند تا دلیل و گواه بیاورد و نیز اصل قطعی و روشن «ارث» را بدینصورت انکار نمودند که از پیامبران نمی‌توان ارث برد و آنان چیزی به ارث نمی‌نهند.

روشن است که فاطمه علیهاالسلام از جهات سه‌گانه‌ای که از نظر شما خوانندهٔ گرامی





گذشت می‌توانست حقوق پایمال شدهٔ خویش را بخواهد و بر همین اساس هم بود که آن بانوی ستم‌ستیز و حق‌طلب، شهامتمندانه گام به میدان حق‌طلبانه نهاد و حقوق خویش را مطالبه نمود.

نخست ملک مصادره شدهٔ خویش را با این عنوان که هدیه پیامبر به اوست مطالبه کرد و از پی آن بر اساس قانون ارث به احیاء حقوق خویش پرداخت.

این نکته را «حلبی» در سیرهٔ خویش به صراحت ترسیم کرده است که:فاطمه عليها‌السلام پس از رحلت جانسوز پیامبر و مصادرهٔ «فدک» از سوی حکومت، نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: **انّ فدك نحلة ابى، اعطانيها حال حياته.**

«فدک» بی هیچ تردیدی هدیه پدرگرانقدرم به من می‌باشد و آن را در زمان حیات ظاهری‌اش به من بخشیده است.

ابوبکر این حقیقت روشن را انکار کرد و گفت: **اريد بذلك شهوداً...**

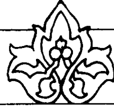
من بر این واقعیّت گواه می‌خواهم.

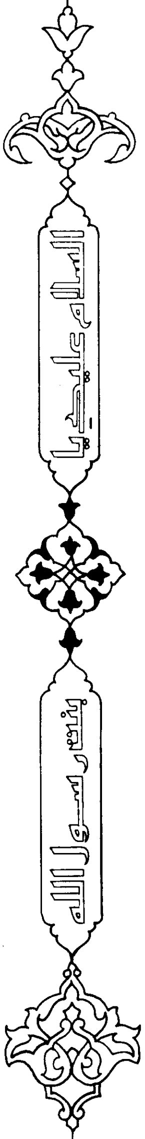
فاطمه عليها‌السلام که بر خلاف آیین دادرسی اسلامی از او گواه می‌خواستند، نویسنده و شاهد نامهٔ پیامبر، علی عليه‌السلام را نزد «ابوبکر» برد و امیرمؤمنان بر این حقیقت گواهی داد، امّا «ابوبکر» گواه دیگری طلبید و «ام ایمن» گواه دیگر تنظیم نامهٔ پیامبر حضور یافت و بر حقانیّت موضع فاطمه گواهی داد امّا «ابوبکر» گفت: **أبرجلٍ و امرأة تستحقينها؟؟**

آیا شما فکر می‌کنی که با گواهی یک مرد و یک زن در خور این حق می‌شوی که «فدک» را به تو بازگردانیم؟

«طبرسی» در کتاب خویش در این مورد می‌نویسد:فاطمه عليها‌السلام نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: **لم تمنعني ميراثى من ابى رسول اللّه؟ و اخرجت وكيلى من فدك و قد جعلها لى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله بامراللّه تعالى؟**

چرا مرا از ارث پدری خویش بازداشته و وکیل مرا از «فدک» بیرون رانده‌ای، در حالی که پیامبر گرانقدر آن را به فرمان خدا به من واگذار نمود؟





ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بر این سخن بیاور تا در آنچه صورت گرفته است دگرباره تصمیم بگیرم و حکم مصادره را باطل اعلان کنم.

پس از این سخن «امّ ایمن» آمد و گفت: ای «ابوبکر»! من پیش از آنکه سخن پیامبر را در مورد خویشتن یادآوری کنم و دیدگاه شما را در مورد آن نشنوم، گواهی نخواهم داد. آنگاه افزود: «ابوبکر»! تو را به خدای سوگند که آیا این سخن پیامبر در مورد مرا شنیده‌ای و می‌دانی که فرمود: «امّ ایمن بانویی از بانوان بهشت است؟»

«ابوبکر» پاسخ داد: چرا، می‌دانم درست است.

«امّ ایمن» گفت: اینک من گواهی می‌دهم که خدای جهان‌آفرین به پیامبر خویش وحی فرمود که: **فأت ذالقربی حقه**... و پیامبر نیز در انجام فرمان خدا، فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به دستور خدا به او بخشید.

پس از او امیرمؤمنان نیز نزد «ابوبکر» آمد و همینگونه گواهی داد.

از این رو «ابوبکر» بناگزیر نامه‌ای نوشت و با لغو حکم مصادره، فدک را به فاطمه علیهاالسلام بازگردانید و نامه را به آن حضرت داد.

هنوز «فاطمه» از نزد ابوبکر نرفته بود که «عمر» وارد شد و با دیدن نامه، از «ابوبکر» پرسید که چه نوشته است؟

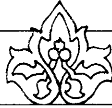
«ابوبکر» پاسخ داد: «فاطمه» بر این مطلب پای می‌فشارد که «فدک» از آنِ اوست و پیامبر آن را به دستور خدا به او بخشیده است. «علی» و «امّ ایمن» نیز بر خواستهٔ او گواهی کرده‌اند و من بناگزیر نامه‌ای در حقّانیّت موضع او نوشته و به او داده‌ام.

«عمر» گام به پیش نهاد و نامه را برگرفت و در برابر دیدگان همه به نامهٔ خلیفه آب دهان افکند و آن را پاره پاره کرد.(۱)

«ابوبکر» به او چیزی نگفت و دخت فرزانهٔ پیامبر با حالت گریه از آنجا خارج شد.

---

۱ - سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱



در «سیرهٔ حلبی» در این مورد آمده است که:«عمر» نامه «ابوبکر» را گرفت و آن را پاره کرد.

از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود:بانوی نمونهٔ اسلام به پیشنهاد امیرمؤمنان نزد ابوبکر رفت و فرمود: تو بر جایگاه رفیع پدرم پیامبر نشته و مدّعی جانشینی او هستی. اگر «فدک» از آن خودت هم بود و من آن را از تو می‌خواستم، بر تو لازم بود آن را به من بازگردانی، آیا اینگونه نیست؟

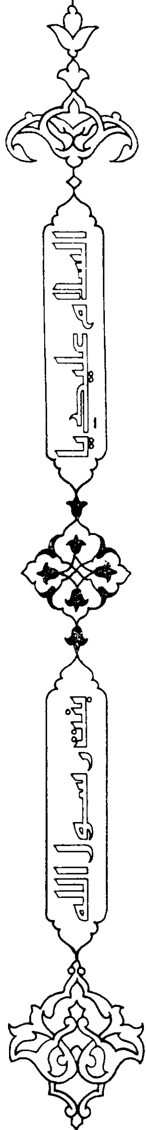
ابوبکر پاسخ داد: چرا درست می‌گویی. و آنگاه حکم برگردانیدن «فدک» را نوشت و به فاطمه تقدیم داشت.

آن حضرت نامه را در دست داشت که بسوی خانه بازگشت. عمر در میان راه به او برخورد و از نامه پرسید؟

حضرت فرمود: نامه‌ای است که ابوبکر در مورد بازگشت «فدک» نوشته است.

عمر نامه را خواست و آن حضرت از تسلیم آن خودداری کرد امّا او ضمن نواختن بر سینهٔ فاطمه و زدن سیلی بر چهره‌اش، نامه را گرفت و پاره کرد.(۱)

دخت سرافراز پیامبر فرمود سند مرا پاره نمودی، خدای به کیفر بیدادت، شکمت را پاره کند.(۲)



## مناظره‌ای تند میان امیرمؤمنان و ابوبکر

بار دیگر به بیان «طبرسی» بازمی‌گردیم که می‌نویسد:

پس از برخورد عمر با نامهٔ «ابی‌بکر» و بیرون آمدن فاطمه علیها السلام به حالت گریه

---

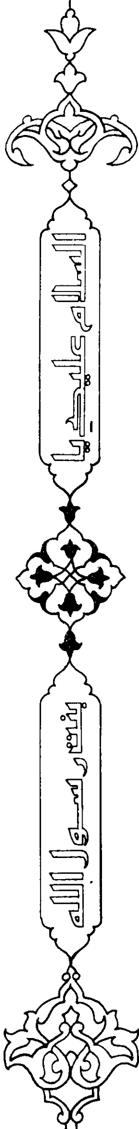
۱ ـ الشّافی، ص ۲۳۶

تلخیص الشّافی، ص ۴۸

لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸

میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹

۲ ـ وفاة الصدیقه الزهراء، ص ۷۸



و اعتراض از نزد آنان، امیرمؤمنان از پی «ابوبکر» به مسجد رفت و همانگونه که در حلقهٔ گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، به او فرمود: چرا فاطمه را از ارث پدری‌اش بازمی‌داری در حالی که دخت یگانهٔ پیامبر علاوه بر قانون ارث، آن را در زمان پیامبر و به دستور او تصرّف کرد و بدینصورت مالک آن گردید؟

«ابوبکر» پاسخ داد: «فدک» از غنایم اسلامی است و از آن همهٔ مسلمانان است. اگر «فاطمه» گواهانی بیاورد که پیامبر آن را به او بخشیده و از حقوق ویژهٔ او ساخته است، من آن را به او بازمی‌گردانم در غیر این صورت در آن هیچ حقّی نخواهد داشت.

امیرمؤمنان فرمود: **تحکم بیننا بخلاف حکم اللّٰه فی المسلمین؟**

«آیا در مورد ما خاندان وحی و رسالت، جز، طبق قانون خدا و مقرّرات اسلامی که در جامعه جاری است، داوری می‌کنی؟

«ابوبکر» پاسخ داد: نه...

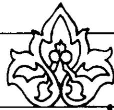
امیرمؤمنان فرمود: اگر در دست مسلمانی چیزی باشد و من آن را بخواهم و مدّعی گردم که از آنِ من است، شما ازکدام طرف گواه می‌خواهی؟

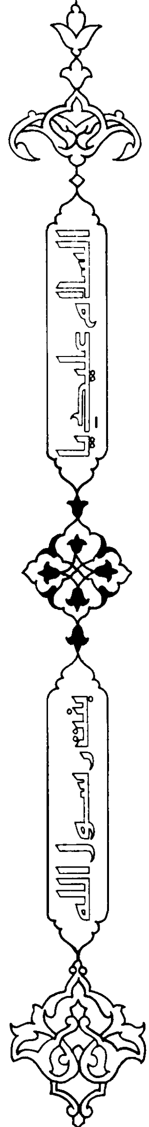
«ابوبکر» پاسخ داد: از شما گواهی می‌خواهم که مدّعی هستی.

امیرمؤمنان فرمود: با این بیان فاطمه چه گناهی داشت که با وجود در اختیار داشتن «فدک» از زمان پیامبر تاکنون، حق او را برده‌اید و اینک بر خلاف آیین دادرسی اسلامی از او که مالک «فدک» می‌باشد گواه می‌خواهی و از کسانی که مدّعی آن هستند گواه نمی‌خواهی...؟

«ابوبکر» که در برابر این منطق محکم پاسخی نداشت پس از اندکی سکوت گفت:

هان ای فرزند ابوطالب! بس کن که ما توان ایستادگی در برابر منطق و استدلال تو را نداریم. تنها این را می‌دانم که اگر شما گواهانی عادل و مورد قبول ما بیاورید، می‌پذیرم. در غیر این صورت «فدک» از غنائم اسلامی محسوب می‌شود و از آن مسلمانان، و تو و «فاطمه» دخت پیامبر در آن حقّی نخواهید داشت.






امیرمؤمنان فرمود: **یا ابابکر تقرأُ کتاب اللّه؟**

آیا کتاب خدا، قرآن را می‌خوانی؟

پاسخ داد: آری

فرمود: این آیهٔ شریفه در مورد چه کسانی فرود آمده است که می‌فرماید:

**«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً.»**

آیا این آیهٔ شریفه دربارهٔ ما خاندان وحی و رسالت فرود آمده است یا دیگران؟

ابوبکر پاسخ داد: دربارهٔ شما فرود آمده است.

فرمود: بر این اساس اگر برخی گواهی دهند که دخت‌آزادهٔ پیامبر «فاطمه»، به کار ناپسندی نزدیک شده است، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟

«ابوبکر» گفت: بسان دیگر بانوان مسلمان...

فرمود: در آن صورت کفر ورزیده‌ای.

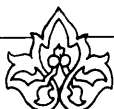
پرسید: چرا؟

فرمود: بدان جهت که گواهی آفریدگار هستی بر پاکی و پاکیزگی او و از همهٔ زشتی‌ها و پلیدی‌ها را وانهاده و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را در مورد دخت پیامبر پذیرفته‌ای. همینگونه که اینک فرمان خدا و پیام‌آور او دربارهٔ «فدک» را که به «فاطمه» بخشیده است وانهاده و چنین می‌پنداری که آن جزء غنایم و اموال عمومی است. در حالی که پیامبر فرمود: بر مدّعی‌است که اقامهٔ دلیل و گواه نماید و بر عهدهٔ انکارکننده ادّعا، تنها سوگند خواهد بود.

به بیان «طبرسی» درست در اینجا بود که مردم به «بگو، مگو» پرداختند و برخی دیگری را سرزنش کردند و گفتند: به خدای سوگند که امیرمؤمنان درست می‌گوید.

علاّمه حلّی در «کشکول» خود به نقل از «مفضل» از ششمین امام نور روایتی آورده است که به دلیل سودمند بودن آن بطور فشرده ترسیم می‌گردد.

این روایت اینگونه است: هنگامی که «ابوبکر» بر اریکهٔ قدرت تکیه زد پیکی به میان



مردم گسیل داشت تا همه جا ندا سر دهد که: هان ای مردم! هرکس از پیامبر خدا وامی می‌خواهد یا آن حضرت به او پیمان و تعهدّی سپرده است، بیاید تا من وام آن حضرت را ادا، و به وعده‌اش وفاکنم. دو تن از مسلمانان سرشناس به نامهای «جابر» و «جریر» نزد او آمدند و هرکدام ادعایی را طرح نمودند که پیامبر به آنان چنین وعده داده است و «ابوبکر» بی‌درنگ و بدون هیچ طلب مدرک و گواهی ادعای آنان را پذیرفت و خواستهٔ آنان را اداکرد.

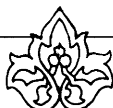
از پی آن دو، دخت یگانهٔ پیامبر نزد «ابوبکر» آمد و از او «فدک» و خمس وغنائم را مطالبه نمود، امّا «ابوبکر» به آن حضرت فرمود: گواه بیاور تا خواسته‌ات را پذیرا گردم.

فاطمه علیهاالسلام به قرآن و آیات آن استدلال کرد و افزود: شما ادعاهای «جابر» و «جریر بن عبداللّه» را بی‌آنکه از آنان گواه و دلیل بخواهی مورد تصدیق قرار دادی امّا گواهی صریح کتاب خدا را در مورد من نمی‌پذیری این تفاوت چرا؟

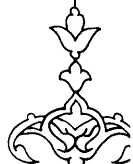
سرانجام پس از گفتگو «ابوبکر» گواه خواست و فاطمه، امیرمؤمنان و «حسن» و «حسین» و «امّ ایمن» و «اسماء» همسر ابوبکررا آورد و همگی آنان به درستی سخنان دخت فرزانهٔ پیامبر گواهی دادند امّا «ابوبکر» و یارانش گفتند: امّا امیرمؤمنان که همسر و همتای «فاطمه» است و حسن و حسین نیز فرزندان اویند و دو بانوی نامبرده نیز از ارادتمندان و خدمتگزاران «فاطمه» هستند و به سود او گواهی می‌دهند و همه برای منافع خویشتن تلاش می‌کنند و جریان رابسوی خود سوق می‌دهند.

امیرمؤمنان در پاسخ بهانه‌تراشی‌های آنان فرمود: امّا «فاطمه» پارهٔ وجود پیامبر است از این رو هرکس او را بیازارد، پیامبر خدا را آزرده است و هرکس او را دروغگو شمارد، پیامبر را دروغگو شمرده است.

امّا «حسن و حسین»، فرزندان پیامبرند و سالار جوانان بهشت. هرکس آنان را دروغگو پندارد، خدای را دروغگو پنداشته است چراکه بهشتیان نیز راستگویند تا چه رسد به سالارشان. امّا من، فراموش نکرده‌اید که پیامبر خدا خطاب به من فرمود:





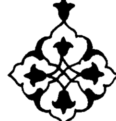


«علی جان! تو از من هستی و من از تو، و تو در این سرا و سرای آخرت برادر من خواهی بود، هرکس تو را نپذیرد مرا نپذیرفته، و هرکس از تو پیروی نماید مرا پیروی نموده، و هرکس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.»

امّا «امّ ایمن» را پیامبر خدا مژده بهشت داد و فرمود: او از زنان بهشت خواهد بود و برای «اسماء بنت عمیس» و نسل او نیز دعا فرمود.

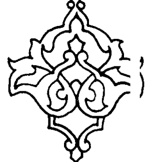
«عمر» گفت: آری شمایان همانگونه هستید که خود را وصف نمودید، اینها درست است امّا گواهی کسانی که به سود خویش گواهی می‌دهند پذیرفته نمی‌شود.

امیرمؤمنان فرمود: اگر ما همانگونه هستیم که گفته شد و شما می‌دانید و آن را تصدیق می‌کنید و با این وصف گواهی ما بدان دلیل که به سود ماست پذیرفته نمی‌شود و افزون بر آن، گواهی پیامبر نیز پذیرفته نمی‌شود، پس دیگر باید به خدا پناه برد و گفت:



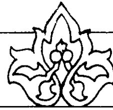
**«انّا للّه و انّا الیه راجعون.»**

آری اگر ما حقوق به تاراج رفتهٔ خویش را که از دستمان گرفته‌اید بخواهیم، شما بر خلاف آیین دادرسی اسلامی، از ما گواه می‌خواهید وروشن است که در این جوّ و شرایط ساخته وپرداخته شما هم کسی نیست که ما را یاری کند. امّا در همان حال شما به حکومت خدا و پیامبر هجوم برده و آن را ازجایگاه حقیقی اش که فرودگاه وحی و رسالت است دور ساخته و به خانه‌های خویش می‌برید، بی‌آنکه هیچ گواه و دلیل و سندی برکار خویش ارائه نمایید...



و آنگاه این آیه شریفه را خواند که: **«وسیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون.»**

وبیدادگران بزودی درخواهندیافت که به کدامین بازگشتگاه بازخواهندگشت. و به دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! برویم تا خدایی که بهترین داوران است، میان ما و این قوم داوری نماید.



## و اینک باید طرحی دیگر افکند

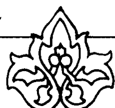
بانوی فرزانه و ستم‌ستیز اسلام هنگامی که دید گروه حاکم گواهان شایسته و نمونهٔ او را که به سود وی گواهی داده بودند با بهانه‌تراشی کنار گذاشت و این واقعیّت را که پیامبر «فدک» را به فرمان خدا به دخت فرزانه‌اش بخشیده است، رد کرد و تلاشهای مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانهٔ او به جایی نرسید تصمیم گرفت که حقوق پایمال شدهٔ خویش را از راه دیگری بخواهد، از این راه که «فدک» به صراحت قرآن حق ویژهٔ پیامبر است اگر نمی‌پذیرند که آن را به فاطمه بخشیده است بناگزیر باید بپذیرند که در مالکیّت خود آن بزگوار است. و پس از رحلت او از راه قانون جهانشمول «ارث» به تنها فرزندش «فاطمه» باز می‌گردد.

به همین جهت بود که بانوی بانوان، تدابیر لازم را اندیشید و خود را آماده ساخت تا با پرشکوه‌ترین و گسترده‌ترین و پرشورترین بیانات خویش، پیکار فکری و عقیدتی و دینی خویش را بر ضدّ گروه غاصب آغاز نموده و حق خویش را از این راه بخواهد، امّا آن بانوی ژرف‌نگر و اندیشمند به خوبی آگاه بود که حکومت هرگز در برابر این دلایل قطعی و آشکار او نیز سر فرود نیاورده و به حق و عدالت عمل نخواهد کرد و به بیان شاعر: اثر شمشیر آخته، اثر سازندهٔ قلم و بیان را نابود خواهد ساخت.

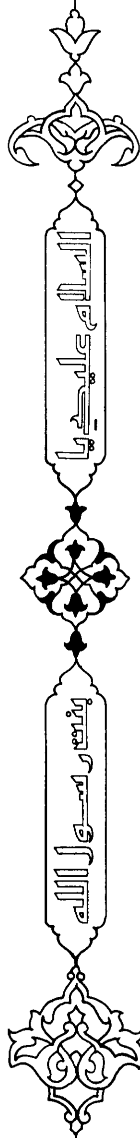
**«و آیة السّیف تمحوآیة القلم.»**

آری این واقعیّتی است روشن. هر جامعه‌ای که خودکامگی و استبداد بر آن حاکم گردید منطق و برهان در قلمرو آن، کارساز نیست.

این را بانوی نمونهٔ اسلام نیک می‌دانست امّااو هدف دیگری داشت که به آن هدف جامه عمل پوشید. دخت یگانهٔ پیامبر بر این هدف و اندیشه بود که موضع برحق و مظلومیّت خویش را با بیدادگری گروه حاکم در دادگاه تاریخ به ثبت رساند و از هدفهای شوم و عملکرد ظالمانهٔ آنان پرده بردارد و به همین جهت هم تصمیم گرفت به مسجد



پدرش پیامبر برود و در برابر انبوه مردم سخنان تاریخی خویش را با آن بیان رسا بیادگار نهد و بدینوسیله هدف‌های حکیمانه و اساسی خویش را تحقق بخشد.



## ۲ـ راز مطالبهٔ «فدک»

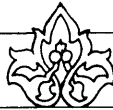
ممکن است برخی این پندار را طرح کنند که، سالار بانوان گیتی با اینکه پارساترین بانوی جهان هستی بود ونسبت به ارزشهای مادّی و زرق و برق دنیا، دلبستگی نداشت و از جلوه‌های فریبنده و زودگذر آن دست شسته و بر کنار بود، چه رازی او را بر آن داشت که دست به این نهضت تاریخی بزند و برای بازگرداندن حقوق خویش اینگونه به مبارزه پی گیر و تلاش دامنه‌دار دست یازد؟

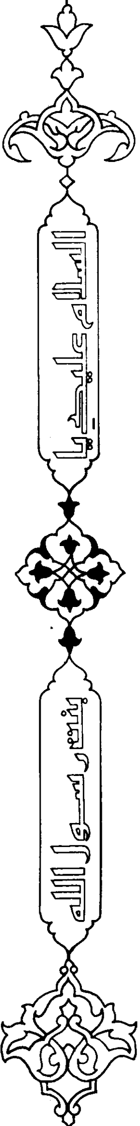
راستی راز این همه پافشاری و پی‌گیری در طرح مسئلهٔ «فدک» و مطالبهٔ آن و بهاء دادن آن حضرت به بازگردانیدن آن زمین و نخلستان، با آن بلندی روح و شکوه معنوی و مقام والای انسانی که در «فاطمه» سراغ داریم چه می‌توانست باشد؟

بانوی گرانمایه‌ای که دنیا و ارزشهای مادّی آن از دیدگاه او و خاندانش، بی‌ارزش‌تر و خوارتر از قطعه‌ای استخوان خوک، در دهان یک بیمار جذامی، و پست‌تر از بال مگس، و از اینها هم حقارت‌بارتر و ناچیزتر می‌نمود. چه عاملی او را به گشودن پرونده «فدک» و مطالبه آن وامی‌داشت؟

بانویی که براستی سالار بانوان جهان هستی بود و آراسته بـه والاتـرین ارزشـهای معنوی و انسانی چه انگیزه‌هایی او را بر آن داشته است که به این درد و رنج و مشکلات طاقت‌فرسا و شکننده تن دردهد و حقوق خویش را از تجاوزکارانی بخواهد که خود به خوبی می‌دانست که تلاش و مبارزاتش به ظاهر بی‌ثمر می‌ماند و نـمی‌توانـد در ایـن میدان حق‌طلبانه به پیروزی ظاهری نایل آید و به حقوق خویش دست یابد و آنها را از دست غاصبان و تجاوزکاران بیرون آورد؟

راستی راز این حرکت عظیم و تاریخی و شگرف فاطمه علیها السلام چیست؟






اینها چراهایی است که ممکن است در این مورد درگستره مغزها و میدان اندیشه‌ها نقش بندد و طرح گردد؟

## پاسخ این چراها

۱ ـ نخستین پاسخ این است که هدف واقعی گروه حاکم از مصادرهٔ دارایی دخت فرزانهٔ پیامبر و منظور داشتن آن در بودجه دولت غاصب، این بودکه بدینوسیله خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازد. بر این اندیشه بودکه یک جنگ اقتصادی شکننده‌ای را بر ضدّ امیرمؤمنان به راه اندازد. بر این پندار بودکه امیرمؤمنان را از نظر اقتصادی دچار فقر و تهیدستی سازد تا مردم برگرد او که خداوندگار ارزشهای والای معنوی والهی بود، حلقه نزنند و آن حضرت از نظر اقتصادی و ارزشهای مادّی نیز وزنه‌ای سنگین بشمار نیاید که در آن صورت باکنار هم قرار گرفتن ارزشهای معنوی و مادّی، بی هیچ تردیدی دیگر برای آنان امکان قدرتمداری نبود.

این شیوهٔ گروه حاکم در برابر امیرمؤمنان درست همان شیوه و سیاستی بود که منافقان عصر رسالت در برابر پیامبر بکار می‌گرفتند و می‌گفتند:

**«لاتنفقوا علی من عند رسول اللّه حتی ینفضوا...»**[1]

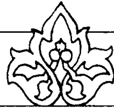
«به کسانی که کنار پیامبرگرد آمده‌اند چیزی هزینه نکنید تا ازگرد او پراکنده شوند.»

۲ ـ بعلاوه محصول سالانه زمینهای «فدک» اندک و ناچیز نبود بلکه در آمد و ثمرهٔ آن، یک قلم قابل توجّهی بود تاجایی که «ابن ابی‌الحدید» بر این اندیشه است که درختان خرمای آن، بسان نخلستانهای کوفه در عصر او بوده است.

علاّمه مجلسی به نقل از «کشف المحجه» آورده است که:

---

۱ ـ سوره ۶۳، آیه ۷



درآمد سالانهٔ «فدک» چیزی حدود بیست و چهار هزار دینار بوده و در روایت دیگری ره‌آورد سالانه آن را تا هفتاد هزار دینار نیز آورده‌اند که بنظر می‌رسد این اختلاف در آمار درآمد سالانهٔ فدک، بخاطر اختلاف محصول در سالهای مختلف باشد و روشن می‌شود که با این حساب درآمد «فدک» و خود زمینهای آن یک قلم و رقم کارسازی بوده، از این رو چشم‌پوشی بی‌جهت از آن و وانهادنش به تاراجگران کار درستی نبوده است.

۳ـ افزون بر دو دلیل یاد شده برای مطالبهٔ «فدک» از سوی بانوی بانوان، آن حضرت در ضمن مطالبهٔ این حق مصادره شده خویش، در حقیقت در اندیشهٔ مطالبهٔ حقوق اساسی والهی شوی گرانمایه‌اش امیرمؤمنان و در پی مطالبهٔ خلافت و حکومت آن پیشوای راستین بود همان حکومت عادلانه و جهانشمولی که از جانب خدا به پدرش ارزانی شده و از سوی او به فرمان خدا به نام امیرفضیلت‌ها، رقم خورده بود.

در این مورد ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» خویش می‌نویسد:

من از استاد مدرسهٔ «غربیّه» بغداد «علی بن فارقی» پرسیدم که:

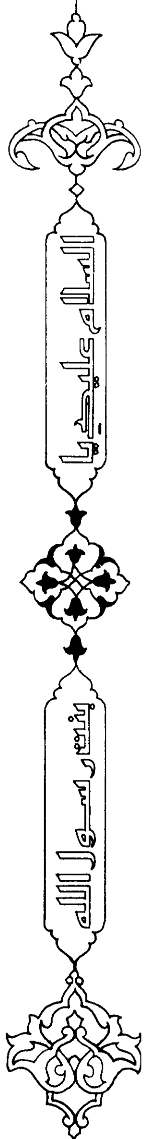
استاد بزرگوار! آیا فاطمه عليها السلام در مطالبهٔ «فدک» راستگو بود؟

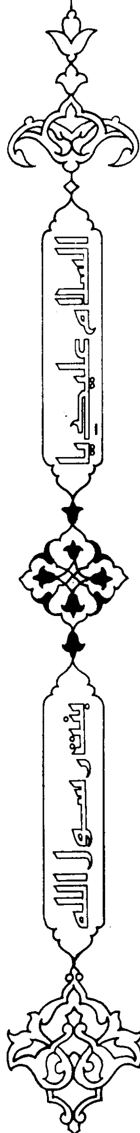
پاسخ داد: آری راست می‌گفت.

پرسیدم: پس چرا «ابوبکر» با اینکه دخت سرفراز پیامبر راستگو بود و بحق و عدالت حقوق خویش را مطالبه می‌کرد، «فدک» را به او بازنگردانید؟

استاد با اینکه دانشمندی وزین و باوقار بود و کمتر شوخی می‌کرد، خنده پرمعنایی کرد و سخن بسیار حکیمانه و ظریفی گفت.سخن او این بود که؛

اگر «ابوبکر» آن روز در برابر ادّعای فاطمه عليها السلام، حق مصادره شدهٔ او را به او بازمی‌گردانید بی‌تردید فردای آن روز می‌آمد و با صداقت و راستی و در پرتو آیات و روایات خلافت و حکومت را که از آن همسر گرانقدر او بود و با فشار و بازیهای سیاسی و زور به غارت رفته بود، آن را می‌خواست و «ابوبکر» هم ناگزیر از پذیرش سخن





درست «فاطمه» و کناره‌گیری از قدرت بود چراکه پیش از آن این واقعیّت را پذیرفته بود که دخت گرانمایه پیامبر راستگو و درست‌اندیش است و جز بر اساس حق و عدالت سخن نمی‌گوید و راستی و درستی سخنانش نیاز به گواه و برهان ندارد.

۴ ـ دلیل دیگر پافشاری فاطمه علیها السلام بر بازپس گرفتن حق خویش این بود که:

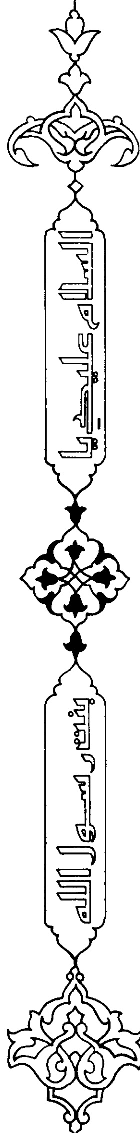
حق را باید خواست و از پی آن رفت چراکه حق گرفتنی است و به خودی خود به صاحبش بازنمی‌گردد. از این رو هرکس ثروت و دارایی یا دیگر حقوق او غصب گردید بر اوست که آن را بجوید و بخواهد، گرچه بدان تمایل و نیازی نداشته باشد و روشن است که حقجویی و حق طلبی و مطالبهٔ حقوق با زهد و پارسایی واقعی و موردنظر قرآن و عترت ناسازگار نیست. چراکه سکوت در برابر غصب حقوق، زیبنده نیست و ظالم‌پروری است.

۵ ـ راز دیگر حق‌طلبی فاطمه علیها السلام این است که:

انسان گرچه ممکن است در زندگی خویش راه پارسایی و زهد را در پیش گیرد و نسبت به ارزشهای مادّی دلبستگی چندانی نشان ندهد و بجای آنها در راه ارزشهای معنوی و سرای جاوداونهٔ اخروی تلاش کند امّا با این وصف برای سامان بخشیدن به زندگی چند روزهٔ دنیا و حفظ آبرو و شخصیّت خویش و رسیدگی به نزدیکان و انفاق خداپسندانه نیازمند به ثروت و امکانات خویش است.

شما خوانندهٔ گرامی در صفحات گذشتهٔ همین کتاب مطالعه کردید که پیامبر بزرگ اسلام که براستی پارساترین و زاهدترین انسانها بود چگونه از ثروت سرشار «خدیجه» بزرگ بانوی عرب بهره‌ورگردید و همهٔ آن را در راه پیشرفت دین خدا و هدفهای بلند آن و در جهت رشد بندگان خدا بکارگرفت.

با این بیان زاهدترین و پارساترین انسانها نیز برای پیشبرد اهداف مقدّس و والای خویش نیاز به ثروت و امکانات دارند و یکی از رازهای مطالبهٔ «فدک» و دیگر حقوق غصب‌شدهٔ خاندان رسالت از سوی دخت سرفراز پیامبر همین جهت بود.



۶ـ راز دیگر پافشاری آن حضرت در بازگردانیدن «فدک» و حق غصب شده‌اش این بود که:

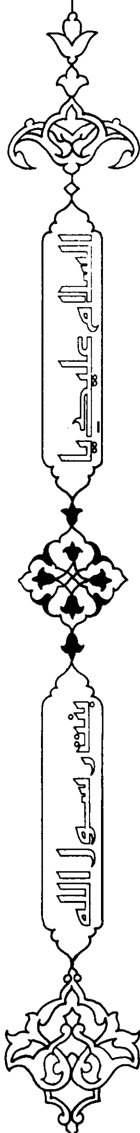
خرد و فرزانگی بر این واقعیّت رهنمون است که انسان باید حقوق غصب شدهٔ خویشتن را از غاصب و تجاوزکار بخواهد چرا که این حق‌طلبی و پافشاری در احیای حقوق سرانجام یکی از این دو پیامد را خواهد داشت.

الف: یا انسان در پی‌گیری حقوق خویش به پیروزی ظاهری دست می‌یابد و به حق خویش می‌رسد، که به خواستهٔ خود رسیده است.

ب: و یا در پیکار عادلانه و حق‌طلبانهٔ خویش به ظاهر پیروز نشده و به حق خود نمی‌رسد امّا موفّق می‌شود مظلومیّت خود را آشکار ساخته و ندای حق‌طلبانه و ستم‌ستیز خویش را به گوش جهان معاصر و یا عصرها و نسلها برساند.

در صورت دوّم نیز گرچه او به حق خویش دست نیافته، امّا به پیروزی دیگری دست یافته است. چرا که با مبارزهٔ فکری و اجتماعی و عقیدتی و فرهنگی خویش ماسک فریب و دروغ را از چهرهٔ کریه ظالمان و تجاوزکاران حق‌کشی کنار زده است که به دروغ و دجّالگری مدّعی شایستگی و درستکاری و اصلاحگری هستند و خود را نمونه دینداری و تقوا به خورد ساده‌دلان و تاریخ می‌دهند. و این گام بلندی در معرّفی تبهکاران به عصرها و نسلها، و خدمتی به رشد و تعالی جامعه‌هاست.

۷ـ آرمانخواهان و صاحبان اندیشه و عقیده و هدف که به یک سلسله اصول پایبندند همواره از وسایل درست و گوناگونی برای جذب و جلب دلها بهره می‌جویند که از آن جمله، جذب دلها و قلبها بوسیله ثروت و امکانات مادّی و نیز ارزشهای اخلاقی و انسانی و یا وعده‌های گوناگون و وسایل دیگری از اینگونه است امّا برترین وسیله جذب افکار عمومی و جلب دلهای توده‌های گوناگون جامعه، دادخواهی، اظهار مظلومیّت و نشان دادن چهره ظالم طرف مقابل است چراکه اندیشه‌ها و قلبها با هر ستمدیده‌ای احساس پیوند و همدردی نموده و بسوی او احساس مهرمی‌کنند و از




بیدادگران هر که باشند،احساس بیزاری و نفرت می‌نمایند.

و این، شیوهٔ موفّق و پیروزمندانه‌ای برای تحقّق بخشیدن به اهداف آرمانخواهان و صاحبان رسالت و تعهّد است، برای کسانی که می‌خواهند با آگاهی‌بخشی به توده‌ها افکار و اندیشه‌ها را در جهت آرمانهای خویش دگرگون سازند و افکار عمومی را بسوی خود و هدفهای بلند خویش جلب نمایند.

اینها دلایل و انگیزه‌های هفتگانه‌ای بود که دخت سرفراز پیامبر را ـ با اینکه سمبل زهد و تبلور پارسایی و نمونهٔ معنویّت و ارزشهای معنوی بود ـ بسوی مطالبهٔ حقوق پایمال شدهٔ خویش از جمله «فدک» به حرکت درآورد و موجب شد که آن حضرت مبارزهٔ منطقی و مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانه‌اش در برابر خودکامگی و حق‌کشی را ادامه دهد.

یادآوری می‌گردد که در این مورد اسباب و انگیزه‌های دیگری نیز هست که ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

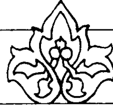
## تدابیر شایسته برای آغاز کار

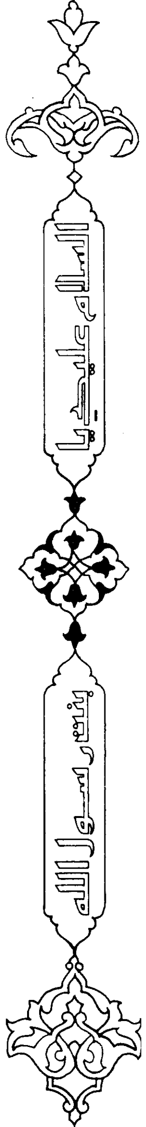
آری بر این اساس بو دکه دخت فرزانهٔ پیامبر بپاخاست و به منظور مطالبهٔ حق خویش به مسجد پدرش روی آورد.

آن بانوی تاریخساز در این مرحله برای گفتگو و مناظره سرنوشت ساز خویش با «ابوبکر» به خانهٔ او نرفت تاچنین وانمودکنندکه گفت و شنودی میان او و رئیس حکومت غاصب رخ داده است بلکه:

۱ ـ در آغاز کار، مسجد پیامبر را که آن روز مناسب‌ترین نقطه برای یک حرکت حق‌طلبانه و مرکز بزرگ اسلامی و جایگاه گردآمدن مردم مسلمان بود، برگزید.

۲ ـ و نیز همانگونه که بهترین مکان را برگزیده بود از نظر زمان برای حضوردر مسجد نیز مناسب‌ترین زمان را انتخاب کرد، زمانی که مسجد پیامبر آکندهٔ از توده‌های مردم بود





و مهاجر و انصار حضور داشتند.

۳ـ بانوی فرزانهٔ اسلام به تنهایی بسوی مسجد حرکت نکرد بلکه تدبیری اندیشیده شد که گروهی از بانوان آگاه و برجسته به همراه او حرکت کردند و در حلقهٔ آنان باشکوه و عظمت وصف‌ناپذیری که نشان از یک راهپیمایی بانوان داشت، بسوی مسجد روان شد.

۴ـ و دیگر اینکه پیش از ورود به مسجد، نقطه‌ای مناسب برای استقرار پارهٔ وجود پیامبر و محبوب قلب او در نظر گرفته شد و پرده‌ای بگونه‌ای مشخّص بدانجا نصب گردید تا آن حضرت که افتخار بانوان گیتی و سالار زنان آگاه و شایسته کرداری است که خود را از دید نامحرمان محفوظ می‌دارند، درآنجا بنشینند.

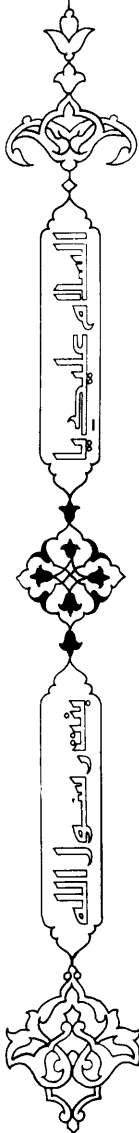
و این تدابیر در آغاز این مرحله از مبارزه روشنگرانه، براستی تدابیر مهمّ و نکات ظریف و دقیقی بود.

## دانشمندترین بانوی جهان هستی

«ابوبکر» بناگزیر خود را برای شنیدن سخنان روشنگرانهٔ سالار بانوان گیتی و دخت فرزانهٔ فصیح‌ترین مرد عصرها و نسلها و دانشمندترین زن جهان هستی، آماده ساخت.

و فاطمه علیها السلام سخنرانی یا خطبهٔ منظّم و دقیق و عمیق خود را که از هرگونه تزلزل و ناهماهنگی درگفتار، و از هرگونه مغالطه و بذله‌گویی و بد زبانی به دور و از آنچه با شخصیّت پرشکوه و بلندمرتبه وبی‌همانندش سازگار نباشد پیراسته بود آغاز و با مهارت و توانمندیِ بی‌همانندی، آن را به پایان رسانید.

او خطبه‌ای نورافشان در مسجد پیامبر و در برابر انبوه امّت و سردمداران حکومت ایراد فرمود که براستی معجزهٔ جاودانه آن حضرت بشمار می‌رود و نشان خیره کننده و بهت‌آوری از بُعد فرهنگی و معنوی و عقیدتی وصف‌ناپذیری است که بانوی بانوان از آن برخوردار و سرشار بود.



فصاحت و بلاغت، حلاوت بیان و دلنشینی منطق ، توانمندی استدلال و متانت دلیل، ترتیب و تنظیم سخن و بکارگیری انواع استعاره‌ها و کنایه ها، فشار بر هدف و گوناگونی بحث‌ها و موضوعات، در سراسر سخنان شورانگیز و شعورآفرین فاطمه علیهاالسلام حقایقی است که قلم از وصف کامل آنها ناتوان است و باید از اندیشهٔ پویا و هوشمندی خواننده یاری جست.

آن حضرت به سلاح دلیل روشن و برهان برنده و پرتوان و قانع‌کننده‌ای مسلّح بود و مردم مسلمان نیز در مسجد پیامبر گردآمده و همه در انتظار شنیدن سخنان او بودند وبه امید نتیجهٔ آن گفت و شنود حسّاس و آن مناظره سرنوشت ساز و بی‌همانندی که تا آن روز نظیری برایش نبود، بی‌صبرانه لحظه‌شماری می‌کردند.

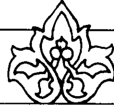
فاطمه علیهاالسلام در جایگاهی که در پشت پرده برایش آماده شده بود قرارگرفت وگویی پس از رحلت غمبار پدر گرانمایه اش این نخستین باربود که به مسجد او آمده بود. از این رو جای شگفت نداشت که امواج غم و اندوه کران تاکران قلب او را فراگیرد و به یاد او از ژرفای جان ناله‌ای جانسوز سر دهد.

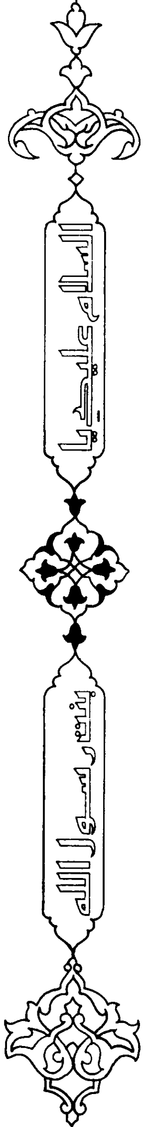
واقعیّت این است که این قلم را توان آن نیست که جوهرهٔ آن نالهٔ جانسوز ومیزان اثرگذاری آن بر دلها و جانهای انبوه حاضران را ترسیم کند و روشن سازد که چگونه تنها یک ناله، آری فقط یک نالهٔ جانسوز بی آنکه سخنی از پی آن باشد، آنگونه عواطف و احساسات مردم را برمی‌انگیزد و همه را به گریه وامی‌دارد و سیلاب اشکها را روان می‌سازد؟

من نمی‌دانم مفهوم و معنای این ناله جانکاه چه بود و چرا موجی از اشک و آه پدید آورد و مردم را به گریه انداخت؟

آیا براستی یک نالهٔ جانسوز می‌تواند چشمها را گریان و سیلاب اشکها را از جام دیدگان فروباراند و دلها را بسوزاند؟

اینها رازها و معماهایی است که نگارنده از گشودن آنها احساس ناتوانی می‌کند، شاید دیگران بتوانند آنها را بگشایند و حل کنند!





## ۳ ـ راویان و منابع این سند جاوداونه

پیش از ترسیم خطبه پرمحتوا و بیانات ارزشمند بانوی نمونهٔ اسلام زیبنده است روایت‌گران این خطبه پرشور و شعورآفرین و مدارک آن را از منابع شیعه و اهل سنّت ترسیم نماییم تا از اهمیّت بسیار آن از دیدگاه خاندان وحی و رسالت آگاه گردیم و دریابیم که این سخنرانی ارزشمند در حقیقت یک سند خدشه‌ناپذیر تاریخی و جاودانه‌ای است که از یکسو نشانگر حقانیّت موضع خاندان وحی و رسالت و مظلومیّت آنان است و از دگرسو فشار بی‌رحمانه و اذیّت و آزار و خشونت و قساوتی را که برخی از مدّعیان اسلام و مسلمانی به خاندان پیامبر روا داشته و بر آنان وارد آوردند، همه را در چشم‌انداز حقجویان قرار می‌دهد.

نگارنده بر این باور نیست که بر همهٔ منابع و مدارک این سخنرانی وصف‌ناپذیر و غنی دست یافته است بلکه بر این باور است که تنها برخی را که در دسترس او بوده و بر آنها رسیده است، همانها را آورده است.

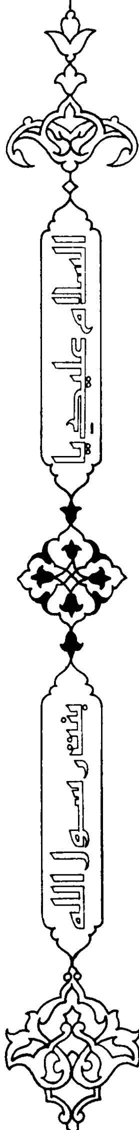
برای نمونه:

۱ ـ «سیّد مرتضی» متوفّای ۴۳۶ درکتاب خویش «الشّافی» این خطبه را طبق اسناد خویش از «عروه» به نقل از «عایشه» آورده است.

۲ ـ «سیّد بن طاووس» درکتاب «طرائف» به سند خویش آن را از «زهری» و او نیز از «عایشه» روایت می‌کند.

۳ ـ «شیخ صدوق» به اسناد خویش، آن را از دخت فرزانهٔ امیرمؤمنان «زینب» روایت می‌نماید.

۴ ـ و نیز به طریق دیگری طبق اسناد خویش از «زید» شهید فرزند حضرت سجّاد علیه السلام و او نیز از عمّه گرانمایه‌اش «زینب»، دخت شایستهٔ امیرمؤمنان واو از مام گرانقدرش «فاطمه» آورده است.



۵ـ و نیز به اسناد خویش آن را از «احمد بن محمّد بن جابر» و او نیز از زینب دخت گرانمایهٔ امیرمؤمنان روایت می‌کند.

۶ـ «ابن ابی‌الحدید» در شرح خود «بر نهج‌البلاغه» خطبهٔ فاطمه را از کتاب «السّقیفه» نوشتهٔ «احمد بن عبدالعزیز جوهری» به چهار طریق بدینصورت آورده است:

الف: نخست طبق اسناد خویش از ششمین امام نور حضرت صادق.

ب: به اسناد خویش از پنجمین امام نور حضرت باقر.

ج: به اسناد خویش از «عبداللّه بن حسن بن حسن»

د: و دیگر از گروهی از مردان شایسته و آگاه خاندان وحی و رسالت که از دخت ارجمند فاطمه علیهاالسلام، «زینب» روایت کرده‌اند.

۷ـ «علی بن عیسی اربلی» در کتاب خویش «کشف الغمّة» آن را از کتاب «السّقیفة جوهری آورده است.

۸ـ «مسعودی» در «مروج الذّهب» خویش، خطبهٔ بانوی بانوان را یادآوری می‌کند.

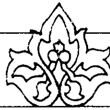
۹ـ «طبرسی» در کتاب خویش «الاحتجاج» آن را روایت می‌کند.

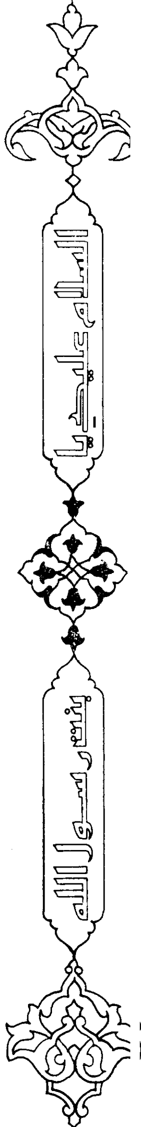
۱۰ـ و «احمد بن ابی طاهر» در «بلاغات النساء» و نیز دیگر محدّثان و مورّخان و دانشمندان شیعه وسنّی... که برشمردن نام همه آنها ممکن نیست و بحث را طولانی می‌سازد.

با این بیان یکی از امور قطعی نزد مورّخان و محدّثان این است که این خطبه پرشور و آگاهی‌بخش از فاطمه علیهاالسلام است و در این مورد تردیدی نیست.

«ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج‌البلاغه» به نقل از «سیّد مرتضی» آورده است که: «ابوعبداللّه مرزبانی» از «علی بن هارون» و او نیز از «عبیداللّه بن احمد» به نقل از پدرش آورده است که گفت:

من سخنان فاطمه علیهاالسلام، در برابر «ابوبکر» را که پس از مصادرهٔ «فدک» ایراد فرموده بود، برای «زید شهید» خواندم و به او گفتم: سرورم! برخی از آنان می‌پندارند که این





خطبه شورانگیز و آگاهی‌بخش ساختگی است و از سخنان «ابی‌العیناء» که یکی از ادبا و دانشمندان عرب بود برگرفته شده است، چرا که از بلاغت و رسایی خاصّی برخوردار است، نظر شما در این مورد چیست؟

او پاسخ داد: من خودم بزرگان خاندان ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان روایت نموده و به فرزندانشان می‌آموزند و پدرم از جدّم روایت کرده و آن را به دخت سرفراز پیامبر فاطمه ؑ می‌رساند و بزرگان و دانشمندان شیعه پیش از آنکه جدّ «ابی‌العیناء» از مادرش متولّد شود، آن را مورد بحث و برّرسی قرار داده‌اند.

«حسین بن علوان» از «عطیه عوفی» آورده است که او این سخن را از «عبداللّه بن حسن بن حسن» که آن را از پدرش روایت می‌نمود، شنیده است که می‌گوید:

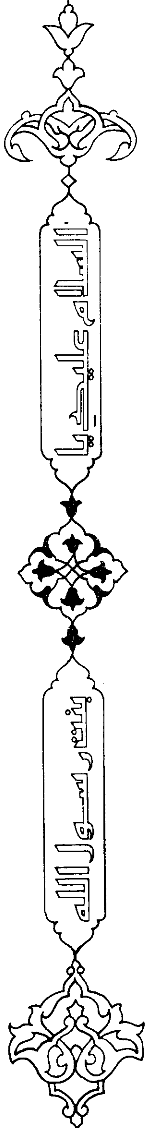
چگونه برخی این خطبهٔ فاطمه ؑ را نمی‌پذیرند در صورتی که آنان سخنان عجیب‌تراز این را از «عایشه» روایت نموده‌اند که از لحظات مرگ پدرش «ابوبکر» آورده است و این انکارگران خطبهٔ فاطمه، آنها را درست می‌پندارند. این نشانگر کینه و دشمنی آنان با خاندان وحی و رسالت است!

آری خوانندهٔ عزیز! این بود برخی از اسناد و مدارک خطبهٔ تاریخی و روشنگرانهٔ سالار بانوان گیتی که در دسترس ما بود، شاید دیگر محقّقان و دانشمندان به منابع بیشتری دست یابند.

اینک نکتهٔ دیگری را که بجاست یادآوری گردد، ترسیم می‌کنیم و پس از آن به یاری خدا و خواست او به اصل خطبه و شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت.

## ۴ ـ نکات اساسی و حسّاس خطبه

سالار بانوان ـ فاطمه ؑ ـ در سخنرانی آگاهی‌بخش و پرشور خویش از آغاز تا انجام، سبک جالب و شیوهٔ وصف‌ناپذیری را انتخاب نمود که تنها به مطالبهٔ حقوق غصب‌شدهٔ خویش بسنده نکرد بلکه از فرصت بدست آمده بهره گرفت تا چشمه‌ساران



معارف الهی را برای مردم مسلمان جاری سازد و زیباییها و برجستگیهای این آیین جاودانهٔ آسمانی را برای آنان آشکار، و فلسفهٔ قوانین و مقرّرات عادلانه آن را بیان کند. و آنگاه جوّ مسجد و موقعیّت را برای بیان مطلوب و سخنان سرنوشت سازی که در نظر داشت آماده سازد.

نکات اساسی و فرازهای حسّاس سخنرانی تاریخی و جاودانه بانوی بانوان را می‌توان در موضوعات ذیل خلاصه کرد:

۱ ـ ستایش شایستهٔ خدا

۲ ـ اصل توحید و توحیدگرایی

۳ ـ نبوّت و رسالت

۴ ـ ترسیم دورنمایی از جاهلیّت

۵ ـ تلاشهای سازنده و برنامه‌های انسانساز پیامبر

۶ ـ روی سخن با حاضران

۷ ـ سخنی از شکوه و ویژگیهای قرآن

۸ ـ بیان فلسفه قوانین و مقرّرات اسلام

۹ ـ ورود به اصل بحث

۱۰ ـ نگرشی به رویدادهای دوران رسالت

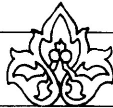
۱۱ ـ ترسیم موقعیّت ویژهٔ امیرمؤمنان در رویدادهای عصر رسالت

۱۲ ـ بیان دگرگونی نامطلوب در سیستم سیاسی و کودتا برضدّ خاندان وحی و رسالت

۱۳ ـ تنها نهادن خاندان رسالت در برابر تجاوزکاران و دست کشیدن از یاری حق و عدالت

۱۴ ـ طرح مسئلهٔ ارث از دیدگاه قرآن و سنّت و سؤال پیچ کردن رئیس دولت

۱۵ ـ باران دلیل و برهان بر حقّانیّت خویش و تجاوزکاری طرف مقابل



۱۶ ـ سرزنش و نکوهش گروه «انصار»

۱۷ ـ تحلیل پاسخ رئیس دولت غاصب

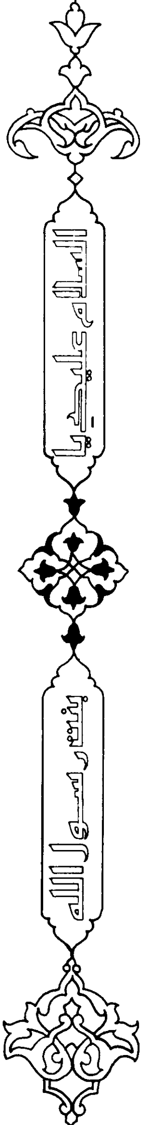
۱۸ ـ پاسخگویی شایستهٔ علمی و دینی به بافته‌های غلط‌انداز رئیس حکومت

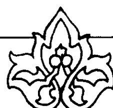
۱۹ ـ معذرت‌طلبی رئیس دولت

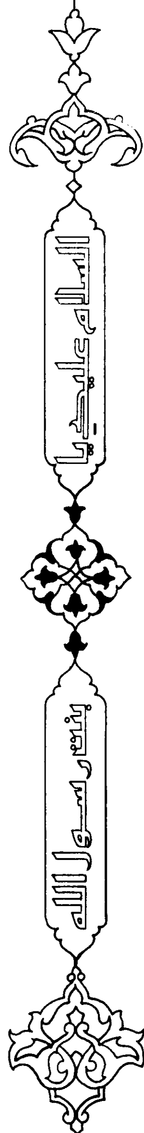
۲۰ ـ روی سخن به حضّار

۲۱ ـ شکایت به پیامبر خدا

و اینک خطبهٔ تاریخی و جاودانهٔ آن حضرت را در چند بخش، با شرحی فشرده ترسیم خواهیم کرد.



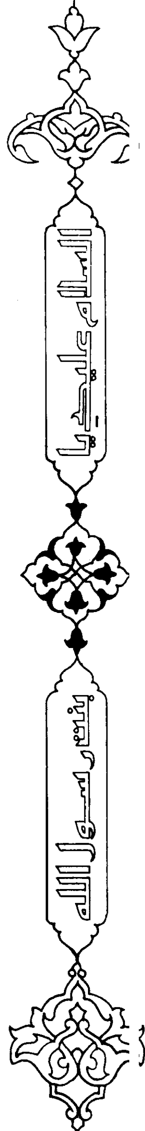





## ﴿ بخش یازدهم ﴾

# سخنان تاریخی و جاودانهٔ آن حضرت

- خطبهٔ جاودانه
- نگرشی بر خطبهٔ تاریخی فاطمه علیها السلام
- پرتویی از فلسفهٔ احکام
- حقوق پایمال‌شدهٔ خویش را می‌طلبد
- نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیّت
- سخن از دگرگونی نامطلوب
- محاکمهٔ سردمدار «سقیفه»
- یاری‌خواهی از انصار
- هشدار به مردم
- پاسخ ابوبکر
- اعتراف به برتری‌های امیرمؤمنان
- پاسخ فاطمه علیها السلام
- هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن
- دفاع ابوبکر
- فرو ریختن بنیاد باطل در برابر حق
- اینک روی سخن با مردم
- نکوهش و هشدار به حاضران
- جسارت و اهانت به خاندان پیامبر
- «ام سلمه» رئیس دولت غاصب را به شدّت محکوم کرد
- با همتای گرانمایه‌اش



# ۱ ـ خطبهٔ جاودانه

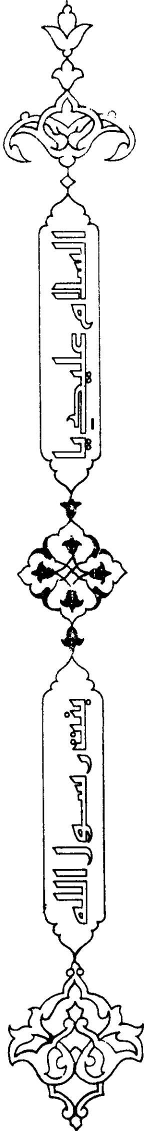
جناب «عبداللّه بن حسن» به روایت از پدران گرانقدر خویش آورده است که:

هنگامی که «ابوبکر» دخت سرفراز پیامبر را از «فدک» بازداشت و حقوق او را مصادره نمود و این خبر به آن حضرت رسید، پوشش خویش را بر سر افکند و خود را با چادر پوشانید و در حلقهٔ انبوهی از شاگردان و خدمتگزاران و بانوان هاشمی در حالی که از شدّت عفاف و حجاب سراپا وقار و عظمت بود و دامان لباسش روی پایش کشیده می‌شد، بسوی مسجد پیامبر حرکت نمود.

او که در راه رفتن و در شکوه و وقار درست بسان پیامبر بود، به مسجد وارد شد در حالی که «ابوبکر» در میان گروهی از مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان نشسته بود.

پس از ورود او به مسجد، در نقطه‌ای خاصّ پرده‌ای نصب گردید و آن حضرت در پشت پرده قرارگرفت و آنگاه بی آنکه لب به سخن گشاید ناله‌ای جانسوز از ژرفای جان برکشید، بگونه‌ای که همهٔ مردم به‌گریه افتادند و مسجد،به لرزه درآمد. از پی آن، اندکی شکیبایی پیشه ساخت تا ناله‌ها رو به آرامش نهاد و صدای گریه و شیون مردم فروکش کرد، سپس سخن تاریخی خویش را با ستایش شایسته و بایستهٔ خدای جهان‌آفرین و نثار درود بر پیامبر خدا، آغاز نمود.

مردم با شنیدن صدای جانبخش دخت فرزانهٔ پیامبر دگرباره صدای گریه



و فریادشان فضای مسجد را آکنده ساخت و بانوی بـانوان پس از آرام شـدن مـردم، سخنان آگاهی‌بخش و شورانگیز و جاودانهٔ خویش را اینگونه ادامه داد:

**فقالت: عليها السلام:**

**اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلَى ما اَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى ما اَلْهَمَ وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَدَأَها، وَسُبُوغِ آلاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ والاها!**

**جَمَّ عَنِ الاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَأىٰ عَنَ الْجَزاء اَمدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراكِ اَبَدُها، و نَدَبَهُمْ لاِسْتِزادَتِها بِالشُّكْرِ لِاِتِّصالِها وِاسْتَحْمَدَ الى الخَلائقِ باجْزالِها، و ثَنّىٰ بـالنَّدْبِ الىٰ امثالِها.**

**و اَشْهَدُ انْ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰشَريكَ لَهُ، كَلِمَة جَعَلَ الاِخْلاٰصَ تَأْويلَها وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُوْلَها، وَاَنٰارَ فِي التفكيرِ مَعقُولَها.**

**اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَبْصٰارِ رَؤْيَتُهُ، وَمِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَمِنَ الْاَوْهٰامِ كَيْفِيَّتُهُ.**

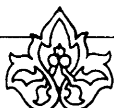
**اِبْتَدَعَ الْاَشْيٰاءَ لاٰمِنْ شَيءٍ كٰانَ قَبْلَها، وَاَنْشَأَها بِلا اِحْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها.**

**كَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشيتِهِ مِنْ غَيْرِ حٰاجَةٍ مِنْهُ اَلىٰ تَكْـوينِها، وَلاٰفٰـائِدَةَ لَـهُ فِي تَصْويرِها الاّٰ تَثْبيتاً لِحِكْمَتِهِ، وَ تَنْبيهاً عَلىٰ طٰاعَتِهِ، وَ اظْهاراً لِقدرتهِ، وَتـعَبُّداًلِـبَرِيَّتِهِ و اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلَى طاعَتِهِ و وَضَعَ الْعِقابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيادَةً لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ و حِياشَةً لَهُمْ اِلىٰ جَنَّتِهِ.**

**و اَشْهَدُ انَّ أبي مُحمّداً عبدهُ و رسوله، اختارهُ و انتجبَهُ قبْلَ انْ اجتبلَهُ، (و سمّاه قبْلَ انِ اجْتَبَلَهُ) و اصْطَفاهُ قبْلَ انِ ابْتَعَثَهُ، اذِ الخَلائقُ بالغيبِ مَكْنونةٌ و بسِتْرِ الاهاويلَ مَصُونةٌ، و بِنِهايةِ العدَمِ مَقْرونةٌ.**

**عِلْماً منَ اللّهِ تعالىٰ بمائِلَ (بمآلِ) الامورِ، و احاطةً بحوادِثَ الدّهورِ، و معرفةً بمواقِعِ المقْدُورِ.**

**ابْتَعَثَهُ اللّهُ اِتْماماً لامرهِ و عزيمةً عَلَى امضاءِ حُكْمِهِ و انْفاذاً لِمقاديرِ حتمِهِ.**



فرَأى الأُمَمَ فُرَّقاً فى ادْيانِها، عُكَّفاً عَلَى نيرانِها، و عابدةً لاوْثانِها، مُنكرةً للهِ مع عِرْفانِها.

فَانارَ اللّهُ بِمحمّدٍ صلى الله عليه وآله ظُلَمَها، و كَشَفَ عنِ القلُوبِ بُهمَها و جلّى عنِ الابصارِ غمَمَها.

و قامَ فى النّاسِ بالهدايةِ و انقذَهُمْ من الغوايةِ و بَصَّرهُمْ مِنَ العمايةِ.

و هداهُمْ الى الدّينِ القويمِ و دعاهُمْ الى الطَّريقِ المستقيمِ، ثُمَّ قبضهُ اللّهُ اِليهِ قبضَ رأفَةٍ و اختيارٍ و رغْبَةٍ و اِيثارٍ، فَمُحمّدٌ صلى الله عليه وآله عنْ (مِنْ) تَعَبِ هذهِ الدّارِ فى راحةٍ، قدْ حفَّ بالملائكةِ الابرارِ، و رضوانِ الرَّبِّ الغفّارِ، و مجاورةِ الملكِ الجبّارِ.

صَلّى اللّهُ عَلى ابى نبيِّهِ و امينهِ عَلَى الوَحيِ و صفيّهِ و خِيَرَتِهِ مِنَ الخلقِ و رَضيِّهِ و السّلامُ عليهِ و رحمةُ اللّهِ و بركاتُهُ.

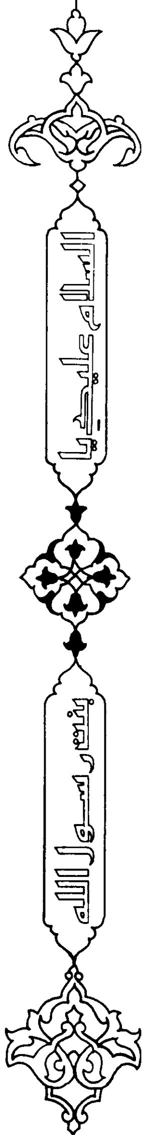
خدا را بر نعمت‌های بی‌کرانش ستایش نموده و بر آنچه الهام فرمود سپاس می‌گذارم و بر مواهبی که پیشاپیش ارزانی داشت، می‌ستایم. بر نعمت‌های جهانشمولی که آفرینشِ آنها را آغاز فرمود و بر موهبت‌های گسترده‌ای که به ما عنایت کرد و نعمت‌های گرانی که پی‌درپی برما باراند.

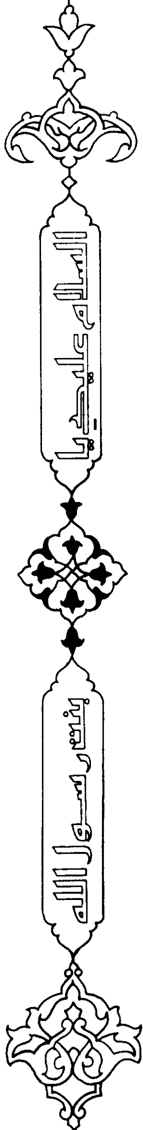
نعمت‌هایی که شمارش آنها از شمار فراتر، و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی پرشکوه‌تر و افزونتر، و آغاز و انجام آنها از قلمرو درک و دریافت ما فراتر است.

بر او که بندگان را به سپاس از نعمت‌ها فراخوانده تا با سپاس آنها باز هم بر نعمت‌هایشان بطور بی‌دوام بیفزاید و با گستردن خوان نعمت بی‌کران خویش، ستایش مردم را متوجّه خویش ساخته و با فراخوان بسوی این نعمت‌ها، آنها را دوچندان گردانید.

و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست و همتا و همانند و شریکی ندارد.

سخنی است که روحِ آن را اخلاص قرار داد و دلهای شیفتگان به حقّ را به آن گره زد





و مفهوم و آثار آن را در اندیشه‌ها پرتوافکن ساخت.خدایی که دیدنش باچشم‌ها نشاید و با این زبان، بیان وصف او نه ممکن،و درک ذات پاکش برای خردها، میسّر نیست.

پدیده‌های هستی را بی آنکه پیش از آنها چیزی باشد، پدید آورد و بی آنکه الگو و مثال و نمونه و قالبی باشد، آنها را ابداع و ایجاد فرمود.

آنها را در پرتو قدرت وصف‌ناپذیر و ارادهٔ خویش آفرید، بی آنکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد ،یا سودی از صورت‌بندی آنها به او بازگردد. جز اینکه می خواست حکمت خویش را از این راه آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداری از خود هشیار گرداند. قدرت بی‌کرانش را از این راه به نمایش نهد و مردم را به بندگی و پرستش خویش رهنمون گردد و دعوت نجات‌بخش پیام‌آورانش را عزّت و قدرت بخشد.

آنگاه برای فرمانبرداری از خویش، پاداش شکوهباری مقرّرکرد. و برای نافرمانی و عصیان در برابر خود، کیفری سهمگین قرارداد، تا بندگان را بدینوسیله از خشم و انتقام خود رهایی بخشد و بسوی بهشت پرطراوت و نعمت‌های بی‌شمارش سوق دهد.

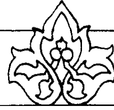
وگواهی می‌دهم که پدرم محمّد، بندهٔ برگزیده و فرستادهٔ اوست. پیش از آنکه او را برای نجات و هدایت مردم بفرستد برگزید و پیش از آنکه او را بیافرینند برای این مقام والا نامزد ساخت، و پیش از اینکه او را برانگیزد به پیامبریش برگزید.

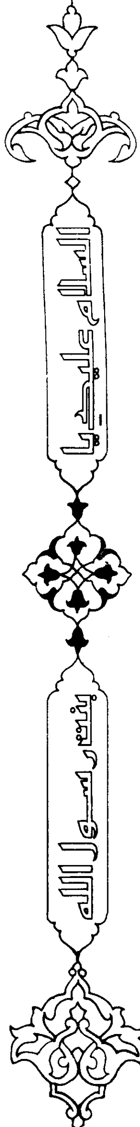
در آن هنگام که بندگان در جهان غیبت پنهان و در پشت پرده‌های هراس‌آور نیستی پوشیده و به آخرین مرحلهٔ نیستی نزدیک بودند.

این بدان خاطر صورت گرفت که خداوند از آینده و فرجام کارها آگاه بود و به حوادث روزگار احاطه داشت و مقدّرات را به خوبی می‌شناخت.

او پیامبر را برانگیخت تا فرمانش را کامل سازد و حکم خویش را اجراء و مقدّرات خود را نفوذ بخشد.

پیامبرش پس از برانگیخته شدن، امّت‌ها را دید که آیین‌های پراکنده‌ای برگزیده‌اند. گروهی در برابر آتش کرنش می‌کنند و دسته‌ای بتهایی را که خود تراشیده‌اند،





می‌پرستند و با اینکه آفریدگار خویش را در پرتو فطرت خداگرایانهٔ خویش شناخته‌اند، به ناروا او را انکار می‌کنند.

خدای پرمهر در پرتو نورافشانیهای محمّد، تاریکی‌ها را برچید و روشن ساخت و ابرهای تیره و تار را از برابر اندیشه‌ها و دیدگان زدود.

او به منظور هدایت بشریّت بپاخاست و آنان را از گمراهی رهایی بخشید و دیدگانشان را بینا ساخت و به آیین استوار، رهنمون گشت وبه راه راست فراخواند.

سپس خدای پرمهر روح تابناک پیامبرش را با نهایت مهر و محبّت و از سر رغبت و رأفت بسوی خود برد. آری محمّد از رنج این جهان آسود و اینک در میان فرشتگان و خشنودی پروردگارآمرزنده و در جوار قرب فرمانروای پرشکوه این جهان و آن جهان قرار دارد.

درود خدا بر پدرم، همو که پیامبرآور پرودگار، امانتدار وحی، برگزیدهٔ وی از میان همه، و مورد خشنودی او بود و سلام و رحمت و بخشایش خدا و برکاتش بر او باد.

## نگرشی بر خطبهٔ تاریخی فاطمه علیها السلام

**«الحمد للّٰه علی ما انعم»**

«ستایش خدای جهان‌آفرین را بر نعمت‌های بی‌کرانی که ارزانی داشت.»

ستایش بخشنده نعمت، از دیدگاه دین و خرد و راه و رسم به رسمیّت شناختهٔ انسانها، لازم است و یک ارزش محسوب می‌شود از این رو خدای بخشندهٔ انواع نعمت‌های ظاهری همچون: حیات و زندگی، صحّت و سلامت و... شایستهٔ ستایش است.

**«و له الشّکر علی ما الهم»**

«و سپاس او را بر نعمت‌های گوناگون باطنی و درونی که الهام فرمود.»

نعمت‌هایی بسان نعمت دانش و شناخت و کشش‌هایی که به‌انسان و دیگر جانداران الهام گردید.»

الهام بسان تلقین به مفهوم افکندن واقعیّتی در مزرعهٔ دل و فکر و در حقیقت نوعی آموزش است. آموزشی که کسی نمی‌تواند از چگونگی آن آگاهی یابد.

**«و الثّناء بما قدّم»**

«و ستایشش باد بخاطر آنچه از انواع نعمت‌ها مقدّم داشته است.»

خدای بزرگ نعمت‌هایی همچون: بهشت پرطراوت زیبا و نعمت‌های پرشکوه آن و... دارد که آنها را برای سرای آخرت مقرّر کرده و نعمت‌هایی دارد که آنها را برای زندگی دنیوی انسان ارزانی داشته، و اینها را بر نعمت‌های سرای آخرت مقدّم ساخته است.

برخی از ویژگیهای این بخش از نعمت‌های خدا اینگونه ترسیم شده است:

**«من عموم نعم ابتدأها»**

«از نعمت‌های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود.»

نعمت‌های فراگیری چون: آب، خاک و آتش که آفریدگار هستی آفرینش آنها را آغاز کرد.

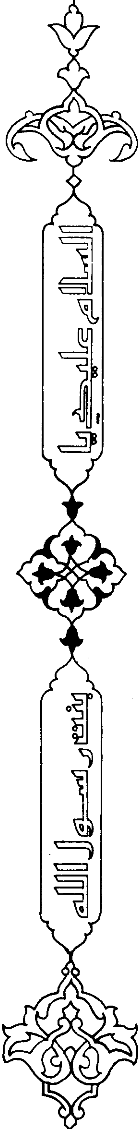
و نعمت حیات که پیش از آنها آفریده شد.

و نیز نعمت‌هایی چون: جاذبهٔ زمین، فاصلهٔ مقرّر زمین با ماه و خورشید، و جوّی که بر کرهٔ زمین احاطه دارد و به طبقهٔ «ازت» یا «نیتروژنی» نامیده شده است.

و نیز نعمت‌های ابتدایی دیگری که انسان بدانها آگاهی یافته و یا هنوز نشناخته است و خداوند همهٔ آنها را پیش از آنکه بشر در خور ارزانی شدن آنها باشد، همه را پدید آورده و آغاز فرموده است.

**«و سبوغ آلاء اسداها»**

«و نعمت‌های گسترده‌ای که آنها را ارزانی داشت»



نعمت‌هایی بسان نعمت اعضاء و جوارح، نعمت شعور و شناخت و دریافت که نعمت‌هایی همگانی هستند و به انسان و دیگر موجودات بصورت‌های گوناگونی ارزانی شده و هر پدیده‌ای به نوعی از آن بهره‌ور است.

**«و تمام منن و الاها»**

«و نعمت‌های گرانی که پیاپی ارزانی داشته است.»

منظور از واژه «منّت» در این فراز از سخن فاطمه علیها السلام، نعمت گران و بخشش شکوهمند است نه منّت نهادن، که دراین آیه شریفه آمده است.

**«و لا تمنن تستکثر»**[1]

«و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی.»

و یا در این آیهٔ شریفه که می‌فرماید: **«لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الاذی.»**[2]

بخشش‌های خویشتن را با منّت نهادن و آزار رسانیدن باطل نسازید.

و واژهٔ «وآلاها» از موالات است که در اینجا به مفهوم بخشش پیاپی می‌باشد، چرا که نعمت‌های خدا پیاپی و بهم پیوسته است.

**«جمّ عن الاحصاء عددها.»**

«نعمتهایی که شمارش آنها از شمار فراتر است.»

چرا که هر چه بشمار آید نعمت‌های خدا آنقدر گسترده و بسیار است که از شمار فراتر است و هیچ کس را توان شمارش آنها نیست.

**«و نأی عن الجزاء امدها.»**

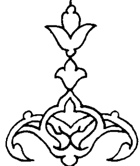
«و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی دورتر است.»

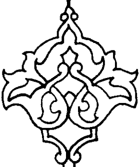
و هیچ انسان سپاسگزار و ستایشگری نمی‌تواند از عهدهٔ سپاس نعمت‌های خدا برآید.

---

۱ ـ سوره ۲، آیه ۷۶

۲ ـ سوره ۲، آیه ۲۶۴





**«و تفاوت عن الادراک ابدها.»**

« و آغاز و انجام آن نعمت‌ها از قلمرو درک و دریافت فراتر است.»

**«و ندبهم لا ستزادتها بالشّکر لاتصالها.»**

و مردم را به سپاس از نعمت‌ها فراخواند تا با سپاسگزاری آنان نعمت‌هایشان را بطور پیاپی و هماره افزون سازد.

**«و استحمد الی الخلائق باجزالها.»**

و با گستردن خوان نعمت‌های بی‌کران خویش بندگان را به ستایش خود سوق داد.

**«و ثنی بالنّدب الی امثالها.»**

همانسان که به کارهایی که انسان با انجام آنها موجب اجر و پاداش می‌گردد مردم را فراخواند.

**«و اشهد ان لااله الاّ اللّه وحده لا شریک له.»**

و گواهی می‌دهم که خدایی جز یکتا خدای هستی که شریک و همتایی ندارد، نیست.

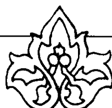
**«کلمة جعل الاخلاص تأویلها.»**

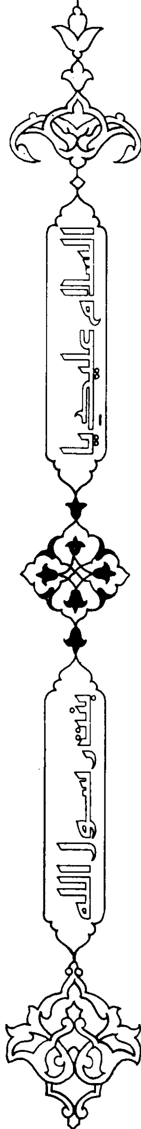
کلمهٔ شکوهمندی که اخلاص را تأویل آن قرار داد.

منظور از این تعبیر آن است که کلمهٔ «لا اله الاّ اللّه» معنا و مفهوم آن به اخلاص برمی‌گردد.

همانگونه که امیرمؤمنان می‌فرماید:

کمال و اوج توحید و توحیدگرایی اخلاص به بارگاه اوست و کمال اخلاص نفی صفات از وجود بی‌همانند او می‌باشد. به همین جهت گفته شده است که منظور از اخلاص واقعی این است که خدای توانا را از نقایصی مانند جسم بودن و عرض بودن و دیگر نقصها منزّه بدانیم و کمال اخلاص او، نفی صفات زاید بر ذات از اوست، چراکه هر پدیده‌ای را صفاتی است و این صفات غیر ذات اوست، از این رو انسان غیراز دانش





خویش است و دانش او غیر از خود انسان، امّا خداوند دانشش همچون دیگر صفات او عین ذات پاکش می‌باشد که در این مورد دانشمندان در کتابهای عقیدتی و کلامی بحثهای گسترده‌ای دارند.

**«و ضمّن القلوب موصولها.»**

و دلها را با معنای توحید و اخلاص در توحیدگرایی همراه و همگام ساخت.

این بدان معناست که خداوند قلبها را با معنای کلمهٔ «لا اله الاّ اللّه» همراه ساخت و دلها را بر این فطرت توحیدگرایی و یکتاپرستی همگام نمود و این همان معنای توحید فطری است که آفریدگار انسان در قرآن شریف بدان تصریح می‌کند و می‌فرماید:

**«فطرة اللّه الّتی فطر الناس علیها...»**(۱)

واژهٔ فطرت به مفهوم عقیده و آیین است و در اینجا منظور از آن اسلام گرایی و یکتاپرستی می‌باشد، همان واقعیّتی است که انسانها بر اساس آن و به خاطر آن آفریده شده‌اند و پیام آیهٔ شریفه این است که خداوند انسانها را به گونه‌ای پدید آورده و به گونه‌ای ترکیب و طرّاحی فرموده است که بخودی خود بر این اصل اساسی راهگشاست که آنان پدید آورنده‌ای توانا و دانا و زنده و پاینده و یکتایی دارند، آفریدگاری که به هیچ پدیده‌ای شبیه نیست و هیچ پدیده‌ای نیز به او شباهت ندارد.

**«و أنار فی الفکر معقولها.»**

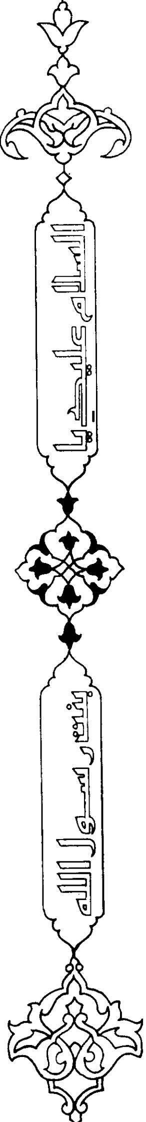
و معنای توحید را که انسان پس از اندیشه به آن می‌رسد، روشن ساخت.

منظور از معنای «کلمه»، توحید است و بیانگر توحید نظری می‌باشد.

در سطور گذشته در مورد توحید فطری بحث شد و مفهوم توحید نظری عبارت از تفکّر در دلایل و براهین روشن و نگرش اندیشمندانه در نشانه‌های وجود و قدرت آفریدگار جهان، در کران تا کران هستی و دنیای شگفت‌انگیز وجود انسان است.

---

۱ ـ سوره ۳۰، آیه ۳۰



**«الممتنع من الابصار رؤیته.»**

«خدایی که چشم‌ها را توان دیدن او نیست.»

چراکه خدا نه جسم است و نه جوهر و عرض، و چشم انسان تنها می‌تواند اجسام و اعراض را بنگرد و دریابد و روشن است که اعراض اموری، بسان رنگ و طول و عرض و نظایر اینهاست که بر جسم عارض می‌گردد و از خواصّ جسم است و بدان جهت که دیدن با چشم جز با انعکاس صورت جسم مورد نظر در عدسی چشم یا اتّصال شعاع چشم به پدیده مورد نظر تحقّق نمی‌یابد و آفریدگار هستی نیز جسم نیست از این رو در چشم انعکاس نمی‌یابد و به همین دلیل امکان ندارد که دیدگان او را درک کنند و نیز هیچ موجودی امکان آن را نخواهد یافت که خدای هستی را ببینند همانگونه که خود در قرآن شریف می‌فرماید:

**«لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللّطیف الخبیر.»**(۱)

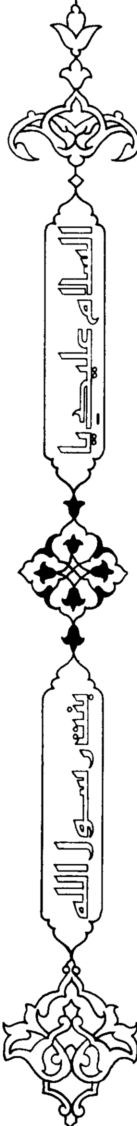
دیدگان او را درنمی‌یابند امّا او دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف و آگاه است.

روشن است که این نفی امکان رؤیت، اختصاص به رؤیت ندارد بلکه تمامی حواسّ ظاهری همچون: حسّ بویایی، چشایی، شنوایی و بساوایی نیز توان درک و دریافت او را ندارند.

و بسی جای تأسّف است که برخی از گروه‌های مسلمان بر این پندارند که خدا دارای جسم است و این پندار تباه خویش را بوسیلهٔ دستگاه‌های فرستنده با صدای بلند اعلان می‌کنند و به صراحت فریاد می‌کشند که خدا سوار بر درازگوشی به آسمان دنیا فرود می‌آید! و این پندار خرافی از فرقه‌ای که اصول و پایه‌ها و شاخ و برگ دین و آیین خویش را بر روی شانه‌های مردی دروغ‌پرداز و فریبکار بنیاد نهاده‌اند، مطلب دور از انتظاری نیست. عنصر بی‌پروایی که روایت می‌تراشد و آن را به پیامبر و دیگران

---

۱ ـ سوره ۶، آیه ۱۰۳



نسبت می دهد تا آنجایی که دربارهٔ او آمده است که:

«عمر» او را تازیانه زد و وی را بخاطر دروغسازی و دروغپردازی و روایت‌تراشی بسیارش از نقل روایت بازداشت.

نگارنده خود از رادیو و از زبان برخی مدّعیان دانش شنیدم که می‌گفت:

پیامبر در شب سیر آسمانی‌اش پروردگار خویش را با چشم خود نظاره کرد!

شگفتا از این کفر و الحاد!.

و عجبا از این زندقه و نادانی!

قرآن شریف می‌فرماید:

**«لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللّطیف الخبیر.»**

«چشمها او را نمی‌بینند امّا این گروه نادان می‌گویند چشمها او را می‌بینند! آیات خدا و سخن او را که از هیچ سو باطل و ناروا در آن راه ندارد رها می‌سازند و بافته‌های خرافی عنصری را می‌گیرند که اگر نگویی دروغساز و دروغ‌پرداز است باید پذیرفت که فرد نادانی است که هم اشتباه می‌کند و هم به حق راه می‌یابد.

براستی اگر برخی از مسلمانان در قلمرو توحید که از اصول و پایه‌های دین خداست اینگونه دچار آفت جهل و نادانی گردند و یا از دریافت درست آن منحرف شوند، باید پرسید که اینان در قلمرو نبوّت و رسالت، امامت و معاد، چگونه خواهند بود؟

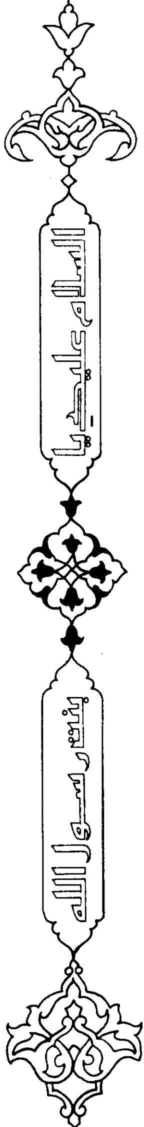
و نیز باید اندیشید که در قلمرو فروع دین و فقه و مقرّرات دینی و دیگر موضوعات اسلامی و شرعی، چگونه می‌اندیشند؟

**«و من الالسن صفته.»**

«و زبانها را توان وصف آفریدگار توانای هستی نیست.»

این فراز نشانگر آن است که زبانها نمی‌توانند آنگونه که شایسته است خدای را وصف کنند، همانگونه که چشمها او را نمی‌بینند.

چگونه انسان می‌تواند واقعیّتی را که ندیده و به آن احاطه نیافته است آن را به وصف کشد؟



امیرمؤمنان می‌فرماید:

**«لیس لصفته حدّ محدود و لا نعت موجود.»**[۱]

صفات و ویژگیهای خدا حدّ و مرز ندارد و نامحدود است چراکه صفاتش عین ذات اوست و همانگونه که دریافت و درک ذات اقدسش ممکن نیست، صفات او را نیز نمی‌توان درک کرد.

**«و من الاوهام کیفیّته.»**

«و نیز نیروی وهم و قدرت پندار و اندیشهٔ انسان نمی‌تواند به چگونگی ذات خدا دست یابد و آن را درک کند.»

چراکه خدا برای انسان نیروهایی آفرید که از آنها به حواسّ چندگانه باطنی نام می‌برند و آنها عبارتند از: نیروی ذاکره، حافظه، مفکّره، واهمه و حسّ مشترک.

نیروی «واهمه» نیرویی است که انسان بدان مجهّز است و به وسیلهٔ آن پدیده‌های جزئی را درک می‌کند.

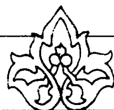
انسان بوسیلهٔ نیروی «واهمه» می‌تواند زن زیباچهره و کاخ سر به آسمان کشیده یا بوستان سرسبز و پرطراوت و یا پدیده‌ای همانند آن را در صفحهٔ ذهن و سازمان وجود خویش تصوّر کند و روشن است که هر آنچه را انسان تصوّر یا توهّم نماید، پدیده و مخلوقی بیش نخواهد بود، امّا انسان با این نیروی «واهمه» هرگز نمی‌تواند پدیدآورندهٔ هستی را آنگونه که هست در صفحهٔ ذهن خویش تصوّر نماید و دریابد که ذات اقدس او چگونه است؟ چراکه خدا فراتر و برتر از هر تصوّر و توهّم و چگونگی و پندار است و تصوّر چگونگی در ذات مقدّس او راه ندارد.

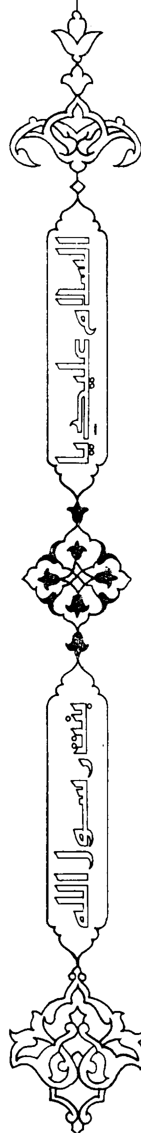
**«ابتدع الاشیاء لامن شیء کان قبلها.»**

«پدیده‌های آفرینش را بی‌آنکه ماده‌ای از پیش باشد پدید آورد.»

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، خ ۱





به عبارت دیگر آنها را بی‌آنکه موجود باشند آفرید.

مادّیگرایان می‌گویند: اصل همه اشیاء و پدیده‌ها مادّه است و امکان ندارد پدیده‌ای بدون وجود مادّه پدیدار گردد.

اگر از آنان سؤال شود با این بیان خود مادّه از چه و از کجا پدید آمد و چه قدرتی آن را پدیدار ساخت؟ آنگاه است که پاسخی جز سکوت ندارند و نمی‌توانند جواب قانع‌کننده‌ای ارائه دهند. چرا که اگر بگویند مادّه از غیرمادّه سرچشمه گرفته و پدید آمده است به آنان خواهیم گفت چه مانعی خواهد داشت اگر پدیده‌های دیگر نیز از قدرتی جز مادهٔ سرچشمه گرفته و از آن قدرت بی‌کران پدید آمده باشند؟ و اگر پاسخ دهند که مادّه از مادّه دیگری پدید آمده است، از آنان می‌پرسیم که:آن مادّه دیگر، از چه و ازکجا و چگونه پدید آمده است؟ و همینگونه در مادّه‌های دیگر، این سؤال ما از آنان باقی است...

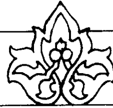
از این رو ایمان به این حقیقت که خداوند پدیده‌های گوناگون جهان هستی را ازعدم به وجود آورده است، دیدگاهی بهتر و برتر و سالم‌تر از دیگر دیدگاه‌هاست.

**«و انشأها بلااحتذاء امثلة امتثلها.»**

«و آن پدیده‌ها را بی‌آنکه از نمونه‌ای نمونه‌برداری یا ازکسی پیروی کند، پدید آورد.»

به عبارت دیگر خداوند پدیده‌ها را بی آنکه در تصوّر و ویژگیهای آنها از دیگر ی نمونه و الگو بگیرد، همه را پدید آورد. شما خوانندهٔ عزیز به پدیده‌های صنعتی و اختراعات جدید نظاره کن، خواهی دید که مخترعان آنها از دیگر پدیده‌ها و مخترعان الهام یا الگو گرفته‌اند.

برای نمونه، مخترعان هواپیما هنگامی که به پرنده‌ها و پرواز آنها نگریستند و دریافتند که آنها به هنگامهٔ پرواز پاهای خود را به شکمشان می‌چسبانند و به هنگامهٔ فرود بازمی‌کنند و آزاد می‌سازند.. به ساختن هواپیما و اندیشه پرواز در اوج آسمانها افتادند.



و مخترعان زیردریایی ها، هنگامی که ماهیان دریا را دیدند که هر گاه بخواهند به اعماق آبها فرومی‌روند و هر گاه که نخواهند بر سطح آب می‌مانند و شنا می‌کنند، به اندیشهٔ ساختن زیردریایی افتادند.

و همینگونه پیشرفت صنعت و دگرگونی در صنایع و کارخانجات را اگر بـه دقّت مورد برّرسی قرار دهیم، همه بر اساس نمونه گیری و اقتباس و اقتدای به دیگری یا دیگر پدیده‌هاست.

امّا آفریدگار توانای هستی در آفرینش جهان و پدیدآوردن پدیده‌های گوناگون ازهیچ مادّه و نمونه و پدیده‌ای الگو نگرفته و پیروی نکرده است.

**«کونّها بقدرته.»**

«آفریدگار هستی پدیده‌ها را در پرتو قدرت کامل خویش پدید آورد.»

در آفرینش موجودات نه کسی با او مشارکت و معاونت داشت و نه ابزار وآلات و ادواتی را بکارگرفت.بلکه با قدرت بی‌کران خویش جهان هستی رابا همهٔ پدیده‌هایش آفرید.»

**«و ذرأها بمشیته.»**

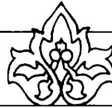
«و آنها را به خواست و ارادهٔ خویش آفرید.»

این فراز بیانگر این واقعیّت است که خداوند پدیده‌ها را چه از نظر شکل و ظاهر و چه از نظر چگونگی و باطن و چه از نظر شمار و دیگر خصوصیّات، همه را به اراده و خواست خویش و بدون ذرّه‌ای فشار و اکراه و اجبار از سویی، آفریده است. در پرتو همان اراده‌ای که هرگاه اراده نماید و به پدیده‌ای فرمان دهد که باش، بی‌درنگ، پدیدار می‌گردد.

**«من غیر حاجة منه الی تکوینها.»**

«بی آنکه نیازی به پدید آوردن موجودات و آفرینش آنها داشته باشد، آنها را آفرید.»

آری آفریگار هستی نه نیازی بدانها داشت تا تنهایی خویش را با انس با آنها برطرف



سازد، و نه نیاز به یاری آنها داشت. چراکه او به مفهوم کامل و جامع کلمه،کامل است و نیاز در ذات والای او راه ندارد.

**«و لا فائدة له فی تصویرها.»**

«و برای او سود و بهره‌ای در صورت بخشیدن به آنها نیست.»

و هنگامی که نیاز به سودرسانی را در آفرینش پدیده‌ها نسبت به آفریدگارشان نفی کردیم، شایسته است که فلسفهٔ آفرینش آنها را دریابیم چرا که هیچ کاری آن هم از آفریدگار فرزانه و حکیم بدون دلیل نخواهد بود و او از بیهوده کاری و بی‌هدفی منزه و پاک است.

**«الاّ تثبیتاً لحکمته...»**

«جز نشانگری و بیان فرزانگی و حکمت خدا در آفرینش هستی...»

این فراز نشانگر آن است که هدف از پدید آوردن پدیده و آفرینش آنها نمایش آشکار حکمت الهی است و خدا آن حکمت بالغه‌ای راکه پدید آوردن پدیده‌ها و آفرینش چهان هستی را اقتضا می‌کرد خود می‌داند، و شاید یکی از آن حکمت‌ها و رازها این است که او را بشناسند.

**«و تنبیهاً علی طاعته.»**

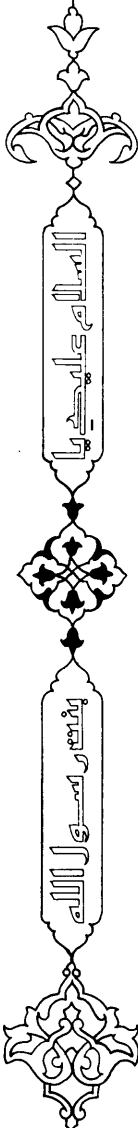
و آگاه ساختن آنان به فرمانبرداری در برابر دستوراتش.

به این معناکه خداوند آنها را آفرید تا فرمان خویش را آشکار ساخته و آنها را بر لزوم و وجوب فرمانبرداری از آفریدگار هستی آگاهی بخشد.چراکه خود در قرآن می‌فرماید:

**«و ما خلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون.»**[1]

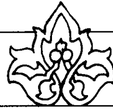
«و ما پریان و آدمیان را جز برای پرستش نیافریدیم.»

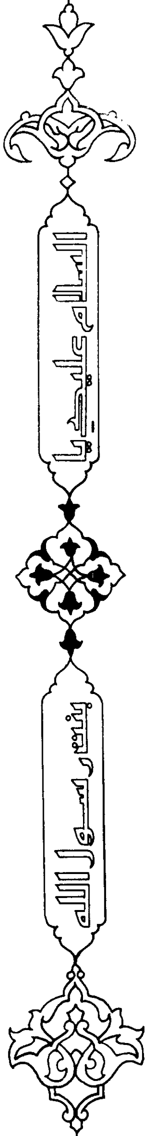
روشن است که فرمانبرداری از خدا و پرستش حقیقی او تنها پس از شناخت او



---

۱ - سوره ۵۱، آیه ۵۶





ممکن می‌شود و پرستش بدون شناخت و آگاهی ارزش و بهایی ندارد. همچنانکه شناخت بدون پرستش و فرمانبرداری از خدا.

**«و اظهاراً لقدرته.»**

«و برای اینکه اقتدار خویش را آشکار سازد.»

روشن است که قدرت آفریدگار هستی پیش از آفرینش جهان هستی نیز موجود بوده است امّا او اراده کرد تا با آفرینش پدیده‌ها پرتویی ازآن را به نمایش نهد. به همین جهت جماد و نبات، و حیوان و انسان را آفرید و در هر کدام از اینها نشانه‌هایی روشن از قدرت بی‌همانند خویش را به ودیعت نهاد.

ستارگان و کهکشانها و افلاک و آسمانها را پدید آورد تا پرتو دیگری از قدرت خویش را نشان دهد و نیز گلبولهای قرمز و سفید خون را آفرید و مورچه این حشرهٔ شگرف را پدید آورد و برای آن اعضاء و اجزاء قرار داد و نیز دیگر پدیده‌ها و موجودات گوناگون و شگفت‌انگیز جهان هستی را...

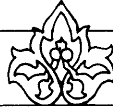
کوتاه سخن اینکه در هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی قدرت و دانش و توان بیکران و بی‌همانند خدا در ابداع وابتکار در آفرینش پدیده‌ها، جلوه‌گر است.

**« و تعبّداً لبریته و اعزازاً لدعوته.»**

و مردم را در برابر دستورات انسانساز خویش فرمانبردار سازد و دعوت و فراخوان خویش به حیات شرافتمندانه را بوسیلهٔ نعمت‌ها، عزّت و قوّت بخشد.

آری خدای توانا پدیده‌ها را پدید آورد تا در برابر دستوراتش فرمانبردار گردند و از ضدّ ارزشهایی که او نشان می‌دهد دوری گزینند و او را بپرستند چراکه پرستش، عبارت از سر فرود آوردن در برابر خدا و فرمانبرداری اوست.

و نیز پدیده‌های رنگارنگ خلقت را آفرید تا دلایل و برهانهایی راکه پیامبران و دیگر فراخوانان بسوی توحید و عدالت و بندگی خدا در دعوت خویش بدانها استدلال می‌کنند قوی و شکست‌ناپذیر و قانع‌کننده باشد.



**«ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته.»**

و آنگاه برای فرمانبرداری از خویش برای مردم پاداش مقرّر فرمود و بر نافرمانی خویش کیفر.

چراکه انسان هرکاری را بر اساس یکی از این دو انگیزه و محرّک انجام می‌دهد. یا بر اساس جلب منافع وتمایل به کسب سود و بدست آوردن ثمرهٔ کار خویش، و یا بخاطر ترس از خطرات وناملایمات زندگی و به انگیزهٔ دفع آنها.

بر این اساس است که انسان بمنظور بدست آوردن سود و رفع نیاز وترس از فقر وتهی دستی، دست به تجارت می‌زند، و دانش‌پژوه بخاطر کسب دانش و بینش و فرهنگ و استخدام شدن، و بمنظور فرار از آفت جهل و نادانی که مانع ترقی و صعود او به مدارج کمال است، درس می‌خواند.

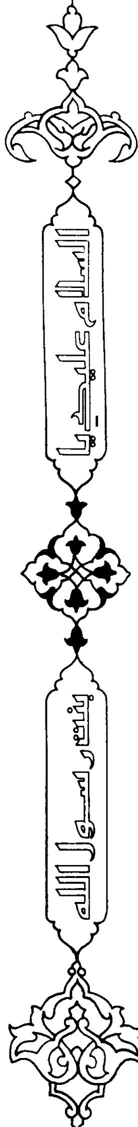
آری واقعیّت این است که انسان تنها به انگیزهٔ بدست آوردن پاداش مادّی و معنوی،و یا بخاطر ترس ازکیفر و عذاب است که مطیع و فرمانبردار می‌گردد و به همین دلیل هم خدای جهان‌آفرین برای پرستش و فرمانبرداری شایسته و بایستهٔ خویش از سوی انسانها برای آنان پاداش و قدرشناسی و احترام مقرّر فرموده است. همانگونه که برای عصیان و نافرمانی خویش وزیر پانهادن مقرّرات آسمانی خود کیفر عادلانه در نظر گرفته است. امّا چرا چنین کرد؟

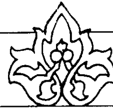
**«ذیادة لعباده من نقمته و حیاشة لهم الی جنّته.»**

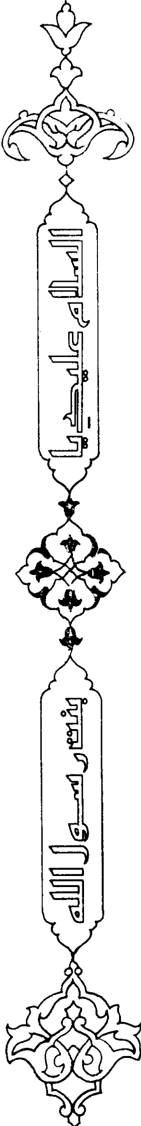
خدا برای عملکرد بندگان پاداش و کیفر مقرّر ساخت تابندگانش راازگناه بازدارد وآنان رابه سوی کارهایی که انسان را درخور بهشت می سازد سوق دهد.

امّا چرا برای عملکرد شایسته و ناشایسته بندگان پاداش و کیفر عادلانه و هدفدار مقّرر فرمود؟

برای اینکه بندگان خویش را از انجام کارهای ناپسندی که کیفر او را در پی دارد باز دارد و آنان را بسوی کارهای شایسته‌ای که بهشت و خشنودی او را از پی دارد بکشاند.








**«و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله.»**

**«و گواهی می‌دهم که پدرم بنده و فرستادهٔ اوست.»**

دخت فرزانهٔ پیامبر پس از بحث رسا و جالبی پیرامون توحید و توحیدگرایی به دو اصل اساسی دین، توحید و رسالت گواهی داد و آنگاه به بحث نبوّت و آنچه در مدار آن مطرح است، پرداخت:

۱ - نخست بندگی شایسته و بایسته پدر گرانقدرش محمّد صلی الله علیه و آله را ترسیم کرد. همان بندگی کامل که نهایت خضوع در برابر خدا و فرمانبرداری همه جانبه آن حضرت از پرودگار خویش است و منزلت والایی است که انسان در پرتو خواست و تلاش گستردهٔ خویش بدان مفتخر می‌گردد با اینکه رسالت نعمت گران و مقام والایی است که برای پیامبر بی‌آنکه خود در راه آن تلاش کند، ارزانی می‌گردد.

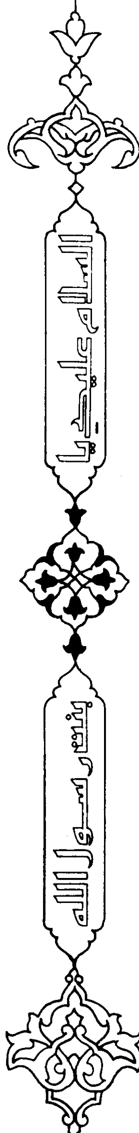
۲ - آنگاه بانوی بانوان به رسالت پدرش پیامبر خدا اشاره کرد و روشن ساخت که آن حضرت پیامبری است که از جانب خدا بسوی بندگانش با آیینی آسمانی فرستاده شده است.

آری دوّمین ویژگی پیامبر در سخن تاریخی فاطمه علیها السلام مقام والای رسالت اوست گرچه واژهٔ مقدّس و ارجدار «رسالت» در روزگار ما بسیار بر سر زبانهاست و در هر حقّ و باطل و یا هر اندیشهٔ درست یا بیمارگونه‌ای بکار می‌رود.

**«اختاره وانتجبه قبل ان ارسله.»**

خدا او را پیش از فرستادنش بسوی مردم برگزید.

همانگونه که از میان انبوه انسانها فرد شایسته وکامل و ممتازی را برمی‌گزینیم، خدای جهان‌آفرین نیز پیامبر خویش را از میان جهانیان برگزید، و نیز همانطور که ما از میان صدها میوهٔ همانند و همرنگ، یک میوه را پس از روشن شدن امتیازات بسیار آن از نظر وزن، رنگ، مزّه، رسیده بودن آن و...، آن را بر دیگر میوه‌ها، برمی‌گزینیم، آفریدگار هستی نیز محمّد صلی الله علیه و آله را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد از میان همهٔ بندگانش




برگزید و این بدان مفهوم است که آن حضرت پیش از ورود به میدان عمل و جهاد و تلاش در راه حق و عدالت و دعوت مردم بسوی خدا، شایستگی و برازندگی‌اش برای این منصب خطیر و مقام پرشکوه، در بارگاه خدا قطعی و مشخّص بوده و نیازی به اصل جهانشمول آزمایش و امتحان نیز نبوده است، تا مواهب و استعدادها و توانمندی‌های پیامبر برای پذیرش این مسؤولیّت عظیم شکوفا گردد چرا که خدا از کفایت و لیاقت بسیار او برای بدوش کشیدن بار سنگین رسالت آگاه بود و او را شایسته ارزانی شدن این نعمت گران می‌دانست.

**«و سمّاه قبل ان اجتبله.»**

«پیش از اینکه پدید آورد نامگذاری کرد.»

این فراز نشانگر این واقعیّت است که خداوند پیش از آنکه پیامبر را بیافریند به نام «محمّد» نامگذاری فرمود، بسان نامزدی که در مورد او گفته می‌شود. برای فرد مشخّصی نامزد شده و مقرّر گردیده است.

با این بیان «با توجّه به اینکه در مثال مناقشه نیست» خدای جهان‌آفرین در علم خویش مقرّر فرموده بود که «محمّد» پیام‌آور برگزیدهٔ او گردد و یا اینکه نام آن حضرت را پیش از آفریدن او برای پیام‌آورانش بیان فرموده است.

**«و اصطفاه قبل ان ابتعثه.»**

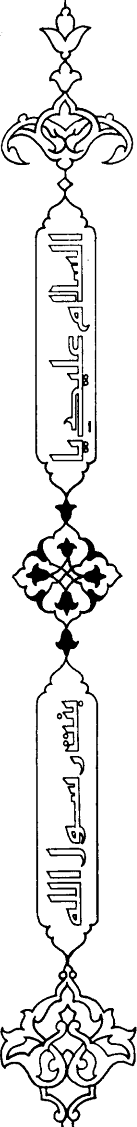
«و او را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد، برگزید.»

**«اذا الخلائق بالغیب مکنونة.»**

خدا پیامبر را هنگامی برگزید و نامگذاری کرد و آفرید که هنوز انسانها آفریده نشده بودند و در پردهٔ غیبت نهان و نهفته بودند.

به عبارت دیگر در علم غیب خدا موجود بودند امّا در خارج و به گونه‌ای که بتوان آنها را درک کرد وجود خارجی نداشتند.

**«و بستر الاهاویل مصونة.»**



و آنگاه که انسانها هنوز در پوشش پردهٔ وحشت قرار داشتند.

این فراز تفسیر فراز پیش است و واژهٔ «اهاویل» جمع «اهوال» است و آن هم جمع «هول» و به معنای ترس و کار مهمّ و سخت است و منظور از آن، وحشت تاریکیهای غیب می‌باشد.

**«و بنهایة العدم مقرونه.»**

«و به نهایت و مرز عدم نزدیک بودند.»

نهایت یک چیز، مرز و پایان آن پدیده است و منظور این است که انسانها از مرحلهٔ وجود دور و در مرحلهٔ عدم بودند.

**«علماً من اللّه تعالی بمائل الامور.»**

(آری خدا پیامبر را از همان هنگام به رسالت برگزید...) چرا که از فرجام کار و سرانجام امور آگاه بود.

او پایان کار انسانها، فرجام حال و شئون آنان را می‌داند وازعواقب رسالت پیامبر ونیز از موهبت‌ها و کفایت و لیاقت او برای بدوش کشیدن بارگران رسالت بخاطر آراستگی آن حضرت به ارزشهای والای اخلاقی و ویژگیهای زیبای انسانی همواره آگاه است. به همین جهت او را از همان زمان به رسالت برگزید.

روایات فراوانی از خود پیامبر گرامی رسیده است که فرمود:

**انّ اوّل ماخلق اللّه نور محمّد** صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

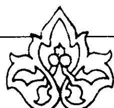
«نخستین چیزی که خدا آفرید نور محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود.»

و نیز فرمود: **انّ اللّه خلق نوری و نور علیّ قبل ان یخلق آدم...**

خدا نور من و علی را دوازده یا بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم، یا پیش از آفرینش آسمانها و زمین، آفرید.

و نیز روایاتی از این گونه، که درکتابهای معتبر شیعه و سنّی موجود است.

**«و احاطة بحوادث الدهور.»**



«و نیز بدان جهت که به تمام حوادث و رخدادهایی که در طول عصرها و روزگاران رخ می‌داد احاطه داشت.»

**«و معرفة بمواقع المقدور.»**

«... و بدان خاطر که موقعیّت‌های زمانها و مکانها و نیز مصالح امور و شئون را که همه تحت فرمان او هستند می‌دانست.»

**ابتعثه اللّه اتماماً لامره**

«خدا پیامبر را فرمان بعثت داد تا هدف از آفرینش را به اتمام رساند.»

و شاید منظور در این فراز از سخن، پایان یافتن رشتهٔ رسالت و نبوّت با برانگیخته شدن پیامبر و فرود قرآن باشد.

**«و عزیمة علی امضاء حکمه.»**

و تا فرمان و خواست خویش را در مورد آفریدگان خود، بطور قطعی تنفیذ نماید.

**«و انفاذاً لمقادیر حتمه.»**

«و سرنوشت‌های قطعی و غیرقابل تغییر و تبدیل خویش در مورد مخلوق را، جامهٔ عمل پوشاند.»

و آنگاه دخت سرفراز پیامبر به ترسیم انحطاط حیات دینی و گسیختگی عقیدتی پیش از بعثت پیامبر پرداخت و فرمود:

**«فرأی الامم فرقاً فی ادیانها.»**

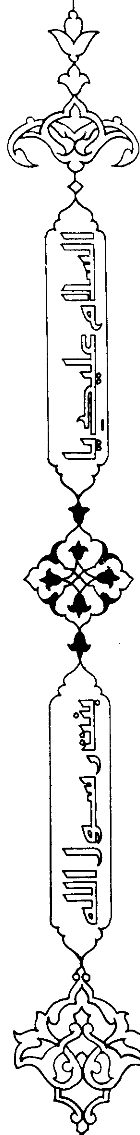
«آنگاه پیامبر خدا امّت‌ها را نگریست که به آیین‌های گوناگون گراییده‌اند.»

وگروه‌های رنگارنگی چون: یهود، نصاری، مجوس، صابئی، و ملحد و زندیق وکافر بوجود آمده است.

**«عکّفاً علی نیرانها.»**

«و بر پرستش آتش و مراقبت آن کمر بسته‌اند.»

در اینجا منظور فرقهٔ آتش‌پرست است که آتش را تامرز پرستش تقدیس می‌کردند



و آتشکده‌ها می‌ساختند و مراقب آنها بودند تا شعله‌های آن به خاموشی نگراید.

**«عابدة لأوثانها.»**

«و بتهای دست‌ساز خویش را پرستشگرند.»

واژهٔ «اوثان» جمع «وثن» به مفهوم بت می‌باشد. در جاهلیّت بتها را از سنگ یا چوب و دیگر چیزها می‌تراشیدند و می‌ساختند و در پرستشگاه‌ها به منظور پرستش قرار می‌دادند و آنگاه در برابر همان بتهای دست‌ساز خویش کرنش می‌کردند.

**«منکرة للّه مع عرفانها.»**

و یکتا خدای هستی را با اینکه در پرتو فطرت خداگرایی می‌شناختند به ناروا انکار نموده، خود را به ناشناسی می‌زدند.»

همانگونه که خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

**«یعرفون نعمة اللّه ثم ینکرونها.»**(۱)

آنان ازدیدگاه فطرت و خرد و وجدان خویش نعمت‌های خدا و پدیدآورندهٔ آنها را می‌شناسند امّا دانسته انکار می‌کنند. چرا که می‌دانستند که هر پدیده‌ای، پدیدآورنده‌ای دارد و می‌دانستند که پدیده‌های هستی همه و همه آفریده شده‌اند وکسی نبود که مدّعی آفریدن ماه و خورشید و آسمان و زمین باشد، از این رو بناگزیر باید می‌پذیرفتند که جهان هستی را آفریدگاری دانا و تواناست.

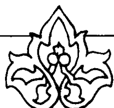
**«فانار اللّه بمحمّد ظلمهاً.»**

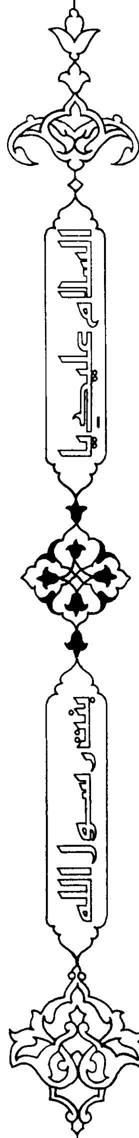
«از این رو خدا به برکت محمّد و بوسیله او تاریکیهای کفر و شرک و جهل و جنایت را که بر همه جا سایه گسترده بود، نورباران ساخت.»

آری دلایل و براهین روشنگری که پیامبر بر آنان می‌باراند، همهٔ آنچه را که آتش‌پرستی و مبانی شرک و بت‌پرستی را شکل می‌داد در هم می‌نوردید. آن حضرت

---

۱ ـ سوره ۱۶، آیه ۸۵





همهٔ اندیشه‌های گمراهگرانه وعقاید سست وتباه‌کننده را از صفحهٔ روزگار پاک نساخت،امّا بروشنی ثابت کرد که اسلام و قرآن بر حق و نجات بخشند و جز آنها هر چه هست باطل و بی‌اساس است پس باید از شرک و خرافات گسست و به وحی و رسالت و توحید و توحیدگرایی روی آورد.

**«و كشف عن القلوب بهمها.»**

و مسائل پرابهام و ناشناختهٔ دلها و قلبها، همچون توحیدگرایی و ایمان به معاد و حشر و نشر را آشکار ساخت و زنگارها را زدود. چرا‌که اینها از مسائل وامور ناشناخته و پیچیدهٔ مردم بود و به برکت وجود گرانمایهٔ پیامبر و وحی الهی، همهٔ اینها گشوده و حلّ شد.

**«و جلی عن الابصار غممها.»**

«و تاریکیهای پرابهامی که دیدگان را می‌پوشانید، همه را کنار زد.»

منظور از تاریکی در اینجا، انحرافات عقیدتی است که بسان پردهٔ تاری دیدگان را پوشانده بود، به گونه‌ای که مردم عصر جاهلیّت توان دریافت حقایق را در خود نمی‌دیدند.

**«و قام فی النّاس بالهداية.»**

«پیامبر به منظور ارشاد و هدایت مردم بپاخاست.»

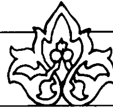
و نشانه‌های راهنمای بسوی حق و حقیقت و توحید و رسالت و معاد وزندگی پس از مرگ را، سر راه آنان نصب کرد.

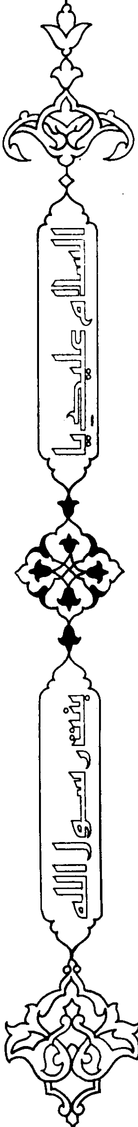
**«و انقذهم من الغواية.»**

«و آنان را ازگمراهی و سرگشتگی نجات بخشید.»

از سرگشتگی وگمراهی عقیدتی، اخلاقی، آداب ورفتار و راه و رسم زندگی که در آن می‌زیستند و می‌مردند، آنان را نجات داد.

به گونه‌ای که گویی آنان در دریا غرق شده بودند و آن حضرت آنان را رهایی بخشید و از نابودی نجاتشان داد.






**«و بصّرهم من العمایة.»**

«و از نابینایی، بینایشان ساخت.»

واژهٔ «اعمی» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که چیزی را نمی‌بیند و بصورت کنایه ومجاز به کسی گفته می‌شود که واقعیّت‌ها را آنگونه که هست درنمی‌یابد و آنگاه که آموخت بینا می‌گردد.

**«و هداهم الی الدّین القویم.»**

«و بسوی دین درست راهشیان نمود.»

واژهٔ «هدایت» معانی بسیاری دارد که یکی از آنها نشان دادن راه به کسی است که راه را نمی‌شناسد.

معنای دیگر آن رسانیدن او به هدف و مقصد است.

و پیامبر گرامی به هر دو نوع از هدایت قیام کرد.چراکه هم راه نجات ونیکبختی را به مردم نشان داد و هم آنان را به سعادت دنیا و آخرت نایل آورد.

**«و دعاهم الی الصّراط المستقیم.»**

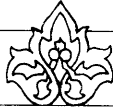
«و آنان را به راه راست فراخواند. به راه اسلام و قرآن که از هر انحراف و کجی پیراسته است.»

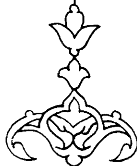
**«ثمّ قبضه اللّه الیه قبض رأفة واختیار و رغبة و ایثار.»**

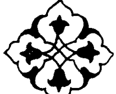
سپس خدای جهان‌آفرین با نهایت مهر و رأفت و میل و خواست قلبی آن حضرت و بر اساس برتری سرای آخرت نسبت به دنیا، روح بلند و پاک او را برگرفت و بسوی خود برد.

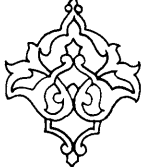
آری برگرفتن روح پاک آن حضرت با کمال مهر بود، نه با خشم و غضب و به خواست و اختیار او بود، نه با اجبار و اکراه. و ممکن است منظور از «اختیار» این باشد که؛ آفریدگار هستی سرای آخرت را برای آن وجود گرانمایه برگزید و برتری داد.

همانگونه که در قرآن:









**«وللاخرة خيرٌ لک من الاولی.»**(۱)

«و به یقین آن جهان برای تو از این جهان بهتر و نیکوتر است.»

**«فمحمّد صلی الله علیه و آله من تعب هذه الدّار فی راحة.»**

«هم اینک پدر گرانمایه‌ام «محمّد» از رنج و درد این سرای فانی آسوده است.»

دیگر با مخالفت‌های گوناگون و اذیّت و آزارها روبرو نیست. چرا که مرگ، آرامش‌بخش دوستان خداست و زندگی پیام‌آوران خدا نیز در این جهان یک زندگی توام با رنج و فشار و سرشار از تلاش و جهاد در راه خداست. از این رو در این سرای فانی راحتی و آرامش ندارند.

در نسخهٔ دیگری اینگونه آمده است:

**«فمحمّد فی راحة من تعب هذه الدّار.»**

**«قد حفّ بالملائکة الابرار.»**

«فرشتگان نیک‌کردار او را در میان گرفته‌اند و روح پاک و بلندش را بسوی برترین رفیق و برترین جایگاه همراهی می‌نمایند.»

**«و رضوان الرّب الغفّار.»**

«و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فرا گرفته است.»

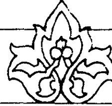
همان رضوان و خشنودی که در سرای جاودانهٔ آخرت به صورت گسترده‌تری او را در بر خواهد گرفت. چراکه دنیا تنگ‌تر از آنست که همهٔ آثار و نشانه‌های خشنودی خدا در آن جلوه‌گر شود.

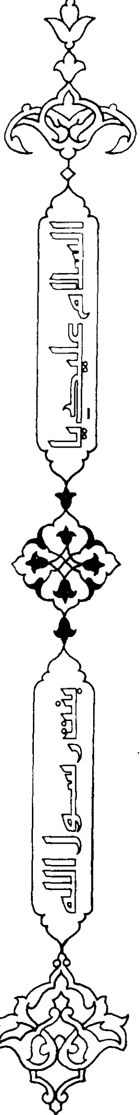
**«و مجاورة الملک الجبّار.»**

و در جوار پادشاه پراقتدار دنیا و آخرت آرمیده و در حفظ و حراست اوست و به پاداش شکوهبار و لطف بی‌همانند او نزدیک است.

---

۱ ـ سوره ۹۳، آیه ۴



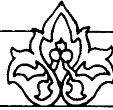


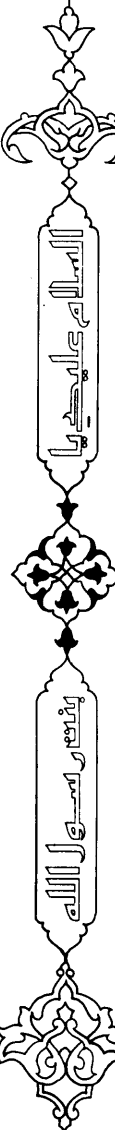

**«صلی اللّه علی أبی، نبیه و أمینه علی الوحی و صفیّه.»**

درود خدا بر پدر گرانمایه‌ام، همو که پیام‌آور خدا و امانتدار سرفراز وحی او و برگزیده‌اش بود.

**«و السّلام علیه و رحمة اللّه و برکاته.»**

و سلام و مهر و برکات خدا بر او باد.





## ۲ ـ ادامهٔ سخنان جاودانهٔ دخت گرانمایهٔ پیامبر

ثُمَّ الْتَفَتَتْ اِلَی اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قالَتْ:

اَنْتُم عِبادُ اللّهِ نُصْبَ اَمرِهِ و نَهیِهِ و حَمَلَةُ دینِهِ و وَحیِهِ، و اُمَناؤُ اللّهِ عَلَی انفسکُمْ، و بُلَغاؤُهُ الی الأُممِ.

و زعیم حقّ له فیکم، وعَهْد قدّمه الیکم، و بقیّةٌ استَخلفَها علیکُمْ کِتابُ اللّهِ النّاطقُ، و القُرآنُ الصّادقُ، و النُّورُ السّاطِعُ، و الضِّیاءُ الّلامِعُ، بَیِّنَةٌ بَصائرهُ، مُنکشفةٌ سرائرهُ، متجلّیةٌ ظواهرهُ، مغتَبِطٌ بِهِ اشیاعهُ، قائدٌ الی الرِّضوانِ اتّباعهُ، مؤَدٍ الی النَّجاةِ استماعهُ، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللّهِ المنوَّرةُ، و عزائمُهُ المفسَّرةُ، ومحارمهُ المحذَّرةُ، و بیّناتهُ الجالیةُ و براهینهُ الکافیةُ، و فضائلهُ المَندوبةُ و رُخصهُ الموهوبةُ و شرایعُهُ (شرائعُهُ) المکتوبَةُ.

فَجعلَ اللّهُ الایمانَ تطهیراً لَکمْ منَ الشِّرکِ، و الصّلاةَ تنزیهاً لکمْ مِنَ الکبرِ، و الزّکاةَ تزکیةً للنَّفسِ، و نماءً فی الرِّزقِ، و الصّیامَ تثبیتاً للاخلاصِ، و الحجَّ تشییداً للدِّینِ، و العدلَ تنسیقاً للقُلوبِ، و اطاعتنا نظاماً للملَّةِ، و امامتنا اماناً منْ للفرقةِ، و الجهادَ عزّاً للاسلامِ، و الصّبْرَ معونةً علی استیجابِ الاجْرِ، والامرَ بالمعروفِ مصلحةً للعامّةِ، و برَّ الوالدیْنِ و قایةً منَ السُّخطِ، و صلةَ الارحامِ منماةً للعددِ، و القصاصَ حقناً للدِّماءِ و الوفاء بالنَّذْرِ تعریضاً: للمغفرة، و توفیةَ المکاییلِ و الموازیْنِ تَغْییراً للبَخْسِ، و النَّهْیَ عنْ شرب الخمر تنزیهاًعن الرِّجس، واجتناب القذف حجاباًعن الّلعنة و ترْکَ السّرقةِ ایجاباً للعفّةِ و حرّمَ اللّهُ الشِّرکَ اخلاصاً لهُ بالرّبوبیّةِ.

«فَاتّقوااللّهَ حقَّ تُقاتِهِ و لاتموتُنَّ الاّ و انتمْ مسلمونَ.»[۱]

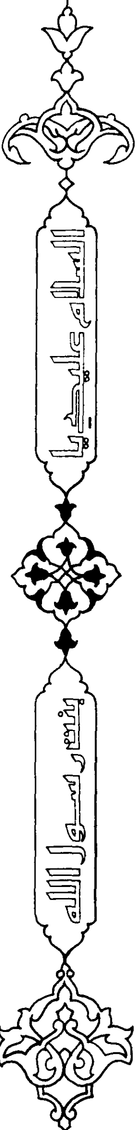
وَ اَطیعُوا اللّهَ فیا اَمرَکُم بِهِ و نَهاکُمْ عَنْهُ، فانَّه «انّما یخشَی اللّهَ منْ عبادهِ العلماءُ»[۲].

آنگاه دخت فرزانهٔ پیامبر رو بسوی مجلس کرد و فرمود:

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۱۰۲

۲ ـ سوره ۳۵، آیه ۲۸



هان ای بندگان خدا! شما پرچمداران امر و نهی او، حاملان دین و وحی وی، امانتداران خدا نسبت به یکدیگر و پیام‌رسانانش بسوی جامعه‌ها و تمدّن‌ها هستید.

زمامدار حق در میان شما، و نگاهدارنده پیمان خدا در دسترس همهٔ شماست و آنچه پیامبر پس از خویش در میان امّت به امانت نهاده، کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور آشکار و پرتو پرفروغ اوست.

کتابی که بینش‌ها و دلایل آن روشن، رموز و اسرار باطنی و ظرافت‌های آن آشکار است، ظواهر آن جلوه‌گر و پیروان آن مورد غبطهٔ جهانیانند.

کتابی که عمل‌کنندگان به مقرّرات خویش را به بهشت پرطراوت خدا فرامی‌خواند و شنوندگان پیامش را به ساحل نجات راه می‌نماید.

بوسیلهٔ آن به دلایل روشن خدا می‌توان دست یافت و تفسیر و بیان مقرّرات و واجبات او را آموخت و به ضدّارزشها و محرماتی که از ارتکاب آنها هشدار داده است، دست یافت.

دلایل روشن و جلوه‌گر او و برهان‌های کافی وی را بررسی نمود و ارزشهای اخلاقی و انسانی و آنچه مشروع و مجاز است در آن مکتوب نگریست.

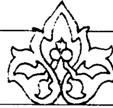
آنگاه بانوی بانوان به بیان پرتویی از فلسفهٔ مقرّرات الهی پرداخت و فرمود:

هان ای مردم! خدای جهان‌آفرین ایمان را سبب تطهیر و پاک‌سازی شما از آلودگیهای شرک و ارتجاع قرار داد، و نماز را وسیلهٔ پاک ساختن شما از آفت غرور و خودبزرگ‌بینی.

زکات را باعث تزکیهٔ جان و افزون‌شدن روزیتان قرار داد و روزه را عاملی برای استواری اخلاص.

طواف برگرد خانهٔ خدا را وسیلهٔ تقویت دین، و عدالت را مایهٔ هماهنگی و انسجام دلها.

فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام دین و دولت مقرّر فرمود، و امامت



و پیشوایی ما را به منظور در امان ماندن از پراکندگیها.

جهاد را باعث شکست‌ناپذیری و عزّت اسلام، و شکیبایی را وسیله‌ای برای جلب پاداش پرشکوه سرای آخرت.

امر به معروف و فراخوان بسوی ارزشها را مایهٔ صلاح و شایستگی توده‌ها شناخت، و نیکی به پدر و مادر را سنگر پیشگیری از خشم خدا.

پیوند با نزدیکان را وسیلهٔ افزونی شمار و اقتدار جامعه، و قصاص عادلانه و انسانی را عامل حفظ جانها.

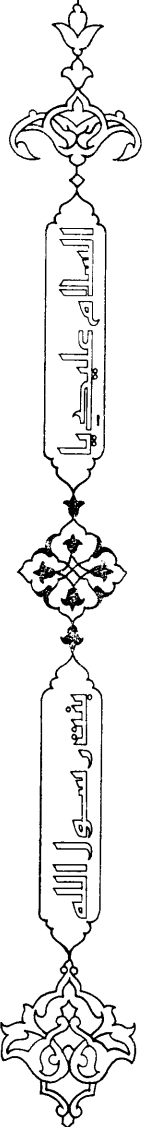
وفای به نذرها را برای در معرض آمرزش قرارگرفتن، و عادلانه و درست دادن کیل‌ها و وزن‌ها را وسیلهٔ مبارزه با کمبودها.

هشدار از میخوارگی را سبب پاکیزگی از پلیدی‌ها، و دوری گزیدن از تهمت‌زدن و نسبت ناروا دادن را، مانعی در برابر غلطیدن به وادی لعنت‌شدگان.

وانهادن سرقت را برای حفظ عفّت، و تحریم شرک را برای اخلاص در بندگی پروردگار.

اینک که چنین است پروای خدا را آنگونه که شایسته است پیشه سازید و بکوشید که جز مسلمان، جهان را بدرود نگویید.

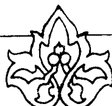
خدای یکتا را در آنچه فراخوانده و هشدار داده است، فرمانبرداری کنید و راه دانشوران یکتاپرست و پرواپیشه را در پیش گیرید. چرا که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان و آگاهان واقعی از او می‌ترسند و در برابر او احساس مسؤولیّت می‌نمایند.

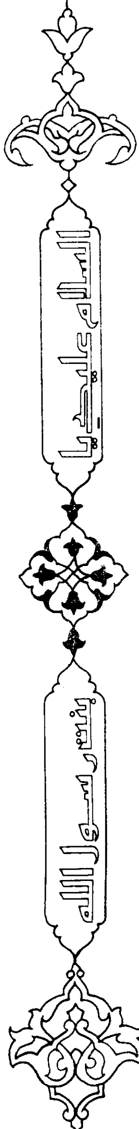


## هان ای بندگان خدا

دخت فرزانهٔ پیامبر پس از ترسیم اصل نبوّت و رسالت، به نقش دگرگونساز پیامبر پرداخت و رو به انبوه گردآمدگان در مسجد فرمود:

**۱ ـ «انتم عبادالله نصب امره و نهیه.»**





«شمایان ای بندگان خدا. طلایه‌دار امر و نهی او هستید.»

دو واژهٔ «عباد» و «اللّه» جملهٔ معترضه‌ای است که در میان مبتدا و خبر آن آمده، با این بیان پیام و معنای فراز بالا این می‌شود که:

شمایان ای بندگان خدا که مخاطب من هستید، آری شما، برای اوامر و نواهی اونصب شده و طلایه‌دار آنها هستید. چرا که شمایان بودید که به هنگامهٔ فرود دستورات و هشدارهای خدا و نواهی او حضور داشتید از این رو خطاب خدا پیش از همه و بیش از همه به شمایان متوجّه است.

**۲ ـ «و حملة دینه و وحیه.»**

«و شمایان هستید که بدوش کشندهٔ پرچم دین و وحی اویید.»

چرا که سیره و شیوهٔ عادلانه و انسانساز پیامبر و فرمانهایی را که آن حضرت صادر می‌فرمود، شمایان می‌نگریستید و شما بدوش کشندهٔ پرچم دین و آیات قرآن می‌باشید که فرشتهٔ وحی بر پیامبر برگزیدهٔ او می‌آورد و آن حضرت به شما می‌آموخت.

**۳ ـ «و امناء اللّه علی انفسکم.»**

«و امانتداران خدا بر دین او هستید تا آن را از پیامبر دریافت و به کسانی که دریافت نداشته‌اند، بیاموزید.»

**۴ ـ «و بلغاؤه الی الامم.»**

«و پیام‌رسانان او هستید بسوی جامعه‌ها و تمدّن‌ها.»

این واقعیّت مورد تردید نیست که دانش و فرهنگ در طول عصرها و نسلها،از نسلی به نسل دیگر سپرده می‌شود و بدان جهت که شمایان معاصر پیامبر خدا بودید و سخنان جانبخش آن حضرت را بدون واسطه شنیده و سنّت و شیوهٔ انسانساز و سعادت‌آفرین او را آموخته‌اید، اینک بر شماست که این فرهنگ و مفاهیم و روایات و سیره و روش نجات‌بخش و آزادمنشانهٔ او را به نسلهای آینده برسانید. چرا که این رسالت سنگین در برابر اسلام و جامعهٔ اسلامی بر دوش شما خواهد بود.



از این رو بر شماست که این رسالت و امانت را، بدون ذره‌ای کوتاهی وبازیگری اداء کنید و مقرّرات خدا را بی هیچ تغییر و تفسیر ناروا و تحریف و توجیه سلطه جویانه، همانگونه که خدا فروفرستاده است، به دیگران برسانید و بیاموزید. چراکه شما هستید که میان پیامبرخدا و دیگرنسلهای مسلمان حلقه پیوندید. ازاینرو اگر امانت خدا و پیامبر را به شایستگی و سرفرازی اداکردید، پاداش بسیاری خواهید داشت و اگر در ادای این امانت و رسانیدن این پیام حیاتی راه خیانت و بازیگری در پیش گرفتید، بدانید که هر جنایت وانحرافی که در دین خدا و بندگان او پدیدار گردد، شمایان مسؤول خواهید بود.



**۵ - «زعیم حقٍ له فیکم، و عهد قدّمه الیکم، و بقیّة استخلفها علیکم.»**

زمامدار حق، در میان جامعه شماست!

و نیز پیمانی که از پیش با شما داشته، و بازمانده‌ای که برای شماباقی نهاده است.

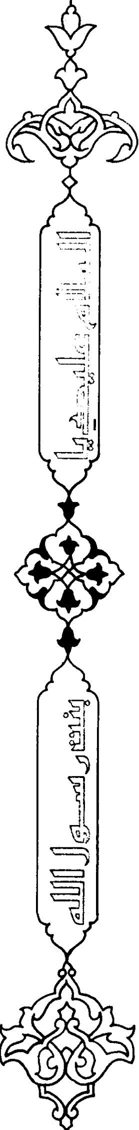
این سه جمله کوتاه را بیشتر روایت‌کنندگان خطبهٔ بانوی بانوان، جزء خطبه آورده‌اند امّا دارای نوعی پیچیدگی و اضطراب است. ممکن است جزء خطبه نباشد یا بخشی از آنها افتاده و بدینصورت درآمده است.

دانشمندانی که به شرح خطبهٔ فاطمه عليها السلام پرداخته‌اند، برای این سه جمله کوتاه معانی گوناگونی آورده‌اند که همهٔ آنها با نوعی مشکل همراه است.

به هر حال ممکن است منظور این باشد که:

«پیامبر خدا مسؤولیتی را که بر عهدهٔ شماست با شما در مورد آن پیمان بست و بازماندهٔ خویشتن را که جانشین راستین اوست در میان شمایان برجای نهاد.»

منظور از معنای واژهٔ «بقیّه» چیزی است که انسان از آثار و لوازم‌خود، در میان خاندانش بر جای می‌گذارد و در اینجا نظر این است که پیامبر در میان شما حقایقی را بر جای نهاده است که برای همیشه نیازهای گوناگون جامعه را به شایستگی برطرف می‌سازد و پاسخگوی نیازهاست.»



و در برخی نسخه‌ها عبارت بدینصورت آمده است:

**«و بقیّة استخلفنا علیکم و معنا کتاب اللّه.»**

که این جمله مفهوم روایت معتبری است که میان جامعه‌های مسلمان مشهور و شناخته شده است.

**انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی وانّهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض.**

و در اینجا بزرگ بانوی ا سلام فاطمه علیهاالسلام سخن را به عظمت قرآن که یکی از دو یادگارگرانمایهٔ پیامبر است سوق داد و فرمود:

**«کتاب اللّه النّاطق.»**

«کتاب پرشکوه خدا که گویاست.»

درست بسان انسانی که در نهایت روشنی سخن می‌گوید و بیانگر و روشن‌کنندهٔ تمامی حقایق است.

**«و النّور السّاطع.»**

«و نور فروزان است.»

در قرآن شریف از این کتاب بزرگ آسمانی به نور تعبیر شده است.

**«فامنوا باللّه و رسوله و النّور الّذی انزلنا...»**(۱)

«به خدای و پیامبرش و به نوری که فروفرستادیم، ایمان بیاورید.»

**«و الضیاء اللّا مع.»**

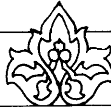
«و شعاع نورافشان است، نه نوری ناچیز و نهان.»

**«بیّنة بصائره.»**

«دلیل و بینش‌های آن آشکار است.»

---

۱ ـ سوره ۶۴، آیه ۸



به این معنا که توحید و توحیدگرایی، نبوّت و امامت، معاد و دیگر مسائل و موضوعات، برای مردمی که دیدگاه قرآن رامی‌شناسند و تناسب میان دلیل ومدلول و علّت و معلول را درمی‌یابند، روشن و نمایان است.

برای نمونه به آیات چندگانه‌ای که ترسیم می‌گردد گوش جان بسپارید:

۱ - **«لو کان فیهما آلهة الاّ اللّه لفسدتا.»**(۱)

اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز خدای یکتا بود هر دو تباه می‌شدند.

۲ - **«و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الّذی انشأها اوّل مرّة و هو بکلّ خلق علیم.»**(۲)

و او در حالی که آفرینش خویشتن را از یاد برده بود برای ما مثلی زد که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟

ای پیامبر بگو: کسی آنها را زنده می‌سازد که نخستین بار آنها را پدید آورد و او بر هر آفرینشی داناست.

۳ - **«و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبدون.»**(۳)

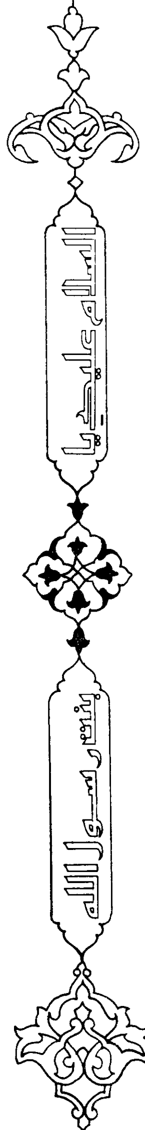
وآدمیان وپریان را جز برای اینکه مرا بپرستند، نیافریدم.

۴ - **«قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً.»**(۴)

ای پیامبر بگو: اگر جنّیان و آدمیان دست به دست هم دهند که کتابی همانند این قرآن بیاورند نخواهند توانست. گر چه برخی از آنان پشتیبان برخی باشند.

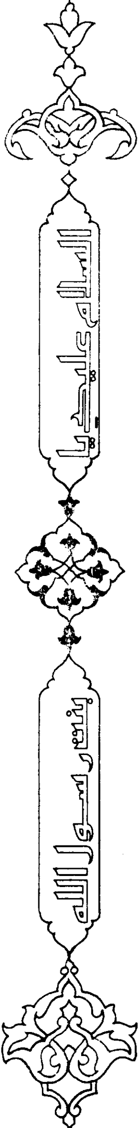
**«منکشفة سرائره.»**

«و نهانیهای آن آشکار و نمایان است.»



---

۱ - سوره ۲۱، آیه ۲۲
۲ - سوره ۳۶، آیه ۷۸
۳ - سوره ۷، آیه ۲۰۴
۴ - سوره ۱۷، آیه ۸۸



در قرآن شریف آیاتی موجود است که معنا و دلالت آن روشن و آشکار است. و آیاتی نیز وجود دارد که همچون: اسرار فیزیک و شیمی، افلاک و ستارگان، ذرات جوّی و خبرهای غیبی و پیشگوییها که دربردارندهٔ معانی و مفاهیم دقیق و رازهای نهانی است که همهٔ آنها نزد خردمندان واقعی و راسخان در علم بطورکامل و واضح روشن و آشکار است.

**«متجلیّة ظواهره»**

«و ظواهر آن بطورکامل آشکار و جلوه گر است.»

**«مغتبط به اشیاعه»**

پیروان و رهروان راه قرآن، مورد غبطه جهانیانند.»

آنان به مقام رفیعی پرمی‌کشند و در بارگاه خدا چنان اوج می‌گیرند که جهانیان بر آنان سخت غبطه می‌خورند و آرزو می‌کنند که به مقام و منزلتی نایل آیند که پیروان قرآن رسیده‌اند.

**«قائد الی الرضوان اتباعه.»**

«و رهروان راه خویش را به بهشت و رضوان خدا رهبری می‌کند.»

**«مؤدّ الی النّجاه استماعه.»**

«گوش سپردن به قرآن سرانجام باعث نجات می‌گردد.»

همانگونه که خدای جهان‌آفرین می‌فرماید:

**«و اذا قُرئَ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلّکم ترحمون.»**[۱]

«هر گاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرا دهید بدان امید که مورد رحمت قرار گیرید.»

بویژه که شنیدن آیات قرآن به همراه تفکّر و اندیشه، باعث ترس از خدا و پروای از

---

۱ ـ سوره ۷، آیه ۲۰۴

او و امید بستن به رحمتش می‌گردد و بر این اساس است که انسان درست می‌اندیشد و درست عمل می‌کند و در نتیجه از عذاب و کیفر خدا نجات می‌یابد.

چه بسیار کفرگرایانی که بر اثر شنیدن آیات قرآن، بسوی اسلام روی آوردند و چه بسیار گناهکارانی که راه توبه و بازگشت و جبران در پیش گرفتند، چه بسیار کجروانی که به راه اعتدال گراییدند و چه بسیار افراد دودل و دچار آفت تردید که با شنیدن آیات جانبخش قرآن، قلب و دلشان به اوج یقین پرکشید.



**«به تنال حجّج اللّه المنوّرة.»**

«به برکت قرآن و بوسیلهٔ آن می‌توان به برهان‌های روشن خدا دست یافت.»

چرا که واژهٔ «حجّت» آن چیزی است که انسان بوسیلهٔ آن استدلال می‌نماید، و می‌دانیم که در مسایل و موضوعات فکری و عقلی و مقرّرات دینی و مسایل عرفی می‌توان به قرآن شریف استدلال کرد و از آن دلیل و برهان آورد.

**«و عزائمه المفسّرة.»**

«و بوسیلهٔ قرآن واجباتی را که تفسیر شده‌اند می‌توان دریافت.»

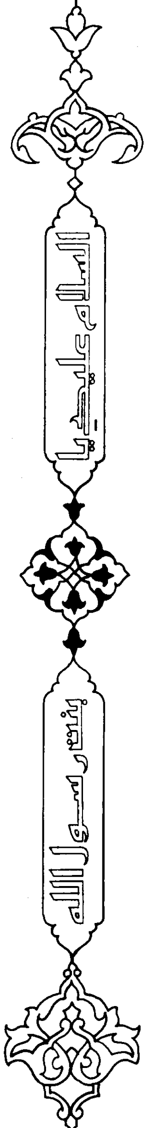
چه آن واجباتی که خود قرآن تفسیر فرموده است و چه آنهایی که پیامبر و امامان نور آنها را بطور روشن بیان کرده‌اند، چرا که قرآن در خانهٔ آنان فرود آمده و اهل آن خانه به آنچه در خانهٔ آنهاست از همگان آگاهترند.

آری آنان هستند که احکام عبادات و خصوصیّات آنها را از وضو گرفته تا غسل، نماز، روزه، حج، جهاد و دیگر مسائل، همه و همه را آنگونه که باید تفسیر و بیان نموده‌اند.

**«و محارمه المحذّرة.»**

«و بوسیلهٔ قرآن محرّمات خدا، که بندگانش از ارتکاب آنها بازداشته شده‌اند، شناخته می‌شود.»

چرا که خدا در قرآن شریف بندگان خود را از ارتکاب هر آنچه تحریم فرموده است



هشدار داده و آنان را از کیفر سهمگین و دردناک روز رستاخیز و سرای آخرت بر حذر داشته است.

**«و بيّناته الجالية و براهينه الكافية.»**

«و بوسیلهٔ قرآن دلیلهای روشن و برهانهای بسنده دریافت می‌گردد.»

بیّنات و محکمات روشن و آشکاری که نیاز به تأویل ندارد و نیز متشابهاتی که نزد راسخان در علم روشن و آشکار است.

همهٔ اینها در پرتو آیات و بوسیلهٔ قرآن قابل درک و دریافت است.

**«و فضائله المندوبة.»**

«و دستورات استحبابی که خدا بندگانش را به انجام آنها فراخوانده است، بوسیلهٔ قرآن دریافت می‌شود.»

**«و رخصه الموهوبة.»**

«و کارهای روایی که بخشیده شده‌اند...»

همانگونه که یادآور شدیم در قرآن هم مقرّرات و احکام واجب می‌باشد و هم مقرّرات و احکامی که استحبابی است و نیز دستوراتی که انسان در انجام آنها آزاد است...

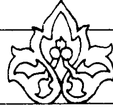
**«و شرائعه المكتوبة.»**

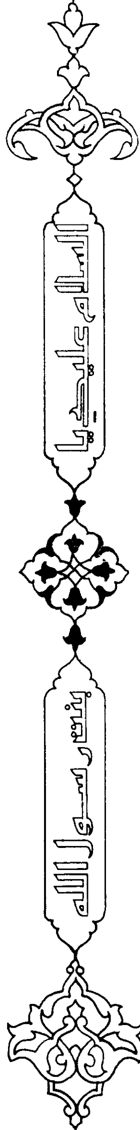
«و نیز قوانین و مقرّراتی که خدا بر بندگانش مقرّر فرموده است.»

واژهٔ «شرایع» جمع شریعت است و مقصود از آن، مقرّراتی است که خدا بر بندگانش تشریع فرموده، و در فرهنگ واژه‌شناسان به معنای گذرگاهی است که از آنجا وارد رودخانه می‌گردند. و واژهٔ «مکتوبه» به معنای واجب آمده است.

با این بیان، این فراز از سخن دخت فرزانهٔ پیامبر این است که:

«بوسیلهٔ قرآن می‌توان به مقرّرات واجب خدا دست یافت و بدانها عمل کرد.»





## پرتویی از فلسفهٔ احکام

آنگاه بانوی نمونهٔ اسلام به ترسیم پرتویی از فلسفه احکام و فواید و اسرار مقرّرات اسلام پرداخت، به بیان فواید و حکمت‌هایی که بیشتر از درمان، جنبه پیشگیری دارد و بحقّ گفته شده است که: بهداشت پیشگیری بهتر از درمان است؛ و درستی این سخن روشن خواهد شد.

به هر حال دخت فرزانهٔ پیامبر در این مورد فرمود:

**«فجعل اللّه الایمان تطهیراًلکم من الشّرک.»**

و در نسخهٔ دیگری:

**«ففرض اللّه الایمان تطهیراًلکم من الشّرک.»**

«خداوند، ایمان به خدای یکتا را به منظور پاکسازی اذهان و افکار شما از آفت شرک قرار داد.»

آیات شریفهٔ قرآن همگان را به ایمان ژرف و خالصانه به خدای یکتا فرامی‌خواند و این به منظور پاک ساختن کران تاکران وجود فرد و جامعه از پلیدیهای شرک است.

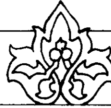
شرک در حقیقت به منزلهٔ میکروب کشنده و مرگبار است و ایمان به پروردگار، نابودکنندهٔ آن.

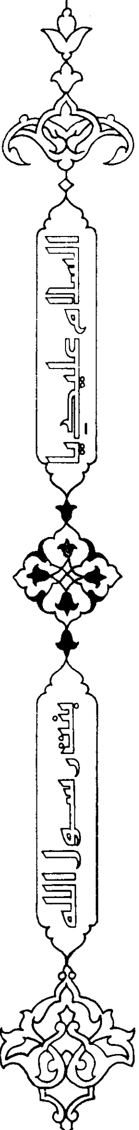
پلیدی و آلودگی است که در اذهان و افکار انسان شرک‌گرا و شرک‌زده نفوذ می‌کند و قلبها بدان آلوده می‌شود و ایمان به خدای یکتا این آفت‌ها و پلیدیها را می‌زداید.

**«و الصّلاة تنزیها لکم عن الکبر.»**

«و نماز را برای پاکیزه ساختن شمایان از آفت خودبزرگ‌بینی و تکبّر، واجب ساخت.»

منظوراز مقرّر ساختن نماز، پیروزی بر صفت زشت خودبزرگ‌بینی و تکبّر است چرا که نماز کاری است آمیخته به خضوع و خشوع وهمراه رکوع و سجود در برابر یکتا





خدای هستی و بیشتر مبتلایان به بیماری خودبزرگ‌بینی در میان ترک‌کنندگان نمازند.

**«و الزّکوة تزکیة للنّفس و نماء فی الرّزق.»**

«و زکات را به منظور تزکیه و پاکسازی جان و فراوانی رزق و روزی مقرّر فرمود...»

زکات را بدان دلیل زکات می‌گویند که سبب پاک شدن انسان می‌شود.

قرآن در این مورد می‌فرماید:

**«خذمن اموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم بها.»**[1]

(ای پیامبر) از ثروت و دارایی آنان زکات بگیر تا آنان را بدان وسیله پاک و پاکیزه سازی.

و نیز خدای جهان‌آفرین برکت و رشد و نموّ را درگرو زکات قرار داد، و اوست که به زمین اجازه می‌دهد تا برکات و گنجینه‌های خویش را به بندگان او ارزانی دارد. اوست که اجازه می‌دهد تا محصولات کشاورزی فراوان گردد، پستانها آکنده از شیر شود و خیرات ونعمت‌ها فراوان و میوه‌ها چندین و چند برابر گردد.

**«و الصّیام تثبیتاً للاخلاص.»**

«و روزه را برای پاینده و پابرجا ساختن اخلاص» مقرّر فرمود.

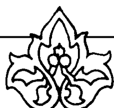
گاه ممکن است انسان با هدف و انگیزه خودنمایی و تظاهر و ریا نماز بخواند امّا نمی‌تواند به هدف ریاکاری روزه بگیرد و همهٔ روز خویش را، گرسنه و تشنه به پایان برساند و به خاطر خودداری از ارضای کشش‌ها و تمایلات، همهٔ سختی‌ها را به جان بخرد تا خودنمایی کند.

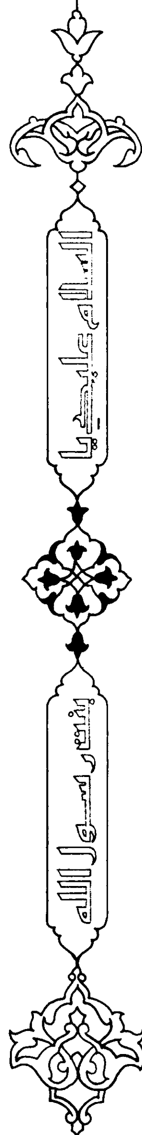
از این رو روزه از بارزترین و آشکارترین عبادتهایی است که می‌تواند خالص و برای خشنودی خدا انجام پذیرد.

**«و الحجّ تشییداً للدّین...»**

---

۱ ـ سوره ۹، آیه ۱۰۳





«و حجّ و زیارت خانهٔ خدا را برای استحکام بخشیدن به دین مقرّر فرمود.»

انجام حجّ و زیارت کهن‌ترین معبد توحید فواید ارزشمند معنوی بسیاری دارد که در هیچ جایگزینی تحقّق نخواهد یافت.

حجّ عبارت ازگردآمدن انبوهی از پیروان اسلام از جای جای گیتی است که در روزهای مشخّص و مکانهای خاصّی این اجتماع تحقّق می‌یابد.

این انبوه مسلمان از شرق و غرب جهان و ازکشورهای دور و نزدیک با سبک ویژه و چگونگی بی‌نظیری در آنجا گرد می‌آیند و در نتیجه مسلمان افریقایی با آسیایی آشنا می‌گردد و شرقی از حال و روز غربی آگاه می‌گردد و از این دیدارها ره‌آورد بسیاری می‌تواند نصیب امّت شود.

علاوه بر اینها فرد و گروه حج‌گزار به دنیایی از معنویّت و عرفان وارد می‌گردد و ضمن خشوع و خضوع وصف‌ناپذیر در برابر خدا به توبه و بازگشت بسوی او و آمرزش‌خواهی و تصمیم به جبران و بازسازی شخصیّت خویش و عملکردش توفیق می‌یابد و از ثمرات بی‌شمار معنوی دیگری نیز بهره‌ور می‌گردد.

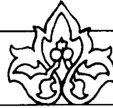
**«و العدل تنسیقا للقلوب.»**

«و عدالت را برای پیوند قلبها، مقرّر فرمود.»

در نسخهٔ دیگری آمده است که:

**«و العدل تنسیکا للقلوب.»**

واقعیّت این است که نگارنده برای موهبت ارجدار «عدالت» تعریف زیباتر و جامع‌تر و دقیق‌تر از این بیان ندیده است. چراکه همانگونه که پیوند و ارتباط دانه‌های یک تسبیح یا گردنبند با ریسمان حاصل می‌گردد و بدون آن، دانه‌ها از هم پاشیده و نظام و هماهنگی آنها از میان می‌رود، عدالت نیز در جامعه دارای چنین نقش و اثری است. این عدل و داد است که در بعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دلها را به هم پیوند می‌دهد و نظم و هماهنگی در خانه و جامعه پدید می‌آورد ومهر و صفارا، جایگزین



پراکندگی و ازهم‌گسیختگی و درگیری و کشتار می‌سازد.

عدل وداد در نگرش اسلامی تنها ویژهٔ زمامداران و فرمانداران و قاضیان نیست، بلکه ویژهٔ هر انسان توحیدگرایی است که زیر سایهٔ عدالت حرکت کند و عدالت را پیشهٔ خود سازد و برای بقای محبّت دلها با همسر و خاندان و بستگان خویش و جامعه بر اساس عدالت رفتار نماید.

**«واطاعتنا نظاماً للملة.»**

«و فرمانبرداری ما را اساس نظام جامعه قرار داد.»

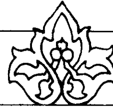
و در نسخهٔ دیگری «**و طاعتنا**» آمده است.

هر جامعه و تمدّنی اگر بخواهد زندگی در خور شأن انسان داشته باشد، بناگزیر باید یک نظام عادلانه و شایسته‌ای برای خود برگزینند.

واژهٔ «نظام»، واژه‌ای است پرمعنا و دارای مفهوم گسترده و مصادیق بسیار. از این رو تشکیل وزارتخانه‌ها، سازماندهی ادارات و صدور دستوارت و رهنمودها در میدانها و فرصت‌های گوناگون و مناسب، همه و همه را «نظام» می‌گویند و روشن است که باید نظام شایسته و عادلانه و خردمندانه را تنفیذ نمود و در برابر آن سر فرود آورد.

از این روست که اگر نظام حاکم بر جامعه و تمدّنی، شایسته و عادلانه و انسانی باشد، شایستگی و سازندگی در همهٔ ابعاد و میدان‌ها در میان مردم و در قلمرو زندگی آنان در شهر و روستا و خیابان و بیابان گسترش خواهد یافت. امّا اگر نظام جامعه‌ای تباه باشد آنگاه است که فساد و تباهی در خشکی و دریا... چهرهٔ منحوس خویش را نشان می‌دهد و همه جا را بسان سرطان فرامی‌گیرد.

جامعهٔ اسلامی که خویشتن را سرآمد و پیشتاز جامعه‌های پیشرفته و مترقّی بشمار می‌آورد، باید از نظامی عادلانه و انسانی برخوردار باشد و آن را در چشم‌انداز دیگر جامعه‌ها قرار دهد، به همین جهت خدا فرمانبرداری از شایسته‌ترین بندگان خویش؛ یعنی خاندان وحی و رسالت را برای امّت نظام قرار داد. به این معناکه خدا رهبری همه



جانبه و زمامداری کامل و جامع را در همهٔ شئون و امور تنها به امامان دوازدگانهٔ نور اختصاص داد نه برای هر آن کس که زمام امور جامعه را به کف گیرد یا بر اریکهٔ قدرت تکیه زند و برای مردم نیز از دیدگاه اسلام فرمانبرداری از اهل بیت به دلیل ویژگیها و شایستگی‌هایشان واجب است و نه از دیگران.

خداوند فرمانبرداری خاندان وحی و رسالت را بدان جهت نظام جامعه اسلامی قرار داد و اجرای دستورات آنان را لازم شمرد که آنان را با مواهب بسیاری بهره‌ور ساخته و شایستگی این منزلت و موقعیّت را به آنان ارزانی داشته است، بگونه‌ای که آنان تمام آنچه برای جامعه سازنده و شایسته و بایسته است، آگاهند و از آنچه برایش زیانبار و انحطاط‌آفرین است، از آنها بطور کامل باخبر، و تمامی مصالح و مفاسد جامعه را به روشنی می‌شناسند،

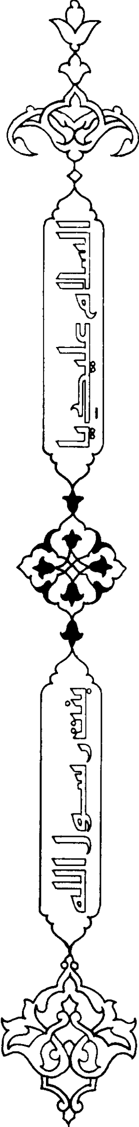
پیامبر خدا آنان را همسنگ قرآن قرار داد و فرمود:

**انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض وانّکم لن تضلوا ما ان تمسّکتم بهما.**

(هان ای مردم) من در میان شما دو نعمت گران بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم را که اهل بیت من هستند. بهوش باشید که این دو از یکدیگر جدایی‌پذیر نیستند تا در روز رستاخیز درکنار حوض بر من وارد شوند.

و بدانید که شمایان تا آنگاه که به این مشعل هدایت و نجات چنگ زنید، گمراه نخواهید شد.

آری خوانندهٔ عزیز در صفحات گذشته از نظرتان گذشت که دخت فرزانهٔ پیامبر از «قرآن» شریف سخن گفت و آن را بازماندهٔ گرانمایه‌ای معرّفی فرمود که یکی از دو جانشین پیامبر در میان امّت است و برخی از حقایق را در شکوه و عظمت قرآن ترسیم کرد و آنگاه به بیان پرتویی از فلسفهٔ مقرّرات اسلامی پرداخت.



و پس از آنها «ثقل» دوّم، یعنی خاندان رسالت را که به صراحت قرآن شریف[1] فرمانبرداری آنان بر همگان بایسته است، آری آنان را معرّفی کرد.

آری به خدای سوگند اگر جامعهٔ اسلامی و مردم مسلمان از روز نخست پس از رحلت پیامبر به خاندان گرانمایهٔ او فرصت می‌دادند و فرمان آنان را گردن می‌نهادند، کران تا کران گیتی اینک بهشت زیبا و پرطراوت نعمت‌ها بود و تمامی بشریّت در همهٔ عصرها و قرنها در نیک‌بختی و سعادت می‌زیستند. دیگر نه تبهکاریها و کشتارها و خونریزیها در زمین و زمان چهرهٔ کریه خود را نشان می‌داد و نه داراییها و حقوق ربوده می‌شد. نه عرضها و ناموسها به باد می‌رفت و نه به کسی ستم می‌رفت، نه جهل وانحطاط و عقب‌ماندگی و پراکندگی، جامعهٔ اسلامی را به خاک سیاه ذلّت و خفّت و اسارت می‌نشاند و نه فقر و حرمان و گرسنگی و بیداد در زمین جای می‌گرفت.

ما سخنان بانوی فرزانهٔ گیتی را تفسیر می‌کردیم که نا خواسته بحث به طول انجامید و با این وصف می‌دانیم که حق این بحث را آنگونه که شایسته است، ادا نکرده‌ایم. چرا که بحث از رهبری شایستهٔ اسلامی، بحث دقیق و گسترده‌ای است که نیاز به تحقیق و برّرسی جامعی دارد و باید در کتاب بزرگ و جداگانه‌ای به طرح آن پرداخت.

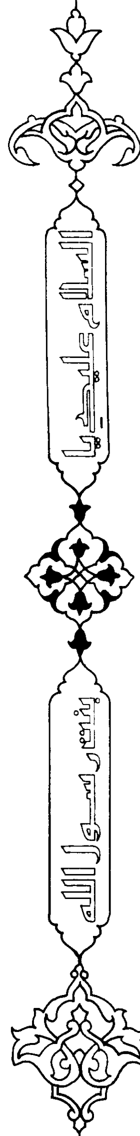
**«و امامتناأماناً للفرقة»**

«و امامت ما را برای ایمنی از پراکندگی‌ها مقرّر فرمود.»

واژهٔ «امام» بر وزن کتاب به مفهوم پیشواست. شما خوانندهٔ عزیز امام جماعت را بنگر که چگونه مردم در اجزای نماز از رکوع گرفته تا سجده و قیام تا قعود و... به او اقتدا می‌نمایند. این امام جماعت در سلسله کارهای مشخّص و محدودی مقتدای کسانی است که به همراه او به نماز می‌ایستند و بر این اساس به او امام نماز یا امام جماعت گفته می‌شود. امامت راستین و پرشکوه که همان خلافت و جانشینی پیامبر است مقام

---

۱ ـ سوره ۴، آیه ۵۹



والایی است که از سوی آسمان مقرّر می‌گردد. چرا که در شکوه و عظمت و در اهمیّت و خطیر بودن همسنگ رسالت است.

شما دوستان خدا را بنگرید که نیایشگرانه ازبارگاه او می‌خواهند که آنان را به آن مقام پرفراز و آن منزلت والا مفتخر سازد.

این ابراهیم خلیل است که این بشارت را از جانب خدا دریافت می‌دارد که:

**«انّی جاعلك للنّاس اماماً»**

«و من تو را پیشوای مردم قرار دادم.»

و این یعنی شخصیّت والایی که در گفتار و عملکردش در سراسر زندگی مقتدا و الگوی مردم است. تدبیر امور جامعه را به دست باکفایت خویش می‌گیرد، به تنظیم شئون آنان قیام می‌کند، جنایتکاران راکیفر و تأدیب می‌نماید، فرمانداران را برمی‌گزیند و برکسانی که در خور کیفر هستند، کیفر الهی را به اجرا می‌گذارد و با آنانی که با جامعه از در نیرنگ و دشمنی وارد گردند، پیکار می‌کنند.

باید یادآور شویم که منظور از «امامت» در این آیهٔ شریفه، رسالت نیست چرا که «ابراهیم» در آن هنگام به مقام رسالت مفتخر شده بود. از این رو باید پذیرفت که این مقام افزون بر مقام رسالت، به او ارزانی گردید.

شما خوانندهٔ گرامی اگر در «انّی جاعلك» دقّت کنید در خواهید یافت که گزینش «امام» از جانب خداست و نه دیگران و مردم را نسزد که بر اساس خواهشهای دل و اندیشه‌های مشخّص خویش برای خود «امام» انتخاب کنند.

و اگر به کلمات دیگر آیهٔ شریفه بیندیشید حقایق بسیار دیگری برایتان آشکار می‌شود.

به ادامهٔ آیه شریفه دقّت بفرمایید:

**قال و من ذُرّيّتي قال لاينال عهدي الظّالمين.**[۱]

آنگاه که خدا به ابراهیم مژده داد که او را به امامت برگزیده است ابراهیم گویی شادمان شد و گفت: و از نسل من نیز کسانی را به این مقام پرشکوه برگزین.

پاسخ آمد که: «**لا ينال عهدي الظّالمين.**»

«مجاهد» در این مورد آورده است که مقصود از این عهد، «امامت» می‌باشد.

و از دو پیشوای نور حضرت باقر و صادق، نیز همین بیان آمده است و اینها نشانگر این واقعیّت است که ستمگر نمی‌تواند امام و پیشوای مردم باشد و این نشانگرعصمت امامان دوازده‌گانهٔ نور است. چراکه خدا مقام والای امامت یا عهد خویش را از سپردن به ستمگر و ظالم نفی فرموده است.

و روشن است که فرد غیرمعصوم گاه به خویشتن ستم روا می‌دارد و گاه به دیگران. به همین جهت قرآن امامت غیرمعصوم را نمی‌پذیرد.

و اگر شما خوانندهٔ عزیز به آیاتی که اینک ترسیم می‌گردد بیندیشید بر شما روشن خواهد شد که مناصب آسمانی و وظایف الهی بناگزیر باید از جانب خدا مشخّص و معیّن گردد نه دیگری.

و اینک آیات:

۱ - **یا داود انّا جعلناک خلیفة فی الأرض.**[۲]

«هان ای داود ما تو را در روزی زمین خلیفه گردانیدیم.

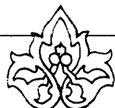
۲ - **و جعلنا فی ذرّیّتهما النبوّة و الکتاب.**[۳]

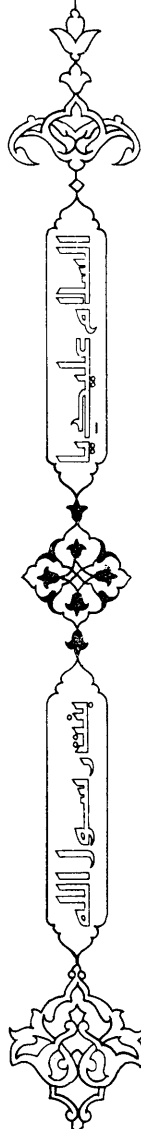
ما نبوّت و کتاب را در نسل او قرار دادیم.

۳ - **و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هٰرون وزیراً.**[۴]

---

۱ - سوره ۲، آیه ۱۲۴
۲ - سوره ۳۸، آیه ۲۶
۳ - سوره ۵۷، آیه ۲۶
۴ - سوره ۲۵، آیه ۳۵





ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او گردانیدیم.

**۴ ـ و جعلناهم ائمّة یهدون بامرنا.**(۱)

ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان خدا مردم را راه می‌نمایند.

**۵ ـ انّی جاعلک للنّاس اماماً.**(۲)

من تو را پیشوای مردم می‌گردانم.

**۶ ـ و اجعلنا للمتّقین اماماً.**(۳)

و ما را پیشوای پرواپیشگان گردان.

**۷ ـ و اجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی.**(۴)

و برادرم هارون را از خاندانم وزیر من قرار ده.

و نیز آیات بسیار دیگری که واژهٔ «جعلنا» و «اجعلنا» و «جعلناهم» و نظایر آنها بکار رفته و نشانگر حقیقت مورد بحث است.

آری دخت فرزانهٔ پیامبر، فاطمه علیهاالسلام در سخنان خویش می‌فرماید:

**«و امامتنا»** که منظورش امامت دوازده‌امام نور است.

امامت شوی گرانقدرش نخستین امام راستین و برگزیدهٔ خدا و پدرامامان یازده‌گانه، تا امامت آخرین آنان، امام مهدی علیه‌السلام.

**«و الجهاد عزّاً للاسلام.»**

و جهاد را برای عزّت و سربلندی اسلام مقرّر فرمود.

چراکه عزّت و سرفرازی جز از راه اقتدار نشاید، و اقتدار نیز درگرو بکار بردن بجا و شایستهٔ سلاح، رژه و مانور نظامی، نمایش توان رزمی و سلاح جنگی، جلوه‌گر ساختن قهرمانیها و دلاوریها و مانند آن، خواهد بود.

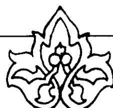
---

۱ ـ سوره ۲۱، آیه ۷۳

۲ ـ سوره ۲، آیه ۱۲۴

۳ ـ سوره ۲۵، آیه ۷۵

۴ ـ سوره ۲۰، آیه ۲۹



زیباترین راه نمایش قدرت و اثبات وجود و شخصیّت نیز جهاد و کارزار در راه حق و عدالت است چراکه نیرو و قدرت و امکانات و فداکاری و رمز پیوند و دلبستگی جامعهٔ اسلامی با مبدأ هستی و تمامی موهبت‌ها، در میدانهای کارزار ظهور می‌کند و در آنجاست که پیروزی بر دشمنان دین سایه می‌گسترد و دلهره و هراس مخالفان اسلام را فرامی‌گیرد.

این نکته درخور تعمّق بسیار است که اصولاً زورمند و قوی، تنها در برابر قدرت و شوکتی برتر از خویش سر تسلیم فرود می‌آورد و بر همین اساس است که عزّت و استقلال تنها برای جامعه‌ای فراهم خواهد بود که قدرتمند و توانا باشد. یعنی دارای همان چیزی که زورمندان بدان پای بندند و تنها در برابر آن خاضع می‌گردند.

**«و الصّبر معونة علی استیجاب الاجر.»**

«و شکیبایی را برای در خور پاداش شایسته‌شدن قرار داد.

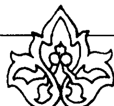
شکیبایی در برابر امور ناخوشایند و سختی‌ها، از تهیدستی و محرومیّت گرفته تا وامداری، زندان و دیگر مصائب و مشکلات، نشانگر تسلیم شایسته و بایستهٔ بنده در برابر خواست خداست، چنین تسلیمی در حقیقت یک ارزش والا و یک منزلت بلند است که انسان شکیبا می‌تواند بوسیلهٔ آن به پاداش شکوهبار و ثواب بسیاری نایل آید.

در پرتو شکیبایی، هم می‌توان دستورات خدا را آنچنانکه مقرّر فرموده است، انجام داد و هم می‌توان بوسیلهٔ آن از ضدّارزشها و گناهان دوری جست.

**«و الأمر بالمعروف مصلحة للعّامة.»**

«و دعوت به ارزشها و کارهای پسندیده را برای مصلحت جامعه» مقرّر فرمود.

خدا دعوت به ارزشها را بر هر انسان مسؤولی در قلمرو قدرت و امکاناتش همراه با شرایط ویژه‌ای مقرّر فرمود و این کار خود یک جهاد واقعی است. چراکه به موجب این دستور انسانساز هر فردی از افراد جامعهٔ‌اسلامی باید خویشتن را در برابر دین و آیین و جامعه خویش مسؤول بنگرد نه جدا و بریده از آنان. دعوت به ارزشها یا امر



به معروف در حقیقت تفسیرِ عملیِ سخن جاودانهٔ پیامبر است که فرمود:

**«کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته.»**

چرا که اسلام نه بی‌تفاوتی و بی‌برنامه گی را می‌پذیرد و نه کناره‌گیری و بریدگی از جامعه و مردم را باور دارد. بلکه تمامی مسلمانان را یک خانواده و همهٔ جهان را یک خانه می‌نگرد که ایمان و عقیده آنان را بهم پیوند می‌دهد.

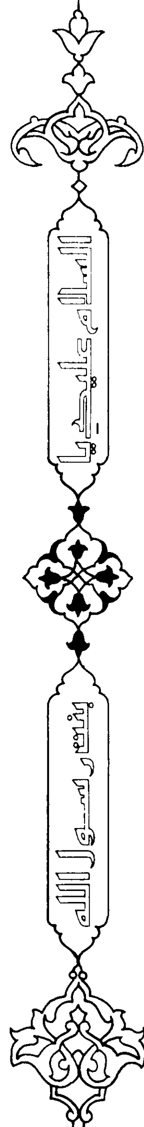
**«و برّ الوالدین وقایة من السخط.»**

«و نیکی در حقّ پدر و مادر را باعث مصونیّت از خشم و غضب» خویش قرار داد.

و در نسخهٔ دیگری: **«و البرّ بالوالدین وقایة من السّخط.»**

مفهوم این فراز این است که از آنجایی که پایمال ساختن حقوق پدر و مادر و بی‌حرمتی به آنان موجب خشم خدا بر فرزند می‌گردد، بطور طبیعی نیکی به آنان باعث مصون ماندن از خشم خواهد بود.

اگر به آیاتی که رعایت دقیق حرمت و حقوق پدر و مادر مورد سفارش و تاکید قرار گرفته است ،نیک بنگریم درجهٔ اهمیّت این جنبه اخلاقی و انسانی مورد عنایت دخت پیامبر بر ما روشن می‌شود.



برای نمونه قرآن می‌فرماید:

۱ - **«و وصّینا الانسان بوالدیه حسنا.»**[۱]

به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.

و می‌فرماید:

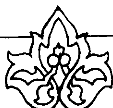
۲ - **«یسألونک ماذا ینفقون قل ماانفقتم من خیر فللوالدین.»**[۲]

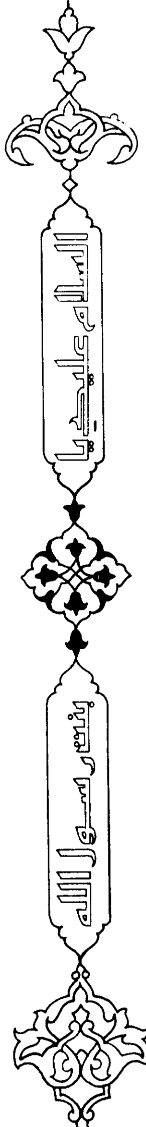
از تو می‌پرسند که چه انفاق نمایند؟ بگو آنچه از خیر انفاق می‌کنید برای پدر و مادر... است.

---

۱ - سوره ۲۹، آیه ۸

۲ - سوره ۲، آیه ۲۱۵





و می‌فرماید:

۳ - **«و اعبدوا اللّه و لاتشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا.»**[۱]

خدای را بپرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید.

و می‌فرماید:

۴ - **«قل تعالوا اتل ما حرّم ربّکم علیکم الاّ تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً.»**[۲]

(ای پیامبر) بگو، بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم.(نخست) اینکه به او شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی کنید...

۵ - **«وقضی ربّک ألاّ تعبدوا الاّ ایّاه و بالوالدینِ احساناً...»**[۳]

و پروردگارت مقرّر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شد، آنان را آزرده مساز و به درشتی سخن مگو و با آنان باکرامت و ملایمت، سخن بگو و با مهر و محبّت بال تواضع و فروتنی در برابرشان فرود آر و بگو: پروردگارا! همانگونه که آن دو مرا در خردی و کودکی پروریدند، بر آن دو رحمت آور.

۶ - و می‌فرماید:

**«و وصّینا الانسان بوالدیه حملته اُمّه وهناً علی وهن و فصاله فی عامین أن اشکرلی و لوالدیک...»**[۴]

و به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد و هر روز ناتوانتر می‌شد، و پس از دو سال او را از شیر بازگرفت. و سفارش نمودیم که مرا و پدر و مادرت را سپاس گوی که سرانجام تو بسوی من است. و اگر آن دو بکوشند تا چیزی را که در مورد آن دانشی نداری با من شریک سازی از آنان پیروی مکن و در دنیا با آنان به خوبی همراهی کن.

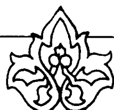
---

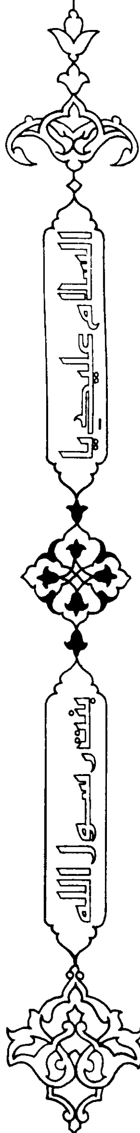
۱ - سوره ۴، آیه ۳۶

۲ - سوره ۶، آیه ۱۵۱

۳ - سوره ۱۷، آیه ۲۳ - ۲۴

۴ - سوره ۳۱، آیه ۱۴ - ۱۵





۷ ـ و می‌فرماید:

**«و وصّینا الانسان بوالدیه احساناً...»**[۱]

وانسان را در مورد پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کردیم، مادرش به دشواری به او باردار شد تا چون به سنّ جوانی رسد و به چهل سالگی درآید، گوید: پروردگارا! به من بیاموز تا سپاس نعمتی راکه بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به جای آرم. کاری شایسته انجام دهم که تو را خشنود سازد وفرزندان مرا به صلاح آور. من بسوی تو بازگشتم و از تسلیم‌شدگانم.

اینان کسانی هستند که کارهای نیکشان را می‌پذیریم و از گناهانشان درمی‌گذریم و در زمرهٔ بهشتیانند و هر وعده‌ای که به آنان داده شده راست و درست است.

آری پس از نگرش بر این آیات شریفه است که پیام سخن بانوی بانوان فاطمه علیها السلام بر ما روشن می شود. به نظر نگارنده، بحث نیاز به توضیح بیشتری دارد امّا به همین اندازه بسنده می‌شود.

**«وصله الارحام منماة للعدد.»**

و پیوند با نزدیکان را برای افزون شدن شمار نفوس، مقرّر فرمود.

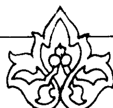
و در نسخهٔ دیگری: **«وصله الارحام منساة للعمر و منماة للعدد.»** آمده است.

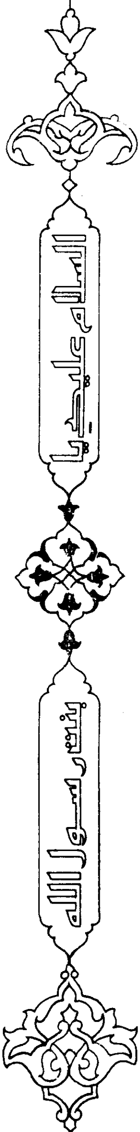
واقعیّت این است که عملکرد انسان دارای یک سلسله آثار و ره‌آورد و واکنش طبیعی و تخلّف‌ناپذیر است.از این رو آن کس که با نزدیکان و بستگانش بوسیلهٔ دست و زبان و یا ثروت و امکانات، صلهٔ رحم می‌نماید بر اثر این کار عمرش طولانی و نسلش بسیار و دارایی‌اش فراوان می‌گردد و این ثمرهٔ آن عملکرد است.

در مورد پیوند با ارحام روایات بسیاری رسیده است که همه حکایت از این حقیقت می‌کنند که: صلهٔ رحم ثروت را بسیارمی کند و مرگ را به تأخیر می‌افکند همانگونه که

---

۱ ـ سوره ۴۶، آیه ۱۵ ـ ۱۶





بریدن از ارحام و قطع رابطه با آنان باعث کوتاهی عمر و از میان رفتن مال و امکانات می‌گردد.

ما در روزگار خویش بسیاری از مردم را دیده‌ایم که بخاطر صلهٔ رحم، روزگار برکات و خیرات خویش را بر آنان باراند و شمار آنان و نسلشان با اینکه می‌دانیم عوامل فزونی چندانی در آنها نبود رو به فزونی نهاد و اقتدار یافتند. همانگونه که در روزگار ما بسیاری را نیز می‌نگریم که بخاطر قطع رحم و گسستن ارتباط و دوستی با بستگان و نزدیکان خویش سرانجام گویی رشتهٔ عمر خود را قطع نموده و با دست خود اساس حیات و بقای خویشتن را در هم نوردیدند و پس از دچار آمدن به آفت فقر و تهیدستی و نیاز، از میان رفته‌اند.

**«و القصاص حقنا للدّماء.»**

«و قصاص را وسیلهٔ حفظ خونها و حراست از جانها قرار داد.»

در میان تمامی قوانین کیفری که در جهان وضع و ثبت شده است هیچ قانونی بسان قصاص عادلانه و طبیبانه، حیات انسانها را تضمین نمی‌کند.

بر این اساس است که خدای جهان‌آفرین می‌فرماید:

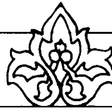
**«و لکم فی القصاص حیاة یا أولی الالباب لعلکم تتّقون.»**(۱)

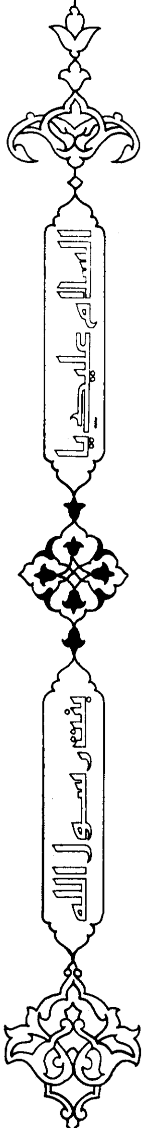
برای شما ای خردمندان در قصاص نوعی زندگی است. باشد که پروا پیشه سازید.

شگفت‌آور است که کیفر قاتل و کشتن او عاملی برای بقاء و تضمین حیات دیگران شمرده می‌شود. چرا که فردی که بیدادگرانه تصمیم می‌گیرد تا دیگری را بکشد اگر بداند دست عدالت، انتقام خون بناحق ریخته شده را از او خواهد گرفت و او را به کیفر کارش قصاص خواهد نمود، آنجاست که دست به جنایت نمی‌زند. امّا اگر دریافت که کیفر کشتن دیگران تازه اگر ثابت شد زندان است و خوردن و آشامیدن و شاید هم عفو

---

۱ ـ سوره ۲، آیه ۱۷۹





و یا تخفیف مجازات و یا رهایی بوسیلهٔ پول و رشوه و پارتی و وساطت نزد قدرتمندان، اینجاست که ارتکاب جنایت بر او سهل و ساده می‌نماید و به آسانی و بیدادگرانه و وحشیانه خون بی‌گناهان را بر زمین می‌ریزد.

واقعیّت این است که قوانین کیفریِ کفر ـ که اینک بر کشورهای اسلامی حاکم است ـ اثر سازندهٔ قصاص را باور ندارد و چنین می‌پندارد که قصاص از آنجایی که مقتول بیچاره را زندگی نمی‌بخشد، تکرار قتل است و در تکرار قتل چه سود؟!

به همین جهت برای قاتل، زندان و یا اعمال شاقّه در نظر می‌گیرد و با این وصف شما خوانندهٔ عزیز خود آگاهی که زندانهای بی‌شمار و گسترده دنیا آکنده از آدمکشان جنایتکار است و هر لحظه هم آمار آدمکشی در سراسر جهان رو به فزونی می‌رود.

شگفت اینکه خدای جهان‌آفرین در این آیهٔ شریفه روی سخن را بر خردمندان گیتی نموده و می‌فرماید:

**«یا أولی الالباب!»**

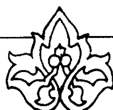
«هان ای خردمندان!»

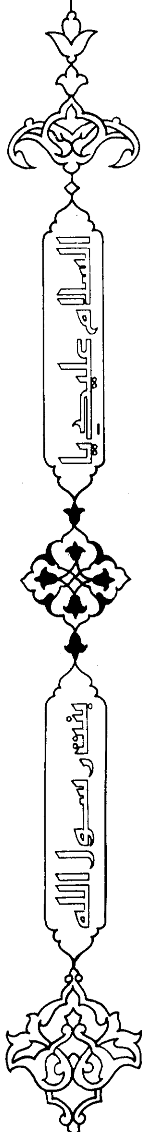
و آنگاه با این واژه‌ها سخن را ادامه می‌دهد که:

**«لعلّكم تتّقون.»**

و بدینسان خدا ی فرزانه و حکیم روی سخن با خردمندانی دارد که می‌فهمند و می‌دانند که قصاص عادلانه و انسانی از ریخته شدن خون انسانها و کشته شدن آنان جلوگیری می‌کند و درک می‌کنند که این شیوهٔ کیفری بهتر و برتر از زندان و شکنجه و همانند آنهاست.

امّا با این وصف در جهان معاصر این قانون الهی وانهاده شده و قانون غرب بر مقرّرات خدا برتری یافته است که باید گفت؛ چشم مسلمانان روشن! راستی مردم چگونه امید بسته‌اند که عزّت و اقتدار و استقلال به دست آورند. در حالی که نه تنها در قوانین و مقرّرات که در تاریخ خود نیز دنباله‌روی یهود و نصاریٰ را برگزیده‌اند؟ تاریخ






هجری اسلامی به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شود و تاریخ میلادی درکشورهای اسلامی به رسمیّت شناخته شده و ملّت‌ها و دولت‌ها از آن پیروی می‌کنند.

آری رشتهٔ سخن در این مورد طولانی است و نیاز به فرصت بیشتر و بحث گسترده‌تری است.

علاوه بر این، ثمره بر شمردن و پخش این دردها و مصیبت‌ها چه خواهد بود؟

آیا براستی در مقرّرات و قوانین وارداتی حکومت‌ها و کشورهای اسلامی تحوّل مطلوبی ایجاد می‌گردد؟ من که فکر نمی‌کنم.

«**و الوفاء بالنّذر تعریضاً للمغفرة.**» و در نسخهٔ دیگری «**بالنذور.**» و وفای به نذر را به منظور رسیدن به آمرزش قرار داد.

واژهٔ «نذر» در حقیقت پیمان بستن با خدا در انجام کاری شایسته است. از این رو وفای به نذر نیز وفای به پیمان خواهد بود. همانگونه که خدا در قرآن شریف می‌فرماید:

«**و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجراً عظیماً.**»[1]

و هر کس به پیمانی که‌با خدا بسته است وفا نماید، خدا به او پاداش پرشکوهی خواهد داد.

و بدینسان روشن می‌شود که انسان از راه وفای به نذر خویش، هم به پیمان خود عمل کرده و هم خودرا در قلمرو آمرزش خدا قرار داده است.

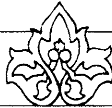
«**و توفیة المکاییل و الموازین تغییراً للبخس.**»

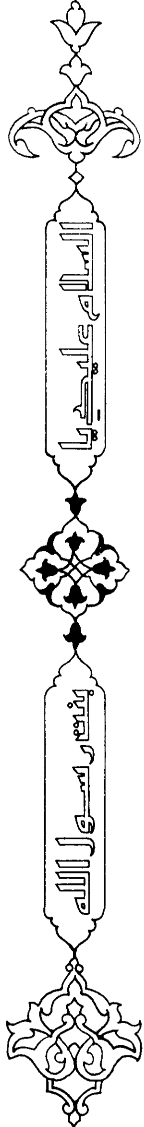
وکامل پرداختن پیمانه‌ها و ترازوها ـ در داد و ستد ـ را برای از میان برداشتن شیوهٔ ظالمانهٔ کاستن از حقوق، مقرّر فرمود.

در نظام اقتصادی اسلام، خدا بر فروشنده و خریدار واجب ساخته است که حقوق یکدیگر و مردم را به دقّت رعایت و ادا کنند و حق هیچ کس را حتی به صورت کاستن

---

۱ ـ سوره ۴۸، آیه ۱۰





از آن پایمال نسازند و آن را کمتر از ارزش واقعی جلوه ندهند. با مردم بر اساس عدالت و امنیّت رفتار نمایند ونه بر اساس ستم و خیانت و این رفتار وعملکرد عادلانه و رعایت حقوق مادّی و معنوی درگرو این است که با پیمانه‌ها و میزان‌ها و معیارهایی که حقوق مادّی یا معنوی مردم سنجیده می‌شود تقلّب و بازی صورت نگیرد حقوق و اعتبارات و شخصیّت‌ها همانگونه که هستند، سنجیده شوند.

**«و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرّجس.»**

«و هشدار از نوشیدن شراب را برای پاکی و پاکیزگی از پلیدیها، قرار داد.»

و در نسخهٔ دیگری آمده است که:

**«و الانتهاء عن شرب الخمور.»**

نگارنده در بحث از آیهٔ شریفه «تطهیر» برای واژه «رجس» معانی گوناگونی آورده و باید بخاطر داشت که میخوارگی و بدمستی همانگونه که خدا می‌فرماید، یکی از چهره‌های کریه «رجس» و پلیدی است.

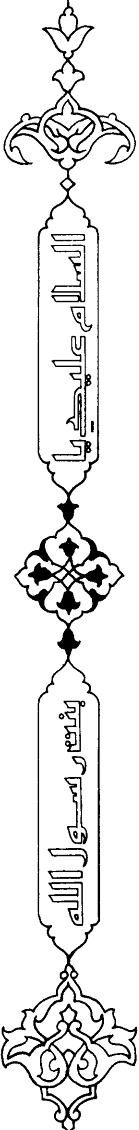
**«انّما الخمر والمیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.»**(۱)

بی‌تردید شراب و قمار و بتها وگروبندی با تیرها، پلیدی وکار شیطان است. پس از آنها دوری بجویید تا رستگار شوید.

در رابطه با زیانها و تباهیهای میخوارگی و جنایت‌ها و نگونساریهای برخاسته از آن، بسیاری از نویسندگان مسلمان و غیرمسلمان کتابها و مقاله‌های گوناگونی نوشته‌اند. در این مورد همین یادآوری بسنده است که با مراجعه به معانی واژهٔ «رجس» و تعمّق در آن بخش بزرگی از زیانهای جبران‌ناپذیری که این بلای اجتماعی به سلامت جسم وجان، دستگاه تعقّل و رشد و ترقّی جامعه‌ها و تمدّنها وارد می‌آورد، بر شما خوانندهٔ پژوهشگر روشن می‌شود.

---

۱ ـ سوره ۵، آیه ۹۰



**«و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة.»**

«و دوری جستن از نسبت بی‌عفّتی دادن به پاکدامنان را برای مصون ماندن از لعنت و دور شدن از رحمت، قرار داد.»

و در نسخهٔ دیگری: «**و اجتناب قذف المحصنات**» آمده است.

اسلام آیینی است که به منظور حراست از شخصیّت معنوی و اجتماعی و حرمت انسانها سخت نظر دارد و خدشه‌دار ساختن آبرو و شخصیّت دیگری را نوعی جنایت می‌نگرد و برای آن کیفر عادلانه دنیوی و عذاب سخت اخروی در نظر می‌گیرد و به همگان هشدار می‌دهد که از این گناه بزرگ دوری جویند.

در نگرش اسلامی نسبت بی‌عفّتی دادن به مردان و زنان پاکدامن کار ساده و آسانی نیست و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که فردی زبان خویش را رها، و با آن شخصیّت مردم را پایمال و آبرو و ناموس آنان را خدشه‌دار سازد از این رو اگر فردی به دیگری که به بی‌عفّتی شهرت ندارد نسبت «زنا» داد. بر اوست که با اقامهٔ بیّنه و گواه این نسبت را به اثبات رساند وگرنه مقرّرات کیفری اسلام در مورد خود او به جرم تهمت‌تراشی و خدشه‌دار ساختن کرامت و حیثیّت دیگری به اجرا گذاشته می‌شود.

خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

**«والّذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم...»**[۱]

و کسانی که به زنان شوهر دار نسبت زنا دهند، آنگاه چهار گواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنان نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند.

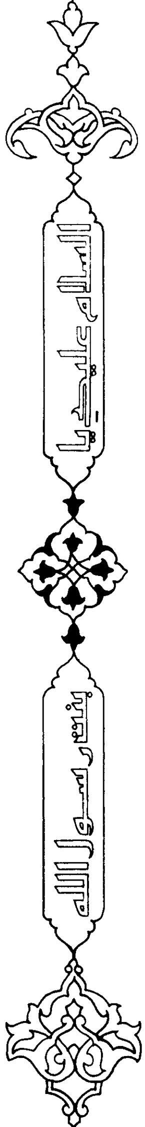
و نیز می‌فرماید:

**«ان الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخرة و لهم عذاب عظیم.»**[۲]

---

۱ - سوره ۲۴، آیه ۴ و ۵

۲ - سوره ۲۴، آیه ۲۳



بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر وبا ایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی سخت خواهند داشت.

و درست همین جاست که سخن جاودانهٔ دخت پیامبر روشن می‌شود که فرمود: آنکس که از نسبت دادن بی‌عفّتی به پاکدامنان دوری گزیند در حقیقت از لعنت خدا مصون می‌ماند. و واژهٔ «لعنت» نیز به مفهوم دور بودن از مهر و رحمت خداست.

**«و ترک السّرقة ایجاباً للّعفة.»**

«و وانهادن عمل نکوهیدهٔ سرقت را،باعث بقای پاکی و امانتداری مقرّر فرمود.»

دست آنسان تا آنگاه که پاک و امانتدار باشد از ارزش والا و بهای بسیاری برخوردار است ،امّا هنگامی که به سرقت و تجاوز آلوده شد، دیگر ارزش و کرامت خویش را به کلّی از دست می‌دهد. چرا که از مرزهای‌دین گذشته، و دیگر بهایی ندارد.

ابوالعلای معری از سیّد مرتضی پرسید:

**یدٌ بخمس مئینٍ عسجد أو فُدیت ... ما بالها قطعت فی ربع دینار؟**

دستی که خونبهای آن پانصد دینار طلاست، او را چه می‌شود که در برابر یک چهارم دینار ـ اگر سرقت نماید ـ بریده می‌شود؟

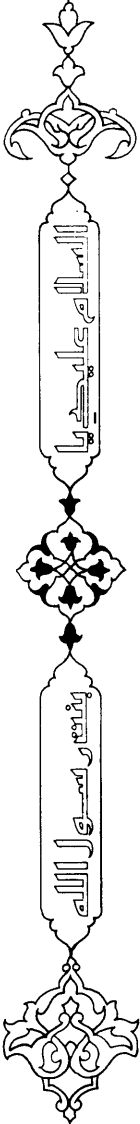
مرحوم سیّد پاسخ داد:

**عِزُّ الامانة أغلاها، و أرخصها ... ذُلُّ الخیانة، فافهم حکمة الباری**

عزّت و شکوه امانت و امانتداری ارزش آن را بالا برده و گرانقیمت و پربهایش ساخته است و نیز ذلّت و خفّت خیانت او را از ارزش انداخته است. پس ای خردمند! حکمت آفریدگارت را دریاب.

با این بیان دزدی و خیانت، پاکی و امانت رااز دست و صاحب آن سلب می‌کند و وانهادن سرقت و عمل نکوهیدهٔ خیانت، عفت و امانتداری و عظمت دست وصاحب دست را حفظ و حراست می‌کند.

در «کشف الغمّه» این جملات نیز آمده است:



**«و التنزّة عن اكل اموال الأيتام والاستيثار بفيئهم اجارة من الظّلم، و العدل فى الاحكام ايناساً للرعيّة.»**

و پاکی و دوری گزیدن از خوردن و به انحصار خویش درآوردن اموال و امکانات و غنایم یتیمان را،باعث مصون ماندن از ستم و ستمکاری، و عدالت‌پیشگی را باعث جوشش و دلگرمی مردم به زمامداران، قرار داده است.

واژهٔ «یتیم» در فرهنگ عرب در مورد کسی بکار می‌رود که پدر یا مادر یا یکی از آن دو را در کودکی از دست داده و ثروت آنان را به ارث برده و به دلیل کم‌سنّی توان و قدرت لازم برای حراست و نگهداری آن ثروت و ادارهٔ امور خویش را ندارد و اینجاست که عناصر طمعکار و طمع‌ورز بر دارایی او چشم می‌دوزند و به حقوق او تجاوز می‌کنند. چرا که او را ناتوان بحساب می‌آورند و در او توان و اقتداری نمی‌بینند که در برابر ظالمان و طمعکاران مقاومت کند و از حقوق خویش دفاع نماید. و این تجاوزی نکوهیده و ستمی آشکار است.

خدای عادل سرنوشت چنین ستمکاران و کیفر سخت آنان در سرای آخرت را اینگونه مقرّر می‌دارد:

**«الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انّما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً.»**[1]

کسانی که دارایی یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکمهای خویش آتش می‌خورند و بزودی به آتش برافروخته‌ای وارد گردند.

از این رو خداوند دوری جستن از خوردن و بردن دارایی یتیم را باعث مصون ماندن از دست یازیدن به ستم و بیدادی قرار می‌دهد که چنین کیفر سخت و دردناکی در پی خواهد داشت.

---

۱ ـ سوره ۴، آیه ۱۰

**امّا جمله: «و الاستیثار بفیئهم.»**

منظور از واژهٔ «فییء» در اینجا غنیمت، یعنی یک پنجم غنایم یا ثروتی است که خدا به پیامبرش بخشیده است.

و ما در آستانهٔ ورود به خطبهٔ بانوی نمونهٔ اسلام که در مورد مسألهٔ فدک سخن گفتیم، در این مورد بحثهایی را تقدیم داشتیم.

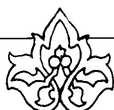


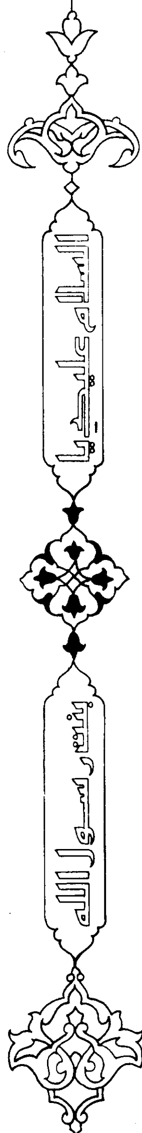
**«و عدل الحکّام إیناساً للرعیّة.»**

از دخت فرزانهٔ پیامبر، فاطمه علیها السلام در مورد اصل عدل و داد، در صفحات گذشته سخنی داشتیم که بیانگر عدالت در قلمرو خانه و خانواده و جامعه و روابط اجتماعی بود. امّا آن حضرت در این فراز به عدالت زمامداران جامعه و حکومت‌ها و قدرتهای حاکم بر مردم، یعنی هیئت حاکمه که عبارت از وزیران، فرماندهان، مسؤولان سازمانها، قضّات و نظایر آنان می‌باشد، اشاره می‌کند و عدالت را برای آنان لازم می‌نگرد.

بطور طبیعی کسانی که از مناصب حسّاس و مشاغل بزرگی برخوردارند، به چنین احساس یا پنداری گرفتار می‌شوند که خود برتر از دیگرانند و هاله‌ای از عظمت، آنان را فراگرفته. به همین جهت به نوعی خودبینی گرفتار می‌شوند و خویشتن را برتر و بزرگتر از دیگران می‌نگرند. این از سوی هیئت حاکمه،

از سوی دیگر توده‌های مردم هستند که در آن صورت میان خود و هیئت حاکمه احساس بیگانگی و جدایی می‌کنند، بویژه آنگاه که به هر شهروندی اجازه داده نشود که با رئیس حکومت یا مقام عالی‌رتبهٔ دولت آزادانه روبرو شود و نیاز خویش را بازگوید یا از بیدادی که از سوی وابستگان به حکومت به او رفته است، شکایت کند. اینجاست که چنین شیوه و اسلوبی باعث جدایی حکومت و مردم می شود و بدبختی‌ها به بار می‌آورد. امّا اگر هیئت حاکمه بر اساس عدل و داد و پاسداری واقعی از حقوق توده‌های مردم بویژه ناتوانان گام بردارند، آنجاست که روح امید نه تنها بر کالبد افسردهٔ ستمدیدگان، که همهٔ مردم دمیده می‌شود و آنگاه است که فرد فرد ملّت به سازمانها





و دستگاه‌های حکومتی بسان فرزند به پدر، یا دانش‌پژوه به آموزگار و یا بیمار به طبیب خویش می‌نگرد. و بدانها مهر و محبّت نثار می‌کند و از آنها قدردانی می‌نماید.

در چنین شرایطی است که مردم آگاهانه و آزادانه با هیئت حاکمه انس می‌گیرند، به آنان براستی نزدیک می‌شوند و همکاری و برادری و الفت و محبّت در میان آنان حاکم می‌گردد...

به هر حال اگر نگارنده بر آن نبود که اسلوب کتاب را رعایت کند، در این باره که مورد علاقه و خواست مردم است، جای بحث بیشتری بود. امّا بخاطر رعایت اسلوب کتاب به همین اندازه بسنده می‌شود.

و آنگاه بانوی بانوان این بخش از سخن جاودانهٔ خویش را با تلاوت آیاتی متناسب با موضوع به پایان برد.

**«ف«اتّقوا اللّه حق تقاته و لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون.»**(۱)

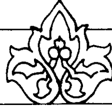
پس آنگونه که شایستهٔ پروای از خداست از او پروا کنید و نمیرید جز در حالی که مسلمان باشید.

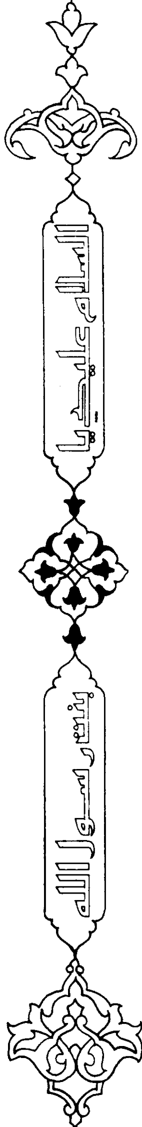
**«و اطیعوا اللّه فیما امرکم به ونهاکم عنه» فانّه «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء.»**

و خدای را در آنچه به شما فرمان داده است، فرمان برید و از آنچه شما را از آن بازداشته است، بازایستید. چرا که در میان بندگان خدا تنها دانشورانند که از او می‌ترسند، و درست عمل می‌کنند.

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۱۰۲





## ۳ـ ادامهٔ سخنان آن حضرت

ثُمَّ قالتْ: ايُّها النّاسُ اعلموا أنِّى فاطمةُ، و ابى محمّدٌ صلى الله عليه و آله اقولُ عَوداً و بـدْءاً و لااقولُ ما اقُولُ غلَطاً، و لاافعَلُ ما افعلُ شَطَطاً.

«لقد جائكمْ رسولٌ من انفُسِكم عزيزٌ عليهِ ماعنتُّمْ حريصٌ عليكمْ بالمؤمنين رؤفٌ رحيمٌ.»(۱)

فانْ تَعزوهُ و تعرفوهُ تَجدوهُ ابى دُوْنَ نساءِكمْ، و اخا ابنْ عمّى دونَ رجالكمْ و لنعْمَ المعزىُّ اليهِ صلى الله عليه و آله.

فبلّغَ بالرّسالةِ صادعاً بالنّذارَةِ، مائلاً عن مدرجةِ المشركينَ ضارباً ثبجَهُمْ، آخـذاً باكظامهمْ داعياً الى سَبيلِ ربِّهِ بالحكمَةِ و الموعَظَةِ الحسنةِ، يكْسِرُ الاصنامَ و يَنْكُتُ الهامَ، حتّى انهزَمَ الجمعُ و ولّوا الدُّبُرَ، حتى تفرّى الليلُ عنْ صبحهَ، و اَسفَرَ الحقُّ عنْ محضهِ، و نطقَ زعيمُ الدّينِ، و خرستْ شقاشقُ الشّياطينِ، و طاح وشَيْظُ النّفاقِ، و انحلَّت عُقدُ الكفرِ و الشِّقاقِ و فهتُمْ بكلمةِ الاخلاصِ ونفر نفرمنَ البيض الخماصِ.

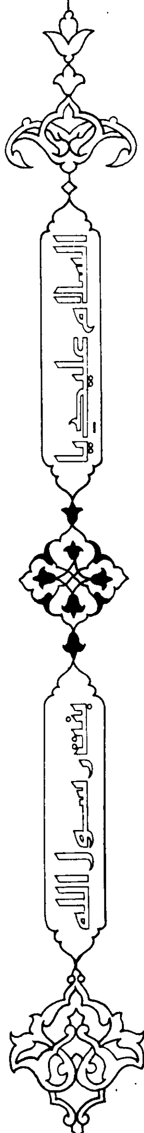
و كُنتمْ عَلَى شفاحفرَةٍ مِن النّارِ، مذْقةَ الشّاربِ و نهْزةَ الطّامعِ، و قبسةَ العجْلانِ، و موطىءَ الاقدامِ، تشربُونَ الطَّرْقَ، و تقتاتونَ القدّو الورقَ، اَذلّةً خاسئينَ، تخافونَ انْ يتخطّفَكُمُ النّاسُ من حولكمْ.

فَانقذَكُمُ اللّهُ تباركَ و تعالَى بِمُحمّدٍ صلى الله عليه و آله بعدَ الَّلتيّا و الّتى، بعدَ انْ مُنِىَ بِبُهمِ الرجالِ، و ذؤْبانِ العربِ و مردةِ اهل الكتابِ كلّما اوقدوا ناراً للحربِ اطفأَها اللّهُ، اوْنجمَ قرنٌ للشّيطانِ، اوْ فغرتْ فاغرةٌ منَ المشركينَ قذفَ اخـاهُ فى لهـواتِهـا، فـلايَنكفِىءُ حـتّى يطأَصماخَها باَخمصهِ، و يخمِدَ لهبَها بسيفِهِ مكْدُوداً: فى ذاتِ اللّهِ، مجتهداً فى امرالله قريباً من رسول الله، سيّداً فى اولياءالله، مشمّراًناصحاً، مجدّاً كادحاً و انتمْ فى رفاهيّةٍ مـنْ

---

۱ ـ سوره توبه، آيه ۱۲۹

**العیش، وادِعونَ فاکهونَ، آمِنُونَ تتربصونَ بناالدّوائر، و تتوکّفون الاخبار، و تنکصون عندَ النِّزالِ، و تفرُّونَ مِن القتالِ.**



آنگاه دگرباره روی سخن را به همگان کرد و فرمود:

هان ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام! و پدرم محمّد است! آنچه می‌گویم آغاز و فرجامش یک سخن است و در آن ناهماهنگی و ضدّ و نقیض نخواهد بود.

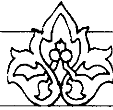
نه در آنچه بر زبان می‌آورم جز سخن درست و عادلانه چیز دیگری خواهد بود، و نه در عملکردم و راهی که می‌پویم خطا و اشتباهی.

پیامبری از میان شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او گران است. به ارشاد و هدایت شما سخت عشق می‌ورزید و بر ایمان آوردگان رؤوف و پرمهر بود.

هرگاه نسب این پیامبر گرانمایه را بجویید ،خواهید دید که او پدر من است، نه پدر دیگر زنان امّت، و برادرِ عموزاده‌ام، امیرمؤمنان بود، نه برادر دیگر مردان جامعه. راستی که این نسب و تبار، چه افتخارانگیز و غرورآفرین است.

آن برگزیدهٔ خدا رسالت خویش را از جانب خدا آغاز نمود و در اوج شایستگی آن را به پایان برد و مردم را بروشنی هشدار داد. از راه و رسم شرک‌گرایان روی برتافت و بر فرق و گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد و گلوهای زورمداران حق‌ستیز را فشرد تا از شرک و ارتجاع دست بردارند و به توحید و عدالت گردن گذارند.

او همواره با زبان حکمت و اندرز نیکو و دلیل و برهان سودمند، مردم را به راه خدا فرا خواند. بتها را در هم نوردید و بر مغز سرکردگان ستم و شقاوت کوبید، تا اتّحاد شوم آنان را گسست و فراریشان داد و با از هم پاشیدن سیاهی‌ها و دریدن پردهٔ ظلمت، سپیده‌دم نجات و امید فرا رسید و سیمای پرجاذبهٔ حقّ، آشکار گردید و پیشوای دین به سخن آمد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید، خار و خس نفاق از سر راه کنار زده شد و گره‌های کفر و دشمنی گشوده شد. و آنگاه شما در حالی که گروهی اندک و فاقد امکانات بیش نبودید ،در میان گروهی سپیدچهره و امکانات از دست‌داده و شکم



به پشت چسبیده، زبان به کلمهٔ اخلاص گشوده، و ندای یکتاپرستی سر دادید.

شما در آن روزگاران بر لب پرتگاه دوزخ قرار داشتید و بخاطر فقدان امکانات و اقتدار، به جرعه‌ای آب برای فردی تشنه،یا لقمه‌ای غذا برای انسانی گرسنه، و یا شعله‌ای آتش برای کسی بودید که شتابان در پی آب و غذا و آتش می‌دود و زیر دست و پاها لگدمال می‌شدید.

آن روزها آب نوشیدنی شما گندیده و آلوده بود، و خوراکتان برگ درختان و پوست حیوانات. خوار و ذلیل بودید و مردود و مطرود، و همواره در هراس بودید که مباد دشمنان زورمند، شما را بربایند و هستی و امکانات ناچیزتان را ببلعند.

آری در آن شرایط دهشتناک بود که خدای پرمهر شما را به برکت محمّد و به دست توانمند و اندیشهٔ تابناک او از آن همه ذلّت و حقارت نجات بخشید.

او با شجاعان سخت درگیر شد و با گرگ‌های خونخوار عرب و سرکشان حق‌ستیز یهود و نصاریٰ پنجه درافکند و همه را به شکست کشانید.

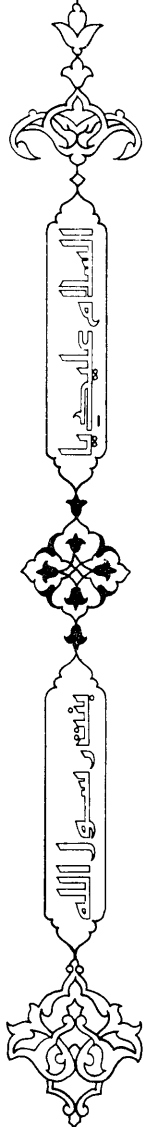
هرگاه آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و هرگاه شاخ شیطان نمایان گشت یا اژدهایی از شرک‌گرایان دهان گشود، پدرم پیامبر برادرش امیرمؤمنان را درکام آنها افکند، و آنها را بدست توانمند او سرکوب ساخت.

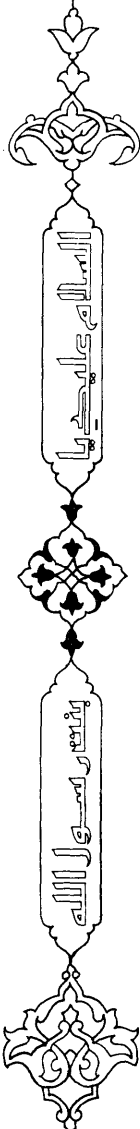
علی هرگز از این میدان‌های شرف و افتخار بازنمی‌گشت جز اینکه سرهای دشمنان را پایمالِ شهامت خود می‌ساخت و آتش آتش‌افروزان را به آبشار شمشیر ستم‌ستیزش خاموش می‌ساخت.

او در هر تلاش و جهادی رنجها را به جان می‌خرید و برای خدا، خویشتن را فرسوده می‌ساخت و در راه تحقّق اهداف الهی با همهٔ توان می‌کوشید.

او از نظر نسب و عقیده و راه و رسم و هدف، نزدیک‌ترین کس به پیامبر بود و در میان دوستان راستین خدا، سالار همگان.

همواره دامن همّت به کمر زده و برای خیرخواهی و نجات و نیک‌بختی جامعه





در تلاش بود، امّا شمایان در آن شرایط در آسایش و راحتی کاذب خویش غـوطه ور بودید و از خطرات دراmان و از نعمت‌های خدا بهره می‌گرفتید.

در انتظار این بودید که چرخ روزگار گردش خویش را بر ضدّ ما خـاندان وحـی و رسالت بیاغازد و گوش به زنگ اخبار ناگوار برای ما بودید. بـه هـنگام کـارزار عـقب می‌نشستید و در سختی‌های پیکار ،فرار را بر قرار ترجیح می‌دادید.

## حقوق پایمال‌شدهٔ خویش را می‌طلبد

تا اینجا فاطمه علیها السلام سخن جاودانهٔ خویش در مـورد پـرتویی از فـلسفهٔ احکـام و مقرّرات اسلامی و علل تشریع قوانین آن را به پایان برد و آنگاه به طرح هدف مورد نظر خویش ـ که مطالبهٔ حق مصادره شده‌اش و دادخواهی از هیئت حاکمه بود ـ پرداخت.

پیش از هر چیز آن بانوی فرزانه در آن کنفرانس اسلامی روی سخن را به مردم حاضر در مسجد نمود و آنان را هدف قرار داد. چرا که آنان بودند که با رئیس دولت دست بیعت داده بودند.

به علاوه رئیس دولت یکی از دو طرف محاکمه بود و بانوی بانوان در نظر داشت که پس از سخن با مردم با او بحث نموده واورا محکوم سازد. بر این اساس و بدان جهت که آن حضرت طرف دیگر محاکمه و نمایندهٔ خاندان وحی و رسالت و فراتر از آن ملکهٔ ارجمند اسلام بود، نخست بر اساس مقرّراتی که در دادگاه‌ها و مـحاکـمه‌ها رعـایت می‌گردد به معرّفی خویش پرداخت. و به دنبال آن در برابر دیدگان مهاجر و انصار که در آن روزگار، همه ازچهره‌های بارز و از شخصیت‌های وزین جامعهٔ اسلامی به حساب می‌آمدند، جریان محاکمه را با درایت و اقتدار شگرفی آغاز کرد.

موضوع محاکمه نیز روشن بود و عبارت از این حقیقت بود که زمین هایی از سالیان پیش در اختیار بانوی گرانمایهٔ اسلام فاطمه بوده و آنگاه رئیس دولت دست روی آنها نهاده و بی هیچ مجوّز شرعی آنها را مصادره نموده بود. از این رو دخت فرزانهٔ پیامبر در



آن کنفرانس، روی سخن را به حاضران در مسجد نمود و فرمود:

**«ایّها النّاس!اعلموا انّی فاطمه!»**

هان ای مردم!بدانید که من «فاطمه» هستم.



آن حضرت نخست نام بلندآوازهٔ خویش را برای شنوندگان بازگفت. همان نامی که کسی نسبت بدان ناآگاه نبود و همگان بارها آن نام مقدّس را با نهایت تجلیل و تعظیم و تقدیر به همراه مهر و محبّت و نثار عواطف بی‌نظیر به صاحب آن، از زبان پیامبر پرشکوه اسلام شنیده بودند.

**«و أبی: محمّد صلی الله علیه و آله و سلم»**

و پدرم محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

دخت یگانهٔ پیامبر این نسب پرشرافت و پرفراز را که درکران تا کران گیتی و در همهٔ عصرها و نسلها نسبی فراتر از آن نیست، بیان می‌کند. نسبی که افتخار جهان هستی است و درّ تاج آفرینش و بلندآوازه‌تر از خورشید جهان‌افروز است.

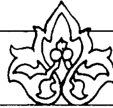
آری فاطمه دخت محمّد است. دخت سالار پیامبران، دخت شریف‌ترین انسانها و دخت پاک‌ترین و برترین انسانها و پدیده‌های جهان هستی است.

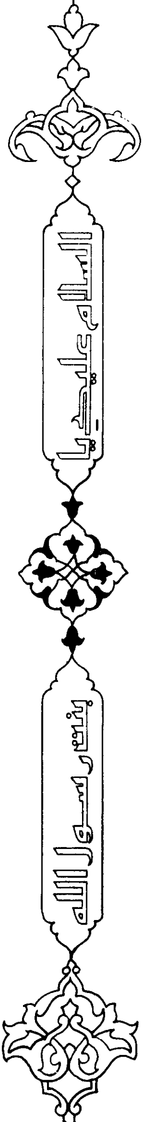
آری دخت فرزانهٔ این شخصیّت پرشکوه است که سخنرانی می‌کند. اوست که خطبه می‌خواند، اوست که به مناظره برخاسته و در برابر بیداد و حق‌کشی دادخواهی می‌نماید.

او خویشتن را معرّفی کرد تا کسی نگوید ما او را نشناختیم، و کسی بهانه‌تراشی نکند که چرا حضرت نام خویش را به زبان نیاورد؟

و برای چه خود و نسب خویشتن را بیان نفرمود؟

او با این معرّفی صریح خویش حجّت را تمام کرد و جای چون و چرایی برای هیچ کس باقی ننهاد و بدان جهت که آنان را نکوهش نموده باشد، نام و نسب بلندآوازهٔ خویش را یادآوری فرمود.





آری فاطمه علیها السلام دخت فرزانهٔ پیامبر آمده است تا حقوق پایمال‌شدهٔ خویش و دارایی مصادره شده‌اش را بخواهد.

**«اقول عوداً و بدءاً»**

هان ای مردم! همان را که نخست بر زبان آوردم، سرانجام هم همان را بر زبان می‌آورم و به آنچه می گویم، ایمان دارم.

و در نسخهٔ دیگری: «**عوداً علی بدء**» آمده است که از نظر معنا تفاوت نمی‌کند.

**«و لااقول ما اقول غلطاً و لا افعل ما افعل شططاً.»**

آنچه می‌گویم اشتباه نیست، و سخنی از روی بیداد و افراط کاری و تجاوز نیز بر زبان نمی‌آورم.

واژهٔ «غلط» به مفهوم خطای در سخن است و در این راستا، هم خطای در لفظ و محتوا را می‌گیرد و هم دروغ‌بافی و فریبکاری و غلط‌اندازیهای گوناگون را.

و آنگاه به تلاوت این آیهٔ شریفه پرداخت:

**«لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم.»**[1]

بی‌تردید برای شما مردم پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید. به هدایت و نیکبختی شما حریص، و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است.

دخت گرانمایهٔ پیامبر این بخش از سخن خویش را با نام و یاد همواره جاودانهٔ پدرش، پیامبر آغازکرد و آن را با سخن خدا و آیهٔ شریفه درهم آمیخت که می‌فرماید:

«به یقین پیامبری که از خود شما مردم است بسویتان آمد. بر او سخت گران است که شمایان را در گمراهی و رنج بنگرد. او در افزایش وسایل و عوامل نیکبختی و هدایت شما تا سرحدّ حرص می‌کوشد و به ایمان آوردگان امّت ،پرمهر و بخشایشگر است.»

---

۱ ـ سوره ۹، آیه ۱۲۸





**«فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم.»**

«اگر بخواهید او را به کسی یا کسی را به او نسبت دهید و او را بشناسید، او را پدر من خواهید یافت، نه پدر دیگر زنان جامعه.»

آری این تنها من هستم که دختر او می‌باشم و او پدر من است و دیگر زنان این امّت در این نسبت بلند و پاک با من شرکت ندارند.»

**«و اخا ابن عمّی دون رجالکم»**

و برادر شوی گرانمایه و پسرعموی من است و هیچ کدام از مردان جامعهٔ شما افتخار برادری او را ندارند.

روشن است که منظور از برادری، در سخن دخت پیامبر همان برادری مورد نظر قرآن است که پیامبر به دستور خدا میان پیروان قرآن ایجاد کرد و میان خود و امیرمؤمنان نیز پیمان برادری برقرار ساخت.

پیامبر هماره در مناسبت‌های گوناگون به این برادری پرشکوه اشاره می‌کرد و بر واژهٔ «اخی» «برادرم» در مورد امیرمؤمنان تکیه می‌کرد.

برای نمونه:

گاه می‌فرمود: **«ادعوا لی اخی»**

برادرم را فراخوانید تا نزد من بیاید.

و گاه می‌فرمود: **«و این اخی؟»** برادرم کجاست؟

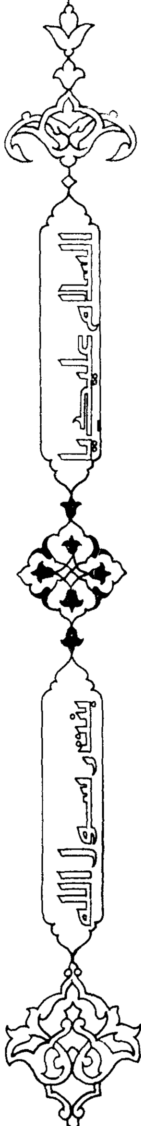
زمانی می‌فرمود: **«انت اخی»** تو برادر من هستی.

و زمانی دیگر یادآوری می‌فرمود که: **«انّه أخی فی الدّنیا و الاخرة.»**

او در این جهان وجهان دیگر برادر من است.

امیرمؤمنان نیز به این برادری جاودانه بر خود می‌بالید و در نظم و نثر و گفتار و اشعار از آن به عظمت یاد می‌کرد.

برای نمونه آن حضرت اینگونه سرود:




**انا اخو المصطفی لاشک فی نسبی مـعه ربیت و سبطاه هما ولدی**

من برادر آن پیامبر برگزیدهٔ خدا هستم که هیچ تردیدی در این واقعیّت نیست. من با او رشد و به همراه او پرورش یافته‌ام و نواده‌های آن بزرگوار، فرزندان من هستند.

و نیز اینگونه سرود:

**محمّد النّبی اخی و صنوی و حمزة سیّد الشّهداء عمّی**

محمّد ﷺ آن پیامبر بزرگ خدا، برادر و پسر عموی من است. و «حمزه» آن سالار شهیدان «احد» عموی من می‌باشد.

و نیز اینگونه سرود:

**و من حین آخی بین من کان حاضراً دعانی و آخانی و بیّن من فضلی**

و (آن پیامبر بزرگ) همان شخصیّتی است که هنگامی که میان امّت پیمان برادری برقرار ساخت، خودش مرا فراخواند ومیان من و خودش پیمان برادری هماره برقرار نمود و بدینوسیله برتریها و شایستگی‌های مرا روشن و آشکار فرمود.

و نیز از آن حضرت است که در این مورد فرمود:

**«انا عبدالله و اخو رسول الله، و انا الصّدیق الاکبر و الفاروق الاعظم لایقوله غیری الاّ کذّاب.»**

هان! من بندهٔ خدا هستم و برادر پیامبر. صدّیق اکبر هستم و فاروق اعظم، و بجز من هر آن کس که این سخن را بر زبان آورد دروغپرداز است.[1]

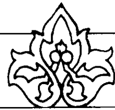
**«و لنعم المعزّی الیه ﷺ»**

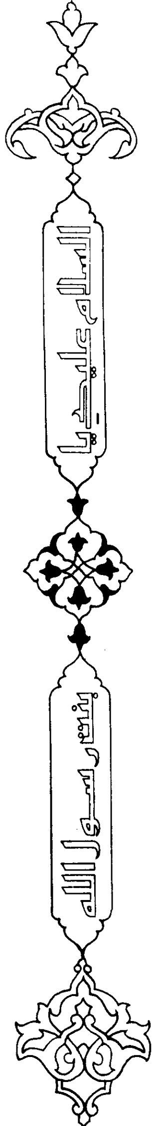
«و چه کسی پاک‌تر و برتر از پیامبر که انسان به او منسوب شود.»

چراکه او علّت آفرینش جهان هستی است و به برکت وجود گرانمایهٔ اوست که خدا به انسان و دیگر موجودات، روزی ارزانی فرموده است.

---

۱ ـ برای آگاهی بیشتر در این مورد به کتاب «علی من المهد الی اللّحد» رجوع شود.





**«فبلّغ الرّسالة صادعاً بالنّذارة»**

«او رسالت خويش را ابلاغ و پيام خدا را به بهترين شكل ممكن به جهانيان رسانيد و درهمانحال مردم را از حساب و كتاب هشدار داد.»

آرى او هر آنچه را به رسانيدنش دستور يافته بود، همه را به همراه بشارت و هشدار از عذاب آخرت براى گناهكاران و ظالمان، همه را به گوشها رسانيد.

**«مائلاً عن مدرجة المشركين»**

«و از شيوهٔ انحطاطآفرين شركگرايان روى برتافت.»

و در نسخهٔ ديگرى: **«ناكباً عن سنن مدرجة المشركين»** آمده است.

**«ضارباً ثبجهم»**

و بر پيكر نيروى ويرانگر شرك ضرباتى شكننده وارد آورد.

اين جمله بيانگر آن است كه آن حضرت با كافران و مشركان جهاد نمود.

**«آخذاً باكظامهم»**

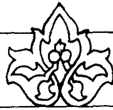
و دهان آنان را از (ياوه سرايى و عربده كشى) بست.

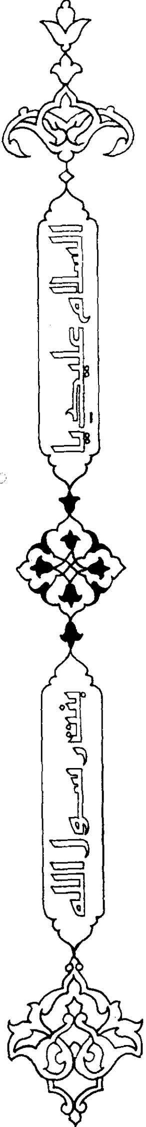
اين فراز نشانگر آن است كه او، بيدادگران و مشركان را سرجايشان نشاند و نقشه‌هاى ويرانگرشان را نقش بر آب وكارهاى نادرست آنان را نابود ساخت.

**«داعياً الى سبيل ربّه بالحكمة والموعظة الحسنة.»**

«در حالى كه با حكمت و اندرز نيكو مردم را به راه پروردگارش فراخواند.»

آرى پيامبر مردم را نه بسوى ارزشهاى دنيوى، بلكه بسوى خدا فراخواند، نه بسوى غير او، و در دعوت انسانسازش سطح انديشهٔ مردم را در نظر گرفت. به اين معنا كه با تيپّ روشنفكر و تحصيلكرده و ترقّى‌خواه، با حكمت‌ها و مطالبى كه روشنگر حقيقت‌ها و زدايندهٔ شبهات باشد روبرو شد و با تودهٔ مردم با پند واندرز و سخنان قانع‌كننده و دلگرم سازنده و عبرت‌آموز و زندگى‌ساز. و در رويارويى با دشمنان و بدانديشان، بهترين شيوهٔ‌بحث و گفت و شنود و باراندن دليل و برهان بر آنان را، در دعوت زندگى‌ساز خويش بكار گرفت.





**«یکسر الاصنام»**

«او بتها را در هم می‌شکست.»

همان بتهایی راکه شرک‌گرایان به خدایی گرفته و بجای پرستش یکتا خدای هستی در برابر آنها کرنش می‌کردند.

و در نسخهٔ دیگری: «**وینکت الهام**» و یا «**ینکس الهام**» آمده است.

که هرکدام باشد به کارزار با سردمداران شرک و بیداد و در هم نوردیدن آنان اشاره دارد. همانان که بسان «شیبه» و «عتبه» و «ابوجهل» و... فتنه‌انگیزی می‌کردند و آتش‌جنگ و تجاوز را شعله‌ور می‌ساختند. و ممکن است بیانگر این حقیقت باشد که پیامبر تبهکاران و فتنه‌انگیزان را به خفّت و رسوایی کشید.

**«حتی انهزم الجمع و ولّوا الدّبر»**

آری کارزار و جهاد با شرک و کفر و ستم و ارتجاع سالیان بسیاری ادامه یافت، بگونه‌ای که درکشاکش آن، پیکارها رخ گشود و تزلزل و پریشانی روی داد تا سرانجام پیامبر ریشه‌های فتنه و فتنه‌انگیزان و جرثومه های تباهی و تبهکاری را در هم نوردید و اقتدار پوشالی کفرپیشگان را در هم کوبید. آنان از نظر روانی ناتوان شدند و روحیّه خویش را از دست دادند و کارزار به شکست آنها انجامید و پشت به میدان، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

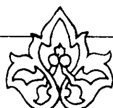
**«حتی تفریّ اللیل عن صبحه»**

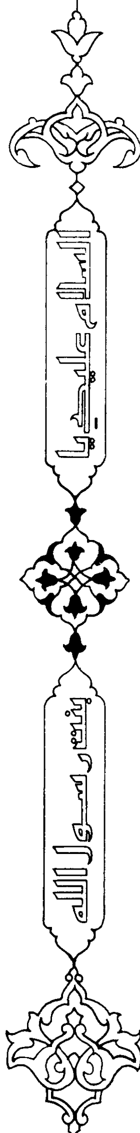
«تا سرانجام تاریکیهای سیاه کفر شکافت و سپیدهٔ بامداد اسلام از افق جلوه‌گر شد.»

**«و اسفر الحقّ عن محضه»**

«و پرده‌ها و ستارهای باطل از چهرهٔ نورانی و زیبای حق به کناری رفت و حقّ ناب و خالص بی هیچ آمیختگی به باطل ،نمایان شد.»

یادآوری می‌گردد که این فرازها هم به نوعی بیانگر گردآمدن نیروی حق و طرفداران حقیقت و عدالت است.





**«و نطق زعيم الدّين»**

«و پیشوای راستین دین خدا، در اوج آزادی و آزادگی و صراحت سخن گفت.»

و در کلیّهٔ امور و شئون فرد و خانواده و جامعه رهنمود داد.

**«و خرست شقاشق الشّیاطین»**

«و میداندارى شيطانها رو به خاموشی نهاد.»

واژهٔ «شقشقه» همانگونه که در صفحات پیش گذشت، چیزی است که همانند شش، به هنگامهٔ هیجان‌زدگی‌از دهان شتر بیرون می‌آید. و این فراز بیانگر آن است که سرانجام در پرتو جهاد فکری و عقیدتی و اخلاقی و عملی پیامبر تلاشهای ارتجاعی تبهکاران و ظالمان فروکش کرد و عربده‌هایشان درگلو خفه شد.

**«و طاح و شیظ النّفاق»**

«و یاران و هواداران نفاق از میان رفتند.»

هم اعتبار کاذب خود را از دست دادند و هم تلاش مذبوحانهٔ آنان با شکست و خفّت روبر شد.

**«و انحلت عُقَد الكفر و الشّقاق»**

«و گره‌های کوری که طرفداران کفر و شقاق دمیده بودند، از هم گسست.»

و همهٔ تلاشها و پیمانها و عهدنامه‌ها و قطعنامه‌هایی که در برابر اسلام بسته بودند، همه بسان کارزار «احزاب» بی‌ثمر شد.

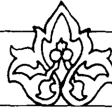
**«و فهتم بكلمة الاخلاص»**

و شما مردم در برابر دعوت پیامبر، شعار جانبخش لا اله الاّ اللّه را به زبان آوردید و راه توحید و یکتاپرستی را در پیش گرفتید.

**«فی نفر من البيض الخماص»**

«در میان انبوهی از سپیدرویان گرسنه و پارسا.»

این فراز از سخن آن حضرت ممکن است اشاره به روزه‌داری و پارسایی مسلمانان



باشد و ممکن است این دو ویژگی سپیدرویی و پارسایی، اشاره به گروه مشخّصی از مسلمانان همچون گروه برگزیده از یاران پیامبر یا خاندان پاک و پاکیزهٔ او باشد.

**«و کنتم علی شفا حفرة من النّار»**

«و شمایان بر لبهٔ پرتگاهی از آتش بودید.»

و این بخاطر آفت کفر و شرک به خدای بزرگ بود که در جامعهٔ شما حاکم بود.

## نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیّت

آنگاه دخت فرزانهٔ پیامبر نگرشی اندیشمندانه به زندگی اجتماعی و سراسر آشفته و پرهرج و مرج مردم در عصر جاهلیّت افکند و فرمود:

**«مذقة الشّارب و نهزة الطّامع»**

«شما جرعه آبی بودید برای یک تشنه.»

این جمله اشاره به ضعف و ناتوانی آنان دارد. اگر تشنه‌ای از نقطه‌ای بگذرد و آبی بیابد که یا صاحب ندارد و یا مالک آن توان دفاع از حق خویش را ندارد، روشن است که آن را می‌نوشد تا عطش خویش را فرونشاند.

و نیز اگر گرسنه‌ای از جایی بگذرد و غذایی بی‌صاحب یا در دسترس بیابد. در آن طمع می‌بندد و با غنیمت شمردن فرصت بدست آمده، شکمی سیر می‌کند.

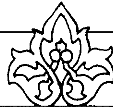
**«و قبسة العجلان و موطیء الاقدام»**

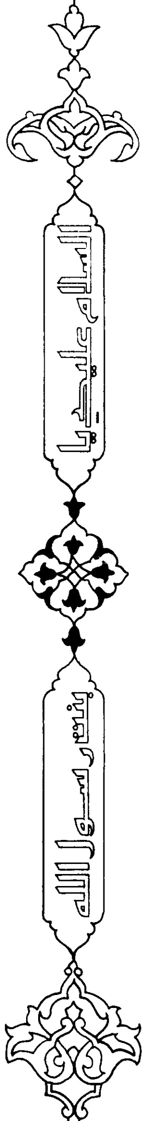
و قطعهٔ آتشی در دست انسان شتاب زده‌ای بودید که بدان سخت نیازمند است و پایمال‌شده و لگدکوب زورمندان.

**«تشربون الطّرق»**

«از آبی می‌نوشیدید که در گودالها گرد می‌آمد.»

آبی که حیوانات و درندگان بر آن وارد می‌شدند و شتران آن را آلوده می‌ساختند. بااینکه می‌دانیم انسانهای شرافتمند و پاکیزه از اینگونه آبها احساس نفرت می‌کنند





و آن را دور می‌پاشند و به نوشیدنش راضی نمی‌شوند، با این وصف آفت نادانی و تهیدستی و سرفرود آوردن در برابر ذلّت و خفّت آنان را بدینصورت ساخته بود.

آنان از کندن چاه و جاری ساختن چشمه‌ها و یا پدید آوردن کانال‌ها و قناتهای زیرزمینی برای تهیّهٔ آب گوارا و سالم، گویی بکلّی بی‌خبر بودند. و شما خواننده عزیز دیگر از آلودگی این آبهای سطحی و بجای مانده درگودالها به انواع میکروبهای مرگبار مگو و مپرس، متأسّفانه به نقل برخی روزنامه‌ها و مجلاّت در دنیای کنونی هم برخی از سرزمینهای اسلامی و ومسلمان‌نشین، از قافله تمدّن عقب مانده، و در خفّت و نکبتی اینگونه روزگار می‌گذرانند.

**«و تقتاتون القدّ و الورق»**

«و ازگوشت خشکیده و برگ درختان تغذیه می‌کردید.»

آری غذای آنان گوشت خکشیده یا پوست دبّاغی نشده وبرگهای و شکوفه‌های درختان بود. زمینهای گسترده بایر افتاده بود، نه در آنها دامداری رواج داشت و نه کشاورزی و زراعت به مفهوم درست آن.

**«اذلّة خاسئین»**

«و فرومایه و رانده شده بودید.»

واژهٔ «خاسیء» به مفهوم رانده شده‌ای است که به او اجازه بازگشت بسوی جامعه و مردم را نمی‌دهند.

**«تخافون ان یتخطفکم النّاس من حولکم»**

«هماره در هراس بودید که مردم شما را از اطراف نربایند.»

واقعیّت این است که از هم گسیختگی امور و در هم ریختن کارها موجب می‌گردد که زندگی جامعه در هم ریزد و هرج و مرج و ناامنی و ناآرامی و دلهره، در دلهای مردم و صحنهٔ جامعه پدیدارگردد. زورمند به حقوق ناتوان طمع ورزد و اکثریّت ،اقلیّت را بخورد، ثروتمند در پی برده ساختن تهیدستان برآید و کسی هم نه از مقرّرات بترسد

و نه ازکیفر عملکرد ظالمانه خویش و نه از حکومت حساب برد.

خود می‌نگریم که رویدادهای ناگواری چون آدم‌ربایی و سرقت و تجاوزات گوناگون آمارش در آن کشورهایی بیشتر قوس صعودی می‌پیماید که، قانون تنها در مورد بینوایان و ناتوانان اجرا می‌شود، نه ظالمان و بیدادگران زورمند. به همین جهت هر روز خونها ریخته می‌شود و ناموسها بر باد می‌رود و ثروت‌ها به یغمامیرود و شخصیّت‌ها لگدمال می‌گردد...

بانوی فرزانۀ اسلام، این آیه شریفه را با اقتباس از قرآن با سخنان خویش در ترسیم تباهی‌های جاهلیّت می‌آمیزد و ادامه می‌دهد که:

**«فانقذكم اللّه بأبی محمّد ﷺ»**

«و آنگاه خدا جامعۀ شما را بوسیلۀ پدر گرانمایه و نجات‌بخش من محمّد ﷺ نجات داد.»

چراکه او بزرگترین پیشوای نجات و برترین اصلاحگر عصرها و نسلها بود که بندگان خدا را از آن زندگی دوزخی نجات بخشید و شهرها را از آن تباهی‌ها و نگونبختی‌ها و فجایع اصلاح کرد و دگرگونی ژرفی، در اندیشه‌ها و عقیده‌ها و جانها و خلق و خو و عادات و رسوم مردم، پدید آورد.

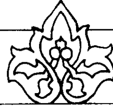
**«بعد اللتیا و الّتی»**

«و او شما را پس از رنجها و فداکاریهای بسیار به یاری خدا، نجات بخشید.»

این فراز در فرهنگ عرب نوعی مثال است و مفهوم سخن این می‌شود که پیامبر خدا پس از به جان خریدن سخت‌ترین مشکلات و فشارها و رنجها موفّق شد جامعه را اصلاح کند و مردم را از نگونساری‌ها برهاند.

**«و بعد أن مُنی بهم الرّجال.»**

«و پس از درگیری با زورمندان و دلاوران شرک و پس از رنجهایی که از آنان کشید، اهداف بلند او تحقّق یافت.»



به عبارت دیگر پیامبر پس از درگیری با زورمندان و قهرمانان شجاع و جسوری که آتشهای جنگ را شعله‌ور ساخته و با همهٔ قدرت و امکانات و نیروهای خویش با آن حضرت کارزار نمودند موفّق شد جامعه را از چنگال آنان رهایی بخشد و به عدالت و آزادی برساند.

**«و ذؤبان العرب»**

«و پس از آنکه شمایان در اسارت گرگهای عرب بودید.»

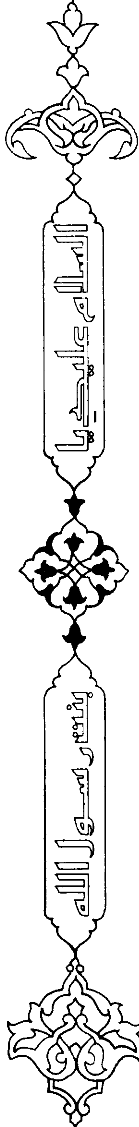
این فراز بیانگر این حقیقت است که پیامبر شما را پس از گرفتاریتان در چنگال گرگهای عرب نجات بخشید.

واقعیّت این است که انسان اگر از ارزشهای انسانی و اخلاقی و فضایل بشری برهنه شود به مرتبهٔ حیوانات سقوط می‌کند، اگر فهم و آگاهی او از دست برود، بسان درازگوش می‌گردد و اگر مهر و محبّت و عاطفه را کنار نهد، به درندگان می‌ماند. اینجاست که اگر از چنین انسان و جامعه‌ای به گرگ تعبیر شود، چیزی جز واقعیّت نیست.

مردم جاهلیّت که با خونریزی و آدمکشی خو گرفته بودند، چنین شرایطی داشتند. جامعهٔ آنان بدبختانه جامعه‌ای بود که ابوسفیانها و ابوجهل‌ها و عناصر پلیدی همانند آنها در آن، دست بالارا داشتند و هدف‌شان نیز، فتنه‌انگیزی و پدید آوردن آشوب و بلوا بود.

البته واژهٔ «ذؤبان» را برخی نیز به فرومایگان و راهزنان معنا کرده‌اند.

آری پیامبر خدا همواره گرفتار این تبهکاران بود و از جنگ «بدر» تا «خندق» و «حنین» و دیگر میدانهای جهادش با این تبهکاران آشوبگر و آتش‌افروز روبرو بود. به گونه‌ای که اگر شما خوانندهٔ عزیز تاریخ زندگی پیامبر بویژه عصر بعثت تا رحلت را بنگری، خواهی دید که همین تبهکاران بودند که همه جا خمیرمایهٔ فتنه و آشوب بودند و حتّی در جنگهای مسلمانان با یهود نیز همین گروه خودکامه و تبهکار نقش اصلی را در آتش‌افروزی بازی می‌کردند.



**«و مردة اهل الکتاب»**

«و درگیر گردنکشان اهل کتاب» بود.

و این فراز نیز اشاره به جنگهایی است که گروه‌های یهود و نصاری همچون: «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و «بنی اصفر» در منطقه «موته» شعله‌های آن را برافروختند.

اگر براستی یهود و نصاری از کتابهای آسمانی خویش پیروی می‌کردند، هرگز با پیامبر پیکار نمی‌کردند و بجای آن در نخستین فرصت در برابر او و آیین آسمانی‌اش سر تسلیم فرود آورده ، بدست او مسلمان می‌شدند. چرا که ویژگیهای آن حضرت درکتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیها و نشانه ها را بنگرند و با پیامبر بسنجند.

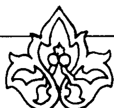
در آن شرایط بود که می‌دیدند آن نشانه‌ها و ویژگیها بطور کامل با پیامبر انطباق می‌یافت و آنان به حق راه می‌یافتند. امّا متأسّفانه سرکشان و حق‌ستیزانِ آنان، بر اثر خودبزرگ‌بینی و حق‌ناپذیری حاضر نبودند تا در برابر حق سر فرود آورند. به همین جهت بجای حق‌پذیری به دشمنی و لجاجت و انکار خویش پای فشردند.

**«کلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفاءها اللّه»**

«هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت.»

آنان بر ضدّ پیامبر و آیین آسمانی و ایمان‌آوردگان به او توطئه چیدند و سپاهیان و لشکریان بسیار برای جنگ با آن حضرت گرد آوردند و گروه‌ها و قبیله‌ها را تحریک کردند امّا به یاری خدا تلاشهای ارتجاعی آنان بی‌ثمر ماند و پیروزی و سرفرازی از آن پیامبر گردید.

اگر براستی تاریخ پرافتخار پیامبر را از آغاز بعثت تا رحلت آن بزرگوار مورد تحقیق و نگرش قرار دهیم آنگاه است که بخش بزرگی از خنثی شدن نقشه‌های ظالمانه و شکست خفّت‌بار بدخواهان و دشمنان او و چگونگی این شکست‌ها روشن می‌شود.



**«او نجم قرن للشيطان»**

يا هرگاه كه براى شيطان شاخى مى‌روييد، خدا آن را مى‌شكست.

روشن است كه هنگامى كه شاخ حيوان مى‌شكنند شاخ ديگرى بجاى آن سر بر مى‌آورد. سخن فاطمه عليها السلام بيانگر اين معناست كه هر گاه يكى از تبهكاران به كارى شيطانى و تبهكارانه دست مى‌يازيد، خداى آن را به زيان خود آنان دگرگون مى‌ساخت.

در اين فراز فاطمه عليها السلام بدانديشى‌ها و مخالفت‌هاى شرك و ارتجاع را كارهاى ابليسى بشمار آورده است كه زيانبار و گمراه كننده‌اند. و اين جمله عطف به جملهٔ پيش است كه فرمود:

**كلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها اللاه، او نجم قرن للشيطان او فغرت فاغرة من المشركين.**

يا هرگاه اژده هايى از شرك ،دهان گشود تا جامعهٔ نوبنياد مسلمان را بگزد يا ببلعد.

**«قذف اخاه فى لهواتها»**

آن حضرت برادرش را بر دهان آن افكند.»

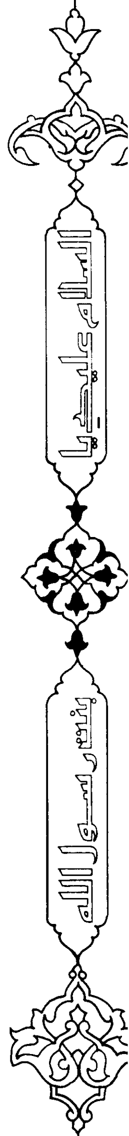
پيامبر در برابر آن تلاشهاى دوزخى و نعره‌هاى ابليسى برادرى چون على عليه السلام داشت و به كمک او، آن آتشهاى فتنه را خاموش مى‌ساخت.

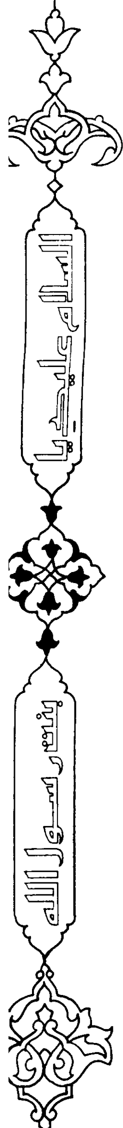
آن حضرت به اميرمؤمنان فرمان داد تا شرارت سپاه شرک و كفر و نفاق را از او دور سازد و اميرمؤمنان نيز با به خطر افكندن جان گرامى خود با آن گرگهاى درنده رويارو مى‌گشت و به تنهايى با همهٔ آنان پيكار مى‌نمود و در امواج خروشان جنگ براى حق و عدالت فرومى‌رفت.

با اين بيان، تعبير بجا و درستى است كه مى‌فرمايد:

پيامبر برادرش را در شرايط سخت به كام مرگ و شهادت و نيشهاى درندگان و زير شمشيرها و نيزه‌ها مى‌افكند.

**«فلا ينكفىء حتى يطأ صماخها باخمصه»**






و او از میدان کارزار بازنمی‌گشت، تا سرهای دشمنان را می‌کوبید و فرقهایشان را زیر پای شهامت خود، لگدمال می‌کرد. درست بسان یک قهرمان کشتی که چون در میدان پیکار و مسابقه بر هماورد خویش پیروز می‌گردد، بناگزیر پشت یا سر او را به زمین می‌چسباند تا روشن سازد، مسابقه را به کامل‌ترین شکل آن برده است.

آری امیرمؤمنان قهرمان بی‌هماوردی بود که ترس برایش مفهومی نداشت. چنانکه گویی غریزهٔ حب به حیات و عشق به زندگی از وجود او برداشته شده و در جستجوی مرگ پرافتخار و شهادت در راه خداست. در دست توانمندش شمشیری بود که از آن مرگ برای تجاوزکاران می‌چکید، شمشیر او را بر فراز سرها و پهلوهای ظالمان در حال رکوع و سجود و دو نیم نمودن پیکرهای بیدادگران حق‌ستیز می‌نگری، او را نظاره خواهی نمود که در یک پلک بهم‌زدن می‌برد و می‌شکند و می‌درد و پیش از آنکه خون از رگها جاری شود عملیّات قهرمانانه او بر ضدّ ستم و بیداد پایان یافته است.

**«و یخمد لهبها بسیفه»**

«و با شمشیرش زبانه‌های آتش را خاموش می‌سازد.»

جرثومه‌های تباهی و ستم را از میان برمی‌دارد و خار و خسها را از سر راه جامعهٔ انسانی می‌زدود و آتش جنگ را با شمشیر آسمانی و ستم‌ستیزش خاموش می‌سازد و راه را برای گسترش قلمرو دین و کلمهٔ مقدّس «لا اله الاّ اللّه» هموار می‌سازد.

**«مکدوداً فی ذات اللّه»**

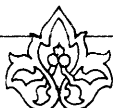
« در راه خدا خویشتن را به رنج و فشار می‌افکند.»

و همهٔ این رنجها و فشارها و مشکلات را بخاطر خدا و در راه تقرّب به بارگاه او و در راه او به جان می‌خرید.

**«مجتهداً فی أمر اللّه»**

«و در انجام فرمان خدا سخت‌کوش و تلاشگر بود.»

واژهٔ «مجتهد» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که خویشتن را با همهٔ



وجود به رنج و زحمت بیفکند و امیرمؤمنان به مفهوم حقیقی کلمه، اینگونه بود. او همهٔ توان و امکانات خویش را برای تحقّق بخشیدن به هدفهای والای خویش که همان برتری بخشیدن به قدرت عدالت و اعلای کلمهٔ حق بود، به کار می‌گرفت.

**«قریباً من رسول اللّه»**

«به پیامبر خدا در تمامی صحنه‌ها نزدیک بود.»

در این فراز منظور بانوی بانوان نه نزدیکی از نظر جا و مکان است، بلکه منظور قرب انسانی و قلبی و معنوی است که خویشاوندی و پیوند روح و جان و هدف را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر علی عليه‌السلام به بیان قرآن شریف که می‌فرماید: «**و انفسنا و انفسکم**» خود پیامبر است. با این بیان آیا خویشاوندی و قرابتی نزدیکتر از این ممکن است؟

**«سیّداً فی اولیاء اللّه»**

«سالاری درمیان دوستان خدا است.»

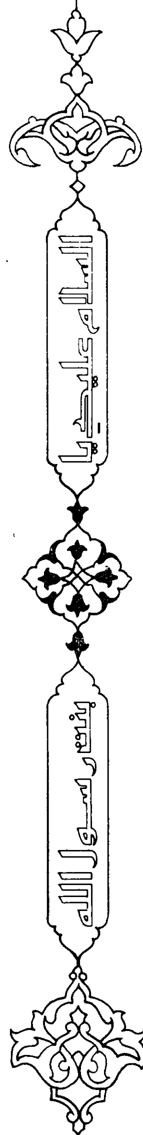
و در نسخهٔ دیگری «**سیّد اولیاء اللّه**» آمده، که منظور پیامبر گرامی است.

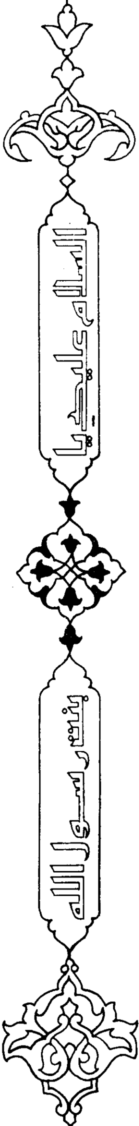
**«مشّمرا ناصحاً، مجداً کادحاً.»**

«دامن کمر را بهمّت می‌بست و سخت خیرخواه و پرتلاش و کوشنده بود.»

فاطمه عليها‌السلام شوی گرانقدرش را بدینصورت به وصف می‌کشد که:آن حضرت گویی آستین و دامن همّت را بالا زده و با آمادگی همهٔ جانبه برای پیشرفت جامعه و مصالح اسلام و نیکبختی توده‌های مسلمان و غیرمسلمان تلاش می‌کرد و بسان خیرخواهی وصف‌ناپذیر، برای امّت بود و آنان را نصیحت می‌کرد. درکارش تلاش و کوشش می‌نمود و خستگی و فرسودگی در قاموس زندگی او راه نداشت و او را از ادامهٔ تلاش بازنمی‌داشت.

آری زندگی سراسر افتخار امیرمؤمنان هماره جهاد و کوشش بود. پیوسته تلاش و فعّالیّت و خدمت به اهداف بلند و بشردوستانهٔ دین خدا بود. موضع‌گیری‌ها





و موقعیّت‌های حسّاس و نقش سرنوشت ساز او در صحنه‌های کارزار و فداکاریها و جانبازی‌های او در راه خدا از روشنایی خورشید، مشهورتر و شناخته شده‌تر است.

**«و انتم فی رفاهیّة من العیش و ادعون فاکهون آمنون.»**

و این جهاد و تلاش خستگی‌ناپذیر علی علیه‌السلام در حالی بود که شمایان در رفاه و آسایش بودید و راحت و سرخوش برخوردار از امنیّت و به دور از خطر.

آنگاه که پیروان اسلام از خطرات به دور بودند و به خود و زندگی شخصی و آسایش سرگرم، و از امنیّت و راحتی بهره‌مند و در اندیشهٔ لذّت‌جویی و رسیدن به خواست‌های خویش بودند، امیرمؤمنان همواره برای خدا و در راه اهداف بلند پیامبر با وحشت ها و خطرات پیاپی روبرو بود.

مسلمانان در «لیلة المبیت» کجا بودند؟

همان شب پرخطری که شرک‌گرایان سرای پیامبر را به محاصره خویش درآورده و بر آن بودند که با هجوم به خانه، آن حضرت را از پای درآورند. آیا آن شب تنها علی نبود که در سرای پیامبر و در جای او خوابید و جان و جوانی خویش را در راه او و هدفهای آسمانی‌اش در طبق اخلاص نهاد؟

راستی مسلمانان در جنگ «احد»، آن هنگامهٔ سختی که پیامبر را تنها نهادند و گریختند و پیامبر به محاصرهٔ نیروی تجاوزکار شرک درآمد و همه بسوی آن حضرت یورش بردند، کجا بودند؟

آری امیرمؤمنان بود که در آن شرایط سخت در برابر دشمن متجاوز ایستادگی کرد و در فداکاری و مواسات، رکورد را شکست تا آنجایی که فرشتهٔ وحی میان آسمان و زمین ندای مردانگی و شهامت وصف‌ناپذیر او را همه جا طنین‌افکن ساخت و ندا داد که:

**«لافتی الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار.»**

و همینگونه روزهای سرنوشت ساز «خندق» و «حنین» و «خیبر» و دیگر روزها...

امیرمؤمنان در این مورد می‌فرماید:



**«و لقد واسیته بنفسی فی المواطن التی تزل فیها الاقدام و تنکص فیها الابطال...»**

من در موقعیّت‌های دشواری که گامها می‌لرزید و قهرمانان عقب می‌نشستند، پیامبر را یاری رساندم. این شهامت و شجاعتی است که خدا مرا بوسیلهٔ آن گرامی داشته است.



**«تتربصون بنا الدّوائر»**

«در انتظار این بودند که بلاها بسوی ما فرود آید.» و ارّابهٔ زمان و چرخ روزگار بر ضدّ ما به گردش افتد.

برخی از همین چهره‌ها که اینک سنگ اسلام به سینه می‌زنند، آن روز خویشتن را در صفهای فشردهٔ مسلمانان وارد ساخته و هر لحظه در انتظار رخدادهای ناگوار و رویدادهای فاجعه‌بار بودند و برای نابودی پیشوای بزرگ توحید لحظه‌شماری می‌کردند.

«واژهٔ «دوائر» در فرهنگ عرب به رخدادهای روزگار و فرجام بد و زوال نعمت و فرود آمدن بلا گفته می‌شود.

**«و تتوکفون الأخبار»**

«و گوش به زنگ اخبار و رویدادها، به زیان اسلام و پیامبر بودید.

**«و تنکصون عند النزال، و تفرّون من القتال.»**

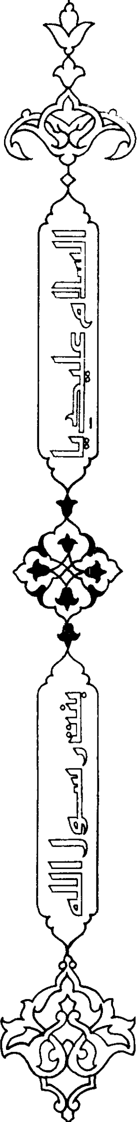
«به هنگامهٔ کارزار عقب می‌نشستید و از جنگ فرار می‌نمودید.»

مگر رویداد غمبار «احد» بخاطر فرار مسلمانان روی نداد؟

مگر روز «حنین» رسوایی به بار نیامد؟

مگر در کارزار «خیبر» نشان ننگ و عار بر پیشانی فراریان نقش نبست؟

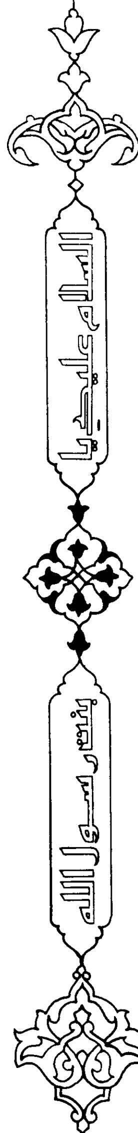
و دیگر شما خوانندهٔ عزیز از روز خندق مگو و مپرس که چگونه آنگاه که همین مدّعیان اسلام، «عمر بن عبدود» را در میدان کارزار دیدند و نعرهٔ گوش‌خراش و جنگ‌طلبانهٔ او را شنیدند، چگونه دلهایشان آکنده از وحشت شد و ترس و دلهره سراسر



وجود آنان را فراگرفت. و خدای بزرگ بوسیلهٔ علی علیه السلام مؤمنان را ازکارزار نجات داد.

راستی که اگر بخواهیم رویدادهای تاریخ را در این قلمرو به نمایش نهیم، سخن طولانی می‌گردد و کتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود.

چکیدهٔ سخن اینکه این موقعیّت ممتاز و نقش تاریخساز امیرمؤمنان درکنار اسلام و پیامبر است و آن هم موقعیّت و نقش دیگران که دردمندانه شهامت و شجاعتشان پس از رحلت پیامبر گرامی آشکار شد و آنگاه که میدان را خالی یافتند و شرایط و موقعیّت، آنان را در رسیدن به خواهشهای دل مساعدت کرد، نبوغشان هویدا گردید.




## ۴ـ ادامهٔ خطبه در مسجد

فَلَمّا اختارَ اللّهُ لنبیّهِ صلی الله علیه و آله دارَ انبیائهِ وماوی اصفیائهِ، ظَهرَ فیکمْ حسکةُ النِّفاقِ، و سَمَلَ جلبابُ الدّیْنِ، و نطقَ کاظمُ الغاوینَ، و نبغَ خامِلُ الاقلینَ، و هدرَ فنیقُ المبطلینَ، فخطَرَ فی عرَصاتِکُمْ، و اطلَعَ الشّیطانُ رأسهُ منْ مغْرزهِ هاتفاً بکمْ. فالفاکمْ لدعوتهِ مستجیبینَ، و للغرّة فیه ملاحظینَ، ثمَّ استنهضکمْ فوجدَکمْ خفافاً و احمشکمْ فالفاکمْ غضاباً، فوسمْتمْ غیرَ ابلکمْ، و اوْرَدْتمْ غیرَ شربکُمْ. هذا و العهدُ قریبٌ، و الکلمُ رحیبٌ، و الجرحُ لمّا یندَمِلْ، و الرّسولُ لمّا یُقبَرْ. ابتداراً زعمْتمْ خوفَ الفتنةَ.

اَلا فی الفتنةِ سَقطُوا و انَّ جهنَّمَ لَمحیطةٌ بالکافرینَ.

فهیهاتَ منکمْ؟ و کیفَ بکُمْ؟ و اَنّی تُؤفکُونَ؟ و کتابُ اللّهِ بینَ اظهرُکمْ امورُهُ ظاهرة و احکامه زاهرةٌ و اعلامه باهرةٌ، و زواجرهُ لایحةٌ، و اوامرهُ واضحةٌ. قدْ خلّفتموهُ و راءَ ظُهورکمْ اَرغبةً عنهُ تریدونَ؟ امبغیره تَحْکمونَ؟ بئسَ للظّالمینَ بَدَلا.

«وَ منْ یَبْتغِ غیرَ الاسلامِ دیناً فَلنْ یُقبلَ منهُ و هوَ فی الاخرةِ من الخاسرینَ»[1].

ثُمَّ لمْ تَلْبَثوا الاّریْثَ [الی ریثَ] ان تَسْکُنَ نفْرَتُها، و یسلَسَ قِیادُها، ثمَّ اخذْتمْ تُورونَ و قَدتها و تهیجونَ جَمْرَتها، و تستجیبُونَ لِهُتافِ الشّیطانِ الغویّ و اطفاءِ انوارِ الدّینِ الجلیِّ و اِخمادِ سُنَنِ النبیَّ الصفیِّ.

تُسِرّونَ حَسْواً فی ارْتغاءٍ، و تمشُونَ لاهْلِهِ و وُلْدِهِ فی الخَمرِ و الضّراءِ، و نَصْبِرُ منکُمْ عَلَیٰ مِثلِ حزّ المدیٰ، و وخْزِ السِّنانِ فی الحَشا.

و انتُمْ الانَ اَتزْعَمُونَ انْ لاارثَ لنا.

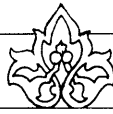
اَفَحُکمُ الجاهلیّةِ یَبْغُونَ؟ و مَن احْسَنُ منَ اللّهِ حُکماً لقومٍ یوقنونَ؟[2]

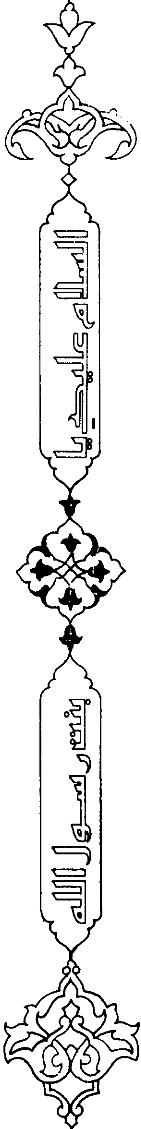
اَفلاٰ تَعلمونَ؟ بَلیٰ تجلَّیٰ لکمْ کالشَّمْسِ الضّاحیةِ انّی ابنَتُهُ.

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۸۵

۲ ـ سوره ۵، آیه ۵۰





**ایُّها المسْلمونَ! أأُغلَبُ علی ارْثیَه.**

امّا آنگاه که خدای پرمهر سرای پیام‌آوران و بهشت پرطراوت و معنویّت خویش را برای برترین پیامبر خود برگزید و جایگاه بندگان برگزیده‌اش را منزلگاه او ساخت، بناگاه خار و خاشاک نفاق و کینه‌های درونی، در میان شما پدیدار شد و پردهٔ دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده قامت برافراشتند و سربلند کردند. نعره‌های بیدادگران و باطل‌گرایان در فضا پیچید و آنان در صحنهٔ جامعه، به حرکت و جنب و جوش برخاستند. شیطان سرش را از نهانگاه خویش به در آورد و ندایتان داد، و دریغ و درد که شمارا آمادهٔ پذیرش دعوت فریبش یافت.

آنگاه شما را دعوت به قیام بر باطل و بیداد نمود و دید سبک‌بار به حرکت آمده‌اید، شعله‌ها و شراره‌های خشم و انتقام را در سینه‌های شما برافروخت و آثار خشم را در شما نمایان دید. از این رو سبب شد که شما بر غیر مرکب خویش علامت نهید و جز بر آبشخور خود درآیید و به چیزی دست درازکنید که از آنِ شما نیست.

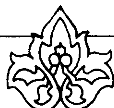
این دست‌درازی و غصب خلافت در حالی بود که هنوز چیزی از رحلت بزرگ‌پیشوای توحید نگذشته بود و زخم کاری مصیبت ما وسیع، و جراحات ما بهبود نیافته ،و پیکر پاک پیامبر به خاک سپرده نشده بود.

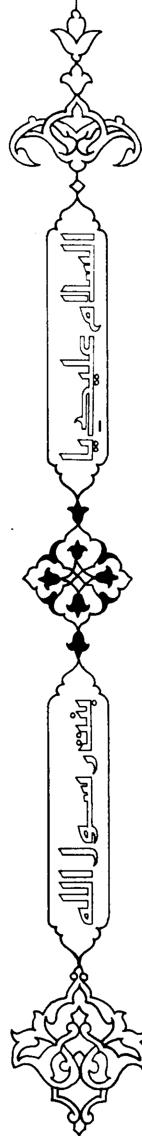
بهانهٔ شما این بود که از پدیدار شدن فتنه می‌ترسید امّا چه فتنه‌ای سهمگین‌تر از آن که شما در آن درغلطیدید و راستی راکه دوزخ برکافران احاطه دارد.

چه دور است این پیش‌افتادگی از شما!

راستی چه می‌کنید و به کجا برده می‌شوید؟ با اینکه قرآن در میان شماست که همه چیز آن پرتوافکن، مقرّرات آن درخشان، نشانه‌های بارزش آشکار و هویدا، هشدارهای آن همراه در برابر دیدگان شما و دستوراتش بسان روز روشن است، امّا شما آن را پشت سر افکنده‌اید!

آیا براستی از آن روی برتافته یا به غیر آن داوری می‌کنید؟





دریغ و درد که بیدادگران بد جانشینی را برای قرآن و برنامه‌های آن برگزیدند و هر کس جز اسلام آیینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

آنگاه دخت گرانمایهٔ پیامبر با اشاره به بلندترین گام ارتجاعی سلطه‌جویان، افزود: شما مرکب خلافت را گرفتید، امّا آنقدر درنگ نکردید تا رام گردد و کشیدن مهار آن آسان شود.

شما بناگاه آتش فتنه‌ها را برافروختید و شعله‌های آن را دامن زدید و پرشراره‌تر ساختید و ندای شیطان اغواگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین خدا و از میان برداشتن سنت‌های انسانساز پیام‌آورش، همت گماشتید و به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را تا قطرهٔ آخر خائنانه و در نهان به سر کشیدید.

به ظاهر سنگ دلسوزی از دین و جامعه را به سینه زدید امّا در حقیقت برای دمیدن بر کورهٔ جاه‌طلبی خود کوشیدید و برای کنار زدن خاندان وحی و رسالت کمین کردید و ما نیز بسان کسی که تیزی شمشیر بر گلو، و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد، چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم.

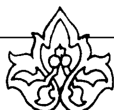
و شگفت این است که شما چنین وانمود می‌کنید که خدای برای ما از پدرمان میراث قرار نداده و من از پدرم پیامبر ارث نمی‌برم.

آیا براستی نظام و حکومت و داوری جاهلیّت را می‌خواهید؟

و برای گروهی که به مقرّرات خدا یقین می‌آورند، حکومت و داوری چه کسی بهتر از داوری خداست؟ آیا شما این حقایق را نمی‌دانید؟

چرا می‌دانید! اینها بسان نور خوشید برای شما روشن است که من دختر پیامبرم.

هان ای مردم مسلمان! آیا زیبنده است که میراث پدرم به زور و فریب از من گرفته شود؟



## سخن از دگرگونی نامطلوب

آنگاه بانوی فرزانهٔ اسلام، سخن تاریخی خویش را به دگرگونی نامطلوب جامعه و مردم، پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید کشید و فرمود:

**«فلمّا اختار اللّه لنبیّه ﷺ دار انبیائه و مأوی أصفیائه»**

پس هنگامی که خدا، سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگان خویش، «بهشت» را برای پیامبرش برگزید...

براستی که این سخن چقدر زیبا و شکوفاست! و این تعبیر بلند چقدر نیکوست!

فاطمه علیهاالسلام نفرمود: **«فلمّا مات النبیّ»** بلکه فرمود: **«فلمّا اختار اللّه...**

و این همان برترین و بالاترین درجات بهشت برین در آن سرای جاودانه است. آنجاست که پیامبران و برگزیدگان خدا در آنجا خواهند بود.

آنجا سرای زیبا و پرطراوت آنان در بهشت است و جایگاه پرمعنویّت آنان در بارگاه خدا.

**«ظهرت فیکم حسکة النفاق»**

«خار وخاشاک نفاق در مزرعهٔ دلهای شما آشکار شد.»

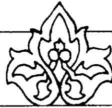
و در نسخهٔ دیگری «حسیکه» آمده است که به معنای خار است. و منظور از آن خار نفاق و دشمنی است که بر اساس نفاق پدیدار می‌گشت.

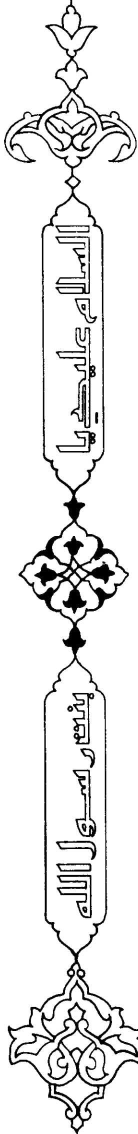
**«و سمل جلباب الدّین»**

«و جامهٔ دینداری و دین‌باوری به کهنگی گرایید.»

و در نسخهٔ دیگری «اسمل» آمده است. همانگونه که «جلباب» و «جلباب الاسلام» نیز آمده است و معنای جمله این است که پس از رحلت پیامبر، آثار کهنگی در جامهٔ اسلام، پس از آن همه زیبایی و طراوت و شکوه بی‌نظیر، نمودار شد.

**«و نطق کاظم الغاوین»**





«و سکوت‌کنندهٔ گمراهان لب به سخن گشود.»

و در نسخهٔ دیگری «**فنطق کاظم و نبغ خامل**» آمده است.

و معنایش این است که: کسانی که پیشتر شهامت سخن گفتن نداشتند پس از رحلت پیامبر، لب به سخن گشودند.

**«و نبغ خامل الأقلّین»**

«و گمنامِ زبونان و فرومایگان، برتر شده و ارزش یافت.

و در نسخهٔ دیگری «الآفلین» آمده است. و منظور این است که عناصر پست و بی‌ارزش نمایان شدند و در چشم‌انداز مردم قرار گرفتند.

**«و هدر فنیق المبطلین»**

«و شتر نر باطل‌گرایان صدای خویش را بلند کرد.»

و در نسخهٔ دیگری «فنیق الکفر» آمده است.

**«فخطر فی عرصاتکم»**

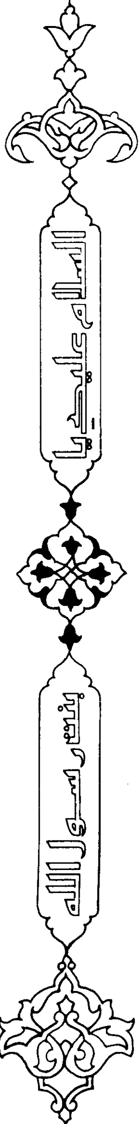
و آنگاه در میدانها و صحنه‌های گوناگون زندگی شما دراوج غرور و خودبزرگ‌بینی، به تاخت و تاز و میداندارى پرداخت.

همهٔ این فرازهای حکیمانه و پرمعنا کنایه از ظهور نفاق و آشکار شدن خواهشها و هواهای دل است. همان هوایی که در عصر پرتلألؤ پیامبر در سینه ها نهان بود و پس از آن حضرت همان ناتوانان فرومایه، به زومداران تبدیل گشته و میداندارى می‌کنند.

**«و اطلع الشّیطان رأسه من مغرزه هاتفاً بکم»**

«و شیطان سرش را از نهانگاه خویش برآورد و شمایان را ندا داد.»

فاطمه علیها السلام این رویدادهای غمبار و تأسّف‌انگیز را نوعی پاسخگویی به ندای شیطان عنوان فرمود. پاسخگویی به ندای موجود پلیدی که سوگند یاد کرد که:




**«فبعزّتک لاغوینهم اجمعین * الاّ عبادک منهم المخلصین»**(۱)

«به عزّتت سوگند! تمامی اینان را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص شده‌ات را.»

و همان شیطانی که در عصر پیامبر و روزگار اقتدار و شکوه و پیشرفت اسلام شکست خورده و سر در لاک خود نهان شده بود، پس از رحلت آن بزگوار سرش را بسان خار پشت که پس از دفع خطرات، بیرون می‌آورد، برآورد و شمایان را ندا داد و به شکستن بیعت «غدیر» و مصادره و پایمال ساختن حقوق از صاحبان قانونی و شرعی آن، یعنی خاندان وحی و رسالت، فراخواند. و دریغ و درد که شما به آن موجود رانده شده لبّیک گفتید.

**«فألفاکم لدعوته مستجیبین»**

و شما را پاسخگوی فراخوان خویش یافت.

و در نسخهٔ دیگری **«فوجدکم لدعوته الّتی دعا الیها مجیبین»** آمده است، که بدین معناست:

آنگاه که شیطان شمایان را فراخواند چنین دریافت که فراخوانش را پذیرفته و آنگونه که او دوست می‌داشت شما را دید و پندارش در مورد شما حقیقت از کار درآمد.

**«و للغرّة فیه ملاحظین»**

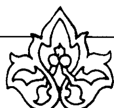
«و برای پذیرش فریب و دجّالگری او آماده‌اید.»

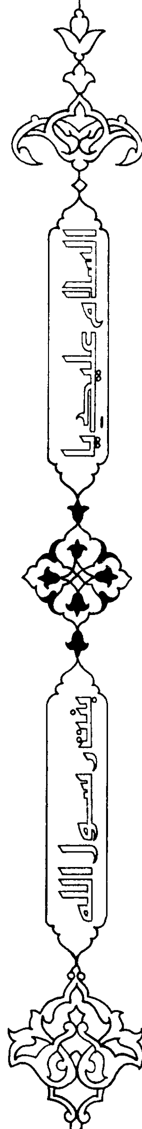
درست بسان انسانی که هر آنچه به او گفته شود، می‌پذیرد و هر دستوری صادر می‌شود بدون تعقّل آنرا گردن می‌گذارد و بدان عمل می‌کند.

**«ثم استنهضکم فوجدکم خفافاً»**

---

۱ ـ سوره ۳۸، آیه ۸۲ و ۸۳





«سپس شمایان را به قیام فراخوند و دریافت که سبکبال و آماده به سود و در جهت وسوسه‌های او بپاخاستید.»

**«و أحمشكم فألفاكم غضاباً»**

«و شما را به خشم انگیخت و دریافت که در جهت خواسته‌های شوم او یکپارچه خشم و غضب هستید.»

و در نسخهٔ دیگری **«فوجدكم غضاباً»** آمده است که منظور از این فراز، بیان این واقعیّت است که: شیطان پس از بالا و پایین نمودن و سبک و سنگین کردن شما دریافت که شما به دستورات او گردن نهاده و در همه حال و شرایطی فرمانبردار او هستید.

**«فوسمتم غير إبلكم»**

«سرانجام شمایان غیر مرکب خویش را نشان زدید»

شما کاری ناروا انجام دادید و فردی را برگزیدید که شایستگی گزینش را نداشت و کلید گشایش امور و زمام کارها را، به دست عنصری ناشایسته و نااهل سپردید.

و رهبری جامعه را به دست کسی که کفایت و شایستگی آن را نداشت، واگذاشتید.

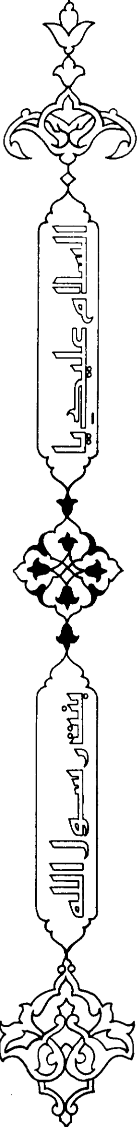
**«و أوردتم غير شربكم»**

«و مرکب خویش را بر آبشخور دیگران وارد آوردید.»

درست بسان چوپانی که رمهٔ خویش را بر چشمهٔ آبی که از آن او نیست، فرود می‌آورد.

و در نسخهٔ دیگری **«و اوردتموها شرباً ليس لكم»** آمده است. و منظور این است که شمایان خلافت شایسته و بایسته را به ناروا و بیداد غصب کردید و کارهای ناروایی در راه غصب آن مرتکب شدید و تنظیم امور و تدبیر شئون و خلافت عادلانه را از کف باکفایت صاحبان قانونی آن، با زشت‌ترین و ظالمانه‌ترین شیوه به در آوردید.

چرا که گزینش امام عادل و آسمانی از سوی خدا انجام می‌گیرد نه خلق، آن هم با




شیوهٔ ظالمانه‌ای که شما در پیش گرفتید.

**«هذا والعهد قریب»**

و همهٔ این تحوّلات شوم در حالی رخ داد که از آن پیمان شما چیزی نگذشته است. هنوز از حیات پربرکت و الهام‌بخش پیامبر چیزی فاصله نگرفته‌ایم.

چرا که امکان دارد با گذشت زمان و گردش ارابهٔ روزگار، دین و آیین تغییر یابد یا پیروان دین، مقرّرات و آداب آن را به بوتهٔ فراموشی سپارند. امّا در اینجا چنین چیزی هم نبود. چرا که هنوز دو هفته از رحلت پیشوای بزرگ توحید نگذشته بود که آن پیمان به صورت نامطلوبی دگرگون گردید و روند تاریخ و جامعه مسیر غمبار و انحطاط‌آفرین را در پیش گرفت.

**«و الکلم رحیب»**

«و زخم عمیق قلب ما بر اثر رحلت پیامبر، هنوز گسترده و باز بود.»

و این فراز بیانگر گستردگی جراحت دل و سهمگینی مصیبت و وحشت‌زا بودن رحلت پیشوای بزرگ توحید، بر خاندان وحی و رسالت و بر ایمان‌آوردگان راستین و بر اصلاحگران قرون و اعصار بود.

**«و الجرح لمّا یندمل»**

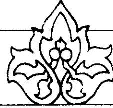
«و هنوز زخم کاری مصیبت رحلت پیامبر بهبود نیافته، و بهم نپیوسته بود.»

**«و الرّسول لمّا یقبر»**

«و پیکر مطهّر او هنوز به خاک سپرده نشده بود.» که نشانه های شوم کودتا پدیدار شد و درست در همان لحظاتی که علی علیه‌السلام آن حضرت را غسل می‌داد و کفن می‌کرد، شعله‌ها و شراره‌های کودتا آشکار گردید. شمایان بر گرد بازیگران گرد آمدید و انجام دادید، آنچه را انجام دادید.

**«ابتداراً زعمتم خوف الفتنة»**

«شتابان برای انجام این نقشه رفتید بدان پندار که از فتنه‌ها جلوگیری کنید.»



و در نسخهٔ دیگری «**بداراً**» آمده است. که چنین می‌شود: شما با شتاب بسیار به انجام این کار شتافتید و چنین پنداشتید که برای پیشگیری از فتنه و آشوب حرکت می‌کنید.

واژهٔ «زعم» بدین معناست که انسان چیزی را مدّعی شود که دروغ و بی‌اساس بودن آن را می‌داند و منظور این است که:

شما مدّعی هستید که این کودتا و خلافکاریها را برای جلوگیری از آشوب و فتنه مرتکب شدید، با اینکه خود به خوبی می‌دانید که در ادّعای خویش دروغگو و دروغپردازید.

**«ألا: فی الفتنة سقطوا و انّ جهنّم لمحیطة بالکافرین.»**

بهوش باشید که آنان در ژرفای فتنه درغلطیده‌اند و بی‌تردید دوزخ و آتشهای شعله‌ور آن بر کافران فراگیر است.

آری فاطمه» علیها السلام در این فراز روشن می‌سازد که: خود شماها فتنه هستید و فتنه همان وجود و موجودیّت شماست و کاری که شما کردید فتنه‌ای تبهکارانه است.

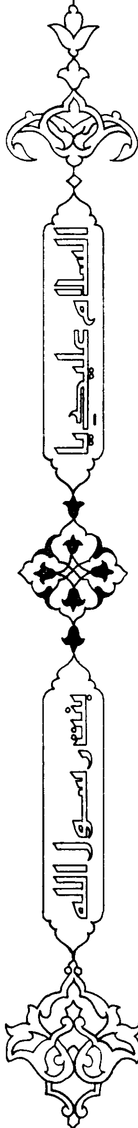
شما حقّ را از صاحبان آن به ناروا ربودید تا به پندار خویش از پدیدار شدن فتنه و آشوب پیشگیری نمایید!

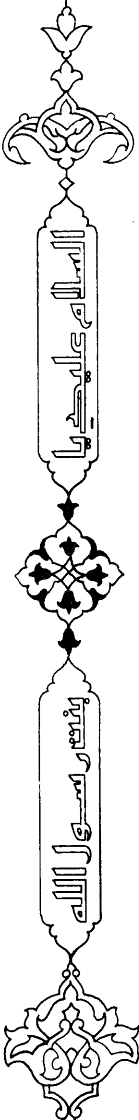
امّا بگویید که کدامین مصیبت سهمگین‌تر از دگرگون ساختن مسیر اسلام و تبدیل مقرّرات آن و پایمال نمودن حقوق تردیدناپذیر خاندان وحی و رسالت و رفتاری اینگونه خشونت‌بار و لبریز از قساوت با آنان است؟!

بنظر می‌رسد مناسب بود که فاطمه علیها السلام بجای «سقطوا» واژهٔ «سقطتم» را بکار می‌برد و می‌فرمود: «**الا فی الفتنة سقطتم**»... امّا آن بانوی فرزانه آیهٔ شریفه را یادآوری کرد که همانگونه است.

**«فهیهات منکم»**

«این کار از شما بسیار دور بود.»





واژهٔ «هیهات» به مفهوم دوری است. گویی فاطمه» علیها السلام این عملکرد زشت و ظالمانه را از آنان سخت دور می‌شمارد. آن هم دورشمردنی آمیخته با شگفتی و تعجّب. آخر چگونه آنان به این سرعت به این کارها دست یازیدند؟ و کیست بتواند بر خود بباوراند که با وجود تصریح قرآن و پیامبر در مورد خلافت، و سفارشهای بسیار آن حضرت دربارهٔ خاندانش، پس از رحلت او، این تفاله‌ها، آن جنایات سهمگین را مرتکب گردند؟

**«و کیف بکم؟!»**

و چگونه چنین کردید؟!

فاطمه علیها السلام ازاین دگرگونی نامطلوب عقیدتی و عملی تعجّب می‌کند و گویی می‌پرسد: چگونه شما این کارها را انجام دادید؟

و چگونه انجام این جنایت‌ها در خور شماست؟

**«و أنّی تؤفکون؟!»**

و به کجا سوق داده می‌شوید؟

براستی بیندیشید که شیطان شما را از راه و رسم نمونه و شایسته‌ای که داشتید به کجا می‌کشاند و چگونه شما را به این کار زشت و ظالمانه وامی‌دارد؟

**«و کتاب اللّه بین أظهرکم»**

«در حالی که قرآن خدا در میان شماست.» و شمایان آن را در برگرفته‌اید.

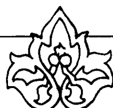
و در نسخهٔ دیگری: **«و کتاب اللّه عزّوجلّ بین اظهرکم واضحة دلائله نیرة شرائعه.»** آمده است.

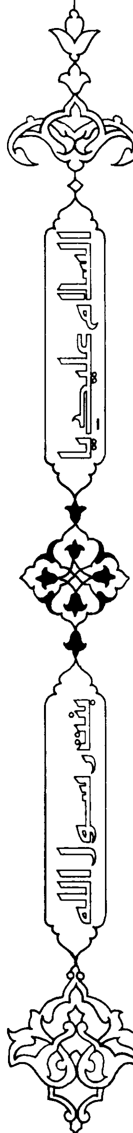
**«أموره ظاهرة»**

«همهٔ حقایق و مطالب آن آشکار است.»

و چیزی که تردید و دودلی پدیدآورد، در قرآن شریف نیست.

**«و احکامه زاهرة»**





«و مقرّرات آن فروزان است.»

**«و أعلامه باهرة»**

«و نشانه‌هایش از شدّت روشنی خیره‌کننده است.»

**«و زواجره لائحة»**

«و هشدارهای آن که شمارا از هواپرستی باز می‌دارد، همچنان روشن است.»

**«وأوامره واضحة»**

«و دستوارت آن روشن است.» همان دستورات زندگی‌سازی که شما را به پیروی از ما خاندان رسالت فرمان می‌دهد و به آموختن احکام از ما فرامی‌خواند و به اطاعت از خواسته‌های ما تأکید می‌کند.

**«و قدخلّفتموه و راء ظهورکم»**

«و شما اینک آن را پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌کنید.»

راستی واسفاه!!که شمایان این قرآن شریف را با ویژگیهایی که دارد، اینک پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌نمایید.!

**«أرغبةً عنه تریدون؟»**

این پرسش توبیخی است. چرا که انسان هنگامی که چیزی را پشت سر افکند، نشانگر آن است که بدان تمایلی ندارد و بر این اساس است که بدان پشت می‌کند و «فاطمه» می‌فرماید: گویا شمایان عمل به مقرّرات قرآن شریف را وانهاده یا مقرّرات آن، که با هوای دل شما ناسازگار است. مورد پسند شما نیست و شما را خشنود نمی‌سازد.

**«أم بغیره تحکمون»**

«یا به مقرّرات دیگری جز مقرّرات قرآن حکم می‌رانید؟»

چرا که گویی قرآن و مقرّرات آن از دیدگاه شما زیبنده عمل و پایبندی عملی نیست؟

**«بئس للظالمین بدلاً»**

آنچه را به جای قرآن و مقرّرات آن گرفته‌اید، چه زشت است!!

**«ثم لم تلبثوا الاّ ریث أن تسکن نفرتها و یسلس قیادها»**

«سپس تنها به اندازه‌ای که گریز شتر خلافت آرامش یافت و کشانیدن آن طبق دلخواه و در مسیر مورد نظر آسان شد، درنگ کردید.»

در اینجا فاطمه علیهاالسلام فتنه و فتنه‌انگیزی را به شتر یا یک چارپای گریزپایی که هدایت و سواری بر آن کاری سخت و مشکل است تشبیه نموده و می‌فرماید: پس از آنکه بناحق به آن مقام والا و پرفراز خلافت بالا رفتید، تنها اندکی درنگ نمودید تا کارها به سود شما روبه‌راه شد و شورش و تزلزل فروکش کرد و آنگاه کارهای تخریبی را آغاز کردید.

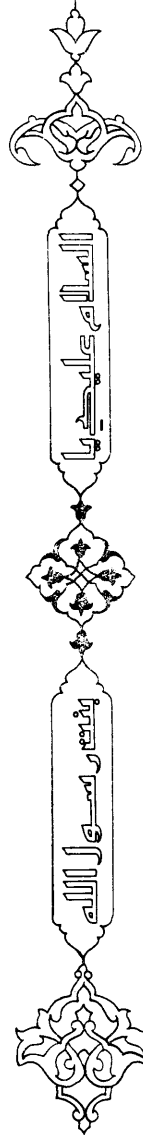
**«ثم أخذتم تورون و قدتها، و تهیّجون جمرتها»**

«سپس به افروختن آتش فتنه پرداختید و آن را شعله‌ور ساختید.»

آری شما، درست همانند کسی که در آتش می‌دمد تا زبانه کشد، و یا آتش را در آتش‌گردان به حرکت درمی‌آورد تا شعله‌ور گردد و خشک و تر را بسوزاند، فتنه‌انگیزی را آغاز نمودید.

نکتهٔ مورد نظر فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی‌اش همان فجایعی است که غاصبان به بار آوردند و امکانات را از امیرمؤمنان سلب نمودند. به خانهٔ آن حضرت یورش بردند و رویدادهای غمبار و دردناکی را باعث شدند که برای دخت پیامبر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش پیش آمد. از پی آن املاک او را مصادره نمودند و او را از خمس و غنیمت و دیگر حقوق خویش محروم ساختند و جنایاتی را که مورّخان ثبت نموده یا نیاورده‌اند، مرتکب شدند.

کوتاه سخن اینکه فاطمه» علیهاالسلام به تجاوزکاران یادآوری می‌کند که: شمایان به جنایات پیاپی و گوناگونی دست یازیدیدکه برخی از آنها از برخی دیگر فجیع‌تر و جنایتکارانه‌تر بود.



**«و تستجيبون لهتاف الشيطان الغويّ»**

«و ندای شیطان گمراهگر را پاسخ دادید.»

چرا که شیطان حزب و گروه خویش را فراخواند تا از دوزخیان نگونسار باشند و در آتش شعله‌ور دوزخ قرار گیرند.

قرآن کریم سخن شیطان را برای ما بیان می‌کند که می‌گوید:

**«و ما کان لی علیکم من سلطان الاّ ان دعوتکم فاستجبتم لی.»**(1)

و من بر شما تسلّطی نداشتم جز آنکه شما را فراخواندم و شما مرا پاسخ دادید.

آری کارهایی که زورمداران بر ضدّ خاندان وحی و رسالت مرتکب شدند، پاسخگویی به فراخوان خدا و پیامبرش نبود، بلکه اجابت دعوت شیطان گمراهگری بود که آنان را وسوسه می‌کرد. و ما در گذشته نیز بیانی بدینصورت داشتیم.

**«واطفاء انوار الدّین الجلی»**

«و فروغ دین آشکار خدا را خاموش ساختید.»

آری اسلام روشنی‌ها و درخشندگیهای گوناگونی دارد که مردم بوسیلهٔ آنها بسوی حق راه می‌یابند، این روشنی‌ها و نورافشانیها همان مقرّرات و قوانین مترقّی دین هستند که با برخورداری از معنویّت خاصّ، به اسلام فروغ می‌بخشند و غاصبان و ظالمان به منظور خاموش ساختن این انوار مقدّس کوشیدند.

**«و إخماد سنن النّبی الصّفی»**

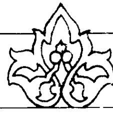
«و سنّت‌ها و شیوه‌های پیامبر برگزیده را خاموش ساختید.»

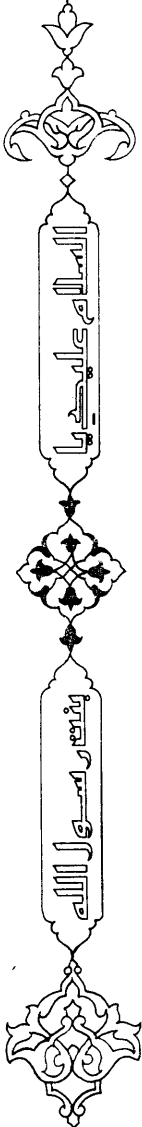
و در نسخهٔ دیگری «اهماد» آمده است که به معنای نابود ساختن است و بیانگر این معنا که: «شمایان با جنایاتی که کردید روش پیامبر را نابود ساختید.»

در این بیان سنّت و روش عادلانه و انسانساز پیامبر به «نور» و روشنایی و نابود

---

۱ - سوره ۱۴، آیه ۲۲





ساختن آن به خاموش کردن نور تشبیه گردیده است.

**«تسرّون حسواً فی ارتغاء»**

این جمله اشاره به مثال مشهوری است که می‌گوید:

«هنگامی که شیر دوشیده و آماده می‌شود و روی آن کف می‌گیرد، رندی وارد می‌شود و به بهانهٔ خوردن کف آن، همهٔ شیر را بطور نهانی می‌خورد.»

و این مثال دربارهٔ کسانی زده می‌شود که درگفتار چیزی را ادّعا می‌کنند که در میدان عمل جز آن را انجام می‌دهند. چنین کسانی در حقیقت شیر را سرمی‌کشند امّا ادّعا می‌نمایند که کف شیر را خورده‌اند.

اینجاست که گفته می‌شود:

**«فلان یسرّ حسواً فی ارتغاء»**

و او در بیان خویش بدینصورت از منظور و مقصود واقعی گروه کودتا گزارش می‌کند، چراکه آنان جز آنچه را مدّعی بودند، انجام می‌دادند.

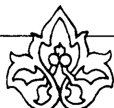
آنان ادّعا می‌کردند که در اندیشهٔ پیشگیری از آشوب و فتنه اند،در حالی که در حقیقت در اندیشهٔ بستن درب خانهٔ خاندان وحی و رسالت و از میان برداشتن هستی و موجودیّت اهل بیت بودند.

**«و تمشون لاهله و ولده فی السّراء و الضرّاء.»**

«و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام برمی‌دارید.»

و در نسخهٔ دیگری «**فی الخمر و الضرّاء**» آمده است.

واژهٔ «خمر» به فتح «خا» و «میم» به درخت و همانند آن که انسان را در پناه خود می‌پوشاند، گفته می‌شود و واژهٔ «ضرّاء» به درخت درهم‌پیچیده و یا به زمین گود، و منظور این است که شما با فریب و دجّالگری، خاندان وحی و رسالت را در نهان زیر انواع فشارها و آزارها قرار داده‌اید و در تنگنای اقتصادی گرفته و حقوق و امکانات زندگی آنها را از دستشان گرفته‌اید تا دچار فقر و تهیدستی گردند و امکاناتی برای آنان



نماند و کسی بسوی آنان روی نیاورد. امّا به ظاهر دم از اسلام و پیامبر و اصلاح امور می‌زنید.

**«و نصبر منکم علی مثل حزّ المدی»**

ما در برابر فشارهایی که از سوی شما بر ما وارد می‌گردد، همچون فردی که با کارد اعضاء پیکرش را قطعه قطعه می‌کنند، شکیبایی می‌ورزیم.

**«و وخز السنان فی الحشا»**

«و بسان کسی که سرنیزه بر شکمش فرو برند... پایداری می‌کنیم.»

آری مسألهٔ شما و عملکردتان یک مسئلهٔ ساده و آسانی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت، یا به بوتهٔ فراموشی سپرد، بلکه کار شما جنایتی سهمگین و فاجعه‌ای بزرگ است.

**«و انتم الان تزعمون ان لاإرث لنا»**

«و شما اینک پس از همهٔ جنایت‌هایتان چنین وانمود می‌کنید که ما از پیامبر خدا ارث نمی‌بریم.»

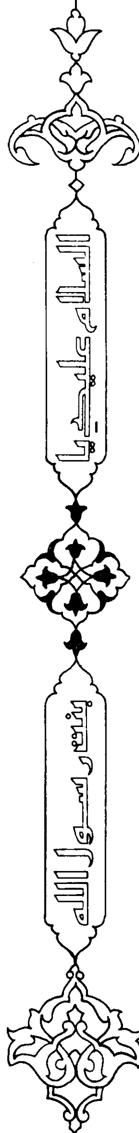
آری شما پس از این همه قساوت و جنایت و حق‌کشی برای توجیه کارهای ناپسند و موضع ظالمانه و ددمنشانهٔ خویش و سرپوش افکندن بر روی کارهایتان به دروغ مدّعی می‌گردید که ما از پیامبر ارث نمی‌بریم. و بدینوسیله مهمترین مسائل و روشن‌ترین قانون اسلام، ارث را که در قرآن و سنّت پیامبر آمده و ثابت است، انکار می‌کنید.

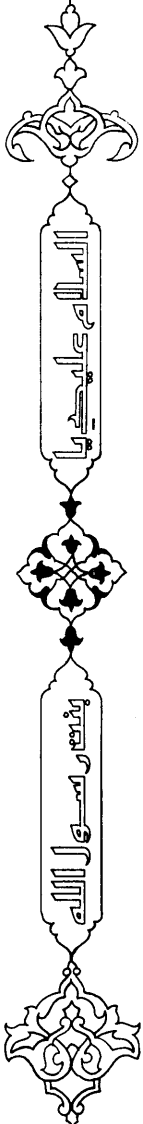
**«أفحکم الجاهلیة یبغون»**

آیا داوری و مقرّرات عصر جاهلیّت را می‌جویند؟

و در نسخهٔ دیگری «تبغون» آمده است.

و در اینجا دخت فرزانهٔ پیامبر به دلیل همان انس و پیوند گسست‌ناپذیر و هماره‌اش با قرآن شریف، این آیهٔ مبارکه را با سخنان خویش درآمیخته و می‌فرماید:





در نگرش اسلامی قانون ارث یک واقعیّت است و انکار آن بازگشت به شیوهٔ جاهلی است. اینک آیا شما به این عقب‌گرد خشنود هستید که به شیوهٔ جاهلیّت و بر اساس هواهای دل خود حکومت و داوری کنید و دختران را از بردن ارث پدری محروم سازید و آن را تنها به پسران واگذارید؟

**«و من أحسن من اللّه حکماً لقوم یوقنون»**

«و برای کسانی که به خدا یقین می دارند چه داوری و حکمی نیکوتر و شایسته‌تر از داوری و حکم خداست؟»

این آیهٔ دیگری است که فاطمه علیها السلام آن را در لابلای سخنان خویش آورده، و بوسیلهٔ آن روشنگری می‌کند و می‌پرسد که: آیا برای مردمی که به خدای فرزانهٔ ایمان آورده و به دین و آیین او دل بسته‌اند، قانونی شایسته‌تر و نیکوتر از حکم خدا هست؟

مگر مقرّرات اسلام با فرود خویش از جانب خدا مقرّرات جاهلیّت را نابود نساخت و ارث را برای دختر و پسر قرار نداد و هر دو را انسان و بندهٔ خدا و فرزند پدر و مادر نشناخت؟ پس آیا شما نمی‌دانید؟

**«بلی تجلّی لکم کالشّمس الضّاحیة انّی ابنته»**

آری بر همهٔ شما بسان خورشید چاشتگاهی در آسمان زلال، روشن است که من دخت سرفراز پیامبرم.

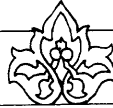
**«ایّها المسلمون!»**

هان ای مسلمانان! ای کسانی که در این مسجد حضور دارید و سخنان مرا می‌شنوید! ای کسانی که ابوبکر را نامزد خلافت نموده‌اید!

هان ای امّت محمّد صلی الله علیه و آله! منم من، فاطمه هستم، دختر محمّد«ص» پیامبر خدا!

**«أ أغلب علی ارثیه؟»**

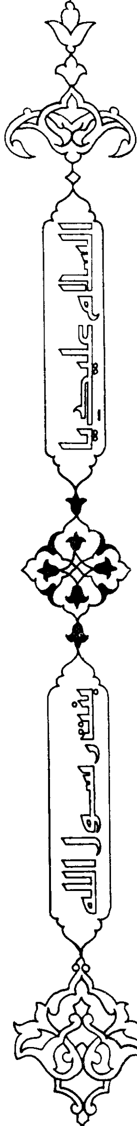
آیا شایسته است که من در میراث بردن از پدر خویش مورد تهاجم قرار گیرم و مغلوب گردم و ارثم به یغما برود؟



و در نسخهٔ دیگری «أ أُبتز ارث ابیه» آمده است.

به این معنا که: آیا زیبنده است که میراث پدرم را از من بربایند؟

و «هاء» در آخر واژهٔ «ابیه» برای وقف و سکون است.



## ۵ـادامهٔ سخنان پرشور فاطمه

یَاابْنَ ابی قُحافَةُ! أَفی کِتابِ اللّهِ انْ تَرِثَ اباکَ و لااَرِثَ ابی؟ لقدْجِئْتَ شیئاً فریّاً. اَفعلیٰ عَمْدٍ تَرَکتُمْ کتابَ اللّهَ و نَبَذْتُمُوه ورَاءَ ظُهورِکُمْ اذْ یقولُ:

«و وَرِثَ سلیمانُ داوُدَ.»[۱]

«و قالَ فیما اَقْتصَّ منْ خَبَرِ زکریّا اذْ قالَ:

«فهبْلی منْ لدُنکَ ولیّاً یَرِثُنی و یَرِثُ منْ آلِ یعقُوبَ.»[۲]

و قالَ:

«واُولُوا الارْحامِ بَعضُهُمْ اولیٰ بِبَعضٍ فی کِتابِ اللّهِ.»[۳]

و قالَ:

«یُوْصیکُمُ اللّهُ فی اوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حظِّ الاُنْثیَیْنِ.»[۴]

و قالَ:

«اِنْ تَرَکَ خَیْراً الوصیَّةُ لِلْوالدَینِ و الاقْرَبینَ بالمعْروفِ حَقّاً عَلَی المتَّقینَ.»[۵]

وَ زَعَمتُمْ انْ لاحظْوَةَ لی و لاٰ اَرِثُ منْ ابی؟ اَفَخَصّکُمُ اللّهُ بآیَةٍ اَخْرَجَ أبی مِنْها؟ امْ تَقُولونَ: انَّ اهلَ مِلَّتینِ لایَتوارثانِ؟ اَوَلسْتُ انا و اَبی منْ اهلِ ملّةٍ واحدةٍ؟ اَمْ انتمْ اَعلمُ بِخُصُوصِ القُرآنِو عمُومِهِ منْ اَبی وَابْنِ عمّي؟

فَدُوْنَکَها مَخطُومةً مَرْحولةً، تَلْقاکَ یومَ حشْرِکَ، فنعْمَ الحکمُ اللّه و الزّعیمُ محمّدٍ ﷺ، و الموْعدُ القیامةُ و عِندَ السّاعةِ یخسَرُ المُبطِلُونَ و لا یَنْفَعُکُمْ اِذْ تندِمونَ، «و لکلِّ نَبأ مُسْتَقرٌّ و سَوْفَ تعلمُونَ».[۶]

---

۱ـسوره نمل، آیه ۱۶

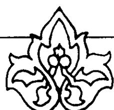
۲ـسوره مریم، آیه ۵ و ۶

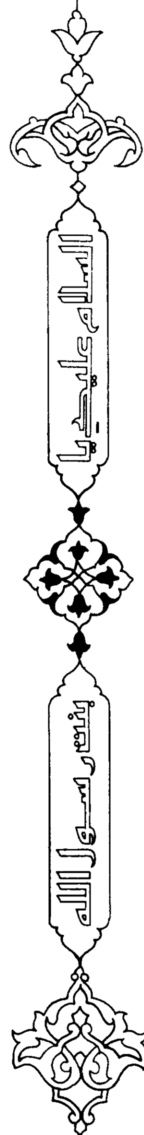
۳ـسوره انفال، آیه ۷۵

۴ـسوره نساء، آیه ۱۱

۵ـسوره ۲، آیه ۱۸۰

۶ـسوره انعام، آیه ۶۷





«منْ يأتيهِ عذابٌ يُخْزيهِ و يَحلُّ عليهِ عذابٌ مُقيمٌ.»(۱)

ثُمَ رَمتْ بطَرْفها نحوَ الانصارِ فقالتْ:

يا مَعشرَ (النّقيبةِ) و اعضاد الملَّةِ و حضنَةَ الاِسلامِ، ما هذهِ الغميزةُ فى حقّ؟ و السّنةُ عنْ ظلامتى؟

اما كانَ رسول اللّهِ صَلى اللّهُ عليهِ و آلهِ ابى يقولُ: «المرْءُ يُحفظُ فى ولدهِ.»

سرعانَ ماأحدَثتُمْ و عجلانَ ذا اهالة، و لكمْ طاقةٌ بما احاوِلُ و قوّةٌ على ماأطْلُبُ و أزاوِلُ.

أتقولونَ: ماتَ محمّدُ صلی الله علیه و آله فخطبٌ جليلٌ، استوْسَعَ وهْنُهُ، و اسْتَنهرَفتقهُ، و انفتقَ رتْقُهُ.

و اظلمتِ الارض لغيبتهِ، وكسفتِ النّجوم لمصيبتهِ، و اكدتِ الآمالُ، و خشعتِ الجبالُ، و أُضيعَ الحريمُ، و أُزيلتِ الحرمةُ عند مماتهِ.

فَتلْكَ و اللّهِ النّازلةُ الكبرىٰ، و المصيبةُ العظمىٰ، لامثْلُها نازلةٌ، و لابائقة عاجلةٌ، اعلنَ بها كتابُ اللّهِ جلَّ ثناؤهُ فى أفْنيتِكمْ و فى مُساكُمْ و مصبحكمْ هُتافاً و صُراخاً و تلاوةً و الحاناً، و لقَبْلهُ ماحلَّ بأنبيائه و رسلِهِ حُكمٌ فصْلٌ و قضاءٌ حتْمٌ.

«و ما محمّدٌ الاّ رسولٌ قدْ خلَتْ من قبلهِ الرُّسُلُ أفانْ ماتَ اوْ قُتِلَ انْقَلَبتمْ علىٰ اعقابكمْ و منْ ينقَلِبْ على عقبيهِ فلنْ يضُرَّ اللّهَ شيئاً و سَيجزِى اللّهُ الشّاكرينَ.»(۲)

هان ای پسر ابی قحافه! آیا در قرآن شریف،آمده است که تو از پدرت میراث بری امّا من نبرم؟ راستی که دروغ رسوایی آورده‌ای و بدعتی زشت در دین می‌نهی!!

آیا آگاهانه کتاب پرشکوه خدا را پشتِ سرافکنده ای که می‌فرماید:

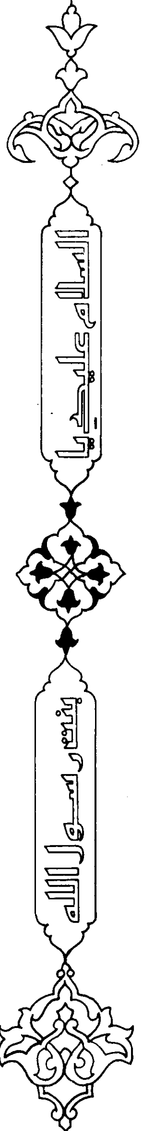
«سلیمان از پدرش داوود ارث برد.»

و نیز در سرگذشت زکریّا، دعای او را ترسیم می‌کند که:

---

۱ ـ سوره هود، آیه ۳۹

۲ ـ سوره آل عمران، آیه ۱۴۴




«پروردگارا! از جانب خویش فرزندی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد.»

و نیز می‌فرماید: خویشاوندان در ارث‌بردن از یکدیگر،از بیگانگان سزاوارترند.

و نیز می‌فرماید:

«خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می‌کند که، بهرهٔ پسران دوبرابر دختران است.»

و نیز می‌فرماید: «اگرکسی ثروتی از خود بجای گذارد، بر اوست که برای پدر و مادر و بستگان، به گونه‌ای شایسته وصیّت نماید. این بر همهٔ پرواپیشگان حقّ است.»

با این آیات ارث، آیا شما چنین می‌پندارید که من از پدرم بهره‌ای ندارم و از او ارثی نمی‌برم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی میان من و او نیست؟!

آیا خدا آیه‌ای ویژهٔ شما فروفرستاد که پدرم را از آن خارج ساخت؟ یا می‌گویید که پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم یک دین و آیین نداریم؟!!

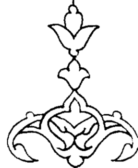
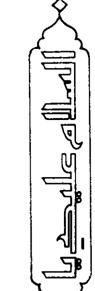
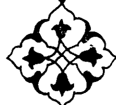
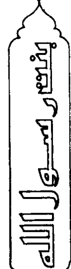
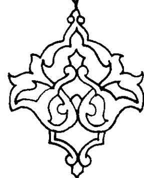
یا بر این پندارید که از پدر و عموزاده‌ام که دروازهٔ دانش پیامبر است، به عام و خاصّ قرآن آگاهترید؟

اینک که چنین است، این تو و این هم ارث من که بسان مرکبی آمادهٔ،برای بهره‌برداری است. برآن بنشین امّا بدان که در روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد و ما از حقوق خویش بازخواست خواهیم نمود. در آن روز چه نیکوست که خدا داور باشد، و پیامبرش محمّد دادخواه، و چه جالب وعده گاهی است رستاخیز، و آنگاه است که باطل‌گرایان زیان خواهند دید ،امّا ندامت به حال شما سودی نخواهد داشت؟

بهوش باشید که:

هر چیزی قرارگاهی دارد و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده بسویش خواهد آمد، و کیفر ماندگار، دامانش را خواهد گرفت.

آنگاه بزرگ‌بانوی عصرها و نسلها، روی سخن را متوجّه گروه انصار ساخت و باصلابت و شهامتی وصف ناپذیر چنین فرمود:

هان ای جوانمردان! ای بازوان ملّت! و ای یاران اسلام! آخر این نادیده گرفتن حقّ من و نشان دادن ضعف و غفلت در مورد آن چرا؟

این سستی و سهل‌انگاری در برابر ستمی که بر من رفته است، برای چه؟

آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «باید شکوه و حرمت هر کس را در مورد فرزندانش رعایت کرد؟»

چه زود شرایط را نامطلوب ساختید! و چه با سرعت به بیراهه گام سپردید! با اینکه شما هم نیروی کافی برای بازگردانیدن حقّی که من برای آن می‌کوشم،در اختیار دارید و هم توانایی برای حمایت من.

راستی چه می‌اندیشید؟

آیا بر این پندارید که محمّد جهان را بدرود گفت، و با رحلت او همه چیز به پایان رسید؟ و باید راه و رسم عادلانه‌اش وانهاده شود، و خاندانش مورد ستم قرار گیرند؟

راستی که فاجعهٔ رحلت او سوگی بزرگ و ضربه‌ای دردناک بر پیکر حق بود. ضربه‌ای که شکاف آن هر روز آشکارتر و گسیختگی آن بیشتر و وسعت آن افزونتر می‌گردد.آری! زمین از غروب خورشید وجود او تیره و تارشد، و ستارگان بی‌فروغ، امیدها به ناامیدی گرایید،وکوه‌ها متزلزل، حرمت‌ها شکسته شد، و با رحلت او حرمتی برای کسی باقی نماند.

خدای را که این حادثه‌ای سهمگین، سوگی بزرگ، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر، و بلای جانگذاری بود که چیزی در دنیا به پای آن نمی‌رسد.

امّا از یاد نبرید که اگر او بسوی خدا پرکشیده است قرآن که یکی از دو یادگار گرانبهای او در خانه‌های شماست، پیشتر از آن خبر داده بود، و شما بامداد و شامگاه با صدای بلند و آهسته و با لحن‌های گوناگون آن را می‌خوانید و از آن می‌آموزید که پیام‌آوران گذشته نیز، با این حقیقت روبرو شدند. چرا که مرگ فرمان قطعی و تخلّف‌ناپذیر خداست...

قرآن پیش از رحلت او به صراحت هشدار داد که:

«و محمّد جز پیامبری نیست که پیش از او نیز پیام‌آورانی آمدند و گذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیدهٔ خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیدهٔ خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رساند و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

## محاکمهٔ سردمدار «سقیفه»

### «یابن ابی قحافه!»

«هان ای فرزند ابی قحافه!»

در اینجا دخت فرزانهٔ پیامبر روی سخن خویش را متوجّه رئیس حکومت غاصب می‌سازد. امّا به او «خلیفهٔ» پیامبر نمی‌گوید. چرا که پیامبر او را به جانشینی خویش برنگزید بود.

و نیز او را با کنیه‌اش به عنوان «هان ای ابوبکر» صدا نمی‌زند، چراکه اینگونه خطاب به او نیزنوعی تکریم است، واو با آن عملکرد غاصبانه در خور تکریم بانویی چون فاطمه» علیها السلام نیست.

از این جهت او را با این تعبیر مخاطب می‌سازد که: **یابن ابی قحافه!**

«هان ای پسر ابی قحافه!»

و دلیل این نسبت و این خطاب، بزودی در شرح سخنان آن حضرت با همسر گرانقدرش بر شما خوانندهٔ عزیز روشن خواهد شد.

### «أفی کتاب اللّٰه أن ترث أباک و لاارث ابی؟»

آیا این درکتاب خدا است که تو از پدرت ارث بری امّا من ارث نبرم؟

آخر تو به کدامین قانون و بر اساس کدامین کتاب می‌گویی، هنگامی که پدرت مرد از او ارث می‌بری امّا من از پدرم ارث نمی‌برم؟

براستی آیا تو بر بازداشتن من از ارث پدریم به کتاب روشن خدا تکیه داری؟

**«لقد جئت شيئاً فريّا»**

شگفت! چیز تازه و زشت و ناشناخته‌ای آورده‌ای!!

راستی که افترایی سهمگین و دروغ ساخته و پرداخته‌ای ،بر قرآن بسته‌ای.



در بحثهای گذشته خاطرنشان ساختیم که بزرگ بانوی اسلام چه از راه بخشش و چه از طریق ارث، مالک «فدک» و درخور این حقّ مسلمّ بود.

امّا پس از مصادرهٔ فدک از سوی حکومت غاصب، هنگامی که ملک خویش را از طریق نخست یعنی به عنوان بخشش پیامبر به او، مطالبه فرمود، بر خلاف آیین دادرسی اسلام از او گواه خواستند و زمانی که گواه اقامه کرد، بر خلاف حق و عدالت نه تنها حق او را بازنگردانیدند، که آن جنایات هولناک را مرتکب شدند. از این رو اینک حق به یغما رفتهٔ خویش را از راه دوّم یعنی ارث پدری و وراثت مطالبه می‌کند.

**«أفعلى عمدٍ تركتم كتاب اللّه و نبذتموه و راء ظهوركم؟»**

آیا آگاهانه و از روی عمد کتاب خدا را پشت سر انداخته و آن را وامی‌نهید؟

آیااین قرآن شریف نیست که در دسترس شماست؟

پس چرا عمل بر اساس آن را وانهاده و آن را پشت سر خویش افکنده‌اید؟

**«اذ يقول: و ورث سليمان داود.»**(۱)

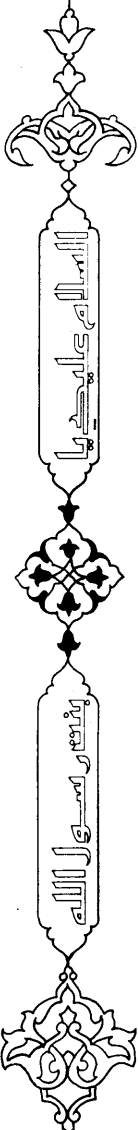
آیا این آیهٔ شریفه، با صراحت تمام جریان قانون ارث در میان پیامبران را ترسیم نمی‌کند؟

و آیا سلیمان، آن پیامبر بزرگ و داوود هر دو از پیامبران خدا نبودند؟

دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» از این آیهٔ شریفه به شایستگی دریافت داشته بود که منظور از ارث در این آیه از قرآن کریم، ارث در ثروت و مال دنیاست و این واقعیّت را

---

۱ ـ سوره ۲۷، آیه ۴۴



هم ابوبکر و هم همهٔ حضّار مجلس که سخنان فاطمه علیهاالسلام را می‌شنیدند، فهمیدند. همه دریافتند که منظور از ارث در این آیهٔ مبارکه، ارث از مال و ثروت دنیوی است و آیه بیانگر این حقیقت است که:

«سلیمان ثروت پدرش داوود را به ارث برد.» و جز این معنا چیز دیگری از آیه دریافت نداشتند.

و نیز همین پیام را از آیه گرفتند که در داستان زکریّای پیامبر می‌فرماید:

**«فهب لی من لدنک ولیّاً یرثنی و یرث من آل یعقوب.»**(۱)

«...پس به من از سوی خود فرزندی ارزانی دار که میراثبر من و میراثبر خاندان یعقوب باشد...»

حضرت زکریّا طبق این آیهٔ شریفه از آفریدگار هستی می‌خواهد که به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت و امکانات او را به ارث برد...

آری این دیدگاه قرآن شریف در مورد ارث در میان پیامبران و مردم است امّا پس از گذشت قرنها، زورپرستانی که از حکومت زور دفاع می‌کردند، آمدند و برای توجیه کار زورمداران در تفسیر آیات مورد بحث گفتند که: سلیمان دانش داوود پیامبر را به ارث برد و نه مال و ثروت او را.

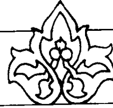
و نیز از خود بافتند که زکریّای پیامبر هنگامی که از خدا فرزندی می‌خواهد، نظرش این است که دانش او را به ارث برد نه ثروت و امکانات دنیوی و مادّی او را.

و بدینوسیله با اینگونه توجیه و تفسیرهای ناروا می‌خواهند بیداد کسانی را توجیه نمایند که دخت یگانهٔ پیامبررا از میراث پدرش محروم ساختند و بر این پندارند که غاصبان را تأیید کنند.

اینک جای آن دارد که ما نیز تا جایی که توان و فرصت اجازه می‌دهد پیرامون دو آیهٔ

---

۱ ـ سوره ۱۹، آیه ۵ و ۶



شریفه به بحث پردازیم. بدان امید که به نتیجه‌ای مطلوب نایل آییم.

۱ - واژهٔ «ارث» و واژهٔ «میراث» هم در قلمرو شرع و عرف و هم در قلمرو واژه‌شناسان و فرهنگ لغت، در مورد «مال» و ثروت بکار می‌ورد. از این رو هنگامی که بگویی «حسن» وارث «حسین» است. ظاهر عبارت نشانگر این حقیقت است که ثروت او را به ارث می‌برد نه دانش و معنویّت و ارزشهای معنوی او را. مگر اینکه قرینه و یا نشان و دلیلی باشد که نشانگر معنای دوّم، یعنی معنای مجازی باشد و روشن سازد که منظور ارث بردن معنوی و علمی است نه مادّی و عادی و طبیعی. درست بسان این آیهٔ شریفه که:

**«و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب»**[۱]

«و آن کتاب را به بنی‌اسرائیل به ارث دادیم...»

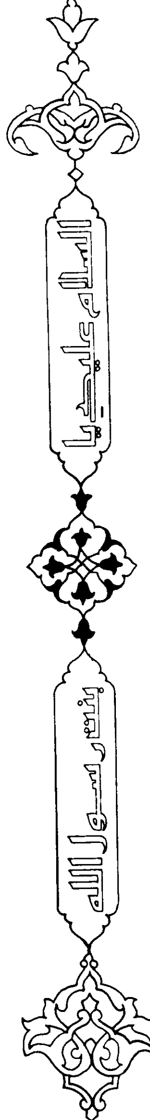
و یا این آیهٔ شریفه که:

**«ثم اورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا»**[۲]

«پس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...»

در دو آیه‌ای که ترسیم شد قراین و نشانه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که منظور قرآن، میراث بردن علمی و معنوی است. امّا در آیه؛ **«و ورث سلیمان داود»** بی هیچ تردیدی منظور به ارث بردن ثروت و امکانات مادّی و دنیوی است نه میراثبری علمی و معنوی و اخلاقی. چرا که «سلیمان» در عصر پدرش «داوود» پیامبر خدا بود و این را قرآن شریف در داستان آن کشتزاری که گوسفندان آن قوم بی‌شبان در آنجا می‌چریدند، بیان می‌کند که:

**«ففهمّناها سلیمان و کلاًّ آتینا حکماً و علماً.»**[۳]

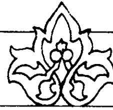


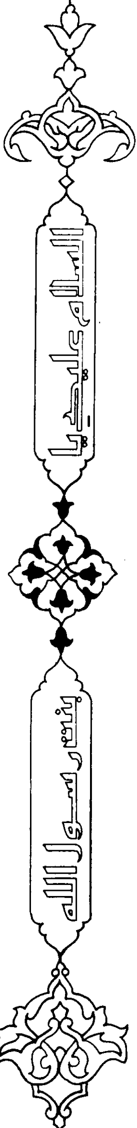

---

۱ - سوره ۴۰، سوره ۵۳

۲ - سوره ۳۵، آیه ۳۲

۳ - سوره ۲۱، آیه ۷۹






«و این شیوه داوری را ما به سلیمان آموختیم و همه را فرزانگی و دانش ارزانی داشتیم.»

«زمحشری» در تفسیر خویش[1] ذیل این آیه شریفه که:

**«اذ عرض علیه بالعشی الصّافنات الجیاد»** می‌نویسد:

در روایت آمده است که «سلیمان» با مردم «دمشق» و منطقه «نصیبین» پیکار کرد و یکهزار اسب به غنیمت گرفت و نیز گفته شده است که این اسبها را از پدرش به ارث برد و پدرش این اسبها را از «عمالقه» به غنیمت گرفته بود و آن حضرت آنها را از پدرش به ارث برد و آنگاه به نمایش نهاد...

با این بیان شما خوانندهٔ عزیز درمی‌یابی که «سلیمان» آن اسبها را از پدر خویش به ارث می‌برد و افزون بر آنها ثروت و امکانات و دارایی را که پدرش «داوود» بر جای نهاده و از دنیا رفته است، همه را به ارث می‌برد امّا از همین دو آیهٔ شریف دریافت خواهی کرد که «سلیمان» دانش و رسالت را از پدرش «داوود» به میراث نمی‌برد چراکه «سلیمان» در زمان پدرش پیامبر بود همانگونه که هارون در عصر برادرش موسی.

و نیز این واقعیّت روشن می‌شود که «سلیمان» از پدرش «داوود» که هر دو پیامبر بودند، مال و ثروت به میراث برد.

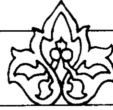
امّا در مورد دعای «زکریّا» به بارگاه پروردگارش که قرآن در مورد آن می‌فرماید:

**«فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی»**

گرچه برخی از مدافعان حکومت زور اظهار نظر کرده‌اند که منظور «زکریّا» گویی این بود که پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار که رسالت و دانش مرا به میراث برد و با این تفسیر و توجیه، در اندیشه این بوده‌اند که وراثت را از پیامبران نفی نمایند. امّا خود آیهٔ شریفه بروشنی بیانگر منظور و مقصود «زکریّا» می‌باشد که می‌فرماید:

---

۱ ـ الکشّاف، ج ۲۳



«و اجعله ربّ رضیّاً»(۱)

«و او را ای پروردگار من شایسته و پسندیده گردان!»

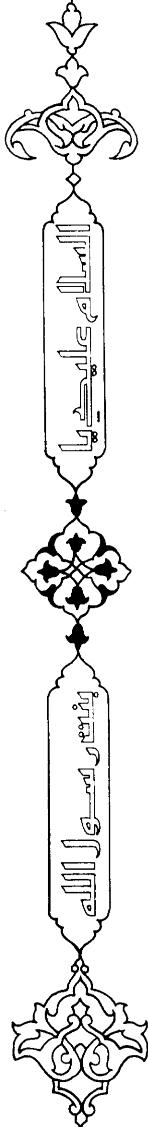
آری این فراز از آیهٔ شریفه به خوبی روشنگر این واقعیّت است که منظور «زکریّا» این نبود که به او فرزندی ارزانی شود که رسالت و نبوّت او را به ارث برد. چرا که در این صورت معنای آیه به کلّی ناسازگار می‌گردد و چنین می‌شود که او از پروردگارش فرزندی بخواهد که میراثبرِ رسالت او شود و دارای این ویژگی باشد که در بارگاه خدا مورد پسند او قرار گیرد و این درخواست بیهوده‌ای است و از پیامبری فرزانه چون «زکریّا» سخت بدور. چرا که اینگونه درخواست به این می‌ماند که کسی بگوید:

پروردگارا! برای ما پیامبری مبعوث ساز و او را خردمند و در اخلاق و رفتار خداپسندانه‌ساز!

روشن است که چنین درخواستی بیهوده است و همانگونه که رفت از پیامبر حکیم و بزگواری چون زکریّا بسیار ناپسند است که از پرودگار خویش فرزندی بخواهد و تقاضا کند که او رسالت وی را به میراث برد و آنگاه از خدا بخواهد که اخلاق و رفتارش را خداپسندانه سازد. چرا که رسالت خود برترین وبالاترین مقام معنوی است و پیامبر خدا آراستهٔ به همهٔ ارزشهای والای انسانی است و ارزشها همه در این واژهٔ مقدّس نهفته است. با این بیان منظور آیهٔ شریفه خواستن فزرند است و منظور از ارث بردن نیز همان میراثبری در مال دنیاست.

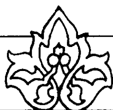
«فخر رازی» نیز بر این دیدگاه است که منظور از ارث در دو آیه شریفه، ارثبری در مال و ثروت است نه ارزشهای معنوی.

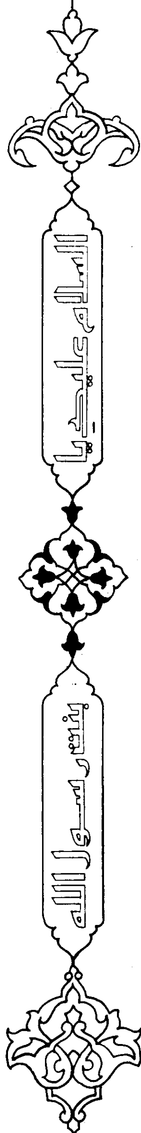
مفسّران، پیرامون دعای «زکریّا» و خواست او از بارگاه خدا نکاتی دارند که ترسیم آنها به صورت فشرده به هدف بحث کمک می‌کند.



---

۱ ـ سوره ۱۹، آیه ۶





برای نمونه:

۱ ـ «طبرسی» در مجمع البیان ذیل آیهٔ شریفه می‌نویسد: و آنچه را ما آوردیم این است که «زکریّا» از فرزندان عموی خویش پس از مرگ خود می‌ترسد، از این رو در خواست فرزندی شایسته می‌کند که میراثبر او باشد و مال او را به ارث برد.

این دیدگاه ما را، آیهٔ شریفه تأیید می‌کند که می‌فرماید:

**«و انّی خفت الموالی من ورائی»**[1]

«من پس از مرگ خویش از خویشان و نزدیکانم بیمناکم.»

و تقاضای او از بارگاه خدا نیز بخاطر همین ترس و هراس است، ترس و هراس از رفتن ثروت و مالش بدست انسانهای ناشایسته از طریق ارث و نه ترس و هراس ازنبوّت و دانش و ارزشهای معنوی و انسانی‌اش.

چراکه چنین ارثبری اگر ممکن بود، نباید موجب ترس «زکریّا» شود بلکه باید باعث شادمانی خاطرش گردد.

به علاوه او خدای دانا و حکیم را فراتر از آن می‌شناسد که کسانی راکه شایستگی و برازندگی وحی و رسالت را نداشته باشند، بر این منزلت والا برگزیند و حکمت و دانش پیامبری را به آنان ارزانی دارد.

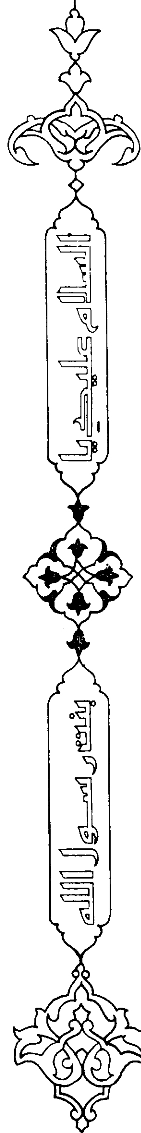
افزون بر این دو نکته؛ مگر هدف بعثت و رسالت، رسانیدن دانش و حکمت به مردم و گسترش ارزشهای والای الهی ، در جامعه نیست؟

و مگر خود آن بزرگوار با این هدف برانگیخته نشده است؟

با این بیان چگونه می‌تواند نگران باشد و بترسد که مبادا بستگانش نبوّت و دانش او را به ارث برند و آن را در میان مردم و برای هدایت و نجات جامعه بسط و گسترش دهند؟

---

۱ ـ سوره ۱۹، آیه ۶



آیا چنین اندیشه و ترسی ناسازگار با هدفهای بلند وحی و رسالت نیست؟

اگر گفته شود که این اشکال در دیدگاه دوّم، که منظور از ارث در آیهٔ شریفه را ارثبری در مال و ثروت می‌نگرد نیز وارد است چرا که در این صورت «زکریّا» فردی بخیل بنظر می‌رسد که از به ارث رفتن مال خویش نگران است.

در پاسخ این پندار خواهیم گفت: پناه بر خدا می‌بریم که دو دیدگاه با هم یکسان باشند. چرا که ثروت و ارزشهای مادّی و دنیوی هم به انسان باایمان و شایسته‌کردار روزی می‌شود و هم به کافر و تبهکار.

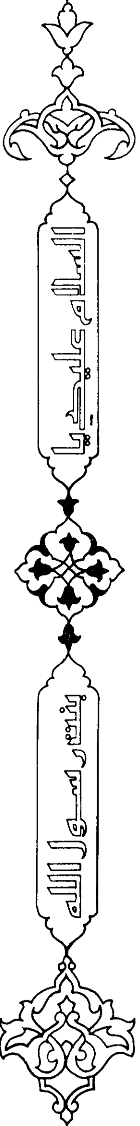
با این بیان اگر «زکریّا» نگران باشد که ثروت او از طریق ارث به دست عناصر تبهکار و بی‌ایمان برسد، هم نگرانی‌اش بجاست و هم اندوه و ناراحتی‌اش از فرزانگی واحساس مسؤولیّت او برمی‌خیزد و سخت تحسین‌برانگیز است. چرا که تقویت و یاری گناهکاران در کارهای زشت و نکوهیده، از دیدگاه دین محکوم و مردود است. از این رو اگر فردی نگرانی شایسته و بایستهٔ «زکریّا» را به بخل تعبیر نماید، قضاوت غیرمنصفانه‌ای نموده است.

آری این بیان «زکریّا» که می‌گوید:

«**و انّی خفت الموالی من ورائی...**» نشانگر احساس مسؤولیّت عمیق و نگرانی بجا و حکمت و فرزانگی بسیار آن پیامبر بزرگ است و نشانگر این حقیقت که او از رفتار و اخلاق بازماندگان خویش می‌ترسد و با این انگیزه از بارگاه خدا فرزندی شایسته‌کردار و خداپسندانه می‌خواست.

آری از جمع‌بندی سخنان مفسّران این حقیقت دریافت می‌شود که منظور از وراثت در آیهٔ مربوط به «سلیمان» و «زکریّا» بی هیچ تردیدی وراثت در مال و ثروت است. با این بیان اصل وراثت و ارث بری فرزند از پدر در میان پیامبران نیز رایج و یک واقعیّت اسلامی است.

قرآن در این مورد می‌فرماید:



**و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه.»**[۱]

«و خویشاوندان، برخی بر برخی دیگر در کتاب خدا (در مسئلهٔ ارث) سزاوارتر و نزدیکترند.»

و بدینسان این آیهٔ شریفه عمومیّت اصل ارثبری در اموال را ترسیم می‌کند.

و نیز می‌فرماید:

**«یوصیکم اللّه فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین.»**[۲]

خدا در مورد فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است.

در این آیه خدا به مردم فرمان می‌دهد و این حقیقت را واجب می‌سازد که دارایی خویش را پس از مرگ به فرزندان خود، بدینصورت به ارث گذراند که سهم پسر برابر سهم دو دختر باشد.

و این آیهٔ شریفه نیز فرمان خدا به تمامی مسلمانان است. خواه انسانهای عادی باشند یا پیامبر و امام معصوم. چراکه آیهٔ شریفه عامّ است و تخصیص نخورده است که این قانون کلّی ، شامل فرزندان پیامبر و امام معصوم نشود.

و نیز می‌فرماید:

**«...ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتّقین.»**[۳]

هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و ثروتی بر جای گذارد، مقرّر شد که دربارهٔ پدر و مادر و خویشان خود بر اساس انصاف وصیّت کند و این کاری است شایستهٔ تقواپیشگان.

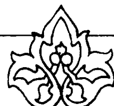
این آیهٔ شریفه نیز به صراحت روشن می‌سازد که هر گاه یکی از شما مسلمانان را

---

۱ ـ سوره ۸، آیه ۷۵

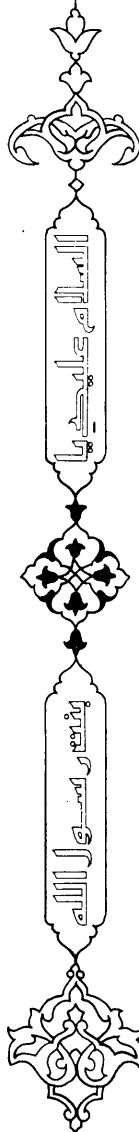
۲ ـ سوره ۴، آیه ۱۱

۳ ـ سوره ۲، آیه ۱۸۰



مرگ فرا رسد و ثروتی از خود بجای گذارد... باید طبق قانون ارث عمل شود.

و این سوّمین آیهٔ از قرآن شریف است که مسئلهٔ عمومیّت ارث را که هیچگونه تخصیص و استثنایی در مورد پیامبران... ندارد، به روشنی ترسیم می‌کند و روشن می‌سازد که قانون ارث عمومی است و جهانشمول و همه را در بر می‌گیرد.



## ادامهٔ سخن فاطمه عليها‌السلام

**«و زعمتم أن لاحظوة لی و لا ارث من أبی.»**

«و شما چنین پنداشتید که من از مال پدرم بهره‌ای نداشته و از او ارث نمی‌برم.»

و خود خوب می‌دانید که این پندار و سخن شما، که من از دارایی پدرم ارث نبرم و میان من و پیامبر خدا نزدیکی و خویشاوندی نباشد، دروغی آشکار بیش نیست. و شما هنگامی که وراثت قطعی و شرعی و تردیدناپذیر میان من و پیامبر را انکار کردید در حقیقت هر نوع نزدیکی و پیوستگی و خویشاوندی میان من و آن حضرت را نادیده انگاشته‌اید.

**«افخصّکم اللّه بآیة اخرج منها ابی؟»**

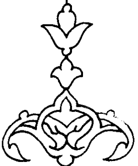
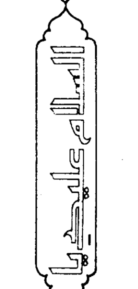
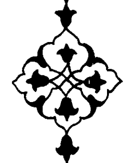
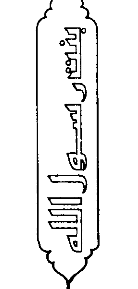
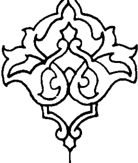
آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص مفتخر ساخت و پدرم را از شمول آن آیه خارج نمود؟

و در نسخهٔ دیگری **«افحکم اللّه بآیة»** آمده است.

از قرآن چنین دریافت می‌گردد که آیات بیانگر قانون ارث، عام و فراگیر است و تمامی مسلمانان در برابر آن یکسانند. آیا براستی خداوند پدرم پیامبر را در این آیات استثنا فرموده و روشن ساخته است که میان پیامبر و خانواده‌اش آیات ارث حاکم نیست و آنان خارج از شمول قانون ارث‌اند؟

**أم تقولون: انّ اهل ملّتین لا یتوارثان؟**

یا می‌گویید: همانگونه که پیروان دو کیش، همچون کفرگرایان از توحیدگرایان ارث

نمی‌بردند، ما خاندان وحی و رسالت نیز از پدرمان پیامبر ارث نمی‌بریم؟

**«اولست انا و ابی من اهل ملّة واحدة؟»**

آیا من و پدرم پیامبر، پیرو یک کیش و آیین نیستیم؟

آیا در توحیدگرایی وپرواپیشگی من تردید می‌کنید؟

و بر این حقیقت که من بر راه و رسم و شریعت محمّد هستم، یقین ندارید؟

ای وای بر این مصیبت سهمگین! راستی فاجعهٔ بزرگی است که کار پارهٔ وجود پیامبر خدا و یگانه دخت او، سالار بانوان گیتی در نظام ستم و بیداد به جایی می‌رسد که اینگونه سخن می‌گوید و با این شیوه استدلال می‌کند. براستی که «انّا للّه و انّا الیه راجعون».

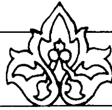
**«ام انتم اعلم بخصوص القرآن، و عمومه من ابی و ابن عمّی؟»**

و یا شما از پدر و عموزاده‌ام، به عموم و خصوص قرآن شریف آگاه‌ترید؟

واقعیّت این است که آیات بیانگر قانون ارث، فراگیر است و همهٔ مسلمانان در برابر آن یکسانند. اگر این آیات در مورد پیامبر تخصیص خورده باشد بی هیچ تردید ی آن حضرت بر این تخصیص آگاه‌تر از همگان بود و دخت یگانهٔ خویش را نیزبدان آگاه‌می ساخت‌درحالی که‌پیامبر نه به دخت فرزانهٔ خویش از چنین چیزی سخن گفت و نه به دیگر پیروانش.

اینک براستی آیا عاقلانه و منطقی است که بگوییم: پیامبر با آن شدّت علاقه و عشق و پیوند به دخت سرفرازش فاطمه، این حقایق را از او نهان داشته و این علوم قرآنی را به او نیاموخته است؟

آیا درست است که گفته شود پیامبر تخصیص خوردن آیات ارث در مورد خود و دخت فرزانه‌اش را که حکم خداست به او بیان نفرموده است تا پس از رحلت پدر بزرگوارش، به پندار شما برخلاف دستور قرآن شریف ارث بخواهد؟ براستی آیا این منطقی و حکیمانه است؟



و نیز فاطمه علیها السلام می‌فرماید: آیا شمایان می‌گویید که به قرآن شریف وآیات عام و خاصّ آن از پدرم پیامبر که قرآن بر قلب مصفّای او فرود آمده است، آگاه‌ترید؟

یا اینکه از عموزاده‌ام امیرمؤمنان که دروازهٔ شهر علم و دانش گستردهٔ پیامبر خداست، داناترید؟

آری براستی اگر چنین بود که شما می‌گویید بی‌تردید شوی گرانمایه‌ام علی علیه السلام مرا از آن آگاه می‌ساخت و به من دستور نمی‌داد تا در مسجد غصب شدهٔ پدرم حضور یابم و حقوق پایمال‌شدهٔ خویش را بر اساس قانون ارث بخواهم.

آری، این چهره‌های گوناگونی است که ممکن است در مسئلهٔ مورد بحث برای انسان قابل تصوّر باشد و همهٔ این چهره‌ها نیز مردود است. بنابراین مسئله یک مسئلهٔ سیاسی است ، نه دینی و فقهی. حقیقت کار، توطئه‌ای بی‌رحمانه و ناجوانمردانه بر ضدّ خاندان وحی و رسالت است و یک پیکار اقتصادی بر ضدّ آنان تا از نظر اقتصادی سخت ناتوان گردند.

**«فدونکها مخطومة مرحولة، تلقاک یوم حشرک»**

و اینک (هان ای پسر ابی قحافه!) این تو و این هم شتر مهارزده و زین کرده شده، برگیر و بر آن تکیه زن، که روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد.

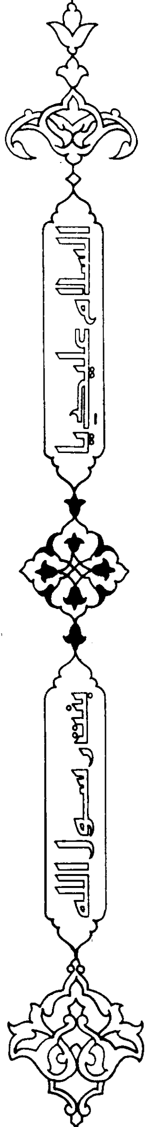
تا اینجا روی سخن فاطمه علیها السلام با تمام مسلمانان حاضر در مسجد بود و اینجا بود که دگرباره روی سخن را تنها به رئیس دولت غاصب متوجّه ساخت و فرمود:

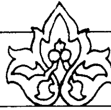
**«فدونکها»**

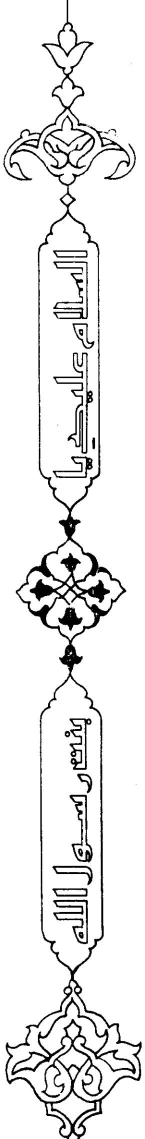
اینک آن را بگیر!

و فدک را در بیان خویش به ماده شتری تشبیه می‌کند که هم مهار شده و در اختیار است، و هم زین گشته و آمادهٔ سواری.

واژهٔ «رحل» برای ماده شتر بسان «زین» برای اسب است،واژه«خطام»به معنای‌زمام‌است ومنظوراین است که اینک بوستان آمادهٔ «فدک» را با هر آنچه در آن است بگیر.








در این فراز از سخن نوعی تهدید و هشدار است و مانند این سخن است که به عنصر تجاوزکاری به تمسخرگفته می‌شود: اینک که به حق و عدالت پایبند نیستی هر چه می‌خواهی انجام ده و آنچه می‌خواهی غارت کن، خوش و گوارایت...

و به همین جهت هم سخن خویش را با اشاره به روز رستاخیز ادامه داد که:

**«تلقاک یوم حشرک»**

هم فدک و هم عملکرد ظالمانه‌ات در روز رستاخیز تو را دیدار خواهند کرد.

و به این حقیقت اشاره کرد که انسان در روز رستاخیز عملکرد خویش را حاضر و آماده خواهد دید.

**«و وجدوا ما عملوا حاضراً.»**(۱)

...و آنگاه عملکرد خویش را در برابر خود بیابند...

**«فنعم الحکم اللّه»**

پس خدای چه خوب داوری است.

در آن روز داور و قضاوت کننده بر کارها، خدای یکتا و قهّار خواهد بود و نه تو. همان خدایی که ذرّه‌ای ستم روا نمی‌دارد، همو که ذرّه‌ای از حقوق پایمال‌شدهٔ بندگان، از او پوشیده نمی‌ماند. آری او داور خواهد بود.

**«و الزّعیم محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم»**

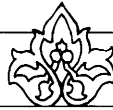
و محمّد نیز شایسته دادخواهی است.

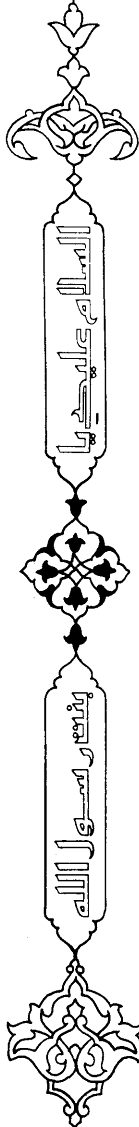
در آنجا آن دادخواه و وکیل مدافعی که با تو روبرو می‌شود و بر ضدّ تو مخاصمه می‌نماید، پدرم محمّد«ص» خواهد بود. و اوست که حقوق غصب شدهٔ دخت یگانه‌اش را از تو خواهد خواست.

**«و الموعد القیامة»**

---

۱ ـ سوره ۱۸، آیه ۴۹





و قیامت نیز خوب وعده‌گاه و قرارگاهی برای دیدار است. آن روز، روزی است که قرآن از آن به روز جدایی خوب از بد، و شایسته از ناشایسته، و باایمان از متظاهر و ریاکار، تعبیر می‌کند و می‌فرماید:

**«انّ یوم الفصل کان میقاتاً.»**[۱]

آری، آن روز و در آنجاست که همهٔ کسانی که در دنیا بگو مگو داشتند، در پیشگاه خداگرد خواهند آمد و داد مظلوم از ظالم گرفته خواهد شد.

**«و عند الساعة یخسر المبطلون»**

«و در آن روز است که باطل‌گرایان زیان می‌کنند.»

همانان که در دنیا با ادّعاهای بی‌اساس، حقوقی راکه نداشتند و از آنان نبود، می‌طلبیدند و می‌بردند. آری، اینان در آنجا زیان خواهند کرد.

**«و لا ینفعکم اذ تندمون»**

«و در آن هنگامهٔ رستاخیز، دیگر ندامت و پشیمانی به شما سود نخواهد بخشید.»

چراکه انسان اگر از عملکرد ظالمانه و ناهنجار خویش در دنیا پشیمان شود، با توبه و بازگشت، آن را جبران می‌سازد و دیگر به آن کار روی نمی‌آورد و این ندامت سودبخش است.امّا ندامت در روز رستاخیز که دیگر نه فرصتی برای توبه است و نه عمل شایسته و بازسازی امکان‌پذیراست، دیگر چه سود؟

**«ولکل نبأ مستقرّ، فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه، و یحلّ علیه عذاب مقیم.»**[۲]

برای هر رخداد و خبری، زمانی معیّن است. پس بزودی خواهند دانست که عذاب بر چه کسی فرا رسد و او را رسوا سازد و عذاب ماندنی بر چه کسی فرود خواهد آمد.

و این دو آیه را که بانوی بانوان در کنار هم و در لابلای سخنانش بدانها تمسّک

---

۱ ـ سوره ۷۸، آیه ۱۸

۲ ـ سوره ۱۱، آیه ۳۹

جست، هشداری سخت به عذاب آخرت است، همان عذابی که ماندگار و پاینده خواهد بود.

## یاری‌خواهی از انصار

و آنگاه دخت فرزانه و عدالتخواه پیامبر رو به انصار کرد، رو به مردم مدینه، همانان که وقتی پیامبر از مکّه بسوی آنان و شهرشان دست به هجرت زد، پیمان بستند که او را در راه خدا یاری کنند و اینک دخت یگانهٔ پیامبر رو به آنان نمود و پس از یادآوری گذشته درخشان آنان در عصر پیامبر، از آنان خواست که او را در برابر حکومت غاصب و بیدادگر یاری کنند و فرمود:

**و قالت: یا معشر النّقیبة!**

هان ای گروه نقباء و جوانمردان!

هان ای مردم نجیب!

و در نسخهٔ دیگری **«یا معشر الفتیة»** آمده است.

بدینسان فاطمه علیها السلام آنان را جوانمرد و باشهامت می‌خواند، بدان امید که اراده و احساسات انسانی و اسلامی آنان را بر ضدّ بیداد و فریب و به یاری حق و عدالت بجوشاند و به جنبش درآورد.

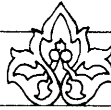
**«وأعضادالملّة»**

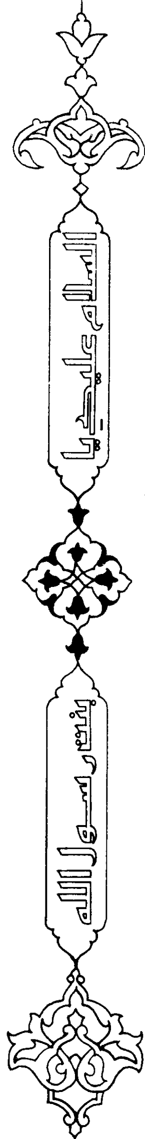
هان ای بازوان دین و جامعه!

ای نگهبانان و محافظان دین خدا! شما بودید که اسلام را بسان مادری که کودک خویش را در نوزادی و خردسالی در آغوش خویش می‌پرورد، و یا بسان پرنده‌ای که از تخم خود حراست می‌کند،وآن را رشدمی دهد، از اسلام و مقرّرات آن نگهداری کردید.

**«ماهذه الغمیزة فی حقّ»**

این سکوت و غفلت ورزیدن دربارهٔ حق پایمال‌شدهٔ من چیست؟





**« و السّنة عن ظلامتی»**

واین سستی و سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟

واژهٔ «سنة» به کسر سین به مفهوم چرت و سستی آغاز خواب است. و واژهٔ «ظلامه» حقوق پایمال شده، بوسیله ظالم است که صاحب حق در برابر ظالم با قامتی برافراشته ایستاده و حقوق خویش را می‌خواهد.

فاطمه عليها‌السلام در این فراز از سخن تاریخی خویش سکوت مرگبار «انصار» در برابر ستم حکومت را که به یاری و همراهی او برنمی‌خیزند به «سنة» یا چرت‌زدگی که مقدّمهٔ خواب گرانی است و در آن شرایط، دستگاه شعور و دریافت انسان تعطیل می‌گردد، تعبیر می کند.

چرا که خواب در حقیقت بسان مرگ باطن و درون انسان و تعطیل شدن دستگاه شعور و دریافت و حواسّ چندگانه و رکود عواطف و احساسات انسانی است.

**«أما کان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله ابی یقول: المرء یحفظ فی ولده؟»**

«آیا نه اینکه پدرم پیامبر خدا بود که می‌فرمود: حرمت و شکوه هر شخصیّت بزرگی در مورد فرزندانش رعایت می‌شود؟»

آری کرامت و عظمت انسان به وسیلهٔ رعایت کرامت و حقوق و حرمت خاندان و فرزندانش رعایت می‌گردد و این درست است که گفته‌اند: **«لأجل عین الف عین تکرم»**

«بخاطر یک چشم هزار چشم مورد احترام قرارگرفته و عزیز داشته می‌شود.»

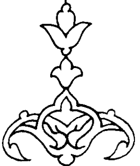
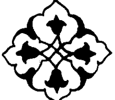
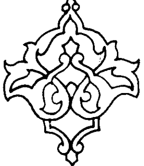
آیا پیامبر پدر گرانقدر من نیست؟

و آیا من دخت یگانهٔ او نیستم؟

آیا بر شمایان لازم نیست که موقعیّت مرا به احترام مقام والای پدرم گرامی دارید و نگذارید حقوق و امنیّت من پایمال شود؟

و در نسخهٔ دیگری **«اما کان لرسول اللّه ان یحفظ فی ولده»** آمده است.

آیا پیامبر در خور آن ارجمندی و والایی نیست که با رعایت حرمت فرزندانش حرمت او حفظ شود؟

**«سرعان ما احدثتم»**

«چقدر به سرعت این شرایط زشت و ظالمانه را پدید آوردید؟!»

فاطمه علیها السلام از این چرخش سریع آنان که با فاصلهٔ ناچیز از رحلت پیامبر به سرعت به انحطاط روی آورده و دست به چنین تجاوز و حق‌کشی در مورد خاندان وحی و رسالت یازیدند، اظهار تعجّب و شگفتی می‌کند؟!

**«و عجلان ذا إهالة»**

«و چه با سرعت و شتاب آب از بینی و دهان این بزنحیف سرازیر گشت!»

این بند از سخن به مثالی اشاره می‌کند که در فرهنگ عرب داستانی دارد و آن این است که مردی گوسفندی نحیف و ریز داشت که آب بینی‌اش فرومی چکید. از او سؤال شد که این دیگر چیست؟

در پاسخ گفت: **«سرعان ذا اهالة»**

منظور از واژهٔ «اهاله» پیه یا پیه آب شده است و این کلمه هنگامی بکار می‌رود که فرد از رخدادی پیش از رخ دادن آن گزارش دهد.

و منظور از این جملهٔ فاطمه علیها السلام این است که:

شمایان پس از رحلت پیامبر با شتاب تمام بر ضدّ ما خاندان وحی و رسالت نقشه کشیدید و این توطئه را بسرعت پیاده کردید.

**«و لکم طاقة بما أحاول»**

«و شمایان توان و نیروی لازم برای یاری من، در راه کسب حقوق پایمال شده‌ام را دارید.»

**«و قوّة علی ماأطلب و أُزاول»**

«و توان و امکاناتِ آنچه من در اندیشهٔ احیای آن هستم، در اختیار شماست.»

شما از حمایت من در راه احیای حقوق پایمال‌شده‌ام ناتوان نیستید. پس بهانهٔ شما و عذرتان برای سکوت در برابر ستم و تجاوز چیست؟ واین سستی و عدم احساس مسؤولیّت چرا؟



**«أتقولون مات محمّد»**

آیا می‌گویید که محمّد ﷺ جهان را بدورد گفت و به همراه او، دین،کرامت، و حرمت و حقوق او نیز رفت ؟

آیا با رحلت او مفاهیم و ارزشهای نمونه و والای انسانی و اسلامی نیز تمام شد؟ و جوّ جامعه برای انجام هر عمل ظالمانه‌ای مناسب شد؟ براستی آیا این طرز تفکّر ارتجاعی و ضدّاسلامی است که شما را بر ضدّ خاندان وحی و رسالت جسور و بی‌باک ساخته است؟

**«فخطب جلیل»**

این فاجعه‌ای است سهمگین.

آری رحلت جانسوز پیامبر رخدادی بزرگ است، چرا که رحلت قهرمانان بزرگ همارهٔ رویدادی تکاندهنده و سهمگین است و برای جامعه‌ها و تمدّنها خسارتی عظیم.

و در نسخهٔ دیگری چنین آمده است:

**«أتزعمون مات رسول اللّه ﷺ أیتم دینه ها انّ موته لعمری خطبٌ جلیل.»**

آیا چنین می‌پندارید که پیامبر رحلت کرد و با رحلتش دین و آیین خویشتن را یتیم ساخت؟ آری واقعیّت این است که رحلت آن پیشوای آسمانی رخدادی عظیم بود امّا با رحلتش راه و رسم او نخواهد رفت و جاودانه خواهد ماند.

آنگاه دخت یگانهٔ پیامبر در وصف سهمگینی فاجعهٔ غمبار رحلت پیامبر و بزرگی و تأثّرانگیزی این رویداد غمبار در قلمرو دلها و جانها پرداخت و فرمود:

**«استوسع وهنه»**

«فاجعهٔ رحلت آن حضرت و شکافی که سوگ او ایجاد کرد در نهایت گستردگی است.»

همانند دژی که شکاف آن گسترش یابد. و در نسخهٔ دیگری: **«استوسع وهیه»** آمده است.

**«و استنهر فتقه»**

«شکاف‌خوردگی آن دهان گشوده و بسیار باز است.»

بسان نیزه‌ای که شکاف زخم و بریدگی را در بدن انسان گسترده می‌سازد.

**«و انفتق رتقه»**

«و نقاط دوخته‌شده، شکافته است.»

نقاطی که با وجود آن حضرت التیام یافته بود، اینک با فاجعهٔ رحلت آن حضرت دگرباره شکافته و باز شده است.

یادآوری می‌گردد که ضمایر سه‌گانه در سه واژهٔ «وهنه»، «فتقة» و «رتقه» به «خطب» برمی‌گردد که بیانگر رحلت پیشوای بزرگ توحید است.

**«و أظلمت الارض لغیبته»**

«کران تا کران زمین با غروب خورشید وجود او در تاریکی فرو رفت.»

این واقعیّت است که خورشید جهان‌افروز پیامبر کانون نورافشانی بود که زمین و همهٔ پدیده‌های گوناگونی که بر روی زمین پراکنده‌اند، و نیز انسانها، از آن نور و روشنایی می‌گرفتند و با غروب غمبار وجود آن حضرت از این سرا، زمین تیره و تار گردید.

در قرآن شریف نیز به آیات بسیاری می‌توان برخورد که از پیامبر به واژهٔ مقدّس «نور» تعبیر می‌کند که یک نمونهٔ آن این آیهٔ شریفه است که:

**«قد جائکم من اللّه نورٌ و کتاب مبین.»**[1]

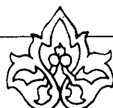
«...و از جانب خدا نور و کتابی روشن و آشکار بر شما فرود آمده است.»

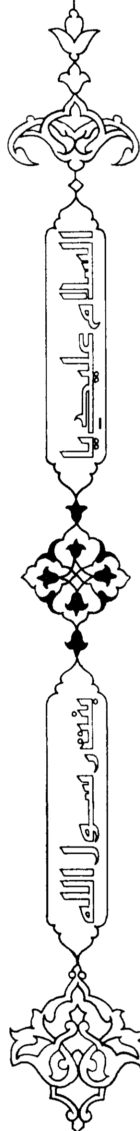
**«و کسفت النّجوم لمصیبته»**

«و ستارگان در سوگ رحلت غمبار او بی‌فروغ شدند.»

---

۱ ـ سوره ۵، آیه ۱۵





می‌دانیم که نور و روشنایی موجود که بر چهرهٔ ماه و ستارگان خودنمایی می‌کند، چیزی جز انعکاس نور خورشید بر روی ماه و ستارگان نیست. از این رو آنگاه که نور خورشید، این کانون حرارت و روشنایی رو به زوال نهد، ستارگان بی‌فروغ گردیده و به خاموشی می‌گرایند.

**«و أكدت الآمال»**

«و امیدها و آرزوها به یأس و ناامیدی گرایید.»

آری امیدها و آرزوهایی که به وجود گرانقدر پیامبر بسته بود، با رحلت آن حضرت به ناامیدی گرایید. و درست در چنین شرایطی است که گفته می‌شود:

امیدها به ناامیدی و آرزوها به یأس گرایید.

**«و خشعت الجبال»**

«و کوه‌ها فرو ریخت.»

آری کوه‌ها از شدّت و سهمگینی این فاجعه به لرزه درآمد و از هم پاشید، چرا که رویدادها و حوادث سخت و هولناک در جمادات نیز اثر می‌گذارند.

قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

**«لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة اللّه.»**[1]

ای پیامبر! اگر این قرآن را بر کوه فرو می‌فرستادیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می‌نگریستی...

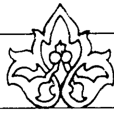
**«و أضیع الحریم»**

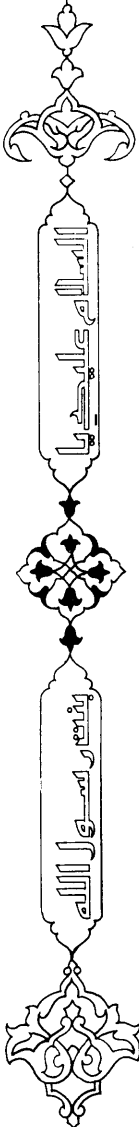
«و احترام و حرمت حریم ضایع شد.»

واژهٔ «حریم» به چیزی گفته می‌شود که انسان از آن دفاع نموده و در راه آن پیکار می‌کند و در اینجا منظور از آن، عترت پاک پیامبر است.

---

۱ ـ سوره ۵۱، آیه ۲۱





آری پس از رحلت پیامبر، حریم آن حضرت به شدّت مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و حقوق و امنیّت و احترام آن هتک شد.

**«و أزیلت الحرمة عند مماته»**

«و حرمت آن بزرگوار به هنگامهٔ رحلت نیز نادیده گرفته شد.»

**«فتلک ـ و اللّه ـ النّازلة الکبریٰ، و المصیبة العظمیٰ»**

«و این مصیبت به خدای سوگند مصیبتی بزرگ و سهمگین‌ترین رویداد بود.»

چرا که مصیبت رحلت بزرگان و شایستگان براستی بزرگ است و هر گاه شعاع نورافشانی و عظمت یکی از آنان بیشتر باشد، فاجعهٔ رحلت او برای جامعه و مردم مصیبت‌بارتر و فاجعه‌آمیزتر است و از آنجایی که پیامبر گرامی شریف‌ترین مخلوقات و بزرگترین انسانها و پاک‌ترین پدیده‌های هستی بود، بطور طبیعی رحلت غمبار او نیز سهمگین‌ترین رخداد و بزرگ‌ترین مصیبت برای جهان و جهانیان بود.

**«لامثلها نازلة»**

«رویدادی همانند آن نخواهد بود.»

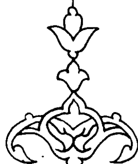
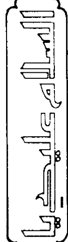
آری در کران تا کران جهان هستی رویداد مصیبت‌باری بسان رحلت تکاندهندهٔ پیامبر نمی‌توان یافت، چرا که در جهان هستی بسان او وجود ندارد.

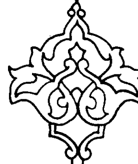
**«و لا بائقة عاجلة»**

«و مصیبت جانسوزی، در این جهان به پایهٔ آن نخواهد رسید.»

چرا که تنها رویداد سهمگینی که ممکن است در این جهان از رویداد رحلت پیامبر سهمگین‌تر باشد، برپایی رستاخیز خواهد بود و بس.

امیرمؤمنان در وصف این فاجعهٔ بزرگ فرمود: مصیبت و فاجعه‌ای که از رحلت پیامبر بر من فرود آمد به گونه‌ای سهمگین بود که به گمان من اگر بر کوه‌های سر به آسمان ساییده و استوار، چنین سنگینی و فشاری وارد می‌شد، نمی‌توانستند زیر آن بار سنگین قامت برافراشته دارند.

من در آن شرايط مى‌ديدم كه مردمى از خاندانم به گونه‌اى تاب و توان از كف داده‌اند كه نمى‌توانند غم و اندوه خويش را كنترل كنند و خود را نگاه دارند و بر اين فاجعه‌اى كه بر آنان فرود آمده است توان تحمّل داشته باشند، چرا كه فشار مصيبت و موج اندوه و جزع، شكيبايى‌شان را به پايان برده و دستگاه خرد و تصميم‌گيرى آنان را متزلزل ساخته و ميان دستگاه دريافت و ابلاغ و سخن‌گفتن و شنيدن آنان اين مصيبت عظيم، حايل شده است.

**«اعلن بها كتاب اللّه ـ جل ثناؤه ـ فى افنيتكم»**

«اين مصيبت را كتاب خدا كه در خانه‌هاى شما به صورت‌هاى گوناگون تلاوت مى‌گردد، براى همه اعلان كرد. همان تلاوت آياتى كه شامگاهان و بامدادان در خانه و مسجد با صداى بلند و يا آهسته طنين‌انداز است و از مصيبت رحلت آن حضرت خبر مى‌دهد.»

و در نسخهٔ ديگرى «فى قبلتكم» آمده است كه منظور مسجد يا نمازخانه‌اى است كه در آنجا قرآن شريف تلاوت مى‌گردد.

**«فى ممساكم و مصبحكم»**

«و در نشست‌هاى شامگاهى و بامدادى شما...»

شما پس از رحلت او بامدادان و شامگاهان آياتى را مى‌شنويد كه تلاوت مى‌شود و از سوگ او حكايت دارد.

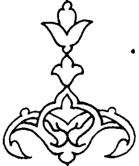
**«هتافاً و صراخاً»**

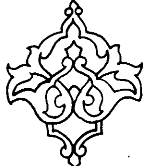
و اين گزارش از رحلت پيامبر به وسيلهٔ تلاوت آيات به صورت‌هاى گوناگون است. گاه با صداى رسا و گاه آهسته.

**«و تلاوةً و الحاناً»**

گاه با خواندن سريع و زمانى با تلاوت آرام.

**«و لقبله ما حلّ بأنبيائه و رسله، حكمٌ فصل، و قضاء حتم.»**





این فرمان قطعی و سرنوشت پاینده‌ای است که پیش از او بر همهٔ پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده، قانون جهانشمول مرگ که بر همهٔ پیامبران فرود آمد، از قوانین قطعی و تردیدناپذیری است که آفریدگار هستی بر همهٔ موجودات زنده و انسانها مقرّر فرموده است. مرگ سنّت و قانون خداست که همهٔ بندگان او از انسانهای عادی گرفته تا پیامبران را شامل می‌شود و همه سرانجام بسوی او بازخواهند گشت.

و آنگاه فاطمه علیهاالسلام به این آیهٔ شریفه استدلال کرد که:

**«و ما محمّد الاّ رسول قد خلت من قبله الرّسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضراللّه شیئاً و سیجزی اللّه الشّاکرین...»**(۱)

«و محمّد، جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمدند و درگذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیدهٔ خویش برمی‌گردید؟ هرکس از عقیدهٔ خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

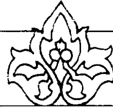
فاطمه علیهاالسلام بدان جهت بر این آیهٔ شریفه استدلال کرد تاروشن سازد که محمّد برترین پیامبر خدا بود که پیش از او نیز پیام‌آوران بسیاری آمدند و رسالت خویش را ابلاغ کردند و رفتند. از این رو پدیدهٔ مرگ و رحلت نباید در مورد او شگفت‌انگیز بنظر برسد، بلکه این سنّت و قانون پاینده و جهانشمول خداست و سیره و روش او با دیگر پیامبران نیز همینگونه بوده است.

و نیز روشن سازد که با رحلت پیامبر نباید این تصوّر باطل جان گیرد که پس از او شریعت و سنّت او نیز پایان می‌پذیرد و شرافت و حرمت او را نیز می‌توان مورد اهانت و هتک حرمت قرار داد.

**«افأن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؟»**

---

۱ ـ سوره ۳، آیه ۱۴۴

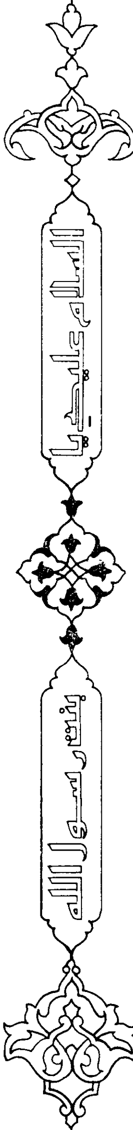


اگر خدا او را از این سرا به سرای باقی برگزید و جهان را بدرود گفت و یا دشمنان حق‌ستیز او را به شهادت رساندند، شما مؤمنان باید به واپسگرایی روی آورید و پس از ایمان به کفر بازگردید؟

در آیهٔ شریفه، ارتداد به ارتجاع و واپسگرایی معنا شده است.

**«و من ینقلب علی عقبیه...»**

«و هرکس واپسگرایی را در پیش گرفت و مرتدّ شد هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، بلکه به خودش زیان می‌رساند و خدای حق‌شناس، پاداش سپاسگزاران را خواهد داد.»



## ۶ـ ادامهٔ خطبه

اِيهاً بنى قَيْلَةَ! أَاُهْضَمُ تُراثَ أبِيْهِ؟ و انتمْ بِمَرأىً منّى و مسمعَ و مُنتدىً و مجمعٍ؟ تلبسُكمُ الدّعوةُ و تشمَلُكمُ الخبرةُ و انتمْ ذوو العددِ و العدّةِ و الاداةِ و القوّةِ، و عندكُمُ السّلاحُ و الجُنَّةُ، توافيكُمُ الدّعْوةُ فلاتجيبُونَ، و تأتيكُمُ الصَّرْخةُ فلاتُغيثونَ (تعينُونَ)؟ و انتمْ مَوصوفُونَ بالكفاحِ، معروفونَ بالخيرِ و الصّلاحِ، و النُّخبَةُ الّتى انْتُخبتْ والخيرةُ الّتى اختيرَتْ.

قاتَلْتمُ العربَ، و تحمَّلْتمُ الكدَّ و التَّعَبَ، و ناطحْتمْ الأُممَ و كافَحتُمُ البُهمَ، لانبرَحُ اوْ تبرَحونَ، نأمُرُكمْ فتأتمِرونَ، حتّىٰ اذا دارتْ بنا رَحىٰ الاسلامُ و دَرَّ حَلَبُ الايّـامِ، و خضَعَتْ نعرةُ الشِّركِ، و سَكنتْ فورةُ الافكِ، و خمدَتْ نيرانُ الكفرِ، و هدأَتْ دعوةُ الهَرجِ، و استوثقَ (استوسقَ) نظامُ الدِّينِ!

فانّىٰ حِزتمْ بعدَ البيانِ؟ و اسرَرتُمْ بعدَ الاعلانِ؟ و نَكَصتُم بعدَ الاقدامِ؟ و اشرَكتُم بعدَ الايمانِ؟

«اَلاٰ تُقاتِلونَ قوماً نَكثُواايمانَهُمْ و هَمُّوا باخراجِ الرّسولِ و هُم بَـدؤُكـمْ اوّلَ مـرةٍ اَتخشونَهمْ فاللّهُ احقُّ انْ تخشوهُ انْ كنتُمْ مُؤمنينَ.»[1]

اَلاٰقد اریٰ انْ قدْ اَخلدْتُمْ الیٰ الخفْضِ، و ابعدْتُمْ منْ هوَ احقُّ بـالبسطِ والقـبضِ، و خلوتمْ الى الدَّعةِ و نجوتُمْ منَ الضّيْقِ بالسعةِ، فمجَجْتُمْ ما وعيتُمْ، و دَسعتُمُ الّذي تَسوَّغتُمْ.

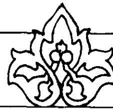
«فانْ تَكفروا انتمْ و منْ فى الارضِ جيعاً فانَّ اللّه لغنِيٌّ حميدٌ.»[2]

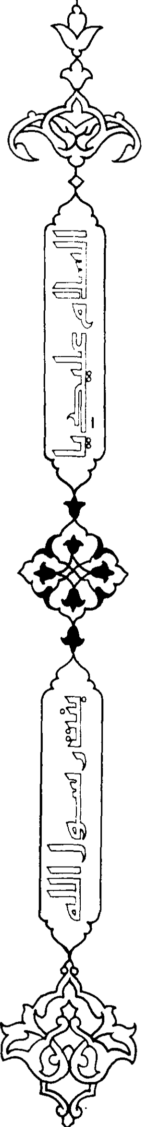
اَلاٰ: قدْقُلْتُ ماقُلْتُ علىٰ معرفةٍ منّى بالخذْلةِ الّتى خامرتكُمْ و الغدرَةِ الّتى اِسْتشعرَتها قُلوبكمْ، و لٰكنَّها فَيضةُ النَّفسِ، و نفثةُ الغيضِ (الغيظِ) و خورُ القنا و بثّةُ الصُّدْرِ و تقدمةُ الحجّةِ.

---

۱ ـ سوره توبه، آيه ۱۳

۲ ـ سوره ابراهيم، آيه ۸





**فدوْنكُمُوها فاحتقبُوها دَبِرةَ الظَّهْرِ نقيبةُ (نقبة) الخُفِّ، باقيةَ العارِ، مَوْسُومةٌ بِغضبِ اللّهِ و شنارِ الابدِ، موصولةً بنارِ اللّهِ المُوقدةِ التّى تطلّعُ علىٰ الافئدَةِ.**

**فَبِعيْنِ اللّهِ ما تفْعلُونَ «و سَيعلَمُ الّذينَ ظلمُوا اىَّ مُنقَلَبٍ ينْقلبُونَ».[۱]**

**و اَنا ابْنَةُ نذيرٍ لكمْ بينْ يَدىْ عذابٍ شديدٍ، فاعْمَلُوا «اِنّٰا عٰاملونَ وَانْتظرُوا اِنّٰا مُنتَظِرُونَ»![۲]**

هان ای فرزندان اوس و خزرج!

آیا من در مورد میراث پدرم مورد ستم و بیداد قرار گیرم با اینکه شما شرایط مرا می‌نگرید و سخنان مرا می‌شنوید و دارای انجمن و توان و آمادگی فراوانی هستید؟

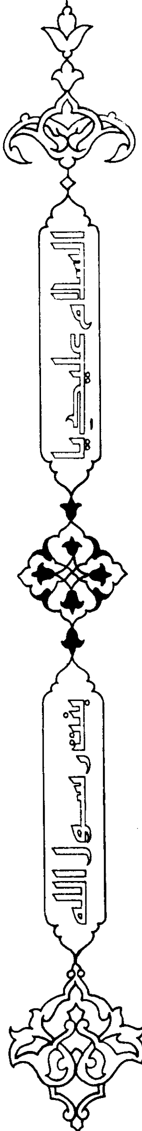
شما ندای دادخواهی و فراخوان مرا دریافت می‌دارید امّا پاسخ نمی‌دهید، و نالهٔ مظلومیّت من به گوش شما می‌رسد امّا مرا یاری نمی‌کنید، و این در حالی است که به رزم‌آوری و پیکارگری وصف شده‌اید و به خوبی و شایستگی شهرت یافته‌اید و برگزیدگانی هستید که بوسیلهٔ پیامبر انتخاب شده‌اید.

شما در راه یاری قرآن و پیامبر، با حق‌ستیزان عرب کارزار کردید و رنج جهاد را به جان خریدید. با گروه‌های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان، بی هیچ دلهره پیکار نمودید. شما همواره فرمان ما خاندان وحی و رسالت را، اطاعت می‌کردید تا بدینوسیله آسیای اسلام بر محور وجود ما به گردش درآمد، و شیر در پستان روزگاران فزونی یافت، و نعرهٔ تجاوزکارانهٔ شرک در گلوها بند آمد، و شعله‌های کفر به خاموشی گرایید و فراخوان به آشوب و فتنه، در نطفه خفه شد، و دین خدا در جامعه و دلهای مردم استوار گردید. امّا اینک که مرز ارزشها و ضدّارزشها بوسیلهٔ پیامبر ترسیم شده است، چرا بهت‌زده مانده‌اید؟ و پس از روشن شدن حقایق، چرا آن را پوشیده می‌دارید؟ و چرا پس از بستن پیمان، اینک عهدهای خویش رامی‌شکنید؟ و چرا پس از

---

۱ ـ سوره شعراء، آیه ۲۲۷

۲ ـ سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲





ایمان، دگرباره راه شرک را پیش گرفته‌اید؟

چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر را نمودند، کارزار نمی‌کنید؟ در حالی که آنان نخستین بار پیکار با شما را آغاز کردند. آیا از آنان می‌ترسید با اینکه سزاوارتر است که از او (خدا) بترسید، اگر ایمان دارید.

هان بهوش باشید! شما را چنین می‌نگرم که به تن‌آسایی خو گرفته، و شخصیّت والایی را که برای هدایت جامعه و تدبیر امور و رفع گرفتاری‌ها از همه شایسته‌تر و پرتوان‌تر بود کنار زده، و به تنبلی و خزیدن در خلوت تن سپرده‌اید. هنگامی که گشایش در کارها یافتید از سختی انجام مسؤولیّت به فراخنای زندگی راحت‌طلبانه خزیدید.

و سرانجام هر آنچه از ایمان و شناخت به آسانی حفظ کرده بودید، ناخواسته بیرون افکندید، و هر آنچه نوشیده بودید به اکراه بالا آورید.

امّا هشدارتان باد که اگر شما و هر که در روی زمین‌است همگی کفر ورزید، این کارتان به خدا زیانی نمی‌رساند، چرا که خداوند بی‌نیاز از همگان و ستوده است.

هان! بهوش باشید که آنچه می‌بایست، من با شناخت کامل به شما گفتم با این که خوب می‌دانم که وانهادن حق و یاری نکردن آن، اینک با پوست و گوشت شما درآمیخته، و نیرنگ و دجّالگری، قلب شما را ربوده است، امّا این سخن بخاطر لبریز شدن جان و بیرون افکندن خشم درونی و اندوهی است که در کران تا کران سینه و گسترهٔ قلبم موج می‌زند.

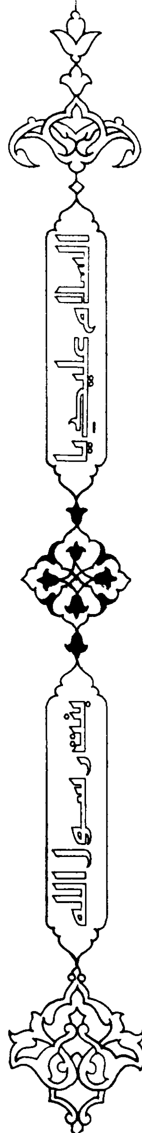
آری گفتنی‌هایی که گفته شد برای اتمام حجّت بود.

اکنون که حق را روشن ساختم... اینک مرکب خلافت را بگیرید، امّا بهوش باشید که پشتش زخم خورده، پایش شکاف برداشته، و داغ ننگ و عار بر پیشانی او باقی است، و نشان از غضب خدا و رسوایی ماندگار را، با خود دارد و سرانجام نیز به آتش خشم خدا که تا اعماق دلها نفوذ می‌کند، خواهد پیوست.

آنچه شما انجام می‌دهید در پیشگاه خداست و به همین زودی بیدادگران خواهند

دانست که به چه بازگشتگاه شومی باز خواهند گشت، و چه سرنوشت دردناکی در انتظار آنهاست.

و من دخت همان کسی هستم که شما را از عذابی سخت، که سر راه شماست هشدار داد. پس شما هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ما نیزکار خویش را انجام می‌دهیم، و شما در انتظار کیفر عملکرد ظالمانهٔ خود باشید که ما نیز در انتظار پاداش شکوهبار عملکرد خویش هستیم.



## هشدار به مردم

هان ای فرزند «قیله»!

واژهٔ «إیهاً» به مفهوم دور باد، و نیز به معنای دستور به سکوت دادن، و یا به مفهوم فزون خواهی در شنیدن سخن است.

و فرزندان «قیله» منظور دو عشیرهٔ بزرگ «اوس» و «خزرج» می‌باشند که در مورد آنان سخن رفت.

**«أأُهضم تراث أبي؟»**

آیا من در مورد میراث پدرم و ارث او، مورد ستم و بیداد قرار گیرم؟

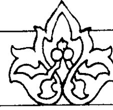
و در نسخهٔ دیگری «ابیه» آمده است که «هاء» در اینجا برای وقف و سکون است و معنای سخن این است که:آیا در مورد ارث پدرم پیامبر، به من ستم روا دارند؟

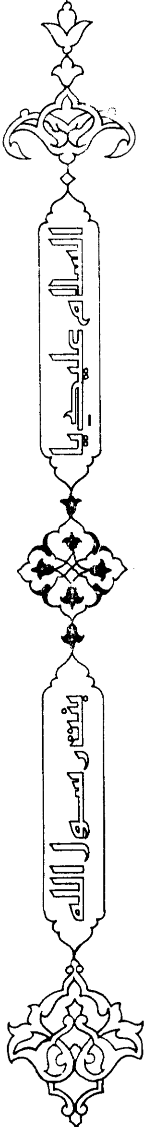
**«و أنتم بمرأى منّي و مسمع»**

با اینکه شما شرایط مرا می‌نگرید و سخنانم را می‌شنوید؟

شمایان اینک در محفل و مسجدی هستید که من نیز د رآن محفل هستم، شما حضور دارید. هم سخنان مرا می‌شنوید و هم شکایتم را، و هم روزگار و ستمدیدگی‌ام را شاهدید. امّا به یاری من و عقب راندن ظالمان و غاصبان برنمی‌خیزید؟

**«تلبسکم الدعوة»**





ندای دادخواهی مرا می‌شنوید.

**«و تشملکم الخبرة»**

و از وضعیّت من آگاهید و همه چیز را می‌دانید.

و در نسخهٔ دیگری. «و تشملکم الحیرة» آمده است که معنای آن چنین می‌شود و در برابر این رویداد غمبار و درگیری نابرابر، حیرت‌زده ایستاده‌اید.

**«و انتم ذووالعدد و العدّة»**

و شما دارای نفرات بسیار و توانایی و آمادگی فراوانید.»

از نظر شمار اندک نیستید تا به کمبود نفرات بهانه آورید، و از یاری من و دفاع از حقوق و امنیّت و آزادی من خودداری کنید. بلکه شمایان از نظر جمعیّت شمارتان بسیار است.

**«و الأداة والقوّة»**

«و دارای نیرو و و سایل دفاعی و امکانات برای یاری حق هستید.»

**«و عندکم السّلاح و الجنّة»**

و ساز و برگ و زره و سپر نزدتان بسیار است که درگذشته بوسیلهٔ آنها پیکارها نموده و در راه خدا جهاد کرده‌اید و نیز وسایل دفاع نزد شما موجود است.

**«توافیکم الدّعوة فلاتجیبون»**

شما ندای دادخواهی و فراخوان مرا دریافت می‌دارید امّا پاسخ نمی‌دهید.

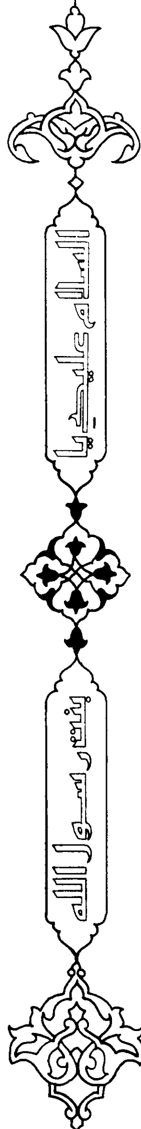
**«و تأتیکم الصرخة فلاتعینون»**

و نالهٔ دادخواهی و مظلومیّت من به گوش شما می‌رسد امّا مرا یاری نمی‌کنید.

**«و انتم موصوفون بالکفاح»**

این در حالی است که شما به رزم‌آوری و پیکارگری وصف شده‌اید.

و به جهاد در راه خدا و استقبال دشمن تجاوزکار و آمادگی برای رویارویی با آن، مشهور و معروفید.




**«معروفون بالخير و الصلاح»**

«و به خوبی و شایستگی و انجام کارهای پسندیده شناخته شده‌اید.»

**«و النخبة التّی انتخبت»**

«و برگزیدگان شایسته‌ای بودید که بوسیلهٔ پیامبر برگزیده شده‌اید.»

پیامبر از میان همهٔ شهرها و مناطق، «مدینه» را برگزید و برای رسیدن به اهداف بلند و آرمانهای خویش به اینجا هجرت کرد.

**«و الخيرة التّی اختیرت»**

«و برگزیدگانی بودید که برگزیده شدید.»

پیامبر شما را برای یاری خویش انتخاب کرد و به همین دلیل هم بسوی شما و شهر شما هجرت نمود.

**«قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب»**

و شما برای یاری پیامبر و برتر و بالاتر ساختن کلمهٔ حق و آیین اسلام با عرب کارزار کردید و رنج و زحمت را به جان خریدید. چراکه در جنگ‌ها و پیکارهای فراوان رنج و خستگی و گرما و سرما و زخم و شهادت را پذیرفتید و فداکاریها نمودید.

**«و ناطحتم الامم و كافحتم البُهم»**

«و باگروه‌های گوناگونی کارزارکردید و با شجاعان بی هیچ ترس و تزلزل جنگیدید.»

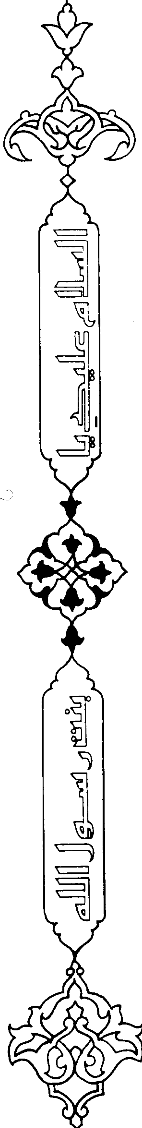
با ملّت‌هایی چون یهود و نصاری و شرک‌گرایان عرب و... پیکار نمودید و در همهٔ این مراحل هدفتان دفاع از پیامبر خدا بود.

**«لانبرح أو تبرحون،نأ مركم فتأتمرون»**

ما همواره برنامه‌ریزی می‌نمودیم و امور را رهبری می‌کردیم و شما برنامه‌ها و دستورات را اجرا می‌کردید وگوش به فرمان ما بودید.

**«و حتى اذا دارت بنا رحى الاسلام»**

«تا سرانجام آسیای اسلام به تلاش وکوشش مشترک ما به چرخش درآمد.»



شما به فرماندهی ما کارزار کردید و با به جان خریدن رنجها و مشکلات یک پیکار قهرمانانه و یک مبارزهٔ اساسی، آنقدر این کار سترگ ادامه یافت که روند جامعه دگرگون شد و آسیای اسلام به چرخش افتاد و شئون گوناگون دین و دنیای جامعه در پرتو تلاشهای صادقانه و تدابیر شایستهٔ ما، آنگونه که شایسته و بایسته بود نظام یافت.

**«و درّ حلب الأيام»**

و پستان روزگاران به شیر آمد.

و غنایم و خیرات بخاطر فتوحات پی در پی بسان شیری که از پستان جاری گردد به فراوانی به جریان افتاد.

**«و خضعت ثغرة الشّرک»**

و عربده‌های شرک به خاموشی گرایید.

گردن گردنکشان شرک‌گرا به زیر آمد و بینی پربادشان به خاک مالیده شد. در برابر اسلام سر فرود آوردند و از درجهٔ اعتبار ساقط شدندو به زباله‌دان تاریخ رفتند.

**«و سکنت فورة الافک»**

«و دیگ فوران دروغ و تهمت از جوشش بازماند.»

**«و خمدت نيران الكفر»**

و آتش کفر و جنگهایی که کافران شعله‌ور می‌ساختند، همه رو به خاموشی گرایید.

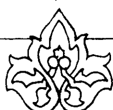
**و هدأت دعوة الهرج»**

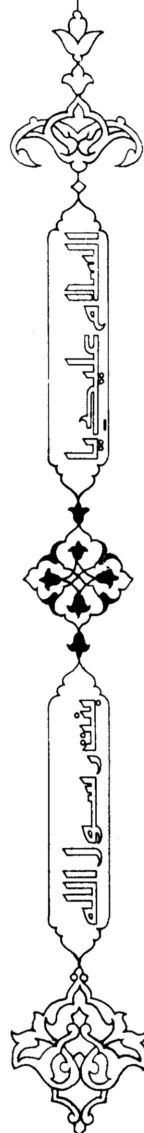
و فراخوان بسوی هرج و مرج و آشوب آرام گرفت، و دعوت بسوی فتنه‌انگیزی و باطل‌گرایی به سکوت گرایید و اضطراب و دلهره به آرامش پیوست.

**«و استوسق نظام الدّين»**

و نظام دین و آیین استقرار یافت و امور و شئون آیین پس از پراکندگی به یگانگی و هماهنگی و نظام کامل پیش رفت.

**«فانّى حرتم بعد البيان؟»**





پس چگونه پس از اعلان ایمان و بیان آن، به حیرت گراییدید؟

و چرا پس از این مقدّمات و روشن شدن شرایط گذشته و حال برایتان، باز هم به آفت بهت‌زدگی و حیرت گرفتار آمدید؟

**«و أسررتم بعد الإعلان؟»**

«و پس از آن مرحلهٔ آشکارِ اعلانِ ایمان و یاری حق، دگرباره به نهانکاری گراییدید؟»

و کارهایی را که روشن و آشکار است نهان می‌کنید و یا زشت نهانکاری می‌گیرید؟

**«و نکصتم بعد الإقدام»**

و پس از آن پیشتازی و پیشگامی عقب‌گرد نمودید؟

و پس از اظهار اسلام و گرایش به پیامبر و قرآن به واپسگرایی روی آوردید؟

**«و أشرکتم بعد الإیمان؟»**

و پس از ایمان به شرک روی آوردید. و با مخالفت ورزیدن با پیامبر در مورد خاندان و دستوراتش در این باره به خدا شرک ورزیدید؟

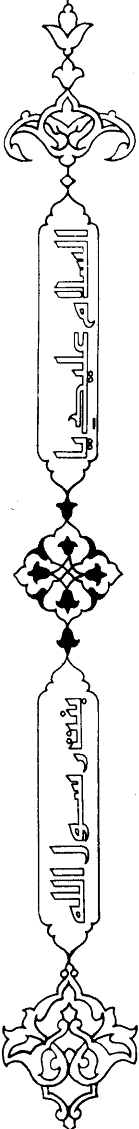
**«ألا تقاتلون قوماً نکثوا أیمانهم و همّوا باخراج الرّسول و هم بدؤکم اوّل مرّة أتخشونهم فاللّه احق أن تخشوه ان کنتم مؤمنین.»**(۱)

آیا با مردمی که سوگند خویشتن را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر از مدینه را نمودند و بر ضدّ شما دشمنی آغازکردند، کارزار نمی‌کنید؟ آیا از آنها می‌ترسید با اینکه اگر ایمان داشته باشید سزاوارتر است که تنها از خدا بترسید.

این آیهٔ شریفه گر چه در مورد مشرکان مکّه یا گروه یهود و نصاری در مدینه فرود آمده بود، که گروه نخست می‌خواست ظالمانه پیامبر را از شهر و دیار خویش بیرون کند و یهود و نصاری نیز در مدینه پیمان خویش را گسسته و در اندیشهٔ شوم بیرون کردن پیامبر از مدینه بودند. امّا فاطمه علیهاالسلام با ژرف‌نگری خویش این آیهٔ شریفه را در میان

---

۱ ـ سوره ۹، آیه ۱۳



سخنان روشنگرانهٔ خویش گنجانید تا آنان را به یاری و همکاری خویش در راه حق و عدالت و پیکار مسالمت‌آمیز با ظلم و استبداد تشویق کند.

آن حضرت با این کار خویش هرگز نه در اندیشهٔ برانگیختن آشوب و فتنه بود و نه در پی خونریزی و لشکرکشی و تشکیل حزب و گروه و رهبری آن برای پیکار سخت با حکومت غاصب، بلکه او به حال و روز مردم و جهت‌گیری‌ها و موقعیّت آنان آنگونه که می‌باید آگاه بود و نیک می‌دانست که این نقشهٔ شوم در پشت پرده کشیده شده است. به همین جهت فرمود:

**«ألا: قد أری ان قد اخلدتم الی الخفض»**

«بهوش باشید که من می‌بینم که شما به راحت‌طلبی و زندگی پرزرق و برق و گسترده دل بسته‌اید.»

**«و أبعدتم من هو أحقُّ بالبسط و القبض»**

و بزرگ‌مردی را که زیبنده‌ترین انسانها به ادارهٔ امور جامعه و رهبری دین بود، از زمامداری جامعه دور ساخته‌اید.

شما امیرمؤمنان را که شایسته‌ترین و سزاوارترین انسانها پس از پیامبر به امامت راستین و هدایت کشتی دین و دنیای جامعه و تصرّف در امور و شئون بود، از صحنهٔ زندگی اجتماعی خویش دور ساختید.

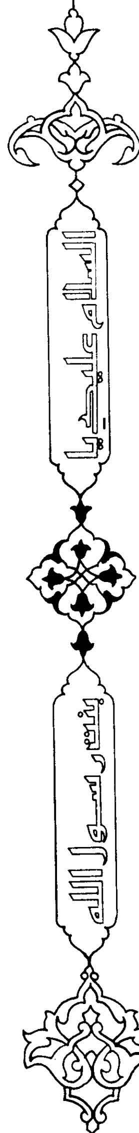
**«و خلوتم بالدّعة»**

«و با راحت‌طلبی و تن‌آسایی هم‌آغوش گشتید.»

**«و نجوتم من الضّیق بالسعة»**

و به پندار خویش ازتنگنای(مقرّرات عادلانه) به فراخنای آن نجات یافتید.

چرا که امیرمؤمنان نه مرد سستی و سهل‌انگاری و سازشکاری بود و نه کسی را در بخشش بر دیگری امتیاز و برتری می‌داد. و این واقعیّت برای شما خوشایند نبود و تنگنا محسوب می‌شد. به همین دلیل با بریدن از آن فرزانهٔ عصرها و نسلها و دست




بیعت سپردن به دیگری به پندار خویش از این تنگنا جستید و بسوی عنصری که فرمانبردار شماست و آنچه را شما دنیاپرستان بخواهید خواهد خواست و فرمان خواهد داد، شتافتید.

**«فمججتم ماوعیتم»**

«و با این کار آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون افکندید.»

**«و دسعتم الّذی تسوّعتم»**

«و آنچه را فروبرده بودید بالا آوردید.»

با این حرکت زشت و ظالمانهٔ خویش، همهٔ آنچه را به آسانی و لذّت نوشیده بودید بالا آوردید. منظور این است که شما از دین خدا بیرون رفته و ایمان و پروا را به دور افکندید.

به همین جهت فاطمه علیها السلام با تلاوت این آیهٔ مبارکه سخن خویش را ادامه می‌دهد که:

**«فان تکفروا أنتم و من فی الارض جمیعاً فإنّ اللّه لغنیّ حمید.»**(۱)

اگر شما و همهٔ مردم روی زمین کفر ورزید، (به خدای زیانی نخواهد رسید). چراکه خداوند در خور ستایش است و شمایان جز به خویشتن زیان نمی‌رسانید و جز با از دست دادن دین و ایمانتان به خود زیان و خسران وارد نمی‌آورید.

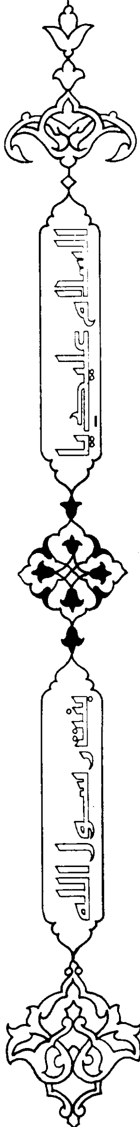
**«الا: قد قلت ماقلت علی معرفة منّی بالخذلة الّتی خامرتکم»**

بهوش باشید که آنچه را من بیان کردم بر اساس شناخت کامل از آن آفت سستی و بی تعهّدی است که در وجود شما پدیدار گشته است.

فاطمه علیها السلام می‌فرماید: من از جهت‌گیریهای شما آگاهم و هواهای دل شما را می‌شناسم و اینک که شما را مخاطب ساخته و از شما می‌خواهم که برای دادخواهی

---

۱ ـ سوره ۱۴، آیه ۸



من ویاری حق و عدالت بپاخیزید، نیک می‌دانم که شما مرا یاری نخواهید کرد و برای برآمدن خواستهٔ به حق و عادلانهٔ من، گامی برنخواهید داشت. امّا بیش از همه خود زیان خواهید کرد.

**«و الغدرة التی استشعرتها قلوبکم»**

و آن فریب و پیمان‌شکنی و بی‌وفایی است که قلبهایتان آن را پوشش خویش ساخته است.

«استشعر الثوب» در فرهنگ وزبان عرب، به مفهوم پوشیدن جامهٔ زیرین و یا پوشیدن چیزی زیر لباس و چسباندن آن به بدن است.

فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی خویش می‌فرماید: من بر این واقعیّت آگاهم که فریب و خیانت بر دلهای شما چسبیده و قلبهایتان را پوشش خویش ساخته است.

واژهٔ «غدر» به مفهوم بی‌وفایی و خیانت است و منظور این است که من با شناختی‌که از آفت بی‌وفایی و پیمان‌شکنی موجود در دلهای شما دارم، هرگز از شما انتظار وفاداری و تعهّد ندارم و می‌دانم که مرا در راه حق و عدالت یاری نخواهید کرد.

**« و لکنّها فیضة النّفس»**

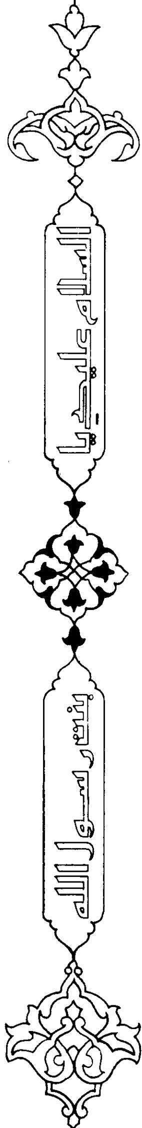
امّا اینها جوشش دل اندوهگین است.

این ها بیان رنجها و دردهای درونی است. همانگونه که ظرف آنگاه که از آب لبریز شد، سرزیر می‌کند، همینگونه هم دل انسان، آنگاه که از غم و اندوه مالامال گشت و حزن بر آن فشار آورد و استیلایافت،با یک تکان فوران می‌کند و می‌جوشد و بیرون می‌ریزد.

**«و نفثة الغیظ ...»**

و بیرون ریختن موج خشم است.

این هانشانهٔ خشم موجود در درون گوینده است. همانگونه که جریان خون و خونریزی از زخم اندرون حکایت می‌کند.



**«و خور القنا ...»**

و نشان درد و رنجی است که نهان داشتن آن دیگر نشاید.

**«و بثّة الصدر ...»**

و فوران اندوه و ناراحتی سینهٔ پردرد است.

حضرت یعقوب می‌فرمود: **«انّما اشکو بثّی و حزنی الی اللّه ...»**

جز این نیست که شرح اندوه خویش را تنها به خدای می‌برم.[۱]

از این رو همان درد و رنجی که دارندهٔ آن دیگر توان نهان داشتن و به دل کشیدن آن را ندارد، آن را آشکار می‌سازد.

**«و تقدمة الحجة»**

و ارائه حجّت و پیش افکندن دلیل و برهان است...

اینک من شمایان را روی سخن قرار داده و آنچه گفتنی بود، گفتم در حالی که نه چشم طمع به یاری شما دارم و نه امید به حمایتتان از موضع عادلانه و حقوق پایمال شده‌ام. آنچه گفتم بخاطر دو اصل اساسی روانی و دینی بود که علّت روانی آن بیان گردید. امّا علّت مذهبی و دینی این سخن تاریخی نیز این است که با شما اتمام حجّت کنم، دلیل و برهان خویش را بر شما ارائه دهم و حقایق جاری را آنگونه که رخ داده و شما را به احساس مسؤولیّت و انجام وظیفه الزام می‌کند، همه را با دلیل و برهان برای شما ترسیم نمایم و با صدای رسا اعلان کنم تا در روز رستاخیز عذر و بهانه‌ای نداشته باشید که در پیکار میان حق و باطل، دچار غفلت یا فراموشی یا ناآگاهی شدید. من با سخنان خویش نه برای کسی جای بهانه و عذری می‌گذارم و نه برای سخنوری جای چون و چرا و سخنی. من خویشتن را با نام و نشان و حسب و نسب معرّفی کردم، مسائل و حقایق مربوط به امامت راستین را برای شما روشن ساختم، ماجرای غم‌انگیز

---

۱ - سوره ۱۲، آیه ۸۶

«فدک» و پایمال شدن حقّ مسلّم خویش را بازگفتم و در این مورد به آیات روشنگر قرآن در مورد قانون «ارث» به عنوان یک اصل جهانشمول و نیز میراثبردن پیامبران و فرزندان آنان به نصّ قرآن شریف استشهاد جستم و پس از همهٔ اینها شما را به یاری خویش و دادخواهی از حقوق پایمال شده‌ام فراخواندم. امّا دریغ و درد که در جامعهٔ شما کسی که به دادخواهی‌ام پاسخ مثبت دهد و مرا در راه خدا و عدالت یاری کند، نیافتم.

**«فدونکموها فاحتقبوها دبرة الظهر»**

پس زمام مرکب خلافت را برگیرید و باربند خویش را سخت ببندید، امّا بهوش باشید که پشت این شتر زخم است.

**«نقبة الخف»**

و پای آن تاول زده و سوراخ است و بسوی هدف پیش نخواهد رفت.

**«باقية العار»**

وننگ و عار آن (با شیوهٔ زشت و ظالمانه‌ای که شما برگزیدید) تا آخرین ورق تاریخ و گذشت عصرها و نسلها برای شما پاینده است و در سرای آخرت نیز دامن شما را خواهد گرفت.

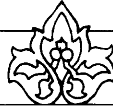
**«موسومة بغضب اللّه و شنار الأبد»**

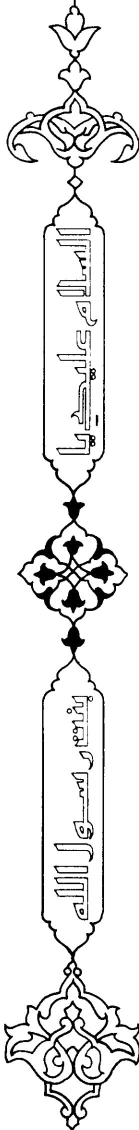
«و از خشم خدا نشان خورده و به ننگ پاینده و عار ماندگار علامت‌زده شده است.»

آری، بر ناقهٔ این خلافت ظالمانه نشان غضب و خشم خدا خورده و علامت ننگ و عار پایان‌ناپذیر و همیشگی.

**«موصولة بنار اللّه الموقدة الّتي تطّلع على الأفئدة»**

و دست یازنده به آن، به آتش برافروختهٔ خدا که تا ژرفای دلها را می‌گیرد و می‌سوزاند، برافکنده خواهد شد. به آن آتشی که فروزان است و دم به دم برافروخته‌تر و شعله‌ورتر خواهد گشت و برون و درون انسان را خواهد سوزانید و به اعماق جان او نیز خواهد رسید.





**«فبعین اللّة ما تفعلون»**

«(هر چه می‌خواهید انجام دهید که) آنچه می‌کنید در برابر چشم خدا انجام می‌دهید.»

خدای عادل همهٔ رفتار و عملکرد شما را می‌بیند و چیزی از کردار شما بر او پوشیده نمی‌ماند. به گونه‌ای که گویی هماره در محضر او هستید.

**«و سیعلم الّذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون.»**

«بزودی آنانکه ستم نمودند درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت.» خواهند دانست که به کدامین کیفر جزا داده خواهند شد و به کدامین طبقهٔ دوزخ و عذاب خوارکننده و دردناک آن، وارد خواهند شد.

**«و أنا ابنة نذیر لکم بین یدی عذاب شدید.»**

و من دخت همان بزرگ‌مردی هستم که شما را از عذابی سخت که پیشاروی شماست، هشدار داد.

فاطمه علیها السلام در بیان خویش به آیهٔ شریفه اشاره فرمود که:

**«یا ایّها النّبی انّا ارسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً.»**(۱)

هان ای پیامبر! ما تو را گواه و مژده‌دهنده و بیم‌رسان، فرستادیم و روشن ساخت که هان بدانید که من دخت یگانهٔ همان پدرم، دخت محمّد«ص». همان پیشوای بشردوست و خیرخواهی که شمایان را از عذاب سختی که برای بیدادگران و تبهکاران آماده شده است، هشدار داد و برای نجات انسانها کوشید.

**«فاعملوا انا عاملون»**

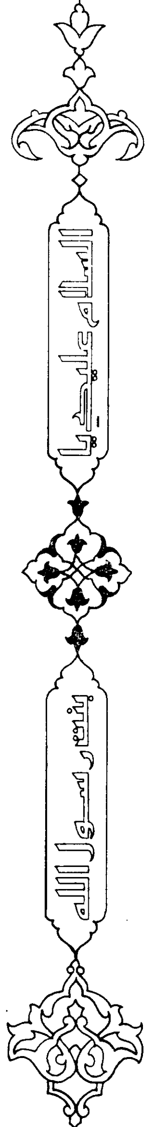
پس شما کار خویش را انجام دهید و هر چه می‌خواهید ستم و بیداد بر ما روا دارید. ما نیز به وظیفهٔ خویش عمل خواهیم کرد و در راه خدا شکیبایی و پایداری پیشه خواهیم ساخت.

---

۱ ـ سوره ۴۸، آیه ۸

**«و انتظروا انّا منتظرون»**

شما منتظر میوهٔ تلخ و ثمرهٔ شوم عملکرد ظالمانهٔ خویش باشید، ما نیز به انتظار پاداش شکیبایی و پایداری و ایمان و اخلاص خویش خواهیم بود.



## ۷ـ پاسخ ابوبکر

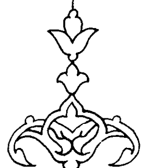
فاجابها ابوبکر عبداللّه بن عثمان و قال: یابنة رسول اللّه! لقد کان أبوکِ بالمؤمنینَ عطوفاً کریماً، رؤوفاً رحیماً، و علی الکافرینَ عذاباً ألیماً و عِقاباً عظیماً، إن عزوناه وجدناه أباکِ دون النّساء، و اخا إلفکِ دونَ الأخلاّء، آثره علی کلّ حمیم و ساعده فی کلّ أمرٍ جسیم، لایحبّکم الاّ کلّ سعید، و لا یبغضکم الاّ کلّ شقیّ، فانتم عترة رسول اللّه الطّیبون و الخیرة المنتجبون، علی الخیر ادلّتنا، و الی الجنّة مسالکنا، و انت یا خیرة النساء! وابنة خیر الانبیاء، صادقة فی قولک، سابقة فی وفور عقلک، غیر مردودة عن حقّک، و لامصدودة عن صدقک، واللّه ما عدوتُ رأی رسول اللّه صلی الله علیه و آله!!! و لا عملتُ الاّ باذنه، و انّ الرائد لایکذب اهله، و انیّ أشهد اللّه و کفی به شهیداً، أنّی سمعتُ رسول اللّهِ یقول: «نحن معاشر الانبیاء لانورّث ذهباً و لافضّةً و لاداراً و لاعقاراً و انّما نورّث الکتاب و الحکمة، و العلم و النبوة، و ما کان لنا من طعمة فلوالی الامر بعدنا، أن یحکم فیه بحکمه.»

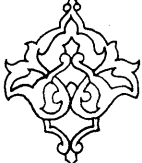
و قدجعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح، یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون المردة الفجّار و ذلک باجماع من المسلمین! لم أنفرد به وحدی و لم أستبدّ بماکان الرأی فیه عندی، و هذه حالی و مالی، هی لکِ و بین یدیک، لاتزوی عنکِ و لاتدّخر دونکِ، و انت سیدةُ أمة أبیکِ، و الشّجرة الطیبة لبنیک، لایُدفع مالک من فضلکِ، و لایوضعُ فی فرعک و اصلکِ، حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین أن أخالف فی ذلک أباک؟

آنگاه ابوبکر به پاسخگویی پرداخت و گفت:

هان ای دخت گرانمایهٔ پیامبر خدا!

براستی که پدرت بر مردم باایمان پرعطوفت و پرکرامت و پرمهر و بخشایشگر، و بر کفرگرایان و ستمکاران، عذاب و کیفری سهمگین بود. اگر نسبت او را جستجو کنیم،





آن حضرت را پدر تو خواهیم یافت، نه دیگر بانوان. و او را برادر شوی گرانمایهٔ تو خواهیم دید و نه دیگران. آن حضرت او را بر هر دوست و نزدیکی، برتری داد و از میان همگان، او را برگزید و شوی شهسوار تو نیز آن حضرت را در نزدیکترین و پرخطرترین کارها قهرمانانه و پراخلاص یاری کرد.

شما خاندان رسالت را دوست نمی‌دارد مگر نیکبخت واقعی، و با شما دشمنی نمی‌ورزد مگر شقاوت‌پیشهٔ دنیا و آخرت. چرا که شمایان خاندان پاک و پاکیزهٔ پیامبر خدا هستید و برگزیدهٔ نجیب‌ترینِ عصرها و نسلها. شما مردم را بسوی بهشت پرطراوت خدا و راه‌های روشن او راهنمایی می کنید.

و تو بویژه، ای برگزیدهٔ بانوان عصرها و نسلها! و دخت فرزانهٔ برترین پیام‌آوران!

بی هیچ تردیدی در گفتارت راستگویی و در نبوغ و اندیشه و خرد بسیارت، بر همگان پیشگام و پیشتازی.

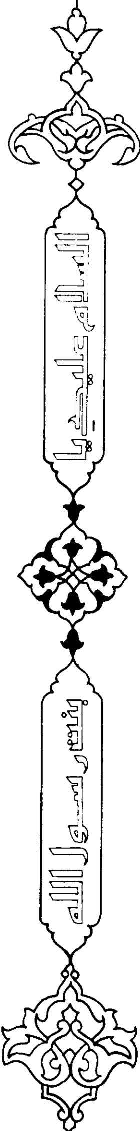
تو هرگز از حقوق خویش بازداشته نخواهی بود و در راستگویی‌ات ، چون و چراکننده‌ای نخواهی یافت.

به خدای سوگند! من گامی از دیدگاه پیامبر فراتر نخواهم گذاشت و جز به اذن او کاری را آغاز نخواهم نمود و سردمدار جامعه به مردم خویش دروغ نمی‌گوید.

من اینک خدای را به گواهی می‌خوانم و اوگواهی بسنده است که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«ما گروه پیام‌آوران، نه دینار و درهمی به ارث می‌گذاریم و نه خانه و مزرعه‌ای. ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از موادّ غذایی و امکانات اقتصادی نزد ماست، همه در اختیار زمامدار پس از ما، قرار خواهد گرفت تا در مورد آنها به هر گونه‌ای که صلاح‌اندیشی کند، حکم نماید.

و ما آنچه را که اینک شما در مورد آن سخن می‌گویی و آن را می‌طلبی برای خریدِ ساز و برگ دفاعی، اختصاص داده‌ایم تا مردم مسلمان، بوسیلهٔ آن، کارزار نمایند و با



کفرگرایان و سرکشانِ بداندیش و بدکار به پیکار برخیزند.

این سیاست را به همراه همهٔ مسلمانان آغاز کردم و خود به تنهایی آن را در پیش نگرفته و بر دیدگاه خویش استبداد نمی‌ورزم.

و اینک این حال و روز و این هم ثروت و دارایی من است که همه را در اختیار تو می‌گذارم. نه چیزی از شما گرفته می‌شود و نه برای کسی جز شما گنجینه و ذخیره می‌گردد. چراکه تو سالار امّت پدرت هستی و درخت بارور و تناور و پاک و پاکیزه برای فرزندانت.

برتری و امتیازات ویژهٔ تو را کسی انکار نخواهد کرد و اصل و فرع تو را کسی نمی‌تواند فرونهد و پست‌انگارد و فرمان تو در دارایی شخصی من نافذ است.

آیا اینک روا می‌دانی که در این مورد بر خلاف دیدگاه و عملکرد پدرت پیامبر، رفتار کنم؟

## اعتراف به برتری‌های امیرمؤمنان

دخت فرزانهٔ پیامبر تا اینجا آنچه شایسته و بایسته بود، همه را به بهترین صورت و کامل‌ترین شکل وشرایط ممکن بیان فرمود و حقایق را روشن ساخت و اینک رئیس حکومت کودتاست که برای پاسخگویی، وارد میدان می‌گردد و می‌کوشد تا سخنان روشنگرانهٔ فاطمه علیها السلام را به گونه‌ای پاسخ دهد.

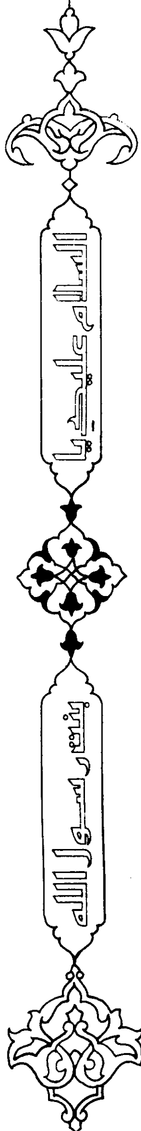
او سخن خویش را بدینصورت آغاز کرد:

**فاجابها ابوبکر... و قال:**

**یا بنة رسول اللّه!**

هان ای دخت فرزانهٔ پیامبر خدا!

**سبحان اللّه!!** آیا براستی ابوبکر سالار بانوان گیتی را می‌شناسد و در همان حال در برابر او اینگونه موضعگیری می‌نماید؟!




**لقد کان ابوک بالمؤمنین عطوفاً کریماً، رءوفاً رحیماً...**

راستی که پدرت نسبت به مردم باایمان پرعطوفت و بزرگوار و پرمهر و بخشایشگر بود و بر کافران عذابی دردناک و کیفری سهمگین.

اینها همه حقایقی است روشن و مورد قبول و باور همگان، امّا منظور ازاین سخنان چیست؟ و در پس این واژها و جملات زیبا و دلنشین چه نقشه شومی است؟

**«انّ عزوناه وجدناه اباک دون النّساء، و اخا إلفک دون الاخلاّء.»**

اگر در مورد پیامبر خدا نسبتی بدهیم، او پدر شماست نه پدر دیگر بانوان امّت و او برادر شوی گرانمایهٔ شماست نه برادر دیگر دوستان و همرزمان.

این جمله گویی پاسخ سخن فاطمه علیهاالسلام است که در آغاز خطبه خویش فرمود:

**«فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم وا خاابن عمّی دون رجالکم.»**

آری این اعتراف به آن سخن حقّ است و آن فضیلت بزرگ.

**«آثره علی کلّ حمیم»**

«او را بر هر دوست نزدیکی برتری بخشید» و برترین دوستان و نزدیکان خویش قرار داد.

**«و ساعده فی کلّ امر جسیم.»**

و آن حضرت نیز در هرکار بزرگ و پراهمیّتی پیامبر را یاری کرد.

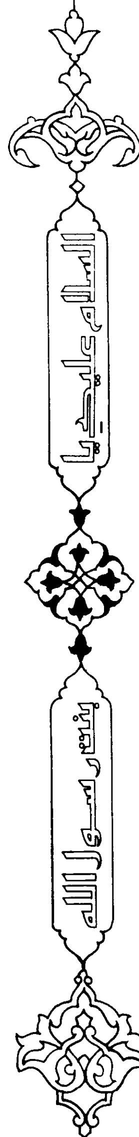
**«لایحبّکم الاّ کل سعید، ولا یبغضکم الاّ کل شقیّ.»**

جز نیک بختان روزگاران، کسی شمایان را دوست نمی‌دارد. و جز شقاوتمندان تیره‌بخت، کسی به دشمنی شما برنمی‌خیزد. و راستی که این اعتراف شگفتی است، اگر از «ابوبکر» باشد.

**«فانتم عترة رسول اللّه الطیّبون، و الخیرة المنتجبون.»**

شما خاندان پاک پیامبر خدا هستید و از نیکان و برگزیدگان بارگاه خدا.

عجب عترت و خاندان پاک و برگزیده‌ای که سخن و گواهی‌اش را گوینده در مورد



یک قطعه زمین نمی‌پذیرد!! و شگفت نیکان و برگزیدگانی که سخت‌ترین آزارها و اذیّت‌ها را از همین مردمی که گوینده، خود را نمایندهٔ آنان معرّفی می‌کند، بناگزیر باید تحمّل کنند!!

**«علی الخیر أدلّتنا»**

«شما راهنمایان و رهبران ما بسوی نیکی‌ها و ارزشها هستید.»

«واژهٔ» «ادلّه» جمع دلیل و به معنای راهنما است. بر این باور معنای جمله این می‌شود که: شما هستید که ما مردم را بسوی نیکیها و خوبی‌ها راه می‌نمایید.

**و الی الجنّة مسالکنا»**

«و شما راه‌های نجات و نیکبختی ما بسوی بهشت هستید.»

**«و انت - یاخیرة النساء و ابنة خیر الانبیاء- صادقة فی قولک.»**

و شما ای بهترین بانوان و ای دخت بهترین پیام‌آوران! بویژه در گفتار همواره راستگویی.

براستی اگر تو گویندهٔ سخن! فاطمه علیها السلام را راستگو می‌دانی، پس چرا حق پایمال شدهٔ اورا به او برنمی‌گردانی؟

و چرا اموال و حقوقی راکه خدا و پیامبرش برای او مقرّر ساخته بودند، ازاوگرفتی و بوستان او را مصادره کردی؟

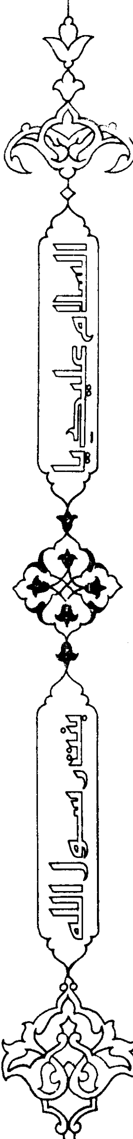
**سابقة فی و فور عقلک، غیر مردودة عن حقّک و لامصدودة عن صدقک.»**

تو در فزونی خرد و نبوغ عقلی گوی سبقت رااز‌همگان بردی. کسی تو را از حقوق خویش بازنمی‌دارد و در راستی ودرستی تو تردید نمی‌کند که از آن روی بتابد.

باید به گویندهٔ این سخن گفت: هان ای مردا! اگر براستی بر گفته‌هایت ایمان داری، پس چرا او را از حقوق خویش بازداشتی؟

چرا در راستی و درستی او تردید کردی؟

و چرااز راستی و درستی او روی برتافتی؟




این چه تناقض و دوگانگی میان گفتار و کردار است؟

**«و اللّه ماعدوتُ رأی رسول اللّه»**

به خدای سوگند من از رأی و دیدگاه پیامبر خدا تجاوز نکردم.

چرا! به خدای سوگند که از رأی و نظر پیامبر خدا تجاوزکردی و بر اساس هواهای جاه‌طلبانهٔ خویش رفتارکردی.

**«و لا عملتُ إلا باذنه»**

«و کاری جز به اذن او انجام ندادم.»

نه! به خدای سوگند که به اذن او انجام ندادی! چراکه پیامبر هرگز به تو و دار و دسته‌ات اجازه نداده بود که آن هدیه‌ای راکه به دخت فرزانه‌اش بخشیده بود مصادره کنی، یااو را از ارث پدری‌اش بازداشته و محروم سازی.

**«وانّ الرائد لایکذب اهله»**

«و پیشوای جامعه هرگز به مردم خویش دروغ نمی‌گوید.»

این حرف در هرکجا درست باشد در اینجا بی‌مورد است.

**«و انّی أُشهد اللّه و کفی به شهیداً»**

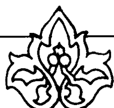
«من خدای را به گواهی می‌گیرم و اوگواهی بسنده است.»

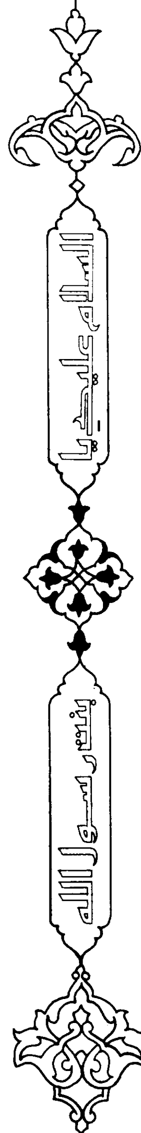
راستی راکه شگفت از بردباری و حلم خدا!! اینگونه با جرأت و جسارت او را در دروغ و بیداد به گواهی می‌گیرند و اینسان به او جرأت می‌کنند!

راستی راکه شگفت از حلم خدا!!!

**«انّی سمعت رسول اللّه یقول: نحن معاشر الانبیاء لانورّث ذهباً و لافضّةً و لاداراً و لاعقاراً و انّما نورّث الکتاب و الحکمة و العلم و النبوّة ماکان لنا من طعمةٍ فلوالی الأمر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه.»**

من خدای را به گواهی می‌خوانم که خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود:





«ما گروه پیام‌آوران نه طلا و نقره به ارث می‌گذاریم و نه خانه و ملک. میراث ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت است. و آنچه از امکانات مادّی نزد ما موجود باشد، پس از رحلت ما در اختیار پیشوای بحقّ جامعه قرار می‌گیرد تا آن را بر اساس دیدگاه خویش مصرف کند.

شگفتا از دوگانگی و تناقض! خدا می‌فرماید پیامبران ارث می‌گذراند و پیامبر خدا طبق ادّعای این مرد می‌گوید؛ ارث نمی‌گذارند. کدام یک از دو سخن درست است؟

علاوه بر این، تو رئیس دولت غاصب، هم مدّعی هستی و هم شاهد و گواه بر ادّعای بی‌اساس خویش، و هم داور و حاکم! آیا در سراسر گیتی چنین قانون و آیین دادرسی و چنین حکمی وجود دارد؟

براستی آیا تو از پیامبر خدا شنیده‌ای که چنین فرمود، امّا دخت یگانهٔ او آن روایت را نشنید؟

آیا پیامبر این نکتهٔ مهمّ را به تو خبر داد، امّا به دخترش بااینکه فدک را در اختیارش قرار داده بود، خبر نداد؟

افزون بر همهٔ اینها، پیامبر خدا کدامین کتاب را به عنوان ارث بر جای گذارد؟ قرآن شریف را؟

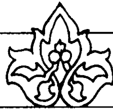
آیا قرآن دارایی و ملک شخصی پیامبر است تا آن را به ارث گذارد؟

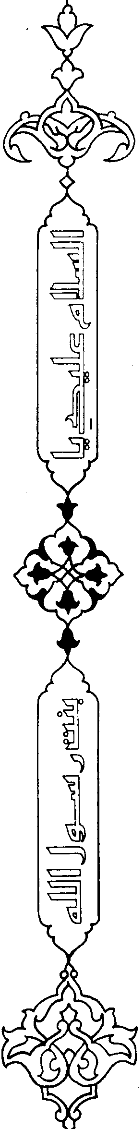
آیا نبوّت و رسالت به ارث‌گذاشتنی است؟

آیا مقام والای نبوّت و رسالت هر پیامبری پس از رحلت او، به فرزندش بـه ارث می‌رسد؟

چه کسی نبوّت و رسالت را از پیامبر خدا به میراث می‌برد؟

براستی آیا تو سررشته‌دار امور و شئون و امام راستین مـردم هسـتی یـا آن انسـان والایی که خدا به او مقام ولایت را ارزانی داشت و فرمود:





**«انّما وليكم اللّه و رسوله و الّذين آمنواالّذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزّكوة و هم راكعون.»**(۱)

جز اين نيست كه سرپرست و سررشته‌دار شما، تنها خداست و پيامبر او و مؤمنانى كه نماز مى‌خوانند و همانگونه كه در ركوع هستند، انفاق مى‌كنند.

راستى پيشواى جامعه و سرپرست دين و امت پس از پيامبر خدا كيست؟

آيا تو هستى يا آن بزرگ‌مردى كه تو در روز غدير به فرمان خدا و پيامبر، چون همهٔ حاضران با او دست بيعت دادى و با او به عنوان اميرمؤمنان بيعت كردى و بر او سلام گفتى، كداميک؟ تو يا على عليه‌السلام؟

آيا براستى بر اين باورى كه تو اين روايت ساختگى را مى‌دانى و اميرمؤمنان كه به بيان خودت نزديكترين انسانها به پيامبر است و دروازهٔ شهر دانش او بشمار مى‌رود، از آن روايت بى‌خبر است؟

اگر براستى پيامبر خدا ارثى بر جاى نمى‌گذارد، چرا حجره هايش كه به منزلهٔ خانه‌هاى مسكونى آن حضرت بود همچنان در اختيار همسرانش باقى ماند؟

چرا با اينكه آن حجره‌ها به صراحت قرآن شريف(۲) خانه‌هاى پيامبر و ملک شخصى آن حضرت است، مصادره نگرديد؟

چرا و به چه مجوّز شرعى و طبق كدام قانون دينى، همسران پيامبر تا آخرين روز زندگى خويش در آن خانه‌ها زيستند؟ و چگونه مصادره و ملىّ ساختن اموال پيامبر تنها دامنگير «فدک» و حقّ دخت فرزانهٔ آن حضرت، فاطمه عليهاالسلام گرديد و شامل همسران او نشد؟

**و قد جعلنا ماحاولته فى الكراع و السّلاح يقاتل بها المسلمون.»**

«ما آنچه را شما مى‌خواهيد براى فراهم‌آوردن مركب‌ها و ساز و برگ نظامى قرار

---

۱ - سوره ۵، آيه ۵۵
۲ - سوره ۳۳، آيه ۵۳

دادیم، تا مسلمانان بوسیلهٔ آنها کارزار کنند و با بدکاران به جهاد و پیکار برخیزند.»

آیا براستی مصرف نمودن و هزینه کردن اموال غصبی در راه خدا و به منظور شوکت و تقویت مسلمانان مشروع است؟

وآیا سپاه اسلام نیاز به این اموال که به ناروا و ستم مصادره شده باشد، دارد؟

**«و ذلک بإجماع من المسلمین»**

«و این کار بر اساس همفکری کامل مسلمانان انجام پذیرفت.»

سؤال این است که این اجماع و همراهی مخالف کتاب خدا، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ و این چگونه همراهی و اجماعی است که خاندان وحی و رسالت آن را ردّ می‌کنند و موافق عملکرد آن نیستند؟ آیا اجماع بر ستم و بیداد و بر مخالفت کتاب خدا و سیره و سنّت پیامبر او، می‌تواند منشأ اثر باشد؟ روشن است که هرگز.

حقیقت این است که نه اتّفاق در کار بود و نه اجماع امّت، بلکه ابوبکر بدینوسیله می‌خواست دل مسلمانان را بدست آورد تا کسی با اومخالفت نورزد وگرنه روشن و آشکار بود که تنها او مدّعی شنیدن روایت «نحن معاشر الانبیاء» از پیامبر است و مسلمانان هرگز بر درستی این سخن که با قرآن شریف به صراحت مخالف است، اتّفاق نظر ندارند.

آری درکتاب «کشف الغمّه» آمده است که: آنگاه که عثمان زمام امور جامعه را به کف گرفت «عایشه» بر او وارد شد و گفت:

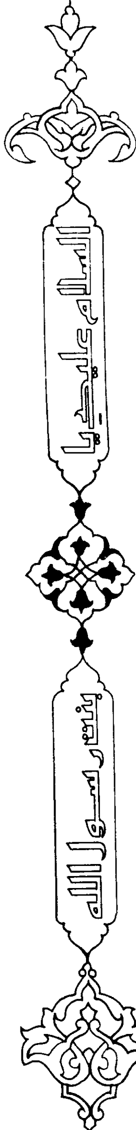
**«اعطنی ما کان یعطینی ابی و عمر»**

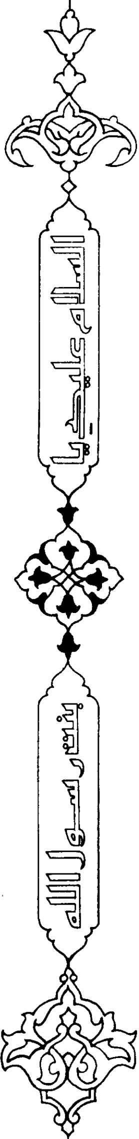
حقوق مرا همانگونه که پدرم و عمر به من می‌دادند، تو نیز عنایت کن.

عثمان پاسخ داد: **«لا اجدها موضعاً فی الکتاب و لافی السنة.»**

من درکتاب خدا و سنّت پیامبر دلیلی بر این ادّعا نمی‌یابم. شاید پدرت و عمر از حقوق و اموال خویش به تو هدیه می‌کردند و من چنین کاری نخواهم کرد.

عایشه گفت: آن ارثی را که از پیامبر خدا به من می‌رسد بده.





عثمان گفت: مگر شما و«مالک بن اوس نضری»، شهادت ندادید که پیامبر از خود ارث بر جای نمی‌نهد؟ و مگر با همین ادّعای پوچ حقوق دخت پیامبر فاطمه علیهاالسلام را پایمال نساختید؟

اینک چگونه آمده‌ای و ارث پیامبر را می‌خواهی؟

راستی شگفتا که گواهی عایشه، دختر «ابوبکر» مورد پذیرش است امّا گواهی «فاطمه» دخت فرزانهٔ پیامبر پذیرفته نمی‌شود!

گواهی عنصر آلوده‌ای چون «مالک بن اوس» که به پاهای خویش بول می‌کرد، پذیرفته است امّا گواهی امیرمؤمنان که جان پیامبر و گرامی‌ترین انسانها نزد اوست، پذیرفته نیست.

شما خوانندهٔ گرامی این رویدادهای عجیب و غمبار را بنگر و مطالعه کن و آنگاه خود قضاوت کن.

با این جمله از سخن ابوبکر مطلب بهتر روشن می‌شود که گفت:

**«لم انفرد به وحدی، و لم استبدّ بما کان الرأی فیه عندی.»**

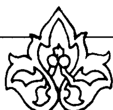
این مصادرهٔ فدک تنها رأی شخصی من نیست و من در رأی خویش استبدادپیشه نیستم...

درست می‌گوید، تنها رأی خویش نبود بلکه دخترش عایشه نیز که در برابر فاطمه علیهاالسلام و همسر گرانقدرش امیرمؤمنان موضع گیری‌هایش روشن و به گونه‌ای خاصّ بود، او نیز همرأی و همفکر ابوبکر بود و او را در مصادرهٔ حقوق دختر پیامبر یاری کرد و به دلخواه پدرش گواهی داد.

**«هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لاتزوی عنک و لاتدخّر دونک.»**

این وضعیّت من و دارایی من که همه از آن تو و در اختیار تو خواهند بود، نه از حقوق تو کاسته می‌شود و نه برای کسی جز تو اندوخته می‌گردد.

راستی که چه زبان‌بازیها و ریاکاریها و برخوردهای فریبنده‌ای که همه و همه پوچ



است و از حقیقت عاری. و چه بسیار از این رفتارهای بظاهر زیبا و فریباکه سیاست‌بازان روزگار برای فریب ساده‌دلان از خود نشان می‌دهند.

**«انت سیدة امة ابیک و الشّجرة الطیّبه لبنیک.»**

شما سالار امّت پدرت هستی و درخت پاک و تناور برای فرزندانت.

نه برتری تو را کسی انکار می‌کند و نه کسی اصل و فرع یا ریشه و شاخهٔ تو را فروتر می‌پندارد و فرمان تو در دارایی و مال شخصی من پذیرفته است.

این جملات گرچه بیانگر حقیقت است امّا در راه فریب و بازیهای سیاسی بکار گرفته شده‌اند.

ما در بحث‌های آینده سخنی پیرامون افکار و دیدگاه‌های سیاستمداران و سیاست‌بازان خواهیم داشت و به شیوه‌های خاصّی که آنان در شرایط و موقعیّت‌های گوناگون بکار می‌گیرند، نظری خواهیم افکند.

**«فهل ترین أن اخالف فی ذلک اباک؟»**

آیا زیبنده می‌نگری که من در این مورد با سنّت پدرگرانمایه‌ات، مخالفت ورزم؟

هان ای مردم! براستی که رویداد شگرفی است!!

گویی «ابوبکر» از مخالفت ورزیدن با شیوه و روش پیامبر خودداری می‌کند امّا سالار بانوان گیتی و پارهٔ وجود پیامبر که خدای او را از همهٔ پلیدی‌ها پاک و پاکیزه ساخته است، با سنّت و روش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟

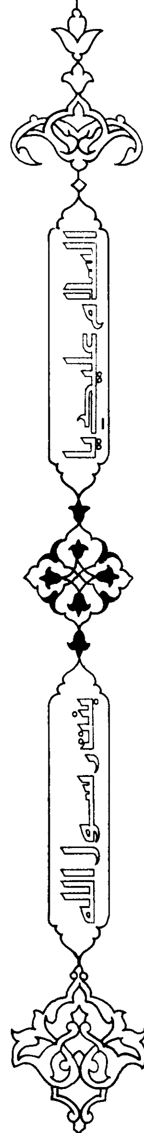
راستی آیا خرد شما مردم خردمند این را می‌پذیرد؟!

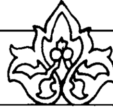
و آیا وجدانهای شما به این رضایت می‌دهد؟!

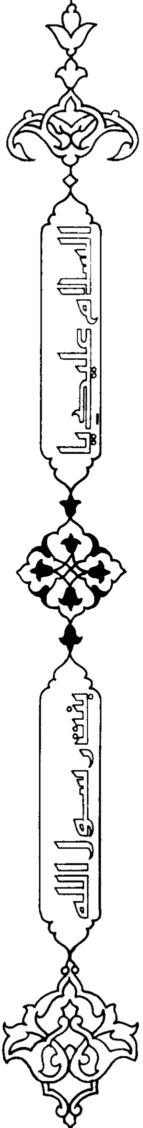
خدایا این چه بازیگری وفریبکاری است؟ اگر مسلمانی در برابر قرآن شریف خاضع بود و در برابر کران تاکران آیات آن سر فرود آورد، با پیامبر خدا مخالفت کرده است؟

آیا ایمان و عمل به آیات ارث در مورد پیامبران و امّت‌ها، مخالفت با پیامبر است؟

و آیا تصدیق سخن دخت فرزانهٔ پیامبر که به صراحت قرآن شریف معصوم است ویا





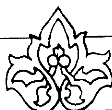



تصدیق سخن شوی گرانقدرش، امیرمؤمنان که جان گرامی پیامبر خداست، مخالفت با پیامبر محسوب می‌شود؟

راستی آنگاه که مفاهیم وارزشها دگرگون و معیارها و مقیاسها زیر و رو، ضدّ ارزشها، ارزش و ارزشها ضدّ ارزش می‌گردد، چه می‌توان گفت؟!

این مرد با جرئت و جسارت بسیار، سخنی مخالف قرآن و ناسازگار باشریعت اسلامی بر پیامبر خدا می‌بندد، به دنبال آن خاندان پاک و پاکیزهٔ آن حضرت، آن ادّعا را نمی‌پذیرند و در پرتو آیات قرآن دروغ بودن سخن او را روشن می‌سازند، امّا او باز هم بر ادّعای پوچ خویش پافشاری می‌کند و بازیگرانه از مخالفت با دروغ ساخته و پرداختهٔ خویش به پیامبر، پروا نمی‌کند و خود را پرواپیشه نشان می‌دهد!

شما خوانندهٔ گرامی به این بزرگوار چه خواهی گفت؟!



## ۸ـ پاسخ فاطمه ﷺ

اینک پاسخ شایسته و بایستهٔ فاطمه ﷺ به این دروغها را، گوش جان می‌سپاریم.

**فقالت ﷺ:**

**سُبحانَ اللّه ما کان رَسول اللّه ﷺ عَن کِتاب اللّه صادفاً، و لالأحکامه مخالفاً، بل کان یتَّبع أثره، و یقفو سُوَره، أفتجمعون الی الغدر اعتلالاً علیه بالزور، و هذه بعد وفاته شبیهٌ بما بُغی له من الغوائل فی حیاته، هذا کتاب اللّه حَکَماً عدلاً، و ناطقاً فصلاً.**

**یقول: یرثنی و یرث من آل یعقوب، و ورث سلیمان داود، فبیَّن (عزّوجلّ) فیما وزَّع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث، و أباح من حظ الذکران و الاناث، ماأزاح علّة المبطلین وازالَ التظنی و الشبهات فی الغابرین، کلاً، ﴿بل سوّلت لکم أنفسکم أمراً، فصبر جمیل، و اللّه المستعان علی ما تصفون.﴾**[۱]

خدای یکتا،پاک و منزّه است. و پیامبرش، نه هرگز ازکتاب خدا روی گردانید و نه با مقرّراتش مخالفت ورزید، بلکه هماره راه قرآن را پیمود و لحظه به لحظه با آیات و سوره‌های آن گام سپرد.

آیا شما بر آنید که که افزون بر نیرنگ و بیدادتان، دروغی هم به او ببندید؟ این کار شما پس از رحلت او، بسان همان دامهایی است که در زندگی ،برای از میان بردن وی گستردید؟

اینک این کتاب پرشکوه خداست که میان من و شما حاکم، و سخن‌گوی قاطعی است که به حقّ داوری می‌کند. ومی فرماید: زکریّا رو به بارگاه خدا کرد که:

«پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار تا از من و خاندان یعقوب ارث برد.»

و می فرماید:

---

۱ ـ سوره ۱۲، آیه ۱۸

«سلیمان از داوود ارث برد.»

«و نیز بهرهٔ هرکسی را در قانون ارث به روشنی بیان و نصیب هرکدام از زن و مرد را به خوبی توضیح می‌دهد، تا بهانه‌های باطل‌گرایان را برطرف ساخته و پندارها و شبهه‌انگیزی آنها را بزداید.

نه! هرگز اینگونه که شما می‌پندارید نیست، بلکه هواهای جاه‌طلبانهٔ شما کاری زشت و ظالمانه را برای شما آراسته است.

اینک صبری نیکو برای من بهتر است و بر آنچه شما وصف می‌کنید، خدا یاری‌دهنده است.

## هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

فاطمه علیها السلام فرمود: «**سبحان اللّه!**» خدای از هر عیب و نقصی منزّه است!

این سخن را در مقام تعجّب و شگفت‌زدگی در برابر پدیده‌ها و یا رویدادها و یا گفتار و کردار بسیارزشت یازیبا، بر زبان می‌آورند.

و بانوی سرافراز گیتی در برابر افترای بزرگی که به پیامبر راستگو و مورد تأیید و تصدیق بسته شد،از فرط تعجّب این سخن را به زبان آورد تا سهمگین بودن گناه را نشان دهد و یادآوری نماید که این دروغ به پیامبری بسته می‌شود که به صراحت قرآن، از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و همهٔ گفتار و عملکردش بر اساس وحی و حق است.

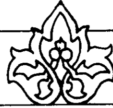
«**ما کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله عن کتاب اللّه صادفاً**»

پیامبر خدا هرگز ازکتاب او روی، برنمی‌تافت.

«**و لا لاحکامه مخالفاً**»

و با مقرّرات قرآن شریف مخالفت نمی‌ورزید.

او سخنی بر زبان نمی‌آورد‌که با قرآن ناسازگار باشد. و روایت ساخته و پرداختهٔ «**نحن معاشر الانبیاء لانورّث.**» با آیاتی از قرآن شریف که بیانگر قانون وراثت در میان پیام‌آوران خداست، مخالف است.



**«بل کان يتبّع اثره، و يقفو سوره»**

اين دروغ سهمگينى مى باشد که پيامبر با قرآن ووحى الهى،ناسازگار است، هرگز! بلکه آن حضرت هماره دوشادوش قرآن و در پرتو نورافشانيهاى آن و در سايهٔ آرام‌بخشش حرکت مى‌کند و از سوره‌هاى آن يکى پس از ديگرى راه پرافتخار خويش را مى‌جويد و گام مى‌سپرد. با اين بيان چگونه ممکن است که آن وارسته‌ترين انسان هستى، سخنى بر زبان آورد که با سخن خدا مخالف وبا مقرّرات او در تضادّباشد؟

**«افتجمعون الى الغدر اعتلالا عليه بالزّور»**

هان آيا شمايان معذرت‌خواهى بر اساس دروغ و تظاهر را، با فريب و نيرنگ گردآورده‌ايد؟

(شما بجاى بازگشت ازگناه) افزون بر فريب و نيرنگ، با دروغ و شيّادى پوزش مى‌خواهيد؟ و بدينوسيله گناه خويش رامى‌پوشانيد؟

فاطمه عليها السلام به آنان خاطرنشان مى‌سازد که شما بدبختانه با اين شيوهٔ ناپسند خود به دو جنايت دست يازيده‌ايد. يکى جنايت حق‌کشى و غصب و مصادرهٔ فدک، و ديگر جنايت دروغ بستن به پيامبر برگزيدهٔ خدا.

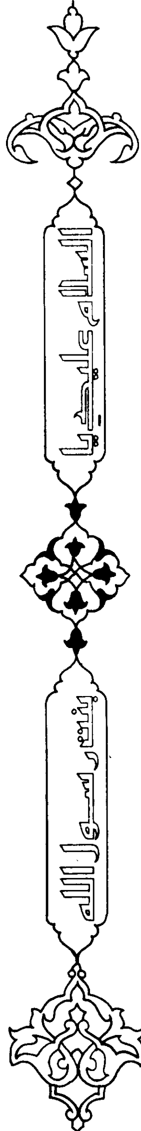
و اينک آيا در پى آن هستيد که به فريب ونيرنگتان، گناه پوزش خواهى دروغين،آن هم بوسيلهٔ دروغ ديگر رابيفزاييد؟!

کار ناپسند شما بسان کار کسى است که، بى‌گناهى را از روى ستم و بيداد،از پا درآورد و آنگاه براى تبرئهٔ خويش از جنايت کشتن فرد بى‌گناه،به دروغ مدّعى گردد که قربانى جنايت، دزد بوده است.

چنين جنايتکارى هم گناه آدمکشى را به دوش مى‌کشد و هم گناه تهمت‌تراشى را.

**«و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته.»**

اين نقشهٔ شما پس از رحلت پيامبر، به رخدادهاى دهشتناکى شباهت دارد که در زمان حيات آن حضرت براى او چيده شد.



دخت فرزانهٔ پیامبر، یادآوری می‌کند که این نقشهٔ شما چیز تازه‌ای نیست، چرا که قیام وکودتا بر ضدّ خاندان وحی و رسالت پس از رحلت پیامبر،به توطئه‌ها و تلاشهای ظالمانه‌ای می‌ماند که در عصر آن بزرگوار بر ضدّ حضرتش انجام می‌شد.

مگر نفاق‌پیشگان نمی‌خواستند، مرکب پیامبر را در «لیلة العقبه» بر لبهٔ پرتگاهی از درّه ژرف، رم‌دهند تا با سقوط مرکب بر ته درّه، آن پیشوای بزرگ را از پا درآورند؟

آری آنان چنین کردند و شما خوانندهٔ عزیز شرح این توطئه را می‌توانید با مراجعه به تفسیر هفتاد و سوّمین آیه از سورهٔ توبه، بخوانید... [۱]

**«هذا کتاب اللّه حَکَماً عدلاً، و ناطقاً فصلاً»**

این کتاب خداست که داوری عادل وگوینده‌ای قاطع است که اختلاف و درگیریها را عادلانه حلّ و قطع می‌کند و ما آن را مرجع خویشتن قرار دادیم و برای داوری عادلانه و صحیح ، موضوع رابه پیشگاه آن می‌بریم.

**«یقول: یرثنی و یرث من آل یعقوب»**

قرآن در سرگذشت «زکریا» می‌فرماید:

به من فرزندی شایسته و بایسته ارزانی دارکه از من و خاندان یعقوب میراث برد...

و در داستان دو پیامبر بزرگ؛ سلیمان و داود می‌فرماید:

**«و ورث سلیمان داوُد»**

سلیمان از پدرش داوود ارث برد.

که در مورد هر دو آیهٔ مبارکه بحث شد. امّا شما مدّعی هستید که پیامبر خدا فرمود:

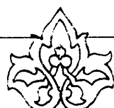
**«نحن معاشر الانبیاء لانورّث.»**

«ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم.»

راستی چگونه پیامبر خدا با قرآن او مخالفت می‌ورزد؟ و چگونه آن حضرت از

---

۱ - سوره ۹، آیه ۷۳



قانون ارث در مورد پیامبران روی برمی‌تابد؟

آیا این ادّعای شما باورکردنی است؟

**«فبیّن ـ عزوجلّ ـ فیما وزّع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث.»**

خدای جهان‌آفرین بهره و سهم هر کدام از ورثه رااز دارایی بر جای مانده که باید میان آنان تقسیم و توزیع گردد، همه را بیان می‌کند و فرایض[1] و میراث و مقرّراتی راکه خود تشریع کرده است به روشنی ترسیم می‌نماید.

**«و اباح من حظّ الذّکران و الإناث ما ازاح علّة المبطلین.»**

و بهرهٔ مردان و زنان رابه گونه‌ای مقرّر می‌داردکه بیماری باطل‌گرایان را می‌پالاید و از میان برمی‌دارد.

خدای جهان‌آفرین در قرآن شریف سهم مردان و زنان را در مراتب گوناگون ورثه بسان؛ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزند، و نیز مراتب پس از آنها، همه را به گونه‌ای تشریع وبیان می‌کند که برای از میان برداشتن بافته‌ها و شبهه‌های باطل‌گرایان و بدعت‌سازان کافی است و راهی برای بافته‌های جدید و بدعت‌تراشی‌ها نمی‌ماند.

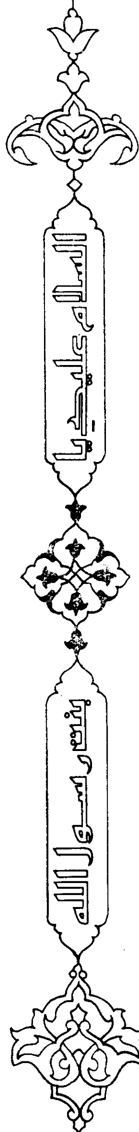
**«و ازال التظنّی و الشّبهات فی الغابرین.»**

و برای هیچ کدام از نسلهای گذشته ، موجود و آینده جای ابهام و تردیدافکنی باقی نمی‌گذارد.

**«کلاّ بل سوّلت لکم انفسکم امراً»**

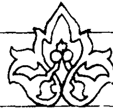
نه، هرگز اینگونه که شما می‌پندارید و وانمود می‌کنید نیست.

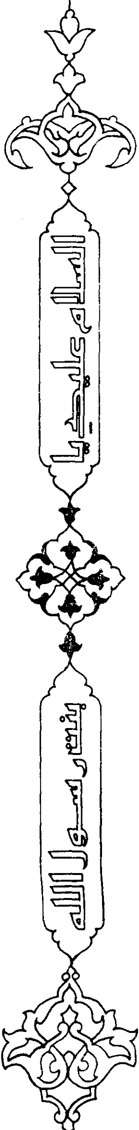
واقعیّت برای شما روشن است و اشتباه نشده، بلکه هواهای جاه‌طلبانه و دوستی ریاست واریکه قدرت و انحصار امکانات، شما را فریفته است. از این رو برای رسیدن



---

۱ ـ واژهٔ «فرائض» در فقه و کتابهای فقهی آمده و به مفهومِ سهمیه‌هایی چون $\frac{۱}{۲}$ و $\frac{۱}{۳}$ و $\frac{۱}{۴}$ و $\frac{۱}{۶}$ و $\frac{۱}{۸}$ می‌باشد که برای ورثه مقرّر شده است.





به هدفهای جاه‌طلبانهٔ خویش این روایت ساخته و پرداخته را به پیامبر نسبت می‌دهید.

**«فصبر جميل و اللّه المستعان على ماتصفون»**

از این رو ما نیز شکیبایی شایسته‌ای خواهیم کرد.

و از خدا برآنچه شما به ناروا می‌گویید و انجام می‌دهید، یاری می‌طلبیم و در برابر همهٔ این دردها و رنجها بخاطر خدا پایداری خواهیم ورزید.

## ۹ ـ دفاع ابوبکر

و اینک شما خوانندهٔ عزیز به سخنان ابوبکر در دفاع از سیاست خویش در مصادرهٔ فدک، گوش سپار و به دگرگونی درگفتار، نوسان در سخن، تغییر روش و اهمیّت ندادن او به ضدّ و نقیض‌گویی در برابر مردم، نیز بیندیش تا درستی یا بازیگری او بر شما روشن شود.

**فقال ابوبکر:**

**صدق اللّه و صدق رسوله، و صدقت ابنته، أنت معدن الحكمة، و موطن الهدى و الرّحمة، و ركن الدّين، و عين الحجة، لاأُبعدُ صوابكِ، و لاأنكر خطابكِ، هؤلاء المسلمون بيني و بينك، قلَّدوني ما تقلّدت، و باتفاق منهم أخذتُ ما أخذت، غير مكابر و لامستبد، و لامستأثر، و هم بذلك شهود.**

ابوبکر در برابر باران دلائل و روشنگریهای فاطمه علیهاالسلام گفت:

خدای درست گفت و پیامبر او و نیز دخت فرزانه‌اش، راست گفتند.

تو ای دخت پیامبر! براستی که گنجینهٔ حکمت و فرزانگی، مرکز هدایت و رحمت، پایه و اساس دین و آیین، و سرچشمهٔ دلیل و برهان هستی.

من نه گفتار درست تو را به دور می‌افکنم و نه سخنانت را انکار نموده و بر آن عیب می‌جویم. اینک این مردم مسلمان میان من و تو داور باشند. این قلاّده‌ای که من به گردن دارم اینان به گردنم افکنده‌اند، و آنچه را گرفته‌ام، به همراه آنان گرفته‌ام. نه به آفت



خودبزرگ‌بینی و خودکامگی و استبداد گرفتارم و نه آنچه را مصادره کرده‌ام به انحصار خویش درآورده‌ام و این مردم یکسره به آنچه من می‌گویم، گواهند.



## فرو ریختن بنیاد باطل در برابر حق

هنگامی که دخت فرزانهٔ پیامبر آن روایت ساختگی را که ابوبکر از خود بافته و به دروغ به پیامبر خدا بسته بود، با شجاعت وصف‌ناپذیرو در پرتو دلایل قانع‌کننده و براهین قاطع و آشکار مردود اعلان کرد و ابوبکر نتوانست پاسخ او را،حتی با مارک دروغ زدن، مورد چون و چرا قرار دهد، ناگزیر با بازیگری وارد صحنه شد تا بار سنگین گناه کار را خود تنها به دوش نکشد بلکه همگان را با سیاست ظالمانهٔ خویش موافق نشان داده و مسؤولیّت پایمال ساختن حقوق خاندان وحی و رسالت را بر دوش همه مردم نهد. به همین جهت خطاب به مردم و دخت یگانهٔ پیامبر گفت:

**«صدق اللّه و صدق رسوله و صدقت ابنته»**

راستی که خدا و پیامبرش و دخت سرفراز وی راست می‌گویند.

این اعتراف در حقیقت تصدیق آیاتی است که جریان قانون ارث در میان پیامبران را بیان می‌کند. و نشانی از این حقیقت که ابوبکر تصدیق می‌کند که عملکرد پیامبر و سخنان او هرگز نمی‌تواند در جهت مخالف قرآن باشد.

با دقّت در این جمله روشن می‌شود که گویی ابوبکر از آن روایت ساخته و پرداختهٔ خویش، دست شسته و سخنان روشنگرانه و قانع‌کنندهٔ دخت پیامبر را گواهی می‌کند.

**«انت معدن الحکمة، و موطن الهدی و الرّحمة، و رکن الدّین و عین الحجّة.»**

تو (ای دخت سرفراز پیامبرا) معدن حکمت و فرزانگی، مرکز و پایگاه هدایت و رحمت، پایهٔ تزلزل‌ناپذیر دین، و سرچشمهٔ جوشان و زلال دلیل و برهان می‌باشی.

این جملات هر کدام اعتراف واقراری شگفت است که نشان از کوتاه آمدن و فرود آمدن از موضع حمله و هجوم و عقب‌نشینی بسیار دارد.

**«لا أبعد صوابك و لاأنكر خطابك»**

گفتار تو را ذره‌ای دور از حقیقت نمی‌نگرم و راست می‌بینم و سخنانت را نه انکار می‌کنم و نه بر آنها خرده می‌گیرم.

اینها نیز اعتراف صریح به درستی منطق و خواستهٔ فاطمه عليها السلام است و اقرار به درستی تمام سخنان و موضع برحقّ او. امّا دریغ و درد که همهٔ اینها ظاهرسازی و زبان‌بازی و حق‌پذیری در قلمرو زبان است،نه وجدان و عملکرد.

و با این وصف روشن می‌سازد که فاطمه عليها السلام در خواستهٔ خویش و مطالبهٔ فدک راستگوست و در این مورد کسی تردید ندارد و نیز روشن می‌شود که حکومتی که راستی و درستی دختر پیامبر را بوسیلهٔ رئیس خود مورد تصدیق و تأیید قرار می‌دهد، حقوق او را پایمال می‌سازد و با بازیگری از کنار آن می‌گذرد. حال چرا و چگونه؟! بحث دیگری است.

**«هؤلاء المسلمون بيني و بينك، قلّدوني ماتقلّدتُ.»**

اینک این مسلمانان داور میان من و شما باشند. چرا که آنچه را من به گردن گرفته‌ام همین ها که اینک حاضرند مسؤولیت آن را به دوش من افکنده‌اند.

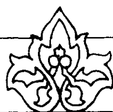
این اعتراف روشن و صریحی از «ابوبکر» است که هرگز خلافت خویش را به نصّ یا گزینش از سوی پیامبر عنوان نمی‌سازد و خاطرنشان می‌کند که او را پیامبر برای رهبری دین و امّت انتخاب نکرده، بلکه مسلمانان هستند که رشتهٔ خلافت را به گردن او افکنده‌اند.

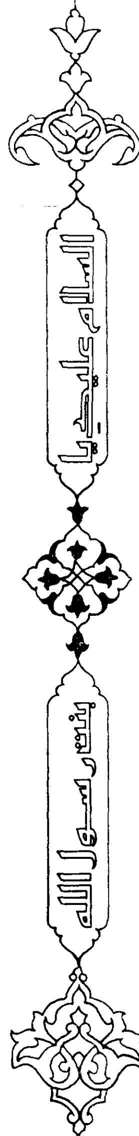
**«و باتفاقٍ منهم أخذت ما أخذت»**

«و حقوقی را که از شما مصادره کرده‌ام، به همراه همه، آن را گرفته‌ام.»

شما خوانندهٔ پژوهشگر و آزاده، دگرگونی در گفتار را خوب نظاره کن!

او نخست می‌گوید: «فدک» را بر اساس سخن پیامبر خدا که فرمود: «ماگروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم.» مصادره کرده است، امّا پس از اینکه دخت اندیشمند پیامبر ادّعای





دروغین او را در پرتو باران دلیل و برهان مردود ساخت، اینک سخن را تغییر داده و همراهی دیگران را دلیل درستی کار خویش عنوان می‌سازد، که این هم دروغ است.

باید از او پرسید: آن مسلمانانی که بر مصادرهٔ فدک اتفاق و اجماع کردند چه کسانی بودند؟ بنی‌هاشم؟ یا خاندان وحی و رسالت؟

بزرگان و اندیشمندان و یاران سرشناس پیامبر همچون: سلمان، ،مقداد، عمّار، و ابوذر و بزرگمردانی اینگونه یا جاه‌طلبان و... چه کسانی؟ وکدام اتّفاق و اجماع؟

جملهٔ «وباتفاق منهم اخذت ما اخذت.» در حقیقت نظیر همان جمله و منطق پیش اوست که می‌گوید: **«و ذلك باجماع من المسلمين»**

این کار را باهمراهی واجماع مسلمانان انجام داده است.

نگارنده خاطرنشان ساخت که این قماش اجماع‌ها و اتّفاق نظرها هیچ ارزش و بهایی ندارد. ازاین رو چنین همراهی و همکاری نمی‌تواند به پایمال ساختن حقوق تردید ناپذیر دخت پیامبر مشروعیّت بخشد.

**«غير مكابر ولا مستبدّ و لامستأثر و هم بذلك شهود.»**

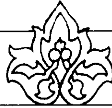
من نه باکسی سر ناسازگاری دارم و استبداد به رأی پیشه ساخته‌ام، و نه چیزی را به خود اختصاص داده‌ام. این مردم همگی بر این سخنان من گواهند.

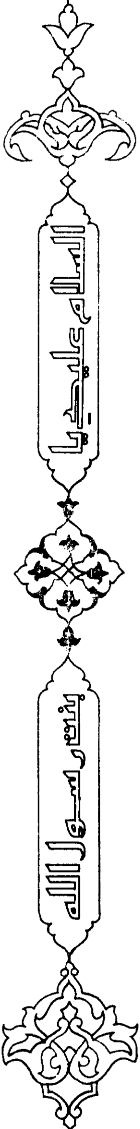
## ۱۰ ـ اینک روی سخن با مردم

هنگامی که ابوبکر عملکرد ناروای خویش را توجیه کرد و مسلمانان را بر بافته‌های خویش گواه گرفت، فاطمه عليها السلام بر خود لازم دید روی سخن و لبهٔ تیز ملامت و نکوهش را متوجّه حاضران ساخته و به آنان هشدار دهد. ازاین رو آن بانوی گرانمایه رو به انبوه حاضران کرد و بیانات کوبنده وتکاهندهٔ خویش را بر آنان باراند...

**فالتفتت فاطمة عليها السلام الى النّاس و قالت:**

**معاشر الناس! المسرعة الى قيل الباطل، المُغضية على الفعل القبيح الخاسر،**





**أفلا تتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها؟**

**كلا، بل ران علی قلوبكم ما أسأتم من أعمالكم، فأخذ بسمعكم و أبصاركم، و لبئس ما تأوَّلتم، و ساء ما به أشرتم، و شرَّ ما اعتضتم، لتجدنَّ ـ و اللّه ـ محمله ثقيلاً و غبَّه وبيلاً.**

**اذا كشف لكم الغطاء و بان ما وراءه الضرَّاء، و بدا لكم من ربكم ما لم تكـونوا تحتسبون، و خسر هنالك المبطلون.**

هان ای مردم!ای کسانی که بسوی بافته‌های پوچ و بی‌اساس شتاب می‌کنید!و در برابر عملکرد زشت و زیانبار،دیده بر هم می‌نهید،آیا در قرآن شریف نمی‌اندیشید؟ یا بر قلبهای شمایان قفل زده شده است؟(۱)

نه،اینگونه که شمایان می‌پندارید نیست، بلکه دلیل گمراهی و ستم‌پذیریتان، آن است که عملکرد زشت و ناهنجار شما پردهٔ ضخیمی بر قلبهایتان افکنده و گـوش و چشم شما را فروپوشانده است.

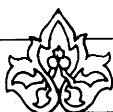
شما آیات قرآن و مقرّرات انسانساز اسلام را،بد تأویل نمودید و بد راهی‌به اونشان دادید. و آنچه را در برابر حق گرفتید و آن را پایمال ساختید،بد چیزی بود.

به خدای سوگند بار غصب فدک و غاصب آن بسیارگران و فرجام ایـن عـملکرد ظالمانه را سخت زیانبار خواهید یافت.

آنگاه که پرده‌ها از برابر دیدگان شما فرو افتد. و از پی آن نگونبختی وروسیاهی شما آشکارگردد، واز سوی پروردگارتان کیفر سهمگینی که گمان آن را نمی‌بردید، گریبانتان را بگیرد، درست آنجاست که باطل‌گرایان زیان خواهند دید.

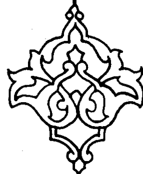
---

۱ ـ سوره ۴۷، آیه ۲۴









## نکوهش و هشدار به حاضران

فاطمه علیهاالسلام آخرین سخن تکاندهنده و روشنگرانهٔ خویش را متوجّه انبوه مردمی ساخت که مناظره وگفتگوی داغ و پرشور او را می‌شنیدند. و آنگاه فرمود:

**«معاشر النّاس المسرعة الی قیل الباطل!»**

«هان ای گروه مردم! ای کسانی که بسوی بافته‌های پوچ و بی‌اساس شتاب گرفته‌اید!» چرا اینگونه که این مرد مدّعی است آنچه را او به گردن انداخته، شمایان به گردنش افکنده‌اید؟ وبنا به ادّعای او، شمایان با او دست همکاری و همدلی داده‌اید که حقوق روشن و تردیدناپذیر مرا پایمال سازید؟

**«المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر»**

و رویاروی عملکرد زشت و زیانبار او، (بسان کسی که به زمین یا دامن خویش می‌نگرد) چشم بر هم نهاده‌اید؟

این فراز از سخن تاریخی آن حضرت کنایه از سکوت و رضامندی در برابر عملکرد زشت و زیانباری است که خسران ونگونساری عمل‌کننده را به بار می‌آورد.

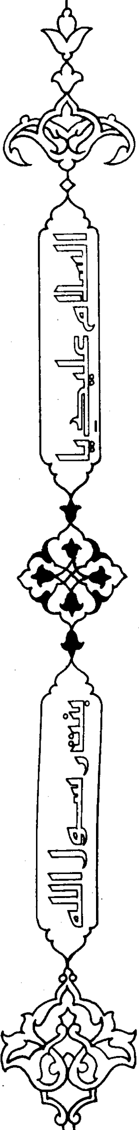
**«افلاتتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها؟»**

آیا آیات روشنی راکه در مورد ما خاندان پیامبر فرود آمده است همه را به فراموشی سپردید؟

آیا آیات صریحی را که من در مورد جریان قانون وراثت در خاندان‌های پیامبران، تلاوت کردم درک نکردید؟یا اینکه قلبهای شما قفل زده شده و برای دریافت سخن خدا و مقرّرات قرآن شریف مسدود شده است؟کدامیک؟

**«کلاّ، بل ران علی قلوبکم ما أسأتم من أعمالکم.»**

نه، بلکه دلیل آن،عملکرد زشت شماست که بر قلبهایتان پرده‌ای بس ضخیم افکنده است. درست همانگونه که شراب، دستگاه خرد و دریافت انسان را می‌پوشاند




و آنگاه است که شرابخوار نه چیزی می‌فهمد و نه درمی‌یابد،و همهٔ کارها رابه هم می‌ریزد.

**«فأخذ بسمعکم و أبصارکم»**

« وگوش و چشم شما را فراگرفته است.»

درست بسان آفت غفلت‌زدگی که گاه بر دل چیره می‌شود وکران تاکران آن را می‌گیرد. برگوش و چشم اثر تخدیری می‌نهد و آنگاه است که فرد دچار آمده به این آفت، نه چیزی را آنگونه که باید می‌شنود و نه می‌بیند.

**«و لبئس ما تأوّلتم»**

شمایان آیات قرآن و مقرّرات اسلام را بد تأویل و تفسیر نمودید، چرا که آنها را از روند حقیقی و مسیر واقعی خود تغییر دادید.

**«و ساء ما به أشرتم»**

و به بدچیزی اشاره نمودید و رأی دادید. چرا که همراهی و همکاری در غصب حقوق و پایمال ساختن امنیّت و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت بود.

**«و شرّ ما منه اعتضتّم»**

«و حق را با بدچیزی عوض کردید.»

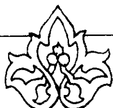
شما حق و عدالت را رها ساختید و باطل و بیداد را بجای آن گرفتید.

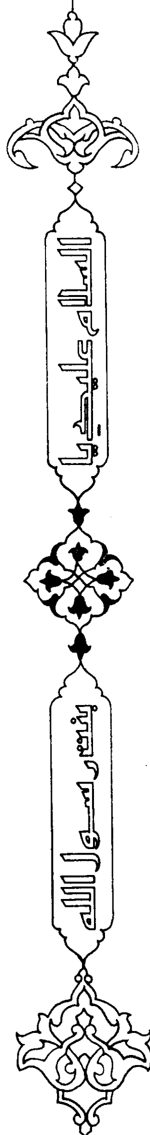
یادآوری می‌گردد که همهٔ اینها کنایه‌ها و اشاره‌های حکیمانه‌ای است که انسانهای هوشیار و ژرف‌نگر آنها را درمی‌یابند.

**«لتجدنّ ـ و الله ـ محمله ثقیلاً و غبّه وبیلا»**

به خدای سوگند بار پایمال کننده حقوق ما سخت گران است... و فرجام کار را زیانبار خواهید یافت.

این فراز نیز به مسؤولیّت سنگین غاصبان و بارگران آنان اشاره دارد و روشن می‌سازد که آن روز سخت‌ترین عذاب و کیفر برای آنان خواهد بود.





**«إذا کشف لکم الغطاء»**

آنگاه که پس از مرگ و انتقال به جهان دیگر، همهٔ پرده‌ها و ستارها ازبرابر دیدگانتان به کناری رود.

**«و بان ما وراءه الضرّاء»**

«و از پی آن نگونساری شما رخ گشاید.»

و چیزی که در آن سختی‌ها و بدبختی‌هاست، آشکارگردد.

آری آنگاه از سوی پروردگارتان کیفری به شما فرا رسد که گمانش را نبرده بودید. و آنجاست که باطل‌گرایان زیان خواهند دید.

آری «فاطمه» دانشمندترین و فرزانه‌ترین بانوی جهان هستی اینگونه سخنرانی روشنگرانه و جاودانهٔ خویش را با آیات مناسب با بحث خویش، درهم آمیخت و خیرخواهانه و دلسوزانه کوشید تا آنان را از لبهٔ پرتگاه،نجات دهد.

آری او آنگونه که شایسته بود، در برابر همگان اتمام حجّت کرد و به مسؤولیّت و رسالت سنگینی که در آن شرایط سخت و بحرانی احساس می‌نمود، بگونه‌ای وصف‌ناپذیر عمل کرد، و درد و رنج بسیار وجانکاه خویش را از تغییر روند جامعه و تاریخ بوسیلهٔ غاصبان، و در اوج دلسوزی و نگرانی برای اسلام و مسلمانان و تمامی عصرها و نسلها، برای ثبت در تاریخ، بیان فرمود.

و آنگاه رو به آرامگاه پاک و منوّر پدرگرانمایه‌اش، پیامبر خدا نمود و فرمود:

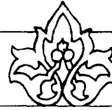
**قد کان بعدك انباء و هنبثةٌ    لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب**

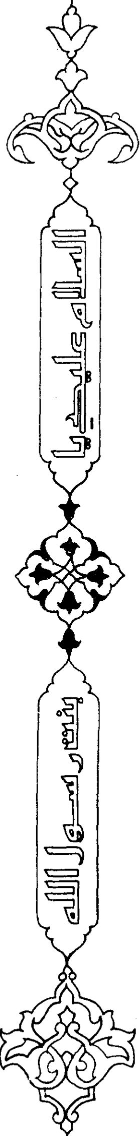
**انّا فقدناك فقد الارض وابلها    واختلّ قومک فاشهدهم و قدنکبوا...**

۱ ـ جان پدرا!

پس از تو رویدادها و فتنه‌های بسیاری پدیدارگشت که اگر وجود گرانمایهٔ تو درکنار ما بود این مصائب و رنجها رخ نمی‌داد.

۲ ـ ما بسان زمین تشنه‌ای که از نعمت باران حیات‌بخش محروم می‌گردد، از نعمت






گران وجود تو محروم شدیم و شیرازهٔ امّت تو، ای پدرگرانمایه ازهم گسیخت. تو خود نظاره کن که چگونه آنان از راه حق وعدالت انحراف جستند.

۳ ـ هر خاندانی که در بارگاه خدا مقام و موقعیّت نزدیک و والایی دارد، در نظرگاه دیگران نیز بزرگ و محترم بشمار می‌رود.

۴ ـ امّا هنگامی که شما جهان را بدرود گفتی و خاک میان من و تو جدایی افکند، مردنمایانی چند، کینه‌های درونی خویش را بر ضدّ ما آشکار ساختند.

۵ ـ آری آنگاه که وجود گرانمایهٔ تو از دست رفت، مردنمایانی بر ما رو ترش کردند و خشونت در پیش گرفتند و با شکستن حرمت ما، میراث و حقوق ما را به یغما بردند.

۶ ـ جان پدر! تو ماه شب چهارده و فروغی نورافشان برای جهانیان بودی، و از جانب خدای پیروزمند نوشته‌ها بر شما فرود می‌آمد.

۷ ـ به برکت وجود تو، فرشتهٔ وحی باآیات نورانی قران، ما را شادمان و مأنوس می‌ساخت امّا دریغ و درد که با رحلت تو تمامی خیرها و برکت‌ها پوشیده شد.

۸ ـ جان پدر! ای کاش پیش از آنکه شما جهان را بدرودگویی و ریگها میان ما و شما فاصله افکند، پایان عمر ما در این سرا فرا رسیده بود.

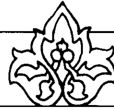
۹ ـ راستی که ما خاندان وحی و رسالت به مصیبتی غمبارگرفتار آمدیم که هیچ مصیبت‌زده و اندوه دیده‌ای ـ نه از جهان عرب و نه دیگر جامعه‌ها و ملّت‌ها ـ بدان گرفتار نیامده است![1]

۱۰ ـ کسانی که بنیانگذار و سردسته ستم بر ماخاندان پیامبر بودند، در روز رستاخیز خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند.

۱۱ ـ جان پدر! ما تا آخرین لحظات زندگی در سوک تو خواهیم گریست و تا آنگاه که چشمها باقی است از جوشش اشک بر شماباز نخواهد ایستاد.

---

۱ ـ بقیّهٔ اشعار، در «ناسخ التواریخ» افزوده شده است.



۱۲ ـ ما در حالی که برگزیدهٔ بندگان خدا و دارای خلق و خوی شایسته و حسب و نسب پاک و پاکیزه بودیم، به غم پایان‌ناپذیر سوگ تو گرفتار آمدیم.

۱۳ ـ جان پدر! شما در قلمرو علم و ارزشهای والا، از همهٔ بندگان خدا بهتر و برتری و در قلمرو گفتار و به هنگام صدق و کذب، راستگوترین آنان بشمار می‌روی.

۱۴ ـ فرشتهٔ وحی، که به برکت وجود گرانمایه‌ات به دیدار ما می‌آمد، اینک با رحلت تو از ما نهان گشته و هر خیر و برکتی پوشیده شده است.

۱۵ ـ اینک جهان با آن همه گستردگی بر من تنگ گشته و ستم و اهانت به دو فرزندت، مرا افسرده و اندوه‌زده ساخته است.

در «کشف الغمّه» و برخی دیگر از کتابها آمده است که:

**ثمّ عطفت علی قبر رسول اللّه...**

سپس آن بانوی گرانمایه رو به جانب مرقد پاک پیامبر خدا کرد و اشعار «هند» دختر «أثاثه» را خواند... **قد کان بعدك انباء...**

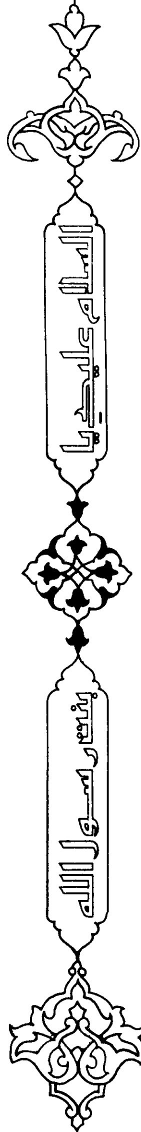
و برخی نیز این اشعار ار از آن «هند» دختر «ابان بن عبدالمطلب» عنوان ساخته‌اند.

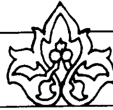
به هر حال دخت فرزانهٔ پیامبر پس از سخنرانی روشنگرانهٔ خویش خود را روی مرقد منوّر پدرش، پیامبر افکند و اشعاری را که از نظر شما خوانندهٔ عزیز گذشت با سوز و شور خواند و به روایت «کشف‌الغمّه» طوفانی از اشک و آه و ناله از زن و مرد دیده شد، که تا آن روز دیده نشده بود.

هنگامی که فاطمه از حق‌پذیری ابوبکر و بازپس‌گیری حقوق پایمال‌شدهٔ خویش نومید شد به خانه بازگشت در حالی که این جملات را بر لب داشت:

**«اللّهم انّهما ظلما بنت نبيك حقّها، فاشدد وطأتك عليهما»**

بار خدایا! این دو به دخت پیامبرت ستم روا داشته و حقّ تردیدناپذیر او را پایمال





ساختند. پس تو ای خدای دادگر! کیفرت را بر آنان سخت فرود آر...[۱]

در «صحیح بخاری»، کتاب «خمس» آمده است که: دخت پیامبر بر ابوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و همچنان رابطه‌اش با او تیره بود تا جهان را بدرود گفت.

و نیز در همین کتاب آمده است که: ابوبکر از بازگرداندن حقوق فاطمه علیهاالسلام سر باز زد و آن حضرت پس از دیدن حق‌ستیزی و لجاجت ابوبکر از او دوری گزید و دیگر تا آخر عمر با او سخنی نگفت.

این حقیقت تلخ را منابع ذیل نیز آورده‌اند:

۱ ـ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب: النبیّ لانورث

۲ ـ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰

۳ ـ مسند احمد، ج ۱، ص ۶

۴ ـ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸ و منابع بسیاری که آوردن همهٔ آنها بحث را طولانی خواهد ساخت.

## ۱۱ ـ جسارت و اهانت به خاندان پیامبر

ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج‌البلاغه می‌نگارد:

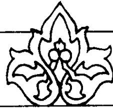
هنگامی که «ابوبکر» سخنرانی فاطمه علیهاالسلام را شنید و از بروز اختلاف نظر و چون و چرا آگاهی یافت و در دلش هراس افتاد که مبادا روند اوضاع به زیان او دگرگون شود و از دفاعیّه‌اش نتیجه‌ای برعکس خواستهٔ دلش بگیرد، ازاین رو بر فراز منبر رفت و گفت:

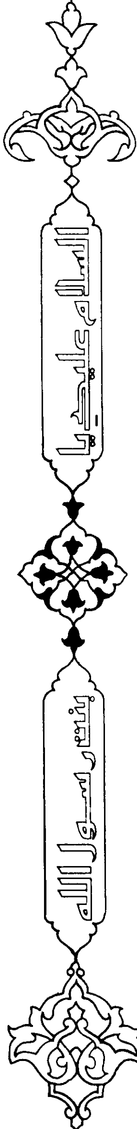
**ایّها النّاس! ما هذه الرّعة إلی کل قالة؟ أین کانت هذه الأمانی فی عهد رسول اللّه؟ ألا! من سمع فلیقل و من شهد فلیتکلم...**

هان ای مردم! این چه کاری است که به هر سخنی گوش می‌سپارید و بدان دل

---

۱ ـ وفاة الصدّیقة الزّهراء للمقرّم، ص ۷۸





می‌دهید؟این آرزوها و خواسته‌ها در عصر پیامبر کجا بود؟

بهوش باشید! هر کس این تقاضا را شنیده و یا دیده است، باید بیاید و بازگوید.

آن بانویی که سخنرانی کرد و این تقاضا را نمود، ماده‌روباهی است که گواه او دُمش می‌باشد و باهر آشوب و فتنه‌ای همراه است.

گواه او همان کسی است که می‌گوید: فتنه و هرج و مرج را پس از کهنگی و فرسودگی‌اش بازگردانید و بر آن است که جنگ برای زمامداری را از نو زنده کند، و در این راه ازناتوانان و بانوان کمک می‌گیرد،بسان «امّ طحال» که محبوب‌ترین خاندان و نزدیکانش در نظر او گناه و گناه‌ورزی بود.

مردم بهوش باشید! اگر بخواهم می‌گویم و اگر آنچه را می‌خواهم بر زبان آورم، همه چیز را روشن و آشکار می‌سازم. امّا اگر ازمن دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساکت خواهم بود.

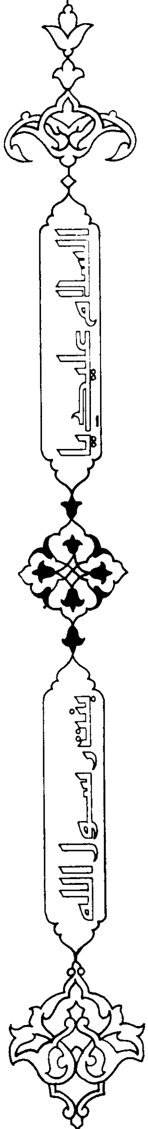
آنگاه رو به «انصار» نمود و گفت: هان ای گروه «انصار» واقعیّت این است که سخنان کم‌خردان شما به من رسیده است. شمایان، زیبنده‌ترین و بهترین‌های عصر پیامبر بودید. چرا که آن حضرت بر شما مردم وارد شد و شما بودید که با آغوشی باز و چهره‌ای شاد از او استقبال نموده و او را در شرایط سخت در شهر خویش پناه دادید وکمر همّت به یاری او بستید. اینک نیز به هوش باشید که من دست و زبان خویشتن را به زیان فرد و گروهی که در خور نکوهش نباشد، نمی‌گشایم.

و از پی این سخنان تهدیدآمیز و این جسارت‌ها و اهانت‌های تکاندهنده، از منبر پیامبر به زیر آمد.

«ابن ابی الحدید» پس از آوردن جسارت‌های «ابوبکر» می‌نویسد:

من این سخنان اهانت‌بار را بر «ابو یحیی بصری» خواندم و از او پرسیدم: روی سخن ابوبکر و این کنایه‌ها و جسارت‌ها متوجّه چه کسی بود؟

او پاسخ داد: سخنان او کنایه و تعریض نبود بلکه همه‌اش صریح و روشن بود.



گفتم: اگر صراحت داشت از شما نمی‌پرسیدم.

او خندید و گفت: منظور او دراین جملات تعرّض و اهانت به علی عليه‌السلام بود.

پرسیدم: راستی همهٔ این سخنان متوجّه «علی» بود؟

پاسخ داد: آری پسرم موضوع، موضوع ریاست و قدرت است، شوخی‌بردار نیست!

پرسیدم: پس در این گیر و دار «انصار» چه گفتند؟ و میان عدالت و بیداد کدامین را برگزیدند؟

پاسخ داد: آنان ندای حق‌طلبانهٔ علی عليه‌السلام را پاسخ گفتند و به نفع موضع عادلانهٔ آن حضرت شعار دادند. از این رو «ابوبکر» از ترس پریشان شدن و دگرگون گشتن کار به زیان هدفهای جاه‌طلبانه‌اش، به آنان هشدار داد و آنها را از هرگونه اقدام جدّی وعملی باز داشت.

«ابن ابی الحدید» می‌افزاید: سپس از «ابو یحیی بصری» در مورد معنای واژه‌های خطبهٔ کوتاه «ابوبکر» چند سؤال طرح کردم که او گفت:

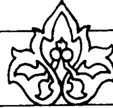
واژه «رعه» بدون تشدید به مفهوم گوش دادن و گوش سپردن به سخنان دیگری است. وواژه «قاله» به مفهوم گفتار و سخن است.

واژه «ثعاله» نام روباه است. بسان «ذوأله» که نام گرگ است.ودو واژه «شهیده ذنبه» بدین معناست که گویندهٔ این سخن و مدّعی این ادّعا،بر خواسته خویش گواهی جز برخی از اعضای بدن خود را ندارد. و اصل این سخن در ادبیّات عرب بدینگونه آمده است که:

روباهی بر آن بود که با بازیگری و فریبکاری شیری را بر ضدّ یک گرگ برانگیزد و آن رانابود سازد. به همین جهت به شیر گفت: این گرگ گوسفندی راکه من برای پذیرایی از شما، فراهم آورده بودم، ظالمانه دزدید و خورد.

شیر پرسید: بر این ادّعا گواهی هم داری؟

روباه گفت: آری و در همان حال دمش راکه آلوده به خون بود بالا آورد و نشان داد.



و شیر نیز که گوسفند را نیافت، ادّعای روباه را با گواهی دمش پذیرفت و گرگ را نابود ساخت.

واژهٔ «مربّ» از مادهٔ «ارب» به مفهوم همراه است.

دو واژهٔ «کرّوها جذعة» بدین معناست که؛ آن جریان را به وضعیّت آغازین آن ـ که فتنه و آشوب و هرج و مرج است ـ برگردانید.

و «امّ طحال» نیز زن آلوده‌ای بود که در عصر جاهلیّت ضرب‌المثل بود و هر کس را می‌خواستند بکوبند و به زمین بزنند می‌گفتند از «امّ طحال» پست‌تر است.

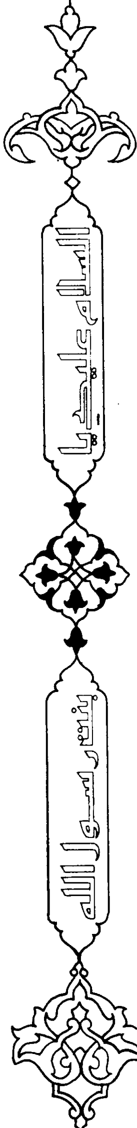
واقعیّت این است که در برابر این واژه‌ها و و جملاتی که ابوبکر در مورد خاندان وحی و رسالت و شایسته‌ترین کسانی که خداوند هرگونه پلیدی و لغزش را از آنان به دور و آنان را پاک و پاکیزه ساخته بکار برده چیزی نمی‌گوییم و او را در مورد یک دنیا ادب در گفتار و بکارگیری واژه‌ها و تعبیرهای ناگفتنی نیز نکوهش نمی‌کنیم، امّا با اندوهی عمیق و با درد و رنجی جانکاه می‌گوییم: ای پیامبر خدا! چشم شما روشن باد! که در برابر انبوه مردم در مورد دخت محبوب و گرانمایه‌ات و دربارهٔ برادرتان امیرمؤمنان چنین می‌گویند. و این واژه‌ها و جملات زشت و بی‌ادبانه را بر فراز منبر و در مسجد و کنار مرقد منوّرت به زبان می‌آورند!!

راستی که چشم شما ای پدر گرانقدر فاطمه ﴿ع﴾ روشن و نورانی و بر شما بشارت باد! این است کرامت و شکوه و احترام خاندانت نزد «ابوبکر» و همدستان و امثال او!

## ۱۲ ـ «ام سلمه» رئیس دولت غاصب را به شدّت محکوم کرد

«شیخ جمال الدّین» در کتاب خویش «الدّر النّظیم» آورده است که:

پس از سخنرانی روشنگرانهٔ فاطمه ﴿ع﴾ در مسجد پیامبر و جسارت و اهانت ابوبکر به خاندان وحی و رسالت و دخت پیامبر، هنگامی که «امّ سلمه» از جریان آگاه شد، سخت برآشفت و گفت:



**أمثل فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقال هذا القول؟!!**

**هی و اللّٰه الحوراء بین الانس...**

آیا دربارهٔ شخصیّت والایی چون فاطمه علیها السلام چنین سخنی می‌گویند؟!

به خدای سوگند که او حوریه‌ای در میان انسانهاست و نفسی است برای جان که در دامان پرواپیشگان پرورش یافته و بر روی دست‌های فرشتگان دست به دست گشته و در دامان بانوان پاکیزه‌کردار رشد نموده و بهترین شخصیّت و منش را بدست آورده و به برترین تربیت ها و والاترین ارزشها نایل آمده است.

آیا شمایان براستی چنین می‌پندارید که پیامبر خدا میراث خویشتن را بر او تحریم کرده، امّا به خود آن حضرت اعلان نکرده است؟

با اینکه قرآن شریف می‌فرماید:

**«وأنذر عشیرتك الأقربین»**

یا اینکه بر این پندارید که پیامبر مطلب را به او اعلان کرده و پیام را رسانده و هشدارش را داده است، امّا او با فرمان پدر گرانقدرش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟

کدامیک؟

مگر نمی‌دانید که این بانوی فرزانه، بهترین بانوی عصرها و نسلها، و مام پرفضیلت دو سالار جوانان بهشت و نظیر و همتای «مریم» است، که با بعثت پدر گرانقدرش رسالت پروردگارش به کمال رسید و پایان یافت.

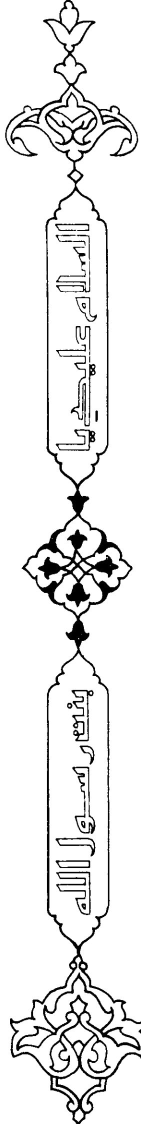
به خدای سوگند پیامبر او را از سرما و گرما مراقبت می‌کرد. دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می‌ساخت.

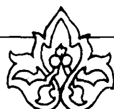
هان! آهسته‌تر که پیامبر در برابر دیدگان شماست و رفتار ظالمانهٔ شما را می‌نگرد.

وای بر شما! آخر شما بسوی او بازمی‌گردید و بزودی خواهید دانست که کیفر کردارتان چگونه خواهد بود؟

«جمال الدّین شامی» پس از آوردن این سخن از «امّ سلمه» آن بانوی آزاده و ستم‌ستیز می‌افزاید:

بخاطر این حقگویی و موضع شجاعانه در برابر انحراف و استبداد بود که «امّ سلمه» از حقوق سالانهٔ خویش محروم گشت و به دستور حکومت غاصب، آن سال چیزی از حقوقش را به او نپرداختند.

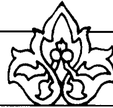


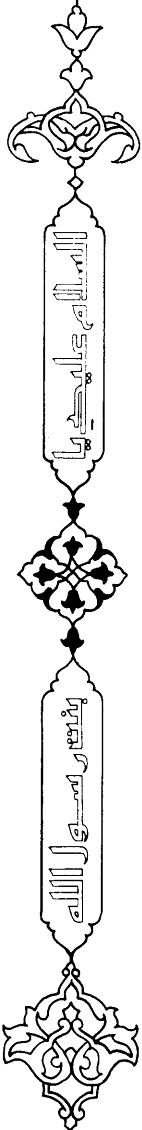


## ﴿ بخش دوازدهم ﴾

# با همتای گرانمایه‌اش

- بازگشت به خانه
- امیرمؤمنان در انتظار فاطمه علیها السلام
- شکایت به امیرمؤمنان
- هان ای آزادزن!
- با زنان مهاجر و انصار





## بازگشت به خانه

آنگاه دخت فرزانه پیامبر به خانهٔ خویش بازگشت.

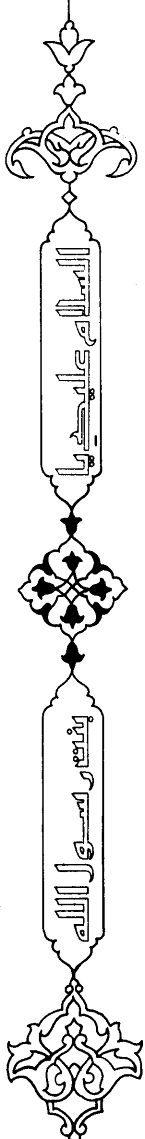
در حالی که امیرمؤمنان در انتظار آمدنش بود و طلوع خورشید جهان‌افروز جمالش را در سرای خویش لحظه‌شماری می‌کرد.

هنگامی که به سرای خود وارد شد، رو به امیرمؤمنان نمود و فرمود:

**«یابن أبی طالب! اشتملتَ شَمْلَةَ الجنین، و قعدتَ حجرة الظنین، نقضتَ قادمةَ الاجدل، فخانك ریش الاعزل، هذا ابن قحافة یبتزّنی نحلة أبی، و بُلغةَ ابنیَّ، لقد اجهر فی خصامی، و ألفیته الألدَّ فی کلامی، حتی حبستنی قیلةُ نصرها، و المهاجرة وصلها، و غضَّت الجماعة دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع، خرجت کاظمة، و عدتُ راغمة، أضرعتِ خدّك یوم أضعتَ حدَّك، افترست الذئاب و افترشتَ التراب، ما کففتَ قائلاً و لا أغنیتَ باطلا، و لاخیارلی، لیتنی متُّ قبل هینتی، و دون ذلّتی عذیری اللّه منك عادیاً و منك حامیاً، ویلای فی کل شارق، مات العَمَد و وهن العَضُد، شکوای الی أبی، و عدوای الی ربّی، اللّهم أنت أشدُّ قوةً و حولا، و أحدُّ بأساً و تنکیلاً.**

**فقال امیرالمؤمنین عليه السلام:**

**لاویل علیكِ،الویل لشانئكِ، نهنهی عن وَجدكِ یا بنة الصفوة، و بقیّة النبوّة، فما وَنیتُ عن دینی، و لاأخطأت مقدوری، فان کنتِ تریدین البُلغة فرزقك مضمون،**




**و کفیلك مأمون، و ما أعدَّلك خيرٌ مما قُطع عنكِ، فاحتسبي اللّٰه.**

**فقالت: حسبي اللّٰه، و أمسكت.»**

هان ای فرزند گرانمایهٔ ابوطالب!

این چه رازی است که بسان جنین،که در پرده‌های چندگانه قرار دارد، پرده‌نشینی را برگزیده! و در سرای اتهام زمین‌گیر شده‌ای؟

تو همارهٔ شاه‌پرهای بازهای شکاری را در هم‌می‌شکستی،امّا اینک چه حکمتی است که پرهای مرغک‌های ناتوان به تو خیانت ورزیده، و تو شکیبایی ونرمش قهرمانانه پیشه ساخته‌ای؟

هان ای بزرگمرد! این پسر ابی قحافه است که بخشش و هدیهٔ پدرم پیامبر، و منبع مخارج زندگی دو پسرم را زورمندانه به یغما برده،و بی‌پرده و آشکارا با من به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته است، واو را در سخنانی که در برابر من گفت بدترین و کینه‌توزترین دشمنان خود یافتم.

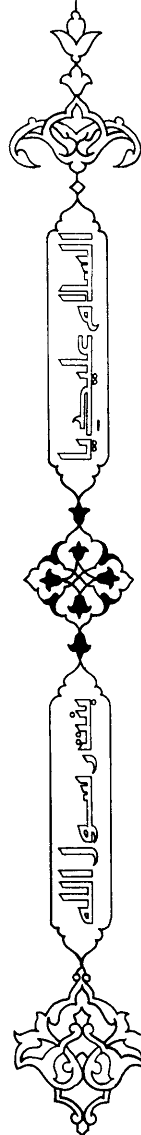
او کار را به جایی رسانده است که اینک دو گروه «اوس» و «خزرج»، دست از یاری من شسته و از موضع عادلانه‌ام حمایت نمی‌کنند. گروه مهاجر نیز زیر انواع فشارها از ما بریده، و مردم نیز از یاری ما که یاری حق و عدالت است، چشم پوشیده‌اند.

اینک نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند، و نه کسی همگام با ما در برابر ستم ودجالگری ایستادگی می‌نماید.

من به هنگام حرکت از خانه، خشم خویشتن را که از ستم اینان برانگیخته بود، فروبرده، و دردها و رنجها را تحمّل کردم، و اینک پس از رویارویی منطقی و عقیدتی با آنان بی آنکه به نتیجه برسم و حقوق خویش را باز ستانم، ستمدیده به خانه بازگشته‌ام.

هان ای ابرمرد! همان روزی که از سراحساس مسؤولیّت و حکمت در برابر فتنه اینان شمشیر خویش را در نیام نهادی، همان روز خود را خانه‌نشین ساختی.

جوانمردا! تو شیرمردی بودی که در میدانهای پیکار، گرگهای خونخوار رامی‌دریدی



و اینک چگونه بر خاک آرمیده‌ای؟

آیا تو در شرایطی هستی که نمی‌توانی گوینده بداندیش را از حقوق ما دفع کنی، و باطل و بیداد را براندازی؟

اینک من دیگر توان و امکان دفاع از حقوق خویش را ندارم.کاش پیش از این ستمدیدگی ومحاصره واسارت خاندانم و طغیانگری اینان، جهان را بدرود گفته بودم.

علی جان! از اینکه اینک با شما اینگونه سخن گفتم از بارگاه خدا عذر خواهم.

از این پس وای بر من هر بامدادی که خورشید در آن طلوع کند.

خدایا! تکیه‌گاه ما جها ن را بدرود گفت و با رحلت او بازویم سست و ناتوان گردید.

من شکایت خویش از این بیدادگران ظاهرسازرا، به پدرم خواهم برد.

و از پروردگارم داد خویش را از اینان خواهم خواست.

بارخدایا! تویی تو، که از همگان تواناتر و پراقتدارتری!

تویی تو، که عذاب و کیفرت از همه سخت‌تر و سهمگین‌تر است!من از تو دادخواهی خواهم کرد.

آنگاه امیرمؤمنان فرمود:

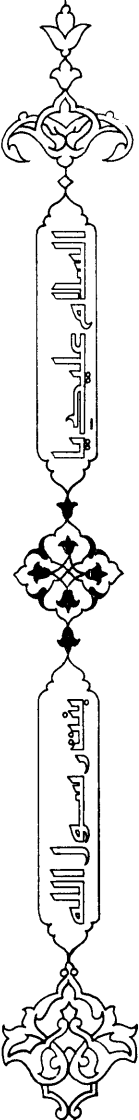
«هان ای آزاد زن! وای بر تو نیست.

بلکه وای و هزاران وای بر دشمن بیدادگر توست.

هان ای دخت پیامبر برگزیده! و ای بازماندهٔ رسالت و نبوّت!

خویشتن را از موج اندوه و خشم بازدار و شکیبایی پیشه ساز. من در انجام مسؤولیّت دینی و انسانی خویش سست نشده و در حدّ توان و امکانم از دیدگاه دین کوتاه نیامده‌ام.

اگر انگیزه‌ات از حق طلبی و مطالبه حقوق خویش، تأمین زندگی فرزندانت می‌باشد، خود نیک می‌دانی که روزی‌رسان خداست و این تضمین شده است.و کفیل و ضامن این کار خدایی است که وعده‌اش تخلّف‌ناپذیر است. و او در برابر آنچه از تو




بریده‌اند و برده‌اند، بهتر از آن را برایت فراهم ساخته است.

از این رو برای خشنودی خدا اینک که وظیفهٔ بزرگ و رسالت سترگ خویش را به انجام رساندی شکیبایی پیشه ساز و به خدا واگذار.

دخت فرزانهٔ پیامبر نیز فرمود: «به دیده منّت، خدای مرا بسنده است، به او وامی‌گذارم.» و دیگر مهر سکوت بر لب نهاد و چیزی نفرمود.

## امیرمؤمنان در انتظار فاطمه علیها السلام

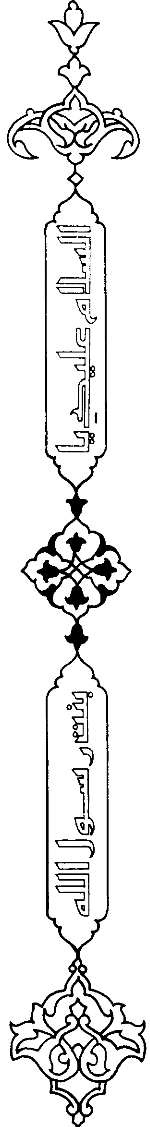
امیرمؤمنان در انتظار سالار بانوان بود. در انتظار بازگشت همو که همرزم و همسنگر قهرمانش در جهاد و شریک و همتایش در دردها و رنجها و آرزوها بود.

در انتظار آن بانوی سرافراز لحظه‌شماری می‌کرد تا از میدان جهاد فکری و عقیدتی و اجتماعی، از مسجد پدر گرانمایه‌اش پیامبر، و از آن کنفرانس سرنوشت سازی که در بزرگترین و پرشکوه‌ترین مرکز اسلامی در آن روز و در آن شرایط بحرانی شکل گرفته بود، به خانه بازگردد.

و سرانجام او به خانه بازگشت اما بارگران دردها و رنجهای جهاد سترگ و بی‌امانش درکران تاکران وجود او اثر نهاده بود. با این وصف او را چه باک؟ مگر نه اینکه همهٔ اینها به حساب خداست؟ و مگر نه اینکه سراسر زندگی پرافتخار آن حضرت از آغازین روزها تا شهادت جانسوزش، همه و همه جهاد در راه خدا بود؟

آری دخت فرزانهٔ پیامبر، پیروز و سربلند به خانه بازگشت و دشمن تجاوزکار را به رسوایی و شکست کشید. گرچه به ظاهر به حقّ پایمال شدهٔ خویش نرسیده و از سوی حکومت غاصب به او ستم رفته و اعصابش خسته شده و با قلبی شکسته و اندوهگین به خانه بازگشته است.

آری او پیروز و سربلند بازگشت. چرا که ندای حق‌طلبانهٔ خویش را با شهامت و درایتی وصف‌ناپذیر،به عصرها و نسلها اعلان کرد، و سند مظلومیت وستمدیدگی



خویش را در تاریخ به ثبت رساند و با باران دلیل و برهان روشن ساخت که حق انکارناپذیرش را به ستم مصادره کرده‌اند. و دولت غاصب را بخاطر گناه آشکار و سیاست تجاوزکارانه‌ای که بر ضدّ خاندان وحی و رسالت در پیش گرفته بود، برای همیشه محکوم ساخت.

او پیروز و سرفراز بازگشت، چراکه اسلام و مفاهیم بلند و انسانساز آن را آنگونه که زینبده بود معرّفی کرد.

آن حضرت از ابعاد و مسائل اساسی و زیربنایی اسلام سخن گفت.

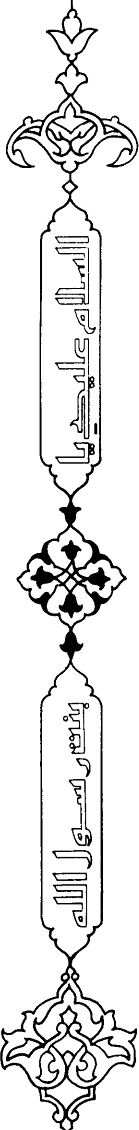
او از توحید و توحیدگرایی، از نبوّت و رسالت، از امامت اهل بیت، از علل و فلسفهٔ مقررات و قوانین دین، سخن گفت. و هر آنچه می‌باید در این قلمرو دامنه‌دار و میدانهای گسترده مطرح می‌گشت، همه را اندیشمندانه و با ژرف‌نگری وصف‌ناپذیری مطرح کرد.

آری دخت فرزانهٔ پیامبر به خانه خویش رسید در حالی که آخرین مرحله از جهاد سترگ و خالصانه‌اش باقی مانده بود.

به خانه‌اش بازگشت تا پردهٔ دیگری از حقیقت را برای جهان و جهانیان به نمایش نهد و این بار برای نشان دادن پردهٔ دیگری از حقیقت، اسلوب جالب گفتگو و مناظره با شوی گرانقدرش امیرمؤمنان را برگزید.

او این بار اسلوبی را انتخاب کرد که به ظاهر به گله‌گزاری شباهت داشت امّا در حقیقت، هم چکیدهٔ رویدادهای ارتجاعی پس از رحلت پیامبر و موقعیّت حکومت غاصب را نشان داد، و هم موقعیّت مردم مسلمان راکه بر اثر جوّسازی و ایجاد اختناق و ترویج خشونت، آفت سرگردانی و ترس و بی‌هدفی و غفلت، بر آنان سایه گسترده بود.

موقعیّت مردمی که از یک سو وجدانشان آنان را زیر ضربات شلاّق ندامت و نکوهش گرفته و احساس درد جانکاه، سیلاب اشک از دیدگانشان جاری ساخته بود،



اما از سوی دیگر ترس از استبداد حاکم آنا ن را ناگزیر به خاموشی و سکوت مرگبار نموده و در لاک خودفرو برده بود.

مردمی که رویدادهای عجیبی را می‌دیدند و چیزهای غریبی را می‌شنیدند.

از یک سو رئیس دولت پوشالی را می‌دیدند که مدّعی نمایندگی صاحب شریعت است و جانشینی او را یدک می‌کشد، و از دگرسو دخت محبوب و فرزانهٔ پیامبر، فاطمه علیهاالسلام را می‌دیدند که نالهٔ جانسوزش از ستم حکومت به آسمان برخاسته و سخنان روشنگرش حکایت از ستمدیدگی و پایمال شدن حقوق خاندان وحی و رسالت دارد و بر سردمداران حکومت خشم گرفته است.

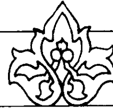
## شکایت به امیرمؤمنان

آری فاطمه علیهاالسلام در این شرایط به خانه بازگشت تا موقعیت و جایگاه همتای شکوهمندش را در برابر روند اوضاع به همگان نشان دهد و شرایط خاصّ اجتماعی و دینی آن حضرت را روشن سازد. به همین جهت رو به امیرمؤمنان فرمود:

**«یا بن ابی طالب!»**

ای فرزند رشید ابی طالب!

گاه برخی از سخنوران یا دیگر پژوهشگرانی که با این سخن بانوی بانوان روبرو می‌گردند چنین می‌پندارند که آن حضرت با این شیوه رویارویی با امیرمؤمنان، بر آن بوده است که همتای گرانقدرش را مورد بی‌احترامی قرار دهد. چرا که. به نظر آنان می‌بایست او را با عناوینی چون: «یا بن العمّ» یا «اباالحسن!» یا «علی!» و نظیر این عناوین مناسب مخاطب می‌ساخت و این شیوه برخورد را، نیز برخاستهٔ از تأثر آن بزرگوار در برابر رخداهای غمبار و حق‌کشیهای آشکار پس از رحلت پیامبر، پنداشته‌اند. امّا نگارنده بر این اندیشه است که هرگز این پندارها واقعیّت ندارد.



راستی مگر در این شیوهٔ آغاز سخن چه کمبود و کاستی است که آن را بی‌حرمتی پنداریم؟ ومگر این نسبت پرافتخار چه عیب و عاری دارد که برای آن توجیه و تأویل بتراشیم؟

مگر علی عليه السلام فرزند قهرمان ابوطالب نبود؟ و مگر ابوطالب بزرگمرد حجاز، رئیس مکّه ،یار و پشتیبان خستگی‌ناپذیر و پراخلاص پیامبر، افتخار تاریخ، سالار قریش و سرور بنی‌هاشم در روزگار خویش نبود؟

چرا، «ابوطالب» همان بزرگمرد شجاعی بود که شرک‌گرایان از او حساب می‌بردند. همان قهرمان بلندآوازه‌ای بود که پیامبر در سایه حمایت او مردم را به توحید و تقوا فرامی خواند.

ابوطالب مردغیرت ،نمونه جوانمردی و شهامت، قهرمان عواطف واحساسات پاک انسانی بود.

با این بیان چه مشکل و مانعی درکار خواهد بود که به فرزند بزرگوار و پرشکوه او خطاب شود که: هان ای فرزند رشید ابوطالب!

آیا معنای حقیقی این سخن چنین نیست که:

هان ای فرزند شکوه و سیادت!

ای فرزند شرف و بزرگواری!

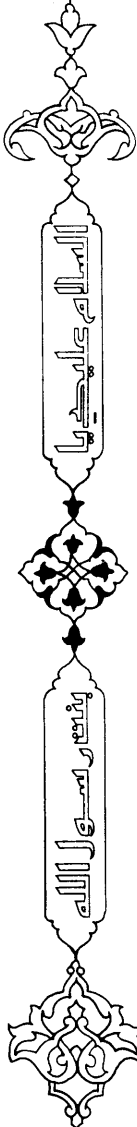
ای فرزند قهرمانی و دلاوری!

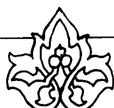
ای فرزند غیرت و خویشتن‌داری!

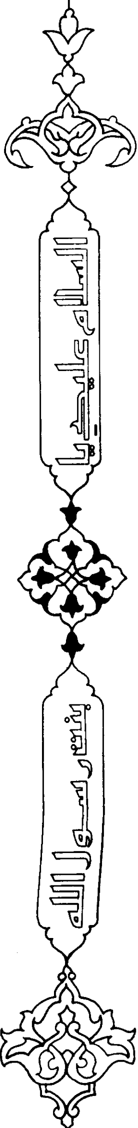
ای فرزند فضیلت و همهٔ ارزشهای انسانی!

آیا چنین نیست؟

واقعیّت این است که چرا... و فاطمه عليها السلام، آن نمونهٔ دانش و درایت با جملهٔ **«یابن ابی‌طالب!»** گویی بر این اندیشه بود که ارادهٔ شکست‌ناپذیر او را برانگیزد و آن کانون جوانمردی و غیرت را به قیام فراخواند.







بر آن بود تا نسب پرشرافت و پررفعت او را یادآور شود و به همگان خاطرنشان سازد که او فرزند چنین پدر گرانمایه‌ای است.

گویی بر آن بود که به امیرمؤمنان بگوید؛ هان ای فرزند شهامت!

پدر شجاع و غیرتمندت، پدرم پیامبر را در سخت‌ترین شرایط رسالتش یاری کرد و همواره بسان مدافعی جان برکف برای دفاع از او در برابر هر شرارت و خطری پایداری می‌ورزید، اینک چه شده است که تو ای فرزند شرافت، از حقوق پایمال شدهٔ من دفاع نمی‌کنی و روی چه مصالحی یاری خویش را از من دریغ می‌داری؟

آنگاه سوابق درخشان قهرمانیها و موقعیّت‌های شکوهبار او را خاطرنشان می‌سازد و دلاوری‌های وصف‌ناپذیر او در صحنه‌های جهاد و مبارزه و در کنار پیامبر و در هم‌شکستن شیران جبههٔ شرک و خرد ساختن قهرمانان کفر بوسیلهٔ او را، یادآور می‌گردد و از پی آن مقایسه‌ای اندیشمندانه میان گذشته و حال او به عمل می‌آورد و می‌فرماید:

**«اشتملت شملة الجنین»**

هان ای قهرمان قهرمانان! چه شده است که بسان جنینی که در پردهٔ جفت محاصره شده و توان کار از او گرفته شده است، پرده‌نشین گشته‌ای؟

**«وقعد ت حجرة الظنین»**

و بسان بی‌گناهی که بر او اتّهام بسته‌اند، (به منظور فرار از مردم و از ترس رویارویی با آنان) خانه‌نشین گردیده‌ای.

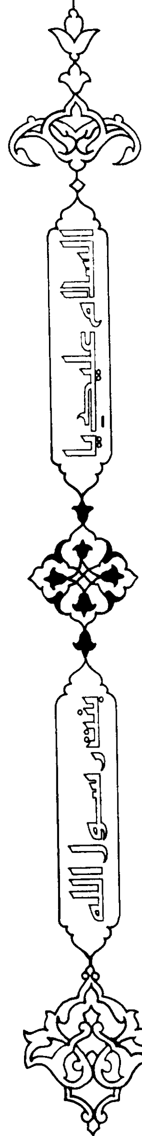
**«نقضت قادمة الاجدل»**

تو ای بزرگمرد! درگذشتهٔ درخشانت شاهپرهای بازهای شکاری و شاهین‌ها را (که در پرندگان به منزلهٔ ستون فقرات آنهاست) در هم می‌شکستی.

**«فخانك ریش الاعزل»**

و اینک چگونه پرهای مرغکان ناتوان نیز به تو خیانت روا داشته است؟

اکنون تو را از نظر سلاح و توان به گونه‌ای تضعیف ساخته‌اند که عناصر فرومایه



و بی‌نام و نشانی که نه در کاروان به حساب می‌آمدند و نه در میان مردم، به حقوق تو دست تجاوز دراز کرده‌اند.

گویی فاطمه عليها السلام خود نیز از سکوت حکیمانه و شکیبایی هدفدار امیرمؤمنان در رابطهٔ با تاخت و تاز دنیاداران و دنیاطلبان و بپانخاستن آن حضرت برای بدست آوردن حقوق خویش تعجّب می‌کند.

و در نسخهٔ دیگری «خاتک» آمده که به مفهوم فرود آمدن و یورش بردن است.

آنگاه بانوی بانوان انگشت روی مسائل اساسی و حقایق اصلی می‌نهد و به روشنگری بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید:

**«هذا ابن ابی قحافة»**

از نظر مفهوم و محتوا درست در نقطهٔ مقابل، «ابن ابی طالب» است. چرا که همه می‌دانستند که «عبداللّٰه بن جذعان» در شهر «طائف» مهمانخانه‌ای داشت و «ابوقحافه» در آنجا میهماندار بود. کارش این بود که ظرفهای غذا را آماده می‌ساخت واز آشپزخانه به سالن غذاخوری می‌آورد و پس از کشیده شدن غذا، به دستور صاحب رستوران مردم را برای خوردن غذا دعوت می‌کرد.

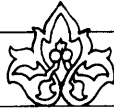
**«يبتزّنى نحلة ابى و بلغة ابنىّ»**

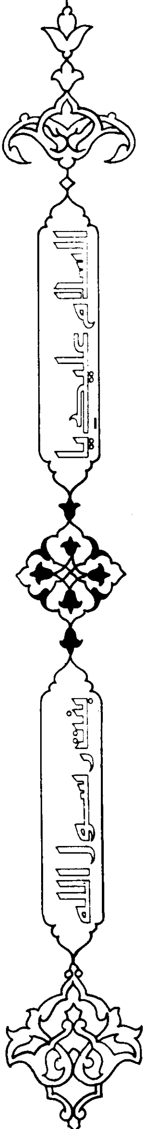
که هدیه و بخشش پدرم پیامبر و مخارج زندگی دو فرزند ارجمندم «حسن و حسین» را با ستم و بیداد به یغما برد.

**«لقد اجهر فى خصامى»**

او با من بطور آشکار به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته و در بحث و گفتگو از مرز دلیل و برهان و تفهیم و تفاهم تجاوز نموده و به مرحلهٔ کینه‌توزی و دشمنی رسیده است. از این رو،نه دلیل و برهان را می‌پذیرد و نه تفاهم و کنار آمدن با او ممکن است، چراکه او قانون جهانشمول ارثبری میان پدر و فرزند را انکار کرده است.

**«و ألفيتة الالّد فى كلامى»**





و من او را در گفتگویی که در مسجد با من داشت، بدترین دشمن خاندان وحی و رسالت یافتم. چرا که او با ساختن و پرداختن روایتی که با قرآن در تضادّ است، بر پدرم پیامبر دروغ بسته است. وافزون بر این گناه بزرگ، در بیدادگری‌اش در حقّ من خودش هم مدّعی است و هم گواه و هم در همان حال خویشتن را داور و قاضی جا می‌زند و روایت ساخته و پرداختهٔ خویش را دلیل وبرهان مصادرهٔ بوستان و تجاوز به حقوق و امنیّت و آزادی من قرار می‌دهد.

**«حتی حبستنی قیلة نصرها»**

کار جوّسازی و زورمداری را به جایی رسانده‌اند که فرزندان «قیله»، یعنی دو گروه بزرگ «اوس» و «خزرج» نیز دست از یاری من کشیده‌اند.

بانوی بانوان در این جمله نشان می‌دهد که «انصار» و یاران «مدنی» پیامبر پس از آن همه یاری‌رسانی و فداکاری در راه وحی و رسالت، اینک در جوّ مسموم و استبداد زده‌ای که پدید آمده‌است ، دست از یاری من شسته‌اند. چرا که؛**«النّاس علی دین ملوکهم»** مردم بر دین و آیین و راه و رسم سردمداران خویش عمل می‌کنند.

**«والمهاجرة وصلها»**

و گروه بزرگ «مهاجر» نیز پیوند خویش را از ما گسسته و از یاری ما دست کشیده‌اند.

لازم به یادآوری است که به کار گرفتن واژهٔ «وصل» در برابر واژهٔ «هجر» زیبایی و ظرافت ویژه‌ای به سخن می‌بخشد.

**«و غضّت الجماعة دونی طرفها»**

و مردم نیز در برابر این ستم و بیداد که در حق ما می‌رود چشم روی هم نهاده و ما را در راه حق و عدالت یاری نکردند.

و راستی که این رویدادی مصیبت‌بار و ستمی بزرگ است!!

منظور فاطمه علیهاالسلام این است که مردم حاضر در مسجد نیز بجای یاری حق و کمک به ستمدیده و هشدار به ظالم، از ما روی برتافته و راه سردمداران و سرکرده‌های

خویش را در پیش گرفتند چنانکه گویی مرا نمی‌شناسند.

**«فلا دافع و لا مانع»**

اینک شرایط ناهنجاری ساخته‌اند که نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند و نه با ما در مبارزه با بیداد و تجاوز همصدا و هم‌آوا می‌گردد تا تجاوزکاران را از تجاوزشان بازدارد.



و در نسخه‌ای «ولاشافع» آمده است.

**«خرجت کاظمة، وعدت راغمة»**

از خانه بسوی مسجد حرکت کردم در حالی که خشم و اندوه خویش را بصورت جرعه‌ها فرو برده بودم و اینک به خانه آمده ام در حالی که پس از آن همه جهاد و تلاش همچنان بیدادگران را میداندار می‌نگرم و توان و امکانات لازم برای بازگرداندن آنان به حق و عدالت را در دسترس نمی‌بینم.

**«أضرعت خدّك یوم أضعت حدّك»**

تو ای بزرگمرد! از همان روزی که سکوت حکیمانه و شکیبایی پرمعنا را در پیش گرفتی، آنان بر تو جرأت یافتند و پندار به ذلّت کشاندنت را در سر پروراندند.

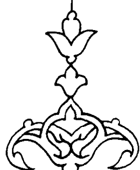
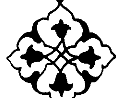
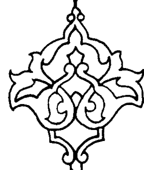
دخت فرزانهٔ پیامبر گویی سکوت شکوهبار امیرمؤمنان در برابر آن رویدادهای ارتجاعی را نوعی ذلّت ارزیابی می‌کند و چنین وانمود می‌نماید که سکوت حکیمانه و خویشتن‌داری شهسوار اسلام و به کار نگرفتن اقتدار و شجاعت از سوی اوست که دشمن زبون را جسارت داده است.

**«افترست الذئاب و افترشت التّراب»**

این فراز تفسیر و تبیین فراز پیش است و بیانگر این سخن که:

هان ای شیرمرد! تو در گذشتهٔ پرافتخارت گرگهای خونخوار را از دم شمشیر ستم‌سوزت می‌گذراندی و می‌دریدی، اینک چگونه بر زمین آرمیده‌ای.

فاطمه علیها السلام شگفتی خویش را از شهامت دیروز شهسوار اسلام و نرمش و سکوت قهرمانانهٔ امروز او اظهار می‌دارد، چرا که شیرمرد یکه‌تازی که تا دیروز قهرمانان

درنده‌خوی شرک و بیداد را در هم می‌نوردید و اشرار آنان را به خاک ذلّت و حقارت می‌نشانید، اینک چگونه کارش به جایی رسیده است که برای نشستن و خوابیدن خویش فرش و بساطی ندارد و بر خاک پاک می‌نشیند.

لازم به یادآوری است که این جمله نشانگر شدّت تنگنا و سختی، بخاطر به یغما رفتن حقوق و امکانات زندگی است.

و در برخی نسخه‌ها؛ «**افترست الذئاب**» و «**افترستك الذباب**» آمده است.

تو گرگهای درنده و خونخوار را در هم می‌نوردیدی امّا چگونه اینک جوّی ساخته‌اند که تو هدف مگسان شده‌ای و آنها بر تو جرأت یافته‌اند؟

**«ما کففت قائلا و لااغنیت باطلاً»**

دو فعل در جملهٔ بالا ممکن است مخاطب یا متکلّم معنی شود. در صورت نخست مفهوم سخن چنین می‌شود:

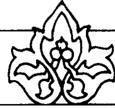
هان ای بزرگمرد! تو سمبل شهامت و خداوندگار اقتدار و شجاعت در شرایطی هستی که؛ «نه گوینده‌ای را از من بازداشتی و نه باطل و بیدادی را.»

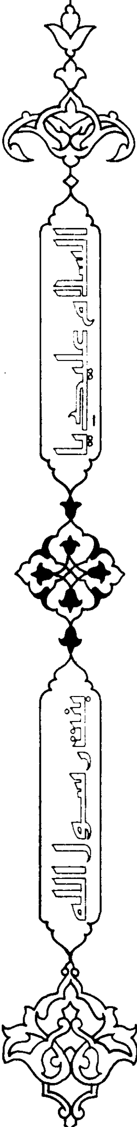
و در صورت دوّم چنین معنا می‌دهد:

(من در جوّ سیاهی که پدید آورده‌اند با آن همه دلیل و برهان و موضع حق و عادلانهٔ خویش) نه توانستم گوینده‌ای را از ناحق‌گویی‌اش بازدارم و نه باطل‌گرایی را از راه باطل و بیدادش.

**«و لا خیار لی»**

و اینک در شرایطی گرفتار آمده‌ام که توان و امکان بازگردانیدن حقوق به یغما رفتهٔ خویش را در دسترس نمی‌بینم و یا اینکه من در پیکار با بیدادگران و مقاومت در برابر آنان بیش از این مسؤولیّت و اختیار ندارم. چراکه یک بانوی مسلمانم و یک زن مسلمان توان وامکانات و حدود اختیاراتش محدود است و بیش از این به انتخاب تو بستگی دارد.





**«لیتنی متّ قبل هینتی و دون ذلّتی»**

ای کاش پیش از این رویدادهای غمبار... و میدانداری غاصبانه و ظالمانه جهان را بدورد گفته بودم.

حقیقت این است که دخت سرفراز پیامبر حق داشت آرزوی مرگ کند تا آن همه بیداد و اهانت را از سوی امّت پدرش پیامبر نبیند. از سوی کسانی که پدرش جامعه آنان را به برکت وحی و رسالت و تلاش سترگ خویش پی ریخت و ساخت، به آنان عزّت و استقلال ارزانی داشت و از لبهٔ پرتگاه‌های سقوط و نابودی نجاتشان بخشید.

آری برترین بانوی گیتی حق داشت پیش از آنکه هدف بیداد و اهانت چنین گروه بیدادگرو حق‌ناشناسی که به کرامت ایمان نداشتند قرار گیرد، و شاهد شکسته شدن حرمت‌ها و جسارت به قداست‌ها و پایمال شدن حقوق و ارزشها گردد، آرزوی مرگ کند و یا مرگ خویش را از پروردگارش بخواهد.

**«عذیری اللّه منك عادیاً و منك محامیاً»**

در مورد این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است که دو دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد:

۱ ـ خدای پرمهر بدان جهت که من درگفتارم با تو تندی نمودم عذرم را بپذیرد و از تو بخواهد که عذرم را بپذیری.

۲ ـ شما عذرم را بپذیر چرا که عذر من در این گفتار این است که تو در یاری من و حمایت از حقوق من، روی مصالح و حکمت‌هایی کوتاه آمدی...

و نیز احتمالات دیگری آمده است که نیازی به ترسیم آنها نیست. چرا که دور از حقیقت به نظر می‌رسند.

**«ویلای فی کلّ شارق»**

واژهٔ «ویلای» به مفهوم، وای بر من می‌باشد. واژه‌ای است که در فرهنگ «عرب» به هنگامهٔ مصیبت و سختی بسیار بر زبان جاری می‌شود و نشانگر شدّت درد و رنج و وخامت حال و روزگوینده است.

دخت یگانهٔ پیامبر از فشار حکومت کودتا و دجّالگری فریبکاران چنان زندگی برایش سخت می‌شود که می‌گوید:

وای بر من در هر بامدادی که خورشید از افق سر برمی‌آورد.

و در برخی نسخه‌ها؛ «**ویلای فی کلّ شارقٍ ویلای فی کلّ غارب**» آمده است، که مفهوم آن چنین است:

وای بر من در هر بامداد و شامگاه و در هر طلوع و غروب خورشید بخاطر این مصیبتی که برخاندان وحی و رسالت فرود آمد.

**«مات العمد و وهن العضد»**

تکیه‌گاه استوار وتزلزل‌ناپذیر ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازوی اقتدار ما سست شد.

آری آن بزرگ‌پیشوایی که درکارها به وجود استوار او تکیه می‌کردیم، از دست رفت و با رحلت جانسوز او بازوی پراقتدار ما و امیرمؤمنان تضعیف شد.

و در نسخهٔ دیگری؛ «ذلّ العضد» آمده است.

**«شکوای الی أبی»**

من شکایت خویش را بسوی پدرم پیامبر خواهم برد. چراکه جز پدرم کسی نیست تا از بیدادی که در حق من رفت، بر او شکایت برم.

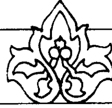
**«وعدوای الی ربّی»**

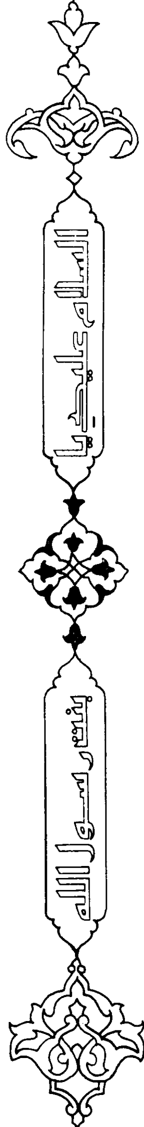
و از خدای عادل داد خویش را می‌خواهم تا او داد مرا از این بیدادگران بستاند.

**«اللّهم انت اشدّ قوّة و حولاً»**

بارخدایا! تو در قدرت و توان بی‌نظیری و از همهٔ قدرتها تواناتری و تمامی قدرتها و تواناییها از تو سرچشمه می‌گیرد. از این رو در مقام دفاع و حمایت از من و دفع شرارت از همگان نیرومندتری.

**«و احدّ بأساً و تنکیلاً»**





وكيفر و عذاب تو از همه سخت‌تر است، پس داد ما را از آن بيدادگران بستان و آنان را به كيفر دردناك گرفتار ساز.

با اين دو فراز جانبخش از نيايش خالصانه به بارگاه خدا، سخن بانوى سرفرازگيتى در مورد رويدادهاى تأسف‌بار پس از رحلت پيامبر و موضع‌گيرى دولت غاصب و واكنش مردم در برابر آن، به پايان رسيد.

## هان اى آزادزن!

اميرمؤمنان نيز با همهٔ وجود به شكايت‌ها وگلايه‌ها، دردها و رنجها و سخنان انديشمندانهٔ او، كه از دلى شعله‌ور و سوزان و قلبى دردمند و اندوه‌زده زبانه مى‌كشيد، گوش جان سپرد. و اينك هنگامهٔ آن فرا مى‌رسد كه به سخنان حكيمانهٔ بانوى بانوان پاسخ گويد و موضع خويش را ـ در برابر رويدادهاى وخامت‌بارى كه دل دخت فرزانهٔ پيامبر را به درد آورده و او را نگران دين و دفتر و قرآن و عترت و آيندهٔ جامعه ساخته است ـ ترسيم كند.

آن حضرت از اينجا آغازكرد:

**«لاويل عليك...»**

هان اى دخت فرزانهٔ پيامبر!

اى آزاد زن!

واى بر تو نيست!

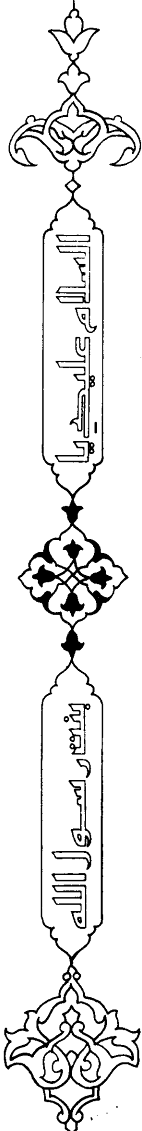
و اين پاسخ جمله‌اى است كه فاطمه عليها السلام فرمود: واى بر من!

اميرمؤمنان مى‌فرمايد:

نه، هرگز واى برتو نيست و هرگز زيبندهٔ تو هم نخواهد شد.

**«الويل لشانئك»**

بلكه «واى»، شايسته و برازندهٔ دشمن كينه‌توز تو است.



زیبندهٔ آنانی است که تو را به خشم آورده و دل پرمهرت را که کانون عشق به خداست شکسته وتو را آزردند و در نتیجه در این جهان و جهان دیگر به زیانی جبران‌ناپذیر گرفتار شدند.

**«نهنهی عن وجدك یابنة الصّفوة»**

خشم و اندوه را از خود دور ساز، ای دخت سرفراز پیامبر برگزیده!

**«و بقیة النبوّة»**

و ای بازماندهٔ گرانمایهٔ پیامبر!

تو پارهٔ وجود پیامبر خدایی، او از امتّ اذیّت‌ها و آزارها تحمّل کرد. همانسان که فرمود: **«ما اوذی نبی بمثل ماأوذیت»** هیچ پیامبری همانند من مورد اذیّت و آزار قرار نگرفت.

تو ای آزادزن! بخشی از این وجود گرانمایه هستی، پس بر مصیبت‌ها و سختی‌ها شکیبا باش!

آنگاه امیرمؤمنان موضع و مسؤولیّت دینی و انسانی خویش را در برابر آن رویدادهای تأسّف‌بار بدینصورت ترسیم فرمود:

**«فما و نیت عن دینی»**

«من در پیمایش راه و رسم آسمانی خویش سست نشده‌ام و از بدوش کشیدن بار سنگین مسؤولیّت خویش ناتوان نیستم.

من کاری نکرده‌ام که در خور چون و چرا باشد. چرا که به شکیبایی و سکوت فرمان یافته‌ام.

پیامبر خدا به من فرمود: اگر یارانی همدل و همراه برای رویارویی با رویدادهای پس از رحلت نیافتی سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی را پیشه ساز. و می‌دانم که غصب «فدک» و «عوالی»، از غصب جانشینی پیامبر و به کف گرفتن ظالمانهٔ قدرت و امکانات جامعه از سوی این گروه، سهمگین تر نیست.



### «و لا اخطأت مقدوری»

«و در آنچه در توان و امکانات من بود کوتاهی نکرده‌ام.»

گویی امیرمؤمنان در این جمله و جملات پیشین،با بهانهٔ مخاطب ساختن دخت فرزانهٔ پیامبر،به عصرها ونسلها روشن می‌سازد که چرا دست به شمشیر شهامت نبرده و عذر او چه بود که دست از یاری «فاطمه» کشیده است.

لازم به یادآوری است که منظور از واژهٔ «مقدور»توانایی شرعی و دینی است و نه عقلی. چرا که این دو با هم متفاوتند.

به عنوان مثال: بیماری که استفاده از آب برای وضو یا غسل برایش ضرر دارد از دیدگاه شرعی برای غسل و وضو ناتوان است، امّا از دیدگاه عقلی برایش ممکن است.

آری امیرمؤمنان بزرگ‌قهرمان بی‌نظیری بود که قدرت قیام در برابر استبداد را از نظر عقلی داشت و می‌توانست شمشیر ستم‌سوز خویش را از نیام برکشد و بر بیدادگران و غاصبان یورش برد و سردمداران فتنه را که شمارشان به ده نفر نمی‌رسید، نابود ساخته و بر «فدک» و دیگر حقوق خاندان وحی و رسالت دست یابد و زمام امور و شئون دین و دنیای مردم را به کف باکفایت خویش بگیرد. آری این برای او میسّر بود. مگر همو نبود که در جنگ «بدر» بیش از سی و پنج تن از شجاعان و بی‌باکان جهان عرب را به خاک هلاکت افکند؟ با اینکه می‌دانیم هیئت حاکمهٔ وقت ازکسانی که در «بدر» برای پیکار با پیامبر آمده بودند شجاع‌تر و کاراتر نبودند.

آری امیرمؤمنان از دیدگاه عقل و خرد قدرت و توان قیام داشت امّا از نظر قدرت شرعی ، جریان به گونهٔ دیگری است.

در این مورد باید گفت: اگر امیرمؤمنان بر ضدّ این گروه دنیادار و جاه‌طلب بپامی‌خاست و برای نابودی آنان دست به شمشیر عدالت می‌برد، آنگاه بود که فتنه‌ها و مصیبت‌ها رخ می‌گشود و آشفتگی‌های داخلی گسترده‌ای پدید می‌آمد. بویژه که آن روز عناصر و جریاناتی نیز بودند که نسبت به خود اسلام و قرآن کینه در دل داشته

و در پی فرصتی مناسب لحظه‌شماری می‌کردند تا این نظام آسمانی و دین جدید راکه هنوز پایه‌های آن بر شالوده‌هایش استقرار و استحکام نیافته بود، مورد یورش قرار دهند و این نهال جوان راکه هنوز فرصت می‌طلبید تا تناور و ریشه‌دار گردد، از بن برکنند.

باید به این واقعیّت اجتماعی و سیاسی سفارش پیامبر گرامی نیز افزوده شود که با درایت و دوراندیشی ویژه‌اش، امیرمؤمنان را به سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی شکوهبار فراخوانده بود و این نیز واقعیّت دیگری بود که از نظر شرعی راه قیام تند و اتّخاذ سیاست جهاد مسلّحانه را بر آن حضرت می‌بست.

با این بیان و با توجّه به آنچه ترسیم شد، راه صحیح و انتخاب واقع‌گرایانه همان بود که امیرمؤمنان برگزید. بهتر همان بود که آن حضرت «فدک» و در آمد آن را فدا سازد و در برابر گروه جاه‌طلب و غاصب، سیاست سکوت پرمعنا را پیشه ساخته و اسلام را از خطر نابودی و فتنه‌های داخلی پاس دارد.

**«فان کنت تریدین البلغة»**

اگر هدف از مطالبهٔ فدک و زمینهای به غارت رفته، تأمین حق معیشت و امور اقتصادی خود و فرزندان ارجمندت می‌باشد.

**«فرزقك مضمون»**

خود نیک می‌دانی که روزی شما تضمین و امور شما تأمین شده است.

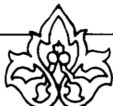
چراکه ضمانت‌کنندهٔ روزی تو و هر موجود جانداری همان آفریدگار توانای هستی است، و او روزی همه را تأمین می‌کند.

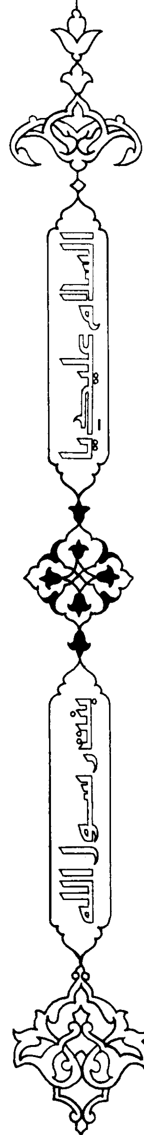
**«و کفیلك مأمون»**

«و تضمین کننده و بستهٔ امور معیشتی و اقتصادی تو سخت در خور اطمینان است.»

و او آفریدگار توانایی است که در وعده‌های خویش هرگز تخلّف نمی‌ورزد.

**«و ما أعدّ لك افضل مما قطع عنك»**





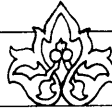
و پاداش شکوهباری که در سرای آخرت برایت فراهم ساخته بهتر و برتر از ارزشهای مادی و حقوقی است که از تو به غارت رفته است.

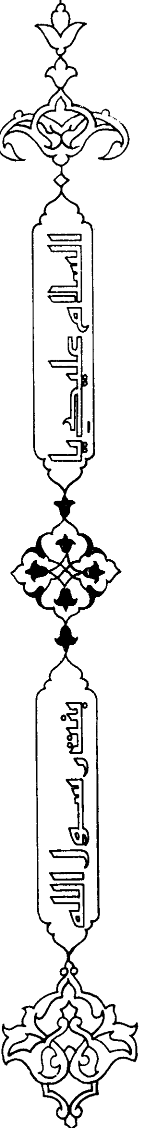
آری پاداش شکوهبار آخرت، عظمت روز رستاخیز، درجات والایی که تو در برابر این مصیبت‌ها و مظلومیّت‌ها ورنجها بدست خواهی آورد، با هر پاداش و بهرهٔ دنیوی قابل مقایسه نخواهد بود. بر این باور برای خشنودی خدا شکیبایی پیشه ساز و همه را به حساب او بگذار.

و بانوی بانوان نیز فرمان امام راستین و اطاعت همتای گرانمایهٔ خویش را جان خرید و فرمود:

**«حسبی اللّه و أمسكت»**

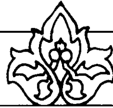
خدا بر دادخواهی من بسنده است و من در همهٔ کارها به او اعتماد می‌کنم و آنگاه مهر سکوت پرمعنا به لب نهاد و چیزی نگفت.

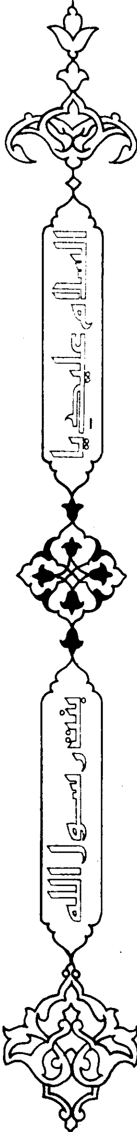




# ﴿ بخش سیزدهم ﴾

## با زنان مهاجر و انصار





## ۱ ـ سخنی ژرف و روشنگرانه

«سوید بن غَفْله» آورده است که:

هنگامی که دخت فرزانهٔ پیامبر بر اثر صدمات وارده بر بستر بیماری افتادو هر روز به شهادت خویش نزدیکتر شد، درست در آخرین روزهای زندگی‌اش بود که انبوهی از زنان مهاجر و انصار به منظور عیادت آن حضرت به خانه‌اش شتافتند و پس از اینکه بر گرد بسترش حلقه زدند، گفتند:

**«کیف اصبحتِ من علّتكِ یابنةَ رسولِ اللّه؟»**

هان ای دخت گرانمایهٔ پیامبر با رنج و بیماری‌ات چه می‌کنی؟

آن حضرت آنگونه که شایسته بود ستایش خدای را بجا آورد و بر پدر گرانقدرش درود نثار کرد و فرمود:

**اصبحتُ ـ و اللّه ـ عائفةً لدنیا کنّ، قالیةً لرجالکنّ، لفظُتهمْ بعد أن عَجمتهم و شنأْتُهم بعدَ أن سَبَرتُهم، فَقُبْحاً لِفُلولِ الحدِّ، و اللّعبِ بعدَ الجدّ، و قرعِ الصّفاةِ، و صدعِ القناةِ، و خَطَلِ الآراءِ، و زللِ الاهواءِ، و بئْسَ ما قدّمت لهم أنفُسهم.**

**أن سخطَ اللّهُ علیهمْ و فِی العذابِ هم خالدونَ، لاجرَمَ لقدْ قلّدْتهم ربقتها، و حمّلتهم أوقتها، و شَنَنْتُ علیهم عارَها، فجدعاً و عقراً للقومِ الظالمین. ویحهم!**

**أنّی زعزعوها عنْ رواسی الرسالة، و قواعدِ النبوةِ و الدّلالةِ، و مهبطِ**

الروحِ الامين، و الطّبين بأمورِ الدنيا و الدّين.

ألا: ذلك هو الخُسرانِ المُبينِ، و ما الّذى نقموا من أبى الحسن؟ نقموا منه ـ واللّهِ ـ نكيرَسيفِهِ، و قِلّةِ مبالاتِهِ بحَتفِهِ، و شدّةِ و طأتِهِ و نَكالِ وقعتِه، و تَنمُّرِهِ فى ذاتِ اللّـهِ عزوجل، و اللّه لو تكافّوا عن زمام نبذة رسول اللّه اليه لاعتلقه. و لسار بهم سيراً سجحاً، لايكلم خشاشه، و لايتعتع راكبه، وأوردهم منهلاً، صافياً رويّاً فضفاضاً تطفحُ ضفّتاه، و لايترنقُ جانباهُ، و لأَصْدرهم بِطاناً، و نصحَ لهم سِرّاً و اعلاناً، و لمْ يكنْ يحلى من الغنى بطائل، و لايحظى من الدّنيا بنائل، غيرَ ريِّ النّاهلِ و شبعةِ الكافِلِ، و لبَانَ لهم الزّاهِدُ من الرّاغبِ، و الصّادقُ من الكاذبِ.

«و لو أنَّ أهل القُرَى آمَنُوا واتَّقوا لَفَتَحْنا عَلَيهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ و الارْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُم بِما كانُوا يَكْسِبُونَ».[۱]

«وَ الَّذينَ ظَلَمُوا مَنْ هٰؤلاءِ سَيُصيبُهُمْ سيِّئاتُ ما كَسَبوا و ما هُمْ بِمُعْجِزينَ».[۲]

ألا هَلُمَّ واسْتَمِع، وَ ما عِشْتَ أراكَ الدَّهْر عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُم:

لَيْتَ شِعْرِى؟ اِلى أىِّ سِنادٍ اِسْتندوا؟ و عَلَى أىِّ عِمادٍ اِعْتَمَدُوا؟ و بِأيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكوا؟ وَ عَلَى أيَّةِ ذُرِّيَةٍ أقْدَمُوا وَاحْتَنَكوا؟!

«لَبِئْسَ المَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ العَشيرُ.»[۳] «وَ بِئْسَ لِلظّٰالِمينَ بَدَلاً.»[۴]

اِسْتَبْدَلُوا ـ وَ اللّه ـ الذُّنابا بِالْقَوادِمِ، وَ الْعَجزَ بِالْكاهِلِ، فَرْغماً لِمَعٰاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنعاً، «ألا أَنَّهُم هُمُ الْمُفسِدُونَ وَلٰكِنْ لايَشْعُرونَ».[۵]

وَيْحَهُمْ!!

«أَفَمَنْ يَهْدِى اِلَى الحَقُّ أحقُّ أنْ يُتَّبَعَ أَمَّـنْ لايَهِـدِّى اِلاّ أنْ يُهْـدَى فَـا لَكُـمْ كَـيْفَ تَحْكُمُونَ».[۶]

---

۱ ـ سوره ۷، آيه ۹۴
۲ ـ سوره ۳۹، آيه ۵۲
۳ ـ سوره ۲۲، آيه ۱۳
۴ ـ سوره ۱۸، آيه ۵۰
۵ ـ سوره ۲، آيه ۱۲
۶ ـ سوره ۱۰، آيه ۳۵

أَمَا لَعَمرى! لَقَد لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنتِجُ، ثُمَّ اِحْتَلَبوا مِلأَ القَعْب دَماً عَبِيْطاً وَ ذُعافاً مُبيداً، «هُنالِكَ يَخْسَرُ المُبْطِلون، وَ يَعْرِفُ التّالُون غِبَّ ما أَسَّس الاوَّلون.

ثُمَّ طيبُوا عَن دُنياكُم أَنفُساً، وَ اطْمَأنّوا لِلفِتنةِ جاشاً، وَ أَبشِروا بِسَيْفٍ صارِمٍ، وَ سَطوةِ مُعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ هَرجٍ شامِلٍ، وَ إستبدادٍ مِنَ الظّالِمِينَ. يَدَعُ فَيْئَكم زَهيداً، وَ جَمعَكُم حَصيداً، فَياً حَسرةً لَكُم، وَ أَنّىٰ بِكُم؟ وَ قَد عَمِيَت عَليكُم؟ «أَنُلزِمكُمُوها وَ أَنتُم لها كارِهون». (۱)

قال سُوَيدُ بنُ غَفْلَةَ: فَأَعادَتْ النِّساءُ قولها عَلَى رِجالِهِنَّ فَجاءَ اِلَيْها قَومٌ مِنْ وُجُوهِ المُهاجِرينَ وَ الانصارِ مُعتَذِرينَ، وَ قالوا:

يا سَيِدةَ النِّساءِ! لَو كانَ أبوالحَسَنِ ذَكَر لنا هذا الامرَ مِن قَبلِ أن نُبرِم العَهدَ، وَ نُحْكِمَ العَقدَ لَما عَدَلنا عنه اِلى غَيره.

فَقالَت: اِليكُم عَنى فَلاعُذرَ بَعدَ تَعذيرِكُم، وَ لاأمرَ بَعدُ تَقْصيرِكُم.

به خداى سوگند! در حالى شامگاه را به بامداد آوردم كه از دنياى ظالمانهٔ شما بيزارم، به مردنمايان شما بخاطر عملكردشان خشمگين، و از آنها متنفّرم.

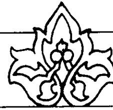
آنان را در فراز و نشيب‌ها آزمودم و به دور افكندم و امتحان نمودم و از آنان خشمگين شدم.

راستى چه زشت است كندى شمشيرها در برابر ستم و بيداد، و چه بد است به شوخى گرفتن سرنوشت دين و جامعه پس از تلاش و جديّت در راه آنها، و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و كار بى‌حاصل نمودن، و آنگاه شكاف برداشتن نيزه‌ها و تسليم شدن در برابر بيداد، و چه دردناک است تباهى عقيده، و انحراف انديشه و تزلزل اراده‌ها.

و چه بد چيزى براى خود از پيش فرستادند كه خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب

---

۱ ـ سوره ۱۱، آيه ۲۸



او ماندگار خواهند بود.

آری من شرایط را چنین نامطلوب و ظالمانه نگریستم و مسؤولیّت آن را به گردن خودشان افکندم، و بارگران گناه آن را بر دوش آنان نهادم، و ره‌آورد شوم و عار و ننگ آن را بر عهدهٔ خودشان قرار دادم. پس بینی آنان بریده و زخم‌خورده باد و هماره از رحمت خدا دور باشند.

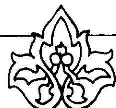
وای بر آنان! آخر چگونه جانشینی پیامبر را ازکوه‌های استوار رسالت و از بنیان‌های تزلزل‌ناپذیر نبوّت و فرودگاه وحی و جبرئیل و آگاهان در شئون دین و دنیای جامعه، دور ساختند؟! بهوش باشید که این زیانی آشکار و جبران‌ناپذیر است.

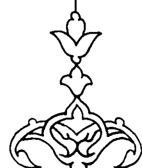
راستی آنان چه ایراد و انتقادی بر امیرمؤمنان داشتند؟

به خدای سوگند! آنان بر شمشیر عدالت او عیب می‌گرفتند، و به شهامت وصف‌ناپذیر و جسارت وی در برابر مرگ در سخت‌ترین میدان‌های پیکار.

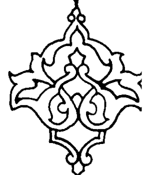
و به قدرت بی‌همانند او در میدان کارزار، و به خشم مقدّس او در راه خدا و ضربات قهرمانانه‌اش بر دشمن، که گمراهان را می‌گرفت و از پای درمی‌آورد و آنان را درس عبرت‌برای دیگران می‌ساخت.

به خدای سوگند! اگر مردان شما شهامت یاری به حق را از خود نشان می‌دادند و نمی‌گذاشتند خلافت و زمامداری از مسیر خود انحراف جوید و از دست امیرمؤمنان که پیامبر زمام آن را به او سپرده بود بیرون رود، و تنظیم امور و تدبیر شئون را در دست باکفایت او می‌سپردند، آنگاه می‌دیدید که هرگاه مردم از راه حق انحراف می‌جستند، آنان را در پرتو نور به راه می‌آورد و با مهر به سرمنزل مقصود سیر می‌داد، سیری که نه آزاردهنده بود و نه مرکب و راکب را آزرده و فرسوده می‌ساخت. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه‌ای زلال وگوارا رهبری می‌کرد و درکنار چشمه‌ای فرود می‌آورد که آب صاف وگوارا از آن می‌جوشید، چشمه‌ای لبریز از آب زلال و صاف که هرگز ناصافی نمی‌پذیرفت...









و آنگاه آنان را از این آبشخور پاک و گوارا سیراب و بانشاط بازمی‌گردانید و آنجا بود که مردم او را در نهان و آشکار خیرخواه خود می‌نگریستند.

اگر او زمام امور جامعه را به کف می‌گرفت، هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت و از آن جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، چیزی برنمی‌داشت و برای خود جز اندکی به اندازهٔ نیاز و رفع گرسنگی و تشنگی و انجام خدمت، بهره‌ای قرار نمی‌داد.

و آنگاه بود که دنیاپرست از پارسا، و راست‌کردار و راستگو از دروغ‌پرداز برای همیشه بازشناخته می‌شد. راستی قرآن چه زیبا هشدار می‌دهد که:

«و اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروا پیشه ساخته بودند، بی‌تردید برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم. ولی آنان آیات ما را دروغ انگاشتند، پس ما نیز به کیفر دستاوردشان گریبان آنان را گرفتیم.»[1]

و زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد که:

«و کسانی که ستم کردند بزودی ره‌آورد بد آنچه مرتکب شده‌اند، بدانان خواهد رسید و آنها هرگز درمانده‌کنندهٔ ما نیستند.»[2]

اینک بیایید و (بافته‌های دروغین تشنگان قدرت را) بشنوید و راستی که هر چه زندگی کنید روزگار به شما شگفتیها نشان خواهد داد.

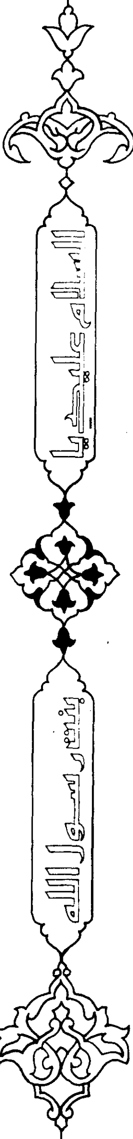
اگر می‌خواهی تعجّب کنی از سخنان جاه‌طلبان تعجّب کن و بافته‌های آنان را بشنو!...

ای کاش می‌دانستم که آنان در این انحراف بزرگ‌شان به کدامین سند استناد جستند؟ و به کدامین پشتوانه اعتماد نمودند؟ و به کدامین ریسمان استوار چنگ زدند؟ و بر کدامین نسل پاک و ذریّهٔ پاکیزه جرئت و استیلا جستند؟

---

۱ - سوره ۷، آیه ۹۶

۲ - سوره ۳۹، آیه ۵۱



راستی چه بد سرپرست و یاوری برای خود برگزیدند و چه بد جایگزینی انتخاب کردند؟

اینان پیشتازان را رها کردند و به سراغ دنباله‌ها رفتند، و بجای شاهپرها برای پرواز، روی پرهای کوچک نشستند و شانه را با دُم عوض کردند.

بینی گروهی که راه ستم را برمی‌گزینند و در همان حال می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند، به خاک مذلّت مالیده باد.

بهوش باشید که آنان تبهکارند امّا خود درنمی‌یابند.

«وای بر آنان! آیا کسی که بسوی حق راه می‌نماید، زیبنده پیروی است یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه خود هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟»(۱)

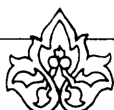
بدانید! به جان خودم سوگند! که ناقهٔ خلافت باردار شده و نطفهٔ شوم این تباهی و تبهکاری بسته شده است. از این رو در انتظار باشید تا این نوزاد شوم را بدنیا آورد و میکروب تباهی خویش را درکران تا کران پیکر جامعه بپراکند. آنگاه است که از پستان خلافت به جای شیر، کاسه‌های لبریز از خون و سمّ کشنده بدوشید. و آنجاست که باطل‌گرایان گرفتار زیانی جبران‌ناپذیر خواهند شد. و دنباله‌روان بی‌مطالعه، فرجام کاری راکه سردمدارشان پایه‌گذار آن بودند، درخواهند یافت و آثار شوم آن به نسلهای آینده نیز خواهد رسید.

اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید امّا برای آزمون و فتنهٔ دهشتناکی که در پیش دارید آماده شوید.

شما را به شمشیرهای برنده و آخته، به سلطهٔ تجاوزکارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرجی فراگیر و استبدادی دیرپا از ظالمان بشارت باد!

---

۱ ـ سوره ۱۰، آیه ۳۵



به استبدادی که بنام دین و خدا، ثروتهای شما را به باد می‌دهد و مردم را با شمشیر خودکامگی درو می‌نماید!

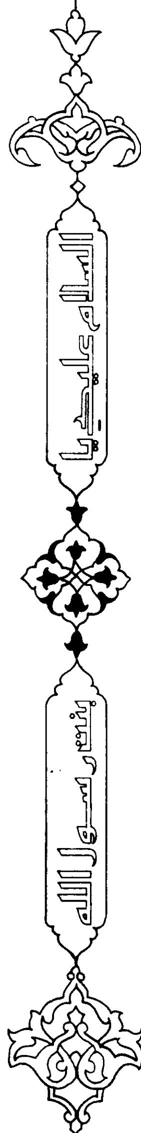
دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید! و چگونه امید نجات دارید در حالی که حقایق بر شما نهان مانده و از پشت پرده بی‌خبرید؟ آیا ممکن است من شما را در حالی که خود خوش ندارید و نمی‌خواهید به سرچشمهٔ زلال و جانبخش عدالت و آزادی رهنمون گردم و به پذیرش حق مجبور سازم؟

«سوید» که بیانات روشنگرانهٔ فاطمه را آورده است، می‌افزاید:

زنان مهاجر و انصار پس از شنیدن سخنان فاطمه،پس از بازگشت به خانه، چکیده وپیام آن را به مردان خویش بازگفتند و آنگاه بود که گروهی از سران مهاجر و انصار به خانهٔ امیرمؤمنان شتافتند و عذرخواهانه گفتند:

هان ای سالار بانوان! اگر امیرمؤمنان این حقیقت را پیش از آنکه ما با ابوبکر بیعت کنیم برای ما بیان می‌کرد هرگز جز ان حضرت را برنمی‌گزیدیم. امّا اینک دیگر کار از کار گذشته است و ما دست بیعت به ابوبکر داده‌ایم.

دخت یگانهٔ پیامبر فرمود: بروید و از برابر دیدگانم دور شوید. شگفتا پس از اینکه گناه بزرگی را دست یازیدید، اینک با دروغ و بهانه جویی، عذرخواهی می‌کنید، بروید که عذری از شمایان پذیرفته نیست.



## ۲ ـ عیادت زنان از دخت فرزانهٔ پیامبر

واقعیّت این است که دلیل واقعی و انگیزهٔ اصلی شتافتن زنان مهاجر و انصار بـه عیادت بانوی بانوان، فاطمه عليها السلام بطور دقیق برای ما روشن نیست. آیا آنان به اشاره و خواست مردانشان به دیدار آن حضرت شتافتند؟ و اگر چنین بود چه کسی مردان را بر این اندیشه فراخواند که زنان خویش را به خانهٔ دخت گرانمایهٔ پیامبر گسیل دارند؟

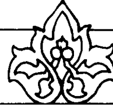
یا اینکه خود زنان پس از فرونشستن گرد و غبار دجّالگری‌های حکومت غاصب،

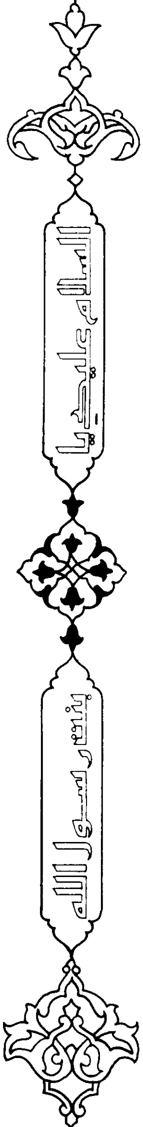
از واقعیت جریان آگاهی یافتند و به کوتاهی و گناه خویش در برابر دخت سرفراز پیامبر و تنها نهادن او در مبارزه‌اش با استبداد و ارتجاع پی بردند و این رشد و آگاهی در میان زنان مهاجر و انصار فراگیر شد و کار به اینجا رسید که هر چه زودتر به عنوان عیادت به حضور بانوی بانوان بشتابند تا هم وجدانهای خویش را که آنان را زیر شلاّق نکوهش گرفته بود، راضی سازند و هم بدین وسیله رنج و آزردگی شدید روحی فاطمه علیها السلام را که از رهگذر رویدادهای ظالمانهٔ پس از رحلت پیامبر و پایمال شدن حق و عدالت بر آن وجود گرانمایه وارد آمده است، سر و صورت بخشند؟

و یا اینکه علل و انگیزه‌های سیاسی و نقشه‌های پشت پرده، آنان را به این دیدار ناگزیر می‌ساخت تا به هر صورت ممکن شرایط و جوّی را که بر اثر روشنگریها و مبارزات قهرمانانهٔ آن حضرت به زیان استبداد پدید آمده بود بگونه‌ای تلطیف بخشیده و روابط گسسته میان دخت فرزانهٔ پیامبر را با حکومت غاصب و ظالم که مدّعی جانشینی پیامبر است، به نوعی سر و سامان دهند.

بویژه که شیوهٔ مبارزهٔ منفی و قطع رابطهٔ فاطمه علیها السلام پس از آن مبارزات صریح و روشنگرانه، و در پیش گرفتن سیاست عدم حضور در اجتماعات آنان نه تنها برای حکومت زیانبار بود که به عامل مؤثری برای بیداری و هشیاری مردم تبدیل شده بود. بویژه که امیرمؤمنان در مراحل پیشین مبارزه، آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها را برای اتمام حجّت به در خانه‌های مهاجر و انصار برد و آن حضرت برای احقاق حقوق خود و جامعهٔ نوبنیاد اسلامی از آنان یاری خواست و آنها را به مقاومت منطقی و عادلانه در برابر استبداد و ارتجاع فراخواند امّا نه تنها از آنان تعاون به خیر و عدالت مشاهده نکرد بلکه ناظر بی‌تفاوتی و عدم احساس مسؤولیّت آنان در برابر دعوت حق‌طلبانهٔ خویش گردید.

در بخشهای گذشته، نتیجهٔ گفتگوی آن حضرت با «معاذ بن جبل»، و نیز موضع‌گیری شجاعانهٔ فرزندش ـ در برابر پاسخ منفی پدرش به دعوت حق‌طلبانهٔ دخت فرزانهٔ پیامبرا ـ نگریستی.





به هر حال نه انگيزهٔ حقيقى شتافتن زنان مهاجر و انصار بـه خـانهٔ فـاطمه عليها السلام و عيادت آن حضرت در بستر شهادت بطور دقيق براى ما روشن است و نه شمار آنان. امّا از سخنان آتشين بانوى بانوان چنين دريافت مى‌گردد كه شمار آنان قابل توجّه بود.

به همين جهت دخت سرفراز پيامبر فرصت را غنيمت شمرد و از حضور انبوه زنان مهاجر و انصار با درايت وصف‌ناپذيرى بهره جست تا بدينوسيله انگشت روى مسائل اساسى و نكات محورى بنهد و ضمن بيان گفتنى‌ها، عملكرد زشت و ناهنجارى را كه برخى از مسلمانان در برابر خاندان پاک و پاكيزهٔ وحى و رسالت، بدان دست يازيدند همه را براى آگاهى عصرها و نسلها در تاريخ به ثبت برساند.

چرا كه انبوه زنان عيادت‌كننده بيش از نيمى از زنان جامعهٔ آن روز اسلامى بودند و روشن است كه هر كدام با مردى از مسلمانان خواه به عنوان همسر يا پدر يا برادر يا فرزند پيوند داشت و طبيعى است كه شنيده‌ها و يافته‌هاى خـويش، بـويژه از دخت گرانمايهٔ پيامبر را براى آنان بازمى‌گفت. از اين رو براى آن حضرت ممكن بود كـه بـه تلاش و جهاد عقيدتى و فكرى ديگرى ـ بويژه در بُعد نشر و پخش مواضع حق‌طلبانه و عادلانهٔ خويش در جامعه دست زند و با دعوت همگان بسوى حق و عدالت و هشدا راز خطر سهمگين استبداد و ارتجاع، موج جديدى پديد آورد.

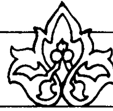
با اين بيان چرا سالار بانوان در اين گردهمايى زنان مهاجر و انصار سكوت پـيشه كند؟ و براى چه شكايت و انتقاد خويش از آن گروه افراطى و تجاوزكار را بازنگويد؟

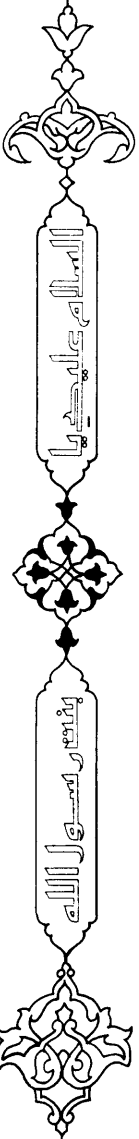
آرى زنان مهاجر و انصار كه گرداگرد بستر او حلقه زده بودند حال او را پرسيدند و گفتند:

**«كيف اصبحت من علّتك يا ابنة رسول اللّه»**

هان اى دخت گرانمايهٔ پيامبر با رنج و بيمارى خويش چه مى‌كنى؟

رسم روزگار چنين است كه عيادت‌كننده هنگامى كه در كنار بيمار قـرار گـرفت از صحّت و سلامت و حال و روز او مى‌پرسد و بيمار نيز حال وروز خـويش را از نـظر





صحّت و بیماری، آنگونه که احساس می‌کند بازمی‌گوید. زنان مدینه از بیماری «فاطمه» پرسیدند امّا آن بانوی اندیشمند از تخفیف رنج و بیماری و یا سلامت و صحّت جسمی خویش پاسخ نگفت، بلکه در پاسخ آنان به بیان دردها و رنجهای درونی و مصائب خویش پرداخت، چرا که بحث از اینها را که برخاسته از تحوّل نامطلوب اجتماعی و رخدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر بود، لازم‌تر از سخن‌گفتن در مورد وضعیّت جسمی خویش ارزیابی می‌نمود. بویژه که همین رویدادهای تأسّف‌بار بود که آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و سلامت و شادابی جوانی وبهاران زندگی را از آن وجود گرانمایه سلب کرده بود.

بر این باور سخن از علّت و عامل، به از پرداختن به معلول خواهد بود.

به همین جهت دخت فرزانهٔ پیامبر آنگونه که شایستهٔ حال و مقام بود به پاسخ پرسش زنان پرداخت وبا اینکه بر اثر صدمات وارده در بستر بیماری بود، سخنرانی پرمحتوا و شگرفی با رعایت عالی‌ترین اصول فصاحت و بلاغت و ظریف‌ترین ادب و هنر و ریزه‌کاری‌های دقیق علمی و دینی و روانی - در بالاترین سطح ممکن - ایراد فرمود. بگونه‌ای که شما خوانندهٔ پژوهشگر با تعمّق در آن دچار شگفتی خواهی شد.

اینک این شما و این هم شرحی کوتاه بر بیانات برترین بانوی جهان هستی.

## ۳ـ طرح مسایل اساسی و بیان حقایق

آری دخت یگانهٔ پیامبر د رآغاز سخن به نفرت و بیزاری خویش از زندگی و از زیستن در جامعه‌ای اشاره می‌کند که گویی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی ایمان ندارد و برای صیانت از آنها بهایی نمی‌دهد.

**«اصبحت ـ واللّه ـ عائفة لدنیاکنّ، قالية لرجالكنّ»**

واقعیّت این است که نه تنها دور از انتظار نبود که بسیار بجا هم بود که آن فرزانهٔ عصرها و نسلها مراتب خشم و بیزاری خویش را از مردنمایان «مدینه» آشکار سازد.

از همانان که موضع‌گیریهایشان در برابر مبارزات حق‌طلبانه وخداپسندانهٔ فاطمه علیها السلام ناشایسته و ضدانسانی بود.

در بحثهای گذشته ترسیم شدکه آنان بجای همدردی و همدلی باخاندان وحی و رسالت، ناراحتی خویش از سوگواری فاطمه علیها السلام بر پدر گرانقدرش را، به گوش آن حضرت رساندند. و هنگامی هم که آن بانوی ستم‌ستیز و عدالت خواه در مبارزهٔ‌خویش با ستم و ارتجاع از آنان یاری خواست به ندای دادخواهی و یاری‌طلبی‌اش پاسخ مثبت نداده و در برابر استبداد به سود اهداف مقدّس او قامت برنیفراشتند.

**«لفظتهم بعد أن عجمتهم»**

آنان را (بسان لقمه‌ای غذا یا دانه‌ای میوه که پس از جویدن و دریافت طعم و مزّهٔ نفرت‌انگیز آن به دور می‌افکنند)، پس از ارزیابی و شناخت بی تعهّدی‌شان و عدم پایبندی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی، به دور افکندم.

**«وشنأتهم بعد ان سبرتهم»**

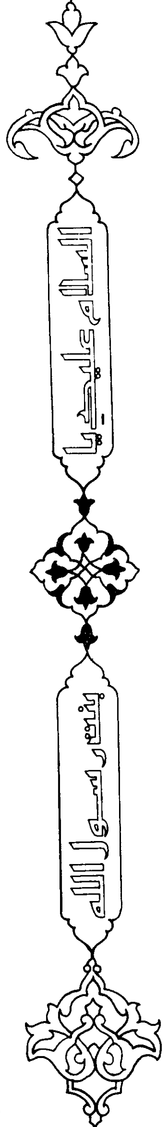
و پس از آزمایش ایمان و کارایی آنان نسبت به رفتارشان، خشمناک شدم و بخاطر کردار نامردمی و غیرمسؤولانهٔ آنان، از آنها دلسرد و آزرده‌خاطر گشتم.

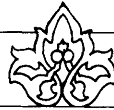
**«فقبحاً لطول الحدّ»**

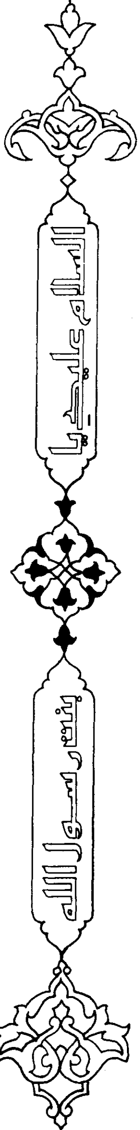
فاطمه علیها السلام آنان را به شمشیری کُند که دیگر برشی ندارد، تشبیه می‌کند و بدینسان موضع ناهنجار آنان را ترسیم می‌کند که او را در برابر ستم و ارتجاع تنها گذاشتند و دست از یاری او شستند و گویی سکوت خفّت‌بار آنان در برابر ستم و بیدادی ـ که پس از رحلت پیامبر بر دخت فرزانهٔ او رفت و این نامردان دنیاطلب دم بر نیاوردند و حرکتی نکردند ـ را زیر باران نکوهش می‌گیرد.

**و اللعب بعد الجدّ»**

نکتهٔ موردنظر فقدان احساس مسؤولّت آنان در برابر حق و عدالت پس از یک







مرحله از تلاش و فداکاری در راه آن است، چراکه اینان مردمی بودندکه در یاری اسلام و پیامبرش سخت کوشیدند و فداکاری‌ها کردند. امّا دریغ و درد که پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید به درّه ژرف بی‌تعهّدی درغلطیده و به بازیهای سیاسی گرفتار آمدند.

**«و قرع الصّفاة»**

و بدینسان به ذلّت و فرمانبرداری بی قید و شرط در برابر کسانی که بر آنان حکم رانند، تن سپردند.

**«و صدع القناة»**

و در نسخهٔ دیگری «خور القناة» آمده است.

و این اشاره به نیزه‌ای دارد که بر اثر شکاف خوردگی و فرسودگی، دیگر نباید از آن انتظار صدمهٔ کاری وارد آوردن به دشمن خیره‌سر را داشت. چرا که نیزه آنگاه کارا خواهد بود که سالم و برنده باشد و بتوان بوسیلهٔ آن دشمنی تجاوزکار را از پا درآورد.

در غیر این صورت نباید از آن انتظار کارایی داشت.

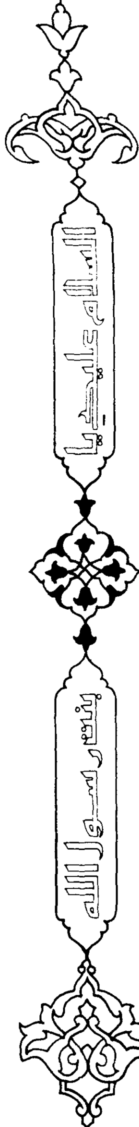
**«و خطل الاراء»**

و در نسخهٔ دیگری «افون الرأی» آمده است.

و این، اشاره به انحراف و تباه‌آفرینی دیدگاههای آنان دارد. آنان پس از رحلت پیامبر نسبت به خاندان گرانمایهٔ او راه بی‌تفاوتی را در پیش گرفتند و آنان را در برابر امواج فتنه‌ها و کینه‌توزیها و بیدادگریهای دشمنان تنها گذاشتند در حالی که انتظار بجا و بایسته این بود که آنان را در مبارزهٔ با ستم و استبداد با همهٔ توان یاری کنند و با آنان همدل و همراه باشند، نه اینکه بازیهای سیاسی غاصبان و کودتاگران را به آسانی بپذیرند و به استبدادی تن سپارند که با خاندان پیامبر سر کینه‌توزی و دشمنی داشت.

**«و زلل الاهواء»**

راستی که این هواها و هواپرستی‌ها و تمایلات منحرفانه‌ای که با سرنوشت جامعهٔ



اسلامی در طول عصرها و نسلها بازی کرد، چقدر زشت و ظالمانه بود!! و این لغزشهایی که از این خودکامگی‌ها و خودپرستی‌ها و این هواهای گمراهگر و گمراه کننده پدید آمد تا کجا ویرانگر و انحطاط‌آفرین بود و چه بهایی از جامعهٔ اسلامی و خانوادهٔ بشری گرفت.

**«و بئس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط اللّه علیهم و فی العذاب هم خالدون.»**

و (راستی) چه زشت است آنچه برای خویشتن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا برآنان خشم گرفت و پیوسته در عذاب خواهند بود.

این جملات بخشی از هشتادمین آیه از سورهٔ مبارکهٔ مائده است که دو آیهٔ پیش از آن می‌فرماید:

**«لعن الّذین کفروا من بنی‌اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون، کانوا لایتناهون عن منکر فعلوهُ لبئسَ ما کانوا یفعلون، تری کثیراً منهم یتولّون الّذین کفروا لبئسَ ما قدّمتْ لهم انفسهُمْ أن سخط اللّه علیهم و فی العذاب هم خالدون.»**(۱)

«از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرارگرفتند. این کیفر شدید بخاطر آن بود که عصیان ورزیده و از فرمان خدا تجاوز می‌نمودند و از کار زشتی که بدان دست می‌یازیدند یکدیگر را بازنمی‌داشتند. راستی که چه بد بود آنچه انجام می‌دادند. بسیاری از آنان را می‌نگری که با کسانی که کفر ورزیده‌اند دوستی برقرار می‌سازند. راستی چه زشت است آنچه برای خویتشن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفته و پیوسته در عذاب خواهند ماند.»

دخت گرانمایهٔ پیامبر به دلیل مناسبت دو جریان یهود و گروه تجاوزکاری که حرمت و حقوق خاندان وحی و رسالت را مورد یورش قرار دادند و کسانی که تجاوزکاران را

---

۱ ـ سوره ۵، آیات ۷۸ ـ ۸۰

هشدار نداده و نهی از منکر نکردند، این آیات شریفه را در لابلای بیانات خویش می‌گنجاند و بدینسان تناسب و نزدیکی میان آنان و اینان را به روشنی ترسیم می‌نماید که چگونه در شرایط حسّاس پس از رحلت پیامبر، دست از یاری حق و عدالت برداشتند. و با این بی تعهّدی خویش فاجعه آفریدند.

**«لاجرم لقد قلّدتهم ربقتها»**

«و چون چنین دیدم بناگزیر مسؤولیّت آن را به گردنشان افکندم.»

فاطمه علیها السلام مسؤولیّت دربرابرعصرها و نسلهای آینده را برگردن کسانی افکندکه در مسجد حضور داشتند. چرا که آن بانوی شجاع و ستم‌ستیز برای مبارزهٔ با انحراف و ارتجاع در مسجد و بزرگترین مرکز اسلام حضور یافت وگفتنی‌ها راگفت و حجّت را بر همگان تمام کرد وازگروه پرنفوذ مهاجر و انصار، برای مهار تجاوزکاران کمک خواست و بدینسان مسؤولیّت شرعی یاری‌رسانی به حق و عدالت به گردن آنان افکنده شد. و پس از آن هنگامی که آنان دخت فرزانهٔ پیامبر را یاری نکردند و ندای حق‌طلبانه‌اش را بی‌پاسخ نهادند ،آنان مسؤولند و باید بارگران این عدم احساس مسولیّت و یاری نکردن به حقّ و عدالت را در پیشگاه خدا و تاریخ چندین و چند برابر به دوش کشند.

**«و حمّلتهم أوقتها»**

و بارگران گناه و شومیِ آن را بر دوش آنان نهادم.

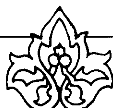
**«و شننت علیهم عارها»**

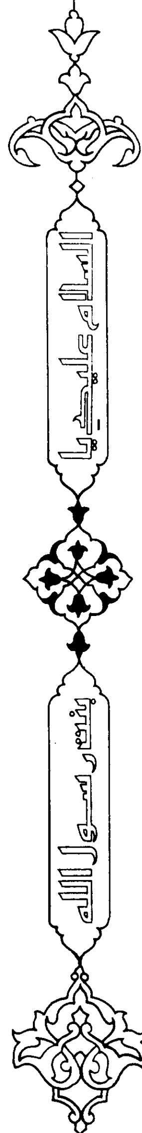
و ننگ و عار همارهٔ آن را بر سر و روی آنان ریختم.

و در نسخهٔ دیگری «سننت» آمده است.

هنگامی که گفته شود «شننت الماء علی التراب» بدین معناست که: آب را بصورت پراکنده بر روی زمین ویابر خاک پاشیدم. و اگر نسخهٔ دوّم را فرض کنیم معنای جمله این می‌شود که آب را بصورت پیوسته و بدون پراکندگی به زمین ریختم.

**«فجدعاً و عقراً و سحقاً للقوم الظّالمین»**





بريده باد دست وگوش و لبهای گروه ستمکار.

و در یک نسخه «فجدعاً و رغماً» و در نسخهٔ دیگری «فجدعاً و عقراً و بعداً» آمده است.

این واژه‌ها هر کدام نوعی نفرین بر دار و دسته‌ای است که ستم و حق‌کشی را در مورد خاندان پیامبر بنیاد نهادند و بر آنان ستم کردند.

و واژهٔ «ظلم» به مفهوم قرار دادن چیزی در جایی جز جایگاه شایسته و بایستهٔ آن است، و این ستم و بیداد درجات و مراحلی دارد. گاه ظلم و ستم در حق مورچه است و پایمال ساختن حق آن حشره ، وگاه ستم و بیداد در حقّ امّت اسلام و ظلم بر عصرها و نسلها ، وگاه بیداد در حقّ دوستان و بندگان برگزیدهٔ خداست. بندگانی که به چنان مقام شایسته و بایسته‌ای اوج گرفته‌اند که خشنودی خدا درگرو خشنودی آنان و خشم او در گرو خشم آنان است.

واقعیّت این است که ستمکاران در خور چنین نفرینهایی هستند و معنای این نفرین‌ها این است که خداوند دست‌ها وگوشها ولبهای آنان را قطع و پیکرشان را قطعه قطعه سازد.

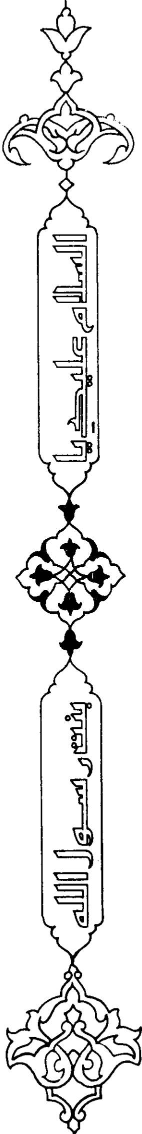
**«ويحهم!»**

واژهٔ «ویح» برای نشان دادن تعجّت بکار می‌رود و در اینجا با اضافه به «هم» بدین معناست که؛ «ای وای بر آنان!»

**«انّى زحزحوها عن رواسى الرّسالة؟»**

در نسخهٔ دیگری «زعزعوها» آمده است.

دخت یگانهٔ پیامبر ازگزینش زشت و ناهنجار آنان شگفت‌زده می‌شود. از این موضوع که چگونه آنان خلافت پیامبر را از جایگاه استوار و شالوده تزلزل‌ناپذیر آن که بسان کوه‌ها برای کنترل حرکت منظّم زمین هستند و زمین را با نقش نگاهدارنده ونظام‌بخش خویش، از حرکت تند و اضطراب و تزلزل باز می‌دارند، آنان این خلافت با




این نقش و برکت را به جای دیگری که فاقد این نقش سازنده و نظام‌بخش است بردند.

**«و قواعد النبوّة»**

واژهٔ «قواعد» جمع «قاعده» در اینجا به مفهوم پایه وشالوده برای ساختمان است. همانگونه که اگر یک ساختمان عظیم بر شالوده‌ای استوار بنیاد نگردد سرانجام فرو می‌ریزد، خلافت عادلانه و انسانی پیامبر نیز همینگونه است. آن هم اگر با بازیگری و فریب در غیر جایگاه استوار وشایستهٔ خویش انتقال یابد، از نظر محتوا فرو ریخته و نظام آن از هم فرومی پاشد و پایه‌هایش متزلزل می‌گردد.

**«و مهبط الرّوح الامین»**

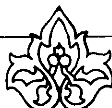
فرشتهٔ امین وحی در خانهٔ مبارک پیامبر و خاندان و دخت فرزانهٔ او فرود می‌آمد و خانهٔ فاطمه علیها السلام فرودگاه فرشتهٔ وحی بود.

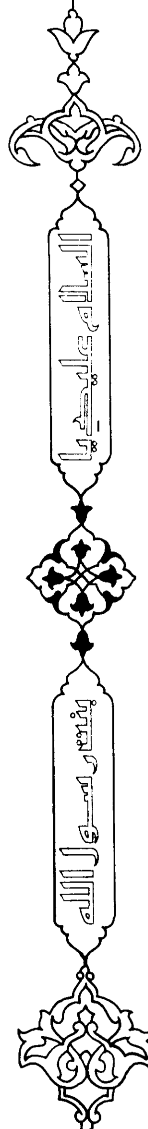
**«و الطبین بأمور الدّنیا والدّین»**

آنان جانشینی پیامبر را از خاندان او و بطور مشخّص از امیرمؤمنان به جای دیگر بردند و کسانی را کنار زدند که هم حاذق‌ترین و کاراترین انسانها در امور دنیا و اداره شایسته و بایستهٔ جامعه بودند و هم باکفایت ترین و بادرایت‌ترین انسانها در شئون دین و مقرّرات الهی و...

**«الا ذلك هو الخسران المبين»**

آری به خدای سوگند که این زیان آشکاری بود. زیان جبران‌ناپذیری که جامعه و امّت در همهٔ میدانهای زندگیِ فردی و خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی، بهداشتی و سیاسی، سازندگی و آبادانی، دینی و فرهنگی، این جهان و آن جهان بدان دچار شد و تمامی این خسارت سهمگین آنگاه دامنگیر امّت گردید که حکومت و زمام ادارهٔ امور و تدبیر شئون جامعه را ظالمانه از خاندان رسالت گرفتند و عناصری در جایگاه والای رهبری اسلامی دخالت نمودند که وجودشان با اسلام حقیقی ناسازگار بود. چرا که اسلام واقعیتی بود و آنان چیزی دیگر.





عناصری قدرت را قبضه کردند که به زمین ریختن خون مردم بی‌گناه برایشان ساده‌تر از ریختن آب بر زمین بود و بازی با مقرّرات الهی و قوانین اسلامی بسان بازی با توپ یا دیگر بازیها و سرگرمیها، بشمار می‌آمد.

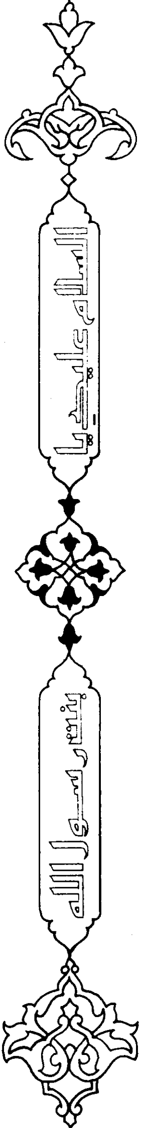
واقعیّت این است که نگونساری‌ها، و بدبختی‌هایی که جامعهٔ اسلامی در گذر زمان و طول تاریخ از این غصب حقوق خاندان پیامبر و کنار زدن امیرمؤمنان دامنگیرش گردید بگونه‌ای دردناک است که پوست بدن را می‌لرزاند و دلها را به درد می‌آورد.

و همهٔ این رویدادهای انحطاط‌آفرین و تأسّف‌بار بدان جهت روی داد که رهبری و تدبیر امور جامعه را عناصری به کف گرفتند که نه از اندیشه و خرد شایسته‌ای بهره‌ور بودند و نه از ایمان و عمل بایسته‌ای.

ما در این نوشتار فرصتی برای نمایش فجایع و قتل‌عام‌ها و کشتارهای دردناکی که برخی از زمامداران مسلمان‌نما و مدّعی اسلام در طول تاریخ بدانها دست یازیدند، نداریم. کره زمین با پوستهٔ خویش گورهای دسته‌جمعی بسیاری را که هزاران انسان را در خود جای داده‌اند، پوشانده است. اینان مردمی هستند که بی هیچ گناهی قربانی جاه‌طلبی‌ها و هوسهای جنون‌آمیز این خودکامگان سیاهکار گشته و فدای قدرت و ریاست و لذّت‌جویی آنان شده‌اند. و شما خوانندهٔ گرامی دیگر از سرکوب و بیداد و محرومیّت و گرسنگی و بدبختی و فلاکتی که بر بندگان خدا و شهرها و روستاها، بخاطر شقاوت و جنایت این خودکامگان سایهٔ شوم خویش را گسترده است، هر چه می‌خواهی بگو که گفتنی‌ها بسیار و دردناک است.

آری این همان زیان آشکار و خسارت جبران‌ناپذیری است که از آغازین روزهای غصب خلافت امیرمؤمنان و سپردن امور و شئون جامعه به دست عناصری جز خاندان وحی و رسالت آغاز گردید و ریسمانش تا امروز و تا آمدن آن نجات‌بخش بزرگ و راستین عصرها و نسلها کشیده خواهد شد.

**«و ما الّذی نقموا من ابی الحسن؟»**




اینان که دست به این کار زدند چه اشکال و ایرادی در اندیشه والا و ایمان و عملکرد شایسته و درایت و فرزانگی امیرمؤمنان سراغ داشتند که زمام امور جامعه را ازاو ربوده و دیگری را در این مورد بر او مقدّم داشتند؟

آیا کمبودی در دانش بی‌کران او یافتند؟

یا جهالتی در فتوا و بیان احکام خدا؟

آیا در اخلاق والای او چیز ناپسندی دیدند؟

یا در حسب و نسب بلند او عیب و عاری؟

آیا در دین‌باوری و دینداری آن حضرت ضعف و نارسایی مشاهده کردند؟

یا عدم کارآیی و توانایی در مدیریّت وصف‌ناپذیرش؟

آیا در راه حق و عدالت ترسی از او نظاره کردند؟

یا در نسب رفیع او نقطهٔ فرودی؟

آیا کمبودی در شرف و شکوه او نگریستند؟

یا بخل و تنگ‌نظری در امور اقتصادی‌اش؟

آیا نقص و عیبی در شایستگی‌ها و توانمندی‌ها و کارایی‌هایش یافتند؟

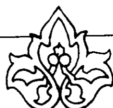
یا ضعف و نارسایی در دیگر میدانها و صحنه‌ها و ابعاد زندگی‌اش؟

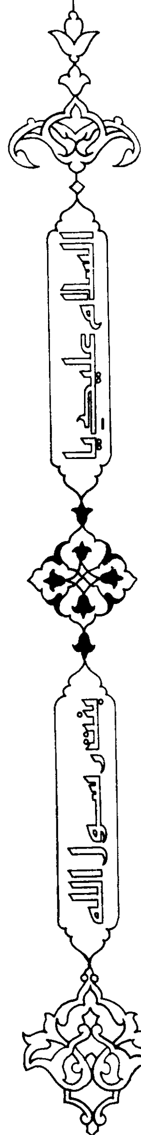
کدامیک؟

آخر چرا و به چه دلیل و با کدامین منطق چنین کردند؟

همگان خوب می‌دانند که نه تنها اشکال و ایرادی بر امیرمؤمنان وارد نیست که آن حضرت داناترین و والاترین انسانها و دروازهٔ شهر دانش پیامبر و بهترین و برترین داوران در حلّ و فصل امور و بیان مقرّرات الهی است. او شبیه‌ترین انسانها به پیامبری است که قرآن شریف او را خداوندگار اخلاق شکوهبار و بزرگ، وصف می‌کند.

او فرزند رشید بزرگمرد دشت‌های حجاز جناب «ابوطالب» نخستین مؤمن قریش و عابدترین و خداپرست‌ترین این امّت است.





او شجاع‌ترین شجاعان و پردل‌ترین آنان است و از همه بیشتر با کفر و شرک و نفاق در راه خدا جهاد نموده است و در اوج قلّهٔ شرافت و شکوه قرار دارد.

او سخاوتمندترین انسانهاست و از هر بخشاینده‌ای بیشتر و کریمانه‌تر دارایی خویش را درراه خدا می‌بخشد.

با این بیان و این امتیازات شگرف و بی‌نظیر در وجود امیرمؤمنان، پس چرا و به چه دلیل و به کدامین منطق جانشینی پیامبر که حق آسمانی او بود از وی سلب شد و به عناصری که فاقد این ویژگیها بودند، واگذار گردید؟

## راز این حق‌کشی

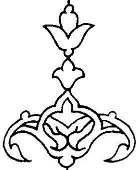
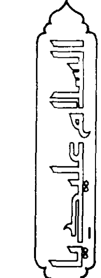
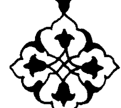
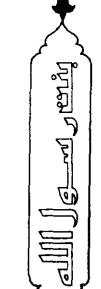
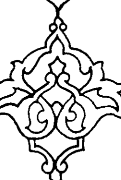
بانوی فرزانهٔ اسلام بر این سؤال اساسی خود پاسخ می‌دهد و می‌فرماید:

**«نقموا منه ـ و اللّه ـ نکیر سیفه»**

راز حقیقی این حق‌کشی این بود که شمشیر عدالت امیرمؤمنان برای ظالمان و تبهکاران آخته و برنده بود و بخاطر همین امتیاز بزرگ بر او خورده گرفته و از وی عیبجویی نمودند. چراکه آن شیرمرد صحنه‌ها در میدانهای پیکار، گذشتگان حق‌ستیز و شرک‌گرای همین‌ها را از پای درآورده و سردمداران آنان را در هم شکسته و از سر راه حق برداشته بود. و به همین جهت هم اینان از شمشیر عدالت او که جانهای پلید و حق‌ستیز را می‌ربود و نابود می‌ساخت، خاطرهٔ خوشی نداشتند.

**«و قلّة مبالاته بحتفه»**

اینان بدان جهت از امیرمؤمنان ناخشنود بودند که در راه خدا و برای نجات انسانها،به مرگ اعتنایی نداشت. واقعیّت این است که انسان مجاهدی که به صحنه‌های پیکار گام می‌نهد، باید نسبت به مرگ بی‌اعتنا باشد. چراکه همانگونه که او دشمن را به خاک هلاکت می‌افکند، خود نیز ممکن است به شهادت در راه خدا مفتخر گردد. و امیرمؤمنان سالار مجاهدان راه خدا بود و با این اندیشه و باور به میدان جهاد گام می‌نهاد.

او می‌فرمود:

**«و اللّه لایبالی ابن ابی طالب أوقع علی الموت أم وقع الموت علیه.»**

«به خدای سوگند فرزند ابوطالب باکی ندارد که در راه خدا خویشتن را به کام مرگ درافکند یا اینکه مرگ پرافتخار او را دریابد.»

**«وشدّة و طأته و نکال وقعته»**

هنگامی که گفته شود؛ «فلان مبارز در پیکارش سختگیر است.»

منظور از این بیان این است که او در میدان جنگ، هم از قدرت رزمی و بازوان پرتوانی برخوردار است و هم از آگاهیهای نظامی و فنون رزمی و شناخت موقعیّت‌های حسّاس.

و هنگامی که گفته می‌شود؛ «او ضرباتش بر فرق دشمن شکننده است.»

منظور این است که چنان با دشمن می‌رزمد که دیگران را به هراس می‌افکند و به میدان آمده را درس عبرت تماشاگران می‌سازد.

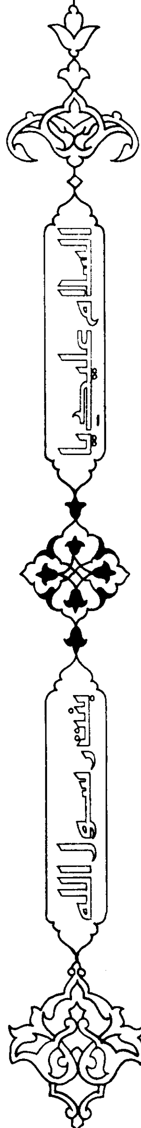
با این بیان امیرمؤمنان هم از توان رزمی و قدرت جسمی و روحی وصف‌ناپذیری بهره‌ور بود و هم در آگاهی و شناخت موقعیّت‌ها و تاکتیکهای جنگی، بی‌نظیر.

افزون بر آن، ضربات کوبندهٔ آن حضرت به دشمن آنچنان صدمهٔ شدیدی وارد می‌آورد که برای دیگر حق‌ستیزان جبههٔ شرک و ارتجاع ترس و دلهره بر جای می‌نهاد و برای دیگران عبرت.

**«و تنمّره فی ذات اللّه عزّ وجلّ»**

واژهٔ «نمر» به مفهوم شدّت خشم است و بیانگر این مطلب است که آن حضرت آنگاه که بخاطر پایمال شدن ارزشها و شرارت دشمن به خشم می‌آمد و دست به شمشیر عدالت می‌برد، دیگر از جان خویش پروا نداشت و برای او تفاوت نمی‌کرد که دشمن از نظر شمار کم باشد یا زیاد.

در آن شرایط نه قدرتی می‌توانست او را از میدان جهاد بازگرداند و نه چیزی



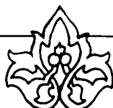
می‌توانست میان او و هدف الهی‌اش فاصله افکند و نه مانعی می‌توانست او را از راه توحیدی‌اش باز دارد.

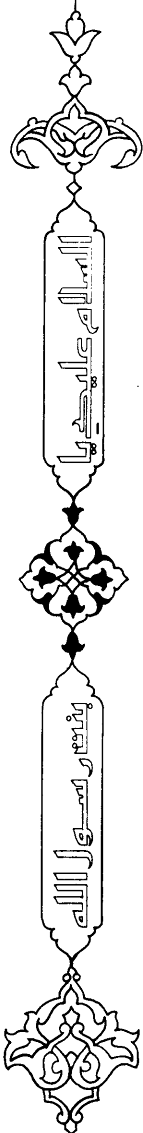
به هر حال به عنصر شجاع و پرشهامتی که بی‌اعتنای به خطر و بدون ترس از مرگ جهاد می‌کند و با همهٔ شجاعت و خشم مقدّسش در برابر تجاوز قامت برافراشته می‌دارد، به چنین قهرمانی گفته می‌شود «تنمّر»، یعنی بسان پلنگی خشمگین، بی هیچ ترس و هراسی خود را به دریای مشکلات و دشمن می‌افکند و با شدّت خشم پیکار می‌کند.

چکیدهٔ این فراز از سخن فاطمه علیها السلام این است که: راز انحراف مردم سست عنصر و دنیاپرست از راه و رسم امیرمؤمنان چیزی جز غرضهای شخصی و بیماریهای روحی و درونی نبود که در دلهای آنان ریشه دوانیده بود. و علّت آن هم شدّت عدالت و عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی آن حضرت بود.

چرا که آن حضرت در جنگ «بدر» و «احد» و «حنین» و «خندق» و دیگر میدانها، شمار بسیاری از سردمداران شرک و سرکرده‌های کفر و چهره‌های شناخته شدهٔ جاهلیّت نظیر؛ عتبه، شیبه، ولید، عمر بن عبدود، و عقبه و... را به خاک هلاکت افکنده بود و بیشتر تیره های عرب کینه و دشمنی آن حضرت را تنها بخاطر شمشیر ستم‌سوزش بر دل گرفته بودند. تا آنجایی که پس از گزینش اسلام و ایمان به خدا نیز این رسوبات کینه و عداوت در ژرفای جانها بصورت نهان باقی ماند و ریشه دوانید.

افزون بر آنچه آمد، پیروزیهای شکوهباری که امیرمؤمنان در همهٔ میدانهای زندگی در پرتو ایمان عمیق و تلاش و اخلاص وصف‌ناپذیر خویش بدست آورد و پیشرفت چشم‌گیر و خیره کننده‌ای که در ابعاد گوناگون حیات نصیب آن حضرت گردید و او را به پرفرازترین قلّهٔ ارزشهای والای اخلاقی و انسانی اوج بخشید، همه و همه چیزهایی بود که به طور طبیعی حسّ حسادت را در دلهای کسانی که در هیچ بُعدی توان همپایی با او را نداشتند، برانگیخت و این بیماری حسادت آنان را به کینه‌توزی و دشمنی با الگوی فضیلت و کمال سوق داد.






برای نمونه آیاتی که پیرامون شخصیّت والای او فرود آمد، و نیز روایاتی که از پیامبر، تنها در ترسیم عظمت او صادر گردید و همچنین موقعیّت‌های درخشانی که تنها او بدانها مفتخر گشت و سرانجام ویژگی‌هایی که او را از همهٔ جهانیان ممتاز ساخت، همهٔ اینها در دلهای بیمار،بدترین اثر را نهاد.

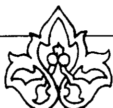
این رسوبات جاهلی و اثرات ویرانگر آن که در ژرفای قلبهای حسادت‌ورز و بیمارگونه ریشه دوانیده بود تا رحلت غمبار پیامبر و فراهم آمدن موقعیّت مناسب و رفع موانع، بسان آتشی سوزان در زیر پوششی از خاکستر نهفته ماند و از درون به رشد سرطانی خویش پرداخت و پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید و آماده شدن جوّ مساعد برای تلاشهای تخریبی و ارتجاعی بود که خاکسترها کنار رفت و آتشی سوزان پدیدار شد و در اندک زمانی شعله‌های سرکش آتش آن حسادت‌ها و کینه‌توزی‌ها و حقارت‌ها و تنگ‌نظری‌ها زبانه کشید و به سوزانیدن ارزشها و قداست‌ها و آموزگاران راستین آنها پرداخت.

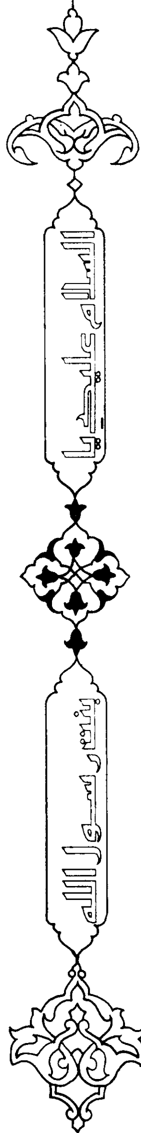
## آیا اینگونه نیست؟

شما خوانندهٔ حقجو را به خدای سوگند می‌دهم به نکات ذیل، خوب بنگر و بیندیش و خود داوری کن که اینگونه نیست؟

۱ ـ فراموش نکرده‌ای که در بخشهای گذشتهٔ همین کتاب، این واقعیّت ترسیم گردید که گروهی از یاران پیامبر، یکی پس از دیگری به خواستگاری دخت فرزانهٔ پیامبر، فاطمه علیها السلام شتافتند امّا پیامبر به آنان پاسخ منفی داد. در صورتی که پس از همهٔ آنان به مجرّد اینکه امیرمؤمنان از آن دخت بهشت خواستگاری کرد، پیامبر با آغوش باز و چهرهٔ گشاده و شایسته‌ترین صورت ممکن از او و خواسته‌اش استقبال فرمود و به او پاسخ مثبت داد.

آیا این پیروزی بزرگ و موقعیّت شایان و بی‌نظیر از چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسادت را در دلهای بیمار برانگیزد؟





۲ ـ پیشوای بزرگ توحید به ابوبکر فرمان داد تا سورهٔ مبارکهٔ «برائت» راکه تازه فرود آمده بود برگیرد و به سوی «مکّه»، کهن‌ترین معبد توحید بشتابد و آن را بر مردم آن شهر تلاوت کند، و او نیز از مدینه رو به مکّة نهاد. امّا در این شرایط بود که فرشتهٔ وحی فرود آمد و پیام آورد که:

**«انّ ربك يأمرك ان تبلّغ هذه السّوره بنفسك ،او يبلّغها رجل منك.»**

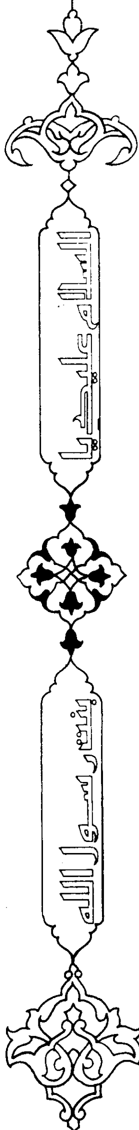
«پروردگارت تو را فرمان می‌دهد که این سوره را، یا باید خودت به مردم برسانی و برای آنان تلاوت کنی و یا بزرگمردی نظیر خودت و نه دیگری.»

از این رو پیامبر به امیرمؤمنان دستور داد که به سرعت بسوی مکّه حرکت کند و رساندن پیام خدا و تلاوت سورهٔ «برائت» برای مردم را خود به عهده بگیرد و در همان حال به ابوبکر دستور بازگشت به مدینه را داد.

آیا این پیروزی شکوهبار امیرمؤمنان از همان چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسد را در قلبهای بیمارگونه برمی‌انگیزد؟

۳ ـ و همینگونه بگیر و با مطالعهٔ ژرف تاریخ پرافتخار زندگی امیرمؤمنان پیش برو، آنگاه خواهی دید که نظیر این شگرفیها و موقعیّتهای شکوهبار در زندگی او بسیار است. خواهی دید که آن حضرت بود که در همهٔ میدانهای علم و عمل، ایمان و تقوا و شکوه معنوی و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در پهنهٔ حیات، بر همگان پیش گرفته و بر همهٔ عصرها و نسلها پیشاهنگ و پیشتاز است.

فرشتهٔ وحی بارانی از آیات قرآن را ـ در حق‌شناسی از قهرمانی‌ها، و به منظور نشان دادن ره‌آورد زندگی سراسر افتخار و عملکرد شایسته و سرنوشت‌ساز آن حضرت و در ترسیم پذیرفته شدن انفاق‌ها و بخششهای خالصانه و انساندوستانهٔ او و در راه ستایش ازکارهای بزرگی که آن بزرگمرد تاریخ بشر انجام داد ـ به فرمان خدا، بر قلب پاک پیامبر باراند و پیروان اسلام این آیات الهی را در بامدادان و شامگاهان و ساعات شب و روز با شادمانی و شور و شوق و برخی نیز ناخواسته و ناخشنود تلاوت می‌کنند و شکوه



وصف‌ناپذیر معنوی او را از زبان وحی و کتاب خدا می‌شنوند و می‌نگرند...

آیا این عظمت بی‌همانند امیرمؤمنان در قرآن شریف، از چیزهایی نیست که آفت حسادت را در دلهای بیمار برمی‌انگیزد؟

۴ ـ از شگفتیهای روزگار در مورد امیرمؤمنان یکی هم این است که: آن حضرت تنها به فرمان پیشوای بزرگ توحید به دریای جنگ و جهاد فرو می‌رفت و در بحرانی‌ترین شرایط به منظور حفاظت از وجود گرانمایهٔ پیامبر ـ که تجسّم و تبلور اسلام بود و دین خدا به وجود آن حضرت پایدار بود ـ جانفشانی می‌نمود. امّا این چه رازی است که برخی از مردم آن قهرمان بی‌هماورد را که والاترین سرباز اردوگاه توحید بود، ناخوش می‌داشتند و پیامبر گرامی را که سالار این اردوگاه و جامعه بود، ناخوش نمی‌داشتند؟

مرحوم علاّمه در «بحار» از «ابوزید نحوی» آورده است که:

از «خلیل بن احمد» پرسیدم که عالی جناب! چرا مردم پس از رحلت پیامبر، امیرمؤمنان را ترک کردند با اینکه به پیوند نزدیک آن حضرت با پیامبر آگاه بودند و به موقعیّت والای او در میان امّت، دانابودند و خوب می‌دانستند که چه رنج عظیم و تلاش خستگی‌ناپذیری در راه پیشرفت و جاودانگی اسلام می‌کشید؟

او پاسخ داد: دوست عزیز! نمی‌دانی چرا؟

گفتم: نه

گفت: بدان جهت که فروغ فروزان خورشید وجود او، روشنایی آنان را سخت تحت‌الشّعاع قرار داده بود.

و بدان سبب که آن حضرت از هر چشمهٔ جوشان و آبشخور پاک و حیات‌بخشی، زلال‌ترین بخش آن را برمی‌گزید، و بدان دلیل که مردم به همانندهای خویش گرایش بیشتری دارند تا به برجستگان و چهره‌های والا. ایا به این دلایل چندگانه مردم از امیرمؤمنان دوری گزیدند.

آیا سخن شاعر را نشنیده‌ای که:

**کبوتر با کبوتر، باز با باز        کند همجنس با همجنس پرواز**

و یا می‌گوید: دارندهٔ هر شکل و قیافه‌ای، با همانند خود الفت می‌یابد.

آیا ندیدی که فیل با فیل انس می‌گیرد؟

و نیز از شاعر دیگری است که:

گوینده‌ای می‌گفت: چرا شما دو تن از یکدیگر دوری گزیدید؟

من در پاسخ او سخن منصفانه‌ای بر زبان آوردم و گفتم: او هم‌شکل و هم‌قیافهٔ من نبود. به همین دلیل از او دوری گزیدم. چراکه مردم با همانندهای خویش الفت و پیوند برقرار می‌سازند.

فرزند «عمر» به امیرمؤمنان گفت: چگونه قریش تو را دوست بدارند با اینکه در پیکار «بدر» و «احد» هفتاد تن از سردمداران آنان را که بر خدا بندگی نمی‌کردند و در اوج خودپرستی و خودبزرگ‌بینی بودند، همه را به خاک هلاکت افکندی؟

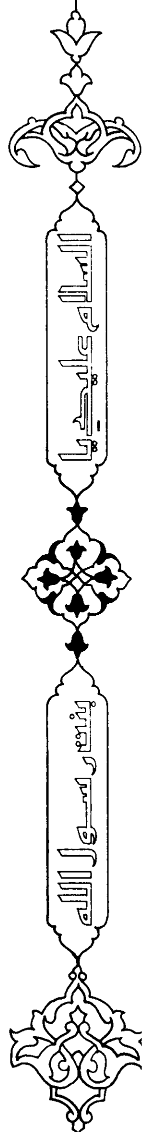
آن حضرت فرمود:

پیکار سرنوشت ساز «بدر» دوستداران راستین و بااخلاص ما را اندک ساخت و راه سازش ما با مردم حق‌ناپذیر را محدود کرد.

به هر حال روشن است که در این امور هیچگونه عیب و اشکالی نیست که مردم با بهانه ساختن اینها، مرد مردان و بزرگ بزرگان را خوش نداشته باشند.

و مفهوم سخن فاطمه علیها السلام نیز در فراز **«نقموا منه و اللّه نکیر سیفه»** از این گونه است که این شاعر می‌گوید: در آن شایستگان و قهرمانان هیچ عیب و نقصی نبود،جز اینکه شمشیرهای آخته و ستم‌سوزشان...

منظور این است که آنان امیرمؤمنان را تنها بخاطر آراستگی به ارزشهای والای اخلاقی و عملکرد شایسته و خدمات بزرگ به اسلام و قرآن و پیامبر و به دلیل شجاعت و فداکاری و جهاد خستگی‌ناپذیر و قهرمانیهای بی‌همانندش، مورد عیب‌جویی و بی‌مهری قرار دادند و همه انسانهای باانصاف و آگاه نیک می‌دانند که این ویژگیها هرگز



عیب و نقص به حساب نمی‌آیند تا قهرمان آراسته به این ویژگیها سرزنش گردد.

آری مطلب مهمّ مورد بحث، شایستهٔ شرح بیشتری است امّا متأسفانه نگارنده بخاطر رعایت اسلوب کتاب ناگزیر از رعایت اختصار است و بدان امید می‌باشد که در فرصت یا نوشتهٔ دیگری در این مورد بحث بیشتری را تقدیم دارد.

**«و اللّه لو تکافّوا عن زمام نبذه رسول اللّه صلّی الله علیه و آله إلیه لاعتلقه»**

فاطمه علیها السلام جامعه را به کاروان تشبیه می‌نماید و خلافت عادلانه یا رهبری اسلامی را به زمام آن، و وجود گرانمایهٔ امیرمؤمنان را به سالارکاروان و دلیل راه که پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند و زمام آن را به کف باکفایت خویش می‌گیرد و آن را در مسیر نیکبختی و نجات رهبری می‌کند.

بانوی نمونهٔ اسلام این نکتهٔ ظریف را فراموش نساخت که این مقام خطیر و موقعیّت رفیع را پیامبر به فرمان خدا به امیرمؤمنان واگذاشت.

**«نبذه رسول اللّه إلیه»**

و این کار بزرگ را هنگامی انجام داد که در میان انبوه مردم بپاخاست و با رساترین ندای خویش فرمود:

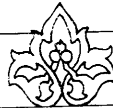
هان ای مردم! هرکس مرا سرپرست و زمامدار خویش می‌نگرد، علی سرپرست و سالار اوست.

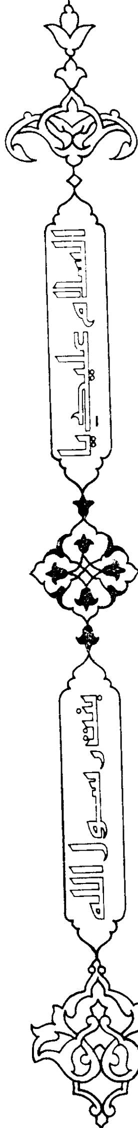
**«من کنت مولاه فعلی مولاه»**

دخت فرزانهٔ پیامبر پس از بیان حقایقی که از نظرتان گذشت، اینک این بخش از سخن خویش را با سوگند به نام مقدّس «اللّه» آغاز می‌کند و روشن می‌سازد که مسئله تا آنجایی مهمّ و سرنوشتساز است که جا دارد شخصیّت والایی چون او بخاطر نشان دادن درجهٔ اهمیّت آن سوگند یاد نماید.

**«لو تکافّوا لاعتلقه»**

اگر براستی جاه‌طلبان از دست درازی به خلافت دست برمی‌داشتند و اگر برخی





از آن مردم برخی دیگر را هشدار می‌دادند بگونه‌ای که اگر جاه‌طلب و تشنهٔ قدرتی می‌خواست دست بسوی آن درازکند، دیگران به او هشدار می‌دادند، زمام امور جامعه را امیرمؤمنان آنگونه که شایسته و بایسته بود به کف باکفایت خویش می‌گرفت. و بشریّت را در شاهراه نجات و نیکبختی به بهترین و برترین صورت ممکن هدایت و رهبری می‌فرمود.

آنگاه بانوی بانوان به ترسیم نتایج درخشان و ره‌آورد شکوهبار رهبری فرزانه و خردمندانه‌ای می‌پردازد که اگر میدان و فرصت تحقّق به آن داده می‌شد، فواید و بهره‌های فروان و خیرات و برکات وصف‌ناپذیر آن در ابعاد گوناگون حیات، کران تا کران جامعه و همهٔ قرون واعصار را دربر می‌گرفت. آری اینها را می‌شمارد و می‌فرماید:

**«ثم لسار بهم سیراً سجحاً»**

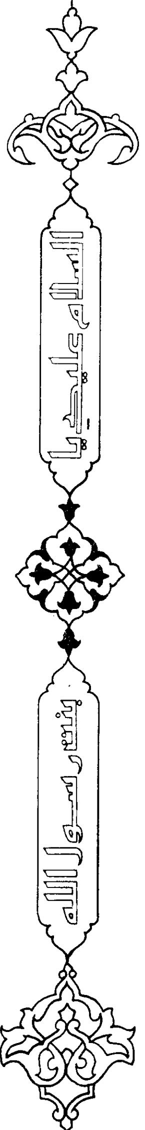
«آنان را با نرمش و درایت و ملایمت به سرمنزل مقصود سیر می‌داد.»

او در رهبری خویش برای این کاروان و این جامعه سیری آرام و آسان را برمی‌گزید و آسایش خاطر و آرامش همگان را تأمین می‌کرد. چراکه وقتی مرکب را به ضرب زور و اجبار به حرکت آورند، بناگزیر سوار نیز از حرکت ناخواسته و اجباری مرکب آزرده می‌شود و از اضطراب و بی‌نظمی آن اعصابش درهم می‌ریزد.

افزون بر سوار، خود مرکب نیز در صورت سرکشی و چموشی باید هر لحظه زمام و مهارش کشیده شود وبراو فشار آید. به همین جهت آن هم دچار ناراحتی می‌گردد. چرا که مهاری که در دو سوراخ بینی مرکب قرار دارد، چه بسا که با کشیده شدن پیاپی بوسیلهٔ سوار، بینی حیوان را مجروح سازد و در نتیجه هم سوار دستخوش اذیّت و اضطراب و ناراحتی گردد و هم مرکب.

امّا دخت گرانمایهٔ پیامبر می‌فرماید:**«لا یکلم خشاشه و لایتعتع راکبه»**

اگر زمام مرکب خلافت را به لایق‌ترین انسانها می‌سپردند، نه مرکب ناتوان و مجروح می‌شد و نه راکب خسته و افسرده، و مسافران و سرنشینان و کاروانیان نیز از هر رنج



و زحمتی در امان بودند و در اوج امنیّت و سلامت بسوی هدف می‌شتافتند.

واژهٔ «خشاش» به مفهوم بند یا چوبی است که به عنوان مهار در بینی مرکب قرار می‌گیرد.

و در نسخهٔ دیگری: «و لا یکل سائره و لایمل راکبه» آمده است، که همان معنا را می‌رساند.

**«ولأوردهم منهلاً نميراً فضفاضاً»**

و جامعه و کاروان را به سرچشمهٔ آب زلال و گوارا وارد می‌ساخت. چرا که دلیل و راهنمایی که پیشاپیش کاروان راه را می‌گشاید. بناگزیر باید کاروانیان را در موقعیّت‌ها و توقّفگاه‌های شایسته و مناسبی همچون سواحل رودخانه‌ها یا کنار چشمه‌ساران برای استراحت فرود آورد، تا آنان هم نیاز خویش را از آب گوارا و زندگی‌ساز برگیرند و هم چهارپایان خویش را سیراب سازند.

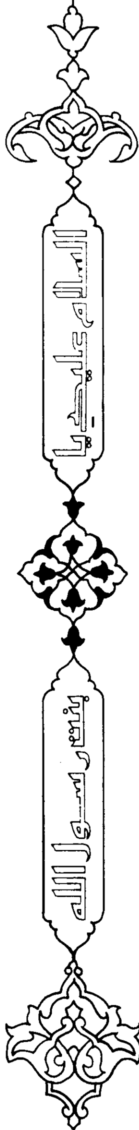
بانوی نمونهٔ اسلام این حقیقت را ترسیم می‌کند که اگر جاه‌طلبان تشنهٔ قدرت می‌گذاشتند تا امیرمؤمنان این جامعه و این کاروان را رهبری کند، بطور یقین آن را به سرچشمه‌های آب زلال و گوارا و حیاتبخش و پایان‌ناپذیری رهنمون می‌گشت که نه دچار فقر و کمبود امکانات زندگی و ارزشهای انسانی می‌شدند و نه دچار تنگنا و کمبود جا و مکان برای یک حیات شرافتمندانه.

**«تطفح ضفّتاه، و لايترنّقُ جانباه»**

«او کاروانیان را به کنار چشمه‌سار و جویباری می‌برد که از آب لبریز بود و هرگز صافی و زلالی آن رنگ نمی‌باخت.»

یک نهر هنگامی که لبریز از آب باشد از دو طرف آن سرزیر می‌کند و آنگاه که آب زیادی بصورت جوشان جریان یابد، هماره زلال و تمیز می‌ماند و با گل و لای و لجن و عفن آلوده نخواهد شد.

آری آبهایی که در اطراف نهرها و در کنار جویبارها و حتی دریاها موجود است،



همانگونه که بسیاری از ما مشاهده کرده‌ایم، آلوده به گل و لای است و غیر قابل نوشیدن. امّا آب زلال و گوارایی که از چشمه می‌جوشد و در نهر بزرگی جریان می‌یابد و از بسیاری آن از دو سوی جویبار سرریز می‌کند، قابل بهره‌برداری است. چرا که از ویژگی‌های چنین آبی، بسیاری و گستردگی و لبریز بودن نهر و زلال و صافی و نظافت و مطابق با موازین بهداشتی بودن و از آلودگی به گل و لای به دور بودن و به یک کلام همهٔ ویژگیهای یک آب سالم را داشتن است.

و همهٔ این نکات ظریف و ارزنده در سخن بانوی بانوان بیانگر این واقعیّت است که؛ اگر زمام امور جامعه به دست باکفایت امیرمؤمنان می‌بود، کران تاکران زندگی مردم را سعادت و نیکبختی فرامی‌گرفت و خوبی‌ها و برکت‌ها بر همهٔ زمین و زمان سایه می‌گسترد و عدالت و آزادی برکرهٔ زمین و بر زندگی جامعه‌ها و تمدّنها حاکم می‌گشت و نعمت سلامت و بهداشت همگانی تأمین می‌شد و رفاه، بهروزی و آرامش و اطمینان و آزادگی و امنیّت به مفهوم حقیقی آن همه جا را می‌گرفت و نیکبختی این جهان و نعمت‌های آن جهان، نصیب همهٔ انسانها می‌شد.

**«و لأ صدرهم بطاناً»**

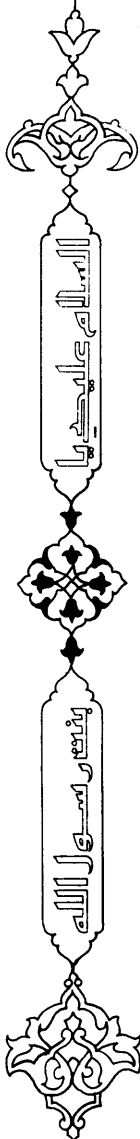
و آنان را پس از سیراب شدن و بهره‌وری کامل بازمی‌گرداند.

روشن است که ثمرهٔ ورود به چنین سرچشمهٔ جوشان و گوارایی آن است که کاروانیان سیراب و سرخوش و با بهره‌وری کامل از آن آب گوارا و نعمت‌های دیگر از آنجا خارج خواهند شد، به گونه‌ای از آنجا باز خواهند گشت که نه دیگر گرسنگی و تشنگی و محرومیّت خواهد بود و نه تهیدستی و بینوایی.

**«و نصح لهم سرّاً و اعلاناً»**

و در آشکار و نهان خیرخواه فرد و جامعه بود و در این راه تلاش می‌کرد.

واژهٔ «نصح» به مفهوم خیرخواهی و دوری از فریبکاری و تقلّب است و منظور بانوی بانوان این است که اگر حق مسلّم امیرمؤمنان پایمال نمی‌شد و زمام امور در دست او



بود، در همهٔ فرصت‌ها و شرایط و در آشکار و نهان برای نیکبختی و رفاه و تعالی جامعه می‌کوشید و وجود گرانمایه‌اش در هدایت و رهبری جامعه سراسر خیر و برکت و صلاح و سعادت برای مردم بود، بی آنکه چیزی از ارزشهای مادّی برای خویش بجوید.

**«و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ریّ الناهل و شبعة الکافل.»**

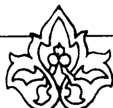
و هرگز بهرهٔ بسیاری از ارزشهای مادّی برای خویش نمی‌جست و نمی‌خواست و از دارایی و ثروت دنیا جز به اندازهٔ آبی که عطش تشنه‌ای را فرونشاند یا اندک غذایی که گرسنگی گرسنه را برطرف سازد، چیزی برای خود برنمی‌داشت.

و بدینسان بانوی گرانمایهٔ جهان هستی موقعیّت و دیدگاه همتای گرانقدر زندگی‌اش، امیرمؤمنان را در رابطه با حکومت و زمامداری از دیدگاه اسلام و سیرهٔ عملی او را ترسیم می‌کند.

## پیش از تفسیر این فراز

نگارنده پیش از تفسیر این فراز از سخن تاریخی و جاودانهٔ فاطمه علیها السلام خود را ناگزیر از طرح نکاتی می‌نگرد تا بتواند بیانات روحبخش آن حضرت را روشنتر تفسیر نماید.

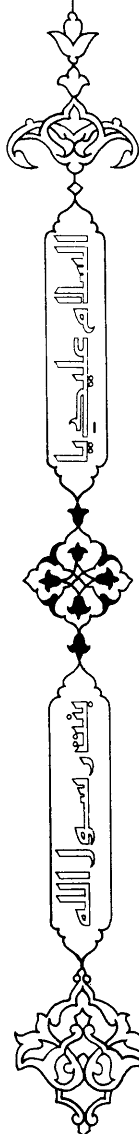
۱ ـ این نکته را نباید فراموش کرد که در این جهان همواره افرادی وجود داشته و دارند که شیفتهٔ قدرت و زمامداری و حکومت بر جامعه‌ها هستند. دوست دارند بر مردم حکومت برانند و همانگونه که دلخواه آنهاست و می‌خواهند عمل کنند. اینها بدان جهت شیفتهٔ قدرت و حکومت هستند که آن را وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوها و اهداف شخصی خویش می‌دانند چراکه در پرتو این قدرت و فرمانفرمایی می‌توانند به انواع و اقسام نعمت‌ها و امکانات دست یابند و بهترین زندگی وپرشکوه‌ترین دنیا را برای خویش فراهم آورند، آری گروهی اینگونه به زمامداری و حکومت می‌نگرند و بدان عشق می‌ورزند.

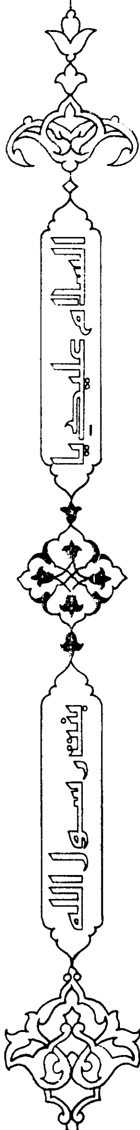


۲ ـ امّا در همین جهان انسانهای برجسته و وارسته‌ای نیز ـ که البته شمارشان بسیار اندک است ـ وجود داشته و دارند که ریاست و زمامداری را دوست می‌دارند امّا نه به عنوان هدف و به انگیزهٔ جاه‌طلبی و زورپرستی، بلکه برای خدمت به بشریّت و اصلاح و سازندگی جامعه‌ها و فراهم آوردن نیکبختی و نجات و خیر و برکت برای توده‌ها، تا شاید مردم بتوانند در سایهٔ مدیریّت و زمامداری آنان، در امنیّت و آسایش خاطر زندگی کنند و ابعاد گوناگون حیات مردم به رفاه و آسایش و خوبی و رستگاری و فراوانی نعمت‌ها آمیخته باشد.

این گروه از انسانها که براستی دوستان خدا هستند در زندگی خویش و ژرفای جانشان هیچ گونه کمبود شخصیّت یا عقدهٔ حقارتی احساس نمی‌کنند تا بدینوسیله بخواهند کمبودهای خویش را برطرف ساخته یا عیب و نقص خود را با این دبدبه‌ها و کبکبه‌های میان‌تهی و زودگذر بپوشانند، بلکه به عکس آنان کمال و تعالی حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در کران تا کران وجود خویش احساس می‌کنند و نیک می‌دانند که آنان بی‌نیاز هستند و مردم نیازمند به درایت و ژرف‌نگری و ایمان واخلاص آنانند. جامعه به وجود گرانمایهٔ و تاریخساز آنها نیاز دارد تا به شایستگی اداره شود و روشن است که اگر این گونه شخصیّت‌های شایسته و توانمند ادارهٔ امور جامعه را به دست باکفایت خویش گیرند مردم از نعمت رفاه و آزادی و نیکبختی بهره‌ور می‌گردند و آن شایستگان هم جامعه را اصلاح می‌نمایند و هم امکانات شایسته و بایستهٔ یک زندگی شرافتمندانه را در همهٔ ابعاد برای خود و خانواده و جامعه تأمین خواهند کرد.

اینان هنگامی که تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گیرند، نه در اندیشه سود وبهره‌وری شخصی هستند و نه به خوداجازه می‌دهند که با دارایی و امکانات محرومان و تهیدستان غرق در نعمت‌ها گردند و یا شالوده کاخهای سر به آسمان کشیدهٔ خویش را بر استخوانهای توده‌های محروم و پایمال‌شده بنیاد





نهند، چراکه این انسانهای خدا ساخته و برجسته، روانی سرفراز و جانی ذلّت‌ناپذیر و روحی بزرگ و تابناک دارند که از سقوط به این ورطهٔ هولناک و این سطح بسیار پست و پایین سخت ابا می‌کنند و هرگز به آنان اجازه نمی‌دهد که اسیر و بردهٔ هوا و هوس و جاه و مقام و زر و زور و تزویر گردند.

اینک پس از بیان دو نکتهٔ ظریفی که ترسیم شد و با دقّت بیشتربه سخن جاودانهٔ «فاطمه» علیها السلام پیرامون موقعیّت و دیدگاه والای همتای گرانقدرش نسبت به زمامداری و حکومت روشن می‌شود که می‌فرماید:

**«و لم یکن یحلی من الغنی بطائل»**

اگر امیرمؤمنان زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گرفت، نه از ثروت مردم برای خویش بهرهٔ فراوانی می‌گرفت و نه از خزانهٔ ملّت سود شخصی می‌برد و ثروتی می‌اندوخت.

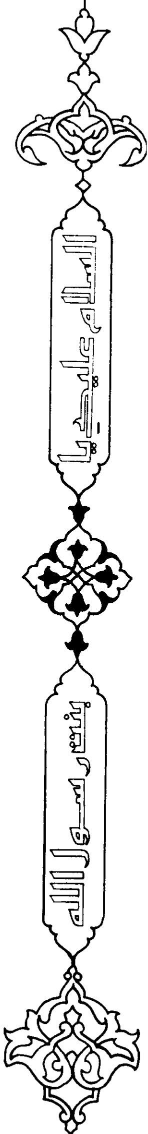
**«و لا یحظی من الدنیا بنائل»**

و از ثروتهای این جهان جز به اندازهٔ رفع تشنگی و گرسنگی خود و خانواده‌اش بهره‌ای نمی‌گرفت.

و شما خوانندهٔ پژوهشگر این فراز از سخن بزرگ‌بانوی جهان هستی را به خاطر خویش بسپار و آنگاه به زندگی سراسر زرق و برق زمامداران و شاهان بنگر. آنگاه است که خواهی دید که آنان در مجهزترین و پرزرق و برق‌ترین کاخها مسکن گزیده و فاخرترین لباسها را می‌پوشند، لذیذترین غذاها را می‌خورند و بهترین و لوکس‌ترین اتومبیل‌ها و هواپیماها را سوار می‌شوند، اقامتگاه‌های خویش را با گرانقمیت‌ترین وسائل زندگی آراسته می‌سازند و به بهترین و برترین صورت ممکن از نظر رفاه و امکانات گوناگون، زندگی می‌کنند. و شما دوست خواننده دیگر از انبوه ثروتهای بادآورده و روی هم انباشته شده‌ای که این حضرات برای روزهای مبادا اندوخته می‌سازند، چیزی مگو و مپرس که از اسرار است!!

و خودت نیک می‌دانی که تمامی اینها از مال مردم و از اموال و امکانات دولت و ملّت غارت شده است.

آری سالار بانوان، فاطمه علیها السلام همتای گرانمایهٔ خویش امیرمؤمنان را آنگونه که ترسیم شد، معرّفی می‌کند و شگفتا که هم تاریخ درست و راستین ،سخنان دخت سرفراز پیامبر در مورد امیرمؤمنان را با همهٔ وجود گواهی می‌کند و هم رویدادهای تاریخی آن را مورد تأیید قرار می‌دهند.



**برای نمونه:**

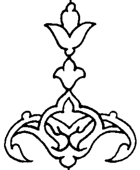
تاریخ نشانگر این واقعیّت است که امیرمؤمنان اندکی کمتر از پنج سال زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش گرفت و در همهٔ این مدّت زندگی‌اش صد در صد همانگونه بود که دخت سرفراز پیامبر وصف کرد.

آن پیشوای راستین اسلام به یکی از کارگزارانش در ضمن نامه‌ای مرقوم داشت:

**«ألا: و انّ امامکم قداکتفی من دنیاه بطمریه، و من طعمه بقرصیه، اَلاٰ و انّکم لاتَقْدِرنَ علی ذلكَ، ولكِنْ أعینُونی بِورَعٍ و اجتهادٍ، و عفّةٍ و سَدَادٍ فواللّٰه ماکنزتُ من دنیاکُم تبراً، و لاادّخرتُ من غنائمها و فراً، و لاأعددتُ لبالی ثوبی طمراً، و لاحزتُ من أرضها شبراً، و لاأخذت منه الاّکقوتَ أتان دبرة، و لهی فی عینی أوهی و أهون من عفصةٍ مقرةٍ.**

**بلی! کانت فی أدینا فدكُ من کلّ ما أظلّته السّماءُ، فشحّ علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوسُ قومٍ آخرین، و نعم الحکم اللّٰه و ما أصنع بفدك...»**

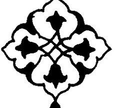
بهوش باش که امام شما از دنیا و ارزشهای آن به همین دو جامهٔ فرسوده، و از غذاهای آن به دو قرص نان بسنده کرده است. هان! شما توانایی آن را ندارید که اینگونه ساده و مردمی زندگی کنید. امّا باید مرا با ورع و پرهیزکاری، تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر، عفّت و پاکی و پیمودن راه درست و خداپسندانه یاری دهید.



به خدای سوگند! من نه از دنیای شما طلا و نقره‌ای اندوخته‌ام و نه از بهره‌ها و ثروت‌های آن مالی پس‌اندازکرده‌ام، نه برای این لباس فرسوده‌ام بدلی فراهم ساخته‌ام و نه از زمین این دنیا و کشور پهناوری که امور آن را تدبیر می‌کنم، یک وجب در اختیار خویش گرفته‌ام.

آری از میان آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بوده که در مورد آن نیز گروهی بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری -که ما باشیم- آن را سخاوتمندانه و کریمانه رها کردند و آن نیز از دست ما رفت. امّا چه غم که بهترین داور خداست و او در مورد مصادره کنندگان و صاحبان حقّ داوری خواهد کرد.

## یک پرسش

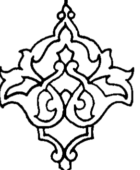


در اینجا پرسشی است که ناگزیر باید بدان پاسخ داد و آن این است که:

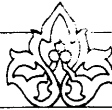
اگر براستی امیرمؤمنان دارای این ویژگیها و صفات ارزشمند و تعالی‌دهنده‌ای بود که دخت گرانمایهٔ پیامبر برمی‌شمارد و او را به وصف می‌کشد، پس چرا هنگامی که زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گیرد و به تنظیم شئون و تدبیر امور مردم می‌پردازد، در دوران حکومت او ناامنی‌ها و جنگ‌های خونبار داخلی و مشکلات و مصیبت‌ها، یکی پس از دیگری رخ می‌دهد و کشتارهایی گسترده جامعه را فرامی‌گیرد؟

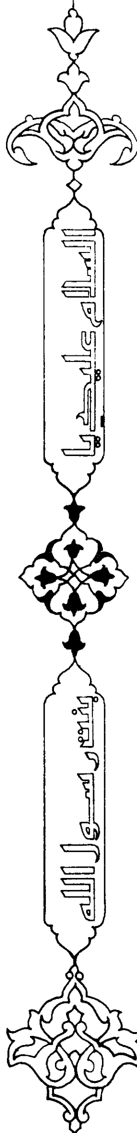
## پاسخ این «چرا؟»

پاسخ این چرا این است که:



بی‌تردید جامعهٔ اسلامی در زمان پیامبر در همهٔ ابعاد، جامعه شایسته و درستی بود امّا عناصری که پس از رحلت آن پیشوای آسمانی به مدّت ربع قرن بر امّت مسلمان فرمانروایی کردند دگرگونیهای نامطلوب و نادرستی در دین و دنیا و اندیشه و عقیده و رفتار جامعه پدید آوردند که گفتنی نیست.





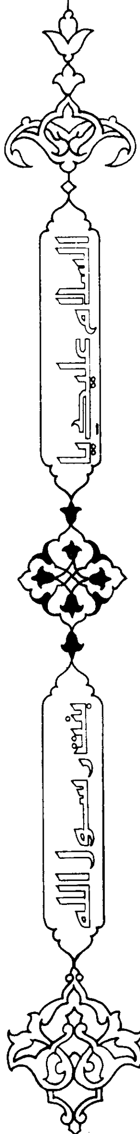
اگر براستی با تعمّق و انصاف به زندگی سردمدارانی که پس از رحلت پیامبر زمام امور جامعه را به کف گرفتند، بیفکنیم خواهیم دید که در این دوره بیست و پنج ساله چه حجم وحشتناکی از فرمانهای ظالمانه و فتواهای دل‌بخواه و قوانین و مقرّرات ساختگی و مخالف با اسلام حقیقی، از آنان صادر شده است.

این فرمانها و فتواها از تغییر وضو گرفته تا اذان، از شمار رکعت‌های نماز تا چگونگی آن، از عمل عبادی حجّ گرفته تا جهاد و تشکیل خانواده و انحلال آن، از مسائل اقتصادی و اجتماعی گرفته تا سیاسی و اداری... همه جا بطور دل‌بخواه و به انگیزهٔ جاه‌طلبانه صادر گردید، بگونه‌ای که اگر نگارنده بخواهد نمونه بیاورد سخن طولانی می‌شود. به همین جهت تنها به ترسیم یک نمونه بسنده می‌شود و شما خواننده نکته‌سنج می‌توانی از همین نمونه بسیاری چیزها را دریابی!

## کشتار خالد بن ولید

«خالد بن ولید» با سپاه خویش به دستور حکومت خودکامه، بسوی برخی از گروههای مسلمان رفت. در سر راه خویش میان یک گروه از امّت، مردی به نام «مالک بن نویره» می‌زیست که در حضور پیامبر و با رهنمود آن حضرت اسلام آورده و پیامبر گواهی فرموده بود که او از بندگان شایستهٔ خدا و اهل بهشت خواهد بود و «عمر بن خطّاب» نیز اسلام و ایمان او راگواهی نموده بود. امّا همین «خالد بن ولید» آن بندهٔ خدا را بی هیچ جرم و گناهی، جز اینکه همسرش زیباترین زن قبیله بود و این فرماندهٔ رذالت‌پیشهٔ خلیفه، به او طمع بسته و هیچ راهی برای کام گرفتن رذیلانه از آن زن باشرف جز کشتن همسر بیچارهٔ او نمی‌یافت، او را سر برید و در همان شب جنایت نیز به آن بانوی مسلمان تجاوز کرد و روی خود و دولت غاصبی را که نماینده‌اش بود سیاه‌تر کرد.

هنگامی که به مدینه بازگشت به اتفاق همهٔ مورّخان از سوی رئیس دولت وقت



نه کیفری برای او در نظر گرفته شد، و نه حتّی مورد توبیخ و نکوهش قرارگرفت با اینکه همگان می‌دانند که از دیدگاه اسلام ازدواج با بانویی که در حال عدّه می‌باشد، حرام است و اگرکسی مرتکب چنین کاری شود در حقیقت مرتکب فحشا شده است.

شما خوانندهٔ عزیز که این رویداد فاجعه‌بار را در بیشتر کتابهای تاریخ می توانی بیابی، آیا می‌دانی که همین جنایت هولناک تا کجا و چه اندازه باعث ریخته شدن خونهای بناحق و شکستن حرمت‌ها و تجاوز به نوامیس و دست یازیدن به جنایات و بازی باکرامت و حیثیّت مردم و سرنوشت آنان شد؟

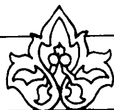
و تاکجا دیدگاه جامعه را نسبت به دین و دولتی که مدّعی جانشینی پیامبر بود و اسلام را یدک می‌کشید، دگرگون ساخت؟

و نیز در بخشهای گذشتهٔ همین کتاب موضع این گروه تجاوزکار و تشنهٔ قدرت، در برابر دخت یگانه و عزیز پیامبر و نیز در برابر همتای گرانمایه‌اش امیرمؤمنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین برای شما خوانندهٔ حقجو ترسیم شد.

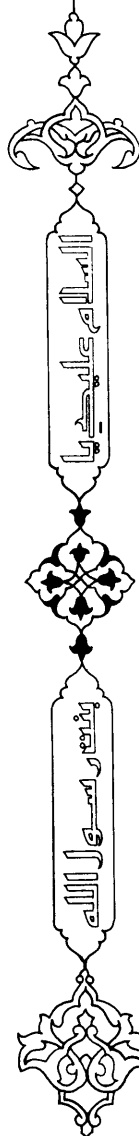
## رهبری ازهم گسیخته

آری حقیقت این است که اسلام و رهبری اسلامی و زمام امور جامعه، هنگامی به دست توانمند امیرمؤمنان رسید که دیگر هم رشتهٔ پیوند و ریسمان استوارش بریده بود و هم ابعاد و جوانب آن در هم کوبیده شده و هم آن خوشنامی و بلندآوازگی و جاذبه‌اش به بدنامی و دافعه و حق‌کشی و بربریّت آلوده شده بود.

و با این وصف هنگامی که امیرمؤمنان بپاخاست تا این تباهی را براندازد و آثار آنها را با سازندگی و اصلاحگری در همهٔ ابعاد بزداید و اسلام را به شاهراه حقیقی خویش بازگردانیده و لباس قداست و زیبایی و جاذبه‌اش را دگرباره بر اندامش بپوشاند، درست در این شرایط بود که جاه‌طلبان و طمع ورزان به قدرت و امکانات و امتیازخواهان حق‌ستیز، بر ضدّ او قیام کردند و شمشیرهای ستم خویش را بر روی آن تبلور عدالت



و آزادی کشیدند و آنگاه بود که آتش جنگهای خانمانسوز داخلی شعله‌ور گردید و کشتارها پیش آمد که ما اندکی از آن رویدادهای فاجعه‌بار را در جلد اول تا سوّم شرح نهج‌البلاغه آورده‌ایم که با مراجعه به آنها حقایق بر شما خوانندهٔ عزیز روشن‌تر خواهد شد.



## ادامه تفسیر سخنان فاطمه علیها السلام

به هر حال بانوی بانوان در ادامهٔ سخنان خویش فرمود:

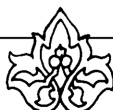
**«و لبان لهم الزّاهد من الرّاغب»**

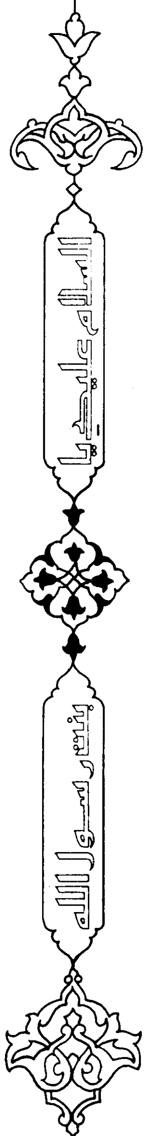
فاطمه علیها السلام همچنان پیرامون شخصیّت والای همتای زندگی‌اش، امیرمؤمنان سخن می‌گوید و خاطرنشان می‌سازد که اگر زمام رهبری پس از رحلت پیامبر به کف باکفایت آن حضرت قرار می‌گرفت از ارزشهای مادّی این جهان برای خویش به اندکی قناعت می‌ورزید. به همان اندازه که گرسنگی و تشنگی خویش و خاندانش را فرونشاند و به دین و دنیای جامعه خدمت کند و آنگاه در این شرایط بود که برای عصرها و نسلها روشن می‌شد که پارسا و زاهد حقیقی که ذرّه‌ای به ثروت و امکانات جامعه چشم طمع نمی‌دوزد کیست؟ و دنیا طلب و دنیاخواه که ثروت وامکانات مردم را بسان شتری که بر کشتزار سرسبز و پرطراوتی بزند و تمامی گیاهان تازه را به معدهٔ خویش سرازیر کند، کدام است؟

و بدینسان پارسا و دنیاپرست از یکدیگر بازشناخته می‌شد.

**«و الصادق من الکاذب»**

و نیز راستگویی که در گفتار و عملکرد خویش راستی را برگزیده است از دروغپردازی که در لاف و گزاف‌گوییها و کارهایش راه نادرستی و فریبکاری را پیشه ساخته است، برای مردم حقجو شناخته می‌شد.





وآنگاه این بخش از سخنان جاودانهٔ خویش را با تلاوت این آیهٔ شریفه به پایان برد که:

**«و لو انّ اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الارض و لکن کذّبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون.»**(۱)

اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروای خدا پیشه ساخته بودند به یقین ما برکاتی از آسمانها و زمین بر روی آنان می‌گشودیم، امّا آنان تکذیب کردند و ما نیز (گریبان) آنان را به (کیفر) دستاوردشان گرفتیم.

و راستی که این آیهٔ شریفه چقدر با آن مجلس و مردم تناسب داشته و این تمسّک به آیه و تشبیه در سخن تاریخی فاطمه علیها السلام چقدر زیبا می‌نماید و حقیقت را روشن می‌سازد!

دخت فرزانهٔ پیامبر این حقیقت را روشن می‌سازد که اگر براستی مردم مسلمان پیام خدا و سخن پیامبرش را در گزینش امیرمؤمنان به خلافت گردن می‌نهادند، بی هیچ تردیدی جهان برای آنان روح و ریحان و بسان بهشت پرطراوت و جاودانه می‌گشت و زندگی جامعه‌ها و تمدّن‌ها به شایستگی‌ها و ارزشهای والای معنوی و نعمت‌های گوناگون زندگی آراسته می‌شد. امّا دریغ و درد که آنان راه مخالفت را در پیش گرفتند و دیگری را بجای آن بزرگمرد برگزیدهٔ خدا و پیامبر نهادند و با عصیان خویش دانسته و آگاهانه پیامبر را در عمل تکذیب کردند.

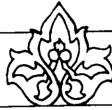
از این رو باید بزودی شاهد بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌هایی باشند که بر سر آنان فرو خواهد بارید و شاید برای ترسیم این واقعیّت بود که دخت یگانهٔ پیامبر در ادامهٔ سخن خویش این آیهٔ شریفه را آورده که:

**«و الّذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ماکسبوا و ما هم بمعجزین.»**(۲)

---

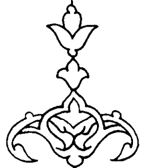
۱ ـ سوره ۷، آیه ۹۶

۲ ـ سوره ۳۹، آیه ۵۱



و كسانی از این گروه که ستم کردند، بزودی ثمرهٔ شوم آنچه مرتکب شده‌اند به آنان خواهد رسید و آنان هرگز درمانده کننده (خدای توانا) نخواهند بود.

در آیندهٔ نزدیک در مورد بدبختی‌ها و فجایع و مصیبت‌های تأسّفباری که از رهگذر غصب خلافت و پذیرش رهبری و زمامداری کسانی جز خاندان وحی و رسالت بر سر جامعه فرو بارید، بیشتر بحث خواهیم کرد.

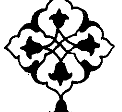


**«الا: هلم و استمع»**

و درنسخهٔ دیگری :«**هلممن و استمعن**» آمده است.که بنا به عبارت نخستین سخن بانوی سرفراز گیتی جهانشمول است و خطاب به همگان و اگر فراز دوّم را ملاک قرار دهیم، خطاب به زنان عیادت‌کننده است که می‌فرماید:

«اینک بیایید و بشنوید...»

**«و ما عشت أراك الدّهر عجباً»**



«و به هر اندازه در این سرا زندگی کنی دنیا شگفتیهای تازه‌ای به تو نشان خواهد داد.»

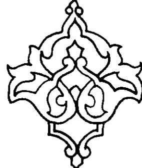
شگفتیهایی که هرگز به ذهن خطور نمی‌کند و به خاطر نمی‌گذرد.

**«و ان تعجب فعجب قولهم»**

«اگر بر آنی که شگفت‌زده شوی از گفتار اینان تعجّب کن که چه می‌گویند.»

این جمله فرازی از آیهٔ شریفه است که اینگونه می‌باشد:

**«و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا كنا تراباً ائنّا لفی خلق جدید.»**[1]

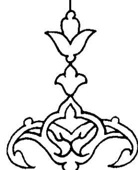
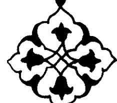
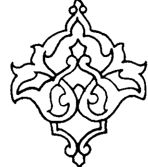


«اگر عجب داری عجب از سخن آنان است که (می‌گویند) آیا هنگامی که خاک شدیم براستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟»

فاطمه عليها‌السلام این فراز از آیهٔ قرآن را اقتباس فرموده و با سخنان روحبخش خویش

---

۱ ـ سوره ۱۳، آیه ۵

آمیخته است و پیامش این می‌باشد که مردم از رویدادهایی شگفت‌زده می‌شوند، در حالی که بسیاری از آنها جای شگفتی ندارند. امّا در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم رخدادهای عجیبی رخ می‌دهد که براستی در خور تعجّب است چرا که این امور و رخدادها نه با مقرّرات دین خدا هماهنگ است و نه با خرد سالم و وجدان آزاد و شعور انسانی. رخدادهایی که با هیچ ملاک و معیار درستی هماهنگ نیست و تحت هیچ قاعده و قانونی نمی‌گنجد.

برای نمونه:

**لیت شعری الی ای سناد استندوا؟**

**و علی ایّ عماد اعتمدوا؟**

**و بایة عروة تمسکوا؟**

**و علی اية ذريّة اقدموا واحتنكوا؟**

. واقعیّت این است که مردم به پیامبر خدا گراییده و به آن حضرت اعتماد نموده و فرمان او را گردن نهادند و بر گفتار صادقانهٔ او گوش جان سپردند و دستورات او را اطاعت نمودند چرا که او فرستادهٔ بزرگ خدا بود و با جهان برتر پیوند داشت و تمامی ویژگیها و شایستگی‌هایی که باعث فرمانبرداری و ارادت و اطاعت مردم از او می‌شد همه و همه به صورت فراوانی در وجود گرانمایهٔ آن حضرت و گفتار و عملکرد و اخلاق و سیره‌اش موج می‌زد و طبیعی بود که مردم آگاه و سعادت‌خواه آن حضرت را بر خویشتن مقدّم بدارند و جای شگفتی هم در این فرمانبرداری مردم از او نیست.

امّا براستی جای شگفتی بسیار است که برخی از مردم پس از رحلت غمبار پیامبر به چنان انحطاط فکری درغلطیدند که زمام امور جامعه و دین و دنیای خویش را به دست عناصری سپردند که در آنان هیچگونه شایستگی و بایستگی و ویژگیهای این کار بزرگ به چشم نمی‌خورد!

آخر مردمی که به پیامبر ایمان آورده و بر آن حضرت اعتماد کرده و به آن

شایسته‌ترین انسان تمسّک جستند و او را مقتدای خویش شناختند پس از این اوج و رشد چگونه می‌توانند خویشتن را قانع و وجدان خود را راضی سازند که به زمامداری و پیشوایی عناصری تن در دهند که به فاصلهٔ زمین تا آسمان و نور تا ظلمت و سیاهی تا سفیدی و مشرق تا مغرب با همه فاصله دارند؟





بدینسان دخت گرانمایهٔ پیامبر از انحطاط ناگهانی و یکبارهٔ آنان پس از رحلت پیامبر اظهار شگفتی می‌کند و به همراه آن حضرت همهٔ خردمندان گیتی و صاحبان وجدانهای زنده و روانهای برخوردار از اعتدال و توازن و جانهای حق‌پذیر نیز از چنین انتخابات ساختگی که با همهٔ مقیاسها و معیارها و میزان‌ها در تضادّ بود، شگفت‌زده می‌شوند!

**«و بایة عروة تمسّکوا؟»**

در جامعهٔ اسلامی و میان مسلمانان ثابت است که این سخن جاودانه از پیامبر خداست که فرمود:

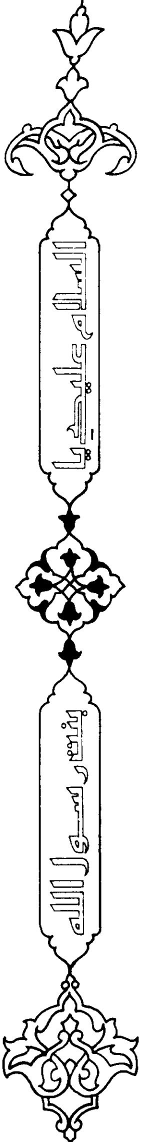
**«انّی تارك فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی، وانّکم لن تضلّوا ما ان تمسّکتم بهما.»**

و پیام این سخن جاودانه هم روشن است که پیامبر به جامعهٔ اسلامی فرمان می‌دهد که به کتاب خدا و خاندان گرانمایهٔ او تمسّک جویند و هر دو مشعل فروزان را فراراه خویش قرار دهند.

اینک شما خوانندهٔ حقجو بنگر که این گروه به کدامین ریسمان چنگ زده و بدان دست گرفتند و چسبیدند؟

**«و علی آیة ذریّه اقدموا و احتنکوا؟»**

آیا براستی اینان می‌دانند که فاطمه علیها السلام کیست؟ و آیا می‌دانند که جایگاه والای این نسل پاک و پرشرافت و ارجمندی که بی هیچ تردیدی شریف‌ترین خاندان عصرها و نسلهای بشری بر روی زمین خدا می‌باشد، کجاست؟



و آیا می‌دانند که منزلت و مقام این خانواده چیست؟

براستی آیا اینان می‌دانند که در برابر خاندان وحی و رسالت چه کرده‌اند؟

*آن خاندان گرانمایه‌ای که خدا همگان را به دوستی آنان فرمان داد و فرمود:*

**«قل لا اسألکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربیٰ.»**[۱]

آن خاندان گرانقدری که خدا فرمانبرداری از آنان را بر هر انسان باایمانی واجب ساخت و فرمود:

**«اطیعوا اللّه و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم.»**[۲]

کسانی که نقش والا و نجات‌دهندهٔ آنان درست بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر آن کس که از آن روی برتافت، به ورطهٔ هولناک گمراهی و نگونساری و نابودی درغلطید.

کسانی که هر کس آنان را دوست بدارد تو گویی خدای را دوست داشته و هر کس آنان را بیازارد، خدای راآزرده است و هر کس کینهٔ آنان را در دل داشته باشد با خدا کینه‌توزی کرده است.

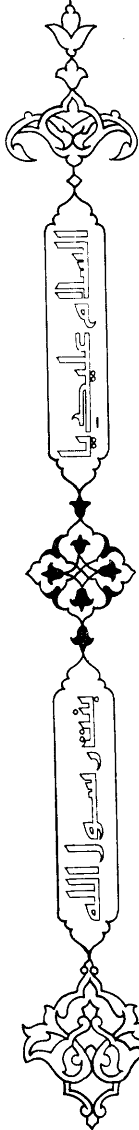
و به خدای یکتایی که جز او خدایی نیست سوگند باد که آنان خاندان پیامبر و نسل پاک او را اذیّت کردند و به آن شایسته‌ترین خاندان، ستم و بیداد روا داشتند و آنان را با بدرفتاری خویش به خشم آوردند و بر حقوق و آزادی آنان تجاوزکردند و حرمت‌شان را شکستند و با این سیاست بیدادگرانه مردم را بر اذیّت و آزار آن خاندان والا، جرأت و جسارت بخشیدند و خداست که میان بندگانش داوری خواهد کرد.

اینک باید پرسید که این تجاوزکاران به دستور کدامین دین و آیین و طبق کدامین شریعت و قانون و به کدامین مجوّز شرعی این شیوهٔ ظالمانه را در برابر خاندان پیامبر اتّخاذ کردند؟

---

۱ ـ سوره ۴۲، آیه ۲۳

۲ ـ سوره ۴، آیه ۵۹



ما که نمی‌دانیم شاید آن گروه تجاوزکاری که به چنین جنایاتی دست یازیدند، بهانه‌هایی بسازند و دستاویزهایی بتراشند که با تمسّک بدانها بتوان اینگونه هتک حرمت‌ها کرد، و آبروها و کرامت‌ها را ریخت و اینگونه شقاوت‌ها را مرتکب شد.

**«لبئس المولی و لبئس العشیر»**

فاطمه علیها السلام این فراز را از قرآن شریف اقتباس فرموده است که می‌فرماید:

**«یدعوا لمن ضرّه اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر.»**(۱)

کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه که چه بد سرپرستی و چه بد دوست و دمسازی!!

و بدینسان هشدار می‌دهد که آن کسی را که برای زمامداری برگزیده‌اید بد سرپرست و زشت همدم و همراهی است و بد دوستی است که برای زندگی برگزیده‌اید.

**«و بئس للظّالمین بدلاً»**

این فراز نیز از قرآن اقتباس شده است که می‌فرماید:

**«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس کان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه افتتّخذونه، و ذرّیته أولیاء من دونی و هم لکم عدوّ بئس للظالمین بدلاً.»**(۲)

**«استبدلوا ـ و اللّه ـ الذّنابا، بالقوادم والعجز بالکاهل.»**

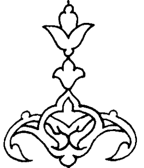
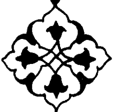
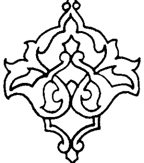
آنان پیشگامان را رها ساخته و به سراغ دنباله‌ها رفتند و شانه را با دُم معاوضه کردند.

از جمله دانشهایی که بر دیگر علوم بشری نوعی برجستگی و پیشگامی دارد، دانش جامعه‌شناسی است. این رشته مهمّ علمی از راز پیشرفت‌ها و صعود جامعه‌ها، یا انحطاط و سقوط آنها بحث می‌کند. عوامل ناتوانی ملّت‌ها یا علل اقتدار آنها را باز می‌گوید، از صلاح و شایستگی یا تباهی و فساد آنها و نیز ثمرهٔ این صلاح و فساد پرده برمی‌دارد.

---

۱ ـ سوره ۲۲، آیه ۱۳

۲ ـ سوره ۱۸، آیه ۵۰

این دانش اجتماعی بر آن است که از مهم‌ترین وسایل و مؤثرترین عواملی که در سوق دادن جامعه‌ها و تمدّن‌ها بسوی شایستگی و ناشایستگی و صلاح و فساد، نقش سرنوشت‌سازی دارد و فرجام پیروزمندانه یا ذلّت بار مردم را رقم می‌زند، دو تشکیلات مهمّ جامعه و دو گروه گردانندهٔ این تشکیلات‌اند؛ یکی تشکیلات سیاسی و هیئت حاکمه و دولت‌مردان و دیگر تشکیلات مذهبی و دانشوران دینی.

به همین دلیل هم پیامبر خدا فرمود:

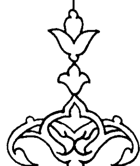
**«طائفتان من امّتی اذا صلحتا صلح النّاس، و اذا فسدتا فسد النّاس: العلماء و الامراء.»**

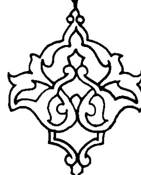
دو گروه در میان امّت من هستند که با صلاح و شایستگی آنان جامعه و مردم راه شایستگی و صلاح در پیش خواهند گرفت و با فساد و تباهی آنان همه به تباهی در خواهند غلطید. و آن دو گروه عبارتند از دانشوران دینی و زمامداران جامعه.

و می‌دانیم که در آن روزگار تیره و تاری که حقوق خاندان وحی و رسالت پایمال گردید و ندای حق‌طلبی و ستم‌ستیزی فاطمه عليها‌السلام جهان را پر کرد، دو تشکیلات سیاسی و مذهبی یکی بودند و درکنار هم.

فردی که خویشتن را جانشین پیامبر می‌شمرد هم ریاست دولت را در دست داشت و هم ریاست مذهبی را یدک می‌کشید، هم ناخدای کشتی سیاست بود و هم سکّاندار کشتی دین و مذهب، تدبیر امور و تنظیم شئون هر دو تشکیلات را در دست داشت.

ما در روزگار خویش یا در گذرگاه قرون و اعصار، ملّت‌های متمدّن و بافرهنگ و پیشرفته‌ای را می‌یابیم که به اوج قلّهٔ کمال و تعالی پرکشیده و در تمامی میدانهای زندگی به پیشرفت تحسین‌برانگیز و خیره‌کننده‌ای نایل آمده‌اند و با تعمّق درمی‌یابیم که راز مهمّ این پیشرفت و ترقّی آنان زمامداران مترقّی آنهاست که راه‌های پیشرفت و وسایل آن را برای آنان فراهم آوردند و با آموزشهای شایسته و بایستهٔ خویش جامعه را پروراندند و نیرو بخشیدند و با رهبری و درایت و تشویق و تقدیر، آنان را به کار و تلاش و ابتکار و ترقّی، شجاعت و جسارت بخشیدند.





و نيز ملّت‌هاى عقب‌افتاده و از هم‌گسيخته‌اى را در چشم‌انداز خويش مى‌يابيم كه آفت جهل و فقر، بيمارى و ذلّت، نگونسارى و سستى، برهنگى و جنايت و ديگر ضدّارزشها، سايهٔ شوم خويش را بر سر آنان افكنده است و هنگامى كه تعمّق مى‌كنيم و مى‌بينيم اين جامعه‌ها نيز در حقيقت قربانى بى‌هدفى و بى‌كفايتى و عدم احساس مسؤوليّت سردمداران و رهبران تبهكار و بى‌لياقت خويش‌اند. چرا كه مردم بر راه و رسم زمامداران جامعهٔ خويش‌اند.

**«النّاس على دين ملوكهم»**

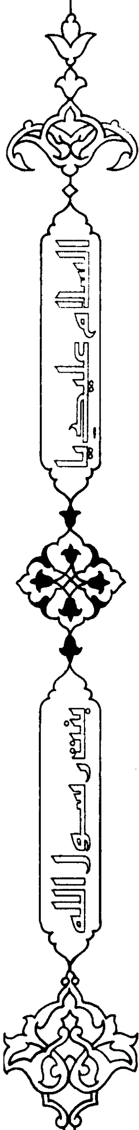
به هر حال بانوى بانوان در ادامهٔ سخنان تاريخى خويش سخن را به راز صعود و سقوط جامعه‌ها و تمدّن‌ها سوق داد و فرمود:

**«استبدلوا ـ و اللّه ـ الذنابا بالقوادم»**

مى‌دانيم تشبيه در سخنورى نقش شگرف واثرگذارى عجيبى در دلها دارد و روح پيام و مفهوم سخن گوينده را بطور روشن در دسترس انديشه شنونده قرار مى‌دهد و دريافت آن را آسان مى‌سازد.

به همين جهت دخت گرانمايهٔ پيامبر جامعه اسلامى را به يک پرنده، و رهبرى آن را به بالهاى آن پرنده تشبيه مى‌كند و روشن است كه اين پرنده، جز به كمک دو بال خويش نمى‌تواند به پرواز درآيد و مى‌دانيم كه بال پرنده از پرهاى بزرگ و دهگانه‌اى تشكيل شده است كه در فرهنگ عرب به آنها «قوادم» مى‌گويند و در پوشش اين پرهاى دهگانهٔ بزرگ ده پر كوچک قرار دارد كه به آنها «خوافى» مى‌گويند و در دم پرنده نيز پرهايى است كه «ذناب» نام دارد.

پرهاى «قوادم» در حقيقت وسيلهٔ اصلى و مهمّ پرواز پرنده‌اند و هيچ پرنده‌اى جز به كمک آنها نمى‌تواند در سينهٔ آسمان پركشد. چراكه «قوادم» نقش موتورهاى پرقدرت را دارند كه در زير بالهاى يک هواپيما قرار دارد و به او امكان مى‌دهد تا از زمين برخيزد و بسوى آسمان پركشد و در فضا به پرواز درآيد.



با این بیان هنگامی که آن پرهای دهگانهٔ پرقدرت پرنده‌ای بریده شود با پرهای کوچک یا پرهای ریزی که در دم او تعبیه شده است نمی‌تواند به پرواز درآید. چراکه آن دو رشته پرهای کوچک نمی‌توانند پیکر آن پرنده را از زمین بلند کرده و به آن پرنده قدرت پرواز دهند.

**«و العجز بالکاهل»**

واژهٔ «عجز» به مفهوم دنباله و پایان هر چیزی است و واژهٔ «کاهل» به میان دو کتف انسان می‌گویند.

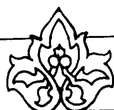
با این بیان «کاهل» پرقدرت‌ترین نقطه برای جابجایی بار سنگین در پیکر انسان و به عکس آن «**عَجُز**» ناتوان‌ترین نقطهٔ بدن برای این کاراست.

منظور دخت فرزانهٔ پیامبر از این دو مثال و دو تشبیه خردمندانه این است که:

این مردم نگونبخت پس از رحلت پیامبر رهبری و هدایت جامعه و تدبیر امور و تنظیم شئون امّت را ـ که کاری بس بزرگ و موقعیّتی سخت خطیر و حسّاس است ـ این کار سرنوشت‌ساز را به کسی سپرده‌اند که نه لیاقت و کفایت آن را دارد و نه بخاطر فقدان توانایی و ویژگی‌های لازم می‌تواند چنین مسؤولیّت خطیری را بعهده گیرد، چرا که خصوصیّات لازم برای تدبیر شایستهٔ امور و شئون و به کف گرفتن زمام امور جامعه، دانش گسترده و خرد سرشار و مدیریّت شایسته و آزادگی و عدالت است که در سردمداران غاصب نیست و آن شایستگان و وارستگان راکه دارای کفایت و لیاقت و دانش و خرد و مدیریّت و دیگر ویژگیهای لازم برای ادارهٔ شایسته و خداپسندانهٔ جامعه هستند نیز این تجاوزکاران کنار زده و قدرت و امکانات مادی را از آنان گرفته‌اند.

از این رو چقدر سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام دقیق و بجاست که فرمود:

این مردم نگونبخت پیشگامان و شایستگان را وانهاده و به سراغ دنباله‌ها و دنبالچه‌ها رفته‌اند و کار شاهپرهای نیرومند و بزرگ را از پرهای ریزِ دم پرنده می‌خواهند.



آری اینان در روز جاودانه غدیر به فرمان خدا و پیامبر در کمال آزادی و امنیّت باامیرمؤمنان دست بیعت دادند امّا پس از رحلت پیامبر عهد خویش را شکستند و بیعت را به بوتهٔ فراموشی سپردند و ناجوانمردانه به سراغ دیگری رفتند و به او که هرگز در دانش و خرد و ایمان و عمل و درایت و مدیریّت و شرافت و فضیلت و گذشتهٔ درخشان و دیگر ارزشهای انسانی و امتیازات اخلاقی، هرگز با آن حضرت قابل مقایسه نبود، دست بیعت سپردند.

**«فرغماً لمعاطس قوم یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً.»**

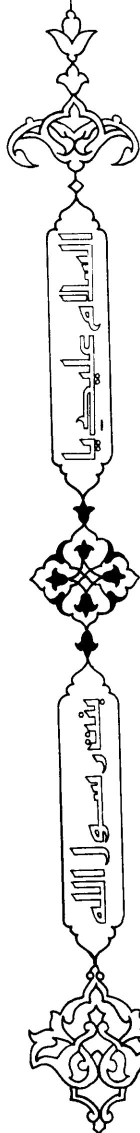
پس به خاک مالیده باد بینی گروهی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند در حالی که تباهی به بار می‌آورند.

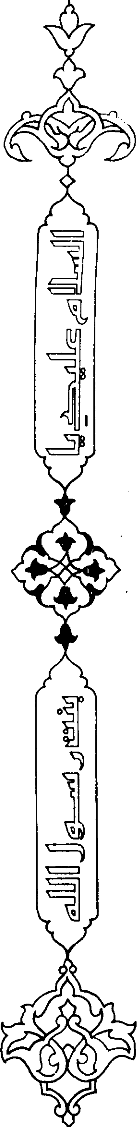
بدینسان فاطمه عليها السلام خواری و ذلّت را در خور اینان می‌داند و بر ایشان می‌خواند و از خدا می‌خواهد که به کیفر طبیعی ارتجاع‌طلبی و حق‌کشی آنان،بینی‌هایشان را به خاک بمالد چرا که آنان به مردم سست عنصری تبدیل شده‌اند که می‌پندارند با این گرایش ارتجاعی در اندیشه و عمل، هنوز راه یافتگانند و در راه و رسمی که در پیش گرفته‌اند اصلاحگرند نه تبهکار.امّا اینک بهوش باشید که اینان همان تبهکارانند ولی خود نمی‌فهمند.

**«ألا انّهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.»**

آیا فرد یا گروهی که از راه درست و عادلانه انحراف جسته است خود درمی‌یابد که در مسیر انحطاط گام سپرده است یا اینکه عکس حقیقت را می‌نگرد و می‌پندارد که راه یافته است و در مسیر اعتدال و راه درست پیش می‌رود و تنها خود بر راه حق است و جز او همگان بر راه انحراف و باطل‌اند؟

و آنگاه است که با این پندار نه منطق و برهانی در او اثر می‌گذارد و نه دلیل و سخن درستی برای او سودبخش خواهد بود.





به هر حال بانوی بانوان این دو فراز از سخن خویش را از قرآن شریف اقتباس نمود که:

**«قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً الّذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً.»**(۱)

و نیز می‌فرماید:

**«و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انّما نحن مصلحون، ألا انّهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون.»**(۲)

دخت گرانمایه پیامبر آنگاه آیهٔ دیگری را به تناسب موضوع در سخن تاریخی و هشداردهندهٔ خویش می‌گنجاند و می‌فرماید:

**«ویحهم! افمن یهدی إلی الحق احق أن یُتَّبع أمن لایهدی إلاّ أن یهدی فما لکم کیف تحکمون.»**(۳)

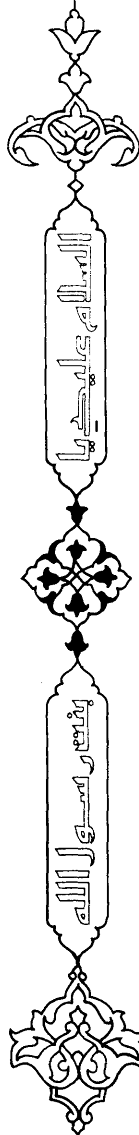
این آیه شریفه به بحث مهمّ هدایت اشاره می‌کند و بیانگر مقایسه‌ای روشن میان آن انسان والایی است که به حق و عدالت رهنمون می‌گردد و مردم را به راه درست و سعادتمندانه ارشاد می‌کند با آن عنصر گمراهی که اگر از سوی دیگران هدایت نشود نه خود راه یافته است و نه راه درست را می‌شناسد. اینک از این دو تن و یا دو گروه کدامیک به پیروی زیبنده‌ترند و کدامینشان در خور رهبری امّت می‌باشند؟

دخت اندیشمند پیامبر در این مقایسه این واقعیّت را بیان می‌کند که:

هان ای مردم! شما نیک می‌دانید که امیرمؤمنان انسان کامل و برجسته‌ای است که از نظر دانش و فضیلت و خرد و دیگر مواهب فکری و اخلاقی و انسانی ـ پس از پیامبر خدا ـ بی‌نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امّت و الگوی

---

۱ ـ سوره ۱۸، آیه ۱۰۴
۲ ـ سوره ۲، آیه ۱۱ ـ ۱۲
۳ ـ سوره ۱۰، آیه ۳۵



عملی قرارگرفتن زیبنده‌تر است. چرا که او تمام ویژگیهای لازم برای رهبری شایستهٔ جامعه را در اوج وصف‌ناپذیری داراست و دیگر مدّعیان نه در دانش و خرد با او قابل مقایسه‌اند و نه درکارایی و مدیریّت و نه دیگر امتیازات و ویژگیهای رهبری.

و جالب است که تاریخ هر دو جانب مطلب را ثبت و به یادگار نهاده است.

هم کمال و جمال و ویژگیها و شخصیّت وصف‌ناپذیر امیرمؤمنان را و هم ناتوانی و عدم کارایی و ضعف مدّعیان غاصب در ابعاد دانش و بینش و عمل را. آری تاریخ هر دو نکته را ترسیم کرده است.

**«أمالعمری! لقد لقحت»**

دانش پزشکی نشانگر این واقعیّت است که بسیاری از بیماریهای سخت و درمان‌ناپذیری که انسانها بدان گرفتار می‌گردند در آغازکار از نفوذ یک میکروب به خون شروع می‌شود. آنگاه این میکروب مرگبار در شرایط مساعد شروع به تکثیر و رشد نموده و با گذشت زمان تمامی خون را آلوده می سازد و با اثرگذاری مرگبار خود بر گلبولهای سفید و قرمز، عفونت و آلودگی را در کران تا کران سازمان تن انسان می‌گستراند. و در این مرحله است که بدبختی و درد و رنج و مصیبت به بار می‌آورد. بیماریهای کشنده‌ای چون مالاریا، وبا، سرطان و... سراسر بدن را درمی‌نوردد و بیمار را از پای درمی‌آورد.

اندیشمندترین بانوی جهان هستی در فراز بلندی از سخن خویش می‌فرماید:

**«اما:لعمری! لقد لقحت»**

هان بهوش باشید! به جان خودم سوگند باد که نطفهٔ فتنه و تباهی در جامعهٔ اسلامی بسته شده و میکروب مرگبار فساد و نگونساری در پیکر امّت نفوذکرده است و اینک در راه باطل و بیداد خویش پیوسته گسترش می‌یابد.

**«فنظرة ريثما تنتج»**

از این رو انتظار برید که میکروبهای مرگبار کران تا کران پیکر جامعه را درنوردد چرا

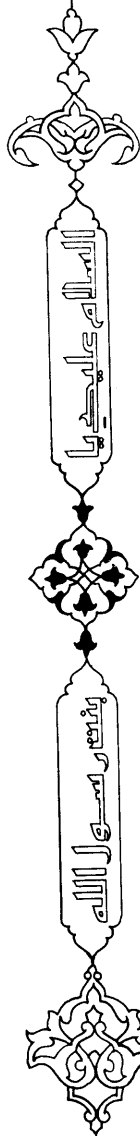
که شما پس از رهبری شایسته و بایستهٔ پیامبر که جامعه را بسوی والایی‌ها و سرفرازیها رهبری می‌کرد، به رهبری کسی تن دادید که بطور کامل عکس رهبری پیشین و ناسازگار با راه و رسم آن است. و نیز بجای فرمانبردار ی از خدا و پیامبر و پایبندبودن به بیعت خویش با امیرمؤمنان کسی را بدان جایگاه رفیع، بالا بردید که نه ویژگیهای آن را دارد و نه توانایی‌اش را.

و نیز بدان جهت در انتظار فتنه‌ها باشید که پس از آنکه مقرّرات پرطراوت و معتدل اسلامی جامعه را بصورت شایسته‌ای اداره کرد و بسوی نکیبختی وکرامت پیش برد، اینک آن مقرّرات زندگی‌ساز، بدست شما جایش را به بافته‌هایی می‌سپارد که از هوا و هوس و افکار و آراء شخصی عناصر افراطی سرچشمه می‌گیرد و اینگونه، مفاهیم و ارزشها دگرگون می‌گردد و معیارها و مقیاسها زیر و رو می‌شود.

**«ثم احتلبوا ملاء القعب دماً عبیطاً»**

هنگامی که ماده‌شتر بچه می‌آورد از پستانهایش شیر می‌دوشند امّا اگر این حیوان نجیب دچار بیماری یا عفونت و ناراحتی گردد آنجاست که ممکن است بجای شیر از پستانهای آن خون سرازیر گردد.

دخت فرزانهٔ پیامبر در ادامهٔ هشدارهای تاریخی خویش این واقعیّت را روشن می‌سازد که یک حکومت و تشکیلات اجتماعی شایسته و عادلانه باید به مردم خویش بهره‌ها دهد و برکات و خیرات به بار آورد و نیکبختی و رفاه و آزادی و عدالت به ارمغان آورد و این در صورتی ممکن است که زمام امور این تشکیلات و این جامعه در کف باکفایت انسانی آراسته به ارزشها و پیراستهٔ از هواها و جاه‌طلبی‌ها و بیدادگری‌ها باشد امّا دریغ و درد که اینک در جامعهٔ اسلامی بخاطر فتنه دهشتناکی که بنیاد نهاده شد از این پس کشتارها و قتل‌عامها به بار خواهد آورد. چرا که اسلام این آیین انسانساز و جامعه‌پرداز الهی که دین امنیّت و زندگی شرافتمندانه و آسایش و سلامت است، و مردم را به اوج عزّت و کرامت رهنمون گشت، بناگاه مفاهیم بلند و ارزشها والای آن نزد



این گروه حق‌ستیز و تجاوزکار دگرگون گردید و درنتیجه همان دین حیات و آزادی و امنیّت و سلامت و عدالت و نیکبختی، اینک با این نگرش و عملکرد دستگاه خلافت، واژگونه و بصورت دین نابودی و هلاکت و مذهب مرگ و ویرانگری چهره خواهد گشود.

و اینک شما خوانندهٔ عزیز به منظور اطمینان کامل به پیش‌بینی‌های دقیق و اندیشمندانهٔ دخت فرزانهٔ پیامبر به تاریخ پرفراز و نشیب اسلام نظاره کن که چگونه همین افراط‌کاران و بیدادپیشگان چهرهٔ زیبا و پرتلألؤ آن را پس از رحلت پیامبر زشت و تیره و تار نموده و آوازهٔ بلند و نویدبخشش را به بدنامی و خشونت و بربریّت تبدیل ساختند.

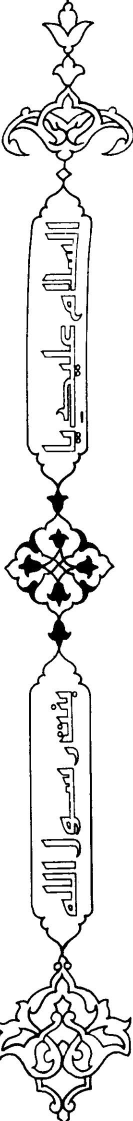
اگر به تاریخ اسلام بنگری، جویهایی از خون خواهی دید که از پیکر مسلمانها جاری ساخته و از کشته‌های آنان پشته‌ها پدید آورده‌اند.

برای نمونه:

تاریخ‌نگاران آورده‌اند که «عثمان» در دوران زمامداری خویش بجای اینکه الگو و سرمشق عمل به مقرّرات برخاسته از قرآن و سنّت باشد به کارهای مخالف کتاب خدا و سیره و سنّت پیامبرش دست یازید و آنگاه که مسلمانان آزاده و آگاه او را مورد نقد و نکوهش قرار دادند نه تنها از سیاست ظالمانهٔ خویش بازنگشت، که در برابر سخن حق و خیرخواهانه به زورمداری و خشونت روی آورد و برای بستن دهان حقگویان راه گمراهانهٔ زدن و اهانت کردن و تبعید و تهدید را برگزید.

و این عملکرد ناهنجار و مخالفت با سیره و روش بشردوستانهٔ اسلام و آورنده‌اش، هیجان عمومی و خیزش و انقلاب بر ضدّ او و رژیم‌اش را به بار آورد.

عایشه نیز با استفاده از این فرصت مردم را بر ضدّ او تحریک کرد و «طلحه» و «زبیر» نیز در این راه با او همسو شدند تا سرانجام «عثمان» به دست مردمِ به جان‌آمده، از پای درآمد.



از پی این ماجرا همانهایی که مردم را بر ضدّ او تحریک نموده و تا کشتن او پیش رفتند، با تغییر موضع خویش و با بهانهٔ خونخواهی عثمان به میدان آمدند و در حالی که خلیفه در مدینه کشته شده بود این گروه بازیگر به شهر بصره رفتند و آنجاکه فراتر از یک هزار کیلومتر با مدینه فاصله داشت به بهانه خونخواهی عثمان آتش جنگ داخلی را شعله‌ور ساختند و جان بیش از بیست و پنج هزار تن را گرفتند!!

از پی آنان دجّال فریبکار اموی، معاویه با دستاویز ساختن خون «عثمان» به میدان آمد و با شرارت او و دار و دسته‌اش، بناگزیر آتش جنگ دیگری در منطقهٔ «سوریّه» و نزدیک شهر حلب شعله‌ورگردید که به جنگ «صفّین» شهرت یافت و با بر جای نهادن نود هزار قربانی به پایان رسید.

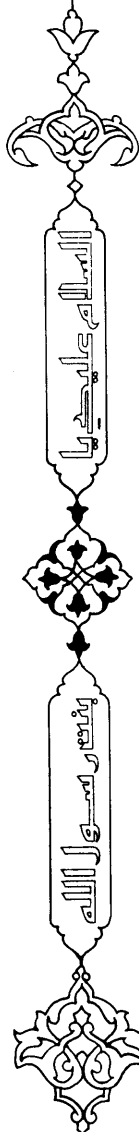
پس از این فتنهٔ بزرگ اموی، رویداد تأسّفبار «نهروان» پیش آمد و چهار هزار کشته بر جای نهاد.

سپس یکی از سرکرده‌های سفّاک سپاه اموی بنام «بسر بن ارطاة» با سپاه شوم خود از شام بسوی «مدینه» و «مکّه» و «یمن» که مرکز دوستداران اهل بیت بشمار می‌رفت، حرکت کرد و در سر راه خویش خونها ریخت و از کشته‌ها پشته ساخته و جنایت‌های وحشتناکی را مرتکب شد تا جایی که در «یمن» و دیگر نقاط قلمرو اسلامی چیزی حدود سی هزار نفر از دوستداران امیرمؤمنان را از دم شمشیر شقاوت خویش گذراند.

و اینک شما دوست خواننده قلم وکاغذ به دست بگیر و تنها تلفات انسانی جامعهٔ اسلامی را تا اینجا محاسبه کن و ببین آمارش به کجا می‌رسد؛

| | |
|---|---|
| جنگ بصره | ۲۵۰۰۰ نفر |
| جنگ صفّین | ۹۰۰۰۰ نفر |
| جنگ نهروان | ۴۰۰۰ نفر |
| قتل‌عامهای «بسر» | ۳۰۰۰۰ نفر |

اینجاست که تنها تلفات انسانی جامعهٔ اسلامی تا این مقطع از تاریخ سر از این شمار وحشتناک درمی‌آورد و دیگر از شمار زخمی‌ها و معلول و مصدوم‌ها مپرس، از بیوه‌های



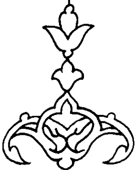
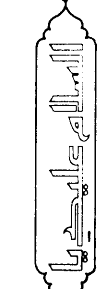
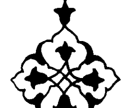
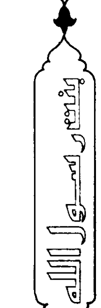
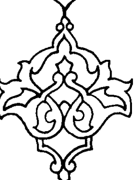

برجای مانده و یتیمان بی‌سرپرست و دیگر ره‌آورد ویرانگر و تأسّف‌انگیز آن مگو و مپرس، دیگر از اشکهای جاری، چشمان گریان، قلبهای شعله‌ور و سوز وگدازها و ناله و اندوه جانکاهی که کران تا کران زندگی این جامعه و مردم را به جهنّم سوزانی تبدیل ساخت، سخن مگو. و این را هم بخاطر داشته باش که تمامی این شقاوت‌ها و جنایت‌ها تنها در مدّت چهار سال، آری چهار سال به بار آمد.

امّا آیا رنجها و بدبختی‌ها در همین نقطه پایان یافت؟ هرگز، بلکه از پی اینها نیز رنج‌ها و دردها وکشتارها و قتل‌عامهایی رخ داد که با شنیدن هرکدام از آنها کران تاکران وجود انسان به لرزه درمی‌آید و به تناسب بحث برخی از آنها را در صفحات آینده منعکس خواهیم ساخت.

آری بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام هماره از سرخیرخواهی و آینده‌نگری دقیق خویش، هشدارها می‌داد، و از این فجایع و جنایت‌های زشت و تکاندهنده‌ای که بر سر راه امّت اسلام و درکمین آن بود، همگان را آگاه می‌ساخت.

این آینده‌نگری و هشدار، خبر دادن از غیب و نهان نیست، بلکه آگاهی‌بخشی از ثمرهٔ شوم عملکرد و فرجام زشت راهی بود که آن تجاوزکاران پس از رحلت پیامبر در پیش گرفته بودند. چراکه طبیب آگاه و حاذق هنگامی که انسان بی‌قید و بندی را بنگرد که در خوردن و نوشیدن و تنفّس خویش، اصول بهداشتی را رعایت نمی‌کند و اشیاء و موادّ زیانبار را بکار می‌گیرد و مصرف می‌نماید، اینجاست که با توجّه به این شیوهٔ زندگی غلط، وی را از سرنوشت تیره و تاری که در انتظار اوست بر حذر می‌دارد و از گرفتار آمدن در دام بیماریهای مرگبار که ره‌آورد شوم عدم رعایت اصول بهداشتی از سوی او است، به وی هشدار می‌دهد.

این هشدارها و آینده‌نگری‌ها سخنی از جهان غیب و پیام از آن نیست بلکه پیش‌بینی دقیق و پیشگیری حساب شده است،که از اصول علمی سرچشمه می‌گیرد و فاطمه علیهاالسلام نیز بر اساس دانش اجتماعی وعلم جامعه‌شناسی و آگاهی عمیق و ژرف

از راز صعودها و سقوط‌ها و تحوّلات مثبت و منفی جامعه‌ها و تمدّنها، وضعیّت جامعه عصر خویش را پس از رحلت پیامبر نظاره می‌کند و می‌بیند که این جامعه با جایگزین ساختن رهبری ناشایسته بجای شایسته‌ترین رهبری، راه انحطاط را در پیش گرفته است و آنگاه است که از آینده وحشتناک آن خبر می‌دهد و فرجام دردناک سقوط و انحطاط و ذلّتی را که این جامعه بخاطر این رهبری و زمامداری بدان گرفتار خواهد آمد، آن را برایشان ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

**«ثم احتلبوا ملأ القعب دماً عبيطاً»**

و در نسخهٔ دیگری: «طلاع القعب» آمده است.

آنگاه به جای جامهای شیر گوارا، کاسه‌های لبریز از خون تازه، بدوشید.

واژهٔ «قعب» به معنای قدح و جام بزرگ گسترده‌ای می‌باشد که لبریز از خون است. و منظور در این بیان سیل خونهایی است که در آینده از این مردم و از این جامعه بخاطر این گامهای ارتجاعی و شوم بر زمین ریخته خواهد شد.

**«و ذعافاً ممقراً مبيداً»**

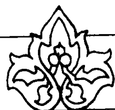
و نیز جامهایی از سمّ کشنده و مرگبار را.

آری آنان به جای شیر شفابخش و مفید ـ با این عملکرد زشت خویش ـ خون خواهند دوشید و سمّ زیان‌آور و مرگبار.

روح پیام آن حضرت این است که ره‌آورد شوم این گامهای ارتجاعی و پایمال ساختن مقرّرات الهی، مصیبت‌ها و بدبختی‌هایی خواهد بود که بر سر همهٔ مردم و کران تا کران جامعه باریدن خواهد کرد و کسی از فرجام سیاه آن در امان نخواهد ماند.

**«هنالك يخسر المبطلون»**

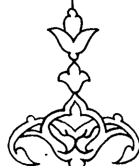
و آنگاه است که باطل‌گرایان و کسانی که کور و کر برای آنان سینه چاک می‌کنند و شعار می‌دهند، گرفتار زیان عملکرد خود شده و زیان وحشتناک کارشان برملا خواهد شد.



**«و يعرف التالون غبّ ما أسّسه الأوّلون.»**

و آیندگان و دنباله‌روان چشم و گوش‌بسته و تعصب ورز حکومت زور، عاقبت شوم کاری را که سردمداران و بنیانگذاران آنان شالوده‌اش را ریختند، خواهند شناخت.

**«ثم طيبوا عن دنياكم أنفساً»**



از این پس بروید و به دنیای حقیر خود دل خوش کنید.

هنگامی که گفته شود؛ «طب نفساً» به این معناست که اینک از دلهره و ناراحتی خاطر آسوده باشد، و این سخن درست بسان همان سخنی است که به یک عنصر بیدادگر گفته می‌شد که: چشمت روشن، یا مژده‌ات باد و یا نظیر همین کلمات و جملاتی که گوینده باگفتن اینها درست معنای مخالف آن را در نظر دارد و بدینوسیله به ظالم هشدار می‌دهد.

**«و اطمأنوا للفتنة جاشاً»**



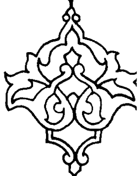
از فتنه‌ای که در کمین شماست دلهایتان آرام گیرد و خود را برای آن مهیّا سازید.

و در این فراز نیز درست مخالف معنای آن در نظر است. چراکه قلب انسان نه با فتنه آرام می‌گیرد و نه با شنیدن خبر پدیدار شدن آن، و تنها در پرتو امنیّت و سلامت است که دل به آرامش می‌رسد.

**«و أبشروا بسيف صارم و سطوة معتدٍ غاشم»**

و شما را به شمشیرهای برنده و سلطهٔ خشونتبار تجاوزگران خونخوار و بیدادگر مژده باد.

و این فراز از سخن، از این آیه شریفه اقتباس و برگرفته شده است که می‌فرماید:

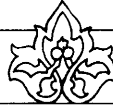


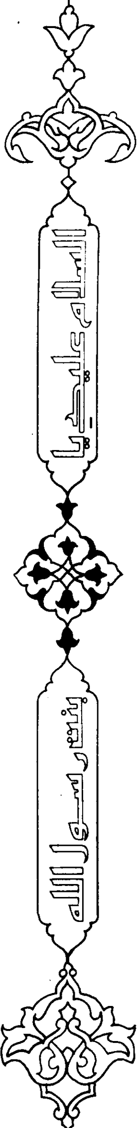
**«فبشّرهم بعذاب اليم»**

پس آنان رابه عذابی دردناک‌بشارت ده.

آری این جمله از سخن تاریخی بانوی بانوان نیز پیام و روحی عکس ظاهر دارد.

**«و هرج شامل»**





و در نسخهٔ دیگری «و هرج دائم شامل» آمده است.

و به هرج و مرجی گسترده و فراگیر بشارتتان باد.

واژهٔ «هرج» به مفهوم فتنه و غوغا و شورش و بهم‌ریختگی و از هم‌گسیختگی امور و نظام زندگی جامعه است.

**«و استبداد من الظّالمین»**

و به حکومت و تاخت و تاز استبدادگران و ظالمان.

واژهٔ استبداد به معنای دیکتاتوری و خودکامگی است، به مفهوم تاخت و تاز بر خلاف مقیاسها و معیارها و موازین قانونی است. عملکرد و شیوه‌ای است که نه در چهارچوب هیچ ضابطه و قوانین عاقلانهٔ بشری است و نه در قلمرو مقرّرات عادلانه و انسانساز دین خدا.

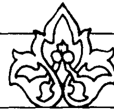
**«یدع فیئکم زهیداً و جمعکم حصیداً»**

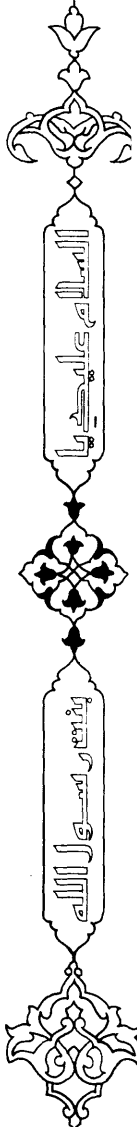
«به حکومتی که دارایی شما را بر باد می‌دهد و مردمتان را درو می‌کند.»

و در نسخهٔ دیگری «و زرعکم حصیداً» آمده است.

آری استبدادی که اینک صدای سهمگین گامهایش به گوش می‌رسد و در این چند فراز از سخنان بانوی بانوان تعبیرهای گوناگونی چون شمشیر برنده، سلطهٔ تجاوزگران خونخوار، هرج و مرج، و نظامی خودکامه و دیکتاتور بدان اشاره رفت، از این پس غنائم و ثروت‌ها و حقوق شما را مرتّب می‌کاهد و بر باد می‌دهد و در آنها طبق هوای دل خویش عمل می‌کند و همه را به انحصار خویش و دار و دسته‌اش درمی‌آورد و به شما نگونساران جز بهرهٔ ناچیز و اندکی نخواهد رسید، و هم مردم جامعهٔ شما را با شمشیرهای آختهٔ ستم ـ که خود آن را تیز می‌کنید ـ درو خواهد کرد.

گفتنی است که تمامی سخنان فاطمه علیهاالسلام خبر دقیق و تردیدناپذیر از آیندهٔ تیره و تاری است که درکمین جامعهٔ اسلامی است و پیش‌بینی از بدبختی‌ها و رنجها و فجایع غمبار و تلخی است که بر آنها فرود خواهد آمد و نگونساریهایی است که بر آن جامعه و مردم فرو خواهند بارید.



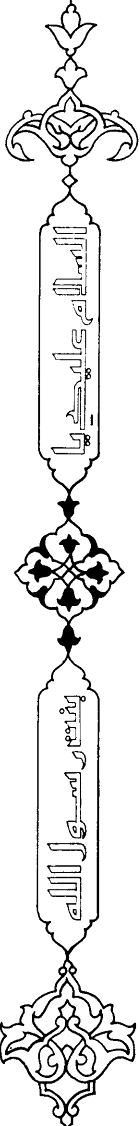


و شگفتا که تمامی آنچه آن بانوی فرزانه و خیرخواه و ژرف‌نگر پیش‌بینی فرمود و بر ضدّ آنها قامت برافراشت و هشدار داد، همه یکی پس از دیگری رخ داد و جامعهٔ اسلامی به فاجعه‌ها و قتل‌عامها و نگونبختی‌هایی گرفتار آمد که کسی نمی‌توانست آن را تصوّر کند، و به خدای سوگند که آن غاصبان و جاه‌طلبان و آن مردم بی‌تفاوت صفحات درخشان تاریخ اسلام را سیاه و زشت ساختند و آوازهٔ نیک و چهرهٔ زیبای آن را به بدنامی و بربریّت کشاندند که ما اینک تنها به عنوان شاهد بر گفتار خویش به نمونه‌هایی نظر می‌افکنیم.

## از میان صدها فاجعه

در صفحات گذشته برخی از قتل‌عامها و کشتارهایی که برپاکنندگان جنگ «جمل» و آتش‌افروزان جنگ «صفّین» و «نهروانیان» تیره‌بخت و برخی از مزدوران «معاویه» بدانها دست یازیدند، ترسیم گردید. اینک شما خوانندهٔ عزیز به نمونه‌های دیگری گوش فرا دار و بنگر. با این یادآوری که اگر بخواهیم تمامی چهره‌های ستم و فشار، سرکوب و زورمداری، سنگدلی و خودکامگی، مصادرهٔ ثروت و پایمال ساختن حقوق مردم، ریختن خون بی‌گناهان بدست زمامداران بیدادگر و نظامهای ستم و شقاوت را که در رهگذر زمان بر جامعهٔ اسلامی رفت، همه را ترسیم نماییم براستی بحث بسیارگسترده و طولانی خواهد شد و تحقیق و بررسی همه جانبه در مورد این فجایع و بیدادها نیاز به فرصت بسیار و دایرةالمعارف بزرگی دارد.

به همین جهت نگارنده با رعایت اسلوب کتاب و به تناسب بیانات تاریخی و پیش‌بینی دقیق و علمی دخت فرزانهٔ پیامبر از بدبختی و انحطاط قریب الوقوعی که از رهگذر تحوّل منفی بویژه در سیستم سیاسی و رهبری جامعه، سر راه مردم کمین کرده بود، از میان صدها فاجعه‌ای که تنها بر سر مردم مدینه باریدن کرد به یک نمونهٔ دردناک نظر می‌افکنیم. نمونهٔ تکاندهنده‌ای که از شنیدنش کران تا کران وجود انسان می‌لرزد و موج نفرت و انزجار از ژرفای جان زبانه می‌کشد.

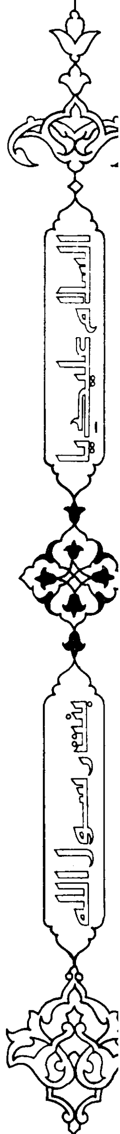


امّا پیش از بیان این رویداد دردناک مقدّمهٔ کوتاهی ترسیم می‌گردد تا بدینوسیله ثمرهٔ شوم واپسگرایی غاصبان خلافت و تغییر سیستم رهبری اسلامی از رونـد صـحیح و پایه‌های درست و منطقی آن، به خوبی روشن گردد.

## نکته‌ای روشنگر

این سخن درستی است که بگوییم: همهٔ سردمداران ستم و رهبران بیدادگری که در جهان اسلام، به ضرب شمشیر و زور عریان و نیمه‌عریان به اریکهٔ قدرت نشسته و زمام امور جامعه را به کف گرفته و بر گردن انسانها سوار شدند، در حقیقت ایمان و عمل به اسلام و مقرّراتی که پیامبر مهر و آزادی، حضرت محمّد ﷺ برای بشـریّت آورده بود، ردکرده و همه را به کناری نهاده‌اند. چراکه عملکرد و سبک رهبری آنان نه با قرآن شریف سازگار است و نه با سیره و روش پیامبر، نه بر اساس منطق و خرد و قانون بشری بر مردم حکومت کردند و نه بر اساس عدالت و دادگری برخاسته از روح مـفاهیم و تعالیم اسلام واقعی، بـلکه آن تـبهکاران بـر اسـاس هـوسها و هـواهـای جـاه‌طلبانه و برداشت‌های فردی و شخصی خویش که بدانها مـارک اسـلام مـی‌زدند و بـه انگـیزهٔ پاسخگویی به حرص و آز و فزونخواهی و هواپرستی خویش بر جان و مال مردم حکم می‌راندند.

از این رو نه زندگی و بود و نبود مردم برای آنان مهمّ بود و نه به کرامت و شرافت و حقوق و آزادی مردم بها می‌دادند. از دیدگاه این زمامداران فریبکار هیچ مسئله‌ای نبود که مردم در آسایش و رفاه زندگی کنند یا ازگرسنگی و تهیدستی جان دهند، تنها چیزی که برای این قدرت‌پرستان روزگارو مهره های ریز ودرشت آن حکومتها مهمّ بود، این حقیقت تلخ بودکه چگونه قدرت انحصاری و کبکبه و دبدبه سردمدارخودکامه خویش را حراست‌کرده، کورهٔ شهوات او راگرم، و تمایلات نفسانی و عیّاشی و بدمستی‌هایش را ـگرچه به قیمت جاری ساختن سیل خون از مردم مسلمان و بی‌گناه و بینوا ـتا جایی که می‌توانند تأمین نمایند.



با این بیان ارزش مردم مسلمان و حرمت اسلامی و مقرّرات آن ـ در برابر هواهای ابلیسی و حیوانی سردمداران خودکامه و بیدادپیشه و خونریزی که اگر براستی ایمان به خدا و روز واپسین داشتند، بی هیچ تردیدی رابطهٔ آنان با دین خدا و بندگانش صد درصد جز این می‌بود که از سردمداران جور می‌نگریم ـ چه خواهد بود ـ؟

و شاید شما ای خوانندهٔ گرامی چنین بیندیشی و بپنداری که در سخن نگارنده و نوشته‌اش مبالغه یا تندروی بکار رفته است. امّا اگر بر تاریخ سیاه سلسلهٔ اموی و عبّاسی و کشتارها و قتل‌عامهایی که بدست پلید آنان پدید آمده است، آگاهی گسترده‌تری بیابی آنگاه است که نه تنها نوشتهٔ مرا گواهی خواهی کرد، بلکه آن را کمترین چیز از فجایع و جنایات وحشتناکی خواهی دید که در رهگذر قرون و اعصار بر جامعهٔ اسلامی رفته است.

چرا که آنان زندگی را برای جامعه‌ای که زیر برق شمشیرها و ضربات مرگبار شلاّقهای آنان می‌زیست بصورت جهنّم سوزان و عذاب دردناکی درآوردند.

اینک این شما و این هم یک نمونه از آن جنایات تکاندهنده.

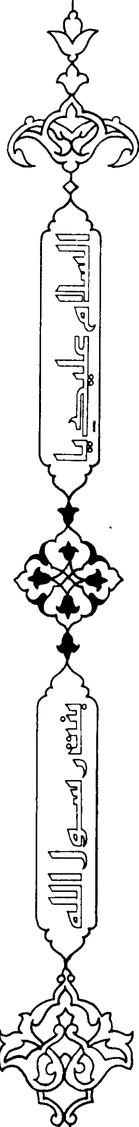
## تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت

دیکتاتور خودکامهٔ اموی «یزید» یکی از جلاّدان خون‌آشام خویش به نام «مسلم بن عقبه» را که از بیدادگران جهان عرب و از شیطانهای رانده شدهٔ بارگاه خدا بود، به سرکردگی سی هزار تن از سپاهیان پلید اموی(۱) به سوی مدینه گسیل داشت و به او سفارش کرد که:

**هان ای «مسلم بن عقبه»! اذا ظهرت علی اهل المدینة فأبحها ثلاثاً، و کلّ مافیها من مالٍ او دابةٍ او سلاح او طعامٍ فهو للجند.**

---

۱ ـ الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۷



«هنگامی که بر مردم مدینه تاختی و بر آنان چیره شدی، تا سه روز هر آنچه هست مباح ساز و تمامی دارایی و حیوانات و ساز و برگ نظامی و موادّ غذایی آن شهر را از آنِ سپاهیان خویش بدان.»

این سپاه پلید بسوی مدینه حرکت کرد و مردم مدینه نیز با دریافت فرمان شوم یزید و نزدیک شدن سپاه تجاوزکارش به شهر مدینه، برای دفاع از جان و مال و شهر و ناموس خویش به خارج شهر آمدند و دو نیروی مهاجم و مدافع در منطقهٔ «حرّه» با هم روبرو گردیدند و نبردی سهمگین آغاز شد.

با شدّت یافتن آن جنگ نابرابر، صدها تن از مردم مدینه و فرزندان مهاجر وانصار قتل‌عام شدند و باقی ماندهٔ مدافعان به شهر روی آوردند و سپاه شوم اموی نیز همچنان آنان را تا مدینه دنبال کرد.

مردم از شدّت شقاوت دشمن به حرم مطهّر پیامبر پناه بردند امّا سپاه شام با شکستن حرمت مرقد منوّر نبوی، پناهندگان به آنجا را قتل عام کرد. به گونه‌ای که خون با قبر منوّر پیامبر برابر شد.

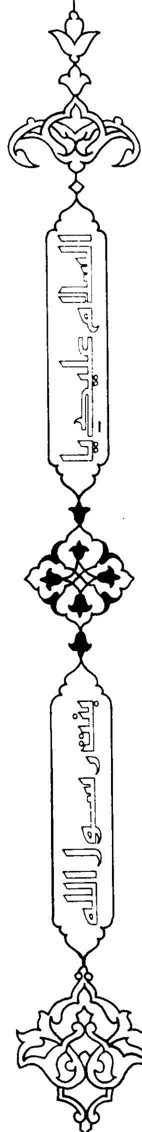
پس از این کشتار ددمنشانه اعلامیّهٔ سرکردهٔ سپاه شوم اموی با صدای رسا به آن مسخ‌شدگان خوانده شد که:

**«هذه المدينة قد أبحتها لكم!!»**

هان ای سپاه من! این شهر مدینه است که هر آنچه و هر آن کس در آن است، همه را بر شما مباح ساخته‌ام!!

شما خوانندهٔ گرامی فکر می‌کنی که یک سپاه فاتح و پیروزی که فرماندهٔ آن به همگان آزادی بی‌قید و شرط بدهد و تمامی مسؤولیّت‌ها و قید و بندها را از سر راه آنان بردارد و بصورت لجام‌گسیخته رهایشان کند، چه رسوایی به بار خواهند آورد؟

آری سپاه لجام‌گسیختهٔ «یزید» به غارت اموال و شکستن حرمت زنان مسلمان پرداخت و کار رسوایی به جایی رسید که تنها بیش از سیصد دوشیزهٔ بی‌پناه مورد



تجاوز آن ددمنشان قرار گرفتند، فراتر از یک هزار نوزاد، در آن سال در مدینه بدنیا آمد که پدر جنایتکارشان شناخته نشد.

نگارنده با پوزش از شما خوانندهٔ گرامی، یادآوری می‌کند که کار وحشی‌گری و پلیدی به جایی رسید که عنصر پلیدی در مسجد نبوی به بانوی مسلمانی که فریاد بی‌پناهی‌اش به آسمان بلند بود، تجاوز کرد.

افزون بر این تجاوز و ددمنشی، در کوچه‌ها و مسجد نبوی، سپاهیان شوم اموی مسلّحانه وارد خانه‌های مردم شدند و هر آنچه یافتند به غارت بردند.

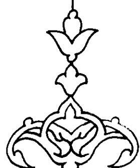
شماری از آنان به خانهٔ «ابو سعید خدری» که از یاران بنام پیامبر بود یورش بردند و آن سالخورده راکه در آن روزگار سیاه، هم نیروی جوانی را از دست داده و پیر شده بود و هم قدرت بینایی را از کف داده بود نگریستند که بر روی خاک نشسته و در خانه‌اش هیچ فرش و اثاثیه‌ای به چشم نمی‌خورد، چرا که پیش از آنان شمار دیگری از تجاوزکاران خانهٔ او را غارت کرده و هر چه بود با خود برده بودند. اینان وقتی همه جا را گشتند و چیزی نیافتند گویی نخواستند بدون ارتکاب جنایت خانهٔ او را ترک کنند. به همین جهت بسوی آن کهنسال نابینا رفتند و با شقاوتی عجیب به کندن موی ریش و ابروهای او پرداختند.

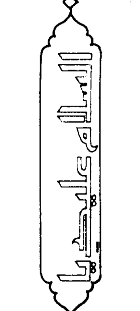
آن نابینا زیر شکنجهٔ ددمنشانهٔ آنان مرتّب فریاد می‌کشید که:«هان مگر مرا نمی‌شناسید؟ من «ابوسعید خدری»،یار و همنشین پیامبر شما هستم.» امّا آن روسیاهان بدون هیچ توجّه به نام مقدّس پیامبر به جنایت خویش ادامه دادند و کار شقاوت را تا جایی رساندند که شماری کبوتر نیز که در خانهٔ ابوسعید بود از دست آنان در امان نماند و همه را کشتند و به چاه ریختند، و آنگاه خانه را ترک کردند.

و نیز یکی از همین سپاه شوم اموی وارد خانه‌ای شد که پیش از او غارت شده بود. در آنجا تنها بانویی را دید که بر خاک نشسته و کودک شیرخوار خود را شیر می‌دهد. آن عنصر سنگدل پای کودک را گرفت و پس از بیرون کشیدن از آغوش مادرش، آن بینوا را

به گونه‌ای بر دیوار کوبید که مغزش در برابر دیدگان مادرش بر روی زمین پخش شد.

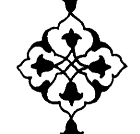
تازه پس از این شقاوت‌های تکاندهنده، سرکردهٔ سپاه شوم اموی بازماندگان مردم مدینه را گرد آورد و از آنان سند و مدرک گرفت که برای همیشه بردهٔ زرخرید «یزید» خواهند بود و آنگاه سپاه شوم اموی در حالی شهر مدینه را ترک کرد که انبوهی پیکرها به خاک افتاده، هزاران کودکِ یتیم و زنِ شوهر از دست داده‌ای که غذایشان گریه، آبشان سیلاب اشک و زیراندازشان خاک و ثروت و دارایی‌شان رنجها و دردها و گریه‌ها و شیونهای پایان‌ناپذیر بود، پشت سر خویش نهاد و رفت.



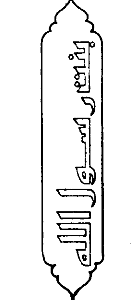


این سپاه شقاوت بسوی مکّه روی آورد تا کعبه را به آتش کشد و مردم را در آن خانهٔ حرمت یافته، قتل عام کند.

بدان امید که بر «عبداللّه بن زبیر» که به خانهٔ خدا ـ که هر کس بدان وارد شود در امان است ـ پناهنده شده بود، دست یافته و او را نابود سازد.

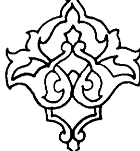


و شما خوانندهٔ عزیز دیگر از فجایع تکاندهنده‌ای که یکی پس از دیگری بطور پیاپی بر مردم باریدن کرد مگو و مپرس.

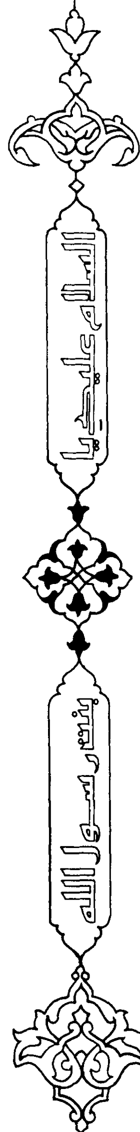


و نیز از شقاوت‌ها و جنایت‌هایی که «حجّاج» در عراق بدانها دست یازید دم مزن، چرا که این جنایت‌ها به گونه‌ای دهشتناک است که شنیدن آنها، کودک شیرخوار را در گاهواره پیر می‌سازد و ترس و دلهره و تهوّع و استفراغ خوانندهٔ این پرونده سیاه و رسوا را برمی‌انگیزد.

بوی تعفّن این شقاوت‌ها و جنایت‌ها تا آن جایی بالا گرفت که «عمر بن عبدالعزیز» در مورد آن عنصر پلید گفت:



«اگر تمامی جامعه‌ها و ملّت‌ها، عناصر پلید و زشتکار خود را از کران تا کران گردآورند و ما «حجّاج» را پیش بیاوریم، بطور قطع «حجاج» در شقاوت و جنایت گوی سبقت را خواهد ربود و نخستین جنایتکار و پلیدِ شمارهٔ اوّل عصرها و نسلها خواهد شد.»




و «عاصم» یکی از قاریان و پژوهشگران قرآن نیز در این مورد گفت:

«هیچ کاری را خدای دانا تحریم نکرده بود مگر اینکه «حجّاج» بدان دست یازید.»

## شگفت از این آینده‌نگری!!

آنچه از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت، نمونه‌هایی اندک و ناچیز از رویدادهای تلخ و دهشتناکی بود که در گذر تاریخ روی داد و در دوره‌ای کمتر از یک قرن بر سر جامعه فرو بارید.

پس از بررسی و مطالعهٔ این فجایع هولناک و نفرت‌انگیزی که زندگی را برای انسان تلخ و دردناک می‌سازد، آنگاه است که درستی، آینده‌نگری و هشیاری دخت فرزانهٔ پیامبر بر ما آشکار می‌گردد، و روشن می‌شود که چرا آن حضرت آن مردم را از تبدیل رهبری خاندان وحی و رسالت به حکومت و رهبری ساخته و پرداختهٔ «سقیفه» بر حذر می‌داشت.

آری هنگامی درستی سخنان هشداردهندهٔ فاطمه علیها السلام بیشتر و بهتر برای ما آشکار می‌گردد که این رویدادهای تلخ و فاجعه‌بار را که بر جامعهٔ اسلامی رفت، همه را کنار این هشدارهای سراسر خیرخواهانه، اندیشمندانه و شجاعانهٔ بانوی بانوان قرار دهیم که می‌فرمود:

**«و أبشروا بسیف صارم، و سطوة معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظّالمین یدع فیئکم زهیداً، و جمعکم حصیداً.»**

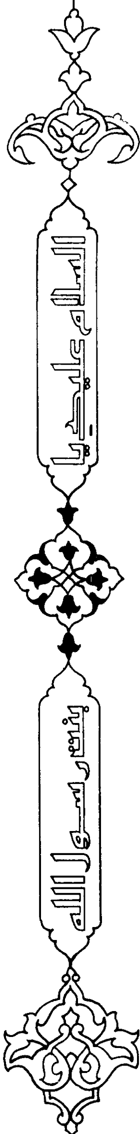
«هان ای مردم!

شما را به شمشیرهای برنده،

به سلطهٔ تجاوزکاران بیدادپیشه و خونخوار،

به هرج و مرجی فراگیر،

و حکومت خودکامه از سوی بیدادگران ـ که ثروتهایتان را بر باد می‌دهد و جامعه‌تان را درو می‌کند ـ مژده باد.»



آری با دقّت در این فرازها و نگرش بر آن فجایع است که شکوه و عظمت و استواری سخنان آن حضرت بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد.

و سرانجام بانوی بانوان سخنان آتشین و هشدارهای دلسوزانهٔ خویش را با این جملات به پایان برد که:

**«فیاحسرة لکم»**

ای دریغ بر شما!

این واژه از قرآن شریف اقتباس شده است که می‌فرماید:

**«یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزءون.»**(۱)

ای دریغ بر این بندگان که هیچ پیامبری بسوی آنان نیامد جز اینکه بی‌خردانه او را به باد استهزا گرفتند.

و بدینسان دلسوزانه و طبیبانه به آنان خاطرنشان می‌سازد که:

ای دریغ بر شما می‌دانید بر آن همه خیر و برکت، هدایت و نیکبختی، امنیّت و آزادی و پاداش شکوهبار این جهان و آن جهان، که با این واپسگرایی‌تان آنها را از دست می‌دهید چه حسرت عمیق و ندامت پایان‌ناپذیری گریبانگیرتان خواهد شد؟

**«و انّی بکم»**

و نمی‌دانم سرانجام شما مردم تیره‌بخت که از شاهراه هدایت و نجات انحراف جسته و درکوره‌راه‌های نابودی و خسران درغلطیده‌اید به کجا خواهد انجامید؟

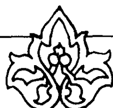
**«و قد عمیت علیکم»**

و این بدان جهت است که بخاطر نیندیشیدن‌تان به فرجام کارها و تصمیم‌گیری‌ها، واقعیّت‌ها بر شما مخفی مانده و از شما پوشیده شده است.

**«أنلزمکموها و انتم لها کارهون»**

---

۱ - سوره ۳۶، آیه ۳۰



آیا در حالی که پذیرش حق و عدالت خوشایند شما نیست، ما می‌توانیم شما را بدان مجبورسازیم؟

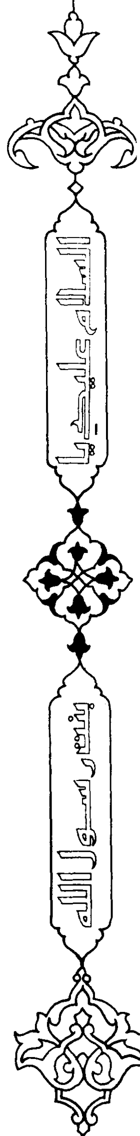
این فراز را بانوی سرفراز گیتی، از قرآن شریف برگرفته است که نوح پیامبر به قوم سرکش خود می‌فرماید:

**«قال یا قوم أرایتم ان کنت علی بینة من ربّی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون.»**[1]

آیا براستی از من می‌خواهید که شما را بر شناخت عمیق و اساسی حق و عمل به آن بی‌آنکه خود شور و عشق حق‌شناسی داشته باشید، وادارم؟

چنین کاری برای من میسّر نیست و خدا این وظیفه را برای ما نشناخته است. آنچه بر من لازم است، این حقیقت می‌باشد که شمایان را در پرتو دلیل و برهان، به راه نجات و نیکبختی رهنمون گردم و هرگز از وظایف من این نیست که شما را به شناخت حق و عمل بدان مجبور سازم.

و اینجا بود که دخت فرزانه پیامبر رشتهٔ سخن تاریخی خویش با زنان مدینه را به پایان برد و آنان سراپا سوز و گداز و در اوج شرمندگی و واماندگی برخاستند و رفتند.



## با بهانه‌جویان و عذرتراشان

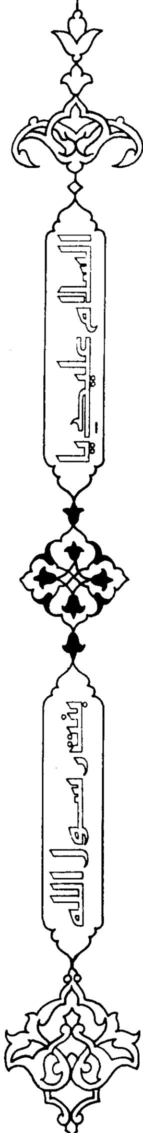
راوی روایت «سوید بن غفله» پس از آوردن سخنان جانسوز فاطمه علیها السلام می‌گوید: زنان مهاجر وانصار به خانه‌های خویش بازگشتند و بیانات تاریخساز آن حضرت را به مردان خویش بازگفتند. آنگاه بود که گروهی از مهاجر و انصار در پوشش ندامت و پشیمانی به منظور عذرخواهی از جنایاتی که رخ داده بود به سرای دختر پیامبر آمدند.

از نکات تأسّف‌انگیز در این مورد این است که این جریان در همین نقطه در پردهٔ

---

۱ ـ سوره ۱۱، آیه ۲۸





ابهام می‌ماند و در تاریخ زندگی دخت فرزانهٔ پیامبر، نه نام و نشان زنان عیادت‌کننده آمده است و نه مردان مهاجر وانصاری که پس از عیادت زنان به خانهٔ آن حضرت شتافتند.

امّا ازجمع‌بندی رویدادها چنین دریافت می‌گردد که زنان عیادت‌کننده نه از بازیهای سیاسی و بازیگران آگاهی چندانی داشتند و نه از موضع حقارت‌بار و ظالمانهٔ همسرانشان در برابر آن طوفان و گردبادی که در آن مقطع تاریخی سرنوشت جامعهٔ آن روز و نسلهای آینده مسلمان و حتّی خانوادهٔ بشری را از مسیر نجات و نیکبختی تغییر جهت داد.

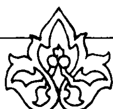
گویی آنان تنها به منظور دیدار دخت فرزانهٔ پیامبر آمده بودند که آن حضرت سخنان تاریخی خویش را برای آنان ایراد فرمود و جام خشم مقدّس و تکاندهندهٔ خویش را با آن بیانات پرشور و پرمحتوا بر سر مردان آنان فروریخت و آنان نیز پس از شنیدن سخنان آن حضرت درست بسان خواب‌آلودگانی که بیدار شده باشند و یا همچون غفلت‌زدگانی که هشیاریشان بازگشته باشد، با شناخت حقایق و آگاهی بر رویدادهای غمبار و دهشتناک آن روزها، راه خانهٔ خویش را در پیش گرفتند.

تنها خدا می‌داند که پس از این آگاهی‌بخشی و روشنگری فاطمه علیهاالسلام و بیداری و هشیاری زنان مدینه، میان آنان و مردنمایانشان چه بگو مگوهایی روی داده و چه فریادها و شیون‌ها و درگیری‌ها پس از بازگشت آنان به خانه‌های خویش اتّفاق افتاده و کار به جایی رسیده است که شوهرهایشان ناگزیر از حرکت بسوی خانهٔ دخت پیامبر شده‌اند تا عذر تقصیر آوردند و بر گذشتهٔ خویش اشک حسرت و ندامت بریزند.

## امّا چگونه؟

امّا راستی آنان رفتند تا از چه چیزی عذرخواهی کنند؟

از این گناه بزرگ که در خانه‌های خویش خزیدند و دست از یاری و پشتیبانی از خاندان وحی و رسالت برداشتند؟



گویی این تیره‌بختان چیزی از حقایق را نمی‌دانند و رویدادهای فاجعه‌باری راکه در جهت انحطاط جامعه و نابودی دین خدا رخ داده است، نمی‌شناسند!! در روز غدیر که تنها هفتاد روز پیش از رحلت پیامبر بود، گویی هرگز اینان نبودند که با امیرمؤمنان دست بیعت دادند و به فرمان خدا و پیامبرش تعهّد سپردند که تدبیر امور و تنظیم شئون دین و دنیای جامعه را پس از پیامبر به کف باکفایت آن حضرت سپارند!

گویی هرگز سخنان روشنگرانه و حق‌طلبانه و ستم‌ستیز فاطمه عليها‌السلام در مسجد پدرش پیامبر و مناظرهٔ آن حضرت با رئیس دولت غاصب و مهاجرین و انصار به گوش آنان نخورده است! گویی هرگز نالهٔ دردمندانه برترین بانوی جهان هستی را در آستانهٔ درب خانه‌اش که مورد یورش دژخیمان دولت غاصب قرار گرفت، نشنیده‌اند!! و گویی هرگز در مدینه حضور نداشتند و بطور کلی چیزی از رویداهای غمبار را نمی‌دانند!

گویی هم اکنون حقیقت را دریافته و واقعیّت را شناخته‌اند که با عذرهای پوچ و حقارت‌بار و پوزش‌های سرد و خنک خویش به خانهٔ بانوی سرفرازگیتی شتافته و از او عذرخواهی می‌کنند!!

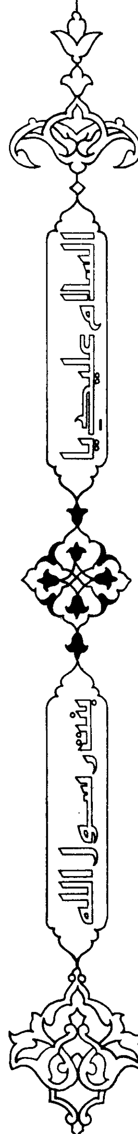
به هر حال آن مردنمایان به خانهٔ دخت فرزانهٔ پیامبر آمدند و گفتند:

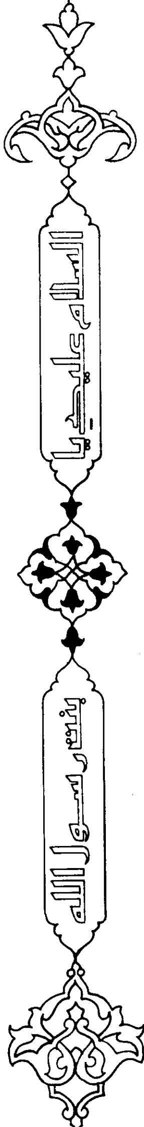
**«یا سیدة النساء لو کان ابوالحسن ذکرلنا هذا الأمر من قبل أن نُبرم العهد و نحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.»**

«هان ای سالار بانوان گیتی!

به خدای سوگند اگر امیرمؤمنان پیش از آنکه ما پیمان ببندیم و به دیگری دست بیعت بسپاریم، آنچه را شما فرموده‌اید، با ما درمیان می‌نهاد، هرگز او را رها نساخته و بسوی دیگری نمی‌رفتیم و با دیگری به عنوان خلافت بیعت نمی‌کردیم.»

شما خوانندهٔ گرامی یک بار دیگر این بهانه‌های پوچ و عذرتراشی‌های کودکانه و بی‌مقدار را از نظر بگذران و منصفانه بگو که اینها باکدامین معیار عقلی و فکری و دینی سازگار است؟






نگارنده نمی‌داند که امیرمؤمنان وظیفه داشت کدامین حقیقت ناگفته را بر این بهانه‌جویان بیان کند؟ و کدامین واقعیّت را بخاطر خطیر آنان بیاورد؟

آیا خدای جهان‌آفرین به آنان نفرمود که:

**«انّما ولیکم اللّه و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکوة و هم راکعون؟»**(۱)

آیا براستی اینان نشنیدند که پیامبر گرامی در روز جاودانهٔ غدیربارساترین ندای خویش فرمود که:

**«من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله.»**

هان ای مردم! هرکس مرا سرپرست و مقتدای خویش می‌نگرد، باید بداند که از این پس «علی» نیز سرپرست و مقتدای اوست.

و آنگاه نیایشگرانه فرمود:

«بارخدایا! هر آن کس که او را دوست بدارد تو دوستش بدار و هر آن کس که او را دشمن بدارد تو او را دشمن دار، هرکس او را یاری کند، یاریش کن هرکس از یاری او دست کشد تو نیز از یاری چنین کسی دست بردار.»

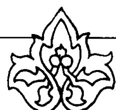
و آیا اینان آیات بسیاری را که پیرامون شخصیّت والای امیرمؤمنان فرود آمده و روایات فراوانی را که خود از زبان مبارک پیامبر در مورد شکوه و عظمت و امامت و ولایت راستین آن حضرت صادر شده، و به صراحت و روشنی حق‌جویان و درستکاران را مشعل فراراه است نشنیده و ندیده بودند؟

با این بیان امیرمؤمنان می‌بایست چه نکتهٔ جدیدی را برای آنان بیان می‌فرمود؟

آیا براستی نکته‌ای پوشیده مانده بود یا نامعلوم می‌نمود تا نیازی به بیان و یادآوری

---

۱ ـ سوره ۵، آیه ۵۵



باشد؟ یا آن حضرت آنان را از آن حقیقت نامعلوم آگاه سازد؟

از همهٔ اینها که بگذریم باید پرسید که آیا امیرمؤمنان همان روزی که بدست تجاوزکاران حاکم دستگیر گردید و او را از خانهٔ خویش به مسجد پیامبر بردند تا از او بیعت بگیرند، آیا همانجا با باران دلیل و برهان و مناظره‌ها و بحث‌های گوناگون حقایق را روشن نساخت؟

آیا این حضرات آن سخنان روشنگر امیرمؤمنان را نشنیده و بدانها آگاهی نیافته و آنها را درنیافته بودند؟

به علاوه شما خوانندهٔ گرامی به چگونگی عذر خواهی آنان و بهانه‌جوییهای سخیف‌شان نظاره کن که می‌گویند:

اگر امیرمؤمنان پیش از آنکه ما پیمانی برقرار سازیم و با دیگری بیعت کنیم، این حقایق را با ما در میان می‌نهاد، بطور قطع با او بیعت می‌نمودیم و دست بیعت بدست دیگری نمی‌نهادیم.

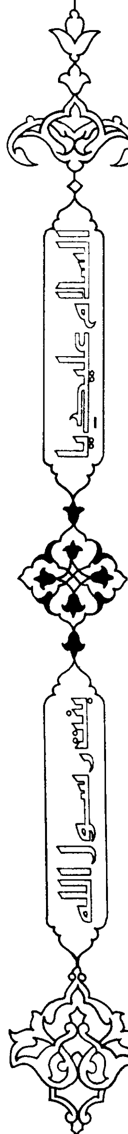
سبحان اللّٰه! آیا شمایان با امیرمؤمنان عهد نبسته بودید؟!!

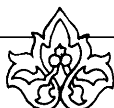
آیا در روز غدیر با آن حضرت پیمان استوار در مورد رهبریش به فرمان خدا و پیامبر برقرار نساخته و دست بیعت به عنوان سرپرست جامعهٔ اسلامی پس از پیامبر، به دست او ندادید؟

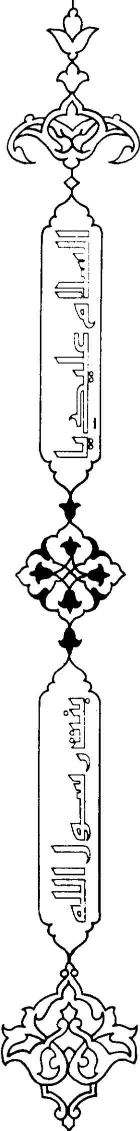
آیا آن روز خدا و پیامبر او را به باد استهزا گرفته بودید و بازی می‌کردید؟

شگفتا که از دیدگاه شما شکستن آن عهد و زیر پا نهادن آن پیمانی که به دستور خدا و پیامبرش آن را بستید و استوار ساختید، رواست امّا اینک شکستن این پیمان و بیعت ظالمانه و ناروا که انجام آن، تفسیر و مفهومی جز پایمال ساختن پیمان آسمانی غدیر راندارد، از دیدگانتان پسندیده نیست و به غلط می‌پندارید که تعاون به گناه وتجاوز لازم است.

آری آنان به خانهٔ دخت پیامبر به بهانهٔ عذرخواهی شتافتند امّا اینگونه و به این







بهانه‌های پوچ و بی‌محتوا و بافته‌های میان‌تهی عذرخواهی کردند. به همین جهت «فاطمه» علیهاالسلام نیز دست ردّ بر سینهٔ آن بازیگران زدِ و آنان را از خانهٔ خویش راند و خروشید که:

**«الیکم عنّی فلا عذر بعد تعذیرکم»**

از اینجا دور شوید و از این پس با من سخن مگویید که هیچ عذری پس از آن تقصیرتان ندارید و یقین داشته باشید که در همهٔ این رخدادهای ظالمانه و انحطاط‌آفرین مسؤول هستید...

و باید در بارگاه خدا پاسخگوی این فجایع باشید.

واژهٔ «تعذیر» به مفهوم کوتاه آمدن در عذرخواهی است و واژهٔ «معذّر» به معنای کسی است که می‌پندارد درکاری معذور است و عذر قابل قبولی دارد در حالی که در حقیقت اینگونه نیست. قرآن شریف می‌فرماید:

**«و جاء المعذرون من الاعراب لیؤذن لهم»**[1]

شاید به منظور این باشد که پس از آن کوتاه آمدن در برابر باطل و بیداد و دست کشیدن از یاری حق و عدالت دیگر هیچگونه عذر و بهانه‌ای از شما پذیرفته نیست. چرا که بهانه‌های شما چیزی از حقیقت به همراه ندارد.

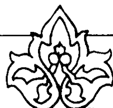
**«ولا أمر بعد تقصیرکم»**

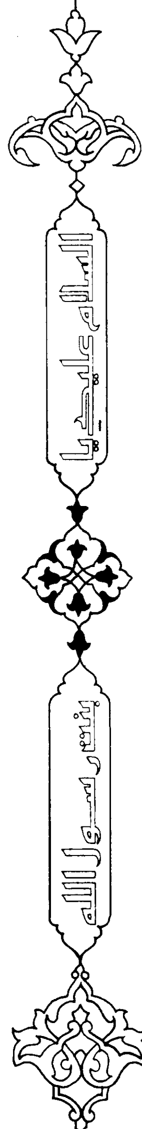
و ما خاندان وحی و رسالت نیز پس از آن عهدشکنی و گناه و زبونی شما در دفاع از حق و عدالت و تنها نهادن ما در برابر ارتجاع و استبداد، دیگر با شمایان کاری نداریم.

و بدینگونه بانوی بانوان پس از بیان حقایق و نشانگری پوچی و ساختگی بودن بهانه‌ها و عذرخواهی‌های آن مردنمایان دنیادار و دنیاطلب، آنان را از خانهٔ خویش راند و ریاکاری و بازیگری آنان را به عصرها و نسلها نشان داد.

---

۱ ـ سوره ۹، آیه ۹۰





## ۴ـ منابع این خطبهٔ تاریخی و انسانساز

خوانندهٔ گرامی! جای بسی افتخار است که بخشی از ساعت‌های زندگی را به همراه شما، در آستانهٔ سخنان جانبخش وانسانساز دخت فرزانهٔ پیامبر و اندیشمندترین بانوی جهان هستی که آنها را در مسجد منوّر پیامبر و در خانهٔ فرهنگ‌پرور خویش و در بستر بیماری بیان فرموده بود، گذراندیم.

و بی‌تردید در این نگرش حقایق فراوان و واقعیّت‌های بسیاری که در کران تا کران سخنان ارزشمند و روشنگرانهٔ آن حضرت موج می‌زد، برای شما دوست عزیز روشن و آشکار گردید.

نگارنده در بخشهای گذشتهٔ کتاب برخی از منابع و مدارک سخنان ارجدار آن حضرت را که در مسجد پیامبر روشنگری فرمود، آورد.

اینک نیز بر آن است که برخی از انبوه منابع و مدارک این خطبهٔ جانسوز و تاریخی را که دخت یگانهٔ پیامبر بر زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری و در آستانهٔ شهادت ایراد فرمود، ترسیم نماید.

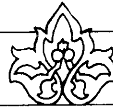
ده نمونه از این منابع و مدارک عبارتند از:

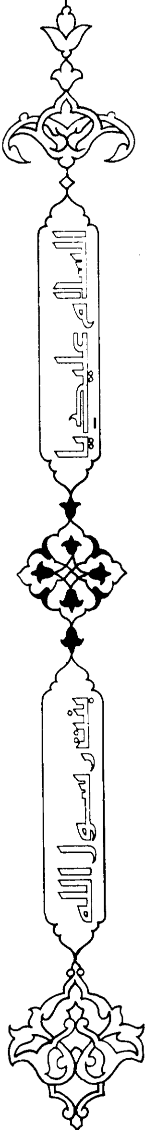
۱ـ «معانی الاخبار»، جناب صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) که سند این خطبه تاریخی را به «فاطمه» دختر سالار شهیدان حضرت حسین می رساند.

۲ـ و نیز همین عالم و محقّق بزرگوار به سند دیگر خویش این خطبه را از عمر فرزند امیرمؤمنان می‌آورد که او از پدر گرانمایه‌اش علی علیه‌السلام آورده است.

۳ـ مرحوم «طبرسی» در «احتجاج» خویش این خطبه را همانگونه که از نظرتان گذشت آورده است.

۴ـ مرحوم شیخ طوسی در «امالی» خویش آن را به سند خود از ابن عباس آورده است.






۵ـ مرحوم «طبری» در «دلائل الامامه» این خطبه را به سند خویش از چهارمین امام نور حضرت سجّاد علیه السلام آورده است.

۶ ـ مؤلّف «بلاغات النّساء» به سند خویش از «عطیة العوفی» این خطبه را آورده است.

۷ـ مؤلّف «کشف الغمّه» در ص ۱۴۷ کتاب خویش آن را ازکتاب «سقیفه جواهری» آورده است.

۸ ـ «ابن ابی‌الحدید» نیز در شرح خویش بر «نهج‌البلاغه امیرمؤمنان» آن را از جوهری آورده است.

۹ ـ «عمر رضا کحّاله» درکتاب خویش «اعلام النّساء» ج ۴، ص ۱۲۳، این خطبه تاریخی را آورده است.

۱۰ ـ و مرحوم علاّمه نیز در بحارالانوار، ج ۴۳ آن را ترسیم کرده است.

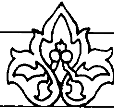
## ۵ـ اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار

به نظر می‌رسد می‌باید این بخش از بحث ما، پیش از سخنان تاریخی دخت فرزانهٔ پیامبر به زنان و مهاجر و انصار، ترسیم می‌گشت، امّا بدان جهت که دو سخن جاودانهٔ بانوی بانوان پشت سر هم و درکنار یکدیگر قرارگیرد بدینصورت تنظیم گردید.

### حرکت هدفدار و خداپسندانه

واقعیّت این است که امیرمؤمنان بر اساس طرح و برنامهٔ حکیمانه‌ای حرکت می‌کرد، بر اساس طرحی که هم بطورکامل با خرد و منطق صحیح و فرزانگی هماهنگ بود و هم در چهارچوب دین خدا و هماهنگ با مقرّرات آسمانی او.

از این رهگذر است که آن پیشوای فرزانه از فرصت‌های طلایی و درست، بهترین و شایسته‌ترین بهره‌ها را می‌گرفت تا در درجهٔ نخست حقوق پایمال‌شدهٔ خویش را



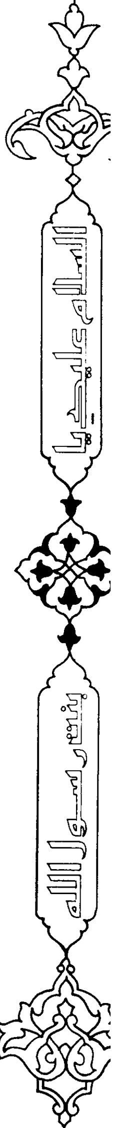
بر همهٔ حقجویان و آزادمنشان گیتی ثابت کند و درگام بلند دوّم بر آن جامعه بحران‌زده اتمام حجتّ نموده و خیرخواهانه و طبیبانه به مردم هشدار دهد و انحطاط و سقوطی را که بخاطر و اپسگرایی و تحوّل نامطلوب پس از رحلت پیامبر، سر راه آنهاست، به آنان نشان دهد و افزون بر این دو هدف انسانی و والا، این حقایق را در تاریخ به ثبت رساند تا عصرها و نسلهایی که از آن پس تا روز رستاخیز خواهند آمد آنچه را روی داده است بنگرند و حق و عدالت و پیشاهنگان و پیشوایان آن را از سردمداران باطل و بیداد بازشناسند.

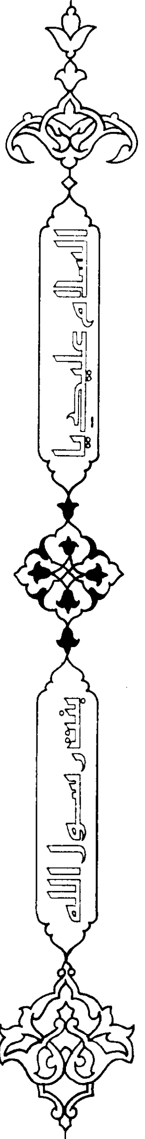
امیرمؤمنان با آگاهی بر این واقعیّت که مردم به فراخوان خیرخواهانه و سخنان منطقی و دلسوزانه او پاسخ مثبت نخواهند داد، باز هم بر خود لازم می‌دید که حجّت را بر جامعه تمام کند و برای مردم روشن سازد که جانشینی پیامبر گرامی حقّ قطعی و خدشه‌ناپذیر اوست و آن را خدا و پیامبر برای آن حضرت مقرّر داشته‌اند و او موظّف است در صورت توان و همکاری جامعه سّکانداری دین و دنیای مردم را به کف باکفایت خویش گیرد و به تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه و ادامهٔ راه و رسم پیامبر قیام کند.

و نیز لازم می‌دید که بر مردم روشن سازد که بوستان «فدک» حقّ مسلّم دخت فرزانهٔ پیامبر است و بر اساس سیاست‌بازی و بیدادگری مصادره شده است.

با این بیان امیرمؤمنان جانشین راستین پیامبرگرامی است، خواه مرد حق را بپذیرند و جامعه در برابر آن وجود گرانمایه و نجات‌بخش سر فرود آورد یا اینکه مردم از در حق‌ناپذیری و حق‌ستیزی درآیند و جامعه امامت آسمانی و الهی او را گردن ننهد و خویشتن را از آن مشعل فروزان نجات، محروم سازد.

و نیز روشن است که بوستانهای «فدک» حق خدشه‌ناپذیر دخت فرزانهٔ پیامبر خدا بود، خواه حق او را پاس داشته وبه او واگذارند یا با دجّالگری و فریبکاری مصارده‌اش کنند.

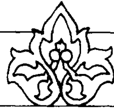




و نیز واقعیّت این است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانهٔ پیامبر بود و در آن جامعه شخصیّت شناخته شده و موقعیّت ممتاز و جایگاه رفیعی داشت. با این بیان بسیار بجاست که چنین شخصیّت برجسته و والایی، رنج و زحمت طاقت‌فرسای یاری همتای گرانقدر خویش امیرمؤمنان در راه اثبات حق و عدالت را، به جان بخرد و همه جا دوشادوش آن حضرت این جهاد سترگ فکری و دینی را پیش ببرد تا آن حضرت، حقّ خدشه‌ناپذیر خویش و وی را از دستگاه استبداد بخواهد. و نیز جای تعجّب نخواهد بود که این بانوی فرزانه به همراه شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش ـ که سالار جوانان بهشت‌اند ـ حرکت نماید تا ضمن دیدار با یاران پدرش پیامبر و گفتگوی با آنان برای یاری حق و رویارویی با بیداد از آنان دادخواهی نماید تا دیگر حجّت بر همگان تمام شود و مردم در برابر خدا و تاریخ دلیل و برهانی بر انحطاط و سقوطی که در پیش بود و همگی زمینه آن را فراهم آورده بودند، نداشته باشند. و هرگز مدّعی نشوند که دچار ناآگاهی و یا آفت غفلت شدیم، و امیرمؤمنان که سمبل حقیقت و تبلور دین بود چرا به سراغ ما نیامد تا حقایق را بر ما یادآوری نموده و ما را از خطرات سهمگینی که سر راه بود آگاه سازد تا بدینوسیله ما حقیقت را از باطل و بیداد بازشناسیم وا نتخاب کنیم؟

به همین جهت امیرمؤمنان در جهت روشنگری و مبارزهٔ فکری و جهاد عقیدتی و اتمام حجّت بر همگان، همتا و همسنگر خستگی‌ناپذیر خویش فاطمه علیهاالسلام را ـ که بر اثر بیداد استبداد و یورش به خانه‌اش سخت صدمه دیده و توان حرکت نداشت ـ بر مرکب می‌نشاند و فراتر از چهل روز هر بامداد آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها را به همراه دو فرزند ارجمندش به در خانهٔ مهاجر و انصار می‌برد تا خطر سهمگینی را که در راه بود به آنان تفهیم کند و همه را برای نجات دین و کیان جامعه به مقاومت خداپسندانه فراخواند.

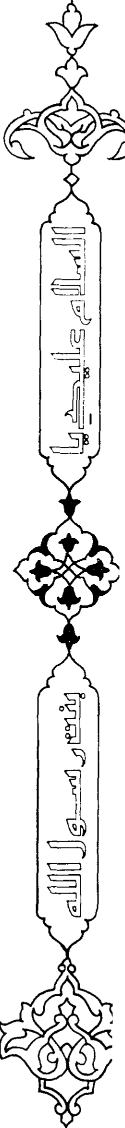
دخت فرزانهٔ پیامبر به هنگام رویارویی با مهاجر و انصار می‌فرمود:



**«يا معشر المهاجرين و الانصار، انصروا اللّه و ابنة نبيكم، و قد بايعتم رسول اللّه يوم بايعتموه أن تمنعوه و ذريته مما تمنعون منه أنفسكم و ذراريكم.»**

هان ای گروه مهاجر و انصار! دین خدا و اهداف بلند و الهی دخت پیامبرتان را یاری کنید. شمایان در آن روزی که با پیامبر خدا دست بیعت دادید بر این اساس بیعت نمودید که همانگونه که از حقوق و هستی و خاندان خویش دفاع می‌کنید، از حقوق و کرامت آن حضرت و فرزندان و خاندان او نیز جانانه دفاع کنید. پس اینک بپاخیزید و به بیعت و پیمانی که با پیامبر خدا بسته‌اید وفا کنید و از حقوق و کرامت و راه و رسم و خاندان او و در برابر تجاوز و تهاجم نیروی ارتجاع دفاع کنید.

امّا دریغ و درد که نه کسی فراخوان آن برترین بانوی جهان هستی را پاسخ مثبت داد و نه کسی به یاری‌اش قامت برافراشت.

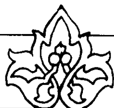


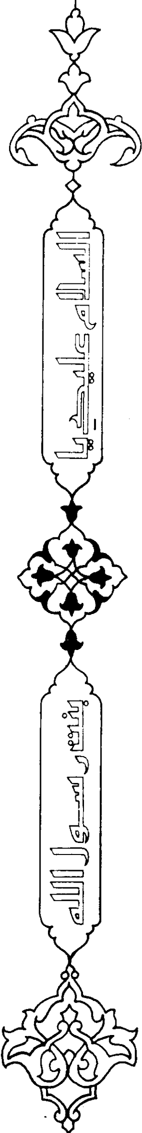
## دیگر با تو سخن نخواهم گفت

پس از اتمام حجّت با سران مهاجر و انصار سرانجام به در خانهٔ «معاذ بن جبل» رسید و به او فرمود:

**«يا معاذ بن جبل! انّي قد جئتك مستنصرة و قد بايعت رسول اللّه على ان تنصره و ذريّته و تمنعه مما تمنع منه نفسك و ذريتك و انّ ابابكر قد غصبني على فدك و اخرج وكيلي منها»**

هان ای «معاذ»!... من به اینجا آمده‌ام تا در برابر ستم و بیدادی که بر دین و دفتر و خاندان وحی و رسالت می‌رود تو را به یاری خویش فراخوانم و از تو کمک بطلبم، شما با پیامبر بیعت نموده‌ای که از حقوق و کرامت او و خاندان و نسل پاک و سرفرازش، بسان فرزندان و خاندان و حقوق خویش دفاع نموده و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف کنی، اینک خود خوب می‌دانی که «ابوبکر» علاوه بر غصب خلافت، «فدک» را که حقوق خدشه‌ناپذیر من است، مصادره کرده و کارگزار مرا از آنجا بیرون رانده است...






«معاذ» میان سخنان آن حضرت دوید و گفت:

آیا جز من دیگران نیز هستند که به یاری شما برخیزند؟

دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود: نه، در برابر دادخواهی خویش پاسخ مثبت و مساعدی نیافتم.

«معاذ» گفت: پس با یاری من چه کاری ساخته است؟

و بدینسان او نیز پاسخ منفی داد و بانوی بانوان در حالی خانهٔ او راترک کرد که می‌فرمود:

به خدای سوگند دیگر تا بر پیامبر خدا وارد نشوم، با تو سخن نخواهم گفت.

درست در این لحظات بود که فرزند «معاذ» به در خانه رسید و از پدرش پرسید، دخت گرانمایهٔ پیامبر با شما چه سخنی داشت؟

«معاذ» گفت: آمده بود تا بر ضدّ ستم و بیداد «ابوبکر» از من کمک بخواهد. چراکه او بوستانش را به ناروا مصادره کرده است.

پسرش گفت: شما چه پاسخی به آن حضرت دادی؟

معاذ گفت: روشن است، ازما کاری ساخته نیست، همین پاسخ من بود.

پسرش گفت: با این بیان به یاری او برنخاستی؟

گفت: آری

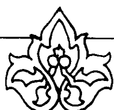
پسرش پرسید: ایشان پس از پاسخ منفی شما چیزی نفرمود؟

معاذ گفت: چرا فرمود: «دیگر تا روز رستاخیز و به هنگامهٔ دیدار پیامبر، با من سخن نخواهد گفت.»

پسرش نیز گفت: پدر برو، برو که من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا وارد شوم.

نویسندهٔ کتاب «الامامة و السّیاسة» در این مورد از جمله می‌نویسد:

امیرمؤمنان در آن شرایط بحرانی شبی دخت فرزانهٔ پیامبر را بر مرکب نشانده

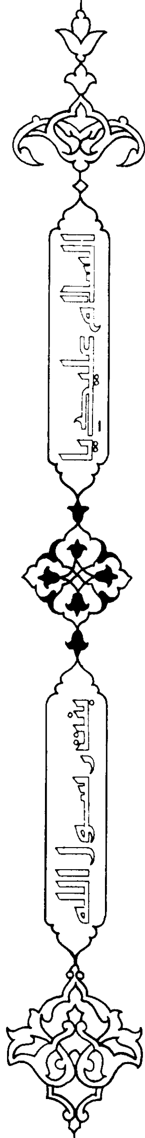


و در خانه‌ها و انجمن انصار برد و آن حضرت ضمن روشنگری، آنان را به یاری خویش فراخواند و از آنان بر ضدّ ستم و بیداد دادخواهی کرد. امّا آنان در برابر موضع برحقّ دخت سرفراز پیامبر می‌گفتند: با ابوبکر دست بیعت داده‌اند وکار ازکار گذشته است و بهانه می‌آوردند که اگر شوی گرانقدرت امیرمؤمنان پیش از آنان نزد ما می‌آمد و از ما بیعت می‌خاست هرگز از او دست برنداشته و با دیگری دست بیعت نمی‌دادیم.

و امیرمؤمنان در برابر این بهانه‌های رسوا می‌فرمود:

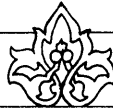
آیا من می‌توانستم پیکر مطهّر پیامبر را رها ساخته و پیش از به خاکسپاری آن بدن مطهّر، به دنبال خلافت بروم وبا جاه‌طلبان تشنهٔ قدرت به کشمکش بپردازم؟

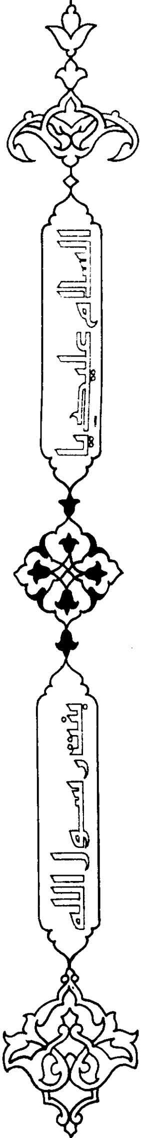
و فاطمه عليها السلام فرمود: آری حقیقت این است که امیرمؤمنان در این مورد آنچه شایسته و بایسته بود، انجام داد امّا گروه تجاوزکار نقشه‌هایی ریختند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید و بس...[1]




---

۱ ـ الامامة و السياسة، ص ۱۹

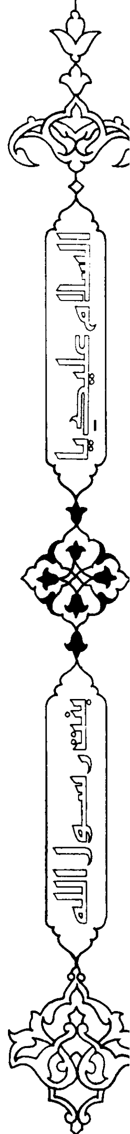





# ﴿ بخش چهاردهم ﴾

## باران اشک روشنگرانه و هدفدار

- ۱ ـ در بیت الأحزان
- بدترین چهرهٔ ستم
- ۲ ـ فاطمه در بستر شهادت
- ۳ ـ علل بیماری و شهادت بانوی بانوان
- ۴ ـ عیادت آن دو از دخت گرانمایهٔ پیامبر
- عیادت به گونه‌ای دیگر
- نگرشی بر این بازیگری
- یک سخن گفتنی دیگر در این مورد
- ۵ ـ عیادت امّ سلمه
- ۶ ـ عیادت عایشه دختر طلحه
- ۷ ـ عبّاس و اندیشهٔ عیادت «فاطمه» علیها السلام



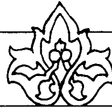

## ۱ ـ در بیت الأحزان

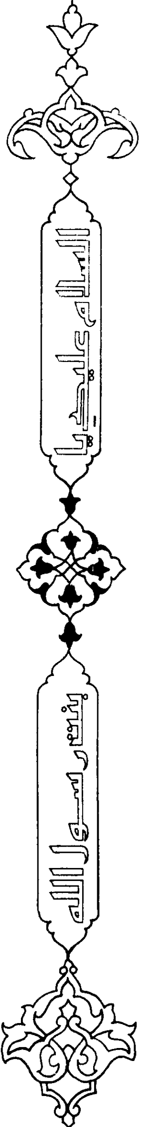
نگارنده نمی‌داند که گریه‌های جانسوز و روشنگرانه و پرمعنای فاطمه عليها السلام چه اثری در جانهای بیمارگونهٔ آن مردم دنیاپرست و سست عنصر نهاد که در خویشتن احساس ناآرامی و اضطراب نمودند؟ و نمی‌داند گریهٔ بانویی که در خانهٔ خویش نشسته است و در سوگ پدر گرانمایهٔ خویش وتجاوز به مرزهای دین و آیین می‌گرید، چگونه آسایش خاطر و راحتی را از آن شخصیّت‌های بی‌همانند می‌تواند سلب کند و خاطر خطیر آنان را آزرده سازد؟!!

امّا هر چه بود گویی چنین شد.به همین جهت گروهی از سالخوردگان مدینه گرد آمدند و بسوی امیرمؤمنان شتافتند و گفتند:

ای امیرمؤمنان! واقعیّت این است که دخت فرزانهٔ پیامبر شب و روز را سوگوار و گریان است وگریه‌های جانسوز آن حضرت، هم استراحت و خواب شبانه را از ما ربوده است و هم آرامش انجام کارهای روزانه را، و اینک به حضورت شرفیاب شده‌ایم تا از آن بانوی سرفراز بخواهید که یا شب را به سوگواری بگذ راند و یا روز را تا ما هم فرصتی برای آسایش و آرامش وکار روزانه بیابیم و با اعصاب آرام زندگی کنیم!!

امیرمؤمنان به آنان پاسخ مساعد داد و از پی آن بسوی بانوی بانوان آمد که نه گریه بر پدر و رویدادهای تکاندهندهٔ پس از رحلت امانش می‌داد و نه تسلیت در او اثر سودبخشی داشت.





هنگامی که آن حضرت امیرمؤمنان را نگریست بتدریج آرام شد و امیرمؤمنان به او فرمود: هان ای دخت گرانمایهٔ پیامبر! حقیقت این است که سالخوردگان «مدینه» بسوی من آمده و از من خواسته‌اند که از شما تقاضا نمایم یا روزها را در فراق خورشید رسالت و در سوگ او گریه کنید و یا شبها را، (کدامیک را برمی‌گزینی).

پاسخ داد: یا ابالحسن! زندگی و درنگ من در میان این مردم بسیارکم خواهد بود و بزودی به سرای دیگر خواهم شتافت به همین جهت به خدای سوگند نه شبها ازگریه در سوگ پدر آرام خواهم گرفت نه روزها، تا به پیامبر خدا بپیوندم.

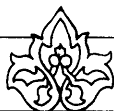
امیرمؤمنان فرمود: دخت سرفراز پیامبر آنچه می‌خواهی همان را انجام بده.

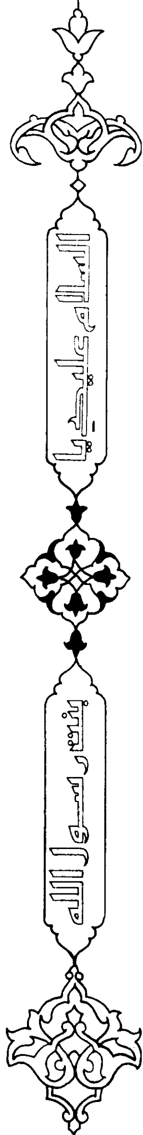
آری واقعیّت این است که مردان سالخوردهٔ مدینه، نه حقّ عظیم پیامبر بر بشریّت رامی شناختند و نه از موقعیّت پرشکوه و بی‌همانند او آگاه بودند.

اگر براستی آنان از مقام والای پیامبر آگاه بودند نه تنها چنین پیشنهادی نمی‌کردند که با دخت یگانهٔ آن حضرت نیز همکاری و همدلی نموده و او را درگریه‌های جانسوز و باران اشک بر پرشرافت‌ترین و عزیزترین انسانی که جهان را بدرود گفته بود، یاری و همراهی می‌کردند.

ای کاش اگر آنان دخت گرانمایهٔ پیامبر را در سوگ جانسوز پدر و نثار اشک بر آن حضرت یاری و همراهی نمی کردند، به همین کار خویش بسنده نموده و دیگر به اشارهٔ سیاست‌بازان، تلاش نمی‌کردند تا با جوّسازی‌ها و بهانه‌تراشی های گوناگون فاطمه علیها السلام را نیز آرام ساخته و به هر دری نمی‌زدند تا گریه‌های جانسوز و روشنگرانه ودارای پیام او ـ در آن فاجعهٔ سهمگین را ـ متوقّف سازند. امّا آنان معذورند چراکه خود این کارها را نمی‌کردند بلکه دست سیاست بود که انجام این نقشه‌های زشت و مخرّب را بر آنان تحمیل می‌کرد و از آنان می‌خواست که دخت محبوب پیامبر را ازگریه بر سالار پیام‌آوران خدابازداشته و از سوگواری بر او جلوگیری نمایند.

با این بیان فاطمه علیها السلام نیز حق داشت که ازگریه بر آن فاجعهٔ سهمگین و آن مصیبت





بزرگ دست نکشد تا بدینوسیله از اهداف شوم آن تجاوزکاران که تنها خدا بر نقشه‌های ظالمانه و فریبکارانهٔ آنان آگاه بود، جلوگیری کند.

به همین جهت امیرمؤمنان خانه‌ای در کنار شهر مدینه و دور از بهانه‌جویان برای دخت فرزانهٔ پیامبر ساخت و آن حضرت هر بامداد که خورشید از افق مشرق سربرمی‌آورد دست دو کودک ارجمند خویش حسن و حسین رامی‌گرفت و بادیدگان اشکبار بسوی آن خانه که درکنار «بقیع» بود و در گذر تاریخ «بیت الاحزان»[1] نامیده شد، حرکت می‌کرد و تا غروب آفتاب اشک می‌ریخت و سوگواری می‌نمود و آنگاه امیرمؤمنان بدانجا می‌رفت واورا بادو نور دیدهٔ اش به خانه بازمی‌گردانید...

## بدترین چهرهٔ ستم

آری امیرمؤمنان، این حجره راکنار شهر مدینه برای بانوی بانوان ساخت تا در آنجا برای پدرگرانمایه واهداف پایمال‌شدهٔ او سوگواری کند تا آن مردنمایانی که از صدای گریهٔ آن حضرت به رنج افتاده بودند! از آن پس و جدان و اعصابشان آرام گیرد و دیگر شبها بی آنکه از صدای گریه‌های جانسوز دخت رنجدیدهٔ پیامبر دچار رنج و آزار شوند، در بسترهای خویش با خاطری آسوده به خواب عمیق فرو روند.

و از همین دیدگاه است که شاعران و مرثیه‌سرایان به این مصیبت بزرگ که بدترین چهرهٔ ستم و بیداد دربارهٔ دخت محبوب پیامبر است، اشاره می‌کنند و شعر می‌سرایند.

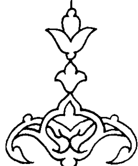
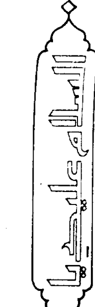
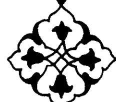
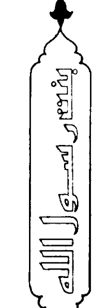
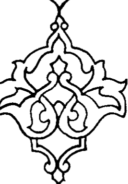
برای نمونه:

۱ ـ یکی از آنان در این مورد از جمله می‌سراید:

---

۱ ـ «سمهودی» در مورد «بیت الاحزان» می‌نویسد:

«غزالی» استحباب خواندن نماز در مسجد فاطمه علیها السلام در «بقیع» را یادآور می‌گردد و دیگر دانشمندان بر آنند که آن مسجد در گذر تاریخ به «بیت الحزن» معروف گردید. چرا که آن حضرت دوران سوگواری بر پدرش پیامبر را در آنجا اقامت گزید. تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۹۵

**منعوا البتول عن النياحة اذ غدت تـبكى أبـاها ليـلها و نـهارها...**

آنان دخت سرفراز پیامبر را از سوگواری و گریه بر پدر گرانمایه‌اش بازداشتند چراکه آنگاه که به یاد او گریه وسوگواری را آغاز می‌کرد، شب و روز می‌گریست.

به او گفتند: دیگر آرام‌گیر که باعث اذیّت و آزار ما شده‌ای!! آخر چگونه آن بانوی گرانمایه می‌تواند قرار و آرام داشته باشد در حالی که مصیبت پدر و حق‌کشی غاصبان، قرار و شکیب را از او گرفته است؟!

۲ ـ و دیگری در بیان این مصیبت از جمله می‌سراید:

وگروهی از دار و دستهٔ همان تجاوزکاران به اشارهٔ آنان به دخت فرزانهٔ پیامبر گفتند: با ادامهٔ سوگواری بر پیامبر و گریه‌ها و ناله‌هایت باعث اذیّت و آزار ما شده‌ای.

۳ ـ و نیز یکی از دانشمندان ما که «سیّد رضا هندی» نام دارد در عالم خواب دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه‌السلام را دید و آن حضرت با اشاره به همین مصیبت به او فرمود:

**أتـرانـی اتـخذت لاوعـلاها بعد بيت‌الاحزان بيت سـرور؟**

تو می‌پنداری که من پس از «بیت الاحزانِ» مام گرانمایه‌ام فاطمه علیهاالسلام، خانه شادی و شادمانی ساخته‌ام؟ نه! به شکوه و مقام والای مادرم چنین نخواهد شد.

## ۲ ـ فاطمه در بستر شهادت

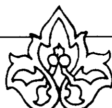
و اینک که چنین است دریغ و درد بر بیدادی که در حق او رفت.

دریغ بر جوانی شکوهبارش، دریغ بر دردهای جانکاهش.

دریغ بر قلب شعله‌ور و پرالتهابش در سوگ پدر،

دریغ بر خاطر شکسته و آزرده‌اش،

دریغ بر او که در اوج جوانی و طراوت و شکوفایی بر بستر افتاد و بیماری و ناتوانی برخاسته از آن صدمات و یورش‌های نانجوانمردانه و شرارت جلّادان به خانه‌اش،



نشاط و توان و شادمانی و قدرت را از او گرفت و بر آن چهرهٔ زیبا و نورافشان چیره شد.

چرا که آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها نه دیگر امیدی به دارو و درمان داشت و نه بر ماندن در این سرای زودگذر و تیره و تار می‌اندیشید.

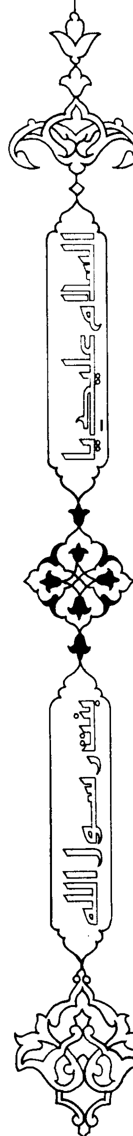
چرا که برای پرواز بسوی ملکوت و شهادت در راه خدا لحظه‌شماری می‌کرد و در انتظار نجات و رهایی از دنیایی بود که ظالمان و تجاوزکاران، زیستن در آن را سخت و طاقت فرسا ساخته بودند.

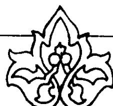
در آرزوی این بود که به پدر گرانمایه ومقتدای محبوب و بزرگوارش پیامبر خدا بپیوندد.

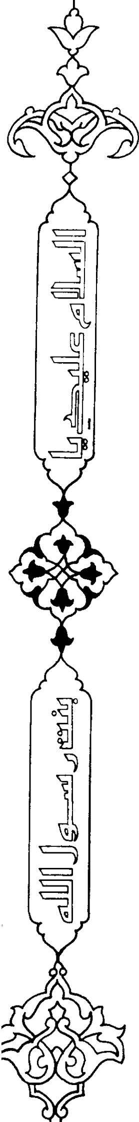
و در این آرزو بود که خورشید جهان‌افروز وجودش به افق مغرب نزدیک شود.

بدینسان شمع روشنگر وجود گرانقدر دخت پیامبر رو به خاموشی نهاد. چراکه دنیا با همهٔ گستردگی‌اش بر او تنگ گشته و بر او سخت گرفته بود. او از یک سو به همتای بی نظیر زندگی‌اش امیرمؤمنان نظاره می کرد که پس از آن همه فداکاری و نقش تاریخساز، اینک با شرارت دنیاطلبان خانه‌نشین گردیده و همهٔ امکانات از او سلب گشته و حق آسمانی‌اش غصب شده است و از دگر سو به خویشتن می‌نگریست و می‌دید که حق خدشه‌ناپذیرش پایمال‌شده، بوستان و املاکش مصادره گشته و دارایی‌اش غصب شده است.

او در برابر این زورمداری و حق‌کشی دولت غاصب، از مردم یاری خواست و در جامعه به دادخواهی و شکایت از ستم برخاست امّا نه کسی به فریاد یاری‌خواهی‌اش پاسخ مثبت داد و نه کسی به کمک او شتافت. چرا که بجای آن او را از گریه بر پدر گرانقدرش، پیامبر که برترین و پرشرافت‌ترین پدران گیتی بود، بازداشتند و دنیارا بر او تنگ نمودند. به همین جهت در بستر بیماری و شهادت خویش به بیان حضرت باقر علیه السلام، همواره دست نیایش به بارگاه خدا برمی‌داشت و می‌گفت:







**«یا حیّ یا قیّوم برحمتک استغیث فاغثنی، اللّهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنّة و الحقنی بابی محمّد.»**

هان ای خدای زنده وزندگی‌بخش!

ای خدای پاینده و برپادارنده نظام هستی!

من به مهر و رحمت تو پناه آورده‌ام، مرا پناه ده و دریاب،

بار خدایا! همانگونه که وعده فرموده‌ای مرا از آتش دور ساز و در بهشت پرطراوت و شکوهبارت درآور و به پدر گرانمایه‌ام، محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم پیوندم ده.

و هنگامی که امیرمؤمنان به آن بانوی بهشت می‌فرمود:«**عافاک اللّه و ابقاک**»

خدای تو را شفا بخشد و عمری طولانی‌ات ارزانی دارد.

می‌گفت:**یا ابا الحسن ما اسرع اللّحاق برسول اللّه.»**

علی جان! لحظات پیوستن به پیامبر خدا نزدیک شده است و من بزودی به او خواهم پیوست.

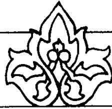
چهارمین امام نور حضرت سجّاد، از پدر گرانمایه‌اش آورده است که:

هنگامی که «فاطمه» دخت یگانهٔ پیامبر بر اثر شدّت صدمات وارده بر او در یورش به خانه‌اش در بستر افتاد، به امیرمؤمنان وصیّت کرد که روند بیماری او را محرمانه بدارد وکسی را از شرایط او آگاه نسازد، امیرمؤمنان نیز چنین کرد و خودش پرستاری از دخت پیامبر را در بستر بیماری به عهده گرفت و از همهٔ نزدیکان تنها «اسماء» بود که آن حضرت را در این کار یاری می‌کرد و به همراه امیرمؤمنان علیه السلام از بانوی بانوان پرستاری می‌نمود و او نیز وضعیّت بیماری دخت پیامبر را پوشیده می‌داشت.(۱)

بنظر نگارنده از این روایت آزردگی خاطر و درد و رنج گرانِ دخت محبوب پیامبر از آن جامعهٔ واپسگرا به خوبی دریافت می‌گردد، از آن جامعه‌ای که شما خوانندهٔ گرامی

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳



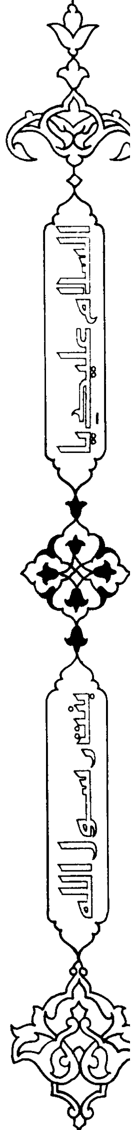
در بخشهای گذشتهٔ این کتاب، موقعیّت و موضعگیری‌اش را در برابر دخت سرفراز پیامبر به خوبی شناختی، از آن جامعه‌ای که انحطاط‌پذیری و همکاریش با ستم و فریب، چه فاجعه‌ای به بار آورد و همین گرایش جاهلی و کردار ناشایست آن بود که در دخت عدالتخواه و ستم‌ستیز پیامبر سخت اثر نهاده و بسان زخمی عمیق و دردناک در جان او کاری افتاد. زخمی که یا درمان‌ناپذیر است و اجازهٔ بهبودی به بیمار نمی‌دهد و یا صعب العلاج است و مداوای آن روزگاری بطول می‌انجامد.

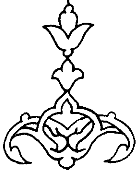
و اینگونه است که انسان دردمند از این جامعه سخت آزرده می‌شود و از آن کناره می‌گیرد و پس از آنکه مدّتها با چنین جامعه و مردمی انس و الفت داشته و برای نجات و نیکبختی آنان تلاش نموده است، اینک به جایی می‌رسد که‌نه دوست دارد آنان را ملاقات کند و نه با آنان سخن گوید.

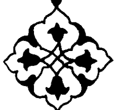
هر انسان اندیشمندی که از نزدیکان و دوستان و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند ستم و سنگدلی دیده باشد این حالت خاصّ را به خوبی در خویشتن می‌یابد و درست در این شرایط است که حتّی از دیدن آنان احساس رنج و ناراحتی می‌کند تا چه رسد به گفتگو و نشست و برخاست با آن بیدادگران و سنگدلان و گاه کار به جایی می‌رسد که انسان آزاده و اندیشمند از زندگی در چنین جامعه و با چنین مردمی خسته می‌شود و مرگ سعادتمندانه را بر آن ترجیح می‌دهد تا از زندگی با چنین بیدادگران سنگدل و ناجوانمردی، نجات یابد.

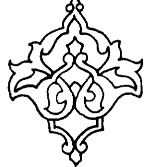
از همین رهگذر است که دخت فرزانهٔ پیامبر چنان از آنان برید که همتا و شوی گرانقدر خویش را برای پرستاری خود انتخاب کرد و هیچ کس هم از چگونگی پرستاری امیرمؤمنان و رسیدگی و مهرش به دخت سرفراز پیامبر در بستر بیماری آگاه نیست.

کسی نمی‌داند که آیا آن حضرت غذایی که برای بیمار گرانقدرش مناسب باشد نیز بدست خویش درست می‌کرد یا تنها به کارهای خانه می‌رسید و تهیّه غذای مناسب را به دیگری وامی‌گذاشت؟









به هر حال «اسماء» از بانوان شایسته‌کرداری است که این افتخار راداشت که در پرستاری از آموزگار بزرگ فضیلت‌ها فاطمه علیها السلام باامیرمؤمنان همکاری کند و بنظر می‌رسد دلیل گزینش این زن باایمان و هوشمند برای این کار مهمّ از سوی فاطمه علاوه بر رابطهٔ آموزگاری و شاگردی، دوستی و محبّت عمیق و گسست‌ناپذیری بود که میان آن دو حاکم بود تا آنجایی که بانوی نامبرده، خویش را از خاندان بنی‌هاشم به حساب می‌آورد، بویژه که تا شهادت جعفر طیّار بانوی خانهٔ او بود و از بانوان بنی‌هاشم محسوب می گشت.

نامبرده بانویی برخوردار از عواطف انسانی بود و به وفا و ارزشهای بشری ایمان داشت و حقوق دیگران را رعایت می‌کرد و به ارزشها و مفاهیم والای انسانی و اسلامی سخت پای‌بند بود. از تاریخ این حقیقت دریافت می‌گردد که این زن باایمان، افزون بر هوش سرشار و خرد فراوان و آراستگی به اخلاق شایسته، خوش‌برخورد و خوش‌معاشرت بود وبانوی بانوان نیز به همان اندازه که او به پیامبر و خاندانش عشق می‌ورزید، او را مورد مهر و محبّت قرار می‌داد.

هنگامی که «جعفر طیّار» در پیکار «موته» به افتخار شهادت نایل آمد و آن خبر جانسوز به پیامبر رسید، سیلاب اشک از دیدگان فرو بارید و همهٔ یاران نیز گریستند.

این خبر جانسوز به درون خانهٔ پیامبر رسید و بانوان هاشمی نیز گریه سر دادند و همگی برای او سوگواری کردند.

خود پیامبر بسوی خانهٔ جعفر حرکت کرد تا همسر قهرمان او «اسماء» و فرزندانش را دلداری دهد. هنگامی که به خانهٔ آنان وارد شد فرزندان «جعفر» رافراخواند و بی آنکه چیزی بگوید، دست مهر بر سر و روی آنان کشید و آنها را بویید و بر سینه چسبانید. «اسماء» از رفتار پیامبر چنین دریافت که رویدادی سهمگین رخ داده است. به همین جهت گفت: ای پیامبر خدا! آیا از «جعفر» خبری دریافت داشته‌اید؟

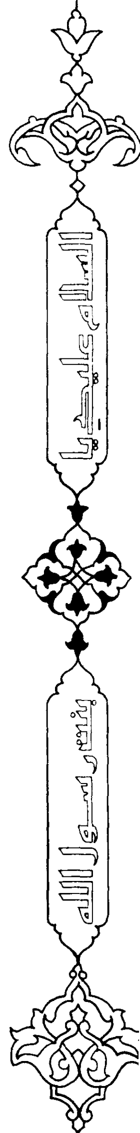
پیامبر سخت گریست و فرمود: دخترم! «جعفر» را به حساب خدا بگذار چرا که او

در راه اهداف و آرمانهای الهی به شهادت رسیده است.

اینجا بود که اسماء گریه کرد و از پردهٔ دل ناله سر داد.

پیامبر پس از دلداری آنان، به خانهٔ دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بازگشت و به او دستور داد تا غذایی برای خانوادهٔ «جعفر» آماده سازد، چرا که آنان به سوگ نشسته‌اند. و «فاطمه» نیز با دست مبارک خویش نان فراوانی آماده ساخت و آنها را به همراه مقداری خرما به خانهٔ «جعفر» فرستاد.

از شگفتی‌ها در این مورد این است که پیامبر تهیّه غذا برای خانوادهٔ «جعفر» را نه به همسران خویش واگذار کرد و نه به دیگر بانوان هاشمی، و تنها دخت فرزانه‌اش را برای‌این کار برگزید. چرا که گویی می‌خواست پاداش فراوان این خدمت نصیب او گردد یا اینکه پیامبرگرامی روابط بسیار دوستانه و سوابق درخشان و خدمات فراوان «اسماء» را نسبت به خاندانش به یاد آورد و او را بدان مفتخر ساخت که دخت فرزانه‌اش بدست خویش برای آنان غذا فراهم سازد.




در بخشهای گذشته خاطرنشان گردید که بانو «اسماء» به هنگامهٔ رحلت بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» بر بالین او بود، و نیز همو بود که در پیوند مقدّس خانوادگی میان دخت فرزانهٔ پیامبر و امیرمؤمنان حضور داشت و با جدیّت و پشتکار، تدابیر مقدّماتی و کارهای لازم را سامان داد و نیز به هنگامهٔ طلوع خورشید جهان‌افروز وجود سوّمین امام نور حضرت حسین، نقش کمک‌رسانی به فاطمه علیهاالسلام را به همراه دیگر زنان ایفا نمود. این بانوی هوشمند و باایمان پس از شهادت شوی دلاورش «جعفر»، با ابوبکر ازدواج کرد امّا هرگز از دوستی و مهرش نسبت به دخت فرزانهٔ پیامبر و خاندان او نه تنها سر مویی کاسته نشد، بلکه این مهر و ارادت و دوستی و رفت و آمد همچنان ادامه یافت تا آنجایی که در مهر به خاندان رسالت شهرهٔ آفاق گردید.

پس از غصب خلافت و مصادرهٔ فدک و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت و نیز جنگ سردی که میان خاندان پیامبر از یک سو و میان استبداد حاکم به ریاست

و نمایندگی ابی‌بکر، از سوی دیگر ادامه داشت، بااینکه این بانوی بافضیلت در خانهٔ «خلیفه» غاصب و همراه او بود نه تنها هیچگاه تحت تأثیر عواطف و احساسات خانوادگی و فامیلی قرار نگرفت و از ارادت و محبّت به فاطمه عليها السلام و فرزندانش دست برنداشت، بلکه به عکس بسان یک بانوی آزاده‌ای در برابر استبداد حاکم قامت برافراشت و با آن به مبارزه‌ای شگرف دست یازید که هنوز هم شگفتی‌های موضع‌گیری و مقاومت و عملکردش برای هر پژوهشگری تازه‌گی دارد.

با این وصف و با این موضع روشن و خداپسندانهٔ «اسماء» در ارادت به خاندان پیامبر و در دفاع منطقی از آنان چگونه «ابوبکر» به او اجازه می‌داد تا به منظور خدمت به فاطمه عليها السلام و فرزندانش به خانهٔ امیرمؤمنان برود، و چگونه به او دستور قطع رابطه و گسستن علاقه و ارادت با خاندان رسالت را نمی‌داد، و او را در آن شرایط برای این رابطه‌اش زیر فشار نمی‌نهاد، خود بحث دیگر و راز ناشناخته‌ای است که دلیل آن روشن نیست.

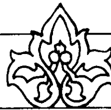
به هر حال دخت یگانهٔ پیامبر، با این بانوی فداکار انس گرفته و به نشست و برخاست با او علاقه پیدا کرده و با معاشرت با وی احساس آرامش می‌نمود و رنجها و دردهای خویش را با او در میان می‌نهاد و او را بسان خواهری پرمهر و بسان محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین زن نسبت به خویش به حساب می‌آورد.

از همین رهگذر است که در یکی از روزهای پایانی زندگی پرافتخارش ضمن گفتگو با او به وی فرمود:

«اسماء»! سخنی با تو دارم، آماده‌ای بشنوی و چاره‌اندیشی کنی؟

هنگامی که پاسخ مثبت شنید، فرمود:

«اسماء»! چه کنم که از پیکرم استخوانی بیش نمانده و پوست بدنم از شدّت لاغری به استخوانها چسبیده است؛ و در «تهذیب» از ششمین امام نور آمده است که فرمود: آیا می‌توانی برایم مرکبی فراهم آوری که پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، بدن مرا بپوشاند؟



او پاسخ داد: بانوی من! در هجرت به «حبشه» وسیلهٔ خاصّی رادیدم که از چوب می‌ساختند و مردگان خویش را در درون آن بسوی آرامگاه حمل می‌کردند،اگر اجازه می‌دهید نمونه‌ای از آن را بسازم تا اگر مورد پسند شما قرارگرفت از آنِ شما باشد. (بدان امید که خداوند عمری به بلندای آفتاب به شما ارزانی دارد.)

پس از اظهار تمایل فاطمه عليها السلام، «اسماء» تختی را خواست و آن را بصورت برگردان قرار داد، آنگاه پایه‌های خاصّی برای آن تراشید، سپس با پوشش آن بوسیلهٔ پارچه‌ای مخصوص، مرکب مورد نظر را ساخت و فاطمه آن را پسندید و فرمود:

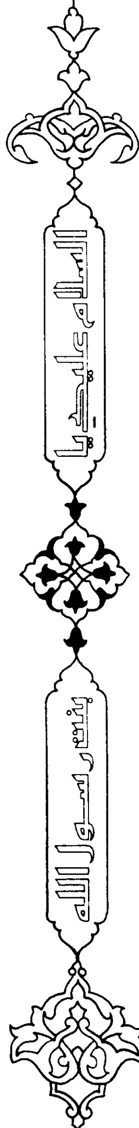
برای من چیزی همانند این بساز تا پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، پیکرم در درون این مرکب چوبین ، بسوی آرامگاهم حرکت داده شود. پیکر مرا پس از مرگ بپوشان که خدای تو را از آتش دوزخ بپوشاند.

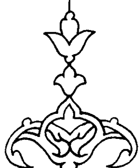
و بنا به روایتی که درکتاب «استیعاب» آمده است، فرمود: چه وسیلهٔ خوب و زیبایی ساخته‌ای، چراکه در درون آن پیکر زن یا مرد بازشناخته نمی‌شود.

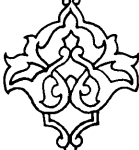
و نیز آورده‌اند که آن حضرت با دیدن مرکب چوبینی که اسماء ساخته بود، تبسّم کرد در حالی که پس از رحلت پیامبر تا آن روزکسی او راشادمان ندیده بود.

## ۳ـ علل بیماری و شهادت بانوی بانوان

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیّت روحی‌اش پس از آن رویدادهای تلخ، و با وجود رازداری امیرمؤمنان، سرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه عليها السلام از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا به نظر برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می‌داد و پیکرش را آب می‌کرد، امواج دردها و مصیبت‌ها و رنجهایی بود که هر روز بر آن افزوده می‌شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از صدمات وارده در یورش به خانه‌اش، کمک کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند.







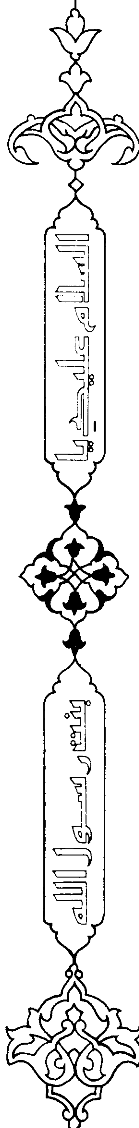
در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدّت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان‌افروز وجود او می‌شد و باید ستم و خشنونت و مواضع ناجوانمردانهٔ برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحوّل ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیّت را نیز از عواملی بر شمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می‌ساخت و خورشید وجوداندیشمندترین و آزاده‌ترین بانوی جهان هستی را بسوی افق مغرب پیش می‌برد.

در بخشهای گذشته همین کتاب خاطرنشان گردید که فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه‌اش به‌گونه‌ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سختّ بر وجود گرانمایه‌اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه‌های بیدادی که بر پیکر مطهّرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین‌بدن بر جای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی‌اش را به شدّت آزرد.

آری همهٔ این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

## ۴ ـ عیادت آن دو از دخت گرانمایهٔ پیامبر

گزارش رنجش شدید دخت محبوب پیامبر از حکومت غاصب، همه جا پخش شد و به همهٔ گوشها رسید و در نتیجه کسانی که استبداد حاکم رایاری رسانده و تمامی مفاهیم و ارزشهای والای انسانی را دور افکنده و همهٔ آیاتی راکه در مورد خاندان وحی و رسالت فرود آمده بود، فراموش ساخته و از همهٔ روایات روشنگر و صریحی که آنها را از دو لب مبارک پیامبر در شکوه و عظمت «فاطمه» و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش شنیده و به خاطر داشتند، روی برتافته بودند، آری اینان سخت برخود لرزیدند و شنیدن خبر رنجش و آزردگی شدید دخت فرزانهٔ پیامبر از حکومت بر آنان



بسی گران آمد. بتدریج مردم بر حقایق امور آگاه شدند و تازه دریافتند که در یاری رساندن به رژیمی که نه سردمداران آن در برابر دخت یگانهٔ پیامبر موضع شایسته و خداپسندانه‌ای دارند و نه خاندان وحی و رسالت چنین رژیم و حکومتی را به رسمیّت می‌شناسند، دچار چه اشتباه وحشتناکی شده‌اند و سردمداران استبداد نیز به خود آمدند که سیاست خشونت‌بار و عملکرد زشت و ظالمانهٔ آنان زمینهٔ خشم و ناراحتی ملّی را فراهم ساخته است.

از این رو استبداد حاکم بر آن شد تا بر عملکرد زشت خویش پرده و پوشش برافکند و به هر صورت ممکن گذشته را جبران سازد. به همین جهت بود که سردمداران دولت غاصب تصمیم گرفتند،با دخت فرزانهٔ پیامبر به عنوان عیادت دیدار کنند و در چارچوب همین ملاقات و عیادت رضایت خاطر او را فراهم آورند تنها در این صورت است که همه چیز خاتمه یافته و تمامی مصائب و فجایع به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شود. آری آنان اینگونه اندیشیدند و تدبیر نمودند.

و ما نیز در روزگار خویش بسیاری از همین قماش جنایتکاران را دیده‌ایم که بر بندگان شایسته‌کردار خدا اهانت‌ها و تحقیرها و انواع ستم و بیداد و شکنجه را روا می‌دارند، آنگاه در آخرکار بسوی قربانی ستم و بیداد خویش رفته و در نهان از او پوزش می‌طلبند و شیادانه می‌پندارند که با این بازیگری، عملکرد زشت و رسوای خویش را شسته و با این پوزش‌طلبی‌های پنهانی آثار و پیامد جنایت خویش را از میان برداشته‌اند.

امّا غافل از اینکه سالار بانوان این شیوه‌های بازیگرانه را خوب می‌شناسد و از همهٔ نقشه‌های آنان آگاه است.

اینک این شما و این هم واقعیّت مورد بحث.

دو کتاب «الامامة و السّیاسة»[1] و «اعلام النّساء»[2] چنین آورده‌اند:

«عمر» به «ابوبکر» گفت: اینک بیا تا دست در دست هم به خانهٔ «فاطمه» [دخت یگانهٔ پیامبر] برویم چراکه ما با عملکرد خویش او را به خشم آورده‌ایم.

و از پی این سخن هر دو به در خانهٔ آن حضرت شتافته و از او اجازهٔ ورود خواستند امّا آن بزرگوار به آنان اجازه نداد.

نزد امیرمؤمنان رفتند و از او خواستند تا آنان را نزد دختر پیامبر ببرد و آن حضرت چنین کرد.

هنگامی که در برابر بانوی سرفراز گیتی نشستند، او روی خویش را از آنان بسوی دیوار برگردانید، آن دو برای آغاز سخن سلام کردند امّا پاسخ آنان را نداد.

«ابوبکر» رو به آن حضرت گفت: ای محبوب پیامبر! به خدای سوگند که نزدیکی و خویشاوندی به پیامبر در نظر من از خویشاوندی و نزدیکی به خودم محبوب‌تر است و در نتیجه خویشاوندان و نزدیکان پیامبر را بیشتر از نزدیکان خود دوست می‌دارم و تو ای سالار زنان گیتی! حتّی از دخترم عایشه برایم محبوب‌تر و گرامی‌تر هستی و در مورد خود پیامبر چنانم که آرزو داشتم آن روزی که پدر والای شما جهان را بدورد گفت، من مرده بودم و پس از رحلت او در این سرای فانی نبودم. با این بیان آیا شما فکر می کنی که من حقوق تو و موقعیّت عظیم معنوی‌ات را فراموش می‌کنم؟

هرگزا چنین نیست بلکه هم حق تو را به رسمیّت می‌شناسم و هم برتری و شرافت شکوهبارت را، و هرگز شما را از حقّ خدشه‌ناپذیرت بازنخواهم داشت.

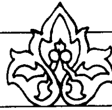
واقعیّت این است که از پدر گرانقدرت شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران با رحلت خویش چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی بماند صدقه خواهد بود!!

دخت یگانهٔ پیامبر فرمود: آیا روایتی را از پیامبر گرامی برایتان بخوانم که بدانید و عمل کنید؟

---

۱ ـ الامامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۱۴

۲ ـ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۳۱۴



پاسخ دادند: آری

فرمود: شما دو تن را به خدای سوگند می دهم که آیا این بیان پیامبر را نشنیدید که می‌فرمود:

**«رضا فاطمة من رضای، و سخط فاطمة من سخطی، فمن احبّ فاطمة ابنتی فقد احبّنی و من ارضی فاطمة فقد أرضانی، و من اسخط «فاطمة» فقد اسخطنی؟»**

«خشنودی «فاطمه» خشنودی من است و خشم او خشم من. هر آن کس که «فاطمه» را دوست بدارد، بی تردید مرا دوست داشته است و هر که «فاطمه» را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر کس «فاطمه» را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است.»

آیا این روایت راaز پیامبر نشنیدید؟

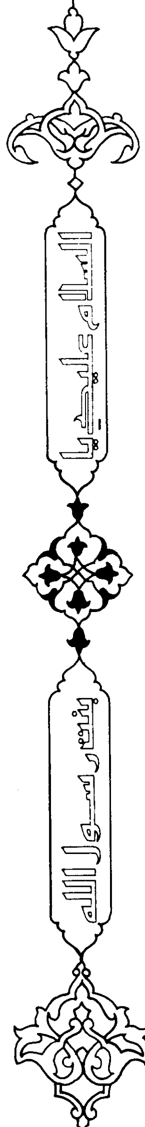
آن دو گفتند: چرا

دخت گرانمایهٔ پیامبر فرمود: اینک من خدای عادل و فرشتگان او را به گواهی می‌گیرم که شما دو تن با سیاست تجاوزکارانه و شکستن مرزهای دین خدا مرا به خشم آوردید و خشنودی خاطرم را فراهم نساختید، به گونه‌ای که به هنگام دیدار با پیامبر از شما دو نفر به او شکایت خواهم برد.

«ابوبکر» گفت: من از خشم خدا و خشم تو ای «فاطمه»! به خدای پناه می‌برم و آنگاه با صدای بلند به گریه افتاد و به گونه‌ای گریست که چیزی نمانده بود که بمیرد و در همان حال فاطمه عليها السلام می‌فرمود: به خدای سوگند که در هر نمازی که به بارگاه او بجا آورم بر تو نفرین نثار خواهم کرد...

و ابوبکر گریه کنان از خانهٔ دخت فرزانهٔ پیامبر خارج شد.

پس از خروج از خانهٔ امیرمؤمنان گروهی از طرفدارانش گرد او حلقه زدند و او به آنان گفت: «هان ای مردم! هر کدام از شما شب را درکنار همسرش به آرامش می‌خوابد و با خانواده و فرزندانش روزگار را به شادمانی می‌گذارند، امّا مرا با انبوه گرفتاریهایم



دست به گریبان رها ساخته‌اید. هان! بدانید که من بیعت شمایان را نمی‌خواهم، بیعت خودتان را بازپس گیرید.»

و بدینسان نقشهٔ شوم آنان با برخورد با امواج آگاهی و درایت و آینده‌نگری دخت فرزانهٔ پیامبر نقش بر آب شد.

## عیادت به گونه‌ای دیگر

در این مورد در «علل الشّرایع» آمده است که:

هنگامی که دخت محبوب پیامبر به بستر بیماری و شهادت افتاد، «ابوبکر» و «عمر» به ظاهر به بهانهٔ عیادت آن حضرت به در خانهٔ امیرمؤمنان آمدند و اجازه ورود خواستند امّا فاطمه علیها السلام به آن دو اجازهٔ ورود نداد.

ابوبکر با دیدن این شرایط با خدا پیمان بست که تا آنگاه که فاطمه به او اجازهٔ دیدار ندهد و او نتواند خاطر خطیر دخت فرزانهٔ پیامبر را فراهم آورد، هرگز زیر سقفی نخوابد. از این رو شبها را در زیر آسمان و مکانی که سقف نداشت استراحت می‌کرد.

«عمر» برای نجات او نزد امیرمؤمنان آمد و گفت: حقیقت این است که ما جز این مرتبه، چند مرتبهٔ دیگر به منظور دیدار دختر پیامبر آمده‌ایم، امّا هر بار ما را رانده و اجازهٔ ملاقات نداده است تا بتوانیم به گونه‌ای خاطر خطیر او را از آنچه پس از رحلت پیامبر روی داده است فراهم آوریم. اینک نزد شما آمده‌ایم تا اگر صلاح می‌دانید برای ما اجازهٔ دیدار بگیرید.

امیرمؤمنان آنان را پذیرفت و به حضور دختر پیامبر رفت و گفت: هان ای دخت محبوب پیامبر خدا! تو از این دو تن بیدادها و حق‌کشی‌ها دیده‌ای و اینک چند بار است که به منظور ملاقات با شما آمده‌اند و شما به حقّ آنان را نپذیرفته‌ای امّا اکنون این دو تن از من تقاضا کرده‌اند برایشان اجازهٔ دیدار بگیرم، آیا اجازه می‌دهید؟

فاطمه پاسخ داد: به خدای سوگند! نه به آنان اجازهٔ دیدار می‌دهم و نه حاضرم

با آنان سخنی بگویم تا پدر گرانمایه‌ام را دیدار نموده و شکایت این دو را به او ببرم و به او بگویم که این دو چگونه به من ستم روا داشتند و چه حق‌کشی‌ها و شرارت‌ها که نکردند!

علی علیه السلام فرمود: «فاطمه» جان موضع شما بر حق و عادلانه است، شما درست تصمیم گرفته‌اید، امّا من به این دو روی مساعدت نشان داده‌ام که برایشان اجازهٔ دیدار بگیرم.

دخت اندیشمند پیامبر فرمود: اگر چنین است شما نیز به وظیفهٔ خویش عمل کن. چراکه خانه، خانهٔ توست و بانوان مسلمان از همسران خویش پیروی می‌کنند، و من نیز در هیچ موردی مخالف دیدگاه شما عمل نخواهم کرد، بنابراین هرکس را دوست داری اجازهٔ ورود به خانه‌ات بده.

امیرمؤمنان ازخانه خارج شد وبه آنان اجازه ورود داد.

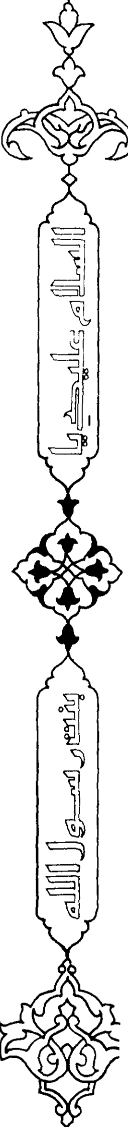
هنگامی که وارد شدند و چشمانشان به دخت فرزانهٔ پیامبر افتاد، به او سلام کردند امّا آن حضرت پاسخ نداد و از آن دو روی برگردانید.

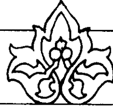
آنان دگرباره کوشیدند تا روبروی حضرت قرار گیرند و چندین بار این کار تکرار شد امّاموفّق به کسب خشنودی دختر پیامبر نشدند.

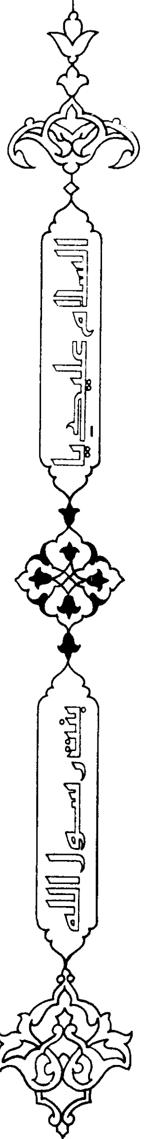
آنگاه همانگونه که در بستر بیماری و شهادت خفته بود، فرمود: علی جان! این پارچه را بر روی من بیفکن و به بانوانی که در اطراف بسترش بودند، دستور داد چهرهٔ نورافشانش را از آن دو برگردانند.

زنان به دستور آن حضرت عمل کردند، امّا آن دو باز به گونه‌ای نشستند که روبروی او قرار گیرند.

در این هنگام «ابوبکر» گفت: ای دختر گرامی پیامبر! ما آمده‌ایم تا خشنودی خاطر خطیر شما را فراهم آوریم و خشم و ناخشنودی شما را بخاطر آنچه روی داده است بزداییم. بنابراین از شما تقاضا می‌کنیم که از عملکرد ظالمانهٔ ما بگذری و از







حق‌کشی‌هایی که پس از رحلت پیامبر پیش آمده و بیدادی که بر شما رفته است، همه را در پرتو بزرگواری خویش نادیده بگیری.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: من با شما دو تن بطور مستقیم و بدون واسطه سخن نخواهم گفت تا پدر گرانمایه‌ام پیامبر را دیدار نموده و شکایت شما را به او برم و به او بگویم که پس از رحلت‌اش چه بیدادی در حق من روا داشتید.

آنگاه رو به امیرمؤمنان کرد و فرمود: علی جان! من سوگند خورده‌ام و بطور مستقیم با آنان گفتگو نخواهم کرد تا اینکه حقیقتی را که از پیامبر خدا شنیده‌اند از آنان جویا شوم. اگر براستی پاسخ درست دادند و راست گفتند: آنگاه نظرم را در موردشان خواهم گفت و در مورد خواستهٔ آنان تصمیم خواهم گرفت.

آن دو گفتند: بگو، به خدای سوگند که درست پاسخ خواهیم داد. ما در مورد پرسش تو ای دخت یگانهٔ پیامبر، جز به راستی سخن نخواهیم گفت.

فاطمه فرمود: شما را به خدای سوگند می‌دهم که آیا بخاطر می‌آورید که پیامبر بخاطر کاری فوری، شبانگاهی شما را خواست و در آن نشست بود که فرمود:

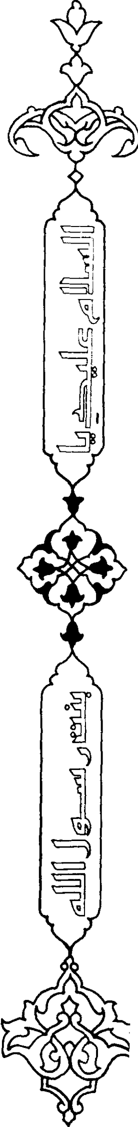
**فاطمة بضعة مني و أنا منها، من آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى اللّه، و من آذاها بعد موتي كان كمن آذاها في حياتي، و من آذاها في حياتي كان كمن آذاها بعد موتي؟**

«فاطمه پارهٔ وجود من است و من از او هستم. هر کس اورا بیازارد در حقیقت مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد، خدای را آزرده است. هر کس پس ازرحلت من او را بیازارد بسان کسی است که در حیات من او را آزرده است و هر کس او را در زمان حیات من بیازارد بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.»

آیا شما دو تن این روایت را نشنیده‌اید؟

پاسخ دادند: چرا به خدای سوگند.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: «**الحمد للّه**» ستایش از آن خداست.



و آنگاه نیایشگرانه گفت:

بارخدایا! من تو را به گواهی می‌گیرم، و ای حاضران!ای بندگان خدا! شما را نیز به شهادت می طلبم که این دو تن، هم در زمان زندگی و هم در آستانهٔ مرگم مرا آزردند.

و افزود که: به خدای سوگند! با آن دو، سخنی نخواهم گفت تا پروردگارم را دیدار کنم و شکایت خویش را از ستم و بیداد آنان به او برم و بگویم که آن دو چه حق‌کشی‌ها و شرارت‌ها در حق من روا داشتند.

«ابوبکر» با شنیدن سخنان بانوی بانوان به خود نفرین کرد و گفت:

ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود!!

امّا «عمر» بر او برآشفت و گفت: «شگفت» از مردمی که تو را به زمامداری خویش خوانده‌اند!! چراکه تو براستی پیر خرفتی هستی که خرد خویش را ازکف داده‌ای!! به همین جهت به خاطر خشم زنی بی‌تابی می‌کنی و از خشنودی او شادمان می‌گردی. آخر این مردم چگونه تو را با این حال و روز به فرمانروایی خویش انتخاب کرده‌اند؟

تو را چه به خشم او؟ از خشم یک زن چه ساخته است؟» وآنگاه برخاستند و رفتند.

مرحوم محدّث قمی در این مورد آورده است که:

پس از بیرون رفتن آن دو از خانه، دخت فرزانهٔ پیامبر به امیرمؤمنان گفت: آیا خواسته‌ات را دراین مورد برآوردم؟

علی عليه السلام فرمود: آری

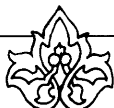
آن حضرت گفت: اینک شما خواستهٔ مرا خواهی پذیرفت؟

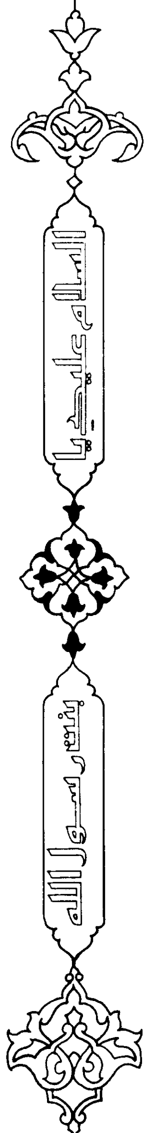
امیرمؤمنان فرمود: خواسته‌ات را بگو به جان پذیرایم.

فرمود: علی جان! از تو می‌خواهم تدبیری بیندیشی که پس از مرگم آن دو نتوانند بر پیکرم نماز بخوانند و یا د رکنار مزارم حضور یابند و بدینوسیله ساده‌دلان را بفریبند.[1]

---

۱ ـ بیت‌الاحزان، ص ۱۴۵





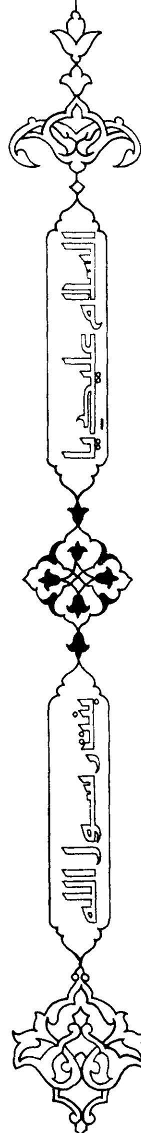
## نگرشی بر این بازیگری

به نظر نگارنده این عالی جناب پس از شنیدن سخنان دخت فرزانهٔ پیامبر با توجّه به این واقعیّت که چارهٔ کار در دست خودش بود، نه نیازی به پوزش خواهی ظاهری داشت و نه گریه سردادنی که به تعبیر «ابن قتیبه دنیوری» تا چند قدمی مرگ پیش رود، نه لازم بود مرگ خویش را از خدا بخواهد و نه فغان و ناله سر دهد. چرا که برای او به عنوان رئیس دولت غاصب به سادگی ممکن بود که اگر راست می‌گوید و از عملکرد ظالمانهٔ خویش پشیمان است حقوق مصادره شدهٔ دخت فرزانهٔ پیامبر را به او بازگرداند و دست بیداد و تجاوز خویش را از بوستان و زمین او کوتاه کند و آنگاه ازعملکرد زشت و ظالمانهٔ خویش پوزش بخواهد و به بارگاه خدا توبه آورد. امّا حقایق تاریخی و روند اوضاع نشانگر این است که «خلیفه» براستی در اندیشهٔ ادای حقوق و کسب خشنودی دختر پیامبر نبود بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع ظالمانه و سیاست تجاوزکارانهٔ خویش با بازیگری و رندی، دخت فرزانهٔ پیامبر را از خود راضی و خشنود سازد.

و نگارنده تصوّر نمی‌کند که هیچ انسان آزاده یا مسلمان عدالتخواه یا هیچ قانون و جامعهٔ متمدّنی به این دجّالگری‌هاتن دهد و فکر نمی‌کنم که هیچ مذهب و شریعت یا وجدان و منطقی جز منطق زور و خشونت و شقاوت و خودکامگی، چنین چیزی بگوید و بر این باور عمیق هستم که فاطمه عليها السلام، آن برترین بانوی جهان هستی، روحی تواناتر و تسلیم‌ناپذیرتر از آن درکالبد داشت که در برابر این منطق ابلهانهٔ استبداد حاکم سر فرود آورد و یا بازی این ظاهرسازیها و دجّالگریها را بخورد!!

## یک سخن گفتنی دیگر در این مورد

در این بحث سخن دیگری باقی می‌ماند که باید بصورت یک پرسش و پاسخ ترسیم گردد.



ممکن است این سؤال در ذهن شما خوانندهٔ عزیز نقش بندد که انگیزهٔ این نرمش و سر فرود آوردن «ابوبکر» در آستانهٔ خاندان وحی و رسالت، و انگیزهٔ استواری و پافشاری فاطمه علیها السلام بر موضع آزادمنشانه و عادلانهٔ خویش چه بود؟

جناب «جاحظ» در «رسائل»(۱) خویش پاسخ این پرسش را داده و ما به ترسیم همان پاسخ بسنده می‌کنیم.

او می‌گوید: اگر بپرسند که چگونه ممکن است خلیفه به دخت یگانهٔ پیامبر ستم و بیداد روا دارد در حالی که هر چه فاطمه در برابر او بیشتر خشم می‌گرفت و بر حقوق خویش پای می‌فشرد، او مهر و نرمش بیشتری از خود نشان می‌داد تا آنجایی که فاطمه علیها السلام خطاب به او می‌فرمود: «**و اللّه لا اکلمک ابداً**»

به خدای سوگند! هرگز و تا همیشه با تو سخن نخواهم گفت.

«ابوبکر» در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند! هرگز از تو نخواهم برید و رشتهٔ محبّت شما خاندان را نخواهم گسست.

و نیز آنگاه که دخت محبوب پیامبر می‌فرمود:

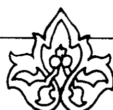
«به خدای سوگند که تو رانفرین خواهم کرد!» او در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند که من تو را ای دخت گرانمایهٔ پیامبر دعا خواهم نمود.

و نیز این جملات تند را در مقرّ حکومت خویش و در برابر انبوهی از مهاجر و انصار، آن هم با توجّه به این نکته که مقام خلافت نیاز به دبدبه و کبکبه و صولت و اقتدار دارد، می‌شنود و بااین وصف از دخت گرانمایهٔ پیامبر پوزش می‌خواهد و از او تجلیل و تقدیر به عمل آورد و واژه‌ها و جملاتی را بر زبان می‌آورد که همگی بیانگر شکوه و معنویّت و عظمت فاطمه علیها السلام است و می‌گوید:

تهیدستی هیچ کس مانند تو بر من گران نیست، و ثروت و بی‌نیازی هیچ کس از تو

---

۱ ـ رسائل، ص ۳۰۰



نزد من محبوب‌تر و پسندیده‌تر نیست. امّا چه کنم که خود از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

ما گروه پیامبران از خود ارثی بر جای نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است و باید در راه خدا هزینه شود؟!

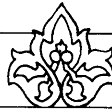
## پاسخ این پرسش

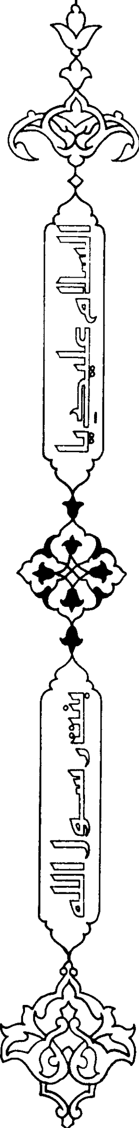
پاسخ این پرسش، این است که:

به زبان آوردن این واژه‌های دلپذیر و این جملات بظاهر خیرخواهانه و بزرگوارانه، آن هم از چهره‌های سیاست، نه دلیل بر ظالم نبودن آنان و پاک بودن از استبداد و خودکامگی است، و نه نشانگر این واقعیّت که آنان از بیدادگری بدورند.

چرا که گاه دجّالگری عناصر خودکامه و بیدادپیشه بویژه هنگامی که در شیطنت کارا و در دشمنی و کینه‌توزی تجربه داشته باشند، به نقطه‌ای می‌رسد که در یک لحظه، هم منطق ستمدیده را با مهارت بسیاری از خود نشان می‌دهند و هم خضوع و تواضع عدالت‌پیشه را، هم به دشمنی به گونه‌ای اظهار ارادت و علاقه می‌کند که گویی بامحبوب‌ترین‌های خویش سخن می‌گوید و با همهٔ وجود خیرخواه اوست، و هم به سبکی نمایش می‌دهد که خشم و غضب اوبسان خشم انسانی است که از موضع حق خشم می‌گیرد.

به عبارت دیگر در عالم سیاست، این ژست‌ها و اینگونه بافته‌های میان‌تهی بسیار است و جز انسانهای ساده اندیش وکودکان یا کسانی که در آتش تعصّب می‌سوزند، کسی آنها را جدّی نمی‌گیرد.





## ۵ـ عیادت امّ سلمه

این بانوی بزرگ به دلیل ایمان استوار و اخلاق شایسته و عملکرد خداپسندانه‌اش در زمان پیامبر و پس از رحلت آن بزرگوار، از بهترین زنان پیامبر شمرده شده است.

او نه با زبانش پیامبر خدا را آزرد و نه با عملکرد نادرست خویش، و نه با دیگر همسران پیامبر بر ضدّ آن حضرت در توطئه‌ای همدست گردید، همانگونه که برخی به گونه‌ای رفتار کردند که فرشتهٔ وحی فرود آمد و این آیهٔ شریفه را آورد:

**«یا ایّها النبیّ لم تحرم ما احلّ اللّه لک تبتغی مرضات ازواجک.»**

آری او به گونه‌ای رفتار کرد که همراهی و معاشرت و عمکردش در برابر پیامبر و در حیات او شایسته بود، و پس از رحلت آن بزرگوار نیز موضعگیری‌هایش در برابر خاندان وحی و رسالت شرافتمندانه و تحسین‌برانگیز جلوه کرد.

او در تحمّل رنجها و ایستادگی در برابر رویدادهای تلخ و بحران‌ها و تندبادهای ویرانگری که پس از رحلت پیامبر بر ضدّ این خاندان پاک وزیدن گرفت، نه تنها از راه و رسم سراسر افتخار آنان انحراف نجست بلکه بسان مدافعی سرسخت و حمایت‌کنندهٔ‌ای جدّی و یاوری فداکار درکنار آنان ماند و در همهٔ دردها و رنجها آنان را همراهی کرد.

هنگامی که دخت یگانهٔ پیامبر بر اثر آن صدمات، در بستر بیماری قرار گرفت «امّ سلمه» به عیادت او شتافت و ضمن عرض سلام گفت:

**«کیف اصحبت عن لیلتک[1] یا بنت رسول اللّه؟»**

دخت گرامی پیامبر! با این اندوه و رنجها، شب را چگونه به سحر آوردی؟

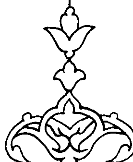
آن حضرت فرمود:

---

۱ـ و در نسخهٔ دیگری (علّتک) آمده است.

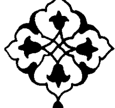
**اصحبت بین کَمد و کرب، فُقد النبی و ظُلم الوصی.**

**هُتک ـ و اللّه ـ حجاب من اصبحت امامته مقتضیة، علی غیر ما شَرَع اللّـه فی التنزیل، و سنّها النبی فی التأویل، ولکنها احقاد بدریَّة، وتِرات احدیة کانت علیها قلوب النفاق متمکّنة...**[1]



ام سلمه! شب تیره را با اندوه شدید و غم جانکاه به سحر آوردم در حالی که خورشید رسالت رفته و جانشین راستین او زیر فشار بیداد شب‌پرستان است.

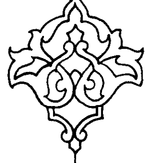
به خدای سوگند شکوه و عظمت آزادمردی مورد هجوم ظالمانه قرارگرفت که حقّ امامت او را برخلاف فرمان خدا در قرآن و بر خلاف سفارش پیامبر در تأویل آیات آن، بیدادگرانه و لجوجانه غصب کردند و به دیگران سپردند. این رفتار زشت و سیاست شوم بی‌گمان ازکینه‌های جنگ «بدر» و «احد» در دل نفاق‌پیشگان و اندیشهٔ فتنه‌انگیزان باقی مانده است.



آنان تاکنون امکان و جرئت آشکار ساختن دشمنی خویش با علی را نداشتند و اینک احساس می‌کنند که فرصت یافته‌اند.

شایسته یادآوری است که بانو «امّ سلمه» از میان زنان پیامبر تنها بانویی است که به قصد عیادت و دیدار دخت گرانمایهٔ او به حضورش شتافت و دیگران چنین ایمان و شهامتی از خود نشان نداده و در پیکار حق و باطل به سوی جبههٔ حق و عدالت نرفتند.

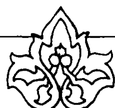
راستی چرا از زنان پیامبر جز آن بانوی باایمان و آگاه، کسی به دیدار دخت گرانمایه‌اش نرفت؟



و با اینکه او دخت یگانهٔ پیامبر بود و همهٔ آن دردها و رنجها را برای صیانت از دین و دفتر به جان می‌خرید و با جاه‌طلبانِ واپسگرا مبارزه می‌نمود، چرا دیگر زنان پیامبر در تحمّل این رنجها و فشارها، با او همراهی و همگامی نشان ندادند؟!

---

۱ ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۰۵



و امتیاز دیگر «امّ سلمه» بر دیگران این بود که فاطمه علیهاالسلام او را از شایستگان شمرد و به امیرمؤمنان وصیّت کرد که وی را در جریان شهادت و خاکسپاری‌اش قرار دهد.

## ۶ـ عیادت عایشه، دختر طلحه

«عایشه»، دختر «طلحه» نیز از چهره‌های آگاه و حق‌شناسی است که در واپسین روزهای زندگی بانوی بانوان، به دیدار آن حضرت شتافت و هنگامی که او را اندوهگین و اشکبار دید، گفت: **بأبي أنت و امّي! ماالّذي يبكيك؟**

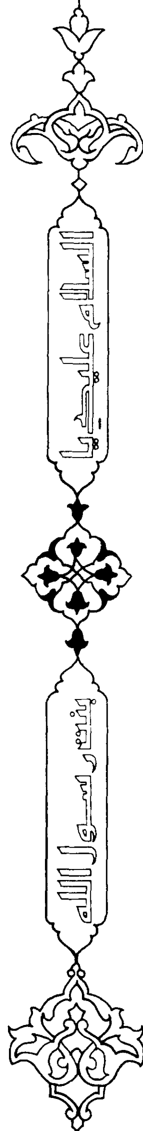
پدر و مادرم فدایت باد! چه چیز تو را اندوه‌زده و گریان ساخته است؟

دخت فرزانهٔ پیامبر فرمود:

عایشه! آیا از رویداد تلخ و فاجعه‌باری می‌پرسی که گزارش تکاندهندهٔ آن همه جا پراکنده شده و بالهای پرندگان بر اثر آن فروریخته و رهروان به خاطر آن از راه بازمانده‌اند؟! این رویداد غمباری بو دکه خدا آن را به آسمان بالا برد و من در زمین به اندوه و آزمایش آن گرفتار آمدم.

واقعیّت این است که «ابوبکر» و «عمر» پاداش پیشتازی و پیشگامی امیرمؤمنان در میدان‌های دانش و ایمان و عمل و جهاد قهرمانانه را به وی دادند تا آنجایی که توانستند، کینه و دشمنی او را در دل نهان داشتند و از آشکار ساختن آن جلوگیری نمودند، امّا هنگامی که نورافشانی دین کم‌سو شد و پیامبر امین، جهان را بدرود گفت، آن دو به سرعت آن کینه‌های کور را آشکار ساخته و به شدّت در کورهٔ بداندیشی و تجاوز دمیدند و فدک را مصادره کردند... ای وای که چه کسی مالک فدک شد!!

حقیقت این است که «فدک» بخشش پروردگار بلندمرتبه به آن شایسته‌ترین مناجات‌کننده و نیایشگر با او، پیامبر بود. و آن حضرت آن را به من بخشید تا تأمین‌کنندهٔ هزینهٔ زندگی فرزندان او و نسل من باشد. و این بخشش با علم خدا و به گواهی امین وحی او انجام پذیرفت.



از این رو اگر آن دو تجاوزکار وسیلهٔ تأمین هزینهٔ زندگی سادهٔ فرزندان مرا بردند و مرا از این درآمد ناچیز بازداشتند، من آن را در روز رستاخیز مایهٔ تقرّب به خدا قرار داده و به حسات او خواهم آورد و خورندگان و برندگان تجاوزکار «فدک»، آن را زبانه‌های شعله‌ور و سوزان آتش سهمگین دوزخ، خواهند یافت.

## ۷ـ عبّاس و اندیشهٔ عیادت «فاطمه» علیهاالسلام

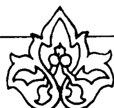
رفته رفته رنج و بیماری سالار بانوان به شدّت گرایید و شرایط او، رو به وخامت نهاد. در همین گیر و دار بود که «عبّاس بن عبدالمطلب» عموی پیامبر در اندیشهٔ دیدار از یادگار گرانمایهٔ پیامبر به در خانهٔ امیرمؤمنان آمد امّا به او گفتند که موقعیّت دخت فرزانهٔ پیامبر خطیر و حال او بحرانی است به‌گونه‌ای که اینک ملاقات او ممکن نیست.

از این رو عبّاس به خانهٔ خویش بازگشت و بوسیلهٔ پیام‌رسانی، به امیرمؤمنان پیام فرستاد که: فرزند رشید برادرم! علی جان!... خدای گواه است که از دریافت گزارش شدّت یافتن رنج و بیماری «فاطمه» ـ دخت محبوب پیامبر خدا و نور دیدهٔ او و خویشتن ـ چه کوهی از غم و اندوه بر جانم نشسته است و چگونه توان و اعصاب مرا در هم نوردیده است. تصوّر می‌کنم که او نخستین کس از ما باشد که به پیامبر خدا خواهد پیوست. نخستین کسی که پیامبر او را برگزیده و سخت گرامی داشته و او را به بارگاه پروردگارش نزدیکتر ساخته است.

فدایت گردم! اگر براستی شرایط او همانگونه است که من ارزیابی می‌کنم و او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده تا مهاجر و انصار را گرد آوریم، تا همگان هم به پاداش پرشکوه تشییع پیکر پاک آن حضرت نایل آیند و هم با تجلیل و تکریم او، شکوه و عظمت دین خدا نشان داده شود.

امیرمؤمنان به پیام‌رسان او فرمود:

شما به عمویم سلام برسان و بگو: ما مهر و محبّت و پیام خیرخواهانهٔ تو را به یاد

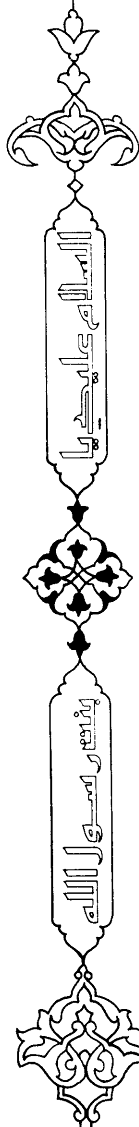


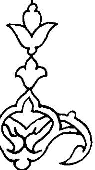
خواهیم داشت و دیدگاه تو را نیز که دیدگاهی خیرخواهانه و شایسته است، ارج می‌نهیم امّا بدان جهت که دخت فرزانهٔ پیامبر پس از رحلت پدرش هماره مورد ستم و بیداد قرار گرفته و افزون بر پایمال شدن حقّ خدشه‌ناپذیرش، از میراث پدری‌اش نیز بازداشته شده و بدون دلیل وصیّت پیامبر را در مورد او رعایت نکردند و حرمت خدا و پیامبرش را در مورد آن حضرت شکستند، واز آنجایی که خدای دادگر برای داوری بسنده است و اوست که از بیدادگران انتقام خواهد گرفت، من از شما می‌خواهم که از خواسته‌ات چشم بپوشی و اجازه بدهی من در این مورد طبق وصیّت خودش رفتار کنم، چرا که دخت محبوب پیامبر به من وصیّت کرده است که این موضوع را پوشیده بدارم.

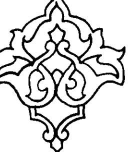
هنگامی که پیام‌رسان، پیام امیرمؤمنان را به «عبّاس» رسانید، او گفت:

باران مهر و رحمت خدا بر برادر زاده‌ام هماره ببارد که او همیشه مورد مهر خداست و دیدگاه او خدشه‌ناپذیر است. چرا که برای خاندان عبدالمطلب جز پیامبر خدا، فرزندی مبارک‌تر از علی عليه السلام زاده نشده است.

او در میدان کرامت و والایی‌ها از همگان پیشتازتر و در میدان فضیلت‌ها و دانش‌ها ازهمه داناتر، و در برابر رویدادهای ناگوار و فشارها از همگان شجاع‌تر و در جهاد با دشمنان خدا و یاری‌رسانی به دین خدا و پیروز ساختن آن از تمامی انسانها پرتوان‌تر است و نخستین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورد. از این رو او کاری را انجام می‌دهد که خداپسندانه باشد.

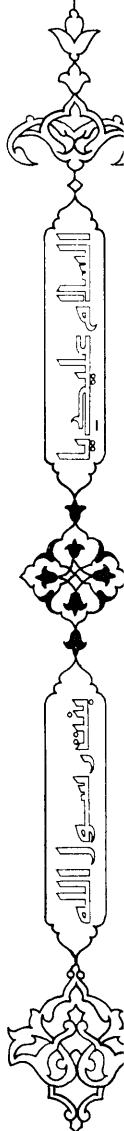






## ﴿ بخش پانزدهم ﴾

# در آستانهٔ شهادت



## ۱ ـ در آخرین روز

به هر حال فاطمه عليها‌السلام آن روز که آخرین روز زندگی سراسر افتخارش در این جهان بود، بر بستر سادهٔ خویش آرمیده بود و فشار ضعف و رنج بیماری از هر سو آن وجود نازنین را فراگرفته و از قامت برافراشتهٔ او جز استخوانهایش، همه آب شده و به ظاهر چیزی باقی نمانده بود.

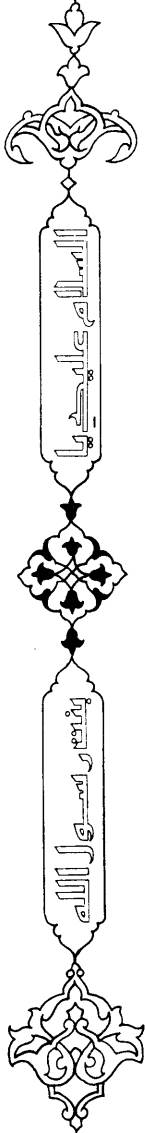
سالار بانوان ساعتی از ساعات آن روز را خوابید و گویی در همان لحظات آرامش بود که در رؤیای ملکوتی خواب پدر گرانقدرش پیامبر را دید. نمی‌دانم، خدا می‌داند، شاید این نخستین و آخرین باری بود که دخت فرزانهٔ پیامبر، پدرش را در خواب می‌دید...

آری در همان عالم رؤیا پدر گرانمایه‌اش را در کاخی پرشکوه از درّ سفید زیارت کرد. هنگامی که چشم نازنین پیامبر بر جمال جهان‌افروز دخت فرزانه‌اش افتاد، ندا داد که: **«هلّمی الیّ یا بنیّة، فانّی مشتاق!»**

دخت محبوبم «فاطمه» جان! بسوی من بیا که من در شور و شوق دیدار توام.

**«فقالت: واللّه انّی لأشد شوقا منک الی لقائک»**

فاطمه پاسخ داد: پدر جان به خدای سوگند که من به دیدار شما شور و شوق بیشتری دارم.



پیامبر گرامی فرمود: **«انت اللیلة عندی!!»**

فاطمه جان مژده‌ات باد که امشب نزد من خواهی بود.

دخت محبوب پیامبر از خواب سبک خویش بیدار و برای سفر به جهان دیگر آماده شد. چرا که در عالم رؤیا از پدر راستگو و راستکردار و تصدیق شده خویش شنیده است و این سخن را نیز از او به یاد دارد که می‌فرمود:

**«من رآنی فقد رآنی»**

هر کس مرا ببیند بی‌تردید مرا دیده است. چرا که کسی نمی‌تواند در چهرهٔ نورافشان پیامبر تجلّی کند، و آن حضرت خبر جانسوز رحلت خویش را شنیده بود از این رو جایی برای تردید در درستی خبر شهادت نبود.

او دیدگان خویش راگشود و از آن لحظه دیگر نشاط و طراوت به کران تاکران وجود او بازگشت، به گونه‌ای که گویی در واپسین لحظات درخشش مشعل زندگی خود قرار گرفته است. از این رو بپاخاست تا برای حرکت بسوی جهان ابدی تدابیر لازم را بیندیشد و این ساعت‌های آخرین زندگی خویش در این جهان را غنیمت شمارد.

تنها خدا از میزان اشتیاق قلبی و جولان فکری آن بانوی گرانمایه در آن لحظات حسّاس آگاه بود.

او در آن شرایط وصف‌ناپذیر از یک سو از این حقیقت شادمان بود که بزودی آخرین لحظات فرا می‌رسد و با شهادت در راه حق، از فشار غم و اندوه آسوده‌خاطر گشته و به پدر والایش پیامبر و به رفیق اعلی و درجات والا در قرارگاه صدق و نزد فرمانروای پراقتدار هستی خواهد پیوست و بشارت پدرش پیامبر که به او فرمود: تو نخستین فرد از خاندانم هستی که به من خواهی پیوست، تحقّق خواهد پذیرفت امّا از سوی دیگر قلب مصفّا و پرمهرش شعله‌ور گشته بود. چرا که می‌دانست باید بزودی شوی پرشکوه و همتای گرانمایه‌اش امیرمؤمنان را در این روزگار سخت و در آن جوّ بیداد بدون یار و یاوری جز خدای یکتا، غریب و تنها بگذارد.

آخر آن بانوی گرانمایه در رویدادهای وحشتناک و غمبار پس از رحلت پیامبر بهترین حمایت‌کننده و مدافع شوی دلیرش امیرمؤمنان بود و اینک در این اندیشه بود که پس از شهادت او چه کسی می‌تواند جای او را بگیرد و همان نقش تاریخساز و حیاتی را برای آن حضرت ایفا کند؟

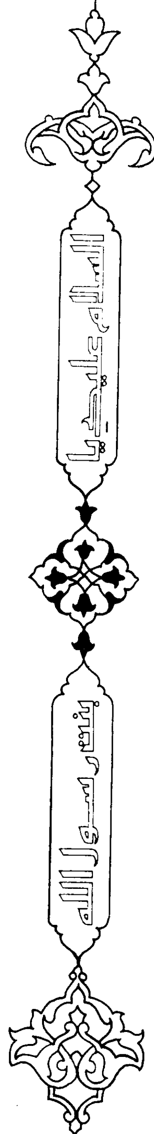
از موضوعاتی که در واپسین ساعت‌های زندگی بیش از هر موضوعی برای او دردآور بود و بر قلب مقدّس او فشار زیادتری وارد می‌ساخت، این بود که اینک لحظات جدایی می‌رسد و او می‌بایست کودکان خردسال خویش را ترک گوید، کودکان خردسالی که بسان جوجه‌های پرنده‌ای بودند که هنوز پر و بال آنها نروئیده و قدرت پرواز ندارند.

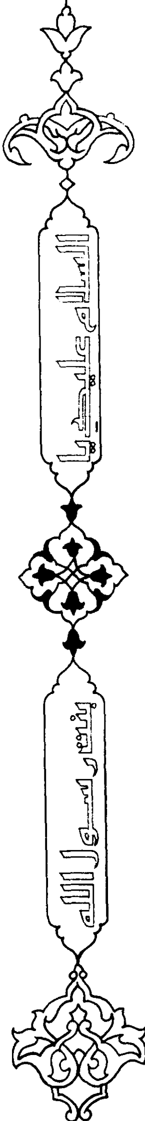
ما در بحثهای گذشته خاطرنشان ساختیم که یکی از نامهای مقدّس این مام پرفضیلت «حانیه» بود. چرا که آن مام گرانمایه در مهر و محبّت و دلسوزی و عشق به فرزندانش در میان تمامی مادران گیتی بی‌نظیر بود.

و اینک چنین مام پرمهر و آینده‌نگر و دلسوزی آمادهٔ سفر به جهان ابدی بود و می‌خواست پاره‌های جگر خویش را هدف تیرهای ستم این روزگار خیانت‌پیشه‌ای سازد که نه به بزرگ رحم می‌کند و نه به کوچک، نه به فروتر احترام می‌ورزد و نه به پرشرافت‌تر و بالاتر.

فشار این درد جانکاه بویژه بدان دلیل بیشتر بود که فاطمه علیها السلام بارها از پدر گرانمایه‌اش شنیده بود که: خاندان وحی و رسالت پس از رحلت او تضعیف خواهند شد و انواع رنجها و بیدادها و مصائب گوناگون را خواهند دید، همانگونه که خودش پس از رحلت پدرگرانمایه‌اش بخشی از آنها را شاهد و ناظر بود و خدای می‌داند که این افکار و اندیشه‌ها چگونه به قلب شکسته و دردمند آن دخت سرفراز بهشت یورش می‌برد.

امّا به هر حال او از همه بهتر می‌دانست که غم و اندوه، بیهوده و بی‌ثمر است. ناگزیر





باید حقایق تلخ و دردناک را پذیرفت و در برابر فرمان خدا و تقدیر او تسلیم بود و باید از فرصت کوتاهی که بسان ابری سریع از آسمان زندگی انسان می‌گذرد، بهره گرفت.

## درست در این هنگام بود

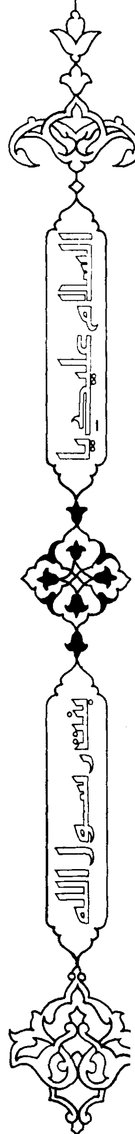
با این اندیشه بود که دخت سرفراز پیامبر به خود حرکت داد و از بستر بیماری برخاست و خود را به حالت نشسته و ایستاده و تکیه به دیوار، به نقطهٔ مورد نظر رسانید درآنجاآب آماده بود،لباسهای فرزندانش‌را برداشت وبا دست‌های لرزان خویش به شستشوی آنها پرداخت، آنگاه کودکان خردسال خویش را فراخواند و با آب زلال و گلی خاصّ به نظافت و شستشوی آنان پرداخت...

شما خوانندهٔ گرامی لحظه‌ای توقّف کن تا بر این بانوی گرانقدری که آخرین لحظات زندگی‌اش فرا می‌رسد گریه کنیم، بر او که دست مهر بر سر و تن کودکان خردسال خویش می‌کشد و گویی در همان حال باآنان وداع می‌کند. کسی چه می‌داند شاید در همان لحظات آهسته آهسته می‌گریست و باران اشک از جام دیدگانش که از فشار رنجها به گودی نشسته بود، فرومی‌بارید و این باران اشکها بر چهرهٔ گرفته می‌ریخت تا آثار افسردگی و پژمردگی را از آن خورشید ابر گرفته، بشوید.

درست در این هنگام بود که امیرمؤمنان وارد منزل شد و همسر بسیار عزیز خویش را نگریست که از بستر بیماری برخاسته و به تدبیر امور خانه و تنظیم شئون آن پرداخته است.

علی علیه‌السلام با نگرش بر آن بانوی گرانمایه که با آن شرایط جسمی به انجام کارهای خسته‌کننده‌ای پرداخته است که در هنگامهٔ صحّت و سلامت آنها را انجام می‌داد، بر او رقّت برد. از این رو شگفت‌زده از آن حضرت پرسید که چرا در این شرایط بستر راترک نموده و به تدبیر شئون خانه پرداخته است؟

و او نیز در پاسخ شوی ارجمندش از آخرین روز زندگی‌اش خبر داد و خاطرنشان



ساخت که برای تنظیم امور بهداشتی و نظافت و شستشوی لباسهای فرزندان عزیزش برخاسته است چراکه آنان بزودی مادر پرمهر خویش را از دست داده و به فراق جانسوز او گرفتار خواهند شد.

امیرمؤمنان از منبع و منشأ این پیشگویی قاطعانه پرسید. و آن حضرت از خواب خویش که پدرش پیامبر را دیده بود... سخن گفت و بدینسان خود خبر شهادت خویش را به گونه‌ای داد که در این مورد تردید باقی نگذاشت.

## وصیّت‌های او

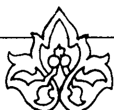
آری روح بلند و پرمعنویّت دخت گرانمایهٔ پیامبر در آستانهٔ پرواز بسوی ملکوت بود و آخرین ساعت‌های زندگی‌اش بسرعت سپری می‌گشت.

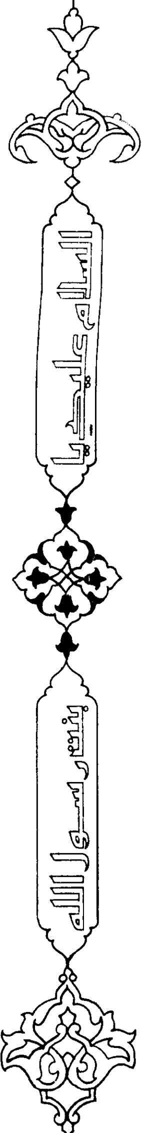
دیگر هنگامهٔ آن فرا رسیده بود که رازهای نهفته در ژرفای جان خویش را برای همتای گرانقدر زندگی‌اش آشکار سازد و آنچه را در طول این مدّت در دل انباشته و از امیر فضیلت‌ها نهان ساخته است، همه را بازگوید تا به هر قیمتی که ممکن باشد، انجام شود. چرا که وصیّت او بسیار مهمّ و سرنوشتساز بود و می‌بایست بدون ذرّه‌ای سهل‌انگاری وانعطاف جامهٔ عمل پوشد.

با این اندیشه، هنگامی که تدبیر امور خانه و فرزندان ارجمندش را به پایان برد، به بستر خویش بازگشت و آنگاه بودکه با دنیایی ادب و شکوه به امیرمؤمنان گفت:

عموزادهٔ ارجمندم! من امروز جهان را بدرود خواهم گفت و یقین دارم که تنها ساعتی بیش از توقّف من در این سرا باقی نمانده و پس از آن به پدر والای خویش خواهم پیوست از این رو آنچه می‌گویم، وصیّت من بر شماست.

امیرمؤمنان فرمود: هان ای دخت گرانمایهٔ پیامبر خدای تو را سلامت ارزانی دارد! آنچه دوست داری بگو! و آنگاه بر بالین فاطمه نشست و همه را از حجره‌ای که آن حضرت بستری بود، بیرون فرستاد تا همسر ارجمندش رازهای دل خویش را بگوید.






فاطمه علیهاالسلام فرمود:

**«یابن العمّ! ما عهدتنی کاذبةً و لاخائنة، و لاخالفتک منذ عاشرتنی.»**

عموزادهٔ گرانقدرم! بی‌تردید مرا در زندگی خویش انسانی راستگو و درست‌کردار و امانت‌پیشه یافته، و ذرّه‌ای از این روش پسندیده بدور ندیده‌ای (آیا چنین بوده است)؟

امیرمؤمنان فرمود:

**معاذ اللّه!! أنتِ أعلم باللّهِ، و أبرُّ و أتق و أکرم، و أشدُّ خوفاً من اللّه من أن أوبّخک بمخالفتي. و قد عزّ عليّ مفارقتک و فقدک. الاّ انه أمر لابدّ منه. و اللّه لقد جددتِ عليَّ مصيبة رسول اللّه، و قد عظمت وفاتک و فقدک فإنااللّه و إنا اليه راجعون.**

پناه بر خدا، به خدای سوگند که تو ای دخت گرانمایهٔ پیامبر! داناتر و پرواپیشه‌تر و گرامی‌تر و خداترس‌تر از آن هستی که من وجود گرانمایه‌ات را جز آنچه گفتی بنگرم و یا بخاطر ناسازگاری با خود مورد نقد و سرزنش قرار دهم.

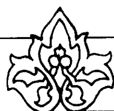
فاطمه عزیز! دوری و جدایی تو بسی بر من گران است امّا چه می‌توان کرد؟ این قانون آفرینش است و از آن گریزی نیست.

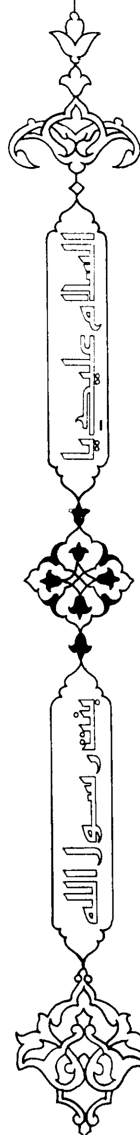
به خدای سوگند که با شهادت جانسوزت مصیبت سهمگین رحلت پیامبر خدا را بر من تجدید می‌کنی. حقیقت این است که فراق و فقدان تو در این شرایط، از رحلت پیامبر نیز بر من گران‌تر و سهمگین‌تر خواهد بود.

بنابراین باید به خدای پرمهر پناه برد و از این مصیبت بزرگ و فاجعه‌بار و دردناک و اندوهبار، به خدای پناه برد که: **«انّا للّه و انّا اليه راجعون»**

این مصیبتی است که از آن نمی‌توان آسودگی و آرامش دل یافت و سوگ بزرگی است که جایگزین نخواهد داشت.

و آنگاه این دو انسان والا و این شایسته‌ترین مرد و زن عصرها و نسلها ساعتی دست در دست هم از فراق گریستند، سپس امیرمؤمنان سر مقدّس دخت فرزانهٔ پیامبر را به سینهٔ خویش چسبانید و فرمود:





[بانوی گرانمایه‌ام! مادر شایستهٔ کودکانم!] هر وصیّتی داری، بگو و یقین داشته باش که «علی» مرد وفاست و آنچه را فرمان دهی به انجام می‌رساند و خواستهٔ تو را بر خواستهٔ خویش ـ گرچه دشوار باشد ـ برمی‌گزیند.

فاطمه علیها السلام فرمود: خدای پرمهر به شما ای بزرگمرد! بهترین و پرشکوه‌ترین پاداش‌ها را ارزانی دارد.

و آنگاه گفت:

علی جان! نخستین وصیّت من این است که پس از من با دختر خواهرم «امامه» پیمان زندگی مشترک ببند، چرا که او بر فرزندان خردسال من بسان مادرشان پرمهر است و شما بناگزیر برای ادارهٔ خانه‌ات نیاز به همسر خواهی داشت.

**ثمّ قالت: اوصیک أن لایشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی، فانهم عدوی و عدو رسول اللّه، و لاتترک أن یصلی علیَّ أحد منهم و لا من أتباعهم، و ادفنی فی الیل اذا هدأت العیون و نامت الابصار.**[1]

آنگاه فرمود:

وصیّت دیگرم بر شما این است که مباد کسی از این تجاوزکاران که به من ستم و بیداد روا داشتند، در تشییع پیکر من حاضر شوند. چرا که آنان دشمنان کینه‌توز من و پیامبر خدا هستند. و مباد اجازه دهی یکی از آنان یا پیروانشان بر من نمازگذارد.

سفارش من این است که مرا شبانگاه، آن هنگامی که چشمها به آرامش روی هم قرار گرفته و به خواب رفته‌اند، به خاک سپار.

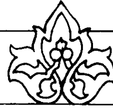
## وصیّت به صورت دیگر

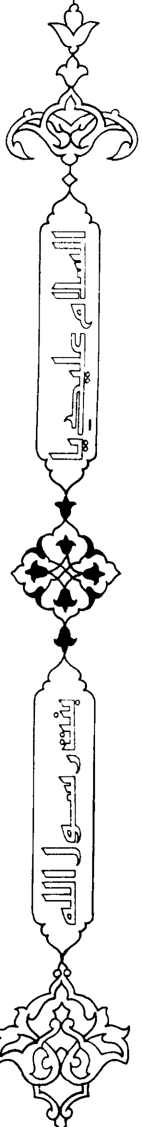
از دخت فرزانهٔ پیامبر وصیّت دیگری نیز رسیده است که بدینصورت است:

**قالت یابن العمّ!...**

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۱





عموزادهٔ گرانقدرم! هنگامی که من جهان را بدرود گفتم، مرا از زیر پوشش یا پیراهن غسل ده. چراکه بدن من پاک و پاکیزه است و با حنوط باقی مانده ازپیامبر خدا پیکرم را حنوط نما، و خود و نزدیکترین کسانم بر من نماز بگذارید و مرا بطور نهانی در تاریکی شب به خاک سپار... و آرامگاهم را با خاک تیره به‌گونه‌ای بپوشان که مخفی بماند. مبادا اجازه دهی یکی از کسانی که آن بیدادها را در حقّ من روا داشتند، در تشییع پیکرم حاضر گردند...

و پس از وصیّتی دیگر در مورد فرزندانش به زمزمهٔ این اشعار پرداخت:

| | |
|---|---|
| **ابکنی ان بکیت یا خیر هـادی** | **و اسبل الدمع فهو یوم الفـراق** |
| **یـا قـرین البـتول أوصـیک بـا** | **لنسل فقد أصبح حلیف اشتیاق** |
| **إبکنی و إبک للـیتامی، و لا تـنـ** | **س قتیل العـدی بـطف العـراق** |

هان ای بهترین هدایت‌گر و راهنما! اگر خواستی گریه کنی، بر من گریه کن و سیلاب اشک از دیدگان فروریز که اینک روز فراق و جدایی است.

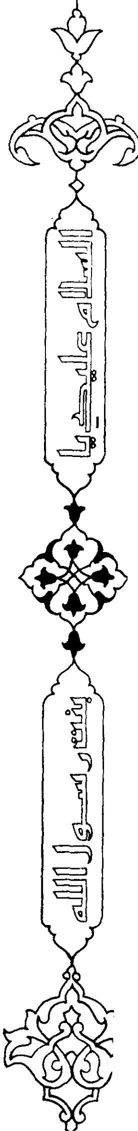
ای همتا و همدم گرانقدر «بتول» تو را به فرزندانم سفارش می‌کنم چراکه اینان جز تو شور و شوق کسانی را در دل داشتند که دیگر در کنار آنها نخواهند بود.

اینک بر من گریه کن و بر کودکان من که در سوگ مادر می‌نشینند، و آن شهید به خون خفته‌ای را، که در «نینوا» بدست اشرار مدّعی اسلام به شهادت خواهد رسید فراموش مکن.

از امام باقر علیه‌السلام آورده‌اند که: دخت گرانمایهٔ پیامبر هنگامی که خواست وصیّت کند، به امیرمؤمنان گفت: پدرم پیامبر خدا در آستانهٔ رحلت، به من خبر داد که من نخستین فرد از خاندانش هستم که جهان را بدرود گفته و به آن حضرت خواهم پیوست. و اینک هنگامهٔ آن فرا رسیده است. از این رو در برابر خواست خدا شکیبایی پیشه ساز و به خواست و داوری او خشنود باش.(۱)

---

۱ ـ بیت الاحزان، ص ۱۴۲



و از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که: دخت فرزانهٔ پیامبر در آستانهٔ شهادت و لحظات فراق گریه کرد.

امیرمؤمنان فرمود: دخت گرانمایهٔ پیامبر چرا گریه می‌کنی؟

پاسخ داد: بر بیدادی که پس از من بر شما روا خواهند داشت.

فرمود: گریه نکن که رویارویی با این رویدادها و بیدادها در راه خدا برای من آسان است.(۱)

و در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت در آستانهٔ شهادت به امیرمؤمنان گفت: علی جان! با شما سخنی دارم!

فرمود: بگو ای دخت گرانمایهٔ پیامبر.

گفت: تو را به خدا و حرمت پیامبرش سوگند که مباد «ابوبکر» و «عمر» بر پیکر من نماز گذارند.(۲)

و در روایت دیگری آورده‌اند که فرمود: اگر اجازه دهی آن دو بر من نماز گذارند، شکایت تو را نیز بسان شکایت آن دو به پدرم پیامبر خواهم کرد.(۳)

آنچه ترسیم شد، برخی از وصیّت‌های دخت گرانمایهٔ پیامبر بود که هم میزان درد و رنج آن بانوی فرزانه از جامعهٔ خویش را نشان می‌دهد و هم میزان خشم و غضب او از قساوت پیشگان حاکم را.

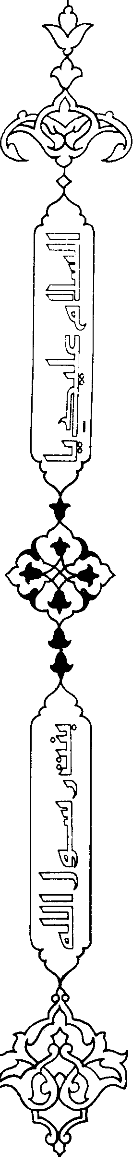
آن بانوی دوراندیش بر آن بود که با این وصیّت دقیق و حساب‌شده‌اش، نام بلندآوازهٔ خویش را در سرلوحهٔ نام ستمدیدگان و محرومان و مظلومان تاریخ به ثبت برساند تا بدینوسیلهٔ نقشهٔ شوم اهریمنان را نقش بر آب کند و خطرات سهمگینی که دین و دفتر را تهدید می‌کرد دفع نماید.

---

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳

۲ - بیت الاحزان، ص ۴۳

۳ - کامل بهایی، ص ۳۱۳

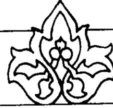


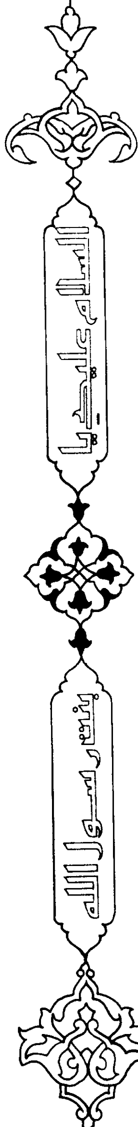

بر آن بود تا نام بلند خویش را برای خدا و نجات بشریّت سمبل مظلومیّت و نمونهٔ محرومیّت سازد، بر آن بود که تشییع غریبانهٔ پیکر پاکش را بسان تابلویی بر سینهٔ تاریخ نصب کند تا به روشنی خشم و غضب مقدّس او از استبداد حاکم و همهٔ کسانی را نشان دهد که آن نظام اهریمنی را سر کار آوردند و آن را تأیید و تقویت و یاری نمودند یا به رسمیّت شناختند.

و نیز بر آن بود تا وصیّت‌های سنجیده و روشنگرش، بیانگر و اعلان‌کنندهٔ خشم قهرمانانهٔ او بر ضدّ تمامی کسانی باشد که در برابر رویدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر، نسبت به دخت فرزانه و خاندان گرانمایهٔ او، موضع ظالمانه و منفی گرفتند و دست از یاری حق و عدالت برداشتند و در لاک منافع شخصی و هواهای جاه‌طلبانهٔ خویش خزیدند.

آری او وصیّت کرد که پیکر پاکش را شبانه غسل دهند، شبانه بر او کفن بپوشانند، شبانه و غریبانه بر او نماز گذارند و در تاریکی شب بطور نهانی و در نقطه‌ای نامعلوم به خاکش سپارند، وصیّت کرد که جز شماری چند از شایستگان و وارستگانی که وجدان خویش را به انحراف از حق نیالوده و صفحهٔ روشن صحیفهٔ جانشان را به سیاهی شقاوت و دنیاپرستی و گمراهی نکشیده‌اند، هیچ کس دیگری در مراسم تشییع پیکر پاکش حاضر نگردد.

تنها کسانی را اجازهٔ حضور داد که موضع شایسته و دلیرانه و خداپسندانهٔ آنان در رخدادهای سهمگین و هستی‌سوز پس ازرحلت پیامبر روشن و در جهت اهداف و آرمانهای الهی بود، و هیچ یک از ستمکاران و دم و دمبالچه‌های آنان را اجازهٔ حضور و فرصت فریبکاری و دجّالگری به نفع ستم و بیداد را نداد.





## ۲ ـ حنوط بهشت

بی‌تردید بانوی سرفرازگیتی، وصیّت‌های دیگری نیز به شوی ارجمندش داشت که جنبهٔ شخصی دارد، گرچه همهٔ آنها آموزنده است.

برای نمونه آن حضرت به همتای گرانقدرش وصیّت کرد که گاه و بیگاه بر کنار آرامگاه او حاضر شود و در فرصت‌های گوناگون درکنار مزار او آیاتی از قرآن شریف را تلاوت کند...

و آنگاه از «اسماء» یکی از شادگران و دوستان باوفای خویش، حنوط بهشت را که فرشتهٔ وحی برای پدرش آورده بود، خواست و او نیز به دستور بانویش آن را آورد و در کنار سر او نهاد.

## حنوط چیست؟

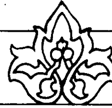
واژهٔ «حنوط» عبارت از سدر و کافور است.

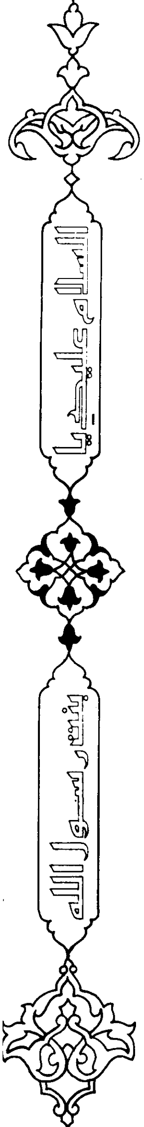
از امیرمؤمنان آورده‌اند که در این مورد از جمله فرمود:پیامبر گرامی اندکی پیش ازرحلت خویش مرا فراخواند و در حالی که من و دخت ارجمندش «فاطمه» در حضورش بودیم خطاب به ما دو تن فرمود: «علی جان! «فاطمه» جان! این حنوط بهشتی است که فرشتهٔ وحی برای من از بهشت آورده است. او با نثار درودی گرم بر شما، می‌گوید بخشی از آن را برای پیامبر و بقیّهٔ آن را برای خود بردارید.»

فاطمه گفت: پدر جان! به دیده منّت، یک سوّم این حنوط از آن شما باشد و بقیّهٔ آن نزد امیرمؤمنان بماند.

پیامبر از شنیدن این سخن گریه کرد و دخت فرزانهٔ خویش را به سینه چسبانید و فرمود: ای درود خدا بر دخت رستگار شده، خردمند، راه‌یافته و الهام‌شده‌ام!

آنگاه به امیرمؤمنان فرمود: شما در مورد باقی ماندهٔ حنوط چه نظری دارید؟





پاسخ داد: نیمی از آن برای دخت گرانمایه پیامبر و نیم دیگرش برای هرکس که شما در نظر بگیرید.

پیامبر فرمود: نصف دیگر آن نیز از آن شما خواهد بود.

سپس فاطمه علیهاالسلام بانویی از کارگزاران خویش، به نام «سلمیٰ» ـ همسر ابی رافع ـ را فراخواند و به او دستور داد، مقداری آب برای آن حضرت آماده سازد.

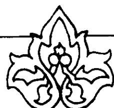
در روایت دیگری آمده است که فرمود: آب را بریز تا شستشو نمایم و آنگاه لباسهای جدید خویش را خواست و پس از انجام بهترین غسل و پوشیدن آن جامه، فرمود: بسترم را در وسط اطاق بگستران.

نگارنده راز اینکار را که دخت فرزانهٔ پیامبر در آخرین لحظات زندگی و در آستانهٔ شهادت جانسوز خویش، پیکر مطهّر خود را شستشو داد و جامهٔ جدیدی به تن کرد، نمی‌داند. این تنها خداست که به راز سینه‌ها آگاه است،امّا شاید بر آن بود که آثار آن زخمها و جراحاتی را که هنوز در بازو و پهلو داشت بشوید وبزداید.آن زخمها و جراحاتی که در یورش جلاّدان استبداد به خانه‌اش میان در و دیوار بر او وارد آمده بود...

و شاید به همین جهت هم آن جامه به چرک و خون آغشته را از تن درآورد و جامهٔ تازه‌ای پوشید. آری شاید آن یادگار محبوب پیامبر بر آن بود که آثار زخمها و جراحات را از کسانی که در مراسم غسل وکفن کردن او حضور خواهند یافت، نهان دارد.

برخی نیز بر این اندیشه‌اند که آن حضرت در آستانهٔ پرواز بسوی ملکوت این غسل را به عنوان بدل از غسل «میّت» و بجای آن انجام داد. آنگاه وصیّت نمود که پس از اینکه جهان را بدرود گفت، پیکر مطهّرش را غسل ندهند.

بنظر نگارنده، این سخن سست و بی‌پایه، از محدّثان عجیب است. و آنان را نشاید که چنین دروغ و افسانه‌ای را به نام اندیشمندترین و دین‌شناس‌ترین بانوی گیتی



بیاورند، آن هم با توجّه به این نکته که خود نیک می‌دانند که غسل میّت باید پس از مرگ انسان به انجام رسد و نه پیش از مرگ.

آری تنها یک مورد اجازه داده شده است و آن هم غسل میّت دادن به کسی است که بر اساس حق و عدالت به مرگ محکوم شده است که این مطلب درستی است، امّا ربطی به بحث ما ندارد.

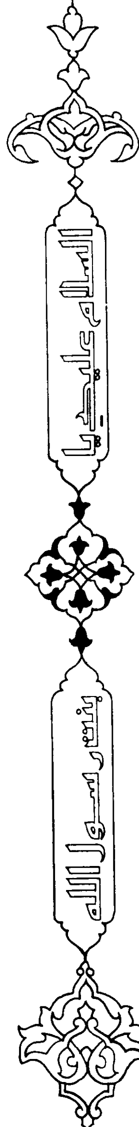
افزون بر بی‌اساسی بودن روایت، فقها و کارشناسان فقه اسلامی در این مورد که آیا مرد می‌تواند همسر خویش را غسل دهد یا نه، به عمل امیرمؤمنان که پیکر مطهّر فاطمه عليها السلام را غسل داد، استدلال کرده‌اند و این موضوع روشن‌تر از خورشید و شناخته‌شده‌تر و بلندآوازه‌تر از روز است.

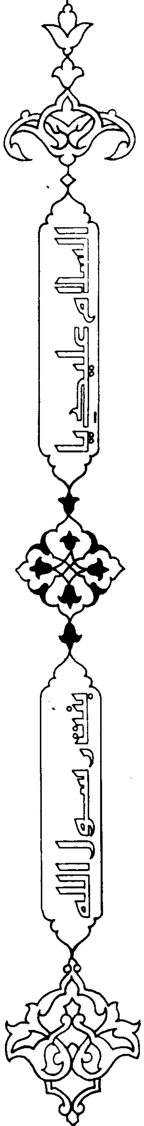
با این بیان پندار برخی از محدّثان که این روایت بی‌اساس را آورده‌اند، هیچ ارزش علمی و دینی ندارد.

## ۳ـ و دیگر فاطمه جهان را بدورد گفت

به دستور دخت فرزانهٔ پیامبر، بسترش را در وسط اطاق افکندند و او پس از تدبیر امور خانه و آماده ساختن غذا برای کودکان عزیزش رو به قبله در بستر خویش آرمید و دست نازنین خویش را زیر صورت نورافشانش نهاد و در اندیشه فرو رفت.

برخی نیز آورده‌اند که آن حضرت دو دخت ارجمند خویش «زینب» و «امّ کلثوم» را به منزل برخی از بانوان «بنی‌هاشم» فرستاد تا نظاره‌گر فراق و لحظات پرکشیدن روح ملکوتی مام پرمهر خویش نباشند. و روشن است که این تدبیر به انگیزهٔ مهر و محبّت به آنان بود تا بانظاره بر مرگ مادر و پیکر سرد او صدمهٔ بیشتری نبینند و سوگ مادر در آنها اثر کمتری بر جای گذارد.






## دریغ و درد

از برخی روایات نیز چنین دریافت می‌گردد که امیرمؤمنان به همراه دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در واپسین ساعت توقّف بانوی بانوان در این جهان، در منزل نبودند و گویی برای کاری خاصّ یا بخاطر شرایطی ویژه بیرون رفته بودند.

به هر حال آن دو فرزند گرانمایهٔ فاطمه علیها السلام در آن لحظات آخرین زندگی مام پرفضیلت و پرمهرشان در کنار بسترش نبودند... و تنها «اسماء» در خدمت حضرتش بود و بنا به دلالت برخی روایات «فضّه» نیز که از شاگردان و کارگزاران خانه او بود در کنارش حضور داشت.

لحظات آخرین فرا رسید و از پی آن، شرایط پرواز روح ملکوتی برترین بانوی جهان هستی فراهم آمد. پرده‌های مادّی یکسره کنار رفت و سالار بانوان نگاهی متفکّرانه و عمیق به اطراف خویش افکند و فرمود:

**السّلام علی جبرئیل!**

**السّلام علی رسول اللّه!**

**اللّهم مع رسولک!**

**اللّهم فی رضوانک و جوارک و دارک دارالسّلام.**

درود بر فرشتهٔ وحی!

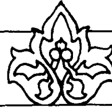
سلام بر پیامبر رحمت و عدالت!

بارخدایا! مرا به همراه پیامبر گرانمایه‌ات برانگیز و غرق در مهر و خشنودیت ساز و در جوار رحمت و خانهٔ مهر و منزلگاه سلامت و امنیّت و آرامش خویش پناه ده.

آنگاه نیایشگرانه فرمود:

**أترون ماری؟**

آیا آنچه را من می‌نگرم، شما نیز می‌بینید؟



پرسیدند: مگر شما چه می‌بینید؟

فرمود:

**«هذه مواکب اهل السّموات و هذا جبرئیل و هذا رسول اللّه یقول: یا بنیّه اقدمی، فما أمامک خیر لک...»**

اینها انبوه انبوه از فرشتگان آسمانها هستند و این نیز فرشتهٔ وحی است و آن هم پدر گرانمایه‌ام پیامبر که می‌فرماید: دخت سرفرازم نزد ما بشتاب که آنچه نزد ما داری برای تو از دنیا و تمامی ارزشهای دنیوی بهتر و پسندیده‌تر است.

لحظاتی چشمان پرفروغ و حق‌نگر خویش را روی هم نهاد... و آنگاه گشود و فرمود: سلام بر تو ای دریافت‌دارندهٔ جانها به فرمان خدا، هر چه زودتر روح مرا از این تن خاکی و زمینی برگیر امّا آزرده‌ام مساز.

سپس فرمود: **«الیک ربّی لا اِلی النّار»**

«بسوی تو روانم ای پروردگار پرمهر، نه بسوی آتش.»

سپس پلک دیدگان را روی هم نهاد، دست‌ها و پاهای خویش را درازکرد و دریغ و درد که ریحانهٔ پیامبر جهان را بدرود گفت.

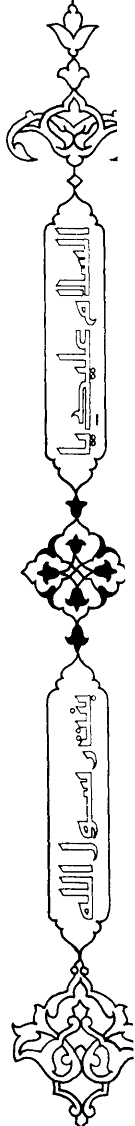
«اسماء» گریبان پاره کرد و خود را بر روی پیکر مطهّر بانوی بانوان افکند و او را بوسه‌باران ساخت و گفت:

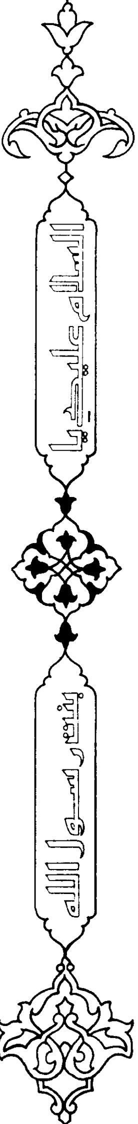
بانوی من!

فاطمه جان!

هنگامی که بر پدر گرانقدرت وارد شدی، سلام گرم و خالصانهٔ «اسماء» را بر آن وجود مقدّس برسان.

و در همین شرایط غمبار بود که دو فرزند ارجمندش حسن و حسین وارد خانه شدند و مام پرمهر خویش را نگریستند که رو به سوی قبله و با شرایط خاصّی گویی خفته است.





گفتند: «اسماء» مام پرمهر ما هیچگاه در این ساعت‌های روز نمی‌خوابید، چرا خفته است؟

پاسخ داد: ای فرزندان دلبند پیامبر! مادرتان نخوابیده است... بلکه... جهان را بدرود گفته است.

با شنیدن خبر این فاجعهٔ هولناک حضرت حسن علیه‌السلام خود را بر پیکر مطهّر مادر افکند و پاهای او را بوسه‌باران ساخت و گفت:«**یا امّاه کلّمینی قبل ان تفارق روحی بدنی.**»

جان مادر! پیش از آنکه جان از این کالبد خاکی بیرون رود با من سخن بگو.

و همینگونه حضرت حسین علیه‌السلام پاهای مادر را می‌بویید و می‌گفت:

«**یا امّاه! انا ابنک الحسین!! کلّمینی قبل ان یتصدّع قلبی فأموت.**»

مام گرانمایه‌ام!

من فرزند تو حسین هستم، مادر عزیز! پیش از آنکه قلبم بازایستد و از فشار اندوه شکافته شود و جهان را بدرود گویم، با من سخن بگو.

«اسماء» به آنان گفت: عزیزانم! هان ای فرزندان گرانمایهٔ پیامبر. به سراغ پدرتان بروید و از مادرتان به او گزارش دهید...

حسن و حسین از خانه خارج شدند و هنگامی که به مسجد پیامبر نزدیک شدند تا پدر را در جریان بگذارند، دیگرگریه امانشان نداد و صدای نالهٔ آنان طنین افکند.

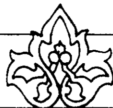
گروهی از صحابه گرد آنان راگرفتند و دلیل گریهٔ آنان را پرسیدند که گفتند:

«**او لیس قد ماتت امّنا «فاطمة»!**

آخر مام پرمهر ما «فاطمه» جهان را بدرود گفته است!

امیرمؤمنان با شنیدن این خبر سهمگین به حالی افتاد که بر چهرهٔ مبارک به زمین خورد و فرمود:

«**بمن العزاء یا بنت محمّد؟**»



«پس از این سوگ بزرگ و جبران‌ناپذیر، این دل را به چه کسی آرامش و تسلّی بخشم ای دخت سرفراز محمّد؟»

و آنگاه به زحمت برخاست و دست دو فرزند خویش را برگرفت و رو به سوی خانه آمد.

در این مورد آورده‌اند که: امیرمؤمنان به همراه حسن و حسین وارد خانه شد و «اسماء» را نگریست که بر بالین دخت گرانمایهٔ پیامبرنشسته و با چشمانی گریان زمزمه می‌کند.

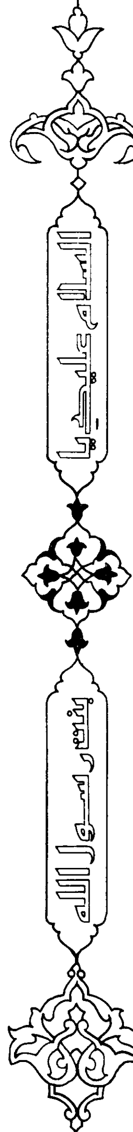
هنگامی چشم آن بزرگوار بر پیکر بی‌جان فاطمه افتاد، از شدّت اندوه دست برد و عمامه از سر و عبا از دوش برگرفت و بر زمین افکند و در سوگ همتا و همسنگر بی‌نظیرش سخت به گریه افتاد.

آنگاه پرده از چهرهٔ نورافشان دخت پیامبر برگرفت، در کنارش نوشته‌ای یافت که چنین بود:

**یا علی أنا فاطمه بنت محمّد... حنّطنی و غسّلنی و کفّنی باللیل و صلّ علیَّ، و ادفنّی باللیل و لاتعلم احداً...**(۱)

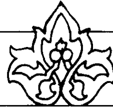
علی جان! من فاطمه، دخت پیامبرم! خدای یکتا مرا به همسری تو مفتخر ساخت تا در این جهان و جهان دیگر به همراه تو و برای تو باشم. تو از هر کس دیگر به من پرمهرتر و سزاوارتری. از این رو از تو می‌خواهم که مرا در دل شب غسل دهی و حنوط نمایی وکفن کنی و بر من نمازگذاری و مرا به خاک سپاری و هیچ یک از این بداندیشان را در جریان مگذاری.

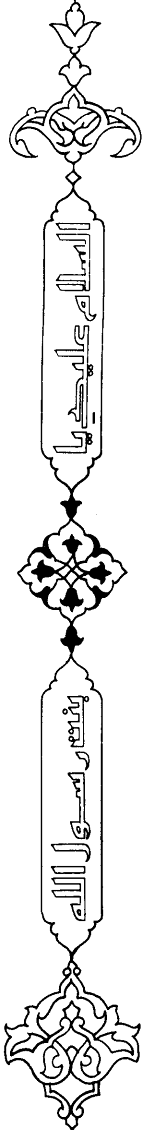
تو را به خدا می‌سپارم، درود و سلام گرم مرا به فرزندانم تا روز رستاخیز برسان.



---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳. بیت‌الاحزان، ص ۱۵۲






## ۴ ـ پس از شهادت

کران تا کران مدینهٔ را گریه‌های جانسوز فرا گرفت و مردم بسان روز رحلت تکاندهنده و غمبار پیامبر، حیرت‌زده و سرگردان خویشتن را گم کرده و یکپارچه به شیون و ناله برخاستند.

زنان شهر همگی در سرای فاطمه علیها السلام گرد آمدند و دیدند که بانوی بانوان در اطاق خویش خفته است و درگرد بسترش کودکان ارجمندش که در سوگ مادر جوان خویش نشسته‌اند، می‌سوزند و می‌گدازند...

از دیدن آن منظرهٔ جانسوز و جگرخراش، زنان مدینه چنان ناله‌ای از پردهٔ دل زدند که شهر به لرزه درآمد و شیون‌کنان گفتند:

**یا سیّدتاه! یا بنت رسول اللّه!...**

هان ای سالار زنان!...

ای مقتدا و الگوی شایسته‌کرداران و آگاهان!

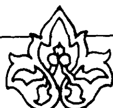
ای دخت فرزانهٔ پیامبر!...

و از پی آن مردم مدینه شتابان راه خانهٔ علی علیه السلام را در پیش گرفتند و فشردگی جمعیّت چنان بود که بسان یال اسب وصف شده است. همه برگرد امیرمؤمنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین گرد آمدند و با ناله‌های جانسوز آنان در سوگ «فاطمه» همگی ناله سر دادند...

دخت ارجمند فاطمه «ام‌کلثوم» می‌گریست و می‌گفت: **یا ابتاه یا رسول اللّه! الآن حقّاً فقدناک فقداً لا لقاءبعده أبداً.**

پدرگرانمایه! ای پیامبر خدا! راستی که گویی اکنون در سوگ تو نشسته‌ایم و تازه تو را از دست داده‌ایم، آن هم از دست‌دادنی که تا روز رستاخیز دیگر دیداری نخواهد بود.

«عایشه» نیز از راه رسید و کوشید تا راهی برای ورود به داخل خانه بیابد امّا «اسماء»



به دلایلی از ورود او جلوگیری کرد. او به پدرش شکایت بردکه گویی «اسماء» میان او و دخت پیامبر فاصله افکنده و نیز افزود که او برای فاطمه عليها السلام هودج عروس ساخته است.

«ابوبکر» تا آستانهٔ در پیش آمد و گفت: هان ای «اسماء»! چرا اجازه نمی‌دهی زنان پیامبر به خانهٔ دخترش وارد شوند و چرا برای «فاطمه» هودج عروس ساخته‌ای؟

«اسماء» پاسخ داد: واقعیّت این است که خود دخت گرانمایهٔ پیامبر به من دستور داده است که کسی بر پیکر او حاضر نشود.

و در مورد آنچه شما آن را هودج عروس می‌نامید، باید خاطرنشان سازم که چنین نیست، بلکه آن را در زمان خودِ دختر پیامبر برایش ساخته‌ام و خودش خواسته است که پیکر مطهّرش در میان آن بسوی آرامگاهش برده شود.

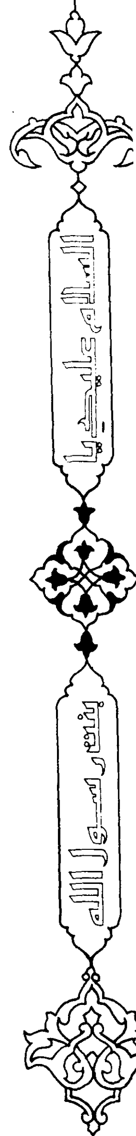
«ابوبکر» با شنیدن سخنان آن زن باایمان و شجاع گفت: آنچه را فاطمه عليها السلام دستور داده است، انجام ده... و آنگاه از در خانه دور شد.

ابوبکر و عمر رو به امیرمؤمنان نمودند و ضمن عرض تسلیت به آن حضرت یادآوری کردند که در نماز بر پیکر دخت پیامبر نباید بر آنان پیشی گیرد.

امّا امیرمؤمنان به آن دو پاسخ نداد. و عمر به ابوبکر گفت: علی از شدّت غم و اندوه توان پاسخگویی ندارد.(۱)

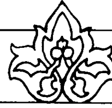
مردم «مدینه» در انتظار حرکت دادن پیکر پاک «فاطمه» بسوی آرامگاهش بودند که «ابوذر» به دستور امیرمؤمنان ندا داد که هان ای مردم! به خانه‌های خویش بازگردید چرا که تشییع پیکر مطهّر دخت محبوب پیامبر در این شامگاه میسّر نیست کار به تأخیر افتاده است.

عمر به ابوبکر گفت: آنان در این اندیشه‌اند که پیکر پاک دختر پیامبر را مخفیانه




---

۱ ـ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱



به خاک بسپارند تا ما در تشییع جنازه حضور نداشته باشیم.[۱]

و بدینسان مردم گریان و نالان پراکنده شدند و پنداشتند که برنامه به بامداد فردا واگذار گردید. چرا که فاطمه علیهاالسلام پس از نماز عصر یا کمی بعد از آن جهان را بدرود گفت.[۲]

## عمل به وصیّت

پاسی از شب گذشته و سر و صداها رو به آرامش نهاده و دیدگان به خواب رفته بود که امیرمؤمنان به منظور به انجام رساندن وصیّت‌های برترین بانوی جهان هستی، بپاخاست و آن نازنین‌بدن را که باران مصیبت‌ها و بیدادها ذوبش ساخته و به صورت هلال یا ماه یک شبه در آورده بود، بسوی آرامگاهش حرکت داد. آری آن پیکر مطهّر را حرکت داد تا طبق مقرّرات اسلامی آن را برای خاکسپاری آماده سازد.

## در آن لحظات جانسوز

به همین جهت آن پیکر مطهّر را بر جایگاهی که باید غسل دهد قرار داد و طبق وصیّت آن بانوی فرزانه، لباسش را بیرون نیاورد چرا که نیازی به بیرون آوردن لباس از آن نازنین‌بدن نبود که آفریدگارش آن را از هرپلیدی، پاک و پاکیزه آفریده‌و خواسته بود.

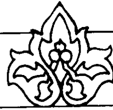
آنگاه همانگونه که پیکر مطهّر پیامبر را با ریختن آب بر آن غسل داده بود، غسل داد و به ریختن آب بسنده کرد.

در این لحظات جانسوز «اسماء بنت عمیس» همان بانوی باوفا و شایسته کرداری که ارادت خلل‌ناپذیرش به خاندان وحی و رسالت در آن جوّ آشفته و مسموم نیز همچنان استوار و ثابت‌قدم مانده بود، حضور داشت و او بود که آب را به دست امیرمؤمنان

---

۱ ـ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳



می‌داد تا بر پیکر مطهّر فاطمه بریزد و آن نازنین بدن را غسل دهد.

حضرت حسین علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: پدرگرانمایه‌ام امیرمؤمنان پیکر مادرم را چندین بار غسل داد و سرانجام با آبی که مقداری کافور بدان مخلوط ساخته بود، غسل را به پایان برد و آنگاه آن پیکر پاک و پاکیزه را با پارچه‌ای سراسری به گونه‌ای که آن پوشش سراسری زیر کفن قرار گیرد، پوشانید و در همان حال بود که نیایشگرانه می‌فرمود:

**«اللّهم انّها امتک، و ابنة رسولک و صفیّک، و خیرتک من خلقک اللّهم لقّنها حجّتها، و أعظم برهانها، و أعل درجتها، و اجمع بینها و بین أبیها محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله.»**

بارخدایا! این بندهٔ شایستهٔ توست و دختر سرفراز پیامبر برگزیدهٔ تو و دخت بهترینِ آفریدگانت می‌باشد.

خداوندا! دلیل روشن او را همواره بر زبانش جاری و برهانش را استوار و درجات والای او را برتر و بالاتر ساز و او و پدرگرانقدرش محمّد «ص» را در بهشت پرطراوت و زیبایت با هم گردآور و همنشین قرار ده.

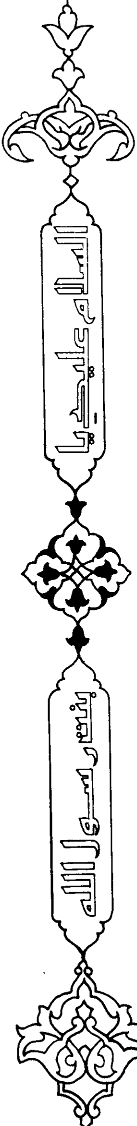
پس از پایان یافتن مراسم غسل، آن پیکر مطهّر رابرداشت و در درون کفن قرار داد، آنگاه آن نازنین‌بدن را با پارچه‌ای که آب بدن مطهّر پیامبر را باآن گرفته بود، خشک کرد و پس از حنوط آن، با حنوط بهشتی، آن را در هفت قطعه پارچه کفن کرد.

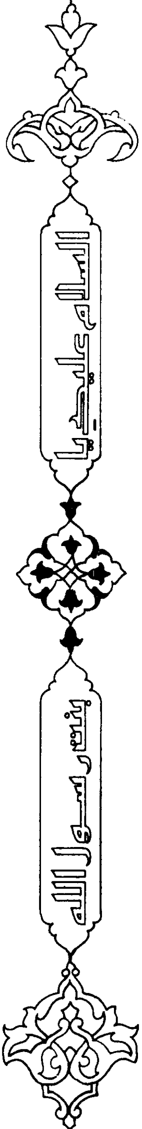
## چرا؟

چرا امیرمؤمنان خود به غسل دادن به آن نازنین بدن پرداخت و آن را به بانوان واگذار نکرد؟

بنظر نگارنده آن حضرت به دو دلیل مهمّ خودش این کار را به انجام رسانید:

۱ ـ نخست بدان جهت خود اقدام کرد که می‌خواست، خواستهٔ همتای بی‌نظیر و محبوب زندگی خویش، فاطمه علیهاالسلام را برآورده و به وصیّت آن حضرت عمل نماید.





۲ ـ و دیگر بدان دلیل که می‌خواست با این کار عصمت و طهارت و قداست او را بر همگان روشن‌تر سازد تا همگان بدانند که دخت فرزانهٔ پیامبر همانگونه که از قرآن شریف و روایات دریافت می‌گردد، از همهٔ پلیدی‌های ظاهری و باطنی یکسره پاک و منزّه است، همانگونه که از اشتباهات و آفت‌های دیگر.

چراکه غسل دادن میّت دلایل گوناگونی دارد، از جمله اینکه او را پاک و پاکیزه می‌سازد، امّا طبق روایات صریح و روشن می‌دانیم که بندگان معصوم و برگزیدهٔ خدا، پاک و پاکیزه‌اند و انسانهای گناهکار و غیرمعصوم نمی‌توانند آنان را غسل دهند و پیکر هر انسان برگزیده و معصومی را باید معصوم دیگری غسل دهد و او را کفن کند و بر پیکرش نماز بخواند و به خاکش سپارد.

و در بحث از نامهای مقدّس فاطمه علیها السلام به تناسب واژهٔ «صدّیقه» که یکی از نامهای مبارک اوست، روایتی از نظر شما خوانندهٔ عزیز گذشت که حضرت صادق فرمود: «صدّیقه» را جز صدّیق دیگر نمی‌تواند غسل دهد.

با این بیان یکی از هدفهای روشنگرانهٔ وصیّت درس‌آموز فاطمه علیها السلام در آن شرایط بحرانی و عمل بدان، تأکید مجدّد بر مقام «عصمت» دخت فرزانهٔ پیامبر و توجّه دادن تودهٔ مردم به این ویژگی آن حضرت، در همهٔ ابعاد و مناسبت‌ها بود.

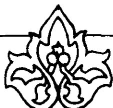
خودامیرمؤمنان این حقیقت را با صراحت بیان می‌کند و می‌فرماید:

**«فغّسلتها فی قمیصها... فو اللّه لقد کانت میمونة طاهرة مطهّرة...»**

من پیکر مطهّر دخت گرانمایهٔ پیامبر را در لباسش غسل دادم و لباس او را بیرون نیاوردم. چراکه به خدای سوگند که او مبارک و پاک و پاکیزه بود...

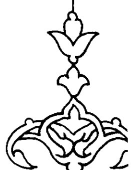
## یک یادآوری

لازم به یادآوری است که در این مورد روایاتی چند نیز آمده است که شمار آنها اندک است و از جملهٔ آنها روایتی است که «دولابی» و برخی همانند او آورده‌اند که پیام



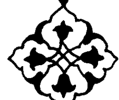
غیرقابل قبولی دارد و می‌گوید: فاطمه علیها السلام پیش از شهادت خویش غسل میّت نمود و به همین جهت وصیّت کرد که او را پس از اینکه جهان را بدرود گفت، غسل ندهند و بر این اساس او را بدون آنکه غسل دهند به خاک سپردند.

برخی از دانشمندان گذشتهٔ ما نیز برای رفع این اشتباه و تصحیح آن خاطرنشان ساخته‌اند که شاید این کار از ویژگیهای دخت فرزانهٔ پیامبر باشد نه هیچ کس دیگر.



امّا بنظر نگارنده موضوعات و مسایلی نظیر این موضوع مهمّ را بااین پندارها و شایدها نمی‌توان ثابت کرد، بویژه که انبوهی ازروایات صحیح و معتبر بیانگر این حقیقت است که امیرمؤمنان در اجرای وصیّت آن حضرت پیکر مطهّرش را غسل داد.

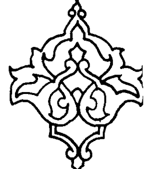
و باید این نکته افزوده شود که غسل دادن مسلمانی که جهان را بدرود گفته است، یک واجب شرعی است.



## بی‌نظیرترین لحظهٔ تاریخ

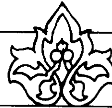
به هر حال پس از پایان یافتن غسل وکفن نمودن پیکر مطهّر فاطمه علیها السلام امیرمؤمنان فرزندان گرانمایهٔ آن حضرت را نگریست که ایستاده‌اند و به مام شایسته‌کردار و پرمهر خویش که اینک لباس آخرت بر اندامش پیچیده شده است، نظاره می‌کنند.

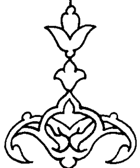
راستی که آن لحظهٔ غمبار و وصف‌ناپذیر از بی‌نظیرترین لحظات تاریخ در زندگی این خاندان برگزیده و بلندآوازه است. لحظه‌ای که قلم از ترسیم آن ناتوان است و لحظه‌ای است که شور و شوقی آمیخته به اندوه جانکاه کران تا کران جان و گسترهٔ قلب را فرا می‌گیرد، چرا که لحظهٔ فراق و آخرین لحظهٔ جدایی است.



دریای موّاج و بی‌کران عواطف آن والاترین و پرمهرترین پدر روزگاران، بر فرزندان دل‌شکسته و داغداراش موجی دیگر برداشت، از این رو گره کفن را نبست بلکه با صدایی جانسوز که از شدّت اندوه بریده بریده شنیده می‌شد، ندا داد که:

**«یاحسن! یا حسین! یا زینب! یا امّ کلثوم! ... هلّموا و تزوّدوا من امّکم فهذاالفراق و اللقّاء فی الجنّة!!»**





حسن جانم!

حسین عزیزم!

زینب قهرمانم!

دخت ارجمندم، ام کلثوم!

بیایید و با مام گرانقدرتان خداحافظی کنید و از او توشه‌ای برگیرید که اینک لحظات جدایی است و دیگر دیدار در بهشت پرطراوت و زیبای خدای خواهد بود.

کودکان دلسوختهٔ فاطمه، که برای چنین لحظه‌ای تاب و قرار از کف داده بودند و بی‌تابانه در انتظار بودند که به آنان اجازهٔ وداع با آن حوریهٔ انسان‌نما داده شود تا شاید بتوانند دردها و صداها و اشکهای انباشته و محبوس خویش را بیرون بریزند، با ندای پدر بسرعت بسوی مادر دویدند و بسان پروانه‌ای که روی شمع می‌افتد، خویشتن را بر روی آن نازنین‌بدن پاک و پاکیزه افکندند.



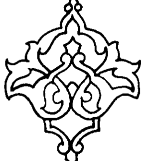
ای دریغ بر اندوه جانسوز و پایان‌ناپذیر ما از رحلت جانسوز نیای گرانقدرمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت مام ارجمندمان فاطمه!

هان ای مادر گرانمایهٔ حسن!

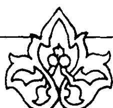
و ای مام ارجمند حسین!

به هنگام دیدارت با نیای گرانقدرمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم سلام ما را به او برسان و بگو: حسن و حسین‌ات پس از تو در این جهان یتیم شده‌اند.

آنان با توجّه به شرایط بحرانی حاکم، با صدایی آهسته و کنترل‌شده می‌گریستند و کفن مام پرمهر خویش را با باران اشکها می‌شستند و با سوز و گداز و ناله‌های جانسوز خشک می‌کردند.

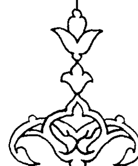


راستی منظره‌ای بس حزن‌انگیز و دردآلود و بسیار رقّت‌بار بود، چراکه قلبها شعله‌ور بود و آتش احساسات زبانه می‌کشید، عواطف پاک فوران می‌کرد و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته بود.



در این لحظات وصف‌ناپذیر بود که رویدادی شگفت روی داد، رویدادی که قلم را توان ترسیم و تحلیل آن نیست،

رویدادی که از قوانین طبیعی فراتر و بالاتر است و از ماورای آنها سرچشمه می‌گیرد، رویدادی که در نوع خود شگفت‌انگیز است چرا که چیزی فراتر از قوانین طبیعی را جلوه‌گر می ساخت.



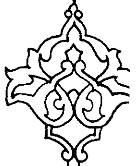
امیرمؤمنان که خود در آن لحظات جانفرسا و بیادماندنی همراه و همدل فرزندان داغدیدهٔ فاطمه عليها‌السلام بود و در اندوه او با آنان می‌سوخت و می‌گداخت، در این مورد می‌فرماید:

**«اشهد اللّه انّها حنّت و انّت و اخرجت یدیها من الکفن و ضمّتها الی صدرها ملّیا.»**

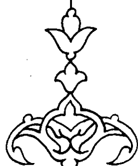
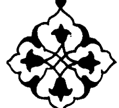
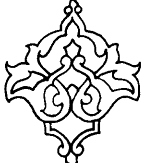
«خدای را به گواهی می‌گیرم که در آن حال دخت فرزانهٔ پیامبر از درون کفن ناله و آهی جانسوز سر داد و یکباره دست‌های مبارکش را از کفن برآورد و با شوری وصف‌ناپذیر دو فرزند ارجمند خویش، حسن و حسین را به سینه پرمهر خویش فشرد.»



آری خوانندهٔ عزیز! این صحیح است که زندگی ظاهری بانوی بانوان در این سرای زودگذربه پایان رسیده و روح تابناک و بی‌قرارش، پیکر مطهّرش را وداع گفته بود امّا نباید فراموش ساخت که دستگاه‌های گوناگون احساسات و دریافت او ازکار نیافتاده و همچنان پرتلاش و جدّی ناظر بر رویدادها بود و انس و علاقهٔ روح به بدن نیز همچنان پابر جا بود بر این باور هیچ دور از امکان نیست که روح پراقتدار و تابناک او در شرایط خاصّ و فراز و نشیبهای ویژه و بر اساس ضوابط مشخّصی به خواست خدا در جسم تصرّف نماید و به دست‌های مبارک خویش فرمان دهد که کودکان ارجمندش را به سینه بچسباند.



به هر حال این منظرهٔ تکاندهنده و حزن‌انگیز، موج اندوه آسمانیان را که در آن شرایط سخت، دیدگانشان به آن نقطه ازگیتی ـ یعنی خانهٔ علی عليه‌السلام خیره شده بود ـ

برانگیخت، از این رو نباید شگفت‌آور باشد که صدای شیون فرشتگان با دیدن آن منظرهٔ غمبار و تکاندهنده در آسمان و زمین طنین افکند، به گونه‌ای که خاندان وحی و رسالت نالهٔ آنها را بشنوند و آنها نیز با خاندان داغدار پیامبر هم‌ناله شوند.

و نیز مانعی نخواهد بود که امیرمؤمنان صدای جانگذار یکی از آنها را به گوش بشنود که ندا می‌دهد:

**«یا علی! ارفعهما فلقد ابکیا ملائکة السّموات و قد اشتاق الحبیب الی حبیه.»**

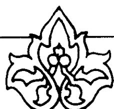
علی جان! آن دو فرزند ارجمند «فاطمه» را از روی پیکر مطهّر مادرشان بلند کن که فرشتگان آسمانها را به گریه افکندند و راستی که خدای پرمهر و بنده‌نواز دوستدار «فاطمه» است و اینک دوست در شور و شوق دوست است.

و اینجا بود که امیرمؤمنان با قلبی شعله ور و با دیدگانی غرق در اشک، گام به پیش نهاد تا دو کودک ارجمندش را از روی سینهٔ مام پرمهرشان برگیرد.

### و اینک نماز...

و بدینسان مراسم کفن و حنوطِ آن پیکر پاک به پایان رسید و از پی آن هنگامهٔ خواندن نماز بر دخت فرزانهٔ بهشت فرا رسید تا پس از آن به خاک سپرده شود.

کسانی که مقرّر شده بود در مراسم تشییع بانوی بانوان حضور یابند، در آن شب غمبارگرد آمدند و نماز را به امامت نخستین امام راستین نور بر آن فرزانهٔ عصرها و نسلها خواندند. اینان کسانی بودند که در رویدادهای شوم پس از رحلت پیامبر، نه با دجّالگران قدرت‌پرست، در ستم و بیدادشان بر دخت فرزانهٔ پیامبر دست داشتند و نه با سکوت ذلّت‌بار و ظالم‌پرور خویش جناح ارتجاع‌طلب را یاری کرده بودند و نه موضع‌گیریشان بسان فرصت‌طلبان و معامله‌گرانی بود که با بی‌تفاوتی و بی‌خیالی خویش به گونه‌ای با رویدادها برخورد می‌کنند که گویی نه وجدان و اندیشه و هدفی دارند و نه مسؤولیّت و وظیفه‌ای.



آری آن شایستگان در واپسین ساعت‌های آن شب تیره و تار نگران و ترسان، در خانهٔ امیرمؤمنان گرد آمدند چرا که برنامه این بود که تشییع و به خاکسپاری آن فرزانهٔ عصرها و نسلها با استفاده از تاریکی شب و با رعایت سکوت و آرامش کامل و بطور مخفیانه برگزار گردد، و همهٔ این تدابیر نیز در جهت انجام شایسته و بایستهٔ وصیّت روشنگرانه و حکیمانه و هدفدار آن حضرت اندیشیده شده بود.

بر این اساس بود که شخصیّت‌های شایسته‌ای چون: سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، حذیفه، عبداللّه بن مسعود، عبّاس بن عبدالمطلب، فضل بن عبّاس، عقیل، زبیر، بریده، و تنی چند ازچهره‌های هاشمی در مراسم تشییع حضور یافتند و همین‌ها، آری همینها پیکر مطهّر فاطمه عليها‌السلام دخت یگانهٔ پیامبر و یادگار گرانمایهٔ او در میان امّت‌اش را غریبانه و مظلومانه و ناشناس بسوی نقطه‌ای که اینک برای ما ناشناخته است، حرکت دادند.

و در نتیجه آن شخصیّت بلندآوازه و پرشکوه تاریخ بشر با آن موقعیّت رفیع و مقام والا و شخصیّت نمونه و بی‌همانندش بر اثر فشار ارتجاع حاکم بسان بانویی گمنام و ناشناخته و بینوا، که گویی نه در مدینه کسی او را می‌شناسد و نه یار و یاوری دارد، شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد.

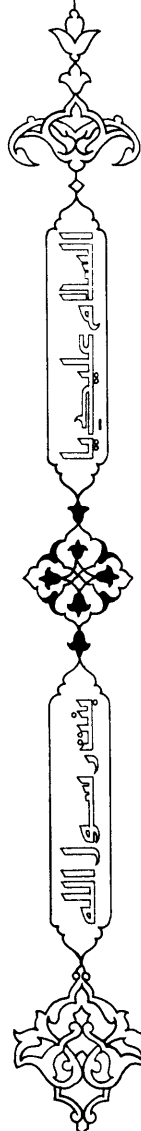
آری همین شخصیّت‌هایی که نامشان آمد در تشییع پیکر پاک دخت محبوب بیامبر حضور داشتند. پس ازگرد آمدن یاران، امیرمؤمنان برای نماز بر سالار بانوان پیشاپیش آنان ایستاد و حسن و حسین درکنارش. و پیش از نماز به بارگاه خدا نیایش کرد که:

بارخدایا! من از دخت محبوب پیامبرت خشنود هستم. (تو نیز خشنود باش.)

بارخدایا! او روزهایی را در وحشت و تنهایی گذراند، پس تو به مهرت مایهٔ انس او باش.

بارخدایا! بیدادگران و رهروان راه آنها از او بریدند، پس تو با وی پیوند نما.

بار خدایا! او مورد ستم و بیداد قرارگرفت، پس تو بسوداو داوری کن چرا که تو بهترین داورانی.



آنگاه دو رکعت نماز خواند و دست‌های خویش را بسوی آسمان گشود و نداد داد که:

بار خدایا! این دخت محبوب پیامبرت، «فاطمه» است. همو که خودت او را از تاریکیها بسوی نور و روشنایی رهنمون گشتی.

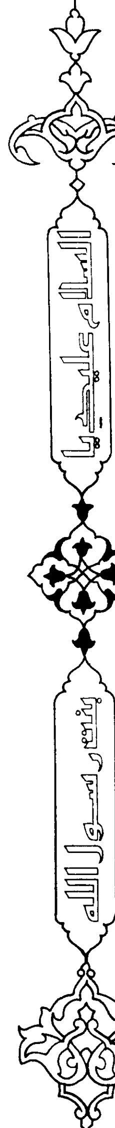
و درست در همین لحظات بود که زمین به گسترهٔ یک میل در یک میل نورباران گردید.

## چرا امیرمؤمنان ؟

امیرمؤمنان بر آن حضرت نماز گذارد چرا که او «صدّیقه» و «معصومه» بود. بر این باور می‌باید امام معصوم بر او نماز گذارد. می‌دانیم که نماز میّت در حقیقت جلب مهر ولطف خدا بر کسی است که جهان را بدرود گفته است امّا این فلسفهٔ نماز میّت برای انسانهای عادی و غیرمعصوم است، و در معصوم خواندن نماز میّت، دعا برای رفعت مقام و منزلت والای اوست و این تنها از وظایف معصوم دیگری است که باید بدان قیام نماید.

این از دیدگاه مذهب که باید به وصیّت فاطمه علیهاالسلام عمل شود.امّا از دیدگاه خرد و منطق باید به این واقعیّت اندیشید که دخت فرزانهٔ پیامبر با آن شکوه معنوی و مقام والای انسانی و دینی خویش، به خانهٔ رئیس حکومت وقت رفت تا حقّ پایمال‌شدهٔ خویش را در پرتو منطق و استدلال و آیات و روایات بازپس گیرد،امّا شما خوانندهٔ پژوهشگر فراموش نساخته‌ایدکه موضعگیری رئیس دولت کودتا با آن حضرت چگونه حق‌ناپذیر بود؟

آنگاه در مسجد پدرگرانقدرش، پیامبر و در برابر انبوه مهاجر و انصار حضور یافت و آن سخنرانی پرشور و روشنگرانه را در دفاع از حقّ و عدالت ایرادکرد امّا سوکمندانه نه ازکسانی که در مسجد حضور داشتند، کسی به یاری حق بپاخاست و نه از رئیس دولت

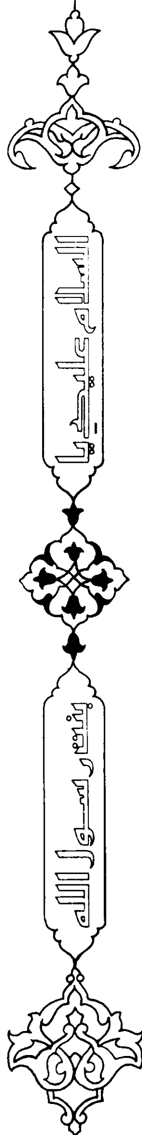


کودتاهیچ نشانی از حق‌پذیری و یاری به حق دریافت کرد. و نیز در بخشهای پیشین از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که امیرمؤمنان آن بانوی حق‌طلب و ستم‌ستیز را به خانهٔ مهاجر و انصار همراهی کرد تا آنان را برای یاری‌رسانی به آن آزادهٔ ستمدیده بر انگیزد امّا دریغ و درد که از آنان واکنشی جز بی‌وفایی و جفاکاری ندید و پیش از آن هم فاجعهٔ غم‌انگیز یورش به فرودگاه وحی و رسالت رخ داد و سوکمندانه آثار غمباری در بدن مطهّر دخت فرزانهٔ پیامبر بر جای نهاد که همچنان تا شهادت او ادامه یافت.

واقعیّت این است که موضع‌گیری ناهنجار مسلمانان در برابر دخت فرزانهٔ پیامبرو رویدادهای تأسّف‌انگیز پس از رحلت نیز، اثر عمیقی در روح بلند آن حضرت بر جای نهاد. چرا که آن مواضع ناهنجار و برخاستهٔ از ناآگاهی و دنیاپرستی از سویی اهانتی صریح و ستمی عریان و تجاوزی آشکار به آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها بشمار می‌رفت و از دگرسو، هم شکوه و کرامت او را از میان می‌برد و هم مقام والایش را خدشه‌دار می‌ساخت.

و این رویدادهای تأسّف‌بار چیزیهایی نبود که به بوتهٔ فراموشی سپرده شده یا از میان برود، از این رو بناگزیر می‌باید فاطمه علیهاالسلام آنگونه که تنها از درایت و شهامت او انتظار می‌رود تجاوزکاران را بخاطر زشتی کردارشان تنبیه کند و حقایق تلخ و وحشتناکی راکه می‌خواهند با دجّالگری و ریاکاری پوشیده دارند، برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند و این کار درآن شرایط تنها از راه محکوم ساختن سیاست زشت و ظالمانهٔ آنان و نشان دادن انزجار عمیق خویش از عملکردشان ممکن بود.

به همین دلیل بود که بندهایی از وصیّت روشنگرانه و تاریخساز آ ن بانوی آزاده نشانگر این حقیقت بود که او پس از غروب خورشید جهان‌افروز وجود پدرش از بیدادگران سخت ناخشنود و خشمگین زیست و این خشم و ناراحتی از سیاست تجاوزکارانهٔ حاکم، تا شهادت آن حضرت ادامه داشت و تا روز رستاخیز نیز ادامه خواهد یافت.



بر این اساس است که آن بانوی پرمعنویّت و ژرف‌نگر، باتدبیری بسیار هوشمندانه اجازه نمی‌دهد که آن گروه بیدادگر در مراسم نماز و تشییع پیکر پاک و خاکسپاریش حضور یابند و اجازه نمی‌دهد که بانیان ستم بر خاندان وحی و رسالت کنار آرامگاه منوّرش حاضر گردند و مزارش شناخته شود.

## ۵ - آرامگاه ناشناخته

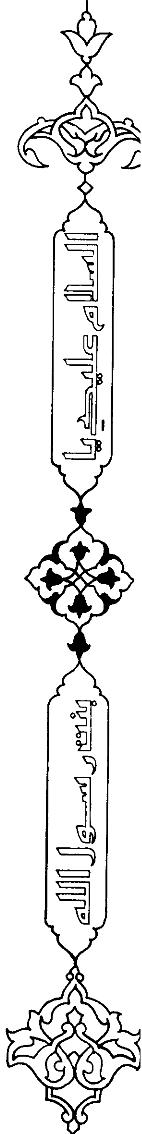
از نظر شما خوانندهٔ گرامی گذشت که فاطمه علیها السلام ضمن وصیّت به امیرمؤمنان، از جمله از آن حضرت خواست که او را شبانه به خاک سپارد و آرامگاهش تا روز رستاخیز ناشناخته بماند.

این تدبیر حکیمانه و ستم‌ستیز و روشنگرانه بدین جهت اندیشیده شد که افکار و اندیشه‌های همهٔ مسلمانان حق‌جو و آزاده بویژه طواف‌کنندگان بر گرد خانهٔ کعبه و زائران حرم پیامبر و عاشقان امامان نور در بقیع را به بیدادی که بر اسلام و خاندان پیامبر و نسلهای آینده رفت، جلب کند. تا آنان پس از ورود به مدینه و پس از زیارت قبر پیامبر از قبر دخترش فاطمه بپرسند امّا هر چه از آرامگاه او بپرسند و بجویند نه اثری از آن بدست آورند و نه خبری. و بدینسان با رویدادهای تلخ و انحطاط‌آفرینی که جاه‌طلبان پس از رحلت پیامبر پیش آوردند، آشنا شوند.

### گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانهٔ او

آری به همین دلیل است که قبر مطهّر آن حضرت از آن روز تاکنون به خاطر دیدگاه‌های متفاوت مورّخان و محدّثان برای مسلمانان ناشناخته است.

برخی روایات به صراحت بیانگر آن است که دخت فرزانهٔ پیامبر را در بقیع به خاک سپردند و برخی دیگر نشانگر آن است که در اطاق خویش به خاک سپرده شد. و آنگاه بر اثر توسعهٔ مسجد پیامبر قبر مطهّر دخت محبوبش نیز در مسجد قرار گرفت.



اگر دیدگاه دوّم درست باشد، باید پذیرفت که آن صورت قبرهایی را که امیرمؤمنان در شب خاکسپاری همتای گرانمایه‌اش در بقیع ساخت، گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه و مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر فاطمه علیهاالسلام در جهت ناشناخته ماندن آرامگاهش بود، و بدان جهت بود که بازیگران را به اشتباه افکند و نظر آنان را از آرامگاه حقیقی دخت فرزانهٔ پیامبر به نقطهٔ دیگری متوجّه سازد.

و اگر براستی آن حضرت در بقیع هم به خاک سپرده شده باشد باز هم هدف او تأمین است و قبر مطهّرش تاکنون ناشناخته و مخفی مانده است.

## در آن شب غمبار

به هر حال درآن شب غمبار قبری برای آن زهرهٔ زهراء، آن خورشید جهان‌افروز و آن لؤلؤ نورافشان، آماده شد و چهار تن از مردان هاشمی که امیرمؤمنان، «عبّاس» عموی پیامبر، «فضل» فرزند «عبّاس»، و فرد چهارمی بودند.گام به پیش نهاده و با قلبی سوزان و جانی لبریز از اندوه جانکاه آن پیکر مقدّس را که از فشار روزگار آب شده بود، بسوی قبر بردند.

امیرمؤمنان وارد قبر همتای بی‌نظیر خود شد، چراکه او به انجام رسانندهٔ وصیّت و تدبیرگر امور دخت فرزانهٔ پیامبر و سزاوارترین مردم به او بود. آن حضرت با دلی لبریز از اندوه پیکر درهم شکستهٔ پارهٔ وجود پیامبر را گرفت و در آرامگاه ابدی‌اش خواباند و آن چهرهٔ نورافشانی را که در همارهٔ زندگی شامگاهان و بامدادان و دیگر اوقات و فرصت‌ها، برای سجده گذاردن در برابر خدا به خاک نهاده شده بود، دگرباره بر خاک نهاد. آن چهرهٔ پرفروغی را که پیامبر هر شامگاه پیش از آنکه به بستر رود بوسه‌باران می‌ساخت...

آری علی با دلی سوزان و غمی جانکاه آن چهرهٔ ملکوتی را بر روی خاک نهاد، امانت گرانبهای خویش را بر خاک سپرد و فرمود:

**«یا ارض استودعک ودیعتی، هذه بنت رسول اللّه،»**

هان ای زمین! ای تربت پاک و مقدّس «فاطمه»! اینک امانت گرانبهای خویشتن را به تو می‌سپارم. بدان! که این دخت فرزانهٔ پیامبر است...

و از ششمین امام نور آورده‌اند که امیرمؤمنان هنگامی که پیکر پاک مادرم فاطمه را در آرامگاهش نهاد، فرمود:

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و سلم.**

و آنگاه به پیکر مقدّس «فاطمه» رو کرد و فرمود:

**سلّمتک ایتها الصّدیقة الی من هو اولی بک منّی، و رضیت لک ما رضی اللّه تعالی لک.**[1]

«هان ای صدّیقه»ام! ای بانوی بی‌همتا و شایسته کردارم!

اینک تو را به کسی می‌سپارم که از من به تو نزدیکتر و شایسته‌تر است و بر آنچه خدای پرمهر برای تو بخواهد و بپسندد، از اعماق جان راضی هستم.»

و آنگاه این آیهٔ شریفه را زمزمه کرد که:

**«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری...»**[2]

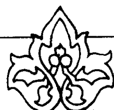
«ما شمایان را از خاک آفریدیم و در آن بازمی‌گردانیم. و دگرباره [به هنگامهٔ برپایی رستاخیز] شما را از آن بیرون خواهیم آورد.»

حقیقت این است که نه هیچ خرد و اندیشهٔ والایی توان آن دارد که حالت امیرمؤمنان را در آن لحظات سخت و وصف‌ناپذیر درک کند و میزان امواج حزن و اندوه عمیق و جانکاهی را که بر قلب مقدّس او فشار می‌آورد دریابد و نه هیچ قلم می‌تواند آن شرایط غمبار را به تصویر کشد.

---

۱ ـ بیت‌الاحزان، ص ۱۵۶

۲ ـ سوره ۲۰، آیه ۵۵



آری او زهرهٔ زهراء و امانت گرانبهای خویش را به خاک سپرد و خشت‌ها را چید، از قبر بیرون آمد و همراهان دلسوخته و اندوه‌زده‌ای که ناظر وداع امیرمؤمنان با پیکر مقدّس دلیرترین یار و یاور و پرشهامت‌ترین همراز و همسنگر خویش بودند، پیش آمدند تا با دلی پردرد خاک تیره را بر پیکر مطهّر آن دُرّ گرانمایهٔ رسالت بیفشانند...

## ای دریغ و درد

آری او را به خاک سپردند، همو راکه شبیه‌ترین انسانها از نظر سیما و سیرت و منطق و رفتار به پیامبر گرامی بود.

همو راکه نخستین شهید خاندان سرفراز محمّد«ص» بود.

همو که مجموعه‌ای از موهبت‌ها و فضیلت‌ها و ارزشهای والای انسانی بود.

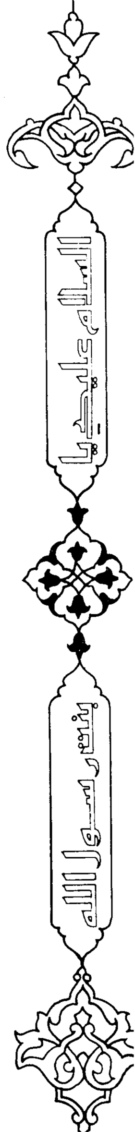
آری ای دریغ و درد که آن حوریهٔ انسان‌نما را در آن شب غمبار در دل خاک نهان ساختند.

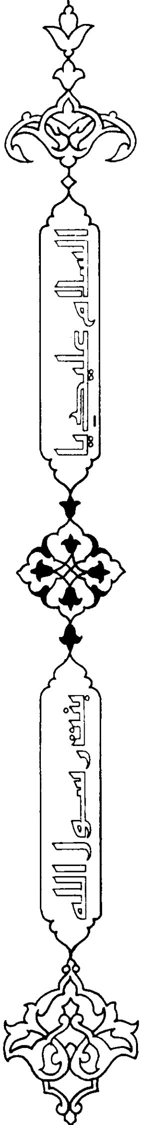
امیرمؤمنان قبر مطهّر همتای گرانقدر و مام پرفضیلت فرزندانش را با شکیبایی وصف‌ناپذیر و قوّت قلب شگرفی صاف و هموار کرد، گویی در آن لحظات سخت و شکننده، زخم کاری قلبش گرم بود، به همین جهت هم، درد را احساس نمی‌کرد.

همانگونه که انسان به هنگام فرود آمدن ضربه یا زخمی بر پیکرش، در لحظات فرود، درد چندانی احساس نمی‌کند بلکه پس ازگذشت لحظات نخستین است که درد و رنج آن زخم کاری بر او فشار می‌آورد و او را به ناله و فریاد وامی‌دارد.

آری تا لحظاتی پیش پیکر مطهّر دخت فرزانهٔ پیامبر در برابر دیدگان امیرمؤمنان بود، چه آنگاه که او را غسل می‌داد و زمزمه می‌کرد و چه آنگاه که بر قامت برافراشته‌اش کفن می‌برید، یا بر او نماز می‌گذارد و یا در دل خاک به امانت می‌سپرد.

در همهٔ این مراحل فاطمه در برابر علی علیه السلام مجسّم بود و او باپیکرپاک وی بسان خودش سخن می‌گفت و دردهای جانکاه دل را می‌گشود، امّا اینک با چیدن خشت‌ها





و افشانده شدن خاک بر آن درّ گرانمایهٔ رسالت، دیگر خورشید وجود فاطمه علیها السلام غروب کرد و از برابر دیدگان علی نهان شد و اینجا بود که آن قهرمان بی‌هماورد فشار امواج درد و رنج و طوفان غم و اندوه رادرگسترهٔ قلب خویش دریافت و درد در سخت‌ترین صورت ممکن خویش، بر او فشار آورد.

راستی که آن لحظات سخت، از آن شب غمبار، برای امیرمؤمنان بسیار دردناک و حزن‌انگیز بود.

و راستی که آن سوگ بزرگ و آن مصیبت جبران‌ناپذیر قلب پرتوان آن حضرت را سخت زیر فشار شکنندهٔ خویش گرفته بود،چرا که «فاطمه»اش، همسر گرانمایه‌اش، بانوی بی‌نظیر خانه‌اش، مام بی‌همتای فرزندانش را از دست داده بود.

در سوگ بانوی شهیدی نشسته بود که حقوقش پایمال شده و بر او ستم و بیدادی وحشیانه رفته و بر اثر همان ستم و شقاوت تجاوزکاران، جهان را بدرود گفته و نخستین قربانی خاندان رسالت در رویارویی با ستم و بیداد داخلی بود.

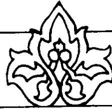
چرا که امیرمؤمنان با مرگ جانسوز «فاطمه» همتا و شریک بی‌نظیر زندگی‌اش را از دست داده و در سوگ محبوب‌ترین انسانها در نظر خود و پیامبر نشسته بود. چرا که سالار بانوان را در بهاران جوانی و نخستین مرحلهٔ حیات و دوران شکوفایی و طراوت زندگی‌اش ازکف داده بود.

چرا که در سوگ بانویی نشسته بود که در قلمرو دین و دنیا و این جهان و آن جهان با او هماهنگ و همسنگر بود.

چرا که یار قهرمانی را از دست داده بود که در سخت‌ترین شرایط و مصائب زندگی و تلخی‌های آن بسان کوهی سر به آسمان ساییده، با نهایت اقتدار او را همراهی می‌کرد.

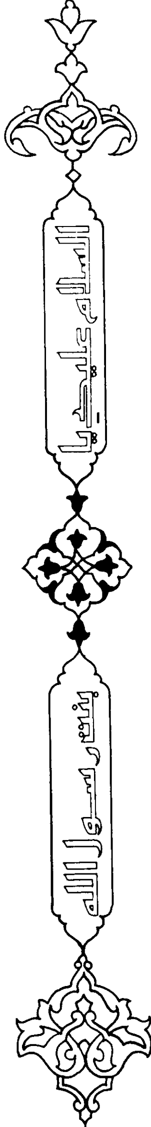
آری او حوریه‌ای انسان‌نما را اینک در دل خاک سپرده بود که در میان همهٔ زنان عصرها و نسلها، نظیرو مانندی نداشت.

و روشن بود که آن حضرت پس از فاطمه علیها السلام درکران تا کران گیتی زنی بسان او از نظر پاکی و قداست، دانش و بینش، کمال و شرافت و ارزشهای والای اخلاقی



و انسانی... هرگز نمی‌توانست بیابد و هرگز برایش ممکن نبود که پس از دخت فرزانهٔ پیامبر روح باعظمت خویش را با بانوی دیگری قرار و آرام بخشد.

و نیز آنچه فاجعهٔ سوگ فاطمه را سهمگین‌تر و اندوه امیرمؤمنان را افزونتر و ابعاد درد و رنج آن حضرت را وسعت بیشتری می‌بخشید این بود که همسر گرانمایه‌اش به او وصیّت کرده بود که مراسم تشییع پیکر پاکش، شبانه و مخفیانه انجام پذیرد و آرامگاهش نیز ناشناخته و بدون هیچ نشان و اثری مخفی باشد.

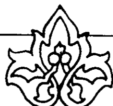


## شکایت به پیامبر خدا

به همین جهت هنگامی که دست مبارک خویش را تکان داد تا خاکهای قبر را بیفشاند یکباره بیش ازگذشته امواج غم و اندوه بر او روی آورد و تاب و توان را از آن قهرمان بی‌هماورد گرفت، باران اشک از دیدگان فروباراند و رو به تربت پاک پیامبر خدا آورد و اینگونه نالهٔ جانسوز از پردهٔ دل سر داد:

**السلام علیک یا رسول اللّه عنّی، السّلام علیک عن ابنتک و زائرتک، و البائتة فی الثری ببقعتک، و المختار لها اللّه سرعة اللحاق بک، قلّ یا رسول اللّه عن صفیّتک صبری، و عفی عن سیدة نساء العالمین تجلّدی، الاّ أن فی التأسی لی بسنتّک فی فرقتک موضع تعز، فلقد وسّدتک فی ملحودة قبرک، بعد أن فاضت نفسک بین نحری و صدری، و غمّضتک بیدی، و تولیّت أمرک بنفسی، بلی و فی کتاب اللّه لی أنعم القبول، إنا للّه و إنا الیه راجعون.**

**قد استرجعتِ الودیعة و أخذت الرهینة، و اختلست الزهراء، فما اقبح الخضراء و الغبراء، یا رسول اللّه!! امّا حزنی فسرمد، و أمّا لیلی فسهد، و همٌّ لایبرح من قلبی، أو یختار اللّه لی دارک التی أنت فیها مقیم، کمدٌ مقیّح، و همٌّ مهیّج، سرعان ما فرّق اللّه بیننا، و الی اللّه أشکو، و ستنبؤک ابتنک، بتضافر امتّک علیَّ، و علی هضمها حقها، فاحفها السؤال، و استخبرها الحال...**



درود گرم و خالصانه‌ام، ای پیامبر خدا!

و درود دخت گرانمایه و زیارت‌کننده‌ات «فاطمه»، بر شما باد.

همو که در آرامگاه و درکنار تربتت در خاک تیره آرمیده،و خدایش زود رسیدن او به شما را برایش برگزیده است.

هان ای پیامبر خدا! شکیبایی‌ام از فراق دخت برگزیده‌ات به کاستی رفت،

و خویشتن داری‌ام در سوگ سالار سرفراز بانوان گیتی، از دست رفت.

در این غم بزرگ، جز با تأسی به راه و رسم شما که در مصیبت‌ها گریه می‌کردی و شکیبایی می‌ورزیدی، چه می‌توان کرد؟

راستی که غم فراق دخت گرانمایه‌ات جانکاه است، امّا با توجّه به تأثّر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشتن‌داری برایم هست.

چرا که من با اندوهی وصف‌ناپذیر با دست خویش تو را در آرامگاهت فرود آوردم،آن هم پس از آنکه روح مقدّس و ملکوتی‌ات آنگاه که سرمبارکت میان گلو و سینه‌ام‌بود، بسوی دوست پرکشید. و با دست خویش چشمان حق‌بین تو را بستم و مراسم غسل وکفن و بخاک سپاری‌ات را خود برگزار کردم.

آری این از سنّت‌های خداست و جز پذیرش آن گریزی نیست.

**«انّا للّه و انّا الیه راجعون»**

(هان ای پیامبر خدا) اینک امانت بازگردانده شد و گروگان دریافت گردید.

و زهرای عزیز، از ستم و بیداد حاکم برگرفته شد و آسود.

ای پیامبر مهرا! از این پس چقدر آسمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابر دیدگانم زشت و ناهنجار جلوه می‌کند.

ای پیامبر خدا!

دیگر اندوه من همیشگی و پایان‌ناپذیر خواهد بود،

و شبهایم در بی‌خوابی و بی‌قراری.

و دیگر این غم و اندوه جانکاه ازگسترهٔ قلبم بیرون نخواهد رفت تا خدا همان سرای

شکوهباری را که تو در آن رحل اقامت افکنده ای برایم برگزینند.

دیگر درکران تاکران جان اندوهی جانکاه دارم که دل را خون می کند و غمی گران سایه افکنده است که هر لحظه در جوشش و هیجان است.

راستی که خدای پرمهرچه زودمیان ماجدایی افکند! و من ازغم این فراق به خدا شکایت می برم.

ای پیامبرخدا! بزودی دخت فرزانه‌ات، به شما گزارش خواهد کرد که چگونه ستمکاران امّت بر ضدّ من همداستان شدند. و بر پایمال ساختن و خوردن حق او همدست گردیدند. شما ای پیامبر خدا!حقایق را از او جویا شو و از او بخواه، و سرگذشت دین و دفتر واوضاع و احوال را از او بپرس، چه بسیار دردهایی در دل داشت که سینه‌اش بسان دیگ جوشان، می‌جوشید امّا در این جا راهی برای بازگفتن و پخش آنها نیافت.

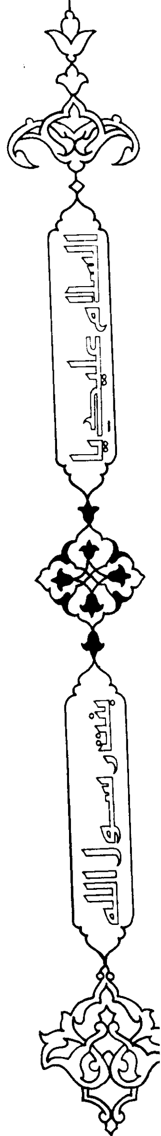
و آنها را به زودی بر شما پدر گرانمایه‌اش خواهد گفت و خدای میان او و این بیدادگران داوری خواهد کرد. که او برترین داوران و بهترین حاکمان است.

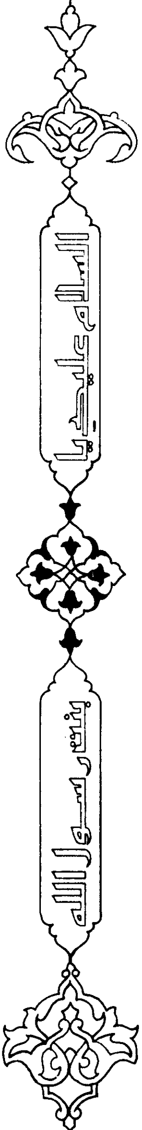
اینک سلام گرم و همارهٔ من بر شما دو تن باد، ای پیامبر خدا!

سلام و درود کسی که خدا حافظی می‌کند، نه سلام و درود کسی که دلتنگ و یا خشمگین است. چرا که اگر از اینجا و از کنار تربت «فاطمه»ام بروم نه از سر دلتنگی است، و اگر همین جا بمانم نه به انگیزهٔ بدگمانی به آن چیزهایی است که خدا به شکیبایان وعده فرموده است.

آه! آه!

امّا راستی که غم و اندوه هر چه گران باشد باز هم شکیبایی مبارک‌تر و زیباتر است.





واگر بیم چیرگی دشمنان تجاوزکار بر ما نبود، درکنار تربت عطرآگین تو، ای دخت سرفراز پیامبر!رحل اقامت می‌افکندم. و بسان به اعتکاف‌نشستگان، ماندن درکنار تو را برمی‌گزیدم. و همانند مادران جوان‌مرده بر این مصیبت سهمگین می‌گریستم.

هان ای پیامبر خدا! اینک دخت فرزانه و محبوبت از ستم و بیداد، در محضر خدا شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد،

و حقوقش با زورمداری و خشونت ربوده شد،

از میراث پدری‌اش بطور آشکار بازداشته شد،

با اینکه از رحلت شما، ای پیامبر برگزیدهٔ خدا! چیزی نگذشته است و یاد و نام جاودانهٔ شما طراوت و تازگی دارد.

اینک ای پیامبر خدا! من تنها بسوی خدا شکایت می‌برم و زیباترین و مؤثّرترین آرامش دل در اقتدای به سیره و عملکرد شماست (که هماره درس پایداری و شکیبایی می‌دادی).

پس درود بی‌شمار و مهر وبرکات بی‌کران خدا بر دخت فرزانه‌ات «فاطمه» و برتو باد.(۱)

و نیز آورده‌اند که امیرمؤمنان پس از به خاک‌سپاری دخت گرانمایهٔ پیامبر هنگامی که به خانه بازگشت قلب مبارکش لبریز از اندوه شد و در خانه‌ای که دیگر فاطمه در آن نبود سخت احساس وحشت و تنهایی کرد و اینگونه به زمزمه پرداخت و شرارهٔ دل را به آسمان رها ساخت...

---

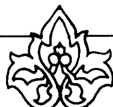
۱ ـ سخنان جانسوز و روشنگرانهٔ امیرمؤمنان در کنار تربت فاطمه علیهاالسلام درکتابهای ذیل آمده است:

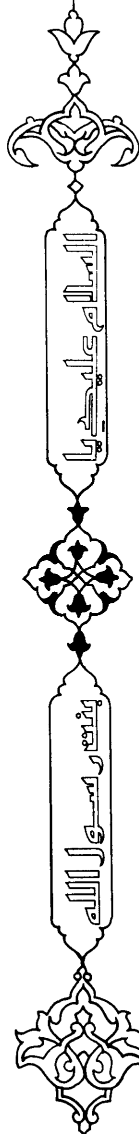
کافی

امالی شیخ طوسی

مجالس مفید

نهج‌البلاغه...





**اری عـلل الدّنـیا علیّ کـثیرة — و صاحبها حتی الممات عـلیل**

**لکلّ اجتماع من خـلیلین فـرقةٌ — و کلّ الذی دون الفـراق قـلیل**

**وان افتقادی فاطماً بعد احـمدٍ — دلیل علی أن لایدوم خـلیل**(۱)

خود می‌نگرم که رنج و ناگواری‌های دنیا بر من هجوم آورده‌اند و کسی که این همه رنج و ناراحتی، او را احاطه کند، همواره بیمار خواهد بود.

میان دو دوست پرمهر سرانجام فراق و جدایی است.

و هر چیز دیگر که جز جدایی دوست باشد، تحمّل آن سهل و آسان است.

و این واقعیّت دردناک که من پس از پیامبر مهر دخت فرزانه‌اش فاطمه را از دست داده‌ام، برترین دلیل بر این حقیقت است که در این جهان دوست و دوستی جاودانه نیست.

و از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

پس از شهادت مام گرانقدرم فاطمه عليها السلام، امیرمؤمنان هر روز کنار تربت او می‌رفت و در یکی از روزها خود را بر روی آرامگاه محبوب خویش انداخت و چنین سرود:

**مالی مررتُ علی القبور مسلّماً — قبر الحبیب فلم یردَّ جوابی**(۲)

مرا چه سود که بر کنار قبرها بگذرم و بر قبر محبوب خویش سلام دهم امّا او جواب مرا ندهد.

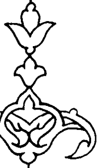
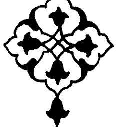
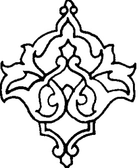
## ۶ ـ تلاشهای مذبوحانه و بی ثمر

آن شب غمبار به پایان رسید و هنگامی که بامداد از افق پدیدار شد، مردم بـرای شرکت در تشییع پیکر پاک فاطمه عليها السلام رو به خانهٔ امیرمؤمنان آوردند، امّا با این خبر روبرو شدند که دخت محبوب پیامبر شبانه به خاک سپرده شده است.

---

۱ ـ الفصول المهمّه، ص ۱۴۸

۲ ـ الفصول المهمّه، ص ۱۴۸

امیرمؤمنان در بقیع ترسیمی از هفت قبر یا بیشتر از آنها را پدید آورد تا تربت پاک او ناشناخته بماند. مردم با دریافت این خبر بسوی بقیع ـ که از همان روز تاکنون قبرستان مردم مدینه بود ـ روی آوردند و با حضور در آنجا به جستجوی آرامگاه دخت فرزانهٔ پیامبر پرداختند، امّا کار بر آنان مشکل شد و تربت فاطمه عليها‌السلام را از قبرهایی که ترسیم شده بود، نشناختند.

از این رو صدای ضجّه و نالهٔ مردم به آسمان برخاست. همه به نکوهش یکدیگر پرداختند که؛ پیامبر گرامی به هنگام رحلت خویش تنها یک دختر که یادگار و امانت گرانبهای او بود، در میان شما باقی نهاد، آنگاه شما به گونه‌ای عمل می‌کنید که او مرگ خویش را از خدا می‌خواهد و جهان را بدرود می‌گوید و به خاک سپرده می‌شود و شمایان نه در مراسم نماز و به خاکسپاری‌اش حاضر می‌گردید و نه تربت پاک او رامی‌شناسید و می‌دانید کجاست؟!!

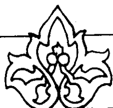
در آنجا مقداد به ابوبکر برخورد و ضمن گفتگو در این مورد به او گفت: ما شب گذشته پیکر پاک دخت یگانهٔ پیامبر را به خاک سپردیم.

عمر با شنیدن این خبر گفت: هان ای «ابوبکر»! آیا دیروز به تو هشدار ندادم که اینان در اندیشهٔ به خاکسپاری نهانی دختر پیامبرند؟

مقداد گفت: این کار به خاطر آن بود که آن حضرت از شما سخت خشمگین بود و ضمن وصیّت به این کار، سفارش کرد که تدبیری اندیشیده شود که شما دو تن بر او نماز نگزارید.

«عمر» برآشفت و با یورش بر او، چهره و سر او را آماج تازیانهٔ خود ساخت که مردم گردآمدند و او را نجات دادند امّا «مقداد» شهامتمندانه در برابر زورمداران و مردمی که گرد آمده بودند ایستاد، و فریاد برآورد که:

دخت سرفراز پیامبر در حالی به شهادت رسید که بر اثر ضربات بیداد و شلاّقهای ستمی که شما بر او زدید، پیکرش خون‌آلود و خون ازکمر و دنده‌اش جاری بود.



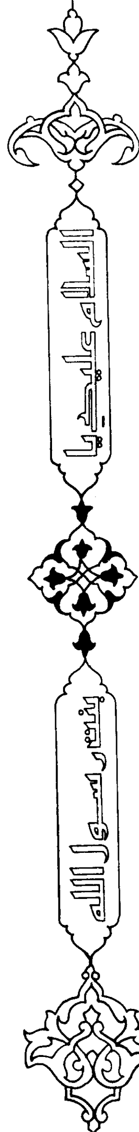
او نظاره‌گر بیدادی بود که شما در حقّ امیرمؤمنان روا داشتید و شما که با آن دو گرانمایهٔ جهان هستی آن گونه ددمنشانه رفتارکردید، جای شگفتی ندارد که اینک مرا به جرم بازگویی وصیّت روشنگرانهٔ فاطمه به باد کتک بگیرید.(۱)

«عبّاس» عموی پیامبر نیز ضمن بازگویی وصیّت فاطمه به آن دو گفت: مقداد درست می‌گوید. آن بانوی بهشت وصیّت کرده بود که شما دو نفر بر او نماز نگذارید؛ «عمر» نهره کشید که: هان ای فرزندان هاشم! مباد که حسد دیرین خویش در مورد ما را وانهید!!

عقیل رو به عمر کرد و خروشید که: به خدای سوگند که شما حسدورزترین و کینه‌توزترین مردم نسبت به پیامبر و خاندان او هستید. دیروز دخت یگانهٔ او را با سنگدلی و شفاوت بهت‌آوری کتک زدید و او در حالی جهان را بدرود گفت که پیکرش بر اثر ضربات بیداد شما خون‌آلود بود و از شما سردمداران این ستم و بیداد سخت ناخشنود.(۲)

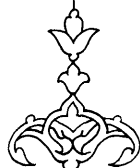
سردمداران استبداد که در برابر تدبیر حکیمانهٔ فاطمه علیها السلام سخت غافلگیر شده بودند، خیره‌سرانه گفتند: بروید چند تن از بانوان مدینه رابیاورید تا این قبرها را بشکافند و پیکر مطهّر دخت پیامبر را بیرون بیاورند تا بر او نماز بخوانیم و بدانیم که قبر مطهّرش کجاست تا از این پس به زیارت قبرش بیاییم.

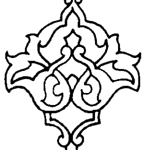
آنان کوشیدند تا با این نقشهٔ شوم، تدبیر حکیمانه و ستم‌سوز و روشنگرانهٔ فاطمه علیها السلام راکه با وصیّت خویش اندیشیده بود بی‌اثر ساخته و ثمرهٔ تلاشها و زحمات طاقت‌فرسای امیرمؤمنان در راه محرمانه نگاه داشتن تربت آن حضرت و محروم ساختن برخی دنیاداران و دنیاطلبان از درک پاداش پرشکوه نماز بر پیکر «فاطمه» را از میان بردارند. اگر جز این بود از نبش قبر به منظور نماز بر پیکر فاطمه علیها السلام چه می‌جستند؟




---

۱ ـ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲
۲ ـ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۳





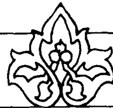
آیا براستی آنان چنین می‌پنداشتند که امیرمؤمنان، دخت فرزانهٔ پیامبر را بدون نماز بر پیکر مطهّرش به خاک سپرده است؟ آیا این پندار خردمندانه است؟

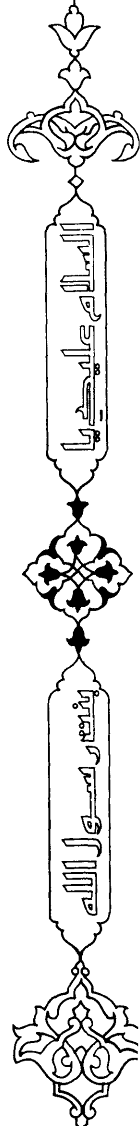
افزون بر بی‌اساس بودن این پندار، کدامین دین و آیین اجازهٔ نبش قبر فردی را می‌دهد که ولیّ شرعی‌اش بنا به وصیّت صریح و روشن او، بهترین و کامل‌ترین نماز را بر پیکر وی خوانده است؟

نگارنده بر این باور است که آنچه آن گروه تجاوزکار را بر این گزافکاری و شکستن آداب و مقرّرات دینی و در هم کوبیدن معنویّات و ارزشها، جرأت می‌داد این فاجعهٔ غمبار بود که آنان با دجّالگری بسیار امیرمؤمنان را در جامعهٔ پس از رحلت پیامبر تضعیف نموده بودند و افزون بر آن گویی آنان شمشیر ستم‌ستیز آن حضرت و دلاوری‌هایش در میدانهای جهاد و شجاعت وصف‌ناپذیرش را که مورد گواهی آسمانیان و زمینیان بود، اینک از یاد برده و یا خود را به فراموشی زده بودند و به همین جهت هم به خود جرأت چنین شقاوت و جسارتی را می‌دادند.

امّا این درست است که امیرمؤمنان شمشیر عدالت خویش را در رویدادهای دردناکی که پس از رحلت پیامبر گرامی پیش آمد - بر اساس مصالحی دقیق - از نیام برنکشید و بخاطر یکپارچگی جامعهٔ نوپای اسلامی و پراکنده نشدن مردم از محور دین و آیین، شکیبایی قهرمانانه پیشه ساخت و از حقّ خویش گذشت امّا این بدان معنا نخواهد بود که اگر آن قهرمان بی‌هماوردِ همهٔ میدانها، در برابر هر رخدادی سکوت کرد، در رویارویی با هر فاجعهٔ بزرگ و مصیبت سهمگینی شکیبایی پیشه خواهد ساخت!

به عبارت روشن‌تر اگر امیرمؤمنان در محورهای مشخّص و هنگامه‌های خاصّی از سوی پیامبر به شکیبایی سفارش شده بود، این بدان مفهوم نخواهد بود که هر اهانت و شقاوتی را نیز باید با کرامت تحمّل نموده و در برابر آن سکوت کریمانه پیشه سازد.





## هشدار جدّی امیرمؤمنان

به هر حال خبر توطئهٔ شوم و تکاندهنده‌ای که استبداد حاکم در پی اجرای آن بود به امیرمؤمنان رسید و آن آزادمرد عصرها و نسلها دیگر سکوت و شکیبایی را روا ندانست. به همین جهت لباس زردی را که لباس رزم او بحساب می‌آمد، به منظور هشدار دادن به تجاوزکاران بر تن کرد... و شمشیر بلندآوازه‌اش «ذوالفقار» را از نیام برکشید و در حالی که چشمان حق‌بین و نافذش بر اثر خشم به دشمنان حق و عدالت سرخ می‌نمود و رگهای گردنش از خون غیرت انباشته بود، بسوی «بقیع» حرکت کرد.

جاسوسان دستگاه غاصب حرکت قهرمانانهٔ علی بسوی بقیع، و خشم مقدّس آن حضرت، و پوشیدن لباس ویژهٔ رزم بوسیلهٔ او را، بسرعت به توطئه‌گران گزارش کردند و درست در این لحظات بود که نداگری ندا داد که هان ای مردم! بهوش که امیرمؤمنان اینک به بقیع می‌رسد، بنگرید که چگونه آمده است و به خدای توانا سوگند یاد می‌کند که اگر از قبرهای چندگانه‌ای که او ترسیم کرده است، سنگی جابجا شود، تا آخرین نفر از تجاوزکاران و توطئه‌گران را از دم شمشیر ستم‌ستیزش خواهد گذراند.

کسانی که علی ؟عليه‌السلام؟ را می‌شناختند، هشدار او را بسیار جدّی گرفتند و دیدگاه وی را مورد تصدیق قرار دادند، چرا که می‌دانستند که آن گرامی‌مرد عصرها و نسلها راستگو و راستی‌پیشه است. وگفتارش پشتوانهٔ عمل در پی دارد و بر انجام گفتارش تواناست. به همین جهت همهٔ آنها جز یک تن، عقب‌نشینی کردند.

تنها «عمر» بود که هشدار امیرمؤمنان را جدّی نگرفت و ضمن بی‌اهمیّت جلوه دادن آن هشدار، گفت: هان ای اباالحسن! چه می‌گویی؟ به خدای سوگند ما قبرها را می‌شکافیم تا پیکر مطهّر «فاطمه» دخت پیامبرمان را بیابیم و بر او نماز بگذاریم.

اینجا بود که مرد مردان گام به پیشنهاد و یقهٔ لباس آن مردک جسور را گرفت و او را به زمین کوبید و خروشید که:

**یا بن السّوداء! امّا حقّی فقد ترکته مخافة ان یرتدّ النّاس عن دینهم، و امّا قبر فاطمة علیهاالسلام فوالّذی نفس علیّ بیده، لئن رُمَت و اصحابک شیئاً من ذلک لأَسقینّ الارض من دمائکم!!**

هان ای بی‌ریشه و تبار! اگر دیدی که از حقّ پایمال‌شدهٔ خویش با کرامت گذشتم، بدان جهت بود که از دل‌زدگی و گریز مردم از دین بخاطر عملکرد زشت و ظالمانه شما ترسیدم، نه بخاطر ترس از شما مردنمایان. امّا در مورد قبر مطهّر فاطمه چنین نخواهد شد. به خدایی که جان علی درکف قدرت اوست سوگند! اگر تو و یاران تجاوزکارت بخواهید دست به آن بزنید و آن را نبش کنید، زمین را از خون پلیدتان سیراب خواهم ساخت.

«ابوبکر» پیش آمد و گفت: یااباالحسن! تو را به حرمت و شکوه پیامبر و به عزّت و اقتدار خداوند عرش سوگند که در این مورد به کاری که ناخوش آیند تو باشد دست نخواهیم یازید.

و امیرمؤمنان او را رهاکرد و مردم نیز رفتند و دیگرکسی هوس نبش قبر و پیاده‌کردن نقشهٔ شوم استبداد را به سر راه نداد.[۱]

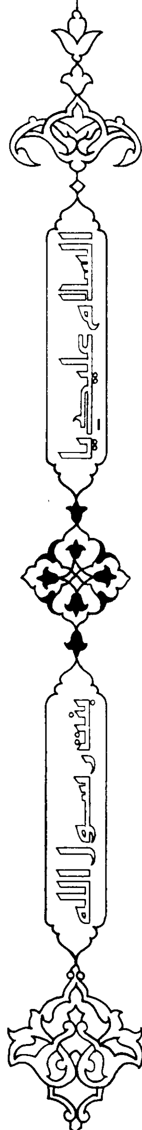
و بدینسان وصیّت روشنگرانه و ستم‌ستیز دخت فرزانهٔ پیامبر در پرتو شمشیر عدالت شوی گرانمایه‌اش به انجام رسید و تا همیشه باقی ماند.

## ۷ـ امیرمؤمنان در سوگ فاطمه علیهاالسلام

اگر راه و رسم جامعه‌ها و تمدّنها و عواطف و احساسات پاک انسانی به سوگواری بر مردگان و شهیدان حکم می‌کند و همگان چنین کاری را پسندیده می‌شمارند، بی هیچ تردید دخت فرزانهٔ پیامبر بیش از هر شخصیّت برجسته و انسان وارسته‌ای در خور

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳



چنین سوگواری و تجلیل و ستایشی است. همانگونه که در خوراین حق بزرگ است که هم در دوران حیات و هم پس از شهادت جانسوزش مورد تقدیر و ستایش و تکریم قرار گیرد و از شکوه و عظمت و معنویّت او تجلیل بعمل آید.

راستی که او شایستهٔ آن است که مردم آزاده و بافرهنگ در شهادت جانسوزش، به عزای عمومی بنشینند. در غم از دست دادن او سخت غمزده و اندوهگین گردند. بر او سیلاب اشک روان سازند و ناله‌های جانکاه سر دهند و راه و رسم افتخارآفرین او را بشناسند و آن را در همهٔ ابعاد زندگی بپویند.

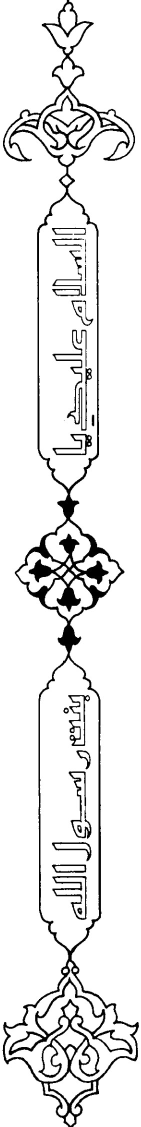
واقعیّت این است که سوگواری بر مردگان و شهیدان بیانگر عواطف انسانها و نشانگر اظهار درد و رنج بخاطر فقدان آنها و ترسیم‌کنندهٔ تأسّف و تأثّر مردم بر فردی است که جهان را بدرود گفته و سرانجام نشانگر میزان تأثیر مرگ او در بازماندگان و مصیبت‌زدگان است.

با توجّه به این حقایق و نکات ظریف است که امیرمؤمنان باید آنگونه که شایسته و بایسته است در سوگ همسر گرانمایه‌اش سوگواری کند و با سوز و گداز و ناله بر او ،دردها و غمهای درونی خویش در آن فاجعهٔ تکاندهنده و دردناک را، از دل بیرون بپراکند، چرا که آن حضرت بیش از هرکس دیگر به عمق فاجعهٔ شهادت فاطمه عليها‌السلام آگاه است، و اوست که آنگونه که شایسته و بایسته است به مرزهای گستردهٔ شخصیّت الهی و معنوی و علمی و اجتماعی همسر والا و همتای محبوب زندگی‌اش آگاه است و قدر و منزلت وصف‌ناپذیر او رامی‌داند، به همین جهت هم اثرگذاری شهادت جانسوز فاطمه عليها‌السلام در او از هرکس دیگری عمیق‌تر و تکاندهنده‌تر است.

از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که امواج غم و اندوه او موج برداشته و اینگونه فوران کند و خطاب به همتای عزیز و محبوب خویش اینگونه بسراید:

**نفسی علی زفراتها محبوسة　　یا لیتها خرجت مع الزّفرات**

**لاخیر بعدک فی الحیاة و انّما　　أبکی مخافة ان تطول حیاتی...**



فاطمه جان! جان من، با آه و ناله‌اش زندانی است، ای کاش که این جان به همراه آه و ناله‌ها از این کالبد پرمی‌کشید و بیرون می‌آمد.

پس از تو (ای دخت سرفراز پیامبر) هیچ خیری در این زندگی نیست و من تنها بر این گریانم که مبادا زندگی‌ام پس از تو به طول انجامد.

و نیز اینگونه بسراید:

**أری عـلل الدنـیا عـلیّ کـثیرة　　　و صاحبها حتی الممات علیل...**

اینک امواج رنج و ناراحتی‌های این جهان را می‌نگرم که مرا احاطه کرده‌اند و روشن است که دارندهٔ این همه درد و رنج تا لحظات بدرود گفتن این جهان در رنج و بیماری خواهد بود.

همسر پرمهر و آزاده‌ام را به یاد می‌آورم و شب تیره را به بامداد روشن می‌رسانم. تو گویی که من چنین تعهّد سپرده‌ام که همهٔ رنجها و دردهای گذشته‌ام را بخاطر آورم.

آری میان هر دو دوست صمیمی، سرانجام فراق و جدایی خواهد بود، و هر چیز دیگری جز فراق و جدایی اندک و آسان است.

و این غم بزرگ که من پس از پیامبر مهر «احمد»، «فاطمه»ام را از دست داده و در سوگ او نشسته‌ام، خود دلیل آن است که دوست و دوستی در این جهان، جاودانه نخواهد بود.

و نیز اینگونه زمزمه کند:

**فـراقک أعـظم الاشـیاء عـندی　　　و فقدک فاطم ادهی الثکـول...**

فاطمه جان! دوری و جدایی تو در نظر من سهمگین‌ترین چیزهاست. و از دست دادن شخصیّت شکوهباری چون تو ای دخت پیامبر! سخت‌ترین فراق‌ها و ازدست دادن دوستان است.

از این پس بر دوست پرمهر و پرصداقتی که در بهترین راه گام سپرد، بـا حسـرت خواهم گریست و با اندوه بسیار سوگواری خواهم نمود.

هان ای چشم! باران اشک ببار و مرا یاری کن چرا که غم و اندوهم همیشگی است و همواره بر دوست پرمهرم خواهم گریست.

و اینگونه اندوه درونی را رها می‌کند:

**حبیب لیس یعدله حبیبٌ / و ما لسواه فی قلبی نصیب**

**حبیب غاب عن عینی و جسمی / و عن قلبی حبیبی لا یغیب**

چه دوستی! دوستی که بسان و هموزن او نخواهد بود و در گستره قلب من برای کسی جز او بهره‌ای نیست.

دوست گرانمایه‌ای که از برابر دیدگان و دسترس من ناپدید شد، امّا هرگز از افق قلب من، این دوست سرفراز و پرمهر غروب نخواهد کرد.

و اینگونه با روح بلند و تابناک او زمزمه می‌کند:

**مالی وقفت علی القبور مسلّماً / قبر الحبیب فلم یردّ جوابی**

**أحبیب مالک لاتردّ جوابنا / أنسیت بعدی خلّة الاحباب[1]**

خدایا مرا چه شده است که بر کنار قبرها بایستم؟

مرا چه سود که به قبر منوّر دوست پرمهرم سلام و درود نثار کنم، امّا پاسخ خویشتن را از او نشنوم؟

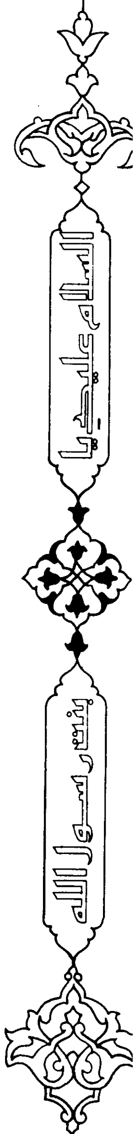
محبوب دل من! چرا جواب مرا نمی‌دهی؟

آیا براستی پس از من راه و رسم دوستان را به بوته فراموشی سپردی؟

یکی از نویسندگان در این مورد آورده است که:

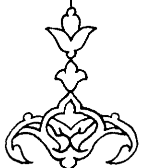
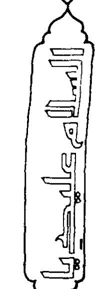
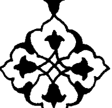
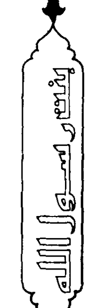
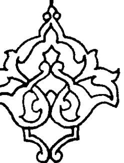
پس از شهادت دخت گرانمایهٔ پیامبر، امیرمؤمنان از مردم دوری گزید. به گونه‌ای که جز برای نماز و زیارت مزار پیامبر بیرون نمی‌آمد و همواره در خانه بود.

«عمّار» آورده است که روزی به خانهٔ سالارم، امیرمؤمنان رفتم و پس از اجازه ورود،



---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶

وارد خانهٔ آن حضرت شدم امّا دیدم آن وجود گرانمایه با قلبی آکنده از اندوه و مصیبت زانوی غم بغل کرده است و دو نور دیده‌اش، حسن و حسن در سمت راست و چپ آن پدر پرمهر نشسته‌اند و او به حسین که خردسال‌تر است می‌نگرد و باران اشک فرود می‌بارد.

آن منظره به گونه‌ای غمبار و جگرسوز بود که باران اشک امانم نداد و ساعتی به سختی گریستم.

هنگامی که گریه‌ام فروکش کرد و سوز دل آرامش یافت، گفتم: سرورم اجازه سخن می‌دهید؟!

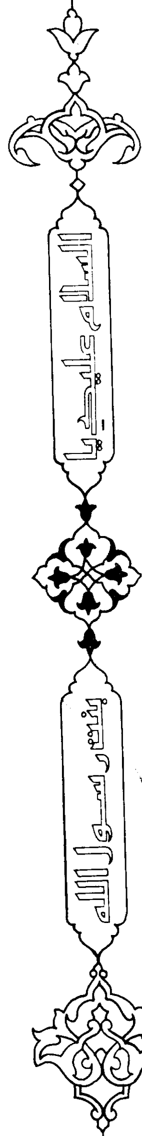
فرمود: بگو عمّار چه می‌گویی؟

گفتم: سالار من! شما مردم را در رخدادهای مصیبت‌بار به شکیبایی فرامی‌خوانید، پس این اندوه طولانی و عمیق چرا؟

امیرمؤمنان روی به من کرد و فرمود: عمّار! شکیبایی و آرامش در سوک شخصیّت گرانمایه‌ای که من در سوگ او نشسته‌ام، سخت گران است. حقیقت این است که من با از دست دادن همسنگر و یاوری چون فاطمه‌ام، گویی تازه پیامبر خدا را از دست داده و به سوگ او نشسته‌ام. چرا که وجود گرانمایهٔ او مایهٔ شکیبایی و آرامش خاطرم بود.

او بود که وقتی لب به سخن می‌گشود، گوش جانم را از صدای دلنواز پیامبر لبریز می‌ساخت. ومن تنها با شهادت او و گرفتار آمدن در فراقش، رحلت و جدایی پیامبر را احساس کردم.

عمّار! گران‌تر و سهمگین‌تر از شهادت آن محبوب خدا و پیامبر، برایم این بود که وقتی او را برای مراسم غسل در جایگاه غسل نهادم، دیدم یکی از استخوانهای پهلویش بر اثر ستم و بیداد مهاجمان شکسته و پهلویش از ضربات تازیانهٔ شقاوت پیشگان کبود گشته است امّا آن یار فرزانه و پرمهر اینها را از من پوشیده داشته تا مباد اندوه جانکاهم بیشتر شود.



عمّارا! دیدگانم بر چهرهٔ حسن و حسین او نمی‌افتد جز اینکه گریه راه گلویم را می‌بندد و بر دخت ارجمندش زینب نظاره نمی‌کنم که در سوگ مادر گریان است، جز اینکه بر او رقّت می‌برم و قلبم شعله‌ور می‌گردد و گریه امانم نمی‌دهد.(۱)

## ۸ـ تاریخ شهادت بانوی بانوان

اگر مورّخان در تاریخ شهادت بانوی بانوان یا در سالهای زندگی‌پرافتخارش، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند شگفت‌انگیز نیست همانگونه که در مورد تاریخ ولادت آن حضرت و طلوع خورشید جهان افروزش که آیا پیش از بعثت بوده است یا پس از آن، و نیز دربارهٔ میزان عمرش پس از رحلت پیامبر دستخوش اختلاف نظر شده‌اند.

### برای نمونه

۱ ـ «یعقوبی» بر این اندیشه است که: بانوی بانوان پس از رحلت پدرگرانمایه‌اش تنها به مدّت یک ماه یا اندکی بیشتر در این جهان زیست، و این کمترین میزانی است که دراین مورد آمده است.

۲ ـ و دیدگاه دیگری بیانگر آن است که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر حدود چهل روز در این جهان زندگی کرد.

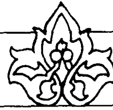
۳ـ دیدگاه سومّ نشانگر آن است که آن حضرت هفتاد و پنج روز پس از پیامبر در این سرای فانی و زودگذر زندگی کرد.

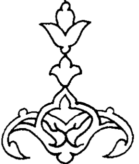
۴ ـ و دیدگاه چهارمی این مدّت را نود و پنج روز قلمداد می‌کند.

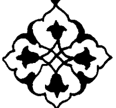
۵ـ و دیدگاه‌های دیگری که در خور توجّه نیستند، شش تا هشت ماه نیز گفته‌اند.

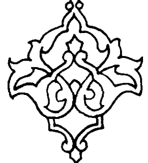
---

۱ ـ الانوار العلویّه، ص ۳۰۶









## در روایات

در این مورد از امامان نور روایاتی رسیده است که همواره بیش از دیدگاه مورّخان و سیره‌نویسان مورد اعتماد و اعتبار بوده است و آن روایات در این مورد دارای این پیام هستند.

۱ ـ در «دلائل الامامة» از ششمین امام نور آمده است که:

دخت فرزانهٔ پیامبر در روز سه‌شنبه سومّ جمادی‌الثّانی به سال یازدهم هجری جهان را بدرود گفت.

۲ ـ در «بحارالانوار» از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که:

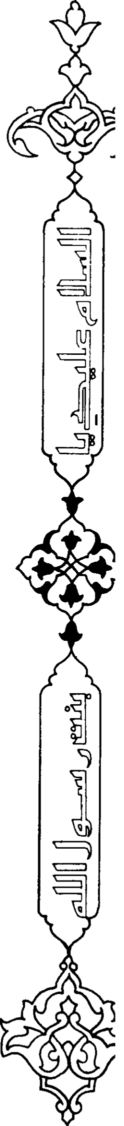
در رحلت پیشوای بزرگ توحید، دخت گرانمایه‌اش فاطمه علیهاالسلام هیجده بهار و هفت ماه از زندگی را پشت سر نهاده بود.

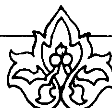
۳ ـ و نیز از پنجمین امام نور آمده است که:

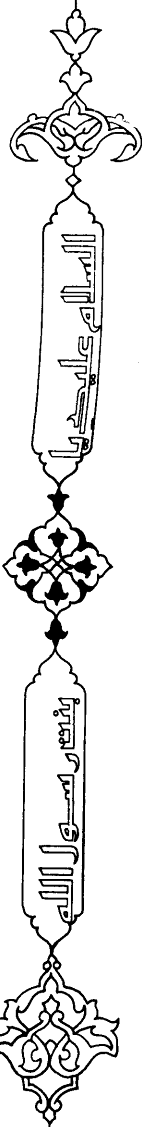
بانوی بانوان به هنگام شهادت هیجده سال و هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرده بود و همین دیدگاه را کلینی در کتاب کافی نیز آورده است.

به هر حال این واقعیّت روشن را نمی‌توان انکار کرد که هر سال ده‌ها هزار مجلس سوگواری به مناسبت شهادت جانسوز فاطمه علیهاالسلام در کران تا کران جهان اسلام بویژه در مناطقی که دوستداران خاندان وحی و رسالت و رهروان راه آنان زندگی می‌کنند، در مساجد و خانه ها و دیگر مراکز برپا می‌شود و به احترام سالروز شهادت برترین بانوی جهان هستی انواع و اقسام غذاها و خوردنی‌ها، سخاوتمندانه انفاق می‌گردد و در این روزهای حزن و اندوه که به نام مبارک فاطمه علیهاالسلام «ایام فاطمیّه» مشهور است سخنوران و دانشمندان بر فراز منبرها از ویژگیهای اخلاقی و ارزشهای والای انسانی، از زندگی سراسر افتخار و لبریز از فضیلت‌ها و شایستگی‌ها و موهبت‌ها و درخشندگی‌های

او سخن می‌گویند و پایان‌بخش سخنان خویش را نیز ذکر مصیبت آن حضرت قرار داده و بر ستم و بیدادی که بر او رفت اشاره می‌کنند و گوشه‌ای از دردها و رنجهایی را بیان می‌کنند که آن فرزانهٔ عصرها و نسلها برای حراست از دین و دفتر و در راه مبارزهٔ اساسی با ارتجاع و استبداد به جان خرید.



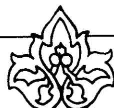


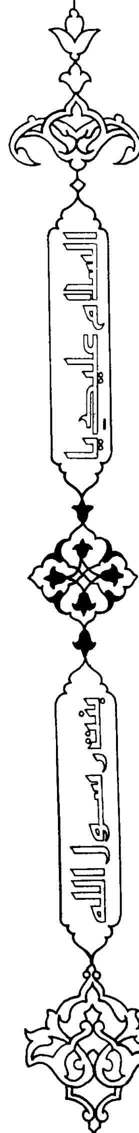


## ﴿ بخش شانزدهم ﴾

# موقوفات و صدقات او

- ۱ ـ موقوفات و صدقات جاریه
- این بوستانها از کجا؟
- ۲ ـ شکوه فاطمه در روز رستاخیز
- نگرشی بر روایات در این مورد
- ۳ ـ فاطمه علیهاالسلام و شفاعت
- با شما خوانندهٔ گرامی
- قرآن و شفاعت
- شفاعت در این جهان
- ۴ ـ توسّل به فاطمه برای تقرّب به خدا
- ۵ ـ زیارت فاطمه علیهاالسلام
- ۶ ـ خیل سرایندگان در رثای فاطمه
- و دیگر پایان بحث و...





## ۱ ـ موقوفات و صدقات جاریه

دخت فرزانهٔ پیامبر دارای هفت بوستان بودند که همهٔ آنها را در راه تقرّب بیشتر به خدا و پیوند با نزدیکان و بستگان که مورد سفارش و خشنودی اوست، بـه فـرزندان عبدالمطلّب و هاشم وقف کرد و نظارت و سرپرستی آنها را به ترتیب به امیرمؤمنان، حضرت مجتبی، و امام حسین، واگذار نمود و مقرّر فرمود که پس از این سه بـزگوار بزرگترین فرزند امام حسین، این کار را به عهده گیرد و پس از او نیز به همان ترتیب فرزند بزرگ از این تبار این مسؤولیّت را به انجام رساند.

لازم به یادآوری است که وقف‌نامهٔ آن بانوی فرزانه نزد فرزند گرانمایه‌اش، پنجمین امام نور حضرت باقر موجود بوده است که در کتاب «کافی» بدینصورت آمده است:

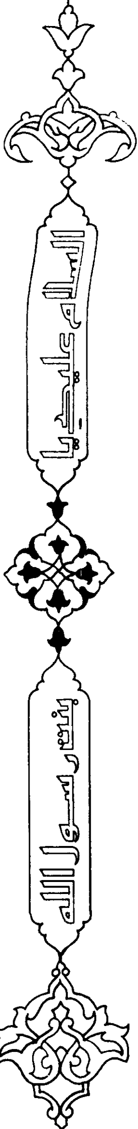
بسم الله الرّحمن الرّحیم

این وصیّتی است که «فاطمه» دخت «محمّد»، پـیامبر خـدا در مـورد بـوستانهای هفتگانهٔ خویش می‌نماید.

این بوستانها عبارتند از:

۱ ـ «عواف»

۲ ـ «ذلال»



۳ ـ «برقه»

۴ ـ «مبیت»

۵ ـ «حسنی»

۶ ـ «صافیه»

۷ ـ «امّ ابراهیم»

و سرپرستی و تدبیر امور آنها را به امیرمؤمنان و پس از آن بزرگوار بـه تـرتیب بـه گرامی‌فرزندم حسن و آنگاه به حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می‌سپارم تا در راه خداپسندانه‌ای از آنها بهره‌گیری شود.

در این مورد «مقداد» و «زبیر» را نیز گواه مـی‌گیرم ایـن وصـیّت را امـیرمؤمنان بـه خواست من می‌نگارد.(۱)

## این بوستانها از کجا؟

چگونه این بوستانهای هفتگانه به سالار بانوان رسید و آنها را از کجا آورد؟

در این مورد «سهمودی» در «تاریخ مدینه» آورده است که:

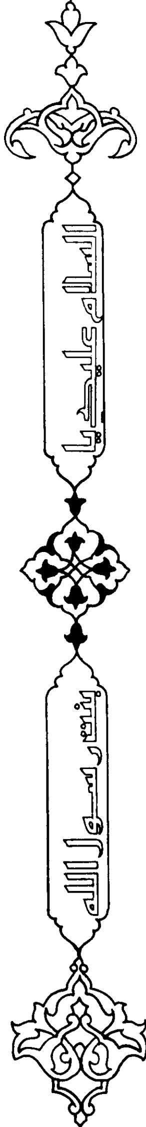
یکی از دانشمندان یهود «بنی نضیر» پس از شناخت اسلام و پیامبر به راه و رسم او گرایید و آنگاه در پیکار «احد»، جان را در راه دوست نثارکرد.او پیش از شهادت خویش این بوستانهای هفتگانه راکه از آنِ او بود طبق وصیّتی روشن به پیامبرگرامی واگذارکرد و پیامبرگرامی نیز در سال هفتم هجرت،آنهارا به دخت فرزانه‌اش فاطمه بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می‌رسید یا نیازی در این مورد پیش می‌آمد، از محصول آنها به اندازهٔ رفع نیاز بهره می‌گرفت و بقیّه از آنِ دخت فرزانه‌اش بود.

سالار بانوان افزون بر وقف بوستانهای هفتگانهٔ خویش از دارایـی شـخصی خـود

---

۱ ـ تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۱۵۲

به هر کدام از همسران پیامبر نیز دوازده «اوقیه» وجه نقد طبق وصیّت خویش واگذار کرد و هر کدام از زنان بنی‌هاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر و بخشایش خویش قرار داد.(۱)



## ۲ ـ شکوه فاطمه در روز رستاخیز

اگر برخی از مدّعیان اسلام حریم حرمت سالار بانوان را در زندگی‌اش رعایت نکردند و با قساوت بسیار انواع رنجها و ناراحتی‌ها را به او چشاندند و در برابر موضع حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه‌اش به تجاوز و سرکوب و خشونت و زورمداری بی‌رحمانه دست یازیدند، در حقیقت نه حرمت آن دخت بهشت را پاس داشتند و نه شکوه و عظمت پدر گرانمایه‌اش را.

نه حرمت آیات قرآن، نظیر آیهٔ «تطهیر»، «مباهله»، «مودّت» و سورهٔ «هل اتی» را که در ترسیم شخصیّت والای او و شوی گرانقدرش امیرمؤمنان و فرزندان ارجمندش ـ دو سالار جوانان بهشت ـ فرود آمده بود رعایت کردند و نه وصیّت پدر گرانقدرش در مورد او را که فرمود: «حرمت و شکوه هر شخصیّتی با رعایت میزان حرمت و عظمت فرزندانش ارزیابی می‌گردد.»

و نیز این سخن پیامبر را که فرمود:

**«فاطمة بضعة منّی، من آذاها فقد آذانی.»**

«فاطمه پارهٔ وجود من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.»

و نظیر این سخنان سرنوشت سازی را که پیامبر گرامی در مورد شخصیّت والای دخت یگانه‌اش بیان فرمود تا امّت، وجود ارزشمند او را بشناسند و حرمت او را پاس دارند.

---

۱ ـ دلائل الامامه

آری دریغ و درد که آنان همهٔ آیات و روایات را در مورد آن حضرت به فراموشی سپردند و در نتیجه هنگامی که دخت عدالتخواه پیامبر در برابر دجّالگریهای دولت غاصب به آنان روی آورد و از آنان برای مبارزهٔ با بیداد و تجاوز و دفاع از دین و دفتر و حقوق و آیندهٔ جامعه، یاری خواست، وی را تنها نهادند و در برابر خواستهٔ عادلانه و انسانی و خداپسندانهٔ او، نه واکنش مثبتی نشان دادند و نه با او همدل و هم‌سخن شدند.

با همهٔ اینها خدای پرمهر مقام والای دخت فرزانهٔ پیامبر را پاس داشت و در مورد او چیزی فروگذار نکرد، چرا که در کتاب ستوده شده‌اش قرآن شریف، یاد او را گرامی داشته و موقعیّت والای او را به گونه‌ای اوج بخشیده است که هیچ بانویی از بانوان برگزیدهٔ جهان هستی را آنگونه اوج نبخشیده است. آری خدای پرمهر فاطمه را به عنوان سالار بانوان عصرها و نسلها برگزید.

افزون بر همهٔ این والایی‌ها و موقعیّت ممتاز دخت محبوب پیامبر در این جهان، بزودی خدای پرمهر، شکوه و عظمت وصف‌ناپذیر او را در سرای دیگر و در روز رستاخیز بر جهانیان آشکار خواهد ساخت.

در آن روزی که بیدادگران با روی سیاه محشور خواهند گشت،

آن روزی که ستمکاران دو دست خویشتن را به دندان خواهند گزید،

آن روزی که خدای عادل همهٔ فرعون‌های خودکامهٔ جامعه‌ها و امّت‌ها را ـ در حالی که آن سیه‌روزان در حضیض ذلّت و حقارت‌اند، و اندوه و هراس و وحشتِ آن روز سهمگین آنان را از خود بیخود ساخته و هر یک زشتکاری‌ها و رسوایی‌ها و عملکرد ننگبار خویش را به یاد می‌آورند ـ گرد خواهد آورد. و پروندهٔ آکنده از جنایت‌ها و هتک حرمت‌ها و بیدادگری‌های آنان در مورد دوستان خدا، و به راه انداختن سیلاب خون از شایستگان و به باد دادن خونها و به ذلّت کشیدن خوبان و نیکان را بر همگان خواهد خواند.

در آن روزی که شخصیّت دروغین زورمندان خودکامه و دبدبه و تقدّس و شکوه ساختگی آنان ذوب شده و بسان دود و بخار محو می‌گردد، امکانات آنان نابود می‌شود و قدرت‌نمایی و مانور از آنان سلب می‌گردد.

آری آن روز است که شکوه و عظمت وصف‌ناپذیر و مقام والا وموقعیّت پرفراز دخت پاک و پاکیزه و درست‌اندیش و شایسته کردار پیامبر، در بارگاه خدا آشکار خواهد شد.

راستی که آن روز چه روز بزرگ، شگفت‌انگیز، دهشتناک و بهت‌آوری خواهد بود!!

در آن روز وصف‌ناپذیر، پیام‌آوران خدا از دل زمین و از آرامگاه هایشان برانگیخته شده و بسوی میعادگاه ابدی محشر رهسپار خواهند گشت.

تمامی انسانها با هر دین و آیین و رنگ و چهره و ره‌آورد و عملکردی برانگیخته خواهند شد.

همهٔ امّت‌ها و جامعه‌ها و تمدّنها هرکدام با قانون و راه و رسم خویش خواهند آمد.

و کوتاه سخن اینکه؛ به بیان قرآن، جهانیان یکسره از آغاز آفرینش انسان تا فرجام تاریخ در آنجا حضور بهم خواهند رسانید.

**«و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً.»**(۱)

«و ما همه را برای حساب گرد خواهیم آورد و یک تن را نیز رها نخواهیم ساخت.»

آن روز حتّی جنینی که سقط شده است به خواست خدا در چهرهٔ انسان کامل برانگیخته می‌شود.

در آن روز سهمگین، بیشتر مردم عریانند و همگان پابرهنه. همگی بر صحرای محشر گرد می‌آیند و هفتاد هزار صف فشرده و طولانی که از دورترین نقطهٔ مشرق تا دورترین نقطهٔ مغرب امتداد خواهد یافت، تشکیل می‌گردد.

---

۱ ـ سوره ۱۸، آیه ۴۷

آری در آن روز وصف‌ناپذیر است که شخصیّت شکوهبار زهراء علیهاالسلام در برابر دیدگان نگران و وحشت‌زدهٔ اهل محشر آنگونه که زیبنده است، جلوه خواهد نمود.

## نگرشی بر روایات در این مورد

در این مورد روایات انبوهی را بسیاری از دانشمندان اهل سنّت درکتاب‌های خویش آورده‌اند، که باید آن دسته از روایاتی را نیزکه دوستداران خاندان وحی و رسالت از امامان نور روایت کرده‌اند بر آنها افزود. امّا چون ترسیم تمامی آنها بحث را بسیارگسترده می‌سازد، اینک به برخی از آنها نظر می‌افکنیم و می‌گذریم:

۱ ـ حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به اسناد خویش از امیرمؤمنان آورده است که می‌فرماید:

**«اذا کان یوم القیامة نادیٰ منادٍ من وراء الحجاب: یا اهل الجمع غضّوا ابصارکم عن فاطمة بنت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حتّی تمرّ.»**[۱]

از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد، یکباره نداگری از ورای حجاب ندا می‌دهد که:هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! دیدگانتان را بر هم نهید تا «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر بگذرد.

۲ـهمین روایت را«ابن اثیر»[۲] و«گنجی شافعی»[۳] و«ذهبی»[۴] و«همدانی»[۵] با اندک اضافه‌ای از امیرمؤمنان به نقل از پیامبرگرامی، آورده‌اندکه می‌فرماید: «هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، نداکننده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که: هان ای مردمی که در روز رستاخیز گرد آمده‌اید! دیدگان خویش را فروبندید تا دخت فرزانهٔ محمّد، فاطمه با جامهٔ رنگین شده به خون حسین علیه‌السلام از اینجا بگذرد.

---

۱ ـ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳

۲ ـ اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۳

۳ ـکفایة الطالب، ص ۲۱۳

۴ ـ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸

۵ ـ مودة القربی، ص ۱۰۴

آنگاه بانوی بانوان، پایهٔ عرش را می‌گیرد و می‌گوید: بارخدایا! تویی فرمانروای عادل و پراقتدار، اینک میان من و کسانی که فرزندم را به شهادت رساندند، داوری فرما.»

و آنگاه پیامبر افزود که:به پروردگار کعبه سوگند!که خدا بر اساس سنّت من در مورد شکایت دخترم «فاطمه» داوری خواهد فرمود.

پس از آن به بارگاه خدا روی می‌آورد که: «بارخدایا! شفاعت مرا در مورد کسانی که در سوگ «حسین» خالصانه سوگواری نمودند و گریه کردند، بپذیر.»

و خدای پرمهر به او اجازه می‌دهد تا همهٔ سوگواران و گریه‌کنندگان حقیقی برای «حسین» را شفاعت کند.

افزون بر کسانی که نامشان آمد، انبوهی دیگر از دانشمندان اهل سنّت همچون:

۱ - «زرندی» در «نظم درر السمطین»

۲ - «متقی هندی» در «کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۹۳»

۳ - «هیثمی» در «مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲»

۴ - «ابن صباغ در «الفصول المهمّه، ص ۲۳۷»

۵ - «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج‌البلاغه»

۶ - «ابن حجر» در «لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷»

۷ - «سیوطی» در «الخصائص، ج ۲، ص ۲۶۵»

۸ - «کنانی مصری» در «تنزیه الشریعه المرفوعه»

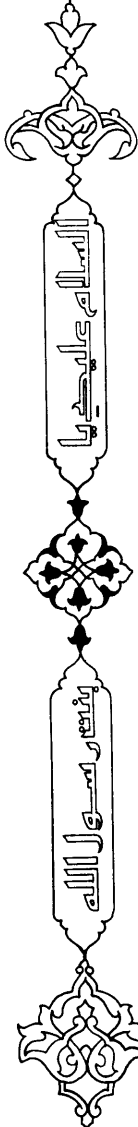
۹ - «نبهانی» در «الفتح الکبیر» و «جواهر البحار»

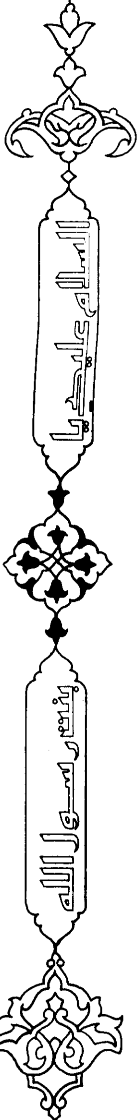
۱۰ - «شافعی» در «المناقب»

۱۱ - «ملا علی قاری» در «جمع الوسائل»

۱۲ - «قندوزی» در «ینابیع المودة»

۱۳ - «شبراوی» در الاتحاف بحبّ الاشراف»





۱۴ ـ و «شبلنجی» در «نورالابصار» این روایت را آورده‌اند.

۳ ـ «و نیز «ابی نعیم»[۱] و «ابن حجر هیثمی»[۲] و دیگران این روایت را از «ابی هریره» آورده‌اند.

و نیز «خوارزمی»[۳] در این مورد از «ابو ایّوب انصاری» می‌افزاید که:

پیامبر خدا فرمود: «در روز رستاخیز ندا دهنده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که هان ای گردآمدگان! سرهای خویش را به زیر افکنید و دیدگان برهم نهید تا دخت سرفراز «محمّد» از صراط بگذرد.»

آنگاه پیامبر می‌افزاید که:

«پس از آن ندا، دخترم «فاطمه» به همراه هفتاد هزار فرشته‌ای که بسان برق می‌درخشند، از صراط عبور می‌کند.»

این روایت را «قرمانی» در «اخبار الدّول»،

و «طبری» در «ذخائر العقبی»،

و «ابن صبّاغ مالکی» در «الفصول المهمّه»،

و «صفوری» در «نزهة المجالس» و... آورده‌اند.

و نیز این روایت از «ابن عمر» و «ابی سعید خدری» نیز روایت شده است.

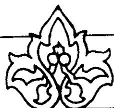
۴ ـ و نیز بسیاری از دانشمندان اهل سنّت از پیامبر خدا آورده‌اند که فرمود: «دخترم «فاطمه» در روز رستاخیز سوار بر شتر «عضباء» یا «قصوی» (که مرکب ویژهٔ پیامبر است) وارد صحرای محشر می‌گردد.»

---

۱ ـ دلائل النبوة

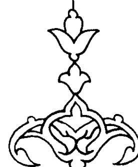
۲ ـ الصواعق المحرّقه

۳ ـ مقتل الحسین



## ۳ـ فاطمه علیها السلام و شفاعت

روایات بسیاری در منابع مورد قبول شیعه و اهل سنّت موجود است که همهٔ آنها به شفاعت دخت فرزانهٔ پیامبر در روز رستاخیز تصریح می‌کند. که برای نمونه به برخی نظر می‌افکنیم.



۱ـ از «جابر بن عبداللّه انصاری» آورده‌اند که: به پنجمین امام نور حضرت باقر گفتم: فدایت گردم! تقاضا می‌کنم روایتی در شکوه و عظمت مام گرانمایه‌ات فاطمه علیها السلام برایم بفرمایید که هر گاه آن را برای دوستداران شما خاندان وحی و رسالت بازگفتم، شادمان شوند.

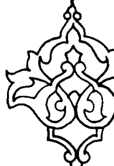
حضرت باقر روایتی به نقل از پدران گرانمایه‌اش آورد که پیامبر خدا فرمود:



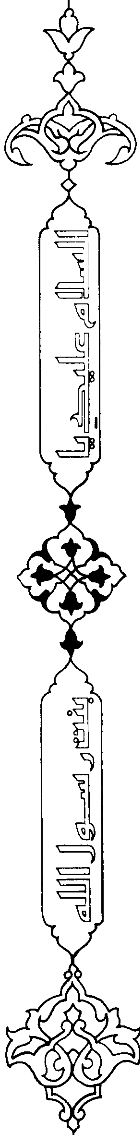
هنگامی که روز رستاخیز فرامی‌رسد برای پیام‌آوران خدا منبرهایی از نور برپا می‌گردد که در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود.

سپس خدای پرمهر می‌فرماید: هان ای پیامبر برگزیده‌ام! سخن بگو! و من سخنرانی تازه‌ای خواهم کرد که حتّی پیامبران و سفیران خدا نیز همانند آن را نشنیده باشند.

سپس منبرهایی برای جانشینان پیامبران برپا می‌شود و در میان آنها منبری برای جانشین راستین من «علی» نصب می‌گردد که از همهٔ منبرها پرفرازتر است. آنگاه خدا به او دستور سخن می‌دهد و او خطبه‌ای می‌خواند که هیچ یک از جانشینان پیامبران خدا تا آن روز خطبه‌ای همانند آن را نشنیده‌اند.



سپس برای فرزندان پیامبران، منبرهایی از نور برپا می‌شود و در آن میان برای دو فرزند ارجمند و دو گل بوستان زندگی من حسن و حسین، منبری برپا می‌شود و از آنان خواسته می‌شود سخن بگویند و آن دو نیز هرکدام بیانی خواهند داشت که هیچ یک از فرزندان پیامبران نشنیده‌اند.



از پی آن نداکننده‌ای که جز فرشته وحی نیست، ندا می‌دهد که: «فاطمه» دخت محبوب پیامبر کجاست؟

پس «فاطمه» بر پای می‌ایستد...

از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک کرامت و شکوه از آنِ چه کسی است؟

پیامبر و امیرمؤمنان و دو فرزند ارجمندشان پاسخ می‌دهند: از آنِ خدای یکتا.

خدای می‌فرماید:

ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک من شکوه و عظمت را برای پیامبر برگزیده‌ام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین ـ این برگزیده‌ترین بندگانم ـ قرار دادم.

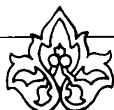
هان ای گردآمدگانِ در صحرای محشر!

سرها را به زیر افکنید و دیدگان را بر هم نهید که این «فاطمه» دخت محبوب پیامبرم می‌باشد که بسوی بهشت پرطراوت و زیبا می‌خرامد.

آنگاه فرشتهٔ وحی مرکبی از مرکب‌های بهشت را ـ که دو سوی آن از انواع زیور و دیباج آراسته و مهارش از لؤلؤ تازه و زین آن از مرجان است ـ می‌آورد و آن مرکب در برابر «فاطمه» زانو می‌زند و آن حضرت بر او می‌نشیند. سپس خدای پرمهر یکصد هزار فرشته در سمت راست و یکصد هزار فرشته در سمت چپ آن گسیل می‌دارد و یکصدهزار فرشته را موظّف می‌سازد که دخت پیامبر را بر روی بالهای خویش سوار کنند و حرکت دهند تا او را با این شکوه به بهشت برسانند.

هنگامی که به درب بهشت می‌رسد، می‌ایستد و به پشت سر خویش می‌نگرد. ندا می‌رسد که: هان ای دخت پیامبرِ محبوب من! چرا وارد بهشت نمی‌شوید؟...

پاسخ می‌دهد: پروردگارا! دوست دارم مهر و کرامت شما بر من، در چنین روزی



بهتر و روشن‌تر از همیشه جلوه کند و منزلت و مقام من در بارگاه تو برای همگان شناخته شود.

ندا می‌رسد:

هان ای دخت حبیب من! بازگرد و پشت سر خویش نظاره کن، هرکس در گسترهٔ قلبش مهر تو یا یکی از فرزندان شایستهٔ تو است برگیر و او را وارد بهشت ساز.

آنگاه امام باقر عليه السلام فرمود:

هان ای «جابر» به خدای سوگند که مادرم «فاطمه» آن روز رهروان و دوستداران خویشتن را بسان پرنده‌ای که دانه‌های سالم و خوب را از میان دانه‌های فاسد و بد برمی‌چیند، در یک لحظه برمی‌گزینند و پس از آن تمامی دوستدارانش به همراه او بسوی بهشت خدا روان می‌شوند.

هنگامی که بر درب بهشت می‌رسند بر دلهای آنان الهام می‌گردد که بایستند و دل به خدا بسپارند... چنین می‌کنند. در این هنگام است که از جانب خدا ندا می‌رسد که:

هان ای دوستان من! چرا ایستاده‌اید! مگر نه اینکه «فاطمه» دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟

پاسخ می‌دهند:

بارخدایا! دوست داریم در این روز بزرگ قدر و بهای بندگی خدا و ارادت به خاندان رسالت را بنگریم و ارزش ما شناخته شود.

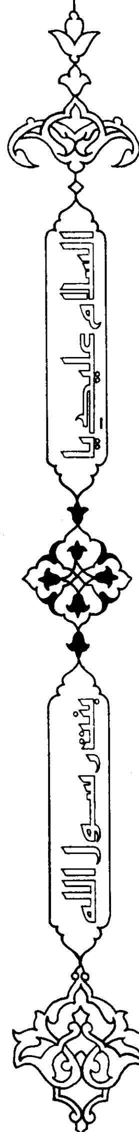
ندا می‌رسد: دوستان من! پشت سر خویش بازگردید و بنگرید که چه کسی شمایان را در برابر ارادت و محبّت شما به دخت فرزانهٔ پیامبر، دوست می‌داشت؟

بنگرید که چه کسی به شما بخاطر دوست داشتن «فاطمه»، اطعام و اکرام می‌کرد؟

چه کسی شما را بخاطر عشق معنوی به او، لباس می‌پوشانید؟

چه کسی شما را بخاطر ارادت قلبی به او، آب گوارا می‌نوشانید؟

و چه کسی غیبت غیبت‌کننده رابخاطر داشتن مهر «فاطمه» ازشما ردّ می‌کرد و از



شما دفاع می‌نمود... آری دست همهٔ اینان را برگیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید.[۱]

۲ ـ در همین مورد از «ابن عبّاس» آورده‌اند که می‌گوید:

از امیرمؤمنان شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر خدا روزی نزد دخت فرزانه‌اش فاطمه آمد و او را اندوهگین دید، از او پرسید: **«ما حزنک یا بنیّة؟»**

دخترم! چه چیز تو را اندوه‌زده ساخته است؟

پاسخ داد: **«یا ابة ذکرت المحشر، و وقوف النّاس عراة یوم القیامة!»**

پدر جان! روز تکاندهندهٔ محشر را به یاد آوردم که مردم در آن روز برهنه برانگیخته خواهند شد.

پیامبر فرمود: **«یا بنیّة انّه لیوم عظیم و لکن اخبرنی جبرئیل عن اللّه...»**

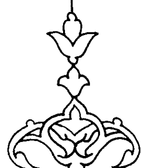
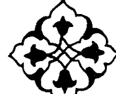
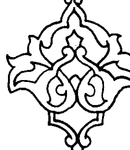
آری دخت فرزانه‌ام راستی که روز سهمگینی است، امّا فرشتهٔ وحی از جانب خدا برایم پیام آورده است که:

نخستین کسی که زمین شکافته شده و از دل خاک برمی‌خیزد، من خواهم بود و پس از من شوی گرانمایه‌ات امیرمؤمنان. آنگاه خدا فرشتهٔ وحی را با هفتاد هزار فرشته بسوی آرامگاه تو گسیل می‌دارد و بر فراز آرامگاهت هفت قبّه از نور زده می‌شود. سپس «اسرافیل» با سه جامهٔ نور بر کنار آرامگاهت می‌رسد و بر بالای سرت ایستاده و تو را با نهایت احترام ندا می‌دهد که: «ای دخت گرانمایهٔ محمّد برخیز که روز برانگیخته شدن توست.»

و شما در نهایت امنیّت و آرامش و در پوشش کامل برمی‌خیزی، «اسرافیل» آن جامه‌های بهشتی را به تو تقدیم می‌دارد و تو آنها را می‌پوشی. از پی آن فرشتهٔ دیگری به نام «روفائیل» مرکبی از نور که زمام آن از لؤلؤ تازه است و برآن هودجی از طلاست آن

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۱

را برای شما می‌آورد و تو در شکوهی وصف‌ناپذیر، بر آن مرکب نشسته و همان فرشتهٔ رحمت زمام آن را در دست می‌گیرد و پیشاپیش تو هفتاد هزار فرشته‌اند که در دست‌هایشان پرچم‌های تسبیح و ستایش خداست.

با حرکت تو بسوی صحرای محشر، هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌شتابند و با نظاره بر تو، شادمانی می‌کنند. در دست هر کدام از آنها وسیلهٔ خوشبوکننده‌ای از نور است که از آنها بوی خوش «عود»، بی‌آنکه آتشی باشد فضا را عطرآگین می‌سازد و بر سرشان تاج هایی ازگوهر ناب است که با زبرجد سبز آزین یافته‌اند.(۱)

۳ - از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود:از «جابر بن عبداللّه انصاری» شنیدم که می‌گفت، پیامبر گرامی می فرمود:«هنگامی که روز رستاخیز فرا می‌رسد دخت یگانه‌ام «فاطمه» بر مرکبی از مرکب‌های بهشتی نشسته و به صحرای محشر روی می‌آورد...

در آن هنگام است که در طرف راست او هفتاد هزار فرشته و در سمت چپ وی نیز به همین شمار از فرشتگان خدا او را همراهی می‌کنند.

فرشتهٔ وحی زمام مرکب او را گرفته و با رساترین ندای خویش ندا می دهد که:

هان (ای گردآمدگان در صحرای محشر)! چشم بر هم نهید تا دخت گرانمایهٔ محمّد بگذرد. و آن روز است که تمامی پیامبران و سفیران خدا، صدّیقان و راستی‌پیشگان و شهیدان به احترام او و در برابر ندای فرشتهٔ وحی، دیدگان خویش را بر هم می‌نهند تا آن بانوی بی همتا بگذرد.

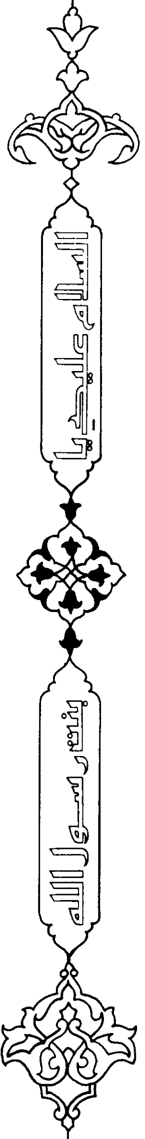
...در این شرایط حسّاس ندا می‌رسد که: هان ای بندهٔ محبوب من!

و ای فرزند بندهٔ محبوب و پیامبر برگزیدهٔ من!

از من بخواه تا هر آنچه خواستی، ارزانی‌ات گردد و در مورد هر کس می‌خواهی شفاعت نما، که شفاعتت پذیرفته است.

---

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳



آنگاه ندا می‌رسد که:به اقتدار و شکوهم سوگند! که از هیچ ستم و ستمکاری نخواهم گذشت.

فاطمه علیها السلام رو به بارگاه خدا می‌گوید: خداوندا! نسل من، دوستداران و رهروان راه من، و دوستداران و پیروان نسل شایسته‌کردارم، آنها را مورد عنایت خویش قرار ده.

آنگاه است که از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: کجایند فرزندان و رهروان راه «فاطمه» و دوستداران و پیروان نسل پاک و سرفراز او؟

اینجاست که آنان در حالی که فرشتگان رحمت آنها را دربر گرفته‌اند، می‌آیند و فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان همگی را تا بهشت پرطراوت و زیبای خدا رهنمون می‌گردد.(۱)

۴ـ و از پیامبر گرامی در مورد آیهٔ شریفهٔ **«لایحزنهم الفزع الأکبر»** آورده‌اند که فرمود: در روز رستاخیز دخت ارجمندم «فاطمه» به بهشت پرطراوت و زیبای خدا وارد می‌شود و در پرتو شکوه او نسل سرفراز و شیعیان راستین او نیز وارد می‌گردند و نیز کسی که شیعهٔ آن حضرت نیست امّا دوستدار واقعی نسل او و شیعیان حقیقی اوست و به آنان برای خشنودی خدا خدمات بزرگی انجام داده است؛ و این تأویل آیه است که می‌فرماید: دلهرهٔ بزرگ روز رستاخیز آنان را اندوهگین نمی‌سازد.(۲)

و نیز اینان هستند که قرآن می‌فرماید:

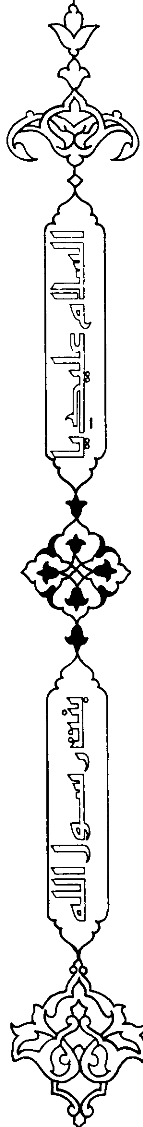
و آنان در میان آنچه از نعمتهای بهشت که دلهایشان بخواهد ماندگارند.(۳)

---

۱ـ بحارالانوار، ج ۴۳

۲ـ سوره ۲۱، آیه ۱۰۳

۳ـ سوره ۲۱، آیه ۱۰۲




## با شما خوانندهٔ گرامی

پس از ترسیم برخی از این روایات درست و معتبر و صریح در شکوه معنوی فاطمه عليها السلام و شفاعت او، که از نظرتان گذشت، اینک با نگارنده باش و با بهت و حیرت بسیار به برخی پندارها و بدعت‌ها و بافته‌های بی‌اساس و فریبنده بنگر که چگونه با آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر، که اصل شفاعت دوستان ویژهٔ خدا را طرح می‌کند، به مبارزه و مخالفت برخاسته‌اند، و در افراط‌کاری خویش، تا جایی پیش رفته‌اند که حتّی شفاعت پیامبر گرامی را نیز انکار نموده و نفی می‌کنند.

این کج‌اندیشان می‌پندارند با این شیوهٔ منحطّ خویش از یکتاپرستی و توحیدگرایی دفاع می‌کنند، چنانکه گویی اصل شفاعت که یک اصل قرآنی و اسلامی است، با توحیدگرایی و یکتاپرستی ناسازگار، و یا پذیرش آن بسان دعوت به شرک و ارتجاع است.

## قرآن و شفاعت

اینک در این فرصت کوتاه تنها به برخی از آیات قرآن در این مورد نظر می‌افکنیم تا روشن شود که «شفاعت» یک اصل قرآنی و اسلامی است و نمی‌توان در آن تردید روا داشت.

۱ ـ قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

**«من ذا الّذی یشفع عنده الاّ باذنه.»**(۱)

چه کسی جز به اذن او در نزد وی شفاعت می‌کند؟...

۲ ـ و می‌فرماید:

---

۱ ـ سوره ۲، آیه ۲۵۵

«و لا یشفعون الاّ لمن ارتضی.»[۱]

جز کسانی که خدا از آنان خشنود باشد، شفاعت نخواهند کرد...

۳ - و می‌فرماید:

«ما من شفیعٍ الاّ بإذنه.»[۲]

جز به اجازه و اذن او شفاعت‌کننده‌ای نخواهد بود.

۴ - و می‌فرماید:

«لا یملکون الشّفاعة الاّ من اتّخذ عند الرّحمن عهداً.»[۳]

جز آنکه با خدای پرمهر پیمانی بسته باشد، همه و همه از شفاعت بی‌بهره‌اند.

۵ - و می‌فرماید:

«یومئذٍ لاتنفع الشّفاعة الاّ من أذن له الرّحمن.»[۴]

در آن روز شفاعت سود نمی‌دهد مگر اینکه خدای پرمهر اجازه دهد.

۶ - و می‌فرماید:

«و لاتنفع الشّفاعة عنده الاّ لمن أذن له.»[۵]

شفاعت نزد خدا سود نمی‌دهد مگر دربارهٔ کسی که او اجازه دهد.

۷ - و می‌فرماید:

«لا تغنی شفاعتهم شیئاً الاّ من بعد ان یأذن اللّه لمن یشاء.»[۶]

و چه بسیار فرشتگان در آسمانهایند که شفاعت آنها سود نمی‌دهد مگر پس از آن که خدا برای هر کس که خود می‌خواهد اجازه دهد و خشنود باشد.

آری خوانندهٔ عزیز، اینها نمونه‌های روشن از آیات قرآن است که به روشنی

---

۱ - سوره ۲۱، آیه ۲۸

۲ - سوره ۱۰، آیه ۲۸

۳ - سوره ۱۹، آیه ۸۷

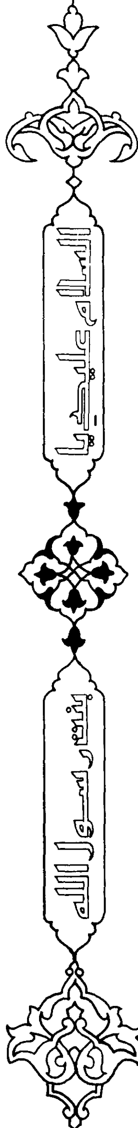
۴ - سوره ۲۰، آیه ۱۰۹

۵ - سوره ۳۴، آیه ۲۳

۶ - سوره ۵۳، آیه ۲۶

به درستی شفاعت به اذن خدا، صراحت دارد و شفاعت را برای شفاعت‌کنندگان اثبات می‌کند.

هان ای مردم مسلمان! براستی آیا این آیات قرآن برای اثبات این واقعیّت که شفاعت نمودن دوستان خاصّ خدا یک اصل قرآنی است، بسنده نیست؟



## شفاعت در این جهان

آیاتی که ترسیم گردید نشانگر درستی شفاعت در سرای آخرت به اذن خدا و اجازهٔ اوست و همانگونه که شما خوانندهٔ عزیز نگریستی به شفاعت نمودن دوستان خاصّ خدا تصریح می‌کند،امّا آیا آنان در این جهان نیز می‌توانند شفاعت کنند یا نه ساکت است برای روشن شدن این بخش از بحث باید به آیات دیگری نظر افکنیم که‌این موضوع را به روشنی بیان می‌کند و ثابت می‌نماید که آنان در این سرا نیز از جانب خدا به این مقام مفتخر شده‌اند که به آنان حق شفاعت، دعا برای دیگران، طلب آمرزش و بخشایش از خدا ارزانی شده است که برخی از این آیات به عنوان حسن ختام بحث، ترسیم می‌گردد.

۱ ـ برای نمونه قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

**«و لو انّهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فا ستغفروا اللّه واستغفرهم الرسول لوجدوا اللّه توابا رحیا.»**(۱)

و اگر هنگامی که مرتکب گناه شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، به یقین خدا را توبه پذیر و پرمهر می‌یافتند.

این آیه شریفه به روشنی بیانگر این واقعیّت است که گناهکاران از آنگاه که با ندامت و توبه و پشیمانی به پیشگاه پیامبر خدا بروند و برای آمرزش‌خواهی از بارگاه خدا به او

---

۱ ـ سوره ۴، آیه ۶۴

توسّل جویند و پیامبر برای آمرزش آنان اقدام کند و از خدا بخواهد، آنگاه است که خدا را توبه پذیر و پرمهر خواهند یافت و مورد بخشایش خدا قرار خواهند گرفت.

اینک سخن این است که اگر براستی شفاعت‌خواهی از پیامبر شرک‌گرایی و شریک تراشیدن برای خدا است، در این صورت هرگز نمی‌باید چنین کسانی خدا را توبه‌پذیر و پرمهر بیابند چرا که خدای فرزانه طبق وعدهٔ‌اش در قرآن هر آن کس را که به او شرک ورزد هرگز مورد بخشایش قرار نخواهد داد.

و نیز در ترسیم سرگذشت فرزندان «یعقوب» می‌فرماید:

**«یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انّا کنّا خاطئین.»**(۱)

گفتند: هان ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکارانیم.

و آنگاه پاسخ پیامبری چون «یعقوب» در این مورد تفکّرانگیز است که فرمود:

**«سوف استغفر لکم ربّی»**(۲)

«به زودی برای شما از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.»

این آیات نشانگر درخواست صریح فرزندان یعقوب از آن حضرت است که برای آنان طلب آمرزش کند. چرا که آنان خطاکارند و او نیز پاسخ می‌دهد که به زودی چنین خواهد کرد.

۳ـ و می‌فرماید:

**«... و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات.»**(۳)

برای گناه خود و برای گناه مردان و زنان باایمان آمرزش بخواه...

۴ـ و می‌فرماید: **«و صلّ علیهم انّ صلاتک سکن لهم.»**(۴)

برای آنان دعا کن، چرا که دعای تو مایهٔ آرامش آنهاست.

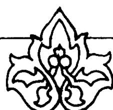
---

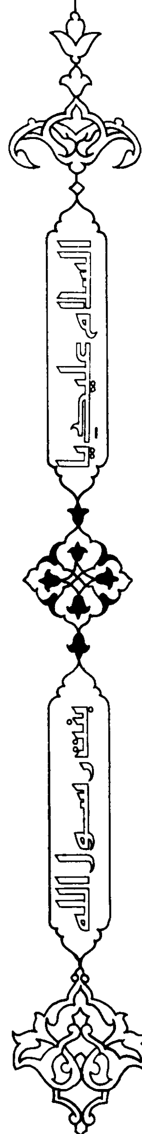
۱ـ سوره ۱۲، آیه ۹۷

۲ـ سوره ۱۲، آیه ۹۸

۳ـ سوره ۴۷، آیه ۱۹

۴ـ سوره ۹، آیه ۱۰۳





۵ ـ و می‌فرماید: **«من يشفع شفاعة حسنة يكن له نصيب منها.»**[۱]

هر کس در کار شایسته‌ای شفاعت کند، از آن برای او بهره‌ای خواهد بود...

واقعیّت این است که این بحث، هم توضیح بیشتری را می‌طلبد و هم فرصت و مجال گسترده‌تری را، امّا در کتاب حاضر بیش از این نمی‌توان به این بحث پرداخت. امید که خدای فرصت وتوفیق دیگری ارزانی دارد.

## ۴ ـ توسّل به فاطمه برای تقرّب به خدا

خدا در قرآن شریف می‌فرماید:

**«اولئک الّذين يدعون يبتغون الی ربّهم الوسيله.»**[۲]

آنان کسانی هستند که خودشان (برای تقرّب) به پروردگارشان وسیله‌ای می‌جویند...

۱ ـ «حاکم حسکانی حنفی» در مورد آیهٔ شریفه از «عکرمه» آورده است که گفت:

**«هم النبیّ و علی و فاطمة و الحسن و الحسين.»**[۳]

منظور از این خداجویان یکتاپرست عبارتند از: پیامبر گرامی، امیرمؤمنان، فاطمه دخت گرانمایهٔ پیامبر و دو ریحانهٔ بوستان او حسن و حسین.

۲ ـ و نیز از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

خدای جهان‌آفرین هنگامی که آدم را آفرید، انوار مقدّس «محمّد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را به او نمایاند، آنگاه به او وحی فرمود که:

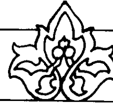
«اینان پنج شخصیّت شایسته و وارسته‌ای هستند که من پنج نام از نامهای خویش را برای آنان برگرفتم... از این رو:

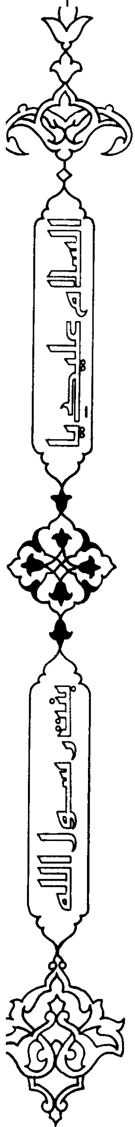
---

۱ ـ سوره ۴، آیه ۸۵

۲ ـ سوره ۱۷، آیه ۵۷

۳ ـ شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۳۴۲





من «محمود» هستم واین بندهٔ برگزَیده‌ام «محمّد»،

من «عالی» هستم و این بندهٔ گرانمایه‌ام «علی»،

من «فاطر» هستم و این دخت شایستهٔ پیامبرم «فاطمه»،

من «احسان» هستم و این بندهٔ شایسته‌ام «حسن»،

من «محسن» هستم و این بندهٔ گرانقدرم حسین است...

هان ای آدم! از این رو اگر خواسته‌ای از من داشتی به این پنج وجود گرانمایه توسّل جو.

آنگاه پیامبر افزود:

**«نحن سفینة النّجاة، و من حاد عنّا هلک، فمن کانت له الی اللّه حاجة فلیسأل بنا اهل البیت...»**[۱]

ما خاندان رسالت، کشتی نجات هستیم، هرکس به ما نزدیک شود از نگونساری دنیا و آخرت نجات خواهد یافت و هرکس از ما دوری جوید و سر ناسازگاری داشته باشد، نابود می‌گردد. از این رو هرکس خواسته‌ای از بارگاه خدا دارد باید به ما خاندان وحی ورسالت توسّل جوید و بوسیلهٔ ما بخواهد...

۳ - و نیز آورده‌اند که فاطمه علیها السلام فرمود: و خدایی را خالصانه ستایش کنید که بخاطر شکوه و عظمت‌اش تمامی کسانی که در آسمانها و زمین هستند، برای تقرّب به بارگاه او وسیله می‌جویند، و ما خاندان وحی و رسالت در میان آفریدگان او، وسیلهٔ تقرّب به بارگاه او، بندگان خاصّ و محرم اسرار و مظهر قداست او، و دلیل روشن و آشکارش در نهان بودن او و از بندگان، و میراثبر پیام‌آورانش هستیم.

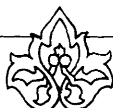
۴ - از حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود:

**«نحن حجة اللّه علی الخلق، و فاطمة حجّة علینا.»**[۲]

---

۱ - فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۶.

۲ - اطیب البیان.



ما حجّت خدا بر مردم هستیم وفاطمه دخت گرانمایهٔ پیامبر حجّت او بر ما.

۵ ـ و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که دچار بیماری وتب شدید گردید و برای شفای خویش به فاطمه عليها‌السلام توسّل جست تا آن حضرت شفای فرزند گرانمایه‌اش را ازبارگاه خدا بخواهد.

آن حضرت بر بستر بیماری به گونه‌ای با صدای رسا مام گرانمایه‌اش فاطمه را صدا می‌زد که صدای مبارکش در خانه شنیده می‌شد و می‌فرمود:«**یا فاطمه بنت محمّد!**»[1]

۶ ـ و نیز از امور تجربه شده برای برآمدن خواسته‌ها ازبارگاه خدا، این دعاست که باید ۵۳۰ مرتبه با اخلاص خوانده شود تا با توسّل به فاطمه عليها‌السلام ،خداوند خواسته‌ها را برآورد.

**«اللّهم صلّ علی فاطمة وابیها و بعلها و بنیها عدد ما احاط به علمک.»**

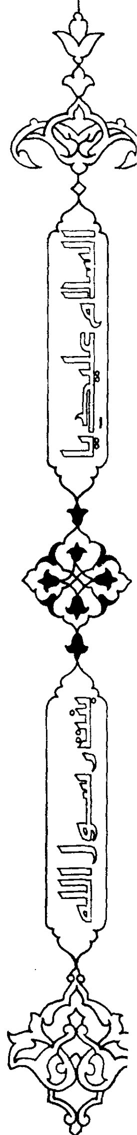
## ۵ـ زیارت فاطمه عليها‌السلام

۱ ـ از جابر بن عبداللّه انصاری آورده‌اند که: پیامبر خدا می‌فرمود:

**«...و من زار فاطمه فکأنّما زارنی.»**[2]

و هر کس فاطمه را زیارت کند، چنان است که گویی مرا زیارت کرده است.

۲ ـ یزید بن عبدالملک[3] از پدر بزرگش آورده است که: به محضر مبارک دخت بی‌همتای پیامبر وارد شدم و او پیش از من سلام گفت و از دلیلِ رفتنم پرسید، پاسخ دادم: برای ثواب و پاداش و برکت به خانهٔ خاندان وحی و رسالت رفته‌ام.

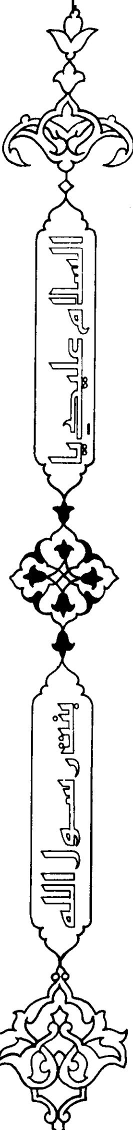


---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۶

۲ ـ بشارة المطفی

۳ ـ منظور «نوفلی» است نه یزید بن عبدالملک مروانی. چرا که او و پدرش به خاطر دشمنی با حق و عدالت به دستور پیامبر از مدینه تبعید شده بودند و تا زمان عثمان در آنجا نبودند.



فرمود: پدرم پیامبر مرا آگاهی بخشید که: **«من سلّم علیه و علیّ ثلاثة ایّام، اوجب اللّه له الجنّة.»**(۱)

هرکس بر آن وجود گرانمایه و بر من سه روز درود گوید، خداوند بهشت را بر او واجب می‌سازد.

پرسیدم: در زمان حیات ظاهری شما و پیامبر؟

فرمود: هم در زمان حیات ظاهری ما در این جهان، و هم پس از رحلت به سرای آخرت.

۳ ـ از امیرمؤمنان آورده‌اند که فاطمه فرمود:

**«قال لی رسول اللّه صلی الله علیه و آله یا فاطمة من صلی علیک غفر اللّه له، و الحقه بی حیث کنت من الجنة.»**(۲)

پیامبرگرامی به من فرمود: فاطمه جان! هرکس بر اساس آگاهی و اخلاص و برای خشنودی خدا بر تو درود فرستد، خداوند او را مورد بخشایش خویش قرار داده و در بهشت پرطراوت وزیبا، در همسایگی من او را جای خواهد داد.

۴ ـ و مرحوم سیّد بن طاووس ضمن آوردن این زیارتنامه برای بانوی بانوان روایت کرده است که:

**«...منْ زارها بهذه الزّیاره و استغفر اللّه غفر اللّه له و ادخله الجنّة.»**

هرکس فاطمه علیها السلام را با این جملات عارفانه و حق‌شناسانه زیارت کند و به بارگاه خدا توبه آورده و طلب آمرزش کند، خدای پرمهر او را مورد آمرزش قرار داده و وارد بهشت می‌سازد.

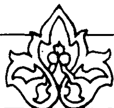
زیارتنامهٔ مورد نظر این است:

**«السّلام علیک یا سیدة نساء العالمین،**

---

۱ ـ التهذیب

۲ ـ کشف‌الغمّه

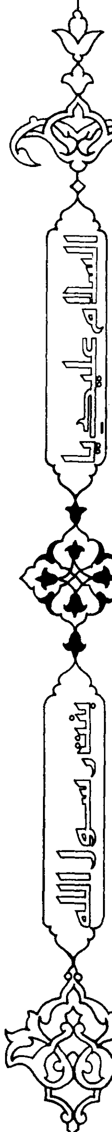


**السّلام علیک یا والدة الحجج علی الناس اجمعین،**

**السلام علیک أیّتهاالمظلومة الممنوعة حقّها.»**

**ثم قل: «اللهم صلّ علی اَمَتِک و ابنة نبیّک و زوجة وصی نبیّک، صلاةً تـزلفها فوق زلفی عبادک المکرَّمین من أهل السماوات و الأرضین.»**[۱]

و برای آن حضرت چند زیارتنامهٔ دیگر از حضرت جواد و دیگر امامان نور آمـده است که درکتابهای دعا و زیارات ترسیم شده است.



## ۶ـ خیل سرایندگان در رثای فاطمه

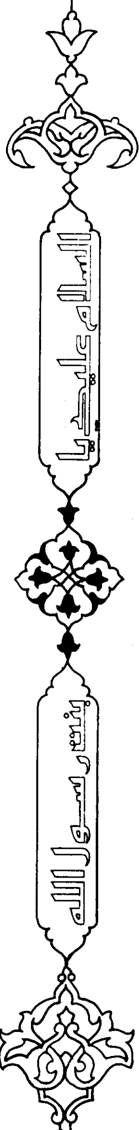
واقعیّت این است که شکوه و عـظمت فـاطمه علیها السلام و فـضیلت‌ها و امـتیازات آن حضرت از یک سو، و از دگر سو امواج مصیبت و فشار و سرکوب و بیدادی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از دین و دفتر و حقوق امّت بر آن حضرت وارد آمد، به تنهایی کافی بود که امواج عواطف و احساسات وصف‌ناپذیر انسانی و مذهبی را بسود اهداف بلند و آرمانهای والای او برانگیزد و دلها و جانها راکانون مهر و محبّت آن فرزانهٔ عصرها و نسلها سازد.

از این رو هیچ جای شگفتگی ندارد که خیل سرایندگان و شاعران ازروزگاران پیش تاکنون انبوهی از مدیحه‌هاو سروده ها واشعارجالب و پرمحتوای خویش را، به زبانهای گوناگون به ترسیم شخصیّت والا و ویژگیهای ارزشمند اخلاقی و انسانی و معنوی او اختصاص دهند و بدینوسیله شناخت و محبّت و ارادت خویش را به آن بزرگ‌بانوی جهان هستی و دخت محبوب پیامبر به نمایش گذارند.

آری خیل شاعران و مدیحه‌سرایان هنگامی که وجدانهایشان تکان خورده و ذوق‌ها و استعدادهـایشان شکـوفا مـی‌گردد و عـواطـف و احسـاساتشان مـی‌جوشد و روان

---

۱ ـ الاقبال سیّد بن طاووس





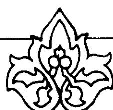
می‌گردد و درست در بهترین شرایط و فرصت روحی و ذهنی خویش قرار می‌گیرند، آنگاه است که بهترین سروده‌های خویش را در ستایش شخصیّت والای فاطمه می‌سرایند و دردناک‌ترین و حزن‌انگیزترین مرثیه‌ها را در سوگ آن حضرت تنظیم می‌نمایند.

آخر کدامین شاعر هدفدار و آگاه است که دردها و رنجهای جانسوز و تکاندهندهٔ فاطمه علیها السلام را در راه حق وعدالت دریابد و در همان حال امواج عواطف و احساساتش به جنبش و جوشش برنخیزد؟

و کدامین انسان آگاه است که موهبت‌ها و امتیازات و ویژگیهای موجود در کران تاکران زندگی و رفتار وگفتار بانوی بانوان را درک کند و آنگاه یافته های خویش را با زبان لطیف و رقیق شعر در چشم‌انداز دیگران نگذارد؟

چرا تنها ازکسی چنین خمودی و عقب‌ماندگی و تعصّب ساخته است که شعورش به یخ‌زدگی و جمود گراییده و یا دستگاه دریافت فکری‌اش ازکار افتاده و احساسات و عواطف انسانی‌اش راکد شده باشد. در غیر این صورت از هیچ شاعر فرزانه و دانشمند و هدفداری سکوت در برابر آن همه شکوه و عظمت، آن امتیازات و والایی‌ها و تحمّل آن همه درد و رنج برای آزادی و آزادگی و عدالت... نشاید.چراکه ارزشها و زیبایی‌های معنوی زندگی نورافشان دخت فرزانهٔ پیامبر، گسترهٔ قلب هر انسان آزاده و دارندهٔ هر جان پاک و حقجویی را شیفته و شیدای خویش می‌سازد و درست از این خاستگاه است که شاعران و سرایندگان آگاه و هدفدار در برابر شکوه و عظمت فاطمه علیها السلام موضعگیری تحسین‌برانگیز و در خور ستایشی دارند. بویژه شاعران و سرایندگانی که در این یکی چند قرن اخیر در قالب شعر و به زبان سروده در برابر مقام والای معنوی و انسانی آن حضرت سرتعظیم فرود آورده و شعر و مدیحه سروده‌اند.

اینان ـ که خدای پاداش شکوهمندی ارزانی‌شان دارد ـ براستی شکوفاترین و پرمحتواترین آیات و نشانه‌های دوستی و ارادت را با زیباترین و لطیف‌ترین تعابیر



به ثبت رسانده و آنها را در قالب دلنشين و حزن‌انگيز سروده و مديحه و مرثيه ريخته‌اند.

راستى كه آنان را همين پاداش شكوهبار بسنده است كه پاداششان همان بهشت پرطراوت و زيبايى باشد كه خدابه پرواپيشگان وعده فرموده است و شما خوانندهٔ پژوهشگر در صورتى كه بخواهى و بدانها مراجعه كنى، مى‌توانى ادبيّات بلندمرتبه، زيباترين و مترقّى‌ترين تعبيرها و برترين سطح انديشه را در هر بيت از اين سروده‌ها و قصيده‌ها بيابى، توگويى كه هر بيت از آن قصيده‌ها خود قصيدهٔ دلنشين و جانبخش و پرمحتوايى است.

و اينک بجاست كه به پاره‌اى از دسته‌گلهاى مهر و عشق به خاندان وحى و رسالت بويژه دخت فرزانهٔ پيامبر فاطمه عليها السلام ـ كه شاعران و سرايندگان، آنها را در دفتر جاودانهٔ تاريخ به ثبت رسانده و براى عصرها و نسلها به يادگار نهاده‌اند ـ نظرى بيفكنيم.

براى نمونه:

الف ـ مرحوم «شيخ كاظم ازرى» كه خداى او را غرق در مهر و لطف خويش سازد در قصيدهٔ زيبا و تحسين‌برانگيزش در اين مورد اينگونه مى‌سرايد:

**نقضوا عهد أحمد فى أخيه — و أذاقوا البتول ما أشجاها**

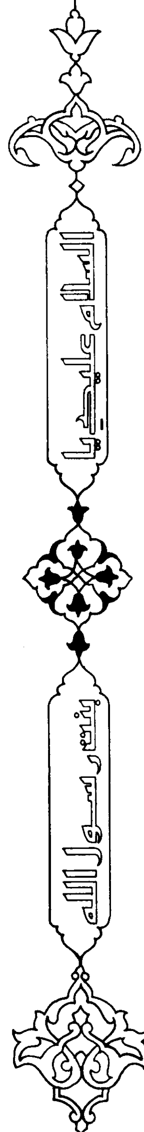
**يوم جاءت الى عدى و تيم — و من الوجد ما أطال بكاها**

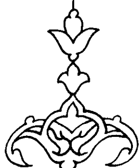
**فدنت و اشتكت الى الله شكوى — و الرواسى تهتز من شكواها...**

۱ ـ آنان پيمان پيامبر را در مورد برادر گرانمايه‌اش گسستند و به دخت فرزانه‌اش «بتول» درد و رنجى كه دل هر انسان آزاده‌اى را به درد مى‌آورد، چشاندند.

۲ ـ آن روزى كه آن حضرت بسوى ابوبكر و عمر آمد، بر او ستم و بيدادى رفته بود كه گريه‌اش را طولانى مى‌ساخت.

۳ ـ به آنان نزديک شد، امّا بخاطر حق‌ستيزى آنان به خدا شكايتى جانسوز كرد، شكايتى كه از آن، كوه‌هاى سر به آسمان ساييده به لرزه آمدند.



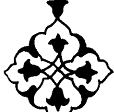


۴ ـ من نمی‌دانم آنگاه که آن گروه تجاوزکار آن حضرت را در حالی که در خانه‌اش بود و چادر بر سر نداشت، تهدید کردند و ترساندند، براستی در اندیشهٔ دشمنی با پدر گرانمایه‌اش بودند یا شوی ارجمندش؟

۵ ـ آن بانوی اندیشمند و دلسوز، آن گروه بیدادگر را به کامل‌ترین و شایسته‌ترین شیوهٔ ممکن اندرز داد، توگویی این پیامبرگرامی است که دگرباره لب به سخن گشوده و مردم را پند و اندرز می‌دهد.

۶ ـ اینها کتابهای آسمانی است، از اینها بپرسید یا آنها را بنگرید و مطالعه کنید تا دریابید که همهٔ آنها در مورد قانون ارث سخن می‌گویند.

۷ ـ و بیانگر این واقعیّت هستند که توصیه و سفارش خدا در مورد قانون «ارث» یک اصل جهانشمول و همگانی است و نشانگر این حقیقت که ارث از آن نزدیکان است.

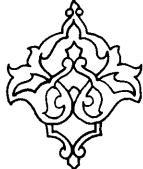


۸ ـ آنگاه که او سخنان جانبخش خویش را بسان بارانی بر کویر دلها باراند، قلبها به آرامش گرایید و چیزی نمانده بود که کینه‌ها و دشمنی‌ها از گسترهٔ دلها زدوده شود.

۹ ـ آن فرزانهٔ عصرها و نسلها خروشید که: هان ای مردم! در مورد ما و حقوق و امنیّت ما و اقتدای بر ما بهوش باشید، چراکه ما میوه‌های جانبخش بوستان خدای بزرگیم.

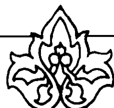
۱۰ ـ برای ما از گنجینه‌ها و خزائن غیب بهره‌های شکوهباری است و آنان که راه یافته‌اند از آن بهره‌های معنوی ما بهره گرفته‌اند.

۱۱ ـ هان ای مردم! کدامین دختر پیامبری است که پدرش او را از میراثش محروم ساخته است که دخت پیامبر ما دوّمین نفر باشد؟



۱۲ ـ راستی چگونه این پیرمرد مرا از حق خویش بازمی‌دارد و ارثم را به تاراج می‌برد، آن هم بوسیلهٔ روایات دروغینی که خود بهم بافته است!

۱۳ ـ راستی چگونه سالار ما پیامبر، این نکته را به ما سفارش نفرموده، امّا همین نکته را بی آنکه ما را در جریان بگذارد، به «ابوبکر» سفارش فرموده است؟



۱۴ ـ آیا آن بزرگوار ما را در خور هدایت و راه‌یابی ندید، امّا «ابوبکر» را شایستهٔ هدایت دید و هدایتش کرد؟

۱۵ ـ یا اینکه ما را در میان امّت گمراه ساخت، آن هم پس از آنکه می‌دانست به خطا خواهیم رفت؟

۱۶ ـ اینک در مورد دو بیدادگری که حقوق ما را پایمال ساختند و حرمت پیامبر را بی آنکه ذرّه‌ای رعایت کنند، شکستند و ضایع ساختند، خودتان انصاف دهید و داوری کنید.

***

ب ـ و بزرگمرد فقه و فلسفه، آیت‌اللّٰه شیخ محمّد حسین اصفهانی ـ که مهر و بخشایش خدا بر او باد ـ در ستایش و در سوگ دخت محبوب پیامبر فاطمه عليها السلام اینگونه سروده است:

**جوهرة القدس من الکنز الخفی — بدت فأبدت عالیات الاحرف**

**وقد تجلی من سماء العظمة — فی عالم الاسماء أسمی کلمة**

**بل هی أمّ الکمات المحکمة — فی غیب ذاتها، فکانت مبهمة**

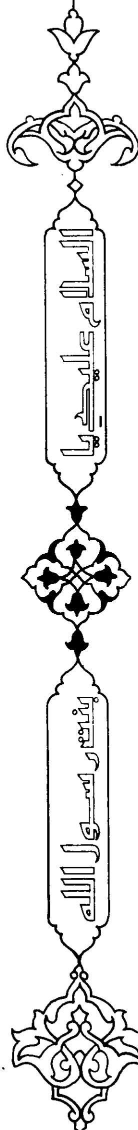
**أم أئمة العقول الغرّ، بل — (أم أبیها) و هو علّة العلل**

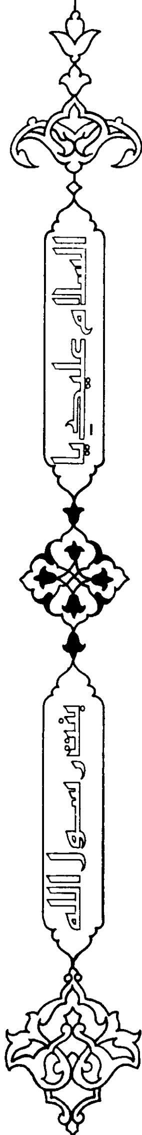
**روح النبی فی عظیم المنزلة — و فی الکفاء کفؤ من لاکفؤله...**

۱ ـ گوهری پاک و پرقداست ازگنجینهٔ نهان آشکارگردید و با خود نشانه‌های قدرت خدای توانا را آشکار ساخت.

۲ ـ و براستی که با ظهور فاطمه عليها السلام شکوه و عظمت الهی در عالم نامها، برترین واژه و نشان خداجلوه‌گر شد.

۳ ـ نه، بلکه او اصل و اساس کلمات محکم خداست که در غیب ذات خویش ناشناخته بود.






۴ ـ او مام پرفضیلت پیشوایان اندیشه و خرد برجسته و درخشنده، بلکه فراتر از آن مام پدرش پیامبری بود که خود راز اصلی آفرینش است.

۵ ـ او روح بزرگ پیامبر در شکوه و والایی، و در زندگی همشأن و همتای ابرمردی بود که همتایی ندارد.

۶ ـ او در اوج لطافت و ظرافت نمایان شد، در ظرافتی فراتر از آن که دیده شود.

۷ ـ در برترین و شایسته‌ترین شرایط پدیدار گشت، چرا که او در حقیقت چکیدهٔ همهٔ روزگاران بود.

۸ ـ او در اوج کمال جلوه کرد، و دنیایی از زیبایی و کمال را پرتوافکن ساخت.

۹ ـ او در جهان ما حوریه‌ای است در سیمای انسان و در اوج صعود محور خردها و مام امامان نور است.

۱۰ ـ وجود گرانمایهٔ او وجوب را به بهترین شکل در امکان به نمایش می‌نهد.

۱۱ ـ چرا که او در دو مرحلهٔ فرود و صعود، محور و مرکز آسیای وجود است.

۱۲ ـ در قلمرو دایرهٔ وجود و کران تا کران هستی برتر از وجود گرانمایهٔ «طاهره» نشاید.

۱۳ ـ از هر رسم و نامی مصون و محفوظ بوده و در کتابهای آسمانی نام گرانمایه‌اش به رمز نوشته شده است.

۱۴ ـ راستی‌پیشه و راستگویی که بسان او نیست و حقایق و واقعیّات را بسان درّی گرانمایه در اوج صداقت و راستی از دهان خویش می‌باراند.

۱۵ ـ به آن وجود نورافشان و با طلوع او بود که رمز ظهور حق در جهان آشکار گردید.

۱۶ ـ او «بتول»، (پاک و پاکیزه) و «عذرا» بود، درست بسان «مریم» پاک، امّا از آن هم برتر بود نه با او یکسان.

۱۷ ـ چرا که او سالار بانوان عصرها و نسلها و «مریم» «کبری» است. این حقیقتی روشن است و بر آگاهان پوشیده نیست.

۱۸ ـ هان ای پیامبر خدا! وای پدر گرانمایهٔ «عقول عشره» بشارتت باد بر این پارهٔ تن پاک و پاکیزه‌ات.

۱۹ ـ به او که رگ حیات جهان هستی و مایهٔ طراوت و خرّمی فردوس در باغهای بهشت پرطراوت و زیباست.

۲۰ ـ چهرهٔ درخشان او مشعل هدایت است، و شکوه و زیبایی کران تاکران وجود او از همین پیشانی درخشانش شناخته می‌شود.

۲۱ ـ در زندگی پربرکت و در چهره نورافشان او و در چشم دوستان خاصّ خدا، دو چشمهٔ جوشان آب حیات موج می‌زند.

۲۲ ـ هان ای چکیدهٔ آفرینش! ای پیامبر بزرگ و برگزیده! ای پیامبر جوانمردی و شکوه و بزرگی! بر چنین دخت فرزانه‌ای باز هم بشارتت باد.

۲۳ ـ به او که مام شکوهبار کتاب، دخت محبوب وحی، تدبیرگر خانهٔ علم و دانشگاه راستین تفسیر و تأویل قرآن بود.

۲۴ ـ دریای موّاج و بی‌کرانهٔ بخشش، نقطهٔ بهم پیوستن دو دریای رسالت و امامت، قلب طپندهٔ هدایت، و قلب دو جهان بود.

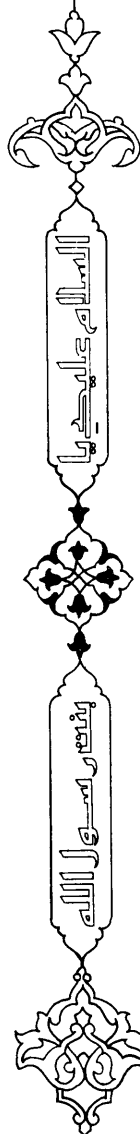
۲۵ ـ دخت یگانهٔ پیامبر، نخستین و شریف‌ترین آفریدهٔ خدا بود و دوّمین شخصیّت عالم وجود، یعنی پس از امیرمؤمنان نسخهٔ تک بود.

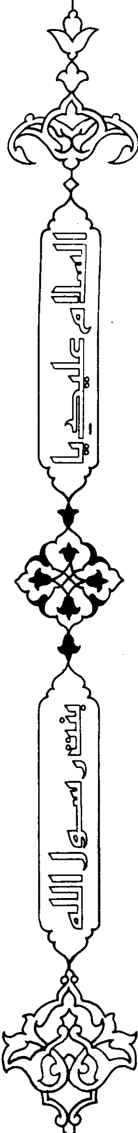
۲۶ ـ او مرکز پنج نور مقدّس بود و محور وجود گرانمایهٔ نُه امام بلند مرتبه و والا.

۲۷ ـ بخاطر شکوهبارترین موهبت‌های ارزنده‌ای که به تو ارزانی شده است، دنیا دنیا تبریک و تهنیت بر تو باد ای سالار انسانیّت.

۲۸ ـ طاووس بوستان انس با روحی که از ارواح قدس بر او دمیده شده بود، بسوی تو پرکشید.

۲۹ ـ از بهشت نامها و وصف‌ها و پاکی که فراتر از ستایش و ثناگویی است.





۳۰ ـ هموکه ارواح پاک از بوی خوش او آرامش یافت و جانها از نسیم دل‌انگیز وی به جنبش درآمدند.

۳۱ ـ در همهٔ جهان هستی هر انسان آگاهی در پرتو وجود او و بوسیلهٔ او به خود آمده و جهان بسان شبه‌هایی بود که در او روح دمیده شد.

۳۲ ـ زمین و هر آنکه در آن زندگی می‌کند به برکت او، زنده شد و بازگشت فردا و فرجام کارها نیز بسوی خدای او و بندهٔ برگزیده‌ای است که خشنودی‌اش خشنودی خداست.

۳۳ ـ آه و اندوه من بر اوست که چرا منزلت و مقام او را نادیده انگاشتند تا آنگاه که خورشید جهان‌افروز جمالش رخ بر نقاب خاک کشید!

۳۴ ـ غصّه و اندوه روزگار را بقدری چشید و جرعه جرعه نوشید که از مرز بیان و توان گفتار و واژه‌ها فراتر است.

۳۵ ـ ارادت به او و دوستی‌اش از ویژگی‌های عالی انسان است و بر محور همین محبّت است که روزگاران گذشته و چرخ ارابهٔ زمان گردیده است.

۳۶ ـ آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها از پلیدی وناپاکی، پاک و پاکیزه آفریده شد و راستی که چه مقام والا و منزلت پرفرازی را دارا بود.

۳۷ ـ در دنیایی که دنیای زرق و برق‌های نکوهیده است،او همّتی والا و اراده‌ای پولادین داشت.

۳۸ ـ او در افق شکوه و عظمت، درخشنده و نورافشان است و خورشید از نورافشانی جمال دل‌آرای او نور می‌گیرد.

۳۹ ـ نه، فراتر از آن، او فروزشگاه همهٔ روشنایی‌ها و نورافشانی‌هاست و فروزشگاه خورشید جهان‌افروز و جایگاه طلوع ماه‌هاست.

۴۰ ـ او از آفریدگار هستی و از پستان وحی، شیر گوارا نوشیده و پیمان استوار و گسست‌ناپذیری با قرآن بسته است.

۴۱ ـ از لغزشهای هوا و هوس بیمه شده و از هر نشان خطا و اشتباه نیز مصون و محفوظ است.

۴۲ ـ او سمبل پوشش و حیا می‌باشد و پوشش آن حضرت نشانگرغیب آفریدگار پدیده‌هاست.



۴۳ ـ به آنچه تدبیر و تقدیر آفریدگار هستی فرمان دهد، خشنود است و بر آن تقدیر و فرمانی خشنود است که فضای باز و گسترده نیز برای پذیرش آنها تنگ و نارساست.



۴۴ ـ از هر نشان و قید و بند ناپسند و نادرستی پاک و پاکیزه است. چرا که از همهٔ حدود بی‌نیاز است.

۴۵ ـ هان «فاطمه» جان! ای دخت سرفراز پیامبر!

هان ای قبله‌گاه جانها و خردها! و ای کعبهٔ شهود و وصال!

۴۶ ـ ای آنکه چه منی به قدوم او مشرف شد و ای آنکه به برکتش نهایت آرزوها و آرمانها به تحقّق می‌پیوندد.

۴۷ ـ ای آنکه پدرگرانمایه‌اش باب رحمت و بخشایش و پناهگاه هر دردمند وگرفتار ورنجدیده‌ای است.



۴۸ ـ در برابر آستانه و درب خانهٔ «فاطمه» «حطیم» بهشت با آن قداست و عظمت چیست؟

و به فروغ نور او آتش شعله‌ور دوزخ به خاموشی می‌گراید؟

۴۹ ـ خانهٔ او کعبهٔ آسمانهاست و خاک آستانش بوسه‌گاه ثریّا.

۵۰ ـ خانهٔ رفیع او سرچشمهٔ شکوه و عظمت است تا جایی که کعبه بر گرد آن طواف می‌کند.

۵۱ ـ حجاب او بسان حجاب خداست، جرقّه آتشی که نور دیدگان را می‌رباید و خیره می‌کند.

۵۲ـ در حجاب و پوشش او نشان و آیتی از قدرت بی‌کران خداست پس آنگاه که از فروزشگاه قبّه های او نور و روشنایی تلألؤ کند چگونه خواهد بود؟

۵۳ـ هان ای گوهر عصمت! ای درّگرانمایهٔ ولایت راستینی که از صدف فرزانگی و عنایت طلوع کردی!



۵۴ـ ای که نور ستارهٔ درخشان آسمان از پرتو درّ درخشان اوست!

۵۵ـ و خورشید پرشکوه آسمانها در برابر نور و فروغ او بسان ستارهٔ کم نور است و چگونه چنین نباشد که شخصیّت بی‌کرانه و پرشکوه «فاطمه» را مرز و کرانه‌ای نیست.

۵۶ـ جانهای بالا، در پرتو آن درّ نورانی، روشنایی و درخشندگی یافت.

۵۷ـ هان ای درخت بارور و تناوری که سر به آسمان ساییده و پرفرازترین قلّه‌های روزگاررا پر کرده است! نه، نه، فراتر از آسمان گیتی، بلکه شاخه‌های پاک و پاکیزه و عطرآگین آن اوج گرفته و از سدرة المنتهی نیز گذشته است.

۵۸ـ هان ای درخت تناوری که شاخ و برگش در مراتب وجود پایین آمده به گونه‌ای که خردها در مورد آن حیران و بهت‌زده است!

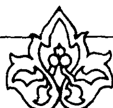
۵۹ـ به نزدیکترین مقام قرب، نزدیک شده، دیگر در تقرّب به خدا تعبیری برتر و بهتر از این مجوی.

۶۰ـ هان ای درخت تناور«طور»! وکجا در برابر درخت بلندمرتبه و ریشه‌دار و پربار وجود گرانمایه‌ات ای دخت سرفراز پیامبر! این مقایسه، حق مطلب را بیان می‌کند.

۶۱ـ و حقیقت این است که: «سدرة المنتهی» و «شجرة زیتونة» بر داشتی و نمودی از آن درخت تناور و مبارک وجود گرانمایهٔ اوست.

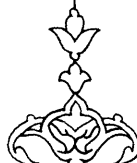
۶۲ـ درخت پاک و باروی که میوه‌های درخشنده آن پرتوهایی از ذات آفریدگار توانای هستی و جلوه‌هایی از نامها و صفات اویند.

۶۳ـ سرآغاز زندگی در آغاز آفرینش‌اند وپایان‌بخش فرجامها در سرانجام کار.



۶۴ـ میوه‌های دل‌انگیز آن درخت تناور در صفحات کتاب آفرینش و آیات روشن و روشنگر قرآن جلوه دارند.

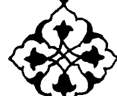
۶۵ـ میوه‌های آن درخت تناور، رویشگاه دانش و بینش و شناخت و آگاهی‌اند که از بهشت پرطراوت ذات حق چیده شده‌اند.



۶۶ـ هان ای پیامبر نور! ای سالار جهان هستی در جهان نهان و آشکار! درود و تهنیت بر تو باد.

۶۷ـ بخاطر دخت فرزانه‌ای که از نظر مقام و شکوه بی‌نظیر است و چگونه نظیری برای او می‌توان یافت در حالی که در تجلّی حق تکرار نشاید.

۶۸ـ سمبل توحید و توحیدگرایی هرگز دوگانگی نخواهد پذیرفت. ازاین رو چگونه برای او همتا و همانندی خواهد بود؟



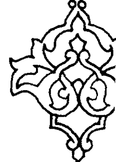
۶۹ـ او (فاطمه) جایگاه پیوند دو قوس صعود و نزول است، بنابراین بسان او دیگر هرگز نمی‌توان پیدا کرد.

۷۰ـ در شکوه و عظمت قدیمش یگانه است و در نیکوترین ارزیابی یکتاست.

۷۱ـ و هر مصیبت و رنجی بر او باریدن کرد، کلید آغازش از رویداد و جریان در خانه بود.

۷۲ـ چراکه یورش به خانهٔ او سخت حزن‌انگیز است، بویژه جنایات تکاندهنده‌ای که دست‌های خیانت و تجاوز مرتکب آن شدند.

۷۳ـ براستی آیا باید دشمنان تجاوزکار بر فرودگاه هدایت، جایگاه فرود وحی و مرکز دایرهٔ وجود یورش برند؟



۷۴ـ آیا باید درب خانهٔ او به آتش کشیده شود؟ درب خانه‌ای که آیهٔ نور بر مرکز نورافشانی آن می‌درخشد؟

۷۵ـ آیا باید در خانه او که خانهٔ مهر و بخشایش است و برترین درب از درهای نجات امّت است به آتش کشیده شود؟

۷۶ ـ نه، بلکه درب خانهٔ «فاطمه» باب خانهٔ خداست که در آنجا پرتویی ازعظمت خدا تجلّی کرده است.

۷۷ ـ با آتش کشیدن درب خانهٔ «فاطمه» چیزی جز ننگ ابدی به جان نخریدند و بی‌تردید به کیفر این جنایت وحشتناک، به عذاب دردناک دوزخ گرفتار خواهند شد.

۷۸ ـ آن گروه ددمنشی که به خانهٔ «فاطمه» یورش بردند و آن را به آتش کشیدند، چقدر به آفت نادانی گرفتار آمدند. چراکه آتش هرگز نمی‌تواند نور خدا راکه از خانهٔ او پرتوافکن است خاموش سازد.

۷۹ ـ و بی‌گمان پهلوی فشرده و درهم شکستهٔ بانوی بانوان، جز به شمشیر شکست‌ناپذیر و پراقتدار [آخرین فرزند قهرمان و اصلاحگرش] بهبودی نخواهد یافت.

۸۰ ـ چراکه در هم کوبیدن و خرد نمودن آن پهلوی پاک و پاکیزه، فاجعه‌ای بود که نظیری برای آن نمی‌توان یافت.

۸۱ ـ و از جوشش و فوران خون از دو سینهٔ مبارک «فاطمه» میان در و دیوار می‌توان به عمق جنایتی که آن تجاوزکاران جاه‌طلب در حقّ او دست یازیدند پی برد.

۸۲ ـ و با زدن سیلی بر چهرهٔ نورافشان او سخت دست به جنایت و تجاوز زدند که ای کاش دست تجاوز و طغیان برای همیشه بریده و سست باد.

۸۳ ـ با نواختن آن سیلی، چشم مبارک «فاطمه» سرخ و خونرنگ شد و از آن پس دیگر چشمهای بامعرفت بر این ستم و بیدادی که بر او رفت، گریان خواهند بود.

۸۴ ـ سرخی چشم مبارک او جز با درخشش شمشیرها در آن روزی که پرچم نجات و رهایی آخرین فرزندش برافراشته می‌شود، بهبودی نخواهد یافت.

۸۵ ـ و تازیانه‌ای که جنایتکاران بر پیکر پاک او زدند، صدایش در گوش روزگاران طنین افکند و راستی که چقدر حزن‌انگیز است؟!

۸۶ ـ و اثری که در بازوی او بسان دستبند بر جای ماند، بهترین دلیل بر شقاوت آن بیدادگران بود.

۸۷ - و ازکبودی شانهٔ او فضا تیره و تار گردید. ای کاش خدا امیرمؤمنان را در این مصیبت بزرگ یاری کند!

۸۸ - و فرود آمدن غلاف شمشیر ستم بر دو پهلوی آن حضرت، آنچه نمی‌باید بر سر او آورد.

۸۹ - و دیگر نمی‌دانم خبر میخ درب خانه را، برو واز سینهٔ مبارک او که گنجینهٔ رازها و اسرار بود بپرس!

۹۰ - و در مورد فرزند گرانقدر او که بر اثر فشارِ درب و دیوار به شهادت رسید، دل خون می‌گردد. و آیا آنان که دست به چنین گناه سهمگینی یازیدند می‌توانند این جنایت آشکار را بپوشانند؟

۹۱ - و در و دیوار و خون، گواهان راستگویی هستند به آنچه در اینجا و بر اثر یورش ددمنشانهٔ تجاوزکاران انجام شد.

۹۲ - آن عنصر جنایتکار، بر آن برترین مادر و فرزندی که در دل داشت جنایتی مرتکب شد که از نالهٔ او کوه‌های استوار متلاشی شدند.

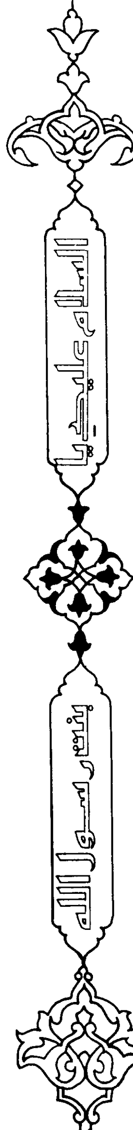
۹۳ - آیا براستی به انگیزهٔ جاه‌طلبی و قدرت‌پرستی و ریاست باید با دخت سرفراز پیامبر اینگونه رفتار شود؟ راستی که رویدادی شگفت‌انگیز است!!

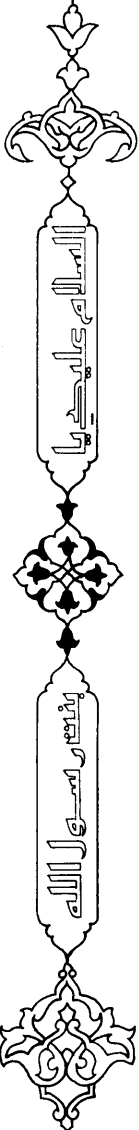
۹۴ - آیا انسان رنجدیده و مصیبت‌زده و مجروح را باید از ترس رسوا شدن ظالم، از گریه‌اش باز داشت؟!

۹۵ - به خدای سوگند! سزاوار است که آن بانوی نمونه، تا زمین و زمان برقرار و آسمان برافراشته و نظام هستی در گردش است، خون گریه کند.

۹۶ - باید خون گریه کند که سایهٔ عزّت‌بخش و افتخارآفرین پدر بلندمرتبه‌اش را از دست داد و بدان جهت که حقّ او را پایمال ساختند و یار و همتای بی‌همانندش را بیدادگرانه گرفتار ساختند.

۹۷ - آیا براستی بخشش پیامبر به «صدّیقهٔ طاهره» و میراث آن حضرت از پدرش شریف‌ترین مخلوق جهان هستی، مباح می‌شود؟





۹۸ ـ چگونه گفتار درست و عادلانهٔ او به ضرب دروغ و زورمداری ردّ می‌شود و تجاوزکاران دروغ‌پرداز نمی‌فهمند که با چنین کاری آیهٔ شریفه «تطهیر» را انکار می‌کنند.

۹۹ ـ آیا براستی دِین از یک عرب صحرا گرفته می‌شود و نصّ قرآن شریف بدور افکنده می‌شود.

۱۰۰ ـ آری آن بیدادگران، حقوق و دارایی او را از دستش گرفتند و مصادره کردند و با این شقاوت به جنایت وصف‌ناپذیری دست یازیدند.

۱۰۱ ـ نفرین بر آنان که بر خلاف راه و روش پیامبر و قرآن از او بیّنه و گواه خواستند.

۱۰۲ ـ و نیز نپذیرفتن شهادت گواهان از سوی زورمداران بزرگترین گواه این مطلب است که آنها در اندیشهٔ توطئه بودند.

۱۰۳ ـ آنان در اندیشهٔ حفظ مرزهای دین و کشور نبودند، بلکه در این نقشه بودند که در خانهٔ «فاطمه» و «علیّ مرتضی» را ببندند و بشریّت را محروم سازند.

۱۰۴ ـ آنان در برابر حق و عدالت ایستادند و در خانهٔ امیرمؤمنان را با ستم و بیداد بستند، چنانکه گویی خویشتن را از کیفر دردناک خدا در امان می‌دیدند.

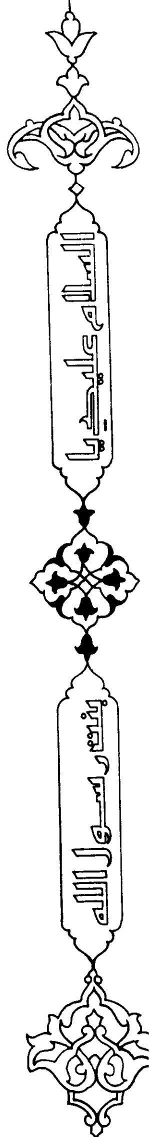
۱۰۵ ـ آیا پارهٔ وجود پیامبرِ پاک و برگزیده ـ که در بارگاه خدا مقامی پرشکوه دارد ـ باید شبانه به خاک سپرده شود؟

۱۰۶ ـ او تنها بخاطر شدّت آزردگی و رنجش از بیدادگران، این تدبیر روشنگرانه را اندیشید که شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شود.

۱۰۷ ـ هیچ کس هر چه شنیده باشد این را نشنیده است که انسان والا و بلندمرتبه‌ای، هم شکوه و عظمت و قدرش در میان مردم ناشناخته بماند، و هم پس از شهادت او آرامگاهش.

۱۰۸ ـ راستی که وای بر آنان از خشم خدای دادگر، از ستم و بیدادی که در حقّ ریحانهٔ پیامبر روا داشتند.






ج - و نیز یکی از شاعران و سرایندگان هدفدار در مورد دخت فرزانهٔ پیامبر اینگونه سروده است:

**ان قيل حوّاء قلت: فاطم فخرها — او قيل مريم قلت: فاطم افضل**

**أفهل لحوّا والد كمحمّد؟ — أم هل لمريم مثل فاطم اشبل**

**كلّ لها حين الولادة حالة — منها عقول ذوى البصائر تذهل...**

۱ - اگر گفته شود حوّاء مام انسانیّت، خواهم گفت: «فاطمه» افتخار اوست. و اگر گفته شود «مریم» پاک، خواهم گفت: «فاطمه» از او برتر و بالاتر است.

۲ - آیا «حوّاء» پدری گرانقدر بسان محمّد داشت؟

و آیا «مریم» شیرمردان و شیربچه‌هایی بسان «فاطمه» بدنیا آورد؟

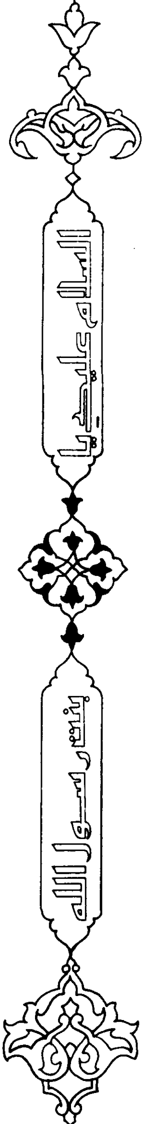
۳ - هر یک از آن دو به هنگام ولادت یافتن فرزندشان، شرایط سختی دارند که خرد از سر خردمندان می‌پرد.

۴ - این «مریم» است که به هنگام ولادت یافتن فرزندش، به درخت خرما پناه می‌برد و خرما فرو می‌ریزد و از آن خرمای تازه می‌خورد.

۵ - و بی آنکه احساس ترس و دلهره نماید «عیسی» را بدنیا می‌آورد. و چگونه بترسد و بهراسد در حالی که در پناه خداست و خدای پراقتدار نگهبان اوست؟

۶ - امّا دخت فرزانهٔ پیامبر «فاطمه» بر اثر یورش دژخیمان به تختهٔ در و دیوار پناه می‌برد و بر اثر فشار ددمنشانهٔ دژخیمان فشرده می‌شود و کودک گرانمایه‌اش را سقط می‌کند.

۷ - آری خود آن بانوی گرانمایه بر اثر آسیبی که بر او وارد آمد، به زمین افتاد و در همان حالی که گردش را گروهی فرومایه وبی‌ریشه و تبار گرفته بودند، کودک ارجمندش را سقط کرد.



۸ ـ یکی از دژخیمان به او کتک می‌زد و دیگری او را هُـل مـی‌داد، سوّمی او را برمی‌گردانید و چهارمی لگد می‌زد.

۹ ـ و پیشاروی او شیر شیرانِ روزگاران بود که به بندی کشیده شده بود که «قنفذ» آن عنصر برده‌صفت آورد. راستی آیا فاجعه و مشکلی پیچیده‌تر از این می‌توان یافت؟

۱۰ ـ بزودی دخت سرفراز پیامبر در روز رستاخیز خواهد آمد، با شکایت به خدای آسمانها، از پردهٔ دل ناله سر خواهد داد.

۱۱ ـ کودک شهید خویش را روی دست خواهدگرفت و نالهٔ خویش را بلند خواهد کرد و آنگاه است که با شکایت او به بارگاه خدا، آسمان به لرزه خواهد آمد.

۱۲ ـ او خواهد گفت: پروردگارا! میراثم و حقّ شوی گرانمایه‌ام را به ناحق بردند و همهٔ فرزندانم را به شهادت رساندند.

۱۳ ـ دو فرزند دلبندم، یکی بوسیلهٔ سم خیانت قلب پاکش متلاشی شد و دیگری به خون پاک خویش غلطید و با خون شسته شد.

***

د ـ و این هم قصیده و سرودهٔ جالبی است که یکی از بزرگان «مکّه» در مورد شخصیّت والای دخت یگانهٔ پیامبر سروده است که ما بندهایی از آن را بصورت گلچین در اینجا می‌آوریم.

**و أتت فـاطم تـطالب بـالإ رث من المصطفى فما ورّثاها**

**ليت شعري لم خولفت سنن القرآن فيها؟ والله قد أعلاها...**

۱ ـ فاطمه علیها السلام آمد و ارثی راکه از پدرش پیامبر به او می‌رسید مطالبه کرد، امّا دریغ و درد که ارث‌اش را به او ندادند.

۲ ـ ای کاش درمی‌یافتم چرا آنان در مورد آن حضرت با مقرّرات قرآن مخالفت ورزیدند، با اینکه می‌دانستند که خدای یکتا او را مقامی والا ارزانی داشته است؟

۳ ـ آیا براستی آیهٔ شریفه «ارث» دربارهٔ آن حضرت نسخ گشته، یا آن دو نفر با آیات ارث پس از فرود آمدن و لزوم عمل بدانها، با آیات مخالفت ورزیدند؟

۴ ـ و یا می‌پنداری که آیهٔ شریفهٔ «مودّت» در مورد دخت فرزانهٔ پیامبر و ارادت و مهر به او نیامده است؟



۵ ـ آنگاه آن دو تن گفتند: آیهٔ قرآن در مورد ارث صحیح است، امّا پدرت پیامبر چنین فرمود... و روشن است که این دروغ‌بافی دستاویزی بیش نبود که آن دو به انگیزهٔ کینه‌جویی آن را بافتند.

۶ ـ گفتند: برای پیامبران مقرّر شده است که چیزی از خود به ارث نگذارند و با دخت فرزانهٔ پیامبر پرخاشگری کردند و بر سرش فریاد زدند.

۷ ـ اگر براستی پیامبر هدایت چنین چیزی فرموده بود، دخترش از آن بی‌خبر بود؟

۸ ـ آیا پارهٔ وجود پیامبر با گفتار پدر گرانمایه‌اش مخالفت ورزید؟

حاشا، حاشا، ازسالار ما «فاطمه»، حاشا...

۹ ـ اگر او از پیامبر چنین گفتاری را نشنیده بود، از روی بی خردی و گمراهی می‌آمد و ارث خویش را می‌خواست؟

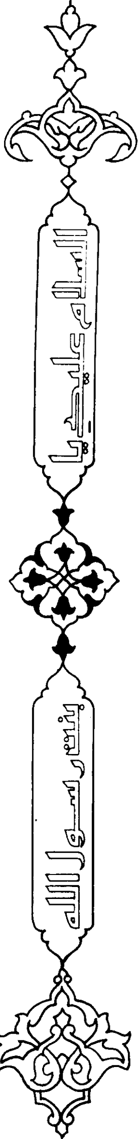
۱۰ ـ در حالی که او پرواپیشه‌ترین و عفیف‌ترین و پاکترین مردم عصرها و نسلها بود.

۱۱ ـ یا شما سازندهٔ این روایت می‌گویی که پیامبر سخنی بر خلاف قرآن شریف گفته است؟

براستی وای بر آن روایت و کسی که اینگونه از پیامبر روایت بیاورد!

۱۲ ـ بی‌پایگی بافته‌های تجاوزکاران را از سورهٔ «نمل» و «مریم» پیش از سورهٔ «طه» بپرس.

۱۳ ـ چراکه آن دو سوره برای کسانی که در پی آگاهی و شناخت حقّ‌اند، از میراث برای یحیی و سلیمان، از پدرشان سخن دارد.



۱۴ ـ سپس بانوی بانوان آنان را نفرین کرد و از حق‌کشی آنان به خدای شکایت برد و دیدگانش لبریز از اشک گردید.

۱۵ ـ آنگاه فرمود: اگر قانون ارث را در مورد من نمی‌پذیرید خود می‌دانید که

۱۶ ـ بوستان فدک بخشش و هدیهٔ پدرم پیامبر به من بود، آن را به من بازگردانید. امّا آنان چنین نکردند و حقّ او را ندادند.

۱۷ ـ بناگزیر گواهانی بر راستی و درستی سخن خویش آورد، امّا آنان با بهانه‌جویی گفتند: شوی و دو فرزندش را گواه آورده است.

۱۸ ـ تجاوزکاران گواهی دو فرزند گرانمایهٔ پیامبرِ هدایت را روا ندانستند و نپذیرفتند، چراکه با دخت فرزانهٔ او دشمنی ورزیدند.

۱۹ ـ در نظر آن تیره‌بختان، گویی نه امیرمؤمنان راستگو است و نه «فاطمه» و نه دو فرزندش.

۲۰ ـ بدینگونه پس از پدر گرانمایه‌اش بارها خشم و اندوه و ناراحتی را بر او نوشانیدند و چه بد غصّه‌ها را به او نوشاندند.

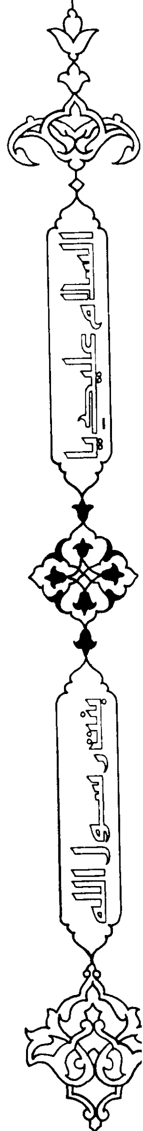
۲۱ ـ کاش می‌دانستم اگر براستی آنان پیمان پیامبر را رعایت می‌کردند چه زیانی به آنان می‌رسید؟

۲۲ ـ اگر آنان دخت گرانمایهٔ او راگرامی داشته بودند چنان بود که گویی خود پیامبر، آن مژده‌رسان و هشداردهندهٔ آسمانی راگرامی داشته بودند.

۲۳ ـ و زیبنده و شایسته آن بود که بوستان فدک راکه حق خدشه‌ناپذیر او بود، به او وامی‌گذاشتند و نه اینکه آن را از او ظالمانه بستانند.

۲۴ ـ آیا شما بر این پندارید که اگر آنان حق فاطمه علیها السلام را به او سپرده بودند، مردم مسلمان آنان را نکوهش می‌نمودند؟

۲۵ ـ یا در زیر این آسمان نیلگون دخت پیامبر راستگو و سخنور و امانت‌پیشه‌ای جز او سراغ داشتند؟



۲۶ - آخر «فاطمه» دخت فرزانهٔ که بود؟ مادر کدام فرزندان ارجمند بود؟ همتای بی‌همانند چه کسی بود؟

وای بر آن کسانی که ستم و بیداد را در مورداو بنیانگذاری کردند.

۲۷ - فرشتگان رحمت و بخشایش الهی جان پاک او را با مهر و محبّت وصف‌ناپذیری به بارگاه دوست همراهی کردند.

۲۸ - با این عظمت و شکوه «فاطمه»، آیا بیدادگران پاداش احترام به حقّ او را ناچیز می‌شمردند؟ یا اینکه به انگیزهٔ کینه نسبت به پدرش گفتار وی را نمی‌پذیرفتند؟

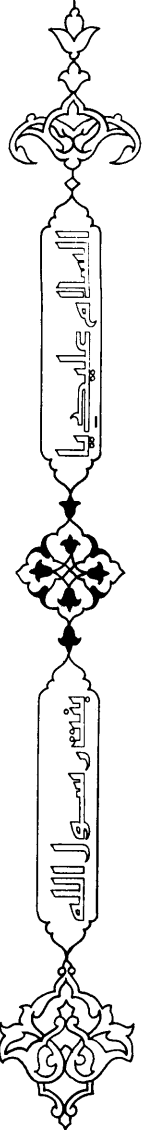
۲۹ - یا اینکه بدان جهت در حق کشی خویش اصرار ورزیدند که فاطمه علیهاالسلام وصیّت فرمود که آن دو در مراسم خاکسپاری‌اش حضور نیابند و محروم شدند؟

۳۰ - و با سیاست ظالمانه‌ای که آن دو پیش گرفتند، نه پیامبر هدایت پیروی گردید و نه دخت فرزانه‌اش گرامی داشته شد و نه حرمت حسن و حسین با آن همه سفارش پیامبر رعایت گردید!!...

## و دیگر پایان بحث و...

خوانندهٔ گرامی! بخشی از عمر و بهره‌ای از زمان را با شما دوست عزیز در آستانهٔ سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام، دخت سرفراز پیامبر سپری کردیم و فرازهایی از زندگی پربار و درس‌آموز آن گرانمایه عصرها و نسلها را ترسیم نمودیم.

نباید این واقعیّت را از یاد برد که ما جز فرازهایی بلند از بیوگرافی و زندگی پرافتخار و سراسر آموزندهٔ او را بصورت گلچین و برگزیده به قلم نیاوردیم، چرا که اگر بر آن بودیم که همهٔ آنچه تاریخ پیرامون شخصیّت والای او ثبت نموده و آنچه را مجموعه‌های حدیثی و روایی در مورد او آورده‌اند، همه را گردآوریم، بی‌تردید - این کتاب چندین و چند برابر می‌شد.



به همین جهت یادآوری می‌گردد که ما تنها به مطالب و موضوعاتی که قبول آنها بر خواننده آسان و هضم آن بر خردها و خردمندان پیچیده و سخت نیست، بسنده کردیم تا مبادا از سوی تهمت‌تراشان به گزافه‌گویی و غلوّ و افراط متّهم گردیم.

و با همهٔ اینها، نگارنده با همهٔ وجود، پذیرای هر نقد علمی وادبی و تاریخی است و از هم اکنون در این مورد سپاسگزار است.

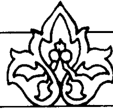
و آخرین سخن اینکه ستایش از آن پروردگار جهانیان است.

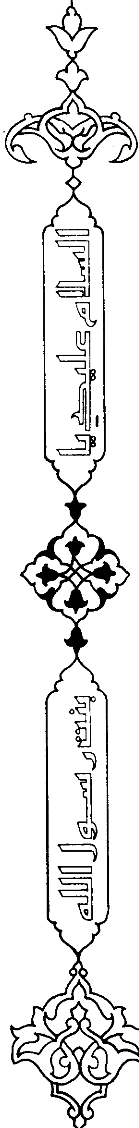
**سیّد محمّد کاظم قزوینی**

**کربلاي معلی ـ عراق ۱۳۹۳ هـ‌ق**

**قم حوزهٔ علمیّه ـ علی‌رضا کرمی فریدنی**

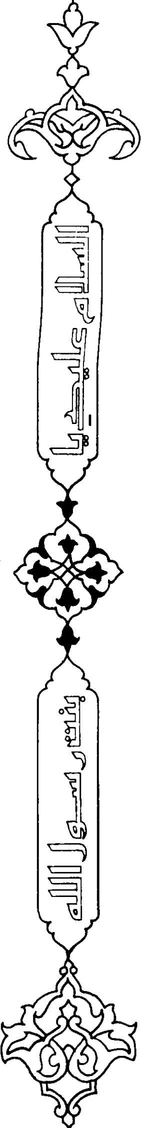
پائیز ۱۳۷۵





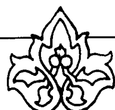
## فهرست مطالب





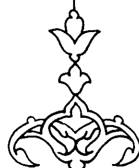


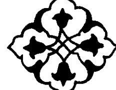

## بخش چهارم

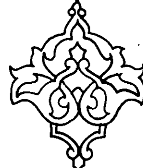


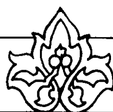
## بخش پنجم

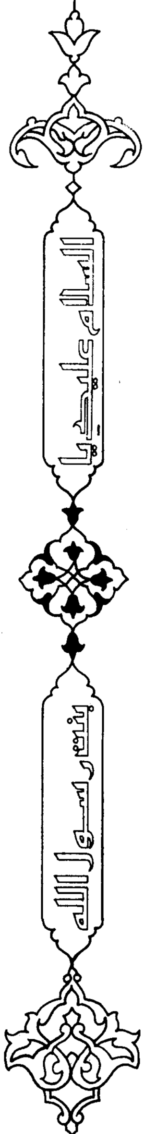








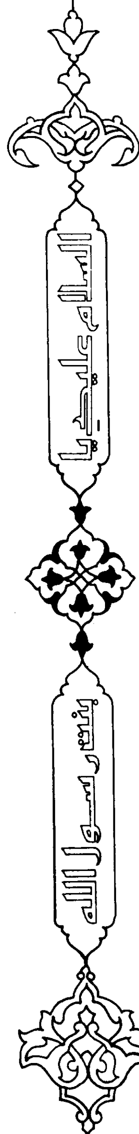




## بخش ششم



## بخش هفتم

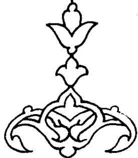


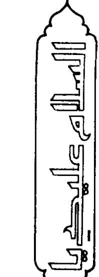


## بخش هشتم

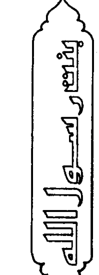


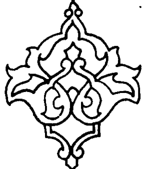
## بخش نهم





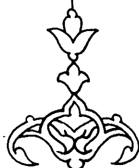


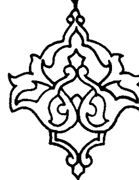



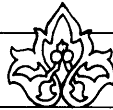



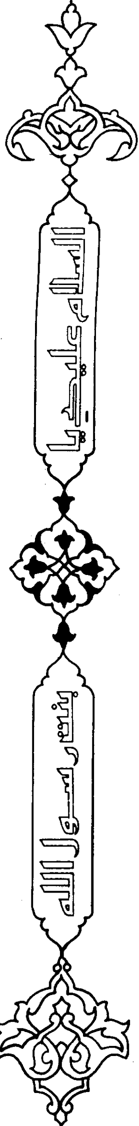


## بخش دهم







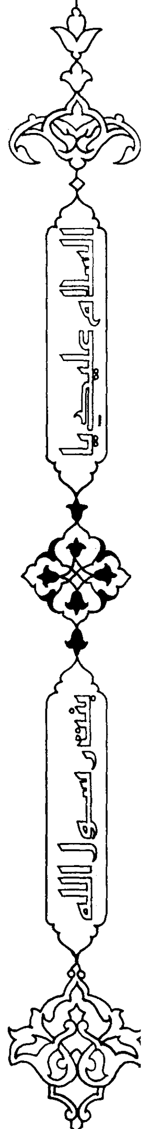




## بخش دوازدهم

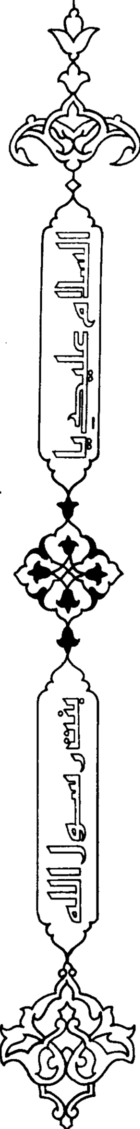


## بخش سیزدهم





## بخش چهاردهم






## بخش پانزدهم

## بخش شانزدهم

نشر مرتضی

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس

تلفن: ۷۴۳۶۹۹۶